توانا بود هر که دانا بود

وزارت فرهنگ

تاریخ ایران

تألیف

ژنرال سر پرسی سایکس

دارای نشان علمی طلا از انجمن جغرافیائی پادشاهی

ترجمهٔ

آقای سید محمد تقی فخر داعی گیلانی

با ۶۳ گراور و یک نقشه

جلد اول ـ چاپ اول

چاپخانهٔ رنگین

۱۳۲۳

بها در تمام کشور ۳۰۰ ریال

مستشار فرهنگی
سفارت کبرای شاهنشاهی ایران
دهلی نو



کوروش کبیر

توانا بود هر که دانا بود

وزارت فرهنگ

تاریخ ایران

تألیف

ژنرال سرپرسی سایکس

دارای نشان علمی طلا از انجمن جغرافیائی پادشاهی

ترجمهٔ

آقای سید محمد تقی فخر داعی گیلانی

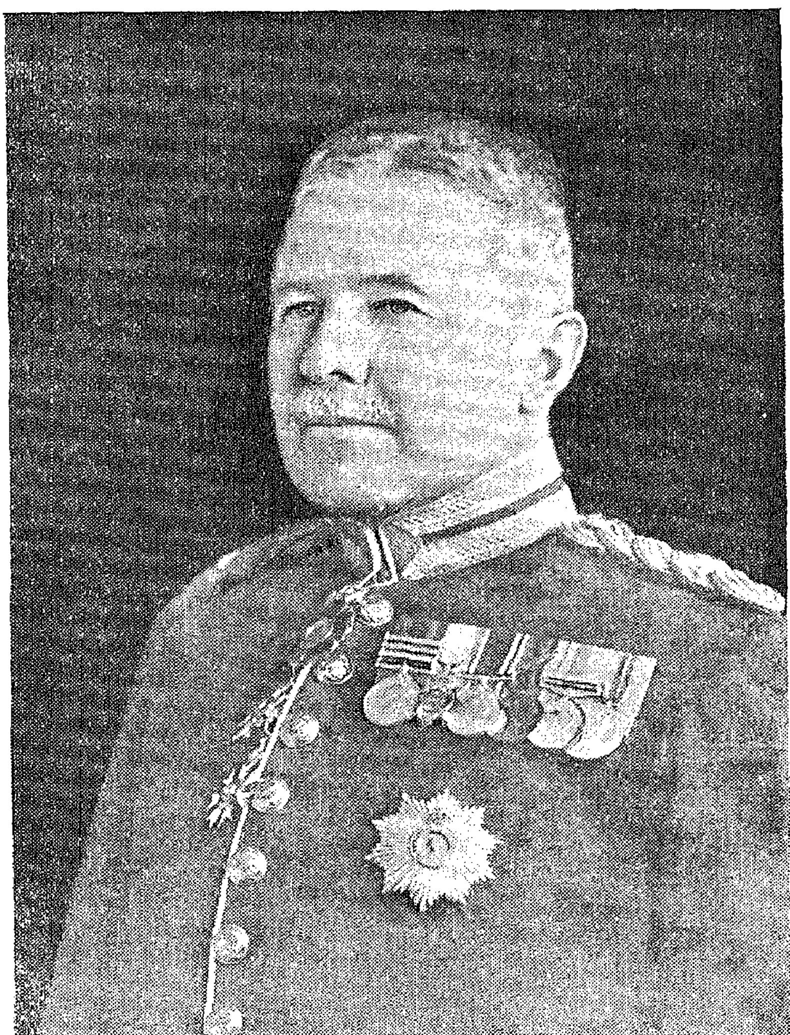
با ۶۴ گراور و یک نقشه

جلد اول - چاپ اول

چاپخانهٔ رنگین

۱۳۲۳

« کارما بازجولی‌تاریخ کارهای باستانی مردم »
« روزگار و دریافتن مرزکشور های تباه گشته است. »
« ونسب و نژاد پادشاهان دیده ازدیدار روزگار »
« فرو بسته‌است ما درپی‌گفتار مردگان و آثار پیشینیانیم. »
(ماتیو ارنلد)



آقای سر پرسی سایکس مؤلف کتاب

بنام خدا

مقدمهٔ مترجم

کتاب حاضر که « تاریخ ایران » نام دارد از مشهور ترین تألیفات **آقای سر پرسی سایکس** از مشاهیر خاورشناسان انگلیسی است که هنوز آفتاب زندگانیش در آسمان دانش میدرخشد. ترجمه و انتشار این کتاب، برای رفع نیازمندی دانشجویان که بکتاب مکمل و جامعی در تاریخ ایران احتیاج مبرم داشتند، از دیر باز خاصه از بعد از انتشار ترجمهٔ کتاب تمدن العرب همواره نصب العین بوده و از بزرگترین آمال نگارنده شمرده میشد و اینك بی‌نهایت خوشوقتم و خدا را شکر میکنم که این آرمان ملی جامهٔ عمل پوشیده یعنی ترجمهٔ جلد اول آن از چاپ در آمده تقدیم قارئین عظام میشود. در اینجا ما قبل از هر بیان یا اظهاری بشرح احوال مؤلف پرداخته و این مختصر را بنظر خوانندگان کتاب میرسانیم.

سر پرسی سایکس تحصیلات خودرا در آموزشگاه (رگبی) و دانشکدهٔ افسری (ساند هرست) بپایان رسانیده و در هر دو آموزشگاه بدریافت جایزه های پهلوانی نایل آمده است.

در سال ۱۸۹۲ بسمت افسر هنگ دوم نیزه‌دار (از هنگ‌های مشهور انگلیسی) مسافرت های خود را در آسیای مرکزی، ایران، بلوچستان آغاز کرد. در ۱۸۹٤ کنسولگری انگلیس را در کرمان تأسیس نمود و دو سال بعد از آن در کمسیون مرزی ایران و بلوچ مأموریت یافت و درهمان سال مسافرتی در حوزهٔ رود کارون نمود. در ۱۸۹۷ مأمور پذیرائی و مصاحبت والاحضرت ناصرالملك مرحوم گردید که آنموقع بعنوان نمایندهٔ مخصوص بلندن عزیمت مینمود. در ۱۸۹۹ کنسولگری انگلیس را

در سیستان تأسیس نمود و در ۱۹۰۱ بعنوان فرمانده هنگ (مونتگامری شایر تیوماری) در جنگ بوئر شرکت کرد و در همین جنگ مجروح گشته بپاس فداکاریهائی که از خود در آن جنگ‌ها نشان داده بود باخذ مدال و نشان های افتخار نایل آمده و در اعلامیه های وزارت جنگ یا احکام نظامی ازوی قدردانی شد. در ۱۹۰۲ بدریافت نشان علمی طلا از انجمن جغرافیائی پادشاهی مفتخر گردید. از ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۳ سرکنسولگری انگلیس در خراسان بود. درآغاز جنگ بین‌المللی اول فرماندار نظامی (سوت هامپتون) شد و سپس جزء لشکر لاهور در فرانسه مأموریت یافت. در ۱۹۱۵ به سرکنسولگری ترکستان چین تعیین شد. در ۱۹۱۶ برای تأسیس نیروی مشهور به‌پلیس جنوب بایران آمد و ستاد این نیرو در شیراز بود. در ۱۹۱۸ بپاس خدماتی که انجام داده بود بدریافت نشان نایل شده ودر احکام نظامی از وی قدردانی شد و پس از پایان جنگ بانگلستان بازگشته و اکنون منشی افتخاری انجمن آسیای مرکزی میباشد.

تألیفات مهم سرپرسی سایکس

تألیفات مهم این دانشمند عبارتند از: ۱ افتخار عالم شیعه. ۲ ده هزار میل در ایران. ۳ تاریخ افغانستان. ۴ تاریخ اکتشافات عالم. برای تألیف اخیر از انجمن علمی امپراطوری بدریافت نشان طلا مفتخر شد. ۵ «در صحراها و واحه‌های آسیای مرکزی» واین کتاب با کمک بانو «الاسایکس» نوشته شده است. از برگزیده‌ترین تألیفات این نویسنده دانشمند همین کتاب حاضر است که درحقیقت واسطة العقد سلسلهٔ تألیفات او میباشد. کتاب مزبور بقدری مورد توجه علاقمندان بتاریخ ایران واقع گردید که از آغاز انتشار تا کنون سه‌بار[1] چاپ شده که در چاپ اخیر فصلی جداگانه و مطالب مهم زیادی نیز بر کتاب افزوده شده است و اینجا ضمناً یادآور میشود که کتاب حاضر ترجمه‌ای از نسخهٔ ۱۹۳۰ یعنی آخرین چاپ اصل میباشد.

سرپرسی سایکس در گرد آوردن مواد وجمع‌آوری مدارک و اسناد این کتاب سالها رنج برده و مجاهدات بسیار نموده است. اینمرد تقریباً همهٔ منابع قدیم و جدید را از رومی و یونانی و سریانی و ارمنی و عربی و غیرهخاصه کتابهائی که در دوسمت

۱ — و آن بدینقرار است: چاپ اول ۱۹۱۵، چاپ‌دوم ۱۹۲۱، چاپ سوم ۱۹۳۰.

سال اخیر یعنی از زمانیکه مشرق‌قدیم جلب توجه‌علماء فرنگ‌را کرده نوشته‌اندا ز نظر انتقادو خرده گیری گذرانیده است و نیز در حدود ۲۵ سال[1] عمرش را درخاك ایران، در نواحی مختلف بسر برده اوضاع و احوال عادات و رسوم وبالاخره آثار و یادگارهائی که درهرجا بوده همه را باکمال دقت و اهتمام مشاهده و مطالعه کرده و از اینراه اطلاعات وافر و معلومات سودمندزیادی بدست آورده است و مخصوصا نواحی شرقی و جنوبی ایران را کاملا سیاحت و تحقیقات جغرافیائی و تاریخی نموده است . راست است جهانگردان زیادی ایران را سیاحت کرده در اطراف این مسائل تجسس و تدقیق و تحقیق نموده‌اند ولی سخن اینجاست که وسائل واسباب گردآوردن مطالب درست و کسب اطلاعات صحیح مصون از لغزش وخطا بقدری برای این دانشمند فراهم بوده که در دسترس هیچیك از همکاران اروپائی وی نبوده است ، چنانکه خود او در مقدمهٔ یکی از تألیفات خویش مربوط بایران شرحیکه در این خصوص نگاشته از جمله چنین مینویسد «نگارنده با کمال جرئت ادعا میکند که از نسل حاضر هیچ انگلیسی حتی هیچ اروپائی دیگری بیشتر و بهتر از اینجانب بسیر وسیاحت نواحی شرقی و جنوبی ایران موفق نگردیده و از طرفی موقعیت و رتبهٔ رسمی نویسنده بهترین وسیله برای ملاقات طبقات منورهٔ اهالی و کسب اطلاعات عاری از خطا بوده است که خود این نعمت کمتر نصیب دیگر سیاحان خارجی میشود» . پس از آنچه گفته شد تصدیق میکنید که این تاریخ بر پایهٔ متین و ثابتی قرار گرفته و در جمع آوری اطلاعـات و دست آوردن مدارك واسناد منتها درجهٔ دقت را مؤلف بعمل آورده است .

بعقیدهٔ ما کتابی جامعتر از این در تاریخ ایران نوشته نشده است چه کتابهائی که در این زمینه تا کنون انتشار یافته ناقص یا نیمه‌تمام بوده هیچکدام رفع نیازمندی طالبان تاریخ ایران را نمینموده است و بالاخره کتابی که همهٔ ادوار تاریخ ایران را مرتب و مسلسل ونیز کامل و تمام حاوی باشد بتألیف درنیامده مگر همین کتاب است که این نقیصهٔ بزرگ را جبران نموده ، مؤلف دانشورسرگذشت این کشوررا از قدیمترین

---

۱ - **سرپرسی سایکس** از سال ۱۸۹۲ تا سال ۱۹۱۸ بطور ثابت در خاك ایران و بلوچستان مسافرت میکرد .

ادوار تا زمان معاصر مطابق روایات مورخان شرق و غرب و آثار مکتشفه کاملا باز نموده است و حتی کشفیات مهمه‌ای که از حفریات اور و نیز از کاوشهای شرق ، جدیداً یعنی از ۱۹۲۱ تا ۱۹۳۰ بدست آمده تمامی آنها را این کتاب در بر دارد و بنابرین کتاب حاضر را حقاً میتوانیم بگوئیم که تکمیل‌ترین و جامعترین تألیفاتی است در تاریخ ایران که اینک در دسترس طالبان دانش و فرهنگ نهاده میشود .

داخل شدن در مسائل و مندرجات این کتاب یعنی مجلد حاضر و شرح و بیان حقایق تاریخی و علمی آن از گنجایش این مقدمه خارج است ولی بحکم اینکه گفته‌اند « مالا یدرك کله لایترك کله » سطری چند بطور فهرست در زیر بعرض خوانندگان میرسانم .

فصول اولیهٔ کتاب مربوط به جغرافیای ایران و نیز بابل و ایلام متضمن مطالب عالی و تحقیقات کافی میباشد . مؤلف در اینقسمت یعنی قسمت جغرافیائی نظر به تبحری که دارد به تفصیل سخن رانده یك سلسله اطلاعات بسیار سودمند و نکاتی که تازگی دارد در دسترس ما گذارده که در کمتر کتابی نظیر آن یافت میشود .

از نقاط حساس کتاب و بابهترین فصول آن بعقیدهٔ نگارنده فصلهائی است که در آنها از مسائل و امور اجتماعی کشور در هریك از ادوار به تفصیل صحبت شده است توضیح اینکه در این فصول از عادات و اخلاق ، قوانین و رسوم ، شاه و دربار ، آرتش ، موقع زنان ، زبان و ادبیات ، دین و فرهنگ ، معماری ، پیشه و هنر خاصه هنر های زیبا و غیره و غیره مبسوطاً بحث شده و شرحیکه در اطراف هر یك نگارش یافته مدققانه و بسیار جالب و جاذب است. او بدین و فرهنگ باستان اهمیت داده و در فصلی جداگانه آنرا تحت مطالعه آورده است و در اینجا از اصول مذهب زردشت پیغمبر باستان ایران مشروحاً صحبت داشته خاصه در متأثر شدن اینمذهب از تورانیان و نیز تاثیر آن بر مذهب یهود بیاناتی که نموده جالب دقت نظر است . در تحقیق آثار باستان خاصه خرابه های پرسپلیس و پاسارگاد و نیز در اطراف سایر صنایع و فنون باستان ماکلیتاً پایهٔ بیاناتش محکم و متین و درخور همه نوع تقدیر است .

در شرح احوال ایرانیان قدیم اخلاق ملی ما را ستوده و در یکمورد چنین مینویسد « مهمان نواز و کریم و بخشنده و بلندنظر بوده‌اند » و در باب صنایع و فنون خاصه

هنرهای زیبا او ذوق ابتکار و نبوغ صنعتی ما را اعتراف و خاطر نشان نموده که ایران در تمدن و صنایع و فنون اروپا در ادوار گذشته تأثیر عمیق داشته است و نیز مشاهیر رجال ومفاخرو بزرگان‌ما را با کلماتی که حاکی از وسعت نظر و روح محبت و وداست ستوده و عظمت وبزرگواری آنان را تصدیق‌میکنند و اینك ما برای جلب نظر خوانندگان گرام‌یکی دوسه‌فقره را بطورنمونه‌گوشزد مینمائیم . اودر خاتمهٔ بیانات خود راجع به‌خرابه‌های پرسپلیس چنین‌میگوید «ایران از ملل معتبری که با آن ها ارتباط یافته از قبیل بابل و آشور و مصر و یونان البته اقتباسات زیادی نموده لیکن متابعت و تقلید صرف نکرده است حتی مجسمه‌های گاوهای آشوری هم در مقبره های بزرگ هخامنشی از حیث اهمیت دارای رتبهٔ اولیهٔ نیستند » . در خصوص مقبرهٔ **کوروش** کبیر مینویسد « که من سه مرتبه بزیارت این مقبرهٔ رفته‌ام و در این جا موفق شده مختصر تعمیری هم نموده‌ام و ضمناً در هر موقع باین نکته متذکر شده ام که دیدن مقبرهٔ اصلی **کوروش** پادشاه بزرك و شاهنشاه عالم مزیت کوچکی نیست‌و من چقدر خوشبخت بودم که بچنین افتخاری نائل شده‌ام و در واقع شك دارم که آیابرای ماطائفه آریانی هیچ بنای دیگری هست که زیاده از مقبرهٔ مؤسس دولت پارس و ایران که تقریباً دوهزارو چهارصدوچهل سال قبل از این‌در آنجامدفون شده اهمیت‌تاریخی داشته باشد » . یا در طی بیان صفات حمیدهٔ **کوروش** بعد از نقل مسطورات کتاب مقدس و مورخین یونانی میگوید « ما هم میتوانیم مباهات کنیم باینکه اولین شخص بزرك‌آریانی که‌احوال‌اوبخوبی برما معلوم‌میباشددارای‌چنین صفات‌عالی‌وبرجسته‌است»

در شرح احوال حضرت رسالتمآب (ص) که جزء قسمت اخیر کتاب حاضر است در خاتمهٔ بیانات خود چنین مینویسد « عقیدهٔ شخصی من این است که **محمد** (ص) در میان مشاهیر عالم بزرگترین انسانی‌است که با یك مرام عالی تمام هم خود را مصروف این داشت که شرك و بت‌پرستی را از ریشه منهدم‌ساخته وبجای آن افکار بلنداسلام را برقرار سازد و او خدمت وافر ونمایانی‌که از این راه بنوع بشر نموده خدمتی است که من آنرا ستایش نموده و سر تعظیم فرود میآورم » .

راجع بحضرت **علی‌بن‌ابیطالب** (ع) درطی بیان صفات محمودهٔ وی چنین اظهار

میکنند « اینکه اهالی ایران در او مقام ولایت قائل شده و او را باصطلاح سرپرست حقیقی و مربی الهی میدانند واقعاً این عقیده قابل تحسین و شایان بسی تمجید است اگر چه مقام و مرتبهٔ او خیلی بالاتر از اینهاست » .

ضیق مکان اجازه نمیدهد که بیش از این در اینباب شرح و بسط دهد و من از اینجهت و نیز بعلت کمی فرصت و عجله‌ایکه بمناسبانی در کار طبع این ترجمه میشد در همینجا آنرا ختم میکنم و همینقدر مینویسم کسانیکه میخواهند بحقیقت این کتاب آشنا شوند و یا هم میهنانی که «مایل باشند شوکت و حشمت ادوار گذشتهٔ خودشان را بخوبی درك کنند» باید سراسر کتاب را بدقت هر چه تمامتر بخوانند در خاتمه اینرا یادآور میشود که این کتاب دارای شصت و دو تصویر و چهل و نه سرلوحه است که هر یك از لحاظ تاریخی و علمی بسیار نفیس و مهم میباشد . اینجانب اغلب این تصاویر را از نسخهٔ چاپ دوم اصل انتخاب نموده که از آنجمله یکی تصویر شورای جنگی **داریوش** کبیر است که بسیار دلچسب و قابل دیدن است .

در اینموقع وظیفهٔ خود میدانم که از مساعدتهای اولیاء وزارت فرهنگ خاصه از جناب آقای **اسمعیل مرآت** که این ترجمه در زمان وزارت ایشان صورت اکمال و اتمام پذیرفته سپاسگذاری نمایم و ضمناً از ادارهٔ نگارش آنوزارتخانه که در اینمدت در فراهم ساختن وسایل کمال مراقبت و همراهی را نمود تشکر دارد .

اینرا هم نمیتوانم در اینجا نگفته بگذارم که در آغاز امر توسط دوست گرامی آقای **عباس صیقل** کارمند جدی سفارت کبرای ایران درلندن اجازهٔ ترجمه و طبع این تاریخ را از آقای **سرپرسی سایکس** مؤلف آن درخواست نمود و خوش بختانه این درخواست مورد توجه و علاقه قرار گرفته طولی نکشید که نامه ای از ایشان مشعر بر قبولی درخواست مزبور بنگارنده رسید . در این نامه معظم له با کمال لطف و مهربانی اجازهٔ ترجمه و طبع دو جلد کتاب « تاریخ ایران » را بلاعوض و بدون هیچ منتی باینجانب اعطا کردند و درواقع مرا از این لطف و مساعدت گران بها از خود ممنون ساخته و سپاسگذاری از آنرا همواره فرض ذمهٔ خودم خواهم شناخت .

اما در خصوص این ترجمه همینقدر خاطر نشان میکنم که آن با اصل کتاب (که در ۱۹۳۰ برای بار سوم طبع شده) کاملا مطابق است و کم و بیش ندارد و حتی چون مقید بوده‌ام که از اصل کاملا متابعت کرده باشم یاد داشت های گران بهائی که مؤلف در ذیل اکثر صفحات قید کرده بود اینجانب تمامی آنها را برای استفادهٔ فضلا بدون هیچ جرح و تعدیلی در پای صفحات گنجانده‌ام. حاجت بذکر نیست که یادداشت هائی هم برحسب لزوم ازخود اینجانب در ذیل بعضی صفحات قید شده است. درضبط اسامی اعلام منتها درجهٔ دقت و اهتمام را نموده و حتی الامکان آنها را نزدیك باصل یا بقسمی که در کتب فارسی و عربی مضبوط است نقل کرده ام و در عین حال اغلب این اسامی را در حاشیه بقسمی که انگلیسی‌ها ادا میکنند نیز آورده‌ام و معهذا نمیتوانم ادعا کنم که آن از نقص خالی است. اما چشم پوشی و اغماض از این نقایص برای کسانیکه بااین قبیل امور سروکار دارند سخت و دشوار نیست. حقیقت این است که من در صحت و خوبی این ترجمه و نیز در طبع و لطف و آرایش کتاب مدتهای متمادی زحمت کشیده‌و تحمل رنج فراوان نموده‌امو مخصوصا درلغزش وخطاها منتهای احتیاط ودقت و مراقبت را بعمل آورده ام لیکن آدمی از سهو و نسیان ممکن نیست مصون ماند.

اما مراجع و اسناد کتاب و آن با یك نقشهٔ بزرگ که مؤلف در مقدمهٔ دوم خود بدان اشاره میکند انشاء الله در جلد دوم بنظر خوانندگان خواهد رسید، توضیح اینکه ترجمهٔ جلد ثانی و پرداخت آن از یکمدتی بسرعت در جریان است و امیدوارم که در آتیهٔ نزدیکی باتمام رسیده وباهمت علاقمندان فرهنگ تحت طبع قرار گیرد. ما در بالا گفتیم که تاریخ ایران در چاپ سوم کتاب تا ۱۹۳۰ میلادی (۱۳۰۹ شمسی) میآید ولی نکته‌ای که جالب توجه و مهم و ذکر آن در اینجا لازم است اینکه مؤلف دانشور بقرار شرحیکه اخیراً باینجانب نوشته اند با اشتیاق زاید الوصفی میخواهند چاپ چهارم کتاب «تاریخ ایران» را آغاز و کنفرانس تاریخی طهران را با انجمن سران سه دولت بزرگ دوست و متفق در پایتخت کشور ما که یکی از مواد برجسته آن تضمین استقلال و حق حاکمیت ایران است در این چاپ ضمیمهٔ کنند. حاجت بذکر نیست

که در اینصورت تا چه اندازه برارزش واهمیت کتاب خواهدافزود. ما امیدواریم تا وقتیکه ترجمهٔ جلد ثانی پرداخت شده حاضر برای چاپ میشود این مقصود عالی مؤلف جامهٔ عمل پوشیده و مورد استفادهٔما قرار گیرد یعنی تمامی مسائل جدیددرجلد دوم ترجمه وضمیمه شود.

چون انتشار این کتاب دردورهٔ وزارت فرهنگ وزیر دانش پرور جناب آقای دکتر **عیسی صدیق** میباشدودانشمندمعظم را در انجام این خدمت توجهی خاص است لذا از ایشان سپاسگذاری نموده و امیدوارم که بخش دوم این کتاب را نیز در دورهٔ سرپرستی فرهنگی انجناب به پایان آورده وبچاپ رسانم.

من خود در ترجمهٔ این کتاب (مجلد حاضر) معترفم که یك عده از دوستان‌دانشمندبمن کمك کرده‌اند ولی بیشترخودم را مدیون کمك‌های گرانبها وفاضلانهٔ فقیدسعید مرحوم **محمد علی فروغی** ذکاء الملك‌میدانم و از خداوندمسئلت‌مینمایم که روح پرفتوحش را غریق رحمت فرماید.

زحمات دوست گرامی دیرینم آقای **مهدی اکباتانی** در این کتاب نیز مانند سایر انتشاراتم مرا وادار مینماید که از ایشان تشکر نمایم که با کمال علاقمندی و بی‌منتی در تصحیح اوراق و تهیه و ترتیب فهرست این کتاب مرا همراهی نموده ونیز در خوبی و حسن جریان طبع توجهی بسزا داشته اند و امید است در خدمت بعالم مطبوعات همه وقت موفق باشند.

با همهٔ اهتمامی که‌در طبع کتاب مرعی شده اغلاطی پیش آمده که درغلطنامه قید شده است وخوانندگان بآن مراجعه خواهند فرمود.

سید محمد تقی فخر داعی گیلانی

تاریخ ایران

تألیف

آقای سرپرسی سایکس

ترجمهٔ

آقای سید محمد تقی فخر داعی گیلانی



یك منظره از شكار ایرانی از روی یك ظرف دارای نقاشی الوان. موزهٔ هرمیتاج

دیباچهٔ مؤلف در چاپ سوم کتاب

ایران در ظرف ده سال اخیر بدرجه‌ای تحول و تغییر پیدا نموده‌که شاید آن از هر موقعی‌در تاریخ پراز حوادث این سرزمین زیاده و بیشترباشد. عمده براثر شخصیت **رضاشاه** مؤسس خاندان پهلوی یك حس ملیت قوی وشدیدی در مردم آن پدید آمده، قدرت و نفوذ دولت در سراسر عرض و طول این کشور برقرار و استوار گردیده، مالیهٔ مملکت برپایهٔ صحیحی قرار گرفته و واحد پول بمعیار وارز طلا اختیار شده. وسایل ارتباط ووسایط نقلیه از هوا و راه آهن و اتومبیل و آلات و افزار بار بری منظرهٔ این ملت محافظه‌کار را تغییر داده و به‌پیشرفت جدید وارد مینماید. اصلاحاتی که‌در سیاست خارجی بعمل آمده کمتر از اصلاحات داخلی آن نیست چنانکه ایران از زیربار کاپیتولاسیون منفور که درست از یکصد سال‌پیش از روسیه تحمیل‌شده بود شانه‌خالی کرده و خود را رهائی بخشیده است. پیمانها وقراردادها روی شرایط ومواد متقابله بادول اروپا بسته است.

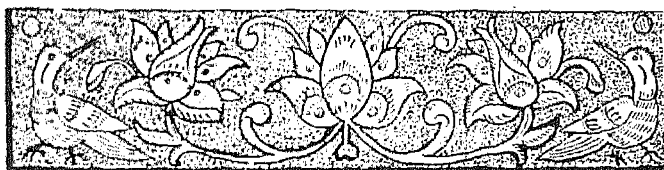
ما مسائل فوق‌الذکر و بسیاری ازمسائل دیگررا در این چاپ یعنی چاپ حاضر بیان نموده‌ایم و با استفاده از مسائل جدید و پس از انجام تصحیحات لازم در متن عبارات وحذف پاره‌ای از نقشه‌ها و تصاویر بالاخره معلوم شد که میتوان بهای چاپ اخیر را بمبلغ معتنابهی کمتر ازچاپ پیشین تعیین، مواد تازه‌ای که از آنجمله کشفیات

مهم (اور) و کاوش و تحقیقات موفقیت آمیز (ائورنوس) در مقالهٔمقدماتی گنجانیده شده است و جلددوم با مقالهٔ متمم خاتمه میپذیرد.

مراجع مهمی که از آن استفاده شده در ضمن مقاله یادآوری گردیده و دربارهٔ موارد که ضرورت ایجاب نموده مراجع مربوطهٔ بموضوعات تازه در متن نیز مندرج میباشد.

از وزارت جنگ سپاسگذارم که اسناد مربوطهٔ به لشکرکشیهای در ایران را در شعبهٔ امورتاریخی آن وزارتخانه باختیارمن گذاشت. **مستر لؤناردوولی** شرح مختصری را که از حفاریهای او مذکور داشته‌ام با کمال ملاطفت مطالعه ومرور نمود و نیز **سرپرسی کوکس** و **مسترم.ایلدرید** در مقالهٔ متمم بمن کمك نموده نظریه‌های قابل توجهی دادند.

در خاتمه امیدوارم که چاپ سوم کتاب که چاپ حاضر باشد برای ملت ایران همان ملتی که لذیذترین ایام و با نشاط ترین سالهای زندگانی خودرا در میان آن ها بسر برده‌ام مفید و سودمند افتد و آنگاه که این نگارش به اروپائیان و امریکائیان کمك نماید تاپی بتاثیر عمیقی برندکه ایران درتمدن وصنایع و فنون ما در ادوار گذشته داشته‌است اینوقت است که من حقاً به پاداش خود رسیده ام. **پ . م . س**



اقتباس از یك جعبهٔ میناکاری

دیباچهٔ مؤلف در چاپ دوم کتاب

در طی مدت شش سالی که از چاپ اول کتاب میگذرد حوادث و وقایع زیادی در ایران رخ داده‌است، سرزمین تاریخی آن کشور چندین‌بار معرض هجوم لشکریان انگلیس و روس و ترکیه‌واقع شده است. اما از طرف دیگر روسها بواسطهٔ شکست دادن ترکان پای تخت و شاید تا حدی موجودیت کشور را حفظ و نیز در نتیجهٔ مغلوب شدن ایلات غارتگر جنوب دوباره امنیت و آرامش در تحدود برقرار گردیده، بعلاوه دول متخاصم وسایل ارتباطیه را ترقی دادند و نیز مبالغ هنگفتی که ازطرف دولت بریتانی و مبلغ کمی از روسیه و تا اندازه ای هم از آلمان در ایران مصرف شد میتوان گفت که آن تاحدی خسارات خطیرو سختی را که به‌نفوس واموال ومزارع و بخش های مختلف کشور وارد شده بود جبران مینمود.

وقایعی که مسبب جنك عالمگیر بود و این آتش جهان سوز را بر افروخت در این چاپ بیان شده وازاینرو این تاریخ تازمان حاضرآورده‌شده‌است.لیکن فصول‌جدید فقط یك قسمت از کتاب را تشکیل داده و بقیهٔ کتاب همان متون چاپ اولیه است که‌در پرتو اکتشافات و مطالعات بعدی و رعایت نظریات نویسندگان تجدید نظر و اصلاح شده است. در اینجا لازم میدانم از دوستان فاضلم که در اینکار بمن کمك و همراهی‌نموده‌اند سپاسگذاری کنم. دکتر جی.**ای. پیلگرم** که به‌ایران و بین‌النهرین سفر کرده است بمن اختیار داد که در قسمت زمین شناسی کشفیات اورا بکار بندم و نیز چ. **ر. هال** که جدیداً حفریاتی در بین‌النهرین کرده اجازه داد که از کشفیات و اطلاعات حاصلهٔ او در این کتاب استفاده نمایم. آقایان **ج. ف. هیل**[1] و

۱- Hil.

آ.ج.ایلس [۱] قسمت هائی را که درآن تخصصی بسزا دارند دقیقاً بررسی نمودند . **سرلوئیزدن**[۲] و آقایان **ف. ح. برون**[۳] و **ی. م. ایلدرید** ابواب و فصول جدید را بدقت خواندند و **ای . ادوردس** در قسمت‌های چندی بانگارنده مساعدت نموده و حقیقت این‌است که من برای اینکه چاپ دوم کتاب بهتر و مرغوب‌تر ازاول باشد آخرین درجهٔ مساعی را مبذول داشته‌ام .

اما راجع به‌نقشه ها من از نقشهٔ انجمن جغرافیائی شاهی استفاده نموده‌وهمان را بکار بسته‌ام . ذکر این نکته برای خوانندگان کتاب خالی از اهمیت نیست که نقشهٔ مزبور وقتیکه‌در لفافهٔ کتاب من به زندان اردوگاه قسطه مونی آسیای مرکزی فرستاده شد عده‌ای از افسران انگلیسی به‌هدایت آن توانستند از آنجا فرار کنند ، علاوه هیئت جغرافیائی وزارت جنك بمن لطفا اجازه دادند که نقشهٔ جدید « ایران و افغانستان » را بکار ببندم که شامل روسیه و ترکستان چین هم میباشد و خط آهنهای جدید را نشان میدهد . نقشهٔ حوزهٔ شیراز هم استعمال شده است حتی یك نقشهٔ سادهٔ جغرافیائی عربستان را که نتایج کشفیات جدید را در بردارد مخصوص این کتاب تهیه نموده و بکار برده شده‌است .

در خاتمه ارتباط طولانی و مناسبات خیلی نزدیك من بایران بالاخره مرا بر آن داشت که عقایدم را آزادانه اظهار دارم و تمام حقایق مربوطهٔ بیك رشته مسائل مفصل و پیچیده را جلو خوانندگان اروپائی و ایرانی خود بگذارم . **پ . م . س.**

۱- Ellis. ۲- Sir louis Dane. ۳-F. H. Brown.



ابوالهول

دیباچهٔ مؤلف در چاپ اول

از زمان انتشار کتاب تاریخ ایران سرجان ملکم درست یك مائه گذشته و در این مدت طولانی رموز کتیبه‌های میخی حل شده . اسرار شوش مکشوف گردیده و از بسیاری جهات دیگر نیز ترقیات قابل ملاحظه‌ای دست داده است . هر یك از اکتشافات مهمه در رساله‌ای مخصوص کم و بیش ضبط شده لیکن کتابی به تألیف درنیامده است که بطور کلی تاریخ ایران و ثمرات عدیدهٔ تحقیقات جدیده را شامل باشد . بعد از تردید و تامل زیاد من درصدد برآمدم که این منقصت را جبران نمایم و البته این منقصتی بزرك بود چه ایران درمدت چندین قرن براحوال یونان ودولت روم و بالنتیجه براحوال اروپا تأثیر و نفوذ کلی داشته است .

منظور اولی من این بود که برای همقطاران خودم که در ایران و کشورهای مجاورآن مشغول خدمتند و همچنین برای دانشجویان اروپائی یا ایرانی کتابی فراهم کنم که بقدر امکان تمام و کامل باشد و نظر باین منظور آنچه از روابط دول قدیمه با ایلام و ماد و ایران معلوم است جمع کرده و بعضی مسائل از قبیل طلوع دولت مقدونیه را قدری بیش از آنچه لازم بنظر میآید شرح و بسط داده‌ام .

چون مزیت و اختصاص بیست ودو سال اقامت و مسافرت در ایران نصیب من بوده بعضی مسائل را بهتر از کسان دیگر که دارای معلومات خاصهٔ مکتسبهٔ ازاین طریق نیستند میتوانم بیان کنم و مجسم سازم و نیز گمان میکنم تا یك اندازه نقطهٔ نظر ایرانی

را درک کرده باشم .

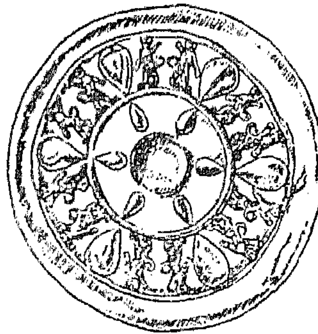
نسبت بحکومت هندوستان و ادارهٔ هند تقدیم تشکر میکنیم بجهت مساعدتی که با من کرده‌اند که از جمله نقشهٔ جدیدی است که بطبع رسانیده‌اند .

دکتر ف . و . توماس[1] مرا قادر براستفاده از نفایس کتابخانهٔ ادارهٔ هند نمود وحتی درزمان اقامت درایران نیز ازاین نعمت بهره‌مند بوده‌ام واگر غیرازاین بود البته بانجام منظور خود موفق نمیشدم ، **مستر ا. ج. الیس**[2] نیز همواره آراء و نصایح خود را ازمن دریغ نمیداشت . آقایان **ا. ادواردس**[3] ، **ل. و. کینك**[4] ، **ح . ب . والتر**[5] و **ج ، الن**[6] عضو موزهٔ انگلیس راجع به ادوار و موضوعاتی که نظریاتشان در آنها معتبر و حجت است با من مساعدت کرده اند . **ج . ب. کپر**[7] درمراجعه و تصحیح طبع کتاب مدد نموده وفصول راجع به **نادرشاه** را **سر مرتمر دوراند**[8] که نسبت بآن عصر تحقیقات و اطلاعات مخصوصی دارد مطالعه کرده است . از جهت تصاویر کتاب هم از دوستان خود امتنان کامل دارم و **مستر امری والکر**[9] در ساختن آن تصاویر زحمات فراوان کشیده است .

در دو جلد کتابی که سابقاً نوشته‌ام از ایران که سیاحت نشده بود باز نمودم و بوصف آداب و عادات ملت محبوبی که بهترین اوقات عمر خود را در میان ایشان بسر برده‌ام پرداختم . در این کتاب آرزوی چندین سالهٔ خود را فعلیت میدهم و امیدوارم نتیجهٔ زحماتم برای دولتی که در خدمت او عمر میگذرانم مفید فایده بوده و به جهت هموطنانی که افکار عامه را ارشاد میکنند نیز مثمر شود ، چه بدون معلومات تاریخی عقائد و اظهارات ایشان مبنی ومأخذ صحیح متقن نمیتواند داشته باشد واگر دانشجویان ومحققینی که در تاریخ یونان و روم کار میکنند بخواهند راجع بایران و روابط آن با دول مزبوره اطلاع حاصل نمایند و باین مناسبت بدین کتاب مراجعه کنند و بالاخره هرگاه ایرانیهائی که مایل باشند شوکت و حشمت ادوار گذشتهٔ خود را بخوبی درك کنند از این کتاب استفاده نمایند مساعی و زحمات چندین ساله من هدر نرفته است .

پ . م . س .

۱- Dr. F. W. Thomas. ۲- A. G. Ellis. ۳- E. Edvards. ٤- L. W. king. ٥ H. B. Walter. ٦- J. Allan. ۷- J. B. Capper. ۸- Mortimer Durand. ۹- Emery Walker.



ظرف طلای هخامنشی (موزهٔ بریتانی)

جلد اول

مقالهٔ مقدماتی

(با فصل پنجم و ششم خوانده شود)

طوفان

در طی مدت ده سالی که از چاپ دوم کتاب میگذرد اکتشافاتی در اور[1] بدست **لئوناردوولی** شده که بدون تردید یك دورهٔ تاریخی‌را برما ظاهر و هویدا میسازند. بنابگفتهٔ باستان شناس بزرگ، حادثهٔ طوفان تا یکی چندسال قبل اگرهم جزء افسانهٔ موهوم شمرده نمیشد بار یافتن آن در تاریخ یعنی در ردیف واقعات تاریخی قرار گیرد مبهم و بسیار بعید بنظر میآمد[2]. اما امروز عقیدهٔ مزبور بکلی تغییر پیدا نموده وقضیه صورت حقیقت بخود گرفته، هر چندتاریخ حادثه را دقیقاً نمیتوان نشان‌داد، لیکن میدانیم که آن در کدام‌یك از ادوارتاریخ باستان واقع شده که مجاهدات مدت هشت سال ولی بارآور، آن را بجهان مکشوف و آشکار ساخته است.

---

۱ - اور شهر قدیم کلده واقع در ملتقای شط‌الحی و فرات در دوهزار و چهارصد و پنجاه سال پیش از میلاد بواسطهٔ **اورایگور** اول پادشاه سومر و اکد بناشده‌است و حضرت **ابراهیم** گوسفندانش‌را درآن حوالی می‌چرانید (مترجم).

۲- درموضوع جدیدترین کشفیات **لئونارد وولی** (Leonard Woolley) من‌خودم‌را مدیون بیانات و کمك‌های مهر آمیز او میدانم و از کتاب او موسوم به «سومریان» نیز استفاده کرده‌ام و همچنین به «تاریخ و آثار اور» تالیف **گد** (C. J. Gadd) و تعلیمات پروفسور **لنگدن** و پروفسور **کمپبل تمپسون** بر تاریخ قدیم کمبریج مراجعه شده‌است (مؤلف).

اینموضوع بدینطریق کشف شد که درمحلی که سیل و طغیان آب طبقات مختلفهٔ خاك آنرا شسته و زمین را بطبقهٔ خاك مربوط به ۳۲۰۰ سال قبل از میلاد رسانده بود گودالی بعمق ۴۸ پا و عرض ۷۵ پا کندند، در اینجا هشت ساختمان هر کدام در یك لایهٔ زمین پشت‌سر هم پیدا شدند که کف اطاقهای آنها از گل سفت یا کوبیده‌شده بوده‌است و حتی از همین گل نمونه‌هائی از ظروف مختلف بدست آمده که بعضی‌ها بطوری محفوظ مانده بودند که بنظر مکتشفین بکلی تازه معلوم میشدند. در ظروف سطح‌های بالاتر چرخ کوزه گری بکار برده‌شده و درسطحه‌های پائین‌تر، این اشیاء و ظروف بادست درست شده‌بودند. این ساختمان‌ها و بناها تماماً خوش ترکیب و خوب ساخته شده و چندین رقم آجر در آنها بکار رفته که ازآنجمله آجر سمنتی بوده‌است و این اول دفعه‌ای است که دیده میشود مادهٔ نامبرده درساختمان بکار رفته است. صورت یك گراز وحشی از سنك، قدیمترین نمونهٔ حجاری که دردل اورمستور بوده، بعمق ۲۸ پا پیداشد، و باید قدمت آن خیلی زیاد و فوق‌العاده باشد.

یك طبقه یا ورقه ای از ریك خالص بقطر ۱۱ پا از عمل طوفان در عمق ۴۰ پا کشف گردید و پائین‌تر آن یك طبقهٔ بیقاعده و نامنتظم پیداشد که مینمود مردمان قبل از طوفان از یك مدت متمادی در آنجاسکنی داشته‌اند و باید دانست که اینمردم وحشی نبودند، نه‌فقط در کلبه‌هائی از نی و بوریا بسر میبردند بلکه خانه‌ها و منازلی هم از آجر میساختند که درهای آنها ازچوب بوده و بر روی پایه‌های سنگی که‌از خارج میآوردند این درها را نصب میکردند. اسلحه و افزاری‌ازمس‌استعمال‌میکردند ولی تبرهای‌سنگی پرداخته نیز یافت شده. این جماعات نخ میریسیدند، پارچه میبافتند، ظروف سفالین خوب میساختند. آنها مرده ها را در قبر به پشت میخوابانیدند و پا های آنها را بهم وصل میکردند. مجسمه هائی از گل بشکل زن ولی باسر غیر آدمی و نیز ظرفهائی نقاشی شده پهلوی مرده میگذاشتند. در خاتمهٔ این بیان مختصر مینویسیم مردماتی که بعد از طوفان در این محل سکنی گرفته‌انداز نژادمردم قبل بوده و همان اشیاء وظروف سفالین را استعمال میکردند اما یك‌نسل منحطه و نیازمندی بوده اند و بعد از این انقلابی در ترقی و تربیت‌رویداده‌از نژاد دیگری‌غیراز نژادی که‌طوفان‌را میشناخته‌آثار و یادگارهائی بدست آمده است و احتمال قوی میرود که این واردین‌جدید‌سومریها بوده‌اند.

سرزمین اصلی سومریان

یك مسئله بسیار مهمی که در آن پیشرفت نمایانی حاصل شده همانا مسئله سومریان است که : آنها کی‌ها بودند؟ سر زمین اصلی آنان کجا بود ؟ وچه وقت به بابل رسیده اند ؟

سومریان ، یکقوم تیره‌موی که درمدون‌ها به«سیاه سران» ضبط شده‌از نژادهند واروپائی بودند . سرزمین اصلی آنها کوهستان بود و این از آنجا معلوم شده‌است که آنها خدایانشان را در حالتیکه روی کوهها ایستاده‌اند نمایش داده‌اند و نیز از طرز معماری مساکن و اماکن اولیهٔ آنها که بر ساختمان های از الوار قرار گرفته برمیآید که سرزمین مزبور سرزمین جنگل‌و بیشه بوده است . آیه ای هم که در سفر تکوین توراة مسطور است بشرح زیر میباشد « واقع شدکه چون از مشرق کوچ میکردند همواری در زمین شنعار یافتندو در آنجا سکنی گرفتند[1] » و این بیشك راجع است بسومریان و اینکه شنعارهمان سومر بوده‌اشعاردیگریست باینمطلب‌شده‌و گذشته‌ازهمه انکشافی که اخیراً در درهٔ سند بعمل آمده آثارتمدن بسیارمشابه با آثارسومرازز یرخاك بیرون آمده که آن دنیائی را متحیر کرده است . کتیبه‌یا نقوش و خطوطروی مهرهای چهار ضلعی که در نتیجهٔ حفریات مزبور بدست آمده با مال سومریها همانند و شباهت فوق‌العادهٔ ساختمان‌ها و نیزمجسمه یا اشکال و تصاویر ساختهٔ از گل وشن تمامی آنها ثابت مینماید که این دو تمدن از یك ریشه یا مبدء مشترکی برخاسته و گواهی است براینکه سرزمین اصلی آنها یعنی سومریان در بعضی نقاط کوهستانی مشرق ایران و افغان یا بلوچستان بوده است .

ما شرحی در فصل پنجم راجع بافسانهٔ اوانس[2] مذکور داشته و گفتیم که او قومی عجیب‌الخلقه را در خلیج فارس نیك تربیت کرده کشاورزی ، پیشه وهنر و طرز عمل کردن در فلزات را بآنها آموخت . در اینجا باز دلیل داریم که سومریان ، تمدن عالیتری از خود نشان داده ، از راه دریا به بابل رسیده اند و آنها سکنهٔ اراضی باطلاقی را مغلوب ساخته شهرهائی بنانمودند ، چه اینکه سومریها قطعا شهرنشین بوده‌اند،چون مسئله کاوش‌وکشف آثار باستان در عصر حاضر پیشرفتی بسزا دارد ما امیدواریم که در ظرف ده سال بعد بندری که این فاتحین‌از آنجا کارمهم ومعرکه جوئیهای‌خودشان را آغاز کرده اند مکشوف گردد و اگر از من سؤال شود که این فحص و باز رسی

۱ــ سفرتکوین باب ۱۱ آیه ۲ .

2- Oannes.

از کجا شروع خواهد شد، در جواب بندر هرمزرا اسم خواهم برد، همان بندری که نه آرکوس[1] نیروی دریائی خود را کنار رودخانهٔ میناب بساحل کشانید قبل از آن که بخشکی آمده سلامتش را به **اسکندر** خبر بدهد. امروزه بندر عباس برای بازرگانی از هرات و مشهد وسایر مراکز میانه یك بندر طبیعی محسوب میشود.

اینکه مسئله سومر تااندازه‌ای بغرنج شده بواسطهٔ این است که مطابق شرحیکه در فصل ۵۰ گذشت یکظرف نقاشی شدهٔ ظریفی کشف شده است که درقدمت، با قدیم‌ترین قبور مکتشفهٔ دراور برابری‌دارد و حتی از قدیمیترین اشیاء و ظروف ایلامی هم قدیمتر میباشد و لذا برضد این نظریه که سومریها اصلا ایلامی بوده‌اند دلیل باهری تشکیل میدهد در صورتیکه نظریهٔ‌مزبور در یك زمان بملاحظهٔ شرحی که در بالاراجع بکوهستانی بودن ایلام و جنگل‌های آن از تورات نقل‌شد موجه وقرین بقیاس بوده است. درکارچمیش و اماکن دیگرظروف سفالین‌متشابهی کشف شده که ثابت میکند این ظروف نمیشود از سومر باشند. **کمپیل تمپسون** طرفداریك‌جماعت‌ایلامی‌فرات‌است که‌بدست سومریان رانده شدند ، در صورتیکه **وولی** که عقیده دارد این سر زمین برای انسان فقط زمانیکه به‌عصر کل‌کولت[2] رسیده‌قابل‌سکونت گردیده‌است‌میخواهد با این قسمت همراهی کند که بابل اکدی بدست مهاجمین سومر مغلوب وازمیان رفته است.

یك سلسلهٔ خیلی قدیم

اکتشافات جدیده ثابت میکند پیوستگی و ارتباطی که سومریها با بابل داشته‌اند مدتش نسبت بآنچه درسابق مظنون بود خیلی طویل‌تر و مدیدتر میباشد. در حدود دوهزارسال قبل‌از میلاد ، بعد از سقوط‌سلسلهٔ سوم‌اور، وقایع نگاران شرح احوال سلسله‌های اولیه‌و کارهای آنان را جمع آوری کرده مدون نموده‌اند. گو قسمت اعظم این نوشتجات فاسد و معدوم شده ولی خوش‌بختانه فهرست اسامی پادشاهان آنها باقیمانده است. دراین فهرست ها ده پادشاه نشان داده شده که قبل ازطوفان نوح‌سلطنت کرده‌اند. طول‌سلطنت آنها ظاهراً فرضی‌است، ولی شاید ما قاعدهٔ شمارشی‌که بکار برده شده است ملتفت نمیشویم و عین این توجیه را اما قدری کمتر در فهرست دو سلسلهٔ اولی‌که بعد از طوفان وپیش‌از سلسلهٔ اولی‌اور سلطنت‌کرده‌اند میتوان بکار برد . تا در این اواخر هیچیك از نامهائی که داده شده

۱- Nearchus. ۲- Chalcolithic age.

نمیشد تطبیق کرد یاهویتش را معلوم داشت ، لیکن کشف آثار سلسلهٔ اولی جنبهٔ تاریخی آنرا محقق میکنند و از اینرو میتوانیم حقاً یادداشت های وقایع نگاران را قبول نمائیم که نه فقط پادشاهان را ذکر کرده‌اند بلکه شهرهائی هم که پیش از طوفان وجود داشته و مخصوصاً اریدو همه راخاطر نشان نموده‌اند .

قبرستان قدیم در اور

در میان اکتشافات مهمی که در اور شده یکی هم اکتشاف یك قبرستانی است که قبر های اولیهٔ آن شاید تقریباً در سه هزارو پانصد سال قبل از میلاد شروع شده در صورتیکه تاریخ آخرین قبور آن شاید به سه هزارو یکصد سال قبل از میلاد . تاریخ تاسیس اولین سلسلهٔ اور که تا دو هزارو نهصدسال قبل از میلاد سلطنت کرده‌اند، تنزل میکنند. قبرهای پادشاهان عبارت میباشد از یك رشته ساختمانهائی که در زیر دخمه‌ها و حفره ها بعمل آمده است و از شاهکارهای حیرت‌انگیز معماری آنزمان که کشف‌شده است اینکه سومریان نه فقط ستون بکار برده‌اند بلکه‌از طاق و گنبد ونیز قبه ، هزاران سال پیش از اینکه‌آنها در اروپاسرشناس بشوند، باخبر بوده‌اند .

یك‌اکتشاف حیرت انگیزدیگر این است که در دفن جنازهٔ شاه رسم بود که انسان‌های زیادی را قربانی کنند و با وی دفن نمایند.در قبر ملکه **شوب آد**[1] عده ای از بانوان در بار را قربانی کرده‌اند که در دو ردیف موازی هم قرار گرفته‌اند.در اینجا دو اسکلت یافته‌اند که‌یکی در بالای‌سر ودیگری درپائین پای تابوت واقع‌شده‌اند. باین آداب هولناك دفن ابداً اشاره‌ای در هیچ جا نشده است که میتوان آنرا این طور توجیه نمود که سلاطین ادوار قدیمه مقام‌الوهیت داشته‌اند و همین خود به تنهائی ثابت میکند که باید این مقابر خیلی قدیم باشند . در این قبور از هدایا و تقدیمی ها یکی جام های طلا و نقره است برای شرب و دیگر کاسه‌های گلی ، خنجر ها با تیغهٔ طلا ، مهره یا دانه های تسبیح طلا و سنك لاجورد و نیز کلاه خود شگفت‌آوری از طلا میباشند . یکنوع قبور خیلی قدیمتری زیر مقابر شاهی یافت شده اند که درآن ها امهاری دارای نقوش تصویری با طرحهائی از خطوط کشف شده اند . این امهار که قدمت آنها خیلی زیاد است با طرحهای خطی آرایش یافته اند مشابه نقوشی که در یك طبقه قبل از این بواسطهٔ هیئت دومرگان در شوش کشف

1- Chub-Ad.

شده‌اندو بدینطریق ارتباط بین این دوکشور را ثابت میکند. خلاصه فنون سومر در سه هزارو سیصد سال قبل ازمیلاد به پایه‌ای رسیده که در دنیای قدیم بندرت قومی پیدا میشودکه بدان پایه رسیده باشد و البته این موفقیت نتیجهٔ تکامل و تجارب چندین قرن است که برای آنها حاصل شده‌است.

در سرزمین سومر از معدنیات و احجار چیزی بدست نیامده و بنابرین این سؤال پیدا میشودکه برای هنروران قابل ازکجا مواد خام فراهم شده است.

اولا مس بطوریکه جدیداً از طریق تجزیه معلوم شده‌ازکانهای عمان میآوردند و این یك حقیقتی است که دارای اهمیت زیاد میباشد و دیگر دیورت[1] یکنوع سنك معدنی از مگان که شاید بندر همان سرزمین باشد میآمده است و نیز سنك لاجورد را بطوریکه وولی میگوید ازبدخشان[2] وارد میکردند.

شرح فوق نشان میدهد که یك بازرگانی وسیعی با خارجه از سمت مشرق باایلام و آسیای مرکزی‌و از جنوب باخلیج فارس وجود داشت و نیز از سمت‌مغرب‌درزمان سلسلهٔ اول مصر گرزیا طوپوز و سایر مصنوعات سومر وارد درهٔ نیل میشده است. از لحاظ دیگرتصور میشودکه سومر اشیاء و ظروف سفالین خود را مجبور بود بخارج بفرستند تا در عوض مواد خام تحصیل نماید و بنا برین میتوان اینرا حقا تصدیق نمود که درهر زرهٔ چهارم قبل ازمیلاد راههای بازرگانی از سومر بهر طرف منشعب بوده و سوداگران‌و بازرگانان از راه‌آب و خشکی تا یك اندازه با آرامش خاطر آمد و شد مینمودند.

ارتش سومر

کمتر سخنی در عالم یافت میشودکه‌ازاین سخن‌صحیحتر باشد که «تمدن روی قوه جلو میرود» و روی این اصل، سومریان که‌پایهٔ امپراطوری‌خودشان‌را درمیان نژادهای دلیر وسلحشورکار گذاشته‌اند بطورلزوم باید در علم جنك و تشکیل نظام تفوق داشته باشند. خوشبختانه در اینمورد نیز ما در نتیجهٔ مساعی **لئوناردوولی** امروز از یك قسمت از فنون جنگی و آلات حربی که بدست سومریان در وسط هزارهٔ چهارم قبل از میلاد بکار برده شده است علم واطلاع حاصل نموده‌ایم. این اطلاع ما اساساً مبنی بر یك پرچم (یك‌قطعه خاتم‌کاری‌ازصدف و سنك‌لاجورد) و نیز یك‌قسمت ازآلات حرب میباشد که در اور در یك گور شاهی

---

[1] Diorite.

[2] ـ رجوع کنید به صفحهٔ ٤٢ این کتاب پاورقی شمارهٔ ٢.

کشف‌شده‌اند . این‌پرچم در سه صف منظم و مرتب گردیده است. در صف پائین ارابه هائی هستند که‌هر کدام را با چهار الاغ میکشند. در هر ارابه ای یك راننده و یك سرباز جا دارند و اسلحهٔ سر باز عبارتند از نیزه های سبك برای پرتاب کردن که آنها را درترکشی که بجلو ارابه وصل است جا داده‌اند و نیز تازیانه‌هائی است برای حمله و فرو بردن .

در صف میانی پیاده‌نظام است که بانظم‌و ترتیب‌پیش‌میروند. آنها کلاه خودهای مسی مخروطی‌شکل برسر و قبای نظامی بلندی‌برتن دارند و با تازیانه‌هائی برای‌فرو بردن مسلح میباشند .

در صف بالائی پادشاه قرار دارد که با تیشه و تازیانهٔ مخصوص سنگینی مسلح و چنین مینماید که فاتحی است دارد از اسیران‌و زندانیان خبر میگیرد.ازآلات‌حربی که در این مقابر یعنی مقابر اولیه بدست آمده چندین رقم پیکان و پاره های کمان میباشند . تاکنون عقیده براین بود که درمیان سومریان تازمان دنگی تیراندازی‌معمول نشده بود، لیکن ازبیان فوق ثابت میشود که آن در میان هزارهٔ چهارم قبل از میلادو احتمال دارد خیلی پیش از آن بر سومریان معلوم بوده است و قرنها بعداز آن تاریخ درستل کرکسان که‌در صفحهٔ ۸٤ از آن‌صحبت داشته‌ایم **اناتوم**یکدسته‌سربازان نیزه‌دار را قیادت میکند وحال آینکه درستل **نرامسن** کمان، نیزه، زوبین ونیزتبرزین تماماً بکار رفته‌اند .

در اعصار اولیه تمامی افراد هنگام ضرورت موظف بخدمت‌نظام بودند ولی‌در دورهٔ**سارگن** و **حمورابی** قراولان‌وپاسبانان‌ثابت ودائمی‌وجودداشته که‌قوای‌محلی آنهارا‌حمایت‌وتقویت مینمودند ونظربلشکرکشیهائی که‌بقصدفتوحات خارجی میشداین ترتیب ضروری شمرده شده لیکن آن منجر بانحطاط وفساد ملی گردید و نیز قساوت و سنگدلی فاتحین که اسیران را قتل عام کرده و شهرهای مغلوب را ویران مینمودند باعث‌خرابی آنهاشد، بدیهی است که این نبردهای وحشیانه مابین شهرهای مسکون از مردمان هم‌نژاد منجر بسقوط قطعی و زوال سومریان گردید .

دورهٔ جنك های داخلی

سلسلهٔ اول اور قرب دویست سال سلطنت داشته و متعاقب آن ده سلسله‌حکمرانی کرده‌اند که اطلاع‌ما از حالات‌آنها خیلی کم‌است ، رویهمرفته ایندوره دورهٔ اختلال و بی‌نظمی بوده است و ایلامیها از موقع

استفاده کرده بنای تاخت و تاز و فتح و غلبه را گذاشتند. اگر چه در این دورهٔ تاریك، سلسله‌های سومر که از میان آنها سلسلهٔ دوم اور باشد وجود داشته، لیکن سامیها کم کم تفوق حاصل نموده کیش، اوپز و مری هریك بنوبهٔ خود پایتخت قرار گرفته است. در این فهرست های ناقص معلوم است که افتاده دارد و بدتر از همه اینکه از **ان ناتوم** پادشاه لاگاش یا لگش که یقیناً بر سومریان متحده سلطنت داشت هیچ اسمی نیست.

در صفحهٔ ۸٦ ذکری از سلسلهٔ ایلام و کیش بعمل آمده که آن

سلسلهٔ اکد

کلیتاً نظر بکشفیاتی که جدیدا شده درست نیست، خاندان کامکار لاگاش بدست **لگل زجی سی**[1] از پا در افتاده واو از سومر دولتی که دوره‌اش خیلی کوتاه بود تاسیس کرده و پایتختش هم ارخ بوده است. رفتاری که بالگش از طرف فاتح شد بطور قساوت و سنگدلی معمول آنزمان بود. لیکن سومریان پس از ۲۵ سال حکمرانی که مظفر و کامیاب بودند بالاخره بدست **سارگن** شکست خورده و بدست دشمن افتادند. **سارگن** بانی سلسلهٔ اکد پایتختش اکد بوده است که میگویند خرابه های تپهٔ کوچك « الدیر » که در چند میلی جنوب غربی بغداد واقع است از آثار آن می باشد.

بعد از **سارگن** پسرش **ریموش** (اورویوش که من آنرا ذکر کرده‌ام نیست) بر تخت نشست و بعد از او **منشتو** یا **مانشتو** پادشاه شد و این دو نفر اشتباها ازپادشاهان کیش ذکر شده‌اند. هرچند در لشکر کشیهای مظفرانه‌ای که آنها کرده‌اند تردیدی نداریم، اما **نرامسن**[2] «فاتح نه لشکر» بزرگترین فرزند **سارگن** میباشد که نقش برجستهٔ او در کوههای کردستان هنوز موجود و میتوان مشاهده نمود و از اینجا فتوحات و کشورگشائی وی معلوم میگردد تاچه اندازه توسعه داشته است،

رونق و جلال اکد رو بزوال نهاد و سلسلهٔ کم دوامی در ارخ

گوتی

بروی کار آمد، ولی سومر و همچنین اکد و نیز ایلام بدست گوتی از پای در افتادند. مدارك و اسناد مربوطهٔ بکسب و بازرگانی و نیزکارهای پیشه و هنر درزمان این وحشیها صفر میباشد. چند سالی که از اینمیانه میگذرد شهرستانهاباز تا یك درجه استقلال پیدامیکنند، برای مثال، **گودآلگش** یالاگاش تحت **اربابان** گوتی حکمرانی داشته است، ولی آن بیشك باقی بوده تا آنکه دید سومر از مظالم آنان آزاد گردید.

۱- Lugal-zaggisi· ۲- Naram-Sin·

سلسلهٔ سوم اور

عکس العمل سومر تحت اورنامو، پاتسی اور، یك دولت دیگری ازسومر و اکد بوجود آورد و اور دوباره پایتخت گردید، در اینجا منابع اطلاعات ما نسبت بسلسلهٔ سوم که تقریباً از ۲۲۷۸ تا ۲۱۵۰ ق . م سلطنت کرده‌اند همانا برج مهم زیگورات[۱]. معبد نانی، کاخ شاهی و سایرابنیه میباشند و در حقیقت مدیون آنهاهستیم، در فعالیت آنها همینقدر بس که نهرهای بزرگی حفر کرده اند که یکی از آنهااور را بخلیج فارس متصل ساخته است و بدین وسیله توانسته‌اند کشتیهای بازرگانی خودشان رابه‌بنادر فرودگاههای این شهر رسانیده‌بارها را خالی کنند وروی‌همرفته ترقی و پیشرفت این مملکت در فلاحت و کشاورزی و نیز در داد و ستد و بازرگانی بمنتها درجه رسیده بود و پایهٔ زندگی نسبت بهر یك از دوره‌های بعدی تاریخ وی عالیتر و بالاتر و برعکس در پیشه‌و هنر که باید گفت فقیر بوده است . وولی چنین‌میگوید : فقط معماری و حجاری آن هاست که مناسب وفراخوریك تمدنی‌میباشد که‌مراحل ابتدائی راسیر میکندویاقدری ازآن‌جلوتر بوده است . سقوط این دولت کامیاب ناگهانی‌بود، اموریت ها تحت (اشبی‌ایرا اف ماری[۲]) به اکد هجوم بردند وایلامیها از دجله عبور کردند وبطوریکه یك‌وقایع‌نگار می نویسد «اور با حربه از پای در افتاده و بنام یك ملت مستقل برای همیشه نابود گردید» .

ایسن، لارسا و ایلام

ما راجع بدولت‌های ایسن و لارسا شرحی بطور مختصر درصفحهٔ ۹۲ مذکور داشته‌ایم که اکنون میتوانیم آنرا بسط‌وتوضیح بدهیم . **اشبی‌ایرا** سلسله‌ای درایسن تاسیس کرد که تا پنج پشت سلطنت‌داشتند، لیکن در عین حال یك دولت رقیبی عملا در لارسا، انتهای باطلاقهای فرات که فقط هفتادمیل از ایسن فاصله داشت ، برروی‌کار آمد، این وقایع و امور راکه پیچیده و غریب به نظر میآید میتوان به بهترین وجهی تفسیر نمود و گفت که ایلام . که بعد از بر انداختن امپراطوری اور هیچیك از متصرفاتش‌را ضمیمه نکرده‌بود، هرچندآخرین پادشاه آن «با زنجیر به‌ایلام رفت و گریست ولابه نمود» لارسا را حفاظت میکرده است .

این مسئله که سلسلهٔ اموریت تحت‌نفوذفرهنك سومر بوده از اینجا ثابت میشود که پایتخت‌وی به‌ایسن انتقال یافت که درآنجا شهرهای‌سومر را که از تاخت وتازهای

1-Ziggurat. ۲- Ishbi-Irra of Mari.

دشمن خراب شده بودند دوباره تعمیر و آباد کنند. بین این دو دولت رقیب ناگزیر جدال و نزاع برخاسته و فتح در ابتدا نصیب ایسن گردید، لیکن این وضعیت تغییر و تبدیل پیدا نموده و ما **وراد سین**[1] یکنفر ایلامی را می بینیم که در لارسا که آن بدست پدرش **کودور مبوگ**[2] پادشاه قسمت غربی ایلام جزو یك دولت دست نشانده در آمده بود، بر تخت نشانده شده است. چند سالی که از این تاریخ میگذرد، در زمان **رامسن**، ایسن سقوط کرده در نتیجه کلیهٔ سومر وقسمتی ازاکد مستقیماً تحت پادشاه ایلام اداره میشدند.

در ظرف اینمدت سامیهای غربی پیشرفت کرده سلسله‌ای در بابل تاسیس نمودند، **حمورابی** شخصیت برجستهٔ این عصر برتخت قرار گرفت و این درست بعداز تصرف ایسن بدست **رامسن** بوده است که دولتش با بابل عقد اتحاد بسته بود. **حمورابی** تا چند سال نیروی خود را کافی برای تعرض وحمله نمیدید ولذا به تکمیل قوای خود پرداخت و آن وقتیکه بحد کمال رسید بحریف حمله برده ایسن را گرفت و بعد تا ۲۵ سال بانتظار ماند. **رامسن** اینوقت خیلی پیر و فرسوده شده بود و **حمورابی** توانست ایلامیها را بخاك خودشان رانده و در نتیجه خود را حکمران مطلق سومر واکد گرداند.

عظمت سومر

وولی ادعا های سومر را در فنا ناپذیری خلاصه کرده مینویسد که تمدن ماقبل التاریخ مصر و سومر هیچ مشابهتی بهم ندارند. سپس فاضل مشارالیه رشتهٔ سخن را ادامه داده میگوید که بین مصر ما قبل التاریخ و اول سلسلهٔ آنکشور تحولات و تغییراتی بر اثر نفوذ خارجه پیدا شده که آن فرهنك نوینی را پدید آورده است، ما در مراحل اولیهٔ آن گرزهای سنگی، مهرهای اسطوانه ای و ظروف سنگی ساخت سومر را در اینجا می بینیم وجود داشته و چون تمدن فرات سفلی جدیداً ثابت شده که قدیمتر است در این جای سخن باقی نمیماند که مصر به تمام معنی مدیون سومر میباشد. ما از این قدمی بالاتر گذاشته میگوئیم که به پدران ما اینطور تعلیم داده بودند که تمامی تمدن و اقسام علوم ما از یونان بما رسیده و بدین جهت ما مدیون آنجا میباشیم و این فقط در دورهٔ حاضر است که اعتراف باین امر شده که یونان تمدن را از کرت[3]، از لیدیه، از ایران و بالاخره از مصر فرا گرفته است، لیکن قبل ازهمهٔ این‌ها بزرگترین مرکز تمدن بشر سومر، مادرفنون و تمدن، بوده است.

۱-Warad-Sin. ۲-Kudur-Mabug. ۳-Crete.

(با فصل دهم خوانده شود)

يك لوحهٔ گلی که جدیداً کشف شد در موضوع سقوط آشور روشنی بسیار تازهٔ مهمی افکنده‌است، این لوحه اثر یکنفر وقایع نگار بابلی است که وقایع مهمه‌ای را که در ظرف ده الی هفده سال سلطنت نبوپولسر یا ۶۱۶ — ۶۰۹ قبل از میلاد رخ داده‌اند نقل کرده است.

از این یادداشت فهمیده میشود که نینوا در ۶۱۲ سقوط کرده است. لیکن هیئتی از پادگان شهر، از خطوط محاصرین راه برای خود باز کرده فرار کرده‌اند و بالاخره در حران پادشاه جدیدی برقرار شده و او باوجود مشکلات روزافزونی که داشت مقام خودرا برای مدت کمی حفظ کرده است واحتمال میرود که باشکست نه‌چو[1] بسال ۶۰۵ درکارچمیش[2] که‌ظاهراً بکمك وی حرکت کرده بود کارش خاتمه یافته است.

(با جلد اول صفحهٔ ۲۷۰ خوانده شود)

اکتشاف مهمی‌که در ۱۹۲۶ توسط سر اوریل استین[3] درمحل اورنوز[4]، صحنهٔ نمایش‌شاید درخشان‌ترین عملیات‌جنگی اسکندر کبیر، شده‌است بما موقع میدهد که‌بار دیگرلشکر کشی اورا بهند تماماً تحت مطالعه بیاوریم.

قسمت عمدهٔ سپاه از حوالی‌کابل ازراهی که سمت‌شمال تنگهٔ خیبر واقع است، بطرف پائین درهٔ سوات[5]، حرکت کرده و اینها دستور داشتند که عبور از رود سند را فراهم وآماده کنند که آن‌امروز معتقدند که درچند میلی بالای آتوك صورت گرفته‌است. اسکندر در تعقیب رویهٔ خودش که هیچوقت دشمنی را که دراو احتمال معارضه داده میشد نمیگذاشت درکناره‌های خط‌سیرش باقیماند سپاه زبده‌ای بکوهستانهای طرف شمال فرستاده و خود بدرهٔ‌حاصلخیز وپرجمعیت کنار یاقوئار شتافت. او زنجیر جبال سمت مشرق را پیموده بخاك اساقنوئی[6] که در درهٔ سوات سکنی داشته حمله برد و این مردم آریانی‌باداشتن سپاه کافی و فیلان جنگی جرئت نکردند در صحرا بااسکندر روبرو شوند و مصمم گشتند که درشهرهای برج وبارو دارخود مانده بحملات تدافعی

1- Necho. 2- Carchemish. 3- Sir Aurel Stein.

٤ـ در موضوع خط سیر اسکندر برود سند تألیف سر اوریل استین (مؤلف).

5- Swat. 6- Assakenoi.

پردازند. استین، اول جهانگرد وکاشف اروپائی که خط سیر اسکندر قوی و رد پای او را در آنحدود معلوم داشته و همه را قدم بقدم پیموده و شهرها را تطبیق و هویت هر کدام را تعیین کرده است، بیان روشن آرین را بکار بسته مارا به مساغه[1]، با زیره[2] و (اورا) رهبری میکند. باید دانست که تسخیر ملاذ و سنگر اخیر جنگ درهٔ سوات را خاتمه داده و اسافی نوئی دلسرد شده بطرف شرق درهٔ سند فرار کرده قلعهٔ طبیعی اورنوز را اشغال کردند. اسکندر بدینجهت راه جنوب راپیش گرفته ودوباره بسپاه عمدهٔ خود در رود سند ملحق گردید.

جهت مبادرت ذوالقرنین باینکار که در حقیقت قشون کشی جدیدی بر علیه اورنوز محسوب میشود یقیناً برای تکمیل افتخارات نظامی و کار های بزرك جنگی خود بود و گرنه آنقدر ضرورت و احتیاج نظامی درکار نبوده است. ما در تحت هدایت استین بیك قلعه یا ملاذ معروف در یك کوه بزرگی دارای پرتگاه واقع در یك پیچ رودخانهٔ سیحون که امروز پیرسارد[3] میگویند راه یافته و اینمرد نه فقط ملاذ را کشف کرده بلکه بادلالت آرین عملیات صعب ومشکلی که ازجمله پرکردن یك دره یا حفرهٔ دراز و عمیقی را از گل و الوار دنبال نموده و حدود همه را تعیین کرده است وبالاخره او، اورنوز اصلی را در قلهٔ یونا کنونی کشف میکند.

(با فصل چهل و یکم خوانده شود)

سر اوریل استین در اثناء مسافرت خود بشرق ایران در ۱۹۱۵ کوه خوجه اتل یا تپهٔ مقدس سیستان[4] را دیدار کرده و در پرتو فراست ودانش قابل ملاحظه خویش نخست نقاشیهای دیواری قبل از اسلام ایران را کشف کرده است و تاریخ آن متعلق بزمان ساسانیان میباشد. از میان نقاشیهای نامبرده یکی که ازهمه غریب تر است تصویر رستم پهلوان معروف ایران میباشد که نشسته و گرز منحنی در دست دارد که با رنك قرمز نقاشی شده و با رنك زرد آرایش یافته است. گرز نامبرده بشکل سر گاو وآن از گرز مشهور رستم حکایت میکند. یکی ازاشیاء مکشوفه شکلی دارای سه سر میباشد که بحال پرستش ایستاده است و آن در وضع وشکل همانند

۱- Massaga. ۲. Bazira. ۳- Pirsar.

۴ــ نگاه به «Innermost Asia» تالیف اوریل استین (چاپ کلرندون ۱۹۲۸) فصل ۲۸ صفحه ۹۱۵ (مؤلف).

کذ

تصاویری است که در ترکستان چین کشف شده‌اند .

در میان سایر نقاشیهای دیواری ، صورتی بوده با خرقه یاردا ایستاده و تقریباً باندازهٔ خود آدم زنده که درشکل و وضع و نیزلباس آن روحانیان بزرگ بودا شباهت داشته که‌هنروران بودائی آسیای مرکزی در حجاریها و نقاشی‌های دیواری یا برجسته کاریهای خودشان آنها را بما روشناس کرده‌اند .

اکتشافات مزبور بی‌نهایت مهم و قابل ملاحظه میباشند چه آن یک رشته فنون بودائی را از نظر ما میگذارند. ممکن است این نقاشیها بامر پادشاهان سکا[1] که‌نامشان را بسکستان (سیستان کنونی) داده‌اند بمعرض نمایش گذاشته‌شده‌اند .

اینجا در ضمن بیان اطلاعات جدیدی که بوسیلهٔ سر اوریل استین از فنون زیبای دورهٔ ساسانی بدست آمده لازم است راجع بسهم مهمی که بتوسط سرماتی‌ها یکی از طوایف ایرانی ساکن جلگه‌های وسیع جنوب روسیه[2] بازی شده ذکری بطور خیلی مختصر بعمل آید .

در قرن چهارم قبل از میلاد طائفهٔ نامبرده ظاهراً با گوت[3] ها متحد شده یکسره هجوم بردند و نیز بحدود دانوب سرحد امپراطوری رم فشارهای سخت آوردند. سرماتیها در نتیجهٔ این ارتباط و پیوستگی ، کلوازنی[4] یک نوع صنعت میناکاری[5] را با لبی باحجر سیلان یا عقیق که سنگ مزبور مخصوصاً بکار برده شده است بشرومن ها آموختند و صنعت نامبرده در همه‌جای امپراطوری روم تا فرانسه و انگلستان رواج پیدا نمود. در کشور اخیر یعنی انگلستان بباستان کنت[6] انحصار داشته است و یك نوع پیشرفت و توسعهٔ جالب توجه و اساسی از تمدن اصلی باثروتی را نشان میدهد که در آنجا (یعنی ایران) ازقرن چهارم تا قرن ششم میلادی در ارتقاء و اعتلاء بوده است و بنابرین هنرهای زیبای ایران در دورهٔ ساسانیان عالمگیر بوده است .

---

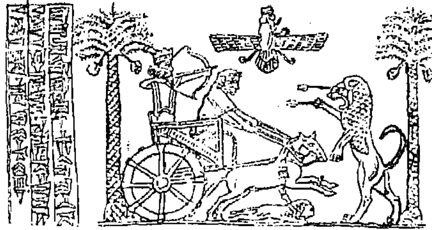
1 - Saka.

۲ - نگاه به ایرانیان و یونانیان در جنوب روسیه تألیف **روستوو تزف** (چاپ کلارندون ۱۹۲۲ مؤلف) .

۳ - Goths. ٤ - Cloisonné.

۵ - وانرا در فارسی خانه خانه یا حجره حجره میگویند. اشیاء میناکاری که قسمتهای آن بواسطهٔ میله‌های نازك از یکدیگر جداست و میله‌های مزبور را بشکل عمودی روی سطح الصاق کرده‌اند تا مانع از کنده شدن مینا باشد (مترجم) .

٦ - Kent.



داریوش درحال شکار شیر
(مهرعتیق استوانه‌ای در موزهٔ لندن)

فصل اول

وضع وساختمان طبیعی و آب وهوا

یکنوع عریانی تیره ای در جنوب وجود دارد ، دشت هائی است برهنه که گوئی
از آفتاب سوخته برنگ شیر نمودار ونیز اتلال وتپه هائی است که فقط درهوای
آبی رنگ شفاف پوشیده شده اند . « د . ل . استونسون »

چراغ پیش‌آفتاب پرتوی ندهد و منارهٔ بلند بردامن کوه الوند پست نماید
« گلستان سعدی »

موقع ایران

مابین درّه‌های رود سند در مشرق و رود دجله در مغرب اراضی مرتفعی است که بطور کلّی آنرا فلات ایران میخوانند . کشور ایران قسمت معظم وغربی این اراضی مرتفعه است وجزء شرقی آن عبارت است از افغانستان و بلوچستان . کشور های مزبور از هرطرف محصور بین رشته‌های عظیمهٔ میباشد که در سمت شمال ومغرب بیشتر ارتفاع دارد و داخلهٔ آنها بدوحوزهٔ عمده تقسیم میشود ؛ حوزهٔ غرب که تقریباً شامل سه‌خمس ایران ومنقسم بچندین حوزهٔ کوچکتر است در قرب ولایت سیستان متّصل بحوزهٔ مشرقی که همان حوزهٔ سیستان باشد میگردد . آبهای حوزهٔ شرقی بیشتر بتوسط رود معروفی که یونانیهای قدیم اتیماندر و حالیّه هلمند میخوانند جاری میشود و رود های کوچك دیگر هم دارد که در اوقات سیل و طغیان وارد هامون یعنی دریاچهٔ سیستان میگردد . ارتفاع فلات مزبور در کرمان از پنجهزار پا و در شیراز از چهار هزار پا ودر ناحیهٔ بلاد معظم شمالی یعنی طهران ومشهد ازسه هزار پامتجاوز است و تبریز که در منتهای شمال غربی واقع است زیاده از چهار هزار پا مرتفع است . ذکر اعداد مذکور بیفایده نیست ، بواسطهٔ اینکه اختلاف بین قسمت مسکونی فلات را

با کویر بزرگی که درقلب کشور واقع است ظاهر میسازد ؛ چه کویر مذکور بااینکه همه جا از دو هزارپا مرتفع تراست معهذا از نقاط سابق الذکر خیلی پست تر میباشد .

حدود و ولایات

درضمن بیان حدود ایران ولایات مهمهٔ آنراهم ذکر خواهیم کرد بواسطهٔ اینکه همه تقریباً دورازمرکزونزدیك سرحدات واقعند.

ایالت شرقی خراسان از طرف شمال محدود بیك سلسله جبالی است که در فوق صحاری ترکستان با یك زیبائی پرصلابتی کشیده شده است . چند سال قبل من قلعهٔ طبیعی عجیبی را بنام کلات نادری[1] تماشا کرده . ازحصارشمالی آن که یکی از رشته کوه های مذکوراست بالا رفتم وازقلهٔ کوه مزبور بدشت زرد رنگی که بجانب شمال بطورهموار ویکسانی کشیده شده نظر انداختم وازعظمت و وسعت آن متأثر شده ؛ چه متذکر گردیدم که همین دشت تاصحرای شمال سیبری واقیانوس منجمد شمالی منبسط است وکوه دیگری در بین نیست . رشته جبال مزبورهمه جا در سرحد ایران واقع نیست بلکه باسامی قپه داغ وبالکان صغیر درامتداد شمال غربی بجانب بحر خزرمتوجه میشود . چون قدری بطرف مغرب دور شوند در همان سرحدات ایران درّه های پرنعمت اترك وگرگان واقع است و روداترك درقسمتهای سفلای خودسرحدروس وایران را تشکیل داده وارد بحر خزرمیشود.

ناحیهٔ قوچان که درجانبین اترك علیا واقع است پرنعمت ترین نقاط خراسان است و مانند بجنورد که در قسمت سفلای رود است مسکن قبایل کرد میباشد که **شاه عباس** آنهارا برای محافظت حدود از سرحدات خاك ترکیه بآنجا کوچانیده است . درّهٔ گرگان نیز بالطبیعه پرنعمت است . باران در آنجا فراوان میبارد و اراضی حاصلخیز دارد لیکن فعلافقط چند هزارخانوادهٔ ترکمن یموت وگوکلان که چادرنشین یانیمه بدوی میباشند در آنجا سکنی دارند . ناحیهٔ گرگان همان است که یونانیها هرکانی مینامیدند و در اوستابنام وهرکانو مذکور وازجهت حاصلخیزی معروف بوده است . **استرابون** مینویسد : « گویند در هیرکانیا هردرخت تاکی هفت گالن[2] شراب میدهد و هر درخت انجیری نود بوشل[3]

---

۱ - رجوع شود به ژورنال R.G.S دسامبر ۱۹۰۶ . مؤلف ۲ - یك گالن معادل ۴ ۱/۲ لیتر است مترجم

۳ - هر بوشل ۳۶ ۱/۲ لیتر است . مترجم .

بار میآورد. دانه های گندم که روی زمین میریزد سال دیگر سبز شده خوشه میدهند. درختها مملو از کندوی عسل واز برگهای آن عسل میریزد[1] ».

در قسمت مرکزی سرحدات شمالی ولایات پرنعمت بحری مازندران و گیلان بین جبال البرز و بحرخزر واقع واختلاف کلی با قسمت مرتفع ایران ظاهر میسازد بواسطهٔ اینکه در آنجا باران فراوان میبارد وهوای آن مرطوب وجنگلهای انبوه موجوداست. در مغرب گیلان، ایران بازبا روسیه هم خاك میشود و سرحد دولتین بموجب عهد نامهٔ ترکمن چای از بندر سرحدی آستارا تقریباً درست بطرف شمال میرود تا برود ارس بر میخورد وقسمت علیای رود نامبرده فاصل بین آن دوکشور است. در گوشهٔ شمالغربی کوه باشکوه آرارات واقع است که محل التقای ممالك ثلاثهٔ روس وترکیّه وایران میباشد.

ایالت شمالغربی ایران آذربایجان است که مرکزمهم آن تبریز وبزرگترین شهر ایران و درنقطه ای واقع است که طرق بلاد بعیدهٔ اسلامبول وطرابوزان باطرق قفقاز و درّهٔ دجله باهم تلاقی مینماید و اینجا مبدء جادهٔ بزرگ اصلی ایران و آسیای مرکزی است. در این ناحیه باران فراوان تر از ولایات شرقی و زمین بسیار حاصلخیز است و چنانکه در همین کتاب ظاهر خواهد شد این ایالت همیشه در تاریخ ایران اهمیت داشته است.

درسمت مغرب، کشور ایران محدود به درّه های دجله وفرات است و در اینجانب جبال متراکمهٔ که در نزد قدما موسوم به زاگروس بوده بطور رشته های عدیدهٔ متوازیه فلات ایران را از جلگه ها جدا میسازد و بتدریج ارتفاع پیدا میکند، برخلاف جبال ارمنستان که چون از طرف جنوب بآنها نزدیك شوند دفعتاً مرتفع میگردد. دول قدیمهٔ ماد و پارس در این اراضی مرتفعهٔ محکمه بوجود آمده و قسمت کوهستانی آن نواحی بالنسبه پر آب وحاصلخیز است لیکن نواحی درونی آنها مثل قم و کاشان خشك وبیحاصل است.

در قسمت جنوب غربی این کوهستان درّهٔ پرنعمت کارون واقع است که حالیه خوزستان مینامند و اولین قسمت خاك ایران بوده وبنام ایلام چندین قرن قبل ازاینکه اقوام آریانی بعرصهٔ ظهور بیایند دارای تمدن شده است. در طرف جنوب، فلات ایران

---

۱ - « استرابو »، ۱۴، ۱، !! (ترجمهٔ همیلتون و فالکونیر) « مؤلف ».

شامل ایالات کرمان وفارس متوجه رشتهٔ باریك پستی از خاك است که در کنار خلیج فارس میباشد و معروف است به گرمسیر و در اینجا هم طبیعت ارتباط ناحیهٔ مرتفعه را با قسمت سفلی صعب ومشکل کرده است که ایرانیها بواسطهٔ دست نداشتن در فن مهندسی و دریا نوردی همیشه از دریا گریزان بوده اند .

قسمت شرقی ایالت فارس از قسمت غربی آن خشك تر وبنا براین کم حاصل تر است وناحیهٔ داخلی یزد کم وبیش صحرای ریگستان محسوب میشود . ایالت کرمان هم فقط بواسطهٔ ارتفاع جبال از بیحاصلی مصون مانده ودربلوچستان ایران نیز که بابلوچستان انگلیس هم خاك است مانند کرمان بلکه بیشتر از آن قطعات وسیعه خاکی است که تقریباً بیابان است و این جمله غیراز بیابان لوت میباشد .

در بلوچستان ایران جائی که رشتههای جبال همواره بموازات ساحل وبیشتر امتداد شرقی وغربی دارد درآنجاهم ارتباط بادریا مشکل است ودرشمال این ولایت دوردست ناحیهٔ سیستان واقع است که بمنزلهٔ دلتای هلمند میباشد . در آنجا کوه خشکی است معروف به کوه خواجه که بالای آن **سر اریل استین**[1] در ضمن کشف خرابه کاشیهای اولین معبد **بودا** که در ایران بنا شده بود پیدا کرد[2]. چون بیشتر بطرف شمال برویم بیابانی ایران را از افغانستان جدا میکندتابه هریرود برسیم و آن در نقطه ایست که رود مزبور ازمغرب بجانب شمال میپیچد . قسمت سفلای هریرود تا به تجن فاصل بین ایران و افغانستان است تابرسیم به تنگهٔ ذوالفقار که در آنجا قلمرو امیر خاتمه یافته و دو ستون سرحدی نقطهای را نشان میدهد که در آن نقطه قریب سی سال قبل کمیسیون سرحدی افغان و روس شروع به کار کرد . من آن دوستون را از ساحل ایرانی رود سابق الذکر دیدم که درآفتاب برق میزد . تجن تا سرخس همهجا از سرحد ایران میگذرد وسرخس در زاویهٔ شمال شرقی ایران واقع شده حتی مسافت آن بکلات نادری که کمیسیون سابق الذکر از آنجا شروع شد چند میلی بیش نیست .

---

۱ - Sir Aurel Stein

۲ - «سفر سوم اکتشافی درآسیای مرکزی» درژورنال R.G.S اوت و سپتامبر ۱۹۱۶ . «مؤلف».

خلاصه اینکه قسمت مرتفع ایران را درسرحدات شمالی حصار های عظیمهٔ طبیعی محافظت میکند، جز در جائیکه وارد ریگزار ترکستان میگردد، درطول سرحدات غربی حصار های کوهستانی متراکم تراست و فقط یك راه طبیعی صعبی دارد که از قصرشیرین و کرمانشاهان و همدان عبور میکند. ولایتی که آنرا امروز خوزستان میخوانند وبیشتر بطرف جنوب و در درهٔ پرحاصل کارون واقع است بسبب رشته کوههای صعبی که آنرا از ایالت فارس جدا میکند هیچوقت کاملا و بطور دائمی تحت استیلای ایران درنیامده است. نواحی ساحلی کنار خلیج فارس نیز همیشه از کوهستان جدا و مانند خوزستان سکنهٔ آن نژاد غیر آریائی بوده‌اند وامروز هم کمتر ایرانی است که هرگاه مجبور باقامت در خلیج فارس شود بتواند درست سلامت مزاج خویش را حفظ کند. بلوچستان ایران صحرای دور دست سوزانی است که دست تسلّط شاه در آنجا ضعیف است. در قسمت جنوب شرقی بیابانهای بلوچستان انگلیس بطور یأس آوری خشك ومانع وعائق بزرگی برای هرنوع ارتباط است. اما در جائیکه خاك ایران باافغانستان در شمال غربی مجاور میشود راهها سهل و وسیع است و بهمین جهت تاچندی قبل افغانستان یکی از ولایات ایران بود و آخرین جنگی که پادشاه ایران شخصاً در آن شرکت داشت آن بود که در سال ۱۸۳۸ برای استردا هرات واقع شد. لیکن امروز هرچند ایران افغانهارابخوبی می‌پذیرد چنانکه غالب شتردارهای آن افغان میباشند. معهذا اگر ایرانیها وارد کشور امیر بشوند گرفتارمخاطرات[1] میگردندوافغانستان میتواند مدعی بشود که آخرین مملکت آسیائیست که از سایر ممالك وملل جدا و منفرد زیست میکند.

لفظ ایران و پرشیا

اهل کشوری که بزبان انگلیسی پرشیانامیده میشود آن کشوررا ایران وخودشان را ایرانی میخوانند و این لفظ همانست که‌در اوستا ایریا ضبط‌شده ومعنی‌آن «خاك آریان» است، بنابرین لفظ‌ایران هرگاه به‌اصطلاح سیاسی امروزه استعمال شود محدود است بکشور و دولت جدیدیکه انگلیسها آنرا پرشیا

---

۱ ـ ولی امروز خوشبختانه براثر بسط معارف ونیز بواسطهٔ برقراری عهدنامه مودت وبرادری بین دو دولت اسلامی ایرانیان‌هم درورود بخاك افغان وآمیزش بابردران مذهبی خود کاملا آزاد میباشند «مترجم».

میخوانند لیکن در حقیقت به اصطلاح جغرافیائی لفظ فلات ایران که شمال افغانستان و قسمتی از بلوچستان نیز میشود صحیح تراست . اما کلمهٔ پرشیا که اروپائیها و اکثر خارجیهای دیگر استعمال میکنند از لفظ قدیم یونانی پرسیس مشتق است که بمعنی ایالت فارس بوده که قدیماً پرسا[1] خوانده میشود وسلسلهٔ سلطنتی هخامنشی از اهل آن ناحیه بوده اند وباین جهت معنی این لفظ مشتمل برتمام کشور نامبرده وسلالهٔ آن گردیده است و حتی امروزهم استان فارس از حیث ایرانیت کاملترین استانهای آن کشور است. لفظ فارسی را ایرانیها برلسان ولغت خود اطلاق میکنند ، اگرچه هروقت شخصی را باین صفت موصوف مینمایند مقصودشان اهل استان فارس است وباید دانست که پارسیان هندوستان از این جهت باین اسم خوانده میشوند که پیرو کیش قدیم فارس میباشند و همین لفظ پارس چون معرب شده فارس گردیده زیرا که در زبان عرب حرف پ وجود ندارد . نیز باید دانست که لفظ فارسیستان که بعضی اروپائیها استعمال میکنند غلط است .

تشکیل فلات ایران مسئلهٔ تشکیل فلات ایران از آنهاست که قبل از آنکه علمای علم زمین شناسی از روی مطالعه و دقت کامل اوضاع زمین شناسی آن کشور را معلوم کرده باشند نمیتوان بدرستی حل نمود . لیکن فعلا کشت مسئله را میتوان استنباط کرد وبرای مقصود ما همین قدر کافیست . پس گوئیم آنچه امروز فلات ایران خوانده میشود قسمت اعظم آن در آخر دورهٔ کرتسه[2] زیر آب بوده است و آن قسمتش که از زیر آب بیرون آمده بود خط باریکی بوده است که از تنگهٔ هرمز حالیه عبور نموده وبجبال عمان وشبه جزیرهٔ حالیهٔ مسندام منتهی میشود و از آنجا همشکل یك کمربند پهنی اولا در سمت شمال ازمیان ایالت حالیهٔ فارس و کرمان وبعد طرف شمال غربی مابین کرمان ونیریز و همچنین از اصفهان عبور کرده به آذربایجان وقفقاز منتهی میگردید . قسمت شرقی این فلات جز نزدیك ساحل در اوایل دورهٔ ائوسن[3] برای همیشه از آب خارج بوده است . قسمتهای جنوب غربی این فلات در تمام دورهٔ ائوسن و یك

---

۱ - Parsa ۲ - Cretaceous ۳ - Eocene

قسمت از الیگوسن[۱] زیر آب بوده است و در دورهٔ میوسن[۲] در نتیجهٔ انقلابات دریائی قسمتی از فلات ایران از محیط اقیانوس بیرون آمده دریای محدود و دریاچه‌هائی تشکیل گردیدند و بتدریج پس از تبخیر میاه زمین های شوره و سنگ گچ پیدا شدند. فلات ایران در این دوره نیز از خشکی باروپا متصل نبود تا دورهٔ اخیر میوسن که قسمت مهم از این فلات بتدریج از آب خارج گردید و پیدا شدن روابط خشکی بین آسیا واروپا از دوره‌ای شروع میشود که قسمتی ازحیوانات آسیائی بطرف اروپا رفته‌اند چنانکه بقایای سنگ شدهٔ حیوانات مذکور که در طبقهٔ علیای میوسن وپلیوسن جمع شده بکثرت کشف شده‌اند.

بدون تردید ظاهر شدن فلات ایران ازآب در دورهٔ پلیوسن[۳] شروع شده است لیکن باید دانستکه ارتفاعات عظیمتر دراواخر عصر مزبور بوجود آمده‌است. دریاچه‌های متعددی که بسیاری ازآنها عریض و طویل بوده اند در دورهٔ پلئیستوسن[٤] در فلات ایران وجود داشته و در دورهٔ پلیوسن هم گویا بوده اند. در این دوره جنگلها و چمنها سطح آن کشور را پوشانیده و هوای آن مرطوب و یحتمل کاملا مشابه هوای ولایات حالیه خزر بوده است. خشک شدن دریاچه‌های ایران ازآنزمان شروع شده وتا امروز دوام دارد. اراضی فرات ونواحی خلیج فارس هم جزء همان دریاچه‌ها بوده‌اند و ممکن است بگوئیم که این نواحی دریا های محدود بودند وبدون مخرج. بهرحال ازقرائن و امارات اینطور معلوم میشود که اراضی واقعهٔ درکنار تنگهٔ هرمز تا دورهٔ پلئیستوسن بکلی زیر آب نبوده‌اند زیرا خطوطی که از قطعات مجاور مسندام زیر آب رفته اند هنوز نمایان و دریاچه‌هائیکه خشک شده اند در بین النهرین وبعضی جزائر خلیج فارس مشهود میباشند.

در یک حصه ازدورهٔ پلئیستوسن فلات ایران مثل کلیهٔ آسیای مرکزی واروپا از یخ مستور گردیده و دوره های طولانی که یقیناً چندین هزار سال امتداد آن بوده باین حال باقی مانده است[۵]. بعد از دورهٔ انجماد دورهٔ سیلاب رسیده وهرجا که دسترس سیل

---

۱ - Oligocene ۲ - Miocene ۳ - Pliocene ٤ - Pelistocene

۵ - من در اطلاعات فوق بیشتر مدیون دکتر ج. ی. پلگرم، مأمورپیمایش قسمت طبقات‌الارض‌هند، میباشم «مؤلف».

گردیده گرفتار خرابی شده و آب هرچه درپیش داشته برده است .

بعد از انقلاب مذکور در خاك ایران باقی نماند مگر دریاچه های وسیع آب شور که امروز صحرای کویر است و رشته کوههای مرتفع برهنه که هنوز بقیّتی از یخهای قدیم دربالای آنها بود. دریا تامسافت بعیدی درخاك پیش میآمد وجبال آتش فشان‌چندی از قبیل آرارات ودماوند وسهند و تفتان نیز مواد مخرّبهٔ مهلکه از دهنه خود بیرون میریختند، بنابراین درحقیقت فلات ایران در آن دوره وادی مرگ وهلاك بوده‌است. با اینحال درسمت مغرب تأثیر رودخانه‌های عدیده شروع شد، آبهای آن، خاك همراه آورد وتدریجاً زمین ایجاد کرد که هم قابل سکنی و هم بمرور زمان بواسطه استعداد طبیعی مهیای آبادی شد ومولد تمدن گردید که احتمال میرود قدیمترین تمدنهای این عالم بوده باشد .

شباهت ایران به اسپانیا

کشور ایران ازبسیاری جهات شباهت تامهٔ دارد باسپانیا . همینکه مسافر ازسمت شمال از خاك فرانسه خارج شد بواسطه جبال پیرنه[1] به فلاتی صعود میکند که بطور متوسط دو هزار الی سه هزار پا ارتفاع دارد و کوههای ناهموار آن موسوم به‌سیرا[2] یا اره میباشد و این نامی است بامسمی ، اراضی آن چول وبی درخت است و چون شخص قریب چهار میل مسافت پیمود از ولایت گرمسیر اندلس عبور میکند که مطابق ناحیهٔ ساحلی پست ایران است قبل از آنکه بدریا برسد و اما در طرف شمال برای اینکه مشابهت کامل باشد ولایات مجاور دریای بیسکاین[3] با بافلات‌اسپانیا به‌اندازهٔ ولایات کناربحرخزربا‌سایرنقاط‌ایران‌تفاوت دارد. از این گذشته اگرچه‌ایرانیها رااز فرانسویان‌مشرق‌خوانده‌اند لیکن‌شاید‌مناسب‌تر این[4] باشد که‌ایشانرا

1 - Pyrenees 2 - Sierras 3 - Biscayan

۴ ـ سبب این امر تا یك اندازه مشابهت اوضاع طبیعی آن دو کشور است ، لیکن امری هم ارتباط و اتحاد و خون و عرق در این مشابهت دخالت دارد زیرا که قسمتی از مردم اسپانیا اعقاب ایرانیهائی‌هستند که همراه عرب در موقع تسخیر اسپانیا بآن شبه جزیره رفته‌اند و در آن ناحیه دور از وطن خود برای‌خود شهری نظیر شیراز بنا کرده و شرابی عمل آورده که‌هنوز باسم ایرانی آن شری خوانده میشود مقصود شهر شریش است و عجب آنکه شراب خوب شیراز کمال مشابهت را بشری دارد .

با اسپانیائیها مقایسه کنند چه عادت و کلیهٔ آداب زندگانی مردم اسپانیا شبیه با یرانیان میباشد.

خشکساری آسیای مرکزی

آسیای مرکزی که ایران جزئی از آن است بیشتر عبارت از صحاری است و هر چند اختلاف ارتفاع در آن مرز ها جای تعجب است یعنی یك جا بحرخزر و حوزهٔ ترفان است که از سطح اقیانوس پست تر میباشد وجای دیگر پامیر و تبت است که غالباً کمتر ازده‌هزار پا ارتفاع ندارد. معهذا جز در میان کوهستان اظهر صفات آن ناحیه خشکی است و این صفت مابین ایران و ترکستان و افغانستان و تبت و بلوچستان مشترك است. این خشکی نتیجهٔ کمی بارندگی میباشد و سبب شده که رود خانه‌های آن نواحی از جهت کم آبی بدریا نمیرسد و بنابر این تمام وسعت عظیم این کشور ها که از مشرق بمغرب تقریباً سه‌هزار میل است مرکب ازحوزه هائی میباشد که بهیچوجه بخارج یعنی بدریا مخرج ندارد و نتیجهٔ دیگر قلت بارندگی آنست که اراضی وسیعهٔ خشك در آنجا بسیار است بطوریکه میتوان گفت تمام این اقلیم عبارت است از مقداری صحرای کویر خالص و مقداری بیابانهائیکه‌واحات درآن واقع است، بعبارة اخری درآنجا سروکار انسان به‌ناحیهٔ وسیعی است که اراضی ذی زرع و قابل سکنی در آن کمیاب و از یکدیگر دور و مجزی میباشند ونیز میتوان گفت که هرگاه اراضی غیر ذی زرع و کویر را از آن اقلیم بردارند و نواحی قابل آبادی آنرا باهم جمع کنند کشور بسیار کوچکی خواهد شد. اینکه من در توضیح این کیفیّت‌اصرار میکنم بجهت‌این‌است که برای‌مردم اروپا که چون بواسطهٔ وفور بارندگی تمام اراضی خود را میتوانند محل استفاده قرار دهند تصور حقیقت حال آسیای مرکزی که با کشورهای ایشان تفاوت کلّی دارد آسان نیست[1].

آب و هوای ایران

چنانکه مذکور شد صفت ظاهر ایران و آسیای مرکزی بطور کلّی خشکی است.

---

۱ ـ السورت هنتینگتون درکتاب قابل‌ملاحظهٔ‌خود موسوم به‌پلس آف اشیا (نبض آسیا) دراینموضوع بحث‌کرده است. رسالهٔ علمی عمدهٔ او راجع به‌ازدیاد خشکی درآسیای مرکزی مورد قبول‌عام واقع نشده، اما نویسندگانی هم که دراینموضوع چیز نوشته اند هیچکدام نتوانسته‌اند آنرا نادیده انگارند « مؤلف ».

بارندگی

مقدار بارندگی فلات ایران را دراین زمان در ادارهٔ تلگرافخانهٔ هند و اروپائی تحت ملاحظه در میآورند و از حسن مساعدت **گلبرت والکر**[1] مدیر کل رصد خانه های هندوستان من میتوانم جدول ذیل را که مبنی برتجربهٔ یك‌دور دهساله است بنظر مطالعه کنندگان برسانم :

مقدار بارندگی در عرض سال :

جاسك	٤/١٧	انگشت
بوشهر	١١.٠٧	«
اصفهان	٣ ٧٤	«
طهران	٩ ٣٠	«
مشهد	٩ ٣٧	«

حال بنظر بیاوریم که درکشورانگلیس مقدار باران سالیانه ٣٩٥ انگشت است و در ناحیهٔ دهلی ٢٧/٦٥ انگشت است و باملاحظهٔ ارتفاع مکان و تابش آفتاب که در ایران خیلی تنداست در صورتیکه آلمان وانگلستان غالبا ابر دارد ظاهر خواهدشد که مقدار باران درآن کشور چقدر کم است . آری کشور ایران از حیث ترکیب بندی طبیعی وهم ازجهت موقع جغرافیائی خود ونیز از حیث بارندگی خوشبخت نیست ، چه رشته جبال مرتفع آن جلو قسمت عمدهٔ ابرهای حامل رطوبت را میگیرند و بنابراین ابرهای مذکور درولایات مجاور بحرخزر بارندگی زیاد میکنند اما از جبال البرز بندرت عبور مینماید و شخص چون آن کوههای عظیم را ملاحظه میکند و بقلهٔ آن میرسد قهراً متوجه ومتأثر میگردد از اینکه دامنهٔ شمالی آن مستور ازجنگلهای پر خضارت و دامنهٔ جنوبی بکلّی خشك و برهنه است . از حسن اتفاق مقدار قلیل رطوبتی که در آنجا هست بیشتر درموقع زمستان وبهار میبارد و مقداری از آن بصورت برف است و آن برفها درکوهها انبار شده چشمه ها را که‌وسیلهٔ مشروب ساختن اراضی است ذخیرهٔ تازه میدهد[2]». درحقیقت اگر این رشته جبال مرتفع نبود تمام آن کشور صحرا میشد ،

1- Gilbert Walker

٢ - **ایوب** باب ٣٨ آیهٔ ٢٣ ، مؤلف .

بهمین مناسبت عظمت بلاد و کثرت جمعیّت آنها بتناسب ارتفاع و وسعت جبال ومقدار آبی است که از آنها عایدمیگردد . البته‌درکشورعظیمی مثل‌ایران مقدار بارندگی درنقاط مختلفه کم و زیاد میشود . در نواحی مرکزی و شرقی و جنوب شرقی کمتر از جاهای دیگر میبارد . مثلادر خراسان در سالهای‌خوش شصت‌و پنج در صد از حاصل غلهٔ‌دیمی است در صورتیکه درقسمت جنوب شرقی ایران تمام حاصل را باید با آبیاری مشروب کرد و زراعت دیمی تقریباً هیچ ندارد .

سابقاً اشاره کردیم که درولایات‌مجاور بحرخزراوضاع بکلّی باسایر نقاط متفاوت است چنانکه در عوض‌اراضی خشك‌بیدرخت‌در آنجا جنگلهائی‌است که از غایت‌انبوهی نمیتوان از آن عبور نمود . مقدار بارندگی در آن ولایات از پنجاه انگشت متجاوز و رطوبت بقدری زیاد است که هوای آن برای‌ایرانیهای فلات سازگار نیست وغالباً مهلك میشود و بنابراین آنها از ثروت طبیعی ولایات مجاورهٔ بحرخزر یعنی گرگان و مازندران و گیلان بکلّی بیخبرند وقدر آنرا نمیدانند .

سرما و گرما از حیث هوا ایران جمع اضداد کرده است لیکن بسیار مقوّی ومصفاست . در جلگه‌ها گاهی‌میزان الحراره ازصفر پائین‌میرود و در کوهستان غالباً اینطورمیشود ، لیکن اگربارندگی نباشدسرما موذی نیست وشخص مایل است که تمام روز را در زمستان درهوای‌آزاد بسربرد ، اما گاهی اوقات‌هم برودت شدت میکند وهرسال زمستان مردم و حیوانات چندی که گرفتار باد و باران شده و خود را نمیتوانند به محل محفوظی برسانند از سرما تلف میشوند . در اماکن مختلفه گاهی اوقات برف چهار پنج ماه روی زمین میماند ومانع اعمال زراعتی شده و به دواب و مواشی هم خسارت زیاد وارد میآید ، معذلك رویهمرفته زمستان ایران بقدریکـه معقول ومتصور است بدرجهٔ کمال نزدیك میباشد . اگر بعضی اوقات مسافر بواسطهٔ برودت هوا ازسواری عاجزشده مجبور میگرددکه چندین منزل پیاده روی کند درعوض قوهٔ نشاطی که‌درخودمیبیندخیلی زیادترازآنست که دراقالیم رطوبی‌ملایم‌تراحساس‌میشود.

حال‌بنقطهٔ مقابل‌پرداخته نمونه‌ای‌از گرمسیرنشان‌بدهیم . دراین‌قسمت‌خوزستان

وکرسی آن که شوشتر است سمت امتیاز دارد و میتوان گفت که گرمترین نقاط روی زمین‌است . هیچوقت فراموش نمیکنم مشاهده‌ای را که در ماه ژوئن سال ۱۸۹۶ نمودم که میزان‌الحراره در سایه همواره صدو بیست ونه درجه[1] نشان میداد و امواج حرارت از سنگها منعکس میشد وهوا را خشك میکرد و از هرگونه نسیم خنك شمالی جلوگیری مینمود . آب خلیج هم گمان‌میرود گرمترین آب دریاهای دنیاباشد وبخاطردارم که بعداز دیدن حرارت آب خلیج مزبور آب بحر احمر را بالنسبه خنك یافتم .

اما درفلات ، اوضاع دیگر گونه است . بطور کلی روزها حرارت موذی نیست و همواره خنك‌است چنانکه در مشهد بالاترین‌درجهٔ حرارتی که شب درسنوات اخیر دیده شده درسال ۱۹۱۲ هفتادوچهار درجه[2] بوده وگرمترین‌روزها درهمان سال به صدو دو درجه[3] رسیده است . لیکن دربیابان ومخصوصا در آفتاب ، گرما خیلی اسباب زحمت‌است وکاروانها عموماً شب‌مسافرت‌میکنند . در نقاطیکه نزدیك کوهستان است غالب دراوقات شدت گرما مردم میتوانند ییلاقاتی پیدا کنند . درطهران و کرمان ومشهد بلکه در اکثر اماکن واقعهٔ در فلات بفاصله چندین ساعت راه مأواهای خنك است و باین واسطه ایام تابستان بخوشی میگذرد .

باد

بادهای ایران‌خواه ازشمال غربی‌وزیدن گیرد یا از جنوب‌همواره یکسان ومنظم است وسبب آنهم‌موقع اقیانوس اطلس وبحرالروم و دریای سیاه از یکطرف و اقیانوس هند[4] است‌از طرف‌دیگر. امتداد محورهای‌رشته‌جبال نیز در همین جهت است . چون آفتاب پرحرارت بدشتهای بیدرخت میتابد طبقه ای از

---

۱ ـ میزان‌الحرارهٔ ۱۸۰ درجه (فارنهایت) است که در حدود ۷۲ درجه میزان‌الحرارهٔ سانتیگراد میباشد (مترجم) . ۲ ـ درحدود۲۷ درجهٔ سانتیگراد است . ۳ ـ در حدود ۷۵ درجه سانتیگراد (مترجم) .

٤ ـ من باید از مستر **گلبرت والکر** برای یاد داشت قابل ملاحظه زیر سپاسگزار باشم « از ماه اکتبر تاآوریل‌طوفانهای مربوطه بهاقصای جنوب ازاقیانوس اطلس بطرف ایتالی ، مشرق بحرالروم وسوریه حرکت میکنند و قسمت زیاد آن بعقیدهٔ من شصت درصد از مرز بین‌النهرین ، ایران ، افغان ، بلوچستان و جلگه های هند عبور مینماید » « مؤلف » .

هوای گرم تشکیل میدهد وهمینکه این طبقه بالامیرود جریانی از هوای خنك صورت میگیرد که غالباً از جنوب‌غربی است. درپائیز و زمستان مجرای باد غالباً از شمال‌غربی و در تابستان وبهار از جنوب شرقی میباشد. مقارنهٔ رشته جبال مرتفع باراضی پست و نبودن درخت باعث کثرت باداست. اما کن متعددهٔ مخصوصه‌ای هست که گرفتار بدبختی بادهای دائمی شدید میباشند مثلادرّه‌ای هست در ایالت کرمان که از هشت هزار پـا ارتفاع یکدفعه به سه هزار پا میرسد ودرآنجابرسبیل مثل گفته میشود « از بادپرسیدند منزل تو کجاست جواب داد کلبهٔ من تهرود است اما گاهی اوقات در اطراف ابارق و سروستان دور میزنم ».

اما قوّت باد بیشتر در سیستان ظاهراست و در آنجا بادی هست معروف به ۱۲۰ روزه وسرعت آن ساعتی هفتاد ودومیل‌است. این باد تابستانی‌را در درّهٔ هرات بادهرات مینامند ومحتمل‌است منشأ آن پامیر باشد و از آنجا بطرف سرحد ایران وافغانستان سرازیر شده و چند منزل زیر سیستان تمام میشود. منتهای سرعت آن در لاش جوین است که جزو سیستان افغانستان محسوب میشود وحقیقتاً شخص بحال سکنهٔ بدبخت آن ناحیه رقت میکند.

سر هنری ماك‌ماهون[۱] برای اینکه نمونه‌ای از آن‌باد بدست دهدتوصیف‌بادی‌را میکند که در ماه مارس سال ۱۹۰۵ وزیده وساعتی یکصد و بیست میل سرعت داشت[۲]. محتمل است که وجود این بادها سبب اختراع آسیای بادی شده باشد، چه این قسم آسیا پیش از استیلای عرب ومدتی قبل‌از آنکه در اروپا اختراع شود در ایران معمول‌بوده است. چنانکه **مسعودی**[۳] نقل میکند که غلام ایرانی که **عمر** را بقتل رسانید ساختن آسیای بادی میدانست. امروز این قسم آسیا در ایران فقط در نقاطی دیده میشود که باد های مزبور درجریان است.

---

۱ - Sir Henry Mc Mahon .

۲ - جریدهٔ R . G . S ماه اکتبر ۱۹۰٦ میلادی . « مؤلف » .

۳ ـ رجوع شود به فصل ٤٦ کتاب حاضر .

آب و هوای ایران قدیم

اهمیت آب و هوا و تأثیر آن بر ترکیب‌بندی خاك و مردم و حکومت و تاریخ آن باندازه ایست که تحقیق این نکته که آیا آب و هوای کشور درعرض سنین تاریخ تغییر و تبدیل یافته بسیار محل توجه است.

هنتینگتن[1] فصل مخصوصی دراین‌باب تحقیق[2] کرده و مسئلهٔ تبدیل هوای حوزه‌های لپ وترفان وسیستان وتمایل آنهارا بحالت خشکی در تحت مطالعه در آورده و نظریاتی که من اظهار کرده بودم نیز متعرض شده است. راجع باینکه کرمان و بلوچستان در اوقاتیکه **اسکندر** کبیر از آنجا عبور کرده یعنی قریب دوهزار و دویست سال قبل از این میبایست[3] حاصلخیز تر از حالا بوده باشد. مثلا قسمتی از مسافرت آن پادشاه قهار را بنظر بگیریم که از بمپور بلوچستان به رودبار کرمان رفته است. در این مسافت که یکصدو پنجاه میل است من یك قریه‌ودهکده ندیده‌ام وتمام آن ناحیه جز برای طوائف بدوی چادرنشین قابل سکنی نیست. بنابراین نمیتوان تصور کرد که لشکریان یونانی بدون رنج و تعب زیاد از بیابان نامبرده با حالت حالیه عبور کرده باشند و حال آنکه **آرین**[4] مورخ میگوید وقتیکه قشون به درهٔ بمپور رسیدند بقدر حاجت دوماه خواربار یافتند وتجدید قوائی نموده براحتی ازجنوب ایران عبور نمودند. درصورتیکه همراهان ما در وقت عبور از راه مجبور بودند برای هر منزلی از پیش مخصوص خواربار و لوازم را روانه کنند.

هنتینگتن مثالهای دیگری ازمنابع مختلف مأخذمیآورد که معلوم میسازدخشکی ایران رو بازدیاد است. راست است که خرابی وبرانداختن درخت بیشتر بدست انسان و بواسطهٔ گله ورمه نیز میشود و تمیز این کیفیت از آنچه بسبب تغییر آب و هوا واقع شده مشکل است. لیکن در هرحال این مسئله محل توجه است که در قسمت

---

1 - Huntington.

۲ - پلس آف اشیا (نبض آسیا) فصل شانزدهم . « مؤلف » .

۳ - کتاب هشت سال مسافرت در ایران فصل چهاردهم . « مؤلف » .

4 - Arian

مرکزی خراسان که در قدیم کوهستان میگفتند و در اوستا[1] هم مذکور است جنگل بزرگی بوده که آنرا جنگل‌سفید میخواندند وامروزاثری ازآن باقی نیست ، درصورتیکه اگر بارندگی فی‌الجمله‌زیادتربودجنگلها برنمی‌افتاد . برای‌مثل ازتاریخ **محمدابراهیم**[2] نقل میکنیم که بزرگ جیرفت کرمان است میگفته است از تعرضاتی که ازطرف کرمان بمن میشود بواسطه رشته جبال وتپه هائیکه دارای بیشه‌های انبوه است مصونم . این حرف در مائه یازدهم میلادی زده شده است ، در صورتیکه امروز درتمام جبال باشکوه جنوب کرمان که شخص نامبرده اشاره بآنها میکندفقط چند اصله درخت کهن هست که آنهم رو بفنا میباشد وتوالد نمیکند . البته میتوان فرض کرد که جنگ و جدال و سوء ادارهٔ کشور که تأثیرات آن در برانداختن جنگلها واشجار و سایر امور ظاهراست باعث خرابی ایران وقلت جمعیت آن شده باشد . چنانکه از مندرجات این کتاب معلوم‌خواهد شد وتایك اندازه همینطورهم هست . بعلاوه مسافری که خرابی بلاد ومتروکی آنهـا را میبیند همه‌وقت ملتفت نیست که در ایران وقوع زازله و بروز امراض مسریه یااسباب دیگر از این قبیل باعث تغییر اوضاع شهرها ودهات میشود ، نیز هرگاه زمستان درایران مسافرت نماید ممکن نیست درباب خشکی آن کشور بیش‌ازآنچه حقیقت دارد حکم کند. معهذا با این ملاحظات نمیتوان منکر شد که در قرون وسطی در حوزهٔ لپ[4] جمعیت متراکمی در ناحیهٔ بسر میبردندکه از رود خانه مشروب میشدند و آن رودخانه امروز خشك شده است . همچنین درحوزه های ترفان حفر قنوات تا همین اواخرمحل حاجت. و معمول نشده بود .

بـاز چند سال قبل هنگامیکه از پنج گور واقع در سرحد ایران و بلوچستان به کویته[3] سفر میکردم از ناحیهٔ عبور کردم که خالی از سکنه بود ، در صورتیکه دیدم

۱ ـ کتاب **ویلیام جکسن** راجع به **زردشت** صفحه ۲۱۵ « مؤلف » .

۲ ـ درخصوص **محمدابراهیم** رجوع شود به فصل ۵۱ کتاب حاضر « مؤلف » .

٤ - Lop

۳ ـ کتاب هشت سال مسافرت در ایران یا ده هزار میل صفحه ۲۳٤ . من در اینموضع بکتاب « سفربهند ازراه خشکی » تألیف سون هدن وکتاب «آیازمین بخشکی میرود» تألیف پروفسور **گریگوری** وغیره‌نیز مراجعه کرده ام . « مؤلف »

دامنه های تپه ها که سابقاً با کمال مراقبت در چندین میل راه تسطیح شده‌است‌ویقیناً جمعیت کثیری درآنجا زندگانی میکرده زراعت دیمی داشته اند و حال آنکه امروز آب آن بسیار بد و منحصر بآب چاههائی است که بفاصله های زیاد حفر کرده‌اند وزراعت دیمی بهیچ وجه موقع ندارد . سکنهٔ مزبور پیش از عهد تاریخی هم بکلی معدوم نشده بودند بلکه ظروف سفالین که در محل آبادیهای آنها پراکنده است راجع به مائه دهم الی مائه سیزدهم تاریخ میباشد. درآنزمان برطرف شدن سکنه را از ولایتی که دویست میل از مشرق بمغرب انبساط دارد بخرابی و جنگ و ناامنی حمل کرده و متذکر نشده که این امر جزئی است از یك امر کلی تری که در تمام آسیای مرکزی در حال وقوع است . در خاران نیز اراضی زیادی هست که سابقاً مسکون بوده و امروز بکلی خشك وبی آبادی است . تمام اینها برحسب ظاهر اقوی دلیل‌است براینکه خشکی فلات ایران درازدیاد است .

جمعیت ایران

جمعیت حالیهٔ ایران را ده ملیون تخمین کرده اند[1] و بنظر میآیدکه قریب دوملیون ایرانی در روسیه وعثمانی وهندوستان بسر میبرند.

قبل از اینکه بازرگانی و حمل و نقل از راه دریا متداول شود یقین است که بلاد ایران کلیةً بزرگتر و آبادتر اززمان حال بوده چه عبور و مرور قوافل زیادتر و بنابرین‌در عرض راه هزاران خانواده از همین طریق فائده برده و به زارعین وکشاورزان مخصوصاً از اینجهت منفعت زیاد میرسید . علاوه بر این چنانکه سابقاً بیان شد احتمال کلی میرود که در قدیم الایام بارندگی زیادتر و استعداد مملکت برای آبادی و زراعت بیشتراززمان‌حال بوده است وهمچنین بعضی ازولایات مثل کرکان از تاخت وتاز قبایل و ایلات خسارات زیاد دیده اند، معهذا بعد از این ملاحظات هم نمیتوان تصورکرد که

---

۱ ــ جمعیت فوق بقرار زیر تقسیم میشوند ـ : ۹ ملیون شیعه ، نهصد هزار سنی ، هشتاد هزار مسیحی از ارمنی و نسطوری ویونانی و ارتودوکس وکاتولیك و پروتستان ، سی و شش هزاریهودی و ده هزار زردشتی میباشند . رجوع شود به دائرة المعارف بریتانی چاپ یازدهم تحت عنوان « ایران » . مؤلف .

هیچوقت جمعیت فلات ایران متراکم بوده‌باشد وبعقیدهٔ من اشتباه است که شخص فرض کند این مملکت وقتی از جهت عدهٔ سکنه مشابهتی با حالت حالیهٔ اروپا داشته است و اگرچه تخمین جمعیت سابق ایران خیلی مشکل است لیکن هرگاه بنظربگیریم که قبل از دایر شدن راه بازرگانی دریا ایران معبر قوافل بازرگانی بین المللی بوده و غالباً دولت معظمی داشته با ملاحظه اینکه اکثر اوقات پایتخت دولت خارج از فلات بوده است گمان میکنم میتوان گفت عدهٔ سکنهٔ آن به پانزده میلیون میرسیده درصورتیکه امروز فقط دو ثلث این عده جمعیت دارد.

جبال فلات ایران

ایران چنانکه بعضی اوقات گفته میشودجلگهٔ وسیعی نیست که محصور در رشته جبال خارجی باشد بلکه بر عکس در هر قسمتی از آن رشته های متوازیهٔ متعدده‌ای هست که از یکدیگر بواسطهٔ دره‌هائی جدا شده و بطور متوسط قریب بیست میل عرض آن‌دره‌هاست واین ترتیب یکنواخت مکرر میشود بطوریکه مسافری که جبال و دره‌های مذکور را عرضاً باید به پیماید واقعاً خستگی و ملالت پیدا میکند. جنس سنگهای جبال ایران از البرز که در شمال است گرفته تارشته های بلوچستان که در جنوب است غالباً ازسنگ آهک‌میباشد، لیکن سنگ گچ وطبقات نمک وریگهای مجتمعه و ورقه های خاک رسوب نیز بسیار دیده میشود.

جرم درونی کوهها بعضی اوقات ازسنگهای چخماقی‌قرمزوشنهای متراکم ساخته شده لیکن سنگ‌آهک غلبه داردوچون خورده سنگ وگچ و رسوبات نمکی قابل انحلال است بنابرین بواسطه برف حل میشود و از کوهها جدا شده به جلگه ها میرود و باین طریق اراضی وسیعهٔ حزن انگیزی تشکیل یافته که از نمک متبلور پوشیده شده ونمونهٔ خوبی ازاین قسم اراضی در نزدیک نیشابور دیده میشود.

در ایران دامنه های ریگزارعظیم بسیاراست چنانکه ریگستان دامنهٔ البرز قریب شانزده میل عرض‌دارد و عمق آن نیز زیاد است ووقتیکه درطهران که در دامنهٔ مذکور واقع است خواستند بوسیله چاه آرتزین آب درآورند تا پانصد پا حفر کردند وهنوزطبقهٔ ریگ تمام نشده بود وباین جهت حفر چاه را موقوف داشتند در صورتیکه فاصلهٔ تهران

از اصل کوه قریب ده میل است پس قیاس باید کرد که در پای خود کوه طبقهٔ ریگ چقدر باید قطر داشته باشد.

رشته های شمالی

از رشته های بزرگ سرحدی آنها که در شمال است از پامیر که مرتفع ترین وادیهای آسیاست و بزبان فارسی آنرا «**بام دنیا**» میگویند جدا میشود وازآنجا باسم هندوکه وکوه بابا واسامی دیگر بطرف جنوب غربی متوجه شده حصار طبیعی بزرگی درتمام طول افغانستان تشکیل میدهد تا اینکه در شمال هرات پست شده مبدل به تپه‌های مواج میگردد وعجب در این است که یونانیها بعظمت این رشته برخورده بودند چه **آرین** میگوید که این رشته کوه بقدری ممتد است که حتی کوه توروس که سرحد مابین سلوکیه وپامفایه را تشکیل میدهد مثل بعضی رشته های عظیم دیگر از آن منشعب میشود[1] .

باری در جانب غربی رود تجن رشته های نامبرده باز بارتفاع اولیه خود رسیده در طول یکصد میل بطرف مغرب ممتد میشود و بطور کلی اسم آن البرز است لکن در هر نقطه اسم خاص هم دارد . در جنوب بحر خزر قلهٔ عظیم آتش فشانی دماوند صورت گرفته که ارتفاع آن زیاده از نوزده هزار پاست و ارفع جبال قطعهٔ آسیا است که در مغرب هیمالیا واقع میباشد. ارتفاع کوه تاریخی آرارات از هیفده هزار پا تجاوز میکند در این قسمت که جبال مزبور از جنوب بحر خزر گذر مینماید امتداد آن از مغرب بجانب شمال غربی مبدل میشود و پس از آنکه قزل اوزن که اطول رودهای ایرانست آنرا شکافته برشته های با شکوهی منتهی میشود که متصل به قلهٔ تاریخی آرارات میباشد. در حوزهٔ مرتفع دریاچهٔ وان کوه های فلات ارمنستان که امتدادشان تقریباً شرقی

---

۱ - رجوع شود به « Chinnoch's Arrian » کتاب سوم فصل ۲۸ صفحه ۱۹۷ - **آرین** این رشته را تعبیر به جبال قفقاز (کوه قاف) میکند ، در صورتیکه اصطلاح معمول ، بیشتر جبال قفقاز هند بوده است لیکن اسمی که برای این رشته جبال انسب است ، پراپه میسوز یا پاراپه نیسوز میباشد ولی چون آخر دنیای معلوم بود لذا بطور مبهم جبال قفقازش گفته‌اند . **استرابو** در کتاب [illegible] فصل [illegible] میگوید ارتفاعات وقسمت های شمالی ، پراپه میسوز را [illegible] نموده خوانده اند . . . . (مؤلف)

و غربی است و البرز دنبالهٔ همانست باجبال ایران که سلاسل متوازیهٔ آن از شمال‌غربی بجنوب شرقی متوجه است اتصال می یابد ونکتهٔ قابل توجه این است که رشته کوه شمالی هرچند ازحیث ارتفاع‌مهم لیکن باریك وکم عرض‌است و مثل رشته‌های‌متوازیهٔ جبال زاگروس تشکیل کشور کوهستانی نمیدهد، بنابراین در دامنه های جنوبی‌مقدار آبیکه از آن عاید میشود فقط بقدر مشروب کردن بعضی واحات متفرقه است و بعضی اوقات بیابان خشك به حاشیهٔ کوهستان متصل میگردد و در قسمت شرقی کوه مزبور این کیفیت بهتر محسوس میشود .

رشته های جنوبی

رشتهٔاصلی جنوبی از همان پامیر منشعب شده باسامی مختلفه از میان افغانستان وبلوچستان در امتدادجنوب غربی بطرف‌دریای عربستان میرود و در اینجا ارتفاع آن کم شده بجانب غربی وموازات ساحل در طول چند صد میل ممتد میگردد تا اینکه در جنوب شرقی کرمان امتداد منظم شمال غربی به موازات خلیج فارس شروع میشود، در این قسمت که جبال مزبور رشتهٔ مرکزی ایران را تشکیل میدهد قله هائی بارتفاع متجاوز ازسیزده هزارپا ازقبیل« کوه هزار » و کوه لاله‌زار از آن صورت می‌بندد . سرحد غربی ایران نیز کلیهٔ بواسطه رشته های متوازیهٔ منظمهٔ خود ارتفاع زیاد دارد تااینکه همین رشته ها در آرارات پس از تشکیل یك خط قوسی به سلاسل جبال شمالی متصل میگردد .

هرچند رشته های درونی نمیتوانند از حیث اهمیت بارشته هائیکه بنیان فلات‌را میسازند لاف برابری بزنند لیکن غالباً ارتفاع آنها زیاد است . یکی از مهمترین آنها کوه تفتان[1] میباشد و آن کوه آتش‌فشانی‌است که بمرحلهٔ گوگردی‌رسیده وارتفاع آن به‌سیزده هزارودویست و شصت و هشت‌پا میرسد ونزدیك سرحد ایران وبلوچ‌واقع است . درطرف مغرب آن یعنی وسط کویر « کوه بزمان » است که آتش فشانی است خاموش شده وقلهٔ قشنگی دارد بارتفاع یازده هزارو یکصدو هفتاد وپنج پا .

در جانب غربی ایران کوه الوند که یونانیها آنرا **ارونتس**[2] میگفتند و مشرف

---

۱ - « ده هزار میل » صفحات ۱۳۲ و ۱۴۰ .

2 - Oronts

بر همدان است از همهٔ رشته های شرقی ایران معروف تر میباشد زیرا که آن مهمترین کوهی‌است که‌در راه تاریخی بین بابل و ری واقع است . درجاهای دیگر هم رشته‌هائی

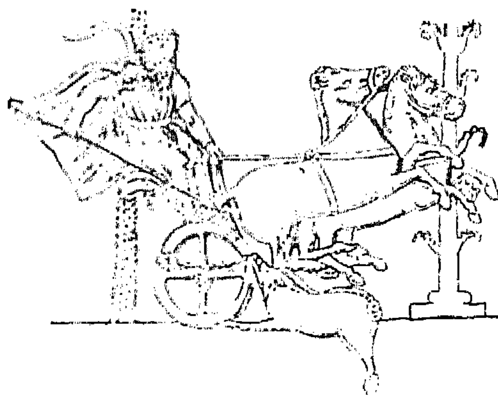


۱ ـ منظرهٔ کوه تفتان

هستند که ارتفاع زیاددارند و رودهای‌عدیده ازآنها جاری واسباب حاصلخیزی میشوند. کلیة در همه‌جای ایران رشته های متوالیه‌ای هست که غالب هرچه از حصارهای بیرونی دور میشوند‌ارتفاع آنها میکاهد وحتی دربیابان لوت هم مسافر از رشته های متعددهٔ قلل و تپه‌ها عبور میکند که اکثر آنها باسلاسل جبال مرتفعهٔ دیگر موازات دارند.

این نکته را نگفته نگذاریم که جبال ایران هرقدر هم مرتفع باشد یخچال‌طبیعی ندارند، اگرچه در رشته های معظم آثاری از آنها هست در هیچیک از کوههای عدیده که من بآنها صعود کردهام در تابستان برف باقی نمی‌ماند مگر آنجا که درهٔ عمیق رو بشمال باشد که برف را از اثرتابش‌شدید آفتاب حفظ کند. مثلا در کوه‌لاله‌زار که قریب

چهارده هزارپا ارتفاع دارد و درجنوب کرمان است من درماه ژوئیه درّه ای دیدم که برف داشت اما بالاتر از آن فقط بعضی قطعات برف یافت میشد و قلهٔ آن بکلی برهنه بود . دهانهٔ قلهٔ دماوند هم بهمان دلیل پراز برف است . در خراسان در ارتفاع نه‌هزارپا گاهی اوقات قطعات بزرگ برف در تابستان دوام میکند لیکن آنچه من اطلاع دارم‌در هیچ نقطهٔ ایران برف دائمی حسابی وجود ندارد .



منظره‌ای از شکار ایران
(تصویر روی یك ظرف گلی در موزهٔ هرمیتاژ)

فصل دوم

صحاری ، رودخانه‌ها ، نباتات ، حیوانات و معدنیات ایران

لوت ـ بیابانی است که بطور شگفت انگیزی خشك و بیخاصیت است ، در آن جا نه میوه یافت میشود نه درخت ، آبی هم که وجود دارد تلخ و شور است و از اینرو شما ناگزیرید که غذا و آب را باخود ببرید ، چهارپایان وقتیکه عطش بر آنها غلبه کرد بخواهند یا نه مجبورند همین آب تلخ را بخورند . مارکوپولو .

قسمت دیگر آسیای شمالی از دریای خزر شروع میشود که خلیجی است کوچك که از اقیانوس تابجنوب کشیده شده است . استرابو ، کتاب ۱۱ فصل ۶ .

لوت یا صحرای ایران

از خصائص مهمهٔ ایران که قهرا بر اخلاق و مذهب و زندگانی مردم و همچنین بر کیفیت حکومت آن تأثیر کلی داشته صحرای کبیر آن است . در خصوص اینکه آیا این صحرای وسیع چول اسم عامی دارد یا نه مباحثات زیاد شده است و نتیجه چنین بنظر میآید که درجنوب ایران لفظ لوت اطلاق برتمام صحرا میشود و آن شامل قطعات نمکزاری نیز هست که آنها را کویر مینامند لیکن در طرف شمال آبهای بالنسبه زیادتی وارد صحرا میگردد و بنابراین نمکزارهای آنجا زیاد و وسیع تر است و باین ملاحظه مطلق آن صحرا را کویر میخوانند .

ضمناً بنظر میرسد که کم‌کم لفظ لوت برای‌مطلق صحرای خشك اصطلاح شده و در مقابل نمکزار گفته میشود[1].

لفظ لوت اصطلاحی‌است بالنسبه جدید وجغرافیون عرب آنرا مفازه میخوانند و وجه تسمیهٔ لوت که دربسیاری از حکایات منقول است این‌است که ازبلاد قدیمه یا شهرهای **لوط** میباشد که خداوند از آسمان آتش نازل فرموده آنهارا خراب کرده‌است، مانند بلادیکه در جلگهٔ آبهای بحرالمیّت بوده وبهمین طریق‌فنا وهلاك یافته ، چنانکه بحرالمیّت را درهمان مکان بحر**لوط** مینامند ومسافریکه بلادمذکوره را سیاحت میکند می‌بیند که فقط تخته‌های سنگ‌وخاك‌میباشند وباد وباران آنهارا کاهیده وبرده ومنظرهٔ برج وباره و گنبد ومناره بآنها داده است[2] وچون قرآن و زبان عرب در تسمیهٔ اشیاء درایران مدخلیّت تامه داشته و**لوط** هم لفظی است که درقرآن برای بلاد نامبرده آمده من قریب به یقین دارم که مأخذ صحیح اصطلاح لوت همین است .

منشاء لفظ « کویر » بدرستی معلوم نیست لیکن معنی آن صحرای نمکزار است اعم از اینکه خشك باشد یا آب داشته باشد. من در اثنای مسافرتهای خودم اشکال مختلفهٔ از کویر دیده‌ام ،گاهی اوقات زمین مسطح وسفید و محکم است مانند یخ ویا اینکه بوته زار وپست وبلند و غیر قابل عبور میباشد و اگر شخص در آن قدم بگذارد در باتلاق فرو میرود و این اختلافات بیشتر راجع به کمی و زیادی آب است و شکی نیست که اگر ورودآب دراین صحراها موقوف گردد کویر کم‌کم مبدل به لوت میشود. در ایران تقریباً درکنار همهٔ آنها رودهای براق سفیدی دیده میشود که‌مرکب از نمك و قلیا واز جنس کویر است .

صحرای لوت در حقیقت ظهور اتم وصورت کمالی‌است از کلیهٔ‌خشکی خاك‌ایران

---

۱ ـ در کتاب خودم موسوم به « پنجمین سفر در ایران » این مسئله مطرح و در اطراف آن صحبت شده است (جریدهٔ .R.G.S نوامبر و دسامبر ۱۹۰٦) . **سون هدین** (Sven Hedin) نیز درکتاب خود موسوم به « سفر به هند از خشکی » در اطراف این بیابان مفصلا صحبت داشته است . « مؤلف »

۲ - **اسکات** « خانم دریاچه » « مؤلف »

و آن خود از اطراف محصور از اراضی خشك میباشد ولی خشکی وی زیادتر از سایر قسمت هاست واین شدت خشکی در آنجا فقط نتیجهٔ موقع آن است که در وسط واقع شده استعدادش هم برای بارندگی خیلی کم است وهم برای دریافت آبهای جاریه ازرشته های جبال بلندی که بر اراضی بالنسبه پست احاطه کرده و مانع از رسیدن رطوبت بآنجا میباشد.

سابقاً بیان کرده ام چگونه قلت مقدار آب اسباب برطرف و خشك شدن آن گردیده و مانع از این است که رودهای عمده‌ای تشکیل شود که بتوانند خود را بدریا برسانند و همین نهرهای‌ضعیفی که در آنجا جاریست‌وآب آنها بواسطهٔ شوری غیر مشروب است در همان حوزه ها فرو میرود وبرطرف میشود.

در درون حوزه‌های مذکور دامنه های وسیع ریگزار وبعضی اوقات دریچه‌های شور و تپه های ریگ هستند که چندین میل مربع‌وسعت دارند و رشته کوههای برهنهٔ ناهموار در دنبال آنهاست که بمنزلهٔ سیرای اسپانیا میباشد وآن یك منظرهٔ بس بهت آور و غم انگیزی تشکیل میدهد.

پیرلتی[1] در کتاب خود موسوم به لادزر[2] چندین بخوبی و درستی وصف آن بیابان را نموده که از نقل قول او خود داری نمیتوانم کرد. او چنین میگوید «در آنجا چولی حزن انگیز کاملی‌است ، مرگ بلامنازع غالب و مسلط است و شخص گمان میکند در دنیائی است که بآخر رسیده و آتش تخم حیات را برانداخته وهیچ شبنم و رطوبتی در آنجا تجدید حیات نخواهد کرد».

کسیکه از بیابان لوت عبور میخواهد کند باید تن بتشنه ماندن آب بدهد وتمام حوائج زندگانی حتی علوفه‌را همراه بردارد و اگر بخت مساعدت نکند ممکن است گرفتار باد و طوفان نیز بشود. هرگاه زمستان باشد سردی بد و اگر تابستان باشد حرارت و سوزندگی آن اسباب وحشت است. انسان وحیوان در این بیابان گرفتار مخاطره و هلاك میباشند ، خواه گرفتار گل و لای کویر شوند ودر آن فرو روند و خواه مبتلا

1 - Pierr Leoti   2 - Le desert

به تپه های متحرك ریگ گردیده، چه در هرصورت جان بدر بردن از این بلیات سهل نیست و امید نجات کم است.

اموریکه باعث این نتایج وخیمه میشود وزیدن باد وانحلال اجزای خاك است. در اراضی مرطوب سبزه و رطوبت سطح خاك را حفظ میکند، اما در اراضی خشك که جز بعضی بوته های نحیف نمیروید قوهٔ حرکت هوا وباد بقدری است که تصور آن مشکل است . انحلال اجزای خاك هم سریع است و حرارت و برودت شدید با باد وباران دست بهم داده تپه ها و تلال را که برخلاف حقیقت تپه های « ابدی »[1] خوانده شده از هم متلاشی میسازد .

این بیابان بزرگ بر سکنهٔ مملکت هم تأثیر عظیم بخشیده است . شمال را از جنوب ومغرب را از مشرق چنان جدا ساخته که رشته کوههای مرتفع مستور در برف ویخ یا دریاهائیکه بهمان وسعت باشد آن اندازه اسباب بینونت و دوری ممالك از یکدیگر نمیشود وبنابراین قهراً حکومت وادارهٔ کشور را مشکل ساخته، چه هرگاه بزرگی نسبت بسلطنت علم طغیان برافرازد ومغلوب بشود به بیابان فرار میکند و ملجأ ومأوا می یابد و ثنویت مذهب **زردشت** نیز یقیناً از اثر بیابان بوده و بعدها در این باب تحقیق خواهم کرد، برعادات و اطوار بلکه احوال بدنی ایرانیان نیز تأثیر داشته زیرا که با شهرهای آن کشور کمال مجاورت را دارد و طهران ومشهد در شمال و قم و کاشان در مغرب ویزد وکرمان در جنوب و قائن وبیرجند درمشرق متصل بآن میباشند و خلاصه اینکه بیابان لوت قلب مردهٔ خاك ایران است .

رودخانه ها

بواسطهٔ کمی بارندگی وارتفاع جبالیکه برفلات احاطه دارند در طول صدها میل ساحل که بین دهانه‌های رود سند و شط‌العرب امتداد دارد یك رود خانهٔ معتبر جاری نیست .

یکی از رود هائیکه وارد شط العرب میشود رود کارون است که درضمن وصف

---

[1] ـ در کتاب « خرابیهای تلال بیابان » تألیف سر آ . **استین**(Sir.A.Stein) در باب متلاشی شدن تپه‌ها از باد تصاویر قابل ملاحظه ای داده شده است . « مؤلف »

دولت ابلام بیان آنرا به تفصیل خواهیم کرد . در اینجا همینقدر میگوئیم که در ازمنهٔ اخیره اهمیت آن فقط بواسطه آن بوده که درتمام مملکت وسیع ایران این تنها رودی است که قابل کشتی رانی میباشد . در حوزهٔ غربی ایران اهم رودها زاینده رود است که در نزدیکی کارون ازجبال بختیاری جدا میشود و ناحیهٔ اصفهان را مشروب میسازد وفاضل آب آن وارد باتلاقی میگردد که معروف به گاوخونی وقریب چهل میل زیر اصفهان واقع است . در طرف شمال رود ارس است که چنانکه مذکور داشتیم قسمتی از آن سرحد ایران و روس را تشکیل میدهد و رود مهمی است وهمان است که یونانیها اراکسس[1] میگفتند و از کوه آرارات سرازیر میشود . چون متوجه مشرق شویم برود قزل اوزن میرسیم که اطول نهرهای ایران است و یونانیها اماردیس[2] میخواندند و آن از نزدیکی دریاچهٔ رضائیه جدا شده از البرز عبور میکند وباسم سفید رود آبهای کدر و گل آلود خود را در مشرق رشت به بحرخزر میریزد وویلیام جکسن آنرا با «رودخانهٔ شریعت»[3] یکی میداند . چون بیشتر بطرف مشرق رویم رود تجن است که در فصل اول مذکور داشتیم . مقدار آب آن زیاد نیست و جز در اوقات طغیان آبش تقریبا غیر مشروب علیهذا اهمیت آن برای ایران کم است ، اگرچه بعداز آنکه باسم هریرود موسوم شده درهٔ حاصلخیز هرات را مشروب میسازد و بنابراین برای افغانستان قدر و قیمت دارد . در مشرق ایران رودی نیست مگر هلمند که رود تاریخی است و تهم چندان ربطی بایران ندارد زیرا که منشأ آن افغانستان و در خاك آن کشور جریست تا به سیستان میرسد و وارد دریاچهٔ معروفی که هم مجاور خاك ایران وهم افغانستان میشود . جز در ایام بهار مسافرین میتوانند فلات ایران را از مغرب بمشرق وازشمال بجنوب بدون برخوردن برودهائی به پیمایند و اگر برحسب اتفاق بنهری برخورند و از آب آن بچشند غالباً قدری شور خواهد بود که دردی را دوا نمیکند و رگ سفید براق املاح همواره دیده میشود واسباب ملالت خاطر و دلیل بر قلت باران میشد .

1 - Araxes 2 - Amardis

۳ - رجوع شود به « زردشت » صفحه ۲۱۱ « مؤلف »

جیحون

امروز که حدود ایران عقب رفته رود جیحون از سرحد آن مملکت دور است ، لیکن در قرون گذشته رود مزبور سرحد شمال شرقی ایران محسوب میشد وبنابراین برای تکمیل این مختصر لازم است که ذکری از آن رود معظم بنمائیم . از پامیر ناشی میشود و بعد از انحنائی که بدخشان را در میان میگیرد تقریباً بطرف شمال غربی ممتد میگردد و بدریاچهٔ آرال میریزد ، لیکن **هردوت** که درمائه پنجم قبل ازمیلاد چیزنوشته میگوید هردو رود جیحون و شاید سیحون هم یا شعبهٔ از آن وارد بحر خزر میشدند و زیاده از یك مائه بعداز آن **استرابو** از قول **اریستوبولس**[1] نقل‌میکند که در رودجیحون بسهولت‌میتوان کشتی‌رانی کرد ومقداری از امتعهٔ هندوستان بوسیلهٔ این رود خانه بدریای هیرکانی حمل شده و از آنجا بواسطهٔ رود **سیروس** بآلبانی میرود واز نواحی مجاورهٔ آن به یوکسین[2] حمل میشود . وقتیکه **اسکندر کبیر** آسیای غربی را مسخر نمود جیحون هنوز وارد بحر خزر میشد . لیکن در زمانیکه برماجهول است تغییر مجرا داده خطی را که امروز سیر میکند اختیارنموده وارد بحر آرال شد . اما در سال ۱۲۲۰ میلادی که مغول اور گنج[3] و پایتخت ولایتی که امروز خیوه خوانده میشود مسخر نمودآب جیحون‌را بآن شهر بستند وباین‌واسطه رود نامبرده باز به مجرای قدیم برگشته متوجه بحرخزر شد وقریب سه مائه مجرای عمدهٔ رود همان بود ودهات وقصبات در کنار آن‌خط آباد شده ومعلوم نیست بچه سبب‌دوباره مجرای آن منحرف گردیده و زمان انحراف هم مجهول است . اینقدر هست که **انتونی جنکن‌سون** که اولین شخص انگلیسی‌است که بخیوه وبخارا رفته واین‌شرافت را درسال ۱۵۵۸ درك نموده میگوید‌مجرای جیحون تغییر کرده‌وبدریاچهٔ ختا میریزد و یقین‌است که مقصود او از دریاچهٔ ختا بحر ارال[4] است .

---

۱ - Aristobolis

۲ - استرابو ، ۱۱ ، ۷ ، ۳ - البانی همان درهٔ سیروس و غور فعلی است که شهر معروف تفلیس در آن جا واقع است . « مؤلف » ۳ - رجوع شود به فصل ۵۵ . « مؤلف » ٤ - رجوع شود به اول سفر دریائی و مسافرت بروسیه و ایران(HAKLUYT SOCIETY)۱ ، ٦۸ و نیز مراجعه شود به‌فصل ٦۲ کتاب حاضر . «مؤلف»

اسامی این‌رودخانه بمرور دهور تغییر کرده است . **اکسوس**، نامیکه یونانیهاآنرا استعمال میکردند، ازشعب علیای آن وخش آب (رودخانهٔوخش) هنوز همین‌نامرا دارد، در آن زمان رود دیگر جاکزارت خوانده میشد . اعراب در زمان فتوحات خود یکی‌را جیحون ودیگریرا سیحون‌میخواندند وظاهراً این لفظ تحریفی است از ژیحن وفیشون که درکتاب پیدایش باب دوم آیه ۱۱ و ۱۳ ذکر شده است ونکتهٔ قابل‌ملاحظه این‌است که برود خانهٔ سرحدی سلیسیه نیز همان اسامی جیحان و سیحان داده شده و در هردو مورد اسم دومی را خواسته اند با اول متجانس قرار دهند چنانکه در بارهٔ یاجوج و مأجوج یا گوگ و مگوگ همین رعایت را کرده اند . در زمان حملهٔ مغول جیحون باسم حالیهٔ آمو دریا وسیحون سیر دریا موسوم گردیده است[1] .

جیحون رود خانهٔ تاریخی آسیای مرکزی است و من فراموش نمیکنم اهتزازیرا که پیدا کرده‌ام دردفعهٔ اولیکه آبهای زرد آنرا دیدم . اگرچه در قطعهٔ چهارجوی تا آمودریا که از آن عبور میکردم سواحل آن پست بود و بنظر نمایش نداشت معذالک چنین احساس میکردم که دیدن جیحون واقعهٔ مهمی از زندگانی من است و اشعار بلند **ماتیو آرنولد**[2] را بخاطر آوردم که ترجمهٔ آن اینست "رودخانه بعظمت منعقد و از بخارات وطنین آن وادی پست بیرون میآمد ودر هوای سرد روشن پرستاره تنویر میشد و از میان بیابان خلوت ساکت خوارزم در زیر مهتاب با شعف تمام حرکت میکرد".

دریاچه ها

در فصل سابق مذکور داشتیم که وقتی در جای فلات حالیهٔ ایران دریائی درونی یا محصور موجود بوده همینکه فلات بالا آمده آن دریا برطرف شده است . دریاچهٔ رضائیه و دریاچه شور شیراز و هامون سیستان و جازموریان وچند دریاچهٔ دیگر بقیه‌ایست که‌ازآن دریامانده‌است وخودآن دریا امروز کویر یا لوت است یا ریگزارهای زیاد، بنابر واسطه دریاچه های مزبور هرجه که رودهای زیاد وارد آن نمیشود بشدت شور است .

---

۱ – رجوع شود به سرزمین های خلافت شرقی تألیف گی ل . **استرنج** صفحه ۴۳۴ . . . بهترین کتابی است تا کنون در اینموضوع نوشته شده است . مؤلف .

2- Mattew Arnold.

مهمترین آبهای درونی ایران نزدیك سرحد شمال غربی واقع است و یکی از دریاچه های ثلاثه است که نسبةً بهم نزدیك میباشند واز سطح دریا ارتفاع زیاددارند، یکی از آنها دریاچهٔ وان است که درخاك ترکیّه و دیگری گوگچه در ارمنستان روس‌و سیمی که درخاك ایران‌است دریاچهٔ رضائیه وازهمه مهمتراست. ارتفاع آن ازسطح دریا چهار هزار وصد پا و طول آن از شمال بجنوب هشتاد میل و عرضش از مغرب بمشرق بیست میل است. جزائر چند در آن واقع‌و از جهت‌شوری معروف و حتی ازبحرالمیّت نیز شور تر میباشد. شهر رضائیه که تقریباً دوازده میل در مغرب آن دریاچه است. از قرار معروف مولد **زردشت** پیغمبر بزرگ قدیم ایران بوده است.

دریاچه های دیگر ایران یکی دریای مهار لواست که خالی از اهمیت نیست و در جنوب شرقی شیراز واقع است. در سمت شمال شرقی شیراز دریای نیریزاست که شکل غریبی دارد وبواسطهٔ یك پیش آمدگی خاکی تقریباً منقسم بدو قسمت میشود. تمام این دریاچه ها بسیار شور وکم عمق میباشند. اما دریاچهٔ معروف هامون سیستان آبش از برفهای سرچشمهٔ هلمند وتوابع آنست و بنابرین در فصول سال کم و زیاد میشود، مثلا در ایام زمستان بعضی اوقات تمام سطح آن خشك و خالی است اما بیشتر اوقات فی‌الجمله آبی‌دارد و همینکه موقع طغیان رودخانه رسید آب زیاد میشود تا جائیکه‌بنظر میآید که تمام آن ولایت مستغرق خواهد شد. در سالهائیکه طغیان‌آب زیاداست اضافهٔ آب از نهر عریضیکه شلا نام دارد وارد «گودزره» میشود و گود مزبور اگر از روی عرض وطول که صد میل در سی میل است قیاس شود باید در قدیم‌الایام محل ورودتمام آبهای هلمند بوده باشد. در بهار سنه ۱۹۱۱ عرض شلا دویست یارد و عمق آن سی پا بود وتقریباً ساعتی‌چهار میل سرعت‌جریان‌داشت واین مقدار‌آب‌مهمی محسوب‌میشود.

یکی دیگر از این هامون ها جازموریان نام دارد و از اتصال آب رودخانه های بمپور و هلیل تشکیل یافته است.

خلیج فارس

سواحل جنوبی و جنوب غربی ایران‌مجاور خلیج فارس‌است و دریای نامبرده که محصور در خاك میباشد هفتصد میل طول دارد

و عرض آن از یکصد و پنجاه الی سیصد میل است . تنگهٔ هرمز که محل اتصال آن با دریای عربستان است عرضش زیاده از سی و پنج میل نیست . عمق آنهم کم است و هر سال عقب میرود یعنی کوچك میشود . در دورهٔ تاریخ دلتای رود هـای عراق عرب که داخل خلیج میشود نیز خیلی پیش آمده است[1] . ته خلیج فارس عموما مسطح یا فی الجمله پست وبلند است و درسطح آن جزیره های عدیده است . تپه‌های ریگ و کوهپاره هم زیر آب زیاد دارد مخصوصاً در اطراف جزائر بحرین در قدیم‌الایام اسم آن نرمرتوم[2] یعنی نهر تلخ بوده و بعدها آنرا دریای شرقی و دریای اریتریا[3] خوانده اند و ایرانیها امروز آنرا خلیج فارس مینامند .

مسافر اگر خوشبخت باشد در موقع مهتاب داخل این دریای محصور بخشکی شده از دماغهٔ مسندام عبور میکند و تخته سنگهای سیاه آنرا می‌بیند که با عظمت رعب ناکی بلند شده و کمال شباهت را بسندان دارد و اسم آن نیز حکایتی از همین مشابهت است و بامدادان که بجانب ساحل ایران میرود همه‌جا رشته کوههای‌متوازی را نزدیك یکدیگر می‌بیند که از آفتاب سوخته شده و بموازی خط ساحلی خلیج ممتد و مانع از وصول بداخل آن میباشد .

سواحل عربستان نیز از آفتاب سوخته و هر وقت کشتی بخار میایستد کثافت لنگرگاه بنظر میآید که حرارت را شدت میدهدو آرزوی مسافر جز این نیست که‌دوباره حرکت و بدون معطلی ازاین ناحیهٔ غیر مطلوب تجاوز نماید .

لکن ملاحظهٔ دیگر در کار است که ممکن است خون سرد ترین مردم را بنشاط درآورد وآن اینست که علائم و آثاری‌بدست‌آمده که‌این خلیج‌پرحرارت مواد قدیمترین تمدنهائی بوده که ما بر آن واقف هستیم و بعلاوه محتمل است که اولین مسعی نوع‌بشر برای بحرپیمائی در آبهای این خلیج‌بعمل آمده باشد . چنانکه مصریان در ۲۷۰۰ سال قبل از میلاد بقصد پونت[4] (سمالی‌لند)[5] بحر احمر را پیمودند . وقریب ۳۱۰۰ قبل

---

۱ رجوع شود به فصل سوم کتاب ، مؤلف .

۲- Nar - marratum ۳ - Erythraean ٤ - Punt ٥ - Somaliland

از میلاد بحرمدیترانه را پیموده بودند ولیکن احتمال میرود که مدتی قبل از این تاریخ بابلیها در خلیج فارس کشتی‌رانی کرده باشند، بطوریکه در افسانه های آنان اشاره بمسافرت‌به‌دلمن[1] شده که یا بحرین‌است یا ساحل مقابل آن‌ومقصد عمدهٔ از این‌مسافرت بدست آوردن احجار بوده.

در ازمنهٔ تاریخی **سناخریب** تجهیزیرا که در رأس این خلیج کرده بتفصیل نقل میکند و بعدها **نئارکوس** سفرنامهٔ نوشته وچنان از روی صحت و وضوح مطالب را قید کرده که امروز اکثر لنگرگاههای او را میتوان تشخیص و تطبیق نمود، بعدها **سندباد** ملاح از زبیر نزدیك بصره حرکت کرده وبقایقی که از چین میآمده برخورده است وچون بازمنهٔ اخیر میرسیم جهازات‌اروپائی رادر آبهای خلیج می بینیم و بالاخره دولت انگلستان بعداز منازعات شدید با پرتقال وهلند تسلط بر دریا پیدا کرده بواسطهٔ مجاهدت دائمی وصرف جان ومال زیاد، دریائی‌را که دزدان بحری در آن رفت و آمد داشتند و دولت ایران در هیچ زمان از دورهٔتاریخ نتوانسته بود در تحت تسلط خویش در آورد امن نماید و امروز امر امنیت آن ناحیه بمأمور دولت انگلیس که مقام مهمی‌را حائز است مفوض میباشد. کم کسی است از اشخاصیکه در کمال راحت وآسایش در وطن بسر میبرند که بدانندانجام این وظیفه‌چقدرصعب‌است، گذشته ازمسائل ومشکلات سابقه هرروز مقتضیات جدید طرح مسائل تازه میکند و بسیاری از آنها نهایت دقیق و غامض است و در آب و هوائی باید آن مسائل را در نظر گرفت ورعایت کرد که لااقل در نصف مدت سال در آنجا زندگانی بار گران است.

بحر خزر

کمتر دریائی است که باندازهٔ بحرخزر که مجاور ولایات شمالی بحری ایران است جالب دقت نظر باشد. طول آن از شمال بجنوب قریب ششصد میل و عرضش در قسمت شمالی سیصد میل ولی در قسمت جنوبی خیلی کمتر است ومنقسم بسه حوزهٔ متمایز میباشد. حوزهٔ شمالی بواسطهٔ ورود آب رود ولگا خیلی کم عمق است. حوزهٔ وسط عمیق است لیکن یکرشته کوه تحت البحری از

[1] - Dilman

مشرق بمغرب آن کشیده و زیاده از صدو هشتاد پا از سطح آب فاصله ندارد . حوزهٔ جنوبی از همه عمیق تر میباشد وبندر گاههای آن عموماً بد وکم عمق است .

کمتر دریائی است که مانند بحرخزر باسامی عدیده خوانده شده باشد . لیکن هر یك ازاسامی ، واقعهٔ تاریخی مهمی را بخاطرمیآورد . بعقیدهٔ **ویلیام جکسون**[1] دریائیکه در زمان **زردشت** « زرایاه و روکشه[2] » یعنی دریای صاحب خلیجهای وسیع میخواندند همین بحرخزر است . در کتاب اوستا آنرا جامع آبها و ماوراء جمیع آبها وصف کرده‌اند ویقین است که این بحر بزرگترین دریای معلوم در نزد طوائف آریائی قدیم بوده‌است ، از آن ازمنهٔ بعیدهٔ مجهوله بگذریم می‌بینیم که در نزد اروپائیان نام آن منتسب به کاسپی است و آن طائفه بوده که در سواحل غربی آن سکنی داشته اند ، لیکن ایرانیها امروز آنرا بحرخزر مینامند و این لفظ مربوط بدولت یاقلمرو طوایف خزر است که دراوایل قرون وسطی در طرف شمال آن موجود بوده . در مواقع مختلفهٔ دیگر اسامی دیگر نیز از قبیل دریای هیرکانی و دریای گیلان بآن داده شده است .

در ایام **هردوت** بطور اجمال تصور میکردند که بحرخزر خلیجی است ازنهر بزرگ اقیانوس که بعقیده آنان براطراف دنیای معلوم آنزمان احاطه داشته است ، لیکن ابوالمورخین تصریح میکند براینکه دریای مستقلی است[3]. نویسندگان متأخر بر **هردوت** که از جمله **استرابن** میباشد معتقدند براینکه شعبه‌ایست از اقیانوس و از طرف شمال ممتداست واین عقیده تاقرون اولیهٔ تاریخ میلادی نیز باقی بوده ودلالت میکند براینکه در آن قرون علم جغرافیا چندان ترقیاتی نداشته است

اما مهمترین مسائل راجعهٔ باین دریا اختلافاتی است که در دورهٔ تاریخ درسطح آن پیدا شده است . امروز هشتادو پنج پا از سطح بحر اسود پست تر میباشد ، اگرچه نقاطی را که **هنتینگتون** دیده که ششصدپا فوق سطح حالیهٔ بحرخزر است وسابقاً ساحل این دریا بوده نمیتوانیم بهیچوجه از دوره‌های تاریخی نسبت دهیم ، لیکن معلوم است که در

---

۱ - از قسطنطنیه تا به میهن **عمرخیام** صفحه ۸۳ . « مؤلف »

۲- Zravah vourukasha

۳ - هردوت ۱ - ۳۸ « مؤلف »

اوقات مختلفه اختلافات عجیبهٔ در احوال آندریا رو داده است. **هنتینگتون** دلائلی اقامه میکند براینکه در زمان **اسکندر** سطح بحرخزر صدوپنجاه پا مرتفع تر از زمان حال بوده و دلائل و امارات دیگر نیز این عقیده راتأیید میکند ودر همانوقت مساحت دریای مزبور نیز زیادتر بوده و مخصوصاً در طرف مشرق همانجائی که حدود آسیای مرکزی، حالیه از اراضی عبور میکند که سابق براین محل آبهای بحر خزر بوده‌است. نیز محقق سابق الذکر در نقطهٔ واقعه در یکصدمیلی شرقی کراسنودسك[1] دو قطعه ساحلی دیده که یکی دویست و پنجاه پا و دیگری صدو پنجاه پا مرتفع تر ازسطح حالیهٔ دریاست وبنابراین ممکن است که در آنزمان بحرخزر بادریاچهٔ آرال متصل ویکی بوده است. تکمیل مرام را گوئیم، راه عبور ومرور از ناحیهٔ جیحون در اوایل تاریخ میلادی متروك شده وقریب به یقین است که سبب این امر تغییر مجرای جیحون میباشد و باین واسطه راه بزرگ کاروانی بین هندوستان ومغرب زمین بطرف آبسکون که بندری در گوشهٔ جنوب شرقی بحر خزر و نزدیك دهانهٔ رودگرگان بوده منحرف گردیده‌است. محل آبسکون در نزدیك گمش تپه است که مبدأ دیوار بزرگی میباشد که معروف به قزل‌الانگ یعنی دیوار قرمز یـا سدّ **اسکندر** است که من دو قسمت آنرا معاینه کرده ام[2]. **او،دونوان**[3] که گمش تپه را دیده‌است میگوید که بنیان این دیوار را از طرف مغرب تاجائی میتوان تعقیب کرد که دریا ناپدید میشود[4] نیزاز کاروانسرائی که حالیه زیرآب واقع است مذاکره کرده‌اند و در دربند نیز که منتهی الیه رشته کوههای قفقاز است دیوار معروفی است که بدریـا منتهی میشود و بالاخره یکی از نظرگاههای بادکوبه عمارت محکمی است که برجهای آن بالای دریا و ازساحل حالیه مقداری فاصله‌دارد.

حاصل اینکه بلاشك آبهای جیحون برسطح بحرخزر تأثیر داشته، اما دلائلی که **هنتینگتون** اقامه نموده است میرساند که این امر به تنهائی برای تغییرات کلی

---

۱ - Krasnovodsk

۲ - جریده R. G. S. ماه ژانویه ۱۹۱۱ و نیز رجوع شود به فصل سی و هشتم. «مؤلف»

۳ - O’Donovan

۴ - واحهٔ مرو ۱۰، صفحه ۲۰۵. «مؤلف»

که در بحرخزر مسلماً واقع شده کافی نیست و فاضل جغرافی دان آمریکائی مزبور معتقد است براینکه در آب‌وهوای حوزهٔ بحرخزردر دوره‌های تاریخی از دوجهت تغییر رو داده است، یعنی هوای آن متوالیاً مرطوب تر و خشک‌تر شده وامروز میل هوای آنجابجانب خشکی‌است ومن‌اطلاعاتی دارم‌که دلیل است‌براینکه آب خلیج کراسنودسک رو بنقصان کلی میرود و در چکشلر نیز همین امر ملاحظه شده است. چنانکه دربندر مزبورجهازات باید امروز سه‌میل دورتر از آنکه پنج سال قبل لنگر میانداختند توقف کنند وهمچنین است درسایر نقاط واگر مسئلهٔ نقصان آب ولگا وسایر رودها مداومت یابد دربانوردی در دریای خزر عنقریب مسئله غامض خواهد شد.

طرق ارتباط

مسئلهٔ طرق ارتباط بقدری اهمیت دارد که جای تعجب است مورخین تا این اواخر توجهی بآن نداشته اند. قدیمترین راه بزرگ ایران آنست که از بابل شروع کرده از تنگه های زاگروس گذشته بکرمانشاهان و همدان که اکباتان قدیم باشد میرسید، اما در زمان سلاطین هخامنشی این شهراه از ساردس باکباتان و از آنجا به ری و در امتداد دامنهٔ جنوب البرز بمشرق میرفت. **داریوش** در این خط از جلو **اسکندر** عقب میکشید و از زمنهٔ بسیار قدیم همین راه خط عمدهٔ بین مشرق ومغرب بوده است زیرا که در جنوب آن بیابان لم یزرع واقع است و راهیکه از دامنه های شمالی البرز و بحرخزر میگذرد همیشه بسیار صعب بوده است. در قرون وسطی راه تجارت بزرگ ازاروپا از میان تبریز که **مارکوپولو** آنرا توریس میخواند عبور میکرد، در صورتیکه آنزمان مقصد مسافرین هم هندوستان بوده و هم آسیای‌علیا، بنابراین بازرگانان ونیزی از بین رشته کوههای متوازی که بین کرمان و یزد میگذرد به هرمز تجارتگاه مرکزی یا بازار بزرگ این زمان بین ممالک مشرق مسافرت میکردند.

چنانکه سابقا گفتم ورود بایران از طرف خلیج فارس وجنوب خیلی مشکل است

چه راه بوشهر و شیراز یکی از بدترین طرق دنیاست[1] . در طرف بحرخزر یعنی شمال



۲ - گردنهٔ پیرزن - راه بین بوشهر وشیراز

۱ - برای نمودن اینمطلب که این راه یعنی راه از بوشهر به شیراز چطور **پیرلوتی** یکنفر مسافر فرانسوی را مات ومبهوت ساخته است اینك ما شرح ذیل را که از کتاب «بسوی اصفهان» اقتباس شده از نظرخوانندگان میگذرانیم - : من تصور میکردم چاروادارديوانه شده زیرا اومیخواست اسبش را ازیك پله کانی که فقط بزها میتوانستند ازآن بالا بروند بجلو براند وبدین‌خیال اسب‌خودرا بشدت بسوی‌این‌مسیرهی‌میکرد غافل ازاینکه همین پله کان که شاید تصور آن هم محال باشد درواقع همان‌جادهٔ حقیقی بود . « مؤلف »

و خوزستان در مغرب وبلوچستان در مشرق نیز وصول بآنکشور آسان نیست و درواقع کمتر مملکتی است که باین‌اندازه از جاهای دیگر دنیا منفرد وجدا باشد و علاوه طبیعت باین اندازه قناعت نکرده بوسیلهٔ بیابان لوت کلیهٔ آن راهم بقطعات منفصله منقسم نموده و ارتباط ولایات را با هم مشکل ساخته است و ظاهراً اسهل طرق ایران از طرف شمال غربی است که ازانجانب چنانکه مذکور داشتیم راههای بزرگ تجارتی طرابوزان و تفلیس در تبریز اتصال می‌یابند ، راه جنوب‌شرقی نیز باز است و تاهرات اشکالات طبیعی ندارد و در تمام طول این خط بدون اینکه یك میل راه ساخته شده باشد با کالسکه میتوان بخوبی عبور نمود .

راههای ایران هنوز بحالت طبیعی باقی و در آنجا راهسازی منحصر به [illegible] است و بقول **هگارت**[1] نظر بترقیات عظیمه‌ای که در جاهای دیگر از این حیث واقع شده ازقدر وقیمت آنها خیلی کاسته است و در واقع برای همت ایرانیها ننگ است که هنوز مال‌التجاره را برپشت شتر وقاطر والاغ حمل میکنند وعرابه را که زیاده از دوهزار سال قبل معمول بوده تازه این اوقات دائر سازند و در شوارع مهمه بدل شتر وقاطر والاغ قرار دهند[2]

گل و گیاه

در فلات ایران همه جا سبزه ودرخت قلیل [illegible] و کم محلی است که درخت در آن بآزادی سبز [illegible] جز در جاهائیکه انسان آبیاری میکند وباین سبب سبزه و حیاتی ایجاد [illegible] بطور کلی منظر اراضی آن کشور صحرا و بیابانست . چمن ندارد مگر در بعضی جاهای مردابی ، در هیچ نقطه زمین مستور در بوته زار نیست و خشکی غلبه دارد . [illegible]

۱ - « شرق نزدیکتر » صفحهٔ ۲۱٦ « مؤلف »

۲ - غرض مصنف در اینجا توهین نیست زیرا که سابقاً وسیلهٔ حمل و نقل [illegible] الاغ وسایر حیوانات بارکش بودند ولی اخیراً درسلطنت رضاشاه پهلوی [illegible] تغییرات عظیمه ای در این قسمت روی داده و امروزه ایران با وضع [illegible] طرق واحداث راههای متعدد پیشرفت نموده‌است . اولاً [illegible] همه راه آهن سرتا سری کشور است که ۱۳۹٤ کیلو متر طول دارد . [illegible] شروع شده به بندر شاهپور واقع درجنوب منتهی میگردد. درنتیجه [illegible] مربوط ومتصل میسازد وآن غیراز رشتهٔ اصلی رشته‌های [illegible] که بالنتیجه درهمه‌جای کشور میتوان امروز باکمال راحت مسافرت [illegible] حامل کالای تجارتی درکلیهٔ خطوط حتی راه‌سابق‌الذکر [illegible] «مترجم»

بوته‌ها گل دارند و مخصوصاً بروی تپه ها نباتات بسیاری از جنس آنها که در جبال آلپ دیده میشود میروید، لیکن همینکه حرارت تابستان رسید همه سوخته وپژمرده و زرد رنگی غلبه میکند. بطور کلی تپه ها برهنه است و جز بعضی اشجار افسرده که از آن صمغ های ذیقیمت اشق و کتیرا تراوش میکند چیزی ندارد، بعضی نقاط هم معدودی درخت هـای پستهٔ جنگـلی میروید لیکن رو ببرطرف شدنست. امـا در طول سلسلهٔ زاگروس که از نزدیکی شیراز شروع میشود منطقه ای از درخت های بلوط کوتاه‌است که طول آن دویست میل وعرضش در بعضی نقاط به یکصدمیل میرسد. درنقاط دیـگر فلات درخت یا بواسطهٔ آبیاری سبز میشود ویا درکنار نهرها و رودها و آنها که ازهمه فراوان تراست سفیدار وبعد ازآن کبوده وچنار و نارون و زبان گنجشك وبید وگردو میباشد. شمشاد وسرونادراست، کبوده برای چوب ساختمان خیلی بکار میرود و چنار برای ساختن در و زبان گنجشك برای خیش وسایر اشجار برای سوزانیدن. نجارهای ایرانی چوب گـردو وزبان گنجشك را زیاد سخت میدانند. سرو و اقاقیا و نارون ترکستان[1] را مخصوصاً برای زینت و آرایش غرس میکنند. و از سایهٔ نارون نیز قصد استفاده دارند. یاس ویاسمین و گل سرخ درباغها متداول‌است، خفچه یاعوسج دردرّه‌ها بین تلال فراوان است و همچنین درخت سند که برای سبدبافی بکار میبرند، چهارصد سال قبل نیز حال ایران از حیث گل وگیاه همین طور بوده زیرا که **گسفا باربرو**[2] که در اواخر مائه پانزدهم در ایران سیاحت کرده میگوید در آن اماکن جنگل و درخت نیست مگر درختهای میوه که آنهارا غرس میکنند و آب میدهند چه اگر غیراز این کنند نمیگیرد[3].

در ایران میوه فراوان است، باوجود اینکه درغرس اشجار و پرورانیدن آنها بطریق علمی پیش نمیروند جنس آنها خیلی خوب است، سیب وگلابی وبه و زردآلو وآلوی سیاه و زرد وهلو و شلیل وگیلاس و توت وشاه توت همه‌جا فراوان است.

---

۱ ـ **بابر** شاه مغول در شرحی که راجع به باغهای سمرقند نوشته آنرا ذکر نموده‌است. «مؤلف»

۲- Gossfa Barbaro

۳ ـ **گسفا باربرو** (سوسیته ها کلیت) صفحه ۷۱ «مؤلف».

انجیر و انار وبادام وپسته در نواحی گرمسیر بخوبی بعمل میآید و درخت‌خرما ونارنج ولیمو مخصوص گرمسیر است . انگور وخربزهٔ ایران شهرت دارد .

حاصل زراعتی مهم ایران گندم وجو وارزن و باقلا و پنبه و تریاك و یونجه و تنبا کو است ، کنجد وسایر حبوبات‌روغنی وهمچنین پیاز وچغندر وشلغم همه‌جامیروید، برنج و زرت فقط درنواحی گرم یا در ولایات کنار بحرخزر زیاداست ، سیب زمینی و کلم و گل کلم وکنگر و تماته و خیار و اسفناج و بادنجان و کاهو وترب بقولات مهمهٔ آنجاست لیکن بسیاری از آنها را مرتباً کشت نمیکنند ، چنانکه وقتی من درکرمان بودم سیب زمینی کم پیدا میشد و گل کلم وتماته تقریباً هیچ نبود اما بواسطهٔ اروپائیها که‌در نقاط مختلفه اقامت کرده اند در سنوات اخیر ازاین حیث ترقی حاصل شده‌است .

محصولات تلال ایران قابل تحقیر نیست ، کنگر و ریواس و قارچ برای زینت سفره بسیار خوب است ، گزنگبین که ایرانیها خیلی آنرا پر خاصیت میدانند از بوته یادرخت کوچك (کوتونسترنومولاریا[1]) گرفته میشود و ترنجبین را که شبیه بآنست از خار شتر میگیرند و گزنگبین را از گز نیز که در نهرها میروید میگیرند . زیره که از چیزهای نفیس است مخصوصاً در کرمان عمل میآید . زیره بکرمان بردن از امثال‌ایرانی است، بالاخره انقوزه با آن بوی تند که در هندوستان نزد هندوها خیلی مطلوب است و عجب اینکه **آرین** ازقول **اریستو بولوس**[2] نقل‌میکند که درهندوکه هست وگوسفندها خیلی بآن مایل میباشند .

درولایات بحر خزر مسئله نباتات بکلی‌برعکس سایر نقاط ایران وبواسطه‌رطوبت همه چیز در آنجا فراوان است . نارون وشجر النبع و بلوط و زبان گنجشك ومرکبات و شمشاد و غیرها بدرجهٔ کمال عمل میآید ، هرگز فراموش نمیکنم که در نزدیکی استراباد تا کهای خود رو دیدم که بدرختها پیچیده بودند واز همه بالاتر گل برفك نیز فراوان است، بنفشه و گل سرخ نیز بکثرت یافت میشود و باید دانست که نباتات آن ولایات از جنس رستنی های منطقه حارّه نیست بلکه از قبیل نباتات جنوب اروپا و

1 - Cotoneaster nummularia

۲ - آرین چنوك ، کتاب دوم فصل ۲۸ صفحه ۱۹۸ .

قفقاز است و وفور آن بواسطه محفوظ بودن از سرما و وجود رطوبت میباشد - درکنار سواحل خلیج فارس هوا بسیار گرم و خشك است و صفای منظر منحصر بدرخت های خرماست اگرچه فراوان نیست لیکن درميناب نزدیك بندر عباس نخلستان زیاد است و دربلوچستان ایران که تقریباً بیابان است وجود نخل اسباب تسلای خاطر میشود .

در خاتمه گوئیم چنانکه از گفتهٔ **پلینی**[1] معلوم میشود یونجه از ایران باروپا رفته است . **سر،ج، بردود**[2] معتقداست براینکه محل اولی تاك مازندران بوده و قصه‌ای که راجع باختراع شراب نقل میکنند و ما در فصل دوازدهم این کتاب ذکر خواهیم کرد این نظر را تأیید میکند . پسته و بادام و بقولات وگلهای مختلف از ایران به اروپا و نیز به چین رفته است ، حتی اسامی ایرانی برای آنها در اروپا مانده است ــ هلو و زرد آلو ازچین بایران آمده اگرچه درالسنهٔ اروپا هلو و زرد آلوی عالی منسوب بایران است . بالاخره‌این فقره هم معلوم است‌که ایرانیها ازهرطبقه باشند ازشاه گرفته تاهرکس در احداث باغها وپرورش میوه اهتمام مخصوص‌داشته و این امررا از شرافت های‌خود می پنداشته اند.

حیوانات

حیوانات ایران[3] عبارتست از ببر که در ولایات کنار بحرخزر یافت میشود . **شکسپیر** از ببرهیرکان سخن میراند و شیر در ولایات جنوب غربی که تقریباً حالا منقرض شده است ومن لاشهٔ یکی ازآنهارا برروی رود کارون دیده ام . دیگر خرس است که در شمال شکری رنگ و در جنوب تیره است اما زیاد نیست . گرگ و پلنك و کفتار و سیاه گوش و گربهٔ وحشی و روباه و شغال فراوان‌است . گوزنهاو مرالهای قشنگ درجنگلهای ولایات کنار بحرخزر گردش‌میکنند و در جبال زاگروس‌در حدودبین النهرین دیده میشود ، لیکن‌شکارهای متداول کوهستان گوسفند کوهی وبز کوهی است که در ایران در هر ارتفاعی موجود میباشد . گراز که

۱ - Pliny .   ۲ - Siry . Birdwood

۳ - بهترین کتابی که در اینموضوع نوشته شده‌است‌کتاب ورزش تفریحی در ایران شرقی تألیف سرهنك ر . ل . **کن نیون** میباشد . « مؤلف »

ظاهراً فراوان ترین اقسام شکار باشدچندان محل توجه‌نیست چه برحسب شریعت‌اسلام گوشت آنرا نمیتوان خورد . در جنگلهای بحر خزر و در هررشته کوه و یا کنار رودی



۳ - مرال ۱

شکار هـای خوبی هست . دشتها محل آمد و شد غزالان میباشد ، گور خر در نزدیکی مردابهای نمك جای دارد و گاهی اوقات دستگیر میشود و آنرا مرکوب قرار میدهند . خرگوش بواسطه نداشتن مأمن ومأوا کمیاب است .

۱ - این مرال را مؤلف درایران شکار کرده است . (مترجم) .

اما حیوانات اهلی باید دانست که ایران یاماد وطن اسبهای نیسه میباشد که در فصل دهم ذکر خواهد شد. مواشی معمولا در آن کشور کم جثه و غذای صحیح ندارند، ولی درولایات بحرخزر وسیستان گاوهای بزرگ جسیمی یافت میشود. گاومیش درنواحی بحرخزر و خوزستان خیلی زیاد است اما در فلات چندان دیده نمیشود ومناسبتی باحال آنها ندارد. گوسفند های ایران دنبهٔ فربه دارند چنانکه در اواخر بهار نوزده پوند وزن دنبهٔ آنهاست، لیکن در زمستان کوچك میشود. یك قسم بز بیشتر ندارد و آن دارای کرك خوبی است که پارچه‌های لطیف با آن می‌بافند، شترهای یك کوهان خراسان از جهت زور و قوت معروف اند و شترهای سیستان سریع السیر میباشند، شترهای دو کوهان باختر هم گاهی از اوقات در قوافلی که در شمال ایران مسافرت میکنند دیده میشود.

ازطیوری که شکار میشود یکقسم هوبره است ویکقسم مرغیکه[1] فقط درقلل جبال زاید بر نه هزار پا ارتفاع دیده میشود و کمیاب است و نیز قرقاول است که اقسام عدیده دارد[2]. ازمرغان شکاری این فلات که عمومی است دوقسم کبك میباشد ویکقسم ثالث که منحصر بولایات جنوبی است. در کنار بحرخزر درّاج فراوان نیست اما در درّهٔ جیرفت و کلیةً در گرمسیرهای جنوبی ایران که دارای خارستان یابوته زار میباشد بسیار است. سه قسم باقرغره نیز هست اما در فلات زیادتر است، در درّهٔ گرگان هزار ها باقرغرهٔ دم باریك دیده ام. مرغابی بانواع مختلف وپاشله درزمستان ظاهر میشود و بسیار است. بلدرچین را در بهار باتور میگیرند وکبوتر همه‌جا در نزدیکی مزارع فراوان است.

از اقسام طیور دیگر که برای شکار صلاحیت ندارند قوش وقراقوش و کرکس فراوان است، یکقسم مرغ زنبور خوار و هدهد وسبزقبا که اسباب صفای تابستان است نیز بسیار است، کلاغ و زاغ و کلاغ زنگی و کلاغ جرك و سار و گنجشك وچکاوك و صعوه فراوانند، همچنین بلبل وطرقه و اقسام متعدده از مرغان خوش آهنگ یافت

---

۱ ـ در انگلیسی خروس برف نامیده میشود.

۲ ـ اولیای امور موزهٔ تاریخ طبیعی قرقاول های درهٔ گرگان را که نقطهٔ مقابل هریرودند پرسیکوس (Persicus) نام نهاده و نیز قرقاول طالش را که یك قسم متمایزی است تالس چن (Talischen) مینامند ومن از هر کدام از آنها یك نمونه به موزهٔ تاریخ طبیعی تقدیم نموده‌ام. «مؤلف»

میشوند . بلبل را بسیار میگیرند و درقفس نگاه میدارند ؛ در ولایات بحرخزر همه نوع مرغابی یافت میشودودرسیستان نیز تایك اندازه همین طور است ؛ در آنجا صدای بالهای آنها شبیه موج دریائی است که بساحل برمیخورد و نزدیك مشهد مرغ سقا زیاد است ومن گاهی اوقات قو دیده‌ام و این مرغ در سواحل‌بحرخزر و همچنین قاز در سیستان فراوان میباشند .

معادن

ایران از حیث معدنیات خیلی پرثروت نیست وبواسطهٔ اینکه‌راه و وسایل ارتباط نبوده در ازمنهٔ اخیر برای استخراج معادن اهتمام بعمل نیامده است ولی در قدیم الایام چنین نبوده‌است . **دُمرگان** ظاهرمیسازد که در دنیای قدیم از حیث پیشرفت در استخراج معادن دومرکز عمده وجود داشت و اقدم آن دو ایلام بود که کوههای آن مس فراوان داشت و دیگر آسیای مرکزی[1] بنـ براین محتمل است که قدیمترین عهد فلزی از معادن مزبور استفاده کرده باشد و اولین معادنیکه انسان استخراج کرده‌همان بوده وآنچه من‌اطلاع دارم معدن مذکور تا کنون ثانیاً مکشوف نشده است . بعد ها اگر مگان در کتیبه های خط میخی چنانکه محتمل است شبه جزیرهٔ سینا باشد از معادن رشته جبال خشك آن جمس بدست بابلی ها و مصریان هردو استخراج شده‌است وبمناسبت باید گفت که‌اقدم اعصار فلزی‌در بابل‌دورهٔ مس بوده است نه مفرغ زیرا که در آن ناحیه معدنکاران قدیم دسترسی‌بقلع نداشتند .

چون رجوع بکتیبه‌های‌آشوری نمائیم‌می‌بینیم سنگی که درمعبد فراوان بوده سنگ گرانبهای لاجورد است که وجود آن در کوه دماوند مذکور شده وحقیقت این است که در کتیبه های آشوری کوه بیکنی که اصطلاح بوده[2] به کوه « کنو » سنگ لاجورد وصف

---

۱ ـ « مطالعات درازمنهٔ ماقبل‌التاریخ و مابعدالتاریخ » صفحه ۱۶۹ . پروفسور **گولند** تحت عنوان « مرتبه در قدّم وقدامت» این‌نظررا که دورهٔ نحاسی سومرو« کدوایلام‌خیلی‌قدیمتر ازدورهٔ نحاسی مصر بابل بوده » رد نموده‌است . جریده مؤسسهٔ انسان شناسی شمارهٔ ۴۲ ، ۱۹۱۲ . « مؤلف »

۲ ـ رجوع‌شودبه «Passing of the Empires» تألیف سرج . **ماسپرو** ، صفحه ۲۵۳ . **دُمرگان** درخاطرات‌خودراجع به‌نمایندگی ومأموریت در ایران شمارهٔ ۸ صفحهٔ ۵۳ میگوید که سنگ لاجورد در نزدیك کاشان که از دماوند چندان فاصله نداشت استخراج شده بود اما محل آن معلوم نیست . « مؤلف »

شده است لیکن از مکان این معدن که باید یکی از قدیمترین معادن دنیا باشد هیچ ذکری نیست.

فلزات دیگر که در زمان یونانیها و رومیها ذکر کرده اند آهن است و سرب و طلاو نقره وزبرجد وزمرد ویاقوت کبود و عقیق‌جواهرات ایران‌بوده اند. دراستخراج معادن قدیمه باید بخاطر داشت که کارگران آنها منحصر بود به زندانیان یا غلامانیکه اجرت خیلی کمی بآنها داده وازاینرو استفاده صحیحی از آنها بعمل نمیآمد و حتی دقت نمیکردند که از این عملیات مختصر هم‌فایده قابلی بدست آورند چنانکه درآن ایام رگهائی را بکار میانداخته اند که امروز کار کردن در آنها صرفه ندارد.

شاه‌عباس در صدد برآمد که معادن ایران را استخراج نماید وظاهراً کارگران آزاد بکار وا میداشت، لیکن ملاحظه کرد که هزینه و مصارفش بیش از فایده آنست. **تاورنیه**[1] که در اواسط مائه‌هفدهم سیاحت کرده میگوید که معادن نقرهٔ کرون[2] معروف بوده که هزینهٔ آن ده و در آمدش نه است و این کیفیت همواره برقرار بود، حتی اینکه هیئت معدنکاران انگلیس هم از معادن ایران که بکثرت بدست آورده نتوانستند فایده ببرند و علت اصلی آن نبودن وسایل ارتباط و سوخت خوب بوده است.

در نقاط مختلفهٔ ایران مس‌وآهن وسرب‌وزیبق وذغال سنگ ونقره و طلاومنگنز یا مغنیسا وبوره وپنبهٔ معدنی وفیروزه ونفت در جاهای مختلف کشور هست و آنچه من اطلاع دارم فعلاً اقدامی‌دراستخراج آهن‌نمیشود، لیکن در معادن مس سبزوار و همچنین در معادنیکه من در کنار شرقی لوت مشاهده کرده ام کارمیکنند. معادن مزبور راقلعه زرّی میگویند ومن در آنجا حفاری ها ونقبها دیدم که بواسطهٔ چاههای پنجاه پائی آنها را بیکدیگر مربوط کرده بودند. نویسندگان اسلامی ازاین معادن ذکری نکرده اند و قلعه‌ای‌که برای حفاظت آنها ساخته شده بنظرنمی‌آیدکه بسیار قدیم باشد وتحقیق‌اززمان وتاریخ آنها بیفایده نیست[3].

---

۱ - Tavernier . ۲ - Kerven .

۳ - هشت‌سال مسافرت در ایران یا ده هزار میل صفحهٔ ۴۱۲ «مؤلف».

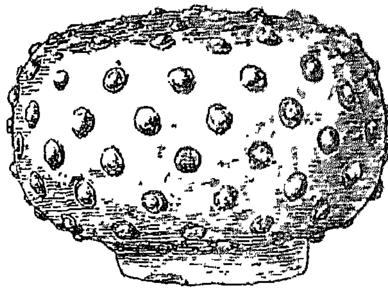
آنچه من اطلاع دارم امروز در معادن سرب و زیبق و نقره وطلاو منگنزوبوره کار نمی کنند، لیکن از نزدیکی مشهد و طهران ذغال سنگ همواره استخراج میشود. در مشهد بااینکه معادن‌چند میل بیشتر ازشهر دور نیست معذالك هریك تن ذغال‌قریب چهار لیره تمام میشود در صورتیکه بنظر میآید رگ معدن خیلی وسعت داشته باشد. در مملکتی‌که سوخت منحصراست بهیمه وذغال چوب وآنرا از غرس اشجار باید فراهم کرد عابد شدن مقدار زیادی ذغال سنگ ارزان برای همه کس نافع خواهدبود.

اما در خصوص نفت، در سنه ۱۹۰۷ در نقطه ای که سی میل درمشرق شوشتر واقع است چاههای نفت حفر کرده وباستخراج آن موفق گردیده اند و امروز این عمل رو بترقی است. این منطقهٔ حامل نفت بنظر میآید که از قفقازیه تا خلیج فارس امتداد داشته باشد، چنانکه در جزیرهٔ قشم نفت موجود است. در دالکی نزدیك بوشهر همچاه حفر کرده اند اما نتیجهٔ نداده. درخلیج فارس‌که اسباب ارتباط وسیلهٔ دریا فراهم‌است خاك قرمز زیاد است ودر جزیرهٔ هرمز و بوموسی وهلول استخراج میشود. درجزیرهٔ قشم نمك میگیرند و گوگرد را در مغرب ومشرق لنگه متناوبا استخراج مینمایند.

حاصل اینکه اگر راه‌آهن در ایران دایر میشد[1] کمان مردود معدنیکه امروز بکلی بیحاصل است با فایده میگردید وبآبادی مملکت کمك میکرد.

---

۱ - مسئله راه آهن در ایران که در سابق مورد [illegible] امروز در حدود ایران کاملا صورت وجود پیدا نموده است. رجوع شود به [illegible] صفحه ۳۲ [illegible] مترجم.



پوشاك سر كه از سفال لعاب دار (براى زينت پيكرى) ساخته شده است
(از يك مجسمهٔ دورهٔ ايلامى گرفته شده است ، هيئت علمى دمرگان)

فصل سوم

جغرافياى ايلام و بابل

و واقع شد كه چون از مشرق كوچ ميكردند هموارئى در زمين شنعار يافتند و در آنجا سكنى گرفتند ، سفر پيدايش باب ۱۱ آيه ۲ » .

آغاز تمدن

عموم محققين براين عقيده اند كه تمدن ابتدا در درّهٔ رود خانه هاى بزرگ دنيا بوجو آمده و از آنجا تدريجاً بكوه هائيكه در اطراف بوده منتشر شده است ، ساكنين آن درّه ها مادام كه درزراعت كوتاهى نمينمودند از حيث مايحتاج زندگانى وخوراك مطمئن مى زيسته اند ، بعلاوه اين فايده و مزيت كلى را داشته اند كه هم بواسطهٔ رودخانه وهم از راه خشكى وسيلهٔ رابطه ومراوده داشته و مراوده البته عامل عمده و ركن مهم تأسيس تمدن ميباشد . ازاين گذشته درّهٔ رودخانه مركز حيات هر مملكت بوده وهست . دوره هاى خشكسالى كه درهمه جاى دنيا روى ميدهد گله دارهاى كوهستان را قهرا بدرّه ها سوق ميدهد ، چه درآنجا رودهاى دائمى درهر حال گله هارا از هلاك بواسطهٔ عطش محفوظ ميدارد ، چنانكه در همين ايام نيزبدويان سرحدى كه در حدود شرقى ايران سكنى دارند هروقت مبتلابخشكى و كم آبى ميشوند از نلال خودشان مهاجرت ميكنند ومن خود خانواده ها ديده ام كه گله و رمهٔ خويش را به سيستان نقل مكان ميدادند همانطور كه مشايخ قبايل فلسطين در همين احوال بمصر ملتجى ميشدند . يقين است كه ازازمنهٔ قديمه تا كنون خشكسالى در امر هجرت اقوام وقبايل تأثيرعظيم داشته وابن مسئله را مورخين تا اين اواخربطوريكه سزاوراست

محل تحقیق قرار نداده اند .

در نیمکرهٔ شرقی منطقهٔ وسیعی از بیابان است که از اقیانوس اطلس گرفته شمال افریقا عبور کرده بآسیا میرسد و در آنجا صحاری عربستان آنرا امتداد و بجانب شمال شرقی مایل شده بصورت صحرای کبیر بیحاصل ایران درمیآید و اگر حقیقت بخواهیم باید بگوئیم این بیابان تقریباً از تمام آسیا مرور کرده به بحر اصفر میرسد . در نقطه‌ای که صحرای پست عربستان مبدل به فلات مرتفع ایران میشود آبهای فرات و دجله و کارون جاری وازازمنه‌ای‌که منظور نظرماست این انهار ثلاثه‌هر کدام جداگانه وارد خلیج فارس میشدند واین ناحیه با آن رود های بزرگ قابل کشتی رانی که تقریباً از شمال بجنوب آمده وداخل خلیج فارس میشود که دریائی محصور بین اراضی میباشد دارای کمال اهمیت طبیعی است واینك باید توجه خود را بجانب آن معطوف سازیم .

در هیچ جای دنیا رودهای بزرگ وارد دریای محصور بین اراضی نمیگردند و در هیچ جای دیگر چنین اوضاع مساعدی برای شروع و نمو تمدن موجود نیست و نبوده و رودهای بزرگ بابل زراعت راسهل و وسائل آمد و شد را بخلیج بواسطهٔ بودن آسان منموده است . بنابراین تمدن عالم بطوریکه بما رسیده در این درّه بوجودآمده است . چین وشرق اقصی دور افتاده و در تاریخ متأخری خط سیر جدا گانه برای خود اختیار کرده است . مصرا گرچه بهمان طریق بابل نشوونما کرده و ممکن میرود که‌تمدن قدیم و عجیب خود را تایك اندازه ازاقوام آسیائی اخذ نموده نشد لکن بواسطهٔموانع طبیعی مسدود بوده است . علاوه براین رود نیل داخل دریای دیگر محصور میشود و بنابراین در ازمنهٔ قدیمه تأثیراتش از بیابان آن تجاوز ننموده است شاید نیست که کشتیهای مصریان در عهد سلسلهٔ سوم فراعنه (تقریباً سه‌هزارو پانصدسال قبل از میلاد) در کناره های دریای مدیترانه سیر نموده و بقصد حمل الوار و تخته از لبنان سفرهائی کرده ، با وجود این در تمدن فلسطین وسوریه هیچگونه تأثیراتی نبخشیده در صورتیکه تأثیرات ساکنین بین‌النهرین در آن نواحی از قرون اولیه مشهود هستند .

از اینرو بابل مرکز تمدن آسیای غربی بوده اما قلمروی داشته که بر یکطرف

تا دریای مدیترانه منبسط و از طرف دیگر شامل خاك ایران بوده است و اثر آنهم در دورهٔ عظمت و اهمیتش از قوم سامی بوده هرچند اصل تمدن از سومریها بوده است. اقوام صحرا نورد که در ازمنهٔ مختلفه در سواحل فرات بسر میبردند تمدن سومریها را از اقوام سامی اقتباس میکردند. سومریها با اقوام سامی هیچگونه رابطه اعم از نژادی یا لسانی نداشته ولی ممکن است انتسابی با قوم ایلام داشته باشند. مسئلهٔ مهم دیگر که بعد بعرصهٔ ظهور خواهد آمد تأثیرات آریانی است که آسیای مرکزی وفلات ایران‌راهم شامل بوده است (۱۵۰۰ سال قبل از میلاد تقریباً) و تأثیرات سایر ممالك بر تمدن دنیا از حیث اهمیّت بعد از آن دو مرکز بزرگ و بالنسبه بآن درواقع تبعی و فرعی محسوب میشود[1].

ایلام منشاء قدیمترین تمدن ایران

بدلایل مذکور در فوق قدیمترین تمدن ایران را در فلات آن نباید فرض‌نموده چه درآنجا رودخانهٔ‌مهمی نیست وچنانکه‌سابقاً گفته ام در تمام آنخاك وسیع فقط یك‌رودخانهٔ قابل کشتی رانی هست و آن کارون است و قدیمترین‌تمدن دردرهٔ رود مزبور یعنی‌ناحیه‌ای که‌آنرا مملکت‌ایلام میخواندند مشاهده میشود، کشور نامبرده مجاور سومر و آکد قدیم دو سرزمین بابل بوده ومانند آنان قسمتی از آن لااقل دشت و خاك رسوبی و دارای همان اوضاع و همان نوع زندگانی و اگر از حیث اصل ومنشاء وزبان یکسان نبوده اند ازجهت آمدو شد وتاخت وتازنسبت بیکدیگر کمال ارتباط را باهم داشته اند. پس اولاً ما آنچه را که در بارهٔ آن اراضی مجاور قدیمه کشف شده نقل خواهیم نمود وبعد از آن میرسیم بدوره‌ای که سکنهٔ فلات ایران بر آن ممالك متمدنه تسلط یافته و در تحت تأثیر آنها درآمده صنایع و تمدن بابل و ایلام را اخذ و اقتباس نمودند و پایتخت عمدهٔ خودرا درشوش که مرکز قدیمترین تمدن‌مملکت ایران محسوب میشود قرار دادند.

---

۱ ـ من درقسمت های مربوطهٔ به اعصار اولیه مدیون کتابهای **کینگ**، **هال**، **دمرگان** میباشم.
«مؤلف»

تغییرات طبیعی ایلام و بابل از اوایل عهد تاریخ

سابقاً در فصل اول تشکیل درّه های رسوبی فرات و دجله و کارون را بطوراختصار بیان نمودم ، دراینجا باید ملاحظه کنیم که در حدود چهار هزارسال قبل از میلاد که زمان شروع تمدن در آن نواحی میباشد و در دوره های بعد حالت طبیعی درّه‌های مزبور چه بوده زیرا که در کمتر کشوری آن اندازه تغییر وتبدیل روی داده است .

اول مسئله‌ای که باید در تحت نظر گرفت این است که ساحل دریا مقدارزیادی پیش رفته و در آن زمان قریب صدوبیست میل درشمال ساحل امروز دورتر بوده‌است، اهمیّت این مسئله ظاهراست ودر ملاحظهٔ مسائل راجعهٔ بآن اوقات این نکته رانمیتوان از نظر دور داشت وبعلاوه معلوم میکند که در موقعیکه آن وقایع مهمه در آنجا روی داده وسعت مملکت مزبور چه بوده و ضمناً باید متذکر بود که زمینی که از رسوب آب تشکیل‌میشده ومدتی برآن نگذشته‌است برای زراعت یامقاصد دیگر چندان فائده‌ندارد.

رودخانهٔ بابل و ایلام

در اقدم ازمنهٔ تاریخی نیز رودخانه های تشکیل دهنده و مربی ممالك بابل وایلام همین رودخانه های امروزی بوده اند ، لیکن مجرای آنها یك اندازه تفاوت داشته و همه مستقلاًبواسطهٔ یك یامصب های متعدد وارد خلیج فارس میشدند .

فرات

فرات از مغرب درجبال توروس از جائیکه چندان مسافتی با سرچشمهٔ دجله ندارد حرکت کرده در قسمت سفلای خط سیر خود قدری در سمت مشرق مجرای حالیه جریان داشته است و بنابراین وسعت مملکت بابل قدری کمتر از امروز بوده زیرا که ناحیهٔ واقعهٔ در مغرب فرات همه وقت در ازمنهٔ تاریخی بکلی بیحاصل و غیر ذی زرع بوده است .

فرات برخلاف دجله از فروع وتوابع مهمه محروم است و مدخلیت آن در تمدن دوره های قدیم بیشتر ، سواحلش پست تر وجریانش بطئی‌تر ونقصان آبش در تابستان کمتر است و نیز شهرهای‌واقعهٔ درسواحل فرات کمتر درمعرض‌هجوم اقوام ایلاتی کوهستانی بوده و بنا براین عجب نیست که نه تنها شهر بابل بلکه هریك از بلاد سومر و اکد

باستثنای اپیس درکنار فرات یاشعب آن واقع بوده است. آبهای فرات بواسطهٔ دوشعبهٔ عمده وارد دریا میشده وشهر اور از بلاد کلده در کنار شعبهٔ جنوبی و مرکز بزرگ تجارت بین مشرق ومغرب بوده ولی بنظر میآید که در آنعهد قدیم با هندوستان ارتباط تجارتی نداشته هرچند با مصر[1] احتمال میرود داشتهٔ است.

دجله

اینك به دجله[2] می پردازیم که ازنزدیك دیار بکرشروع میشود و نهرهائی که از جبال زاگروس جاری‌میشود پیوسته بآن‌منضم میگردد و اهم این ضمایم زاب کبیر و زاب صغیر میباشد. پس‌از آن قریب یکصد میل سیرسریع خود را بموازات فرات امتداد میدهد. از قدیم الایام چندین میل در مشرق رود خواهر خودش مستقلاو جداگانه وارد خلیج فارس می گردیده است. بواسطه ارتفاع سواحل وسرعت سیرش آبادیهای قدیم هیچیك درکنار آن واقع نبوده، بعلاوه اگر کسی در کنار دجله مسکنی اختیار میکرد بیش از سکنهٔ کنار فرات در معرض حملات بود. مقدار آبیکه دجله بخلیج فارس میبرد بیش از فرات بوده وهست و فرات برای کشتی های بخاری قابل کشتی رانی نیست.

کرخه

اکنون بذکر رودیکه شهر شوش پایتخت ایلام در ساحل‌یسار آن واقع بوده می‌پردازیم. قدیماً اسم او اوکنو و در نزدیونانیها موسوم به کواسپس بوده و از کوه نهاوند جاری شده در آنجا که نزدیك تخته سنگ کتیبه های بیستون است و گاماساب نام دارد حرکت آن بسیار سریع وازمیان تنگه های لرستان عبور میکند. باسم کرخه موسوم نمیشود مگر بعد از آنکه وارد جلگه گردد

۱ - کندی (Kennedy) مدلل میدارد که بازرگانی بین بابل و هند در آغاز مائه هفتم قبل از میلاد شروع شده است، رجوع شود به کتاب او « ابتدای تجارت بابل باهند ». « مؤلف »

۲ - نام اولیهٔ این رود بزبان سومر ادگنه بوده، بابلیها آنرا به لغت سامی دگلت میگفتند و این همانست که در سفر پیدایش تورات باب دوم آیهٔ چهاردهم حدقل ذکرشده‌است. معنای کلمهٔ اصلی معلوم نیست‌لیکن ایرانیان آنرا به‌لفظ تگره بمعنی ناوك تبدیل (همان لفظ تیغ است که امروز برای تیغ دلاکی استعمال میشود) و تگریز لفظ یونانی از آن مشتق گردیده است. اعراب این رود را دجله میگویند و این کلمه مستعرب لفظ دگلهٔ بابلی است. « مؤلف »

و این تسمیه هم از جهت اسم شهریست که درساحل یمین آن واقع است . در ایام قدیم وارد خلیج فارس میگردید لیکن امروز آب آن در باتلاقهای هویزه فرو میرود .

آبدیز — قدیماً ایدیدی و در دورهٔ یونانیها کپراتز خوانده میشد و امروز آبدیز است و آن از کوههای لرستان نزدیك بروجرد برمیخیزد و بعد از آنکه رود دیگر موسوم به کازکی با آن متصل شده از دزفول عبور کرده در بند قیر وارد کارون میشود و شعبهٔ مهم آن محسوب میگردد .

کارون — قدیماً اولای نام داشته یونانیها اولیؤس تلفظ میکردند و نئارکوس[1] آنرا پازی تیگریر یا « دجلهٔ کوچك » میخواندهِ اعراب دجیل[2] مینامیدند و امروز بکارون معروف است . در حدود چهار هزار سال قبل از میلاد در نقطهٔ نزدیك اهواز جدید وارد خلیج فارس میشده است ودرآن نقطه جزیره‌ای در خلیج فارس موجود بود که اکنون بصورت رشته کوه سنگی مرتفعی باقی میباشد

در قلب ولایات بختیاری رشته کوه بلندی است که از یك جانب آن زاینده‌رود جاری میشود که بسمت مشرق یعنی اصفهان میرود و از دامنهٔ جنوبی آن کارون برمیخیزد . در طرف سرچشمه آب کارون بسرعت فوق العاده حرکت میکند ، چنانکه قبل از رسیدن بشوشتر به هزارپا انخفاض می یابد . در عرض راه از یکی از باشکوه ترین مناظر عالم عبور میکند . تنگه های ناهموار کوهستان غالب ممکن الوصول نیست و از بلندی آنها رود مزبور بعمق چندین هزارپا مثل نواری بنظر میرسد . دریك نقطه بقدری کم عرض است که یك آدم زرنگ متعارفی میتواند ازروی آن بجهد . خط حرکت وجریان رودخانه مکرر تغییر میکند بطوریکه گاهی از اوقات بمجرای سابق خود موازی میشود و پیچ و خمهای آن بین سرچشمه وشوشتر دویست و پنجاه میل است در صورتیکه مسافت بخط مستقیم یك سوم این مقدار میباشد

---

1 - Nearchus

۲ ـ کتاب سرپرسی سایکس — بلاد شرقی صفحه ۲۳۲ ، دجیل مصغر دجله و ... بمعنی ... میباشد . « مؤلف »

کارون یاشعبهٔ مصنوعی آن که آب گرگرخوانده میشوداز چندین میل زیرشوشتر جائیکه کوهستان‌خاتمه می یابد قابل کشتی رانی‌میشود. دراین محل ساحلها خیلی‌مرتفع و مجرای آن تنگ است وقبل از آنکه آبدیز ملحق‌بآن شده چندان ظاهر زیبائی‌ندارد، همه جا زمین بدون‌درخت‌وسکنهٔ آن چادرنشین وپست‌میباشند. قسمت قابل کشتی رانی رود بواسطهٔ سد طبیعی اهواز بدوقسمت‌منقسم میگردد ودرآنجا کشتی‌ها عوض‌میشوند. قسمت آخری رود بسیار بی صفا وکج ومعوج است تا میرسد به نخلستان ها و تقریباً دو میل بالای خرم‌شهر نهر کهنه‌ای هست موسوم به بمشیر که مستقیماً مربوط بخلیج‌فارس و قابل کشتی رانی بوده است. نهری که امروز کارون را به شط‌العرب متصل میکند و موسوم بحفار است ظاهراً مصنوعی میباشد، فعلاً کارون وارد رود با عظمت شط‌العرب میگردد ومقدار معتنابهی برآن می افزاید، آنجائیکه متصل بشط میشود عرض آن قریب نصف میل است.

بنابر آنچه مسطور شد در اوایل عهد تاریخ رود های سابق الذکر آبهای مهمی بوده که همه مستقلا داخل خلیج فارس میشدند، هریك دلتای جداگانه تشکیل میداده و کرورها خزوارخاك میآورده است وبایندسبب وهم بواسطه اینکه آنزمان مجرای‌نهرها کوتاه‌تر بوده تشکیل خاك سریع تر از آنکه اوضاع‌امروزه مقتضی است صورت میگرفته است و محتمل‌است که بارندگی در تلال هم زیاد تر از حالیه میشده و بنابراین مقدار آب گل آلودی که بکنار دریا میرسید زیاد تر بوده است.

لشگر کشی سناخریب

در مائهٔ هفتم و اگر به تحقیق بخواهید در سال ۶۹٤ قبل از میلاد **سناخریب** بشرح مفصلی نقل میکنند از لشکر کشی که بر ضد کلدانیها کرده‌که به شهرهای ساحلی ایلام پناه برده بودند و این حکایت از حیث معلومات جغرافیائی بسیار مفید و نفیس است[1].

پادشاه بزرگ آسوری‌بیان میکنند که مردم‌سوریه‌را به‌نینوا آورده آنها را واداشت تا کشتیهای بزرگ مانند کشتیهای بلادخودشان بسازند. بعضی ازآن‌را بروی‌دجله‌ساختند

۱ - **ماسپرو** کتاب انقراض امپراطوریها صفحه۳۰۱ ونیز **دُمرگان**، خاطرات، جلد۱، صفحه۱۷۹ «مؤلف»

و برخی را برفرات انداختند. کشتیهای دجله را تا شهر اپیس بردند و از آنجا عملجات
سفاین که از اهل سوریه و یونان بودند آنهارا بتوسط غلطك ها عرابات کشیدند وسفاین



۱ـ نیروی دریائی سناحریب
از «آثار نینوا» تألیف سر. هـ . لایارد گرفته شده

مجتمعه از آنجا در شط فرات حرکت کرده به بندر باب سلیمتی[1] که چند میل از دهنهٔ رود بیشتر فاصله نداشت رسیدند. (باب سلیمتی مشابهتش بزبان عربی یعنی شهر و بمعنی باب‌السلام است) در آنجا اردو گرفتار مد و امواج شدید گردید . لشکریان مدت پنج

1 - Bab - Salimety

روز در کشتیها محبوس ماندند و در موقع حرکت **سناخریب** برای رب النوع دریا وغرقاب موسوم به‌ائا در ساحل نهر تلخ قربانیها ذبح کرده‌ویك کشتی طلاویك ماهی که از طلای مصمت ساخته شده و یك حلقه انگشتر طلادر نهر مزبور انداخته تقدیم نمود. پس از آن اردو از رأس خلیج فارس عبور کرده بدهانهٔ رودکارون رسیدند و این مسافتی بود تقریباً معادل یکصد میل در صورتیکه جزائر گل ولجنی در بین راه نبوده باشد که مجبور بمنحرف کردن راه بشوند. باری دراولین محلی که بزمین محکمی رسیدند وآن علی‌الظاهر نزدیك اهواز بوده لشکریان پیاده شدند. دشمنان‌غافل گیر گردیدند، چندین شهربغارت رفت و اما کن کلدانیان درهم شکسته شد وبعد از آن آشوریـان کشوری را که بطرف دلتای دجله بود چاپیدند وبالاخره مظفر ومنصور بحضور شاه بزرگ که احتیاطاً درباب سلیمتی توقف کرده بود مراجعت نمودند.

نثار کوس و سفر دریا

تقریباً چهار مائه بعداز لشکرکشی مهم فوق‌الذکر یعنی در سال ۳۲۵ قبل‌از میلاد بیان بهتری از رأس خلیج فارس شده که در دست داریم و آن از **نثار کوس** دریاسالار دلیر **اسکندر** کبیر است که یکدسته از سفاینی که‌برای رودخانه ساخته شده بود از کراچی در بحر عمان حرکت داده بخلیج فارس برده وبشوش رسانیده و از جهت این هنرمندی بی‌نظیر خود و همچنین بسبب تحقیقات صحیحی که از حسن اتفاق **آرین** مورخ آنرا ضبط کرده و بدست ما رسیده است اسم خود را در دفاتر خلود ثبت نموده است.

دریاسالار یونانی نامبرده میگوید بین دهانه‌های فرات ودجله درموقع‌آن‌مسافرت مردابی بود که آب دجله بآن‌مرداب میریخت و مسئلهٔ مهمتر اینکه‌راجع به ایلام‌میگوید پل قایقی که‌راه پرسپلیس به شوش[1] را متصل میکند یکصد وپنجاه استاد ویا هفده میل از دهانهٔ کارون فاصله دارد. ونیز میگوید فاصلهٔ آن نقطه تا شوش ششصداستاد و یـا شصت‌وهشت میل است و چون از شوش تا نقطهٔ اهوازفعلی درست همین قدر فاصله‌است

۱ - از روی این بیان اهواز را میتوان گفت که درزمان بسیج مزبور دردهانهٔ کارون ویا نزدیك آن بوده است. « مؤلف »

و اهواز درس را . مستقیم بین شوش و بهبهان وپرسپلیس و درنقطه‌ای واقع است که سد طبیعی معروف اسباب‌سهولت عبوراز رودخانه میباشد تطبیق اما کن مزبور ممکن‌میشود و کمال اهمیت را دارد زیرا که از روی آن مأخذ خط ساحل‌را میتوانیم استنباط کنیم. امروز اگر از اهواز هفده میل سرازیر شویم به کوت عماره میرسیم و معلوم میشود که در مائه چهارم قبل از میلاد این نقطه در دهانهٔ رود کارون بوده است و همچنین مکشوف میسازیم که مصب دجله ششصد استاد یا شصت‌و هشت میل از مصب رودکارون فاصله داشته و دهانهٔ فرات سه‌هزار استاد یعنی سیصدو چهل میل در زیربابل که نقطهٔ معلومی است بوده وباین قاعده مسافت آن ازقرنه درحدود دهفت‌میل بوده است وبنابرین دهانهٔ رود فرات درآن ایام در همین نقطه یاحوالی آن قرار داشته است .

پس نظر به تحقیقات **نثارکوس** که مردی‌موثق است و امور دیگر که تأییدقول او را میکند خط ساحلی خلیج فارس را در موقع بسیار مهمی میتوانیم تقریباً از روی صحت تشخیص کنیم . چه اگرقدیمترین عصر تاریخی بابل‌را اواسط الف چهارم‌قبل‌از میلاد بگیریم از آنزمان تا کنون قریب پنجهزار و چهارصد سال میشود و مسافرت **نثارکوس** تقریباً دوهزار ودویست وچهل سال قبل‌از عصر حاضر واقع شده وبنابراین اوضاع‌جغرافیائی‌بابل وایلام‌را دردوره‌ای معلوم میسازدکه تقریباً منتصف مدت بین عصر حاضر یعنی قرن بیستم وعهد قدیم است . در آنزمان اقدم ، شهر لگش بندر معتبر کنار دریا بوده و حال آنکه امروز زیاده از یکصد میل در داخل خاك واقع است .

رودهای بابل وایلام در عصر حاضر

امروز نهرفرات که‌بالنسبه کوچك و رود دجله که از آن‌بزرگتر است درمحلی‌نزدیکی‌شمال بصره‌حول وحوش‌مجیل متصل‌میشوند تاچند سال قبل ملتقای مزبور در قرنه واقع شده که این نقطه‌را مسلمانان محل باغ‌عدن میدانند وحال آنکه آن زمینی‌است که نسبةً دردورهٔ جدیدتشکیل یافته‌است . دجله وفرات چون بهم متصل شدند رود بزرگی میشوند که اعراب آنرا شط‌العرب میخوانند و آن باعظمت وزیبائی از بصره بجانب خرمشهر میرود و در آنجا کارون هم بآن متصل شده عرضش را به نصف میل میرساند . از خرمشهر تا خلیج فارس

پنجاه میل فاصله است. شط مزبور که دارای آنهمه یادگاریهای تاریخی و مقدار آبش از نیل زیاد تر وهردو ساحلش نخلستانهای انبوه دارد ودرمقابل «فاو» عرضش بیك میل میرسد زیبائی مخصوصی دارد و در ذهن من تأثیری کرده که هیچوقت محو نخواهد شد.

مرزهای ایلام

اکنون بیانی از مملکت تاریخی ایلام که شامل ولایات امروزی خوزستان ولرستان و پشت کوه وجبال بختیاری بوده مینمائیم. عقیدهٔ **دیو لافوا**[1] این است که کشور مزبور از طرف خلیج فارس و جانب جنوب تا لنگه ممتد بوده و حدود شمالی آن شاهراهی است که از بابل با کباتان میرفته است. از طرف مشرق جبال بختیاری و قسمتی از ایالت فارس حالیه در جزو حدود آن واقع و بر حسب قدرت وضعف دولت حدود مزبور کم و زیاد میشد، از جانب مغرب هروقت ایلام قدرت داشته است رود دجله سرحد آن میشده اما در اوقات دیگر مقدار زیادی از اراضی حاصلخیز شرقی سرحد طبیعی مذکور تا دامنه های جبال بتصرف سومریان بوده است.

شهر های قدیم وجدید ایلام

هنگامیکه ایلام در نهایت آبادی وشوکت بود می‌بینیم شهری داشته است موسوم به مادا کتو که واقع در منتصف مجرای رود کرخه و در قدرت و اهمیّت رقیب شوش بوده است و شهر دیگر خایدالو که ظاهراً در محل خرم آباد جدید بوده، شهرهای بزرگ باحصار دیگر نیز در درّه های حاصلخیز شمال جلگه پراکنده بوده است.

در اهواز چنانکه سابقاً گفته‌ایم سدی طبیعی است و آن محل از قدیم الایام اهمیّت داشته است، اسم حالیهٔ آنمکان اختصاری است از سوق الاهواز یعنی بازار هوز یاخوزها. اهواز فعلی قصبهٔ بیش نیست و در ساحل یسار کارون بالای آبشار های رود واقع است به ضمیمهٔ ناصری[2] که بواسطهٔ اقدامات انگلیسیها (یعنی شرکت نفت) آباد شده و زیر آبشارها واقع ومقابل امینیه است که در ساحل یمین میباشد، لیکن اگر استعدادیکه

---

1 - Dieulafoy.

۲ ـ مراد اهواز جدید است.

خوزستان برای آبادی وثروت دارد بموقع عمل گذارده شود اهواز مجدداً دارای آبادی و اهمیت سابق خود خواهد شد.

شوشتر که دارای قلعهٔ غربی میباشد نیز از حیث تاریخ اهمیت دارد چه در دویست‌وشصت سال بعد از میلاد **والرین** امپراطور روم که بدست **شاپور** اول افتاد چنانکه در فصل سی‌وششم نقل خواهیم کرد، بنابقول مورخین ایرانی امپراطور مزبوررا وا داشت که سد بزرگی برروی رودخانه بنا کند وسد مزبور هنوز برپاست. اگرچه در سنهٔ ۱۸۹۶ که‌من آنرا دیدم دروسط آن شکافی افتاده وآنرا بیفایده ساخته بود. هوای شوشتر چنانکه در فصل سابق ذکر کردیم فوق العاده گرم است، اهواز را من بالنسبه خنکتر یافتم؛ منتهای حرارت را در آنجا صد وهیجده درجه[1] دیده ام[2]. لیکن درقرون متوسطه چنین نبوده وهوای اهواز بواسطهٔ زراعت اراضی زیاد مرطوب وبقول **مقدسی** بسیار بد بوده است. در تمام روز باد گرم در کار و هنگام شب صدای جریان آب و پشه و ساس که بقول نویسندهٔ مذکور مثل گرگ میگزند خواب و آرام را از انسان سلب میکرده است.

قریب سی میل در شمال غربی شوشتر نزدیك رود کرخه و در ساحل یسار رودخانهٔ کوچك شاور (تحریف شاپور) تلال شوش واقع است که بعدها به‌تفصیل شرح آنرا خواهیم گفت، بیشتر بطرف شمال در راه اصلی که بجبال میرود دزفول یا قلعه پل واقع است و وجه تسمیهٔ آن از بنای عالی دیگری از دورهٔ ساسانیان است که بر روی رود آبدیز واقع است.

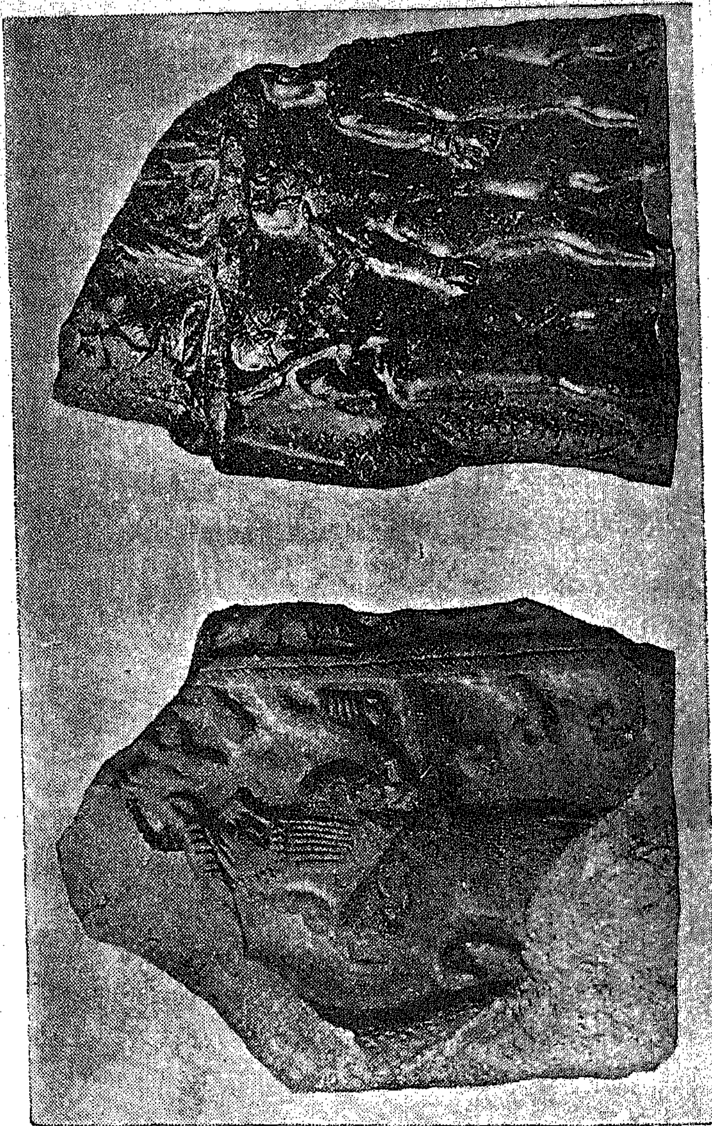
تقریباً شصت میل بطرف شرقی شوشتر دشت کوهستانی کوچك مال امیراست که نقوش برجستهٔ مهمه دارد. این ناحیه ظاهراً محل هپردیپ[2] است، تل بزرگ واقع در مشرق دشت احتمال میرود که پایتخت «تریشه» بوده است. غالب تصاویریکه در حجاریهای کوه است کتیبه ندارد لیکن یکی از آنها از حسن اتفاق از این قاعده مستثنی

---

۱ - میزان‌الحراره ۱۸۰ درجه است «مترجم» ۲ - «ده‌هزار میل» صفحه ۲۵۳ «مؤلف».

۲ - Hapardipe.

شده و از کتیبه معلوم میشود که برای امیری منقوش گردیده که موسوم به **خنی** بوده،
صورت آن امیر در مجلسی که نقش کرده‌اند سمت برتری خود را ظاهر میسازد بواسطهٔ



۵ ـ خدای ایلامی و زندانیان

اینکه تصاویر کاهن و خدام و گوسفندهای قربانی که در همان مجلس ساخته اند خارج

از تناسب و کوچکتر از صورت امیر است، بالای سر آنها صورتهای سه نفر سازنده[1] بهشت اجتماع در حرکت میباشند. از دورهٔ ساسانیان نیز بعضی خرابه ها کشف شده است، در جانب شمال غربی آثارپل معروف خوره زاد[2] باقی است و این اسم منسوب بمادر **اردشیر** مؤسس سلسلهٔ ساسانیان میباشد.

رامهرمز که در سر راه اهوازوبهبهان است نیز محل آبادی قدیمی بوده و مؤسس آن که باسم حالیه موسوم است **هرمز** توادهٔ **اردشیر** میباشد، یکی از جهات شهرت آن محل، این است که جنگ قطعی آخری که سلسلهٔ اشکانیان را منقرض وبخت خاندان ساسانرا بلند نمود در این نقطه واقع شده است. محتمل است که تمام این اماکن و بعضی دیگر از قبیل بند قیر بسیار قدیم بوده وبقایای دورهٔ ساسانی و قرون متوسط روی ابنیه و آثار زمان دولت ایلام را پوشانیده باشد.

حاصلخیزی طبیعی ایلام

در قرون متوسط این ولایات خوزستان خوانده شده و ظاهراً حاصلخیز ترین ولایات ایران ونیشکر آن مخصوصاً معروف بوده است، اما هجوم طوایف بدوی واستیلای ایشان آن ناحیه را خراب کرده در صورتیکه خیلی آباد بوده وبواسطه اعمالیکه برای استفاده از آبها وانهار شده جمعیت زیاد داشت. تربیت انهار آنولایات همه وقت تا دوره های اخیر محل توجه دولتها و حکومتها بوده واگر آنهارا توسعه نمیدادند درحفظ آن میکوشیدند، اما امروز ایلام قدیم هم مثل سرزمین بابل منتظر مهندسی است که دست آزاد وحکومت پابرجائی به بیند و در عرض چندسال چنانکه در مصر وپنجاب واضح شده درخاکی که امروز فقط دارای چند هزار بدوی ومقداری گله و رمه میباشند برای کرورها رعیت اسباب معاش فراهم آورند.

حدود بابل

چون شرحی از ایلام چه در ازمنهٔ قدیمه و چه در دوره های جدید بیان کردیم اینک ببابل میپردازیم. چنانکه سابقاً مذکور

---

۱ ـ کتاب انقراض امپراطوریها صفحهٔ ۲۲۸ و نیز (مطالعات) صفحه ۲۲۵. حاشیهٔ ۳ «مؤلف».

۲ ـ «سرزمین خلفای شرقی» صفحه ۲۴۵ «مؤلف».

شد نظر باینکه در قدیم الایام خلیج فارس خیلی بیش از حالا بطرف شمال بسط داشته و نهر فرات هم زیادتر بجانب مشرق متوجه بوده سرزمین بابل کمتر از آنچه امروز در نقشه ها بنظر میرسد وسعت داشته است، تقسیم طبیعی طرف شمال خطی است بین جلگهٔ مسطح و ناحیهٔ فی‌الجمله پست و بلندی که ممکن‌است از نزدیکی سامره واقع در کنار دجله تاهیت واقع در کنار فرات کشیده شود، حدشرقی آن هروقت ایلام قدرت داشته رود دجله بوده است، اما در زمان ضعف آن دولت نواحی حاصلخیز شرق دجله را نیز بابلیها متصرف میشدند. حد غربی کشور بابل نهر فرات است که سرحد وحافظ طبیعی بوده است. از طرف جنوب هم محدود بخلیج فارس میباشد. از قراریکه **رالینسن**[1] حساب کرده است مساحت مملکت بابل فی‌الجمله کمتر از وسعت هلندبوده‌است

معنی سومر و آکد

قبل از آنکه دنبالهٔ مطلب را امتداد دهیم لازم است بعضی اصطلاحات را که مربوط‌باین کشور قدیم‌میباشد توضیح نمائیم.
در ازمنهٔ بسیار قدیم‌آن محل را فقط «خاك» مینامیدند، بعدها ناحیه‌ای را که مجاور خلیج فارس است سومر و قسمتی که‌شمال شرقی واقع است اکد خواندند، مابین این‌دوناحیه[2] حد طبیعی ظاهری نبود، همینقدر معلوم است که بلاد ارخ، اور، لارسا، اوّما جزء سومر بوده که در سفر پیدایش[4] آنرا زمین شنعار میخواندند وآیه‌ای‌که باین اسم درآن مذکور است این است: «و ابتدای دولت رو یعنی **نمرود** بابل و ارك و اکد و کلنه در زمین شنعار بود» از آنطرف بلاد اکد یا اگید عبارت‌بوده است از لیپ‌پار وکیش وبابل و برسیپا، نیپ پور «زیارتگاه مرکزی سومریها» تقریباً در سرحد مابین سومر واکد بوده است.

کشور کلده و بابل

سابقاً اراضی‌نامبرده را کلده میگفتند اماچنانکه **رالینسن** توضیح میکند پیش‌از قرن نهم‌میلاد در کتیبه های آسوری این‌لفظ‌بهیچ

---

1 ـ E. Rawlinson.

۲ ـ «سلطنت های باستان» ۱، ۶. «مؤلف». ۳ ـ «سومر و اکد» صفحه ۱۲ «مؤلف».

٤ ـ باب دهم، آیه ده «مؤلف».

وجه دیده نمیشود وبنابراین نظر بهشهرت شهر بابل و قدمت آن گمان میرود انسب آن باشد که کشور مزبور را در تمام دوره های تاریخی بابیلنیا بخوانیم .

وصف بابل

حال به بینیم کشوری که مولد تمدنی است که این اندازه بر نوع بشر تأثیر داشته چه قسم خاکی بوده است زیرا که آنوقت هم مثل امروز چنان صاف وساده وبی آرایش بوده است که سکنهٔ اروپا نمیتوانند تصور کنند که وصفی هم از آن بتوان نمود . از هرطرف نظرمیکنی زمین بآسمان متصل است ، فقط جسته جسته نخلستانی منظر را تغیر میدهد و از جبال وتلال اثری دیده نمیشود ، در اینجا هم مانند مصر تمدن بین دریاوزمین خشك متولد شده در محلی که خاك آن رسوبی است و باتلاقهای وسیع در سطح آن پرا کنده است و هرسال آب رودخانه ها آنرا فرا میگیرد و در حقیقت چنانکه سابقاً توضیح شد تشکیل این خاك بواسطهٔ رودخانه ها شده و حیات آنهم بواسطهٔ همان رود هاست چنانکه مصر نیز همین حال را دارد . باتلاقهای سابق الذکر در قدیم نیز مانند زمان حال یقیناً مولد حمیات بوده و تلفات زیاد برسکنه وارد میآورده است[1] .

آب و هوا و نباتات و حیوانات آن کشور

آب و هوای این خطهٔ زرخیز طوری است که در آن برف دیده نمیشود وسرما سخت نیست ، اگرچه گاهی اوقات شبها گزنده میشود . در ابتدای زمستان بارانهای شدید میبارد واحتمال کلی دارد که در زمانهای قدیم باران بیشتر بوده باشد ، رویهمرفته زمستان در آن ناحیه سالم و مقوی است ، اما دنبال آن ششماه حرارتی است که برای اروپائی ها موذی میباشد و انسانرا ازکار باز میدارد . امروز بادهای صحرا خیلی هولناك است و از قدیم نیز چنین بوده است . خاك آن حاصلخیز بوده وهست ، عقیدهٔ

---

۱ ـ تفاوت عمده‌ای که بین بابل ومصر هست این است که در مصر رود نیل چون وارد دریای مدیترانه میشود که غیر محصور است برای کشتی رانی آسان بود . لیکن نهرهای بابل وارد خلیج میشدند که محصور در اراضی است و چند صد میل زمین برآن احاطه دارد وبنابراین کشتی رانها را تشجیع میکرده است براینکه زورقهای خود را در آبهای خلیج پیش برانند « مترجم » .

عموم براین است که اگر برنج اصلاز هندوستان است گندم وجو که قوت غالب نوع بشراست از این زمین تاریخی است، براشخاصی که در مشرق زمین اقامت دارند معلوم شده است که مردمیکه از گندم تغذیه میکنند درقوت وهمت برتر از کسانی میباشندکه قوت غالب ایشان برنج است ژاپنی‌ها شاید از این قاعده مستثنی هستند.

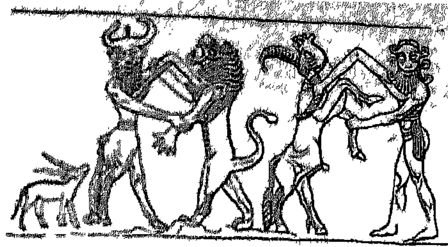
درخت خرما در بابل بسیاری از حوائج را رفع میکند که از جمله خوراك و مشروب و مصالح بنائی است. بعدازدرخت خرما گیاهی که خیلی مفیداست نی‌میباشد که از آن کلبه ها وحصیر وزورق میسازند. یکی از مواد غذائی متعارف ماهی است مخصوصاً باربل وکارپ ویك نوع ماهی دیگرهم‌هست که در آب وغیر آب هردوزندگانی میکند و آنرا گبی[1] مینامند.

از دواب وسباع میدانیم‌که فیل واوروس[2] را بیشتر سلاطین شکار میکردند، در آن اوقات اسب آبی تازه برطرف شده بوده‌است. شیر وپلنگ وگور خر وگراز وغزال هنوز هست وفراوان مگر شیر که رو بانقراض است. شغال بسیار اما گرگ و کفتار بندرت یافت میشوند. درّاج وبلدرچین در بوته‌زارهای نزدیك حاصل و شترمرغ و هوبره در کناره های صحرا زیست میکنند، اگرچه شترمرغ این اوقات خیلی کم شده است لیکن قدیماً در بابل فراوان بوده. بنا بقول **کزنفون**[3] لشگریان **سیروس** کوچك آنرا شکار میکردند. در اوقات زمستان قاز و اردك ونوك دراز یاپاشله واقسام مرغابیها بسیار و درنا وحواصل وسایر طیور آبی‌هم فراوان میباشند.

---

۱ ـ goby. ۲ ـ Urus.

۳ ـ اناباز، ۱، ۵، ۳، «مؤلف».



گیلگام و ابانی درحال کشمکش باشیر و گاو
(مهر استوانه ای در موزهٔ لندن)

فصل چهارم

ایلام و پایتخت آن شوش

پسران سام، ایلام و آشور و ارفکشاد و لود و ارام.
«سفر پیدایش، باب ۱۰ آیه ۲۲»

تحقیقات جدیده در مبادی تاریخ

در تحقیقات جدیده راجع بآثار عتیقه طریقهٔ علمی که برای کشف مبادی تمدن اختیار شده و پیشرفتی که از این راه حاصل گردیده خیلی محل توجه است و راجع بشرق نزدیک این امر بیش از همه جا اهمیت دارد چنانکه امروز تمدن ممالک یونان و مصر تا عصر اخیر تحقیق شده و تمدن بابل تا زمان اولین قومیکه در آن عصر در جلگه های بین دجله وفرات سکنی داشتند معلوم گردیده است. علاوه بر این تمدن دیگری که از بعضی حیثیات با تمدن اقوام ثلاثهٔ سابق الذکر اختلاف داشته ظاهر شده است و آن تمدن قوم هیت ها میباشد که در مرکز آسیای صغیر لااقل دو هزار سال قبل از میلاد مسیح ساکن بوده اند. راجع به ایلام نیز که با بابل کمال ارتباط را داشته دورهٔ عصر حجری جدیدی مکشوف گردیده است، اگرچه درینجا آثاری از دورهٔ مفرغ دیده نشده، گمان میرود علت آن تأثیر رودخانه ها میباشد که دائماً مشغول تشکیل جلگه جدید و تخریب آثار قدیم و مستور داشتن اوضاع سابقه است، بنا برین بسبب وجود فقدان آثار میتوان بوجود دورهٔ عصر حجری جدید در آنجا پی برد، هرچند که در این قسمت از آسیا بهیچوجه نمیتوان برای ابتدای دورهٔ مفرغ زمان و محل معلومی معین کرد عقیدهٔ

مسیو دُمرگان اینست که انتهای آن دوره‌هم در بابل وهم درمصر در الف ششم قبل‌از میلاد بوده است. تمدن این عصر لاحق که عبارت باشد از عصر حجری وفلزی که از سنگ ومس برابر استفاده مینمودند هم در ایلام و هم در بابل معلوم گردیده است. از حفریات جدید **کاپتن ر. کامپبیل تومپسن**[1] در بابل در ۱۹۱۸ و حفریات مستر **هال** در ۱۹۱۹ در ابوشهرین (اریدو قدیم) ونیز حفریات مستر **هال** در تل‌المعبد یا تل‌العبید نزدیك اور آثار مهمه‌ای کشف گردیده که تمدن مذکوررا ثابت مینماید و همچنین در خود اورهم آثاری نظیر آثار فوق بدست آمده است.

ظروف سفالی متعلق بعصر فوق الذکر خیلی دلچسب و قابل توجه است چه ظروف نامبرده باظروفی که‌بوسیلهٔ **دُمرگان** درشوش وتپه‌موسیان بدست آمده جنساً ونیز ازحیث آرایش و زینت خیلی مشابه هم میباشند. نمونه هائی ازهمین‌رقم ونیز تیغهٔ ارّه از سنگ چقماقهای ریز با سوهان پیوست بآن که در ابوشهرین والعبید کشف شده است در شهرهای دیگر بابل و شوش هم‌متفرقه بدست آمده است، لیکن آنهاهنوز معلوم‌نیست که متعلق‌بدورهٔ مزبور باشند. این اشیاء منسوبند به اولین کارخانهٔ ظروف سازی آسیای صغیرولی صورتاً قدیمتر بنظر میآیند.

پیدا شدن این ظروف در بابل که حتماًظروف آن مقدم برظروف سومریان‌است بواسطهٔ انتشار اقوام اولیهٔ ایلام است در مغرب که بعدها بعقیدهٔ **تومپسون** سومریان آنهارا خارج ساخته وخود بجای آنها قرار گرفتند.

معنی ایلام

در اینموقع خوب است اسامی‌مختلفی را که باین کشور داده‌شده ذکر نمائیم زیرا که در بسیاری از امور از آن استفاده خواهیم کرد، بدواً باید لفظ ایلام یا ایلامتو را که یونانیها الیمائیس میخواندند توضیح کنیم.

معنی این لفظ جبال است وچون آسوریها با کوهستان ایلام ابتدا رابطه پیدا کردند و در ازمنهٔ قدیمه جلگه های آن کشور کم وسعت تر از امروز وبنابراین‌اهمیت جبال آن بیشتر بوده است و در خصوص این لفظ بیش از این حاجت بتوضیح نیست.

---

۱ - Cap. R. Campbel Thompson.

مردم شوش کشور خود را آنزان سوسونکا میخواندند و طوایف مختلفی در آنجا تشخیص داده میشدند که در زیر نقل خواهیم کرد.

استرابو و مورخین **اسکندر** نیز سوسیانا یا سوزیس یعنی جلگه را از کوهستان که آنرا کوسیا، پره‌تکین، مردیا، الیمائیس واوکسیامیخواندندتمیز میدادند. در کتاب عزرا[1] از کتب توراة نیز بین شوشنکیان یا سکنهٔ جلگهٔ اطراف شوش از مردم ایلام یعنی کوهستان امتیاز گذاشته شده است. در زمان ایرانیها آن ولایت اوواجا خوانده شده و در قرون متوسطه خوزستان یعنی مملکت هوزیا خوز نام داشته واین اسم هنوز در نقشه‌ها ضبط است[2].

سیاهان سکنهٔ اولیهٔ ایلام

دیولافوا[3] و **دُمُرگان** که هردو درایلام سفر کرده وتحقیقات کاملی در محل نموده اند در این عقیده موافق اند که سکنهٔقدیم جلگهٔ شوش سیاه بوده و آنچه بنظر میرسد سیاهان نامبرده مردم اصلی آن مملکت بوده اند. **هردوت** که مابین اتیوپیان آسیا وافریقا بخوبی امتیاز قرار میدهد میگوید اتیوپیان شرقی موهای صاف دارند، اما موی اتیوپیان لیبی از همه طوائف[4] عالم ضخیم‌تر یا پشمی تراست و این قول نیز مؤید عقیدهٔ فوق الذکر میباشد. دلیل دیگر اینکه در نقوش قدیمه تصاویر سیاهان زیاد دیده میشود و مخصوصاً درستون سنگی معروف **نرامسین** که در فصل آینده شرح خواهیم داد این مسئله ظاهر است و دیده میشود که پادشاهی که قیافهٔ سامی دارد سیاهان را بطرف فتح و فیروزی سوق میدهد. چند سال قبل من در اثنای مسافرتهایم متعجب شدم از اینکه در باشکرد وسرحد که نواحی دور دست کوهستانی بلوچستان ایران میباشند مردمان خیلی تیره رنگ دیدم، علت آن ممکن است این باشد که اصلا در تمام مملکت سیاهان ساکن بوده‌اند و در کنار سواحل شمالی خلیج فارس تا هندوستان انتشار داشته‌اند و اعقاب ایشان در آن نواحی

---

۱ کتاب عزرا باب ٤، آیه ۹. ۲ ـ بهمین مناسبت هم فرهنگستان فعلی ایران آنجارا بجای عربستان، خوزستان نامیده است «مترجم». ۳ ـ «ارگ شوش» تألیف **دیولافوا** بانضمیمه از آخر کتاب بقلم «Houssaye». ٤ ـ **هردوت**، ۷، ۷۰ ـ «مؤلف».

دور دست که حتی خود ایرانیها هم اینوقت چندان معرفتی باحوال آن ندارند ومن اول اروپائی بودم که آنجا مسافرت میکردم باقی مانده اند . **هال** براین عقیده است که سیاهان ساکن ایلام وسومر منشعب از همین اقوام بوده اند و این بعقیدهٔ من برای حل این مسئلهٔ غامض بهترین طریقه میباشد .

افسانهٔ ممنن[1] — ایلام علاوه برجلگهٔ رسوبی حاصلخیز ، نواحی کوهستانی نیز دارد که درشمال ومشرق واقع است ودرآنجاها ظاهراً نژاد سیاه نبوده است ، بنابراین لااقل دوقوم مختلف در ایلام سکنی داشته اند یکی سیاهان در جلگه و دیگری سفیدان در کوهستان[2] و بنظر میآید که یونانیها[3] هم اجمالا این مسئله را دانسته بودند چنانکه در افسانه های خود نقل کرده اند که **ممنن** که بکمك **تروی**[4] آمد فرزند یکنفر زن کوهستانی **کیسیا**[5] نام ویك مردسیاه موسوم به **تیتونوز**[6] بود ولشکری از اهل شوش و ایتوپی بکمك **پیریام** که عم اوبود برده بدست **اشیل** کشته شد ، **همر** شاعر نیز اشارت مختصر به **ممنن** دارد وظاهراست که او راشخص مهمی میداند زیرا که درکتاب ادیسی[7] وقتیکه **اولیس** از پسر **ممنن** با **ممنن** گفتگو میکند میگوید « دلیری عالی نسب‌تر به **تروی** نیامده و اگر نسبی عالیتر ازو بخواهی جز نسب تو نیست » و درجای دیگر دروصف او میگوید تیره‌رنگ[8] است واز نکات قابل توجه این است که دراین افسانه ها که نویسندگان یونانی ضبط کرده انداسمی از بابل ونینوا نیست واگر افسانه‌های مزبور اساس تاریخی ندارد ازنظر معرفة الامم و ذکرقبائل ونژاد ها بی اعتبارنیست . یونانیان وقتیکه اقوام سیاهی در ایلام دیدند طبیعةً آنهارا با ایتوپیهائیکه بوسیلهٔ مصریان شناخته بودند دریك ردیف قراردادند وهمین سبب گردید که **تیتونوز** مذکوررا بایران منسوب دارند .

---

۱ ـ Memnon

۲ ـ محتمل است که طائفه دوم اصلاً تورانی بوده باشند . « مترجم »

۳ ـ رجوع شود به **استرابو** ، ۱۵ ، ۳ ، ۲ . ونیزبه **هردوت** ، ۵ ، ۵٤ . درآنجائیکه شوش شهر **ممنن** نامیده شده است . **هسیود** او را پادشاه سیاهان خوانده است . « مؤلف »

٤ ـ Troy ٥ ـ Kissia ٦ ـ Tithonos ۷ ـ Odyssey

۸ ـ ادیسی ، ۱۱ ، ۵۲۲ و ٤ ، ۱۸۸ . « مؤلف »

در دورهٔ بعد از دوره‌های اولیه معلوم میشود که از اقوام سومر وسامی جمعیت کثیری به ایلام آمده و در آنجا هم مانند بابل برسکنهٔ اولیه غلبه کرده آنهارا مستهلك ساختند، در بابل استیلای نژاد سامی با مسالمت بوده و محتمل است که بطریق نفوذ و ورود تدریجی واقع شده باشد لیکن در ایلام ظاهراً بواسطهٔ استحکام مساکن کوهستانی آن، سامی ها استیلای دائم پیدا نکرده اند تا اینکه دولت‌دوم سومری بر قرار گردید، این دولت بوسیلهٔ سلاطین اخیراور تشکیل شده و ایلامرا بحیطهٔ تصرف بابل درآورد ولی چندان طول نکشید.

طوایف مختلفهٔ ایلام

گذشته از تقسیمات طوایفی که فوقاً ذکر کردیم در مملکت ایلام طوائف چندی بوده اند که از جمله هسی یا اوکسیان و هپارتیپ میباشند و دیگر اوملیش که تا ناحیهٔ بین کرخه و دجله سکنی داشتند و طایفهٔ یموت بل و تنبور که مسکن ایشان بین باتلاقهای دجله وکوهستان بوده است.

طایفهٔ هسی یا خوز همان اوکسی‌ها هستند که یونانیها ذکر ایشانرا کرده و از **اسکندر** بجهت عبور از شوش به پرسپلیس باج میخواستند و **اسکندر** در وقت‌مراجعت ایشانرا غافل گرفته مقهور نمود چنانکه در فصل بیستم بیان خواهیم نمود. اسم این طایفه هنوز درلفظ خوزستان باقی است، اسم طایفهٔ هپرتیپ یا هپرتیپ[1] در حجاریهای مال امیر منقوش وظاهراًهمانست که یونانیها امردیان یا مردیان میخوانند و **هردوت** آنرا جزء طوائف بدوی ایرانی و در ردیف دهی[2] و دروپیکی و ساگارتی در تحت پرچم **سیروس** اسم میبرد.

انزان یا انشان

از جمله نواحی مهمه انزان یا انشان بود که مکان آن بدرستی معلوم نیست ولیکن محتمل است درطی زمان شمال شوش وتلال مجاور بوده وبالاخره با کلمهٔایلام مترادف گشته‌است، بطوریکه از الواح خطوط میخی[3]

۱ - «پ» در آخر این اسم علامت جمع است. «مؤلف»

۲ ـ Dahae

۳ ـ رجوع‌شود به «انشان» درکتاب لغت بابلی کرجیمز هستینگس [illegible] «مؤلف»

مکشوف میشود و این آیهٔ اشعیا «پیش بروای ایلام ، محاصره کن ای ماد[1]» نظریهٔ فوق‌را تأیید مینماید و این قول معروف که سلاطین هخامنشی فقط آب کرخه را میآشامیدند اشاره است برودخانه‌ای‌که از میان وطن آنها عبور میکرده است و مخصوصاً انشان باسم اینکه مرکز **کوروش** کبیر بود مشهور بوده است.

زبان قدیم ایلام

در باب زبان قدیم این مملکت نیز چند کلمه باید بگوئیم. در این محل نیز مانند بابل کتیبه های سومری میبینیم که واژه های سامی دارد و همچنین کتیبه های سامی که دارای الفاظ سومری میباشد لیکن در ایلام در ازمنهٔ قدیمه اسامی اعلام چند دیده میشود که نه سومری است و نه سامی بلکه متعلق بزبانی است که‌اجمالا آنرا تورانی میخوانندوفضلاآنرا انزانی یاشوشی یافقط ایلامی میگویندو این زبان درمدت‌چندین مائه که‌مردم خارجه برآنجا تسلط داشته‌اند تحت الشعاع بوده و در حدود هزار و پانصد سال قبل از میلاد در زمانیکه ایلام ملت مستقلی شده نا گهان باز بعرصه ظهور آمده است ، بنابر این در ایلام السنهٔ متعدد بوده که اقدم آنها انزانی وفقط آثار کمی از آن باقیست و بواسطهٔ مساعی جمیلهٔ **فادرشیل**[2] که جزء هیئت **دِ مرگان** بوده برما معلوم شده‌است که مواد لغت ایلامی یك‌حرکتی یا یك سیلابی بودوبیکدیگر التصاق می‌یافته و اگر در کلمات آن‌زبان تصاریف واشتقاقات ملاحظه میشود از تأثیر زبان عالی تر دیگری است که با آن مخلوط گردیده‌است.

یکی از دلایل واضحتر براینکه کشور ایلام از خود نشو و نمای مستقلی داشته ترتیب‌خط ایلامی اولی میباشدکه درضمن‌کاوش شوش مکشوف گردیده است و باندازه‌ای که معلوم شده خط مزبور عبارتست از علامات‌و رموزی که هریك برای یك شئی‌وضع شده و آنهارا برروی لوحه های خشتی نقش میکـرده‌اند ، خطوط لوحه های نامبرده را نتوانسته اند درست بخوانند اما اینقدرمعلوم شده است که‌مقتبس از خط دیگری‌نیست و از فکر و ابداع خود مردم ایلام است. معدودی از علامات مذکوره مثلاعلامتی که

---

۱ ـ کتاب اشعیا ، باب ۲۱ آیهٔ ۲ .

۲ ـ Father scheil

برای لفظ (لوحه) ولفظ (مجموع) وضع کرده اند شبیه بعلامات خط بابلی است ولی از این گذشته ارتباط دیگری بین آن‌خطوط نیست. واین نکته‌هم نیز محل توجه‌است که اگر علامتی که بمعنی (مجموع) است در دو خط ایلامی و بابلی مشابه است لیکن ارقام اعداد ایلامی از بابلی جداست چه ارقام ایلامی اعشاری وسلسلهٔ ارقام بابلی مبنی بر عدد شصت میباشد.

باشاشوشینك که ظاهراً قبل ازسلسلهٔ اور بابل در ایلام سلطنتی بنام سومریها تشکیل داده و تا مدتی هم حکومت کرده مجسمهٔ کوچکی بنا کرده است که برروی تختی جلوس نموده ودر طرفین مجسمه کتیبهٔ منقوش است، آنکه در طرف یسار است بزبان سامی و آنکه بطرف یمین است بخط ایلامی اولی میباشد و این دلیل است بر اینکه در آنزمان هردوخط‌معمول بوده است. بالاخره چون مردم شوش مدت چندین قرن نسبت بدولت سامی‌نژاد تبعیت پیدا کرده و مجبور باستعمال خط سامی شدند خط قدیم خود را فراموش کرده اند و چون مجدداً دارای استقلال گردیدند درتحریر علائم خط سامی را در زبان خود استعمال میکردند. بعقیدهٔ دُمرگان زبان ایرانی تقریباً سه هزار سال قبل از میلاد متروك گردیده است.

مذهب ایلام

از مذهب ایلام معلوماتی در دست نیست همینقدر میدانیم مانند مذهب سومر عالمی‌است پراز ارواح و اشکال‌مبهمه. رب النوع اصلی ایشان که اسمش مقدس و پنهان و متعارف آنرا **شوشیناك** یعنی‌شوشی میخواندند. بعقیدهٔ آنان در مکان متبرکی از جنگل مسکن داشت وجز پادشاه و کهنه کسرا درآن مکان قدس راه نبود و شش رب النوع درجهٔ اول دیگر با **شوشیناك** شرکت داشتند و بدو دستهٔ ثلاثی منقسم میشدند، یکی از آنها امن کسیبر[1] نام داشت که ممکن است همان **ممنن** یونانیها باشد. در کتیبه ها اسامی ارباب انواع دیگرهم دیده شده لیکن از آنها غیرازاسم‌چیزی معلوم نیست[2] وبرای فهم صفات وخواص آنها مأخذی بدست نداریم،

---

۱ -Amman kasibar

۲ - گوتیه (Gautier) مجموعهٔ کارها، ۳۱، صفحهٔ ۱۹ . . . . .

همین‌قدر میخوانیم که در بعضی ایام مهمه یا در موقع جشن گرفتن فتوحات مجسمه‌ها و تماثیل را بیرون آورده مؤمنین نسبت بآنها پرستش مینمودند واز وقایع تاریخ آن مملکت استنباط میکنیم که ارباب انواع خود را بسیار عزیز ومحترم میداشتند. کهنه و خدام ارباب انواع مانند کهنهٔ بابل بسیار مقتدر و متمول بودند، اگرچه راجع به جزئیات آداب پرستش و عبادات ایلامیهـا خیلی کم اطلاع داریم لیکن ظاهراست که از بسیاری جهات با آداب بابلیها مشابهت کلی داشته است. کتیبه‌های ایلامی مربوط بادعیه ونذورات که خوانده شده معلوم میکند که باترتیبات بابلیها چندان تفاوت ندارد. صفحهٔ دعـای برنجی **شلخاك این شو شیناك** راجع بآئین تغسیل که وقت طلوع آفتاب آنرا انجام میدادند معلوم میکند که روحانیون ایلامی از اقتباس و استفادهٔ از بابـل مضایقه نداشتند، زیرا چنانکه ازاسم آن ظاهراست بکلی از ترتیب بابلیهای سامی اخذ شده است. اوضاع‌مغشوش‌تلال شوش مانع شده است از اینکه آثار واضح‌وقابل‌اعتماد از اشیاء وابنیه وغیره راجع به ترتیبات مذهبی ایلام بدست آید لیکن ممکن است این منقصت بواسطهٔ کشف نوشتجات مذهبی ایلام رفع شود و همانطور که از کتیبه های عمارات ونوشتجات راجع به نذورات، درباب سلسله های سلاطین کشور ایلام‌معلومات زیاد بدست آمد راجع بمذهب و آداب پرستش آن قوم نیز بهمان وسیله ممکن است اطلاعات بسیار حاصل شود.

شوش پایتخت قدیم

تمام اطلاعاتیکه از تاریخ قدیم ایلام داریم در واقع از برکت حفاریهائی است که در شوش‌واقع شده‌است، بنابراین‌خوب‌است بیان اجمالی از پایتخت معروف ایلام و اسرار مهمه ای که از آن مکشوف‌شده‌بنمائیم.

تلال شوش قریب سی میل از کوهستان فاصله دارد و از وضع آنها معلوم‌است که بسیار قدیم میباشد و در واقع میتوان گفت‌شوش قدیمترین بلاد معلومهٔ عالم است، سابقاً مذکور داشتیم که در ایام **سناخریب** خط ساحلی زیاده از شصت‌میل از آن فاصله نداشته و بنابراین در دامنهٔ کوههای بزرگ فقط در حاشیهٔ کم عرضی از جلگه وجود شهر قدیمی ممکن خواهد بود، بواسطهٔ اینکـه زمینی که تازه تشکیل شده باشد برای

سکنای جمعیت کثیر لیاقت واستعداد ندارد .

حفاریهای لفتس۱

اول کسیکه خرابه های شوش را بازدیدکرده **لفتس**[1] و**چرچیل**[2] بودند که در سنه ۱۸۵۰ بآنجا رفتندوپذیرائی خوشی ازایشان بعمل نیامد و بنابراین بعداز آنکه **چرچیل** اولین نقشهٔ آنخرابه هارا برداشت مراجعت کرده به‌ژنرال **ویلیمس**[4] که رئیس نمایندگان انگلیس در کمیسیون سرحدی ایران و عثمانی وآنزمان درخرم شهربود خبردادند مشارالیه درزمستان بعد شخصاً به‌خرابه‌های مزبور رفت و دستور العمل حفاری داد و خرابهٔ قصر بزرگی از دورهٔ هخامنشیان بیرون آمد ، بعداز آن **لفتس** برگشت و بامبلغ قلیل پانصدلیره که باو داده شده بود دنبالهٔ حفاریرا امتداد داد .

مأموریت دیولافوا و دمرگان

بنا برمسطورات فوق دراین کاربزرگ انگلیسیان پیش قدم‌بودند واسم **لفتس** همواره راجع به شوش باشرافت برده خواهد شداما فرزندان هنرمندفرانسه باتقویت کریمانهٔ دولت خودشان گوی افتخار را بردند که پرده از روی کار یکدورهٔ تاریخی باشوکتی که بکلی فراموش شده‌بود برداشته ویك دولت معظم دیگر بر دول معظمهٔ مشرق زمین اضافه نمودند .

دولت فرانسه دوهیئت بشوش فرستاده است اولی در تحت ریاست **دیولافوا** که با همسر دانشمند خود همراه بوددر سال ۱۸۸٤ دنبالهٔ کار **لفتس** را گرفته‌معلوم‌ساخت که قصر **داریوش** بواسطهٔ آتش خراب شده وزیاده ازیکصد سال بعد ازآن **اردشیر** قصر باشکوهتری بجای آن برپا کرده‌است .

اقدامات **دیولافوا** فقط دنبالهٔ کار **لفتس** بود ولی یکنفر فرانسوی دیگر اقدامات هموطنان خود را تکمیل نموده ایلام وتاریخ آنرادر طبقات تحتانی دیگر مکشوف‌ساخت .

---

۱ ـ Loftus

۲ ـ مسافرت ها وتفحص ها در کلده و سوزیانا . مؤلف

۳ ـ Churchill

٤ ـ Williams

محلات اربعهٔ شوش

مسافریکه از جلگهٔ مسطح عبور میکند تلال شوش را بسیار مرتفع میپندارد، بنابراین میتوان تصور کرد که زمانیکه عمارات عالی برروی آن تلال بوده واطراف آن دریائی از حاصل غله موج میزد ومابین آن، نخلستانها وجود داشت منظر تلال مزبور چقدر با شکوه بوده است ویژه که پشت سر آن منظر رشته‌های متوالیهٔ کوههای باعظمت تیره رنگ واقع ومنتهی به قلل سفید برفی میشده است.

امروز منظر شهر مزبور عبارت از تلال حزن انگیزی است که مسافت بعیدی از طرفین ساحل کرخه را گرفته است. رود مذکور ازشهر عبور میکرده وفاصله‌ای که امروز مابین شاور ورود کرخه هست زیر ابنیه وعمارت بوده و مقداری از آنها را رودخانه خراب کرده است.

مسیو دُمرگان خرابه هارا بترتیب تلال مهمه بچهار محله قسمت میکند.

اول ــ ارگ که در ایام هخامنشیان قلعه بوده است.

دوم ــ شهر سلطنتی و قصور جانشین های داریوش.

سوم ــ محلهٔ دادوستد ومعاملات.

چهارم ــ محلهٔ ساحل یمین مجرای فعلی کرخه واین محله سابقاً شامل تمام مساحتی بوده است که امروز بین شاور و رود کرخه واقع است.

محله‌ای که ارگ نامیده شده ازحیث وسعت ازهمه کمتر ولی ازحیث ارتفاع ازهمه مهم تراست. چهار صدو پنجاه متر طول و دویست وپنجاه متر عرض آن وسی وهشت متر از جلگه ارتفاع دارد و چون اطرافش سراشیب شده وصعود از آن مشکل است بیش از اندازه ارتفاعش برجلگه مسلط مینماید و چنین بنظر میرسد که از ایام قبل از تاریخ تا دورهٔ ایرانیها ویونانیها این محله همواره بلا انقطاع مسکون بوده است.

شهر سلطنتی در امتداد هزارو پانصد متر از جنوب شرقی بشمال شرقی ارگ کشیده شده و درهٔ عریض آنرا از ارگ جدا میکند که اهل محل آنرا بازارخوانده و هیچوقت متصل بآن نبوده است.

اپادانا[1] یعنی تختگاه قصر هخامنشی در شمال شرقی واقع و مربعی‌است که قریب سیصدو پنجاه متر طول دارد. خرابه‌های شوش اگرچه وسیع است لیکن نسبت بخرابه های بابل ونینوا که پایتخت های‌عظیمه بوده اند کوچك‌است‌وایلام هرچند دولت‌مستقل مقتدری بوده لیکن هیچوقت مثل دول رقیب خود داعیهٔ فرمانفرمائی دنیای معلوم را نداشته است .

دورهٔ قبل از تاریخ

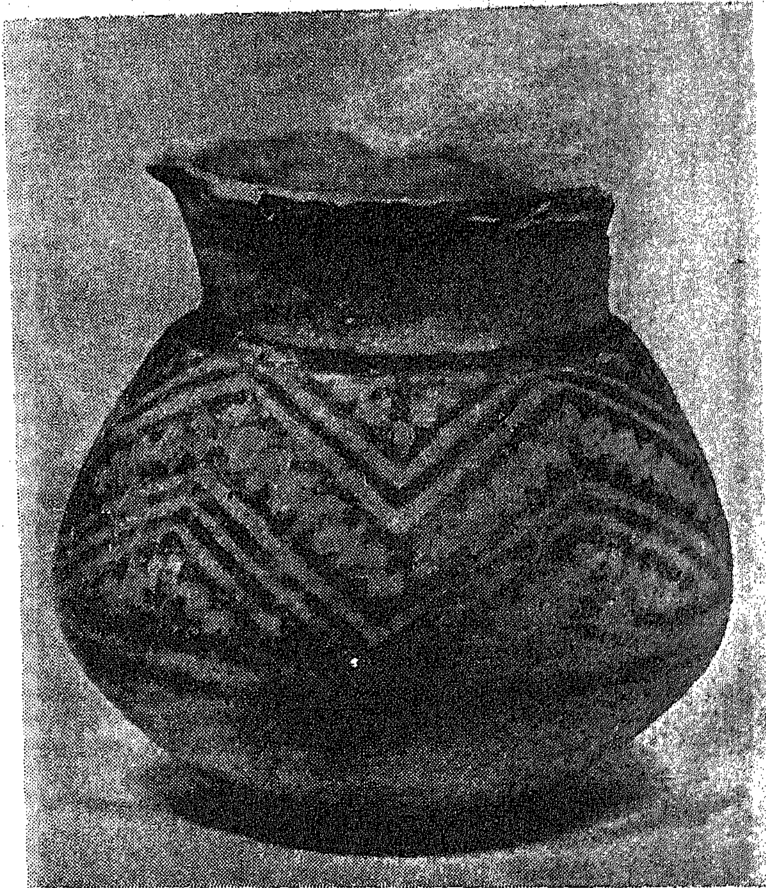
اکنون میرویم بر سر قدیمترین دوره ها که دُمرگان تاریخ ایلام را برطبق آن تقسیم مینماید :

اول از همه‌دورهٔ قبل از تاریخ‌است که آن نیز منقسم‌بدودوره میشود ودرهیچیك از آنها فلز دیده نشده اگر چه این امر دلیل قاطع برنبودن فلز درآن دوره ها نمیشود. از طبقات اسفل که بیست متر زیر سطح زمین‌است ظرفهای سفالین خوب در آوردند، درصورتیکه ظروف طبقهٔ فوق آن خشن است و بآن خوبی نیست . آجر هائی هم کشف کرده‌اند شبیه بقطعات‌حلقه که‌هم‌بدترکیب وهم‌بدپخته‌شده‌است . دُمرگان ظروف‌سفالین طبقات قبل از تاریخ را در آنجا با اشیاء نظیر آن که در مصر یافت شده و تاریخ آنها قریب هشت هزار سال قبل از میلاد است مقایسه میکند و معتقد است براینکه قطعات مکشوفهٔ در شوش‌نیزیقیناًبهمان‌قدمت‌است‌لیکن کینگ میگوید فقدان‌ظروف‌سفالی‌مشابه با مال مصر در ممالکی که بین این دو کشور واقع است مارا بر آن میدارد که این قیاس را معتبر ندانیم وباین حساب‌اعتماد نکنیم وسفالهای سلسلهٔ قبل از تاریخ مصریان در واقع مشابهت تام بسفالهای شوش ندارد مگر در ظاهر و فاضل مشارالیه درضمیمه ای که برای‌کتاب‌خود موسوم به سومر واکد نوشته از حفریهائیکه بوسیله پمپلی[2] نزدیك عشق آباد شده ذکر میکند ومیگوید ظروف سفالینی که‌دردورهٔ های قدیمهٔ گرگان‌شمالی یاتل‌انو کشف شده ممکن است واسطهٔ بین تمدن دورهٔ حجری و دورهٔ فلزی ماوراء خزر و ایلام را بدست بدهد . خود من ظرف سفالین زرد رنگی مشابه آن که دارای نقشهٔ‌هندسی است در یکی‌از بلوك‌مجاور دره گز کشف کرده که این نظریه را تأیید‌مینماید.

---

[1] - Apadana [2] - Pumpelly.

ظرف نامبرده که عکس آن در این صفحه درج است فعلا در موزهٔ لندن موجود میباشد . اما از



۶ـ ظرف سفالی متعلق بعهد ما قبل التاریخ
(مؤلف آنرا در دره گز پیدا کرده‌است)

دفینه‌ای که در ترنگ تپه نزدیکی استراباد[1] کشف شده بعض شواهدی دست آمده که قویتر و محکم تر میباشد، محل مزبور واقع است در دویست و پنجاه میلی انو[2] و آراسته بتلالی

۱ ـ « خزانهٔ سومریان در استراباد » بقلم پروفسور م . **رستوت زیف** ، در جریدهٔ آثار قدیمهٔ مصری ، شمارهٔ ۶ بخش ۱ ژانویه ۱۹۲۰ « مؤلف »

۲ ـ Anau

است منتهی برخرابه های شهرها و قصبات قدیمه مانند انوی گرگان و درتمام نقاط واقعهٔ مابین آنها هر گونه علائم اینقسم خرابه ها موجود میباشد.

این اکتشاف در ۱۸۴۱ بعمل آمده ولی هنوز توجهی که شایسته باشد مبذول نگردیده است و آن مشتمل است بر اشیاء چندی از طلاو ظروفی از سنگ و آلات و اسلحه‌ای از مس وازجمله که خیلی مهم است جامی‌است زرین که روی آن صورت دو نفر سومری خیلی خوب کنده شده وسر وصورت آنها از بیخ تراشیده و خوش وخرم بنظر میآیند.

در انو و دره گز چیزی بهتر از ظرفهای زبری نیست که کشف شده است ولی در اینجا یك مخزنی است که چون با ظروف مکشوفهٔ در انو ودره گز منضم شود ثابت مینماید که‌تمدن ایلام‌بربك‌محوطهٔ‌وسیعتری‌از آنچه سابقاً تصور میکردند توسعه‌داشته‌است.

بیش‌ازاین‌خوض دراینمطلب تاوقتیکه‌مواد‌بیشتری‌بدست‌نیامده بیهوده بنظر میآید و بعقیدهٔ من از خرابه های بین النهرین بطوریکه در صفحهٔ ۶۳ مذکور گشت و **هال و تامپسون** مقدارزیادی ظروف سفالی‌همانندی‌دراور واریدویافته‌اند عنقریب‌موادی‌بدست خواهدآمد. این مواد درمنتهای قسمت شمالی یافت میشود وبطور وضوح ظاهر میسازد که رابطه مابین ایلام و ماوراء بحرخزر توسط بین‌النهرین و شاید مستقیماً شمال وجود داشته است و شکی نیست ظروفی که در العبید کشف شده متعلق است بسومریهای اولیه یا جلوتر از آن بچهار هزار سال قبل از میلاد. اما این تاریخ متأخر تر است از تاریخی که مسیو **دُمرگان و پمپیلی** به مکتشفات خود داده اند. لیکن تا وقتیکه آثار و مواد کامل در این باب بدست نیامده نمیتوان در این تعریفات جزم گردید و عجالة اینقدر کفایت است که معلوم شوددورهٔ اولیه‌ای که **دُمرگان** کشف کرده چندان قدیم وکهن است که پدران ما تصور آن را نیز نمیکردند.

دورهٔ عتیق

روی منطقه قبل از تاریخ طبقه‌ای از خاك که تقریباً شش پا ضخامت آن بوده مکشوف فرانسویین گردیده که در آن چیزی نیافتند وازاینرو استنباط کردند کهشهردورهٔماقبل‌تاریخ را قوم عالی‌تری خراب کرده‌اند

و قبل از آنکه به بنای شهر جدیدی اقدام نمایند خرابه‌های شهر قدیم را زیر خـاك مستور داشته اند.

در طبقهٔ بعد که آنرا دورهٔ عتیق میناميم الواح خشتی دیده شده که خطوط عتیقه بر آن منقوش است و همچنین ظروف تدهین نیز پیدا شده لیکن ظروف سفالین خیلی کم



۷- تصویر برجستهٔ بانوی بافنده که احتمال میرود ایلامی باشد
که بنقش برجسته برروی سنگ نموده شده است
(اندازه طبیعی ده در ۱۳ سانتیمتر)

است ، تقریباً اکثر اسباب واشیائیکه از گچ ساخته شده سوراخ سوراخ است و جهت آن اینست که سوخته است و مسیو **دُمرگان** را عقیده اینست کـه این دوره تقریباً چهار هزار سال قبل از میلاد بوده است.

ایلام در افسانهٔ ژیلگام[1]

یکی از بزرگترین وجاذب ترین افسانه های پهلوانی نوع بشر قصه **ژیلگام** است که ضمناً داستان طوفان‌را هم شامل میباشد. حکایتی که در توراة راجع به طوفـان **نوح** منقول است از آن

۱- Jilgames

اقتباس شده و ژیلگام با نمروده که در سفر پیدایش مذکور است منطبق میباشد. در این داستان گفتگوی انقیاد ایلام نیز میشود و اگرچه بی‌اعتباری قدمت و کهنگی در آن قصه ها موجود است لیکن شکی نیست در اینکه مأخذ تاریخی داشته و بنابراین کمال اهمیت را دارد.

اولین داستان از حکایات قدیمهٔ مزبوره راجع به **خومبابا** پادشاه ایلام میباشد که به بابل حمله ور شده ومعابد آنرا خراب کرده و پرستش خداوندان بابلی را مبدل بعبادت خداوند ایلامی نموده در این هنگامه امیدی نماند مگر بر **ژیلگام** و خادم او که خلقت عجیبی بود و **ایابانی** نام داشت و این دلاوران برای ملاقات سلطان ایلامی عزیمت کردند و از زنی ساحره معلوم داشتند که دشمن در بیشهٔ متبرکی پنهان است پس ترس را بخود راه نداده پیش رفتند تا بدرختهای سرو آزاد رسیدند و لمحهٔ در مقابل آنها با حال وجدی توقف کردند و ارتفاع و ضخامت آنها را تماشا نمودند و مکانیرا که **خومبابا** در آنجا عادتاً گردش میکرد وباقدمهای سریع صعودونزول مینمود نیز ملاحظه کردند و دیدند که خیابانها در آنجا ساخته شده وجاده ها با کمال دقت ومراقبت ترتیب داده اند[1]. باری در وقتیکه پادشاه ایلامی میخواست بعزم گردش بیرون رود دلاوران سابق الذکر او را غافل گرفتار کرده کشتند و مظفر و منصور به بلدهٔ محروسه ارخ[2] مراجعت نمودند.

در این داستان چیزیکه محل ملاحظه میشود اینست که پادشاه ایلام مثل مردمان این دوره تفرجگاه باصفا داشته ودر آن گردش مینموده . دیگر تعجب و مسرتی که برای دلاوارن در بیشهٔ متبرکه حاصل شده وبعلاوه معلوم میشود که در آن ازمنه هم مانند ایام قدیمه ایلامیها بجلگه های پست پر نعمت تاخت وتاز میکردند.

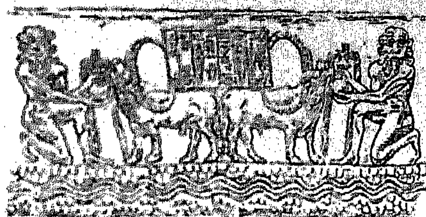
اسم یك پادشاه دیگر ایلامی که **خومباستیر** باشد برده شده‌لیکن جز اسم چیزی ازاو مذکور نیست.

---

۱ - **هوپتمان**، کتاب کتیبهٔ بابلی **نمرود** صفحه ۲٤ .

۲ . Erech

یکی از سلاطین قدیم ایلام **کودورکوکومل** است که اسمش باقی مانده و او خوشبخت‌تراز **خومبابا** بوده زیرا که بابلیها را شکست داده و بمملکت ایشان تاخته و انجاراتاراج کرده‌است. برای‌این‌وقایع تفاصیلی نقل‌نشده و تاریخ تخمینی آنراهم نمیتوان تعیین نمود لیکن شکی نیست که این داستانهای شیرین حاکی از کشمکش بزرگی‌است که علی‌الظاهر در آنها سلاطین ایلام در مدت چندین قرن حمله ور و متعرض بوده اما بالاخره در مقابل انتظامات عالیهٔ بابل مغلوب ونسبت بآن تابع و منقاد شده اند.



پهلوان (افسانه‌ای) سومری که گاوان را توجه (واز ظرف آب زندگی سیراب) میکنند.
(مهرکاتب سارگن وآن ازمنت گرفته شده)

فصل پنجم

ایلام، سومر و اکد در طلوع تاریخ

وبه‌یکدیگر گفتند بیائید خشت‌ها بسازیم وآنهارا خوب به پزیم وایشانرا آجر بجای سنگ بود و قیر بجای گچ. «سفر پیدایش باب ۱۱ آیه ۳».

سومریها و سامیها

در فصل سابق مذکور داشتیم که ایلام با همسایگان خود سومرو اکد ارتباط تام داشته است و در این فصل میخواهیم نشوونمای هرسه دولت را ظاهر ساخته باین وسیله بیانی از تمرکز دولت ایلام و روابط آن با بابل بنمائیم.

امروز معلوم شده که در سومرو اکد دو قوم ساکن بودند که هم از حیث نژاد و زبان وهم از حیث صورت وقیافه بایکدیگر اختلاف داشته اند. سومریها سروصورت خودرا می‌تراشیدند لیکن سامی‌ها ریش و گیسوهای خود را میگذاشتند، لباس آنهاهم تفاوت داشته، ازسومریها عبارت از ردائی بوده که بردوش چپ میانداختند و از سامیها قطیفه ای که دور بدن می‌پیچیدند و انتهای آنرا روی چپ میانداختند.

یکی از مسائلی که درتحت مباحثه درآمده اینست که آیا ساکنهٔ اولیهٔ بابل سومریان بوده اند یا سامیها ولی امروز میتوان مسئله را حل شده و سومریها را اقدم دانست هرچند احتمال میرود که نژاد ایلامی که ظروف شبیه بظروف اولیهٔ شوش را ساخته‌بر سومریها سبقت داشته است لیکن آن اندازه که قرائن وعلائم دلالت میکند ظاهراً در اقدم ازمنه که اثری از آن دیده میشود سامیها در شمال کشور سرزمین اکد، در کنارهٔ سومریها سکنی داشته‌واستقرار ایشان در آن نواحی از مدتی مدید بوده است

داستان اوانس[1]

برسوس[2] کاهن بابلی که چند سال بعد از فوت **اسکندر** کبیر کتابی نوشته وروایات قدیمه را بااهتمام زیاد جمع کرده است که راجع به بحث فوق الذکر کمال اهمیت رادارد. مع التأسف کتاب او تماماً بمانرسیده ولی در آنجا مذکوراست که سکنهٔقدیم بابل مثل بهائم بدون قانون وشریعت میزیستند. در آن هنگام مخلوق عجیبی که نصف بدنش ماهی ونصف دیگرش انسان و دارای عقل بود و **اوانس**[3] نام داشت از دریا بیرون آمده وتحریر خط و علوم وصنایع وشرایع بمردم آموخت. همچنین شخم کردن و بذر افشاندن و دروکردن تعلیم نمود. چون ذوحیاتین بود شبانه در آب ناپدید شد، ازقرار مذکور **اوانس** واخلافش ۶۹۱٬۲۰۰ سال‌مردم بابل را ارشاد کردند و بعداز این مدت طوفان بزرگ واقع شد.

داستان مزبور را فضلابراین میگیرند که قوم عالی تری از طرف دریا به بابل‌وارد شده است وچون بالاخره سامیها غلبه یافته اند چنین استباط میشود که قوم مزبوربوده که از طرف جنوب به بـابل رفته‌اند. لیکن **کینگ** که مطالب این فصل را مخصوصاً از کتاب او اقتباس میکنیم‌براین عقیده است که داستان‌بالافقط دال‌است براینکه قدیمترین مرکز تمدن سومری سواحل خلیج‌فارس بوده و گمان او اینست که در دوره های‌اقدم از سامیها نفوذ و تأثیر زیادی در سومر دیده نمیشود و سامیها از شمال غربی آمده‌اند نه از جنوب و امروز همین عقیده محل اعتبار است.

در خصوص سومریان و منشاء آنها قدیمترین آثار تمدن آنها تا در این اواخر عبارت بود از آثار متعلقهٔ به تمدن‌عصرمفرغی. بنا براین چنین تصور میشد که ورودآنها در سواحل فرات ناگهانی بوده و آنها تمدن خود را از جنوب شرقی بحرخزر با خود آوردند چنانکه در آنجا از یك دفینه‌صور و ظروف سفالینی که از سومریان بدست آمده ما درفصل سابق مذکورداشته‌ایم. ولی اکتشافات امریکائیهادرنیپ‌پوراین‌مسئله‌بخصوص

---

۱ - Oonnes ۲ - Berassus

۳ - کلمه اوانس تصور میرودکه محرف « Ea » ربالنوع « Abyss » یعنی گرداب یادریای‌ژرف‌باشد. « مؤلف »

را برای ما روشن ساخته، و الواحی که جدیداً انتشار یافته است ده سلسله سلاطین بما نشان میدهد مقدم بر آن سلاطینی که تا این زمان برما معلوم بوده اند. از این رو ناگزیریم که معلومات سابق خود رادراین باب تعدیل نمائیم. چه امروزه میتوانیم ثابت کنیم که تقریباً در دو هزار سال پیش سومریان دارای اخبار و روایات محکمی بوده‌اند، که از آنها لااقل این مطلب ثابت میشود که بابل در ابتدای تاریخ تحت تصرف آنان بوده است.

ما از مستر **وولی**[1] کمال تشکر را داریم که اطلاعات ما در این موضوع بوسیلهٔ او پیوسته زیاد میشود[2]

زبان سومر

زبان سومریها که اقدم نوشتجاتیکه دردست داریم بدان زبان است از آن نوع السنه است که تصریفات و اشتقاقات در آن بطریق التصاق مواد بیکدیگر واقع میشود و بنابراین با زبان سامی هیچ نسبت ندارد. عقیدهٔ **کینگ** اینست که «نژاد ایلام ونژاد سومرعلی الظاهر از حیث زبان باهم نسبت دارند و نه از جهت ترکیب بدن» لیکن میگوید «مادام که عنصر اصوات زبان بدرستی معلوم و محقق نشده هر استدلالی از روی قیاسات علم السنه بشود مستلزم بی اعتباری است».

مذهب سومر

بیان حال هرقوم هرقدر مختصر هم باشد بدون ذکری ازمذهب ناقص خواهد بود. صفت خاصهٔ معابد سومری آنست که «**زیگورات**[3]» نامیده شده وعبارت است از مکعبات عظیمی که از خشت خشک شدهٔ در آفتاب ساخته‌اند و مکعبات مزبوره را روی هم انباشته و هر چه بالا میرود کوچکتر میشود تا میرسد به عبادتگاه قدس که از همه کوچکتر و در بالای بنا واقع است. ترتیب معماری این معابد خیلی متعارفی بوده و جز همین شکل که مذکور شد طرز دیگر نداشته. ازینجهت محل توجه مردم شده و در اذهان بصورت داستان برج بابل باقی مانده چنانکه در کتاب تورات ملاحظه باشد

1- Mr. wooly

۲ ـ رجوع شود به مقالهٔ مقدماتی مؤلف. (مترجم)

3- Ziggurat

ندارد . این معابد را با خشت که در آفتاب خشك شده ساختند و اگر در بنائی عجله میکردند بسرعت خراب میشد و با معابد سنگی و آهکی مصر که عمر چندین طبقه مردم برای ساختن آنها صرف شده طرف مقایسه نیست .

حال باید دید که سومریها از ارباب انواع خود چه تصوری داشتند: مسئلهٔ محل توجه این است که هر چند اکثر خداوندان بزرگ مصدر خیر بودند لیکن جماعتی از ارواح وشیاطین و جن هم داشته اند که بنوع بشر معاند و دائماً محتاج بجلو گیری و اسکات بودند . در مصر رویهمرفته ارباب انواع خیر بودند اما در بابل تایك اندازه مطلب بعکس بود و از تصورات زشت بد که راجع بقوای فوقانی داشتند میبایست موجب وحشت وهراس وبدبختی دائمی شده باشد . بیرحم ترین جمیع ارباب انواع درجهٔ دوم بادجنوب غربی بود که برانسان وحیوان هردو میزد واشجار وخرمنها ومراتع را ازجهت غضبی که نسبت بموجودات ذی حیات داشت تخریب میکرد . برای مدافعهٔ با این موجودات هولناك جمعیتی از ارواح و فرشتگان خوش منظرنیز فرض کرده بودند و مجسمه‌های عظیم ازآن فرشتگان درمدخل عمارات میگذاشتند که آنهارا ازشر شیاطین محفوظ بدارند واین کیفیت یکی از خصایص صنعتی معماری و حجاری بابلی است . ذکر وبیانیکه **حزقیل** بالاختصاص در تورات وصف آنها را نموده اخلاف مستقیم همان مجسمه ها میباشند[1] .

رب‌النوعهای بابل در نظر آن طایفه مثل مردها بودند با همان بیرحمی و خشونت و جسارت چنانکه ربة النوعها عیناً زنانی بودند باشأن و شوکت و هریك از آنها شهری داشتند که مقر فرمانفرمائی ایشان بوده ویك نفر پاتسی[2] یعنی رئیسی داشته کاهن مانند که بعنوان نماینده وترجمان ارادهٔ آن رب‌النوع حکومت مینموده است و سایر ارباب انواع هرقدرهم بزرگ بودند درآن شهر فقط معاون وتابع آن رب‌النوع مخصوص محسوب میشدند چنانکه در بلاد دیگر این رب النوع نسبت برب النوع اصلی آنجا تابع و تحت‌الشعاع بود معذلك انو یعنی آسمان و ایا یعنی گرداب و بل یعنی زمین در دوره های متأخر

---

۱ ـ کتاب حزقیل نبی باب اول از آیه چهارم . « مؤلف »

۲ - Patesi

سه رب النوع بودند که مطلقاً برسایرین برتری وامتیاز داشتند.

از عالم اخروی تصور حزن انگیزی‌داشتندچه گمان میکردند که درآنجا شخص اگر یکی خوشبختانه محکوم به عذاب وشکنجهٔ مؤبد نشد مبتلابگرسنگی و تنگ دستی است وبنابراین هرکس دعامیکرد که در زمان‌حیات‌سلامت مزاج و ثروت واولاد بسیار داشته باشد و این نعمتها را در ازای عبادت‌رب النوع خاص آنمکان‌تقاضا میکرد، لیکن آن رب‌النوع اگر پرستندگانش در عبادت او قصوری میورزیدند آنهارا گرفتار امراض و بلیات گوناگون میساخت. کاهن که مراسم دفن یکنفر سومری را اداره مینمود هفت ظرف شراب و چهار صدوبیست قرص نان ویکصدو بیست کیل گندم ویك‌دست‌لباس ویك بز ویك تختخواب ویك نشیمن مطالبه میکرد.

در معابد خزانه‌ها وانبارها و مخزنها و زاغه ها برای دواب ومواشی داشتند ودر حقیقت ترتیبات را چنان داده بودند که گوئی رب‌النوع سلطانی از سلاطین روی‌زمین است ملازمین وخدام کثیر باید داشته باشد.

گذشته از اینکه علماً میدانیم که سومریها بسیار کشیش پرست بودند شدت و کثرت بندگی‌ایشان‌نسبت بآنان ازاینجا ظاهر میشود که رب‌النوعها از ملاکین بزرگ و بازرگانان‌معتبرنیزبوده وخدمهٔ ایشان مباشر املاك وتجارت آنهابودند وبنابراین میتوان فرض‌کرد که این امور انحصار بکهنه داشته است.

تأسیسات قدیمهٔ سومریان

خانه‌های سکنهٔ بابل ظاهراً در ابتدا از نی ساخته میشد که آن هنوز از مواد مهمهٔ آنکشور است. بعد تدریجاً خانه های مزبور بکلبه های گلی یا خشتی که در آفتاب خشك میکردند مبدل گردید. بزرگترین دوست و همچنین اعدا عدو سومریان قدیم رودخانه بود که منازل خود را در سواحل پست آن بنا مینمودند، چه آن همانطور که از جهت آب فراوان ضروریات و حوائج آنهارا رفع مینمود در اوقات طغیان وازدیاد آب هم اسباب وحشت ومخاطره بوده‌است. در این اواخر قدیمترین روایت راجعهٔ بطوفان نوح مکشوف و از احوال آبادیهای قدیم سومریان استنباطاتی شده‌بود و سعه معرفت مابحوال آن

ازمنهٔ قدیمه زیاد گردیده است . عبارت آن روایت بزبان سومری است و اگرچه لوحه‌ای که برروی آن نوشته شده زیاده از دو هزار سال پیش از میلاد قدمت ندارد لیکن اصل داستان راجع باوایل طلوع عهدتاریخ است . شخص مهم در این داستان **ذیوسدو**[1] نام دارد و او یکنفر سلطان روحانی و یا از رؤسای یکی از آبادیهای سومری بوده و قدس و تقوای او باندازه‌ای بود که خداوند او **انکی** ویرا از وقوع طوفان مطلع ساخت واو کشتی ترتیب داده و جانوران خود را در آن جا داد . کشتی نامبرده که شاید همان « قفه » یا نوعی از قایق (مدور ماهی گیری بوده که از چرم یا شمع پوشیده شده و دور آن پوشال است) باری چون بنای باران شد با آنکه هفت روز وهفت شب بارید او و همراهانش بواسطه کشتی نجات یافتند و کشتی برروی آب میرفت و بالاخره طوفان خاتمه یافت وخورشید ظاهر شد وچون بر کشتی تابید کاهن **انکی** یك گاوویك گوسفند قربانی کرد و در آخر ایندا‌ستان می بینیم که کاهن کهن؛ **انلیل** را که رب النوع بزرگ کشور او بود پرستش میکند که اکنون خشمش بر علیه مردم تخفیف یافته و **انلیل** هم این کاهن را حیوة جاوید میبخشد و روحی باو عطا میکند که مانند روح خداوندان باقی میباشد[2]. **ذیوسدو** کاهن نامبرده همان شخصی است که مردم بابل **اوت نپشتیم** وعبریان **نوح** خوانده اند و در این داستان نسخه اصلی ظاهر میشود که شخص مهمی که در موقع طوفان محل عنایت خداوند واقع شده سلطانی روحانی بوده که بریکی از

---

۱ - Ziudsuddu

۲ ـ رجوع کنید بمقالهٔ **ارنو پو بیل** در مجلهٔ موزه (دانشگاه پن‌سیلوانیا مجلد ٤ شمارهٔ ۲ ژون ۱۹۱۳) صفحه ٤۱ و مقالهٔ متون تاریخی و متون تاریخی ودستوری انتشارات موزهٔ دانشگاه پن‌سیلوانیا شعبهٔ بابلی ، مجلد ٤ شمارهٔ ۱ ، ومجلد ٥) فیلادلفی ۱۹۱٤ و کتاب ل . و . **کینگ** عنوان «افسانه‌های بابل ومصر» (سخن رانیهای **سکوییچ** درسال ۱۹۱٦) . قطعه دیگری درباب‌افسانهٔ موهوم طوفان‌را پروفسور **لانگدن** از روی کتیبه‌های نیپ‌پور کشف کرده ، رجوع کنید بهمان کتاب **کینگ** صفحه ۱۲٥ . نیز رجوع کنید بکتاب **لانگدن** بنام « منظومهٔ سومری در باب بهشت » چاپ پاریس ۱۹۱۹ . در این افسانه آنچه آمده مطابق بامطالبی‌است که در افسانه های توراة در باب هبوط آدم وارد شده است . « مؤلف »

آبادیهای قدیم سومر فرمانروائی داشته است.

علی الظاهر ازقدیم الایام مرکز هریك ازآبادیهای کوچك آنزمان پرستشگاه خداوند محل بوده است و بمرور زمان دهکده های محقر مبدل بشهرهائی شده که هریك دولتی مرتب ومنظم محسوب ومنازعات دائمی آنها منتهی به تفوق وسلطهٔ موقت فاتح میشده است. در این جا قوه وقدرت روحانیون خیلی زیاد وجالب توجه است، چه پاتسی اقدام بجنگ را بامر خداوند شهر میکند و باراده او مظفر و منصور میگردد و در عهد نامهٔ صلح هم همینطور قید وتصریح میشود، بعبارت اخری پاتسی ها مردمانی هستند که فقط کارگذاران خداوندان میباشند و قرائنی در دست هست بر اینکه ترتیب فوق الذکر به بابل وایلام راجع است و اما شوش وانشان بلاد دولت های قدیم و معاصر ونظیر لگش، ارخ، اور و لارسا بودند و ضمناً از روی قیاس میتوان گفت که طوایف کوهستانی خیلی کمتر از سکنهٔ جلگه درتمدن پیشرفته بودند.

ان ناتوم پادشاه لگش ۳۰۰۰ سال پیش از میلاد

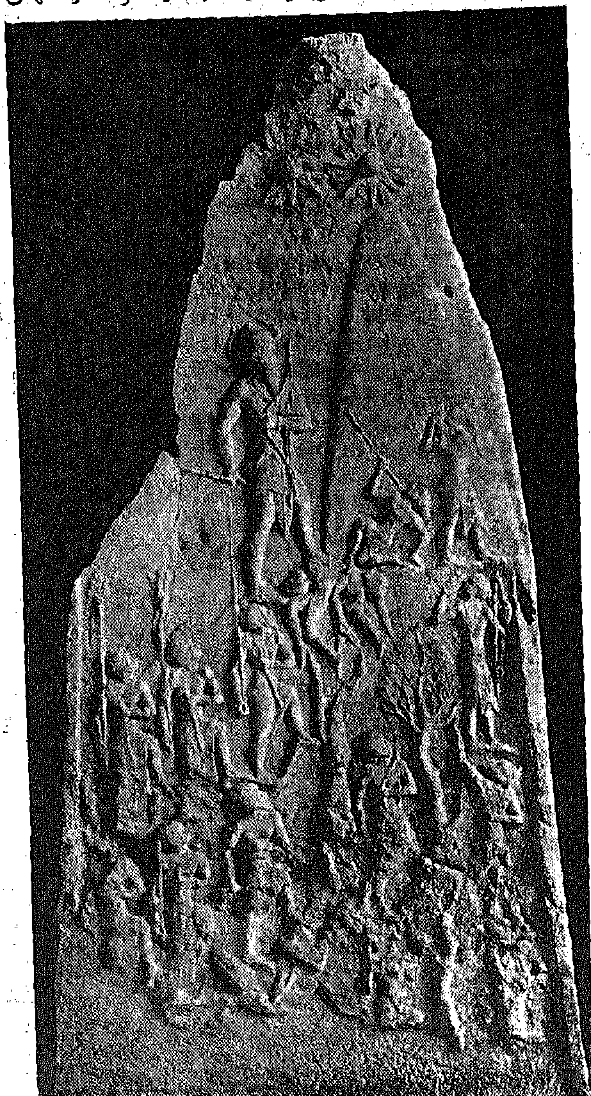
مهمترین شخصیکه درمیان سلاطین قدیم سومر و آنها که تاریخشان معلوم شده بنظر میرسد ان ناتوم نام دارد که بر حسب میراث اجدادی رتبهٔ پاتسی لگش را داشته وبواسطهٔ غلبهٔ بر شهر دولت مجاور خود که اوما[1] خوانده میشد قدرت و شهرت یافته است.

مطالعهٔ تفصیل لشگر کشیهای او و نتایج آنها خیلی قابل توجه میباشد و مراتب مذکور، درستون سنگی که بیادگار فتوحات او برپا شده و موسوم بهستون کرکسان میباشد مسطورو قریب چهل وهشت مائه قبل ازاین نوشته شده وشرح استیلای آن پادشاه را برکلیهٔ سومر مضبوط ساخته است. تصاویریکه بر آن ستون منقوش است ظاهر میسازد که سومریان یکدسته نیزه دار محکم بودند و جماعت حامل سپر آنهارا محافظت میکردند و باین ترتیب حمله ویورش میکردند. تصویر خود پادشاه جهانگشا نیز ساخته شده که درارابه نشسته وآنرا جمازان میکشند، چه در آن زمان دربابل اسب معلوم نبوده است. آداب دفن مردگان نیز نقش شده ودیده میشود که جنازه هارا بطور طبقات افقی روی هم میگذاشتند وتلی از آن میساختند.

---

1 - Umma

ان ناتوم در اعمال مملکت داری وتوسعهٔ منابع ثروت کشور خود نیز کوتاهی نداشته نهرهای عدیده حفر کرده و ظاهراً اینکار هارا در سنوات وسالهای اخیر سلطنت



۸ ـ سنگ یك پارچهٔ منقوش نرامسین

پادشاه فاتح چنانکه ملاحظه میشود نیزه‌اش را پائین میآورد و آن علامت قبولی تسلیم دشمنان عاجزومنکوب است که چشمهاشان‌را بطرف او دوخته‌اند.

خویش که بقول خود او قدرتش بثمر رسیده بود انجام داده است .

فتوحات ان نا توم بر ایلامیها

چنین بنظر میآید که درزمان سلطنت **ان ناتوم** فلاحان و کشاورزان سومر و اکد ایلامیهارا دشمن طبیعی خود میدانستند و در واقع حکمران آنها هیچوقت ازحملات آن کوهستانیهای دلیر مأمون نبودند واین عقیده ازاینعبارت استنباط میشود که **ان ناتوم** در حق ایلام میگوید «کوهستانی که وحشت میآورد» معهذا آن پادشاه کافی بردشمن دیرین خود نیز غلبه نموده واین کیفیت رابااین عبارت ادا کرده است «سر ایلام بدست **ان ناتوم** شکست وایلام بخاك خود رانده شد» منشأ این استعاره و کنایه دبوس بوده که در آن زمان از حربه های خاص و طرف توجه بشمار میرفته است و در جای دیگر نیز **ان ناتوم** اشاره بشکست فاحش دشمن نموده میگوید « تل‌هائی از مردگان روی هم ساختم » لیکن باید دانست که تمامی این فتوحات فقط جلوگیری و دفع حمله ولشگر کشی ایلامیها بوده وبرحسب ظاهر دشمنرا در خاك خود او تعاقب ننموده ، بعبارت اخری شیوهٔ سومریان تدافع بوده و تعرض نمیکرده اند .

قدیمترین نامه و ایلام

قدیمترین نمونهٔ نامه ای که بدست است در بابل یافت شده و راجع به ایلام میباشدوظاهراً متعلق بسلطنت **ان ناتوم** ثانی است که از سلاطین آخری لگش بوده است ، نویسندهٔ نامه کاهن بزرگ ربة النوع مسماة به **لین مار** میباشد و بمخاطب خود اطلاع میدهد که دستهٔ از ایلامیها بخاك لگش تاخت آوردند ومن ایشانرا مغلوب ساخته تلفات سنگین بر آنها وارد آوردم و تاریخ این نوشته باید در حدود ۳۰۰۰ سال قبل از میلاد باشد .

ایلام و سلسلهٔ کیش از ۲۹۰۰ تا ۲۸۰۰ قبل از میلاد

همینکه لگش انحطاط یافت سلسلهٔ سامی کیش در اکد طلوع نمود . **منشتو** که یکی ازسلاطین جنگجوی آن سلسله است بطرف انشان لشگر کشیده پیشرفت خودرا نقل میکند ومیگوید « نه تنها مردم آنمحل منقاد و مجبور بادای خراج گردیدند بلکه سلطان اسیر انشان به آئین فتح و پیروزی من زینت بخشید » .

نیز بروی ظرفی که در نیپور یافت شده کتیبه‌ای خوانده شده‌است که معلوم میسازد که آنظرف از غنایم ایلام میباشد وسلطان جنگجوی دیگری به **اوروهوش** وقتیکه ایلام را فتح کرده اهدا نموده است.

از این معلوم میشود که بلاد زراعتی سومر بالاخره باینمقام رسیدند که شیوهٔ تهور اختیار نموده وبجلوگیری ازتاخت وتازهای ایلام قناعت نکرده تسخیر وانقیاد آنکشور را منظور نظر خود قرار دهند.

دولت اکد
۲۸۰۰
قبل از میلاد

اکنون به اکد یا اگد میپردازیم که قریب دومائه بعدازمرگ **ان ناتوم** نه‌فقط یك‌دولت مهمی‌بوده بلکه تمام دول آن ناحیه‌را جمع کرده یك دولت معظم واحدتشکیل‌داده درتحت یك‌سلسله سلاطین سامی در آورده بود. برای انجام چنین کار بزرگ البته مردی بزرگ لازم است، آنمرد بزرگ ظهور کرد و **سارگن** نام داشت که بطور فخر و مباهات میگوید « مفاخرم را روی‌دنیا ریختم » در زمین مغرب (یعنی سوریه) ودریای شرق (یعنی خلیج فارس) حدود دولت آن سلطان را معین مینمود و روایتی هم هست راجع باینکه جزیرهٔ دیلمون در خلیج فارس‌را مسخر نمود و میدانیم که نه تنها ایلام راگرفت بلکه چندین ناحیه از نواحی شمالی زاگرس را نیز گشوده است.

سارگن در عملیات وهنرهای صلح وسلام نیز متمایز بوده است چنانچه قوانین قدیمه و نوشتجات مذهبی و اعمال مجربه راجمع آوری نموده بزبان سامی ترجمه کرده است و تمام آن نوشتجات را در معبد ارخ امانت گذاشتند و هزار و پانصد سال بعد بحکم پادشاه آسوری موسوم به **آسور بانیپال** آنهـا را استنساخ نمودند و بهمت دانشمندان این سلطان گنجینهٔ گران بهائی ازدانش و فرهنگ برای استفادهٔ نوع بشر محفوظ مانده است. علاوه براین **سارگن** اولین پادشاهی است که در سراسر کشور خود ترتیب صحیحی برای ارتباط و طرق آمد وشد قرار داده و همین امر بتنهائی دلالت بر بزرگی او مینماید.

لشگرکشی سارگن به ایلام

سارگن محاربات خود را با ایلام ذکر کرده است و مهمترین آنها آنست که جنگجوی بزرگ یک اندازه از فتوحات خود را بواسطهٔ ویران کردن کشور و معدوم ساختن محصولات و غلات بدست آورده لیکن دلیلی در دست نیست بر اینکه در زمان **سارگن یا نرامسین** ، که او نیز با ایلام جنگ کرده است ، دولت اکد آنکشور را برقلمروی خود ضمیمه و الحاق کرده باشد ، اگرچه ممکن است در دوره‌های مختلف خراج از آنها گرفته باشند . از طرف دیگر بطوریکه از کتیبه های تاریخی که جدیداً انتشار یافته و ما در فوق بآن اشاره کردیم چنین برمیآید که آوان در عهد سلسلهٔ اکد یکی از مهمترین شهرهای ایلام قلمداد شده و از این امر چنین معلوم میشود که آنکشور زمانی هم تحت حکمرانی ایلام بوده است .

تخته سنگ نرامسین

یکی از مهمترین و بهترین غنایم هیئت اکتشافیهٔ **دمرگان** ستون سنگی **نرامسین** است که سابقاً راجع بمسئله سیاهان ذکری از آن کرده ایم و آن ستون بیادگار فتح لولوبی که ناحیه ای است در زاگرس بین بغداد و کرمانشاهان حالیه برپا شده و صورت شاه را ظاهر میسازد با متحدین او که در کوهستان بر دشمن غلبه یافته‌اند .

از این گذشته در همان ناحیه در درهٔ حلوان حجاریهای مهمه ایست که تصویر یکی از سلاطین قدیم سامی را موسوم به **انوبانی**[1] و همچنین تصویر ربة النوع او را که نین نی یا **ایشتر**[2] نام داشته ظاهر میسازد و فتوحات این دو پادشاه جنگی یقیناً برای این منظور بوده است که ارتباط بین ایلام و دولت بابل را زیاد کند چنانچه در بعضی الواح ذکری از آن میشود ، اگرچه در الواح مذکور عنوان ایلام خراج گذاری است نه داد وستد و بازرگانی لیکن یقیناً بهمین وسایل بازرگانی و معاملات هم توسعه می یافته است . باری از نظر تاریخ بابل دورهٔ سلسلهٔ اکد هم از حیث تمدن و هم از جهت صنایع و فنون درخشان ترین دوره های سومر و اکد در تاریخ باستان آنها محسوب میشود ،

---

۱ - Anu - banini

۲ - « سومر و اکد » صفحهٔ ۲۵ و نیز رجوع شود به هیئت علمی دمرگان در ایران ، جلد ۴ صفحهٔ ۱۶۰ (مؤلف)

چه از مجموعهٔ دولت های کوچك وپرا کنده یك دولت بزرگ تشکیل شده و اگرمدت مدیدی دوام نکرده لیکن خاطرات آن البته سالهای دراز محرك ومهیج غیرت وهمت بابلیها بود که بعدها دولتهای بزرگتر ومقتدرتررا نیز در تحت قدرت خود در آوردند.

دولت گوتی

اواخر سلسلهٔ اکد امروز مثل سابق محفوف بظلمت و تاریکی نیست. بیشك اسامی هفت پادشاه آخری آن بدست آمده‌است، اگرچه کارهای ایشان یادولت بابل وایلام که درتحت استیلای آنان بودند بدرستی معلوم نیست، ماامروز میدانیم که‌بعداز سلسلهٔ اکد سلسلهٔ‌دیگری روی کارآمده‌اندکه‌پایتختشان درجنوب یعنی ارخ بوده و چندان دوامی نداشته‌است؛ لیکن مهمترین امریکه اخیراً مکشوف گردیده اینست که در اواخر دورهٔ سلسلهٔ سلاطین‌ارخ تمام آن کشور کاملا در تحت استیلای دولت سامی گوتی که در مشرق زاب صغیر واقع بوده در آمده است و حملات گوتی منتهی بانقیاد تمام جنوب وشمال بابل گردیده و تقریباً شکی نیست در اینکه ایلام تبعیت‌آن‌سلاطین مقتدر را که از دیرگاهی در نواحی کوهستانی حدود غربی آندیار استقرار یافته بودند قبول کرد. استیلای سلاطین سامی گوتی را شجاعت **اتوخگال** پادشاه ارخ خاتمه داد، چه از بعد از استمداد از ارباب انواع بابل و زیارت پرستشگا های آنها در ضمن مسافرت‌خود **تیریکان** پادشاه گوتی‌را مغلوب واسیرنموده و پیشرفت این پادشاه اول نهضت مخالفانهٔ سومری است که در زمان سلسلهٔ سوم اور بحد اعلای خود رسید.

گودآ، پاتسی لگش، ۲۵۰۰ قبل از میلاد

چون چندی میگذرد بازمی‌بینیم‌شهرلگش درتحت‌پادشاه‌مقتدری موسوم به **گودآ** اعتبار و اقتدار یافته وسلطنت پادشاه نامبرده درخشنده‌ترین دورهٔ تاریخ آن شهرستان قدیم میباشد، اگرچه **گودآ** آنشان را مسخر نموده معهذا بجهانگیری معروف نیست بلکه شهرت و اعتبار او بواسطه عدالت پروری وحمایت وتقویت از ضعفاء و فقراست، در دوره وزمانیکه این صفات تقریباً معدوم بوده‌است. آثار وابنیهٔ **گودآ** نیز اسباب بقای او شده و مصالح آن ابنیه را از سوریه و عربستان وایلام آورده و از ایلام مخصوصاً الوار حمل میکرده‌است

ونیز مذکور میدارد که برای شرکت کردن در بنای معبد نین ژیرسو[1] رب‌النوع لگش که اثر مهم آن پادشاه است ایلامیها از ایلام و شوشیها از شوش میشتافتند.

طلوع سلسلهٔ سوم اور

چون در دامنهٔ تاریخ تزول میکنیم بدوره‌ای میرسیم که دولت اور تقریباً در سنه ۲۴۵۰ پیش از میلاد سلطه و تفوق سومر و اکد را پیدا نموده و حال آنکه قبل از این دول آن ناحیه به‌حال تفرقه و انحلال میزیستند. این تجدید اتحاد و شوکت بمباشرت سومریان واقع شده چه می‌بینیم بعد از آنکه دورهٔ سارگن و نرامسین خطوط سامی معمول شده بود در این دوره باز زبان سومری بکار است. در زمان دُنگی که دومین پادشاه این سلسله است استعمال کمان که تا آنزمان مخصوص سامی‌ها بوده بین سومریها نیز معمول شده[2] واحتمال میرود که بدینوسیله آن پادشاه استیلای خود را بر ایلام و لولوبی و سایر ممالک شرقی دجله بسط داده باشد. لیکن این فتوحات با اشکال وزحمت زیاد حفظ شد و پادشاه مذکور برای نگاهداری آنها مجبور بود متصل لشگر کشی نماید، چنانکه نه مرتبه به سیمور[3] و لولوبی تاخت و تاز نموده است.

ادارهٔ ایلام بتوسط دُنگی

در اینموقع ایلام برای اولین بار تحت ادارهٔ دائمی سومر در آمد، در تلو که محل لگش میباشد الواحی یافت شده است که شامل احکام است راجع بدادن خواربار و ظروف و مشروب گردهائیکه از آن شهر عبور میکنند و از اور بمحل مأموریت خود که در ایلام است میروند و در آن الواح صورت لوازم وما یحتاجیکه برای گماشتگان دُنگی در هنگام توقفشان در لگش و مسافرتشان به ایلام لازم است فهرست داده شده است و مأموریت عمدهٔ گماشتگان نامبرده این بود که برای ابنیهٔ عظیمهٔ پادشاه کارگر بگیرند و مصالح حمل کنند یا نظارت برخواربار وسایر لوازم نمایند واز عدهٔ اماکنیکه مذکور شده ظاهر میشود که قدرت دُنگی در ایلام منحصر بچند شهرستان نبوده بلکه بر تمام مملکت استیلا داشته است.

---

1 - Ningirsu

۲ - و آن امروز معلوم شده که غلط است رجوع شود به مقالهٔ مقدماتی کتاب ... مؤلف.

۳ - Simuru

احتمال کلی میرود که شوش حا کم‌نشین آن ناحیه بوده و **دانگی** معبد **شوشیناک** را که رب‌النوع ملی آنکشور بوده ساخته و مرمت کرده است .

راجع باستیلای آن پادشاه سومری برایلام مطلب مهم اینست که یکی ازقطعات ایلام را دختر پادشاه سومری اداره مینموده والواح سابق‌الذکر اسامی چندین تن از پاتسی‌های ایلام را بدست میدهد که هیچکدام از اهل بلد نیستند و همین امر معلوم میسازد که چرا متصل اهل محل در طغیان وعصیان بودند و ممکن است که همین مسئله درپیشرفت‌وترقی‌ایلام‌بسوی‌ملیت‌واستقلال وانحطاط سلسلهٔ اور دخالتی‌بسزاداشته‌باشد .

زوال سلسلهٔ سوم اور بواسطهٔ ایلام

انقراض سلسلهٔ سلاطین اور بواسطه حمله از طرف ایلامیها واقع شد و آنهاآخرین پادشاه آن‌سلسله را اسیر کرده به انشان بردند . تفصیل اینواقعه بدرستی معلوم نیست لیکن میتوان فرض کرد که چون براحوال سلسله ضعف طاری شد ایلام ازقیدتبعیت رهائی یافته و بالاخره پنجه برروی تعدی کاران زد .

تاراج ارخ بتوسط کودورنان‌خوندی در حدود ۲۲۸۰ قبل از میلاد

با سقوط اور شهرستان ارخ نیز بتوسط یکنفر پادشاه ایلامی بتاراج رفت و اطلاع براینواقعه از راهی رسیده که واقعاً قابل ملاحظه‌است . وقتیکه **آسور بانیپال** درحدود ٦٤٥ قبل‌ازمیلاد شوش را گرفت مجسمهٔ ربة‌النوع **نانا** را که **کودورنان‌خوندی** هزاروششصد وسی‌وپنجسال قبل بغنیمت برده بود دوباره به‌ارخ برگردانیده بجای خود گذاشت وشرح واقعه را ثبت نمود . این داستان تاریخی شگفت آمیز محل اعتماد میتواند باشد و تاریخ‌جنگ را تخمیناً درسنه ۲۲۸۰ قبل‌از میلاد تعیین میکنند وچنانکه **کینگ** تذکرمیدهد غارت شهر ارخ البته در موقعی واقع نشده که سلسلهٔ اور ایلامرا متصرف بودند وبنابراین عقیدهٔ او اینست که وقوع واقعهٔ نامبرده محتمل نیست مگر در وقتیکه ایلامیها بنای تاخت وتاز را گذاشته و سلسلهٔ اوررا منقرض ساخته اند .

سلسلهٔ لی‌سین
۲۱۱۵-۲۳۳۹
قبل ازمیلاد تقریباً

درباب سلسلهٔ لی‌سین اطلاعات زیادی در دست نیست و همینقدر میدانیم که بعد از زوال سلسلهٔ اور مدت دویست و بیست و پنج سال سلطنت کردند[1] و اطلاع مختصری که داریم از فهرست سلسلهٔ نیپ پور است که اسامی شانزده تن از سلاطین را ذکر میکند و در این دوره برحسب ظاهر غالباً دولت آن سلاطین مشتمل بر سومر و اکد بوده واحتمال میرود که یك چند ایلامرا هم داشته اند ، اگرچه دیده میشود که ریمسین پادشاه ایلامی لارسا، نیسین را در سال ۲۱۱۵ قبل ازمیلاد درهفدهمین سال سلطنتش منقرض ساخت وسومریها که بدینسان سیادت خود را از دست دادند دیگر نتوانستند آنرا تجدید نمایند .

تأثیر تمدن سومری

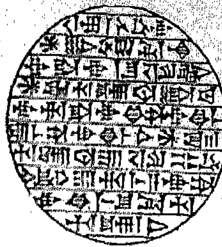
سلسلهٔ نیسین هم منقرض شد و نسبت باوضاع قدیم ورق برگشت . نژاد سومری مقهور گردید و ازحیث عامل سیاسی واعتباراتیکه از این نظر داشتند زود افتادند پس مناسب است که دراینموقع توقفی کرده قبل ازآنکه بشرح وقایع و سوانحی شبیه به درام در تاریخ اقوام قدیم ایلام و بابل بپردازیم نظری بر کلیه احوال بیندازیم .

تمام مللی که آمده ورفته‌اند بایدبتوسط اعمالشان درپیشگاه تاریخ بمعرض امتحان در آیند . قوم سومر دربرابر این اختبار ترس وسرافکندگی ندارد . از اعمال مهمهٔ این قوم بزرگ که در طی قرون کثیره باقی مانده‌است و بمیراث بنوع‌بشر رسیده یکی اختراع خط میخی‌است که از فتوحات بزرگ عقلانی دنیای قدیم است و دیگر قوانین و احکامی است که قانون معروف حمورابی مبنی برآنست ومنت آنقوم برنوع انسان منحصر باین دو امرنیست . مبادی صنعت وعلم کلیتاً به‌تمدن آنها منتهی میگردد وهرچه حجابهائیکه از منهٔ قدیمه‌را مستور داشته از پیش چشم مابرداشته میشود بهتر احساس میکنیم که معلومات طبی ونجومی وصنعتی یونانیها تاچه اندازه مأخوذ از این اقلیم قدیم است .

---

۱ - سلسلهٔ مزبور عبارت ازساميهائى هستند كه سومريهارا ابتدا برخلاف ايلام شورانده وخود برمملكت آنها حكمرانى نمودند . « مؤلف »

یکی از میراثهای سومر ساعت است که همه روزدربغل داریم وصفحهٔ آن نمایندهٔ ساعات دوازده‌گانه باتقسیمات آن به شصت دقیقه و شصت ثانیه‌است که سومریان وضع کرده‌اند. فی‌الحقیقه بسیار دل انگیزاست که کسی‌چون با باستان شناسان همقدم میشود ودر گذشتهٔ سومر غور کامل میکند، می بیند که درالف چهارم بیش از میلاد هیئت های اجتماعیهٔ مرتبی بوده وتمدنی داشته‌اند که حتی در همان زمان کهن بوده است. بنابراین هیچکس نمیتواند در مقابل این‌مجاهدینی که بواسطه مجاهدات‌خستگی ناپذیر وشرح وبیان‌روشن ایشان مامردم مائه بیستم به چنین معلومات و اطلاعات نفیسهٔ اساسی نائل میشویم سر تعظیم وتقدیر خم ننموده واین خدمات آنهارا بی‌اختیار ستایش ننماید.



نوشته انزانی متعلق به شیلخاکین‌شوشیناك
روی یك ظرف لعابی
ازکتاب ملاحظات دمرگان گرفته شده است

فصل ششم

ایلام و بابل

من شیلخاکین شوشیناك فرزند شوتروك ناخونتا یکنفر قائد دلاور و شجاع برای سعادت و برکت حیات خود و حیات ناخونتااوتو همسر عزیزم و حیات خانواده‌مان.

طلوع بابل

استیلای نژاد سامی برسومری ها عاقبت به ترقی بابل مسجل گردید. علت پیشرفت و پیروزی سامی ها در محاربات طولانی نژادی شاید از قرب و جوارشان به عربستان مهدپرورش نژاد سامی، هجوم عشائر بیباك و جنگجوی زیاد بوده که متصل بدین قصد بیرون میآمدند که این نقطهٔ حاصلخیز و شاداب را تصرف نموده مسکن خود قرار دهند.

شکی نیست که عربستان مانند امروز خشك و بیحاصل نبوده که جمعیت زیاد تواند در آن زندگی کند. ولی ممکن است همان اوقات خشکی باعث این جنگ ها و تهاجمات قبایلی شده باشد ویا شهرنشین ها بواسطهٔ جدال و قتال یا عارضهٔ طاعون ناتوان شده ویابطوریکه ظن غالب است قوت وصلابت این قبایل باعث آن شده باشد. بهرحال ترقی بابل یکی ازبرجسته‌ترین عصر تاریخی را تشکیل میدهد. شهرستان نامبرده به تدریج مرکز یك چنین شکوه وجلالی گردید که آوازهٔ قدرت و عظمت و جلال آن تمام دنیای قدیم را پر کرد.

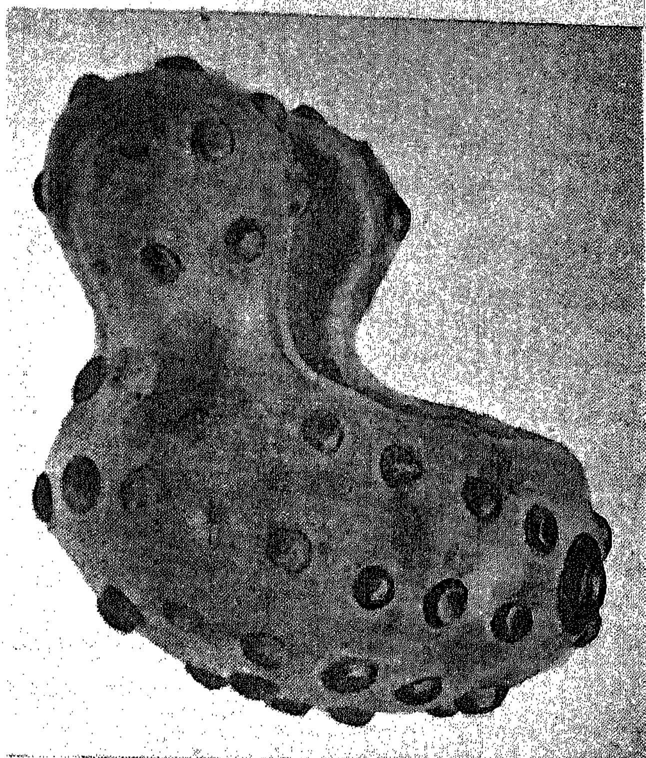
نظری به‌ماقبل

پیش‌از آنکه روابط ایلام را باسلسله‌های سلاطین قدیم بابل در تحت نظر بگیریم خوب است نظری به ماقبل انداخته اجمالاً احاطه‌ای به احوال داخلی ایلام پیدا کنیم، میتوان تصدیق کرد که رویهمرفته ایلام از همسایگان غربی خود عقب تر واز حیث‌تمدن به آن درجه کمال نرسیده و کوهستانی بودن خاك این نظر را تقویت میکند. چه این مسئله باعث صعوبت ارتباط و رفت و آمد میشود و از وسعت اراضی حاصلخیز هم میکاهد، اطلاعات قلیلی هم که در دست داریم مؤید صحت این نظریات است. بطوریکه معلوم میشود ایلامیان منظورشان از مساعی واقدامات جهانگیری‌و مملکت ستانی نبوده بلکه فقط درخیال تاخت وتاز وغارت و چپاول بوده اند و قبل از آنکه استیلای خارجی باعث اتحاد و اتصال قبایل مختلفهٔ متفرقه شود بنظر نمیآید که تمـام ایلام در تحت اطاعت حکمران واحد در آمده باشد ونیز یقین حاصل نیست براینکه چون بلاد جلگه زیر رقبهٔ سلاطین بابل رفت نواحی کوهستان هم مطیع آن شده باشند. مسیو **دُمرگان** را عقیده اینست که ایلامیهـای کوهستان هیچوقت استقلال خود را از دست نداده اند، در هر صورت طول مدتی که تحت نظراست‌بقدری زیاداست که طوایف‌وحشی‌توانسته‌اندبا سکنهٔ جلگه متحدگردیده ملتی تشکیل دهند که رویهمرفته‌برای بابل و بعدها برای آشور حریف‌قابلی‌بشمار میرفت.

اشکال مربوط ساختن سلسله‌های قدیم‌ایلامی با سلسله های سومر

یکی از بزرکترین مشکلات در مربوط ساختن سلسله های قدیم ایلام با سلسله های بابلی ها فقدان‌نقطهٔ ثابتی‌است که برای‌مطابقهٔ تاریخ هردو کشور مشترك باشد. بعضی ازخطوطیکه **دُمرگان** بدست آورده سلاطین‌متوالی‌چندی نشان میدهدکه معابدشوش‌را ساخته ومرمت کرده اند، لیکن تا اواخر سلسلهٔ اول بابل تاریخ هیچیك از سلاطین مزبور را نمیتوان تشخیص کرد، بنابراین تا وقتیکه اطلاع صحیح بدست آید فقط باید بفهرست اسامی قناعت کرد، هرچند برحسب تقدم وتأخر مرتب‌است لیکن تاموقع‌ومقام تاریخی آنها نسبت بتاریخ بابلی ها مشخص نشده چندان مورد استفاده نیست.

از سلسله هـای قدیمهٔ مزبور سلسلهٔ **باشا شوشیناك** که سابقاً مذکـور داشتیم



۹ـ پوشاك بزرگ سر که ازسفال لعاب دار (برای زینت پیکر) ساخته شده متعلق بدورهٔ ایلامی است

و زبان نژاد سامیرا در یاد داشت های مذهب خود بکار برده‌است بنظر میآید که قبل از سلسلهٔ اور بوده در صورتیکه سلسلهٔ خوتران تپتی گمان میرود متأخر باشد وچون اعضاء این خانواده پاتسی‌شوش نامیده‌شدند ممکن است که آنها در طی مدت‌فرمانروائی اور تبعهٔ بابلی‌ها بوده باشند ؛ سلسلهٔ متأخر دیگرهم مذکور شده لیکن موقع تاریخی ایشان معین نگردیده است .

یك مقارنهٔ تاریخی حتمی بین ایلام و بابلی ها

فقط مسئله ای که از حقیقت آن میتوان مطمئن شد اینست که یکنفر کوکانشرنام تحت‌امی‌زدوگا آخرین‌سلطان‌ولی ازسلسلهٔ اولی بابل درشوش حکومت میکرده است اما گمان میرود که‌آن

پادشاهان شوش که سوکل[1] خوانده شده اند چه مقدم و چه مؤخر، شاهنشاهی سلطان بابل را قبول داشته اند و محتمل است که این استیلا و نفوذ مستحکم نبوده جنگها و تاخت وتازهای محلی آنرا شدید و خفیف نموده باشد، چنانکه امروز هم در بسیاری از نقاط آسیا این ترتیب دیده میشود جاریست. یکی از کتیبه های متعلق بسلطان دیر[2] که مینویسد «سرهای مردم انشان و ایلامرا شکستم» حکایت از همین احوال مینماید و ظاهراً پادشاه مزبور در دورهٔ سلسلهٔ نیسین بوده است.

غلبهٔ ایلام و نتایج آن

بیفایده نیست که برطبق رأی و عقیدهٔ **دُمرگان** نتایج غلبهٔ ایلامرا که یقیناً باشدت بلکه یکنوع سبعیت بوده ظاهر کنیم. آری آن تا این اندازه وحشیانه بود که کلیهٔ ساکنین بابیلنیا برای حفظ جان خود فرار کردند و بنابراین، نظریات نویسندهٔ فرانسوی باینواسطه بود که پرستندگان آسور بدرهٔ دجله فرار کرده قوم آسوری را تشکیل دادند و همچنین سکنهٔ جنوب کشور که در کنار خلیج فارس وجزائر آن که از آنجمله بحرین بوده است منزل داشتند بسواحل سوریه مهاجرت کردند و قوم فینیقیه را تشکیل دادند که دربحرپیمائی وبازرگانی واستعمارشهرت یافتند[3]. و نیز همین قوه باعث حملات طوائف هیکسوس بمصر گردیدوبالاخره علت مهاجرت کلدانیان یعنی **ابراهیم** از اور شد که بعدها آن طایفه در دنبال هیکسوس ها بمصررفتند و **فرعون** راعی ایشانرا بخوبی پذیرفت، اما **کینگ** در این باب جازم نیست ومیگوید دلیل محکمی قائم نیست براینکه ایلام مدت مدیدی بر بابیلنیا استیلا یافته باشد و عقیدهٔ او اینست که بواسطهٔ فتوحات پادشاه ایلام آنکشور از قید تبعیت بابیلنیا بیرون رفت و ظاهراً منقسم بچندین دولت مستقل گردید. اما عقیدهٔ ما اینست که طغیان ایلامیها خیلی شدید بود و احتمال کلی دارد که اثرات آن در وراء حدود بابل نیز وارد آمده باشد[4].

---

۱ ـ سوکل بمعنی وزیر یا فرماندار است نه یك امیر مستقل «مؤلف».

۲ - Dir

۳ - این روایت امروزه ازحلیهٔ اعتبار تاریخی عاریست «مؤلف».

٤ - **وینکلر** میگوید ممکن است که سلسلهٔ هیکسوس از همان مهاجرین سیل آسای جزیرة العرب که اول خاندان بابل راتأسیس نموده اندتشکیل یافته باشد. رجوع شود بهصفحهٔ ٦٠ کتاب او موسوم به تاریخ بابل وآشور، **هال** آنرا معلول حملهٔ آرین به شمال بین النهرین میداند که مردم راندهٔ سوریه را بمصر سوق داد. رجوع شود به تاریخ باستان شرق نزدیك صفحهٔ ۲۱۲ «مؤلف».

کدرلاعمر
پادشاه ایلام

از علائم و نشان های آن ایام مجهول و تیره و آشفته که نسبت نزدیکتری را بین ایلام با بابل ضمناً در آنزمان تثبیت میکند شرحی است درفصل چهاردهم سفر پیدایش توراة که ظاهراً یکی از قدیمترین قسمتهای توراة است منقول ونهایت جالب توجه‌است . در این‌جا از جنگی که معروف بجنگ سلاطین اربعه با سلاطین خمسه است شرحی ذکر شده و عین‌عبارت آیهٔ نهم از فصل مزبور اینست «با **کدرلاعمر** ملك‌ایلام و **تدعال** ملك امتهاء و **امرافل** ملك شنعار و **اریوك** ملك ئلاسار چهار ملك باپنج» مقصود از امتهاء طایفهٔ **گوییم** یابرابرهٔ شمالی بوده که قومی غیر سامی وساکن آسیای صغیر بوده اند ، از اینرو محتمل است که **تدعال** پادشاه ختی یاقوم هتیت بوده باشد و **امرافل** همان **حمورابی** پادشاه سومر و **اریوك** ئلاسار نمایندهٔ سلسلهٔ لارسا واین ملوك‌اربعه ملوك سدوم وگومره ودول‌دیگر مجاوررا مغلوب‌ساخته وضمناً **لوط** را هم برده باشند واو بعدها بواسطهٔ **ابراهیم**نجات یافت . باید دانست که غیرازاین‌اسمی‌از **کدرلاعمر** درتاریخ نیست واما اسمش بقرارمعلوم **قدرلگامار** میباشدودراین‌هیچ تردیدی نداریم که‌یك‌پادشاه ایلامی مدتی با **حمورابی** متحدشده به‌مغرب‌حمله برده است ، گو منبع وسند منحصربفرد ما همان روایت عبرانی‌است.

انحطاط دولت ایلامی

عمر دولت ایلامی کم بود و از سوانح تاریخی آن چیز زیادی دردست‌نیست . چنین بنظر میآید که دولت نامبرده هرچند در جنگ زبردست بوده است لیکن در اداره کردن کشورهای گشودهٔ خود قابلیت زیادی ظاهر ننموده و هر کشوری را وا داشته‌است که ترتیبات‌وحکمرانان سابق خود راداشته باشد وخراج سنگین بدهد وبقدریکه میتوان استنباط کرد سوریه مقدم بر هرکشوری از دست ایلام رفته و بعداز آن ولایات مجاور دیگر نیز تدریجاً تحصیل آزادی نمودند و آنگاه سلسلهٔ نی‌سین خود ایلامرا در زیر استیلای خویش در آورد و شواهدیکه در دست داریم مبنی‌براسامی‌سلاطین‌ایلامی‌است که **دهرگان** در کتیبه‌های اینجا سابق‌الذکر پیدا کرده است . با اینکه نسبت بسابق معلومات ما ترقی زیاد کرده کلیهٔ احوال آندوره هنوز خیلی مجهول وتاریك است .

اولین سلسلهٔ بابل تقریباً از ۲۲۲۵-۱۹۲۶ قبل از میلاد

طلوع قوت و قدرت سلاطین سامی که در دورهٔ آنها بابل سواد اعظم گردید یکی از بزرگترین واقعات تاریخی شمرده میشود و خوشبختانه معلومات مانسبت بآنها بمراتب بیشتر است از معلوماتی که نسبت بسلف آنها داریم. **کینگ** اسامی یازده تن ازسلاطین را که سلسلهٔ اول را تشکیل دادهاند ذکرنمودهاست.

از مساعی جمیلهٔ پروفسور **کلی**[1] الواحی کشف شده که یکی از آنها مشتمل است برفهرست اسامی سلاطین لارساوطول مدت سلطنت هرکدام و الواح دیگر روابط بین لارسا ونیسین را نشان میدهد و ما باین وسیله توانستهایم سلسله های مفقودهٔ تاریخی را تا اواسط الف سوم پیش‌ازمیلاد بدست آورده وبهم متصل ومربوط سازیم[2].

قوانین حمورابی

بزرگترین پادشاه این سلسله **حمورابی** است که ششمین‌سلطان آنها و از ۲۱۳۳ تا ۲۰۸۱ قبل از میلاد سلطنت کردهاست و او پادشاهی بوده است هم مقنن و هم جهانگیر. مهمترین واقعات جنگی سلطنت **حمورابی** مغلوبیت **رمسین** پادشاه ایلامی لارسا وتصرف بلاد پایتخت اوست که درسال ۲۰۹۳ قبل از میلاد مسیح اتفاق افتاده است و این واقعه ثابت میکند که بابل در رقابتهای خودسر سیادت و تسلط بادول همجوار فاتح و مظفر بوده است، **حمورابی** صاحب قانون معروف است که باسم خود او موسوم وقدیمترین قانونی میباشد که در دست ماست، اگرچه بعضی قطعات از قوانین سومری نیز که خیلی عالی بوده ویقیناً مأخذ ومنشأ قانون **حمورابی** هم همان است بما رسیده است و چون بخاطر بیاوریم که قانون **حمورابی** چندین قرن قبل‌ازشریعت حضرت **موسی** تدوین شده و درنظربسیاری از فضلااساس ومأخذ شریعت **موسی**[3] میباشد معلوم‌میشود، **دمرگان** در کشف تخته

---

1 _ Professor Clay.

۲ ـ تاریخ بابل صفحه ۸۹ «مؤلف».

۳ ـ این عقیده که قانون **حمورابی** مأخذ شریعت **موسی** بودهاست امروزه درخیلی جاها تغییر کرده واز بین رفتهاست، نکات بس قابل توجهی که در مشابهت آنها باهم‌استنباط وذکر شدهاند طوری هستندکه طبعاً دو قانون جاری بین دوقوم خویشاوند را در فرهنگ وتربیت‌وتهذیب‌همانند نشان میدهند در صورتیکه از خصائص بابلی قانون **حمورابی** نشانی در مجموعهٔ قوانین **موسی** نیست «مؤلف».

سنگ گرانبهائیکه قانون مزبور بر آن منقوش است چه منت بزرگی بر ما دارد. رویهمرفته



۱۰ ـ سرلوحهٔ کتیبهٔ قانون حمورابی

عکس فوق از روی نسخه بدل کتیبهٔ مزبور در موزهٔ بریتانیا برداشته شده واصل کتیبه در موزهٔ لوور میباشد.

این کتیبه در سه هزار و ششصد سطر بر روی سنگ یک پارچهٔ نقش دار بارتفاع ۸ پا کنده شده است. بالای کتیبه شمش خداوند آفتاب نشسته در حالیکه از شانه هایش شعله میبارد ومتن قانون را بدست گرفته به حمورابی تسلیم میکند

قانون مزبور از جنبهٔ اخلاقی عالی و نیز از جهت اینکه قانونی است سلطنتی و عرفی و جنبهٔ مذهبی ندارد برجسته و قابل بسی ملاحظه است واز جمله موادیکه دارد ترتیبات راجع به قضات و سایر صاحبمنصبان و همچنین راجع بزراعت و مشروب ساختن اراضی و چرانیدن مواشی و بحر پیمائی وخرید و فروش بندگان و روابط آنها باما لکین ایشان و قواعدمزاوجت و مجازات ضرب وآزار و احوال نسوان و میراث وسرقت و غیرهامیباشند و تا وقتیکه آندولت استقرار داشته قانون مزبور اساس کلیهٔ تمدن بابلی بوده است.

سلسلهٔ دوم بابل از ۲۰۶۸ تا ۱۷۱۰ پیش از میلاد تقریباً

امروز معلوم شده که سلسلهٔ اول بعد از آنکه بسبب منازعات دائمی باحکمرانانیکه در فهرست اسامی سلاطین بعنوان سلسلهٔ دوم مذکور میباشند ضعف و تنزل یافته بود بواسطهٔ هجوم و استیلای هتیت ها انقراض یافته است. حکمرانان یازده گانه از سلسلهٔاول براقصای ناحیهٔ جنوبی بابل که موسوم بکشوردریائی بود فرمانفرمائی میکردند و مؤسس سومری این سلسله که **ایلوما ایلو** نام داشته درزمان **سمسو ایلونا** پسر **حمورابی** دارای استقلال شده است امابنظر میآیدکه طوائف هتیت مدت زیادی بابل رانگاه نداشته اند زیراکه بزودی طوائف کسیت ایلامی جای آنها را گرفته اند و ایشان در دورهٔ سلاطین آخری خاندان **حمورابی** هم شروع بتاخت و تاز دربابل کرده بودند، باری کسیت ها در تحت قیادت **گنداش** یا **گداش** طبقه‌ای را تأسیس کردند که سلسلهٔ سوم سلاطین بابل در سال ۱۷۶۰ قبل از میلاد محسوب میشدند، سلاطین اولی این سلسله (کسیت) با حکمرانان آخری سلسلهٔ دوم معاصر بوده و آنها قسمت جنوبی بابل را هنوز در دست داشته اند لیکن **ایگامیل** که آخرین پادشاه از سلاطین جنوبی است بداشتن آن ناحیه واقعهٔ در کنار خلیج فارس قانع نبوده و به ایلام بخصوص دست اندازی نموده است اما **اولم بوریش** پسر پادشاه **بورنابوراریش** منسوب رئیس کسیت اورا شکست فاحش داده وازآن ببعد طایفهٔ کسیت که ارتباط خودرا با ایلام غربی نگاهداشته بودند بلامنازع بر تمام بابل فرمانروائی نمودند.[1]

---

۱ ـ در خصوص مناسبات سه سلسلهٔ اولی بابل باهم و مداخله های پی در پی هتیت ها و ایلامی ها درامور بابل رجوع شود به کتاب **کینگ** موسوم به مطالعات در تاریخ مشرق، باب ۲ فصل ٤ و ٦، ص ٧٦ (مؤلف).

سلسله های ایلامی معاصر باسلاطین بابل

از احوال داخلی ایلام در دورهٔ سلسلهٔ اول بعد از **حمورابی** و پسرش **سمسوایلونا** که بالاخره پسر **کودورمبوگ** پادشاه ایلام را مغلوب ساختند چیزی معلوم نیست لیکن آثاری دیده میشود از اینکه دولت مستقلی بوده است وعنصر غالب آن انزانی بنظر میرسد. اشخاص مهم سلاطین این دولت **خومبن نومنا** و پسر او میباشند ویقین است که پدر عمر خود را صرف محکم ساختن اساس دولت ایلام نموده وپسر مشغول انتظامات کشور و مرمت معابد خراب شده بوده است وبواسطهٔ این اعمال دین پرورانه آجرهای بسیاری که اسم او بر آنها نقش میباشد بدست آمده است.

سلسلهٔ کسیت بابل از ۱۹۲۵ تا ۱۱۸۵ پیش از میلاد تقریباً

اکنون بسلسلهٔ کسیت میپردازیم که منشأ آن از کوهستان زاگروس درشمال ایلام بوده وقریب شش مائه بر بابل حکومت کرده است. امروز این عقیده شایع است که طبقهٔ مزبور آریائی بوده و خداوند معتبری که پرستش میکردند سوریاش[1] یعنی خورشید بوده است و محتمل است آنها جلوداران یا پیش قراول طوائف مهاجمی باشند که در فصل هشتم این کتاب به‌ذکرشان خواهیم پرداخت وچنانکه استنباط میشود تأثیر آن پایتخت بزرگ یعنی بابل کار خود را کرده و اخلاف آنها که بطور مهاجم و فاتح آمده بودند درتحت تمدن عالی رعایای خود درآمده برحسب ظاهر تغییر حال داده بابلی شده بودند.

در زمان سلطنت سلسلهٔ کسیت در اواسط مجرای دجله دولت آشور طلوع نمود و صورت عهد نامه‌ای بدست آمده که در مائه پانزدهم قبل از میلاد بین یکی ازسلاطین کسیت و پادشاه آشور بسته شده است.

در سال ۱۲۷۵ قبل از میلاد دولت شمالی موقتاً بربابل مسلط شد وباز تقریباً در ۱۱۰۰ قبل از میلاد ثانیاً استیلای موقتی بر آنجا پیدا کرده ولیکن خیلی کم دوام بوده و در هر دو موقع عاقبت این کشمکشها برای لشکریان آشور بسیار بد بوده‌است.[2]

با مصریان نیز روابط برقرار بود و مکاتباتی بین سلاطین آن دو کشور واقع شده

---

۱ - سوریاش همان لفظ «Surya» هندی و «Helios» زبان یونانیست، رجوع شود به کتاب هال که ذکرآن درسابق رفته «مؤلف».

۲ - رجوع شود به فصل هشتم «مؤلف».

که بعضی تا کنون محفوظ مانده در دست است .

وقتیکه قدرت کسیت‌هامبدل بضعف شد ایلام دارای نفوذ عظیم بوده وبالاخره آن سلسله در آخر کار خود مجبور شد تبعیت ایلام را قبول کند .

در زمان این سلسله بود که در بابل اسب را بطور عموم برای کشیدن ارابه ها بکار گرفتند، اگر چه حالا قرائنی داریم براینکه در زمان سلسلهٔ اول هم وقتیکه کسیتها در میان لشکریان بابل خدمت میکردند اسب تحت عنوان « حمار کوهستان » معلوم بوده است .

اوضاع ایلام

در این مدت مدیداوضاع ایلام بخوبی معلوم نیست ، در اواخر دوره سلسلهٔ کسیت میخوانیم که **خوربتیلا** پادشاه ایلام با **کوری گلزو** پادشاه بابل جنگ کرده و پادشاه ایلام که ببابل دست اندازی کرده بود مغلوب واسیر شده و ظاهراً شوش هم مسخر گردیده است، چندی بعد **کیدین خوتروتش** پادشاه ایلام بابل را ویران و مسخر کرده و بسیاری از سکنهٔ آنرا باسیری برده است .

شوترو ك ناخونتا پادشاه ایلام سال ۱۱۹۰ پیش ازمیلاد تقریباً

ازجملهٔ سلاطین‌جنگجوی معتبر آن دوره **شوترو ك ناخونتا** بوده که بابل را مسخر نموده و شهر ها را غارت کرده و نفایس صنعتی آنهارا بشوش حمل نموده است . الحق‌این‌عمل موجب امتنان و تشکراست که کاوشهای‌مسیو **دُمرگان** درشوش این اندازه مثمر ثمرشده وچیزهائی نفیس بدست او آمده‌که از جمله ستون‌سنگی **نرامسین** است که‌این‌پادشاه از بابل بشوش برده وعالم‌عتیقه شناس‌فرانسوی بعدازسه‌هزار سال آنرا کشف کرده است . مجسمهٔ **مردوك** را که رب النوع مهم بابل بوده نیز برای تکمیل فتح و ظفر در آنزمان به‌ایلام بردند و سی سال باسیری نگاهداشتند و این‌هجوم و تاخت و تاز از طرف ایلام بالاخره انقراض سلسلهٔ کسیت‌را فراهم ساخت .

جانشین **شوترو ك ناخونتا،شیلخاکاین‌شوشیناك**است که اداره کنندهٔ بزرگی‌بوده و در ساختن ابنیه هم اهتمامی داشته است و مسیو **دُمرگان** ازاوبایدخیلی‌ممنون باشد زیراکه هر معبدیراکه مرمت‌کرده اسم بانی اولی آن را نیز ذکر نموده است بلکه کتیبهٔ

اولی را که بانی برای ابقای نام و عمل خود در آن بنا قرار داده بزبان سامی عیناً نقل کرده و ترجمهٔ انزانی آنرا هم بر آن افزوده و نتیجه اینکه از کتیبه‌های اولی دو نسخهٔ دیگر داریم که بفاصلهٔ دوهزار سال نوشته شده و قدمت قوم ایلام را بر ما ظاهر میسازد و اینموقع بهترین دوره های صنعت وادب ایلام بوده و ستونهای سنگی و برنجی و آجرها و کتیبه های آن عهد فراوان است .

سلسلهٔ پاشهٔ[1] بابل از ۱۱۸۴ تا ۱۰۵۳ پیش ازمیلاد تقریباً

سلسلهٔ جدیدی ازبابل برایلامیها غلبه کرده و **مردوك** را ببابل بر گردانید و این امر بدستیاری **نبوکد نصر** اول واقع شد که شخص مهم سلسلهٔ پاشهمیباشد ، این تسمیه ازجهت اسم یکی از محلات بابل است و او آخر پادشاهی است که استیلای بابل را تادریای مدیترانه رسانیده وازانتهای امر او تااواخر آندوره که درحدود ۱۰۵۳ قبل از میلاد بوده است اطلاعات قابل اعتماد خیلی کم در دست است و احتمال کلی دارد که در تمام اینمدت غلبه واستیلا با ایلامیها بوده است .

صفحات دریائی و سلسلهٔ بازی ها از سال ۱۰۵۳ تا سال ۱۰۳۲ قبل ازمیلاد تقریباً

سه نفر پادشاه متعلق به سلسلهٔ دوم صفحات دریائی بیست سال سلطنت کردند و سلسلهٔ دیگری که آن نیزدارای سه پادشاه است جای ایشانرا گرفت که تقریباً بیست سال فرمانروائی نمود و آن موسوم بسلسلهٔ بازی ها میباشد ودرآن موقع باز ایلامیها دربابل ظاهر میشوند و سلطانی از ایلامیها را بر تخت میبینیم ولیکن زیاده از شش سال سلطنت او دوام نداشته است (از ۱۰۱۱ تا ۱۰۰۶ قبل از میلاد تقریباً) .

همین امور دلالت دارد براینکه بابل در آنزمان بحال ضعف و ناتوانی افتاده وعلت آن هم تاخت و تازهای طوایف بدوی گوتی در زمان سلطنت سلطان غصب موسوم به **ادداپلو ایدینا** یکی از جانشین های **نبوکدنصر** اول بوده است ، طوایف مزبور هم سومر را خراب کردند وهم آکد را وشهر ها را غارت و معابد بزرگ را ویران نمودند و بالنتیجه کشور را بحال ضعف وناتوانی انداخته دولت را متزلزل ساختند ،

---

1 - Pashe

اددا پلو ایدینا درصدد بر آمد که از آشور مددی تحصیل کند و برای این مقصود دختر خود را بزنی پادشاه آشور در آورد و طبیعی است که درچنین موقعی ایلام نیز سعی میکند که از این اوضاع استفاده کند لیکن نتوانست بر آنکشور تسلط دائمی حاصل نماید و تنها پادشاه ایلامی که بر تخت بابل جلوس کرد (ظاهراً اسم بابلی **اِ-اپلو-او تسور** را اختیار نمود) موفق بر تأسیس سلسله‌ای نگردید واین قضیه که بابل درآن زمان با اینکه بدست آشور و ایلام هر دو ضعیف وبیقدرت شده توانسته‌است نیمه استقلالی برای خود حفظ کند میشود آنرا بتهدید و خطرات دائمی حمله و تاخت و تاز قبایل تازه نفس نژاد سامی تعلیل نمود.

کلدانیان، ۹۷۰ تا ۷۳۲ قبل از میلاد تقریباً

در این موقع که بابل را ایلامیها میچاپیدند و آشوریان هم آنرا مطمح نظر قرار داده بودندقبایلی از مهاجرین سامی نژاد که در تاریخ آنها را کلدانی میخوانند بآنجا هجوم بردند وظهور ایشان آغاز دورهٔ جدیداست. اینطایفه از مشرق عربستان آمده و از طرف جنوب وارد بین النهرین گردید و بنابراین مدعی ثالثی برای بابل پیدا شد.

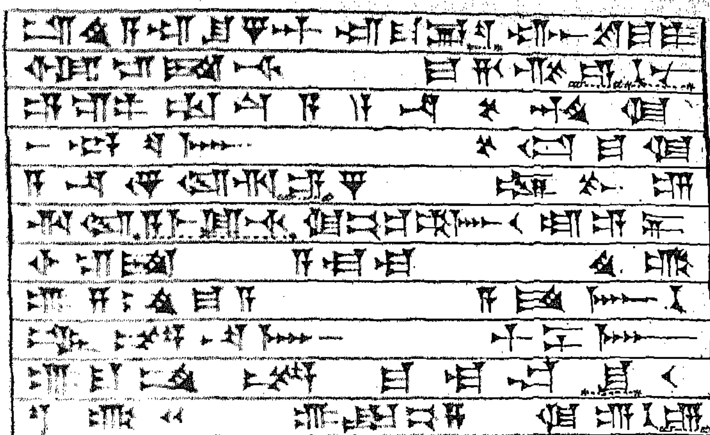
جنگهای عدیده‌ای که در این دوره واقع شده نمی توانیم شماره کنیم، **وینکلر** [1] شرح آنرا داده میگوید اختصاص آن محاربات این بوده‌است که سلاطین کلدانی بامساعدت ایلام میخواستند تاج و تخت بابل و سیادت آشوریها را هر وقت در جاهای دیگر گرفتار نبودند بدست آرند[2]. حاصل اینکه نزاع و هرج و مرج دائمی بر قرار بود تا در زمان سلطنت **نبو نیتسر**[3]، ازسال ۷۴۷ تا ۷۳۲ قبل از میلاد که بواسطهٔ تأسیس دورهٔ جدید معروف میباشد بابل در تحت حمایت و استیلای دولت جدید آشوری در آمد.

---

۱ - Winckler

۲ - صفحه ۱۰۷ کتاب او که ذکر آن در سابق رفته «مؤلف».

۳ - Nabu - natsir



کتیبهٔ آشور بانیپال

(از کتاب کتیبه های میخی آسیای غربی)

« تألیف سر. ح. ث. رالینسون مجلد ۵ صفحهٔ ٦ گرفته شده است ».

فصل هفتم

امپراطوری آشور و سقوط ایلام

> من خاك شهر شوشان و شهر مادکتو و شهرهای دیگر را تماماً به آشور کشیدم و در مدت یك ماه و یك روز من سرزمین ایلام را بتمامی عرض و طول آن جاروب کردم . من آن کشور را از عبور حشم و گوسفند و نیز از نغمات موسیقی بی نصیب نمودم و به حیوانات درنده و مارها و جانوران کویر و غزال اجازه دادم که آنرا فرو گیرند .
>
> « کتیبهٔ آشور بانیپال »

طلوع آشور

ولایت آشور اصلاً عبارت بود از اراضی متعلقهٔ بشهری که موسوم باین اسم بوده است و مانند بابل در تحت حکومت پاتسی‌ها بود و آنها نیز مانند حکمرانان بابل کم‌کم سلطان مقتدری گردیدند .

اولین دفعه که از شهر آشور ذکری میشود در نامه‌ایست که در زمان حمورابی نوشته‌شده ، هنگامیکه بظاهر آن بلده هم جزو دولت آن پادشاه بزرگ بوده است . بین

۱۸۰۰ و ۱۵۰۰ قبل از میلاد، مملکت آشور نائل که باستقلال شده و بنای انبساط را گذاشته همواره از جانب شمال بسط یافته است. آشور که نام پایتخت قدیم است[1] کم کم متروك شده ابتدای کلخی که امروز محل نمرود است و بالاخره نینوا مقر حکومت گردید و آن در سر تنهـا راهی واقع شده که بابل را با مغرب یعنی آشور مربوط ومتصل ساخته و همینکه بنای ترقی و انبساط را گذاشته بالطبیعه ولایات مجاور خود را مسخر نمود، بیان این مطلب دراینجا جالب توجه است که چگونه آشور بچنان مقام رفیعی رسید که اصل سرزمینی را که منشاء دولت از آنجا بود مطیع ساخته و ولایات مجاور را در تحت استیلا و خراج گذاری خویش در آورد.

باید دانست که اصول حکومت بابلی هـا روی طبقهٔ روحانیون و ملوك الطوایفی تأسیس یافته لیکن قدرت آشور متکی بر طبقهٔ فلاحان آزاد بود و این ترتیب منتهی بتشکیل سهمناك ترین قشونیکه در مشرق نزدیك دیده شده گردید، چه در واقع آشور مطلقاً بسته بقشون خود بود و همینکه فلاحان آزاد کم کم از میان رفتند و تمام شدند در صدد بر آمدند که لشکریان مزدور اختیار کنند ولیکن این مزدوران تاوقتیکه مزد و غنیمت وافر داشتند خوب میجنگیدند امـا همینکه دورهٔ احتیاج در میرسید دولت را رها کرده و تنها میگذاشتند.

دولت قدیم آشور

چون کُتّاب و نویسندگان رسمی **آشور بانیپال** وقایع مهمهٔ گذشتهٔ آشور و بابلیان را در دفاتری معروف بتاریخ معاصر یا اتفاقاتی که در یك عصر رخ داده همه را ضبط کرده‌اند میتوانیم بوسیلهٔ آن، تاریخ آشور را از مائه پانزدهم قبل از میلاد بدون اشکال معلوم داریم.

اول واقعه‌ای که ذکر شده معاهده ایست بین **کاریینداشی**[2] پادشاه سلسلهٔ کسیت و **آشور ریمنی ششو** پادشاه آشور بسته شده و تقریباً یك دورهٔ بعد نامه‌ایست که یکی از پادشاهان آشور **آشور یو بالیت** دوم به **امنوفیس** چهارم فرعون مصر نوشته است و در این نامه اشاره بمراسلاتی میکند که جدش **آشور نادین آخی** به **امنوفیس** سوم نوشته

۱ ـ وآن عبارتست از (Kala shergat) جدید.

۲ - Karaindashi

و این مسئله بسی قابل توجه است. تقریباً درهزار وسیصد سال قبل از میلاد **اداد نیراری** اول دولت میتانی را که در شمال غربی بود منقرض ساخته و بین النهرین را متصرف شده است، پسرش **شالمانزر** اول تقریباً در سنه ۱۲۷۰ قبل از میلاد فتوحات پدر خود را امتداد داده و در دورهٔ او پایتخت دوم آشور یعنی کلخی مابین دجله و زاب کبیر ساخته شده و در این دوره میتانی بالاخره منقاد گردیده و دولت بزرگ جنوبی یعنی بابل که آنزمان در تحت فشار و آزار ایلام بود نیز بدست **توکولتی نی نیبی** در سال ۱۲۴۸ قبل از میلاد مسخرشده است[1]، هرچند مردم بابل بالاخره مهاجمین را راندند و دولت آشور بواسطهٔ اغتشاشهای داخلی قدرت خود را از دست داد ودوباره بمقام اول خود که تبعیت نسبت به‌بابل بود برگشت.

تقریباً در سال ۱۱۰۰ قبل ازمیلاد آشورباز تحت سلطنت **تیگلات پیلسر اول**[2] دولت مقتدری گردید و آن پادشاه فتوحات خود را تا سر چشمهٔ دجله بسط داده و تصویر او هنوز در آنجا منقوش است و کتیبه‌ای هم‌دارد که محاربات ثلاثهٔ او را درآن ناحیه نقل میکند. این پادشاه چنانکه درفصل دهم ذکرخواهیم کرد به قسمت غربی فلات ایران هم دست اندازی نموده و از جمله کارهائی که کرده مغلوب ساختن هتیت‌هاست و تادریای مدیترانه رفته و عجب اینکه در آرود[3] سوار کشتی شده و بحرپیمائی نیز نموده است و در این مسافرت و لشکرکشی با **فرعون** مصر هدایا ردو بدل کرده و **فرعون** یك نهنگ باوتعارف داده‌است، بالاخره پادشاه ذیجاه قشون خود رابجانب بابل برده پایتخت آن‌کشور را متصرف شد لیکن مانند دورهٔ فتوحات سابقه عاقبت بخت او برگشت و مجدداً کشور آشور در تحت تبعیت درآمد.

مهاجرت آرامیان

واقعهٔ مهمهٔ این دوره هم برای آشور و هم برای بابل مهاجرت طوائف آرامیان بوده‌که از عربستان خارج شده تقریباً از هزارو سیصد سال قبل از میلاد بنای تاخت و تاز بآن کشور را گذاشته بودند و در این وقت

---

۱ - **هال**، صفحهٔ ۳۷۰ کتاب او که ذکرش درسابق رفته مؤلف.

۲ - Tiglath - Pileser ۳ - Arvad

از کنار دجله در بین‌النهرین سرازیر گردیده و اگر چه دربابل کلدانیها که هنوز بطرف شمال درحرکت بودند با ایشان‌مقابل شدند و همچنین طائفه سوتی که سابقاً جزومعظمی از آن کشور را اشغال و با خود آرامیان از حیث نژاد قرابت داشتند بجلوگیری ایشان پرداختند معهذا از آن ببعد طوائف نامبرده اهمیتی پیدا کرده و منشأ آثار گردیدند. آنها ظاهراً در آشور تمام‌کشور را متصرف شدند و همین‌هجوم و مهاجرت بود که دولت قدیم آشور را خاتمه داد ولی کیفیت انقراض آندولت‌بدرستی معلوم نیست و مسئلهٔ قابل‌توجه این است که در ۱۲۰۰ قبل از میلاد آرامیان دمشق وحلب وسایر کشور های سوریه را جزء متصرفات خود قرار داده تجارت مهمی تشکیل‌دادند ودر ۱۰۰۰ قبل ازمیلاد الفبائی را که از فینیقی‌ها گرفته بودند در تحریرات خود بکار بردند و تجارت و خط آنها در طول و عرض شرق نزدیك ومیانه، تأثیراتی بخشیده ومتدرجاً ولی مسلماً خطوط آنها جانشین خطوط میخی گردید.

دولت‌میانی‌آشوری‌از سال ۹۰۰ تا سال ۷۴۵قبل‌ازمیلاد تقریباً

وقتیکه آشور مجدداً قوت یافت ابتدا طوائف آرامیان را مطیع خود کرد و بعد از آن بهر جانب فعالیت جنگی عجیبی ظاهر ساخت‌وازسر چشمهٔ دجله‌گرفته تا نهر الکلب‌واقع درنزدیکی بیروت معرض تاخت و تاز لشکریان آندولت گردیده وحجاریهای آشوری در نهرالکلب موجود است و بنظر مسافرین میرسد.

در این دوره سلطنت **اددادنیراری** دوم ازسال ۹۱۱ تا ۸۹۰ پیش از میلاد اهمیت مخصوص دارد زیرا که از سال ۸۹۳ پیش از میلاد وقایع مرتباً مضبوط است و بقول مسیو **هال** تاریخ باسنوات صحیح شروع میشود. بنا براین وقتیکه آن پادشاه‌ازجدّ خود **تیگلات پیلسر** سوم ذکر میکند میدانیم که نامبرده معاصر **سلیمان** و **شیشاك** بوده است. بزرگترین پادشاه جهانگیر این سلسله **آشور نات سیر پال** است (سال ۸۸۴ تا ۸۶۰ قبل از میلاد) که دولت را بحدود سلطنت **تیگلات‌پیلسر** اول رسانید و نام‌بلند او بواسطه بیرحمی و سبعیت که نسبت باسرای جنگی نشان داد لکه‌دار شد چه تمام آنها را از کوچك و بزرگ وزن و مرد همه را بمیخ چوبی بسته وزنده سوزانیده است. پسر

شلمنزر دوم بتسخیر دمشق که پادشاه آن بـا **اهاب** پادشاه اسرائیل متحد بود موفق نگردید لیکن در بابل پیشرفت کرده و بر آنکشور تسلط یافت ، تشکیلات قشونی آشور که ویرا دولت فاتح در شرق نزدیك معرفی نمود در پرتو اقدامات این دو پادشاه بود . در اینوقت ایلام صعب‌الوصول و جنگجو بود و مصرا گرچه ضعف داشت اما دورافتاده و باینواسطه فقط این دوکشور از حملات مصون‌بودند و بنابراین آشور دوباره باعلی‌درجهٔ شوکت‌وآوازه‌خودرسید لیکن دراین نوبت نیزنتوانست ممالك مفتوحه را نگاهداری کند و علت عمدهٔ آنهم طلوع‌دولت اورارتو یا آرارات‌بود، حاصل اینکه کشورهای تابعهٔ آشور باز ازهم متلاشی شده دارای استقلال گردیدند و دورهٔ مذکور بواسطهٔ انقلاب وشورش خاتمه پیدا نمود .

دولت جدید آشور از سال ۷٤٥ تا ٦٠٦ قبل از میلاد

بالاخره رئیس شورشیان تحت عنوان **پول** یا **تیگلات پیلسر** چهارم بر تخت‌جلوس نمود ودر زمان او آشور دولت معظم‌مقتدر آسیای غربی گردید یعنی از فلات ایران تا دریـای مدیترانه در تحت‌استیلای اودرآمد و [illegible] بنیه و رمق باقی بود.

جهانگیر مذکور اول دفعه به بابل لشکر کشید و آرامیان و کلدانیان را در آنجا شکست داد و شاهنشاهی بابل راحاصل کرد و **نبونصیر** پادشاه بابل در تحت حمایت آشور درآمد . در طرف شمال هم چندین جنگ با اورارتو نمود و اگرچه نتوانست وان را که پایتخت بود مسخرنماید لیکن ولایات جنوبی آنرا متصرف شد اما چیزیکه بیشتر محل توجه است محاربات غربی اوست ، چه بواسطهٔ فتح آخری دمشق در سنه ۷۳۲ قبل‌از میلاد فلسطین از معاونت دولتی که به تنهائی مابین او و آشور حایل بود محروم گردید و پس از یك سلسله جنگهای متوالی بالاخره فاتحانه وارد بابل شده و عنوان پادشاهی سومر و آکد «دستهای بل (رب‌النوع)» را گرفت.

سارگن دوم از ۷۲۲ تا ۷۰٥ قبل از میلاد

سارگن دوم که بتخت آشور رسید مؤسس سلسلهٔ جدیدی محسوب میشود و چنین بنظر میرسد که سلالهٔ بلاواسطهٔ او با ممیزات کهنه و روحیه [illegible] که آن سلسله دارای

املاك بسیار و ضمناً از مالیات معاف بودند و بنابر این فلاحان آزاد از میان رفته و جماعتی از بندگان یا اسرای جنگی جای ایشانرا گرفته بودند. چون سلاطین آشور با این ترتیب مخالفت میکردند کهنه اسباب انقلاب را فراهم آورده **سارگن** دوم را که دست نشانده خودشان بود برتخت سلطنت نشانیدند و از آن ببعد قوت سلطنت بواسطهٔ قشون مزدور بود و لشکریان آشوری حیثیت قوهٔ ملی را از دست دادند.

جنگ اول بین آشور و ایلام

اول دفعه‌ای که آشور باایلام درست روبرو شد و جنگ کرد در زمان این سلطان بود، **تیگلات پیلسر** باطوائف کوهستانی شمال شوش زدوخورد کرده و سایر سلاطین آشورهم با طوایف نیمه مستقلی که در بین این دو دولت واقع بودند کشمکش پیدا کرده بودند لیکن تا وقتیکه نواحی آرامیان شرقی دجله ملحق ببابل نشده و **تیگلات پیلسر** سوم آنجا را مسخر ننموده بود آن دودولت که‌لامحاله دیر یازود میبایست طرح خصومت بریزند مستقیماً و بلاواسطه بیکدیگر تماس پیدا نکرده بودند، پس از یك جانب دولت آشور بود که بالنسبه متمدن و مرتب محسوب میشد و سایر مرزها و کشور ها را ضمیمهٔ خود کرده و آنها را تحت ادارهٔ خود درمیآورد، ازجانب دیگر ایلام بود که مثل اغلب اقوام مستقل منفرد و از میزان و نسبت قوه و قدرت خود با دولت همسایه بیخبر بود و به فیروزی خویش اطمینان داشت، از این گذشته سلاطین ایلام که از قدیم الایام بتاخت و تاراج معتاد بودند از اینکه ترقیات آشور مانع اعمال دیرینهٔایشان میشود دلتنگ ومتغیربودند. درین صورت محل تعجب‌میشود که مابین ایلام و بابل‌عقد اتحاد بسته شود لیکن عزم واستعداد **سارگن** را بدرستی نشناخته بودند چه آن پادشاه همین که از مخبرین خود شنید که‌قشون ایلام از سرحد عبور کرده‌اندمصمم شد پیش قدم شود و هر دو دولت هریك راجداگانه مضمحل نماید، پس درحالیکه‌پادشاه ایلام منتظراتصال و پیوند بقشون متحدین خویش بود لشکر آشور بدون ترقب ظهور کرد.

فریقین که اول دفعه باهم ملاقات میکردند در اسلحه و آلات جنگی باهم یکسان نبودند. پیادگان ایلامی زره نداشتند لیکن تیراندازان سنگین اسلحهٔ آشوری زره پوشیده

بودند ، ایلامیان در مقابل سپرهای بزرگ آشوریان سپر سبکی بدست داشتند و مغفر کوتاهی بدون جغه و پر کلاه از یکمشت یال یا دم اسب برسر گذاشته و حربهٔ ایشان عبارت از کمان و نیزه ودبوس و خنجر بود ، آشوریان سپری بزرگ و کمانی بزرگتر داشتند ، ارابهٔ ایلامی نیزسبک تر از ارابهٔ آشوری بود و سواران ایشان هم عدداً کمتر بودند بالاخره لشکریان ایلامی بیشتر از طوائف مستقل ونیمه مستقل کوهستان اطراف جلگهٔ شوش ترکیب شده و در اینصورت ظاهر است که سپاه نامبرده با وصف شجاعت ودلیری اتحاد و استحکام یا حُسن انتظام لشکر آشوری را که تقریباً درتمام شرق نزدیک سیر کرده و فتوحات‌نموده نمیتوانستنددارا باشند وبااینحال ایلامیهاخود را یك حریف دلیر و خطرناکی بقشون آشوری نشان دادند .

ملاقات اول باکمال سختی واقع شد و جمع کثیری بهلاکت رسیدند وهر دوطرف مدعی فیروزی بودند لیکن آشوریها مجبوربمراجعت شدند و بنابراین جنگ دوربلوبرای آشوریها مغلوبیت‌محسوب میشد اگر چه شکست ایشان فاحش و بیّن نبود . پس درآنوقت منازعه و کشمکش متوقف ماند و **سارگن** دنبالهٔ عملیات شگفت انگیز و حملات خود را امتداد داده درجریان احوال یك شکست سختی به‌لشکریان مصر وارد ساخت درصورتیکه سرزمین هتت‌ها ضمیمهٔ کشور آشور گردید و سلاطین یونانی قبرس نیز هدایا وتحف به‌ننوا فرستادند.تسخیرساماریه[1] و اسیری اسباط عشرهٔ بنی اسرائیل نیز در دورهٔ **سارگن** واقع شده است .

سناحریب از سال ۷۰۵ تا ۶۸۲ قبل از میلاد

اینك به سلطنت **سناخریب** پسر و جانشین **سارگن** میرسیم که بنابر آنچه در فصل سوم مذکور شد سوحدهای ایلام دست اندازی‌کرده است ، منصور او حمله مرازبهای هندی بود که میخواستند دولت جدیدی‌تأسیس نمایند وتربیت اندازه هم بمقصود خود رسیده لیکن در حالتیکه لشکریان او مشغول تاراج سواحل دریای ایلام بودند ایلامیها هم تحت فرماندهی **کالودوش** شمشیر را عرصهٔ تخت وتاز خود قراردادند

1- Samaria

و حتی پسر پادشاهرا نیز باسیری بردند.

جنگهای سِناخریب با ایلام

انقلابی درایلام واقع شده که **کالودوش** را درقصر خود محاصره کردند و بقتل رسانیدند. **سِناخریب** بدون تأمل اینواقعه را مغتنم شمرده بقصد استفاده آمد و این اول دفعه‌ای بود که قشون آشوری توانست جلگهٔ پرثروت شوش را عرصهٔ تاخت و تاز خود قرار دهد و پادشاه آشور شرحیکه در نتیجه میگویداز اینقرار است: «سی و چهار دژ و شهرهای بیحسابی که تابع آنها بود من محاصره کرده بیورش گرفتم و سکنهٔ آنها را باسیری بردم و آنها را خراب و مبدل به‌تل خاکستر ساختم و دود حریق آنها را مانند دود قربانی بزرگ بآسمان پهن و وسیع بلند نمودم».

کودورنان خوندی که‌برای جلوس برتخت خالی ایلام معین شده بود بکوهستان متواری شده در آنجا در تمام مدت این لشکر کشی آشوری ساکت و ناظر جریانات بود و **سناخریب** بواسطهٔ این اظهار ضعف قوت قلبی یافته عازم شد به مادکتو واقع در کوهستان حمله کند، لیکن برف وبارانهای‌شدید قشون آشوریرا مجبور بمراجعت‌بجلگه نمود و از آنجا به نینوا برگشت و **کودورنان خوندی** بسبب مسامحه درجلوگیری از آشوریان مورد نفرت رعایای خود شده در سال ۶۹۲ قبل از میلاد بقتل رسید.

برادرکوچکش **اوم‌مان‌مینانو** جانشین او شد وقشون‌ایلام بزودی‌بقوت وصلابت قدیم خود عودت نمود و پادشاه بابل چون چنین دید موقع را مقتضی دانست که با ایلام متحد شده دشمنی را که نسبت بهر دو جبر و تعدی میکند از میان بردارند و برای اینکه دولت ایلام بتواند از مردمان فلات ایران لشکری جمع آوری کند خزائن ارباب انواع بابل را خالی کردند و در مدت قلیلی قشون کثیری فراهم نموده در کنار دجله با آشوریان روبرو شدند. این معرکه بسیار شدید و تلفات طرفین زیاد بود، لیکن سردار ایلامی‌و بسیاری اشخاص که بقول پادشاه آشور خنجر های طلابکمر داشتند بقتل‌رسیدند و عاقبت فریقین هر یك بمقر اصلی خود مراجعت نموده هیچیك بظاهر غلبه و برتری بردیگری نیافتند.

تسخیر و غارت بابل در سال ۶۸۹ قبل از میلاد

در سال ۶۸۹ قبل از میلاد **سناخریب** دوباره بمیدان شتافته و بطرف بابل رفت و ایلام در این موقع با متحد خویش همراهی نکرد زیرا که پادشاه آن مبتلا بمرض فلج گردیده بود، پس برحسب ظاهر بابل مقاومت طولانی نکرد و همینکه مسخر شد در این نوبت آشوریان مثل دفعهٔ سابق برأفت و مهربانی با آن رفتار نکردند بلکه شهر را باختیار لشکریان بیرحم سپردند و فرمان قتل و غارت دادند و این امر کاملا اجرا شده و بابل را با خاك یکسان کردند، در ازای طغیانهای متوالی سکنهٔ آن، نهرآبی که بود روی خرابه های شهر برگردانیده و هرچه بود بر باد دادند.

اسرهدون از سال ۶۸۱ تا سال ۶۶۹ قبل از میلاد و روابط او با ایلام

این پادشاه جدید اول کاریکه کرد شروع بترمیم بابل نمود و در همین سال خرابی آن تعمیر و دیوار و بروج و دروازه های آن باتمام رسیدند. درسال ٦٧٤ قبل ازمیلاد **خو عبان کالداش** دوم پادشاه ایلام ناگهان به بابل حمله برد و تا سیپر پیش رفته در حالیکه پادشاه آشوری در جای دیگر سرگرم بود و چون پادگان آشوری قوهٔ مقابلی با ایلامیهارا در میدان جنگ نداشتند مهاجمین مظفر و منصور بکشور برگشتند. چند روز بعد پادشاه ایلام در گذشت و برادرش موسوم به **اورتاکو** بجای او بتخت نشست و ارباب انواعیرا که از سیپر آورده بودند برگرداند و در ازای این مهربانی چون ایلام گرفتار قحط وغلاشد **اسرهدون** از مساعدت و معونت مضایقه ننمود.

فتح مصر در سال ٦٧٠ قبل از میلاد

شاهکار سلطنت **اسرهدون** فتح مصر بود و اگر چه آن کشور سابقاً هم از آشوریان شکست خورده بود لیکن تا این زمان هیچوقت بلادش مسخر و اراضیش خراب نشده و شاهزاده خانمهایش باسیری نرفته بودند. بعد از این جنگ قدرت آشور بمنتهی درجه رسید و تمام دنیای متمدن را باستثنای ایلام در تحت اقتدار خویش در آورد و چیزی نگذشت که ایلام هم سر تمکین در پیش نهاد.

آشور بانیپال از سال ۶۶۹ تا سال ۶۲۶

چون **اسرهدون** در گذشت **آشور بانیپال** جانشین او گردید و برادر او **شمش شوموکین** پادشاه بابل شد . ابتدا این پادشاه جدید تمـام مساعی خود را مصروف فرونشانیدن آتش طغیانی نمود که درسال ۶۶۸ قبل از میلاد درمصر تحت **تیرهاکه** پادشاه اتیوپیان روشن شده بود و او شکست خورده طرف نوبه فرار کرد .



۱۱- یک سنگ سرحدی ناتمام متعلق بدورهٔ کاسیت
(ایتونی تیر خود را می شکند)

در سال ۶۶۵ قبل از میلاد در حالیکه لشکریان آشور هنوز در مصر بودند ایلامیهـا موقع را برای استفاده مناسب دانسته ناگهـان در تحت ریاست **اورتاکو** از دجله عبور نموده بنای تاخت وتازرا درآن کشور گذاشتند وچون استحکام بابل زیاده ازآن بودکه بتوانندآنرامسخرنمایند بعادت دیرینهٔ خود غنائـم زیاد جمع کرده به شوش مراجعت نمودندلیکن **اورتکو** در گذشت ومقارن اینحال بعضی بزرگان دیگر نیز از بین رفتند و ایلام مبتلا بهرج و مرج گردید. برادر **اورتاکو** که**توم مان**نام داشت بجای او نشست و درصدد برآمد که بازماندگان برادرخویش‌را اعدام کند لهذا شصت نفر از شاهزادگان با اتباع

کشی بدربار بانیپال فرار کردند و در آنجا چنانکه انتظار میرفت بخوبی پذیرفته شدند چه باین واسطه ایلام ضعیف و گرفتار جنگ داخلی میگردید و این تدبیر مفید افتاد یعنی همین اختلافات خانوادگی اسباب انحطاط ایلام شد. در این ضمن آشور بانیپال وقشونش مجدداً از رود نیل بالا رفتند و بشهر تب رسیده آنرا غارت کردند و دوتا از مسله های جز و آرایش معبد آمن را به نینوا حمل نمودند.

جنگ اول بابل با ایلام

تومان چون بر تخت ایلام مستقر شد با **گمبولا** که گذرگاههای دجله رادر تحت تصرف داشت متحد گردید و بدینوسیله راه بابل برای او بازگشت و قبل از آنکه از سرحد عبور کند **آشور بانیپال** را بین جنگ و تسلیم فراریهای ایلام مخیر گردانید، چون تسلیم فراریان برای پادشاه آشور ننگین و بمنزلهٔ ادعان ضعف و عجز بود جنگ درگرفت. اگر چه بنابر آنچه از کتیبه ها مستفادمیشود **آشور بانیپال** چندان رغبتی باین امر نداشت لیکن چون از ارباب انواع استشاره کرد جواب اطمینان بخش رسید ولشکر آشور بطرف سرحدات ایلام روانه گردید.

جنگ تولیز ۶۵۹ قبل از میلاد

این سرعت حرکت غیرمترقب **تومان**[1] را سراسیمه نمود و او قوای خویش را جمع آوری کرده آهسته بطرف تولیز که شهری نزدیک شوش بود عقب کشید و میسرهٔ خود را بکارون و میمنه را به بیشه تکیه داده مهیای محاربهٔ قاطع گردید و ضمناً چون تمام عساکرش ترسیده بودند یکی از سرکردگان را که **ایتونی** نام داشت نزد دشمن برای مذاکرات صلح روانه کرد تا بدینوسیله فرصت و مجال پیدا کند، لیکن پادشاه آشوری ملتفت شد که این حیله است و حکم داد فرستاده را سر بریدند. جنگ درگرفت و مدتی نتیجه معوق بود، عاقبت آشوریها میسرهٔ ایلامیان را بکارون راندند تا اینکه رودخانه بواسطه نعش اسب و آدم مسدود گردید و بقیهٔ سپاه شکست خورده در پناه بیشه ها بکوهستان فراری شد **تومان** دلیرانه جنگید و حملات پی در پی برد تا مجروح گردید، پس سوار عرابه شد دست بفرار گذاشت لیکن یکی از چرخهای عرابه بدرخت خرمائی برخورد پادشاه بزمین افتاد و تعقیب کنندگان آشوری بر دیث بودند

1 - Teumman.

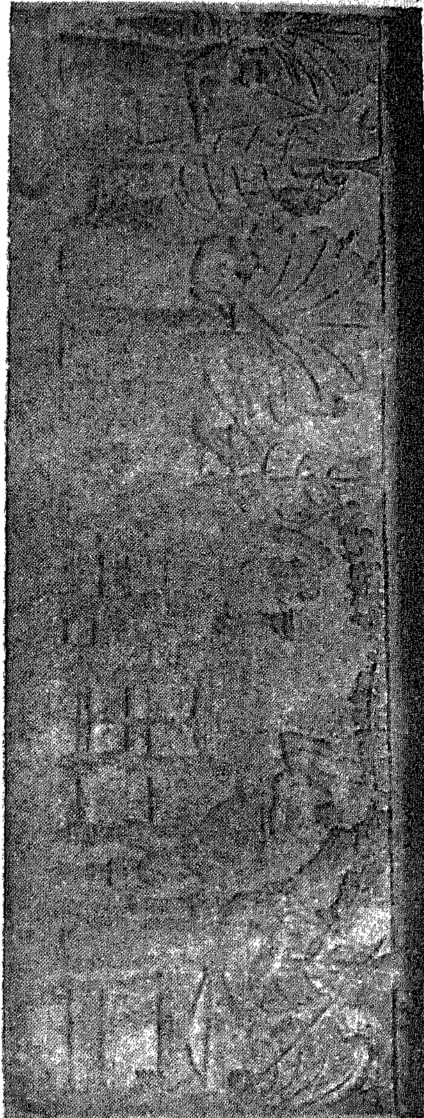
ویکنفر ازشاهزادگان تبعیدشدهٔ ایلامی درعالم کینه‌جوئی برایشان فرماندهی مینمود، **توم‌مان** دوباره مجروح شد و ازاینکه دشمن را در تحت امر ایلامی دید دلش بدرد آمده به‌پسر خود فریاد زد که با تیر بزن، آنجوان تیرش بخطا رفت و خود مجروح گردید و بضرب



۱۲ - تصویر آخرین تیر توم‌مان
(از تخته سنگ ایوان نینوا که در موزهٔ لندن است گرفته شده)

دبوس شاهزادهٔ ایلامی ازپا درآمد، **توم‌مان** را هم سر بریدندوسرش را به‌نینوا فرستادند.

وقایع مذکوره در نقوش آشوری تصویر شده و نقوش نامبرده در موزهٔ انگلیس موجود است و معلوم میدارد که تعاقب پادشاه فراری از میان نخلستان انبوهی واقع شده تصاویر را هم خیلی حساس و جاندار ساخته اند. باری برحسب عادت آشوریان این فتح بزرگ منتهی شد باینکه لشکریان را بدم شمشیر گذرانیدند و ژنرالها و افسران ارشد را زنده پوست کندند و رؤسای بزرگتر را برای زینت آئین فتح و پیروزی نگاهداشتند.



۱۴ ــ آشور بانیپال و ملکه در مجلس جشن
(سر تومان در سمت چپ به یک درخت آویخته است)
از نقوش برجسته نینوا

انقلاب شوش

خبر این مصیبت همان روز به شوش رسید و باعث انقلاب شد. طرفداران شاهزادگان تبعید شده مخالفین خود را بزندان انداختند و با تشریفات وازدحام باستقبال فاتحین شتافتند و در این موقع خواجکان مقدس پیش قدم بودند. خلاصه بر طبق دستور **آشور بانیپال** پسر بزرگ **اورتاکو** که **خوم بان ایگاش** نام داشت بسلطنت معرفی شد و لشکریان آشوری بعد از اخذ خراج

به نینوا مراجعت نمودند .

آئین فیروزی آشور

شادی که **آشور بانیپال** بسبب این فیروزی اظهار کرده دلیل بر ترس و وحشتی است که از ایلام داشته است . رؤسای اسرا را زنده پوست کنده و بدن آنها را قطعه قطعه نموده بنقاط مختلفهٔ کشور پرا کنده کردند . سر **تومان** را بعد از آنکه در موقع جشن و ضیافت بدرخت آویختند بدروازهٔ نینوا نصب نمودند و اگر چه ایلام هیچوقت آشور رادر میدان جنگ مغلوب نساخته بود لیکن با **اسرهدون** همسری کرده در بابل مکرر تاخت و تاز نموده و منتها دولتی بود که تا آنزمان آزادمانده آشور را تهدید میکرد و بنابرین معلوم است که **آشور بانیپال** باید از مقهور ساختن دشمن دیرینه و خراجگذاری او بسیار شاد باشد و حسن تدبیریکه بخرج داده شاهزادگان تبعید شدهٔ ایلامی را تشویق نمود که از نینوا یعنی محل تبعید خود اسباب تولید اختلافات داخلی را در ایلام فراهم آوردند جای تحسین است ، لیکن نمیتوان فهمید که در حالتیکه برحسب ظاهر تسخیر و تصرف شوش در کمال سهولت بوده لشکر آشوری چگونه ازدست درازی بآن محل خودداری نموده است .

طغیان بابل

بعد از آنکه برایلام چنین شکست وارد آمدودست نشاندهٔ آشوری بتخت ایلام رسید بنظر میآ ید که تا چندین سال مهمی از آن ناحیه پیش نیامده باشد لیکن **آشوربانیپال** باندازه‌ای کبر و نخوت پیدا کرد که برادر خود او از او رنجیده چه بآن برادر فقط بطور نایب‌السلطنهٔ بابل و حکمران رفتارمیکرد که هر وقت اراده داشته باشدمیتواند اورا برداردو بنابرین برادر نامبرده برخلاف پادشاه آشور در سال ۶۵۲ تشکیل اتحادی داد و دول تابعهٔ او را داخل در این اتحاد کرد. **خوم‌بان‌ایگاش** پادشاه ایلام هم که طبعاً بمخالفت پادشاه آشور نبود باین امر مجبور شد چه **آشور بانیپال** از او تقاضا نمودکه مجسمهٔ «**نه نه**» را به‌اریك برگرداندوحال آنکه اطاعت این امر با حفظ تاج و تخت منافات داشت زیرا که تمام ملت ایلام نسبت بآن بت احترام و علاقهٔ وافر داشتند و بنابرین همینکه سفرای بابلی **خوم‌بان‌ایگاش** رادعوت کردند و خزانهٔ ارباب انواع خود را برای تقدیم حاضر نمودند دعوت را اجابت کرده و

ملت ایلام نیز ازاینجهت خوشوقت گردید.

جنگ دوم با ایلام
سال ۶۵۱ قبل
از میلاد

جنگ شروع شد و لشکریان فریقین در تمام سال ۶۵۱ پیش از میلاد مراقب یکدیگر بودند و دراین نوبت نیز آشوراز اختلاف خانوادهٔ سلطنتی ایلام استفاده کرده باینمعنی که **تام‌ماریتو** برادر **خوم‌بان‌ایگاش** برضد او اسباب‌چینی کرده او را بقتل رسانیدو تخت و تاج راتصاحب نمود لیکن برای اینکه معلوم کند که شیوهٔ دولت تغییر نکرده است فوراً لشکر دیگری نیز بمیدان جنگ بر لشکریان قدیم اضافه نمود، اماسلطنتش دوام نکرد و یکی از تبعهٔ مهم ایلام ایند - **بغاش**[1] نام داشت بواسطهٔ اوضاع آشفته کشور قوت قلب یافته نسبت باو عصیان ورزید و پیشرفت حاصل نمود بطوریکه **تام‌ماریتو** مجبور شده به باتلاقهای کنار خلیج فارس فرار کندو در آن جا تجهیز کشتی نمود لیکن طوفان کشتی را بساحل برد و **تام‌ماریتو** گرفتار شده او را به نینوا فرستادند و **آشور بانیپال** با او مهربانی کرد و البته جهت این بوده که برای بعد ها میخواسته است او را آلت مقاصد خود قرار دهد. در هر حال یاغی نامبرده لشکر ایلامیرا از میدان جنگ خارج کرد و متحد ایلام یعنی بابل را تنها گذاشت.

تسخیر بابل
۶۴۸ ق.م

بنابرآنچه مذکورشد **آشور بانیپال** در مقابل بابل آزاد گردیدو بعدازمحاصرهٔ طولانی آنرا مسخر کردو همین رفتاری را که **سناخریب** در چهل سال قبل با آن شهر کرده بود تجدید نمود و هزارها از سکنهٔ آنرا در پیش گاوهای بزرگ بالدار بقتل رسانید.

جنگ بابل با ایلام

دراینموقع پادشاه آشور بحکم عقل مصمم شد که از اختلافات ایلام استفاده نموده استقلال آن دولت بی آرام را خاتمه بدهد وبرای این مقصود چنانکه طبیعی بود **تام‌ماریتو** را بکار برد. خصوصاً قبل از آنکه بابل مسخر بشود پادشاه آشوراز ایلام تقاضا نمود کلدانیهائی را که در طغیان شرکت کرده بودند تسلیم نماید اما جواب صریحی داده نشده بود بواسطهٔ اینکه مصلحت ایلام در تقویت بابل بود و چون

---

۱ - این اسم از روی قرائن و امارات موجوده از اسمی آریائی است رجوع شود بکتاب **هال** که ذکر آن درسابق رفته صفحه ۲۰۱ .

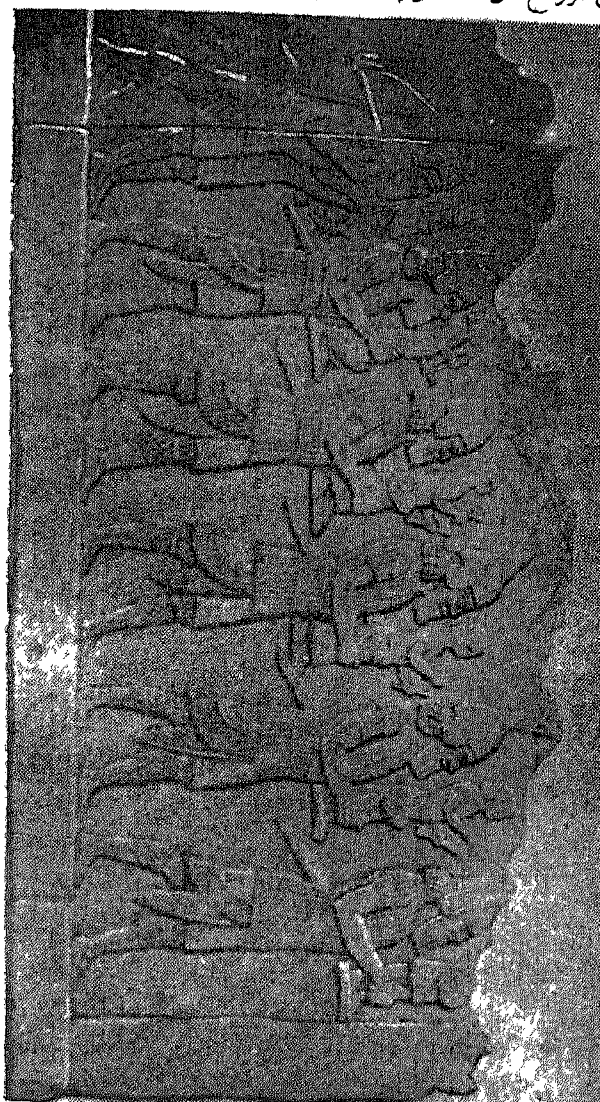
آنشهر معظم مسخر گشت که لازم بود برای ایلام از آن جلوگیری کند **آشور بانیپال** سفرای ایلامی را مرخص کرده برای پادشاه ایلام پیغام داد که اگر آن اشخاص‌را تسلیم نکنی میآیم و شهرهای تو را خراب میکنم و مردم شوش و مادکتو وخایدالورا باسیری میبرم و ترا از تخت بزمین میاندازم و دیگریرا بجای تو میگذارم وهمچنانکه سابقاً **توم‌مان** را از میان برداشتم ترا هم نابود میکنم .

دراین میانه بزرگان ایلام **ایندابغاش** را بقتل‌رسانیدند و **خوم‌بان کالداش** را بجای او گذاشتند وبنابرین موقع مناسبی‌برای **آشور بانیپال** پیداشد،طرفداری**تام‌ماریتو** را بهانه کرد و آشوریان ویرا کمك نموده تا اینکه او دوباره داخل شوش گردید ودوباره برتخت نشست ولی همینکه این امر انجام گرفت او سفاهت کرده درصدد قتل معـاونین خود برآمد، آنها از این سوء نیت آگاه شدند و دوباره او را گرفته بزندان انداختند لیکن آشوریان برای اقامت در ایلام عدهٔ خود راکافی ندیدند تمام کشور را بغارت داده به‌نینوا مراجعت نمودند.

تسخیر و غارت شوش ۶۴۵ قبل از میلاد

آشور بانیپال از نتیجهٔ مختصر و ناقص این جنگ راضی نشده **تام‌ماریتو** خائن‌را بمطالبهٔ‌تسلیم کلدانیها و«**نه نه**» ربة‌النوع فرستاد اما**خوم‌بان کالداش** میدانست که تسلیم آنها مورث‌هلاکت خود اوست بنابرین مقاومت را اولی دانست الا اینکه در این موقع قوهٔ آشوریان زیاد بود و بعد از آنکه چهارده شهر را سوزانیدند شوش را هم بتصرف خود در آوردند. سابق‌برین لشکریان آشوری دو نوبت بعنوان مساعدت وکومك بشوش رفته بودند لیکن در این دفعه میتوانستند حقد و کینهٔ خودرا ظاهر سازند و حرص غارتگری خویش‌را بدرجهٔ کمال بموقع آرند چنانکه غنائم فراوان بردند، چه‌گذشته از خزاینی‌که سابقاً از سومر واکد بانجا وارد شده‌بود طلاو نقره (سیم و زر) معابد بابل‌که ایلامیهادر ازای معاونت‌بانشهر گرفته بودند نیز بچنگ ایشان‌افتاد ـ اماکن متبرکه را بی احترامی کردند. خزاین‌آنهارا چاپیدند، ارباب‌انواع را با سی‌ودو مجسمهٔ سلاطین ایلامی‌که از زرو سیم و برنج ومرمر

نود به‌نینوا فرستادند، بالاخره قبرهای دلاوران قدیم را نبش کرده استخوان های آنهارا به‌نینوا بردند و در آنجا جشن ها گرفتند، شراب خواریها کردند و باعتقاد خودشان باین واسطه چون ارواح آن اشخاص به استخوانهای پوسیده معلق است مذلت و خواری



۱۴ ـ مجسمه های خدایان ایلام که آنها را برده به نینوا میبرند
از کتاب آثار نینوا تألیف آ. ح. لایارد [illegible]

این اوضاع را بهتر درك خواهند کرد. خلاصه برای پر کردن پیمانهٔ تلخی و عذاب ایلام در وقت سقوط او هر شرارت و بیرحمی که ممکن بود انجام دادند و **حزقیل** نبی در این باب میگوید « درآن جا ایلام و تمام جمعیتش هستند، قبر های ایشان گردا گرد ایشان است وجمیع ایشان مقتول و از شمشیر افتاده‌اند[1] ».

برگرداندن مجسمهٔ «نه نه» بهارخ

بالاخره **آشور بانیپال** قادر شدکه مقصود خویش را حاصل کرده «**نه نه**» رابعدازآنکه یکهزار وششصدوسی‌وپنجسال‌دراسیری‌مانده بود به ارخ بر گرداند. آیا در تاریخ هیچ امری نظیراین واقعه دیده میشود؟ لشکر آشوری عاقبت در حال فتح وظفر مراجعت کردند و ثروت شوش و جمع کثیری ازبازماندگان سکنهٔ آن شهر ونواحی اطراف آنرابردند. **خوم‌بان کالداش** چندی فراری بود اما عاقبت مجبور به‌تسلیم شد و **آشور بانیپال** منتهای کامیابی خویش را در این قرارداد که آن پادشاه و**تام ماریتو**را با دوپاشاه مغلوب دیگر بجای اسب به عرابه‌ای‌که خودسوار بود بست‌و آنها را بدین‌شوکت‌وجلال بمعابدآشوروایشتر کشانیدند.

محو شدن ایلام

دولت ایلام منقرض گردید و اگر هم قبایل کوهستانی در آن جا باستقلال ماندند اسم ایلام و دولت او از خاطر ها محو شد و غبار افسانه و قصه برروی آن نشست و مناسب آنست که قبل از رها کردنش یك لحظه نظری برماسبق تاریخ آن بیندازیم.

ایلام در اوایل امر دولتی غارت گر بود و بهمین حال‌در تمام مدت باقی ماند ودر عین حال یکنوع خط وصنایع[2] و تا یك اندازه تمدن مخصوصی را پرورش داد لیکن نسبت بکشورهای‌دیگر شیوهٔ تاخت و تاز بیشتر داشت تا استیلاو تسلط و اهتمامی در اینکه‌آنها را تحت یك دولت مرتبی در آورد ننمود و وقتی هم که خواست فتوحات خود را تحت انتظام در آورد از عهده برنیامد. نسبت بدولت بابل جفا کار بود و بدون ملاحظه وترحم آنرا میدان تاخت‌و تاز قرار میداد و با اینکه‌وسایل او نسبت باندولت بی‌اندازه ناقص‌تر

---

۱ ـ باب ۳۲، آیه ۲٤ کتاب حزقیل نبی «مؤلف»

۲ ـ ایلام در ساختن جواهرآلات و ریختن فلزات از بابلیها خیلی پیش بوده است «مؤلف»

بود اکثر اوقات موفق بدست برده و غنیمت آوردن بشوش میگردید. همینکه ولایات مابین ایلام وآشور ازمیان رفت و ایلام مستقیماً با آشور روبروشد باوصف برتری انتظامات و تجهیزات قشون و مهمات حربی آشور دلیرانه با اوجنگید واگر نفاق واختلافات داخلی نبود که در مواقع باریک همواره او را مفلوج میکرد بواسطهٔ شجاعت خود و صعوبت مکان در مقابل قوه و قدرت آشور تا بآخر میتوانست ایستادگی کند. بهر حال دولت ایلام باقی نماند و چنان عظمت و اهمیتش از خاطر ها رفت که **استرابو** در کتاب جغرافیای خود در باب شهر شوش میگوید **کوروش** آن شهر را پایتخت قرار داد بواسطهٔ موقع و اهمیت و نیز از اینجهت که آن «هیچوقت از خود اقدام بامر بزرگی ننموده و همیشه تحت اطاعت ملل دیگر بوده است»[1]. چنین است رسم سرای سپنج !.

---

[1]- استرابو - ۱۵ - ۳ - ۲ «مؤلف»



یك سوار مدی
ازکتاب لوژارد موسوم به « کلت دمترا » گرفته شده است

فصل هشتم

آریانهای ایران ـ اصل و منشاء و روایات آنها

من از میان بلاد ، اول سرزمین و کشور خوبی که آفریده‌ام همانا آریـانه
ویجو (مسکن خاص آریان‌ها) است . « وندیداد . ۱ ـ »

اختلاف مابین اراضی پست و نـواحی مرتفعهٔ ایران

یکی از مطلوب ترین مشاهدات شخص مسافر در ایران اینست که اراضی پست را که در بهار بطور موذی گرم میشود ترك گفته باماکن مرتفعه که در آنجـا آفتاب موذی نیست و خضارت و طراوت غلبه دارد صعود نماید چه در واقع وارد اقلیم دیـگری میشود . تاکنون آنچه بیان کردیم تمدن را در جلگه‌های پست‌باز نمودیم که انسان دراول امر در آنجا نشو و نما کرده و کم کم بلاد معظم از قبیل شوش و بابل و نینوا ساخته شده و بالاخره در آنجا تمام شرق نزدیك و مصر قهراً در تحت استیلای یك دولت بزرگ مقتدر سامی نژاد قرار گرفته است .

استیلای آریان در اراضی مرتفعه

چون از آن اراضی پست و تمدن قدیم بالنسبه عالی دور شویم بفلات ایران صعود میکنیم و در آنجـا همچنانـکه امور طبیعی متفاوت است سکنه هم با آنچه دیده‌ایم تفاوت دارند یعنی چون

به فلات میرسیم از نواحی که در تحت نفوذ سامی ها است خارج شده به سرزمینی وارد میشویم که قوم غالب در آنجا آریائی است اگر چه می‌بینیم که دول متمدن تر بابل و آشور بر آنها نیز تأثیرات کلی کرده‌اند. از این ببعد مقدرات تاریخ دنیای‌قدیم همانا کشمکش و نزاعی است مابین‌نژاد سامی جنوب و نژاد آریان‌شمال که بالاخره به‌مظفریت کامل نژاد های شمالی خاتمه یافته است[1].

مسئله آریان

مسئلهٔ نژاد هند و اروپائی که غالباً آنرا مسئلهٔ آریان میخوانند (اگر چه لفظ آریان‌بیشتر راجع بطایفهٔ هند و ایرانی است) در وقتیکه این‌مسئلهٔ مهم هنوز در مرحلهٔ اول از تحقیقات بود موضوع مباحثات بسیار شده است. در بدو امر این عقیده شیوع داشت‌که جماعتها از قوم آریائی از محلی که منشاء آنها بود حرکت کرده و قسمتهای غیر مسکون نیمکرهٔ شمالی را مسکون ساخته اند. امروز عقائد بسیار تفاوت کرده و میدانیم زمانی را که ما از آن صحبت میداریم در آنزمان دنیا قبلاًبواسطهٔ نژاد های دیگر از نوع بشر مسکون بوده و بنابراین امروز قائلند بر اینکه فقط باید السنهٔ خاندان آریان‌را مطرح گفتگو قرارداد و شاید که یك‌تمدن قدیمی‌آریان نیز قبل از انفصال لغات مختلفهٔ آریانی از لغت اصلیه آن وجود داشته است[2].

شکی نیست در اینکه ما میتوانیم سربلند باشیم از اینکه از اولاد آن طائفهٔ اصلی آریان هستیم، لیکن منتی را که سومریان و سمیت‌ها و نیز نژاد عجیب سواحل مدیترانه برما دارند و نباید آنرا فراموش کنیم اینست که تمدن آنها را آریبهای وحشی اختیار کرده و ترقی دادند و هر چه بیشتر مبادی تمدن ما در تحت مطالعه درمیآید بیشتر ثابت میشود که تمدن ما میراث دوره های قبل است که بما رسیده است.

سرزمین اصلی آریان ها

از مسائلی که محل اختلاف عظیم واقع شده اینست که طوائف آریان ازکجا و از چه‌مرکزی خارج شده‌اند لیکن قرائن ودلائلی برکشف حقیقت موجوداست، مثلاً این قوم یقیناً در زمینی ساکن

---

۱ ـ رجوع شود به «ارمنهٔ باستان» تألیف ج،ح، برستید صفحه ۱۷۲ «مؤلف»

۲ ـ «نژادهای بشر» تألیف دنیکر، صفحه ۱۳۸ «مؤلف»

بوده‌اند که آب و هوای برّی داشته و چنانکه پیداست دو یا سه فصل از فصول اربعه را بیشتر ندیده‌بودند. از لغت ایشان ظاهر میشود ساکن جلگه بوده وکوه وجنگل نداشته‌اند و فقط بعظی اشجار سخت جان از قبیل قان (غان) و بید در آنجا بوده است. ما امروز میدانیم که آریان ها از شمال آمدند و چون حرکات طوائف بدوی دامنهٔ وسیع دارد بعضی را عقیده این است که مسکن اصلی آنها باید در بیابانهای وسیع شمال خراسان بوده باشد که برحسب ظاهر در قدیم الایام حاصلخیز تر از امروز بوده و یا در جلگه های جنوب روسیه که مجاور و مشابه بیابان سابق الذکر وآب فراوان‌تراست، بعضی دیگر ناحیهٔ جنوب غربی بحر خزر را منشاء اصلی آنطایفه میدانند و در هر صورت مطلب طوری نیست که بتوان رأی قطعی در آن اظهار نمود.

روایات آریانهای ایران

آریانهای شعبهٔ ایرانی که سروکار ما در اینجا با آنهاست اول از همه متمدن شده و قائل بوحدت خداوند گردیده وبنابر این مورد توجه خاص میباشند. اینطایفه روایاتی داشته‌اند مشعر براینکه هجرت ایشان‌از منزل اصلی بسبب‌این بوده است که عامل شرمحل ایشان را یخ بسته و غیر قابل سکنی نموده بود و شایدکه معنی اینحرف این باشد که بواسطه تغییر آب وهوا مجبور به‌تغییرمکان شده‌اند چنانکه ظاهراً غلبهٔ‌خشکی طوائف مغول را وادار کرد که بجانب مغرب هجوم ببرند و ضمناً بساط تمدن ممالکیرا که عرصهٔ تاخت و تاز ایشان میشد برچینند.

در داستانهای ویژه[1] به یك منزل از دست داده آریانم[2] و یجوا اشاره شده است و چون بواسطهٔ سرما مجبور به مهاجرت ازآنجا شده به سغداومورو (در زبان یونانی سغدیانا و مرژیانا) رفته‌اندکه اولی بخا را و دومی مرو حالیه خوانده میشود، بواسطه ملخ و طوائف دشمن مجبور شدند سغدا را نیز ترك کنند و به باغدی کشور بلند رایت و بعدها بلخ نامیده شده بروند، از بلخ به نیسایا رفته‌اندواین محل‌را بانیشاپور یکی‌دانسته‌اند

۱ ـ رجوع شود به وندیداد. «مؤلف»

۲ - Aryanem Vaejo

ولی بعقیده من اشتباه است چه ناحیهٔ ناسایا نیسا که در مغرب عشق آباد واقع است بهتر مناسبت دارد . مراحل آخری این مهاجرت هرویو (هرات) وویکرتا (کابل) بوده که آنرا زمین بدسایه وصف کرده‌اند و بعدها وقایع نگاران این ولایات را بدو قسمت منقسم نموده‌اند ازاینقرارکه‌ارهویتی (اراچوسیه) وهیچومنت (هیلمند) و هپتاهندو(پنجاب) در سمت مشرق. اوروا (طوس) وهرکانا (گرگان) ، راگا (ری) ، و رنا (گیلان) وپارهٔ ولایات دیگر طرف مغرب‌میباشد وممکن است‌که این دسته بندی را برای این‌کرده باشند که تا طوائف آریان های هندی و ایرانی را توضیح دهند .

مکان آریانم و یجو را در قسمت شمالی آذربایجان حالیه فرض‌کرده‌اند اما‌مسیو دمرگان[1] نظرصحیحی اظهارمیکندومیگویدرصورتیکه‌آریانم ویجوجزء شمالی‌قسمتی‌از آذربایجان بود میبایست طوائف آریان با مردمانیکه ساکن ارمنستان بوده وخط نوشتن میداستند و بالنسبه متمدن بودندارتباط پیدا کرده باشند حقیقت‌اینست که محل مزبور را به تحقیق نمی توان تعیین کرد . هرچند بواسطه اکتشاف توخاریك[2] که قدیمترین صورت هندو اروپائی در سیبریاست‌قسمت غربی این‌صحرای وسیع میتواندخوب دعوی کند که شایستهٔ دقت نظر میباشد و داستان سابق‌الذکر بطوریکه بدست ما رسیده طول‌و تفصیلش چناست‌که نمی‌توان آنرا قدیم دانست و ممکن‌است وقتیکه داستان بصورت حالیه در آمده آذربایجان را آریانم و یجو میپنداشتند و سر منزل اصلی که در شمال بوده فراموش کرده بودند معذلك فضلائی که درکتاب اوستا دست دارند بدین داستان اهمیت زیاد میدهند و شکی نیست در اینکه آن مبنی برروایت بسیار قدیم بوده است .

ورود طوائف آریان‌ها بایران

عقیده براینست که قوم ماد از جنوب روسیه بایران مهاجرت کرده و چون دولت‌اورارتو یا آرارات را قوی‌یافتند ونتوانستند برآن حمله کنند از آن احتراز نموده تدریجا قسمت غربی ، فلات ایرانرامتصرف شدند .

---

۱ - « مطالعات » صفحه ٤١٥ «مؤلف»

۲ - Meyer , Geschichte des Alterthums

شعبهٔ دیگر آریائی که پارسیان باشند از بیابان هـای شمال خراسان وارد مشرق ایران شده از ایالت کرمان‌عبور کرده فارس را مسکن خود قرار دادند، یعنی ازنزدیکی زنده رود که ظاهراً همانوقت‌درتصرف طوائف ماد بوده تـا خلیج فارس و حدود غربی آنها متصل بحدود طوائفی بوده که در تحت نفوذ ایلامیها بسر میبردند.

سلسلهٔ دیگر از آریا یا باکتریا حرکت‌کرده امتداد جنوب شرقی را اختیار نموده از هند و کش گذشته پنجاب را مسخر نمودند. پشت‌سر این سه دسته ذکر هیرکانیها را میشنویم که ساکن ناحیهٔ استراباد[1] حالیه بودند و دنبال پارسیها کارمانیان میباشند که ولایت کرمان منسوب بایشان‌است. دیگر گدرزیان که در ساحل بلوچستان بوده و در انزیان و اراخوسیان‌که اولی در نواحی شمالی بلوچستان و دومی در قسمتی ازجنوب افغانستان مسکن گرفته بودند و آخرالامر مرژیهای مرو و باختریهای بلخ میباشند.

تاریخ این مهاجرتها

بعضی‌ازکتیبه‌های خط میخی‌که جدیداً دربوغازکُ‌ای[2]که عبارت از تیریای قدیم و پایتخت هتیت ها باشد کشف شده مشتمل بر معاهداتی است که مابین هتیت ها و مِتانیان‌که لااقل امرا وسلاطین آنها آریان بوده‌اند بسته شده، ازجمله قراردادی‌است‌که از طرف خدایان‌وید ـ اندرا ـ و اروناـ نساتیاتونس (اسونیز) واقع شده است و آن نه فقط تصریح میکند که مِتانیان این خدایانرا احترام مینمودند بلکه معلوم میدارد که در سال ۱۳۵۰ قبل از میلاد تاریخ عهدنامهٔ مزبور، امتیاز و فرقی بین‌عناصر آریای ایران‌و هند وجودنداشته است ضمناً سند نامبرده‌تمدن هند را میرساند که نهایت قدیم نیست.

عقیدهٔ مسیو **دُمُرگان**[3] اینست که هجوم آریانها به‌باکتریا دوهزار و پانصدسال پیش از میلاد واقع شده و قوم ماد در حدود دو هزار سال قبل از میلاد بشمال غربی ایران رفته‌اند و این مسئله که در فصل چهارم مذکور داشتیم که قوم کسیت که در

---

۱ ـ گرگان فعلی (مترجم).

۲ ـ «مطالعات، صفحهٔ ۳۱٤ «مؤلف».

۳ – Kyoi.

حدود هزار و نهصد سال قبل از میلاد تأسیس یك سلسله سلاطین نموده و در زمان سلسلهٔ اول سلاطین بابل اسم آنها شنیده میشود در تعیین تاریخ این مهاجرت کمك میکند و قبل از آنکه هویت قوم کسیت که یحتمل طائفه‌ای بودند از ماد تشخیص شود این مسئله باین تحقیق معلوم نمیشد.

قوم ماد و سکنهٔ قدیم

ظاهر آنست که از سکنهٔ قدیم بعضی مقهور و برخی بکوهستانها رانده شده و جماعتی راهم متعرض نشده و گذاشته‌اند که با مهاجمین مشترکاً زندگی کنند و هرگاه بنظر آوریم که طوائف مدافع باید تلفات بسیار دیده باشند و میدان تاخت و تاز هم وسیع و کوهستانی بوده معلوم میشود که عقیدهٔ فوق معقول ترین فرضهاست و تاریخ نشان میدهد که این ترتیب با رفتار اکثر ملل فاتح موافقت دارد. قول **هرودوت** نیز این رأی را تقویت میکند چه اسامی طوائفی را که با هم مخلوط شده تشکیل یك ملت دادند نقل میکند بوزه، پراتی سینی، استروخات، ارزنتی، بودی، مجوس[1] بودند، ممکن است چهار طائفهٔ اول از طوائف نامبرده آریان بوده و بودی و مجوس تورانی محسوب میشدند. قوم مجوس را مهاجمین دارای نوعی از کیش و پرستش دیدند که با کیش آریانی مخلوط شده و بعد، تحت توجه و تربیت **زردشت** ترقی نموده بصورت مذهبی در آمد که امروز باسم خود او موسوم است.

مهاجمین آریانی قومی بدوی و گله‌دار بود. و اسب و مواشی و گوسفند و بز و سگ گله داشته‌اند. مسافرت ایشان با ارابه های زبر و ناتراشیده‌ئی بوده که چرخ و محور آنها را از یك پارچه چوب نتراشیدهٔ خشن میساختند. عروس را بسری میگرفتند و خانواده مبنی بود بر اقتدار تام رئیس خانه یعنی پدر و تعدد زوجیت هم معمول میداشتند. طلا و الکترم یعنی مرکب از طلا و نقره و مفرغ را میشناختند اما صنعت ایشان منحصر ببعضی تزئینات و نقوش و خطوط معدود بوده و خط و نوشتن نمیدانستند، آنها کم کم از بدویت خارج شده استقرار یافتند، زراعت آموختند، دهات و بلاد ساختند و تا مدت مدیدی اجتماع ایشان عبارت بود از قبائل چندی که از یکدیگر مستقل بودند و چندان

---

۱ - **هرودوت** ۱، ۱۰۱.

اتصال و ارتباطی نداشتند لیکن در مواقع خطر و مهلکه بزودی با هم متحد میشدند .

افسانه های آریائی

بعضی محققین گفته‌اندو عقیدهٔ صحیحی‌است که‌هیچ مذهبی‌اختراع نمیشود و این حرف در بارهٔ زبان نیزصادق است یعنی هردو امر بر نشو و نما و تبدلات تدریجی درست میشود و از آنجا که‌مذهب مبنی بر عقایدی‌است که افسانه ها واساطیرا گربروی‌آنها قرارنگرفته باشند البته تصرف کلی در آنها داشته و کمال اهمیت را دارد که بتوانیم آن حکایات قدیم اساسی را معلوم نمائیم و خوشبختانه افسانه‌های آریانی برای اخلاف باقی مانده وما برای معرفت باحوال مبادی تمدن جدید از آنها استفاده میکنیم .

اولین اطلاعی که براحوال آریان ها داریم بر ما ظاهر میسازد که آنها در مرحلهٔ پرستش طبیعت‌خالص و پاك بوده‌اند . آسمان شفاف و نور و آتش و باد و باران که اسباب حیات میشوند معبود ایشان بوده و ظلمت[1] و خشکی را شیاطین ملعون می پنداشتند . در این مذهب شرك ، آسمان برسایر خداوندان مقدم بود وخورشید چشم آسمان و برق پسر آسمان نامیده میشده است و میتوان گفت که اکثر مذاهب این افسانه هارا دارا بوده و عقاید مزبوره عمومیت داشته است لیکن اقوام آریانی مثل سومریـــان معتقد و مقید بجلب مساعدت و موافقت ارواح خبیثه نبوده اند بلکه توقع ایشان آن بود که ارواح طیبه باید با ارواح خبیثه طرف شده آنها رامغلوب‌سازند و ادعیه و قربانیهائیکه انسان میکند به غلبهٔ آن مدد تمام میرساند وبنابراین از اوایل امر در نزد این قوم انسان مقام محترمی‌داشته‌و نسبت‌بخدایان چندان‌تذلل نمیکردند ، ازبرای آنها ادعیه میخواندند ، از ایشان استعانت میـنمودند ، تسبیح و تجلیل میکردند . قربانی را برای ایشان میدادند و بالاتر از همه‌اینکه مشروب متبرك هوما[2] را اهدا مینمودند لیکن از این ادعیه وقربانیها معتقد بودند به اینکه بخداوندان برای مجاهده با قوای خشکی و ظلمت مدد میرساندند

---

۱ ـ در خصوص ظلمت ، گاتاها و اوستای اخیر تفاوت دارندچه برطبق گاتاها ظلمت‌مخلوق **اهورامزد** میباشد (یسنا ٤٤) « مؤلف » .

۲ ـ هوما که بعینه همان سومای هندی است گیاهی است کوهستانی اما حقیقت و هویت آن معلوم نیست « مؤلف » .

چنانکه حقیقتاً خیلی دلچسب است وقتیکه شخص در آن داستانها میخواند که چگونه نسبت به‌وارونا یعنی خداوند آسمان وهمان رب‌النوعی که‌یونانیها ویرا اورانوس‌مینامیدند پرستش میکردند و او رارب‌الارباب میخواندند و ادعیه برای‌اوتلاوت میکردند وصفاتی معنویه برای او مذکور میداشتند و مخصوصاً این محل توجه میشود که می‌بینیم رب النوع مزبور فوق‌العـاده از دروغ متنفر است و این مسئله بر ایرانیها تأثیر کلی داشته و از کتیبه های بیستون و همچنین از بیانات **هرودوت** این فقره هویدا میشود.

اتربورانی که‌باسم **میترا** خوانده‌میشود درمعبودیت‌با آسمان‌شریک بوده‌واین‌هردو مراقب ضمایر واعمال مردم بوده وبینائی و دانائی‌کامل داشته‌اند. همچنین آتش‌بصورت اصلی خودکه برق باشد در منازعهٔ دائمی خداوندان‌نور با قوای ظلمت دخالت تامه‌داشته است و ذوق‌سرشار و طبع شاعرانهٔ قوم آریان در وصف‌این آتش با شکوه طبیعت‌مخصوصاً خودنمائی میکرده است.



قسمتی از منظرهٔ شکار ایرانی
(تصویر روی یك ظرف گلی در موزهٔ هرمیتاج)

فصل نهم

کیش مادیها و پارسیها

آنها (پارسیها) رسم دارند که بر مرتفع ترین کوهها بالارفته درآنجا برای زؤس رئیس ارباب انواع قربانی میکنند . این نام یعنی نام زؤس را آنها به تمام فضا و دائره سماوی اطلاق میکنند. علاوه براین برای خورشید ، ماه ، زمین ، آتش ، آب ، باد هدایا تقدیم مینمودند ، در ابتدا فقط برای همین ها قربانی میکردند . (هرودوت . ۱ ، ۱۳۱)

ای اهورا ، مسئلت میکنم که مرا ازحقیقت این آگاه سازی که پیش از روز قیامت مردمان پاداش عمل خود میرسند ؟ « سرود زردشت »

اشتراك مذهبی طوایف آریائی ایران و هندوستان

در فصل سابق بپرستش آربانیها نسبت بقوای طبیعت اشاره کردیم در این فصل[1] باید همان موضوع را شرح و توضیح دهیم . این پرستش طبیعت چنانکه هرودوت گفته است و ماهم آنرا دربالا مذکور داشتیم در نزد اقوام آریائی معمول بوده لیکن ایرانیها در

۱ ــ من در مسائل و مندرجات این فصل یعنی فصل حاضر بکتاب **زردشت** پیغمبر باستان ایران تألیف پرفسور **ویلیام جکسون** مراجعه کردم؛ **مستر ادوارد** درموضوع خدای ایران مقالهٔ محققانه‌ای که برای درج دردائرةالمعارف مذهب و اخلاق **هستینگس** نوشته بود نمونه‌اش را برای من فرستاد، دراثنای تجدید نظر بکتاب آئین قدیم **زردشت** تألیف ژ . ح . **مولتون** که در مسائل گوناگون و مشکل مدققانه و نیز منصفانه اظهار نظر نموده مراجعه کرده‌ایم « مؤلف » .

دورهٔ متمادی با آریانهای هندوستان اشتراك مذهبی و فرهنگی داشته و دورهٔ مزبور تا نزدیك باوقاتیکه اینك ما از آن گفتگو میکنیم امتداد داشته است . آریانهای هندوستان کتاب آسمانی داشتند که آنرا ویداز یامعرفت میخواندند واین عبارتست از مجموعهٔ زاید بر هزار سرود که فاتحین آریانی قدیم و پنجاب آنها را ضبط کرده بودند و چون بدورهٔ قدیم هندوستان که کتاب مذکور ترتیب داده شده رجوع میکنیم می‌بینیم مانند ایرانیها در مرحلهٔ نشو و نما بوده‌اند و همانطور قوای‌طبیعت‌را پرستش میکردند. خدا را هردو طایفه بیك اسم میخواندند واین‌امرچنانکه **ادواردس**[1] اشاره میکنددلیل برآنست که معبودهای آنها یکسان‌بوده‌اند . یکی از اسامی پروردگار **آسورا** بوده که در سانسکریت **آسورا** ولی‌دراوستا **اهورا** تلفظ میشده وبمعنی‌خداوند بوده‌است . اسم‌دیگر **دایوا**[2] بوده‌که به‌سانسکریت‌دواو دراوستادیوا[3] میگفتند واین لفظ‌همان‌کلمهٔ‌هند واروپائی است که‌بمعنی‌وجودآسمانی‌است وکلیهٔ‌السنهٔ آریانی‌این‌کلمه را بمعنی خداوند بکار برده اند بدینطریق که در زبان یونانی **تئوس** و در لاتینی **دئوس** و در فرانسه **دیو** و انگلیسی **دیتی** گفته‌اند.

در همان ابتدای دورهٔ ویداز خداوندانی که موسوم به اهورا ودیوا بودند درنزد قبائل آریانی در مقام معبودیت با هم رقابت داشتند مثلادر هندوستان دیواها سمت‌تقدم و برتری داشتند وآسوراها درویدای‌بعدی بمنزلهٔشیاطین محسوب میشدند . ازطرف‌دیگر در ایران اهوراها سمت رجحان و برتری داشتند واحساسات مذهبی ایرانیان به**اهورا** علاقه گرفته‌ومقامیراکه درهندوستان به **آسورا** میدادند‌ازآنها برای‌دیواهاقائل‌شدند .

افسانه های هندی ایرانی
یما یا جمشید

بعضی داستانها هم هست که هر دو کشور مشترك است[4] و مهمتر از همه ظاهراً قصهٔ‌یمای دلاور میباشدکه‌اصلایکی از اسامی آفتاب در هنگام غروب بوده است و در اوستا چنانکه **ماتیو آرنولد**[5] شیرین بیان میکند چنین عقیده داشتندکه اول کسی بوده که مردم را دلالت و راهنمائی کرده و اول کسی بوده که به منزل وسیع مرگ رسیده و بهترین

1 - Edwards . 2 - Deva 3 - Daeva .

4 - در فصل دوازدهم این کتاب درباره ایموضوع مطرح خواهد شد .

5 - Matthew Arnold .

طبیعةً مبدل بپادشاه اموات شده است . او دو سگ داشته است تیره رنگ و بزرگ پوزه و چهار چشم، درهرروز بقوهٔ شامهٔخود جستجوی اموات میکرده و آنها را برای صاحب خود میآوردند و میتوانیم عادتیرا که درایران میان گبرها باسم «سگدید» معمول بوده است ازآثارآن عقاید بدانیم . دراوستامذکوراست که هر کس بمیرد باید سگ زرد چهارچشمی یا سگ سفیدی که گوشهای تیره رنگ داشته باشد نزدیك او آورند زیرا که نگاه آن سگ شیطانرا که میخواهد داخل بدن میت شود دور میسازد . امروزهم زردشتیان از قدمت این رسم بی‌خبرند، برروی سینهٔ هرکس که احتمال مرگ او را میدهند پاره‌نانی میگذارند، هرگاه سگ آن‌نان‌را خورد آدم را مرده میپندارند وبدخمهٔ میبرند وکسانیکه حامل جنازه میباشند در نزد جماعت نجس دائمی محسوب‌اند و زندگی مفلوکی دارند.

زردشت پیغمبر ایران

مؤسس مذهب قدیم ایرانیها **زردشت** است. درخصوص اسم و نیز شخص او عقایدی اظهار شده، که سخت مغایر با هم میباشند حتی اینکه بعضی منکر شده‌اندکه **زردشت** شخص تاریخی باشد یعنی وجود حقیقی داشته باشد و از جمله عقایدیکه در همین اواخر در بارهٔ او اظهار میکردند اینست که آن نتیجهٔ افسانهٔ طوفان است که در همه جا بوده است ولیکن در این موضوع نیز مانند مسئلهٔ قوم آریائی نسبت‌بعقاید سابقین پیشرفت‌عمده حاصل‌شده اگر چه آنهاکه اقدمند‌البته‌افضلند. باری امروز باوجودقصه ها و افسانه هائیکه موجب ابهام و تردید عقائد در بارهٔ اومیشود معلوم گردید آن مصلح بزرگ یعنی پیغمبر ایران شخصی است تاریخی و حقیقی وتاریکی قدمت وجود او را محل شبهه وتردید نباید قرار بدهد.

اصل‌اسم **زردشت** زراتسترا که در لاتین تحریف شده و زُرُآستر گفته‌اند بدرستی حقیقت آن معلوم نیست ولی کلمهٔ استرا همان اشتر است که در زبان امروز فارسی با مختصر تغییری موجود میباشد و این قول‌که پیغمبر نامبرده از اهل آذربایجان که یونانیها اتروپاتن میخواندند بوده‌قرین قیاس است‌که نام مزبور در هردو صورت متضمن لفظ اذر قدیم یعنی آتش میباشد بدین مناسبت که پیش از ایام **زردشت** کاهن را آذروان یعنی نگهبان آتش میگفتند . مولداودراورومیه که درمغرب‌دریاچهٔ موسوم بهمین نام واقع‌است

دانسته اند، در ایام جوانی بحال تفکر و انزوا میگذرانیده و در آن اوقات هفت مرتبه رؤیا برای او دست داده وساوس و امتحانات چندی را تحمل نموده بالاخره بعثت



۱۵ - تصویر آتشکده در نقش رستم

(از کتاب صنعت باستانی ایران تألیف مارسل دیولافوا گرفته شده است)

خود را اظهار داشته وسالهای دراز چندان پیشرفتی حاصل نکرده چنانکه در ده سال اول فقط یکنفر باو گرویده است.

گشتاسب اولین پادشاهی که ایمان آورده

پس به **زردشت** الهام شد که بمشرق ایران مسافرت کند و در کیشمر[1] درولایت خراسان با **ویستاسب** که درشاهنامهٔ **فردوسی** **گشتاسب** خوانده شده ملاقات کرد. دردربار این پادشاه ابتدادو پسر وزیر و بعد ملکه‌را معتقد ساخت، بین او و دانشمندان مباحثات رسمی بمیان‌آمد و در آنموقع خواستند بقوهٔ ساحری بر او غلبه کنند **زردشت** غالب شد و خود پادشاه هم از معتقدین خاص مذهب جدید گردید چنانکه در فروردین یشت از کتب اوستا میگوید «او بود که حربه و تکیه‌گاه مذهب **زراتوشترا واهورا** شد و آئینی را که در زنجیر بسته و قادر برحرکت نبود از قید رهانید»

بعد از ایمان آوردن **گشتاسب** و اهل دربار او طوائف تورانی آسیای مرکزی مهاجمه کردند و شاید جهاد با متجددین نیز باعث حرکت و حملات ایشان بوده است. جنگهای جهاد مزبور بیشتر در خراسان واقع شده و اگر به قصه‌هائیکه نقل کرده اند اعتمادی باشد محاربهٔ قطعی در مغرب بلدهٔ حالیهٔ سبزوار روی داده است.[2]

اما خود **زردشت** بسن پیری رسیده معزز و محترم می‌بود تا اینکه در مهاجمهٔ دوم تورانیان دربلخ کشته شد و روایت چنین است که در پرستشگاه هنگامیکه مریدان دور او را گرفته بودند در گذشت.

تاریخ ولادت و وفات زردشت

حاصل آنکه **زردشت** اهل آذربایجان و شاید از طایفهٔ مجوس بوده اگرچه‌این مسئله‌محل تردید است وهمچنین تاریخ پیدایش و زندگانی‌او محل اختلاف‌وگفتگوست. بعضی‌از مورخین برآنند که این پیغمبر در هزار سال قبل از میلاد تولد یافته است و اما آنطوریکه از قصص و حکایات معلوم میشود و **ویلیام‌جکسون** هم بر آن رفته است تولدش ۶۴۰ سال قبل‌از میلاد و وفات او در ۵۸۳ سال قبل از میلاد بوقوع پیوسته است.

در دورهٔ اخیربعد ازاین‌تاریخ چیزیکه‌مهم‌است وماقطع داریم اینست‌که **داریوش** از جمله پیروان ثابت العقیدهٔ مذهب **زردشت** بوده است.

---

۱ و۲ - رجوع شود به جریده ر، ج، س، شمارهٔ ژانویه و فوریه سال ۱۹۱۱ «مؤلف».

خلاصه با این اختلافات شدیدکه دیده شد تصورمیرود که برای قطعی شدن این مسئلهٔ مهم ولی مشکل شواهد تازه و قاطعه را باید انتظار کشید .

اوستا

اهل عالم در نظر مسلمین منقسم میشوند باهل کتاب وغیراهل کتاب یعنی آنها که کتاب آسمانی دارند وآنها که ندارند. زردشتیان میتوانند مدعی شوند که از طبقهٔ اولی میباشند چه دارای کتاب آسمانی اوستا میباشند که کاملا یا بعضاً بر **زردشت** نازل شده است . این کتاب مقدس بزبانی نوشته شده است که آنرا عموماً اوستیك مینامند و بازبانیکه سلاطین هخامنشی در کتیبه های خود بکار برده تفاوت دارد . چنین گفته‌اند که اوستا بیست و یك کتاب بوده وبخط طلا بر دوازده هزار پوست گاو تحریر شده وبعد از آنکه سلسلهٔ هخامنشی منقرض گردیدند آن کتاب نیز از میـان رفته فقط قسمت کوچکی از آن بدست آمده است . **بلاش** اول سلطان اشکانی که تقریباً در نیمهٔ مائه اول میلادی سلطنت کرده از قرار معلوم شروع باحیای آن نموده لیکن انجام این امر را **اردشیر** مؤسس سلسلهٔ ساسانی داد و گمان میرود که برای دو یا سه دورهٔ بعد نیز اضافاتی بر آن شده است .

قدمت زمانی درنظر انسان اهمیت خاصی دارد و چون بخاطر میآوریم که مذهب زردشتی مذهبی است‌که معاصر پرستش **بعل** و **آسور** و **زئوس** بوده‌وآن مذاهب صدها سال که فراموش شده و مذهب **زردشت** هنوز باقیست اهتمام و ولع محققین که عمرخود را صرف تحقیق منشاء ومبادی آن مذهب وکشف‌حقایق ازمیـن قصص وافسانه‌ها میکنند در نظر ما معقول و بقاعده میآید .

قسمتهای موجودهٔ اوستا فقط شامل یك کتاب تمام از کتب اوستا میباشد وآن موسوم به وندیداد (بطور اصح ویدوات » یا « شریعت برضد دیوان » است .

قسمتهای بعضی از فصول دیگر جزء کتابیست موسوم به یسنا یـ آداب نماز و دعا و بعضی قطعات دیگر هم در کتب پهلوی محفوظ است و نسبت این اخبر به اوستا مثل نسبت‌نوشتجات آباء مذهب‌عیسوی است باصل کتاب انجیل و آنچه ازاوستا موجود است منقسم باقسام اربعهٔ ذیل میباشد :

۱ ــ یسنا که منقسم است به هفتاد و دو فصل و مشتمل بر سرود ها میباشد که از آن جمله گاتهاست.

۲ ــ ویسپرد که مجموعه‌ای از ادعیه و سرودهاست و بایسنا متفقاً به کار میرود.

۳ ــ وندیداد که قانون و دستور مؤبدان است و بیان عبادات وآداب طهارت و کفارهٔ گناهان را مینماید.

٤ ــ یشت‌ها یاسرودهائیکه درتجلیل فرشته‌هائیکه‌موکل ایام مختلفهٔما ه‌میباشند.

قدیمترین قسمتهای اوستا گاتها میباشد که آنرا تشبیه بمزامیر عبریان کرده‌اند و گمان میرود عبارات و تعلیمات حقیقی **زردشت** وپیروان بلافصل او باشند و دراین‌گاتها ظاهر میشود که پیغمبر مزبور حقیقی بوده و تعلیمات اخلاقی پاکیزه میدهد که چون بخاطر بیاوریم چگونه محیط او ظلمانی بوده مجبور میشویم که خاضع شده و بزرگواری اورا تصدیق نمائیم.

اورمزد خدای مطلق

درضمن‌مذاکرهٔ افسانه‌های آریانی ذکری ازورونا[1] (اورانوس) که‌رب‌النوع‌آسمان‌اقوام آریان‌قدیم‌بوده نمودیم، بواسطهٔ تعلیمات **زردشت** واثرروحانی آن که‌میتوان تعریف کرد که‌قوای‌طبیعت‌را صورت معنویّت‌داده ورونا مبدل به اهورایعنی خداوند شده ومتعارفاً آنرا **اهورامزدَ** یا اورمزد یعنی خداوند دانش‌کل یا بعبارة اخری خداوند مطلق و خالق عالم خوانده‌اند و این امرازیکی از مکالماتیکه **اهورامزدَ** با **زردشت** نموده و مکاشفاتی برای‌اوظاهر ساخته معلوم میشود. **اهورامزدَ** میگوید:ــ

«من نگاه میدارم آسمانی را که دربالاست و از دور دیده میشود و میدرخشد و برتمام عالم احاطه دارد و بنظرمیآید مانند قصریکه از مواد آسمانی ساخته شده و محکم و استوارگردیده و اطراف آن دور واقع شده و درجسم یاقوتی خود برعوالم ثلاثه پرتو میاندازد و مانند لباسی است ستاره نشان که از جسم آسمانی ساخته شده و **مزْدَ**[2] آنرا دربر مینماید».

---

1 - Varuna

۲ - یشت، ۱۳.

اگرچه ما خیلی باختصار میکوشیم معهذا خیلی اهمیت دارد که تصویریرا که از تعلیمات **زردشت** نسبت بخداوند بذهن میآید از آنچه بعد ها درانهان غلبه یافته تمیز دهیم، درگاتها خداوند ذات خیّری است که خالق کل و متفرد است، صفاتی را که به **اهورامزد** نسبت میدهد مثل راستی و قدرت و نیکوکاری و سلامت وابدیت دائماً طرف مخاطبه واقع شده و مثل این است که مستقل و جدا از **اهورامزد** میباشد ولیکن ازطرف دیگرغالباً اشاره میشود که این صفات فقط اسماء معنی هستند وشخصیت جداگانه ندارند و بنابراین تعلیمات گاتها البته توحید را باید قائل باشیم.

درقسمت متأخر اوستا اگرچه باز اهورا خداوند اعلی است لیکن پرستش تنها متوجه‌اونیست وصفات ستّه‌را که باونسبت داده میشد وجودهای مقدس جاوید محسوب شده و باین عنوان پرستیده میشوند، بعلاوه تمام خداوندان مظهر طبیعت که **زردشت** آنها را منسوخ کرده بود دوباره بر سرجای خود آمده و در معبودیت با **اهورامزد** و ملائکه او شریك شده اند چنانکه پرستش **میترا** را میتوان برای آن شاهد مثال آورد. پرستش انه‌هیتا[1] که اقتباس ازربة النوع بـروری سامی مسماة به **ایشتر** بوده معمول شده وازاینقرار اصلاحات وتوحیدیکه **زردشت** تعلیم کرده بود تـدریجه فراموش گردیده و مجدداً طبایع بمذهب شرك گرائیده بود.

مطلبیکه باقی مانده که باید ضمیمه شود اینست که برای سلاطین هخامنشی **اهورامزد** خدائی بود قومی ومخصوص بخود آن که در جزو تصاویر نقوش برجستهٔ بیستون بشکل یکنفر دلاورغازی کشیده شده که درمیان حلقهٔ دائره مانند ایستاده ودوبال منبسط وگشاده دارد و پای آن چند بر مثال دنبال مرغ است و صورت این خدا که به **فروهر** تعبیر شده عیناً مأخوذ است از خدای آسوریـان که اسم آن **آسور** بوده و بالاخره از مصر گرفته شده است.

---

1 - Anahita.

اهریمن
یعنی خالق شر

مقـارن با **اهورا مزدَ** و اصلا معاند اوانگرا مینیو یا اهریمن یعنی ذات‌خبیث است که قادر برضدیت با اعمال خیریهٔ‌او میباشد وقدرت کاملهٔ **اهورا مزدَ** را محدود میسازد و بقول **ادوارد س** .اهریمن زمینهٔ تاریکی است که تصور عالی **اهورا مزدَ** باید در مقابل آن قرار بگیرد و بعدها وقتیکه ملائکهٔ رحمت را شخصیت دادند درمقابل آنها شیاطین نیز قائل شدند و نزاع بین قوهٔ خیروشر درگرفت وهروقت غلبه با یکطرف بود لیکن باید بخاطر داشت که درنظر **زردشت** « دروژ» یادروغ خلاصهٔ جمیع خبائث‌است چنانکه **داریوش** نیزهمین طور بیان میکند واهریمن بعدها در اذهان جلوه یافته است .

اصول ثلاثة
مذهب زردشتی

درکتاب وندیداد درضمن آداب وتشریفات ظاهری سه‌اصل‌عمده بنظر میرسدکه اساس وبنیان مذهب است :

۱ــ زراعت و تربیت مواشی تنها شغل شریف است .

۲ ــ تمام خلقت عبارت است از تنازع بین خیر وشر .

۳ ــ عناصر اربعهٔ هوا وآب وآتش وخاك پاك‌میباشند ونباید آنهارا آلوده نمود .

برای توضیح فقرهٔ اول بهتر اینست ظـاهر سازیم که موافق تعلیمـات مذهب زردشتی بهترین ترتیب زندگانی کدام است . پیغمبر سؤوال میکند ودرجواب او بطوریکه بما رسیده است گفته میشود « هرگاه یکی ازمؤمنین خانه‌ای‌دایرمیکند ومواشی وزوجه واولاد نگاه میدارد وهرجا مواشی بخوشی زندگانی میکنند وسگ وزن و فرزند و آتش نشاط دارند . . . وهرجا که یکی‌از مؤمنین بیشتر غله وعلوفه ومیوه عمل‌میآورد وزمینی را که خشك است آب میدهد یا زمینی را زیاد مرطوب است خشك میسازد » ملاحظه میکنید این تعلیمات چقدر سالم وصالح است .

واز چیزهائیکه منع میکند روزه داری است باین دلیل‌که هرکس نخورد قوهٔ کار کردن از روی رشادت و عبادت کردن باقوت قلب ندارد ... دنیا بواسطهٔ خوراك زنده است واز بی خوراکی میمیرد » . حال مقایسه‌کنید این دستور را باضرورت روزه داری که امروز درایران هست وهرسال هزاران اشخاص را بافیونیها ملحق میسازد ، بواسطه

اینکه زنها ومرد های بیچاره‌که مبتلا بگرسنگی میشوند چنان ضعف پیدا میکنندکه در مقابل آن سم مهلک خود داری نمیتوانند کرد، گذشته از اینکه این فریضه بر اغنیا که تمام روز مىخوابند تحمیلی نیست ؛ برعکس فقرا را دررنج وتعب میاندازد و بعقیدهٔ من سلامت مزاج زردشتیان عمده بواسطه همین‌است که اصلا بریاضت ومحرومیت نیستند.

دیگراز چیزهائیکه دراین مذهب خیلی توصیه بآن‌شده مزاوجت وهمچنین تعدد زوجان‌است‌و**هرودوت** نقل میکند که پادشاه هرسال برعیتی‌که اهل‌بیتش ازهمه بیشتر است جائزهٔ خاص میدهد.

فقرهٔ دوم بیان ثنویت مذهب زردشتی است ؛ آنچه خوب‌است از قبیل‌گاو وسگ هوشیار وخروس مخلوق **اهورا مزدَ** میباشد و تکلیف هرمؤمنی عزیز داشتن آنهاست وآنچه موجودات موذیه‌است خلقت اهریمن میباشند مثل سباع و مارومگس که‌تخریب واعدام آنها وظیفهٔ هرمؤمنی‌است . ازجمله وجودهای خبیث مورچه که چون غلهٔ زارعرا میبرد کشتن‌آن ثواب‌است ونیز سوسمار ووزغ ازآنجمله میباشند . رعایت جانب‌مواشی طاهر است حتی اینکه در هندوستان هنوز آنها را متبرك میشمارند . بیان مقام سگ‌که از قول **اهورا مزدَ** درکتاب اوستا شده حقیقتاً شاعرانه ودلچسب‌است ؛ میگوید «سگ را بالطبیعه صاحب لباس وکفش ساخته ام ؛ هوشیار و بیدار وتیز دندان و بالفطره مایل است‌که از دست انسان خوراك بگیرد و مال انسان را محافظت‌کند... هرکس‌که بصدای او بیدار شود نه‌درد بخبر مال اورا میبرد ؛ نه‌گرگ میخورد بلـکه گرگ رانده ودریده میشود... وهیچ خانه از خانه های مخلوق **اهورا** برروی زمین باقی‌نمیماند مگربواسطهٔ آن دوسگی‌که من خلق‌کرده ام ؛ سگ گله وسگ خانه.»

وقتیکه درکرمان بودم مشاهده کردم‌که پارسیان بتقلید همسایگان مسلمان خودکه سگرا نجس میدانند ازسگ احتراز میکردند و همواره بایشان خطر نشان میکردم که رفتارشان بکلی با تعلیمات مذهبی ایشان مخالف است ، بلـکه بعضی اوقات چنان مبالغه شده است که سگرا با انسان برابر قرار داده چنانکه دراین عبارت دیده میشود: «قتل آدم یاسگ» وهمچنین درعبارت نامبرده که وصف بهترین طریق زندگانی انسان را میکند

ودر آنجا سگ را برزوجه واولاد مقدم میدارد .

بخروس که بانگش اشخاص کاهل را بیـدار میکند مقامیکه داده شده و اسباب استرضای خاطر شانتکلررستان[1] میباشد ازاین عبارت ظاهرمیشود : « مرغیکه آواز خود را درمقابل فجر باقدرت بلند میکند وهرکس یك جفت از این طیور من بمؤمنی بدهد مثل اینست که خانهٔ صد ستونی داده باشد » و محتمل است که این عزت خاطر خروس دلیل برآن باشدکه مرغان خانگی درآنزمان درایران فراوان نبوده اند .

سگ آبی فوق‌العاده محترم بوده و جزای کشتن آن ده هزار تازیانه است که اشد عقوبات مضروبه برای جنایات میباشد وممکن‌است اسم‌جدید آن که سگ‌ماهی‌است یادگار دورهٔ مقدس بودن آن باشد .

فقرهٔ سوم متضمن متبرك بودن آتش که نیك آیتی است و موجب آنست که مؤبد وقتیکه درمقابل آتشکده مشغول اعمال است دهان خودرا بپوشاند و نیز موجب قواعدی شده که آب جاریرا از ملوث ساختن حفظ کند وآن هنوز درنزد مسلمانان ایران معلوم است اگرچه غالب باآن مخالفت میکنند، دیگراینکه زردشتیان جنازهٔ میت‌را بالای‌برجی میگذاردند تاا‌ز پلید ساختن احتراز شود ، لیکن چون جمیع امراض ازمتعلقات قوهٔ شر محسوب‌میشود غالباً زردشتیانیکه درحال نزع میباشند ازمراقبت وسرپرستی اهل‌خانواده محروم بلکه ازلوازم زندگانی بی‌نصیب میشوند ودرحقیقت رفتار بامریض وتطهیر نفرت انگیز با بول گاو از جمله قبایح اینمذهب است که از جهات دیگر موجب تحسین و اعجاب میباشد .

تأثیرات تورانیان برمذهب زردشتی

هرقدر بخواهیم دربیان مذهب **زردشت** باختصار بکوشیم مسئله تأثیرات تورانیان را برمذهب آریانی نمیتوان مسکوت‌بگذاریم . این مسئله طبیعی بلکه قهری است که چون قوم مهاجمی کشور جدید را در تحت تصرف خود میآورد بدون اینکه سکنهٔ اصلیهٔ آنرا نابود کنند یا خارج

۱ـ امیل رستان (Emile Rostand) شاعر متأخر معروف فرانسوی تئاتری نوشته‌است‌بنام شانتکلر (Chantecler) که از آن همه مرغان را بصحنه آورده و پهلوان آن تئاتر خروس است (مترجم) .

نماید کم و بیش در تحت اثر عقائد مذهبی ایشان در میآید. تاریخ طوایف بنی‌اسرائیل نمونهٔ خوبی از این امر بدست میدهد، درمذهب زردشتی هم اظهار امور احترام عظیمی است که بآتش کرده میشود و یقیناً این مسئله بواسطهٔ اینکه در ولایات غربی بحرخزر اقوام آریانی دیده اندکه آتش اززمین بیرون میآید ومردم آن نواحی آنرا محترم میدارند وپرستش میکنند درنفوس ایشان اثرکرده‌است. من هیچوقت فراموش نمیکنم مشاهده‌ای راکه دربادکوبه از این امر نمودم، درغروب آفتاب بآنمکان رسیده، برف زمین را مستور داشته معهذا آتش از زمین برمیجست و منظرهٔ مؤثر دهشتناکی فراهم ساخته بود که بوصف درنمیآید. بنابراین اوضاع طبیعی مملکت اعتقاد به متبرک بودن آتش را بذهن القا میکند و شخص بی اختیار متوجه میشود که کسانیکه این عنصر را مظهر خالق جهان داشته بودند پر بیحق نبودند و یقین است که بمرور زمان این قدر ومنزلت آتش در اذهان عظمت یافته تا بجائی رسیده است که زردشتیان آتش پرست قلم رفته اند و این امر تا بامروز دنباله پیدا کرده است چنانکه هنوز هیچ پارسی ایرانی شمع روشن را نمیدمد و اخگر سوزانرا خاموش نمیکند واستعمال دخانیات نیز نزد ایشان ممنوع است.

استعمال برسم

یعنی بسته چوبها وآن محتمل است که از چوبهائیکه تورانیان در وقت اخبار ازمغیبات دردست میگرفتند مأخوذ باشد ویقین است که اعتقاد برمهاجمهٔ دائمی ارواح خبیثه و اذکار و اوراد لازمه برای دفع آنها و اعتقاد باینکه ناخن بریده را باذکر ادعیه زیر خاک کرده تا نیزه وکارد و کمان و تیرهای با پر عقاب وفلاخن در دست دیوان نشوند همه خرافاتی است که از تورانیان بایرانیان رسیده ومذهب زردشتی را ملوث نموده است. امروز در ایران بخصوص بریده ناخن را با کمال دقت زیر پاشنهٔ در دفن میکنند ومعتقدند براینکه چون چنین کنند آن ناخنها سدی میشوند ووقتیکه **دجال** یا **مسیح** کاذب ظاهرشود اهل آنخانه را از صدمات او بازمیدارد واحتمال کلی میرود که این رسم هم از همان اعتقاد قدیمی ناشی شده باشد.

مغ

عقیدهٔ عمومی بر اینست که مغ ها[1] قومی غیر آریائی و یحتمل تورانی بوده که اقوام آریانی در وقت تصرف کشور آنها را درجزء خود مستهلك نموهاند، درهر حال در ازمنهٔ تاریخی می‌بینیم که آنها علمای دینی زردشتیان شده و ذبح قربانی و تهیهٔ مایع متبرك موسوم به هوما و بکار بردن دستهٔ برسم را حق اختصاصی خود قرار دادهاند، بعلاوه درتنجیم یدطولا داشته و بواسطهٔ این علم‌درموقع ولادت حضرت **عیسی** اظهار وجود نمودهاند و بمرور زمان نفوذ ایشان شدت یافته و یحتمل بواسطهٔ همین امر تعلیمات پاکیزهٔ **زردشت** مقرون بخرافات و آداب و رسوم سخت بیمعنی شده‌است، اگرچه خود **زردشت** را هم از نژاد مجوس دانسته‌اند ولی بنظر میآید که ایرانیها آداب و رسوم مجوس را بسهولت وطیب خاطر قبول نکرده و ظاهراً قبل از دورهٔ ساسانیان مذهب مجوس در تمام ایران شایع نبوده است.

عقیدهٔ معاد

اعتقاد بحیوة اُخروی که برای مکافات یا مجازات بعد ازمرگ داده میشودیکی از عقاید اساسی آریانی است، درگاتها این‌عقیده صریحاً توضیح نشده لیکن در وندیداد بیانات اجمالی گاتها بصراحت نزدیکتر گردیده و برحسب معمول این عقیده بصورت‌اخبار و‌اعلام الهی اظهار شده است. در جواب این سؤال که آیا مؤمن و کافر باید «از آبهای جاری و غله و سایر ثروتهای خود مفارقت کنند» **اهورا** میگوید چنین است و «روح وارد طریقی میشود که زمان آنرا مهیا میسازد و برای سعید و شقی هر دو باز است». بعدازآن گفته میشود که روح بعد از جدا شدن از بدن تا سه شب در نزدیك سر بدنیکه از آن تازه مفارقت نموده میماند و برحسب استحقاق لذت یا زحمت را بمنتها می‌بیند، چون روز چهارم میشود باد مشکبوئی از جنوب میوزد و روح مؤمن در سرپل چینوات[2] یعنی پل مفارقت که بر قعر جهنم کشیده شده با دختر سفید بازوئی که زیباتر از همه چیز های زیبای دنیاست ملاقات

---

۱ ـ «Magus» وآن بعقیدهٔ بعضی بمعنای غلام و بنده است، دراوستا این‌نام فقط دریکمورد بلفظ مرکب استعمال شده است ولی این‌بعید بنظر میآید که افراد یك طایفهٔ مغلوب ازطرف غالب بشغل کهانت‌گماشته شوند، لیکن **مولتون** درکتاب نفیس g.z **فربزر** نظائری برای‌آن ذکرکرده است «مؤلف».

۲ - Chinwat.

میکند واز او سؤال مینماید کیستی وجواب میشنود « ای جوان نیك پندار، نیك گفتار و نیك کردار من وجدان تو هستم» ، پس به هدایت این راهنمای بهجت روح مؤمن بحضور **اهورا** میرود و در آنجا مانند مهمان بخوشی پذیرفته میشود ، اما روح انسان شقی با زن زشتی روبرو شده از پل نمیتواند بگذرد و در مأوای دروغ میافتد و آنجابندهٔ اهریمن میشود .

در کتاب **هرودوت**[1] عبارت قابل توجهی راجع باین موضوع هست و آن اینست که **کمبوجیه** چون میشنود که **بردیا** خروج کرده درکارپیشرفتن است وحال آنکه بعقیدهٔ او کشته شده بود **پرکزاسب**[2] را که مأمور کشتن او ساخته بود مورد عتاب قرار میدهد که چرا اطاعت امر من ننمودی ، **پرکزاسب** از خود مدافعه کرده این خبر را تکذیب میکند و میگوید « اگر فی‌الواقع بنابر این شده است که اموات از قبر بیرون آیند پس منتظرباش که **آستیاگس**[3] پادشاه ماد نیز بیرون آید وبتوجنگ کند و الا اگر امور طبیعت بروفق جریان سابق است مطمئن‌باش هرگز از آن جهه بتو آسیبی نخواهد رسید» و این عبارت حقیقة شایان تأمل است .

بهشت پارسیان

بعقیدهٔ زردشتیان بهشت از اقصای مشرق در جبال هربرزایتی[4] یعنی کوه مرتفع که در دورهٔ زبان پهلوی البرج و امروز البرز خوانده میشود واقع بوده و کوه مجهول المحل در زمین بالا رفته از ستارگان میگذرد و بقلمرو بی‌نهایت نور یعنی به بهشت **اهورامزد** منزلگاه نعمت میرسد ، ام الجبال است و قلهٔ آن در شرافت ابدی شناور است ، در آنجا شب و سرما و مرض وجود ندارد

یقین است که تخیلات شاعرانه راجع بقلهٔ دماوند در ذهن همه کس تأثیر دارد ، مخصوصاً در ذهن کسانیکه مثل من در وسط زمستان شاهد جلوهٔ آفتاب را هنگام غروب در مقابل آن کوه دیده و تماشا کرده باشد چه بعد از آنکه آخرین نقش آفتاب از روی رشتهٔ اصلی البرز محو شد و رنگ سفیدی تیره رنگ کوه ظاهر گردید شخص مخروطی

---

۱ ـ کتاب ۳ ، بند ۲۶ «مؤلف» .

۲- Prexaspes . ۳ Astyages ٤ - Hara - Berezaiti .

دماوند را می‌بینند که روشنائی قرمز رنگی سرا پای آنرا گرفته و تدریجاً این روشنائی بالا میرود تا عاقبت منحصر برأس مخروط میگردد، آنگاه ناگهان غروب میکند و مرگ فضا را میگیرد و من هیچ منظریرا باین زیبائی و تأثیر ندیده‌ام و هر وقت از ایران دور میشوم این یکی از تذکراتیست که بسیار دوست میدارم.

تأثیر مذهب زردشتی بر مذهب یهود

تحقیق اینمسئله که مذهب زردشتی چه اندازه در مذهب یهود ونصاری تأثیر داشته خارج از گنجایش این کتاب میباشد، لیکن قابل توجه است که بدانیم اهریمن زردشتی با شیطان یکی است و در این هردومذهب ارواح خبیثه‌ای هست که خداوند مطلق نمیتواند آنهارا بیواسطه براندازد چه اگر میتوانست البته میکرد و نیز پاکیزگی و علو نظریکه در تعلیمات **زردشت** نسبت به **اهورا مزد** هست زیاده ازآن‌است که‌بنی‌اسرائیل نسبت به **یهوه** خداوند طایفهٔ خود داشته‌اند و این عبارت را از قول او نقل کرده‌اند که فریاد کرده‌است، «اگر شمشیر درخشندهٔ خود را تیز کنم و دستم محکم بچسبد از دشمنانم انتقام خواهم کشید و بکسانیکه با من بغض دارند سزا خواهم رسانید، تیر های خود را از خون سیراب میگردانم و شمشیرم گوشت خواهد خورد[1]»، امـا از طرف دیگر وصفی که **اشعیا** از حقیقت بلند مرتبهٔ ذات احدیت میکند از بهترین بیانیکه راجع به **اهورامزد** شده بالاتر است.

اینك بمسئلهٔ مهمتری میرسیم، اگر چه شاید مبالغه باشد هرگاه بگوئیم مسئلهٔ بقـای روح را ابتدا **زردشت** تعلیم کـرد و بعد ها یهود که **سارگن** دوم پادشاه آشور ایشانرا در بلاد ماد جا داده بود... آنرا اقتباس و اختیار نموده اند لیکن میدانیم که خانواده های اشرافی و کاهن مانند یهود که صدوقیان[2] نمـایندهٔ ایشان بوده در اوایل تاریخ میلادی بر این عقیده بوده‌اندکه تورات چیزیکه مشعر بر وجود ملائکه و ارواح ومعاد باشد نیست، بنابر این از یکطرف زردشتیان را می‌بینیم که اعتقاد ببقای روح یکی از مواد اساسی کیش ایشان است و از طرف‌دیگر یهودرا ملاحظه میکنیم که ششصد سال

---

۱ ـ سفر تثنیه باب ۳۲ آیهٔ ۴۱ ـ ۴۲ «مؤلف».

۲ ـ عضو فرقه‌ای ازبنی اسرائیل که جزنص صریح توراة بچیز دیگری قائل نبودند (مترجم).

بعد از وفات پیغمبر بزرگ ایران در خصوص اینمسئلهٔ مهم مابین خود اختلاف دارند.
ضیق مکان بمن اجازه نمیدهد که بیش از این راجع بتاثیریکه مذهب **زردشت** مستقیماً وبطور غیر مستقیم برمذهب یهود میبایست کرده باشد شرح وبسطدهم، اینقدر هست که اگرمذهب پاکیزهٔ **زردشت** بالخصوص اثر نکرده لامحاله این تأثیررا داشته‌است که اعتقاد و پرستش خدای مخصوص ببك طائفه و قبیله را تضعیف نموده تصور یك خدای و احد بزرگی را که بهمهٔ ملل تعلق داشته باشد قوت داده است. این نکته را هم اشعار کنیم که سخن انبیاء بنی‌اسرائیل نسبت بایرانیها قابل ملاحظه است وا گرنمونه‌ای ازموارد عدیده را بخواهید اینست که در کتاب **اشعیا** دیده میشود، چنین میگوید «خداوند ببر گزیدهٔ خود **کورش**». درهیچ‌جای‌تورات‌ایرانیهادوزخی‌شمرده‌نشده‌وبلکه‌تایك‌اندازه یهود آنانراقومی‌محسوب میدارند که مذهبشان بامذهب آنهامتقارب وازیك‌جنس‌است.

خلاصهٔ احوال

مهاجرت قوم آریان و تصرف ایشان را در خاك ایران که وجه تسمیهٔ آن نیز همانست بیان کردیم و دیدیم که در بدو امر بدوی وطبیعت پرست بوده‌اند، پس از آن طلعت با رفعت **زردشت** بنظر میرسد که بافسانه‌های آنان روحانیت داده و مقام الوهیت را بطوری جلوه‌گرساخته که در علو مرتبت ورفعت نزدیك بخداوند **اشعیا** میباشد و نیز **زردشت** بوده است که بقای روح را تعلیم کرده و بشارت امید بخش او ازباستان در مجرای زبان جریان کرده مستقیماً و غیر مستقیم تاصدهٔ بیستم که ما در آن زیست میکنیم رسیده و در عقاید ما تأثیر بخشیده است. موافق تعلیمات مزبور در تنازع ابدی بین خیروشر انسان در اختیار طرفین آزاد است، ارواح کریمه او را تقویت میکنند و ارواح خبیثه نسبت باو مهاجمه‌دارند، امابايد بداند که عاقبت خیر بر شر غلبه خواهد کرد همچنانکه ابر بارانی خشکیرا مرتفع میسازد، هرطفل زردشتی چون بمرحله‌ای ازسنین عمر میرسدکه لایق بستن‌کمربند مقدس که شعار مذهب زردشتی است میشود از بزرگتران خود تعلیمات مذهبی را میگیرد وکلمات ثلاثهٔ ـ هوماتا هوختا ـ هوارشتا ـ یعنی نیك پنداری و نیك گفتاری و نیك کرداری را تکرار میکند و بعقیدهٔ قاصرمن‌مشکل است که کسی‌بتواند تعلیمات‌عالی تراز این‌برای نوع بشرپیدا کنند.



منظرهٔ جنگ پارسیان باسیت ها
(ازجریدهٔ ر.آ.س. شمارهٔ سوم گرفته شده است)

فصل دهم

طلوع ماد و سقوط آشور

و واقع خواهد شد که هر که تو را بینداز تو فرار کرده خواهد گفت « نینوا ویران شده است ، کیست که برای وی ماتم گیرد و از کجا برای تو تعزیه کنندگان بطلبم » باب سوم آیهٔ ۷ « سفر ناحوم » .

وصف ماد

دولت آریانی ماد قبل از پارسیان که با ایشان از یك نژاد بودند طلوع کرد بواسطهٔ اینکه آنـان بدولت معظم سامی نژاد آشور نزدیك بودند و تنها راه طبیعی که ازبین النهرین بفلات ایران میرود از رشته جبال زاگرس عبور کرده وارد قلب کشور ماد میشود؛ چنانکه می‌بینیم سلاطین آشور بکرات و ظاهراً بسهولت بآن سرزمین لشکرکشی کرده و اهالی آنجا بسلاطین مزبور خراج داده و خیلی بعید بنظر میآمد که اجتماع بی اساس طوایف چند در ظرف سنواتی معدود مبدّل بیك دولت مقتدری گردد .

دولت ماد در مرکز رشته جبال زاگرس وجلگه‌های حاصلخیز واقع درمشرق رشتهٔ مزبور تشکیل شده و چنانکه در فصل هشتم ذکر کردیم مرکب از شش طایفهٔ معتبر بود که در تحت قدرت واحده درآمدند .

ابتدا ناحیهٔ اطراف همدان در تحت انتظام درآمد لیکن این مرکز بزودی قلمرو

خود را بسط داده تا اینکه حدود شمالی آن ببحر خزر رسید و در جانب شمال غربی شامل ایالت آذربایجان شد و در مشرق آن صحرای لوت بود که جمعیت قلیلی از بدویان در آن منزل داشتند، درمغرب وجنوب باایالات سرحدی آشوری که عبارت از اللیپی وخارخار بوده متصل میشد، بعد ها سرزمین ماد منقسم بسه استان بزرگ بود :

یکی ماد کبیر که امروز عراق[1] عجم است.

دیگر ماد آتروپتن که اکنون آذربایجان نام دارد.

وسومی ماد راجیانا که ولایات اطراف طهران حالیه باشد.

ودرآنموقع برحسب ظاهر حدشمالی آن رود ارس بوده که امروز سرحد ایرانست. گیلان و یقیناً قسمتی از مازندران نیز درتحت سکنای ماد بوده‌است وحدود شرقی آنرا ابواب خزر دانسته اندکه چندمیل درمشرق ری واقع است ودرجنوب تنگهٔ مزبور کویر است، گویا حدود حالیهٔ فارس و پشت کوه تخمیناً سرحد جنوبی ماد بوده و از طرف مغرب متکی بررشتهٔ زاگرس بود که هم آنها را از تعرض محفوظ میداشته وهم از آب مستغنی میساخته است.

حقیقتاً این قسمت ازفلات ایران ازحیث آب وحاصلخیزی بهترین ناحیهٔ آنست وهرچه بلوت نزدیك میشود خشکی وبیحاصلی روبزیادی میرود.

اسبان نیسا

دراینموقع که گفتگو از ماد مینمائیم بمحصولات آنها نمیخواهیم توجه مخصوص کنیم زیرا که اینمسئله را در ضمن کلیهٔ ایران تفصیل داده ایم ولی دربارهٔ اسبهای آن ناحیه باید استثنائی قائل بشویم و چون در تمام آسیا این اسبها اشتهاری داشته اند شمه‌ای از آنهارا مذکور میداریم.

مرتع این خیول رشتهٔ زاگرس بوده و جنس آنها را که **هرودوت** و **آرین** و **امیانوس** و **مارسلینوس** توصیف نموده منتسب به‌نیسا ساخته اند. رنگ آنها تیره وخاکستری[2] وسفید بوده و عموماً آنها را ازحیث سرعت سیر وتجمل و زیبائی بی نظیر

---

۱ ـ حالیه آنرا اراک گویند (مترجم).

۲ ـ اسبان سفید را مقدس خیال میکردند و شاهان هخامنشی آنها را قربانی میکردند. بنا بگفتهٔ **استرابو**

(بقیه در ذیل صفحهٔ ۱۵۱)

میدانستند واهمیت و دخالت عمده ای‌که سواران درجنگهای ماد داشتند بواسطهٔ مالك بودن هزاران از این اسبهای خوب ولوازم آن بوده است .

لشکرکشی تیگلات پیلسر اول در سال ۱۱۰۰ پیش‌از میلاد تقریباً

تیگلات پیلسر اول از جبال زاگرس بماد و طوایف خویشاوند هجوم برده لیکن دروقایع وحالات او جزیك فهرست ساده از اماکنی‌که بتصرف درآورده چیز دیگری وجود ندارد . بی شك او دراینزمان لشکر آشور را بتمام جوانب واطراف سوق داده که از جمله یکی همین لشکرکشی بوده است .

لشکرکشی های شلمانسر درسال ۸۴۴ پیش از میلاد

تقریباً سیصد سال بعد از آن **شلمانسر** دوم به‌نمری[1] که امروز کردستان است لشکرکشی نموده واین نکته هم‌کمال اهمیت‌را دارد که در آنزمان آنولایات از دیر گاهی در تحت نفوذ بابلیان بوده است .

امیر آنولایات که موسوم باسم‌سمیتیک(مردوك مدمك)[2] بود بکوهستان پناهنده شده اما رعایا وخزاین او را فاتحین گرفتار واسیر کرده وبردند و **شلمانسر** پادشاهی از نژاد کسیت موسوم به **یانزو** برای حکومت درآن ناحیه معین نمود .

هفت‌سال بعد چون **یانزو** علم‌طغیان بلند کرد باز آن پادشاه به نمری لشکرکشی کرده وعاصیانرا غافل گیر نموده آنهارا بجنگل‌راند . پس از آن بجانب پارسوا[3] که ولایت مجاور شرقی آن ناحیه بود رفت وبیست وهفت نفر امیررا غارت کرد وبالاخره از کنار

(بقیه از ذیل صفحه ۱۵۰)

اسبان اشکانی از نژاد اسبهای نیسا بودند . اسبان ایران امروز هم احتمال قوی میرودکه از نژاد همان اسب‌ها باشد . حالیه درایران یك اسب سفید بهترین‌اسبها شمرده میشود. پرفسور **و. ریجوای**[5] اسبان نسارا اجداد اسبان ترکمانی دانسته است ولی من تصور میکنم که او اینرا مشکل بتواند ثابت نماید، من اسبهای ترکمانی راکه درمرز های شمال شرق ایران ونیز درترکستان دیده ام بکلی متمایز بااسبهای ایران میباشد « مؤلف » .

۱ - Namri· ۲ - Marduk Mudammik·

۳ ـ واین معلوم نیست‌که آیا سکنهٔ پرسوا اجداد ایرانیان بوده اند یاخیر «مؤلف» .

۵ - Ridgeway.

آمادای و خارخار (ناحیهٔ کرمانشاه) عبور کرده عاقبت **یانزو** را اسیر و گرفتار نموده با تشریفات نصرت خویش به آشور بازگردانید و این لشکرکشی مخصوصاً طرف توجه است بواسطهٔ اینکه ذکر مادای یا مدها برای اول دفعه در نقل این واقعه در کتیبه های آشوری دیده میشود و قوم مزبور بابنطریق و باین حقارت وارد در عالم تاریخ میشوند و راجع باین فقره در سفر پیدایش فصل دهم آیهٔ دوم میخوانیم که «پسران **یافث** جومر (سیمریان) و ماگوگ (ارمنستان) و مادای (مدیا) و یاوان (یونان)» و غیره‌ها.

درزمان سلطنت **شمسی اداد** چهارم جانشین **شلمانسر** بازذکر مادمیشود که مغلوب شده و خراج داده و از اینکه آشوریان مکرر بفلات ایران دست اندازی و بلاد عدیدهٔ خراب نموده اند بنظر میرسد که در آنزمان مملکتی آباد و حاصلخیز و پر جمعیت بوده است و کثرت افراد و اسبان و مواشی و اغنام که بغارت برده وعدد آنها را هزاران ذکر کرده‌اند این نظر را قوت میدهد.

لشکر کشی ادادنیراری سوم در سال ۸۱۰ قبل از میلاد

در سال ۸۱۰ قبل از میلاد **ادادنیراری** سوم که زن اوشاهزاده خانم بابلی مسماة به **سموررامات** بوده و محتمل است که همان **سمیرامیس** مذکور در قصص باشد به ماد لشکرکشی نموده است و این اولین نوبت از چهار فقره لشکرکشی است که آن سلطان با عزم نموده و دولت آشوری را بسط داده تا آنجا که جزء اعظم جانب غربی فلات ایرانرا نیز شامل شده است.

جنگهای تیگلات پیلسر چهارم سال ۷۴۴ قبل از میلاد

پل یا **تیگلات پیلسر** چهارم که در میان سلاطین جنگجوی آشوری مقام بلندی دارد در سال ٧٤٤ قبل از میلاد به ماد دست اندازی نموده مـانند اسلاف خود در آنجا طوائف مختلفهٔ غیرمتحده دید و بنابراین توانست بر ایشان یکی بعد ازدیگری حمله برد و نواحیرا که نزدیکتر بوده جزء ایالات آشور قرارداد و بشرفتیکه در این جنگ نمود از اینجا قیاس میتوان کرد که شصت‌هزارو پانصد تن اسیر و گله های بسیار از گاو و گوسفند و قاطر و شتر به کاله باز آورد و یکی از سرداران او تا دامنه های بکنی یعنی دماوند

پیشرفت وآشوریان آنرا انتهای حدود عالم میدانستند واین حرکت هنرمندانه که بنظر غریب میآمد اسباب پیشرفت لشکرکشی سلطان گردیده تمام رؤسای مملکت بملاقات سردار فاتح رفتند و نسبت بقهرمانیکه چنان امر بزرگی را صورت داده بود اظهار فروتنی نمودند.

بعدها درسال ۷۳۷ قبل از میلاد مجدداً نواحی ماد عرصهٔ تاخت وتاز شد وتمام هرچه ذیحیوة بود بردند وحتی درههای دوردست وکوههای صعب نیز امرا ورعایای آن مملکترا از ابتلای آن دشمن چالاك که همهجا حاضر میشده محفوظ نتوانست کرد و چنین بنظرمیآیدکه بهترین غنائم درنظر ایشان اسرا بودهاند برای اینکه آنهارابساختن ابنیهٔ آشوری وامیداشتند وبکار میگرفتند.

باسیری بردن سارگن دوم بنیاسرائیلرا بماد ۷۲۲ قبل ازمیلاد

یك دوره که منقضی شد **سارگن** دوم شهرسامره را مسخرنموده چهاهالی آنجا باستظهار مساعدت مصریان ازادای خراج گزاف آشور ابا نموده بودند واینواقعه درکتاب ملوكتورات چنین نقل شده است: «درسال نهم **هوشع** پادشاه آشور سامرهرا گرفت و اسرائیل را بآشور باسیری برد و ایشانرا در حلح وحابور برنهر جوزان ودر شهرهای مادیان سکونت داد[1]» وباید دانست که حلح همان کاله است که درآنزمان پایتخت بود وحابور خابور استکه ازفروع فرات میباشد. گوزان در مشرق خابور واقع و شهرهـای ماد همان نواحی است که **تیگلات پیلسر** چهارم آنرا ضمیمهٔ مملکت آشور نموده بود. چندسال بعد همان پادشاه درضمن جنگی که باطایفهٔ(منّای) ساکن آذربایجان درجنوب دریاچهٔ ارومیه[2] وهم نژاد ماد میکرد یکیازرؤسای ایشانرا که **دیاآکو** نام داشت اسیر کرد واین اسم برحسب ظاهر مطابقاست با اسم **دیوکس** که یونانیها ذکر کرده و او را مؤسس سلسلهٔ ماد خوانده اند. این شخص را برخلاف عادت آشوریان زنده گذاشتند وبااهل خانوادهاش بهحماة[3] تبعید کردند ونتیجهٔ اینجنگ

---

۱ ـ کتاب دوم پادشاهان باب ۱۷ آیهٔ ۶ «مؤلف». ۲ ـ که حالیه رضائیه گویند (مترجم).

۳ ـ از قدیمترین شهرهای سوریه (مترجم).

آنشد که طایفهٔ مـاد یکدفعهٔ دیگر نسبت بآشور اظهار تبعیت نمودند و بیست و دو تن از رؤسای ایشان درپای سلطان افتاده سوگند اطاعت یاد نمودند .

لشکرکشی اسرهدون[1] درسال ٦٧۴ قبل از میلاد

در زمان **اسرهدون** لشکرکشی آشوریان تا کوه دماوند و صحرای نمك امتداد یافت ودرآنولایات سنگ لاجورد فراوان بود وتاآنزمان هیچوقت آشوریان پابآنجا نگذاشته بودند. مذکور است که پادشاه دو نفر از امراء را گرفته با رعایا و شترهای دو کوهان واسبهای صحیح‌النسب ایشان بآشورفرستاد وچون این‌لشکرکشی نتیجهٔمساعدی برای آشوریان داشت و پیشرفت کردند پادشاهان دیگر مـاد نیز **اسرهدون** را به نینوا مشایعت کردند و مبالغی لاجورد و اسب بعنوان هدیه برای او برده درخواست کردند که در تحت حمایت او باشند . **اسرهدون** از بذل این عنایت مضایقه ننمود و بنابراین حدود دولت آشوری تا مملکت ماد بلکه خارج آن بسط پیدا کرد . تاریخ صحیح‌این واقعه را نمیتوان معین نمود لیکن معلوم است که قبل از سال ٦٧٣ پیش از میلاد واقع شده است .

شرح مختصریکه از جنگها ولشکرکشیهای واقعهٔ درنصف غربی فلات ایران‌در مدت پانصد سال تقریباً دادیم بعقیدهٔ ما بسیار مهمّ است ، بواسطهٔ اینکه معلوم میدارد که در هرموقع آشوریان قادر بوده اندکه برسکنهٔ هر مملکتی جداگانه حمله ببرند و مابین ارمنستان که آنزمان دولت اورارتو خوانده میشد ودرشمال بود وکوهستان ایلام که درجنوب آنست دولت‌مرتب بااساسی نبوده که محلّ توجه واعتبار باشد ، علاوه‌براین معلوم میشودکه نصف غربی فلات ایران تا یك‌اندازه درتحت نفوذ بابل بوده و وقتیکه آشور قدرت داشته تمام آن‌ناحیه درتحت قدرت آندولت بوده است ، معهذا میتوان تصور کردکه نواحی دوردست صعب‌الوصول همه‌وقت برای طغیان‌وعصیان بمحض اینکه‌موقع مقتضی میشد حاضر بودند زیرا خراجی که آشوریان توقع داشتند بارسبکی نبوده‌است .

۱ ــ این اسم در بعضی نوشتجات فارسی (گویا بمتابعت املاء فرانسه) آسورحیدون ضبط شده است ولی ما اززبان انگلیسی متابعت کرده ایم (مترجم) .

باری در اینمدت متمادی در تمام آن مملکت تأثیر اوضاع آشوری باید بیش یا کم نفوذ کرده باشد وبواسطهٔ همین پرورش سخت وشدیدی که قهراً برماد واردآمد آنکشور قابل وقادر برتشکیل دولت مقتدری گردیده است .

روایت مادیها

اما بعقیدهٔ خود مادیها تشکیل دولت کم دوام ایشان کار یکنفر مردی بود که نسب عالی نداشته است ، در هرحال این طایفهٔ کوهستانی که فقط یکی ازقبایل عدیدهٔ وحشی کوهستانی بود که اکثر بحال چادرنشینی بسرمیبردند واگرخیلی ترقی داشتند دردهات متفرقه زندگی میکردند درزمانیکه سلطنت **سناخریب** بطریق مسالمت روبخاتمه میرفت شروع کرد باینکه درتحت انتظام وترتیبی درآیدکه منتهی بشکل یك دولت باعظمتی گردید ، اگرچه دوامی پیدا نکرد .

دیوکس مؤسس سلسلهٔ سلطنتی ماد

درکتاب **هرودوت** مذکور استکه مؤسس دولت جداگانهٔ ماد **دیوکس** پسر **فرااُرتس** بوده است . او در عدل و داد چنان معروف‌شدکه ابتدا اهل‌دهکده وبعدها تمام‌قبیلهٔ او برای شنیدن احکام اواجتماع میکردند . چون **دیوکس** اینقدرت وحیثیت‌را درخود دید اظهار کرد که من دیگر نمیتوانم تمام اوقات خودرا صرف محاکمه و دادرسی همشهریها کنم و از امور شخصی خود بازبمانم ، بنابراین از قضاوت دست کشید وسپس چنانکه‌او پیش‌بینی کرده بود دزدی وغارتگری وهمه قسم اغتشاشی شیوع پیدا کرد ، اهل ماد آن اوضاع را بااحوال سابق مقایسه کردند وبقول **هرودوت** اظهار داشتندکه « اگر ترتیب کشور بهمین قسم بماند نخواهیم توانست در اینجا زیست کنیم ، باید برای خود پادشاهی معین کنیم تا مراقب امور ما باشد و تا بواسطهٔ اغتشاش و هرج و مرج مجبور بمفارقت از ولایات خود نشویم[1] » .

اکباتان پایتخت ماد

پس بنای انتخاب شد و**دیوکس** بسلطنت تعیین گردید وشایدکه از پیش ترتیب آنداده شده بود ، او اول کاریکه کرد این بود که یکدسته مستحفظین برای خود اختیار نمود ، پس‌ازآن بساختن پایتخت پرداخت وبرای

---

۱ - ۱ ، ۹۷ ، « مؤلف » .

این مقصود شهر همدانرا انتخاب کرد.

اینشهر تاریخی اول‌دفعه باسم‌امدانه درکتیبهٔ **تیگلات پیلسر** اول مذکور است ودرکتیبه‌های قدیم ایرانی هگمتان اسم برده‌شده (یعنی ملتقای طرق عدیده) و یونانیها آنرا اکباتانا خواندند.

همدان درپای کوه الوند[1] که یونانیها اُرُن تس میگفتند واقع‌است وآن رشته کوه سنگی عظیمی است که زیاده از دوازده هزار پا از سطح دریا ارتفاع دارد و نسبت بشهر همدان ششهزار پا مرتفع‌است وهوای آن اگرچه درزمستان سخت است ولی در تابستان بسیارمطبوع میباشد. مکان اینشهر برای پایتخت کمال مناسبترا داشته، ازطرف جنوب وجنوب غربی کوه الوند آنرا حفظ میکند ومشرف برراهی است که ببابل وآشور مرود وهمچنین مشرف برجلگه های مرتفع ایرانست، چون در محلی که چندین راه درآنجا با یکدیگر التقاء میکنند ودراطراف آن جلگهٔ حاصلخیز پرآبی واقع‌است عجب ندارد که باهمهٔ انقلابات شهر همدان همواره مرکز مهمی بوده باشد.

شهر جدید سی هزار تن جمعیت دارد که عده‌ای از آنها یهودی میباشند وبسیار کثیف است.[2]

تپهٔ مصلی که سابقاً پایتخت معروف ماد بر روی آن واقع بوده در مشرق شهر جدید واقع‌است، هفت حصار متوالی داشته و ترتیب آنها چنان شده بود که هریك بقدر ارتفاع کنگره‌هایش نسبت بدیگری ارفع بوده‌است، قصر سلطنتی وخزائن دردرون حصار هفتمی که کنگرهٔ آن مذهّب بوده جا داشته و سایر دیوارها بالوان دیگر منقش بوده است و مجموع این ترتیب از بابل اخذ شده که در آنجا در برج نمرود شهر بُرسیپا[3]

۱ ـ باید دانست که الوند همان «ائورَنت» اوستا میباشد ولی «اُرُن‌تس» یونانیها نزدیکتر باسم قدیم مادیهاست تا الوند کنونی «مؤلف».

۲ ـ اشاره بوضعیت سابق همدان است ولی اخیراً در امور بلدی آنجا هم اصلاحاتی بعمل آمده وشهر بواسطهٔ احداث خیابانهای وسیع و کوچه بندیها صورت جدید جالبی بخود گرفته است و در نظافت آنهم مراقبت میشود (مترجم).

۳ - Borsippa.

هر طبقه برنگی مخصوص و مظهر خورشید و ماه و سیارات بوده است.

از جمله رسومیکه **دیوکس** بر قرار کرده و ظاهراً آنرا هم از آشور بایداقتباس کرده باشد این بود که روبرو شدن با سلطانرا ممنوع ساخت و تمام عرایض بتوسط پیغام آوران باید داده شود واین ترتیبات برای این بود که بواسطهٔ دور بودن پادشاه ازانظار دردلهارعب‌داشته باشد واگر غیرازاین میکردند بیم آن بود که بزرگان مملکت نسبت بسلطان عاصی شوند.

شرح فوق منقول از**هرودوت** است وگمان میرود راست باشد، علاوه برین چنانکه سابقاً مذکور داشته‌ایم شخصی موسوم به **دیا اکو** که از رؤسای طبقهٔ منّای بوده در سال ۷۱۵ قبل از میلاد به حماة تبعید شده و می‌بینیم دو سال بعدمحلی که با همدان مطابق است بیت **دیا اکو**[1] نامیده میشود وچون‌موقعیکه برحسب‌روایات برای‌آن واقعه معین شده باتاریخ **دیا اکو** خیلی موافقت دارد احتمـال کلی میرود که مؤسس واقعی خانوادهٔ سلطنتی ماد همان **دیوکس** بوده است.

زبان ماد

بقول **استرابن** زبان مادیها زبان پارسیان و آریان و باختریان و و سغدیان[2] کمال مشابهت را داشته است. متأسفانه هرچه کاوش کرده‌اند کتیبه‌ای بدین زبان بدست‌نیامده‌است. درهمدان‌که طالبان گنج زمین‌راکاوش بسیار کرده‌اند از زبان ماد آثاری کشف نشده[3]، دراینصورت اینمطلب بیفائده نیست که بگوئیم‌زبان ماد فقط زبان تکلمی بوده وبرای کتابت استعمال نمیشده‌است چه نظایراین امر مکرر دیده شده، مثلادرافغانستان زبان ملی پشتو و زبان کتابتی فارسی است وممکن است که زبان کتابت ماد زبان آشوری بوده باشد.

عقیدهٔ **اپرت**[4] این است که زبان ماد همان است که در ستون دوم کتیبه هائی دیده میشود که بسه زبان منقوش میباشد ولی امروز عموماً آنرا زبان شوش میدانند.

---

۱ ـ Bit-Dayaukku.

۲ ـ ۱۵، ۲، ۸ «مؤلف». ۳ ـ در۱۹۱۳ هیئت فرانسوی مصلی‌را کندند لیکن‌چیزیکه قابل توجه باشد بدست نیاوردند «مؤلف».

٤ ـ Oppert.

دارمستتر معتقد است براینکه زبان ماد با زبان اوستا مطابق‌است، داخل شدن در بحث اینمسائل از گنجایش این کتاب و قوهٔ من خارج است و غرض عمده‌ام از ذکر اینمسائل آنست که بنمایم چگونه نظریات مختلف دربنباب اظهار شده‌است، بی‌شك زبان تکلمی آریان بوده ولی قرابت نزدیکی به زبان پارسیها داشته است[1].

سناخریب و ماد

چنانکه گفته‌ایم مادیها درزمان سلطنت **سناخریب** در تحت یك ملت در آمدندودر آنزمان‌فقط یك لشکرکشی ازطرف‌آشوریان بفلات ایران مذکور است که بجانب اللیپی یعنی ناحیهٔ کرمانشاه واقع شده‌است، بنابرین مادیها تحت سیاست مدبرانه **دیوکس** مجال و فرصت یافتند که در طریق ترقی مشی نمایند، چه**سناخریب** بقدری مشغول بابل وایلام بود که مجال توجه باحوال کوهستانیهای دور دست زاگرس را نداشت و این سلطان مغرور بهیچوجه به مخیلهٔ خود راه نمیداد که همین شبانان کوهستانی عنقریب شهر معظم نینوا را غارت خواهند کرد و سبب محو شدن اسم آشور از فهرست ملل دنیا خواهند گردید.

اتساع ماد

دیااکو یا **دیوکس** پنجاه و سه سال سلطنت کرد و پسرش فراورتیش[2] که یونانیها **فراارتس** خواندند در حدودسال ٦٥٥ قبل از میلاد بجای پدر نشست[3]، دراینموقع گمان مااینست که دولت ماد هنوزآنقدرت را نداشت که بخیال‌امتناع آزادی خراج آشوری بیفتد ویژه اینکه **آشور بانیپال** باوج اقتدار خود رسیده بود. بنظر میآید **فراارتس** بشیوهٔ پدر خود دولتهای کوچك دیگری را که در زمان **دیوکس** ملحق به ماد نشده بودند ضمیمه نموده آنگاه مشغول شد باینکه طوایف پارس را که با مادیها قرابت داشتند و محل ایشان ولایات حالیهٔ فارس بوده تحت استیلای خود در آورد.

---

۱ ـ «شکی نیست که زبان مادیها بازبان پارس قدیم تقریباً یکزبان بوده و تفاوت جزئی باآن داشته چنانکه درزمان استرابون پارسیها ومادیها زبان یکدیگررا بخوبی میفهمیدند» عیناً ازایران قدیم تألیف **پیرنیا** صفحهٔ ٤٦ گرفته شده است (مترجم).

٢ - Fravartish.

٣ درکتاب «انقراض امپراطوریها» باستناد روایت غیرموثقی ازکتاب **کتزیاس** عدهٔ شاهان ماد دوبرابر ذکر شده است «مؤلف».

استیلای ماد بر پارسیان

پارسیها نیز محتمل است که مانندماد ازسکنهٔ قدیم بعضی‌را بیرون کرده برخی‌را بخود ملحق نموده‌باشند و دراینموقع چون منقسم بقبائل مستقلهٔ چندبودند ظاهراً قادربر مقاومت صحیح نسبت بمادیها که بالنسبه بایشان تربیت ونظام داشتند نبودند وبنابرین تااندازه‌ای که برما معلوم‌است بدون منازعات شدیده درتحت استیلای ایشان درآمدند . این نکته را لازم است بخاطر داشته باشیم که مادیها اسناد و آثار معتبری از خود نگذاشته ولذا برای تحقیق ازتاریخ ایشان باید بکتاب **هرودوت** اعتماد نمائیم .

سالهای اخیر آشور بانیپال

در زمـــان سلطنت **فرا اُرتس** و در سال ٦٤٥ پیش از میلاد **آشوربانیپال** ضربت‌مهلکرا برایلام واردآورد وازحالا به‌اصلاح امور کشور ومملکت داری‌مشغول گردید واگراعتمادی بروایات‌باشد به‌تن پروری دوراز شرافت پرداخته و چنانکه سابقاً ذکر شد کـتابخانهٔ گرانبهائی جمع آوری نمود که نه تنها کـتب معتبرهٔ آن عهد را دارا بود بلـکه نسخه هائی از الواح کـتابخانه های بابل نیز درآن موجود بوده‌است وآن شاید بزرگـترین آثار صنایع قدیمهٔ موزهٔ لندن باشد اینست ما خودرا مدیون او میدانیم ، معابدی نیزساخته یا تعمیرکرده و قصربزرگ **سناخریب** را هم که بنیانش بواسطه واقع بودن برتپهٔ مصنوعی سست شده بود تجدید کرده با عظمت تر و بهترساخت .

حملهٔ اول مادیها

لیکن این سستی و تهاون بعد از انهمه لشکرکشی و جنگجوئی برای کوهستانیهای جنگی البته اسباب جرئت و جسارت میشد بعلاوه مدتی بود که مادیها از طرف آشور ضربت و گوشمالی ندیده بودند و محتمل است که بواسطهٔ حمله واستیلای برپارسیها نیزغرور وقوت قلب پیدا کرده بودند . جهات‌مزبور بضمیمهٔ جهلی که نسبت بقوای حربی واقعی‌خود داشتند ظاهراً سبب‌شد که بسرزمین‌آشور لشکرکشی کـنند لیکن نظام و شجاعت دلاوران آشوری سعی آنانرا بکلی بـاطل کرد و نتیجهٔ این لشکرکشی فقط مرگ **فرا ارتس** و هلاك قسمت عمدهٔ لشکریان او گردید .

جلوس کیاکسار

در این موقع مشکل **هووَخ‌شتر** که یونانیها او را **کیاکسار** خوانده ودرنزد ما بهمین اسم‌معروف‌است برتخت سلطنت‌جلوس نمود واو یکی از اشخاص نادره است که بعرصهٔ دنیا آمده هم درسوق لشگر وهم دراداره کردن‌کشور مهارت‌تامه داشته‌است. چون از روی تجارب تلخ دانسته بود که لشکریانش تابرطبق‌ترتیبات صفوف آشوری‌آشنا نشوند در محاربات موفق نخواهندگردید لذا جنگیان ایلاتی را که تاآن زمان بطور خود سری و استقلال محاربه میکردند بهم زده دسته های مرتب قشون نظامی بجای آنها تشکیل داد. پیاده نظام را باتیروکمان و شمشیر یا دو نیزه مسلح نمود لیکن‌درلشکرمادسواران بیش‌ازآنچه درلشکر آشوری بود اهمیت داشتند وتیر وکمان‌در‌دست‌آنان درگرفتن‌جان‌دشمن بیشترتأثیرمیبخشید چه‌ازکودکی بسواری‌وتیراندازی ازپشت‌اسب معتاد شده ومانند پارتیهای متأخراز تیررس دشمن دور ایستاده و مثل‌باران تیر میانداختند و بهترین جنگجوبانرا عاجز میساختند. **کیاکسار** در ضمن اینکه قشون خود را تشکیل وتربیت میداد بواسطهٔ مقاومت مبرمانه باآشوریان آنهارا آزموده میکرد تابالاخره برسرداران **آشوربانیپال** غلبه کرده ثانیاً بخاك آشور حمله ورگردید.

محاصرهٔ اول نینوا

چنین بنظر میرسدکه استحکام نینوا زیاده از آن بود که مادیها بتوانند قصد تسخیرآنرا بنمایند معهذا درهمان حال‌که لشکریان ماد اراضی حاصلخیز آشور را پایمال میکردند **کیاکسار** بمحاصرهٔ نینوا پرداخت و احساساتیکه از اقدام این سلطان درمقهور ساختن آشور برای مردم حاصل شد از آنچه درکتاب **ناحوم** ازکتب تورات مذکوراست معلوم میشود، کتاب مذکورکه حقیقت را باطنطنهٔ مخصوصی بیان میکند وکلمات آتشین او برهمه کس تأثیر میبخشد شروع باین عنوان مینماید «بار ننوا» و بعد از آن میگوید «آواز تازیانه ها و صدای غرغر چرخها وجهیدن اسبان و جستن عرابه ها، سواران هجوم میآورند و شمشیرها براق و نیزه ها لامع میباشد و کثرت مجروحان و فراوانی مقتولان ولاشها را انتهانیست وبرلاشهای یکدیگر میافتند.»[1]

---

[1] ـ کتاب ناحوم، باب سوم، آیه ۲و۳ «مؤلف».

تاخت و تاز سیت ها

در همانوقت که گمان میرفت آن ملت‌غارتگر ضربتی را که‌سزاوار است خواهد چشید جماعتی از سیت‌ها که شاید با آشوریان نیز اتفاق و اتحاد داشتند بر ماد حمله کردند و **کیاکسار** مجبور شد دست از محاصرهٔ نینوا برداشته بدفاع کشور خود بپردازد و در این موقع در شمال دریاچهٔ ارومیه مغلوب شده ناچار از قبول شرائط دشمن گردید. سیت ها از پیشرفت خودسرمست شده چون از ضعف آشور مطلع بودند و میدانستند که آن دولت در مقابل مادیها که خود بر آنها غلبه یافته عاجز مانده بود در آنسرزمین بنای تاخت و تاز را گذاشتند و برهر جاتسلط یافتند خرابی کردند و جز قلعه و حصار چیزی تاب مقاومت ایشانرا نداشت. پس‌چون در آشور غنیمت وافری نیافتند مثل طوفان از آنجا گذشته دیار بدیار رفتند تا بدریای مدیترانه رسیدند و **ارمیاء** پیغمبر باین واقعه اشاره کرده است، در جائیکه درکتاب‌خود میگوید: « و کمان و نیزه خواهند گرفت، ایشان مردان ستم‌کیش میباشند که ترحم ندارند، بآواز خود مثل دریا شورش خواهند نمود و براسبان سوار شده مثل مردان جنگی بضد قوای‌دختر سیحون صف آرائی‌خواهند کرد[1] ». عاقبت **کیاکسار** برآن‌تاراج کنندگان غلبه‌یافت‌باینطریق که‌امیر ایشان را که **مادیس** نام داشت باسرکردگان معتبر او به‌ضیافتی دعوت‌نموده ابتدا آنهارا مست‌نمود، بعدتمام آنهارا بقتل‌رسانید. سیت‌ها چون بواسطهٔ قتل رؤسا ضعیف شدند گرفتار حمله و تعرض مادیها گردیدند و بالاخره بعد از زدو خورد شدید اخراج شدند. دراین اثنا **آشور بانیپال** که آخرین پادشاه بزرگ آشور بود در حدودسال ۶۲۶ قبل از میلاد وفات کرد، اخلافش مردمانی نبودند که بتوانند آنکشورضعیف شدهٔ بیحال را حفظ کنند و از نو قوه و قدرت و اعتبار وشهرتی بآن بدهند.

محاصرهٔ دوم نینوا

ازعلائم متلاشی‌شدن‌دولت آشور این بود که **نبوپولاسسار** که ظاهراً از طرف **آشور بانیپال** بحکومت بابل برقرار شده بود عنوان سلطنت و جانشینی او را اختیارکرد، لشکری از دهانه های فرات ودجله حرکت

---

۱ **ارمیاء** نبی باب ۶ آیهٔ ۲۳ «مؤلف».

کردند ، نبوپولاس‌سار بجای اینکه از ایشان جلوگیری کنند با آنها ملحق گردیدو برای اینکه پیشرفت و غلبه محقق شود از کیاکسار تقاضا شد که قوای ماد را با ایشان متفق کرده سرداری قوای متحده را در مقابل دشمن مشترك اختیار نماید. پادشاه که‌خود در صدد تحصیل قدرت و جاه بود این مسئول را در کمال میل اجابت کرد و پادشاه آشور که خراج گذارانش از او سرپیچیده بودند نتوانست در میدان جنگ با دشمن روبرو شود لهذا در نینوا متحصن شده محصور گردید.

سقوط نینوا در سال ۶۰۶ قبل از میلاد تقریباً

سقوط نینوا بطورفجیعی واقع‌شد و پادشاه تا ممکن بود مقاومت کرد و چون مأیوس گردید برای اینکه بدست دشمن گرفتارنشود خرمنی از آتش فراهم کرده باتفاق اعضاء و اجزاء خانواده اش در آن داخل شد و بشعله آتش سوخت. کتزیاس که روایات او را اکثر بی اعتبار میدانند مگوید قسمتی از حصار شهر را آب دجله خراب کرده و رالینسون قول ناحوم پیغمبر را ذکر مکند که گفته است « درهای رودخانه ها باز خواهد شد و قصر منحل خواهدگردید». باری در حدود سال ۶۰۶ قبل‌از میلاد نینوا ساقط شد و چنان‌خراب گردید که اسم آشور هم فراموش شد و تاریخ آن دولت مبدل بقصه گشت و اسامی سارداناپالوس[1] و سمیرامیس که جز افسانه چیزی نیست مقداری از قدرت و شکوه و اعتبار آشور را درازهان جلوه‌گرساخته و اگر بخواهیم معلوم کنیم که بادفراموشی‌بچه سرعت بر مملکت و دولت آشوری وزیده از اینجا میتوان دانست که دویست سال بعد از آن هنگامیکه لشکریان گزنفون ازشهرهای‌ویران کالاه و نینوا عبور میکردند‌راهنمایان ایشان آن شهر هارا لاریساومیس‌پیلا مینامند و آنها با اینکه بلاد مزبور را تماشا کرده و در بارهٔ آنها اعجاب‌نمودند بهیچوجه تصورنمیکردندکه آنها بلاد معظم آشوربوده‌اند[2].

---

۱ - Sardanapalus

۲ - رجوع شود به کتاب (Anabases) گزنفون ۳ ، ۴ ، ۷ . در اینجا شرحیکه نوشته شده این است « درآن جا خرابه های شهر بزرگی بود که آنرا لاریسا مینامیدند و در زمان قدیم مساکن مادیها بود و نیز رجوع شود بفصل ۱۹ این کتاب ، خوانندگان برای اطلاعات تازه در زوال آشور میتوانندبمقالهٔ مقدماتی کتاب مراجعه نمایند « مؤلف » .

قضاوت تاریخ در بارهٔ آشور

اگر بخواهیم ببینیم تاریخ در بارهٔ آشور چه حکم میکند اینست که اگر چه بابل و مصر هم در موقع فتح و ظفر بیرحم بودند لیکن از بابل برای نوع بشر قانون و علم نجوم و علوم دیگر میراث مانده و مصر ابنیه و عماراتی بیادگار گذاشته که هنوز هم محل حیرت و عبرت دنیاست. اما آشور فقط بعضی از صنایع زندگانی صلح آمیز را اقتباس و اختیار نموده و نمایندگی او تنها باینست که درغارتگری ید طولائی داشته و چون منقرض گردید بکلی داخل در عالم نسیان و فراموشی شد و جز این هم سزاوار نبود.



از سکه های اولیهٔ لیدیه

فصل یازدهم

ماد و بابل و لیدیه

وی بابل باستانی را که عجایبش ورد زبانها بود دوباره از نو ساخته
یهودا وتمام خانوادهٔ پدرت **داود** را دومرتبه بهاسارت برد و بیت‌المقدس
را ویران کرد و سرانجام **کوروش** ایشان را آزادی بخشید «میلتن»

اوضاع دنیای قدیم بعد از سقوط نینوا

هر وقت دولت معظمی ساقط میشود روابط کشور های مجاور آن نسبت بیکدیگر و نسبت بمتصرفات دولت ساقط تغییر پیدا میکند، بنابراین سقوط نینواموقع مناسبی‌است برای اینکه‌نظری باحوال دنیای قدیم بنمائیم .

وضعیت ماد

در اینموقع مقتدر ترین و مهمترین دولت بلاشك دولت ماد بود که سیت ها را مقهور کرده و فرمانفرمائی‌ملل‌متحده‌ای‌که برضد آشور قیام کرده بودند اختیارنموده بود؛ اتحاد بین ماد و بابل بواسطهٔ ازدواج‌دختر **کیاکسار**[1] با **نبوکدنصر** پسر **نبوپولسر** ووارث تاج و تخت بابل نیز استحکام یافت و **کیاکسار** و جانشین او مادام الحیاة بشرابط معاهده و اتحاد عمل کردند با اینکه بعضی اوقات یقیناً ثروت و غنائم بابل مطمح نظر مادیها بوده است .

---

۱ ـ و او همان (هوَوخ شتر) ایرانیهاست که یونانیهاویرا بدین اسم نامیده‌اند «مترجم» .

سلطنت جدید بابل

اگر سقوط آشور برای ماد فائده و سود زیاد داشت برای بابل فوائد آن بیشتر بوده است، چه واقعاً بسبب انهدام آشور بود که سلطنت جدید بابل تأسیس یافته و قوه و قدرتی حیرت انگیز از خود نشان داد که کافی است فی‌حد ذاته توجه ما را جلب نماید و اما اهمیت و فایدهٔ آندولت برای ما و آن بواسطهٔ معرفت بروایاتی که از نویسندگان روم و یونان و غیره از آنکشور در دسترس ما گذازده شده خیلی زیاد است.

لشکرکشی نخو دوم

نبوپولسر در مدت محاربهٔ با آشور ادارهٔ امور را به **نبوکد نصر** واگذار نموده و بعداز سقوط آندولت برحسب‌ظاهر با **کیاکسار** موافقت‌حاصل نموده بود که‌ولایات بابل ضمیمهٔ بابل شود. سکنهٔ ولایات نامبرده خودشان قادر بر پایداری نبودند لیکن پای **نخو** دوم پادشاه مصر نیز در میان بود و پادشاه با عزم در حینی که نینوا محصور بود در سال ۶۰۸ بطرف شمال حرکت کرده فلسطین و سوریه‌را تصرف نمود و در اینموقع فقط **یوشیا** پادشاه یهود با وجود اخطارات دوستانه بااو مخالفت کرد در مگیدو نزدیك کوه کرمیل بـا لشکریان مصری روبرو شده بقتل رسید[1] و **نخو** تا فرات پیش رفت و در کارکمیش توقف کرد و این اقصی نقطهٔ سیر او بود و ظاهراً چون از سقوط نینـوا مطلع شد نخواست با فاتحین طرف شود بنای مـراجعت را گذاشت ودر عرض راه از بلاد مهمه خراج گرفت و در آنجا پادگان گذاشت و چون بمصر رسید رعایابش که از تجدید افتخارات جنگی مصر مسرور شده بودند او را تحسین و تمجید کردند در صورتیکه هنری از **نخو** ظاهر نشده چه از روبرو شدن با قوای بابل احتراز نموده بود، سه‌سال‌بعد از آن **نبوکد نصر** که‌مشغول استحکام‌مبانی قدرت خود بود بطرف کارکمیش حرکت کرد و **نخو** هم‌در اینموقع‌برای‌منازعه‌حاضر شده‌حرکت‌بسمت مقصود نمود.

غلبهٔ نبوکد نصر بر نخو دوم سال ۶۰۴ قبل از میلاد

فریقین در کارکمیش همدیگر را ملاقات کردند و مصریها باوجود شجاعت مزدوران یونانی خودشان شکست خوردند و مغلوبیت آنها در کتاب **ارمیاء** موضوع کلمات شدیده شده چنانکه در وصف

---

۱ ـ رجوع شود به دوم تواریخ ایام، باب ۳۵، آیه ۲۰ و ۲٤ و نیز دوم پادشاهان، باب۲۳ آیه۲۹، بایددانست که **یوشیا** بنفع آشوری می‌جنگید. «مؤلف»

آن محاربه میگوید: ای اسبان برآئید و ای عرابه ها تند بروید و شجاعان بیرون بروند. ای اهل حبش و فوت که سپرداران هستند و ای لودیان که کمان را میگیرید و انرا میکشید... زیرا خداوند **یهوه** صبابوت در زمین شمال نزد نهر فرات ذبحی دارد[1].

باری **نبو کد نضر** مصریان مغلوب را تعاقب کرده نزدیك مصر رسید، دراینوقت خبر وفات پدر را شنید و از ترس دسائس و فتنه هائیکه در پایتخت وقوع یابدبا**نخو** صلح کرد و سوریه و فلسطین را مالك گردید.

حدائق معلقهٔ بابل

پادشاه فاتح از میان بیابان ببابل مراجعت کرده وبرتخت سلطنت جلوس نمود و از آن ببعد دورهٔ سلطنت **نبو کد نضر** مقرون بسعادت و بالنسبه با صلح و سلامت بود. در ظرف سنوات بعدی در بابل بعلاوه باغهای حیرت انگیزی که بر مکانهای مرتفع احداث کرده بودند و یونانیها آنها را ذکر نموده و باسم حدائق معلقهٔ **سمیرامیس** معروف است دروازهٔ مجلل و با شکوه **اشتر** و جادهٔ بزرگی برای حرکت دسته ها بوده که از ارك تا معبد **اشتر** امتداد داشته است. **نبو کد نضر** سد بزرگی ساخته که معروف بود بدیوار ماد و آن از دجله بفرات کشیده شده و بدینواسطه تمام اراضی واقعهٔ در شمال بابل را مشروب میساخته است و سد دیگری هم‌نظیر آن از طرف جنوب شهررا محفوظ میداشته‌است، در واقع **نبو کد نضر** پادشاه بزرگی بوده و باید انصاف داد که چیزی در تاریخ دیده نمیشود که تصدیق مسطورات غریب وعجیب کتاب **دانیال** را راجع به جنون او بنماید بلکه آن صرف یکی از همان افسانه های غریبی است که دربارهٔ هریك‌ازسلاطین معروف مشرق گفته شده است.

جنگهای کیاکسار

جای تأسف است که از احوال **کیاکسار** وکار های نمایان او بعد از سقوط نینوا چیز کمی بدست داریم. ظاهراً ولایات آسیای مقدم را که خیلی باثروت بودند و بسهولت مسخر شده ببابل واگذار گردیدند و برای خود همان اراضی مرتفعهٔ ایران را که سابقاً جزء کشور بود و همچنین ارمنستان

---

[1] ـ کتاب **ارمیاء** نبی باب ٤٦، آیه ۹ و ۱۰ «مؤلف».

که طائفهٔ دیگر آریا تازه آنرا فتح کرده بودند و قسمت علیای دجله و کوهستان کاپادوکیه
را در مغرب و نواحی دیگری که هیچوقت حتی در اوقات دروهٔ اقتدار آشوری هم جزو
آندولت نبوده نگاهداشت و نمیدانیم
چه علت داشته است که ولایات پر ثروت
را رها نموده و چیزیکه میتوان
حدس زد این است که مادیها که قومی
کوهستانی بوده اند از حرارت جلگه
ها که اسباب ضعف و سستی میشود
ترسیده تصرف کردن اراضی را که
شبیه بکوهستان خودشان باشد
ترجیح داده اند.

۱۶ - منظرهٔ جنگ یونان و سیمریها
(سرپوش یک تابوت سنگی در موزهٔ بریتانیا)

ممالکی که **کیاکسار** متدرجاً
مسخر مینمود و قدرت خود را در
آنجا مستحکم میکرد در حال اغتشاش
بود و بواسطهٔ تاخت و تاز و خرابیهائیکه
سیمریها و سیت ها در آنجا کرده
و قتل و غارت های دائمی که در
مدت زیاده از یکصد سال بعمل آورده
و هیچ نوع حکومت و دولت قابل
تحملی تشکیل نداده ولایات نامبرده
دوچار ضعف و بیحالی گردیده بودند
و در واقع به تمدنیکه بزحمت درآن
بلاد داخل شده سکته و لطمهٔ بزرگ وارد آمده بود. **کیاکسار** اقوام و ملل مزبوره
را متوالیاً مطیع و منقاد ساخته همواره بجانب مغرب پیش رفت تا اینکه در ساحل

یمین رودهالیس با دولت مقتدر و جنگجوی لیدیه روبرو گردید.

دولت لیدیه

مبادی احوال لیدیها از مسائلی است که تحقیقات و تفتیشات اخیره معلومات زیاد در آن باب بدست داده است و انتظار داریم که کاوشهای مأمورین امریکائی در سارد نیز بر آن معلومات بیفزاید. بدواً در سفر پیدایش[1] تورات گفته شده که این جماعت از نژاد سامی بوده و همین رأی مقبول بود ولیکن امروز عقیده براینست که قوم مزبور که محل توجه میباشند از سکنهٔ اصلی آسیای صغیر بوده که نه سامی محسوب میشدند و نه آریان بودند[2].

ولی باید در نظر داشت که گفته های تورات راجع بملل مختلفه و منسوب داشتن آنها به پسران مختلف **نوح** بیشتر از نظر سیاسی بوده است نه نژادی. از بنی سام خاندان سیاسی بوجود آمده که مرکز آن آشور بود و ما میدانیم که لیدیه جزو متصرفات **آشور بانیپال** و اهالی مطیع و فرمانبردار وی بودند.

طوائف آریانی بریگ‌ها یافریگی ها که با یونانیها قرابت داشتند از ولایات تراس به آناطولی هجوم بردند و متدرجاً در جزو سکنهٔ آنجا که تابع ایشان شده بودند مستهلك گردیدند. تاخت و تاز های مزبور درصدهٔ دهم و نهم پیش از میلاد واقع شد و در صدهٔ هشتم پادشاه آن ولایت **میداس** نام داشت و او همانست که در تاریخ **میتای موشکی**[3] خوانده میشود درحدودسال ۷۲۰ قبل ازمیلاد پادشاه مزبور با **روزاس** پادشاه اورارتو متحد شده بجنگ **سارگن** دوم سلطان آشور رفت واین جنگ چون واقعهٔ تاریخی است موقع معتبری از تاریخ برما ثابت میکند. چون دولت فریژی استقرار یافت طوائف لیدی

---

۱ ـ باب ۱۰، آیهٔ ۲۲ ـ پسران **سام** ـ **ایلام** و **آشور** و **ارفکشاد** و **لود** و **آرام**.

۲ ـ و این مخصوصاً جالب توجه است که نظریات **هال** را در «تمدن قدیم یونان» که در ۱۹۰۱ چاپ شده است با نظر اخیر او در «تمدن باستان شرق نزدیك» که در ۱۹۱۳ به چاپ رسیده با هم مقابل و مقایسه کنیم چه او در بالا واحد بودن میدا و میتا را تردید میکند بر عکس در کتاب اخیر که آنرا بدون تردید قبول مینماید و بدین ترتیب نشان میدهد که علم و اطلاع ما در این موضوعات پیوسته بسط و توسعه پیدا میکند «مؤلف».

۳ ـ Mita of mushki

در تحت سلسلهٔ هر اکلید دولت مقتدری تشکیل دادند و فریگی‌ها را نیز مستهلك ساختند و این دولت بود که ابتدا با مادی ها روبرو شده و برابری نمودند و بالاخره در مقابل دولت جدید الظهور ایران عاجز و مقهور گردیدند.

سلسلهٔ مرمناد

ذکر افسانه های عجیب راجع به سلاطین اولیهٔ لیدیه که در کتاب **هرودوت** مسطوراست خارج از گنجایش این کتاب میباشد و ما بیان وقایع دولت را از **ژیگ** شروع میکنیم که تأسیس سلسلهٔ جدیدی نمود و این امر را بواسطهٔ قتل **سادیاتس** که ازسلسلهٔ هرقلیها بود و **ژیگ** عاشق عروس او گردیده انجام‌داد. **هرودوت** هم در روایت معروف خود این داستان را نقل کرده‌ولیکن بطریق افسانه باز نموده است. **ژیگ** حکمران بزرگی بود وقوت و قدرت لیدیه رابسط داده و مخصوصاً سواران جنگی‌تربیت کرده که در تمام مشرق شهرت یافتند، پس‌بواسطهٔ همین قدرت خود بعضی از بلاد یونانی ساحلی را مقهور کرده با سایرین معاهده ها بست لیکن امری‌را که بیشترمطمح نظرداشت دست‌اندازی بخاك کیمریها بود که به فریگیه‌تهدید میکردندوعاقبت‌مانند طوفان‌مخربی‌برآن مملکت هجوم آوردند و **ژیگ** درسال ۶۶۷ قبل‌از میلاد هیئت‌سفرائی‌به‌نزد آسور **بانیپال** باستمداد فرستاد و آنها زیادبنای‌تملق وخوشامدرا گذاشته‌اظهار کردند‌که تاآن‌زمان نام‌لیدیه درکشورآشورشنیده نشده‌بود لیکن آشوریان از تولید مشکلات برای خود احتراز داشتند و باآنکه جواب **ژیگ** را بادب و مهربانی دادند مددی باو نرسانیدند و آن پادشاه‌چون تنها ماند بدست کیمریهای خوفناك مغلوب و مقتول گردید. پسرش **اردیس** فراریان لشکررا جمع آوری‌کرده باقوائیکه ازیونانیهای ساحل دریا باورسیده بود متحد شده و آنها سگهای جنگی داشتند که به اسبهاوسواران حمله میکردند وکیمریان را منهدم نمودند. کیمریها بخاك مشرق متوجه شدند ودر تنگه های سیلیسی با تلفات بسیار ازآشوریان شکست خوردند، لیدیه که ازاین‌بلیه آسوده شد بسرعت تلافی مافات کرده در زمان سلطنت **الیاتس** سلسلهٔ‌مرمنادباوج قدرت رسیدندچه تمام ولایات‌را تارودهالیس مسخر نموده بودند‌ورود مزبور سرحد شرقی آندولت گردید.

اختراع سکه

تمدن لیدیان خالی از اهمیت نیست، دارای کشور پرنعمتی بودند که معدنیات زیاد داشت و گمان میرود که اختراع ضرب سکه که از ترتیب اوزان و مقادیر بابلی اقتباس شده از مآثر ایشان باشد و یقین است که این اختراع بعد از اختراع خط در آن ازمنه مهمترین پیشرفتهای تمدن میباشد. لیدیان در بازرگانی نیز شهرت داشتند بلکه بنا بقول **هرودوت** در تجارت خرده فروشی مقام اول را حائز بوده‌اند، بازیهای چند نیز اختراع کرده‌اند و در هر حال قوم با لیاقت و با تربیتی بودند و یونانیها همواره آنانرا متجمل میخواندند ولی ضمناً در جنگجوئی نیز مقام عالی داشتند و هنگامیکه مادیها کنار رود هالیس رسیدند آنان بذروهٔ قدرت خود رسیده و مسلم بود که این دو دولت متعدی یکوقتی باهم باید دست و پنجه نرم کنند.

جنگ بین لیدیه و ماد

علتی که برای وقوع این زد و خورد نقل کرده‌اند خالی از غرابت نیست، گفته‌اند **کیاکسار** یکدسته از سیت‌ها را بطور شکارچی نگاهداشته و بعضی اعیان زادگان را بایشان سپرده بودند، روزی از شکار دست خالی مراجعت کردند و پادشاه ایشانرا مورد عتاب و توبیخ قرارداد، آنها هم در مقام تلافی یکی از اعیان زادگانرا قطعه قطعه کردند، پختند و غذای شاه قرار داده و بنزد **آلیات** فرار کردند، چون **کیاکسار** آنها را از **آلیات** مطالبه نمود امتناع ورزید و نزاع بلند شده، در هر حال این قضیه راست باشد یا دروغ دو دولت مقتدر وزورمندی که باهم رو برو شدند نزاع و جنگ مابین ایشان قهریست، عدهٔ مادیها زیادتر اما از مرکز خود دور بودند و لشکریان ایشان حریف سپاهیان سنگین اسلحهٔ یونانی وسواران لیدی نمیشدند.

جنگ کسوف سال ۵۸۵ قبل از میلاد

زد و خورد مدت شش سال بدون هیچ نتیجهٔ قطعی جریان داشت، چون نوبت هفتم محاربه شروع شد کسوف کلی دست داد و **طالس** حکیم مشهور آن کسوف را پیش‌بینی کرده بود. باری بعلت کسوف محاربه قطع شد وفریقین ازتجدید آن اکراه پیدا کردند. بنای مصالحه شد و بابل در اینموقع حکمیت کرد و رودهالیس سرحد

دولتین گردید و اینمعاهده بواسطهٔ مواصلت استحکام یافت یعنی پادشاه ماد دختر خودرا بولیعهد لیدی بمزاوجت داد. یکی از نتایج این معاهده این بود که کشور اورارتو در این موقع لشکرکشی پادشاه ضمیمهٔ ماد گردید.

فوت کیاکسار بسال ۵۸۴

سال بعد ازوقوع کسوف، **کیاکسار** که لیاقت او مادرا دولت مقتدری کرده بود وفات یافت وچون بخاطر میآوریم که این پادشاه وقتی بسلطنت رسید که مملکتش مغلوب آشوریان شده و لشکریکه بعد ترتیب داد مقهور طایفهٔ سیت (سکا) گردید و معهذا درعرض چند سال آن سواران وحشی را از پا درآورده و بعلاوه در مقهور ساختن آشور دخالت تامه بلکه اصالت پیدا کرد و دولت معظمی تأسیس نمود البته باید تصدیق کنیم که یکی از رجال بزرگ دنیا بوده است. درابتدای سلطنت او قدرت تامه درمشرق زمین با سامی‌ها ودرموقع وفاتش شوکت وقوت نصیب ایرانیها بود و بنابرین **کیاکسار** دریکی ازنهضت‌های بزرگ تاریخی دنیا سمت ریاست وپیشوائی دارد.

آستیاگس پادشاه آخری ماد

ایشتوویگو که متعارفاً درنزد ما بلفظ یونانی **آستیاگس** معروف است وارث چنین میراث بزرگی گردید در حالتیکه برحسب ظاهر آیندهٔ درخشانی درپیش داشت لیکن باندازه‌ای که ازاطلاعات ناقصهٔ ما معلوم میشود این پادشاه فرزند خلف ولایق آن پدر بزرگوار نبودو اوقات خود را ببطالت ولهو و لعب و هرنوع عیاشی و بوالهوسی مقرون بوحشیگری گذرانیده است.

تجمل و جلال دربار ماد

تفصیلی که از دربار ماد نقل شده و تشریفات مفصله و هزاران خادم و البسهٔ سرخ و ارغوانی درباریان و زنجیر ها و گردن بند های طلاو تجملات و افرهٔ آنها معلوم میسازد که ترتیباتی بتقلید دربار آشوریان داده‌بودند. درهر دو دربار اشتغال عمده شکاربوده‌است، گاهی اوقات درجلگه و صحرا ترتیب شکار جرگه میدادند وغالباً در باغهای نزدیك پایتخت بزدن حیوانات مشغول میشدند.

شکست آستیاگس بدست کوروش کبیر

سلطنت طولانی **آستیاگس** تا اواخر کار بدون جنگ و جدال گذشت و همین مسئله شاید لشکریان او را که در راحت و تن آسائی شرکت داشتند از کار انداخت. بعلاوه پادشاه پسر نداشت و این امر هم باعث ضعف مقام او میشد و چنان رغبت و میل مردم به سلطنت او کم شده بود که وقتیکه لشکریان پارسیان در تحت ریاست **کوروش** بر او حمله بردند رعایای خود او بجای اینکه دور او جمع شوند تسلیم دشمن شدند و بنابر این در سال ۵۵۰ قبل از میلاد کشور ماد بدست قوم پارسی که آریائی و با مادیها از یك نژاد بودند افتاد، در نظر یونانیها دولت ماد منقرض نشده و واقع امر اینست که فقط تغییر داخلی در آن واقع شده بود چنانکه یکصد سال بعد یونانیها محارباتی را که با پارسیان میکردند جنگهای ماد مینامیدند در صورتیکه **اشیل** [1] شاعر تراژدی بزرگ خودش را باسم پارسیان خوانده بود.

سلاطین آخری دولت جدید بابل

قبل از آنکه این فصل را تمام کنیم باید نظری هم بامور بابل بیندازیم. **نبوکدنضر** عمری دراز و با افتخار کرد و در سال ۵۶۱ قبل از میلاد درگذشت، بعد از آن در ظرف شش سال سه پادشاه متوالیاً بر بابل سلطنت کردند و بعد از آنها **نبونید** آمد که آخر ازهمه بود، این شخص پسر یك نفر تاجر متولی بود که در سال ۵۵۵ قبل از میلاد بتوسط کهنه به سلطنت منتخب گردید و آلت دست آنها شد. عشق او به آثار عتیقه بوده وبیموقع بدنیا آمد و در آن هنگام که اوضاع مملکت حال خطرناکی داشت لایق سلطنت بابل نبود، اما حفر وکاوشهائیکه در معابد خراب بعمل آورد از حسن اتفاق بر طاق نسیان نمانده بی اندازه قدر و قیمت دارد و چون مقدر بوده است که بابل مقهور دولت جدید ایران شود ظاهراً حسن تصادف بوده است که پادشاه آن کشور شخصی باشد که حس کینه و انتقام در حریف برزور خود تولیدنماید. باری سقوط بابل بدست **کوروش** کبیر جزء تاریخ ایرانیان است و در اینجا همین قدر باید بگوئیم در وقتیکه اوضاع جدید پیش می‌آمد استعداد برای قبول آن فراهم و اسباب آن از هر جهت آماده شده بود.

---

1 - Aeschylus.



پادشاه هخامنشی مابین دوابوالهول باعلامت اهورامزد
(ازیک مهری درموزهٔ لوور گرفته شده است)

فصل دوازدهم
عصر پهلوانی ایران

بدان هر یك از ایام زندگانی تو برگی است در تاریخ تو و بنابرین مواظب باش چیزی که شایستهٔ مقام آدمی نیست در آن نوشته نشود .
«از اندرز های فریدون»

کیفیت افسانهٔ تاریخ قدیم ایران

طلوع پارسیان که نام خودرا بیك کشور عظیمی داده‌اند که باوجود حوادث و انقلابات بسیار مدت دو هزار وچهار صدسال دوام کرده و در زیاده ازنصف اینمدت بر اکثر ملل سمت تقدم داشته از اهم وقایع نوع بشر است ، چنانکه در فصول سابقه مذکور داشتیم کشور ایران بواسطهٔ شامل بودن ماد که سکنهٔ آن با پارسیان قرابت نژادی داشتند و همچنین بواسطهٔ شامل بودن ایلام مقر اصلی مؤسس دولت ایران و هنوز از ولایات آن مملکت است میتواند داعیهٔ وجود ششهزار ساله داشته باشد .

در این فصل میخواهیم عصر پهلوانی ایران‌را بیان کنیم بطوریکه **فردوسی** در منظومهٔ بزرگ پهلوانی موسوم به شاهنامه نقل نموده وتاریخی که ایرانیان برای اعصار قدیمهٔ مملکت خود دارند ومعتقدند همانست ، اگرچه روایات منقولهٔ از**فردوسی** بااینکه ببهترین مصادر رجوع کرده اختلاطی از قصه و افسانه است و حتی در دوره های مابعد

تاریخ هم ازافسانه خالی نیست ، این شاعر نه این است که بهترین اطلاعیکه در دست داشته بکار نبرده باشد لیکن[1] با معلوماتیکه امروز داریم ظاهر میشود که مآخذ او در بسیاری ازموارد بکلی بی‌اعتبار بوده است .

سلسلهٔ پیشدادی

تـاریخ ایران بطوریکه اهل آن کشور معتقدند به‌سلسلهٔ افسانه‌ای موسوم بـه پیشدادی شروع میشود . مؤسس ایـن سلسله **کیومرث** بود که در نزد زردشتیان بمنزلهٔ آدم است و او بـا دو نفر از جانشین هایش **هوشنگ** و **تهمورس** گمان میرود که اساس تمدن ایرانرا گذاشته باشند .

جمشید و ضحاک

اما معروفترین ایـن سلاطین افسانه‌ای **جمشید**[2] بوده‌است که بنای پرسپلیس که امروز تخت جمشید نامیده میشود و اختیار سال شمسی و اختراع اکثر صنایع و علوم که مبنای تمدن میباشد[3] باومنسوب است . اختراع شرابرا هم از او میدانند وواقعه‌ای برای آن نقل میکنند ومیگویند مقداری انگور در جائی نگاهداشت و آنها تخمیر شده تصور کرد موذی و مضر است ، یکی از زوجات **جمشید** مبتلا بمرض دردناکی شد و برای رهائی از زحمت زندگی از آن مشروب فاسد نوشید ولی برخلاف انتظار خواب خوش برای او آمد و شفا یـافت ، ازآنروز ایرانیهـا شراب را سم مطلوب نامیده با وجود منعیکه در قرآن از آن شده‌است بسیاری ازطبقات عالیهٔ قوم مزبور معتاد بشرب آن میباشند .

جمشید پس از آنکه چندین سال سلطنت کرد گرفتار غرور ونخوت گردید وبنای جور وبیدادی را گذاشت و ادعـای الوهیت نمود و چنانکه دریشت ۱۹ مسطوراست[4]

---

۱ ـ در فصل ۴۱ و ۵۴ نیز دراطراف اینموضوع بحث شده است «مؤلف» .

۲ ـ جزء اول این اسم عیناً همان یاما و یایی ماست که شرح آن در فصل نهم گذشت ، اما «شید» و آن بمعنای درخشان است ... «مؤلف» .

۳ ـ ایرانیان دلیل آورده میگویند آنکس که عمارات پرسپلیس و پاسارگادرا ساخته است بایستی ازدیوان کار گرفته باشد وچون تنها جمشید و سلیمان بردیوان مسلط بوده‌اند، پس فقط همین ها توانستند یکچنین بناهای عظیم الجثه وفوق العاده‌ای بسازند «مؤلف» .

۴ ـ (یما) وآن بشرح زیراست : پندار وگفتارش‌را بدروغ وناراستی آلوده کرد درهمانوقت همای‌بزرگی وجلال از او غایب گردید .

بواسطهٔ این انحراف **ضحاك** که پادشاه سوریه بود برانگیخته شده تـا براو حمله برد و او با آنـکه به سیستان و هندوستان وحتیباقصی بلاد چین فرار کرد بالاخره گرفتـار چنگ دشمن خونخوار گردید و بیرحمـانه بقتل رسید، یعنی او را بین دو تخته چوب گذاشته بتوسط استخوان تیغهٔ پشت ماهی اره کردند. **ضحاك** که **جمشید** را باین خواری هلاك کرد شخص افسانه ایست و اسم او محرف از اژی دهاك یعنی مار اولی میباشد و در افسانه‌های ایرانی پادشاه عرب شده و گفته اند که از دوشهای او مار های صفیر زننده‌ای بیرون آمده که یومیه مغز سر دونفر آدم غذای آنها بود واین‌خونخواری **ضحاك** اسباب انهدام دولت او گردید.

فریدون و کاوه

کاوهٔ آهنگر که پسران او را کشته ومغز آنها را غذای ماران ساخته بودند مردم را به طغیان وا داشت و **فریدون**را که از نسل سلاطین بود جستجو کرده رئیس شورشیان قرار داد و بعد از محاربات چندی که چرم پـارهٔ[1] پیش بند آهنگر در آن جنگها بطور پرچم بکار میرفت، بالاخره **ضحاك** گرفتـار و در درون دهانهٔ کوه دماوند در بند شد تا بسختی جان داده همانطور که **پرومتئوس** درکوه قفقاز به‌بند آمد. حقیقتاً داستان **ضحاك** بحکایت **پرومتئوس** کمال شبـاهت را دارد. **فریدون** که قدیماً **تریتونا** خوانده شده علی الظاهر همـان **تریتانا** میباشدکه درویدا مذکوراست واعتبار او در آن کتاب به اینست که سرعفریت‌پرزوری را قطع نموده است.

سه پسر فریدون

بنابرتاریخ افسانه‌ای **فریدون** سه پسرداشته مغرب‌را به **سلم** و مشرق را به **تور** داده (و بهمین جهت آن ناحیه توران خوانده شده است) و تخت وتـاج ایران را بعد از خود بفرزند کوچکتر یعنی **ایرج** واگذار کرد. برادران بزرگتر این‌ترتیب را نپسندیدند و تهدید کردند که به ایران حمله کرده حقوق خودرا استیفا نمایند. **ایرج** نزد برادران رفته اظهار داشت که من حق خودرا

---

۱ ـ این چرم که بانواع جواهرات گرانبها زینت یافته بوده پرچم‌شاهی ایران قرار گرفته و به‌درفش کاویانی معروف بود «مؤلف».

بر تخت و تاج ایران واگذار میکنم تا درآخر عمرپدر میان‌ما جنگ خانگی برپا نشود ، اما **سلم** و**تور** قصد قتل **ایرج** کردند و استغاثهٔ برادر را برای حفظ جان او گوش ندادند و**فردوسی** آن کلماترا این قسم ادا نموده است .

پسندی و هم داستانی کنی | که‌جان داری وجان ستانی کنی
میازار موریکه دانه کش است | که‌جان‌داردوجان‌شیرین‌خوشست

ایرج به قتل رسید و برای اینکه قبح برادرکشی کامل شده سر او را حنوط کرده برای پدر پیرفرستادند واو خود از کینه خواهی عاجز بوده‌چند سال بعد **منوچهر** پسر **ایرج** بحد رشد رسیده باسپاه جرّاری بجنگ اعمام‌خود رفت‌وهردو رابقتل رسانید .

سام و زال و رودابه

منوچهر جانشین جد خود شد و مستشار معتبر او **سام** پادشاه سیستان بود واوباپسرخود **زال** ونوادهٔ معروفش **رستم** که‌بمنزلهٔ هرکول ایرانست دورهٔ افسانهٔ ایرانی راکامل میکنند و در آن دوره حتی سلاطین هم‌در جنب این دلاوران خالی از اهمیت میباشند لیکن هیچیك از این دلاوران در افسانهٔ هند و ایرانی دیده نمیشوند و محتمل است که اصلاخالی از حقیقی نبوده و در دوره های بعد شاخ و برگهای افسانه‌ای بر آن افزوده و قوهٔ شاعری **فردوسی** آنرا باین‌درجه اهمیت‌داده باشد. باری نقل شده است که **زال** دروقت ولادت سفید مو بود و بدینواسطه **سام** گمان کرد که این طفل از او نیست و فرزند دیو است لهذا حکم کرد که او رابکوه البرز بردند لیکن سیمرغ که عقابی افسانه‌ایست او را در آنجا پرورانیده و بعد از مدتی **سام** بواسطهٔ‌الهامیکه باو شد از رفتارخود پشیمان گردیده پسررا باز آورد واوجنگجوی پر زوری شد و هنگام شکار در بیشه های افغانستان به‌قلعه‌ای‌رسیده **رودابهٔ**زیبا دختر **مهراب** پادشاه کابل را در آنجا بدید ، در نظرهٔ اولی طرفین به یکدیگر مایل شدند چنانکه عاشق بوسیلهٔ کمند گیسوی معشوقه از برج بالا رفت .

رستم پهلوان

نتیجهٔ این مزاوجت ولادت **رستم** پهلوان بزرگ ایران بود که داستان هنرهای اودرجنگ وشکارواکل وشرب هنوز دراذهان ایرانیان تأثیر عظیم دارد. ازجمله چیزهائیکه ارتباط خیلی نزدیکی باین پهلوان دارد.

یکی رخش اسب جنگی او میباشد که هیکل و قامت و رشادت و جرئت وی جز و افسانه هاست . در یك میلی سیستان خرابه‌هائی است که نشان میدهند و میگویند آن



۱۸ ـ منظرهٔ رستم در حال خواب و دفاع رخش از او

از یك شاهنامه فارسی کتاب تصاویر مینیاتور ایران، تألیف مارتین در۱۹۱۲ مجلد ۱ تصویر ۲۳ گرفته شده است

آخور رخش بوده است و شجاعت او مخصوصاً در جنگهای بین توران و ایران ظاهر شد و محاربات مزبوره بعد از فوت **منوچهر** و جلوس پسر نالایقش **نوذر** شروع شده و زیاده ازیك پشت طول کشید . رئیس تورانیان **افراسیاب** بود و او **نوذر** رابقتل آورد ، مدت

دوازده‌سال‌بر ایران سلطنت کردو این دورهٔ ظلمانی‌سلطنت‌پیشدادیان را خاتمه میدهد.

سلسلهٔ کیانیان

اینك میرسیم باولین سلسلهٔ تاریخی یا نیمه تاریخی که معروف به کیانیان است . در سیستان الان خانواده ای از بزرگان هست که مدعی انتساب بآن سلسلهٔ برجسته میباشند ، اگر چه بیشتر احتمال‌میرودکه ازاعقاب سلسلهٔ صفاریان[1] باشند چنانکه طایفه‌ای در بلوچستان هستند که در بارهٔ ایشان هم این احتمال میرود و ظاهراً باید باخانوادهٔ نامبرده نسبت داشته باشند . در هندوستان هم بعضی خانواده های پارسیان همین ادعا را دارندو همه هم آنها را تصدیق میکنند .

اولین پادشاه این سلسه **کیقباد** است ، او از اعقاب **منوچهر** و در جبال البرز منزوی بود ، **رستم** او را از آن مکان آورده بود و بعداز این موقع دلاور مزبور اولین دفعه با دشمن دیرینه جنگ کرده درمحاربهٔ تن بتن **افراسیاب** را مغلوب ساخت‌وتحصیل شرف و افتخار بزرگ نمود ، لیکن پادشاه تورانی بواسطهٔ گسیختن کمربندش جان بدر برده فرار کرد و مصالحه بطور تساوی واقع شد باین قسم که کمافی‌السابق رودجیحون سرحد دولتین باشد .

کیکاوس و مطابقتش از جهتی با کیاکسار

کیکاوس که جانشین‌پدر شدبرخلاف رای‌مستشاران بمازندران لشکر کشید و در جنگ بزرگی از دیو سفیدشکست خورده‌وقصهٔ دیو سفید افسانه‌ایست‌که‌یقیناً‌حکایت از قوم‌سفید پوست‌مخصوصی مینماید . باری در این محاربه لشکر ایرانی مبتلابه کوری شدند و دور نیست بتوان این قصه را اشاره به کسوف واقع در حین جنگ **کیاکسار** با لیدیها دانست چنانکه در فصل سابق مذکور داشتیم و هرگاه‌چنین باشد میتوان **کیقباد** را با **دیوکس** و **کیکاوس**را با **کیاکسار** مطابق دانست، اماچون بین آنها شباهت اسمی وجود ندارد نمی‌توان به تعبیر مزبور چندان اعتماد نمود .

سهراب و رستم

افراسیاب مجدداً بایران حمله برد و باز **رستم** بنجات کشور پرداخت. در این‌دوره ها واقعهٔ معروف‌حزن‌انگیز جنگ **رستم**

---

[1] ـ رجوع شود بفصل ۵۱ و نیز به « ده هزار میل » صفحهٔ ۲۲۹ « مؤلف » .

با پسرش واقع شده که در حالیکه او را نمیشناخت بقتل رسانید و این داستان را **ماتیو آرنولد** بطور مؤثری بنظم آورده وانگلیسها بآن آشنا هستند و چنانکه **فردوسی** گفته است : « یکی داستانیست پر آب چشم » .

سیاوش و کیخسرو

واقعهٔ مهم بعد از آن داستان حکایت **سیاوش** پسر **کیکاوس** است که بعد از وقایعی نظیر آنچه برای **یوسف** با **زلیخا** واقع شد از نزد پدر رفت و به **افراسیاب** پناه برد و ابتدا بطور میهمان عزیز پذیرفته شد لیکن چند سال بعد تهمت هائی بآن شاهزاده زدند و سبب قتل او شدند ولی پسرش را که طفل بود و **کیخسرو** نام داشت پنهان کردند و عاقبت آن پسر بایران رفته مالك تخت و و تاج شد .

کیخسرو و کوروش کبیر نیست

بسیاری از نویسندگان اروپائی و عموم ایرانیهائیکه احوال **کوروش** کبیر را شنیده‌اند او را با **کیخسرو** تطبیق میکنند اما نمیتوان تصدیق نمود بدلیل اینکه **کیخسرو** همان کاواهوسروا[1] میباشد که در افسانه های هند و ایرانی مذکور و راجع بدورهٔ قبل از تاریخ میباشد . باری **کیخسرو** پس از چشیدن گرم و سرد های زیادی بمدد **رستم** بر **افراسیاب** غلبه کرد و بالاخره او را گرفته اسیر نمود و به کینهٔ خون پدرش **سیاوش** بقتل رسانید و **کیخسرو** عمری طولانی نموده با شرافت تمام زندگی خود را بسر برد .

لهراسب و گشتاسب

لهراسب که جانشین **کیخسرو** شد بعد از چند سال تخت و تاج را به **گشتاسب** واگذار کرد و او چنانکه سابقاً گفته ایم پیرو آئین **زردشت** و حامی او بوده است و باز محارباتی با تورانیها دست داد و در آن اثنا **لهراسب** و **زردشت** هر دو در بلخ بقتل رسیدند .

اسفندیار

در اینموقع **اسفندیار** که پدرش **گشتاسب** اورا محبوس نموده بود بمدد پدر آمد و ولایات از دست رفتهٔ ایران و همچنین درفش کاویانی را مستخلص نمود ، **گشتاسب** اظهار کرد که میخواهم بشیوهٔ پدر رفتار کنم و

---

1 - Kava Husrava.

بنابراین وعده کرد تخت و تاج را بپسر تفویض کند لیکن در این قول خود صادق نبود و چون **اسفندیار** مطالبهٔ تاج کرد پدر حیله کرد و او را وادار نمود که بجنگ **رستم** برود و چون آن پهلوان از اطاعت پادشاه سرپیچیده او را دست بسته بپایتخت بیاورد پس محاربات شجاعانه روی داد، باز پهلوان ایران حریف خود را کشت واین غلبهٔ آخری مهم بود که در عمر خود حاصل نمود و چند سال بعد در چاهیکه برادر خیانتکارش تهیه کرده بود افتاد و زندگانی دلیرانه‌اش را از دست داد.

بهمن یا اردشیر دراز دست

جانشین گشتاسب نواده‌اش بهمن بود که در تاریخ باسم **اردشیر** دراز دست معروف است و در السنهٔ فرنگی **ارتا کزرسس لونژیمانوس** خوانده شده است. بنابقول **فردوسی** از خصائص این پادشاه این بود که بتوسط مأمورین مخفی از امور مملکت خود واقف بود و نیز بقول صاحب شاهنامه این پادشاه فتوحات بسیار کرده است. ما تاریخ واقعی **آرتا کزرسس لونژیمانوس** را در فصل هیجدهم نقل خواهیم کرد.

انتهای عصر پهلوانی

ما وقایع تاریخ قدیم ایرانرا بطوریکه ایرانیها که پهلوانان قبل از اسلام خود را هیچوقت کوچك نمیکنند وعموماً بآن آشنا و معتقدند در اینجا میتوانیم ختم کنیم و واقعاً اگر اعتقاد راسخ ایرانیان باین داستانها نبود از این مختصر تر نقل میکردیم چه ازحقیقت تاریخ بهرهٔ قلیل دارد و اسم سلاطین بزرگ از قبیل **کوروش** کبیر و **داریوش** را بکلی ترك کرده‌اند ولی این داستانها بطوری با تاریخ ملی ایرانیهااختلاط پیدا کرده و در ذهن ایشان جا گرفته که بعدازاین هم باز مکرر اشاره بآنها خواهیم نمود.



جدال یکی از پادشاهان ایران با وحشیان
(نقش روی یک سنگ یمانی ، در موزهٔ بریطانی)

فصل سیزدهم

طلوع دولت پارس

دست تقدیر بفرمان آسمانی پارسیان را پشتیبانی مینمود و آنانرا در جنگها و جاده های سواره نظام رهبری و در تسخیر شهر ها یاری میکرد .

« اشیل شاعر »

ترتیبات قدیمهٔ پارسیان

عصر پهلوانی تاریخ ایران چنانکه در فصل سابق شرح دادیم فقط افسانه است اگر چه در اواخر آن گفتگو از اشخاص تاریخی میشود که در پردهٔ افسانه های غریب و عجیب محجوب گردیده‌اند لیکن در این فصل فقط از اشخاص تاریخی گفتگو خواهیم کرد .

در ضمن وقایع دولت ماد مذکور داشتیم که اکثر سکنهٔ قدیم آن سرزمین جزء ماد مستهلك گردیدند . نسبت به پارسیان نیز ظاهراً همین امر واقع شده و این نظر را مسطورات کتاب **هرودوت** نیز تأییدمیکند در آنجاکه اشاره به طوایف پارسیان نموده و میگوید طوایف عمده‌ای که سایرین تابع آنها هستند پاسارگادیها و مرافی‌ها وماسپیانها میباشند و از میان آنها پاسارگادیها از همه انجبند و هخامنشیان که تمام سلاطین پارس از آنها میباشند یکی از شعب این طایفه هستند و طوائف دیگر پارسی از اینقرارند .

«پانتالی‌ها ــ دروزیها ـ ژرمن‌ها که‌بزراعت‌اشتغال‌دارند وداانها ـ مردها ـ درو‌بیك‌ها ساگارتیتها که چادرنشین میباشند.[1]

عقیدهٔ اکثر مورخین براینست که طوائف ثلاثهٔ اول آریانیهائی هستند که بر آن سر زمین غلبه کرده بودند و هخامنشیان خانوادهٔ سلطنتی پاسارگادیها میباشند و طائفهٔ جداگانه اند، اما سایر طوائف گمان میرود که چادرنشین ها آریانی نبوده و نسبت ببعضی از آنها معلوم نیست اراضی و محل ایشان کجا بوده، در باب طوائف زراعت پیشه‌هم معلومات ما بسیار کم است جز اینکه ژرمن ها کرمانیها میباشند.

حکومت پارسیان در دست اعضاءهیئت خانواده‌ای از خانواده های اصیل‌ونجیب بوده که در بین آنها هخامنشیان سمت تقدم داشته‌اند و بمرور ایام جزء خانوادهٔ سلطنتی قرار گرفته و سایر رؤسا رتبهٔ رعیتی یافتند لیکن امتیازاتی برای ایشان باقی ماند که از جمله حق شرفیابی حضور شاه و طرف مشاوره شدن با او بوده است.

ما در نتیجهٔ سفر دریائی **نئارکوس** نام بنادر چندی‌را در خلیج فارس‌می‌شنویم که از آنجمله بندر هرمز است و نیز در داخلهٔ پاسارگادیها، استخر (پرسپلیس)، گابا، کرمانا میباشند. گابا احتمال داردکه همان خرابه های هخامنشیان باشد که من‌درمشرق شیراز دیده‌ام، در آنجا نقوش برجستهٔ ساسانیان نیز موجود میباشند، و اما کرمانا من آنرا با خرابه های واقعهٔ در درهٔ شمال جیرفت مطابقت داده‌ام و بطور کلی شهر هائی که در آن عصر وجود داشته انگشت شمار بوده‌اند.

طلوع کوروش کبیر بنابقول هرودوت

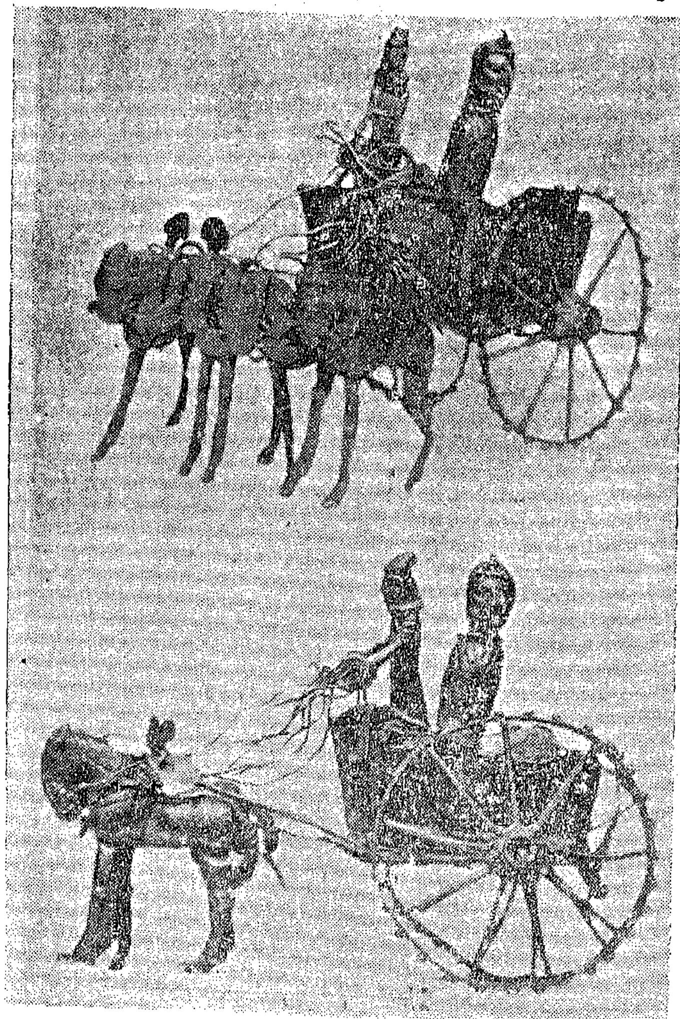
شرحیکه **هرودوت** از ظهور **کوروش** بیان نموده‌مشهور[2] و خلاصهٔ آن از اینقرار است که **آستیاکس** در خواب دید از دخترش **ماندانا** چنان‌نهر آبی‌جاری شدکه‌پایتخت اورا مستغرق

---

۱ - **هرودوت** ۱، ۱۲۵ ، نیز رجوع شود به‌صفحهٔ ۴۵۸ کتاب(The passing of the Empires) «مؤلف».

۲- من‌شرحی‌را که **کتزیاس** دراین‌باب‌نوشته ذکرنکردم‌برای‌اینکه نوشتجات‌او‌هیچ محل‌اعتبار‌نیست‌ومطابق شرحیکه‌در(The passing of the Empires)مذکوراست **کوروش** فراش‌قصر‌سلطنتی‌بود «مؤلف»

کرده تمام آسیا را فرو گرفت ، بنا براین پادشاه ماد از تزویج آن دختر بیکی از اعیان مملکت خود خائف شد که مبادا خواب تعبیر یابد، پس او را بیکنفر پارسی از خانوادهٔ



۱۹ - نمونهٔ ارابهٔ زرین هخامنشی درموزهٔ بریطانی
از کتاب « دفینه‌های سیحون » گرفته شده است و در شرح آن رجوع شود بفصل ۱۵

نجیب که مردی آرام و نسبت به طبقات عالیه یامتوسطهٔ ماد ازحیث شأن‌ومقام پست‌تر بود تزویج نمود، پارسی‌مزبور که **کامبی‌سیس** (**کبوجیه**) نام داشت **ماندانا** را بولایت

خود برد و چندی نگذشت که **آستیاکس** باز خواب دید از بدن دخترش درخت تاکی روئید و بر تمام آسیا سایه انداخت ، از این خواب وحشتش زیاد شده دختر را به پایتخت طلبید و چون از او پسری متولد شد به **هارپاگوس** که از خواص سلطنت و از وفادارترین مردم مادبود سپرده دستورداد تااو را تلف کرده بخاك سپارد. **هارپاگوس** که بدلائل چندی نمیخواست خود را آلوده بخون طفل بیگناهی نماید او را بیکی از چوپانهای دولتی سپرد و حکم کرد بسخت ترین نقطهٔ کوهستان ببرد تا قهراً هلاك شود، اتفاقاً زوجهٔ چوپان همانوقت طفلی مرده آورده بود و اوشوهرش را متقاعد کرد باینکه آنرا باشاهزاده تبدیل کند وطفل مرده‌راباسم نعش **کوروش** یعنی شاهزادهٔ جدیدالولاده به **هارپاگوس** نمودند تا مطمئن شود که مقصود پادشاه حاصل شده‌است، اما **کوروش** را این زن که **اسپاکو** یعنی ماده سگ نامداشت پرورانیده و بعد ها جد آن طفل یعنی پادشاه ماد بواسطهٔ شباهتی که از اوبا اهل خانوادهٔ خود مشاهده کرد او را شناخت و بعد از تحقیقات معلوم کرد که خانوادهٔ خود اوست و از زنده ماندن او مسرور گردید.

مصیبت هارپاگوس

اما**هارپاگوس** گوشمالی بیرحمانه دید باینطریق که **آستیاکس** پسر **هارپاگوس** را طلبید، بقتل‌رسانید و گوشت او رادرضیافت باو خورانیدو سرودست و پای‌طفل را در سبد گذاشته‌برای پدرش فرستاد، **هارپاگوس** در آنوقت خود را مطیع نشان داد، اما چند سال بعد در حالیکه **کوروش** به فارس نزد پدرو مادر خود رفته بود با او بنای مکاتبه را گذاشت و عاقبت وزیر نامبرده باعث سرنگون شدن سلطنت **آستیاکس** گردید، باین قسم **کوروش** را وادار به طغیان نمود، از میان ماد نیز برای او همدست‌و شریك تراشیده و هنگامیکه **آستیاگس** برای مقهور کردن عاصیان پارس لشکر فرستاد از روی جهالت آن لشکر را به **هارپاگوس** سپرد و او لشکر را از مقابلهٔ با **کوروش** منع کرد و بالاخره کینهٔ خود را از جهت قتل پسر کشید .

چنین گمان مبرود که این داستان بی‌اصل و علت جعل آن این بوده که خانوادهٔ **هارپاگوس** در «کاربا» یکی ازایالات جنوب غربی‌آسیای صغیرحکومت‌یافتند. برداستان

مزبور انتقادات چند وارد است یکی اینکه معلوم میشود **هرودوت** نمیدانسته که **کوروش** (چنانکه بعد مذکور خواهیم داشت) پادشاه انشان بوده است . داستان زن چوپان‌هم یقیناً ناشی ازهمان قصه‌های ایرانی‌است که پادشاه بزرگ ایشان شیرماده سگ خورده‌است نظیر **روموس**[1] و **ریموس**[2] که ماده گرگی آنها را پرورش داده‌است و احتمال دارد که **هرودوت** نمیدانسته است که درکیش زردشتیان سگ احترام مخصوص دارد و بنابراین ماده سگ محترم افسانهٔ اصلی بواسطه بیخبری مورخ یونانی بدل به زن مسماة به **اسپاکو** گردیده‌است لیکن همین اشتباه هم‌دلیل برصادق‌القول بودن **هرودوت** میباشد و معلوم میسازد که چقدر دقیق و مقید بوده است بر اینکه اخبار را بدرستی و مطابق با اصل نقل نماید و درواقع اگرکتاب ابوالمورخین نبود اطلاعات ما در باب‌وقایع آن دورهٔ تاریك نواقص بسیار میداشت .

معلومات جدیده در باب تاریخ ایران

تا این اواخر داستان فوق عموماً محل تصدیق بود اما مکشوف شدن استوانه هـای **نبونید** و **کوروش** بکلی مطلب را تغییر داده و اینك ما با معلومات حاصلهٔ از آن اسناد مهمه واقعه را نقل خواهیم نمود . چنین بنظرمیرسدکه درفارس‌هم مانند مادمرد بزرگی پیدا شده‌قبائل عدیدهٔ مختلفه‌ای‌را متحد نموده ملت واحدی تشکیل داده است ولی دراینمورد دوری از دول متمدنهٔ ناحیهٔ دجله و فرات پیشرفت نظم و تمدن را بتأخیر انداخته است .

هخامنش مؤسس خاندان سلطنتی

مؤسس سلطنت پارس **هخامنش** است که‌ازامرای‌پاسارگادیهابود . پایتخت او شهری بوده است موسوم بهمین نام که خرابه های‌آن متعلق‌بزمان **کوروش** کبیرهنوزباقی‌است ، ازخود **هخامنش** که سلسله‌ای بنام وی خوانده شده کارهائی معلوم نیست‌لیکن محترم بودن او دلیل براینست که او طوائف مختلفهٔ پارس را قبل از آنکه بعرصهٔ تاریخ قدم بگذارند در تحت یك‌ملت درآورده‌وپسرش **چیش‌پیش** از ضعف‌دولت ایلام بعدازمغلوبیت وی‌بدست **آشوربانیپال** استفاده کرده ناحیهٔ موسوم به‌انشان راکه در فصل چهاردهم مذکور داشته‌ایم متصرف‌شد

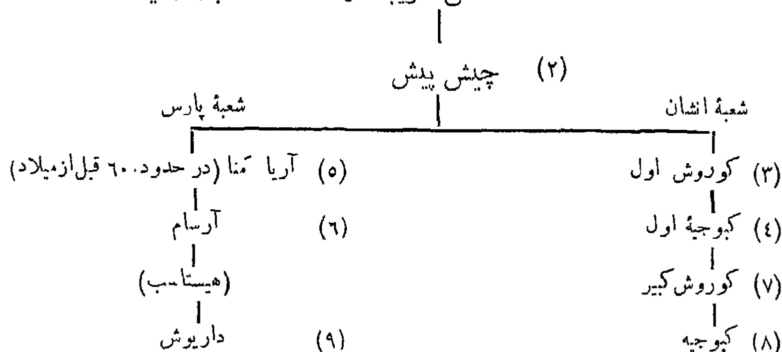
---

۱ - Romulus. ۲ - Remus.

و عنوان پادشاه کبیر و پادشاه انشان اختیار نمود و چون وفات یافت یکی ازپسر هایش مالك انشان و آن دیگر صاحب سرزمین پارس گردید.

دوشعبه سلاطین هخامنشی

انقسام‌فوق باعث شد که سلسلهٔ سلطنتی‌دوشعبه گردید و **داریوش** در کتیبهٔ بیستون بهمین امر اشاره کرده و آن مدتها اسباب سرگردانی اشخاصیکه درصدد قرائت و کشف معنی کتیبهٔ مذکوربودند شد؛ چه**داریوش** در آنجا میگوید« هشت نفر از دودمانم‌پیش ازمن پادشاهو من نهمی هستم، مادوسلسله پادشاه بوده‌ایم » صحت قول **داریوش** حالا معلوم شده و برای اینکه مطلب روشن شود من شجرهٔ نسب خانوادهٔ مزبور را در اینجا ضمیمه مینمایم.



مغلوب شدن آستیاگس بدست کوروش

اکنون بشیان تاریخی محاربهٔ **کوروش** با **آستیاگس** باندازه ای که بر ما معلوم است میپردازیم. در جدول سنوات **نبونید** چنین نوشته‌شده « او با قشونیکه جمع کرده‌بود بجانب **کوروش** پادشاه انشان حرکت کرد اما قشون **آستیاگس** بر او عصیان کردند و اورا گرفته به **کوروش** تسلیم‌نمودند، **کوروش** عازم دارالسلطنهٔ اکباتان گردید و طلاو نقره‌واسباب و اموال اکباتان را غارت کرد و بولایت انشان برد[۱] ». تفصیل واقعه بیان نشده لیکن از روایات مادیها که مورخین یونانی ضبط کرده‌اند معلوم‌میشود که قبل ازمظفریت‌آخری

۱. «Light from the East.» p.219.

کوروش سه محاربه واقع شده و تاریخ تسخیر اکباتان سال **۵۵۰** قبل از میلاد بوده است.[1]

کوروش پادشاه انشان سلطان پارس میشود

یك مسئلهٔ مهمیکه تا کنون مکشوف نشده اینست که **کوروش** در چه موقع و بچه وسیله بسلطنت پارس رسیده است، هرگاه بجدول رجوع کنیم می‌بینیم در سال **۵۴۹** قبل از میلاد پادشاه انشان‌است ودرسال **۵۴۶** عنوان پادشاه پارس‌را دارااست، پس چنین استنباط میشود که رسیدن‌او بتخت سلطنت بدون کشمکش زیاد واقع‌شده چه‌ازآن مسائل چیزی ذکرنشده اگرچه مذکور نبودن آنهم دلیل قاطع نیست، بهرحال محتمل است که بعد از مسخر نمودن اکباتان تکلیف قبول تخت و تاج باو کرده باشند زیرا که پادشاهی از خانوادهٔ سلطنت‌خارج نمیشد ودرهرصورت میدانیم‌که **هیستاسب** پدر**داریوش** هیچوقت‌سلطنت نکرده بااینکه پسر**ارسامس** بوده است وممکن است که صغیر بوده وازبین‌افتاده باشد، با اینهمه تا معلومات جدید بدست نیاید مطلب مبهم است و چیزیرا که میتوان تصدیق نمود این است که **کوروش** قبل از شروع به دورهٔ فتوحات خود در مغرب بسلطنت ایران رسیده و شهادت کتیبه های سابق الذکر محل اعتبار کامل میباشد.

کرزوس پادشاه لیدیه

موقع **کوروش** بعد از رسیدن بسلطنت ماد استحکامی نداشت ولی از خوش بختی او پادشاه بابل در آن موقع **نبونید** و صلح جو بود وبنابرین **کوروش** ازآنجانب آسوده میزیست لیکن ازطرف لیدیه نگرانی داشت چه **آلیات** که عهدنامهٔ اتحادرا با **کیاکسار** امضانموده وبواسطهٔ مواصلات اتحاد را محکم نموده بود درگذشته و **کرزوس** بجای‌او نشسته بود و او درمیان اهالی مغرب زمین به تمول ضرب‌المثل است چنانکه مسلمین در بارهٔ **قارون** این عقیده را دارند. باری آن‌پادشاه که جلوسش بسلطنت‌بیمنازع‌هم نبود دنبالهٔ کار **آلیات**را گرفت ومیلتوس و سایر مستعمرات یونانی سواحل آسیای صغیررا تحت قدرت خود درآورده و ازطرف مشرق هم محاربات کرد و پیشرفت حاصل نمود و هنوز ده سال از سلطنت او نگذشته

۱ ـ کتاب هال که در سابق ذکر آن رفته صفحهٔ ۵۵۲ «مؤلف».

بود که موقع دولت لیدیه را در مغرب رودهالیس محکم ساخته و فتوحات مزبور را در همان اوقات بکمال رسانید که **کوروش** مشغول برطرف ساختن دولت **آستیاگس** بود.

برحسب قاعده سرنگون شدن دولت ماد بر **کرزوس** باید خیلی ناگوار بوده باشد زیرا همسایه‌ای که سابق داشت با او متحد وهمدست بوده‌است واینك میبیند که اوضاع بکلی واژگون گردیده‌است و بنابرین نظر باینکه درآنوقت سپاه کار دیده‌وسواران خوب داشت و میتوانست بواسطهٔ مزدوران یونانی بسیار آنها را تقویت کند وظاهراً بمساعدت بابل ومصر نیز استظهار داشت احتیاط اقتضا میکرد که لشکربه‌کاپادوکیه کشیده پارسیان را قبل از اینکه استحکام بیابند مضمحل نماید ودرغیر اینصورت البته ایرانیان قوت و قدرت خودرا تشیید کرده بطوری که صرفه و مصلحت خود میدیدند بدولت لیدیه حمله میبردند. درهرحال بنابقول **هرودوت**، **کرزوس** که عیب بزرگش غرور بود از پیشرفت مقصود خویش اطمینان داشت لیکن برای اینکه عقیده‌اش راسخ بشود درنزد هاتف‌دلفی مأمور فرستاده سئوال کرد که اگر ازرودهالیس گذر کرده برپارسیان حمله کندچه‌نتیجه‌خواهدشد، هاتف جواب داد اگر **کرزوس** برپارسیان حمله‌ورشود دولت مقتدریرا منهدم خواهد نمودوباید تحقیق نماید که مقتدرترین یونانیها کدام طائفه‌اند وبا آنها عقد اتحاد ببندد. از این جواب که بنظر مساعد میآمد **کرزوس** مسرور شده ثانیاً سئوال کرد آیادولت من دوام خواهد کرد، جواب آمد که «صبر کن تازمانی که قاطری پادشاه ماد شود آنوقت ای لیدی ظریف به ریگزار هرموس معجلا فرار کن و از اینکه مانند یك جبان رفتار کنی خجل مباش».

دستور هاتف‌اول را **کرزوس** متابعت کردو سفیری با هدایای‌وافر برای‌اسپارتیان فرستاده و آنها تکلیف‌او را قبول نموده حاضر شدند که لشکر بتقویت قوای او بفرستند، علاوه‌برین با**امازیس** پادشاه‌مصر و **نبونید** پادشاه بابل که هردوازمقهورشدن‌ماد دلتنگ بودند عقداتحاد بست چه‌دولت‌ماد ازغارتگری‌دست برداشته وبالیدیها و بابل هر دواتحاد واتفاق‌داشت، باری‌اسباب‌پیشرفت تدابیر پادشاه لیدیه درظاهرازهرجهت فراهم‌شد لیکن همان‌اوقات مأموری‌که برای گرفتن مزدوران یونانی‌فرستاده ومبلغ گزافی‌باو سپرده‌بود

بفارس فرار کرده سر[3] اورا فاش کرد و خیالات **کرزوس** را بر **کوروش** مکشوف ساخت[1].

محاربهٔ ایران و لیدیه

نقشهٔ **کوروش** موافق مطلوب نتیجه داد، چون به کاپادوکیه وارد شد متحدین **کرزوس** هنوز نرسیده بودند بنا براین بـاب مذاکرات مفتوح شد و **کوروش** به پادشاه لیدیه تکلیف کرد که جان او محفوظ و سلطنتش را ابقا نماید بشرط اینکه پیمان تبعیت **کوروش** را بکند و از اطاعت سر نپیچد. **کرزوس** البته این شرایط را نپذیرفت و جنگ در گرفت، اما لیدیها غالب شدند[2] و متارکهٔ جنگ سه ماهه برقرار شد و چون مخاصمه تجدید گردید لیدیها در پتریه[3] بواسطهٔ کثرت نفرات پارسیان مغلوب شدند و **کرزوس** شبانه بجانب سارد فرار نمود و آبادی های سر راه را خراب کرد تا پیشرفت پارسیان را مانع شود و امیدوار بود که **کوروش** جرئت نخواهد کرد خطوط ارتباط خود را زیاده طولانی نماید در صورتیکه زمستان در پیش و بابل در حال خصومت در پس بود. اما **نبونید** رفیق خود را رهـا کرد و بمحض اینکه از طرف **کوروش** عنوان مصالحه بمیان آمد قبول نمود و ظاهراً ملتفت نشد که استقلال دولت او هم مانند لیدیه در خطر خواهد بـود. **کوروش** چـون از بابت پشت سر خود فراغت خاطر پیدا کرد کفایت خود را درحرکت سریع بجانب سارد ظاهر ساخت. **کرزوس** بهیچ وجه مترقب این حرکت نبود و یقین داشت که سرمای زمستان مانع اعمال جنگی خواهد شد و بنابرین از روی سفاهت قسمتی از سپاهیان خود را مرخص کرده و متفقین خویش را خبر داد که تا بهار در حرکت تأخیر نمایند. معهذا تزلزل بخاطر راه نداده مهیا شد که در جلگهٔ صاف هرموس با سواران خود از دشمن مهاجم جلوگیری نماید. اما **کوروش** تدبیری را که امروز نزد همه معلوم است بکار

---

۱ - **دیودور** سیکلوس ۹، ۳۲. اما اینرا نمیشود باور کرد که **کوروش** از انعقاد یك قرار داد باین مهمی بکلی بیخبر بوده است «مؤلف».

۲ - رجوع شود بکتاب «The passing of the Empires» تألیف **ماسپرو** صفحهٔ ۶۱۸ یادداشت ۳ که درآنجا برای عدم متابعت ازشرحی که **هرودوت** راجع باین جنگ نوشته دلایل موجهی اقامه شده است «مؤلف».

۳ - Pteria.

برده در مقدم صفوف خود شتران قرارداد و بوی این حیوانات[1] اسبهای لشکر دشمن را رم داده بسرکشی واداشت. لیدیهای رشید پیاده شده کوشیدند و درمقابل کثرت عدد پارسیان شربت هلاك نوشیدند و بقیةالسیف آنها بسارد گریختند.

تسخیر سارد درسال ۵۴۶ قبل از میلاد

کرزوس بواسطهٔ استحکام قلعه و حصار و مساعدت زمستان ممکن بود ایرانیان را معطل کند تا متحدین او جمع‌شوندلیکن باز بخت همراهی نکرد و از قراریکه **هرودوت** نقل کرده است **کوروش** بعد از اینکه چهارده روز شهر را در تحت محاصره داشت جائزهٔ خوبی معین کرد برای کسیکه‌اول‌دفعه وارد شهرشود وبرحسب اتفاق‌یکی‌ازپادگان شهرازبالای‌صخرهٔ مرتفعی که بنظر غیر ممکن الوصول میآمد بزیر آمده کلاه خود را که افتاده بود برداشت ومراجعت نمود. یکی از لشکریان **کوروش** که از طائفه مردها بوداین‌واقعه را دید و راهیکه‌آن‌شخص‌پیموده در نظرگرفت تا به اتفاق‌چند نفر از رفقای‌خود پادگانرا که باستحکام موقع خود مغرور بودند بغفلت گرفتند و دروازهٔ شهر را برای‌قشون‌ایرانی باز کردند و بدینطریق شهر سارد در سال ۵۴۶[2] قبل از میلاد مسخر گردید و این جنگ البته اهمیت تمام دارد چه اگر **کرزوس** سفاهت نکرده و فتح و ظفر نصیب او شده بود مجرای تاریخ‌عوض شده و اوضاع دنیابکلی طور دیگر پیش میآمد؛ باری مغلوبیت او تنها دولت مرتبی را که ممکن بود درشاهنشاهی آسیای‌غربی با **کوروش** تنازع‌نماید از میان برداشت و **کوروش** را دارای مملکتی کرد که سابق بر آن هیچ دولتی بآن وسعت نرسیده بود.

سرنوشت کرزوس

برحسب ظاهر **کرزوس** نیزکاری را که پادشاه نینوا در پنجاه سال قبل کرد میخواست بکند و برای اینکه‌بدست دشمن نیفتد

---

۱ ـ درست درسی سال قبل بخاطرم میاید که یکروز سواربریک‌اسب جوان استرالیائی بودم‌که ناگهان‌این حیوان از دیدن شتر و یا احتمال قوی میدهم از بوی وی برای اولین بار هراس برداشته بنای خرخر و سرکشی را گذاشت «مؤلف».

۲ ـ در خصوص این تاریخ رجوع شود به «Etudes» صفحهٔ ۴۱۲ «مؤلف».

در قصر خود تودهٔ آتش برپا نموده با اجزای خانواده و نفایس خویش بالای آن رفت، لیکن افسانهٔ یونانیان بطوریکه **هرودوت** روایت نموده اینست که این قضیه بموجب حکم **کوروش** واقع شده ودرآن موقع پادشاه لیدی بخاطر آورد که **سولون** حکیم یونانی سابقاً باو گفته بود تا عاقبت کار شخصی معلوم نشود نمیتوان او را سعادتمند خواند، پس آهی کشیده سه نوبت اسم **سولون** را بزبان آورد، **کوروش** برقت آمده حکم کرد آتش را خاموش کنند لیکن خاموش نمیشد، اینجا **آپوللو**[1] پرستندهٔ خود را بجات بخشید و باران وافری فرستاد و آتش را خاموش نمود. گمان میرود که حقیقت‌مطلب این باشد که **کرزوس** بمیل خاطر خود بالای آتش رفته و پارسیان بموقع رسیده او را نجات دادند و اینکه معروف است که **کرزوس** تا آخر عمر خود در دربار سلاطین ایران بعزت و احترام سر کرده مؤید این نظر است[2].

موقع جغرافیائی یونان

موقع جغرافیائی یونان از جانب مشرق برای ترقی و آبادی نهایت مناسبت راداشته است بواسطه اینکه هیچیك از دول اولیهٔ بزرگ آسیا نزدیك بدریا نشده و قوهٔ بحری ترتیب نداده بود. بلاد یونان در کنار بحر اژه واقع و دریای مذکور دارای جزائری بود که بقدری بهم نزدیك بودند که برای کشتی رانان کمتر اتفاق میافتاد که خشکی از نظر ایشان غائب شود. دول معظم هم دوربودند و غیر از دولت مصر هیچکدام قرب جواری نداشتند که محل واهمه شوند، بنابر این یونانیها طبعاً ملاح و تاجر و غارتگر دریائی شده و باینواسطه میتوانستند از تمدن‌قدیم مصر و بعد از آن بطور غیر مستقیم از ثروت بابل استفاده کنند بدون اینکه ولایت‌خود را از دست بدهند. از طرف دیگر خصایص طبیعی یونان و شاید همان اطمینان وامنیت

---

۱ - Apollo.

۲ - **ی، ادوردس** در دائرةالمعارف مذهب و اخلاق تحت عنوان «قربانی انسانی» (پارسیان) شرحی دراینخصوص نوشته‌است، ودراینمقاله باستنادمنظومه‌ای که جدیداً از **باك کی لایدس** (Baechylides) متولد در ۵۰۷ پیش از میلاد کشف شده و نیز از یك ظرف گلی متعلق به قرن پنجم یا ششم میلادی که درموزهٔ اوور موجود است میگوید **کرزوس** مخصوصاً مرگ را بردستگیر شدن بدست دشمن ترجیح داده‌است ونیز مراجعه شود به (Adonis, Attis, Osiris) تألیف **ژ. جی. فریزر** صفحهٔ ۸۹ «مؤلف».

سبب شد که دول عدیدهٔ کوچك تشکیل یافت ومابین آنها رقابت ومناقشهٔ شوم ظهور کرد و بدینواسطه سکنهٔ آن ناحیه هیچوقت ملت معظمی نشده و محل تعجب است که با اینحال جمعیت های قلیل یونانی که غالباً قوای خود را مصروف کشمکش و رقابت با یکدیگر مینمودند چنان اعمال بزرگ و افکار عالیه از خود ظاهر ساخته باشند وچنانکه مسیو دُمرگان میگوید هرگاه نفاق و اختلافات آنها عایق انبساط و ظهور کامل استعداد و هنرمندی ایشان نشده بود سرنوشت فوق العاده داشتند و مقام عجیبی حائز میشدند.

ترقیات جدیده که در معرفت تاریخ یونان حاصل شده است

تا چند سال قبل اطلاع ما بر تاریخ یونان از اوایل مائه هفتم قبل ازمیلاد تجاوز نمیکرد و نوشتجات **توسیدیدس**[1] و **هرودوت** حد معلومات ما بوده نمیتوانستیم از آن قدمی به خارج بگذاریم حتی اینکه **همر** شاعر که عدهٔ قلیلی از محققین بیانات او را محل توجه قرار میدادند چون ازدورهٔ **هرودوت** فاصلهٔ زیادی دارد دربین معلومات حاصلهٔ از مسطورات آنها نقص وکسر زیاد بود، حاصل آنکه دایرهٔ تاریخ یونان چنان محدود بود که کشفیات مهمهٔ مصر و شرق نزدیك هم گمان میرفت برای یونان فائده نبخشیده و معلوماتی از اینجهت ندهد و بنابراین محل توجه محققین تاریخ یونان نبود، لیکن امروز ترتیب دیگر پیش آمده و میتوانیم دورهٔ **هرودوت** را بعصر **همر** مرتبط سازیم و حتی تمدن قبل از زمان **همر** را هم میتوانیم در نظر بگیریم بلکه تامبادی آن تمدن پیش برویم، بعبارهٔ اخری امروز تاریخ یونان جزء دائره وسیعی از تحقیقات میباشد که اجزاء آن از یکدیگر جدا نیستند و ارتباط کامل باهم دارند.

هجوم طوائف آریان بیونان

اگر چه هنوز مسائل جدیده‌ای هست که محققین تاریخ یونان در آنها متفق نشده‌اند لیکن عموماً تصدیق دارند بر اینکه اقدم سکنهٔ یونان و ممالك ساحل شمالی دریای مدیترانه که ما بر آنها وقوف یافته‌ایم مردمانی بوده‌اند که موهای سیاه داشته‌اند و سامی نژاد بودند نه آریان و بعضی‌اوقات آنها را **پلاسژی**[2] میگفتند و آنها مردمی بودند که بر طبق اکتشافات **اسکلی من**[3] در

---

۱ - Thucydides. ۲ - Pelasgi ۳ - Schliemann.

می‌سینا و اوان در تیسوس تمدن حیرت انگیزی ایجاد کرده‌اند ودر مواقع مخصوصی که تاریخ آن بدرستی معین نیست طوائف آریائی از شمال آمده بر آنها غلبه کردند و گمان میرود که در یونان طوائف جدیدالورود با سکنهٔ قدیم اختلاط یافته زبان آریانی را بر آنها تحمیل نمودند ولی شکی نیست در اینکه آنها هم باقی مانده و قسمت مهمی از سکنهٔ آنخاك بودند. آریای یونان قسمت مهمی از لغات غیر آریانی را از آنها گرفتند و حقیقت این است که استعداد یونانیان در صنایع و فنون مأخوذ از نژاد های سواحل مدیترانه میباشد.[1]

مستعمرات یونانی در آسیای صغیر

یونانیها را عقیده بود که مستعمرات ایشان در آسیای صغیر نتیجهٔ استیلای طوائف دُریان بوده واین واقعه اهمیت تمام داشته‌است. دُریانها از طرف شمال آمده قسمت معظمی از پلوپونس ونقاط دیگر یونان را مسخر نموده و گمان میرودکه این واقعه که برتمام یونان تأثیر کلی بخشید تقریباً هزار سال قبل از میلاد واقع شده باشد. نتیجهٔ این واقعه وقوع مهاجرتهای بسیار در جزائر و سواحل آسیائی بحرا‌ژه بودواستعمار مهاجرین در ظرف مدت طولانی واقع شده و بعید نیست که حقیقتاً تاخت و تازهای طوایف دُریان سبب عمدهٔ مهاجرتها و مورث نتایج مهمه بوده باشد، در هر حال مستعمرات آسیائی ترقی کلی نموده واهمیت آنها از کشور اصلی یونان که چندان وسعت واستعدادی نداشت بیشتر شد لیکن موقع آنها استحکامی نداشت و در هر وقت دولت مقتدری در آسیای صغیر ظهور میکرد ممکن بود استقلال آنها در خطر افتد، چنانکه دولت لیدیه همین کیفیت را تولید کرد. دولت مزبور دائماً در قصد استقلال یونانیها بود، اما ازحسن اتفاق لیدیها با یونانیان اختلاف زیاد نداشتند و هم مذهب بودند و اکتفا میکردند باینکه نسبت بایشان نفوذ و برتری داشته باشندوبهمین مناسبت وقتیکه **کرزوس** پادشاه لیدیه‌بود یونانیان باو محبت‌داشتند وازسقوط دولت‌او کمال تاسف را حاصل نمودند.

---

۱ ـ کتاب **هال**، صفحه ۵۳۷ «مؤلف».

مقهور شدن یونانیان بدست ایرانیان

بعد از آنکه **کرزوس** مقهور شد مردم فریژی و میزی ها وسایر طوائف آسیا مطیع **کوروش** گردیدندو آن پادشاه میل داشت مستعمرات یونانرا که در ساحل آسیای صغیر بودند و بعضی از آنهـا قدرت کلی داشتند نیز در تحت استیلای خود در آورده سلطنت خویش راتکمیل نماید، رفتار یونانیهـا هم خارج از مآل اندیشی بود یعنی از موافقت بـا **کوروش** در جنگ با **کرزوس** امتناع ورزیده، امابپاد شاهلیدیه هم معاونتی ننموده بودند و اکنون که **کوروش** بر **کرزوس** غلبه یافت میبایست آنها با فاتح او مقابله نمایند، پس دراین حال استیصال ازاسپارتیان استمداد کردند اما آنها اهل فداکاری نبودند و اکتفابفرستادن سفیری نزد **کوروش** نمودند و از روی نخوت از او تقاضا کردند که متعرض بلاد یونانی نشود و الا مورد خصومت اسپارتیان خواهد شد. آن پادشاه بزرگ که بیش ازاسپارتیان ترتیب محاوره را میدانست از این اخطار اظهار امتنان نموده و گفت بپرهیزید از اینکه عنقریب بجای دلسوزی براحوال یونانیها بر مصائب خودتان نوحه گری نمائید. باری بلاد یونان تدریجاً مطیع شدند زیرا که ایرانیان از آشوریها فن محاصرهٔ بلاد را آموخته[1] و شورش مردم سارد هم که در آنموقع واقع شد و ایرانیهـا را مجبور بمحاصرهٔ آن بلاد نمود مفید نشد لیکن حس آزادیخواهی یونانیها در بعضی موارد بقدری جدی و شدید بود که سکنهٔ فوسه و تئوس تمکین استیلای ایرانیهارا نکرده بهیئت اجتماع ازدریا بطرف غرب مهاجرت کردند و یکی از آن جماعت مارسیل و دیگری آبدر را بنا نمودند و این قضیه هم دلیل برقوت و حسن انتظام و ترتیب سفائن و کشتی رانی آن ها میباشد.

محاربات شرقی کوروش

کمی پس از تسخیر سـارد و قبل از تسلیم شدن بلاد یونـانی آسیای صغیر **کوروش** بجانب مشرق شتافت و مدت پنج شش سال یعنی از سال ۵٤٥ تا سال ۵۳۹ پیش از میلاد تقریباً از نظر غائب ومشغول محاربه با طوائف[2] غیر معلوم بوده است و محتمل است که این محاربات برای فرونشاندن شورشهائی

---

۱ - صفحهٔ ۵۵۸ کتاب **هال** «مؤلف».

۲ - برطبق نظریهٔ **هو** و **ویلس** این لشکر کشی بعداز گرفتن بابل بوده است «مؤلف».

بوده که در ایالات بحمایت خاندان ماد رویداده بود و چنانچه او توقف خـود را در مغرب ادامه میداد این شورشها کسب اهمیت نموده و دامنهٔ آن بسط و توسعه پیدا مینمود. در هر حال اطلاعات ما از آن دورهٔ زندگانی **کوروش** اعتبار تاریخی ندارد. نقل کرده‌اند که ابتدا بر باختر حمله برد و چون اهل آن ولایت دانستند که **کوروش** دختر **آستیاگس** را تزویج نموده مصالحه واقع شد و ممکن است این داستان بی اصل نباشد. طوائف سکا و قسمت معظم افغانستان نیز مسخر شدند اما اینکه گفته‌اندیکدسته سپاه این پادشاه بزرگ در بیابانهای مکران بهلاکت رسیدچندان اعتباری ندارد. اینقدر معلوم است که آن بیابان نیز بر کشور ایران افزوده شده و محتمل است که این نتیجه بعد از یك یا چند محاربه حاصل شده باشد.

تسلیم بابل
سال ۵۳۸ قبل از میلاد

بدیهی است که فاتحی مـانند **کوروش** نمیتوانست تحمل کند که دولت بابل زیاد بحال استقلال باقی بماند و در اثبات این منظور او کافی است همینقدر بگوئیم که در سال ٥٤٦ در نتیجهٔ حملهٔ از ایلام بجنوب بابل در ـارخ حاکم ایرانی که باعث انزجار اهالی بود بر قرار گردید هر چند که بی دوام و موقتی بوده است. بطوریکه سابقاً مذکور داشتیم پادشاه آخری بابل آلت دست کهنه بود و فقط بکشف کتیبه های معابد قدیمه ومرمت آنها تعشق داشت و برای این مقصودمالیاتهای گزاف میگرفت. معلوم است که وجود چنین شخصی مانند عدم خواهد بود و اقتدارات واقعی در دست پسرش **بلشاّزار** قرار گرفت و چنین بنظر میآید که مردم بابل از اختلافات وتنازعات خسته شده بودند و میدانیم که یهود بواسطهٔ پیش گوئیهای انبیای خود مترقب و منتظر سقوط بابل ستمکار بودند و میتوانیم تصور کنیم که هزاران اشخاص دیگر نیز که از ولایات بعیده باسیری آمده و بغربت در آنجا بسر میکردند همین آرزو را داشتند. علاوه براین بسیاری از کهنه از عمل **نبو نید** که ارباب انواع اور واوروك و ـاری‌دو را ببابل آورده بود رنجیده خاطر شدند و اماکن مزبوره خارج از محوطهٔ محروسهٔ **نبوکدنضر** بود و مندرجـات استوانه ای که منتسب به **کوروش** است مؤید این عقیده میباشد، چه در آن کتیبه دیده میشود که **کوروش**

خودرا خادم **مرداخ**[1] (مردوك)ومأمور اصلاح خرابکاری های **نبو نید** میخواند.

در این باب شرحیکه وارد است چند سطر او را در پائین نقل مینمائیم :

« از اینکه او آنها را (یعنی بتهای اور و غیره را) به شوانا (یعنی بابل) آورده بود، **مردوك** ... بر تمـام ممالك ترحم کرد .... و پادشاه عادلی را جستجو نمود موافق دلخواه و او **کوروش** پادشاه انشان‌بوده است ، او را گرفت و اسم او را خوانده وبرای سلطنت تمام عالم طلبید[2] .

هرگاه در مقابل **کوروش** ملت متحدی بود که برای تقویت و نگاهداری پادشاه خود حاضر بودند گمان نمیرود که ایرانیان میتوانستند بدون محاصرهٔ طولانی بـابل را با آن سه خط حصار و قلعه و آنهمه اسباب و استعداد مسخر نمایند، لیکن اتفاق چنین افتاد که همه اوضاع برای **کوروش** مساعدت داشت . در هر حال اول کار یکه‌آن پادشاه کرد این بود که آب دجله ودیاله را در موقعیکه خیلی کم آب بودند از مجرای خودشان برگردانید و باینطریق راهرا برای ورود بحصارباز نمود ، پس از آن بطرف شمال حرکت کرد که بقشون بابلی حمله برد . قشون‌مزبور بواسطه جهل یاخیانت متصدیان در اُپیس[3] مانده و از بـابل دور بود . **کوروش** این قشون را بسهولت شکست داد . در این ضمن **گبریاس** سرلشکر او بطرف جنوب حرکت کرده **نبو نید** را از سیپ پـار رانده بدون زد وخورد وارد بابل شد و پادشاه چنانکه انتظار میرفت بآسانی تسلیم گردید . بنابر امرا کید **کوروش** لشکریان ایرانی معابد را حفظ کردند و دست بغارت و چپاول نبردند و چون بالاخره جهانگیر بزرگ وارد شهر شد اهالی او را نجـات دهنده دانستند و در کتیبهٔ سابق‌الذکر منقوش است [وقتیکه‌بآرامی وارد تین‌تیر (یعنی بابل) شدم‌باشادی وفریاد های مسرت که در قصر پادشـاه بلند بود مـن مقر سلطنت را اشغـال کردم] . **بلشا ّزار**

---

۱ - Merodach.

۲ - کتاب «Light from the East» تألیف **بال** (Ball) صفحهٔ۲۲۴ونیز شرح‌فابل‌توجهی‌است قریب باین مضمون که درباب ٤٥ کتاب **اشعیاء** نبی مذکور و آن بدینقرار است « خداوند بمسیح خویش‌یعنی به **کوروش** میگوید که دست‌راست او را گرفتم . . . من‌تو را باسمت خوانده‌ام » «مؤلف»

۳ - Opis.

که تسلیم نشده بود گرفتار **گبریاس** که نائب‌السلطنهٔ بابل شده بود گردید و بقتل رسید، این پیشرفت آخری کسانیرا که در عالم تردید بودند در خصوص تمکین و اطاعت نسبت به **کوروش** از تردید بیرون آورد و کمتر وقتی چنین غنیمت بزرگی بااین سهولت برای کسی حاصل شد که شهری مثل بابل‌که از بلاد متبرك محسوب و از خدایان و قوانین‌آن در تمام دنیای آنزمان قدیمترین و محترمترین قوانین وخداوندان بودند بدون زدو خورد تسلیم مهاجمین یعنی پارسیان شود.

کوروش ازآنجا که مدبر و زرنگ بود دستهای بل رب‌النوع را[1] گرفت و این رفتار رعایای جدید او را نهایت مسرور کرد و بعلاوه بتهائیکه **نبونید** به بابل‌آورده‌بود ببلاد خودشان معاودت داد.

اقوال مبتنی برروایات

هیچ قسمت تاریخی ایران مانند داستان فتح بابل تحریف‌نشده است. قبل‌ازآنکه‌کتیبه‌هامکشوف‌شود داستانیکه**هرودوت**نقل کرده و کتاب **دانیال** هم مؤید آنست محل قبول عموم[2] بود که میگوید **کوروش** آب فرات را برگردانیده و از مجرای خشك شده وارد شد و در آنموقع مردم بواسطهٔاینکه مشغول جشن و شادی بودند دروازه هارا باز گذاشته به غفلت میگذرانیدند. قتل‌وغارت شروع شد و در عمارت سلطنتی دستی ظاهر شده روی دیوار عبارتی نوشت و پادشاه را که مست بود مبهوت ساخت و او گرفتار شده بهلاکت رسید و شهر هم طعمهٔ آتش و گرفتار قتل و نهب گردید و پیش‌گوئی انبیاء نیز وقوع یافت که مهم‌تر و بالاتر از همه شرحی است که در کتاب **اشعیا** مذکور است که «قعر جهنم برای تو در جوش و خروش است تا آنکه حین ورودت ترا استقبال نماید و برای تو ارواح جباران زمین را بحرکت آورده و تمام ملوك قبایل را از تختهای خودشان برداشته است، همهٔایشان باتو متکلم شده بتو خواهندگفت آیاتومثل ما ضعیف شده و شبیه ما گردیده‌ای»[3].

۱ ـ ازاین عمل نتیجه ای‌که گرفته‌شده اینست‌که **کوروش**پیرو **زردشت** نبوده است‌و شاید این بهترین تصوری باشد که میتوان در بارهٔ **کوروش** نمود که او پرستندهٔ خدای ملی خویش **آهورامزد** بوده است «مؤلف».

۲ ـ کتاب سلاطین پنجگانه ۳، ۱۵۳.

۳ ـ کتاب **اشعیا** باب ۱۴ آیه ۹ و ۱۰ «مؤلف».

حالا میدانیم که شهر بابل از اصل محصور نشده اما قلعه و حصار ظاهراً تا چند ماهی از خود مقاومت نشان داده و بالاخره بـا حضور **کوروش** مورد حمله و هجوم واقع شده فتح گردید و ممکن است از همین جا افسانه‌های فوق‌ناشی شده باشد.

سالهای اخیر کوروش

لیدیه و بابل سقوط یافته‌و از دول دنیای قدیم فقط مصر مستقل باقیماند و باقی تماماً تحت قدرت **کوروش** واقـع شده بودند. در اینجا ما میتوانیم‌بگوئیم که **کوروش** در این میانه‌که بانتظام ممالك مفتوحهٔ جدید خودکه ازجمله شهرهای فینیقیه باجهازات‌دریائی ذیقیمتی آن اشتغال‌داشت کاملا بمسئلهٔ مصر توجه داشته و مسلماً در ضمن تنظیم ممالك که ظاهراً هشت سال طول کشیده او جداً مشغول تهیهٔ انجام آن مقصود بوده است.

اعادهٔ یهود بوطن

فتوت فوق العاده‌ای که **کوروش** نسبت به یهـود ظاهـر ساخته ممکن است بواسطهٔ خدماتی باشد که آن جماعت در ضمن جنگ بابل باو نموده بودند یا بواسطهٔ اینکه بین مذهب یهـود باعقائد مذهب پارسیان مشابهت کلی مشاهده کرده بود و همچنین عقیـدهٔ بعضی اینست که بـاین وسیله **کوروش** میخواسته است‌در نزدیکی سرحدات‌مصر جماعتی از طرفداران باوفا داشته باشد ودر واقع بنظر میآید **کوروش** منظور و داعی مخصوصی درمساعدت بایهود داشته است زیرا که نه تنها به آن جماعت اجازهٔ‌تجدید بنای اورشلیم و معبد راداد بلکه ظروف طلاو نقرهٔ معبد را هم بایشان رد نمود و درحکم محکمی که به‌یهود عطا کرده ودر کتاب **عزرا** منقول است همه قسم معاونت و مساعدت نیز مبذول داشت و حـق اینست که تدبیر او صائب بوده، زیرا جماعت‌قلیلی ازیهود که شوق مـراجعت باورشلیم ایشانرا بترك علائق وامور خودشان در بـابل وادار کرد در آن ولایت جماعت ضعیفی بوده ومابین طوائف عدیدهٔ بدخواه گرفتار بودند و بدون معاونت فرماندار ایرانی نمیتوانستند موقـع خود را حفظ کنند، بنا براین گذشته از حس" حق شناسی منافع و مصالح شخصی ایشان اقتضامیکرد که نسبت بایرانیها هواخواه و وفادار باشند.

وفات کوروش در سال ۵۲۹ قبل از میلاد

محاربات آخری و در گذشتن **کوروش** در پرده خفا مستور و محتمل است که از طرف مشرق مهاجماتی نظیر آنچه غالباً در آسیای‌مرکزی روی‌داده پیش‌آمده و **کوروش** مجبور بجلوگیری از آن شده و در آن محاربات در سال ۵۲۹ قبل از میلاد بقتل رسیده باشد. در این موضوع داستانهـا و افسانه هائی هم نقل شده است که معروفترین آن داستانها آنست که **هرودوت** نقل کرده‌مینویسد: «**کوروش تومیریس** ملکهٔ **ماساژیتا** را خواستگاری کرد لیکن او بطور تحقیر امتناع نمود و باین واسطه **کوروش** به‌کشور او لشکر کشید و جلودار لشکر او را مغلوب کرد، پسربزرگ او را که ولیعهدش بود گرفتار واوفوراً خود را بقتل رسانید و بعد از آن محاربهٔ شدیدی روی دادو **کوروش** مغلوب و مقتول گردید. ملکه برای انتقام خون پسرش سر آن دلاور را در خون فرو برده و فریاد کرد «میخواهم ترا ازخون سیرکنم» . این داستان تایك اندازه بی اعتبار است بواسطهٔ اینکه جنازهٔ **کوروش** را به پاسارگاد باز آورده ودرمقبره‌ای‌که در فصل پانزدهم وصف آنرا کرده‌ایم دفن نموده‌اند. بنابقول **بروسوس کوروش** در ضمن محاربه‌ای باقوم دها[1] که درپارت بودندبقتل‌رسیده‌است.

خصایل کوروش

کوروش که در بدو امر پادشاه ولایت کوچکی بوده و عاقبت شاهنشاه معظم ترین دولتی که تا آنزمان در دنیا دیده نشده بود گردید از اشخاص تاریخی است که بسیار محل توجه و محبوبیت واقـع میشود. بطـور کلی فتوحات او اسباب اعجاب‌است، چه می‌بینیم لیدیه و بابل هر یك درظرف چند ماه محاربه مسخر میشوند و غلبهٔ او بر **کرزوس** در واقع یکی از مهمترین هنرهای اوست و سبب آن اولا اقـدام سریعی بـود که بموجب آن پادشاه لیدیه را بغفلت گرفت در حالتیکه نیمی از عساکراو غایب بودند و ثانیاً باز او را غافل کرده ساردرا مسخر نمود. ظـاهر آنست که زیبـائی مردانه و شجاعت و قهرمانیت و فعالیت او در تمـام مدت عمرش هویدا بوده و هیچـوقت عیاشی و تن پروری که بسیاری از بزرگان دنیا گرفتار

۱ - Dahae .

آن بوده اند بمردانگی او صدمه وارد نیاورده است . اداره کننده بودن او محل تردید است چه در آن اوقات این صفت محل توجه نبوده لیکن کاردانی و حزم و مداراومهربانی داشته و بدینواسطه قدرت وتسلط او مثل جهانگیران سلف ناگوارو شاق نبوده است، مروت و انسانیت را بحد کمال داشته است. **کاساندان**[1] دختر **فارنسپس**[2] را که از خانوادهٔ هخامنشی بوده تزویج نموده و چون آن در گذشت بر او نوحه وزاری بسیار کرده است، حسن سلوك و رفتار او نیز کامل و از تکبر و نخوت دور بوده و مردم را بخوبی پذیرفته و حال آنکه سلاطین سلف مخصوصاً از ملاقات مردم احتراز داشتندو کسی را بخودراه نمیدادند. حسن محاورهٔ اواز جوابی که به یونانیها داد ظاهرمیشود. در وقتیکه بدواً از موافقتاو در جنگ **کرزوس** امتناع نمودند و بعد از آنکه سارد مسخر شد نسبت باو اظهار تبعیت نمودند **کوروش** گفت صیادی برای ماهیان نی میزد تا برقصند آنها حرکتی نکردند پس تور صیادی گرفته آنها را به خاك انداخت آنگـاه بنای جست و خیز راگذاشتند، صیاد گفت رقاصی را موقوف کنید چه آنزمان که من میل داشتم نرقصیدید .

و اینك مـا عقیده‌ای را که **گزنفون** راجع به او در سیرو پدی اظهار داشته است درزیر مینگاریم .

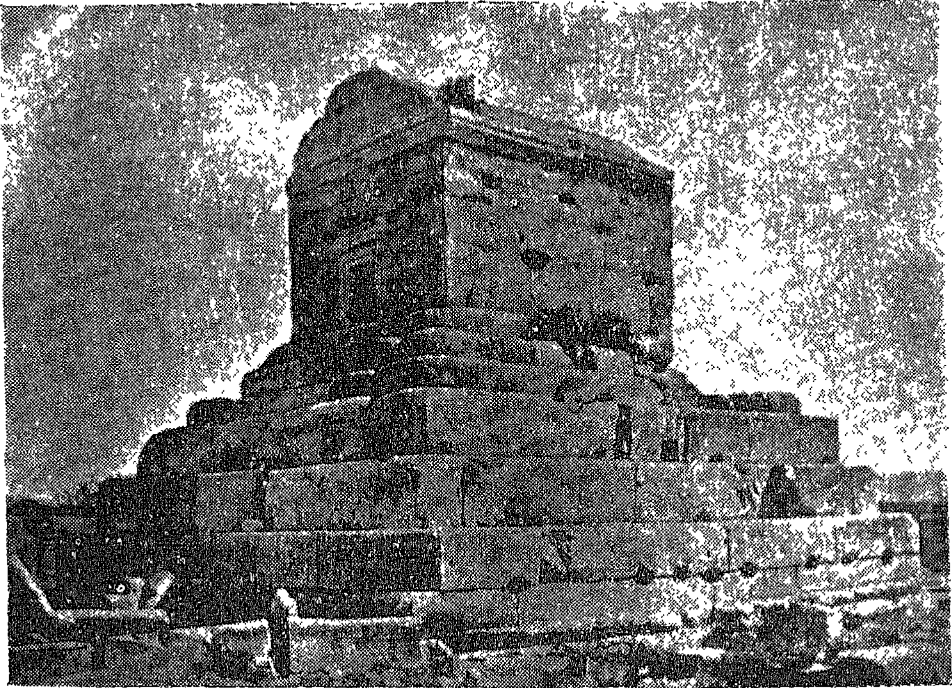
« او سطوت و رعب خود را در تمام روی زمین انتشار داد بطوریکه همه‌رامات و مبهوت ساخت، حتی یکنفر جرئت نداشت که از حکم او سر پیچی کند و نیز توانست دلهای مردمان و ملل را طوری رو به خود کند که همه میخواستند جز ارادهٔاو کسی بر آنها حکومت‌نکند » . البته من بااین عقائدکاملاهمراه وموافقم اما شرحیکه **گوبی‌نو**[3] در تمجید این پادشاه نوشته است من آنرا محمول بر اغراق وغلو میدانم چنانکه گفته: « او هیچگاه نظیر خودرا در این عالم نداشته ، این یك مسیح بود و مردیکه دربارهاش تقدیر مقرر داشته بود باید برتر از دیگران باشد » .

مسطورات کتاب‌مقدس ومورخین یونانی‌و خود ایرانیها همه‌موافقت دارند براینکه

---

۱ ـ Cassandane. ۲ ـ Pharnaspes ۳ ـ Gobineau.

کوروش استحقاق لقب کبیر داشته است. اهل کشوراو اورا دوست میداشتند وپدر



۱۹ ـ مقبرهٔ کوروش کبیر
(از کتاب صنایع قدیم ایران تألیف دیولافوا گرفته شده)

میخواندند و ماهم میتوانیم مباهات کنیم باینکه اولین شخص بزرگ آریانی که احوال او در تاریخ بخوبی معلوم میباشد دارای چنان صفات عالیه و برجسته بوده است.

(کتیبهٔ میخی پارسی)

فصل چهاردهم

اوج ترقی دولت ایران

منم **داریوش** پادشاه بزرگ، پادشاه پادشاهان، پادشاه سرزمینهای مسکون از تمام نژادها . . . پسر ویستاسب (هیستاسب) هخامنشی، پارسی، پسر پارسی و از نژاد آریان .

جلوس کمبوجیه **۵۲۹ قبل از میلاد**

کمبوجیه ارشد پسران **کوروش** و زوجه‌اش **کاساندان** بود و چون در زمان سلطنت پدرش متولد شده بلاکلام وارث دولت عظیم پدرش میگردید و در حیات پدر هم بعنوان پادشاهی بابل شریك در سلطنت بود،[1] اما **کوروش** تصریح نموده بود که پسر دومش موسوم به **بردیا** که یونانیها او را **سمردیس** خوانده‌اند باید بحکومت خوارزم و پارت و کارمانیا (کرمان) ایالات شرقی مملکت باقی بماند و ایالات مزبوره بواسطهٔ کویرلوت از مابقی ولایات جدا شده و باینواسطه‌بیش از آنچه بعد مسافت اقتضا داشت از مرکز دورافتاده

---

۱ ـ الواح چندی متعلق به خانوادهٔ بزرگ «اجی‌بی» مصدر امور مالی بابل پیدا شده که **کمبوجیه** را پادشاه بابل خوانده اند ونیز ویرا فرزند «اجی بی» گفته اند و شاید مراد از فرزند «اجی بی» فقط این باشدکه **کمبوجیه** ساکن «بیت ـ اجی بی» (Bit - Egibi) بوده است نه از اولاد سرسلسلهٔ خانوادهٔ اجی بی «مؤلف» .

بود، اما در مشرق زمین ترتیبی که **کوروش** در نظر گرفت تقریباً صورت گرفتنی نبود ویژه با حدت طبع **کمبوجیه** مسلم بود اگر **بردیا** نسبت ببرادر خود طغیان نکند البته دیر یا زود جانش فدای واهمه و سوء ظن او خواهد گردید. علاوه‌براین چون **کمبوجیه** میدانست که **بردیا** در نزد مردم محبوب و محل توجه است و حال آنکه خود او را فقط سلطان میخوانند و جز رعب و هول از او چیزی در دل ندارد این کیفیت هم سوء قصد **کمبوجیه** را نسبت ببرادر تشدید نمود، مهابت و شدت عمل **کمبوجیه** از این حکایت معلوم میشود که **هرودوت** نقل کرده که‌چون **بریکزاسب** یکی از قضات سبعهٔ معتبر را معلوم کرد که مرتکب ارتشاء شده است حکم داد تا پوست او را بکنند و در مسند او بگسترانند و پسر دادرس نامبرده که‌جانشین او بود در وقت قضاوت و دادرسی بر آن‌پوست جلوس نماید[1].

مرگ بردیا در سال ۵۲۶ قبل از میلاد

در فصل سابق مذکور داشتیم که از روی قرائن معلوم میشود که **کوروش** چندین سال مشغول تهیهٔ جنگ بامصر بوده است. بعد از جلوس **کمبوجیه** بعضی طغیانها و اغتشاشات واقع‌شد که ناچارتوجه و اهتمام پادشاه را بخود جذب نموده و مدت چهار سال گذشت‌تا **کمبوجیه** برای جنگ مصر حاضر شد، لیکن کشور وسیعی را رها کردن و برادرمحبوب القلوب‌را در ولایات شرقی گذاشتن خلاف حزم مینمود و میتوان تصور کرد که درباریان او هم ترس و واهمهٔ او را تحریك کرده آتش را دامن زده باشند تا اینکه پادشاه بد سیرت حکم داد در خفیه برادر را بقتل رسانند. اگر این عمل در نزد ما جنایتی عظیم است در آن عصر و زمان اینقدر ها قبیح نمینمود و در تاریخ ایران وسائر ممالك مشرق زمین مکرر دیده شده است که سلاطین چون بتخت سلطنت جلوس کردند کلیهٔ منسوبین و اقارب خود را بهلاکت رسانیدند.

جنگ مصر

پادشاه مصر که **آمازیس** نام داشت مانند سایر سلاطین‌معاصر از ترقی دولت ایران اندیشناك بود و چون لیدیه و پس از آن

---

۱ ـ **هرودوت** ۵، ۲۵ «مؤلف».

بابل را دید که پس از محاربات مختصر در مقابل قدرت دولت جدید تاب مقاومت نیاورده منهدم شدند اندیشه او شدت یافت ، در تمام مدتی که مجال و فرصت باقی بود همواره تهیهٔ قوه مینمود و بواسطهٔ اتحاد با جزائر یونان که مستقل مانده بودند مقام خود را مستحکم کرد چه امیدوار بود کشتی های آنها در موقع لزوم با کشتیهای مردم فینیقیه و یونانیهای تابع دولت ایران تکافی کند لیکن بواسطهٔ انقلابات داخلی این معاونت برای او صورت وقوع نیافت بلکه نصیب دشمن شد و چون جنگ در گرفت **آمازیس** در مقابل پادشاه ایران بدون معاون و همدست ماند.

کمبوجیه با لشکر جراری که **کوروش** تربیت کرده به غازا که قبل از ورود بصحرا آخرین شهر مهم بود رفت و بخت هم بااو یاری کرد زیرا که در موقعیکه **کمبوجیه** در اندیشه بود که از آن ناحیهٔ بی آب چگونه عبور کند که یکی از رؤسای مزدور باو ملحق گردید ، **فانس** امیر هالیکار ناسوز از **آمازیس** روگردان شده تمام سرکرده های بیابانی را وادار کرد که هزاران شتر جمع آورده مشکهای آب بر آنها حمل کنند و در هر منزلی از حیث آب رفع احتیاج اردو را بنمایند و آخرین خوشبختی **کمبوجیه** این بود که **آمازیس** که مردی رشید و جنگجو و حریف پیروزی بشمار میرفت وفات کرده و در اینموقع باریك پسر بی تجربه اش که **پسامتیکوس**[1] سوم نام داشت جای او نشست.

جنگ پلوزیوم
سال ۵۲۵ قبل از میلاد

با این حال عجب نیست که مصریان و مزدوران یونانی آن ها مغلوب شوند ، آنها با کمال شدت محاربه کردند اما قوای ایرانیان که ازحیث عده افزون بودند آنانرا مقهور کرده و **پسامتیکوس** متوحش شده بجای آنکه معابر ترعه را حفظ کند و باین طریق برای فراهم آوردن لشکر دیگری تحصیل مجال نماید جز فکر استخلاص خویش اندیشهٔ دیگر بخود راه نداده فرار کرد و **کمبوجیه** پس از تسخیر پلوزیوم که این محاربه بنام آن معروف است

1 - Psammetichus

بجانب ممفیس رفت و آن پایتخت هم بعد از چندی مقاومت تسلیم شده و تسخیر مصر کامل گردید.

این جنگ در سال ۵۲۵ قبل از میلاد[1] واقع و باعث محو و انهدام سومین دولت معظم دنیای قدیم گردید و آن دولت در واقع از حیث قوهٔ حربی از دول واقعهٔ در درهٔ دجله ضعیف‌تر بود لیکن غالباً اهمیت آن بسیار بوده و علت اهمیتش هم تا یك اندازه بعد مسافت وصعب‌الوصول بودن آن بود. **کمبوجیه** چون مصررا بر مستملکات خود افزود مالك کشوری شد که از جمیع دولت های ما قبل آن وسیع تر بوده از رود نیل تا سیحون و از دریای سیاه تا خلیج فارس انبساط داشت و کشورهائی را شامل بود از قبیل لیدیه از یکطرف و باختر از طرف دیگر که لشکر آشوریـان هیچوقت بحدود آن نزدیك نشده بودند.

انتحار کمبوجیه سال ۵۲۱ قبل از میلاد

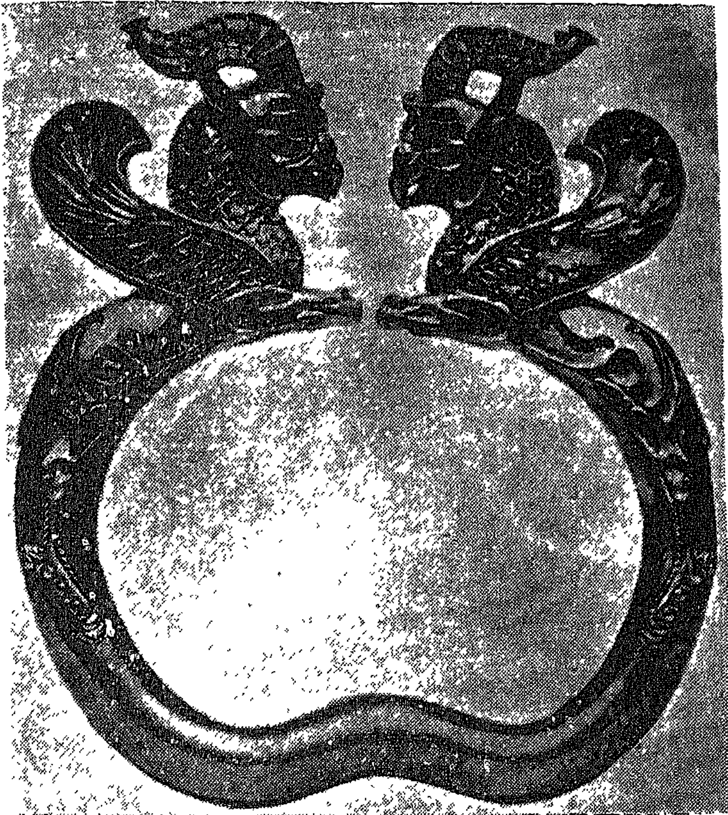
کمبوجیه در طفولیت مصروع بود و چهار سال بعداز فتح مصر عدم پیشرفت او در لشکرکشی‌به‌نوبه و آمون باز عقل اورا مختل نمود. در سال ۵۲۱ قبل از میلاد از مصر بیرون آمد و در حالیکه از سوریه عبور میکرد خبر باو رسید که یکنفر از مجوسان پیشوای انقلاب شده شورش بر پا کرده است و او کمال شباهت را به بردیای مقتول داشت و مـادران و خواهران **بردیا** و همچنین عامهٔ مردم از قتل او بیخبر بودند. پس **کمبوجیه** به قصد جلوگیری از فتنه و فساد پیش آمد، اما گویا در بین راه خبرروگردان‌شدن اتباع خود را شنیده در عالم‌یأس و افسردگی‌خویش را بقتل رسانید. باین واسطه سلسلهٔاولادذکور **کوروش** منقطع گردید. منقول‌است که **کمبوجیه** در وقت‌سوار شدن براسب ران‌خود را مجروح نمود لیکن در کتیبهٔ بیستون کیفیت وفات او را بالصراحه معلوم داشته و از روی اطمینان میتوان قول او را قبول نمود.

---

۱ - راجع باین‌تاریخ رجوع شود بکتاب «The Passing of the Empires» صفحهٔ ٦٦١ ، حاشیهٔ٤. «مؤلف»

گوماتا که یونانیها او را سمردیس کاذب نامیده اند

چنین بنظر میرسد که مجوس نامبرده را که **گوماتا** نام داشته همه کس بجای **بردیا** قبول کرده بود و این مسئله تعجبی ندارد، چه بعد از **کمبوجیه** غیر از **بردیا** کسی نبود که بر تاج و تخت حقی داشته باشد، قتل **بردیا** هم جز بر معهودی معلوم نبود و



۲۰ - دست بند طلا متعلق بدورهٔ هخامنشی در موزهٔ بریتانیا
(از کتاب دفینه های سیحون گرفته شده است)

یقین است که شخص دروغی اهتمام تمام نموده که هر کس را که از قتل **بردیا** خبر داشته یا او را میشناخته پیدا کند و پنهانی بقتل رساند. علاوه بر این برای آنکه در نزد مردم

مقبولیت داشته باشد مالیات[1] ها را تخفیف داده و مردم را از خدمت در جزء لشکریان معاف مینمود و حتی‌الامکان از ظاهر شدن میان مردم احتراز میکرد، او فرمان داده بود که اهل حرمخانه‌اش با مردم بیرون رابطه نداشته باشند بلکه با یکدیگر نیز مراوده نکنند، لیکن هرکس از اوضاع مشرق اطلاع داشته باشد میداند که این ترتیب غیرممکن است و نتیجه فقط این شد که برای اعیان و امرای کشور شبهه و سوء ظن قوت گرفت که پادشاه جدید نباید از اولاد **کوروش** بوده و باید غاصب باشد.

چنانکه سابقاً مذکور داشته‌ایم در خانوادهٔ هخامنشی شعبهٔ دیگری از شاهزادگان بودند و رأس ایشان **داریوش** پسر **هیستاسپ** محسوب میشد. رؤسای ششگانهٔ معتبر فارس نیز که حق حضور در خدمت پادشاه را داشته‌اند با او متفق شدند که بوسیلهٔ این حق و امتیاز آن مجوس را از تخت سلطنت بردارند.

قتل گوماتا
سال ۵۲۱ قبل از میلاد

پس برای انجام این مقصود آنها بدون خدمه و تبعه بدر قلعهٔ حکومتی رفته واردشدند فوراً **گوماتا** وخدام اورا بقتل رسانیدند و بعد ازانجام امر بعجله بپایتخت رفته سربریدهٔ کاذب را به‌مردم نموده و قتل عام مجوسیان را که در عمل غاصبانهٔ **گوماتا** مساعدت و تقویت نموده‌بودند فراهم کردند و شاید که مقصود مجوسیان این بود که مجدداً سلطه و استیلا پیدا کنند، در هر حال **داریوش** درکینه‌جوئی و تلافی اصرار نکرد و چون شب در رسید قتل‌عام را موقوف نمود.

راجع بعمل **گوماتا**ی غاصب حکایت کرده‌اند که این شخص گوش بریده بود و چون برای بزرگان فارس دربارهٔ او سوء ظن حاصل شد یکی از زوجات او را که از اعیان زادگان‌بود دستور دادند که از حال گوش شوهر خود تحقیق نموده بایشان اطلاع دهد. آنزن با همهٔ مخاطرات اینکار را انجام داد، بزرگان مملکت دانستند که پادشاه جدید گوش‌بریده است و بنابراین‌خدعه نموده است. نیز حکایت کرده‌اند که اشخاصیکه

---

۱ - وراجع ببرچیدن اساس خاندانهای بزرگ رجوع شود به «The passing of the empires» صفحهٔ ٦٦١ حاشیه ۳.

برقتل **گوماتا** متفق شدند، پس از انجام این مطلب با یکدیگر قرار گذاشتند هر یك از ایشان که اسبش بعدازطلوع آفتاب مقدم برسابرین شیهه کشیداو پادشاه‌شود، **داریوش** مهتر زرنگی داشت و تدبیری بکار برد که اسب مخدومش قبل از سابرین شیهه کشیده او را بفرمانفرمائی آسیا رسانید. ظن قوی آنست که **داریوش** بعد از قتل غاصب نامبرده بعنوان اینکه وارث **کمبوجیه** است بر تخت نشست. پدرش **هیستاسب** احتمال میرود بعلت پیری در گذشت.

جلوس داریوش
۵۲۱قبل از میلاد

داعیهٔ **داریوش** بر سلطنت بلامنازع نبود چه غاصب سابق‌الذکر بواسطهٔ تخفیف مالیات و معاف کردن ازخدمات جنگی‌بسیاری‌از مردم‌رارو‌بخود کرده‌وحکام ولایات دوردست‌نیز بگمان‌اینکه‌شاید دولت پارس مانند دولت ماد بحال‌ضعف وتزلزل افتاده در صدد تحصیل تاج و تخت‌برای خود برآمده بودند، بنابراین **داریوش**‌مجبورشد بسیاری از ولایات کشور خود را بقوهٔ قهریه تصرف کند، بلکه نسبت ببعضی از ولایات مزبور زحمت لشکر کشی و تسخیر را مکرر کشید و چندین بارواقع شد که معدودی ازولایات‌با جماعت لشکریان‌فقط‌بموافقت او باقی مانده و سائرین هم علم مخالفت افراشته بودند.

طغیانهای هشتگانه

اول ولایتی که بعدازمعلوم شدن‌قتل غاصب علم طغیان برافراشته ابلام و بابل بودند. در ایلام رئیس متمردین **آترنه**[1] نام داشت و از یکی از خانواده های قدیم سلطنتی بود، اما کسی با او همراهی نکرد و گرفتار شد او را نزد **داریوش** فرستادند و بدست خود بقتلش رسانید. در بابل شخصی موسوم به **نیدینتو بل**[2] مدعی‌شد که من پسر **نبو نید** هستم وخود را ملقب به **نبو کد نصر** ساخت، **داریوش** شخصاً بمیدان آمد لیکن چون دشمن ناوهای عدیده در دجله داشت و لشکر انبوهی نیز پشت سربودند ابتدا نتوانست از دجله عبور کند لهذا لشکریان خود را از رودخانه بالا برد و بتدابیر مختلفه دشمن را فریب داده اغفال نمود و سپاهیان خود را از دجله عبور داده بمحل‌جنگ رسانید ودونوبت بابلی هارا مغلوب ساخت. اما **نیدینتو بل**

۱ـ Atrina. ۲ـ Nidintu-Bel.

بداخل شهر بابل فرار کرد و حصاری شد و **داریوش** مجبور بمحاصرهٔ شهر گردید. در این اثنا ولایت ماد گرفتاری آن پادشاه را مغتنم شمرده در صدد بر آمد که در تحت پیشوائی یکنفر **فراورت** نام بمقام اول خود معاودت نماید و**فراورت** مدعی بود که از نژاد **کیاکسار** است. در ایلام هم مدعی جدیدی ظهور کرد که **مرتیا** نام داشت.

داریوش بدون اینکه دست از محاصرهٔ بابل بکشد بهماد وارمنستان لشکر فرستاد و درارمنستان فتح بزرگی نصیب او شدولیکن در سگارتیه و هیرکانیاکه ولایت حکمرانی پدرش **هیستاسپ** بود و همچنین در مرزیانه نیزاغتشاش ها بر پا شد. حتی اینکه درخود پارس هم فتنه سرایت کرد و شخص کاذب جدیدی قائمقام **بردیا** گردید. اما شجاعت و حسن تدبیر **داریوش** در مقابل هرگونه شدت و عسرت کارکرد و بکفایت و عزم شخصی مقصود راحاصل نمودو دانست که اهم نقاط بابل است و چون بعداز قریب دوسال محاصره وفداکاری **زوپیروس**[1] که شرح آنرا **هرودوت** نقل نموده آنشهر معظم را درسال ۵۱۹ مسخر نموده بمقابلی سایر معاندین یك بیك پرداخت. پس افواج لشکر جنگ آزمودهٔ خود را شخصاً بدفع طاغیان ماد برده **فراورت** را در ری گرفتار نمود و برای اینکه عبرتی برای متمردین حاصل شود بینی و گوش و زبان او را حکم کرد بریده چشمهایش را در آوردند و باین وضع هولناك یك چند او را زنجیر کرده بردر قصر نگاهداشت و بعدازآن بدار کشید، آنگاه درارمنستان وفارس بفتوحات نائل گشت ولی باز در بابل مدعی جدیدی ظهور کرد و نزدیك بود لطمه ای بتسخیر آن شهر وارد شود الا اینکه پادگان آنجا قوت داشتند و از فتنهٔ تازه جلوگیری کردند و بالاخره **سمردیس** کاذب ثانیاً چون در سال ۵۱۸ قبل از میلاد گرفتار شد این فتنه ها خوابید و کشور وسیع ایران دارای امنیت شده ضمناً محقق گردید که **داریوش** در اداره کردن مردم ید طولائی دارد.

انتظامات داریوش

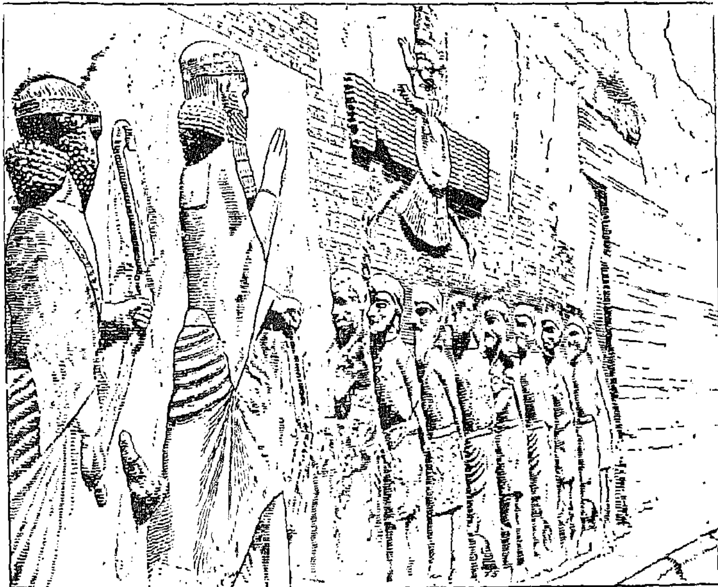
پس از فراغت از کار طاغیان پادشاه فاتح در صدد بر آمد که عُمالیکه برخلاف میل او رفتار کرده بودند مجازات نماید وآنها

---

۱ - دریناب رجوع شود به **هرودوت** ۳،۱۵۱.

را که باو مساعدت نموده بودند بنوازد. در حین انقلابات **اروائس**[1] استاندار لیدیه مظنون واقع شد که قصد تحصیل سلطنت مستقله دارد، **داریوش** محرمانه به پاسبانان او که پارسی بودند فرمان داد تا او را بقتل رسانیدند و ظاهراً همین تدبیر از وقوع فتنه در آن سرزمین جلوگیری کرد. آنگاه پادشاه شخصاً به‌مصر رفت و بدون تأمل حاکم آن کشور را مقتول‌ساخت و بواسطهٔ احسان و همه نوع محبت و مهربانی کهنهٔ آن‌ناحیه را بخود متمایل نمود.

چون ولایات دور دست را باین وسائل امنیت داد مشغول شد باینکه کشورهای عظیمهٔ خود را در تحت اداره و انتظامات واحد درآورد، **تیگلات پیلسر** سوم پادشاه



۲۲ - تصویر داریوش و رؤسای یاغی

شاه (چنانکه دیده میشود) برد شمنانش ظفر یافته و کسیکه پشت سر وی ایستاده است از رجال مهم پارس و احتمال میرود **گبریاس** باشد، صورت بالا نمایندهٔ **آهورامزد** است که پرواز میکند و شاه بستایش‌او دست راست خودرا بلند کرده است

آشور در حفظ مملکت این طریق‌را اختیار نموده بود که در هر ولایت‌هزاران خانوار

1- Oroites.

از مردم را کوچانیده بکشور های دور دست میفرستاد و مردم دیگر را از نواحی بعیده بجای آنها آورده متوطن میساخت. مهاجرین جدید که غریب و بیگانه بودند ناچار از فرماندارآشور تمکین مینمودند. این ترتیب‌را بعد ازآن پادشاه نیز معمول میداشتند و هر ولایتی که جدیداً مفتوح میشد منضم بیکی از ولایات قدیمه میساختند یا اینکه آنرا ولایتی جداگانه قرار داده مالیاتی بدون اساس صحیح بر آن می‌بستند. فقط بابل مستثنی بود وجزء سایر ولایات‌مستهلك نگردید اما این ترتیب اداره کردن بسیارناقص بود و حکام باین کیفیت تقریباً مستقل بودند و بقای دولت باین ترتیب فقط در صورتی ممکن بود که مملکت وسعت زیاد نداشته باشد. وقوع طغیان ها و انقلاب دائمی معلوم کردکه حفظ تسلط‌دولت آشور بر ولایات بسیارمشکل و شیوهٔ آن سلاطین‌درکشورداری غلط بوده است.

تقسیم کشور بچندین استان یاوالی نشین

داریوش این طریق را قائل شد که برای حفظ قدرت سلطنت تجزیهٔ قوای مقتدرین لازم است و از جمع شدن قدرت در نقطهٔ واحد بایداحتراز نمود. او برای‌ممانعت از اجتماع قوه در دست یکنفر مقرر داشت که در هر ولایت یك ساتراپ[1] یعنی والی یااستاندار و نیزیك‌سردار و یك دبیر معین شود و این سه نفر افسرازیکدیگر مستقل بوده مستقیماً با مرکزارتباط داشته باشند. باین ترتیب که قوا تقسیم میشد البته افسران سه‌گانه با یکدیگر طرفیت و ضدیت پیدا میکردند و احتمال موافقت ایشان‌برای طغیان وسرکشی بسیارضعیف بود. علاوه براین احتیاطاً گاهگاه در اوقات غیر مرتب هیئت تفتیشیه و بازرسی از مردمان بسیار ذی‌شأن میفرستاد و جمعیت قشونی قوی همراه ایشان مینمود و قدرت کامل بآنها میداد که بازرسی در امور استاندار و سایر افسران نموده اگر سوء رفتار و خطائی مشاهده مینمودند مجازات بدهند و مرکز را هم مطلع سازند. ممکن است دراین‌ترتیب عیبی بنظر برسد که چون دست استاندار قوی نبوده هرگاه فتنهٔ غیر مترقبی بروز میکرد و اقدام فوری لازم میشد برای او مقدور نبود، لیکن عملامادام که مامورین با کفایت

---

۱ - اصطلاح یونانیان است که شهربان یا نگهبان کشور را گویند.

و لیاقت بودند طریقی که **داریوش** اختیار نموده بود حسن نتیجه بخشیده معلوم شد نظر آن پادشاه صائب بوده است که بزرگترین خطر کشور طغیان وسرکشیهاست که حکمرانان در ولایات دور دست مینمودند.

در اوقات مختلف سلطنت **داریوش** عدهٔ ایالت نشینها مختلف و از بیست الی بیست‌و هشت بوده است . پارس که منطقهٔ سلطنتی محسوب میشد جزء آن ایالت نشینها بشمار نمیرفت و اهالی آن ولایت مالیاتی هم نمیدادند ، فقط هر وقت پادشاه از آنجا عبور مینمودپیشکشی تقدیم‌میکردند . بنابراین استانداران را میتوان‌بدو قسمت منقسم نمود : یکی آنها که در فلات ایران و جانب مشرق بودند و دیگری آنها که سمت غربی پارس واقع میشدند.

عمدهٔ ایالات فلات ایران بشرح زیر بود :

ماد و بعد از آن هیرکانیا یا گرگان ، پارت یا خراسان . زرنك یاسیستان ، آریه ، خورزمیا (خیوه) ، باکتریا ، سغدیانا (بخارا و سمرقند) ، گندار (افغانستان غربی) و ولایت طائفهٔ سکاساتاژیدیا ، اراخوسیا و ولایت ماکا که یحتمل مکران حالیه از آن مأخوذ شده باشد .

اما ولایات جانب غربی عبارت بوداز اوواژا[1] یا ایلام (سوزیانا) ، پس از آن‌بابل وکلده وآشورا (آسور قدیم) و عربستان که شامل قسمت عمدهٔ سوریه و فلسطین نیز بود و مصر (مشتمل برفینیقیه وقبرس وجزائر یونان)و یونا (یا) لونیا (مشتمل‌برلیکیه وکاریه و یونانی نشینهای سواحل) ، اسپاردا (لیدیه و اراضی غربی رود هالیس) و ارمنستان و کاپا دوکیه[2] .

مالیاتیکه از این ولایات اخذ میشد بعضی نقدی و بعضی هم جنسی بود و عجب در این است که هنور هم این ترتیب در ایران معمولست . کمترین میزان پرداخت از ولایتی بوده است که در ازمنهٔ جدیده بلوچستان خوانده شده و آن اوقات هم مثل‌این

۱ ـ Uvaja .

۲ ـ برای دست‌آوردن اطلاعات بیشتری دراینباب یعنی ساتراپیها به «هو،و یلس» صفحهٔ ٤٠٥ رجوع‌شود. «مؤلف»

زمـان کم حاصل و فقیر بوده و مالیات آنجا بمیزان صدو هفتاد تالان نقره تخمین شده است . از طرف دیگر مالیات بابل هزار تالان و مالیات مصر هفتصد تالان طلا بوده است وکلیهٔ مالیات نقدی سه میلیون و هفتصد و هشت هزار و دویست و هشتاد پوند بوده است .

داریوش اول پادشاه ایرانی است که ضرب سکه نمود و پول طلای ایرانی که یونانیها آن را داریك وصدوسی حبه وزن داشته واز جهت خلوص و خـوش عیار بودن معروف بود بزودی در ازمنهٔ قدیم پول طلای منحصر دنیا شد ، پول نقره هم در عهد او سکه میزدند . این مطلب تذکرش خالی از دلچسبی نیست که پوند و شلینگ انگلیسی کاملا معادل با داریك و سیگلو[1] **داریوش** میباشد .

مالیات جنسی نیز گزاف بود چنانکه جنس بابل ثلث خوراك تمام قشون و دربار را تهیه میکرده است ، مصر معادل خوراك یك قشون صدو بیست هزار نفری غله میداده است و چون صاحبمنصبان و افسران مواجب و حقوق معین و مرتبی نداشتند و یحتمل که برای تحصیل مقام تقدیمی هم میدادند معلوم میشود که تحمیلات ولایات سنگین

۱ - رجوع شود به «ملاحظات دراطراف مسکوکات شاهنشاهی ایران» تالیف ج ، ف ، **هیل** (ژورنال مطالعات یونانی) شمارهٔ ۳٤ سال ۱۹۱۹ . «داریك» که یونانیان سکه‌هارا باآن میشناختند از Δαρεικοίστατῆρες مشتق است . کلمهٔ دریکو درکنترات های عصر **نبو نید** استعمال شده است لیکن معنای آن مبهم و پیچیده است ، لفظ سیگلو همان شگل زبان عبری است . اما واحد مقیاس شاهی اوزان بابلی وپارسی باید دانست که یك تالان معادل است با شصت منه و مساوی است با سه هزار و ششصد شگل و اما برای سنجش فلزات قیمتی یا طلا و نقره ، یك منه در عوض شصت فقط پنجاه حساب میشده است و بنا براین مقیاس برای طلا و نقره ، یك تالان معادل است با شصت منه و معادل است با سه هزار شگل ، « داریك » شگل طلا بوده است . یك تالان طلا وزنش ۳۹۰ هزار گندم بود و تقریباً صدی ۹٦ خالص آن میشده است که معادل با ۳۳۱۳ لیرهٔ انگلیسی ۲۲ قیراط بوده است . سکهٔ نقره (سیگلو) در حدود ۱/۲ ۸٦ گندم یعنی نصف یك شگل سکهٔ نقرهٔ ویژهٔ بابلی وزن داشت (۰۰) و بهای آن هم ۱/۲۰ داریك بود . یك تالان نقرهٔ پارسی (٦۰۰۰ سیگلو) و بهای آن ۳۰۰ داریك یا ۳۳۱ لیره انگلیسی بوده است و اینرا هم باید درنظر داشت که تقاویم و تخمین های فوق الذکر از نظر ریاضی و حساب درست در آمده لیکن از لحاظ اقتصادی و تجاری بواسطهٔ تفاوت بهای اجناس و کالا ها نسبت پول در دوره های مختلف خواننده را فریب میدهند « مؤلف » .

و شاید تحمل ناپذیر بوده است . اما از طرف دیگر موانع و نظارتهای سابق‌الذکر درکار بود که ساتراپ را مجبور میکرد از حدود معمولی تجاوز نکند و در حفظ امنیت و ترقی وسائل ارتباط و آمد و شد بکوشدو نیز باید بخاطر داشت که در هر کشور طبقات‌پست معتاد بودند که بحکمرانان خود مالیات گزاف بپردازند . علاوه براین، ترتیبات مذکوره عایدات مرتبی برای پادشاه مقرر مینمود که ایشان را از تقاضا واخذ وجوه فوق العاده مستغنی میساخت . در هرحال این ترتیب جدید از اوضاع سابق بر آن بمراتب بهتر و سهلتر بود و چنانکه **ماسپرو** اشعار نموده نقص عمدهٔ آن از جهت تأسیسات جنگی بوده است چه **داریوش** جماعتی مستحفظین خاصه داشت که عبارت بودند از دوهزارسوار و دوهزار تن پیاده و نیزه‌های آنها گویهائی از طلاو نقره داشت و دردنبال آن جماعت ده‌هزار نفری بودند که جاوید خوانده میشدند و منقسم بده فوج بوده وفوج اول آنان نیزه های مزین به گوی های طلابشکل‌انارداشتند . این جماعت مستحفظین مایه‌و مرکز قشون شاهنشاهی بودند که لشکریان پارس و ماد و پادگان مراکز مهمهٔ مختلفه بآنها ضمیمه شده سپاه شاهنشاهی را تشکیل میدادند و این غیر از لشکریان خاصهٔ هر محل بود . هرگاه جنگ بزرگی پیش میآمده است قشونهای تربیت شده که از حیث زبان و طریقهٔ محاربه ولباس واسلحه با هم تفاوت داشتند جمع‌آوری مینمودند وهمین بی‌ترتیبی قشون بود که بالاخره باعث سقوط دولت پارس گردید .

راه شاهی

داریوش مانند اکثر تاجداران بزرگ اهمیت طرق وسهولت رفت‌و آمد را درك نموده چنانکه می بینیم مابین سارد و شوش راه شاهی ساخته و بوسیلهٔ آن راه صاحبمنصبان و کارگذاران دولت بادربار مراوده مینمودند . مساحت این راه تقریباً هزار و پانصد میل بوده و مسافر پیاده آنرا در ظرف سه ماه می‌پیموده است ولی‌چاپار و قاصدهای سوارهٔ سریع‌السیر در مشرق برای‌کارهای فوری و فوتی که پیش میآمد این مسافت را مدت پانزده روز طی مینمودند . جادهٔ مزبور که چون بحتمل باستثنای جاهای باطلاق و لجن‌زار و نیز قسمت تپه و کوه‌بقیهٔ آن ساخته نشده بلکه طبیعی بوده است از وسط فریگیه عبور کرده در گذر کردن از

رود **هالیس** بطرف پتریه[1] که پایتخت قدیم هیتیت[2] بوده منحرف شده از آنجا بطرف جنوب و جانب کوه توروس متوجه شده درساموستا برود فرات میرسیدو در نینوا بادجله تلاقی میکرد و بعد از آنکه مقداری از راه امتداد رودخانه را متابعت مینمود از کشور کس‌سی‌ها عبور کرده بشوش منتهی میشد. تأثیر راه شاهی در توسعهٔ افق ولایاتی که‌محل عبور این جاده بودند البته شدید بوده‌واهمیت آن در نظر یونانیها از اینجامعلوم‌میشود که در نقشه های قدیم جغرافیون یونانی نموده شده و توجه مخصوص بآن کرده‌اند.

اهتمام داریوش در بسط و توسعهٔ کشور

بر فرض اینکه **داریوش** به کشور های وسیعهٔ خود قانع بوداین نکته را در نظر داشت که مادام که بر وسعت دولت‌ایران چیزی نیفزوده شهرت و بلند نامی‌تحصیل نخواهد نمود. ازطرف شمال کشوراو به‌حدود طبیعی رسیده بودکه تجاوز از آن ها اشکال داشت از قبیل دریای سیاه و جبال عظیمهٔ قفقاز که هنوز مانع عملیات مهندسین راه آهن روسی است و بحرخزر و صحاری آسیای مرکزی، در سمت جنوب هم بیابانهای افریقا و عربستان و اقیانوس هند بود و بنابراین توسعهٔ کشور از همه طرف ممکن نمیشد و محدود بنقاط مخصوص میگردید.

مقصود داریوش از جنگ با سیت ها

مقصود **داریوش** را از اقدام به جنگ با طوائف سیت‌یا سکا ها نویسندگان مختلف آنرا بطورمختلف نقل کرده‌اند مثلا **گروت**[3] مورخ انگلیسی آنرا لشکرکشی سفیهانه گفته لیکن **راولینسن** میگوید این جنگ تدبیر خوبی بوده است برای اینکه خطوط ارتباطیه را جهة پیش رفتن بطرف یونان حفظ نماید چه این فقره به‌عقیدهٔ مورخ مزبور همواره مقصود اصلی **داریوش** بوده است. عقیدهٔ **ماسپرو** نیز تقریباً همینطور است لیکن تصور میکند اطلاع **داریوش** از بعد مسافت ولایت سیت ها از خط حرکت منظور او نـاقص بوده است. **هولم** شرح این لشکرکشی را باختصار گذرانیده و معتقد است بر اینکه باعث نفوذ و

۱ - Pteria. ۲ - Hittite.

۳ - Grote «تاریخ یونان» جلد سوم صفحهٔ ۱۸۸ «مؤلف».

برتری دولت ایران در آسیای[1] غربی شده‌است. اما **نولدکه** را عقیده این است که محرك **داریوش** طمع و میل بتسخیر مملکت ناشناس بوده است. بعقیدهٔ من نظر **گروت** را باید بکلی کنار گذاشت چه نه اخلاق **داریوش** اقتضای حرکت سفیهانه داشته و نه طریق و وضع جریان این جنگ چنین دلالتی‌دارد پس عقیده **راولینسن** را در تحت نظر گرفته گوئیم تاخت و تازهای هولناك سیت ها در ماد و آسیای صغیر یك قرن قبل از آن تاریخ البته باید آوازهٔ آنها را بیش از آنچه در خور لیاقت و استعداد جنگی ایشان بوده‌منتشر نموده‌باشد لیکن اگر **داریوش**نسبت باین طوایف صحرانشین فریبنده اقدام به لشکرکشی کرده فقط از ترس اینکه مبادا وقتیکه عزیمت یونان میکند خطوط ارتباطیه او را قطع نمایند باید گفت اطلاعات او بسیار ناقص و بی مأخذ بوده است یعنی نه از قوه و استعداد آنها خبر داشته نه بُعد مسافت محل آنها را از خطوط ارتباطیه خود میدانسته. ازطرف دیگر میدانیم‌که هر چند **داریوش** مدت دوماه‌اراضی جنوب روسیه را طی کرده و معطل شده بود معهذا وقتیکه خبر طغیان و شورش بلاد یونانی طراس را شنید هشتاد هزار تن از لشکریان خود را مجزا کرده بآنجا فرستاد و آنها ضمناً طراس را مسخر نموده مقدونیه را نیز در تحت اطاعت در آوردند. در آخر میگوئیم که **داریوش** بعد از جنگ سیت‌ها به سارد مراجعت کرده قریب یك سال در آنجا متوقف شد و بعد از آن از آسیای صغیر عزیمت بپایتخت خود نمود. پس با این مقدمات مشکل است که لشکرکشی ولایت سیت ها را مقدمهٔ فتح یونان فرض کنیم‌چه اگر چنین بود آن پادشاه بزرگ چه مانعی داشت از اینکه شخصاً بطرف یونان حرکت کند یا اینکه عدهٔ لشکریانی که به طراس فرستاد مضاعف کرده امر بهجوم یونان دهد و در هر صورت چرا در سارد یکسال بیکار میماند در صورتیکه لشکریانش درکمال‌خوبی بواسطهٔ تصرف طراس و مقدونیه راه نهضت بجانب یونانرا صاف کرده بودند. باری بعد از این مطالعات چنین استنباط میشود که همچنانکه در ذکر تاریخ بنی‌اسرائیل تناسب

---

۱ - **ایبل** جلداول صفحهٔ ٤١٧ «مؤلف».

از دست داده شده در تاریخ یونـان هم راجع باهمیت آن قوم بواسطهٔ کثرت مداقه و تکرار نظر، راه مبالغه رفته و زیاده روی کرده‌اند.

حال اگر بخواهیم نظر **داریوش** را معلوم کنیم چون مشکل است قبول نمائیم که آن پادشاه برای خطر موهوم قطع خطوط ارتباطیه به چنین لشکر کشی پر زحمت و پر مخارجی اقدام کند عقیدهٔ من این است که منظور نظر **داریوش** یونـان نبوده بلکه میخواسته است ولایت طـراس‌را تارود دانوب مسخر کند و بسیت هـا که در حدود یکقرن پیش شرق نزدیك را ویران کرده بودند و در نظر ایرانیان دارای اهمیت بوده‌و معروف بود که طلادر آن مملکت فراوان میباشد حمله ببرد و شاید دلائل و قرائنی هم که‌امروزبرما مجهول‌است‌داشته‌بر اینکه آن طایفه باز خیال تاخت و تازبولایات‌او دارند و بواسطهٔ این حرکت امیدوار بوده‌است که ازخطرجنبش‌آنها جلوگیری‌نماید، بالاخره این نکته را هم میدانیم که در کتیبهٔ نقش رستم ذکر سیت های ماوراء دریا شده‌وممکن است که حمله بچنین دشمنان دور دست و رفتن به سرخانهٔ آنها موجب رعب و اهمیت و مزید بلند نامی شاهنشاه بزرگ بوده باشد.

ترتیب لشکرکشی‌درسال ۵۱۲ قبل ازمیلاد

در ضمن این جنگ **داریوش** قابلیت خودرا در علم جنگ مثل سایر موارد ظاهرنموده قبل از آنکه‌لشکر عظیم خود را بحرکت آوردبه‌ساتراپ (والی) ولایت کاپادوکیه امرکرد که به سواحل شمالی بحراسود تاخت و تاز نماید ویژه باین نظرکه بعضی اسرا بچنگ آورد. این عملیات مقدماتی در کمال خوبی انجام گرفت و از جمله اسرائی که گرفتار شدند برادر یکی از رؤسای محلی بود که اطلاعات او باید بسیار مفید و قابل توجه بوده بـاشد، این لشکرکشی بزرگ تقریباً در سال ۵۱۲ قبل از میلادشروع شد و در نزدیکی‌قسطنطنیهٔ حالیه از بغاز بوسفور بتوسط پلی عبور نمود و آن پل را اهالی بلاد یونانی آسیای صغیر ساخته و شهرهای یونانی مجاور آن ناحیه آنرا محافظت مینمودند. از آنجا سپاه عظیم **داریوش** بهمراهی کشتی ها بطرف مصب رود دانوب حرکت کردند و همه در نزدیکی بحر اسود طی طریق نمودندو ضمناً اهالی طراس را در تحت اطاعت در آوردند، فقط یك

طایفه از آنها در صدد مقاومت بر آمد. درمصب رودخانه جبابرهٔ بلاد یونانی پل‌قایقی دیگری نیز ترتیب داده بودند وخودایشان مأمورمحافظت آن گردیدند و **داریوش** پس از آنکه از پل عبور نمود وارد بیابان مجهول الحالی شد. اگر این لشکرکشی را **داریوش** مقدمهٔ سوق قشون بیونان قرارداده بود خیلی غریب است که آن پادشاه بزرگ ازمسافتی که تا این محل طی نموده واز ملاحظهٔ عظمت رود دانوب ملتفت نشده باشد که حملهٔ سکاها به تنگهٔ داردانل به غایت مستبعداست. بهر حال سیر و حرکت در وراء دانوب نتیجه‌ای که متناسب باشد نداشته است اگر چه گله و رمه هـای بسیار بچنگ آورده باشد. اما سکاها که مانند تمام ایلات صحرانشین بسیار سریع‌الحرکه بودند حتی‌الامکان از خط حرکت **داریوش** دور ماندند و اگر در جانب مشرق عملیات مهمه در نظر بود البته سفاین را در رود دانوب بیکار نمی‌گذاشتند.

هرودوت[1] که با بیان شیرین خود درخصوص این‌جنگ تفصیل زیاد نوشته نقل میکندکه **داریوش** رسولی نزد پادشاه سیت فرستاده پیغام دادکه ای‌مرد عجیب چرادائماً از مقابل من فرار میکنی؛ و حال اینکه یکی از دوکار برای تو آسان است. اگر خود را قادر بر مقاومت من میدانی باید از بیابان‌گردی دست برداشته بیائی و کارزار کنی‌و اگر میدانی که قدرت من بیش از تست باز بـاید از سیر و حرکت منصرف شده برای خداوندگار خود آب و خـاك بیاوری و بخدمت ما بیائی. پادشاه سیت در جواب این پیغام گفت «ای پارسی» شیوهٔ‌من همین‌است، هیچوقت از مردم نمی‌ترسم و از آنهافرار نمیکنم... آب وخاك هم نمی‌فرستم ولی بزودی‌هدایای مناسب‌تری‌ارسال‌خواهم‌داشت. پس از آن رسولی نزد **داریوش** روانه نموده هدایای‌مزبور را تقدیم داشت و آن‌عبارت از یك مرغ و یك موش و یك وزغ وپنج تیر بود؛ چون معنی هدایای نامبرده را ازرسول سئوال کردند گفت اگر پارسیها عاقل‌بودند خود این معنی را درك میکردند، پس‌مجلسی فراهم آوردند و مذاکره‌کردند و **داریوش** اظهار عقیده‌کرد بر اینکه سیت‌هامیخواهند تسلیم شوند و مـوش علامت خاك و وزغ نشانهٔ آب است. اما **گبریاس** که پدر زن شاه

---

۱ ـ کتاب ٤، بند ۱۲٦ «مؤلف».

بود معنی واقعی معما را درك کرده گفت سیت ها میگویند « مگر اینکه پارسیها مرغ شوند و بهوا پرواز کنند، یاموش شوند و زیر زمین روند، یا وزغ گردند بدریاچه ها پناه جویند و الا از این سرزمین جان بدر نبرده گرفتار تیرهای ماخواهند شد ». درهر حال ایرا نیهانتوانستند سیت ها را بمیدان رزم بکشند و این لشکرکشی **داریوش** فقط بمنزلهٔ گردش واقع شده[1] و بعد از دو ماه طی طریق که شاید بواسطهٔ حملات متفرقهٔ دشمن و دست تنگی از لوازم زندگانی وبیماری تلفات بسیار هم برایرانیها واردشده باشد، لشکریان بجانب روددانوب مراجعت نمودند. در این محل سیت‌ها سعی کردند که یونانیها را بتخریب پل وادارند و حکمرانان در این خصوص مذاکره و مشاوره نموده بالاخره این عقیدهٔ عاقلانه را حاصل کردند که حفظ مقام خودشان موکول بقوت شاهنشاه ایرانی است و بنابراین در حفظ امانت پایداری نمودند.

الحاق طراس و انقیاد مقدونیه

داریوش دوباره بسلامت از رود دانوب عبور نمود، گرچه تا یك اندازه‌از شهرت و اعتبار او کاسته‌بود. او درضمن مراجعت به سارد هشتادهزار تن سپاه‌خود را‌مأمور اروپا کرد و آن‌جماعت بلاد یونانی طراس را که‌پرچم طغیان برافراشته‌بودند مسخرساخته مقدونیه رانیزباطاعت در آوردند و بنابراین باندك زحمتی حدود کشور ایران را به یونان شمالی متصل ساختند و نتیجهٔ عمده که از این لشکرکشی حاصل شد همانا الحاق ولایت طراس بود.

لشکرکشی به‌هند در سال ۵۱۲ پیش از میلاد

در سال ۵۱۲ قبل از میلاد پارسیان‌جهانگیر مانند اسلاف‌خود یعنی آریانهای هندوستان ازکنارشرقی‌فلات ایران بدشت وسیع پنجاب نظرانداخته نواحی‌وسیعهٔ آن وسند رامتصرف گردیدند. **سیلاکس**[2] دریاسالار یونان از رود سیحون‌نزول نمود و از جزرومدواهمه نکرده‌داخل

---

۱ - من بعدازنوشتن این‌موضوع بکتاب « سیتیان و یونانیان » تالیف ی، ح، **مین** مراجعه کردم ودرصفحهٔ ۱۱۶ این کتاب مینویسد که **داریوش** از نظر حفاظت مرزهای سرحدی خود در دانوب بیش از یك نمایش قوای‌نظامی برعلیه وحشیان‌شمالی نتوانست‌کاری ازپیش ببرد. **مین** پیغامی‌را که هم مابین سیت‌ها ردو بدل شده است‌ذکر نموده و آن تقریباً مطابق با شرحی است که ما در بالا مذکور داشته‌ایم.

۲ - Scylax.

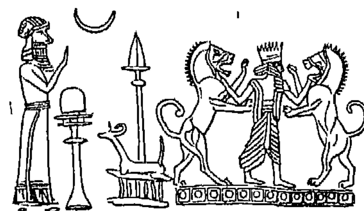
اوقیانوس هند شد و سواحل عربستان و مکران را تحقیقات و بازدید نمود. فتوحات مزبوره یك ساتراپی یعنی ایالت نشینی بر کشور های ایران اضافه کرد و مقدار گزافی طلا باین کشور ورود داد؛ این لشکرکشی به‌هند تااین درجه مهم بوده‌است که آن یکی از دو مبدأ تاریخ در آن کشور گردید: موعظهٔ **بودا** و لشکر کشی **داریوش**، ولی باید اقرار کرد که در خصوص این لشکر کشی و این جنگ معلومات زیادی در دست نیست حتی اینکه بعضی اوقات صحت وقوع مسافرت مهم **سیلاکس** محل تشکیك شده[1] اما امروز که ما میدانیم آن دولتهای بزرگ قدیم چه ترتیب و انتظامی داشته اند میتوانیم باور کنیم که وقایع مهمهٔ آن داستان‌صحت‌دارد. اگر چه این امر که **سیلاکس** دویست سال قبل از **اسکندر** در رود سند و بحرهند کشتی رانی نموده تا یك اندازه افتخار **اسکندر**را درامری که نظیر آن است کم میکند.

خلاصه

اینك‌سر گذشت‌دولت‌پارس‌را اززمان‌فتح مصربازنمودیم که‌آخرین دولت‌بزرگی‌بود که‌مقهورپارسیان‌شدومتعقب‌بدورهٔ‌انقلاب‌بزرگی گردید که نتیجهٔ سفاهت **کمبوجیه** و خدعهٔ با موفقیت **گوماتای** مجوس بود و بعد ازآن ظاهر ساختیم که **داریوش** دولت ایران را بر مبنـای محکم تری از آنچه سابق داشت استقرار داد و اساس حکومتها و ولایاترا بر شالوده‌ای ریخت که اگر از هر حیث ممتاز نبوده باز نسبت بترتیب متقدم امتیازکلی داشته است و مسلم داریم که اگر این پادشاه که مستحق لقب کبیر است ظهورنمی‌نمود آن دولت‌عظیم مثل دولت ماد بسرعت منحل میگردید. بالاخره ازاعمال **داریوش** الحاق پنجاب وسند در مشرق و طراس‌و مقدونیه در مغرب بود و این فتوحات را ظاهراً بدون اشکال زیاد انجام داد و بنابرین می بینیم دولتی مشتمل برتمام دنیای معلوم آنزمان و مقداری از اراضی که تا آن هنگام مجهول بوده که آن از ریگزار سوزان افریقا تانواحی سردسیرچین امتداد داشته‌است تمامی این کشور وسیع و پهناور تحت اطاعت و انقیاد پادشاه بوده و جا دارد که بگوئیم این موقع

۱ - **هرودوت**، ٤، ٤٤. **سیلاکس** در باب تحقیقات خود کتابی نوشته که‌آن درزمان **اسکندر** موجود بوده است «مؤلف».

منتهای ترقی ایران و بهترین دوره از جمیع ادوار دول بزرگی که تا آن زمان بوجود آمده بوده است، معذلك عجب در این است که در یونان چندهزارتن مردمان جنگی که بودند مقدر بوده است این جماعت معدود از قدرت مجتمعهٔ آن دولت معظم جلوگیری کنند بلکه در موقع خود تلافی دست اندازیهائی که بخاك آنها شده بود نیز بوجه اکمل نمایند.



پادشاه هخامنشی در حال جدال با دوشیر
(مهر استوانه‌ای در موزهٔ بریطانیائی)

فصل پانزدهم

احوال ایرانیان قدیم و عادات و زبان و معماری آنها

بربرها (یعنی بیگانگان) چندین بار بر نیزه های یونانیان دست یافته و آنها را شکستند چه پارسیان در تهور و جسارت و روح سلحشوری هیچ دست کمی از یونانیها نداشتند . « هرودوت »

آن ستونهای سنگی سیاه رنگ که روزگاری بفرمان جمشید در استخر ساخته شد تا کاخ اورا برپانگاه‌بدارند اکنون در میان پلکانهای شکسته‌پهلوی کوه بر خاك افتاده‌اند . « ماتیو آرنلد »

مردانگی ایرانیان

در اثنای مسافرتهای خودم در ایران مکرر اتفاق افتاده است‌که به‌ابه‌هائی‌مشتمل برده دوازده سیاه چادر از پشم بز واقع دردره های وسیع برخوردم و اهل آن ابه‌ها که‌معاش ایشان بسته به‌گاو و رمه است ازقدیم الایام مجبور بوده و هستند‌که برای تحصیل مرتع و علفزار که در آن اراضی کم باران دارای علوفهٔ قلیلی است از یك ناحیه بناحیهٔ دیگر نقل مکان نمایند . در فصل زمستان گاهی از اوقات باوجود محفوظ بودن محل اقامت باز گله ها و رمه صدمات عظیمه میکشند اما چون بهار در میرسد این ایلات و عشائر بطرف کوهستان میروند و در تابستان گله‌هاشان را در اماکن‌مرتفعه میچرانند و چون فصل‌خزان میرسد باز باراضی زمستانی

خود نزول میکنند و محتمل است که در آنجاهم زراعت داشته باشند. این طوائف صحرا گرد فوق العاده نادانند، در خانه که باشند از پله بالا رفتن اسباب وحشت ایشان است لیکن در کوهستان خودشان اشخاص رشید و دلیر میباشند و در صورت لزوم برای تاخت و تاز و زدو خورد یا تیراندازی و شکار گوزن و بز کوهی مستعد و حاضرند و کیفیات زندگانی ایشان را بسیار جسور و متهور و پر طاقت ساخته است.

عقل حکم میکند که بسیاری از اهالی ماد وپارس از همین قبیل بوده و تا اندازه‌ای که کیفیات آب و هوا و وضع زندگانی تغییر نیافته هرگاه قیاس کنیم که مردمانی آزاد و جنگی و مردانه مانند چادر نشینهای امروزی بوده‌اند بخطا نرفته‌ایم و یقیناً بعضی از قبائل حالیه از اعقاب همان جماعت میباشند. یونانیان معاصر ایرانیان قدیم هم همین عقیده را در بارهٔ احوال ایشان داشته و دیگر یونانیان درمحافظت خاك خود در مقابل دولت پارس آوازه و نام جاوید یافته‌اند. پارسیان دلاور و شجاع هم که باوجود بدی حربه واسلحه در جنگ پلاته نیزه‌های یونانیان را شکسته ازجان گذشتند و خواستند راه برای خود باز کنند از نام و افتخار بی‌نصیب نماندند.

عادات و رسوم

مردانگی که بصورت شجاعت و همت ظاهر میشود بهترین پایه و زمینه است برای اینکه شخصی متصف بصفات حسنهٔ دیگر شود و تعلیماتی که ایرانیان بالاختصاص می‌یافتند سواری و تیر اندازی و راستگوئی بود، از استقراض نیز احتراز داشتند.

مهمان نواز و کریم و بخشنده و نظر بلند بوده اند

راجع بصفت ممدوحهٔ اخیر ما اینرا بطور شاهد مثال ذکر میکنیم که **هرودوت** نقل میکند یکنفر یونانی برای حفاظت کشتی خود که بدست دشمن نیفتد آنقدر جنگ میکرد تا اینکه بدنش ریش ریش میشد. پارسیها این شجاعت او را تقدیر میکردند و نگاه میکردند اگر زخمهایش کشنده نیست آنرا شسته و می‌بستند و با او مانند یکنفر پهلوان سلوك میکردند، خرید وفروش را در بازار فرومایگی میدانستند و حتی در این ایام هم ایرانیهای ذیشأن راضی بورود در دکان نمیشوند.

در مقابل صفات حسنهٔ مزبور معایبی که از ایشان باید ذکر کرد خود گم کردن در اقبال یا ادبار و کبر و غرور بسیار و میل بتجمل و تفنن بود. اگر چه این صفت در تمام ملل ترقی‌یافته و خوشبخت پیدا میشود. در فراست و سرعت انتقال و حسن محاوره و حاضر جوابی و لطف طبع مقامی عالی داشتند. بنظر میآید که ایرانیان در مصارف مخصوصاً راجع به خوراك مسرف بودند. **هرودوت** مینویسد «پارسیها بعدازغذا انواع تنقلات میخوردند» و عجب این است که امروز هم این ملت باستان همین عادت را دارند. در خصوص شکوه و تفصیل ضیافتهای ایشان درضمن وضع زندگانی سلاطین اشاره خواهیم کرد.

پارسیان هم مانندیونانیان و سیت ها مایل بجام شراب بوده و **هرودوت** میگوید «هنگام شب پس از صرف شراب در حال مستی مسائل مهمه را تحت مذاکره میآورند و سحرگاهان اگر سببی برای تغییر رای نمی یافتند تصمیم میگرفتند». اولادمتعدد داشتن در نزد ایشان علامت سعادت و اقبال بوده و هست و از این حیث از اروپائیان جدید که از ادای وظائف خانواده طفره میزنند عاقل‌تر بوده‌اند و از نمونه‌های معروف کثرت اولاد در ایرانیها **فتحعلیشاه** است که هنگام وفاتش سه‌هزار باز مانده داشته و از این جهت در نزد رعایای خود امتیاز فوق‌العاده حاصل نموده است.

قوانین

قوانین مردم ماد و پارس که لایتغیر بود بنظر میآید که‌فوق‌العاده سخت بوده لیکن یقیناً سختی آن‌از قوانین دول سابقه بیشترنبوده است. پادشاه هر چه اراده داشت میتوانست بکند لیکن نمیتوانست حکمی را که داده نسخ نماید. جان و مال رعایا باختیار پادشاه بود ولی سوء استعمال کردن اختیارات بواسطهٔ خوف از مقتول شدن کمتر اتفاق میافتاد.

قوانین جزائی برای قتل وهتك ناموس واین قبیل جنایات بزرگ مجازات‌اعدام‌را معین نموده و حق داشته. اما عجب این است که برای جرمهای کوچکترنیز ظاهراً همان مجازاتهای شدید را مقرر داشته بود ولی درعذر این فقره میتوان گفت درکشورغیرمنظم که زندانهای‌مرتب ندارد بامردمان بی تربیت غیرازاین چاره‌ای نداشتند و نباید حکم قتل

یا مثله را در بارهٔ راهزنان و دزدان و سایر اشرار با اقتضای زمان مورد ملامت قرار دهیم در صورتیکه میدانیم در کشور خودمان بعداز جلوس ملکه **ویکتوریا** نیز سرقت گوسفند مجازات قتل‌را داشت. راست است که خفه کردن آدم درتوی خاکستر[1] وزنده بگور کردن و پوست کندن و مصلوب نمودن در نظر مردم این عصر مجازاتهای فجیع مینماید لیکن در اروپا در قرون وسطی همین قسم جزا های فجیع میدادند.

موقع زنان

تعدد زوجاترا در آنزمان تشویق مینمودند ومثل این‌دوره[2] طبقات عالیهٔ نسوان خود را از انظار مخفی نگاه میداشتند. در مسافرتها برای آنان تخت روانها بکار میبردند که اطراف آنرا پرده ها مستور میداشت‌و درکتیبه‌ها و حجاریها هیچ وقت تصویر زن دیده نمیشود، اما ازطرف دیگرگمان میرود که زنان بدوی درحجاب نبوده واحتمال داردکه احوال آنها بهتراز زنان محجوب‌شهریان که حتی پدر و برادر خود را اجازهٔ پذیرائی نداشتند بوده است[3] لیکن چون این‌ترتیب در کلیهٔ مشرق زمین قاعدهٔ عمومی بوده پارسیان از این حیث مانندسایر همسایگان خود بوده‌اند معهذا انحطاط دولت عظیمهٔ پارس تا یك اندازه بواسطهٔ دسایس خواجه سرایان وزنهای اندرون یعنی حرمخانه بوده چه در آنجا اشتغال بکار وزحمت اسباب وهن‌وخفت محسوب میشد و وجههٔ همت آنان از این بابت بسی پست‌تر از زنهای یونانی بوده زیرا که در یونان هم اگر چه زنها خانه نشین بودند لیکن اوقات خود را مصروف رشتن و سایر اعمال خانه داری میداشتند و مادام که‌زنان مشرق زمین بیرون نیامده و تمیزبین‌خوب و بد را نیاموزند امیدی نیست باینکه اولاد ایشان بتوانند با فرزندان پدر و مادرهائیکه هر دو تربیت شده‌اند در یك درجه واقع شوند و این اصل از اصول اساسی مسلم‌است[4].

۱ ـ مجازات مزبور بدین ترتیب بود که بزهکار را در حفره‌ای که با خاکستر انباشته شده بود میانداختند که در آنجا او آهسته و تدریجاً خفه میشد «مؤلف».

۲ ـ یعنی زمان تالیف کتاب وگرنه امروز درمیان بانوان ایرانی هم رسم پرده متروك است «مترجم».

۳ ـ زنان بدوی که ازاین قیود آزادند، در لیاقت وفعالیت هیچ قابل مقایسه بازنان شهری نیستند وبهمین جهت فرزندان رشید و با کفایت بار میآورند «مؤلف».

٤ ـ امروز زنان ایرانی در زندگانی اجتماعی با مردان همقدم شده و تقریباً همان حقوق بآنها داده شده است که زنان ملل راقیه دارامیباشند «مترجم».

پادشاه و دربار او

در هیچ کشوری زندگانی ملی مانند ایران در اطراف پادشاه مرکزیت ندارد و بنابر این وصف احوال و زندگانی پادشاه ایران بهتر از هر چیز معلوم میدارد که اوضاع ایران بعد از استقرار دولت شاهنشاهی چگونه بوده است. شکی نیست همانطور که مادی ها آداب و رسوم خود را از آشوری ها و آنها هم از دولتهای اقدم اقتباس کرده‌اند پارسیها هم در آداب و رسوم وارث اقوام و دوره های ما قبل خود بوده‌اند و حتی امروز نیز دیده میشود که پادشاه ایران آداب ازمنهٔ قدیمه را متابعت و القاب و اوصاف محتشمانهٔ آن ادوار را اختیار مینماید چنانکه در فصل « ۸۱ » آن القاب دیده‌میشود که‌عنوان فصل قرار گرفته است. سلطان‌صاحب اختیار مطلق بوده، احکام و قوانین و امتیازات از شخص او ناشی میشده و نسبت‌خبط و خطا باو ناروا و سعادت و شقاوت تمام اهل کشور تابع اخلاق و طبیعت و لیاقت و کفایت او بوده است، لیکن قدرت او تا یك اندازه محدود نیز میشده یعنی از او توقع داشتند که عادات کشور را رعایت و با بزرگان و اعیان مشاوره کند و احکام خود را نیز نمیتوانسته نسخ نماید.

لباس ارغوانی شاهنشاه پارس همان جامهٔ بلند باوقار مردم ماد بود و بر سرتاجی داشت بلند و مشعشع و این تاج منحصر به شاهنشاه و در حجاری های تخت جمشید منقوش است. گوشوار و بازوبند و زنجیر و کمربند نیز داشته و این جمله از زرساخته شده و در نقوش حجاری دیده میشود که شاهنشاه با ریش بلند و گیسوی بافته بر تخت پر زینتی قرار گرفته و عصائی در دست دارد که یك سر آن باریك و سر دیگرش منتهی به گوی زر میشود و پشت سر خادمی ایستاده و البته باد بزنی در دست دارد. مقدم درباریان رئیس پاسبانان است که طبیعتاً مقامش ازاهم مقامات بوده‌است؛ سالاران عمدهٔ درباری عبارت از خوانسالار و رئیس در خانه و رئیس خواجگان حرم بودند و سایر معتمدان‌واجزای دربار پادشاه عبارت بودند ازچشم وگوش سلطنت یعنی خفیه نویسان سلطنتی و پیشخدمتان و ساقیان و میر شکاران و قاصدان و عملهٔ طرب و طباخان. از

قراریکه **کتزیاس**[1] نقل میکند یومیه پادشاه تکفل پانزده هزار نفررا مینموده و برای تغـذیهٔ این جماعت گاو و گوسفند و بز و شتر و اسب[2] و خر بکار میبرده و میخوردند، شتر مرغ و قـاز وهمه قسم شکار نیز جزء ماکولات ایشان بوده است. پادشاه تنها غذا میخورد اما بعضی اوقات ملکه و فرزندان محبوب را هم در سرغذای خود راه میداد و این عادت هنوز در ایران جاریست. در وقت خوراك پادشاه بربالش زرین تکیه میدادو شراب فراوان مینوشید و در ضیافتهای بزرگ پذیرنده و اداره کنندهٔ میهمانان بود. ظروف سیم وزر فراوان نمایش داده میشد چنانکه درانگلستان حالیه نیز معمولمیباشد. اگرچه در آنجا ظروف زر خالص نادر است.

مشغلهٔ سلطنتی جنگ و شکار بوده و مادام که این اعمال متروك نشده مردانگی آنان کاملامحفوظ میماند. در محاربات‌پادشاه‌در قلب لشکر جا میگرفت و میبایست‌شجاعت و دلاوری ظاهر نماید. در موقع شکار مصادف شدن با شیر و گراز با تیر و کمان اگر چه بمدد سگهای شکاری هم بود البته بیش از شکار های بزرگ امروزی جرئت و قوت قلب لازم داشت. بعد ها شکار ها را مطابق رسوم آشوریها در « فرادیس » یا باغهای‌وسیع محصور نگاه میداشتند و یقین است که در این صورت صید بدست آوردن سهل‌تر ازاین بوده که شیری را در بیشهٔ خودش عقب کرده آن حیوان سبـع را شکار کنند. گورخر نیز همیشه از شکار های مطلوب بوده و ظاهراً سواران متعدد در سر راه آن حیوان میگماشتند و تدریجاً او را بمعرض صید میآوردند[3].

در درون قصر و عمارت تفریح پادشاه بازی نرد بود لیکن چون سلاطین تمـام امور کشوری را به وزراء خود تفویض مینمودند برحسب قاعده میباید غالباً مبتلابکسالت و مانند مردمان عیاش این دوره در گذراندن اوقات گرفتار حیرت بوده باشند چنانکه

---

۱ - Ctisias.

۲ - امروز در هیچ جای‌ایران گوشت‌اسب خورده نمیشود و اما گوشت شتر و آن گاهگاهی‌مصرف میشود و خود من بعضی اوقات کباب های خیلی خوبی از گوشت شتر خورده‌ام «مؤلف».

۳ - Xenophon, Anabasis 1. s. 2.

مذکور است که بعضی مواقع بخراطی یا رنده کردن چوب خودرا مشغول میساخته‌اند.
از اشتغالات ادبی هیچ مذکور نیست مگر اینکه در کتاب استرتوریة ذکری از استماع قرائت کتاب تواریخ ملوك فارس وماد دیده شده وگمان میرود که آن پادشاهان برعکس سلاطین آشور و نیز رعایای آنها که هم میتوانستند بخوانندو هم بنویسند عموماً بی سواد بودند و ما در صورتیکه میدانیم **آلفرد کبیر** پادشاه انگلستان هم خط نداشته بلکه شاید خواندن هم نمی‌توانسته‌است[1]. بی‌سوادی شاهنشاهان ایران نباید غریب بنظر بیاید حتی در این دوره[2] هم من در ایران اشخاص ذیشان و الا مقام دیده‌ام که خواندن و نوشتن نمیدانستند و چون مکاتیب راامضاء ننموده مهر میکردندبی‌سوادی ایشان بسهولت معلوم نمیشد. بعد از پادشاه برحسب رتبه رؤسای خانواده های بزرگ بوده‌اند معروف بامرای سبعه که حق داشتند در هر موقع بحضور پادشاه پذیرفته شوند مگر در موقعیکه در حرم سرا بوده باشد. امرای مزبور تشکیل شورای دائمی داده غالباً مشاغل مهمه‌را متصدی بودند. بعد از این طبقه امرای جوانترو اعضای خانواده‌های بزرگ بوده‌اند. اهل کسب و تجارت نهایت بیقدر و خفیف بودند و بنابراین بین امرا و رعایا طبقهٔ متوسط نبود. هر یك از رعایا که بحضور شاه شرفیاب میشد در وقت ورود بخاك میافتاد و در تمام مدت حضور دستهای خود را باید پنهان کند و این عادت هنوز جاریست.

اما ملبوس و اسلحهٔ پارسیها و آن بطوریکه‌از بیان‌مختصر **هرودوت** مستفاد میشود بشرح زیر میباشد:

کلاه نرمی از نمد موسوم به **تیاراس**[3] بر سر میگذاشتند و قبای الوان تنگ

---

۱ - «بریتیش امپائر» تالیف پرفسور ای، اف، **پولارد** صفحهٔ ۲۳ «مؤلف».

۲ - ولی‌باید دانست که ازچندین سال باین طرف ترقیاتی در آموزش همگانی کشور ایران پیدا شده‌بطوریکه در تمام دهات و قصبات حتی نقاط‌عشائر نشین‌گذشته از تاسیس آموزشگاهها برای خردسالان،کلاسهائی هم باجدیت تمام برای باسواد کردن کلانسالان تاسیس‌یافته است و آن اخیراً پیشرفتی بسزا حاصل نموده بقسمی که از میان اشخاص محترم و خانواده شاید امروزکمترکسی پیدا شود که خواندن و نوشتن را بداند «مترجم».

۳ - Tiaras.

آستین‌داری دربر میکردند که در آن پولك هائی از آهن مثل فلس ماهی ترتیب داده بودند و دربا زیر جامه استعمال مینمودند و بجای سپرهای معمولی سپر هائی استعمال میکردندکه بشکل سبد ساخته شده بود که زیر آن ترکش آویزان بوده است. نیزه‌های کوتاه و کمانهای بزرگ و تیرهائی از نی داشتند. گذشته از این طرف راست روی‌شال کمر کارد یا خنجری هم آویزان میکردند.

در حرمسرا ریاست و اولیت با ملکه بوده و او حق داشت تاج سلطنتی را برسر گذارد و بسایر زوجات تحکم کند، عایدی و مقرری مهم و اجزا و خدمهٔ مخصوص برای شخص خود داشت وهرزمانیکه ملکه زنی صاحب رشدوباجربزه بود نفوذ وقدرت کلی داشته است چنانکه تاریخ نظایر آنرا نشان میدهد. زوجات پست‌تر ظاهراً چندان نفوذی نداشتند وصدها ازاین قبیل زنانی‌که جزء حرم بودندجزیك‌شب دربسترسلطنتی شرکت نمیکردند مگر اینکه طرف توجه مخصوص شوند. نفوذ و اهمیت ملکه هم ممکن بود باوجود حیات مادر پادشاه نقصان یابد و ملکه تحت الشعاع او واقع شود و اعمال امستریس[1] معلوم میدارد که اقتدار وی تا چه درجه بوده است. خواجه سرایان در حرمخانه وقصر سلطنتی فراوان بودند و همینکه سلاطین عیاش و ضعیف‌النفس میشدند اثر مجالست و نفوذ آنان شاهزادگانرا که در تحت پرورش آنها بودند فاسد و دنی الطبع میساخت و این عیب امروز هم مشاهده میشود[2]. مخارج درباری بتفصیلی که مذکور داشتیم البته تحمیل بزرگی برکشور بود و این حال همیشه دوام داشته است و حتی **ناصرالدین** اخیرکه از سلاطین هوشمند ایران بوده تقریباً پنجاه زن‌داشته و برای‌جمیع آنها کم یا بیش مخارج گزاف متحمل میشده است.

این بود عادات عمدهٔ ایران قدیم و باید گفت که رویهمرفته‌محسنات آنان‌برمعایب غلبه داشته و چون مذهب ایشان راکه دارای تعلیمات عالیهٔ صحیح بوده در نظر بگیریم

1 - Amstris.

۲ ـ مقصود زمان تالیف کتاب‌است ولی درایران نو بواسطهٔ نبودن رسم پرده درمیان بانوان ازخواجه سرا و حرمخانه فقط اسمی در فرهنك های قدیم باقیمانده است «مترجم».

می‌بینیم عجب نیست که این آریانهای هوشمند دارای چنین دولت عظیم شده و اقوام سامی و تورانی را در تحت تبعیت خود در آورده و حال آنکه تمدن را از آن اقوام اخذ نموده بودند.

زبان ایرانیان قدیم

معلومات ما در این خصوص خیلی زیاده از زمان **هاید**[1] است که درسال ۱۷۰۰ کتابی بطبع رسانید وکلیهٔ معلومات آن زمان را در آن کتاب گنجانیده بود. فاضل نامبرده در آن کتاب که موسوم بتاریخ مذهب ایرانیان قدیم و پارتیها و مادیها است میگوید کتیبه های قدیم ایران قابل اعتنا نیست و از روی کمال اطمینان حکم میکند باینکه کتیبه های مزبور بزبان ایران قدیم نوشته نشده است لیکن بمساعی **گرتفند**[2] و **لاسن**[3] و مخصوصاً **راولینسن**[4] زبان **کوروش** مکشوف و خوانده شد و لطف مطلب در این است که می بینیم بسیاری از الفاظیکه دلاوران عهد قدیم ایران بکار میبردند در نزد ایرانیان امروز هنوز مستعمل است از قبیل لفظ اسب و شتر وغیرهاو در حقیقت زبان آن‌دوره همان‌فرس قدیم‌است وعقیده‌ای که مسیو **اُپر**[5] در کتاب خود موسوم به «قوم وزبان مادیها» اظهار نموده مبنی براینکه خطنوشتن مأخوذ ازصور خطوط آشوری میباشد موجه‌است نظر باهمیت تأثیر آشوری برماد و پارس که سابقاً درفصل دهم مذکور داشتیم و همین‌نظر را درخصوص ترتیبات اجتماعی و قوانین ومعماری آن قوم‌نیز میتوان اظهارداشت.

کتیبه های بیستون که بسه زبان است

برای تکمیل تحقیقات راجعهٔ بزبان هخامنشیان وصف مختصری از کتیبهٔ بزرگ و کوهپارهٔ بیستون‌یابهستون مینمائیم. **یاقوت** کوه مزبور را بهستون ضبط کرده و **راولینسن** نیز این ضبطرا اختیار نموده لیکن ایرانیان امروز آنرا بیستون میخوانند[6].

۱- Hydé. ۲- Grotefend. ۳- Lassen. ٤- Sir Henry Rawlinson. ٥- Oppert.

٦- من دراینموضوع مدیون «کتیبهٔ **داریوش** دربیستون» تألیف **کینگ** و **تمپسن** هستم. ایشان درحینیکه نسخهٔ کتیبه را برمیداشتند در یك پالکی ضخیم وتراشیده‌ای نشسته بودند که آن جلو صخره در هوا معلق ودر حرکت بوده است «مؤلف».

مسافری که از کرمانشاه بسوی همدان میآید رشته کوهی می‌بیند که منقطع و منقسم بقله هـای چند شده چنانکه در ایران این کیفیت مکرر دیده میشود. در پایه و قلهٔ آخری که شیب تندی دارد و چهار هزار پـا ارتفاع آن میشود یك عده چشمه موجود و باین واسطه منزلگاه خوبی برای کاروانان میباشد و محتمل است که این امر از بدو شروع تاریخ جریان یافته باشد. **داریوش** این محل را برای تثبیت و مخلدساختن اعمال خود اختیار نموده و حقیقتاً خوب انتخاب کرده است.

اقدم مورخینی که از این کتیبه ذکری کرده **دیو دور سیکولوس**[1] میباشد که در مائه اول میلادی میزیسته‌واومیگویداین‌حجاریها ازآثار **سمیرامیس**[2] است و تصویر **داریوش** را با آنکه ریش داردشمایل ملکهٔ افسانه مانند دانسته است. جهانگردان اروپائی اوائل مائه نوزدهم نیز چندان‌فراستی در این خصوص ظاهر ننموده‌اند چنانکه **گاردان**[3] صور آن حجاری را حواریون اثنی عشر فرض کرده و **سررابرت کرپرتر**[4] تصور کرده است که آن تصویر جنگ و غلبه اسرائیل‌میباشد. افتخار نقل کتیبه ها و ترجمهٔ صحیح آنها هرد و از آن **راولینسن** است. این دانشمند قبل از آنکه آن کتیبهٔ مفصل را که بسه زبان نوشته شده نقل کند در خواندن خطوط میخی ترقیاتی حاصل نشده بود. هرچند **لاسن** و دیگران تلفظ صحیح چند حرف از حروف خط میخی‌پارسی را درك کرده بودند. شخص چون شرح زحمات و مشکلات **راولینسن** را درنقل‌کتیبه‌ها از آن کوهپاره که تقریباً تخته سنگی عمودی است و بسه زبـان ترسیم یافته است میخواند متأثر میشود وچیزیکه اسباب‌خشنودی‌است‌آنستکه‌بنابرقول **کینگ**و **تمپ‌سن** که کتاب آنها در این موضوع جدید ترین وکاملترین مؤلفات است ترجمهٔ **راولینسن** هنوز معتبر و صحیح شناخته میشود. کتیبه‌ها که بواسطهٔ صعب‌الوصول بودن آنها

---

۱ ـ Diodorus Siculus. ۲ ـ Semiramis.

۳ ـ «Journal d'un voyage» پاریس، ۱۸۰۹، صفحهٔ ۸۳ «مؤلف».

۴ ـ «شرح یك مسافرت‌شخصی ازهند بلندن» چاپ دوم، جلد دوم صفحهٔ ۸۰ وصفحهٔ مقابل: لندن۱۸۲۷. «مؤلف»

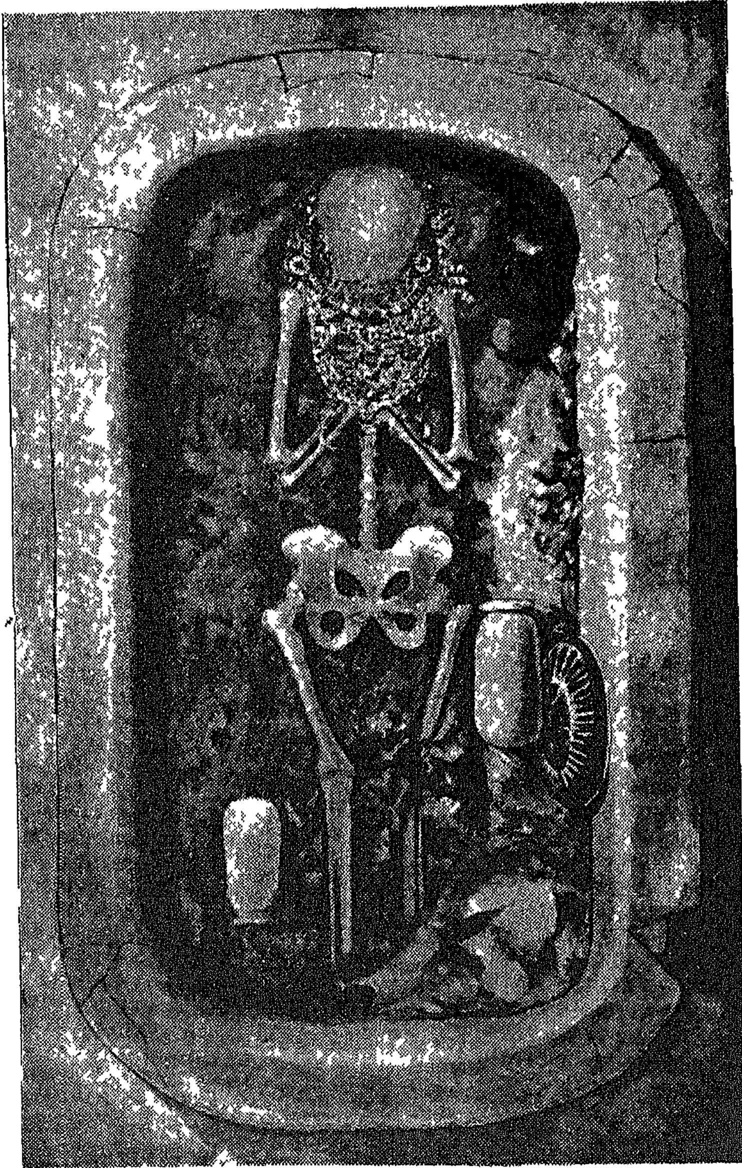
بخوبی محفوظ مانده تصویر **داریوش** را نموده است با دو نفر از بزرگان ملازمان پادشاه که یکی از ایشان گمان میرود **گبریاس** پدر زن اوست. این مجلس برای این نموده شده که قهر و غلبهٔ پادشاه را بر دشمنان مجسم سازد و شاهنشاه ایستاده پای چپ خود را بر روی **گوماتای** مجوس محکم ساخته و **گوماتا** بر پشت خوابیده و دستهای خود را بحال تضرع بلند کرده است. در مقابل پادشاه «نه نفر»[1] از قائدین متمردین ایستاده‌اند درحالیکه دستهایشان بسته است و بواسطه بند بیکدیگر متصل میباشند و اسامی هر یك از آنها نیز مسطور است. بالای مجلس صورت **اهورمزد** میباشد که عبارتست ازصورت آدمی با ریش و حلقه‌ای ازنور که براو احاطه دارد. **داریوش** دست راست خودرا بعلامت پرستش بطرف آن صورت گسترده است. کتیبه های معروف این حجاری که بالسنهٔ ثلاثهٔ پارسی و شوشی و بابلی نوشته شده القاب **داریوش** و وسعت ممالك او را حکایت میکند. پس از آن قتل **بردیا** و **سمردیس** را با **کمبوجیه** و عصیان **سمردیس** کاذب یعنی **گوماتای** مجوس را در زمان غیبت **کمبوجیه** و مسافرت او به مصر نقل مینماید مقتول شدن مدعی کذاب را بدست **داریوش** نیز فی‌الجمله مشروحاً بیان میکند، پس از آن بتفصیل طغیان های متمردین را نسبت به **داریوش** میشمارد و کتیبه منتهی میشود به‌خطاب بسلاطین آینده که از مردمان کذاب بر حذر باشند و اخطار به خوانندگان کتیبه که از تخریب این حجاریها احتراز نمایند و لعنت بکسانی میفرستد که این یادگار شاهنشاهی را منهدم نمایند. در این مقام میگوید **داریوش** پادشاه میگوید اگر تو این کتیبه و این حجاریها را بینی و آنها را خراب کنی و مادام‌که

---

۱ ـ و صورت آن بطوریکه در گراور کتاب از چپ براست نموده شده بدینقرار است:
ا ـ **اترین** اول مدعی شوشی ب ـ **نیدینتو بل** اول مدعی بابلی، ج ـ **فرورتس** مدعی مادی، د ـ **مارتیا** مدعی دوم شوشی، هـ ـ **سیتر نتکماه** مدعی سگارتی، و ـ **ویازدیت پسد ـ سمردیس** دوم، ز ـ **اراخا** مدعی دوم بابلی، ح ـ **فرادا** مدعی مجوسی، ط ـ **سکنکا** پیشوای سیت‌ها که تصویر او در دوره های بعد اضافه شده است «مؤلف».

[1] Citrantakhma

سلسلهٔ تو باقی است آنرا حفظ ننمائی آهورَمَزدَ ترا بکشد و نسل تو مقطوع شود و هرچه تو میکنی آهورَمَزدَ آن را خراب کند.



۲۴- مقبرهٔ مصرعی هخامنشی در شوش

که وضع کالبد، جواهر آلات، سبوهای مرمری وظروف نقره را نشان میدهد.

(از کتاب خاطرات هیئت دُمُرگان در ایران ۱۹۰۰ مجلهٔ ۸ صفحهٔ ۲ گرفته شده است.)

اهمیت این کتیبهٔ سه زبانی فوق‌العاده است چه آنها هم از جهت معلومات تاریخی گرانبها میباشد و هم از جهت مفتاحی که از خط میخی کتیبه های آشور و بابل بدست داده و بدینوسیله توانسته‌ایم کتیبه های مزبور را کاملا کشف و حل نمائیم .

اکنون بمآثر و مفاخر معماری هخامنشیان متوجه میشویم[1].

خرابه های پاسارگاد

در وقتیکه پارس که یونانیان آنرا پرسیس خوانده‌اند ولایت کوچکی محسوب میشد پایتخت آن مسلم پاسارگاد بوده است و بنابراین شهر مزبور در بیان اجمالی که از خرابه های دولت قدیم ایران میخواهیم بنمائیم اقدمیت دارد . در این بیان فرض کنیم که مسافر چنانکه برای خود من در مسافرت اول واقع شده از سمت شمال بجنوب سیر نماید محل پاسارگاد با محل پایتخت دوم که معظم‌تر بوده تفاوت دارد زیرا که برای پایتخت اول محل کنار افتاده‌ای در درهٔ کوچکی[2] اختیار شده و حال آنکه پرسپلیس در جلگهٔ وسیعی واقع بوده‌است . بعبارت دیگر پاسارگاد پایتخت دولت کوچك ضعیفی بوده و پرسپلیس پایتخت دولت معظمی بشمار میرفته است . اولین خرابه ای که در پاسارگاد بنظر میرسد سطحه‌ایست که در قلهٔ تل کم ارتفاع مدوری ترتیب داده شده و آنرا تخت سلیمان میگویند زیرا که **سلیمان** در نظر ایرانیان نیز بهمان اندازه حشمت و مقام دارد که درنزد یهود دارا بوده است . سطحهٔ مزبور متوازی الاضلاعی است که طول آن کلیتاً سیصد پا و از قطعات عظیمهٔ سنگ سفید ساخته شده و بدواً سنگها بواسطهٔ بندهای فلزی بیکدیگر متصل بوده و بعد ها آن بند ها کنده شده‌است و چون پله و خرابهٔ

---

۱ - من در اینموضوع مخصوصاً بکتاب معتبر **لرد کرزن** مراجعه کرده و نیز « تاریخ صنایع » **پرو*** و **شی‌پیه** جلد ٥ وکتاب خزائن سیحون تالیف « ا . م . **دالتون** » از مطالعه من گذشته‌اند . مستر **دالتون** در انتخاب تصاویر کتاب خویش بمن با کمال مهربانی مساعدت نموده‌است « مؤلف » .

* - Perrot et Chepiez

۲ ـ درسال ۱۹۱۷ وقتیکه یك راه عرابه‌رو بطرف درهٔ پلوار احداث میکردند خرابه های یك سد بزرگی (که آنرا در محل « قله جاسك » میگفتند) درنزدیك تنگ کمین کشف گردید . آب مخزن بوسیلهٔ نهری بپهنای سی پا (موسوم به جوب دختر) بپایتخت قدیم هخامنشی میرفته است و این ظاهر میدارد که اراضی اطراف پاسارگاد جمعیت نسبةً زیادی را میتوانسته است نگاهداری کند « مؤلف » .

عمارتی در آنجا دیده نمیشود بـاید بقاعده ناتمام مانده باشد. از این محل که بگذریم بیك قطعه سنگ آهکی میرسیم که بر روی آن صورت آدم بال داری منقوش است و آن تصویر **کوروش** کبیر یـا فراوشی یعنی فرشته اوست و جهـانگردان سابق بر روی آن سنگ این عبارت را « منم **کوروش** پادشاه هخامنشی »دیده و نقل کرده‌اند لیکن حالا محو شده و در حقیقت تشخیص کلیهٔ این تصویر مشکل است. اندازهٔ تصویر این قهرمان دلاور یعنی **کوروش** فی‌الجمله ازقد طبیعی بزرگتر و صورتش نیمرخ نموده شده ونظر ببالهـا و حاشیهٔ جامه‌ای که برای او نموده اند هیئت آشوری دارد ، لیکن تاج مثلثی که بر سردارد ظاهراً مصری است ، اما چهرهٔ او معلوم است که آریانی است و بنابراین میتوان باور کرد که این نقش باولین شاهنشاه آریانی تعلق داشته و در عرض قرون زیاد قیافهٔ آن دلاور برای ما محفوظ مانده است .

بـالاخره بمهمترین آثار پاسارگاد میرسیم و آن مقبرهٔ **کوروش** کبیر است و من وصف این بنا را در جای دیگر باین عبارت نموده‌ام «این‌مقبره که موضوع مباحثات بسیار شده و یقیناً معمار او یونانی بوده بدواً ستونهائی بر آن احاطه داشته که مسیو **دیولافوا** طرحی از آن را نموده و در واقع پایه های چند ستـون هنوز نمودار است . سالهـای متمادی این ساختمان بنـام مشهد مادر سلیمان نامیده میشد و اصل مقبره بالای هفت[1] طبقه از سنگهای آهکی سفید رنگ واقع است و هر طبقه مرکب از قطعات بزرگ میباشد و طبقات تحتانی بلند و صعود بر آنها مشکل ولیکن طبقات فوقانی کوتاه و سهل است . دیوار ها و سقف مقبره هم از سنگهای بزرگ و خـوش ترکیب ساخته شده و با آنکه بدویان بندهای آهنین اتصالی سنگها را کنده‌اند هنوز برسر پا میباشد . مدخل آن سوراخ تنگی است که برای داخل شدن در آنجا مجبور شدیم چهار دست و پا برویم و **آرین** مورخ وصف خوبی از مدخل مزبور نموده است . درون آن بواسطهٔ دودسیاه شده، طول آن ده پا و پنج انگشت و عرضش هفت‌پا و شش انگشت و ارتفاعش شش پا و ده انگشت است . درون این اطاق بکلی خالی و جز بعضی الواح و یك کتیبهٔ

---

۱ ـ رجوع شود بتصویرشمارهٔ ۱۹مقبرهٔ **کوروش** که درفصل سیزدهم صفحه۲۰۱ درج شده‌است « مؤلف ».

عربی که بر دیوار منقوش است چیزی ندارد، **آرین** نقل میکند که روی مقبره این عبارت نوشته شده ای مرد منم **کوروش** پسر **کمبوجیه** که سلطنت ایران را تأسیس کرده‌ام و پادشاه آسیا بوده‌ام پس از جهت این بنا برمن بخل مکن»[1]، من شخصاً سه مرتبه بزیارت این مقبره رفته‌ام و در آنجا موفق شده مختصر تعمیری[2] هم نموده‌ام و ضمناً در هر موقع باین نکته متذکر شده‌ام که دیدن مقبرهٔ اصلی **کوروش** پادشاه بزرگ و شاهنشاه عالم مزیت کوچکی نیست و من چقدر خوشبخت بودم که بچنین افتخاری نائل شده‌ام و در واقع شك دارم که آیا برای ما طائفهٔ آریانی هیچ بنای دیگری هست که زیاده ازمقبرهٔ مؤسس دولت پارس وایران که تقریباً دوهزاروچهارصدوچهل سال قبل از این در آنجا مدفون شده اهمیت تاریخی داشته باشد.

پرسپلیس

پاسارگاد در قسمت فوقانی درهٔ پلوار واقع است و رشته کوه مرتفعی آن را از پایتخت بعدی جدا میکنند که در تنگنای قشنگی از آن رود مزبور با سرعت جریان دارد. این تنگنا باز و بسته میشود و در تمام فاصله بین دو پایتخت که چهل میل است کمربندی از کوهستان بنظر میرسد. شهر پرسپلیس درجلگهٔ مرو دشت واقع و آن جلگه همیشه حاصلخیز بوده و چون شاهنشاه ایران غالباً درفصل بهار آنجا بسر میبرد محل آن بخوبی انتخاب شده بود. در این محل خرابه های متعدد هست که باید شرح بدهیم ازجمله حجاربهای معروف سلسلهٔ ساسانیان است ولی آنرا در فصل دیگر بیان خواهیم نمود. از خرابه های متعلق به پرسپلیس یکی سطحه‌ای وسیع موسوم بتخت جمشید است که هیچیك از آثار و یادگارهای ادوار قدیم شبیه و نظیر آن نمی‌باشد و راجع باین آثار است که **خیام** میفرماید:

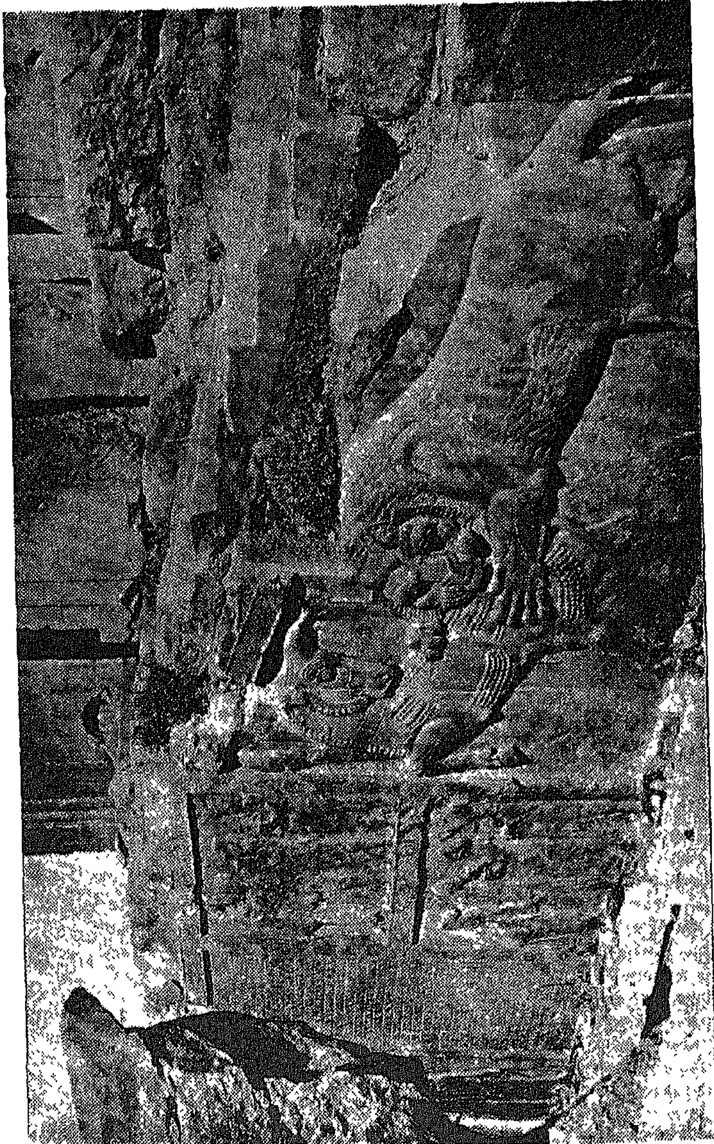
آن قصر که **جمشید** دراو جام گرفت   آهو بچه کرد و شیر آرام گرفت

---

۱ ـ رجوع شود به «ده هزار میل» صفحه ۳۲۸ «مؤلف».

۲ ـ بربام مقبره از تخمی که تصادفاً در آنجا افتاده و درخت کوچکی روئیده بود که ریشه های آن بتخته سنگ های بزرك فشار آورده، درزها و شکافهائی پیدا شده که رطوبت (از باران و شبنم) داخل آنها میشده است. من آن ریشه ها را دادم ازبیخ کندند و بعد تمام درزها وشکافها را دادم ازسیمان پرکردند. «مؤلف»

سطحهٔ پاسارگاد را سابقاً نام بردیم که نسبت بتخت جمشید کوچکتر است لیکن چون از دور دیده میشود بنظر باشکوه تر میآید زیرا که پاسارگاد مابین تپه های پست مدور ساخته شده



۲۳ ـ نقوش برجسته و کتیبه در کاخ خشایارشا

و پرسپلیس در دامنهٔ رشته کوه واقع است و نسبت با آن کوهها شکوهی ندارد. طول سطحه هزار و یانصد پا است در صورتیکه سطحهٔ پاسارگاد سیصد پا طول دارد و عرضش نهصد پا میباشد. اعمالی که در آن سطحه شده نظیر سطحهٔ پاسارگاد است یعنی قطعات بزرگ سنگ آهکی را بطور عجیبی بهم متصل ساخته اند. ضمناً بنظر میرسد که در ساخت این محل نظر تقلید و اقتباس از سطحه‌های مصنوعی حیرت انگیز آشور داشته‌اند و اگر این منظور نبود گمان نمیرود که چنین سطحهٔ عظیمی ساخته میشد ولی ایرانیها در تهیه و استفاده از دامنهٔ تپه نسبت به‌اساتید آشوری خود پیش رفته و بهتر از آنها کار کرده‌اند اگر چه زحمتی که آشوریان در اعمال خود کشیده اند بیشتر بود چنانکه مثلا در کیونجیك تخمین شده است که بایست بقاعده بیست هزار تن یومیه در ظرف شش سال زحمت کشیده باشند[1].

پله‌های پلکان مضاعف آن سطحه اگر چه از قطعه های سنگ بسیار بزرگ ساخته شده لیکن چنان کوتاه است که من سواره بسهولت از آن صعود نمودم. چون ببالای سطحه رسیدم در طرف مقابل پلکان رواق حیرت انگیز **کزرك سس**[2] **(خشایارشا)** را دیدم بادرگاه عظیم آن که مجسمهٔ گاو های بال دار بسبك نقوش آشوری و کیفیت مخصوص آنجا ایستاده اند و بالای آنها کتیبه ها بسه زبان منقوش و از جمله حاوی این عبارتست « منم **کزرك سس** پادشاه بزرگ ، شاهنشاه کشور های مختلف اللسان ، پادشاه دنیای بزرگ ، پسر **داریوش** پادشاه هخامنشی. **کزرك سس** پادشاه بزرگ میگوید بتوفیق **آهورمزد** این درگاه را ساختم و روی آن تمام ممالك وصف شده است ».

از این دو مجسمهٔ بزرگ که گذشتیم دوستون می‌بینیم که اصلا چهارستون بوده و تالار وسیعی را که هنوز موجود است ترتیب میداده است و در مدخل آن رو بکوه یك جفت مجسمهٔ دیگر هست که آنها نیز دائما حراست و پاسبانی کاخ را مینمایند، در اینجا با آنکه دست خرابی بمجسمه رسیده ظاهر است که مجسمه ها چهرهٔ انسانی

---

۱ ـ کتاب سلطنت های پنجگانه **راولینسون** ۱ ـ صفحه ۲۱۷ « مؤلف » .

۲ - Xerxes .

داشته و ریش دراز آنها هنوز بخوبی پیداست.

این رواق با شکوه البته مدخل قصر بزرگی بوده که اهم قصور پرسپلیس و آن نیز بنای **کزرکسس** یعنی **خشایارشا** میباشد. پلکان دیگر که باین قصر میرود حجاری عالی دارد. دیوار اصلی آن سطحه که تقریباً دوازده پا ارتفاع دارد مزین بسه ردیف از نقوش است. نقوش مزبور در طرف چپ عبارتست از سوار های مسلح باعراده ها و آنها پاسبان پادشاه میباشند که با حشمت و جلال بـا صدای موزیك پیش میآیند. در سمت راست نقوشی است که بین آنها صورت سرو ساخته شده و این صورتها آن نقوش را منقسم بچند دسته نموده و نقشهای مزبور اقوام مختلف اللسان کشور را ظاهر میسازد که از اطراف و اکناف هدایا و خراج میآورند. باری چون از این پلکان بالا روند بتـالار **کزرکسس** وارد میشوند. تـالار نامبرده دارای هفتاد و دو ستون بوده و آنها منتهی بسرستونهائی میشده اند که از دو نیم تنهٔ گاو ساخته شده وزیر گلوئی پاشاه تیر سقف برروی آنها واقع بوده و امروز فقط ده دوازده ستون از آنها برپا میباشد لیکن تالار مزبور که سقف آن از چوب ارز و دارای درهای بزرك بلند بوده تصویر و طرح کردنش آسان است. مجموع این عمارت عالی تخمیناً مربعی[1] میساخته که صدوپنجاه پا طول ضلع آن بوده است. مشکوك است که این تالار دارای دیوار بوده بـاشد، بلکه مظنون است که مثل قصر شوش که در کتاب **استر**[2] تورات وصف آن شده درپیش عمارت پرده ها آویخته ودرعقب وجنبین دیوار داشته است و این سبك در ایران بعداً نیز معمول بوده چنانکه تالارهای سلام سلطنتی که در این کتاب وصف آن شده شاهداین مدعاست و اکنون نیز اهم خصایص معماری ایرانی وجود تالارهای بزرگ است که جلوی آن باز و طرفین و عقب آن بسته میباشد.

قصر **داریوش** نیز اگر چه کوچکتر است دارای اهمیت میباشد و احتمال دارد

۱ ــ من در ۱۹۱۶ بعضی از این نقوش وتصاویر برجسته‌را دیدم که روبر زمین افتاده بودند « مؤلف ».

۲ ــ شرحیکه در باب اول آیه ۶ **استر** تورات ذکر شده بقرار زیر است :

پرده ها ازکتان سفید ولاجورد باریسمانهای سفید وارغوان درحلقه های نقره برستونهای مرمرسفید آویخته و تخته های طلا ونقره برسنگفرشی ازسنگ سماق ومرمر سفید ودر ومرمر سیاه بود « مؤلف ».

که اطاقهای آن منزلگاه دائمی شاه بوده است لیکن در پشت سطحه تالار با شکوه صد ستون بوده که بزرگترین تمام آن عمارات و چنانکه از اسم آن ظاهر است سقف آن



۳۴ - قصر شوش، فریز شیران
(در شرح آن بفصل یازدهم این کتاب تحت عنوان، کاشی کاری میانی و عمره، رجوع شود.)

برروی صد ستون واقع بوده در باروان بزرگی بطرف شمال داشته است. پهلوی رواق مزبور هم مجسمه های گاو بزرگ و عظیم الجثه بوده و بتوسط دو دهلیز بزرگ وارد

تـالار میشدند. نقوش این تالار زیباترین تمـام نقوش آن سطحه است و شاهنشاه را مینماید که بر تخت جلوس نموده و چندین صف از رعایا اطراف او هستند و بالای سر او خداوندطیران مینماید. آنچه این تالار سلام **داریوش** را از سایر عمارات بیشتر طرف توجه ما قرار میدهد این است که احتمال کلی دارد **اسکندر** در همین تالاربساط جشن و عیش خود را گسترده باشد و میدانیم که برای کینه خواهی[1] از صدماتیکه از ایرانیان بریونانی ها وارد شده بود آن عمارت را آتش زد و مؤید این عقیده آنست که وقتیکه در آنجا کاوش کرده‌اند طبقهٔ ضخیمی از خاکستر چوب ارز درزیر زمین یافتند.

قصور پرسپلیس حکایت از عظمت و قدرت شاهنشاه میکند،

مقابر سنگی

اما مقابری که در کوه دیده میشود در نفس تأثیر دیگر مینماید. مقبره‌های مزبوربیشتربه طرف‌مغرب واقع‌وسبك آنها ازمصراقتباس‌شده‌است. چون‌شخص ار دور نظر میکند در جلوی کوهپارهٔ عمودی چهار قطعهٔ صلیبی شکل می‌بیند که هریك منفذ سیاهی دارد و مدخل سنگی آن خراب‌شده است. در خارج صورت قبرها متشابه و مانند جبههٔ عمارتی است دارای چهارستون که فی‌الجمله از عمارت جدا و مدخل‌آن بین آنها واقع است. بالای آنها سطحه‌ایست و روی آن تختی دوطبقه که هر یك دارای نقوش است بشیوهٔ نقوش تالار صد ستون، پادشاه ایستاده وکمانی بدست چپ گرفته ودست راست‌را به‌علامت پرستش بطرف **آهورَمزدَ** که دربالا پرواز میکند دراز کرده است. یکی از این قبورکه‌من آنرا با کمال احترام معاینه کرده‌ام معلوم شده‌که متعلق‌به **داریوش**

---

۱ - روح قضیه این است که در قشون‌کشی **خشایارشا** بیونان و تسخیر شهر آتن ارگ و معبدآنجا را پارسیها غارت کرده سوزانیدند وهمین‌را **اسکندر** دستاویز کرده گفته است که آتش زدن بزرك آتن را میخواهد انتقام بکشد که آن بامر **خشایارشا** صورت گرفته بود ولی باید دید که محرك اصلی این پادشاه در دست زدن باینکار چه بوده است. در اینجا یکی ازنویسندگان معاصر که قلمش خالی از هرنوع آلایش است چقدر خوب میگوید که «**خشایارشا** هم میخواست انتقام سوزانیدن سارد و جنگل مقدس انرا بکشد» نویسندهٔ فاضل اضافه میکند که «شکی نیست که **خشایارشا** و هم **اسکندر** هر دو بد کردند و نتایج اعمال هر دو برای اعقابشان گران تمام شد ولی کی بایرانیها آتش زدن محلی را آموخت خود پارسیهای قدیم میگفتند که این درس را از یونانیها گرفته‌اند» مترجم.

است . در فضای داخلی که مساحتش ۶۰ پا در ۹ پا میشود نه گور (نه برای جنازه) درست شده است . این دخمه های عمیق با سنگهای چندی که از کوه بریده اند پوشیده شده‌است . این گورها قاعدتاً باید مال خانواده و کسان **داریوش** باشد . آثارنامبرده هنوز باقی وبحال خرابی و ویرانی است[1] .

زیرمقبره ها نقوش حجاری های ساسانی‌است که در جای خود شرح آنراخواهیم داد . در مقابل آنها بنائی است که یقیناً تقلیدی از مقبرهٔ **لیسی** میباشد . بالاخره چند خرابهٔ دیگر هم هست که بی شبهه آتشکده بوده و پهلوی یکدیگر واقع شده‌اند و ازخود سنگ کوه آنها را تراشیده بودند و محتمل‌است‌که اقدم آثاری بوده باشد که از آن کیش باستانی مانده است .

در سفر اول خودم با آنکه شرحی که **لرد کرزن** در کتاب معتبر خود از این خرابه ها داده بدقت خوانده بودم معهذا از آنها سر در نمی‌آوردم تا اینکه چند سال‌بعد توانستم دوسه روز در آن نقطه توقف کنم و در آن موقع برخوردم باینکه سیاحت آن آثار عتیقه یکی از توفیقات بزرگ عمر من است .

کاشی کاری مینائی و غیره

اینك بهذکر کاشیهای‌زیبائی که**دیولافوا** درقصر **ارتاکزرکسس منمن** یعنی **اردشیر** دوم در شوش از زیر خاك در آورده‌است میپردازیم . اهم کشفیات **دیولافوا** عبارتست از دوحاشیهٔ بسیار قشنگ یکی موسوم بحاشیهٔ تیراندازان‌که زیباترین نمونه‌ایست از کاشی کاری ملون‌مینائی و آن پنج پا ارتفاع دارد وتصویر یك سلسله سپاهیان تقریباً باندازهٔ طبیعی انسان بطور برجسته برروی آن منقوش است . بشرهٔ مردها مختلف و از سفید تا سیاه همهٔ مراتب را دارا میباشند. نیزه های آنها که منتهی به دگمه های طلا میشود دلالت دارد بر اینکه از طبقهٔ سپاهیان جاوید میباشند و این جماعت در نظر دنیای متمدن آنروز مظهر جلال و

---

۱ ـ و این اشاره بوضعیت سابق آنهاست ولی‌اخیرا درسلطنت اعلیحضرت شاه سابق برای‌حفاظت‌آثار وابنیهٔ باستان‌کشورادارهٔ مخصوصی درمرکز ونیز ولایات بویژه درشیراز واصفهان‌تحت نظر فرهنك تاسیس‌شده در حفاظت ونگهداری آثار مزبور از طرف مأمورین رسمی مراقبت کامل بعمل میآید « مترجم » .

تجمل و حشمت و قدرت شاهنشاهان بوده‌اند . دیگری موسوم به حاشیهٔ شیران است و آن نیز الوان و تصویر شیر ها را مینماید که با دهان گشاده در حال حمله میباشند و این هر دو حاشیه را من در پاریس دیده و اگر چه در همان حال اعجاب کردم اما تصور میکنم وقتیکه به جبههٔ عمارت پادشاه هخامنشی نصب بوده و در آن آسمان صاف‌وشفاف جلوه و نمایش داشته است تأثیر و شکوه آنها طرف نسبت با حالت حالیه نبوده است . معلوم نیست که این کاشیهای مشتمل برنقوش حیوانات را باید صنعت ایرانی دانست یا منسوب به بابلی ها نمود ، لیکن نسبت به صنعت نقاری و حکاکی نمیتوان انکار کرد که در آن زمان به مرتبهٔ عالی رسیده و آن هنر ایرانی بوده است و چون استعمال مهر و خاتم در ایران متروك نشده این صنعت خوشبختانه هنوز در آن کشور باقی است و در سرلوحهٔ بعضی از فصول این کتاب نمونه‌هائی از این هنر ظاهر ساخته‌ایم .

کارهای زرگری هخامنشی

در دورهٔ پیش خوشبختانه اتفاق افتاد قسمتی از کناره های رود سیحون فرو ریخته اشیائی مکشوف شدند که امروز به دفائن یا خزائن سیحون[1] معروف میباشد . این اشیاء به‌هندحمل‌شده و از آنجا بالاخره بموزهٔ انگلستان رسیدند و ما برای توضیح و تشریح موضوع فوق چهارتای از آن اشیاء را در اینجا بطور شاهد مثال ذکر میکنیم :

از جمله یکی ارابهٔ زرین ایرانی قدیم است که نهایت درجه قابل ملاحظه است ، نه فقط از این جهت که نمونه‌ای از شاهکار زرگری آن دوره محسوب میشود بلکه‌از این حیث هم که آن شکل ارابه‌ای‌را که در ایران باستان معمول بوده بما نشان میدهدکه از سایر آثار و یادگار ها این نکته مفهوم نمیشود . دیگر یك دستبند طلااست که آنهم بسی قابل توجه‌است چه میرساند که در آن زمان این هنر به درجهٔ عالی رسیده بوده است . مینا کاری در آن بکار برده شده اما نه بامینا بلکه با سنگ های آبی رنگ یا بطوریکه معلوم میشود با سنگ های لاجورد فام صورت میگرفته است . قسمت سوم عبارت ازصفحهٔ مدور کوچکی است از نقره که احتمال میرود قبهٔ‌سپر باشد که آن بواسطهٔ سه ورقهٔ نازکی

۱ - « خزائن سیحون » تالیف ا . ام . **دالتون** که ازکمك‌ملاطفت آمیز او من بسیار ممنونم « مؤلف » .

ازطلا روی نقوش برجسته نشانده شده‌است. گلمیخی است دروسط که بواسطهٔ پنج سوراخ سفته شده‌است حاشیه‌های اطراف آن زیبا وجالب دقت نظراست. سه نفر سوار نموده شده که دارند گوزن، بزکوهی، خرگوشی را شکارمیکنند. قطرآن ۸/۳ انگشت میباشد. بالاخره



۲۵ - گراور ظروف مفرغی خینمان

(درفصل ۱۹ کتاب دریك صفحه‌ای) یك کوزهٔ زرین خیلی خوشنمائی است که از مزایای آن یکی این است که دستهٔ آن بشکل کله شیر میباشد که مخصوص زرگران هخامنشیان است.

آلات و ادوات مفرغی خینمان

چند سال قبل هنگامی که در کرمان اقامت داشتم یکی از دوستان ایرانی من بمن اطلاع داد که در ضمن حفر زمین یك عده آلات و حربه های مفرغی یافته و مرا بدیدن آنها دعوت[1] نمود. این اکتشاف درناحیه‌ای واقع شده که موسوم به خینمان و در مغرب کرمان قرار دارد و هیچوقت درآنجا کاوش نشده بود. اشیاء مکشوفه عبارت بود ازدوسرتبربرنجی و ظروف و سنجاقها وسرنیزه ها و دو آلت دیگرکه مصرف آن هنوز مجهول است. نیز کوزه‌های بزرگ دارای غبار زردرنگی یافته وقبل‌ازرسیدن من دورریخته ولی دو کوزهٔ کوچك را نگاه داشته بودند. آنچه بیشتر طرف‌توجه میشدآن دوسر تبربودکه یقیناً اسباب زینت و تشریفات بوده و برای جنگ ساخته نشده بود. ظروف عبارت بود از یك چراغ کوچك و یك ظرف کوچکی شبیه بآنچه ایرانیها هنوزبرای‌شراب بکار میبرند. **کانون گرینول**[2] رساله‌ای[3] درخصوص این اشیاء مکشوفه نگاشته ومن آنرا درسال ۱۹۰۶ درمحضر مجمع موسوم به «مجمع آسیائی لندن» قرائت نمودم و اشیاء را بموزهٔ انگلیس تقدیم کردم. **سرهرکول رید**[4] و علمای دیگر که در آن آثار عتیقه بصیرت دارند آنها را ملاحظه نمودند و هیچکدام نتوانستند بدرستی تشخیص دهند که این اشیاء متعلق به چه عهدی بوده و یك علت آن این بودکه اولین اشیائی از این قبیل بوده است که در فلات ایران مکشوف شده و نظیر و شبیهی نداشته‌که با آن مقابله بتوان‌کرد. بعد ها تبر مفرغ‌دیگری که آن هم برای تجمل و تشریفات و از آثار باختری و دارای نقوش غریب بود بموزهٔ انگلیس‌آوردند، روی آن تصویر خرس و ببر و بزکوهی منقوش بود و **سرهرکول رید** احتمال کلی داد که نمونه‌ای ازمصنوعات باختری ایام **اسکندر** کبیر بوده باشد بنابراین

---

۱ - کتاب «ده هزار میل» صفحه ٤٤١ «مؤلف».

۲ - Canon GreenWell

۳ - رجوع شود به «Notes on a collection» از انتشارات مؤسسهٔ رویال انتروپ و نیز مقالهٔ **سرهرکول رید** را در مجلهٔ «Archaeologia» شمارهٔ ۵۸، صفحهٔ ۱ ملاحظه کنید «مؤلف».

٤ - «Man» سال ١٤، شمارهٔ ۲ فوریه ۱۹۱٤ «مؤلف».

۱ - Sir Hercules Read

اگرچه من نمیخواهم تشخیص زمانی برای اشیاء مکشوفه خودم بکنم معهذا مناسب دانستم که دراین فصل ذکری از آنها بنمایم .

خلاصه

درخاتمهٔ این شرح مختصر که ازخرابه های مهمهٔ دورهٔ هخامنشی دادم چون مکرر آن خرابه ها را شخصاً سیاحت نموده ام احساسات خود را هم بطور خلاصه میخواهم اظهار بدارم و آن اینست که ایران از ملل معتبری که با آنها ارتباط یافته از قبیل بابل ، آشور ، مصر و یونان البته اقتباسات زیاد نموده لیکن متابعت و تقلید صرف نکرده است و حتی مجسمه‌های گاوهای آشوری هم در قصر های بزرگ هخامنشی از حیث اهمیت دارای مرتبهٔ اولیه بیستندو قصور مزبور هرچند برای حشمت و جلال شاهنشاه ساخته شده لیکن وقتیکه درباریان و سپاهیان در آن جمع میشدند البته در نظر مردمان نکته سنج و دقیق و هنر شناس آنن نیز رونق و شکوه تمام داشته[1] حتی خرابهٔ تخت جمشید با صورت فعلی آن توجه ما را بطرف خود جلب نموده و ناگزیریم که بنظر تعجب و حیرت بآن نگاه کنیم .

---

۱ ـ در اینجا میتوان قول **پرو** و **شیپلز** را تصدیق کرد که میگویند اگر چه هنر و صنعت ایرانی ست بسایر ملل قدیمهٔ متأخر است لیکن اصول و کیفیت آن نتیجهٔ دوق و سلیقهٔ صحیح اصلی مشرق زمینی است و خلاصه‌ای از محسنات هنرمندی مردم مشرق را جامع میباشد « مترجم » .



سکهٔ داریك

فصل شانزدهم

ایران و یونان در زمان سلطنت داریوش

ایشان نخستین یونانیهائی بودند که جرئت کردند بلباس مخصوص مادیها اقبال کنند و مردم را بوضع آنها ملبس سازند ، تا این زمان شنیدن نام ماد برای یونانیها موجب بیم و هراس بود . «**هرودوت ۶، ۱۱۲**»

نتائج مخاطرات

حمله بخاك یونان از طرف سپاهیان شاهنشاهی ایران که صدها هزار بودند و بالاخره دفع شدن آنها از وقایع تاریخی است که از حیث اهمیت و عظمت مزیدی بر آن متصور نیست و در حقیقت این واقعه اولین اقدامی بود از طرف مشرق زمین منتظم برای تسخیر مغرب زمین که از حیث انتظام آن مقام را نداشت . در اواخر آن دورهٔ محاربات نه تنها بیونان دست اندازی کرد بلکه بواسطهٔ نفوذ ایران کار تاژ هم حملهٔ شدیدی به مستعمرات یونانی جزیرهٔ سیسیل برد . از حسن اتفاق برای مصلحت نوع بشر این هر دو حمله عقیم ماند و بنتیجه نرسید[1] .

۱ - باید دانست که معلومات ما درخصوص جنگهای ایران برعلیه یونان بطور کلی ازمنابع یونان گرفته شده است . **هرودوت** شکی نیست که تا اندازه ای استفاده ازمنابع ایرانی کرده ، لیکن نقطه نظر در همه جا یونانی است . اسناد و منابعی که در این فصل و فصل آتی بهآنها مراجعه کردهام عبارتنداز : **هرودوت** ماکان ، تفسیر**هرودوت** اثر**هو و ویل**، جنگ بزرگ ایران تألیف **گرندی** (Grundy)، تاریخ یونان اثر **بوری** (Bury) . نهفته نماناد که کتابهای نامبرده به فرهنگ ما دراین باب خدمتی بسزا نموده و معلومات ما را در اینخصوص بسی ترقی و توسعه دادهاند. «مؤلف» .

رعایای یونانی ایران

ایرانیان بواسطهٔ مسخر نمودن بلاد وجزایر یونانی آسیای صغیر و الحاق ولایت طراس و مقدونیه برثلث تمام نژاد یونانی تسلط پیدا کرده بودند، اما یونانیها بواسطهٔ تربیت وورزش ونیز استعداد آنها قوهٔ حربی مهمی داشتند. نیروی دریائی ایشان‌هم بهمان اهمیت نیروی دریائی فینیقیه بود وبوسیلهٔ همان نیروی دریائی بازرگانی را ازفینیقیه گرفته بودند، علاوه براین آزادی خودرا فوق‌العاده دوست میداشتند وکلیهٔ احوال و صفات آن قوم آنان را دارای قوت و قدرت ساخته که تسلط برآنها سهل نبود ویقین است که هیچیك از سلاطین اولیهٔ ایران بحقیقت احوال یونانیها که باسایر اقوامی‌که درتحت‌اطاعت ایرانیها درآمده مباینت کامل داشتند پی‌نبرده و نمیدانستند بچه طریق باید آنها را نگاهداری نمایند. گذشته از این چون یونانیها در اقصای حدود دولت ایران واقع بودند گمان نمیرود که چندان محل توجه و اعتنا گردیده باشند.

روابط بین یونان و آسیای صغیر

تبدیل یافتن پادشاه لیدی در سارد بساتراپ (والی) مسامحه کار ایرانی روابط یونان را باآسیای صغیر ازحیث تجارت ومسافرت ومواصلت چندان تغییری نداده بود. اشخاصیکه ازآسیای صغیر فرار میکردند باز دریونان مأمون وآسوده میشدند، چنانکه در عهد **کرزوس** هم همین ترتیب بود و نیز سلاطین مخلوع یونان غالباً بهم میهنان آسیائی خود و همچنین حکام ایرانی آسیای صغیر متوسل شده از ایشان استمداد مینمودند. این کیفیت‌که پیغام دولت اسپارت برای **کوروش** بدان اشعار داشت در نظر دولت عظیمی مثل دولت ایران همواره تحمل ناپذیرتر شده بالاخره منتهی بطغیان یونانیها گردید. از طرف دیگر از جانب یونان هم غالباً دعوتهای تطمیع آمیز بایرانیها میرسید بالطبع ساتراپ جاه‌طلب شاهنشاه را اغوا میکرد که سعی در توسعهٔ نفوذ بلکه ازدیاد خاك وقلمرو ولینعمت خود بنماید ومحتمل‌است‌که اگر خود **داریوش** هم باین‌خیال نبود ساتراپهای سارد ازچندین سال بخیال توسعهٔ خاك دولت خود بودند.

اوضاع یونان

قبل از آنکه بذکر وقایع موصلهٔ بلشکرکشی یونان بپردازیم لازم است که توجهی باوضاع خود یونانیها بنمائیم . از چندین سال شهرآتن که منظور نظر حمله کنندگان وکلید تمام یونان بود گرفتارنفاق و اختلافات شده **هیپ پیاس**[1] جبار که از خانوادهٔ **پیزیسترات**[2] بود و اسپارتیها اورا درسال ۵۱۰ قبل ازمیلاد اخراج کردند بهسیگیوم واقع درناحیهٔ تروا پناهنده شد وآنجا ازوالی ایرانی سارد استمداد نموده باتمام وسائل برعلیه آتن بنای دسیسه کاری را گذاشت .

بعد از آنکه جباری و استبداد سرنگون شد **کلیستن**[3] که از خانوادهٔ نجیب **آلکمیونید**[4] بود اساس حکومت آتن‌را برحکومت ملی گذاشت واین مسئله باعث کینه وعداوت جماعت اشراف شد وآنها اسپارت‌را دولت معتبر یونان دانسته باومتوسل شدند. اسپارت مسئول ایشان‌را اجابت کرده لشکر فرستاد و **کلیستن** مجبور شدکه در مقابل قوهٔ قهریه تسلیم شود . آتنی‌ها ازاین قضیه غضبناك شده برضد اسپارتی‌ها که جزو مستحفظین آتن بودند قیام کردند وآنهاهم رفقای آتنی خودرا تسلیم کرده از آتیك[5] مهاجرت نمودند، لیکن بزودی از متحدینی که درپلوپونس داشتند کمك گرفته بامزید قوه مراجعت کردند . مردم آتن از ناچاری نمایندگانی نزد ساتراپ سارد فرستادند . استاندار ایرانی در ازای مساعدت خود تقاضا نمودکه آتنی‌ها آب وخاك ارسال دارند وتبعیت دولت ایران‌را قبول کنند، سفرای آتن این شرائط را پذیرفتند، لیکن چون بشهر خود مراجعت نمودند درسال ۵۰۸ قبل از میلاد مردم آتن اعمال واقوال ایشان را انکار ونکول کردند. ضمناً حمله کنندگان پلوپونسی آتیك را بغارت دادند تا وقتیکه کرِنت[6] از رفقای خود کناره گرفت وعقداتحاد منحل گردید . درسال ۵۰۶ قبل‌از میلاد باز آتنی‌ها سفرا بسارد روانه نمودند و از **آرتافرن**[7] ساتراپ تمنا کردند که از تقویت **هیپ‌پیاس** دست بردارد . در جواب بخشونت بایشان گفته شدکه باید **هیپ پیاس** را بوطن باز گردانید، از این فقره هم امتناع ورزیدند و لشکرکشی ایران بیونان تقریباً محقق شد، زیرا که امید موافقت

۱ - Hippias . ۲ - Pisistratus . ۳ - Cleisthenes . ٤ - Alcmaeonid .
٥ - Attica . ٦ - Corinth . ۷ - Artaphernes .

طرفداران خانوادهٔ **پیزیسترات**[1] طمع ساتراپ ایرانی را در توسعهٔ خاك تقویت میکرد وظاهراً دراین موقع جاسوسان فرستاده شدندکه قلاع وبنادر واستعداد جنگی یونان را تحقیق کرده خبربدهند. واقعهٔ ناکسوس[2] که اینك ذکرخواهیم کرد قسمتی‌ازنقشهٔ تسخیر جزایرچندی دردریای اژه بود تابرای لشکرکشی که منظورداشتند مرکزدریائی‌قراردهند.

طغیان یونانیان از سال ۴۹۹ تا ۴۹۴ قبل‌ازمیلاد

شك نیست دراینکه سبب مستقیم حرکت قوای پارس بر علیه یونان طغیان یونانیهای آسیای‌صغیر و محرك آن جاه طلبی دونفر ازجباران یونانی بوده است که مهمترین آنها **هیستیه**[3] فرماندار میلت بوده که حفظ و حراست پل، دانوب را بر عهده داشته **داریوش** درازای این خدمت شهری از بلاد طراس را باو بخشیده بود وچون برای آن شهر دژ واستحکامات ترتیب داد مورد سوء ظن نمایندهٔ شاهنشاه گردیده بشوش احضار وتوقیف شد، اگرچه بااحترام با او رفتار میکردند. فرماندار میلت درآنوقت **اریستاگر** داماد **هیستیه** بود، اوغلامی‌نزد داماد خود فرستاد وچون آنجا رسید گفت باید درخلوت سرمرا تراشید تا مقصود معلوم شود. چون سرش را تراشیدند دیدند بر پوست سرش عباراتی نقش (خال‌کوبی) شده مشعر برترغیب و تحریك یونانیها بطغیان نسبت بدولت ایران و این بیغام با این حسن تدبیر بموقع رسید. چه همان اوقات **اریستاگر** ساتراپ ایران را وادار کرده بود که بناکسوس حمله ببرد وبواسطهٔ خیانتی‌که دراین امر بظهور رسید ایرانیها موفقیت نیافتند. **اریستاگر** همواره مترقب بود که معزول شود بلکه مقتول گردد. البته در هر یك از بلاد یونانی آسیا جماعتی کم یا زیاد وجود داشتند که طرفدار ترك اطاعت ایران بودند و چون **اریستاگر** از جباری کناره گرفت شهر میلت زود بدست اهالی شهر افتاد و جباران دیگر که از ناکسوس مراجعت نموده و درکشتی بودند گرفتار ایشان شدند. **اریستاگر** باسپارت رفته برای مقاومت با پارسیها استمداد نمود ولی ثمری نبخشید، لیکن آتنی ها بیست کشتی و مردمان ارتریا پنج کشتی بکمك فرستادند و طاغیان بواسطهٔ این مساعدت مختصری قوت قلب یافته در سال ۴۹۸ حملهٔ

۱ - Pisistratidae. ۲ - Naxos. ۳ - Histiaeus of miletus.

ناگهانی بسارد بردند و آن شهر را متصرف شدند، لیکن بردژ معتبر آن دست نیافتند و چون نتوانستند شهر را نگاه دارند ناچار آنرا تخلیه نمودند و در نزدیکی افسوس[1] گرفتار سپاهیان ایران شده ظاهراً مغلوب گردیدند، باینواسطه آتنی‌ها یونانیهای آسیارا بحال خود رها نمودند واین عمل اهل آتن که بدواً بیست فروند کشتی فرستاده درحرکت آزادی طلبی ابناء نوع خود شریك شدند و بعد آنها را تنها گذاشتند هم ازشرافتمندی دور بود و هم بامصلحت و مآل اندیشی منافات داشت.

استیلا یافتن یونانیها بر سارد بتمام آسیای صغیر انعکاس بخشید وبلاد یونانی را بطغیان واداشت. از آنطرف **داریوش** چنان غضبناك شد که بنابرروایات منقوله فرمان داد همیشه اوقات در موقع غذا یکنفر از بندگان باو یادآور کند و فریاد نماید که «اعلیحضرتا آتنیان‌را بیادآر» لیکن طغیان‌یونانیان بنظرمصلحت وبملاحظهٔ قوه واستعداد بکلی بیموقع بوده چه پارسیها تماماً در داخله اقدام مینمودند و هرشهریاناحیه‌ای‌را که میل داشتند جداگانه مورد حمله قرار داده وسایرین‌را وامیگذاشتند تانوبت بآنهابرسد. اما در عین‌حال شورشیان بعضی پیشرفتها کردند و مخصوصاً درکاریه که در آنجا دسته قشونی از ایران را منهدم ساختند.

جنگ لاد و سقوط میلت در سال ۴۹۴ قبل از میلاد

زدو خورد قطعی در دریا واقع شد. یکدسته کشتی مرکب از ۳۵۳فروند از یونان مجتمع گردید، لیکن ۶۰۰ فروند ناو[2] فینیقی و قبرس که در تحت فرمان پارسیان بودند بر آنها حمله بردند. ناوهای سامیان از میدان جنگ روگردان شده ناو های لسبی‌ها نیز پیروی ایشانرا نمودند و ایرانیان در جنگ لاد[3] مظفر گردیدند و میلت که پیشوای بلاد شورشی واهم شهر های یونان بود بتسخیر ایرانیان در آمد. مردهای آن تقریباً تمامشان بقتل رسیدند وزنها وکودکان باسیری به‌آمپ[4] واقع دردهانهٔ دجله‌رفتند

---

۱ ـ Efhesus.

۲ ـ ناو = کشتی جنگی بمعنی اعم است «مترجم».

۳ ـ بنام جزیره‌ای مقابل میلت خوانده شده است «مؤلف».

٤ ـ Ampe.

و باین قسم شورش خوابید. نتیجهٔ مستقیم آن این بود که ربقهٔ اطاعت ایران را محکمتر از سابق بر رقبهٔ یونانیهای آسیای صغیر قرار داد و این نفاق و بی‌کفایتی و خیانتکاری یونانیان به **داریوش** و مستشاران او حق داد که معتقد شوند تسخیر یونان چندان اشکالی نخواهد داشت لیکن از آنطرف این طغیان بآتنی‌ها فرصت و مجال داد که تهیهٔ نیروی دریائی نمایند که بواسطه آن در جنگ بزرگی که در پیش داشتند یونان را از خطر رهائی دهند. بعلاوه طراس و مقدونیه بواسطهٔ خارج شدن ایرانیها از آن ولایات استفاده کرده مجدداً تحصیل آزادی نمودند.

لشکر کشی مردونیه بطراس ۴۹۳ قبل از میلاد

بعد از حصول مقصود در رفع فتنهٔ یونانیهای آسیا **داریوش** مصمم شد طراس و مقدونیه را دوباره مسخر کند وشاید عزم سیاست آتن وارتریا را نیزداشت. پس برای لشکر ایران دو راه درپیش بود: یکی مستقیم‌تر یعنی از دریای اژه و در بین راه تا آتن که فاصله‌اش از بنادر آسیای صغیر دویست میل میشد جزائر بسیار پراکنده و یقیناً برراه دیگر ترجیح داشت، لیکن مادام که ناوهای یونان مقهور نشده انتقال لشکر عظیم از سوار و پیاده و ذخیره و تجهیزات و غیره از راه دریا خطرناك بود. از طرف دیگر راه خشکی اگر چه طول و پیچ و خم زیاد داشت لیکن سابق برین از آن راه رفته بودند و آنرا میشناختند. گذشته از اینکه ایرانیهای آن زمان‌هم مثل امروزنسبت بدریا بیگانه بودند و قوای‌شاهنشاه را هم در خشکی از آفت و آسیب دورمیداشتند، پس بملاحظات مزبور راه خشکی را اختیار نمودند. اول اقدامی که کردند این بود که **مردونیه**[1] خواهر زادهٔ **داریوش** را بطراس فرستادند و او تسلط ایران را بر آنجا دوباره مستقر نمود و **الکساندر** پادشاه مقدونیه را مجبور کرد تعهداتی را که بدرش **آمینتاس** نسبت به **داریوش** نموده تجدید نماید. بعداز آن **مردونیه** عازم یونان بود لیکن طوفان دریا یك نیمه از ناوهائی را که وسیلهٔ حمل لوازم لشکری بود منهدم ساخت و پیش روی **مردونیه** غیر ممکن شد. بر حسب شیوهٔ تغییر ناپذیر **داریوش** که هیچ کسرا دائماً

1 - Mardonius.

بفرماندهی باقی نمیگذاشت مردونیه در سال ۴۹۲ قبل از میلاد احضار شد و دنبالهٔ



۳۶ - ظرف سفالین مربوط بشورای جنگی

تصویر بالا منظرهٔ شورای جنگ **داریوش** را نشان میدهد که برروی یك ظرف سفالین منقوش گردیده است . صورتهای این تصویر قرمز رنگ و زمینهٔ آن سفید و زرد است . در صف بالا ، **هلاس** رب النوع را نشان میدهد که در وسط **زوس** و **آتنا** دو رب النوع ایستاده است . طرف راست تصویر آسیا برروی مذبحی نشسته (بدن آن مانند بدن **افرودیت**[1] رب النوع) با **دی‌سپشن**[2] (که مراد مکرو حیله است)صحبت میدارد . درطرف چپ **ارتیمس**[3] رب النوع بریك آهوئی سوارویك تازی بکناردارد . **آپلو** رب النوع قوئی برروی زانو دارد ونزدیك او **وکتوری** بالهای خودرا گسترده است .

درصف دوم **داریوش** برتخت نشسته و یکنفر مرد پارسی با اودرحال تعجب صحبت میکند و پشت سر **داریوش** یکنفر سرباز ایرانی با شمشیر و نیزه ایستاده است . دراین صف پنج نفر دیگر که بظاهر دونفر آنها یونانی میباشند مشاهده میشود . درصف پائین خزانه‌دار شاه پهلوی میزی نشسته است . پنج تن ازشاهزادگان دراین رج دیده میشوند که سه تن از آنها ظاهر آچیزی در خواست مینمایند . روی لوحه یا جعبه‌ای که خزانه‌دار دردست دارد نوشته شده « چهارصدتالان » و بر دورمیز اونیز پیکره های پول نقش گردیده .

۱ - Aphrodite. ۲ - Deception. ۳ - Artemis.

عملیات به **داتیس** و **آرتافرن** محول گردید و **آرتافرن** پسر ساتراپ لیدّیه بود.

لشکرکشی برای گوشمالی آتن وارتریا سال ۴۹۰ پیش از میلاد

چون عملیات **مردونیه** برای گوشمالی آتن وارتریا نتیجه نداد بنابراین شد که در سال ۴۹۰ قبل از میلاد نهضت دیگری برای مقصود بشود. نقشهٔ عمل این بود که **هیپپیاس** مستبد و قاهر را مجدداً بر آتن مسلط نمایند و البته او حاضر میشد که رؤسای مخالفین ایران رابقتل برساند و انتقام شاهنشاهرا از ارتریا بکشد. لیکن انهدام ناوهای جنگی ایرانی در مقابل دماغهٔ کوه آتس سبب شد که ازآن راه احتراز جویند. چون مردم شهر اژین و بعضی جزائر دیگر تسلیم ایرانیان شدند رای براین قرار گرفت که ناوهای شاهنشاهی راه مستقیم دریا را اختیار نمایند، پس جلگهٔ آلیانی راکه در ولایت کلیکیه بود برای محل اجتماع نیرو قرار دادند و آنها سوار کشتی شده بطرف یونیه روانه شدند و سامس را میعادگاه عمومی معین کردند. نیروی دریائی که عبارت از ششصد فروند ناو جنگی بود ابتدا از دریای ایکاری عبور کرده بناکسوس رفتند و سکنهٔ آنجا را ببندگی گرفتند و بعد از این پیشرفت ابتدائی متوجه دلوس گردیدند و بواسطهٔ معبدیکه در آن جزیره بود متعرض آن نشدند. پس از آن بجای اینکه بمقتضای مصلحت جنگی مستقیماً متوجه آتیك شوند بسواحل اوبیا[1] رفتند.

انهدام ارتریا

چون کشتی ها بنزدیك خشکی رسیدند در نهر بین اوبیا و اتیك داخل شدند و جمعی از سپاهیان را پیاده کرده ارتری رامحاصره نمودند و آن محل بواسطهٔ خیانت بتصرف ایرانیان در آمد و بسبب شرکتی که اهالی آنجا در طغیان یونانیهای آسیا و حملهٔ بسارد نموده بودند آنرا آتش زدند. بسیاری از سکنه بتلال فرار کردند وآنها که گرفتار گردیدند بولایت دور دست ایلام تبعید شدند. ظاهراً مردم آتن هم در این موقع اقدامی برای دستگیری از آن بلدهٔ بدبخت نکردند و اهالی آن شهر تمام زهر انتقام ایرانیان را نوشیدند.

1 - Euboea.

جنگ ماراتن
۴۹۰ قبل از میلاد

قائدین سپاه ایران عوض اینکه آتن را منظور نظر اصلی قرار دهنداوقات عزیز و تمام قوهٔ خود را بمصرف امر جزئی رسانیدند ودشمن اصلی را غضبناك و متحد ساختند. دراین ضمن **هیپ پیاس** بایرانیها ملحق شده رأی داد که خوبست باطراف خلیج ماراتن روند و آن در اتیك و تقریباً در بیست میلی شمال شرقی آتن واقع است، این رأی هم صائب بود زیرا که خلیج مزبور برای توقف سفاین (ناوها) بسیار مناسب و نزدیك اگر و پول یعنی آرگ آتن نیز بود و **هیپ پیاس** امید داشت که طرفدارانش بتوانند ارگ را متصرف شوند و محل نامبرده این مزیت را هم داشت که برای حرکات سواران بی مناسبت نبود. اما اتفاقاً در اینموقع هیچکس بطرفداری **هیپ پیاس** در آتن قیام نکرد و نه هزار تن سپاهیان آتنی که قبل از جنگ یك‌هزار تن از مردم پلاته نیز بایشان ملحق شده بودند بدون مزاحم و معارض بحرکت آمدند و برای کارزار حاضر شده باستقبال مهاجمین رفته در محل مناسبی دراراضی ناهموار ازناحیه‌ای که راه بدرون خشکی داشت‌قرار گرفتند و منتظر رسیدن کمك ازاسپارت‌شدند، لیکن اسپارتیان بعذر غیرموجه که ما برای اقدام بجنگ باید منتظر نیمهٔ ماه قمری شویم درآمدن تأخیر کردند. در حقیقت سفاهت اسپارتیان در این موقع باریك بی نظیر بود و محتمل است که تربیت ناقص آن جماعت ایشان را از حسن تناسب و درك مناسبات محروم نموده بوده است.

فریقین چندین روز روبروی یکدیگر قرار گرفتند و بنا بروایت **هرودوت** نظر بکثرت شمارهٔ پارسیان که ظاهراً بین چهل و پنجاه هزار تن بودند یونانیان بکنکاش درآمدند که آیا جایز است حال تعرض اختیار کنند یا باید منتظر حملهٔ دشمن شوند. رؤسای سپاه ده نفر بودند وبطور تساوی دو دسته شدند، یعنی پنج نفر موافق و پنجنفر مخالف گردیدند. اما **میلتیاد** که‌ایرانیها را خوب میشناخت رئیس‌کل و سایر همکاران را متقاعد کرد که اقدام بتعرض اهمیت تامه دارد وظاهر آنست که فرماندهی‌را هم باو واگذار کرده بودند تا نقشهٔ خود را بموقع اجرا بگذارد، طرح جنگی او این بود که

جناحین را قوت داده و برای اینکه کثرت عدد ایرانیها سبب احاطهٔ آنها نشود قلب را هم بسط زیاد بدهد.

حمله در زیر درهٔ ودانا با کمال سرعت وقوع یافت و فاصلهٔ بین دو اردو که درست یك میل بود در ظرف هشت یا نه دقیقه پیموده شد. ایرانیها از اینکه جماعتی از یونانیان بدون تقویت سواران بر صف لشکر ایران حمله میبرند هم تعجب کردند و هم واقعه را خفیف شمردند، لیکن قبل از آنکه آنها از تعجب بخود آیند یونانیان بایشان رسیده بودند و محاربه طولانی نشد. پارسیان و طوائف ساکا که در قلب بودند خوب مقاومت کردند و بلکه غلبه یافتند، لیکن آتنی ها در جناحین غالب شدند و بعد رو بقلب کردند و تلفات بسیار برلشکریان شاهنشاه وارد آوردند که شش هزار تن تخمین شده و از یونانیها بیش از دویست نفر کشته نشده بود. لشکریان پارس فراری گردیدند[1] و یونانیها آنها را تا کشتی های خودشان تعاقب نمودند و بقول **بایرون** شاعر انگلیسی کوه بالای سرو، دریا و دشت زیر پا و مرگ در پیش و ویرانی درپس آنها بود.

باری سواران و قسمتی از سایر سپاهیان قبلا بکشتی نشستند و از ناو های جنگی آنها فقط هفت فروند ازدست رفته بود. **داتیس**[2] که دروقت تهیهٔ حرکت بطرف فالرون ممکن بود گرفتار شود آن شب در مقابل ساحل لنگر انداخت و آتنی های هوشیار ومراقب ملتفت شدند که بالای کوه پنتیلیکوس سپری بطور علامت و نشانی برای دشمن نمودار شد. چون صبح در رسید کشتی ها بطرف جنوب رفته از دماغهٔ سونیون گذشتند و عازم فالرون شدند. اما همینکه آنجا رسیدند دیدند لشکر فاتح قبل از ایشان در آنجا صف کشیده و بنابر این جرأت نکردند با آنها مقابلی کنند. رویهمرفته تلفات

---

۱ ـ باید دانست که راجع بجنگ ماراتن روایاتیکه نقل شده از منابع یونانیهاست و شما میدانید وقتیکه واقعهٔ یك جنگ را دشمن بخواهد گزارش بدهد نوعاً تا بتواند مطالب را بنفع خود تمام کرده حتی اگر حریف مقابل پیشرفتی هم کرده باشد آنرا شکست جلوه خواهد داد و روی این اصل میگوئیم راجع بشکست و فرار ایرانان در این جنك تفصیلی که ذکرشده درآن (چنانکه خود مؤلف محترم هم درپائین اشاره میکند) گزافه گوئی شده و نمیتوان بآن اعتماد نمود «مترجم».

۲ - Datis.

پارسیها زیاده از عشر قشون ایشان نبوده و اگر درماراتن هم لطمه خورده بودند نمیبایست دل شکسته و مأیوس شوند. لیکن سردار ایشان جبن بخرج داده عازم آسیای صغیر شد و بدنامی ابدی برای پارس فراهم کرد.

اگر چه ممکن است در تفصیل جنگ ماراتن بطوریکه بما رسیده است مبالغه و اغراق هم گفته باشند، لیکن در هر حال کمتر جنگی در دنیا چنین اثر معنوی داشته است، چه تا آن زمان قوهٔ پارسیان را قابل مقاومت نمیدانستند و یونانیها همواره در مقابل با آنها عاقبت مغلوب شده بودند. بنابر این آتنی ها در حالیکه مردم اسپارت ناجوانمردی کرده و از مساعدت بایشان مضایقه نموده بودند حق اینست که در مقابل قشونی که چهارپنج برابرعدد ایشان بود منتهای شجاعت و رشادت را ظاهر ساختند که عقب ننشستند و ایستادگی کردند و امروز هم بعداز دوهزار سال شخص چون در کتاب **هرودوت** کیفیت مهاجمهٔ یونانی هارا برلشکر نصرت اثر دشمن میخواند متأثر میشود. فی الواقع شور و شوق آنها در تاریخ جنگ بی‌نظیر بوده و باید گفت منتهای استیصال آنها را غالب ساخته و معلوم شد که آتنی‌ها بتنهائی و بدون معاونت غیری جز مردم پلاته با جنگجویان شاهنشاه در میدان معرکه نبرد نموده و رعبی بدل ایشان انداخته اند که باوجود کثرت عدد هم جرأت مقابلی با آنها را ننمایند. نتیجهٔ جنگ ماراتن چنانکه بعد از چندین قرن ملاحظه مینمائیم این بود، لیکن در نظر **داریوش** این واقعه خیلی مختصر و یك عدم پیشرفت ناقابلی مینمود که موجب تغییر خط مشی وسیاست او نمیبایست بشود.

شورش مصر سال ۴۸۶ پیش از میلاد

احتمال میرود که شورش مصر یکی از اولین نتایج جنگ ماراتن بوده باشد. در عهد **داریوش** آن کشورقدیم ترقی کرده وبواسطهٔ افتتاح راه آمدو شد با ایران بازرگانیش توسعهٔ بسیار یافته بود. علاوه براین **داریوش** نهر بین رودنیل و خلیج سوئز را تمام کرده یا دو باره افتتاح نموده بود و بازرگانی با داخلهٔ افریقا را تشویق میکرد. لیکن خراجهای جنگی گزاف تحمیل مینمود، در صورتیکه باعتبارات دولت ایران لطمهٔ سختی خورده و بنابر این در

سال ٤٨٦ قبل‌از میلاد شخصی‌موسوم به **خبیش**[1] برضد **داریوش** قیام کرد و مدعی شد که‌ازخانوادهٔ **پسامتیکوس**[2] است وباین‌واسطه فتنهٔ مهمی‌برخاست و مدعی بسلطنت‌رسید.

وفات داریوش سال ۴۸۵ پیش از میلاد

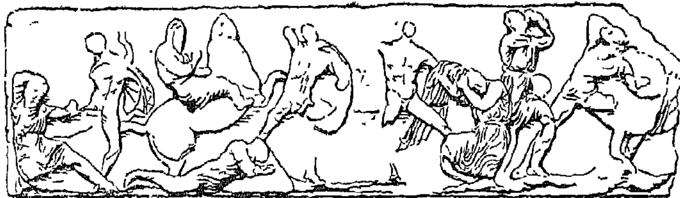
داریوش که تا آخر عمر ببزرگ منشی و بلندهمتی باقی بوددر صدد برآمد که در آن واحد بخواباندن فتنهٔ مصر و تهیهٔ مهاجمهٔ سنگین‌تری بیونان‌اقدام نماید و واقعاً اگر این‌شاهنشاه پنج‌سال دیگر عمر کرده بود کار یونان زار بود لیکن در سال ٤٨٥ قبل از میلاد در سال سی و ششم سلطنت خود در گذشت.

خصایل داریوش

حقیقت این است که کشور ایران سعادتمند بود که در یك عصر دو سلطان بزرگ داشته است. **کوروش** کبیر جهانگیر و مؤسس دولت ایران بود و **داریوش** که او نیز مستحق لقب کبیر است دائماً با دشمنان و حریف‌های مبرم در زدوخورد بوده و از این بالاتر آنکه کفایت و علم‌تنظیم و اداره داشته است. خصایل شخصی او بسیار عالی بود، فراست و هوش و مروت و انصاف بکمال داشته چنانکه اعدا عدواو یعنی یونانیان نام او را باحترام میبرده اند. بزرگان ایران‌که دست تعدی ایشان بواسطهٔاین پادشاه بسته شده بود اورا از روی‌تحقیر خرده فروش مینامیدند، لیکن این تحقیر در واقع تجلیل او محسوب میشود و یقین‌است که اگر قوهٔ اداره کردن و کفایت او درلشکر کشی نبود دولت عظیم پارس چندین قرن دوام نمیکرد و تا عهد **داریوش** سوم یعنی آن‌پادشاه جبانی‌که از **اسکندر** کبیر شکست خورد امتداد نمییافت. عدهٔ سلاطین بزرگی که درایران سلطنت کرده‌اند کم نیست، لیکن چون اوضاع و کیفیات زمان‌را در تحت‌نظر در آوریم تصدیق میکنیم که **داریوش** یکی از بزرگترین آن پادشاهان بوده‌و در میان بزرگان تاریخی قوم آریانی دراعلی‌مراتب واقع است.

---

1 - Khabbisha. 2 - Psammetichus.



نبرد یونانیان با پارسیان
(فریز ، اقتباس ازمعبد آتنا نیك درآتن)

فصل هفدهم

دفع پارسیها از یونان

پادشاهی برفراز صخره‌ای که برسالامیس دریازاد مینگرد نشسته بود هزاران ناو پائین آن صخره لنگر انداخته و انبوه مردمان در جنب و جوش بودند واین همه ازآن او بود . وی سحرگاه ایشان را بشمرد ولی وقتی که خورشید غروب کرد آنان کجا بودند ؟ « بایرن »

جلوس خشایارشا سال ۴۸۵ قبل ازمیلاد

داریوش برحسب عادت پارسیان زوجات متعدده داشت که از جملهٔ آنها دختر **گبریاس** بوده و **گبریاس** یکی از رفقای **داریوش** بود که درتوطئه و حملهٔ بر **گوماتای** غاصب با اوشرکت کرده بود . ازاین‌زن سه فرزند داشت که ارشدآنها مدتی وارث تخت وتاج محسوب میشد و **آرتابازان**[1] نام داشت ، لیکن زوجهٔ دیگر بنام **اتوسا**[2] که دختر **کوروش** بود سمت تقدم یافته در مزاج شاهنشاه پیر چنان نفوذ یافت که چون هنگام مرگ در رسید پسر آن زن را که **خشایارشا** نام‌داشت و یونانیها **کزرکسس** خوانده‌اند جانشین خود قرار داد و بلامنازع برتخت سلطنت جلوس کرد . این پادشاه جدید که در کتاب استرتورات بنام **اخشورش** مذکور شده بحسن صورت و تناسب اندام معروف ، لیکن راحت‌طلب

۱ - Artabazanes . ۲ - Atossa .

و ضعیف‌النفس بود و بسهولت تابع رأی مستشاران میشد، شهوت پرست و طالب جاه و جلال ولی بی قید بنام بلند و افتخار بود و ظاهراً معایب نامبرده در وجود آن شاهنشاه باعث نجات یونان گردید. از ابتدا عدم پیشرفت پارسیها را در یونان امری غیر مهم میپنداشت، اما **مردونیه** اصرار کرد که تحمل این امر اسباب کسر اعتبارات دولت پارس خواهد بود و بقدری در این نظر پافشاری نمود که شاه هم با او موافق شد و لشکرکشی بزرگ مقرر گردید.

دفع شورش مصر در سال ۴۸۴ قبل از میلاد

بدواً **خشایارشا** متوجه مصر شد که فتنهٔ آن محل را بخواباند و با آنکه **خبیش** مدت دو سال کمال اهتمام را در تهیهٔ وسایل مقاومت نموده بود مصریان مقهور گردیده و مدعی ناپدید شد، اما طرفداران او سخت مجازات دیدند و دلتا بغارت رفت. برادر پادشاه که **هخامنش** نام داشت والی آنجا تعیین شد و کشور مصر مانند سابق استقرار یافت، امرای موروثی و کهنهٔ ولایت در اختیارات و تملك اموال خود باقی ماندند و از این جهت متعرض ایشان نشدند.

طغیان بابل در سال ۴۸۳ قبل از میلاد

مصر تنها برای **خشایارشا** اسباب زحمت نبود، بلکه در بابل هم فتنه‌ای برپا شده اگرچه آن دوام نکرد بابن معنی که شخص مجهولی موسوم به **شماشریب**[1] مدعی سلطنت شد و علم طغیان برافراشت. لیکن ایرانیان چند ماه بابل را محاصره کرده بالاخره آنرا متصرف شدند، در اینموقع شهر و معابد همه را غارت کردند و اهل بلد را باسیری بردند. **خشایارشا** از رب‌النوع موسوم به **بل‌مردوك** نیز واهمه نکرد و خزائن آنرا هم بیغما داد. از آن ببعد بابل دیگر سربلند نکرد و تجارت و مذهب و نفوذ و اعتبارانش تدریجاً محو شد لیکن آن بلد معظم کار خود را کرده بود و حقیقتاً چون درست تأمل میکنیم که چه‌اندازه تمدن جدید ما مدیون بابل است از زیادی مرهونیت خود متعجب میشویم.

۱- Shamasherib.

تشکیل قشون بزرگ ایران و عدهٔ آن

درسال ۴۸۱ پیش از میلاد تدارکات بزرگترین لشکرکشی که در دنیا واقع شده باتمام‌رسید و درپائیز آن سال دستجات‌مختلفهٔ آن قشون در ولایـات کاپادوکیه جمع شده بطرف لیدیه رفتند. **خشایارشا** زمستان را در آنجا بسر برده قوائی که در تحت فرمان داشت و آن از اطراف و اکناف کشورهای وسیعهٔ پارس فراهم شده بودند چنان رعب در دلها انداخته بودندکه هرچند البته بیشمار بوده لیکن‌درباره آن اغراق ومبالغه‌را بحدافسانه رسانیده‌اند، بهترین تشریحی که از عناصر مختلفهٔ این قشون شده آنست که **هرودوت** نقل کرده واو نه‌تنها حسن بیان بخرج داده بلکه برای مورخین و همچنین اشخاصیکه دراستقصای شمارهٔ نژادها و قبایل انسانی میکوشند میزان خوبی فراهم کرده است. باری مقدم بر همهٔ طوایف پارسیان و مادیها بودندکه نیزه وکمان وشمشیر داشتند، بعد ازآن کیس‌سی‌ها و هیرکانیان (گرگانی ها) را ذکر میکند که حربهٔ آنها نیز مانند پارسیان بوده است‌پس از آن آسوریان که مغفر های مفرغی داشتند، باختریها، آریانیها، پارتیهـا و طوایف مجاورهٔ آنان که نیزه وزوبین داشتند، سپس طایفهٔ ساکا که جنگجویان معتبر بودند وکلاه درازعجیب و تبرهای جنگی داشتند، بعد از آن هندیها با قباهای پنبه، حبشیان افریقا با ابدان منقش‌مسلح بکمانهای دراز و تیرهائیکه‌نوك آنها منتهی بسنگ میشد،حبشی‌های آسیا که احتمال میرود بومیان‌جنوب ایران و مکران بوده‌اند و مغفرهای عجیبی‌داشتند که آنرا از کاهٔ اسب میساختند و همچنین طوایف دیگر حتی مردمان جزائردور دست خلیج فارس. بر هر جماعتی یکنفر پارسی گماشته بودند، کلیهٔ سپاه را اجمالا منقسم به گروهان وافواج ورسدها ودسته ها نموده بودند. فرمانروائی کل پیادگان‌را به**مردونیه (ماردونیوس)** واگزار کرده بودند، لیکن سپاه جاویدان فرمانده مخصوصی داشت. اما سواران بیشتر پارسیها و مادیها بودند و تقریباً هشت هزار تن ساگارتیان که مردم‌شمال ایران و کمنداناز بودند ضمیمهٔ ایشان شده، طوائفی که سوار عراده شده وبا این‌حال محاربه مینمودند نیز جزء سواران محسوب میشدند. از طایفهٔ کیس سی ها نیز جزء آنها بودند، هندیان سوار عراده شده گورخر بعرادهٔ خود می‌بستند و وجود ایشان‌درجنگ

نباید چندان مفید فایده بوده باشد . از باختریان و کاسپیان و لیبیان که برعراده سوار میشدند نیز داخل سواران بوده بعلاوه جماعتی از عرب داشتند که سوار برشتران جمازه بودند.

نیروی دریائی عبارت بود ازهزار و دویست ناو که فینیقیان ومصریان ویونانیان رعیت ایران آنهارا فراهم ساخته بودند . درهرناوی چند نفر پارسی یامردم طایفهٔ ساکا بودند که بطور ملوان (ملاح) سپاهی بفرماندهان ایرانی معاونت مینمودند . ناوهای حمل و نقل عبارت از سه هزار فروند بودند .

بنابر روایت **هرودوت** ترکیب این لشکرکشی که در تاریخ معروف بقشون کبیر شده از اینقرار است :

نخست پیادگان	۱٬۷۰۰٬۰۰۰ تن
دوم سواران	۱۰۰٬۰۰۰ »
سوم ملوانان و سپاهیان دریائی	۵۱۰٬۰۰۰ »
مجموع	۲٬۳۱۰٬۰۰۰ تن

قوای امدادی و ملازمان وخدمتگزاران این‌عده‌را ازپنج میلیون تجاوز میدهد و البته این مقدار را نمیتوان باور نمود ، اما چون ایرانیها ظاهراً بکثرت عدد و عظمت کشور اهمیت میدادند شاید بتوانیم قبول کنیم که نیروی خشکی و دریائی باانضمام تبعه و خدمتگذاران بیك میلیون رسیده باشد . از این یك میلیون پس ازموضوع کردن عمله‌جات کشتی‌هادویست هزار مردان جنگی‌بیرون خواهدآمد . همچنین اتباع وپیروان در یك قشون شرقی زیاد میباشد ، چنانچه از دستجاتی که در خطوط ارتباطی‌جا گرفته ونیز بیماران ومعلولین وغیره را بخواهیم ازعدهٔ فوق خارج کنیم آنوقت شمارهٔ قشون پارسی که دردریا وبالاخره درخشکی‌بایونانیان روبروشده‌اند زیادنخواهدبود ، لیکن اینقدر مسلم است که تا آن زمان لشکر کشی بااین عظمت واقع نشده بود و این مسئله بهترین تصدیقی‌است که ازشجاعت ولیاقت یونانیها میشود ، اما باید دانست که ضعف لشکرایران بواسطهٔ همین کثرت عدد بود زیرا که چنین سپاه عظیم‌را نمیتوان برای عملیات وحرکات

طولانی بکار برد، چون خواربار رسانیدن بآنها بسی صعب‌است وهمچنین دور کردن آنها از دریا وناوها جز در ظرف چند روز در یك وقت ممکن نمیشد.

اوضاع جنگی یونان

در این حمله نیز مانند حملهٔ سابق آتن منظور عمده بود ومقرر شد ضربت شدید و حملهٔ اصلی بر شهر نامبرده وارد شود. از طرف دیگر پارسیها درکمال سهولت میتوانستند قوای دفاعیهٔ تنگهٔ کرنت یاخطوط دیگر را محصور کنند، مگر اینکه از طرف دریا مقاومت ببینند. بنابراین سرنوشت اسپارت هم بالاخره معلق بامر آتن میشد، اگر چه اسپارتی های نادان و متحدین ایشان که مأمور دفاع تنگه بودند این مسئله را بخوبی درك نمیکردند. خلاصه بواسطهٔ مساعی **تمیستو کل**[1] آتنی ها درظرف ده سال اخیر نیروی‌دریائی خود را فوق‌العاده ترقی‌وتوسعه داده هم سفائن وناوهای تازه ساخته وهم تکیه گاه محکم پیرئوس‌را ایجاد نموده بودند، بنابراین میتوانستند دروقت ورود و مهاجمهٔ دشمن سکنهٔ ولایات‌را بجزائر مجاور انتقال دهند و بالاخره راه دریا را در پیش گرفته مهاجرت نمایند و در ایتالیا میهن جدیدی برای خود تهیه کنند. واقعاً **تمیستو کل** بهمین خیال هم افتاده بود.

دیگر ازاقداماتیکه کردند این بودکه سعی نمودند دراینکه تمام مناقشات داخلی‌را مرتفع ساخته هیئت اتحادیهٔ عظیمی درمقابل مهاجمین تشکیل دهند. ابتدا با **ارگوس**[2] داخل مذاکره شدند. لیکن چون مردم آن محل تقاضا داشتند که دولت ایشان ازحیث حقوق فرماندهی با اسپارت در یکمرتبه قرار داده شود این مذاکرات بینتیجه ماند. **ارگوس** با آنکه رفتارش موجب نگرانی زیاد بود علناً باپارسیها موافقت نکرد. با **گلن**[3] جبار سیراکوزنیز مذاکرات بعمل آوردند و بنا برگفتهٔ **هرودوت** او اصرار داشت که درمقابل کمکی که میکند سپهسالار ویاامیر قوای خشکی ویادریائی یونان بشود، لیکن با وجود کثرت عدهٔ سربازان و ناوهائی که در اختیار خود داشت معذلك سفرای یونان از قبول این پیشنهاد اوامتناع ورزیده حتی آنرا قابل توجه ندانستند. اما احتمال دارد که اوبواسطهٔ اینکه جزیرهٔ سیسیل درتحت تهدید حملات کارتاژیها بود نمیتوانست

---

۱ - Themistocles. ۲ - Argos. ۳ - Gelon.

بیونانیها معاونتی نماید. بالجمله مردم کریت و جزیرهٔ کورسیرا (کرفو[1]) هم در دفاع‌از این خطر مشترك مساعدتی ننمودند.

حرکت قشون عظیم

حرکت قشون عظیم از سارد چنانکه **هرودوت** حکایت کرده است منظرهٔ آن باید شگفت‌آمیز بوده باشد. درفواصل دستجات فقط سپاهیان زبده جا گرفته و مابقی اجتماعات بی‌ترتیب مردمان مسلح بودند و بدون نظم پیش میرفتند. لیکن همینقدر که چنین جمعیتی را بخوبی راه برده و خوراك بآنها میرساندند معلوم میدارد که دولت ایران تنظیمات عالیه داشته است. قوهٔ آن دولت‌از حیثیات دیگر نیز کم نبود چه علاوه براینکه دوپل محکم از قایق برتنگهٔ داردانل بستند بررود استریمن[2] نیز پل زده و از میان دماغهٔ آتس نهری بریده بودند و این در آن فاصلهٔ بعیدهٔ ازمرکزدولت کار کوچکی نبود. از این گذشته در منازل مختلفه مخزنهای مهمهٔ خواربار فراهم کرده فقط مسئله‌ای که ممکن بود اسباب اشکال وزحمت شود تهیهٔ آب برای چنین لشکر عظیمی بود.

عبور از تنگهٔ داردانل خودکار بزرگی بود. دو پلی که در آنجا از قایق بسته و باین واسطه آنجا را معبر قرار داده بودند از طنابهای خیلی محکم ساخته شده بودند. عبور لشکریان در تحت نظر شاهنشاه واقع شد و او بر روی تختی از مرمر که بالای تلی نزدیك ابیدوس[3] زده بودند جلوس نموده درطلوع آفتاب از جام زرین شراب نثار دریا کرد و برای فیروزی و تسخیر اروپا دعا خواند. آنگاه جام طلاو قدحی از طلاو یك شمشیر پارسی بطور هدیه بدریا انداخت و سپاه جاوید با تاجهای گلی برسر مقدم صفوف واقع شده پا برروی پل گذاشتند و زیر پای آنها شاخه های مورد افشانده‌بودند. خلاصه لشکر عظیم (بیشتر) در زیر تهدید شلاق دسته دسته بخاك اروپا قدم گذاشتند و در دشت دوریسکوس[4] سپاهیان‌را شماره نمودند. ازآنجا به‌اکانتوس رفتند وآنجا موقتاً منقسم بسه دسته شدند تامجدداً در ترم[5] بهم متصل شوند.

چون مردم تسالی از یونانیها برای محافظت معبر کوه الیمپوس[6] استمداد نموده

[1] - Corfu. [2] - Strymon. [3] -Abidos. [4] - Doriscus. [5] -Therma. [6] - Olympus.

بودند آنها بدواً ده‌هزار تن به تمپه فرستادند لیکن بگفتهٔ **هرودوت** آنان ملاحظه کردند که دشمن آنها رامیتواند در آنجا محصور نماید بنابراین عقب نشستند وچون اهل تِسالی درمقابل **خشایارشا** خودرا تنها دیدند مجبور بمسالمت و موافقت گردیدند. پس قشون پارس بلامانع از مقدونیه و تِسالی عبور کرده و بدون اینکه زد و خوردی بشود اکثر ولایات شمالی و مرکزی یونان منقاد ایران شدند و فقط تسپیا[1] و پلاته[2] شرافتمندانه مستثنی ماندند.

مدافعه درترموپیل سال ۴۸۰ قبل از میلاد

چنانکه مذکور داشتیم اسپارتیها مأمور محافظت تنگهٔ کرِنت بودند و میل داشتند آتنیان ولایت آتیك[3] را درمقابل دشمن رها نموده بجنوب روند. آتنی‌ها این عقیده را ردکردند و حق هم داشتند وبالاخره پس‌ازعقب نشینی تمپه قرارداد ابلهانه‌ای که اساساً ناشی از اسپارتیها بود منتهی شد باینکه یك قوهٔ هفت هزار نفری در تحت ریاست **لئونیداس**[4] بفرستند تا معبر تنگ ترموپیل را حفظ نماید. این معبر موقع مستحکمی از یونان و واقع ما بین کوه و دریا بود. در ساحل یمین قریب سیصد فروند کشتی یونانی که درمقابل دماغهٔ آرتی میزیوم دراوبیه[5] موضع گرفته بودند آنرا محافظت مینمودند. هرگاه یونانیها باین نقطه مدد میفرستادند و باتمام قوای یونان آن موضع را حفظ میکردند محتمل است که قدرت **خشایارشا** بقوهٔ حربی‌درهم شکسته میشد، چنانکه برای **برن‌نوس**[6] ولشکرگول درسال ۲۷۹ قبل از میلاد اتفاق افتاد. باری دراینموقع شیوهٔ عملیات تدریجی بکار بردند وضرر دیدند. دستهٔ معتبری از قشون بهلاکت رسیده و پیشرفت دشمن راهم چندان تأخیر نینداخت. لیکن تأثیر اخلاقی که از ابراز شجاعت یونانیها در آن هنگام در سپاهیان ایرانی میبایست حاصل شده باشدمهم بوده سوءِ تدبیر یونانیها بهیچوجه از نام نیك ابدی **لئونیداس** و دلاوران همراه او نمیکاهد بلکه بر آن میافزاید.

۱- Thespia ۲- Plataca ۳- attica ٤- Leonidas ٥- Euboea
٦- Brennus

خشایارشا از تِرمْ با قشون بیشمار خود پیش رفت، لیکن چون خبر رسید که دشمن معبر را گرفته است متوقف شده دسته ای برای تحقیق امر فرستاد. خط ساحلی امروز خیلی پیش رفته اما در سال ۴۸۰ قبل ازمیلاد زبانهٔ باریکی از خاك فقط به پهنای صد پا دربای کوه بود، قوای یونانی بین دو نقطه اردو زده که از همهٔ نقاط تنگتر بود. جماعتی که برای تحصیل اطلاع رفته بودند خبر آوردند که یونانیان مشغول ورزش وشانه کردن گیسوان دراز خود میباشند مثل اینکه میخواهند بجشن و مهمانی بروند. **خشایارشا** چهار روز توقف کرد، ظاهراً بانتظار اینکه کشتیهای پارسی از معبر اریپوس[1] عبور کنند وبالاخره به مادیها و کیس‌سی‌ها و پس‌از آن بسپاه جاوید امرداد حمله برند. لیکن نیزه های کوتاه واسلحهٔ ناقص آنها باوجود جرئت وجلادتی که بخرج دادند بر یونانیها که اسلحهٔ کامل تری داشتند اثری نبخشید و صد ها از ایشان بهلاکت رسیدند. روز بعد محاربه تجدید شدو نتیجه مثل روز قبل بود. **خشایارشا** دلتنك شد تا اینکه بخت با پارسیها یاری کرد و یکنفر از یونانیهای خائن راهی از میان کوه بایشان نشان داد. پس سپاه جاوید را از آن راه روانه کردند و دسته قشون فوسیان که برای محافظت آن راه گماشته شده بودند نیز در ادای وظیفه کوتاهی نموده مقاومتی ظاهر نکردند و راه را رها کرده عقب رفتند. خبر این واقعهٔ هایله بسایر دستجات قشون رسید وهمه جا خالی کردند مگر اسپارتیها که سیصد تن بودند وتسپیان و مردم تِب که این‌دستهٔ اخیر (بنا بقول **هرودوت**) بزورسرنیزه نگاهداشته شدند. خلاصه این‌جماعت دلیرمنتظر محصور شدن ننشستند وبطرف پارسیان پیش رفتند وبدون ملاحظهٔ کثرت عدهٔ دشمن بمحاربه پرداختند تا تماماً جان خودرا باختند و نام ابدی حاصل نمودند.

زد وخورد های دریائی در آرتی میزیوم

دراین ضمن دردریا خیلی وقایع اتفاق افتاد. ناو های پارسی بعد از حرکت لشکریان دوازده روز در تِرمْ توقف کردند، بواسطهٔ اینکه بین بندر و خلیج پاکازیان لنگر گاهی نبود، پس از آن ده فروند کشتی تندروپیش انداخته راه افتادند. ناو های مقدم به سه فروند

[1] - Euripus

ناو یونانی برخوردند که در مقابل مصب رود پنیوس[1] مشغول تفحص و پاسداری بودند. دو فروند از آن ناوها منهدم شده‌و ناو های مهاجمین بسلامت بساحل مگنزی رسیدند، لیکن چون عدهٔ آنها زیاد بود ناچار در هشت صف بخطوط موازیهٔ با ساحل قرار گرفتند و در حالیکه باین ترتیب لنگر انداخته بودند طوفان ناگهانی برخاسته ۴۰۰ فروند از این ناو ها را در هم شکست و بعد از آنکه طوفان تخفیف یافت ناو های باقیماندهٔ ایران بطرف افتا[2] که در مقابل آرتی میزیوم و در اصل خاك یونان واقع بود متوجه شدند.

پارسی‌ها بی‌تدبیر نبودند وتصورمغلوبیت هم برای خودنمیکردند، بنابراین ۲۰۰ فروند ازناوهای جنگی خودرا جدا کرده فرستادندکه جزیرهٔ اوبه را دور زده ازبغازی که آن جزیره را از اصل خشکی جدا میکند بالا روند.

یونانیها ازاین فقره مطلع شده درتحت فرماندهی‌دریاسالاراسپارتی بنام**اوری بیاد**[3] به اصل سفاین جنگی و ناو های ایران حمله بردند، و سی فروند از آنها را دستگیر نمودند، لیکن نتیجهٔ مبارزه قطعی نبود. شب روز بعدهم بازهوا بحال یونانیها مساعدت کرده‌طوفان‌کلیهٔ کشتی‌ها وناوهائی را که باطراف اوبه فرستاده شده بود درهم‌شکست یکدسته از ناوهای آتن که پنجاه وسه فروندبود ظاهراًمستحفظ بغازکالسیس[4] بودنداین خبر خوش را برای یونانیها بردند، ضمناً ازطرف **خشایارشا** همواره بکشتیهای جنگی پارسیان امر میرسیدکه ناوهای یونان را شکافته بقشون متصل شوند. بنا براین در تمام خطوط زدوخورد شدیدی در گرفت، یونانیها درشرف مغلوبیت بودند و نصف ناو های آنها خراب شد. در این اثنا خبر رسید که لشکر ایران از ترموپیل عبور کرد، یونانیها برسیدن این خبر ایستادگی را مصلحت ندیده شبانه فرار کردند. اگر پارسیها آنها را تعاقب نموده بودند بسیاری از کشتیهای صدمه خوردهٔ آنان را دستگیر می‌نمودند، لیکن پارسیها با آنکه بابدبفراست دریافته باشند از فرار شبانهٔ یونانیها بی‌خبر ماندند. آنها با فرصت‌تمام از کنار ساحل اوبه رفتند درحالیکه آتنی‌ها مؤخرهٔ آنها راتشکیل میدادند.

۱- Peneius ۲- Aphetae ۳- Eurybiades ٤- Chalcis

پیشرفت قشون پارس و تسخیر آتن

تا اینجا برای پارسیها بد پیش نیامده بود. ازسخت ترین‌معابر گذشته، ناو های یونانی هم بعد از دو محار به عقب نشستند و راه یونان مرکزی بی مانع و منازع برای مهاجمین باز شد.
پس **خشایارشا** به فوسیس[1] رفته و آنرا بغارت داد، آنگاه قشون عظیم متوجه آتیك گردید. آتنیان چون درترموپیل امید موفقیت داشتند آتن را تخلیه نکرده بودند، ولی این کار را دراینموقع بعجله صورت دادند، زنها و کودکانرا به ترزن[2] واژین[3] وسالامیس[4] فرستادند، بعضی اشخاص هم بقول هاتف دلف که حرف مجمل ومبهمی زده وگفته‌بود آتن باید بحصار های چوبی خود اطمینان کند اعتماد کرده در اکروپل مانده بعد از مدافعهٔ شدید مغلوب ومقتول گردیدند وعاقبت آتن بدست مهاجمین افتاد و آنها بتلافی حریق سارد آنرا آتش‌زدند. شاهنشاه بعداز آنکه آتیك را بدلخواه خراب وآتن رامسخر نمود البته مطمئن بود که موقع نصرت وظفر آخری بزودی خواهد رسید لیکن مقدمات قیاس غلط بود ونتیجهٔ صحیح نداد.

جنگ سالامیس سال ۴۸۰ قبل ازمیلاد

تمیستوکل که دراقناع اسپارتیان وتصرف درمزاج ایشان‌کمال لیاقت وهنرمندی را ظاهر ساخت ناو های یونان را وادار کرد که پس از رها کردن آرتی میزیوم به سالامیس بروند تا اینکه ایشان بتوانند خانواده‌های خودرا نجات بدهند. درجزیرهٔ نامبرده آخرین امدادبایشان رسیده شمارهٔ آنها به قریب چهارصد فروند بالغ گردید که در واقع نجات یونان موکول بکثرت عدهٔ ناوها بود لکن باز عدهٔ ناوهای دشمن بر آنها فزونی داشت.

مسخر شدن آتن و پیشرفت ناوهای ایران بطرف فالرون[5] خیلی اسباب تشویش شده دستجات پلوپونسی اصرار کردند که باید کشتی ها بطرف کرنت بروند و در این باب ملاحظهٔ حال آتنیان را نکردند که خانوادههای ایشان درنتیجهٔ آن بمعرض‌دستگیری خواهند افتاد. عذر ایشان هم این بودکه میگفتند اگر در سالامیس مغلوب شدیم‌دیگر امید نجات از دست پارسیان باقی نمی‌ماند، لیکن در تنگهٔ کرنت قوای یونانیان اسباب

۱- Phocis ۲- Troizen ۳- Aegina ٤- Salamis ٥- Phaleron

قدرت و محافظت خواهد بود. این دلیل طوری در اذهان محکم مینمود که **تمیستو کل** بعجز افتاده بود لیکن در شورای جنگی که در تحت ریاست **اوری بیاد** منعقد شد شخصیت او بازظفر یافته نظریات خودرا پیش برد و ثابت نمود که فقط احتمال نجات یونانیان این است که در آبهای تنك محاربه کنند و درکرنت یقیناً کثرت عدد ناو های جنگی ایرانیها اسباب غلبهٔ ایشان خواهدگردید. دریاسالار کرنتی خواست با **تمیستو کل** معارضه کند باین بهانه که چون آتنیان وطن خودرا از دست داده اند حق اظهارعقیده ندارند. در پاسخ این دلیل **تمیستو کل** گفت در این صورت آتنیها به ایتالیا رفته وطن جدیدی برای خود تهیه خواهند کرد و دیگر داعی نخواهند داشت که در جنك باسایر یونانیها شرکت کنند. در این حیص و بیص که ممکن بود بعضی دستجات از جنك رو گردان شوند **تمیستو کل** نسبت برفقای خود حیله و دسیسه بکار برده تدبیری کرد و یونان را نجات داد باین معنی که قاصدی نزد **خشایارشا** فرستاد وپیغام داد که یونانیها درشرف عقب نشینی هستند وموقع آن رسیده که بکلی آنها رامضمحل نماید. **خشایارشا** چون از یونانیها خیانت کاری مکرر دیده بود این حرف را باور کرد و دستهٔ کشتی مصری خودرا که دویست فروند بود فرستاد تامعبرغربی بین سالامیس ومگار[1] رامسدود نمایند. پس از آن اصل ناو های خویش را از فالرون حرکت داد و آنها در اطراف جزیرهٔ پسیتالیا درسه صف قرارگرفتند و آن جزیره را هم قشون پارسی متصرف شدند. **خشایارشا** گمان میکرد نصرت و ظفر مسلم شده و عمدهٔ منظور او ممانعت از فرار یونانیان بود.

اریستید که اخیراً از تبعید مراجعت کرده بود خبر حرکات ناو های پارسیان را برای یونانیان آورد و برایشان ظاهر شدکه یا باید جنك کرده غالب شوند ویا مضمحل گردند و بخوبی دانستند که جان خود وخانوادهشان درگرو است. مزیتی که بر پارسیان داشتند اتحاد قومیت بود و اینکه محاربه باید در مجاری تنك واقع شود نیز برای آنها اسباب مساعدی محسوب میشد. ازآن طرف کشتیهای پارسی دستجات مختلف بودند و

[1] - Megara

اگرچه ابتدا درلجهٔ دریا موضع داشتند لیکن تلاقی ایشان با دشمن در محلی واقع میشد که بتناسب عدهٔ کثیر آنها وسعت نداشت ومجبور بودند بطور ستون مقابل دشمن بروند درصورتیکه یونانیان بطورصف ایستاده بودند. اما رعایای شاهنشاه هم جبن وضعف قلب ظاهر ننمودند ودر پیش نظر ولینعمت پر سطوت خود کمال رشادت را ظاهر ساختند.

ابتدای این جنگ دریائی معروف برای پارسیها مساعد بود. همینکه طلیعهٔ صبح ظاهر شد یونانیها ازکثرت عدهٔ دشمن واهمه کرده ناوهای خودرا تقریباً بساحل بردند اما غفلتاً جرئت وجسارتی که ازیأس واستیصال دست میدهد ایشان را بدلاوری واداشت وبطرف دشمن حمله ور شدند. ناوهای فینیقی شاهنشاه که بین پسیتالیا و خاك یونان حرکت میکردند با آتنیان و اژینی ها روبرو شدند و یونانیهای یونی[1] که بین پسیتالیا و سالامیس درحرکت بودند با کشتیهای پلوپونسی مقابل گردیدند. جنگ در کمال سختی درگرفت، دراین تنگنا کثرت عدهٔ ناوهای پارسی برای ایشان بیشتر ضرر بخشید، اگر چه درمیسره غالب بودند ولی درمیمنه بالاخره مغلوب گردیدند وباتفاق آرا افتخار فتح و ظفر راجع بشجاعت و زرنگی آتنیها و اژینی‌ها بود. بالاخره پارسیان درتمام صفوف عاجز شده به فالرُن عقب نشینی نمودند و دویست فروند ناو ایشان خراب شده بکعده هم با عمله جات دستگیر گردیدند. از یونانیها چهل ناو خراب شد، لیکن دشمن را تعاقب ننمودند.

این جنگ دریائی بزرگ که یکی از محاربات قطعی دنیا است باین طریق خاتمه یافت ومن دراین باب با **گرندی** هم عقیده ام که نتیجهٔ این واقعه قطعی تر از اثرجنگ ماراتن بود درصورتیکه آنراهم **کریزی**[2] مورخ ازمحاربات قطعیه میشمارد. دراین‌جنگ **اشیل** شاعر دریکی ازسفاین‌جنگی بوده و درمحاربه شرکت داشته‌است درمنظومهٔ‌معروف خود که بعنوان پارسیان است شرح آن را بنظم آورده و آن (چنانکه در زیر از نظر خوانندگان میگذرد) قابل مطالعه است.

« در ابتدا نیروی دریائی پارس در برابر ایشان ایستادگی کرد وهنگامیکه جابر

۱- مراد یونانیان آسیای صغیر است (مترجم)

۲- Creasy

ناوگان عظیم ما تنگ شد دوست از کمك رساندن بدوست عاجز ماند. منقار های مفرغی متحدین برناوهای ما لطمه ها زد و آرایش پاروهای آنها را سخت آشفته کرد. ناو های هلنی (یونانی) با زبردستی برگشتند و با اهرمها برما ضربه‌ها زدند. بسیاری از کشتی‌ها واژگون شدند. دیگر کسی نمیتوانست دریا را تشخیص بدهد. زیرا در سرتاسر سطح آب بواسطهٔ پاره‌های ناوها واعضای بدن کشتگان راه بند آمده وسواحل وصخره ها از لاشه‌ها پوشیده شده بود، هر زورقی بی‌انتظام میگریخت و هیچیك از زورقها یا واحد هـای ناوگان سپاه بربر[1] ما از این قاعده مستثنی نبود. ایشان با پاره های پاروها وتخته شکسته های تیز مانند مردان برماهیهای (تونی) یا گروه ماهیهای صید شده، ضربه میزدند. ناله ها و شیون های در هم و برهم شورابه های آن دریا را تا مسافت زیادی پوشیده بود تا آنکه بالاخره حضور شب آن وحشت را ازنظر ها مستور کرد.»

یونانیان ملتفت اهمیت پیشرفت وغلبهٔ خود نبودند وشب را درسالامیس به تهیهٔ اسباب جنگ روز بعد گذرانیدند، لیکن چون آفتاب برآمد دیدند از سفاین پارسی اثری نیست ویونان از هلاکت نجات یافته است.

مراجعت خشایارشا

درآخر محاربه **خشایارشا** بعجله شورای جنگ را تشکیل نمود و درآنجا **مردونیه** رأی داد که پادشاه بسارد مراجعت کند و تکمیل تسخیر یونان را باوواگذارنموده ۳۰۰ هزارتن لشکر برای اجرای این مقصود باو بدهد. شاهنشاه بی‌لیاقت هم شرافت وحیثیت ایران راملحوظ نداشته این رأی را قبول نمود وبه فراغت خاطر از آتیك حرکت کرد، ضمناً چون دردوم ماه اکتبر سال ۴۸۰ قبل ازمیلاد کسوفی واقع شد اسپارتیها هم این واقعه را بهانهٔ قراردادند که ازجای خود درتنگهٔ کرنت حرکت نکنند.

خشایارشا بعد از آنکه توقفی در تسالی نمود عقب نشینی خود را امتداد داده وچندین هزار ازلشکریانش درعرض راه از گرسنگی وامراض تلف شدند. چون بتنگهٔ داردانل رسید پل راطوفان خراب کرده بود، لهذا سفینه‌ای‌پیدا کرده خودبسلامت‌بساحل

۱ـ و آن بمعنی خارجی وبیگانه است (مترجم).

آسیا رفت واز قراری‌که نقل کرده اند چندین هزار نفر دیگر از سپاهیان گرسنهٔ او نیز در آنجا ازگرسنگی بهلاکت رسیدند. یونانیها کشتی های ایران را دنبال کردند، لیکن نتیجه نگرفتند. چون به اندروس رسیدند شورای‌جنگی تشکیل داده بمشاوره پرداختند، **تمیستوکل** اصرار داشت که باید بطرف شمال رفت وپل تنگهٔ داردانل را خراب کرد. **اوری‌بیاد** چنانکه مترقب بود سخت مخالفت نمود، آن آتنی مزور چون دید حرف او پیش نمیرود از آن استفاده کرده آدمش را نزد **خشایارشا** فرستاد و اورا از قضیه مطلع ساخت. بواسطهٔ این قبیل اعمال افتخار بزرگ خودرا لکه‌دار نمود.

مهاجمهٔ کارتاژیان بر سیسیل سال ۴۸۰ قبل از میلاد

وقعهٔ دیگر از وقایع این دورهٔ مهمه در سیسیل واقع شد. اهالی کارتاژ قوای مهمی برای حملهٔ به سیسیل و ضربت وارد آوردن بر یونان تهیه دیدند و شاید دیپلوماسی پارس هم دراین کار عامل بوده باطناً ایشان را باین عمل ترغیب کرده باشد. خلاصه بعد از اینکه سواران وعراده های‌آنها بواسطهٔ طوفان تلف شده و از دست رفت به پانورمو[1] رسیدند. سردار ایشان که **هامیلکار**[2] نام داشت ازآن بندر کنار ساحل را گرفته به هیمرا[3] که منطور نظر او بود رفت و آنجا را محاصره نمود. **ژلون** جبار سیراکوس بعجله بمدد **ترون**[4] پادشاه هیمرا آمد و پنجاه هزار پیاده و پنجهزار سوار همراه آورد. کارتاژیان سواران سیراکوس را با خود بغلط متحد فرض کردند و در مقابل ایشان بدفاع نپرداختند، باین واسطه اردوی بحری آنها تخریب و **هامیلکار** مقتول شد. پس از آن **ژلون** برکارتاژیهای دل شکسته حمله برد وآنها مقاومتی ننموده تماماً کشته یا دستگیر شدند و جنگ هیمرا هم یکی از جنگ های قطعیهٔ یونانیها محسوب گردید.

جنگهای مردونیه

برده سوم یعنی‌پردهٔ آخر کشمکش طولانی‌دلیرانه‌بین لشکربیشمار آسیا ویونانیهای شجاع‌وطن پرست‌بلند شد. **خشایارشا** هنگامیکه درتسالی توقف داشت زبدهٔ قشون خودرا که بواسطهٔ آن ایرانیان بلند همت میخواستند

۱- Panormus ۲- Hamilcar ۳- Himera ٤- Theron

یونان را بر مستملکات شاهنشاه اضافه کنند به **مردونیه** سپرد. بنابراین سردار نامبرده از مزاحمت دستجات بی لجام ویژه از زحمت شخص شاه و درباریان او مستخلص شد، چه اینها قوه وقدرت حربی را اضافه نمیکردند ولی نگاهداری و خواربار رسانیدن بایشان بر اشکال کارمیافزود، گذشته از اینکه تقریباً مسلم شده است که هروقت دربار دراعمال نظامی مداخله نماید البته مصیبت و بدبختی نتیجهٔ آن میشود.

مردونیه در امر یونانیها مجرب شده بود و قبل از اینکه حرکتی بکند بدواً از هاتف های مختلف استشاره نمود، بعلاوه بتوسط **اسکندر** پادشاه مقدونیه با آتنیان بنای مذاکرات را گذاشت وتکلیف شرافتمندانهٔ اتحاد با شاهنشاه را بایشان نمود، اسپارتیان چون این امر را دانستند سفرا بنزد آتنیان فرستادند وعهد و پیمان کردند و با اینکه دولت اسپارت تا آنوقت شرکت مهمی در کار نکرده بود و آتنیان صدمات کلی خورده بودند معهذا تعهد سفرا را قبول کردند و درجواب شاهنشاه گفتند تا خورشید در مدار آسمانی خود باقی است ما با **خشایارشا** متحد نخواهیم شد. **مردونیه** چون دید آتنیان ازسایر یونانیها جدا نمیشوند از تسالی متوجه جنوب شد و مجدداً ده ماه بعد از نوبت اول آتن را اشغال نمود و آتنیان دست تنها مانده و متحدین مددی بایشان نرسانیدند، خانواده های خودرا به سلامیس فرستادند و در آنجا محفوظ ماندند، در این موقع باز **مردونیه** با آتنیان وهمچنین مردم ارگیوس[1] داخل مذاکره شد اما ثمری نبخشید، از آنطرف اسپارتیان باستحکام تنگهٔ کرنت میپرداختند و عقل علیل ایشان وافی نبود باینکه لزوم شرکت درعمل را احساس نمایند ودرحقیقت درتقاعد خود بقدری مداومت نمودند که نزدیك بود پیمان حوصله و طاقت آتنیان لبریز شود، بالاخره بعد از وفات **کلئومبروتوس**[2] وجلوس **پوزانیاس**[3] بنای فعالیت را گذاشتند ولشکر پلوپونسی مأمور بحرکت شد ومعجلاً بطرف شمال بملاقات دشمن شتافت. **مردونیه** آنچه از آتن باقی مانده بود خراب کرده به بئوتیه[4] رفت که در آنجا از متحدینی که داشت باو کمك شده بعلاوه برای حرکات و گردش سواران نیز مناسب تر از دشت پرتلال آتیك بود. لشکر یونان

۱- Argives ۲- Cleombrotus ۳- Pousanias ٤- Boeotia

که سوار نبودند دنبال رفتند و ابتدا در دامنه های کوه کی ته رُن[1] قرار گرفتند چه در آنجا کمتر از جلگه در معرض حملات سواران پارسی بودند.

مردونیه تمام سواران خودرا در تحت **ماسیس تیوس**[2] برای خسته کردن یونانیها فرستاد و آنها بشیوهٔ ایرانیها حملات متوالیه برده تلفات زیاد وارد آوردند و بالاخره اسب **ماسیس تیوس** مجروح شده اورا بزمین انداخت. یونانیها فوراً شتافته سردار افتاده را بقتل رسانیدند و هر چند سواران پارسی برای ذر بردن نعش او حملهٔ بسیار شدید بردند لیکن موفق نشدند و با تلفات زیاد با کمال افسردگی باردوی خود مراجعت نمودند.

جنگ پلاته درسال ۴۷۹ قبل از میلاد

لشکریونان از این پیشرفت خود مغرور شده و از جهت فراوانی تهیه آب نیز اطمینان پیدا کرده از تحت حفاظت تلال در آمده موضعی اختیار کردند که یسار آن بر یکی ازشعب رود آسُپ[3] تکیه داشت و یمین وی نزدیك چشمهٔ گارگافی بود و اصل رود آسُپ بین یونانیها وایرانیها کشیده میشد. در این حال سواران ایرانی بهتر میتوانستند کار کنند وموقع جدید یونانیها دومعبری را که خطوط ارتباطیه آنها ما بین آن دو معبر واقع میشد حفظ نمیکرد و بنابر این یك قافلهٔ مرکب از پانشد حیوان بارکش با رانندگان و شاید همراهان آنها گرفتار پارسیها شده قطعه قطعه شدند.

مردونیه میل داشت بیك جنك قطعی کار را تمام کند و شاید که علت اشتیاق او باتمام کار تنگی خوار بار بوده باشد نقشهٔ او این بود که سواران خویش را بکار انداخته یونانیها را بدست و پا بیندازد و تا اندازهٔ هم موفق شد. سوارانش که تیر انداز بودند و نمیتوانستند از نزدیك محاربه کنند بواسطهٔ انداختن تیر و زوبین لشکریان یونانی را خسته نمودند، چشمهٔ گارگافی را که مشرب تمام قشون یونان بود خراب و پر کردند واین مطالب را که **هرودوت** نقل میکند دلالت دارد بر اینکه اوضاع برای پارسیهاخیلی مساعد بوده است. یونانیها مقام تعرضیرا رهانموده مصمم شدند شبانه عقب نشسته موقع

۱- Kithaeron ۲- Masistius ۳- Asopus

بهتری نزدیك پلاته اختیار نمایند و این امر مشکل ترین اعمال جنگی بود و بخوشی صورت نگرفت باین معنی که یکی ازسرداران اسپارتی چندبن ساعت ازعقب نشینی امتناع ورزیدوقلب لشکر که ازدستجات کوچك تشکیل شده بود ازجناحین جداشد وبنابراین چون روز برآمد قسمت های عمدهٔ قشون اسپارتی و آتنی بقدری از هم فاصله داشتند که نمیتوانستند بیکدیگر معاونت نمایند و اسپارتیها بدشمن نزدیکتر بودند وسایر متحدین بهیچوجه دیده نمیشدند.



۲۷ سرباز سنگین اسلحهٔ یونانی و پارسی حامل پرچم که افتاده است . از یك کاسهٔ گلی درموزهٔ لور (اقتباس از نقاشی دور (Doures))

مردونیه بقاعده باید فتح را مسلم دانسته باشد زیرا که تقریباً دویست هزارتن

ایرانی و پنجاه هزار تن یونانی داشت و در برابر او بیش از صد هزار تن یونانی نبود[1] و آنها هم لااقل بسه دسته منقسم شده وبیکدیگر نمیتوانستند مدد نمایند پس بشوق‌تمام سواران‌را بحمله نسبت باسپارتیان واداشت وسپاهیان جاویدرا هم دنبال ایشان‌انداخت. اسپارتیان که ساعت را نحس میدانستند تیرباران دشمن را تحمل کرده‌دست درنیاوردند تا موقعیکه معلوم شد نحوست گذشته است آنگاه با دشمن دست به گریبان شدند.

پارسی‌ها شجاعت فوق‌العاده ظاهر نمودند اما حربه و اسلحه شان کافی نبودوتمام مساعی که بکاربردند بیفائده ماند وعاقبت **مردونیهٔ** رشید هم‌که بر سپاه جاوید فرماندهی میکرد کشته شد وهزاران ازسپاهیان مزبور نیز در اطراف جنازهٔ او بقتل رسیدند. کشته شدن سردار که غالباً درمحاربات آسیائی‌اسباب پریشانی لشکر میشود در این‌موقع نیز همین اثر را بخشید وقشون پارس بااغتشاش تمام باردوی خود متحصن شده ضمناً آتنیان که بمدد اسپارتیان میآمدند گرفتار لشکریان یونانی **مردونیه** شدند لیکن این جماعت باستثنای بیوتی‌ها در امرمحاربه اهتمامی ظاهر ننمودند وچون آنها عقب‌کشیدند آتنیها برای یورش باردوی ایرانی پیش‌رفتند بواسطهٔ اینکه آنهامهندسین یونان محسوب میشدند و اسپارتی‌ها منتظر ورود ایشان بودند.

کشتاری که در اردوی ایران واقع شد فوق العاده بوده آسیائی های دل باخته چندان مقاومتی نکردند و ازقراریکه **هرودوت** نقل کرده فقط سه هزار نفر از ایشان جان بدر بردند، لیکن تصدیق میکنید که یکدستهٔ چهل هزار نفری بسرداری **ارته‌باز** که مخالف نظریات **مردونیه** بود وعقیده داشت که باید صبر کرد و با تأنی پیش رفت با نظم وترتیب کامل عقب نشینی کردند و با یونانیها بهیچوجه طرف نشدند، ازاین‌گذشته گمان نمیرود که پیادگان یونانی توانسته باشند قوهٔ مهم سوارهٔ پارسی را گرفتار کنند.

خلاصه شجاعت اسپارتیها فیروزی یونان را قطعی وکامل‌ساخت. لشکریان‌یونانی در میدان وسیع و اوضاع غیر مساعد گرفتار شده و فقط دو دسته از سه دسته حاضر بودند، آنها هم بیکدیگر نمیتوانستند قوه برسانند. معهذا با وجود کثرت عدد طرف

---

۱ ـ باید درنظر داشت که در تعداد قشون ازدوطرف مبالغه شده است (مؤلف).

مقابل ونواقصی که درکار خودشان بود نظام واسلحهٔ یونانی اسباب نصرت و ظفر کـامل ایشان گردید.

جنگ میکال درسال ۴۷۹ قبل از میلاد

مقارن وقوع آن محاربهٔ مهم وشاید درهمان روز ناوهای پارسی که در مقابل سامس توقف داشتند گرفتار یونانیها شده منهدم گردیدند. پارسی‌ها برای اینکه با فاتحین سالامیس روبرونشوند ناو های خود را بدماغهٔ میکال که در اصل خشکی واقع است کشیدند و در آنجا شصت هزار نفر ازسپاهیان آنهارا تقویت میکردند ومکان مستحکمی داشتند. اما دلاوران یونانی دست از شکار خود بر نمیداشتند و دشمن را بساحل تعاقب کرده یك فتح درخشان دیگر نیز نمودند وتمام ناوها را آتش زدند. این ضربت آخری تسلط پارس‌را بریونانیهای جزائردرهم‌شکست. طغیان زبانه‌کشید ومانند شعله‌ای منتشر شد. آتنی‌ها که صاحب اختیاری دریا را دارا شده بودند طاغیان را مدد کردند تااینکه یونانی‌های اروپا و جزائر همه آزاد شدند و قادر گردیدند که به برادران آسیائی خود برای تحصیل آزادی کمك نمایند.

تسخیر سس‌تس سال ۴۷۸ قبل از میلاد

واقعه ای‌که در این جنگ حیرت انگیز خاتم عمل بود تسخیر سس‌تس[1] است که چون در جانب اروپائی تنگهٔ داردانل واقع بود برای شاهنشاه محل خوبی بجهت پیاده کردن قشون محسوب میشد. چون رئیس اسپارتی ها لزوم واهمیت تسخیر این محل‌را نمی فهمید با دستجات خود بولایت خویش مراجعت نمود و تسخیر آن قلعهٔ مهم فقط باهتمام و پافشاری آتنی ها واقع شد. پادگان پارس فرار کردند لیکن آنها را تعقیب‌نموده گرفتار ساختند وتسخیر سس‌تس جنگ بزرگ را ختم کرد وبنابراین آخرین واقعهٔ آن رستاخیز بزرگ محسوب میشود.

نتایج آخرین عمل

این محاربات عظیمه که قوم آریائی‌بزرگ آسیائی با ابناء نوع‌دور افتادهٔ اروپائی خود نمودند قابل این هست‌که تجدید نظری در

1- Sestos

آن بنمائیم . اول مسئله ای که باید در نظر بگیریم اینست که یونانیها بچه سبب غالب شدند . گذشته ازخصائل تعجب انگیزی که آنها داشتند یکی ازمزایای ایشان این بودکه در اراضی ناهمواری جنگ میکردندکه بآن مأنوس وآشنا بودند وبا تربیت وهیئت ایشان مناسبت داشت . درصورتیکه پارسیان معتاد بدشتهای وسیع و هموار آسیا بودند که در آنجا قشون پیاده هرگاه در تحت تقویت سواران نباشد البته درمقابل دشمن سواره عاجز میشود . علاوه براین تفاوت اسلحه کمال مدخلیت را داشت . یونانیها تربیت شده بودند باینکه حربهٔ سنگین رابسهولت حمل کنند وبکاربرند، درحالیکه ایرانیها چندان‌اهتمامی در امر اسلحه نکرده وکمیت لشکر را بیش‌ازکیفیت اهمیت داده بودند. بالاخره‌هرچند لشکر پارسی کاملا در تحت تربیت و ادارهٔ صحیح بود لیکن دوری یونان از مرکز و منشأ اصلی ایرانیها برای یونانیها خیلی مفید و مؤثر واقع شد . اهمیت جنگی این محاربات را ممکن است مبالغه کرده باشند زیرا که هرگاه **خشایارشا** فتح هم میشد ولایت دوری را چون یونان نمیتوانست زمان درازی نگاه بدارد و این عقیدهٔ **گرندی** صحیح است که « نجات یونان بواسطهٔ وقوع این جنگ بود نه نتیجهٔ آن . »

بعبارت دیگر بواسطهٔ مهاجمهٔ پارسیها و یونان بغض وعداوتی دریونانیها تولید شد که تمدن یونان را مانع گردید ازاینکه درتحت نفوذ مشرق زمین رفته ومستحیل گردد. بسیاری ازنویسندگان تصور کرده اند که دولت پارس بواسطهٔ طرد شدن پارسیها ازیونان بحال انحطاط افتاد وشکی نیست که باقی ماندگان قشون کبیر باکناف کشور پراکنده شدند و داستان شکست پارس را منتشر نموده‌اند .

لیکن می بینیم بعد از این جنگ نیزمدت ۱۵۰ سال دولت پارس درعرصهٔ دنیا یکه تازاست ، این امررا دلیل میگیریم براینکه دوران پارسیها بسرنرسیده و درحقیقت یونان که منقسم به دول کوچك بود وغالبا باهم مناقشه داشتند بعد ازفتوحات ماراتن وسالامیس و پلاته نیز مرد میدان وصاحب اختیارات آسیا محسوب نمیشد . بردن این گوی از آن میدان موقوف بود باینکه مقدونیه طلوع کند و در یونان تقدم و تسلط یابد و جهانگیر بزرگی بظهور آورد که شاید بتوان اورا بزرگترین هنرمند جنگی‌عالم

محسوب داشت. وقبل از اینکه این دلاور بمیدان آید یونانیها فقط درحاشیهٔ آسیای‌صغیر کار میکردند وسکنهٔ درونی باز مطیع اوامر والی سارد بودند.

اما اگر نویسندگان تاریخ یونان در قوت واهمیت ضربت واردهٔ بر ایران بواسطهٔ دفع شدن ازیونان مبالغه کرده اند شکی نیست در اینکه فتوحات یونانیها برای یونان و تمدن جدید اهمیت فوق العاده داشته است. **کوروش** بعد ازمغلوب شدن **کرزوس** بـا کمال آسانی یونانیهای سواحل آسیای صغیر و جزائر مجاور آنرا منقاد نمود، **داریوش** پس از جنگ با سکاها (طوایف سیت) قشونی فرستاده حدود یونان شمالی را نیز در تحت اطـاعت او در آورده بود. پس از آن چون لشکر کشی بزرگ شروع شد اکثر یونانیهای شمال ومرکز یونان‌سرتسلیم پیش‌آوردند وفقط دلاوران آتیك وپلوپونس باقی ماندند. اگرچه در پلوپونس هم مردم آرگوس طرفدار پارس بودند. آتیك نیز زیر پـای دشمن افتاد و شهر آتن دو مرتبه گرفتار خرابی شد. دراین حال فتوحات یونانیها یك مرتبه یونان وتقریباً تمام مستعمرات اروپائی و آسیائی اورا مستخلص نمود. جزائر و بسیاری از بلاد آسیائی نیز آزاد شدند، درحقیقت بواسطهٔ ضعف نفس **خشایارشا** که در بقیهٔ سلطنت خالی از افتخار خود بهیچوجه اهتمامی در امر یونان ننمود آنها از حال تدافع خارج شده مقام تعرض اختیار کردند و اینحال را تا وقتیکه **اسکندر** پـایتخت ایران را آتش زد و صاحب اختیار آسیا شد ادامه دادند. اما از این گذشته اگر نظر بکلیهٔ عالم کنیم باید بگوئیم وقایع ماراتن و سالامیس و پلاته نه تنها غلبهٔ یونان بلـکه فیروزی نوع بشر و پیشرفت یك آمال و مقصود[1] عالی تری بوده است وحتی امروز هم

۱- روح قضیه اینست‌که مردمان اروپا از حیث تمدن خودشان رامدیون یونان‌میدانند چه علوم وادبیات وصنایع یونانی بودکه بروم رفت واز آنجا باروپا سرایت‌کرد معلوم است‌که بااین‌مقدمه اروپائیهاحسیاتی رقیق نسبت بیونانیهای قدیم میپرورند و اکثر عقیده دارند که اگر ایرانیها در این جنك ها بهره مند میشدند اساس تمدن یونانی و بالنتیجه رومی واروپائی متزلزل میگشت، تعجب دراین است که **نلدکه** عالم آلمانی هم‌دارای همین عقیده‌است ولی باید دانست‌که دولت‌های آسیائی برخلاف‌دول اروپا هیچوقت متعرض تمدن ملت مغلوب وعوائد و رسوم آنها نبوده اند و صفحات تاریخ هم گواه بر این مدعاست

(بقیه در صفحه بعد)

نمیتوانیم کاملا تقدیر کنیم که مرهونیت ما نسبت بآن دلاوران جسور که اعمال و محاربات ایشان نسبت بگذشتگان و آیندگان خودشان کم نظیر بوده بچه اندازه است .

(تتمهٔ پاورقی صفحه ۲۷۹)

چنانکه **ماسپرو** دانشمند بزرك فرانسوی در این خصوص میگوید اگر ایرانیها بهره‌مند میشدند تمدن یونانی از میان نمیرفت زیرا این تمدن در تحت سلطهٔ خارجی هم برتری خودرا حفظ مینمود. نقل از ایران باستان یا تاریخ مفصل ایران (مترجم) .



شکل عقاب هخامنشی
(اقتباس ازیك نشان بزرگ طلا در موزهٔ بریتانیائی)

فصل هجدهم

احوال دولت پارس بعد از طرد شدن از یونان

در ایام اخشورش (این امور واقع شد)، این همان اخشورش است
که از هندتا حبش بر صد و بیست وهفت ولایت سلطنت میکرد.

«کتاب استر توراة باب اول آیه اول»

خشایارشا بعد از مراجعت از یونان

برای این دوره مأخذ موثق ما **هرودوت** است و چون کتاب معتبر او بواقعهٔ تسخیر سِستُس ختم میشود تامدتی تاریخ ایران برای ما تا یك اندازه مجمل بود زیرا که هرچند در نوشتجات **توسیدید**[1] از وقایع مهمهٔ راجعهٔ بایران اشارتی هست لیکن تفصیل داده نشده است. باری **خشایارشا** بعد از عقب نشینی وهن آور خود زیاده از یکسال درسارد توقف نمودوظاهراً برای لشکرکشی جدیدی‌که یونان را مقهورکند طرح میریخت لیکن نتیجه ای ازاو ظاهر نشد، ضمناً پادشاه شهوت پرست عاشق زوجهٔ برادر خود **ماسیس‌تس**[2] شد اما چون آن زن با او موافقت نکرد مهر خودرا بر دختر او انداخت و برای رسیدن بمقصود تا مشروع خویش ساعی شد که آن دختر را بزوجیت پسر خود **داریوش** در آورد. ملکه **آمستریس**[3] را حسد بجنبش آمد و مادر دختر

۱- Thucydides. ۲- Masistes. ۳- Amestris.

را بچنگ آورده اورا تحت شکنجه و آزار قرار داد و ناقص کرد و این عمل بیرحمانه **ماسیس تس** را که درباختر بود وادار بطغیان نمود لیکن گرفتار شد وبقتل رسید. پس از آن **خشایارشا** ازسارد بشوش آمد ومدت چندین سال دیگر خبری از او نداریم.

تاخت و تازهای یونانیها در آسیای صغیر وجنك اوریمدن، ۴۶۶ پیش ازمیلاد

همینکه شاهنشاه بمرکز دولت خود باز گشت حملات یونانیان درنظر ایرانیان البته خالی از اهمیت می‌نمود و یونانیها همچون از مرکز خود فاصلهٔ زیاد داشتند نمی توانستند بقلب دشمن ضربتی وارد آورند، از آنطرف مداومت درمحاربات برای آتن کمال اهمیت را داشت، بواسطهٔ اتحاد **دلس**[1] که بموجب آن آتن قوای متحدین را تشکیل و اداره میکرد نیروی دریائی درست شده و در سال ٤٦٦ قبل از میلاد پس از دوازده سال محاربات دائمی مساعی یونان در تحت پیشوائی حیات بخش **سیمن** پسر **میلتیاد**[2] منتهی بیك فتح باشکوهی دراوریمدن واقع درخلیج پامفیلیه[3] گردید ودر آنجا یونانیان مانند واقعهٔ میکال قشون پیاده کرده و یکدسته از لشکریان پارسی را که متحصن بودند مغلوب ساختند و کشتی های ایشان را هم منهدم نمودند. این فتح مکمل شد باینکه هشتاد فروند کشتی یا ناو فینیقی‌که بمدد پارسیها میآمدند نیز گرفتار گردیدند ومیتوان قبول کرد که بحر پیمایان آسیائی بعد از این خسارت های فاحش هیچوقت با نیروی دریائی یونانی راضی بمقابله نمی‌شدند مگر اینکه ازحیث جمعیت و برتری قوهٔ اطمینان کامل حاصل مینمودند.

قتل خشایارشا، ۴۶۶ قبل ازمیلاد

ظاهراً این است‌که بی کفایتی وفساد اخلاق **خشایارشا** مکافات خود را همراه آورد و بعد از بیست سال سلطنت مصیبت آور بدست **ارتابانوس**[4] (اردوان) رئیس پاسبانان خود بقتل رسید.

خصال خشایارشا

خشایارشا راچنانکه سابقاً گفته‌ایم عموماً با **اخشورش** مذکور در توراة تطبیق میکنند وچندان نمیتوان از اوخوب گفت ویا

---

١. Delos. ٢. Miltiades. ٣. Pamphylia. ٤. Artabanus.

تعریف کرد چه وقتیکه بسلطنت رسید مقتدرترین دولتی را که تا آن زمان در دنیا دیده شده بود دارا بود، علاوه لشکری عظیم و وسایل و قوای بی نهایتی در دسترس داشت و با وجوداین میراث با شکوه همینکه در دریا یك لطمه‌ای از یونانیها خورد ترسید وبجای اینکه جنگ را مداومت دهد تا لکهٔ مغلوبیت را ازخود محو کند از یونان آشفته بآسیا فرار کرد وآنجا بقیهٔ سلطنت خودرا بعیاشی وهوسرانی بسر برده زمام امور را بخواجه سرایان واگذار نمود.

جلوس ارتاکسرك سس اول (اردشیر دراز دست) در ۴۶۵ قبل از میلاد

بنا بروایتی که محتمل الصدق است رئیس خواجه سرایان با **آرتابانوس** همدست بوده و قاتل بعد از قتل ارباب خود **ارتاکسرك سس** را که آن زمان طفلی بیش نبود بر انگیخته برادر بزرگش **داریوش** را متهم بقتل نموده وحکم اعدام اورا گرفته فوراً مجری‌داشت. باری **ارتاکسرك سس** اول (یعنی اردشیر) که درتاریخ معروف به دراز دست[1] میباشد با این وضع شریرانه برتخت جلوس نمود و مدت هفت ماه در حقیقت **اردوان** سلطنت میکرد حتی اینکه در بعضی تواریخ اسم او هم جزء سلاطین مذکور شده لیکن دوران او کوتاه بود باین معنی که بقتل ولینعمت و ولینعمت زادهٔ خود قناعت نکرده درصدد قتل پادشاه جوان نیز بر آمد لیکن در این مورد موفق نشد بلکه خودرا برسر اینکار گذاشت وانتقام گیرندهٔ او **مگابیز**[2] نام داشت و اومقدر بود درمدت سلطنت طولانی اردشیر اول نقش مهمی را بازی کند.

طغیان هیستاسپ (ویشتاسپ) درسال ۴۶۲ قبل از میلاد

با وجود این حوادث داخلی، کشور ایران انقلابی پیدا نکرد و برادر بزرگتر پادشاه جوان در باختر یعنی یکی از ولایات دور دست پرچم خود سری برافراشت. سپاهیان دولتی بر او حمله بردند و **اردشیر** شخصاً برایشان فرماندهی نمود و در دومحاربه

۱- **نلدکه** دراز دست را کنایه ازبسط ید وقدرت دانسته ولی‌آنچه قرین بقیاس معلوم میشود این استکه آن بغرابت بدنی مربوط میباشد وگواه بر این معنی شرحی است در یشت ۱۷ (یت یشت) ذکر شده که آن بدینقرار است. تو نغزی ای **زردشت** و توخوب آفریده ای‌سپنتمان با پاهای خوب بازوان‌بلند، بتن توفر داده شده (و) بروان تو سعادت جاودانی (مؤلف).

۲ - Megabyzus.

برادر را درحدود سال ٤٦٢ قبل ازمیلاد مغلوب نمود وشکست های مزبور یقیناً کار اورا خراب و جمعیتش را پریشان کرد زیرا که از آن ببعد اسمی از او برده نمیشود، سابقاً مذکور داشتیم که بعد از طغیان آخری مصر بازشاهزادگان آن کشور از قدرت محروم نگردیدند و بنابراین وقتیکه ولایت لیبیا درتحت امارت **ایناروس** پسر **پسامتیك** بنای عصیان را گذاشت آن شاهزاده توانست قوای مهمی فراهم کند و ناحیهٔ دلتا طرفدار اوشد. اما دردرهٔ نیل که پادگان پارسی تمام مواضع مهمه را دردست‌داشتند تعرضی نکردند و آنچه میتوان حدس زد این است که هخامنش که سمت نیابت سلطنت داشت بواسطهٔ معاونتی که آتنیان بمصریان نمودند نتوانست این فتنه را بخواباند. در این موقع آتن بمنتهای عظمت خود رسیده بود و یك بنای مهمی برسم یادگار که برای قسمتی از اهالی شهر برپا شده هنوز موجود میباشد وآن اسامی ١٦٨ تن از دلاوران آتنی را در بر دارد که تمام آنها درجنگ ٤٥٩ پیش ازمیلاد کشته شده‌اند و این سال همان سالی است که‌کشتی‌های یونانی بمصر رفته ودلاوران مزبوردرقبرس، مصر، فینیقیه، هالیس (در شبه جزیرهٔ آرگو[1]) ، اژنه[2] و مگارا[3] بقتل رسیده‌اند. باز جنگ دریائی دیگری هم که جنگ سکریفالیا[4] میباشد در همان سال واقع شد و یقیناً قومی که تاریخش دارای یك چنین یادداشت شرافتمندانه ای باشد خیلی کم است.

شورش مصر ۴۶۰ تا ۴۵۴ قبل از میلاد

دراین موقع آتنیان‌دویست فروند کشتی تیری ـرم بمصر روانه کردند وآن دارای یك قوهٔ بزرگی بود که هم در خشکی میتواست جنگ کند و هم در دریا. متحدین در پاپرمیس[5] واقع در دلتا با سپاه پارس روبرو شدند و نتیجه این شد که هخامنش بقتل رسید ولشکریانش هلاك شدند. در این ضمن یکدسته از آتنیان اتفاقاً بناو های فینیقی برخوردند وپنجاه فروند ازآنها را غرق یا گرفتار نمودند. پس‌ازاین فتوحات آتنیان مغرور شده به ممفیس حمله بردند و بزودی آنرا مسخر ساختند، اما پارسیها قلعهٔ آن شهر را که معروف بحصار سفید بود نگهداشتند و مهاجمین را دفع نمودند و آنها مجبور

١- Argive. ٢- Aegina. ٣- Megara. ٤- Kekryphalea. ٥- Papremis.

شدند از روی قاعده بمحاصرهٔ قلعه بپردازند .

در سال بعد یعنی سال ٤٥٦ قبل از میلاد لشکری ایرانی بعدهٔ سیصد هزار تن بپشتیبانی سیصد فروند ناو فینیقی تحت ریاست وفرمان **مگابیز**[۱] که سردار قابلی بود بمیدان آمدند، متحدین ازمحاصرهٔ دژ سفید دست بر داشته بمقابلهٔ دشمن پرداختند، لیکن مصریان چنانکه اکثر اوقات در میدان جنگ مغلوب شده‌اند در این موقع نیزشکست خوردند ومدعی سلطنت یعنی **ایناروس** مجروح و گرفتار شد . دستجات یونانی عقب نشسته بجزیرهٔ پروسوپیس[۲] که نزدیك بود پناهنده شدند ومدت یکسال و نیم که ابتدای آن از اول ٤٥٥ قبل از میلاد بود در برابر حملات پارسیها پایداری نمودند .

در این احوال لشکریان ایرانی مشغول برگردانیدن آب یکی از شعبه های نیل شدند . یك روز یونانیان ناوهای خودرا درخشکی دیده و ازناچاری آنها را آتش زدند و در موقع حملهٔ ایرانیها بیشترشان بقتل رسیدند . مابقی که نزدیك بششهزار تن بودند با شرائط آبرومندی تسلیم شدند و برای اینکه قرارداد بتصدیق شاهنشاه برسد آن جماعت را بشوش بردند . در این میانه پنجاه فروند کشتی وناو یونانی بیموقع بکمك متحدین خود آمده دریکی از دهانه های نیل وارد و گرفتار فینیقیان شدند و بتلافی شکست های سابق نصف آن کشتی‌ها را غرق کردند .

مغلوبیت یونانیها شورش مصر را خاتمه داد ، لیکن جماعتی از میهن پرستان مصر بباتلاقها پناه برده در زد و خورد ولی نامنظم باقی ماندند و یکی از بازماندگان خانوادهٔ **آمازیس** را که **آمیرته** نام داشت بسلطنت برداشتند . خلاصه چون ازنظر نظامی باین جنگ بنگریم معلوم میشود که جمعیت های عظیم یونانی هم بالضروره در مقابل ایرانیها فاتح وغالب نبوده‌اند ، اگر **اردشیر اول** مردی با عزم بود باز مستعمرات آسیائی یونان درتحت تبعیت ایران میرفت و استقلال یونان مسلماً متزلزل میگردید .

صلح کالیاس سال ۴۴۹ قبل ازمیلاد تقریباً

بعد ازضربت شدیدی که در مصر بقدرت آتن وارد آمد پارسیها قصد تجدید تسخیر قبرس نمودند . آتنیان نیز در صدد مخالفت

۱- Megabyzus- ۲- Prosopis.

برآمدند و درسال ٤٤٩ قبل ازمیلاد بعد ازآنکه یك قرارداد صلحی برای مدت پنج سال با اسپارتیها بستند، سیمون را که سردار کل متحدین بود با دویست فروند کشتی فرستادند، اما آن سردار قابل قبل ازآنکه پیشرفت حسابی بکند درگذشت و ناوها ظاهراً بواسطهٔ کمی آذوقه و خواربار مجبور شدند دست ازمحاصره کی‌تیون که در قبرس واقع



۲۸- قبه سپر نقره در موزه بریتانیائی

(اقتباس از «دفاین سیحون»)

نقش بالاصفحهٔ نقره‌است که ظاهراً قبهٔ سپر بوده است و آن بواسطهٔ سه ورقهٔ نازکی از زر روی نقوش برجسته نشانده شده وگل‌میخی است دروسط که بواسطهٔ پنج سوراخ بسته شده است. دورصفحه یك حاشیهٔ زنجیره دار نقش شده و در اطراف صفحه سه نفر سوار شکار خرگوش، گورن و غزال مشغولند.

بود بردارند. چون از مقابل سالامیس که درهمان جزیره بود مگدستند گرفتار سهند

فروند ناو فینیقی شدند که مشغول پیاده کردن قشون بودند و مانند دفعات پیش یونانیها کشتی های جنگی دشمن را شکست داده یکصد فروند از آنها را گرفتار کردند و مابقی را غرق نمودند و در خشکی هم بر سپاهیان طرف مقابل غالب آمدند.

آتنیان این پیشرفت بزرگ را مغتنم دانستند، برای اینکه با شاهنشاه صلح کنند پس **کالیاس**[1] که از رجال سیاسی مهم بود بشوش رفت وقراردادی بسته شد که بموجب آن **اردشیر اول** استقلال تمام یونانیهائی که جزو اتحاد دلوس بودند تصدیق نمود وقبول کرد که کشتیهای جنگی در دریاهای یونان سیر ندهد وفقط کشتی بازرگانی حرکت کند، از آن طرف یونانی ها هم در نوبهٔ خود صرفنظر کردند از اینکه بقیهٔ یونانیها را از تحت اطاعت ایران در آورند. آنچه بر ایشان خیلی ناگوار بود این بود که دعاوی خود را برجزیرهٔ قبرس نیزاسقاط نمودند[2]. در انعقاد این قرارداد صلح، یونانیها حزم واحتیاط بخرج دادند، چه برای حفظ اقتدار آتن مجبور بودند ازسکنهٔ آتیك همواره لشکر بگیرند وجمعیت آن ناحیه در شرف انهدام بود. از این گذشته جزیرهٔ قبرس از آتیك دور و به فینیقیه نزدیك بود وکشمکش برای آن جزیره مناسبت نداشت. بواسطه مصالحه آتن از خطر تعرض ایران محفوظ شد تا وقتیکه قوهٔ تعرض آن دولت محو و این خطر بکلی مرتفع گردید.

مقایسهٔ ایران ویونان با اسپانیا و انگلستان

اگر نظری بادوار و ازمنه افکنده بجای ایران اسپانیا را که از بعضی جهات طبیعی با آن مشابهت دارد بگذاریم و انگلستان را بجای یونان قرار دهیم می بینیم دولت مقتدری که شامل ممالك عدیدهٔ پرنعمت اروپا بودوثروت دنیای جدید را نیز بخود جلب مینمود برکشوری که نسبتاً بهمان حقارت یونان بود، هرچند جمعیت زیادتر داشت حمله

۱- Callias.

۲- هلم (۲-ص ۱۷۶) انعقاد چنین پیمان صلحی را انکار نموده است و دلائل چندی هم برای آن اقامه میکند وممکن است بگوئیم عهد صلحی که رسمیت داشته باشد بسته نشده است مگراینکه حکمی را که متضمن این مواد بود شاه مهر کرده و بدان وسیله آبروی خودرا حفظ نموده است (مؤلف).

برد . در این موقع نیز مانند دورهٔ قدیم قدرت فوق العادهٔ دولت معظم در دریا بواسطهٔ شجاعت ومهارت دریائی اجداد ما درهم شکسته شد . اگرچه مانند جنگ با ایران بعد از انهدام کشتی های اسپانیا معروف به ارمادای[1] کبیر جنگهای بسیار دیگر نیز واقع شد ونتایج مختلف بخشید ، بالاخره حال مدافعه بدل بحال تعرض گردید و ملوانان انگلیسی درسال ۱۵۸۸ میلادی مانند آتنیان بعد از واقعهٔ سالامیس برای حمله‌ور شدن بدشمنان خود با وجود زیادی عدهٔ طرف مقابل حاضر بودند.

طغیان مگابیز

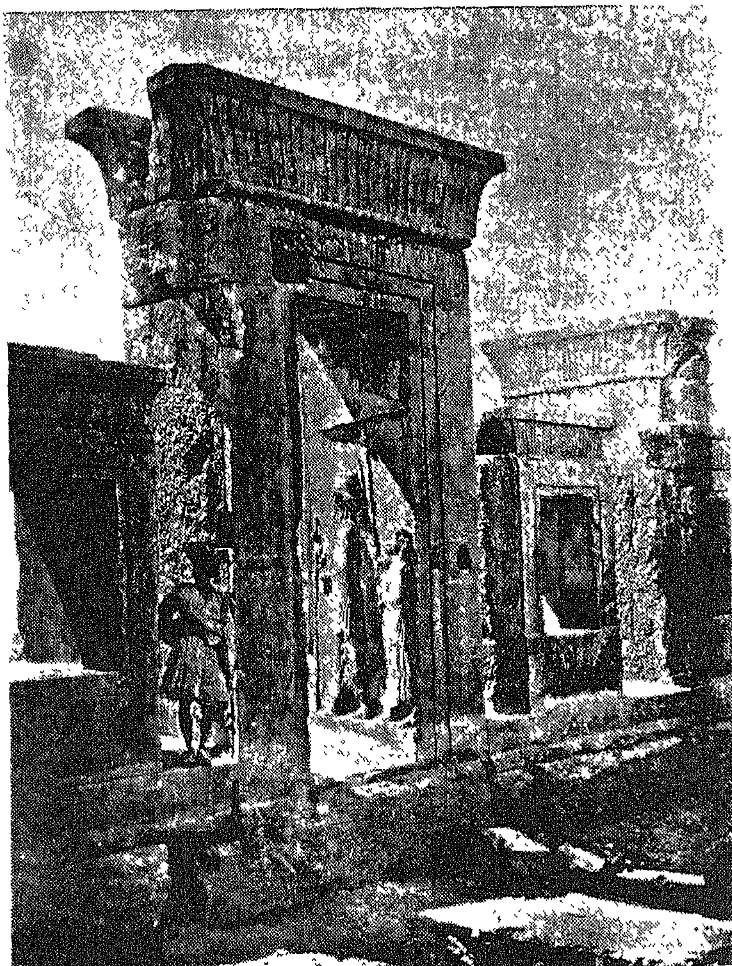
گزارشها و حالات **مگابیز** نسبت بایران در زمان یکی از بی کفایت ترین سلاطین آن کشور معلومات زیادی بدست میدهد. سردار مزبور برای تسلیم بقیهٔ قوای یونانی درمصر شرائط آبرومندانه‌ای قرارداد وعهد کرده بود قصد جان **ایناروس** را ننماید ، اما ملکهٔ **امستریس** درکار بود و مدت پنج سال دائماً مزاحمت میکرد ، تاآنکه بخونخواهی **هخامنش،ایناروس** بدار کشیده شد و قریب پنجاه نفر یونانی را هم سربریدند که آن زن دیو سیرت را راضی نمایند. این فقره در نظر **مگابیز** بی آبروئی و وهن بزرگی بود . بنابراین بیرق طغیان بر افراشت و دو دسته قشون را که بمدافعهٔ او روانه کردند پی در پی مغلوب کرد . بنا براین از سر تقصیرش گذشتند و باز در دربار پذیرفته‌شد . پس بمشارکت در شکار شیر دعوتش نمودند و درآن هنگام او بین شاه با شکارش واقع شده وبواسطهٔ این بی ادبی محکوم بقتل گردید ولی مجازات اورا تخفیف دادند و بسواحل خلیج تبعیدش نمودند. مدت پنج سال در آن نواحی خشك بسر برد و بهانهٔ مرض برص را پیش کشیده و بایران مراجعت کرد. کسی درصدد مخالفت او بر نیامد و عاقبت باز تقصیرش عفو شده نزد شهنشاه آمدو جزء مستشاران مؤتمن شاهنشاه بود وعمری طولانی کرد .

دورهٔ اغتشاش ، سال ۴۲۵ قبل ازمیلاد

اردشیر با وجود بی کفایتی و نفوذ بد مادرش چندین سال بآسایش سلطنت کرد . دراین دوره آتنیان با اسپارتیان برای حفظ وجود خود در جنگ وجدال بودند و نمیتوانستند بنقاط دور

1- Armada.

نظر بیاندازند. چون درسال ۴۲۵ **اردشیر** وفات کرد پسرش **خشایارشا** دوم جانشین وی شد. لیکن او بزودی درحال مستی بدست برادرش **سغدیانس** بقتل رسید. **سغدیانس**



۲۹ - کاخ داریوش
(دیولافوا ، صنایع قدیم ایران)

نیز بنوبهٔ خود مورد حملهٔ **اخس** گردید و او پسر دیگر **اردشیر** وشوهر **پریزالیس** دختر **اردشیر** بود. امرای ایرانی دوربیرق **اخس** جمع شدند و اگر چه با **سغدیانس** گفتگو

کرده بودند که اورا درسلطنت شریك کنند لیکن بطور خدعه با او رفتار کرده وبطریق آن روز ایران اورا در خاکستر خفه کردند.

اخس پس از هلاك برادر بنام **داریوش** دوم بسلطنت رسید[1].

پادشاهی داریوش نتوس ۴۲۳ - ۴۰۴ قبل ازمیلاد

مستشاران معتبر او **پریزاتیس** و سه نفر از خواجه سرایان بودند بنابراین عجیب نیست که در دورهٔ او طغیان ها و سرکشی های زیاد واقع شده باشد. اولین طغیانی که واقع شد از طرف برادرش **آرسی‌تس** بود و **آرتی‌فیوس** پسر **مگابیز** نیز باو ملحق گردید و بمددمزدوران یونانی دو نوبت فاتح شد. اینوقت اخلاق یونانیها ازطلای وافر پادشاه بزرگ فاسد شده از آن ببعد بهترین حربهٔ ایران پول بود. عاصیان از روی **سفاهت** بعهد و بپیمان اعتماد کرده تسلیم شدند. لیکن آنوقت دیگر درایران سیاستمدارها قیدی بپیمان خودنداشتند و لذا آنها نیز مانند **سغدیانوس** بواسطهٔ خاکسترخفه شدند. معهذا یکنفر بیرق‌طغیان و خودسری بر افراشت و او **پی‌سوت‌نس** والی لیدیه بود. لیکن مزدوران یونانی او در مقابل زر مسکوك **داریوش** پایداری نکرده از او سر بپیچیدند و او نیز مجبور بتسلیم و دارای سر نوشت سایر طاغیان گردید. چون گرفتاری او بحسن تدبیر **تیسافرن** واقع شد این شخص بجای او استاندار لیدیه گردید و چندین سال هنرمندی خودرا در تدابیر و دسایس بکار برد، بطوری که با یونانیها در سیاست امور یونان نفوذ نام و تمامی پیدا کرد.

تیسافرن و اتحاد با اسپارت ۴۱۲ قبل میلاد

در این موقع بود که لشکرکشی آتنیان بسیسیل مانند لشکرکشی کارتاژیان درموقع جنگ سالامیس و پلاته نتیجهٔ وخیم بخشید. **تیسافرن** که مردی هوشیار بود فوراً بخیال استفاده افتاد و با اسپارت عهدی بست که دو دولتین ایران و اسپارت با آتن بمحاربه بپردازند. بنا براین ترتیب سابق که دو دولت معتبر یونانی اختلافات داخلی

---

[1] ـ چون مادر شاه زن غیر عقدی بود بدینجهت او را **نتوس** میگفتند که بمعنی حرامزاده است (مؤلف).

خودرا کنار میگذاشتند وبرای مقابلهٔ با ایران متفق میشدند ازین رفته ترتیب‌دیگری مشاهده میشودکه اسپارت وبعدها آتن ورتب با ایران متحد میشوند که با رقیبان داخلی مجادله کنند. **تیسافرن** نقش خودرا با کمال لیاقت و زبردستی بازی کرد باین معنی که در معاونت بمتحد خود باندازه ای کوشش نمیکرد که حقیقتاً یکی از طرفین غلبهٔ کلی بر دیگری یافته موازنهٔ قوا بهم بخورد. باین واسطه نفوذ ایران را بسیار بسط داده و آن را بدون مخارج و زحمت زیاد در آسیای صغیر محکم نمود. اما ضعف قوهٔ حربیهٔ پارس نیز از این زمان شروع میشود یعنی راحت طلبی بادشاه و آسایش و خوشگزرانی طولانی بارسیها را ازقوت وقدرت انداخت بطوریکه غالباً ازیونانیان بطور مزدورداخل قشون خود میکردند وفرماندهان یونانی را درخشکی ودریا دخالت کلی درکار میدادند وهمین فقره برای ایرانیان نتایج وخیم بخشید.

داستان تری تخم

فساد دربار پارس و انحراف آن از رویهٔ مرضیهٔ **کوروش** و **داریوش** اول درزمان سلطنت**داریوش**دوم که پادشاه بیقابلیتی بود بواسطهٔ داستان **تری تخم**[1] بخوبی ظاهر میشود. این شخص داماد شاهنشاه بود ولی عاشق ناخواهری خود که **رکسانه** نام داشت شده درصدد توطئه و دسیسه برضد پدرزن خود برآمد تا از دست زوجهٔ خویش آزاد شود. همدستان او برای اینکه او را از انجام امر مطمئن کنند همه قسم خوردند که **آمستریس** را درکیسه کرده شمشیر های خودرا درکیسه فرو برند. اما این دسیسه بیشرفت نکرد و**تری تخم** بقتل رسید و **پریزات** یا **پروشات** بهانه‌برای اجرای بیرحمی‌وقساوت قلب خود پیدا کرده اول **رکسانه** را قطعه قطعه نمود، آنگاه تمام منسوبان**تری تخم** را که از جمله مادر وخواهر او بودند زنده بگورکرد. این بود وضع دربار پارس در دورهٔ یك پادشاه فاسد.

۱- Terituchmes



دوسیکلی نقره متعلق به صیدا

روی سکه زورق جنگی ترسیم شده و پشت آن تصویر پادشاه بزرگ است که در ارابه قراردارد ویکنفر هم همراه اوست

فصل نوزدهم

انحطاط دولت پارس

(کوروش کوچك) باقرار و اعتراف تمام اشخاصی که با او مراوده داشتند از تمام پارسیهائی‌که بعد از کوروش قدیم (کوروش بزرك) بدنیا آمدند بیش از همه قلب شاهی داشت وبیش ازهمه لایق سلطنت بود . گزنفون

کوروش کوچك

هیچیك‌ازجنگهای آسیا باندازهٔ لشکر کشی **کوروش** کوچك محل توجه واقع نشده وعلت عمدهٔ آن هم هنرنمائی‌های قشون‌یونانی بود که در تحت اختیار آن شاهزاده و فرمان **گزنفون** خدمت میکرد ، لیکن مردانگی و کفایت و کاردانی آن حادثه جوی بزرگ که با بیهنری و تن پروری سلاطین آنوقت ایران ضدیت تامه ظاهر میسازد خیلی محل نظر است و اثر آن برای خوانندهٔ تاریخ بمنزلهٔ نسیم خنکی است که بمسافری درمنطقهٔ حاره بوزد .

کوروش کوچك پسردویم **داریوش** بود ، چه پسراول **ارساسس** (ارشك) نام داشت که بعدهابنام **ارتاکسرکسس** دویم (**اردشیر** دوم) بسلطنت رسید . تولد **ارشك** درزمانی‌واقع شده که پدرش والی هیرکانیا بود وهنگامیکه **کوروش** بدنیا آمد پدر برتخت سلطنت جاداشت . بعلاوه **کوروش** محبوب مادرش بود وبواسطهٔ نفوذ او نایب‌السلطنهٔ آسیای صغیر شده دارای اختیارات تامه بود و تقریباً مستقل محسوب میشد و معلوم بود

که در ایام غیبت او از دربار، مادرش برای رسیدن او بسلطنت کار خواهد کرد.

روابط کوروش با اسپارت

این فرمانفرمای جوان از بدو امر مصمم بود که موقع خود را مستحکم سازد ومزایای مهمهٔ سپاهیان یونانی را درك کرده عازم بود بر اینکه از موقع خود استفاده نموده لشکر جراری جمع آوری ومرتب کند. پس ازآنکه اوضاع را بخوبی‌تحت مطالعه آورد براین عقیده شد که اتحاد با اسپارت برای‌مقاصد اومفیدتر تواند بود تا با دولت بحری مانند آتن. بنابراین‌با اسپارتیان بنای خصوصیت را گذاشت وبرئیس‌زیرك ایشان‌موسوم‌به **لیزاندر**[1] مدد مالی رسانید چنانکه قادر برغلبهٔ درجنگ مهم اگوس[2] پوتامی درسال ٤٠٥ قبل ازمیلاد گردید.

تیسافرن که موقعش ضعیف شده ودانسته بود که **کوروش** درصدد طغیان است شاهنشاه را بموقع از این قضیه آگاه کرد وبنابراین آن جوان جاه طلب بشوش‌احضار شد که رفتار خویش را معلوم سازد، لیکن چون بشوش رسید پدرش درسال ٤٠٤ قبل ازمیلاد درگذشت.

جلوس اردشیر من‌مون (تیزهوش) ۴۰۴ قبل از میلاد

با وجود نفوذ **پریزاتیس ارساسس** یا **ارشك** وارث تاج و تخت‌سلطنت شد وبعنوان **اردشیر** دوم ملقب به من مون یعنی تیزهوش بر تخت جلوس کرد و در پاسارگاد[3] تاجگذاری نمود. از قرار مذکور **کوروش** مصمم بود برادر را درموقع تشریفات تاجگذاری درمعبد بقتل رساند، لیکن **تیسافرن** مطلع شده برادر بدنیت را گرفتارکرد. پادشاه درحال غضب فوراً حکم بقتل او داد، لیکن مادرشان بازو های خودرا سپر او کرده و بالاخره معافیت اورا حاصل نمود. **اردشیر** ازنادانی نجابت وبزرگواری ایرانی راظاهر ساخته برادر جاه طلب را اجازه داد که بآسیای صغیر مراجعت نماید، چنانکه مترقب بود او در آنجا بنای تهیهٔ محاربه برای تحصیل تخت وتاج را گذاشت. سردار

۱- Lysander ۲- Aegospotami

۳- رجوع شود بشرح زندگانی **اردشیر** بقلم **پلوتارك** که درآنجا شرح جالب توجهی دراینخصوص ذکر شده است (مؤلف).

یونانی **کوروش** که **کلئارکوس** نام داشت و از اهالی اسپارت و مردی با عزم و مجرب بود بسرعت لشکرعظیمی از مزدوران یونانی فراهم ساخت. **کوروش** ازاسپارت نیز استمداد کرد، اگر چه آن دولت معاونت آشکار ننمود لیکن هفتصد تن از سپاهیان خودرا بخدمت اوگماشت. بالاخره سپاه **کوروش** ازسیزده هزار یونانی و یکصدهزار آسیائی مرکب گردید و در سال ۴۰۱ قبل از میلاد آن حادثه جوی بزرگ از مرکز خود بعزم تسخیر آسیا حرکت کرد.

لشکر کشی کوروش ببابل

کوروش همینکه از سارد راه افتاد وبرای اینکه مقصودخودرا ازهمه کس غیر از مستشاران خود پنهان دارد چنین وانمودکرد که قصد مطیع ساختن قوم بی‌سی‌دیان را دارد. لهذا از فریگیه یا می‌سیه[1] عبور کرده در بین راه با **اپیاکس**[2] زوجهٔ **سی‌ین‌نه‌زیس** ملاقات نمود و او مبلغ گزافی پول بوی داد. پس نیم دایرهٔ وسیعی پیموده بدربند های معروف سلیسی رفت، که بنا بقول **گزنفون** «بسیار صعب و ناهموار بود و اگر کسی در صدد ممانعت برمیآمد البته عبور از آن دربندها غیرممکن مبشد.»[3] چون باین نقطه رسید قلل جبال را گرفته بودند، لیکن **سی‌ین‌نه‌زیس** ورود لشکریان **منون**[4] سردار تسالی **کوروش** را بهانه قرارداده شبانه لشکریان خودرا از آنجا برداشت و سپاه **کوروش** بدون زد و خورد به طرسوس رسید.

در این موقع **کوروش** از جهت لشکریان یونانی خود گرفتار مشکلات گردید. **گزنفون** که بعدها در همین لشکرکشی اهمیت کلی پیدا کرده نقل میکند که آنها ازبیش رفتن امتناع داشتند وبروی **کلئارکوس** رئیس خود نیز ایستادند تا بالاخره خواهی نخواهی بتطمیع ازدیاد مواجب و جبره راضی شدند پیش بروند. **کوروش** اینوقت

۱- Mysia ۲- Epyaxa

۳- به «اناباسیز» ترجمهٔ **ویلر** ۱، ۲، ۲۱ رجوع کنید. در کتاب **داوید فریزر** موسوم به «Lhe short cut to India» صفحهٔ ۷۱ این «دربندها» بطور وضوح شرح داده‌شده‌است (مؤلف).

٤- Menon

چنین عنوان کرد که منظور نظرش درهم شکستن قشون **آبروکوماس**[1] والی سوریه میباشد وچنین تصور میرفت که ساتراپ نامبرده از عبور نهر فرات ممانعت نماید، پس بسرعت از در بند های سوریه که بمنزلهٔ ترموپیل آسیا بود عبور کرده همواره با سفاین ارتباط خودرا محفوظ داشت ومهیا بود که هروقت قوهٔ دفاعیهٔ ظاهر شود پشت سر او لشکر پیاده کنند. اما **آبروکوماس** قصد ممانعت برادرشاهنشاه را نکرد واوازخاك حاصلخیز سوریه عبور نموده به تاپساکوس که کنار نهر فرات است رسید. آنجا او مطلع گردید که **ابروکوماس** آنچه کشتی بوده آتش زده وعقب رفته است.

در تاپساکوس یونانیان بالاخره ملتفت شدندکه با شاهنشاه طرفیت پیدا کرده اند بدون اینکه امید عقب نشینی هم از میدان جنگ داشته باشند و باز اینجا هم اختلافات سخت در پیش آمد و سپاهیان از سر کردهٔ خود که ایشانرا اغفال کرده رنجیده خاطر گردیدند. لیکن مجدداً آنهارا تطمیع کرده اضافه مواجب دادند و راضی کردند. آنها فقط بعشق پول مهیای تحمل مخاطرات شدند، **کوروش** هم بجهت حصول مقصود همه نوع خسارتی را متحمل گردید.

اتفاقاً در آن موقع آب فرات بسیار کم و نازل بود، بطوریکه مهاجمین توانستند از آب عبور کنند وبسرعت پیش روند، آنها روزی بیست میل راه پیمودند ودرهیچ جا از دشمن آثاری ندیده و نشنیدند. از قراریکه **گزنفون** نقل کرده مقصود از این عجله و شتاب این بود که بشاهنشاه مجال داده نشود که تمام قوای خودرا فراهم کند.

جنگ کوناکسا
۴۰۱ قبل از میلاد

چون بولایت حاصلخیز بابل رسیدند بعضی سواران سبك اسلحه دیدند، اما چون حرکتشان را بطرف جنوب ادامه دادند اثری ازقشون ایران ظاهر نشد. پس از آنکه سه روزبطورصف جنگی پیش رفتند بظاهر مخبرین **کوروش** خبر صحیحی باو نرسانیدند و بنا بر این **کوروش** معتقد شد که **اردشیر** بابل را ترك گفته وباراضی مرتفعهٔ ایران رفته است. اما این اشتباه بود چه روز چهارم ناگهان سواری در رسید وخبر داد که لشکر بزرگ شاهنشاه

---

۱ - Abrocomas

درظرف چندساعت ظاهرخواهد شد. بنابراین اطلاع **کوروش** مجال پیدا کرد که صفوف جنگ را ترتیب دهد. سپاهیان یونانی را تحت فرمان **کلئارکوس** در طرف راست یعنی بجانب فرات جاداد وخود برطبق عادت تغییر ناپذیر پارسیان درمیانه جا گرفته وششصد نفرسوار سنگین اسلحه راحافظ خود قرارداد و جزء عمدهٔ سواران را درچپ ودرتحت فرمان **آریائوس** وادار نمود.

لشکرجرار **اردشیر** که ظاهراً قریب یک کرور بود بر **کوروش** احاطه داشت، لیکن اودانست که هرگاه قلب دشمن را که شاهنشاه در آن جادارد بشکنند مقصود حاصل میشود بنا براین به **کلئارکوس** امر داد که یونانیها را متوجه قلب دشمن نماید. **کلئارکوس** بوظیفهٔ خود عمل نمود و مجملاً جواب دادکه مراقب خواهم بود که آنچه باید بشود انجام پذیرد، اما از ترس اینکه هر دو جناحش خالی شود از نزدیکی فرات دور رفت.

شروع بجنگ باین طریق شدکه یونانیها بطرف عرادههای مسلح که در مقابل‌آنها بود واز آن انتظارات زیاد داشتند حمله بردند. نتیجهٔ آن فوق‌العاده بود، چه رانده ها و تمام صف رو برگردانیده فرارکردند و یونانیها دوسه میل‌آنها را تعاقب نمودند. **کوروش** شکست چپ لشکر ایران را ملاحظه‌کرد اما دانست که باقلب شکسته نشده نتیجه قطعی نخواهد بود و چون سردار قابلی بود تهور و شتاب بخود راه نداده صبرکرد تا قلب لشکر ایران آهنگ پشت سریونانیها نمودند. آنگاه حرکت ششصد تن سواران‌شجاع خودرا بجانب شش هزارتن کادوسیان شاهنشاه متوجه نموده سرکردهٔ قوهٔ طرف مقابل‌را بدست خودهلاک کرد ومعرکه گرم شده وراه **کوروش** بمحلی‌که **اردشیر** درآن جا داشت باز گردید. **کوروش** درجوش جنگ وشدت غضب وعداوت فریادکرد دشمن را میبینم، پس نیزه گرفته بسینهٔ برادر کوبید، چنانکه جوشن او را سوراخ کرده ویرا از اسب غلطانید وصاحب اختیاری آسیا باید در پیش‌نظرش مجسم شده باشد. لیکن ناگهان زوبینی نزدیک چشم او فرو رفت و درآن هنگامه بهلاکت رسید. **اردشیر** زخم خفیفی برداشته بود، چون خبر قتل برادر را شنید بطرف قشون آسیائی حمله برد و آنها چون دانستند که

کوروش کشته شده بطرف شمال عقب رفتند.

تیسافرن در منتهای چپ صف پارسی بود و بر یونانیهائی که اسلحهٔ سبك داشتند حمله برد. اما تلفاتی وارد نیاورد، باردوگاه ایشان نیز مهاجمه کرد لیکن دفع شد. درین ضمن **کل آرخ** چون شنید اردوگاهش درخطر است ازتعاقب برگشت نمود وبرای احتراز ازخطرکه مبادا این قوه ازپهلوحمله کند پشت یونانیانرا برودخانه داده ثانیاً حمله برد. پارسیها یاد از شجاعت اجداد خود نکرده و جبن بخرج دادند و از مقابلهٔ بایونانیها تن زدند. بنابراین یونانیان بعد از تعاقب دشمن جبان‌خود با فیروزی باردو مراجعت‌نمودند. هرچند در واقع جنك بمغلوبیت ختم شده و علت عمدهٔ آنهم سوء فرماندهی **کلئارکوس** بوده است.

این واقعه معروف بجنك کوناکسا میباشد و نتیجهٔ آن فوق العاده بود زیرا که یونانیهااینوقت دانستندکه میتوانند (ازاینوقت) سپاه پارس‌را مانندگلهٔ گوسفند درپیش خود برانند. اگرچه تاچندین سال درصدد استفاده ازاین مزیت وبرتری خود برنیامدند لیکن معین است که **اسکندر** کبیراساس خیالات خودرا از تجربه بروی این واقعه اخذ نموده است[1]. اما باید دانست برای ایران کشته شدن **کوروش** جوان بد بختی بزرگی بود، چه آن‌جوانمرد بواسطهٔ لیاقت ومردانگی وتجربه‌ای که داشت شاهنشاه‌کاملی میشد که ممکن بود دولت ایران را بمقامیکه در زمان **کوروش** کبیر و **داریوش** اول داشت برگرداند ویقین‌است که روح تازهٔ بایران بخشیده وبا معرفتی‌که باحوال یونانیها داشت میتوانست دول یونانیرا بیکدیگر مشغول کند البته بمحواستقلال یونان موفق میشد، لیکن مشیت خداوند دیگر بوده است.

بازگشت ده هزار نفری

کمتر واقعهٔ از وقایع تاریخ مانند بازگشت ده هزار نفری مورد اعجاب و تحسین است. صبح روز بعد ازجنگ یونانیها در صدد

۱- ازهمین جا باید تصدیق نمودکه اینجنگ برای دولت هخامنشی بسیار مضر و زیان آور بود زیرا آن بقول یکی‌ازنویسندگان معاصر نشان دادکه سپاه بزرك ایران‌فاقداهمیت جنگی‌است واین‌باعث جرأت وجسارت‌یونانیان شده نتایج میشومی‌درآتیه بارآورد وبنابراین عمل **کوروش** نسبت بایران جنایت‌وخیانتی بزرك بود (مترجم).

حرکت برای اتصال به **کوروش** بودند که خبردار شدند **کوروش** کشته شده ولشکریان او گریخته اند . **کلئارکوس** یا**کل آرخ** تزلزل خاطربخود راه نداده تکلیف سلطنت را به **آری یه اوس**[1] نمودند لیکن مشارالیه بعنوان اینکه امرای پارسی زیر بار نخواهند رفت مقتضی ندانست این تکلیف را قبول کند .

بعد از آن منادی از طرف **تیسافرن** ندا کرد که یونانیها اسلحهٔ خودرا تسلیم کنند وبرای اینکه ترتیبی در بارهٔ ایشان داده شود درحضرت شاهنشاهی حضور یابند . یونانیان از این عنوان متغیر شدند ، لیکن چون در اوضاع حاضرهٔ خود مشاوره کردند واز امتناع **آریه اوس** مستحضر شدند پیشروی را خلاف مصلحت دانسته شبانه شروع بعقب نشینی کردند وبنقطه ای رسیدندکه روز قبل ازجنگ آنجا بودند ودرآنجا بسپاهیان **آریه اوس** ملحق شدند ، پس بمشاوره پرداخته وسردار ایرانی معلوم‌نمود که حاجت خواربار موجب آنست که در مراجعت از راهی که برای آمدن پیموده اند صرف نظر نمایند و راه طولانی تری بطرف شمال اختیارکنند . او اظهارکرد که هرگاه دوسه روز در حرکت شتاب نمایند از خطر مجاورت شاهنشاه که لشکر بزرگ او ناچار باید آهسته حرکت کند آسوده خواهند شد و با سپاه کم هم آن پادشاه جرأت نخواهدکرد بر ایشان حمله نماید .

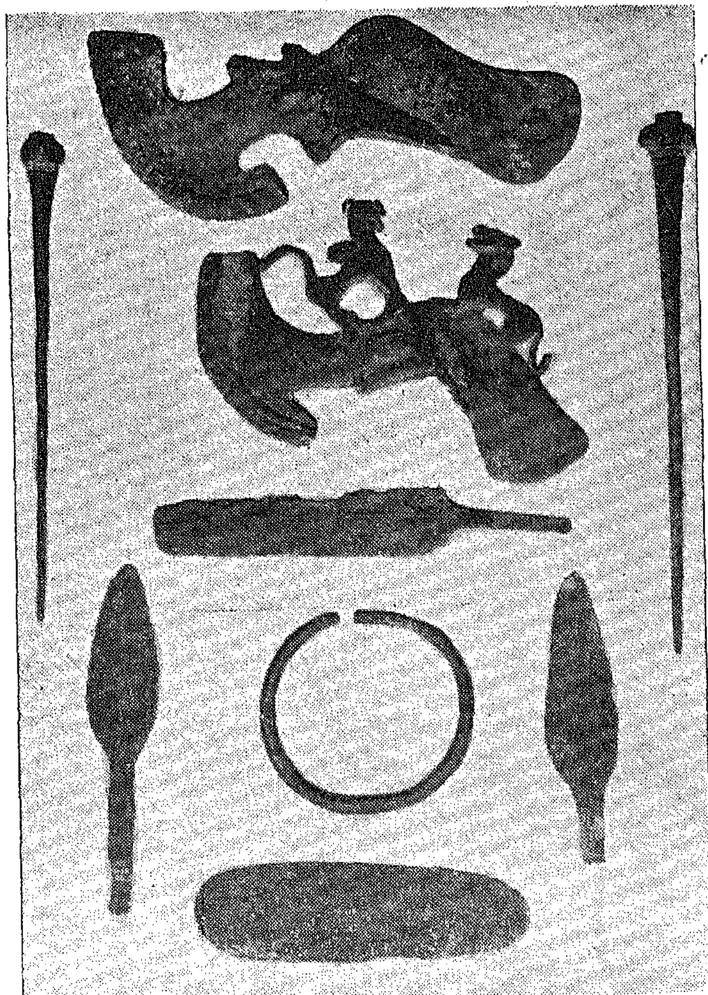
بنابراین صبح روز بعد قوای متحده بطرف شمال حرکت کردند و عجب اینکه بقشون شاهنشاه برخوردند . پارسیها بیش از یونانیان متوحش شدند لیکن آنها هم تمام شب را درتزلزل خاطر بودند . روز بعد با **تیسافرن** بمذاکرهٔ متارکهٔ جنگ پرداختند ، بعد ازمباحثات زیاد قراربراین شدکه یونانیها را اجازه بدهندکه بدون مزاحمت بمیهن خود مراجعه نمایند . بالاخره آنها حرکت نمودند و **آری‌یه‌اوس** هم با پادشاه مصالحه نموده باتفاق قوای **تیسافرن** بایونان همراه شدند تا بدجله رسیدند و ازدجله بوسیلهٔ پلی که مرکب از ۳۷ کشتی بود گذشتند .

چون چهار منزل دیگر طی نمودند به اُپیس که محل آن بخوبی معلوم است‌آمده

---

۱ - Ariaeus

و ازآنجا به زاب صغیر رسیدند. دراین نقطه **تیسافرن کلئارکوس** (کلی آرخ) وسایر سرکردگانرا فریفته بملاقاتی دعوت نمود وازراه‌خدعه آنانرا گرفتارودستگیر کرد. این‌بلیهٔ



۳۰ - تصویر سرتبر های مفرغی وغیره از خینمان درشرح اشیاء فوق رجوع شود بصفحهٔ ۲۴۵

عظمی‌هم یونانیها رابتسلیم‌وتمکین نیاورد؛ درصورتیکه‌مصیبتی ازآن بالاترنبوده وهرجماعت دیگری البته برای تسلیم حاضر میشدند. خلاصه رئیس دستهٔ اسپارتی را فرمانده خود

قراردادند و **کزنفون** را هم معاون او معین کردند و باز راه افتاده بنای حرکت را گذاشتند درحالیکه لشکریان ایرانی خصومت خودرا ظاهر نموده بودند . بهر حال این جمعیت کم از بلاد قدیمهٔ آشور عبور کردند و **تیسافرن** چندین بار بمزاحمت ایشان پرداخت ولی حملات اوضعیف بود و چندان از روی حدت وحرارت واقع نمیشد و در هرمورد لشکریانش برای احتراز از زد و خورد با یونانیها عقب می نشستند و از آنها فاصله میگرفتند.

بالاخره از دست لشکریان ایران خلاص شدند لیکن درکوههای کردوك یا کرد و در اراضی مرتفعهٔ ارمنستان صدماتی بدش از پیش دیدند . اگرچه یونانیها چون در محاربه در نیه وماهور ید طولائی داشتند حملات ایلات وحشی کوهستانی را بخوبی دفع میکردند وخواربار هم تحصیل مینمودند . لیکن مشکلات وموانع طبیعی از قبیل برف و سرمای شدید زیاد بود وکم بودن تلفات ایشان هم برقوهٔ تحمل وطاقت آنها وهم برمهارت و زبردستی **کزنفون** دلالت دارد . باری ازطرف مغرب دریاچهٔ وان پیش رفته واز رشته کوه آسیای صغیر عبور نمودند. بالاخره سعادت یاری کرد وبجائی رسیدند که دریا نمایان شد و پس از انجام کاری که هیچوقت فوق آن واقع نشده بود به ترابزوس که امروز طرابوزان خوانده میشود وارد شدند .

از وقتیکه من طرابوزان را برای دفعهٔ اول دیدم تابحال زیاده از بیست سال است لیکن فراموش نمیکنم اهتزازی را که برای من دست داد هنگامیکه آن معبر را از دور بمن نشان دادند که یونانیها از آنجا دریا را دیده فریاد شادی برآوردند . همچنین وقتیکه کامپوس[1] را ساحت کردم که اردوگاه آن دلاوران بوده است در وقتیکه بعد از صدمات بی‌پایان وشجاعت و رشادت درخشان باستراحت پرداختند .

ایران و یونان بعد از واقعهٔ کوناکسا

نتیجهٔطبیعی مغلوبیت **کوروش** کوچك این بودکه اتحادایران با اسپارت‌بواسطهٔ معاونتی که بمدعی سلطنت‌نموده بود بهم‌خوردولی اسپارت بعد ازتجربه ای که بواسطهٔ واقعهٔ کوناکسا حاصل‌شده‌در

1- Campos

صدد اعتذار ازشاه برنیامد . بلکه قشون ده هزارنفری‌را وادارکرد باینکه یونانیهای آسیا رادر مقابل **تیسافرن** و **فارنا باز**[1] ساتراپ‌های ایرانی‌محافظت نمایند . این دونفرهمچنان بایکدیگر رقابت داشتند که هریك حاضر بودند برای اینکه حریف را ازمیدان درکنند هرنوع مخارجی را برای مساعدت یونانیان تحمل نمایند . باز معلوم شد پول ایران در مزاج یونان کمال تأثیر را باید داشته باشد . حقیقتاً بنظر میآید که نه فقط مستعمرات یونان بلکه کلیهٔ آسیای صغیر درآنوقت میتوانستند از تحت حکومت ایران بیرون آیند اما طلاهای ایران کارخودرا کرد و **آگزیلاس**[2] که در محاربات کمال هنرمندی را ظاهر ساخت و در کنار رود پاکتول فتح نمایانی کرد که آن باعث شد **تیسا فرن** بقتل رسد به یونان احضار شد . برای اینکه اتحادی را که بین تب و آرگس و کرنت و آتن بر ضد اسپارت منعقد شده بهم بزند . اتحاد مذکور نتیجهٔ سیاست ایران و بپول ایران[3] تشکیل یافته بود . در این موقع نوبت بآتن رسید که با ایران همدست شود و **کنن**[4] که بعد از واقعهٔ آگس‌پتامی[5] بقبرس‌فرار کرده و بتوسط **فارناباز** بخدمت پادشاه ایران در آمده بود نیروی دریائی اسپارتی را در کنیدوس در سال ۳۹٤ قبل از میلاد در هم شکست و باین جهت بطورغیر مستقیم سبب تجدید تسلط آتن دردریا گردید . درنتیجهٔ این‌غلبه یکدسته کشتی ایرانی بفرماندهی **فارناباز** و دریاسالار آتنی او بغارت و خرابی کرانه های پلوپونس پرداخت . دیوارهای طویل آتن درتحت حمایت او و بوسیلهٔ پول ایران دوباره ساخته شد وتغییر کلی اوضاع از اینجا ظاهر میشود که شهر تب که چندی‌پیش اعداعدو آتن بود در این موقع با سایر دول یونانی بآتن مساعدت نمود .

مصالحهٔ انتالسیداس سال ۳۸۷ قبل از میلاد

باین طریق نائب السلطنهٔ ایرانی بحسن تدبیر یعنی بر انگیختن دول ضعیف یونان بر ضد اسپارت باز میزان تعادل را در یونان برقرار کرد وحیثیات دولت پارس بواسطهٔ نمایش قدرت دریائی

۱- Pharnabazus ۲ - Agesilaus

۳- **آگزیلاس** درحین‌حرکت حرف مضحکی زد وگفت مرا باهزارتن تیرانداز ازآسیا بیرون میکنند و آن اشاره است به داریك که در آن بطوریکه در بالای فصل۱٦ دیده میشود صورت تیر اندازی منقوش است. (مؤلف)

٤ - Conon ٥ - Aegospotami

شاهنشاه در دریای پلوپونس اعاده شد. چه تا آنوقت ناوگان پارسی داخل آن آبها نشده بودند. بالاخره اسپارت تقاضای صلح نمود و مذاکرات تا چندین سال طول کشید و تا یك اندازه علت آن اظهار مناعت از طرف ایران بود. عاقبت پس از آنکه سفیر اسپارت که **انتالسیداس** نام داشت مدتی در شوش متوقف بود بالاخره مصالحه واقع شده ولی نه باین‌طریق که عهدنامه بسته شود بلکه بموجب فرمانی از شاهنشاه که مقرر فرمود تمام خاك آسیای صغیر و جزائر قبرس و کلازومن[1] متعلق بدولت ایران است، لیکن ایالات یونان مستقل میباشند، باستثنای لِم‌ نس، ایمبروس و ایسکیروس که متعلق به آتن خواهند بود. این مصالحه که طرف قبول دول مهمهٔ یونان واقع شد برای ایران خیلی نافع بود چه متصرفات سابقهٔ او را اعاده میکرد و مداخلهٔ یونان را در آتیه نسبت بآسیای صغیر ممنوع میداشت. حاصل اینکه معاهدهٔ کالیاس[2] امضاء گردید و براعتبارات شاهنشاه بسی افزوده گشت و از زحمت دائمی محافظت آسیای صغیر آسوده شد.

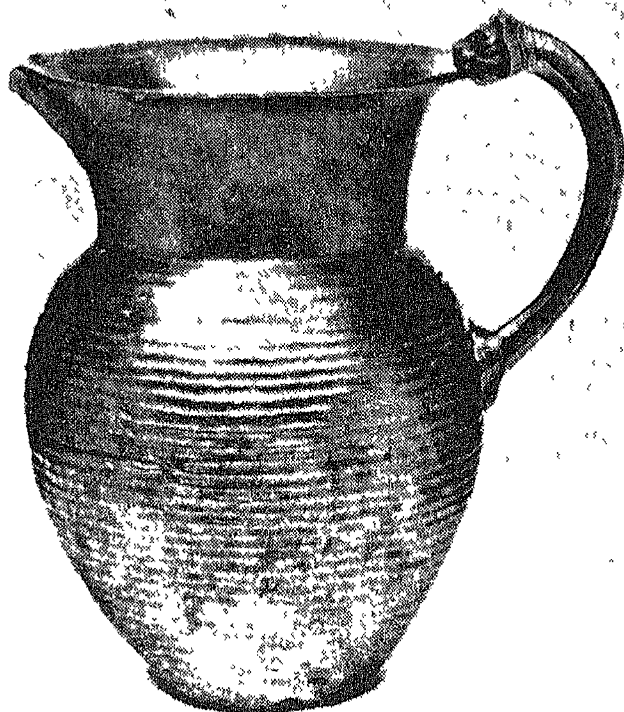
برای یونان این مصالحه بطور کلی موجب خفت بود اما بجهت اسپارت خصوصاً نافع محسوب میشد چه تمام خاك خودرا حفظ کرد و در میان دول یونان سمت برتری ومزیت حاصل نمود، تا وقتیکه پیمانهٔ ظلم و جور او لبریز شد و درجنگ لوکترا[3] در ۳۷۱ قبل از میلاد بواسطهٔ مداخلهٔ دولت تِب بمجازات کامل رسید و امر او بخفت وخواری منتهی گردید.

محاربات مصر

ضعیف شدن حکومت مرکزی بالطبع بر اوضاع مصر انعکاس بخشید، چه اعقاب سلاطین آن کشور دارای قوه و قدرت بودند و در ۴۰۵ قبل از میلاد **آمیرته**[4] ثانی که نوادهٔ اولی بود در دلتا باز علم طغیان برافراشت وجمع کثیری بهواداری او برخاستند. چون در میان سپاهیان که در جنگ کوناکسا جزء لشکر ایران بوده‌اند اسامی مصریان بسیار دیده میشود میتوان استنباط کرد که **آمیرته** فقط بر یك قسمت از مصر تسلط یافته لیکن در مدت قلیل شش سال حکومتی که او داشته بطوری سلطنتش حقیقت یافته بود که وقایع نگاران مدارس مذهبی

۱- Clazomene ۲- Callias ۳- Leuctra ٤- Amyrtaeus

مصر هم اورا جزء دفتر اسامی فراعنه ثبت کرده‌اند. چون درگذشت **نفوروت**[1] نیا می
(یونانیها او را **نه فه‌ریت**[2] گفته اند) بنام خانوادهٔ مندسیان تأسیس سلطنتی نموده کار



۳۱ - یك کوزهٔ زرین هخامنشی در موزهٔ بریتانیائی
(اقتباس از دفاین سیحون) و در شرح آن رجوع سود بفصل ۱۵ .

های اورا تکمیل کرد و بتحصیل آزادی مصر موفق شد. این سلسله از روی حسن تدبیر
راه رفتند و بپول و لشکرهر گونه طغیان وفتنه ای را که ممکن بود بروز کند ودولت

۱- Naifaaurut ۲- Nepherites

ایران را مشغول بدارد تأیید می نمودند . با قبرس وکارّیه حتی یونان بابعد مسافت عقد اتحاد بستند، ضمناً تدارکات جنگی نیز میدیدند وسرداران یونانی بسیار اجیر کردند، مجرب ترین فرماندهان را جلب نمودند زیرا که مصریان نیز مانند پارسیان ملتفت‌شده بودند که نظام ومهارت یونانیان از ایشان برتر است .

از اتفاقات نیکو برای مصر این بود که بعداز واقعهٔ کوناکسا و ازاثرات آن واقعه اکثر قبایل جنگی‌آسیای صغیر طغیان کردند . جزیرهٔ قبرس نیززبرفرمان **اواگوراس**[1] با تقویت یونان ومصر، مرکزی بجهت مخاصمهٔ با ایران گردید و بیك معنی از ضمائم سلطنت مصر محسوب شد. **هاکور** یا **آکوریس**[2] جانشین **نیفوریتس** در بین ۳۹۰ و ۳۸٦ یکی از حملات ایران را که جزئیاتش برما معلوم نیست دفع نموده بود وپس از آن بپول وغله پادشاه قبرس رانیز کمك نمود. آتن هم سپاهٔ مهمی بسرداری **کبریاس**[3] که از فرماندهان معتبر بود بآن خاك فرستاد . **اواگوراس** چنان خودرا باقوه وقدرت دید که دست اندازی بقطعهٔ اصلی نمود وشهر صور را بتصرف خود درآورد .

اوضاع واحوال روز بروز برای مصربهبودی میبافت؛ لیکن معاهدهٔ **انتالسیداس** ناگهان وضع را منقلب کرد و اولین صدمه بقبرس وارد آمد یعنی **اردشیر** قوهٔ عظیمی فراهم کرده درمقدمهٔ حملهٔ بمصر بتسخیر آن جزیره مشغول شد . **اواگوراس** مدت‌ده سال ارتش‌شاه را مشغول داشت وباینواسطه خدمت بزرگی بمصر کرد وبالاخره باشرایط خوب با **اردشیر** مصالحه نمود . یعنی اجازه گرفت سالامیس را نگاه بدارد و عنوان پادشاهی‌هم داشته باشد . خلاصه باین واسطه شاهنشاه از پرداختن بمصر فراغت حاصل کرد ومدت سه سال در « عکا » تهیهٔ فراوان دید و آن محل را تکیه گاه خود قرار داد . در این موقع سلطان مصر **نختو رهب**[4] بود وآنچه توانست بواسطهٔ اجیر کردن یونانیان وساختن قلاع با آن مهارتی که مصریان دراین کار همیشه داشتند در جلوگیری ازبلیه‌ای که در پیش بود کوشش کرد . **کبریاس** سردار یونانی را بفرماندهی قشون خود اختیار نمود وکلیهٔ دلتا را مبدل بیك اردوگاه محکمی ساخت .

۱- Evagoras ۲- Achorise ۳- Chabrias ٤- Nekhthorheb

در ۳۷٤ قبل ازمیلادتدارکات **اردشیر** تمام وعبارت بود از دویست هزارقشون آسیائیوبیست هزار یونانیوسیصد فروند ناو . **فارناباز** براین هیئت فرمانروائی میکرد . نفوذ شاه چنان قوت یافته بودکه یونانیها **کبریاس** را ازخدمت پادشاه مصربازخواستند و **ایفیکرات**[1] را که معتبرترین سردار آتنی بود بخدمت ایران در آوردند .

قلاع پلوزیوم بسیارمستحکم وطغیان آب نیل نیزمانع عملیات بود بنابراین پارسیها ازحملهٔبآن ناحیه صرف نظر کردند وبنابرأی **ایفیکرات** قشونی درخفیه دردهانهٔ شعبهٔ مندسی رود نیل پیاده نمودند. مصریان ازقلعهٔ خود حمله بخارج کردند وچون مراجعت نمودند سپاهیان ایرانیهم باایشان داخل قلعهٔ شدند وبواسطهٔ این اقدام اولین خط دفاع مصریان شکسته شد. اگر بحرف **ایفیکرات** گوش داده و به ممفیس که خالی از پادگان بود حمله برده بودند احتمال کلی داشت که مصر را مسخر میساختند. لیکن **فارناباز** پیر و ازاقدامات خطرناك گریزان بود. بنابراین فعالیتی بخرج نداد و باین واسطه مصریان دو باره تعرض اختیار کردند. **ایفیکرات** رنجیده خاطر شده بیونان مراجعت کرد و چون رود نیل شروع بطغیان نمود پارسیها عقب نشستند ومصر مستخلص شد .

لشکرکشی بطرف کادوسیان

دراین اوقات طایفهٔ کادوسیان عاصی شده بودند و **اردشیر** بالشکر عظیم شخصاً بدفع ایشان پرداخت . لیکن مسکن طایفهٔ نامبرده ناحیه‌ای بودکه امروز گیلان خوانده میشود وبواسطهٔ جنگلهای انبوه وجبال صعب و رودهای متعددی که دارد وصول بآن ناحیه بسیار مشکل است . کادوسیان ترتیب جنگ گریز را اختیار کردند وکار خواربار را بر پارسیها سخت نمودند لیکن میان رؤسای ایشان اختلاف انداختند و کار بمصالحه کشید. لشکر ایران سالماً بازگشت نمود اما کاری ازپیش نبرده بود .

اواخر ایام سلطنت اردشیر ممنون

با آنکه لشکرکشی ایران بجانب مصر بکلی بیحاصل شد معهذا یونانی ها بواسطهٔ رقابت با یکدیگر دو باره در سال ۳۷۲ **انتالسیداس** را بشوش فرستادند تا حکم جدیدی از شاه صادر

1- Iphicratis.

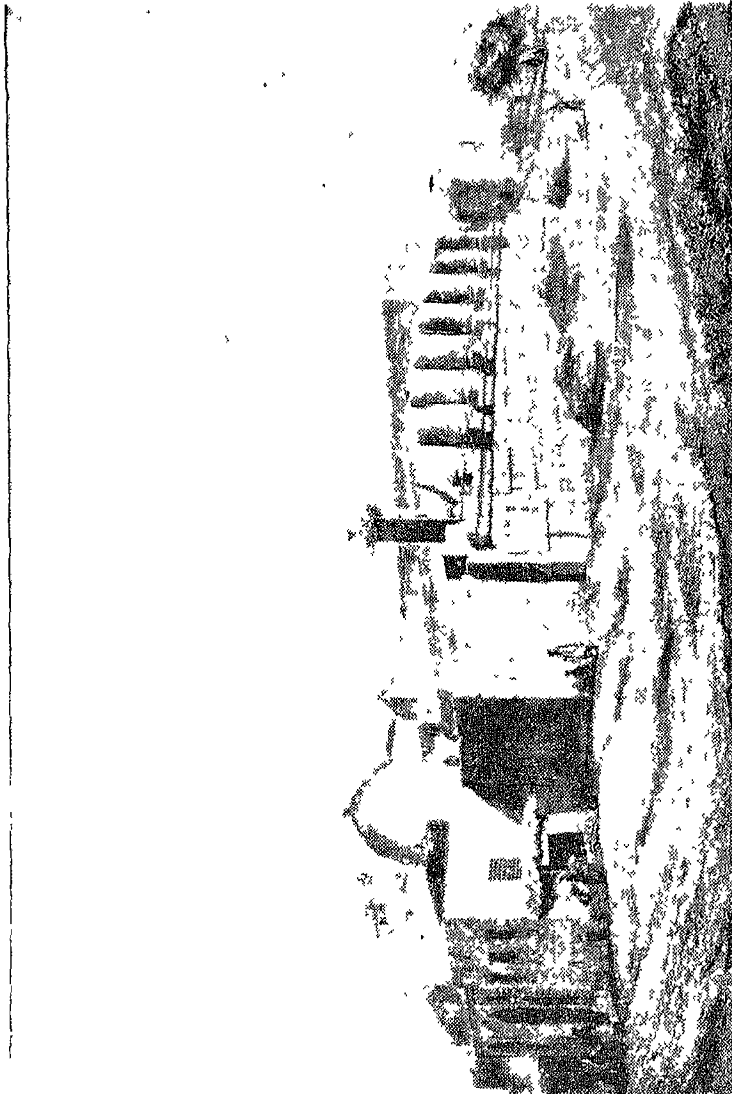
نماید که خصومت های موجودهٔ در یونان را خاتمه دهد. در ۳۶۷ قبل ازمیلاد مردم تبِ بخدمت شاه رفتند و سال بعد از آتن رسولان دیگری بحضور او رسیدند زیرا که هرچند آن شاهنشاه مردی ضعیف بود لیکن یونانیها چنان پست شده بودند که همه اورا بحکمیت قبول میکردند.

یونانیها **اردشیر** را خیلی اهمیت میدادند، اما در داخلهٔ کشور ایران در اواخر سلطنت او برعکس بود و ساتراپ های ایرانی از ترس اینکه از تقرب درگاه دور شوند یا از هوای جاه طلبی همواره عصیان میکردند. **تاخو** فرعون جدید مصر این اوضاع منقلب را مغتنم شمرده بسوریه دست اندازی نمود، اما در غیاب او انقلابی در داخلهٔ مصر واقع شد و **آگزیلاس** که ظاهراً با مصر مودتی نداشته باهلاب مدد رسانید و **تاخو** مجبور شد بشوش فرار کند. مدت چندین سال اغتشاشات داخلی کشور مصر را از کار انداخت، بکوقت بنظر میآمد که شیرازهٔ دولت پارس از هم گسیخته لیکن بخت آن کشور هنوز نخوابیده و اختلافات دشمنان **اردشیر** که با یکدیگر جنگ و جدال داشتند و همچنین خیانت و رشوه خواری آنان موقع را حفظ نموده مانع خرابی کلی گردید.

اردشیر پس از چهل وشش‌سال سلطنت درسال ۳۵۸ قبل از میلاد در کبر سن وفات نمود. بنظر میرسد که مردی کریم وملایم وهمیشه برای عفو مقصرین حاضر بود لیکن **پریزاتیس** که زنی خطرناك بود کاملاً بر او تسلط داشت وپس از مسموم ساختن زوجه اش مسماه به **استاتیرا** با آنکه شاه کمال علاقه را بآن زن داشت باز از نفوذ او کاسته نشد.

باید دانست که بواسطهٔ نفوذ این زن ورأی فاسد او بودکه پسر ضعیف‌النفس وی دخترخود **آتس‌سا**را تزویج نمودواین‌امر بعدها عواقب‌وخیم‌ظاهر ساخت. ازمسائل‌قابل ذکر اینکه **اردشیر** برای اناهیتا ربه‌النوع تناسل مجسمه‌ای ترتیب داد و بابن واسطه تغییر یا توسعه‌ای در کیش ملی پدید آوردکه از افکار سامیهای بابل راجع به ربه‌النوع

طبیعت در آن راه یافته بود. از این مهمتر آنکه این پادشاه پرستش **میترا** را تجدید نموده ومی‌بینیم پس ازآنکه این رب‌النوع مدتی دردورهٔ گاتها وکتیبه های هخامنشی



۳۲ - خرابهٔ یك معبد اناهیتا در کنگاور
ساختمان های عمارت در طرف چپ جدید است.

متروك مانده تدریجاً ظاهر شده و مقام او ازخداوند صلح مبدل برب‌النوع جنگ میشود. بقول **مولتن** منشاء ثنویه هرچه میخواهد باشد این رب‌النوع نیز در خط رسیدن بمقام

عالی مذهب میترا[1] بوده است.

جلوس اردشیر سوم سال ۳۵۸ قبل از میلاد

شاهنشاه پیر صدها زن در اندرون خود داشته وظاهراً متجاوز ازصد پسرپیدا کرده است لیکن بیشترآنها قبل از پدردرگذشتند و از آن جمله فقط سه پسر استاتیرا که داریوش و آریاسپ و اُخس نام داشتند از زن عقدی وقابل جلوس برتخت محسوب میشدند. چندسال قبل از وفات شاهنشاه داریوش بولایتعهد معین شد. اما اُخس که در دسیسه کاری زبر دست و فرزند لایق پریزاتیس بود آن پسر را وادار بقتل پدر نمود. باین عنوان که پادشاه در خیال آنست که ولایتعهد را از او سلب نماید. داریوش فریب‌خورده درصدد اقدام برآمد وامرش مکشوف شده بقتل رسید. برادر دیگر موسوم به آریاسپ را نیز اخس فریب‌داد باینکه تومتهم بهمدستی داریوش شده‌ای ومانند او نیز بقتل خواهی رسید لهذا آن شاهزادهٔ بدبخت برای اینکه گرفتار این مصیبت نشود بدست خود انتحار نمود. بااین دسایس وخیانتها اخس بولایتعهد رسید و آتس‌سا نیز باومدد کرد، و اخس وعدهٔ تزویج‌اورا داده بود. این مصائب خانوادگی اجل‌اردشیر را نزدیك ساخت. چون اودرگذشت اخس بسلطنت رسید و اردشیرسوم خوانده شد. در اول سلطنت خود تمام شاهزادگان را بقتل رسانید و حتی گفته اند شاهزاده خانمها را هم باقی نگذاشت.

تسخیر صیدا و القیاد مصر سال ۳۴۳ قبل از میلاد

تخت پادشاه جدیدبر پایه‌های استواری‌قرار نداشت، موفق نشدن پدرش بتسخیر مصرآن کشور را مرکزی برای مخالفت با ایران ساخته بود. هر وقت استانداران یا دولتهای دست نشانده می خواستند خودرا از قید تبعیت ایران آزادکنند از مصر بایشان مدد میرسید. بر اخس ظاهر شد که تا مصر را دوباره مسخر نسازد سایر طاغیان را

---

۱ ـ آئین قدیم زردشت صفحه ۱۳۸ . کتیبه ای در کاخ اردشیر ممنون در شوش پیدا شده که بشرح زیر است:

با توفیق اهورامزد ، انه‌هتا و میترا من این کاخ را بنانمودم. (مؤلف)

نخواهد توانست بجای خود بنشاند . اقدام اولی که برای این کار کرد بکلی بی ثمر شد و قشون **نکتانبو**[1] در تحت فرماندهان یونانی قوای ایران را شکست فاحش دادند . هیچوقت مصر باین اندازه قوت نیافته بود حتی قوت قلب و شجاعت سپاهیانش نیز خوب بوده است . در نتیجهٔ این شکست ایران سوریه و آسیای صغیر و قبرس طغیان کردند ، بلکه فینیقیان نیز در تحت ریاست **تن نس**[2] پادشاه صیدا قیام نموده قصر سلطنتی لبنان و انبارهای خواربار را که برای جنگ مصر فراهم شده بود آتش زدند. سردار آتنی **اخس** در قبرس موفق شد اما درآسیای صغیر ساتراپ فریگیه که عصیان کرده بود به تقویت آتن و تب مقاومت نمود؛ **تن نس** درسوریه پیشرفتی کرد که **نکتانبو** راوادار نمود از او تقویت کند و چهار هزار تن از مزدوران یونانی را بمدد او فرستاد.

اما **اخس** مانند پدر مردی ضعیف النفس نبود ، مجدداً لشکری عظیم فراهم کرده شخصاً بطرف صیدا رفت . **تن نس** بامید اینکه بواسطهٔ دیوارهای مرتفع و خندق های سه گانهٔ شهر محفوظ خواهد ماند اهل شهر را رها کرد و مزدوران یونانی که از مصر آمده بودند به پول ایران فریفته شدند و اهالی صیدا بانیواسطه از مدافعه منصرف گردیدند . نمایندگان ایشان که پانصد نفر بودند بفرمان شاهنشاه خونخوار بقتل رسیدند، بقیهٔ مردم هم مصمم شدند خود و خانواده ها و خانه های خویش را بقربانی بدهند و این تصمیم را اجرا کردند . چون **اخس** وارد شهر شد جز تلی ازخاك ومخروبه چیزی ندید و آنرا بمبلغ گزاف بکاوش کنندگان وجویندگان گنج بفروخت؛ بمحض اینکه شهر صیدا مسخر شد **تن نس** هم بقتل رسید وسایر بلاد فینیقیه نیزمنقاد شدند .

لشکر ایران که درصیدا چندان معطل نشدند راه قدیم را پیش گرفته بجانب جنوب متوجه گردیدند . چون بپلوزیوم رسیدند بواسطهٔ نهرهای مخصوص آب را بر گردانیدند و سدها کشیدند . لیکن مصریان در عقب حصاری که در تحت تهدید بود حصار دیگر بر پا نمودند و مانند سابق مهاجمهٔ پارسیها پیشرفت نکرد وبنظر میآمد که طغیان آبها لشکریان ایران را در هم شکنند اما یکی ازسرداران یونانی که در خدمت ایران بود جسارت بخرج

1- Nectanebo. 2- Tennes.

داده از یکی از نهرها بالا رفت و پشت سر مصریان را گرفت و چون بر او حمله بردند حملات را دفع نمود. **نکتانبو** چون دید خطوط ارتباطیهٔ او متزلزل شد بطرف ممفیس عقب کشید. پادگان پلوزیوم و سایر مراکز مهم بعقیدهٔ اینکه تنها مانده اند تسلیم شدند بنابراین مصر دوباره در سال ۳۴۲ قبل ازمیلاد بدست ایران افتاد. **اخس** با کمال بیرحمی وظلم با آن کشور رفتار نمود وسوء تدبیر **کامبیس**[1] را پیروی نموده گاو **آپیس**[2] را کشت و گوشت اورا درضیافتی به شکرانهٔ تسخیر دیوار سفید بمهمانان خورانید. معابد را غارت کرده شهرهارا خراب نمود و هزار ها ازمصریان را بقتل رسانید و پس از آنکه نام پارسی را اینطور اسباب رعب و وحشت نمود به بابل مراجعت کرد.

قتل اردشیر سال ۳۳۶ قبل از میلاد

مظفر و منصور شدن پارسیان در جنگ مصر موجب امنیت و آرامش قسمت غربی کشور شد، **آرتاباز** که چندین سال درحال طغیان بود به مقدونیه فرار کرد، سلاطین و امرای دیگر سرتسلیم پیش آوردند. دول رقیب یونان نیز نسبت بپادشاه متملق شدند و در اطاعت اوامر او تعجیل کردند وچشم بپول او دوختند. معهذا اوضاع ولایات نسبت بزمان **داریوش** تفاوت کلی کرده بود. ولایات بحرخزر که غیرممکن الوصول بودند به استقلال خود باقی ماندند، پنجاب بکلی از تبعیت ایران ببرون رفت، در جاهای دیگر هم استحکام نظارت و مراقبت که برای نگاهداری چنین کشور عظیم لازم بود سستی یافته بود. لیکن **اخس** قدرت وقابلیت داشت وبحسن تدبیر **باگوواس**[3] که از خواجه سرایان بود ادارهٔ حکومت ترقی کرد. ضمناً مراقب ترقیات دولت جدیدالظهور مقدونیه نیز بودند و از آن جلوگیری مینمودند. اما تزویر و دسیسه، حسن ادارهٔ آن رجل سیاسی را عقیم میکرد بطوریکه عاقبت در سال ۳۳۶ خود را مجبور دید ولینعمت خویش را بقتل رساند و اگر چنین نمیکرد خود بهلاکت میرفت. اکثر فرزندان شاه هم مقتول شدند و جوانتر از همه که **آرسس** یا **ارشك** نام داشت به سلطنت برداشت لیکن آن جوانهم چون آثار خودسری بروز داد بفرمان خواجهٔ بیرحم شربت فنا نوشید.

۱- Cambyses ۲- Apis ۳- Bagoas

جلوس داریوش کدمان
۳۳۶ قبل ازمیلاد

خواجهٔ مزبور شخص نامعلومی را بنـام **کدمان** که ظاهراً از نژاد هخامنشیان بوده اختیار کرد و او بعنوان **داریوش سوم** بر تخت جلوس نمود. چون این پـادشاه آخرین شخص از یك سلسلهٔ معظم میباشد مـورد توجه و محبت است. در اوقات محاربهٔ کادوسیان در جنگ تن بتن شخص عظیم الجثهٔ را بقتل رسانیده بشجاعت و رشادت معروف شده و در عوض این خدمت حکومت ارمنستان باومفوض شد. بنظر میآید که نسبت باسلاف نزدیك خود کریم و صالح بوده و اگر او در موقع عادی بود بخوبی میتوانست کشور داری نماید. از بدبختی او دولت جدیدی در مغرب طلوع کرده و بزرگترین دلاورجنگجوی عالم در آن دولت زمام امور را بـدست گرفت. **داریوش** با تمام وسائـل و اسبابی که در قدرت دولت ایران بود در مقابل مهاجمهٔ شرر بار **اسکندر** کبیر نتوانست برابری نماید.



سکهٔ فیلیپ مقدونی

فصل بیستم

طلوع دولت مقدونیه تحت سلطنت فیلیپ و اسکندر

ما با چه عجایب آدمی ناگزیر بنبرد شده ایم! این کسیست که برای بچنگ آوردن نیرو و گشادن کشور یك چشمش را از دست داد و شانهٔ او بضرب دبوس شکسته یکدست و یکپای وی از سوزش سرما سیاه گشت، بخت از وی هرچه خواست بی مضایقه پیش وی نهاد مگر درنامجوئی و افتخار کامروا گردد.

«**دیموستن** خطیب یونانی در وصف فیلیپ مقدونی»

جغرافیای مقدونیه برای کسانیکه مثل من معتقدند بر اینکه جغرافیا بر تاریخ تأثیر شدید دارد این مسئله قابل توجه است که طبیعت چون پلوپونس و یونان مرکزی را منقسم بقطعات جداگانه‌ای از خاك نموده وچندان وسائل ارتباطیه از خشکی برای آن قرار نداده، یونان را مانع شده است از اینکه مقر یك ملت واحد باشد، بلکه آنرا مجموعه‌ای از دول کوچك ساخته که بالاختصاص برای امر معاش خود متوجه بدریا باشند. لیکن چون بنقشه نظر اندازیم مشاهده خواهیم کرد که حال مقدونیه غیر از این است چه آن کشور دارای درهٔ وسیع واردار[1] میباشد که پر نعمت و عبور از آن آسان و منتهی بدلتای بسیار حاصلخیزی است که از آبهای خود آن دره و رودهای دیگر ساخته شده است. مزایای مزبور امروز بواسطهٔ موقع سالونیك[2] ظاهر میشود که بندر مهم اینقسمت از اروپا میباشد و درنقطه‌ای واقع است که وسیلهٔ ارتباط آن باداخله ازمجرای

---

۱ - Wardar.

۲ - سالونیك در ۳۱۵ قبل ازمیلاد درمحل ترمهٔ (Therma) قدیم بنا شده و بنام **تیسی او نیکا** ناخواهری **اسکندر** کبیر و زن **کاسندر** موسوم بوده است (مؤلف).

واردار بسیارخوب است و میتواند ثروت فلاحتی آن ناحیه را بخود جلب نماید. حاصل اینکهٔ مقدونیه آنچه را که دول دیگر یونان فاقد بودند یعنی کیفیت طبیعی و وسعت و حاصلخیزی خاکی که لازمهٔ پروردن سکنهٔ زیاد است دارا بود وآن کشور جانشین یونان شد تقریباً بهمان دلیل که پرتقال در دایرهٔ سیاحت بحری و استعمار جانشین ونیز وژنوا وسایر جمهوری های کوچك گردید.

سکنهٔ مقدونیه

گمان میرود مقدونی ها از دو نژاد بودند: یکی که عنصر غالب بود یونانی و بعقیدهٔ[1] یونانیها بیشتر از مهاجرین ارگس بود و طایفهٔ قدیم تر آریانی بودند، ولی یونانیها آنها را بربر یعنی بیگانه و وحشی میخواندندو از جلگهٔ حاصلخیز بکوهستان صعب میراندند. بمرور زمان این دو طائفه با هم مخلوط شدند اما این اختلاط کامل نبود.

بطورکلی خصائص برجستهٔ آن قوم شجاعت ومردانگی بود. هرمردی که دشمنی را نکشته وباین واسطه شجاعت خودرا ظاهر نمی نموده می بایست بندی بکمر ببندد و حق نداشت با مردان دیگر سر میز بنشیند، مگر اینکه بدست خود گرازی کشته باشد. **اسکندر** که یکنفر مقدونی کامل محسوب است شکار را از بهترین وسائل تربیت برای جنگ میدانست و آنرا بر اعمال ورزش و زورخانه ترجیح میداد و شکی نیست که حق با او بوده است. درمقابل این صفات حسنه مفاسدی که داشتند عادت غریب آنها بشرب خمر بوده است که باعث وقوع فجایع اسفناك میگردید، چنانکه درشرح حالات **اسکندر** مشهود خواهد شد. تعدد زوجات نیز شایع و نتایج آن که عداوتهای خانوادگی و قتل اقارب است حاصل بود.

مردم مقدونیه بواسطهٔ جدا بودن ازملل دیگر وحالت روستائی که داشتند نسبت به آتنیان مجرب تربیت شده البته پست تر بودند، اما وحشی محسوب نمیشدند. **فیلیپ** و **اسکندر** هر دو بقدری مفتون صنعت و ادب بودند که مقدونیه سبب انتشار تربیت و

۱ ـ من بمرهونیت خودم نسبت بکتاب نفیس پروفسور د. ج. **هوگارت** موسوم به «فیلیپ و اسکندر مقدونی» اعتراف دارم (مؤلف).

تمدن یونانی در آسیا گردید. نیز همانطور که کیفیت جغرافیائی یونان بر مردم آن اثر کرده باعث تشکیل دول متعددهٔ علیحده ای در آن خاك گردید که سکنهٔ آن دارای استقلال نفس وبعلاوه فطرتاً دریا نورد بودند، در مقدونیه وسعت خاك و بعد مسافت آن از دریا وخوبی وسائل ارتباطیه و زیادی نعمت و ثروت سبب شد که ملت واحدی از کشاورز وگله دار و شبان در تحت ادارهٔ یکنفر پادشاه در آنجا تشکیل یافت وصحیح گفته اند که وقتیکه مقدونیه شروع بعملیات بزرگ خود نمود ازحیث اوضاع سیاسی کیفیت یونان را در اعصاری که **همر** وصف آنرا نموده داشته است.

تاریخ قدیم مقدونیه

وقایع تاریخ قدیم مقدونیه عبارتست از مساعی حکمرانان جلگه‌ها که نسبتاً متمدن وبحتمل یونانی الاصل بودند برای انکه قبایل کوهستانی را مطیع کنند و در تحت تربیت و انتظام در آورند. حقیقت این است که از احوال آن کشور خبری نداریم تا زمانیکه ایرانیها پس از جنگ سیتیان (سکا ها) **آمین‌تاس**[1] را در تحت اطاعت خود در آوردند که در آن زمان او چنانکه در فصل چهاردهم مذکور داشتیم پادشاه آن ولایت بود.

هرودوت در کتاب خود نقل میکند که اولین سفرای پارسی که به دربار **آمین‌تاس** رفتند در ضیافتی که بخاطر ایشان داده شده بود بپادشاه اصرار میکردند که مخدرات خودرا حاضر کند. پسر پادشاه که **اسکندر** نام داشت ازاین بی حرمتی غضبناك شد. چون ایرانیها مست شدند در عوض زنها جوان هائی مسلح بخنجر حاضر کردند و آنها پارسیها جسور را با ملازمان ایشان بهلاکت رسانیدند. بعد برای جلوگیری از مفاسدی که قتل اشخاص برای آن کشور تولید میکرد لازم بود تدابیر وچرب زبانیهای بسیار بکار برده شود ولی آن بدست وارث **آمین‌تاس** (**اسکندر**) با موفقیت انجام گرفت. توضیح اینکه چون هیئتی از طرف پادشاه ایران برای تحقیق فرستاده شد او خواهر خودرا برئیس آن هیئت بمزاوجت داد. همینکه لشکرکشی بزرگ پارس شروع شد **اسکندر** که جانشین پدر شده بود به پارسیها ملحق گردید اگر چه بقدر امکان از

۱- Amyntas

مخبث بیونانیها هم مضایقه نمیکرد.

پردیکاس[1] که از سنه ۴۵۵ تا ۴۱۳ قبل از میلاد سلطنت کرد درضمن تاریخ جنگهای پلوپونس اسمش مذکور وبکفایت وتدبیرشناخته شد،وجانشین او که آرشلاؤس[2] نام داشته دراداره کردن ماهر بوده وقشون خوبی تربیت‌داده است. نیزشعرا و هنروران یونان را در دربار خود دعوت کرده و از آنها نوازش مینمود که از جمله اوری‌پیدس[3] آگاتون[4]، زیوکز[5] بودند. بعد از آن دورهٔ هرج و مرجی بنظر میرسد که طولانی است ومعلوماتی چندان از آن دوره دردست نیست واینقدر هست که کشتارهای عدیده در آن زمان واقع شده وبالاخره چون برادر فیلیپ نیز کشته شد فیلیپ در سال ۳۵۹ قبل از میلاد بسلطنت مقدونیه رسید.

حسن ادارهٔ فیلیپ از سال ۳۵۹ تا ۳۳۶ قبل از میلاد

کفایت فوق العادهٔ فیلیپ از اینجا ظاهر میشود که در عرض سنوات معدوده مقدونیه را از حالت یك دولت ضعیف که دائماً در تحت تهدید همسایگان خود بوده بیرون‌آورده دولت مقتدری ساخت که در تمام یونان سمت تقدم و تسلط داشت. این پادشاه در ایام جوانی مدت سه سال بطور گروگان در تب که آن زمان دولت نظامی مهم یونان بود بسر برده تجاربی که در آن مدت درضمن معاشرت با اپامینونداس[6] حاصل کرده مادام العمر فراموش ننموده بود. لیاقت او تنها در اداره کردن کشور نبود بلکه قشونی ازپیاده ترتیب داد موسوم به فالانژ[7] که هرچند درجناحین محتاج بمحافظت بود لیکن خود بخوبی میتوانست نسبت بهر نوع لشکریان دیگر درآن عصر حمله ور شود. از این گذشته قشون سوارهٔ خودرا نیز ترقی داده بطوریکه مقاومت با آن غیر ممکن بود. در محاصرهٔ قلاع فنون‌مؤثری تعلیم کرد ونیروی دریائی هم ایجاد نمود. این مردفوق‌العاده

۱- Perdiccas. ۲- Archelaus. ۳- Euripides. ٤- Agathon. ٥- Zeuxis.
٦- Epaminondas

۷- فالانژ از ستونی بضخامت یا بعمق شانزده ترکیب یافته که اسلحهٔ آن نیز نیزه‌ای بطول شانزده پا بودو بدین‌ترتیب میتوانست صف پنجمی صف اولی را حمایت کند (مؤلف).

این مسئلهٔ اساسی را هم که «به زر میتوان لشکر آراستن» از نظر دور نداشت. چنانکه از استخراج معادن طلاو نقرهٔ مقدونیه دولت فراوانی که پیشرفت خیالات بلند او بر آن مبنی بود تهیه نمود. بعضی از دول یونان مخصوصاً تب و آتن با قدرت **فیلیپ** مخالف بودند ومحرك ضدیت آتنیان بیشتر فصاحت وبلاغت **دیموستن** بود وخطابه های معروف آن خطیب بزرگ که برضد **فیلیپ** انشاد کرده موسوم به فیلیپیك میباشد هنوزدر مدارس اروپا موضوع درس وبحث است ومعلوم میسازد که آن گویندهٔ بلیغ با کمال علو مقامی که دربیان وسخن سرائی داشت ازاوضاع روزگار وتناسب دول بیخبر بود ونداسنت آتنیان تربیت شدهٔ راحت طلب با وجود اتحاد با دولت جنگی تب باز حریف **فیلیپ** که مردی سرباز منش واهل زحمت وتعب است نمیشوند وازعهدهٔ او بر نمیآیند، درجنگ هائی که این سردار بزرگ بآن اقدام نمود چنان فتح وفیروزی حاصل کرد که اسباب تعجب است. با قبایل ایلیریه محاربه کرد و آنها را قتل عام نمود. با آمفی پولیس[1] جنگ کرد و آنرا مسخر ساخت، با تسالی کارزار کرده و آنرا متصرف شد، با فوسیان طرف شد و آنها را مغلوب ساخته است، پس از آن ولایت تراس را تا پروپونتیس[2] یعنی دریای مرمره را مسخر کرد، اگرچه نتوانست پرینتوس[3] را متصرف شود و آن شهری بود بسیار مستحکم و درمغرب بیزانس واقع بود. خلاصه تمام یونان برضد او قیام کردند بعلاوه شاهنشاه ایران طرفیت داشت و چون **فیلیپ** مشاهده کرد که نیت او در مسلط شدن بر داردانل انجام نمیگیرد متوجه تسخیر یونان گردید.

جنگ خرونه
۳۳۸ قبل از میلاد

دولتین تب و آتن با هم متحد شده در خرونه[4] با **فیلیپ** روبرو شدند و روز حساب برای ایشان رسید و این اولین دفعه‌ای بود که یك قشون جنگی ملی با لشکر طرز قدیم (چریك) ومزدور مقابل میشد، جنگ خیلی سخت بود اما **فیلیپ** کاملا فاتح گردید و اسباب فتح و ظفر را هم عاقبت **اسکندر** جوان فراهم کرد که سواران سنگین اسلحه را بمهاجمه بطرف میمنهٔ دشمن که لشکریان تب در آنجا بودند واداشت، تلفات متحدین کمر شکن بود چه

۱- Amphipolis· ۲- Propontis· ۳- Perinthus· ٤- Chaeronea·

از آتنیان به تنهائی سه هزار تن مقتول یا اسیر شدند و از مردم تِب هم اگر زیاد تر نبود کمتر نمیشد. سلطان فاتح با تب بکمال سختی رفتار کرد، نه فقط ریاست او را از بلاد بئوسیان مرتفع ساخت بلکه استقلال را از خود او نیز سلب کرد وجماعتی ازتبعید شدگان را با یك عده از پادگان مقدونی در آنجا بگماشت، اما با آتن که آن نیز بحال ناتوانی افتاده بود بخوشی معامله کرد، اهالی آن شهر را آزاد نمود و با آن شهر عقد اتحاد بست و آنرا محل افتخار نامید، آنگاه بجانب پلوپونس[1] روانه شد و در آنجا تنها دولت اسپارت با اومقاومت نمود و بنابراین خاك آن دولت منحصر بناحیهٔ اصلی اویعنی لاکونیا[2] گردید.

انتخاب فیلیپ بسرداری کل یونان
۳۳۷ قبل از میلاد

یك سال بعد از جنگ خرونه در تنگهٔ کرنت[3] مجمعی از تمام نمایندگان دول یونان بغیر ازاسپارت منعقدگردید و در آن مجمع **فیلیپ** بیان کرد که میخواهم یك اتحاد جدیدی ازیونانیان تشکیل دهم بطوری که تمام دول دارای استقلال خود باشند وبا ریاست من برای محاربهٔ ایران متفق شوند تا صدمات غیر قابل تحملی را که از ناحیهٔ آن دولت مهاجم بر ایشان وارد شده تلافی نمایند. دول یونان نسبت بشاهنشاه که در این وقت چندان محل خوف و وحشت نبود عداوت مخصوصی نداشتند، لیکن در انتخاب **فیلیپ** بسر داری کل مجبور و شاید هم که خوشوقت بودند از اینکه آن پادشاه قوای خودرا مصروف جنگ آسیا کند و از یونان دور سازد. یقین است که عداوت یونانیان نسبت به **فیلیپ** ظاهر نبود، اما **فیلیپ** گویا این مسئله را میدانست، آنچه منظور اوبود سرداری کل یونان بود و چون این مقصود حاصل شد مقضی المرام بمقدونیه مراجعت کرده بنای تهیهٔ مهاجمه بدولت ایران را گذاشت.

المپیاس

اولین زوجهٔ **فیلیپ**، **المپیاس**[4] دختر اسیری از**اپیرو**[5] زنی بدیع الجمال بود، لیکن تندخو و گاهی اوقات اعمال بیرحمانهٔ خوفناك از او صادرمیشد معهذا زن بزرگی بوده و چون مادر **اسکندر** استدرتاریخ کمال اعتبار

۱- Peloponnesus. ۲- Laconia. ۳- Chorinth. ٤- Olympias. ٥- Epirote.

را دارد. **اسکندر** پسر یگانهٔ این زن بود و در کار آن پسر اهتمام فوق العاده میکرد؛ تدریجاً **فیلیپ** از زوجهٔ خود بیزار شد. چون از یونان مراجعت کرد یکی از زنان هم وطن خودرا تزویج نمود. درجشن سرور و عروسی عم عروس که **آتالوس** نام داشت **اسکندر** را توهین و درپاکزادی او تشکیك نمود. شاهزادهٔ جوان پیالهٔ خودرا بصورت **آتالوس** زد، **فیلیپ** در حال مستی بروی پسر شمشیر کشید واوپدر رااستهزا کرده با مادرخوداز دربار دور شد واین مشاجره مرتفع گردید. اما چون **اسکندر** خواست دختر ساتراپ کاریه را بزنی بگیرد بازمناقشه بمیان آمد، **فیلیپ** نهایت غضبناك شده این مواصلت رابهم زد وچهار نفر ازرفقای **اسکندر** را که گمان میکرد برضد اوکارمیکنند تبعید نمود. دو نفر از آنها **هارپالوس**[1] و **بطلمیوس** بودند، **بطلمیوس** بعدها در تاریخ اهمیت تام یافته و بسلطنت رسیده است.

قتل فیلیپ
۳۳۶ قبل از میلاد

اوضاع سیاسی باعلی درجهٔ خوبی بوده **فیلیپ** بتهیهٔ جنگ بزرگ میپرداخت که در سال ۳۳۶ قبل از میلاد بدست یکنفر **پوزانیاس**[2] نام بقتل رسید. علت آن این بود که **آتالوس** نامبرده اورا توهین کرده و **فیلیپ** از جبران هتك شرف او امتناع ورزیده بود، در مقدونیه قتل نفس شایع بود و هرچند **اسکندر** متهم بپدر کشی گردید ولی گمان نمرود که دست تحریك در این کار داشته باشد. ازطرف دیگر ممکن است **المپیاس** بواسطهٔ بیوفائی شوهر کینه دردل گرفته و تصور کرده باشد که اگر ضربتی وارد نیاورد شاید ولیعهدی پسرش مورد مخاطره شود.

خلاصه **فیلیپ** که نقشهٔ تسخیر آسیا را کشیده حربهٔ فتح و فیروزی را تیز ساخته بود در جوانی در گذشت و اگر زنده مانده بود محتمل است که در تاریخ هم اوبعنوان فاتح آسیامذکور میشد. اما اگرچه بخت با اوهمراهی نکرد و ازمعاصرین وی هم چیزی تراوش نکرده، لیکن همین امرکه او اول کسی است که یك دولت اروپائی بمعنی جدید

۱- Harpalus. ۲- Pausanias.

تأسیس نموده یعنی یك ملت مسلح با منظور و آمال واحد تشکیل داده[1] دلیل بربزرگی قدر اوست و نمیتوان آنرا ازنظردور داشت . چنانکه بعضی ازمورخین گفته‌اند حق‌این است‌که رویهمرفته اروپامردی چون پسر **آمینتاس** نیاورده بود تاوقتیکه نوادهٔ **آمینتاس** بعرصه رسید .

شهرت فوق العادهٔ اسکندر کبیر

اگر بگوئیم **اسکندر** کبیر ازمعروفترین مردان دنیاست چندان بخطا نرفته ایم حتی اینکه امروز هم در تمام آسیا تا حدودچین نام او مشهور ومذکور است . شخص مسافر در مشرق زمین‌همه جا این مطلب را مشاهده میکند و محض نمونه من دو مثال از دو کشور که چند صد میل از یکدیگر فاصله دارند میآورم .

اولا خواننده را دعوت میکنم که بکشمیر با من همراهی کرده سلاسل کوههای عظیمهٔ هیمالیا را طی کند و به گلگیت و از آنجا به هونزه بیاید که یقیناً اقصی بلادعالم است و تا چند سال قبل هیچ جهانگرد اروپائی بآنجا قدم نگذارده بود . در این درهٔ دور دست راجهٔ کوچکی حکمرانی دارد و او مدعی‌است که از اعقاب **اسکندر** میباشد . این ادعای اورا نمیتوان بکلی واهی شمرد چه بنا بقول **مارکو پولو**[2] پادشاه بدخشان هم این ادعا را داشته است ومیتوان تصور کرد که این هر دو ادعا مبنی‌است بر روایات ناشیهٔ از سلطنت یونانی باختری که هنوز آثار آن در آن ممالك کوهستانی باقی است .[3]

از هونزه تا ساحل مکران مسافتی بعید است . در آنجا در سال ۱۸۹۷ یکنفر صاحبمنصب تلگرافخانه هنگام مراقبت سیمی که درطول آن ساحل بیحاصل کشیده‌شده بود بدست قبایل وحشی کاروان[4] مقتول شد و حال‌آنکه حیات انگلیسیها در آن ناحیه تا آن زمان بسیارمحترم بود وسبب عمدهٔ قتل‌آن انگلیسی این بود که قبایل مزبورشنیده

۱ـ رجوع شود بکتاب «فیلیپ واسکندر مقدونی» صفحه ۳ (مؤلف) .

۲- Marco Polo

۳ـ رجوع شود بکتاب «Yule's Marco Polo» جلد اول صفحه ۱۵۷ (مؤلف) .

۴ـ رجوع شود بکتاب «ده هزار میل» فصل ۲۴ (مؤلف) .

بودند که عثمانیان هم کیش ایشان یونانیان، ملت اسکندر ذوالقرنین[1] را مغلوب ساختند آنها چنین تصور میکردند که این مغلوبیت وشکست یك ضربت خیلی سخت بقدرت وحیثیت تمام ملل اروپا وارد ساخته است بنابراین سرگذشت مقتدرترین فرزند اروپا کمال اهمیت را دارد وبرای من شخصاً اهمیت آن بسیاراست، بواسطهٔ اینکه مدت چندین سال بیافتن طرقی که آن مرد بزرگ در ایران طی نموده اشتغال داشته ام . لامحاله در یك قسمت از آن طرق من اولین اروپائی بوده‌ام که رد پای آن دلاور نامی‌را تعقیب ودنبال کرده منازلی را که او طی نموده است پیدا کرده ام .

افسانه های اسکندر

در اینجا لازم است اشاره کنم باینکه در بارهٔ دلاور مقدونی افسانه های بسیار گفته شده است . در این باب بقدری مبالغه کرده اند که شخصی که از مشرق زمین بنام **اسکندر** شناخته میشود تقریباً بکلی افسانه ایست . باید دانست که بسیاری از افسانه های راجع به **اسکندر** از طرف یونانیها اشاعه شده و مبدأ آنرا میتوان بمائه دوم میلادی رسانید. بنابراین روایات **اسکندر** پسر یکی ازپادشاهان مصربوده است . اما ازنظر ایرانی چون ملاحظه کنیم مهمترین کتابی که از **اسکندر** گفتگو میکند منظومهٔ معروف **فردوسی** است ، آن شاعر بزرگ در شاهنامه **اسکندر** را از خانوادهٔ سلطنتی ایران بیان و قلمداد میکند که **دارا** یعنی **داریوش** دختری از **فیلقوس** روم (یعنی فیلیپ یونانی) را تزویج کرده بعد اورا مطلقه ساخت از وی **اسکندر** بوجود آمد **داریوش کدمان** پسر دوم **دارا** واز زوجهٔ دوم بوده ، بنابراین پادشاه مقدونی برادر صلبی پادشاه ایران میشود . جنگهائیکه اودرآسیا کرده است برای این بوده که تاج و تخت موروثی خودرا از اقربای خویش بستاند . در اینجا من این مطلب را میخواهم اضافه کنم که غالب ایرانیان این افسانهٔ تاریخی را با جوش و حرارتی قبول نموده و از آن اظهار شعف و خوشوقتی مینمایند در صورتیکه هیچ

۱- «صاحب دو شاخ» لقب مزبور اشاره است باینکه اورا پسر **آم من** (**ژوپیتر**) خیال کرده اند چه **آم من** بطوریکه در نقوش و تصاویر نموده شده است شاخی مانند شاخ قوچ در هر یك از صد غین او وجود دارد (مؤلف).

منطقی برای آن نیست ، ولی این افسانه های خیالی باید اسباب مسرت و خوشوقتی اروپائیها و آسیائیها هردو باشد زیرا که آن در ادبیات مذهبی وغیر مذهبی هر دومورد اتفاق واقع شده و از جمله در قرآن هم بآن اشاره شده است .

دورهٔ جوانی و جلوس اسکندر

این مسئله محل اتفاق است که مواهب درخشانی را که طبیعت به **اسکندر** عطانموده بود حتی دراوان طفولیت ازوی ظاهر وهویدا بوده است، از جمله در غیاب **فیلیپ** پدرش از ایلچیهای ایران پذیرائی که بعمل آورد **پلوتارك**[1] حکایت آنرا نقل کرده مینویسد که در این مجلس **اسکندر** بدرجهٔ ازخود ابرازلیاقت دادکه اسباب تعجب ایرانیان شده ودیدند که **فیلیپ** با آنهمه‌شهرت خود دربرابرخیالات بلند ودوراندیش **اسکندر** ابداً قابل ذکر نیست. حکایت معروف دیگری که ذکرمیکنند اینست که وقتیکه بوسیفالس[2] را برای فروش‌آوردند **فیلیپ** به بهانهٔ اینکه شرور وغیر قابل سواری‌است ازخریدن آن ابا نمود ودراینموقع **اسکندر** حاضر بود اظهار داشت که آن اسب غیر از اینکه از سایهٔ خودش میرمد عیب دیگری ندارد ، این بگفت وآن حیوان‌را رو بآفتاب نگهداشت وسبك سارانه جستن کرده برپشت آن حیوان قرار گرفت و بکلی آنرا رام و مطیع خود نمود ، اینجا **فیلیپ** از کثرت خوشحالی فریاد کرد هان فرزند دلبندم **اسکندر** تو سلطنتی را که در خور مقام و استعداد تو باشد انتظار داشته باش چه مقدونیه برای تو بسی کوچك و ابداً گنجایش تو را نخواهد داشت . اینها یك سلسله حکایاتیست که راجع به **اسکندر** گفته شد واینك از نظر حقیقت و واقعه نگاری در اطراف وی سخن میرانیم و میگوئیم که یکی از خوشبختی های بزرگ این مرد این بوده است که زیر دست معلمی مثل **ارسطو** تعلیم و تربیت یافته است و او درتعلیم علم و ادب حرارت وجوشی که در **اسکندر** پدیدآورد خستگی نا پذیر حتی در تمام دورهٔ حیاتش فتوری درآن روی نداد ، بعلاوه او در قسمت مهم زندگانی خود از محیط نا مطلوب دربار دور بوده و تمام اوقاتش بمطالعه و شکار و تفریح مستغرق و بیوسته سرگرم ورزش بدنی و روحی بوده است .

---

۱ - Plutarck. ۲ - Bucephalus.

میدان جنگ پرنتو[1] اول میدانی بود که این شاهزادهٔ جوان بآموختن تجارب جنگی پرداخته است، درسن شانزده سالگی درغیاب فیلیپ به‌نیابت سلطنت منسوب گردید لشکری برعلیه شورشیان میدی[2] فراهم آورده بر آنها غلبه کرد، درجنگ خرونه چنانکه در فوق مذکور داشتیم یکی از جناحین لشکر تحت فرمان او بود و میگویند که او اول کسی بوده است که بدستهٔ مشهورمقدس حمله برده وصفوف آنهارا ازهم شکافت وازین‌رو وقتیکه بجای پدر برتخت بنشست نه فقط در فنون جنگی و نیز در ادارهٔ امورتجارب قابل توجه داشت، بلکه از لحاظ اینکه مادرش المپیاس از نظر فیلیپ افتاده بود یقین داشته است که باید چند سالی برای تخت وتاج مشغول جنك باشد وبالنتیجه سنش از بیست تجاوز نکرده بود که یك سر و کلهٔ سالخوردهٔ بروی شانه های جوانش مشاهده میشد.

شناختن یونان اسکندر را بسلطنت

طبیعی است که تا آنوقت قابلیت و لیاقت اسکندر درنظر طوایف داخلی ونیزدشمنان خارجی‌معلوم نبوده است، ولی‌طولی نکشید که درس عبرت بآنها در این باب داده شد.

بعد ازقتل معمولی یك عده ازاقارب وخویشان خودکه آنهم احتمال میرود که به واسطهٔ نفوذ و تحریك المپیاس بوقوع رسیده باشد اسکندر بسوی ترموپیل عزیمت نمود، در اینجا انتخاب او بسرداری کل قشون بر علیه دولت ایران از طرف‌کلیهٔ ایالات یونان باستثنای اسپارت‌که مانند همیشه بیطرف مانده بود و چندان هم مهم نبود تصدیق گردید. این بادشاه جوان پس از آنکه این قضیه مطابق دلخواه او خاتمه یافت توجه خودرا بطرف‌دشمنان شمالی معطوف‌داشته وبعد ازیکسال ازجلوسش لشکرش‌را بطرف ممالك بالکان سوق داد. معروف است که در جریان این جنگ او در یك تنگهٔ خیلی سخت در نتیجهٔ ابراز لیاقت و تدبیر فوق العاده ای خطر عظیمی را از قشون خود دفع نمود و اجمال آن اینست که اهالی (بقلهٔ کوه پناه برده) ارابه های زیادی که در آنجا جمع‌کرده بودند از بالا بزیر پرتاب کردند (تا سپاهیان مقدونی در زیرآن خرد شوند)

---

۱ - Perinthus. ۲ - Maedi.

اسکندر ملتفت شده فوراً بسپاهیان خود دستور داد صفوف خود شان را بگشایند و یا بخوابند و تنشان را با سپر ها بپوشانند و بالاخره از همین راه غیر مترقبه‌ای که پیدا شد کلیهٔ ارابه ها رد شده وصدمهٔ باحدی نرسید. مقصود اصلی وی عبور ازرود دانوب بود که با نهایت شجاعت قشونش را بدون خطر ازجلوی چشم دشمن عبورداد و از این عملیات دلاورانه تمام طوایف مجاور رااز لیاقت و مهارت جنگی خود مستحضر و آگاه ساخت. بعد بطرف ایلیریه[1] عزیمت نمود و در آخر بمقدونیه مراجعت کرد، در آنوقت رسولانی (با تحف وهدایا) ازطرف پادشاهان خود بنزد **اسکندر** آمده خواستار صلح و روابط دوستانه شدند.

انهدام تب

جنگ دیگر **اسکندر** از جنگهائیست که نه تنها از حیث لیاقت و شجاعتی که از خود ابراز نموده اهمیت داشته است بلکه مسئله‌ای هم بر اومسلم گردید که نمیتواند بر یونانیان اعتماد نماید، توضیح آنکه خبر بیونان رسید که **اسکندر** فوت نموده، قبل ازتحقیق صحت و سقم این خبر مردم تب عموماً با آتنیان و سایر یونانیان جمع شده اهل سارد هم بآنها کمك مالی داده یکدفعه شورش کرده و پادگان مقدونیه را محاصره نمودند، دستهٔ دیگر یونانی که بودند ابراز همدردی نموده و **دیموستن**[2] حرکت کرده تا هر قدر بتواند اسلحه و مهمات جنگی فراهم کند ولی قبل از آنکه بتواند متحدینی برای خود تهیه کند و یا از جائی کمکی بآنها برسد **اسکندر** با قشون فاتح خود وارد بوئیتیه[3] گردید، او در ابتدا شرایط سهل و ملایمی برای صلح پیشنهاد نمود ولی شورشیان احمقانه رد نمودند، این بود لشکر مقدونیه باپادگانی که بودند در کادمیا[4] (قلعهٔ تب) به لشکریان تب حمله بردند شش هزار تن مقتول و سی هزار تن بلکه عملا تمام مردان سکنه را اسیر گرفتند، صدمه و خسارتی که باهل تب رسید نظیر همان صدمه و خسارتی بوده است که آنها در زمان اقتدار خود بسایر شهر های بوئیتیا وارد کرده بودند، شهر را باستثنای معابد وعمارت بیندار باقی را با خاك یکسان نمودند و سکنه را تمام اسیر و استقلال را از تب سلب کردند،

---

۱ - Illyria ۲ - Demosthens ۳- Boeotia ٤- Cadmea ٥ - Pindar.

اسکندر در تمام این موارد نفس خود را ضبط کرده و بطرزی عاقلانه ملایمت را از دست نداد ، او در این جنگ درس عبرتی داد که مثل صاعقه آوازه اش در تمام یونان پیچید و بدینوسیله بنیان سلطنت خود را مستحکم ساخت و در عین حال از هر گونه تعدیات و اجحافات که سبب تهییج احساسات یونانیان باشد خود داری نمود ، این جنگها برای یك پادشاه جوان که تازه بر تخت نشسته است مهم و ضروری بوده است ، خاصه برای او که در نظر داشت از مملکت خود بخارج حرکت نماید اثرات خوبی هم بخشید ، زیرا از جمله در تمام این مدت مدید که از اروپا دور بوده است نائب‌السلطنهٔ او توانست با تمام انقلابات داخلی مقاومت کرده و هیچوقت محتاج نشد که از قشون آسیا کمکی برای او فرستاده شود .



قسمتی از منظر شکار پارسیان
اقتباس از یك ظرف سفالین در موزهٔ هرمیتاج .

فصل بیست و یکم

جنگهای گرانك و ایسوس

ای سروران محتشم ، اسکندر پادشاه درهمه روی زمین مثل و مانند نداشت ،
تنی پیلوار و بصلابت فولاد داشت، سپاهش بیشمار و درخوشی و پهلوانی سمر بود،
درهنگام جنك ورامش و باده گساری از اندرز های ارسطو بهره بر میگرفت
و از تربیت این استاد بآنجا رسید که همه مردان دور و نزدیك راشیفتهٔ خودساخت.
از داستان کهنه اسکندر
وبر ، ۱، صفحهٔ ۱۲۶

اوضاع قبل از جنگ بزرگ

قبل از بیان بزرگترین جنگهای تاریخی اجازه میخواهم برای لحظه ای قلم را باوضاع قبل از جنگ وعوامل مهمه ای که در کار بودند معطوف داریم . ما در ابواب گذشته مناسبات وروابط دولت ایران را بایونان مرتباً مذکور داشتیم وبا مراجعهٔ بآن ظاهر میشود که دولت پارس درآن وقت بی‌اندازه فرتوت و در شرف انحطاط و انقراض بوده است . اما **اسکندر** در اینموقع یك قوهٔ قاهرهٔ جوانی بنظرمیآمد . بعلاوه **اسکندر** طرفدار ومروج یك تمدن عالیتری ازتمدن پارس بوده است که درآنجا اطاعت کور کورانه نسبت بشاه سد عظیمی در جلوترقیات بوده وبهیچوجه با حریت فکر و آزادی اهالی یونان قابل تطبیق و مقایسه نبود . اما راجع بوضعیت نظامی اولا اینمطلب دور ازحقیقت است که بگوئیم **اسکندر** که مانند سایر سرکردگان و ژنرال های بزرك دنیا یکنفر محصل لایق بود کلیهٔ موانع

مشکلاتی را که در جلو میدید اهمیتی بآن نمیداد و یا وقعی بآن نمیگذارد. هر چند موقع مواجه شدن با دشمن مسئله غرور جوانی وهوای کشور ستانی وا میداشت که خودرا با بزرگترین مشکلات ومخاطرات مواجه نماید. از طرف دیگر اگر بگوئیم که ضعف و انحطاط دولت ایران تا این حد بود که یکنفر حادثه جوی متهور و جسور میتوانستهاست آنرا بآسانی ازپایدرآورد وطعمهٔ خود سازد بنظر من راه خطا پیموده‌ایم زیرا اولا **داریوش کدمان** که فرمانش درداخلهٔ کشور نافذولازم الاجرا شمرده میشد شخصی بود مجرب و کار آزموده بعلاوه در شجاعت و دلاوری شهرتی بسزا حاصل کرده بود، مسلماً نسبت به‌بسیاری ازاسلافش لایق وکافی‌تر هم بوده است. دیگر این را هم باید در نظر داشت مهماتی که آنوقت تحت اختیار ساتراپ های آسیای صغیر بود بهمان اندازه بود که **اسکندر** حاضرداشت، از جمله همان مزدوران یونانی بودند که درمقابل قشون مقدونیه با کمال جلادت جنگ میکردند، نه مزدوران تنها بلکه از نظر نظامی تمام یونانیان ساکن آسیای صغیر مسلماً پشت بپشت هم داده در مقابل لشکر مقدونیه تا آخرین لحظه مقاومت میکردند وپا فشاری‌مینمودند. ولی‌بطوریکه ذیلا معلوم‌خواهدشد **فوت ممنن**[1] فرمانده شاهنشاه در اینموقع خوشبختی فوق العاده ای بوده که بمهاجمین رو نمود، نیروی دریائی ایران همچنانکه درمحاصرهٔ ملتو[2] کاملا بثبوت پیوست بدرجهٔ کمال بوده و بدینجهت عبور از بغاز داردانل هم نهایت درجه صعب و مشکل بوده است ولی باز از حسن اقبال بادشاه مقدونیه در آنموقع تمام تنگه ها از پادگان فینیقیها خالی بوده است.

علاوه تا بعد از فتح فینیقیه **اسکندر** در این میانه دائماً نگران بود که مبادااز ایران لشکر مهمی بیونان فرستاده شود و بواسطهٔ عداوت یونانیان با طمع وحرص آنان بپول دولت ایران هر وقت باشد موقع را طوری بحرانی کند که یکنفر قائد و سردار عادی در اینصورت جرئت نکند که تمام قشون خودرا بطرف آسیا حرکت دهد درحالتی که مثل آنان دشمنی از عقب و نیروی دریائی مثل دولت ایران از جلو مراقب باشند،

---

۱ - Memnon ۲ - Meletus.

اما پارسیها چنین خیال میکردند و شاید این خیال آنها درست هم بوده است که حملهٔ **اسکندر** یکنفر جوان گمنامی بایران از حملهٔ **آژیلوس**[1] یکنفر کهنه سرباز بالاتر نخواهد بود، پارسیها با خود میگفتند **پارمنو** و **آتالوس** دو نفر از سواران **فیلیپ** با ده هزار تن در ۳۳۶ قبل ازمیلاد حمله بآسیای صغیر آورده و درابتدا هم فتح نمودند لیکن وقتیکه **ممنون** وارد جنك شده و در مقابل ایستاد لشکر مقدونیه تاب مقاومت نیاورده و بالاخره رو بهزیمت نهاده وبعد از شنیدن خبر قتل سردار خود بطرف اروپا مراجعت کرد، خلاصه هرگاه از هوش وعقل فوق‌العادهٔ **اسکندر** قطع نظر کنیم‌موقع قشون مقدونیه بیش از این اجازه نمیداد که فقط قسمتی ازهمان ایالات ساحلی آسیای صغیر را فتح نموده بتصرف خود در بیاورند و بفاصله های زیاد و تصادفاتی که پیش میآمد خسته شده از میان میرفتند و این فقط از تدبیر و عقل **اسکندر** بود که اسلحه و آلاتی که از زیر دست **فیلیپ** بیرون آمده بود همانها را بکار برده تا خود را مـالك آسیا قرار داد.

حرکت قشون در ۳۳۴ قبل از میلاد

در موسم بهار ۳۳٤ قبل از میلاد **اسکندر** با قشون مهم خود از مقدونیه حرکت نمود و بطرف آسیا روانه گردید و شاید این مسئله در ظاهر خیلی اسباب تعجب بود که برای چنین مقصد مهمی جماعت قشونی که تهیه شده غیرکافی میباشد، چه عدهٔ آن رویهمرفته از سی وپنج هزار تجاوز نمیکرد که پنجهزار آن سواره و الباقی پیاده بودند و از مجموع آن تقریباً یاك نصف آن مقدونی بود، تسالی ها و قبایل مجاور قسمت مهم این قشون را تشکیل داده بودند لیکن معدودی ازیونانیان در صفوف قشون خدمت میکردند، گرچه دستجاتی از پلوپونسی‌ها و سایر متحدین یونان نیز ذکر شده است که داخل در این قشون بوده اند، اما از طرف دیگر قشون مزبور طوری تعلیم و تربیت یافته بود که با قشون نظامی و نیز باعشایر کوهستانی هر دو میتوانستند بخوبی جنگ کنند، روحیات این قشون بواسطهٔ فتوحات پی در پی و همچنین اعتمادش بر صاحبمنصبان خود خیلی عالی و قوی

۱ - Agesilaus.

بود و دیگر تعلیمات جنگی و اسلحه و مهمات آنان بدرجهٔ عالی بود که تا آنوقت نظیر آن در دنیا دیده نشده بود، اما راجع بقلت این عده نظر **اسکندر** این بود که در هر فتحی میتواند نفرات جدیدی داخل در قشون نموده وازاینراه تلفاتی را که از راه بیماری یا قتل دست میدهد جبران نماید، گذشته از این قبل از اینکه یك کشور دولتمندی را فتح کند از عهدهٔ پرداخت بودجهٔ یك قشون مهم زیاد بر نمیآمد چنانکه میدانیم بودجهٔ قشونی او خیلی سبك بوده حتی بطوریکه از خودش نقل شده است وسایل این جنگ را در ابتدا بیشتر از راه استقراض فراهم آورده است.

خط سیر قشون تا هلس پونت (داردانل) معلوم و این همان راهی بود که چندی قبل از این قشون مقدونیه آنرا پیموده بودند، بقدر یکه ممکن بود در حرکت و سیر تسریع نمودند و محتمل است که میخواستند از هر گونه اطلاعی که در این باب به ایرانیان میرسد جلوگیری شده باشد وبیشتر ازهمه باید برای سالم ماندن یکصد و شصت قایق جنگی و وسائل نقلیه اضطراب داشته باشندکه بدون آن ممکن نبود بتوانند بطرف آسیا عبور کنند، روز بیستم بهسستوز[1] رسیدند و چون ابیدوز[2] طرف مقابل ساحل را قشون مقدونیه بعداز آخرین جنگ در دست داشته اند این بود بدون درنگ سوار کشتی شده بطرف آسیا روانه شدند و بدون هیچگونه تصادمی هم در خشکی پیاده شدند. این مطلب را خوب میتوان تصور نمود که پادشاه مقدونیه در اینجا برای **زئوس**[3] و **آتن** و نیز برای هراقله اجداد خیالی خود با چه شوق و شعفی قربانی کرده است.

جنگ گرانیك ۳۳۴ قبل از میلاد

اسکندر بطور قطع مطلع شد که برای جنگ با او سپاه زیادی جمع آوری شده است، این بود اول بزیارت قبر **اشیل**(پهلوان داستانی یونانیها) در دشت الیوم[4] رفته پس‌ازآن بلافاصله طرف ساحل شمالی ابیدوز روانه گردید و درگرانیك ساحل رودی که آب‌آن نزدیك‌سیزیکوس[5] از شهرهای مهم‌آنزمان بدریای مرمره میریزد جنك بزرگی واقع شد و این اولین جنگی بود که روی‌داد. از **آریان** چنین مسطوراست که **ممنن** سرکردهٔ قوای مهم مزدوریونانی

۱ - Sestos. ۲ - Abydos. ۳ - Zeus. ٤ - Elium. ٥ - Cyzicus.

در اینجا بسرداران ایران پیشنهاد نمود که باید عقب نشست ، شهر و دهات را آتش زد (وآنچه خوار بار در سر راه **اسکندر** است باید معدوم کرد) ولی ایرانیان که آنوقت مست بادهٔ کبر و غرور بودند آنرا رد نمودند و الحق در هیچ جنگی هم ایرانیان بقدر اینجا از خود غیرت و مردانگی بروز ندادند و اگر همین طور دارای انتظامات خوب هم بودند **اسکندر** نمیتوانست بر آنها غلبه کند . قشون ایران در سمت راست رودخانه قرار گرفته بودند که عبور از آن خیلی مشکل بوده است ، اگرچه پایاب بود ولی سوراخ وگودیهای زیاد داشت، علاوه کناره های آنهم خیلی‌بلند ومرتفع بوده است، تمام سواره نظام را که عدهٔ آن بالغ بر بیست هزار تن بود در میدان جنگ حاضر نمودند و مزدوران یونانی را که بالغ‌بربیست‌هزارتن میشدند بطور ذخیره نگاهداشتند . ایرانیان یقین داشتند که فتح با آنها خواهد بود و بواسطهٔ غرور حاضر نشدندکه پیاده نظام را در میدان جنگ حاضر کنند و شاید در باطن آنها را پست و حقیر میشمردند ، اما ازطرف مقدونیها و آنها تمام قوای نظامی و اسلحهٔ جنگی که داشتند بکار انداختند، اولاً پیاده نظام سنگینی که بود بدو قسمت تقسیم شد و با یك عده سواره نظام تسالی هاتحت‌فرمان **پارمنیو** در جناح چپ قرار گرفتند و اما **اسکندر** سواره نظام عالی و مهم خودرا در جناح راست جمع نموده و بغرض تهدید خط آنرا ازخط قشون ایران خارج ساخت و از اینراه دشمن را وا داشت که اوهم بر طول یسار مرکزش افزوده و آنرا بالا ببرد و همین جا فرمان داد که حمله ببرند ولی مراقب بود که اتصالش از مرکز بریده نشود ، ابتداپیشرفت با ایرانیان‌بود ، اینان زوبینهای‌خودرابطرف چابك‌سواران پرتاب میکردند که پائین آنها ازوسط رود خانه بعلی رغم عدهٔ زیاد تقلا وکشمکش میکردند، ولی یکدفعه سواره نظام سنگین اسلحه بمدد آنها برخاسته و نائرهٔ قتال بشدت مشتعل گردید وبین ایرانیان با زوبین هائی که داشتند و مقدونیها با نیزه های بلندآنها زد و خورد غریبی درگرفت . دراین بین نیزهٔ اسکندر شکست ، فوراً حربهٔ تازهٔ باو رسانیدند ودرهمین میانه چشمش به **میترادات**[1] (مهرداد) داماد **داریوش** افتاد ، صورتش را نشانه نمود و اورا

1 - Mithradatis.

روی خـاك انداخت ، در این هنگام ضربتی روی کلاه خود او وارد آمد ولی با کمـال فرزی ضربتی بحریفـزده کارش‌را تمام کرد واینجا باز به **اسکندر** حمله شد ودراینمرتبه **کلیتوس**[1] از وی دفع نمود ، در این اثنا آثار فتح در سپاهیان مقدونیه ظاهر شده و بنای گرفتن کنار رود خانه راگذاشتند . آنها ایرانیان را که زوبین های آنـان نسبت به نیزه‌های خودشان کوتاه وقابل مقاومت نبود از جلو راندند و بالاخره ایرانیان مرکز را خالی کرده و آن بچنگ لشکر مقدونیه افتاد وهمین جنگ را خاتمه داد . سواره نظام پارس شکست خورده بنای فرار راگذارد و بیچاره مزدوران یونانی را در مقابل حملهٔ دشمن بدون آنـکه از پشت سر کمکی داشته باشند باقی گزاردند . **اسکندر** غدقن کرد که فراریان را عقب نکنند بلکه مهم صفوف از هم ریخته را بانجام رسانند ، این بود که از هر طرف سواره و پیاده بیونانیان حمله بردند و آنها باکمال شجاعت جنـگیدند ومعذلك خیلی زود از هم پاشیده فقط دو هـزار نفر اسیر افتادند .

تسلیم شدن سارد ۳۳۴ قبل از میلاد

بعد از جنگ فوق از ایران قشون منظمی در آسیای صغیر باقی نمانـد و سارد با حاکم جبان و نامـردی که داشته است تسلیم گردید و این یك اقبال دیگری بود که به **اسکندر** رونمود زیرا که محل مزبور دیوارش را سه رجه بالا برده و بقسمی مستحکم بود که بکلی خـارج از دسترس معلوم میشد و از اینرو پادگان آن میتوانستند حملات تدافعی اختیار کرده خود را محفوظ دارند و تسلیم دشمن نشوند وتصرف آن برشأن و جلال اهـل مقدونیه افزوده علاوه برثبوت مهارت جنگی و لیاقت نظامی آنها مهمات زیادی هم که فوق‌العاده گرانبها بود بدست آنها افتاد . **اسکندر** پس از فتح لیدیه بـا حسن مـراقبتی به انتظام و ادارهٔ امور کشوری آن مشغول شده و از این ثـابت نمود که مقصود اصلی وی این است که کشورهای مفتوحه برای او باقی‌و برقرار ماند . ساتراپ (والی) بواسطه ضعف دربارهٔسه شغل مهمی را که در ابتدا هر یك ازدیـگری مجزا و بشخص مستقلی داده میشد بـا هم توام و همه را خود شخصاً بعهده داشته است . توضیح اینکـه او عـلاوه

---

۱ - Clitus .

بر حکومت کشوری امارت لشکر و ریاست کل دفتری و مالی را هم دارا بوده است. **اسکندر** شغل نظارت در امور مالی و امور نظامی هر یك را از دیگری مجزا نموده با اختیارات تامه بدست یکنفر کاردانی سپرد که مربوط بدیگری نبوده است. وی این انتظام را در هر یك از ایالات شاهنشاهی که بتصرف در میآورد معمول و مجری میداشت.

محاربه کاریه، لیکیه پامفلیه، پی سیدیه و فریگیه

اسکندر پس از فتح سارد عازم شد که پیش از حرکت بطرف مشرق محض تحکیم کار خویش اول متصرفات یونان‌را در ساحل آسیای صغیر بتصرف خود درآورد. چنانکه افس[1] قبول اطاعت نموده و **اسکندر** در آنجا بجای حکومت شخصی حکومت ملی تشکیل داد. اما می‌لت[2] بنای مقاومت را گذارد و پادگانی که در آنجا بوده بواسطهٔ نزدیك بودن کشتی‌های جنگی ایران تشجیع شده حاضر شدند که جنگ کنند. نیروی دریائی ایران اگرچه انتظامش در آن موقع خوب نبود ولی اهمیت زیاد داشت. فرمانده آنها ناوهای مقدونیه را گذارد که پیش بروند ولی از طرف ساحل جلو آنها رابستند. خیلی کوشش نمودند که نیروی دریائی مقدونیه را داخل جنگ کنند، حتی **پارمنیو** هم رای داد که دعوت آنها را اجابت نموده مصاف دهند، ولی **اسکندر** محض رعایت حزم و احتیاط از این اقدام جلوگیری کرده حاضر نشد که خود را بمخاطره بیندازد. او در آخر نیروی دریائی خود را یکی بواسطهٔ مصارف زیاد و دیگر دون نیروی دریائی ایران بود منحل ساخته و همه را از خدمت مرخص نمود.

خلاصه می‌لت پس از محاصرهٔ مختصر با حمله بتصرف **اسکندر** درآمد. نسبت بباشندگان و مزدوران یونانی که سالم مانده بودند خیلی خوب سلوك نمود. مخصوصاً مزدوران یونانی را داخل درقشون کرده سپس بقصد هالیکارناس[3] افتاد. اینجا که مرکز نظامی ممنن بود قلعه ای بسیار مستحکم و پادگان زیادی هم داشت و بدینجهت تصرف آن فوق العاده مهم و موقوف بود بر کوشش زیاد. بالاخره خندق قلعه را امر کرد پر

۱ - Ephesus ۲ - Miletus ۳ - Halicarnassus.

کرده و دسته قشونی را که برای محاصرهٔ قلاع تربیت شده بود حاضر ساخت. پادگان یکدفعه یورش آورده ولی غیر از تلفات وخسارت زیاد نتیجهٔ گرفته نشد، آخرالامر ممنن مجبورشده شهر را آتش زدو با سپاهیان خود عقب نشسته بدو دژمحکم دیگری پناهنده گردید. **اسکندر** که در این جنگ تلفات زیادی داده بود در صدد تسخیر آن دو دژ برنیامد. آنها همینطور باقی ماندند تا سال بعد **انتیپاتر**[1] آنجا را بتصرف در آورد. **اسکندر** از هالیکارناس دسته‌ای از قشون‌خود را که تازه داماد شده بودند مرخص نمود. بشرط اینکه در بهار آینده مراجعت‌نموده سرخدمت حاضر باشند. در عوض بقدرامکان بر نفرات جدیدالورود افزود. نیز یکعده ازسپاه جدیدالورود را به طرف پلوپونس‌اعزام داشت، سپس خط سیرش‌را راست بطرف ساحل ادامه داد و برای اینکه نیروی دریائی ایران را از میان ببردشهرهای چندی را که متعلق به‌لیکیه و پامفلیه بودند فتح نموده تحت اطاعت خود در آورد. این بلاشك از مسائلی شمرده میشد که فوق‌العاده مهم و قابل ملاحظه بوده است.

پس ازاین قشون ازسمت‌شمال روانه‌شده تاعبورش بحدود پیسیدیه افتاد، دراینجا دچار حملات سخت عشائر کوهستانی گردید. ولی آن حملات رابا تلفات زیاد ازخود دفع نمود. سپس داخل فربگیه شده و آنجا را تصرف نمود و تحت انتظام درآورد. در گور دیوم پایتخت سلاطین فربگی نظامیان تازه داماد و قشون جدید الورود فوق الذکر مراجعت نموده به اصل قشون که عدهٔ آن بالغ بر چهار هزار تن بوده ملحق گردیدند. و اقعاً اگر آنها نرسیده بودند تلفاتی که در این میانه از جنگ ونیز از بیماری وارد شده بود و نیز پادگانی که لازم بود تهیه شود جبران و تدارك آن خیلی مشکل بود.

ظاهراً غرض اصلی **اسکندر** که طرف ساحل را تحت قوای معظم ایران باقی گذارده و خود بطرف آسیای صغیر پیش رفت این بوده است که خود را بجادهٔ بزرگی که منتهی بداخل ایران میشد برساند. ولی شکی نیست که خبری که از بیش داده شده

---

۱ - Antipater.

بود که سیادت آسیا از آن کسی خواهد بود که گره ارابهٔ **گردیوس**[1] اولین پادشاه زمین را باز نماید اورا بکلی ربوده بود. امثال اینگونه خیالات که در دماغ وی مؤثربود ویرا بطرف گردیوم جلب کرد و بندمزبور را قطع نمود. پس از اندکی هوا بهم خورد و آسمان امضاء و قبولی خودرا هم با رعد و برق به معرض ظهور و بروز رسانید (یعنی صدای رعد و برق بلند شد.)

فوت ممنن
۳۳۳ قبل از میلاد

در این بین **ممنن** که درتعقیب نقشهٔ خود که جنگ را بمقدونیه ببرد و میدان محاربه را در آن حدود تشکیل دهد چیوس[2] را تصرف کرده وسپس توجه خودرا بسمت میتیلن[3] معطوف داشت. در این اثنا که مشغول عملیات بود مریض شده ودرهمان مرض از دنیا برفت. این حادثه واقعاً بآمال شاهنشاهی ایران لطمهٔ خیلی بزرگی وارد ساخت. پس ازفوت اویکدسته قشون پارسی به سیکلادس[4] فرستاده شد، ولی شکست خورد واین همان بواسطهٔ نبودن کمکی از طرف دولت ایران بوده است که در ۳۳۲ قبل ازمیلاد در اسپارت علم طغیان بر افراشته شده ابداً نتوانستند کاری ازپیش ببرند ولی درسال ۳۳۰ قبل ازمیلاد **انتیپاتر** نائب السلطنه درمیگالوپولی طغیان مزبور را فرو نشاند.

جنگ ایسوس - نوامبر
۳۳۳ قبل از میلاد

مرحلهٔ دوم جنگ **اسکندر** از وقتی شروع میشود که ازگردیوم برای مصاف دادن با شاهنشاه حرکت میکند. آری تا اینجا شمشیرهائی که از روی آنها گذشته تمام آن متعلق بساتراپها (ولات) و دور ازمرکزبوده است. اینك که دارد پیش میرود و بخوبی میداند که بایدبا قوای متحدهٔ ایران مقابل شود عبورش ازطریق کاپادوکیه بوده است. درتمام راه هیچگونه اتفاقی هم نیفتاد. ولی پس از یك حرکت تندی وقتیکه بدربند های مشهور رسید مانند **کوروش** کوچك دید که آنهارا محکم گرفته اند. **اسکندر** مهیا شد که شب بمستحفظین که استحکام آنها غیر قابل تسخیر بود حمله ببرد بدین امید که ازاینراه هراس و وحشتی درآنها تولید نماید. این امیدیکه داشت صورت نگرفت. لیکن از این حرکت واقدام بیش

۱ - Gordius. ۲ - Chios. ۳ - Mytilen. ٤ - Cyclodis.

ازآنچه منظور بود برای او حاصل گردید، باینمعنی که مستحفظین پس ازاطلاع ازجلو آمدن خصم محل خودرا خالی کرده وبا کمال عجله روبهزیمت نهادند. **اسکندر** وقتیکه آن محل را مشاهده کرد که طوری بنا شده است که میشود با جمعیت کمی راه را بر دشمن مسدود[1] ساخت ازحسن طالع خود بسی تعجب نموده خوشحال گردید. بالاخره داخل کلیکیه[2] شده وپس ازشتابی که در حرکت بعمل آمد تارسوس[3] را بتصرف در آورد. در اینجا او در آب سیدنوس[4] که خنك بود آب تنی کرد و بدین سبب بمرضی سخت خطرناکی مبتلاشده ناچار متوقف گردید ولی بزودی بهبودی حاصل نمود. آنوقت **پارمنیو** را اعزام داشت که دروازه های سوریه را که قبلا نسبت به **کوروش** کوچك از آن اشاره بعمل آمده تصرف نماید. بعد خودش از پشت سر به تأنی راه می پیمود وهر قدر که پیش میرفت موقع خودرا مستحکم میساخت. در وسط راه شنید که **داریوش** سمت شرقی دروازه در دو منزلی منتظر او می باشد. پس خود را برای جنگ آماده ساخته و با کمال اطمینان باستقبال دشمن شتافت.

در این اثنا شاهنشاه از تأخیر کردن سپاه مقدونیه چنین نتیجه گرفت که باید **اسکندر** ازجنگ منصرف شده باشد. این بود حرکت کرده ازهمان زنجیره کوههائی که بود عبور کرده و ازتنگهٔ معروف بدربند آمان گذشت، اینجا دفعةً معلوم شد که او پشت سر **اسکندر** واقع شده است لذا بطرف ایسوس پیشرفت. بیمارانی که ازقشون مقدونیه عقب مانده بودند اسیر گشته وهمه را بیرحمانه بقتل رسانیدند.

اسکندر که از دربندهای سوریه گذشته بود بدواً گذارش این امر باو رسید آنرا تصدیق ننمود. ولی اکنون که صدق آن آشکار گردید تمام سرداران وافسران خود را جمع کرده بآنها چنین گفت: اینك خداوند بی پرده در این جنگ با شما همراهی کرده **داریوش** را مجبور ساخته که با قشون انبوه خود سرزمین تنگی را بین دریا وجبال

---

۱ ـ تا اواسط مائه نوزدهم که انفجاری درین صخره هارخ داد بارهای شتران را بواسطه تنگی گردنه با دست میبردند (مؤلف).

۲ - Cilicia ۳ - Tarsus. ٤ - Cydnus. ٥ - Port Amonique.

لشکرگاه قراردهد، محلی که دردست است برای حرکت افراد قشون وسعت و گنجایش دارد وکاملا میتوانند عملیات کنند. برخلاف محلی که دست ایرانیان است بواسطهٔ تنگی جا از عدهٔ زیاد خود ابداً نمیتوانند استفاده کنند بلکه تماماً ضایع خواهد شد، نیز سفر جنگی وکارهای نمایان ده هزار نفر یونانی را که همه میدانند بیاد آنها آورد.

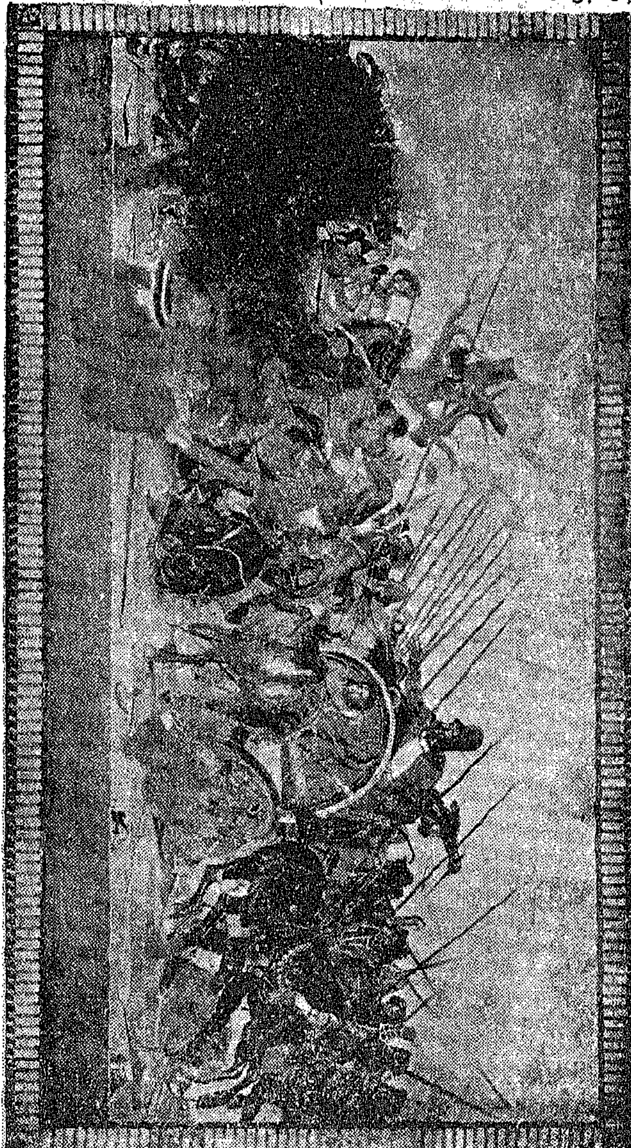
جنگ ایسوس که از جنگهای قطعی دنیا شمرده میشود در نزدیك شهری بنام مزبور در دشتی روی داد که عرض آن کمتر ازدو میل[1] بوده است. دشت مزبور بتپه‌هائی در شمال شرقی و بخلیج اسکندرون در جنوب غربی واقع شده، رودخانهٔ کوچکی هم که آب آن بدریا میریخت در واقع حافظ ایرانیان بوده است، سپاه عظیم ایران که از دستجات و طوایف مختلفه تشکیل یافته بود بالغ برششصد هزار تن میشد. از میانهٔ آنها سی هزار مزدور یونانی بوده که مساوی با تمام لشکری بود که **اسکندر** با خود داشت. شصت هزار نفر **کارداس**[2] جماعتی که نمیتوان هویت آنها را معلوم داشت در جناح چپ ایستاده، مزدوران یونانی تحت سواره نظام در جناح راست قرار گرفته بودند. بیست هزار تن اطراف تپه ها را محکم گرفته و اگر سردار آنها کفایت نظامی از خود بروز میداد بخوبی ممکن بود قشون مقدونیه را از عقب تهدید نماید. بقیهٔ لشکر ایران بمنظور معاونت وتقویت یکطرف صف کشیده و ابداً داخل درجنگ نشد. خود **داریوش** بر طبق رسم تغییر ناپذیر در قلب لشکر قرار گرفت.

اما **اسکندر** در برگشت از دربندهای سوریه لشکر خودرا فوراً باندازهٔ گنجایش میدان صف آرائی نمود، باین معنی سواره نظام سنگین خود را تحت فرمان خودش در جناح راست قرار داد و دستجات منظم فالانژ ها را تحت **پارمنیو** با بقیهٔ پیاده نظام در جناح چپ نگاه داشت. در اینجا **اسکندر** دیدکه سواره نظام پارس در جناح

۱- **هولم**، ۳، ۲۳۹، عرض دشت مزبور راسه میل معین کرده است، لیکن **کالیستن** که همراه **اسکندر** بود آنرا چهارده استاد یا بعبارت دیگر زیاده ازیك میل و نیم دانسته است. هرچند در مسافت آن اختلاف است ولی ظن قوی آنست در آنوقت دشت نامبرده از دو میل کمتر بوده است (مؤلف).

2 - Cardaces.

راست میدان جنگ قرار گرفته اند برای تعدیل این وضعیت سواره نظام تسالی را در مقابل برای حفاظت دستجات منظم فالانژ ها تعیین نمود . در قسمت عقب



۴۴ - جدال اسکندر در ایسوس
اسکندر به (داریوش کودمان) حمله میبرد .
(از خاتم کاری که در پومپه کشف شده و حالیه در موزهٔ ملی ناپل است .)

نگرانی که داشت وقتیکه حالت غفلت وکاهلی دستجات ایرانی را دید که از خطوط

جنگی خارج بودند بزودی این نگرانی او مرتفع گردید . بطوریکه **آریان** نقل کرده است او نخست مردانش را آرام داده سپس فرمان داد که آهسته بطرف ساحل رودخانه که سپاه ایران در آنجا با کمال خونسردی منتظر حمله بود پیش بروند ، نظیر کونا کسا قشون پارس نتوانست در مقابل حملهٔ یونان پایداری کند و مثل گوسفند رو بهزیمت نهاد ، ولی مزدوران یونانی استقامت ورزیده و محکم ایستادند .

چون صفوف فالانژ بواسطهٔ عبور از رودخانه بهم خورد جنگ مغلوبه شده و جدالی سخت درگرفت . عاملی که جنگ را خاتمه داد همانا وحشت و خوفی بود که بر **داریوش** غالب شد ، باین معنی وقتی که طغیان وشدت نایرهٔ جنگ بطرف او زور آور گردید یکدفعه دست پاچه شده ورو بفرار نهاد وحتی برای سبک کردن ارابهٔ خود سپرش را بدور انداخت .

درخاتم کاری منظرهٔ جنگ ، **اسکندر** ، شکل سربرهنهٔ طرف چپ بطوریکه نشان داده شده به **داریوش** حمله میبرد ودراین بین نیزه اش بیکنفر ایرانی اصابت کرده است. درمقابل ، صورت پادشاه هخامنشی که بنظر میرسد آثار وحشت وخوف ازوی نمایان است و ارابه چی اسبهای ارابه را دارد باشلاق میزند. در وسط خاتم کاری مزبور دیده میشود که یکنفر پارسی ازاسب پیاده شده واسبش را به **داریوش** تقدیم میکند .نقل میکنند که این پادشاه جبون امر داد مادیانها را که کره های آنها درعقب جا گذارده شده بودند درطول جاده با کمال سرعت برانند ودرآخر برای آنکه جان خود را محفوظ دارد ارابه را گذاشت وسوار براسب گردید . دراین بین قشون فاتح جناح راست مقدونیه بکمك **پارمنیو** بطرف چپ شتافت . دراینجا مزدوران شجاع یونانی مانند جنگ گرانیك که همقطاران پارسی ، آنهارا تنها گذاشتند شرافتمندانه جنگیدند ، ولی بی فائده ، مگر اینکه کمك کرده جان شاهنشاه نالایق را ازخطر محفوظ داشتند . چه **اسکندر** او را تعاقب نکرد مگر وقتیکه دید جنگ را برده وفتح نصیب وی شده است . تلفات قشون ایران درجنگ وآنهائیکه درحال وحشت وسراسیمگی باطراف وتپه هاپرا کنده شدند مینویسند که بالغ برصد هزار تن بوده است.

سراپردهٔ **داریوش** که مادر وزن ودو دخترش درآن بودند ازجمله غنائمی بوده که نصیب فاتح مقدونی گردید، ولی اوباسیران خودش‌بااحترام ونزاکت و ادب رفتار نموده وعلو همت خودرا ازاینراه بثبوت رسانید. معادل یك میلیون لیره غنیمت بدست آوردند، ولی خزانهٔ عمده که باقشون بوده است **پارمنیو** آنرا بعد در دمشق‌تصرف کرد.

نتایج حاصلهٔ ازجنگ‌ایسوس حیرت آور وخیلی‌غریب بوده است وآن فقط این نبود که مقدونیها لشکری‌را که‌متجاوز ازده‌برابر عدهٔ آنهابود شکست دادند بلکه‌این نکته هم برآنها مکشوف گردید که سپاه ایران اگرچه ازحیث‌عده‌زیاد هم باشد نمیتواند درمقابل آنها درمیدان جنگ ثبات و استقامت ورزد.

فی‌الواقع وقتی‌که شاهنشاه باحال وحشت ازجلو اسکندر فرارکرده ایالات غربی امپراطوری عظیم خودرا واگذارد که بدون اینکه حمایتی ازآنهابشود مقاومت‌کنند ویا به مهاجم تسلیم گردند ورق کشورستانی آسیائی برگشت. درخاتمهٔ بیان میگوئیم که ایسوس درردیف یکی ازجنگهای قطعی دنیا میباشد.

اسکندر پس‌ازفتح ایسوس بطرف‌فینیقیه که هدف منظوربعدی وی بودپیشرفت. شهرهای آن‌مانند آرادوس [1]، آرواد [2] حزقیل ونیز صیدا که ازخسارات تاراج **اخوس** [3] تا یك اندازه بیرون آمده بود وشهرهای دیگر قبول اطاعت نمودند. مقصود **اسکندر** ازفتح فینیقیه همانا انهدام نیروی دریائی ایران‌بوده است ودرنتیجه خواست خطری را که برای اوازعقب تصور میرفت جلوگیری کرده باشد. از جمله‌میخواست که‌آنجارا مرکز تشکیلات‌اساسی جدیدی قرار دهد تاازآن بتواند بعملیاتی‌که درنظر داشته است بپردازد. چنانکه همین سبب گردید که قبرس که آن نیز ازحیث نیروی دریائی مرکزمهمی شمرده‌میشدتسلیم شود وبتصرف فاتحین درآید وآن‌ازجمله اماکنی بود که فتح‌آن مقدمتاً برای الحاق مصر لازم وضروری شمرده میشد.

محاصره و تصرف صور ۳۳۲ قبل از میلاد

صور آنوقت یکی‌ازشهرهای بزرگ فینیقیه بود، خرابی وانهدام صیدا سبب‌ازدیاد ثروت وقدرت وی گردید بطوریکه آن قابل بسی توجه بوده‌است. این «شهر تاج بخش»

1 — Aradus. 2 - Arvad of Ezekeil. 3 - Achus.

اشعیا دریك جزیره‌ای واقع شده که فاصلهٔ آن بخشکی نیم‌میل بوده‌است. برای دفاع از دشمن دارای برج وباروئی بس محکم ومرتفع بود. لذا اهالی اعتماد بقوای خود نموده وهمانطور که با ایران عمل کرده و فاتح هم شدند اینجا نیز فرمانداران آن جمع شده گرچه بدواً قبول اطاعت نمودند ولی بعد سرازاطاعت باز زده حاضر نشدند که **اسکندر** را باقشونش اجازه بدخول شهر دهند. توضیح اینکه **اسکندر** بصوریها گفت که میخواهد برای ملکارت، **هراکل**[1] صورقربانی کند که آن ازهراکلی که دریونان پرستش میشد قهرمانی علیحده بوده است، صوریها به **اسکندر** جواب دادند بیك نفر یونانی یامقدونی اجازه نخواهند داد بشهرشان داخل شود. **اسکندر** ازاین جواب درخشم شده تصمیم گرفت که از خشکی پلی بنا کند و بدان وسیله شهری را که دست یافتن بآن نا ممکن شمرده میشد تصرف نماید. علاوه براین بنای پل هم در مقابل یك دشمن خطرناك و از جان گذشته کاری بس صعب ومشکل بوده است.

بالجمله شروع بکار کردند و بواسطهٔ عملجات بیشماری که بکار انداختند ابتدا پیشرفت‌قابلی‌هم‌نمودند. ولی‌وقتیکه بجاهای عمیق دریا که دردسترس‌قایقهای جنگی صور بود رسیدندکارگران متصل‌مورد حمله واقع‌شده وازکار بازمیماندند. برای‌جلوگیری از این‌صدمات وحفاظت‌کارگران امرکرد دوبرجی سوار برماشین آلات در (منتهاالیه) پل برپا کردند. معذلك صوریها بنای مقاومت‌را گذاشته برج هارا با آنچه بود بوسیلهٔ یك کشتی پر ازمواد محترقه با کمك قایقهای جنگی‌که دارای چهار صف پارو زن بوده برباد دادند[2]. **اسکندر** امرکرد دوباره پل‌را ازنو بنا کنند. ایندفعه عرض آن‌را بیشترگرفتند

---

۱ ـ Heracle.

۲ـ و شرح آنرا چنین نوشته اند که صوریها دماغهٔ کشتی بزرگی را پر از ماسه و سنگ ریزه کردند وکشتی مزبوررا پس از اینکه با قیر اندودند از مواد محترقه پر کردند. بعد از آن آنرا بدم بادهای تند دادند، بادها کشتی را با سرعتی حیرت آور بطرف پل برده وچنان بخاك زدکه دماغهٔ کشتی در خاك فرو رفت، در این حین صوریهائی که در کشتی بودند مواد محترقهٔ کشتی را آتش زده بیرون جستند ودر قایق هائی که قبلا تهیه شده بود جا گرفته باافکندن مشعل‌های افروخته بطرف پل ومقدونیها شروع‌کردند، کشتی قیر آلود همینکه آتش‌گرفت بادها این آتش را در اطراف پرا کند. طولی نکشید که از این آتش ها شعله هائی تمام پل واطراف‌را فراگرفت، برجهای چوبین مقدونیه و هرچه سوختنی بود طعمهٔ آتش گردید «مترجم».

وبرجهای زیادی هم ساخته روی آن سوار نمودند. دراین بین مردم صیدا وفینیقی‌های دیگر باهشتاد کشتی ازبحریهٔ ایران جدا شده با**اسکندر**داخل درقرارداد شدند. چیزی نگذشت که ملوك قبرس‌هم بایکصد وبیست کشتی بآنها ملحق شده بطرف‌مقدونیهارفتند. این قضیه باعث ضعف نیروی دریائی صوری‌ها گردید، بالاخره **اسکندر** با نیروی دریائی خود جداً بمحاصرهٔ شهر پرداخت.

آلات و ادوات محاصره که آنرا روی پل جدید سوار کرده بودند نتوانست بحصار مستحکم شهر آسیبی برساند. اینجا باید گفت که ازساختن پل جدید برای منظوری که بود چندان فائده‌ای حاصل نشد. ولی بعد او این آلات و ادوات را بکشتیهای خود سوار کرده بآن قسمت حصار که چندان محکم نبود حمله برد. درآخر فرمان یورش عمومی داده شد. **اسکندر** از سوراخی که با کشتیهای دارای ماشین آلات جنگی در دیوار پیدا شده بود داخل صور گردید. پس از گرفتن برجهای چندی روی حصار بشهر وارد شد. قشون مقدونیه بواسطهٔ مقاومت سخت اهالی وکشتن عده‌ای ازهمقطاران آنها را روی دیوارهای شهر بکلی ازخود خارج شده شروع بقتل عام نمودند. زنان وکودکان درکارتاژ (که قبلاً بآنجا فرستاده شده بودند)سالم ماندند. لیکن‌از مردان صور هشت‌هزار تن مقتول وسی هزار تن‌را اسیر کرده برده وار فروختند. بدینطریق صور که «بازرگانان وی شرفای جهان بوده‌اند[1]» (طعمهٔ حریق شده) از آن جز خرابه‌هائی باقی نماند.

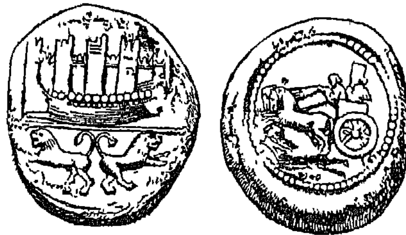
الحاق مصر ۳۳۲ - ۳۳۱ قبل ازمیلاد

باید دانست برای حملهٔ بمصر سقوط صور اولین قدمی بود که برداشته شد. چنانکه **اسکندر** پس ازصور عازم غزه گردید. اهالی باوجود تهدید سختی که اخیراً شده بود بنای مقاومت‌را گذاردند. بواسطه اینکه شهر و دژ آن در یك زمین خیلی مرتفعی قرار گرفته بود امر شد خاکریزی در ۲۵۰ پا ارتفاع و ۱۲۰۰ پا عرض دورا دور شهر بنا کردند آنوقت بانقب ها قسمتی از دیوار قلعه را خراب کرده وبعد از سه حملهٔ غیر مظفرانه‌فتح نصیب وی گردید، پیادگان قلعه آنقدر جنگیدند تا همگی کشته شدند. مصر پس

۱ - اشعیا، ۲۳، ۸.

از این بدون کشمکش بدست فاتح مقدونی درآمد. نائب السلطنهٔ پارس چون دید که دیگر مقاومت نتیجه ندارد تسلیم گردید. **اسکندر** مانند **کوروش** بزرگ خدایان ومعابد مصریان‌را فوق‌العاده احترام نموده ونسبت بسکنه با کمال محبت رفتار کرد. از جمله شهر اسکندریه‌را بنیان نهاد که آن ازعالیترین شهرهائی است که اوطرح آنها را ریخته وچون مسائل خیالی در دماغش فوق‌العاده مؤثر بوده اخیراً بزیارت واحهٔ اسرار آمیز **آمون**[1] رفت. اینجا بطوریکه از منابع رسمی مستفاد میشود او به پسر **آمون** شناخته شده بود. پس از انتظام امور مصر وتعیین ولات مصری که بنام او حکومت کنند دو باره بصور آمد، درآنجا او نیروی دریائی را معاینه و بازرسی کرده برای پیشروی بمرکز امپراطوری ایران بلافاصله مشغول تهیه گردید.

۱ - Ammon.



سکهٔ نقره متعلق به‌صیدا در حدود ۳۸۴-۴۰۰ قبل از میلاد

فصل بیست و دوم
خط سیر اسکندر کبیر تا مرگ داریوش

تو شهر ویرا میگری و باختر را مشاهده میکنی ، برج و با روی اکباتانه
رفعت و استحکامی ویژهٔ خویش دارد ، آنجا یکصد دروازهٔ هکاتم پلیس
پیش روی تو گشاده است ، و از آن دور شهر شوش را خواهی دید که
برکنار رود خوهس پس بنا شده و در این رود آبی گوارا که شایستهٔ
جام شاهان است درجریان میباشد .

« بهشت بازیافتهٔ میلتون »

جنگ آربیل
۳۳۱ قبل از میلاد

چون **اسکندر** از صور بیرون آمد طرف مشرق بقصدتاپسا کوس واقـع در ساحل فرات روانه گردید. درست همان راهـی که **کوروش** کوچك سابقاً پیموده بود . در آنجـا دوپلی از قـایق یافت که بدستور او ساخته بودند. نیروی مختصر پارس مرکب ازسه‌هزارتن که در اینجا مأمور بودند از عبور او جلوگیری کنند بواسطهٔ نرسیدن کمك ازجنگ احتراز جسته عقب نشستند . واقعاً منظرهٔ جنگ فوق‌العاده حیرت آور است که چطور شد **داریوش** با داشتن سواره نظام زبدهٔ زیـاد برای جلوگیری از لشکریان یونانی کوششی بعمل نیاورده و حرکت آنها را که اسلحه شان سنگین و عدهٔ سواران سبك اسلحه هم خیلی کم بوده مختل نساخته است . در این جلگه های صاف و وسیع (باچابك سوارانی که

بجنگ و گریز معتاد بودند) بایستی قشون مقدونیه متصل مورد حمله واقع بشود ، همچنانکه در چند قرن بعد پارتی ها (دراین جلگه ها) همین کار را کردند یعنی به رومیان حملات مظفرانه کرده و غرور آنها را درهم شکستند .

بالجمله پس ازعبور ازفرات **اسکندر** ازوسط ناحیهٔ حاصلخیز بین‌النهرین پیش رفته تااینکه ازکاریه گذشته بدجله رسید ، دراینجا هم **داریوش** درنتیجهٔ غروراهمال کرده اهتمامی درجلوگیری از او ننمود . اگر چه بواسطهٔ تندی آب دجله نتوانست بدون صعوبت واشکال زیاد ازآن عبور کند . **اسکندر** پس ازاین ازساحل دست چپ بطرف آسور قدیم که درآن وقت آئوریا مینامیدند گذشته درگوگمل نزدیك خرابه های نینوا بفاصلهٔ تقریبا هفتاد میل از اربیل که این جنك بهمان نام خوانده شده **داریوش** را دریافت که در آن صحرای وسیع وهموار که مخصوصاً آنرا برای حرکت سواره نظام وارابه ها که نهایت درجه طرف اعتماد او بودند انتخاب کرده و بانتظاری وی میباشد . آری **داریوش** بتجربه فهمیده بود که روبرو شدن بامقدونیها درصحرای تنك وناهموار که سپاهیان او نتوانند عملیات کنند بی‌حاصل است . عدهٔ قشون او که ازنقاط مختلفهٔ کشور تهیه شده بقولی متجاوز از یك‌میلیون بود . جماعتی هم ازقشون اجیر یونانی با او بودند ولی شمارهٔ آنها مانند ایسوس مختصر بود . دیگر پانزده زنجیر فیل‌هم در خط جنك حاضر وصف بسته بودند واین اول دفعه ایست که دریك‌جنك بزرك تاریخی فیل دیده می شود .

مقدونیها که یگانه حریف زبردست آنها درایسوس یونانیهای اجیر بودند بایستی حس کرده باشند که اعتماد آنها به‌رشادت ودلاوری خود وعملیات وورزش های طولانی جنگی ونیز راهنمائی سردار خودشان است واین اعتمادهم بواسطهٔ حرکات و عملیات آرام وبادقت**اسکندر** توضیح و نشان‌داده شد که‌پس ازتحصیل اطلاعات صحیحه‌ازوضعیت شاهنشاه چهار روز بقشون خود استراحت داده‌واردوی‌خودش‌را مستحکم‌نموده بارو بنهٔ سنگین وبیماران‌رادرآن‌جای‌دادوعده‌ای‌راهم‌برای‌حفاظت‌آنها گماشت.اوبدینطریق‌موضعی راتدارك کرد که قشونش بتواندبه‌آزادی عملیات کند ودرهنگام‌ضرورت عقب‌نشینی‌نماید.

این دو لشکر قریب هفده میل ازهم فاصله داشته ویکرشته تلال و تپه های پستی در اینمیانه حایل و آنهارا ازهم جدا میکرد. او وقتیکه از این تپه‌ها گذشته سپاه عظیم ایران را جلوخود دید فوراً شورای جنگی آراست تادراین باب مشورت کنند که آیا باید فوراً شروع بجنگ کرد یانه. **پارمنیو** که رأیش محل اعتمادبود چنان مصلحت دانست که قبلا اطلاعات مقدماتی صحیحی از میدان جنگ درمورد گودالها یا کمین گاهها تحصیل کرده و از انتظامات و ترتیبات دشمن نیز تحقیقاتی بعمل آرند. بالاخره اردو زده شد و **اسکندر** ظاهراً بی هیچ مانع ورادعی ازطرف دشمن تمامی میدان را کاملا رسیدگی و تحقیق نمود. **پارمنیو** ازلحاظ کثرت لشکر ایران بعلاوه رأی داد که شبیخون بزنند. **اسکندر** این رأی او را نپسندید وگفت :ظفررا بدزدی بدست نیارم.

لشکر ایران که تمام شب را زیر اسلحه بودند بامر **داریوش** به ترتیب جنگی درآمده خوددرقلب قرارگرفت ویکدسته ازاقارب شاه وسواران ممتاز یاجاویدان ویرا حمایت و حراست میکردند و دو دسته ازقشون اجیر یونانی تقسیم و هر یك در یکطرف شاهنشاه جا گرفته وقراولان سوارهٔ سلطنتی با فیلها و پنجاه ارابه در جلو جا داشتند؛ جناحین راست وچپ از دستجات مختلف ازسواره و پیاده ترکیب یافته و باید صفوف آنها از هرطرف تا فاصله زیادی کشیده شده باشد. لشکر مقدونیه که بالغ بر چهل هزار تن پیاده نظام و هفت هزار سواره نظام بود بوضع همیشگی صف بسته؛ **پارمنیو**[1] در رأس فالانژ درجناح چپ جا گرفت و دستهٔ نیرومندی ازسواره نظام تسالی ویرا حمایت میکردند. خود **اسکندر** در رأس جناح راست که ازسواران عالی مقدونی ترکیب یافته قرارگرفت؛

نظر به برتری فوق العادهٔ لشکر ایران ازحیث عده نیروئی هم بطور احتیاط تشکیل و مامور حفاظت قسمت عقب گردید. او قشونش تا اینقدر خوب ورزیده شده و تا این حد بطرف دشمن بچشم حقارت مینگریست که با کمال جرأت وجسارت قشون دست راست خود را بحملهٔ جناح چپ ایرانی که تقریباً رو برو شدن با قسمت اعظم دریای لشکر بود فرمان داد وبااینکه **داریوش** میتوانست ازموقع استفاده نموده و فرمان حملهٔ عمومی بدهد ولی برای اینکه اختلالی در نظم و ترتیب سپاه عظیم

1 - Parmenio.

وجسیم وی روی ندهد مجبور شد همهٔ لشکر را بکار نیندازد. بالاخره **داریوش** وقتیکه میدان جنگ را که نظم و ترتیب آن با کمال دقت داده شده بود گذاشته داخل زمین های ناهموار گردید دید که از ارابه ها کاری ساخته نخواهد شد و لذا قشون سوارهٔ جناح چپ خود را فرمان حمله داد. این حمله دراول ظفرمندانه بود، جنگ سواره نظام که متعاقب آن رویداد بی نهایت سخت و شدید بود تا اینکه نظم و ترتیب دوباره برقرار و دستجات منظم یونانی صفوف دشمن را بهم پیچیدند، در این مورد ارابه هائی را که حامل داسهای بزرگ و خیلی هم موجب امیدواری بودند (هرچند درکوناکسا معلوم گردیدکه مقابلهٔ آنها باقشون‌ورزیده ودارای‌تعلیمات نظامی‌بیفائده‌است) فرمان حمله داده لیکن این‌حمله ظاهراً بواسطهٔ نرسیدن کمک مؤثری از طرف سوار یا پیاده نظام سبك اسلحه کاملاً بی نتیجه ماند، زیرا که پیاده نظام سبك اسلحهٔ یونانی زوبین‌هایشان را با قوت تمام بطرف آنها پرتاب کرده جلو آنها را بریدند و ارابه چیها را بزیر انداختند وفالانژ ها و قتیکه مجبور میشدند ناچار صفوف خود را گشوده تا ارابه‌ها بگذرند. و بعد ازعقب عده‌ای‌را با مستحفظین ومهتر های آنها را باضربتها خراب کردند، حملهٔ به جناح چپ قشون ایران و بعد عده‌ای هم که بمدد آنها فرستاده شد باعث گردید که شکاف بزرگی در صف نزدیك **داریوش** پیدا شد و از همین طرف **اسکندر** بسر کردگی سواران رفیق که قسمتی از فالانژ ها آنها را تقویت میکردند حمله برد، جنگی تن بتن دراینجا آغازکه آن منتهی بفرار مضطربانهٔ **داریوش** گردید، درصورتیکه هنوز جریان جنگ بیك میزان باقی بوده ونتیجه آن معلوم نبوده است او خائفاً ازمیدان فرار نمود.

میدان جنگ بقدری وسیع بود که این خبر دفعتاً انتشار نیافت، **پارمنیو** در میان ازدحام وهجوم دشمن گیر کرده وچنان درفشار بود که کسی نزد **اسکندر** فرستاده ویرا به‌کمك طلبید[1] و اوهم با جمعیت خود بکمك وی شتافت، بین راه بدستجات سواره

۱- شاید این پیغام‌را پارمنیو برای این داده‌که ازتعاقب بازش دارد تا اینکه فتح تمام بشود، چه غفلت از این احتیاط بود که یونانیهای کوناکسا را بتهلکه انداخت (مؤلف).

نظام پارتی ، هندی ، پارسی برخورد که بحال فرار بودند ، کوشش مأیوسانهٔ فراریان مزبور برای اینکه از وسط راهی باز کنند سبب گردید که عدهٔ زیادی از مقدونیها تلف شدند ولی وقتیکه **اسکندر** بمحل اجتماع لشگر رسید دیدکه **پارمنیو** با کمك سواران تسالی بر جناح راست دشمن غلبه کرده و همه در کار فرارند ، بنا بر این مجدداً بدنبال **داریوش** شتافت ودرهمان شب بزاب بزرگ رسید و از آنجا چندساعتی برای استراحت لشکر واسبان بااحتیاط توقف نمود ، روز دیگر باز مشغول تعاقب شده تا بهآربلا[1] که آربیل کنونی باشد رسید و آن هفتاد میل از میدان جنگ فاصله داشت ، چون نتواست به **داریوش** دست یابد علاوه لشکر و اسبان هم از کار افتاده بودند از تعاقب پادشاه مغلوب دست کشیده **داریوش** را گذارد که بدون هیچ مزاحمتی به اکباتان بازگردد ·

نتیجهٔ جنگ اربیل

اگرچه میدان جنگ بانظر پادشاه بزرگ انتخاب شده وتقریباً تمام قوای مملکت را بحمایت خود در آنجا حاضر ساخته بود ، از نظر نظامی ازپیش معلوم بوده است ، مگر اینکه بگوئیم درجنك تن بتن ممکن بود آسیبی به**اسکندر** برسد واگر این اتفاق میافتاد البته کار خاتمه پیدا کرده ومجرای تاریخ عوض میشد ، درهرحال ازآن ببعد در**داریوش** دیگر امیدی برای مقاومت مسلحانه باقی نماند وکرسی امپراطوری ، مخصوصاً شوش وبابل بزرگ با تمام ثروت هنگفت و ذخائر آنهاباختیار فاتح درآمد و**داریوش** مثل یکنفر فراری جز اینکه درحواشی مملکت خود بجنگ و گریز اقدام کند چارهٔ دیگری نداشت و (افسوس) اینهم برای آخرین سلطان هخامنشی براثر خیانت رذلانه وپستی که نسبت باو نمودند ممکن نشد صورت گیرد . **کریسی**[2] در شرحیکه راجع باین جنگ نوشته است از قول **ناپلئون** چنین میگوید : نام بلندیکه **اسکندر** برای قرنهای زیاد و در میان ملل مختلفه حاصل نموده است او شایسته این نام بلند میباشد اما اگر در آربیل شکست میخورد چه میکرد در صورتیکه فرات و دجله و بیابان قفر در عقب واقع شده و قلعه و استحکامی هم که محل پناه وگریزگاهی باشد در این میانه نبوده وبهصد فرسنگ‌هم تا مقدونیه مسافت داشته است ، مسلماً جواب آست

۱- Arbela. ۲- Creasy.

که **اسکندر** همان کار را میکرد که **گزنفون**[1] کرد.

تصرف بابل و شوش

فاتح مقدونی ازآربلا بطرف بابل راند ودرآنجا ازطرف حکومت و کهنه وسایر طبقات مردم ازوی پذیرائی شد، چه احتراماتی را که او در مصر نسبت‌بخدایان آنجا بعمل‌آورده بود شنیده وجلب شده بودند، **اسکندر** نظیر **کوروش** کبیر، دستهای بعل را گرفت و حکم کرد معبدیرا که **اردشیر** خراب کرده بود تعمیر کنند، بابلیها از این کار راضی ومسروروازآن ببعد دولتخواه اوشدند.

ازبابل **اسکندر** درمدت بیست روز بشوش درآمد، یونانیها شوش را مرکز پادشاه بزرگ میدانستند ودرآنجا **اسکیلوس**[2] پرده بازی پرسا[3] را بمعرض نمایش گذارد. درآن شهر پنجاه هزار تالان یا شانزده میلیون و پانصد و پنجاه هزار پوند[4] با اشیاء نفیس دیگر که قیمت آنها از حساب بیرون بود بدست آمد که از جمله دو مجسمهٔ هارمودیوس[5] و اریستوگی‌تون[6] بوده که ازمفرغ ساخته بودند، **اسکندر** آنهارا باتن عودت داد که بعداز چند سال **آریان** آنهارا در آنجا مشاهده نموده است.

تصرف پرس‌پلیس و پاسارگاد

اسکندر در شوش فتح خودرا باوشکوه جلال تمام نمایش داد، قربانیها و مشعل‌دوانیها[7] ونیز جنگهای ژیمناستیکی بعمل آمد، جشن مزبور مصادف شد با رسیدن پانزده هزار نفرات تازه که بکمکش آمده بودند ونظر باحتیاج مبرمی که بوجود آنها بوده است بخوبی پذیرفته شدند، چه از عدهٔ قوا آنچه در این جنگها بواسطه قتل و ناخوشی تقلیل یافته بودند نفراتی بجای آنها لازم بود گذاشته شود، علاوه برای مراکزی‌که جدیداً مفتوح شده و اهمیت نظامی داشته است لازم بود

۱- Xenphon. ۲. Aeschylus. ۳- Persau.

۴- درصورتیکه تالان نقره مراد باشد مقدار آن همان استکه در بالا ذکر شد و الا اگرتالان طلا باشد مبلغ آن معادل یکصد وسی و دومیلیون وچهارصد هزار لیرهٔ انگلیسی میشود (مؤلف).

۵- Harmodius. ۶. Aristogeiton.

۷- یکنوع مسابقه‌ای بود بین دوشیزگان بدینطریق که شمع هائی دست هرکدام میدادند و او با یك پسا میدوید در صورتیکه شمع خود را روشن نگهداشته و شمع همگنان خود را خاموش میکرد علامت بردن بود (مترجم).

یادگان بگذارند، اوبعد ازاین مصمم گشت که بقلات ایران وخانهٔ مقدس پارسیان داخل شده و بتمام دنیا نشان بدهد که دولت آنها زوال یافته است .

بالجمله ازکارون عبور نموده ازاهواز حالیه براهی که دوپایتخت را بهم وصل مینمود یعنی راه بهبهان که آنزمان معمول بود و حالیه ظاهراً بواسطهٔ خرابی هر دو پایتخت کمتر عبور میشود عزیمت نمود، جماعت اوکسیان که درتپه های سخت ناهموار آنجا ساکن بودند و همیشه از رعایای غیر جنگی پادشاه بزرگ که از آن راه عبور میکردند باج راه میگرفتند از لشکریان **اسکندر** نیز مطالبهٔ باج راه کردند. **اسکندر** جواب داد که در سرگردنه‌های خود حاضر شده بگیرند، پس‌ازآن ازراهی غیرمعمول بهمان‌فرزی وشتابی که همیشه درعملیات وکارهای خود مینمود ناگهان بسردهکده‌های آنها فرودآمد وایلات غافلگیر شده باطراف متفرق شدند و دراین هنگام **کراتروس**[1] با قوای خود مکانهای مرتفعهٔ آنها را که بتنگهٔ محل عبور افراز داشت بتصرف درآورد، سپاهیانی که بهمراه **اسکندر** بودند دفعهٔ دوم هجوم برده قبلاً تنگه را گرفتند، اینجا قبایل اوکسیان بدون هیچگونه مقاومتی ناچاربتسلیم‌شدند .

پارمنیو باقسمت اعظم لشکروبارونبه ازراهی‌که راه ارابه‌روخوانده میشد(یعنی از راه رامهرمز و بهبهان کنونی) بطرف پارس فرستاده شد و این راه غیر از قسمتی که بواسطهٔ عبور و مرور قوافل یا عابرین بوشیده شده باقی بهمان حالیست که پیش از دو هزار سال بوده یعنی بحال طبیعی باقی میباشد و خود **اسکندر** با سرعتی که معتاد بود ازکوهستانها بطرف دروازهٔ پارس راند که درآنجا نائب‌السلطنهٔ پارس دیواری درجلو تنگهٔ کشیده وباچهل هزارسپاه برای مدافعه حاضر شده بود، عملیات جنگی ترموپیل‌در اینجاتجدیدگردید، مقدونیها ازراهی که ازمیان‌تپه‌ها میگذشت قبل‌ازطلوع صبح بآنطرف تنگه ناگهان بر سر پارسیان ریخته و بانك شیپور آنها **کراتروس** را که در جلو تنگه منتظر بود خبردار ساخت و پارسیها از دو طرف محصور شده کشتاری هولناك در گرفت و باید دانست که این تنها مقاومت منظمی بود که از ایرانیان بعمل آمد .

1- Craterus .

اسکندر بعد از این فتح بطرف بند امیر راند و در آنجا امر بساختن پل نمود و از آن گذشته باستخر پایتخت پادشاهان بزرگ درآمد و در آنجا یکصد و بیست هزار تالان معادل با بیست وهشت میلیون ودویست ونود هزار پوند با غنائم بیشمار دیگر بدست آورد. بطوریکه **پلو تارك** مینویسد ده هزار گاری قاطری و پنجهزار شتر برای حمل و نقل این خزائن لازم بود، خوانندگان نباید این رقم کثیر را بنظر تعجب نگریسته و آنرا حمل بر اغراق کنند، چنانچه شما بخاطر بیاورید که از تمام بلاد آسیا طبقه بعد طبقه منابع خطیر هنگفتی بپادشاه بزرگ میرسیده است البته رفع این تعجب خواهد گردید و نیز میدانیم که بعد از انتشار ثروت بی پایان چه رواجی در تجارت دنیای متمدن پیدا شده است، بالجمله پاسارگاد نیز بتصرف در آمد.

قصور عالیهٔ پرس پلیس طعمهٔ حریق گردید وبقتل عام سکنه فرمان دادند، **آریان** می نویسد که این عمل تلافی خطاهائی بود که پارسیان در یونان ویژه درآتن مرتکب شده بودند و این بعید نیست همینطور باشد که مورخ مزبور گفته است؛ زیرا که میدانیم عدهٔ زیادی از اسرای یونانی در استخر حضور فاتح آمده و ناله های آنها برای انتقام طبعاً لشکریان را باینکار واداشته است.

پلو تارك دربیان خود اشعار مشهور **دریدن**[۱] را شاهد آورده و آن بقرار ذیل است - « **تیمو تیوس**[۲] فریاد میکند. انتقام، انتقام. ارواح انتقام را به بین که برخاسته، مشاهده کن مار هائی را که پرورش داده اند چطور از میان گیسو های خود صفیر میزنند و جرقه هائی که از چشمان آنها برق میزند. اینان اشباح یونانیانی هستند که در جنگ کشته شده اند و ابدان آنها بدون دفن و کفن در صحرا افتاده. بکش انتقامی که درخور این مردمان رشید است. ببین مشعلها را که چگونه ببالا میاندازند، چگونه مسا کن پارسی و معابد درخشان خدایان مخالف، ایشان را نشان میکنند؛ شاهزادگان بسا سرور خشم آمیز تحسین گفتند، پادشاه برای انهدام مشعلهٔ بدست گرفت، **تائیس**[۳] رهنمائی کرد و او را بمطلوب وی رسانید مانند **هلن**[۴] دیگر تروی[۵] دیگر را آتش زد ».

۱- Dryden. ۲- Timotheus. ۳- Tais. ٤- Helen. ٥- Troy.

تصرف اکباتان
۳۳۰ پیش از میلاد

اسکندر اکنون صاحب بابل وشوش و استخر گردیده و فقط اکباتان پایتخت تابستانی باقیمانده است، او بر طبق عادت خود بعجله وشتاب بطرف ماد روانه شد، دربین‌راه شنیدکه **داریوش** مشغول تدارك جنك سیم است، اما وقتیکه نزدیك اکباتان رسید معلوم شد که پادشاه ایران بطرف دروازهٔ کسپین (دربند خزر) گریخته که قبلا خانواده وبار وبُنهٔ سنگین خود را بآنجا فرستاده بوده است، پس در آنجا توقف کرده سپاهیان خودرا دوباره منظم‌ساخت، سواران تسالی‌وبعضی‌متحدین یونانی را که میخواست بوطن خود برگرداند بانعامات خود مشعوف وممنون ساخت، **آریان** مینویسد که بسیاری از آنها در عوض مراجعت بوطن‌مایل‌شدند که تاهرجا شده با**اسکندر** همراه باشند، قشونش اینوقت‌تماماً ازنظامیانی تشکیل یافته بود که شغل نظام را وسیلهٔ زندگانی خود قرارداده و غیر ازقائد خود دیگری را نمی‌شناختند. اوخزانهٔ خطیر خود را که بقول **دیودور** یکصد وهشتاد هزار تالان یاچهل‌میلیون طلای خالص بود دراکباتان گذارد وشش هزارقشون‌مقدونی را مستحفظ آنجا قرارداد وبدین ترتیب محل مزبور یك مرکز قشونی بسیار مهم‌ایالاتی که تازه مفتوح ساخته بودگردیدکه حقیقتاً هم این‌انتخاب ازنظرموقع مرکزی ومسافت بالنسبه عادلهٔ آن از بابل، شوش واستخر خوب انتخابی بوده است. **پارمنیو** را با دستهٔ خودش بسمت شمال از ناحیهٔ سخت کادوسیا روانه نمود و دستورداد که درهیرکانیا باو ملحق شود و اوهم این عمل‌را که لزوم آن معلوم نیست بخوبی انجام داد.

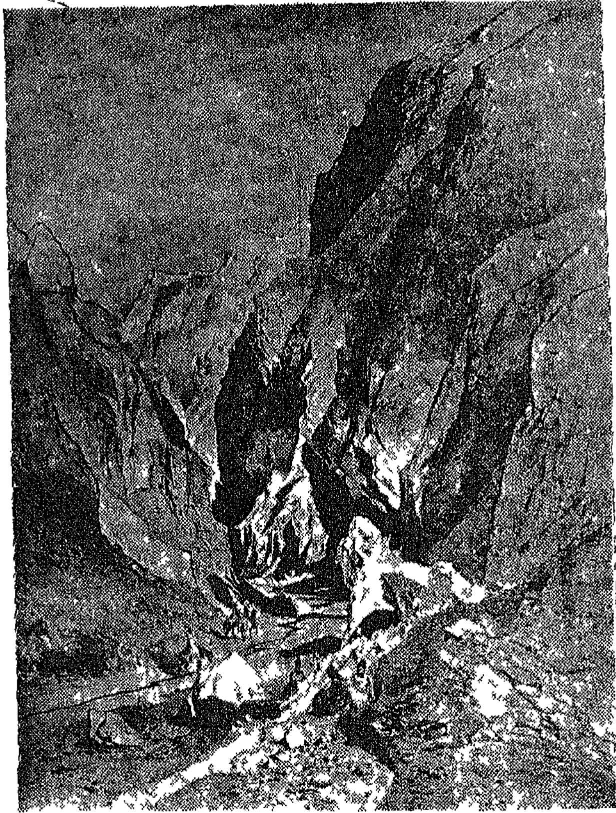
تعاقب داریوش ومرگ او
۳۳۰ قبل ازمیلاد

این‌ترتیبات وقتی‌که باتمام رسید **اسکندر** باقشونی زبده و نیرومند به‌تعاقب داریوش ببچاره شتافت و امید داشت‌که اورا دررا‌گا[1] یعنی سرزمین ری که خرابه‌های‌آن در چند میلی جنوب طهران واقع است بدست بیاورد. اومدت پنج روز در ری قشونش را راحتی داد وبعد درامتداد راهی که امروز راه بست طهران ومشهد است بسمت مشرق رهسپار شد، این‌راه تماماً از دامنه های‌جنوبی سراشیب یك زنجیره کوهی‌میگذرد که در آنزمان به‌تاروس[2] معروف

۱ ـ ازاکباتان (همدان فعلی) تاراگا یعنی ری دویست میل است «مؤلف».

2 - Taurus.

بوده است و بندرت اتفاق میافتد صحرای کبیر ایران که تقریباً سرتاسر آن متصل



۳٤ - دربندهای خزر

اقتباس از کتاب « سفر از ترکیه بایران » تألیف (ههر دهل)

بکوه است نمایان باشد وآن درتمام ادوار خط سیر راه بزرگی بود که اکباتان وباختررا بهم وصل مینموده است، او منزل اول به دربندهای خزر[1] رسید، روز دوم از آنجا گذشته و سید که بسوس والی باختر و برازانت[2] والی اراکوسیا وسز

---

۱ - کرزن در کتاب خود موسوم به «ایران» محل مزبور را دقیقاً زیر نظر گرفته وتفصیل در آن صحبت داشته است . ویلیام جکسون که درا مسئله اطلاعات مخصوص دارد بانتیجه تحقیق کرزن که گردنهٔ سردره گردنه ایست که آریان ذکر کرده است موافق میباشد (مؤلف) .

۲ — Barsaentes .

نبرزن[1] فرمانده لشکر سواره پادشاه آواره و فراری را محبوس ساخته اند و این خبر باعث گردید که در حرکت بیشتر شتاب نماید، چنانکه بعد از پیمودن دو منزل خیلی طولانی باقشون خستهٔ خود بجائی رسید که باو خبر دادند تمام ایرانیان ابنعمل جنایتکارانهٔ **بسوس** را تصویب کرده مگر سپاهیان اجیر یونانی باوفا که چون نتوانستند از این جنایت جلوگیری کنند ناچار از آنها جدا شده بطرف کوهستان رفته اند. درروز پنجم این حرکت پرمشقت **اسکندر** بقریه ای رسید که مطلع شد ایرانیها شب قبل درآنجا منزل داشته‌اند و چون فهمید که راه نزدیك تری از آنجا بمنزل بعد هست لذا بعضی ازصاحب منصبان خودرا برداشته با پانصد سوار زبده عصر همان روز حرکت نمود و پس از طی پنجاه میل راه قبل ازطلوع صبح بایرانیها رسید، مقاومتی بعمل نیامد، **بسوس** چون **اسکندر** را متعاقب خود دید فرمان داد که **داریوش** را کشته فرارنمودند، **اسکندر** ارابه‌ای را که جسد **داریوش** در آن تازه از زخمها بی جان شده بود یافته که بدون راننده درحرکت بود و دورهٔ حیات آخرین پادشاه یك سلسلهٔ باعظمتی که زیاده از دویست سال برآسیا فرمانروائی میکردند بدین بدبختی سپری گردید.

محلی که در آنجا **اسکندر** به **داریوش** رسید عین آن بدرستی معلوم نیست ولی افسانه‌های ایرانی آن محل‌را درنزدیکی دامغان نشان میدهند که بحقیقت‌نزدیك‌میباشد. این محل درمشرق ری در حدود دویست میل فاصله و باشش منزل خیلی سنگین واقع است که مطابق آنچه **آریان** ذکر کرده حد وسط پنج منزل (اول) هر منزلی سی میل و منزل آخرین که در پیمودن آن کوشش زیادی بعمل آمده پنجاه میل بوده است و البته در گرمای تابستان ایران حتی **اسکندر** نمیتوانسته است بیش ازاین از عهده برآید، علاوه در شرحی هم که از **آریان** ذکر شده تقریباً اشاره ایست بمحل مزبور چه او مینویسد وقتیکه ارابه ها و بار و بنهٔ سنگین به‌هیرکانیا فرستاده شد آنها از زنجیرهٔ جبال البرز از شاهراهی که طولانی‌تر بوده است عبور نمودند. حالیه تنها راهی که ازمیان‌این کوهها میگذرد راهی‌است که از شاهرود به گرگان میرود و اگر **اسکندر**، **داریوش** را

1 – Nabarzanes.

در شاهرود گیر آورده باشد با این حرف درست درنمیآید و نمیتوان اینرا بابیان **مزبور** تطبیق داد وگذشته ازین شاهرود درپنجاه میلی مشرق دامغان یا دویست وپنجاه میلی مشرق ری واقع است ، پس دلایلی که در دست است تماماً محلی را نشان میدهدکه نزدیك بدامغان میباشد. بهرحال مرگ **داریوش** بدست رعایای خائن خودش خوشبختی دیگری برای **اسکندر** بوده است، چه این قضیه نه تنها باعث این شد جنگ وگریزهای سرحدی که ممکن بود رفته رفته کسب اهمیت کند ازبین رفت، بلکه نفرت وشئامت این عمل هم بر **بسوس** افتاد نه **اسکندر** ، درخاتمه این فاتح موافق جوانمردی خود جسد **داریوش** را با تشریفات لازمهٔ شاهانه در استخر امرکرد دفن نمودند .



ابوالهول
مدال طلا اقتباس از موزهٔ بریتانیا

فصل بیست و سوم
حد کشور گشائی

این مردرا بردیگر کشور گشایان روزگار هرگز نمیتوان برابر ساخت ، چرا
که پشت جهانی ازهیبت نام وی میلرزید وشمس‌القلادهٔ انجمن مردان نامدار
و آزادگان گیتی بشمار میرفت . «شاسر درداستان کشیش»

تسخیر هیرکانیا ، پارت ، اریا (هرات)

میراث امپراطوری ایران اکنون به **اسکندر** اختصاص یافته و اومیتوانست تسخیر کشورهای شرقی مجاور را بدیگران محول نماید لیکن چون هوای کشورگشائی و جاه طلبی بر وجودش غالب‌بود وعطشی که برای فرمانفرمائی وبسط نفوذ درسراسر جهان داشت وموفقیت‌های شگفت انگیز وی مخصوصاً آنرا تیزتر کرده و مرگ **داریوش** هم تخفیفی باین عطش او نداده بود لهذا از نزدیکی دامغان لشکر مقدونیه را بسمت شمال سوق داد تا در کوهستان بقبایل تپوری حمله ببرد . شاید همین اسم باشد که در لفظ طبرستان که نامیست که مازندران کنونی درقرون وسطی بدان‌معروف بود ضبط شده است . مقصود **اسکندر** هیرکانیا بود ولی اوقشونش را بسه قسمت تقسیم نمود تا هراندازه دست یافت دامنهٔ فتوحات را توسعه داده و دیگر نگذارد قبایل کوهستانی با هم متحد شده از

سمتی بوی حمله ور شوند وخودش شخصاً راه بسیار سخت ولی کوتاه تری را اختیار نموده بطرف آبشار خزر راند. عده‌ای ازرجال فوق‌العاده ممتاز پارس که دررکاب **داریوش** بودند با والی (استاندار) هیرکانیا وپارت بنزدوی آمدند. در (زادرا کرت) پایتخت هیرکانیا که محتمل است محل استراباد (گرگان)، و یا قریب بآن باشد این سه قسمت قشون بهم ملحق گردیدند. در این هنگام جمعی دیگر از نجبا و اشراف پارس باتفاق والی تپورستان و هزار و پانصد تن قشون اجیر یونانی بنزد او آمده اطاعت خودشان را عرضه نمودند.

زمان توقف قشون درهیرکانی مرّدها یا ماردها که درمغرب تپوری وزیردماوند ساکن بودند بنای هجوم وحمله را گذارده ولی بآسانی جلوگیری ومغلوب شده ودرتحت حکومت نائب‌السلطنهٔ تپوری کـه دوباره بمقام خود منصوب شده بود قرار گرفتند.

اسکندر در (زادرا کرت) بعد از مراجعت از جنگ ماردها قربانی کرد وجنگ ژیمناستیکی بپا نمود، آنگاه درمسطورات **آریان** میخوانیم که «بعدازاین نمایش بطرف پارت حرکت کرده و از اینجا بحدود اریا و سوسیا شهری از نواحی آنجا داخل گردید.» عموماً تصور میکنند که **اسکندر** از سمت جنوبی البرز گذشته و درشاهرود داخل جادهٔ تهران و مشهد شده است ولی این تصور چنانکه غالباً اتفاق میافتد گویاناشی از نارسائی اطلاع باین ناحیه بوده و بعد طرف قبول نویسندهٔ بعد از نویسندهٔ دیگر شده بدون اینکه تحقیقی بعمل آرند، ولی بـا عدم دسترسی باطلاعات صحیحه اقرب بعقل آن است که فاتح بزرگ مقدونی بدرّهٔ حاصلخیز گرگان که استرآباد در آنجا واقع است رفته وازین درّه دو راه خارج میشود یکی درّهٔ (نوده) که بواسطهٔ کوهستان به پورسیان و ناردین میگذرد ودیگر بهتنگهٔ گرگان میرسد واین دو راه هردو ازچمن معروف قالپش یاگالپوش عبور میکنند، چنانکه درافسانه‌ها نیز مشهوراست **اسکندر** درآنجا اردو زده لشکریان خودرا راحت داد. راهی‌که ازآن داخل درّهٔ کشف رود میشود وشامل سوسیا یا طوس و مشهد کنونی است باینجهت تعیین شده‌که درآنجا در دیوار جبال شکافی واقع است که برای عبور لشکریا ارابه های حمل و نقل مناسب میباشد. نگارنده درسنهٔ ۱۹۰۸ از این راه عبور کرده و شکی از اینکه **اسکندر** از این راه گذشته است برای من باقی

نماند[1]. **ساتی بارزان** والی اریا در سوسیا بنزد وی آمده عرض اطاعت نمود، در اینجا به **اسکندر** خبر رسیدکه **بسوس** باسم **اردشیر** لقب پادشاه بزرگ بخود گرفته‌است لذا مصمم گشت اورا دنبال کند. او ازاریا که درشمال غربی افغانستان واقع است وحکومت آنرا به‌نائب السلطنه سابقش واگذار نموده بود عبور کرده بطرف بلخ راند و در آنجا شنید که **ساتی‌بارزان** با **بسوس** همدست شده و علم طغیان بر افراشته نمایندهٔ مقدونیه و ملتزمین و همراهـان او را بقتل رسانیده اند و مردم را بپایتختی که **آرتاه‌کوانا**[2] خوانده میشد جمع کرده اند، **اسکندر** مثل‌همیشه درحرکت شتاب نموده بطوریکه هفتاد میل مسافت را دوروزه پیمود وبالاخره آتش فتنه را خاموش نمود، محل **آرتاه‌کوانا** بدرستی معلوم نیست ولی محتمل است که آن در هری رود باشد و این احتمال از آنجا قوت پیدا میکندکه **اسکندر** درهمان حدود اسکندریه‌ای بنا نموده است که آن بنابعقیدهٔ عموم درجنب هرات حالیه بود. نه‌اینکه هرات جای تازه‌ای بوده است برعکس رباعی در این باب گفته شده که مضمونش اینست:

لهراسب بنای هرات را گذاشت، **گشتاسپ** آنرا بالا برد، بعد ازاو **بهمن** ابنیهٔ آنرا ساخت، **اسکندر** رومی کار را بکمال رسانید.

الحاق سیستان و عزیمت به هیلمند

این طغیان وسرکشی نقشهٔ جنگ **اسکندر** را تغییر داده بجای حرکت ازطرف مشرق ببلخ مصمم گشت که از طرف جنوب به **بارسنت**[3] والی‌درنگیانا یازرنگیانا[4] که درهلاك **داریوش** دخالت داشته است حمله ببرد، **اسکندر** میترسید که **بارسنت** خط ارتباط اورا که با فتوحات حیرت انگیزخود بازگذاشته بود قطع نموده باوجود مسافات بعیده وازجهت برانداختن خانواده‌ای که از قدیم استقرار یافته بود مملکت دچار هرج و مرج گردد.

۱- بیان این موضوع بتفصیل منجر باطناب میشودو جای آن در این کتاب نیست، هر چند من برای تحقیق این امر بخصوص دو بارباًنجا سفر کرده ام. (مؤلف)

۲ - Artacoana. ۳ - Barsaentes.

٤ - این اسامی استعمال یونانیها واززرنج (حالیه به‌نادعلی معروف‌است) گرفته شده است که هنوز این‌اسم در زره‌یکی‌ازگودیهای بسیار بزرگ محفوظ میباشد. «مؤلف»

پایتخت این ایالت درآنوقت (فاراه) ودر کنار رودخانه‌ای بوده‌است که بهمین اسم خوانده میشد وآن‌هنوز خالی ازاهمیت نبوده‌است ولی مرکز جمعیت ایالتی بایستی همیشه درمصب **هیلمند** بوده باشد، این رودخانه مجرای خودرا باختلاف اوقات تغییر داده و تا از روی علم آثار عتیقه (که قریباً بآنجا خواهد رسید) چیزی در این باب بدست نیاید نمیتوان درست تشخیص داد مصبی که محل اجتماع مردم بود آنوقت درکدام نقطه بوده است، **سرهنری ماک ماهون**[1] که اقوالش محل وثوق میباشد از بعضی منابع چنین استنباط کرده که آن مصب (تراکان) است وخرابه های رامرود را پایتخت آری‌اسپا[2] معین نموده که مقدونیها بعد از (درانگیانا) بآنجا رفته‌اند. مینویسند که **کوروش** این طایفه را در ازای کمکی که باو نموده بودند بلقب باافتخار آورگت یا خیّر خواند و **اسکندر** نیز آنها را عزت نموده بروسعت اراضی آنها افزود.

این آخرین نقطهٔ جنوب است که **اسکندر** در مشرق ایران بآنجا رسید، قسمت بزرگی ازلوت سیستان را از ایالت کرمانیایا کرمان جدا میکند که در مراجعت ازهندوستان ازآن عبور نمود، اکنون **اسکندر** بطرف‌مشرق‌را نده واز آراکوسیا[3] که ناحیه‌ایست دروسط هیلمند گذشت ومحتمل‌است که درمحل جیریشك کنونی ازرودخانه گذشته بشاهراهی که از زمان خیلی قدیم معمول بوده به‌ارقنداب رسیده و در آنجا اسکندریهٔ دیگری بنا نمود که قندهار امروزیست. از آنجا تقریباً بطرف شمال برگشته ازجاده‌ای که همیشه راه متداول عمومی‌بوده به کابل رسید. همین راه ولی ازسمت مقابل آن پس از زیاده از دوهزارسال لگدکوب لشکر اروپائی دیگر یعنی قوای انگلیس در تحت اقتدار لرد **روبرت**[4] گردید.

۱ـ مراجعه شود به «بازدید و اکتشافات جدید در سیستان» در مجلهٔ انجمن جغرافیائی سلطنتی شمارهٔ سپتامبر ۱۹۰۶. تت درتذکرهٔ خود راجع بهسیستان در قسمت (۱) صفحهٔ ۸ طایفهٔ دهارا باآورگت ها یکی دانسته است، کتاب مزبور مشتمل بر یکرشته اطلاعات گرانبهائی است که خودش مستقلا جمع آوری کرده است «مؤلف».

۲ـ Ariaspae. ۳ـ Arachosia. ٤ـ Roberts.

گذشتن از هندوکش و الحاق باختر ۳۲۸ قبل از میلاد

در شمال کابل نزدیک بیک رشته جبال عمدهٔ آسیا که **اسکندر** از آنجا عبور نموده به **هیرکانیا** رفت نزدیک قریهٔ **چاریکار** شهر دیگری بنا نمود، زیرا که این نقطه بواسطهٔ اتصال سه رشته راه که از تنگه‌های مختلف باختر میگذشتند دارای اهمیت زیاد بود این شهر را **اسکندریه کاکازوم**[1] نامیده و یکعده مقدونیهارا در آنجا نشانده پادگان قرار داد که حالت آنها بسیار غم انگیزاست زیرا که امیدی برای آنها بدیدار میهن باقی نماند تا وقتی که **اسکندر** در گذشت بیست هزار پیاده وسه هزار سواره نظام ازآنان که پادگان آسیا بودند شروع بمراجعت بمیهن خود نمودند ولی آنهارا بتصوراینکه جزوفراریان هستند بفرمان **پردیکاس** نائب السلطنه بیرحمانه بقتل رسانیدند.

اسکندر ظاهراً از تنگهٔ پنجشیر ازکوه هندوکش گذشت، تنگهٔ مزبور اگرچه طولانی ولی سهل‌العبور ترازتنگه های دیگر است وارتفاعش یازده هزار و ششصد پاست در صورتیکه ارتفاع تنگهٔ کوشان چهارده هزارو سیصد پا میشود، لشکریان مبتلای‌بسرما وتنگی آذوقه شدند، مینویسند که درکوهستان‌آنجا جز درخت‌سقز یا سته کوهی‌ونیز سلفیوم (بونجه) یااسافتیدا یکنوع گیاه بدبو دیگرچیزی نمیروید، مقدونیها بدون تصادمی بجائی فرود آمدندکه حالیه افغان ترکستان خوانده میشود وبلخ بزرگ که بواسطهٔ قدمت و ارتباطش باززدشت طرف احترام ایرانیان بوده‌است باشهر اورنس شهری مجهول الهویه بدست‌فاتح افتاد، فتح بلخ مخصوصاً قابل‌توجه‌است زیرا بعلاوه شهرتیکه آن‌بعدهاحاصل‌نمود وام‌البلادخوانده شده‌آخرین‌شهربزرگی بود ازمملکت ایران که اینک‌بالتمام‌الحاق گردید.

دستگیری بسوس

پس ازتسخیر وفتح بلخ سواران باختری **بسوس** ویرا تنهاگذاشته واو فراراً بطرف سیحون راند، باآنکه آن نواحی خراب و ویران‌بود **اسکندر** اورا تعاقب نموده‌ازجیحون گذشت ومحلی‌را که ازرودگذشته محتمل است که کیلیف[2] باشد، عبور او باکلکهائی بوده که با پوست ساخته و باکاه انباشته

۱ - (Caucasum) این رشته کوه که حالیه بهندوکش معروف است درآنوقت به کوههای قفقاز هند معروف بوده است «مؤلف».

۲ - Kilif .

بودند و آن پنج روز بطول انجامید و در امکان توسعهٔ عملیات لشکر مقدونی از طرف **اسکندر** در ساحل طرف راست سیحون که حالیه اثری از آن نیست کاملاً مشکوك میباشد. بالاخره **بسوس** بواسطهٔ غدر و خیانت **سپیتامن**[1] فرماندهٔ سواران سغدی گرفتار گردیده و دراکباتان بدار مجازات آویخته شد.

پیشرفتن اسکندر بطرف جیحون یا سرداریا

دراینوقت **اسکندر** از طرف شمال بمرکند که سمرقند وپایتخت آیندهٔ **امیر تیمور** است عزیمت نموده وبا لشکریان خود در آنجا راحت نمود و در حدود شرقی امپراطوری پارس به جیحون که امروزه به سرداریا معروف است پیش رفت ودرآنجا اسکندریهٔ اسکات یامنتهارا بنیان نهاد که عبارت از خجند حالیه است، برای اینکه از وسعت امپراطوری ایران و مسافتی را که مقدونیها طی نمودند تذکری داده باشم مینویسم که خجند در طول پنجاه درجه با تقریباً در سه هزار و پانصد میل درمشرق یونان واقع است وبریك اروپائی که درقرن بیستم زندگی میکند ابنمعنی درآنروزی که وسایل ارتباطیهٔ عصرحاضر بوده بدرستی معلوم نمیشود مگر اینکه درایران مسافرت نموده بفهمد که درآنجا حد معمول مسافت دریکروز پانزده میل یك منزل عادلهٔ کاروان است یانود الی صد میل درهفته است که لنگ وتوقف درمنازل هم در آن داخل میباشد.

اولین مصیبت و آسیب مقدونیها

هنگامی که **اسکندر** سرگرم این اموربود خبررسید که **سپیتامن** که قبول اطاعت کرده بود طغیان نموده است و لذا با همان جدیت و پشتکار همیشگی خود از سیحون عبور کرده جماعت سیت یاسکاها را که در ساحل راست برای کمك بیاغیان اجتماع نموده بودند مغلوب و متفرق ساخت. در این بین لشکری را که او برای گشودن حصار و تسخیر سمرقند فرستاده بود **سپیتامن** بکمك گروه زیادی از سکا ها که از طرف صحرا رسیده بودند در درهٔ پولی تی مت (زرافشان کنونی) معدوم کرد، **اسکندر** فوراً حرکت نمود، اماوقتی بآنجا رسید که کار گذشته بود، ناچار بکفن و دفن کشتگان برداخت، ولی بانتقام این

[1] - Spitamenes

کار ازقتل وغارت وخرابی آن درهٔ حاصلخیز چیزی فرو گذار نکرد . او ازآنجا بهزاریاسپ[1] رفت و چلهٔ زمستان ۲۸ ـ ۳۲۹ را با لشکریان خود درآنجا گذرانید و سپاه عظیمی از یونان دراینجا بمدد او رسید که دراین حیص و بیص رسیدن سپاه مزبور خیلی بموقع و غنیمت بوده است .

تسخیر کوه سغدیها

لشکر مقدونیه پس از ایام راحت دوباره از سیحون گذشت . **اسکندر** خودش بطرف مرکند روانه شد . چهارستون ازلشکریان برای تسخیر آنجا مأمور شده واین کاررا آنها بدون اشکال بانجام رسانیدند ، وقتیکه این عملیات در جریان بود **سپیتامن** از مخالفین شدید **اسکندر** حمله ور شده و تاز اریاسپ پیش آمد ولی **کراتروس** ویرا تعقیب نموده و فرارش داد . لیکن در حملهٔ دوم شکست خورده و سکاها در آخر سر اورا بعنوان هدیهٔ صلح برای **اسکندر** فرستادند، پس باختر و سغدیان هر دو مطیع شدند .

این جنك تأثیری مخصوص درتسخیر کوه سغدیان بخشید ، چه پادگان آنجا مقدونیها را مورد طعن و سرزنش قرار داده و بلاف و گزاف میگفتند که فقط مردمان بالدار میتوانند این قلعه را بگیرند . اینجا **اسکندر** برای کسانیکه اول از آن کوه بالا بروند پاداش بزرك قرار داد ودستهای ازقشون اینکاررا که محال بنظر میآمد ازعهدهٔ آن برآمده وباطناب وقلاب بالا رفتند ، وقتیکه آنها بقلهٔ کوه رسیدند وازبالا بطرف دژ نگاه کردند فوراً پادگان آن تسلیم شده سر باطاعت درآوردند؛ در میان اسرائی که درآنجا یافتند یکی **رکسانای** قشنك دختر رئیس باختریها بود که **اسکندر** او را بعد تزویج نمود ، زمستان

---

۱ ـ سرت.هیلدیك* (رجوع شود به «در بندهای هند» صفحهٔ ۹۰) محل مزبور را با قندراب یکی دانسته لیکن چون آنجا کوهستاناست مشکل بتوان قبول نمود که اسکندر آنرا اقامتگاه زمستانی قرارداده باشد بعلاوه ما میدانیم که سپیتامن با قسمتی از سواران سکائی بهزاریاسپ هجوم برده واگر از قیاس امروزی کار گرفته شود معنی ندارد که آنها خودشان را در آن کوهستانها گرفتار کرده باشند . احتمال قوی میرود که زاریاسپ صحرای باز و قریب برود سیحون بود و ممکن است آن محل را با بلخ تطبیق و یا یکی دانست «مؤلف»

*Sir T. Holdich

۳۲۸ـ۳۲۷ قبل از میلاد[1] را در نوتوکا مابین سمرقند و بخارا که محل با خضارت و طراوتی است و ظاهراً **کارشی** حالیه میباشد بسر بردند. زیرا که غیر از آنجا محل بـا خضارت دیگری در کوهستان جنوب سمرقند یافت نمیشود و در بهـار آتیه **اسکندر** فتوحات خود را در آن صفحه بواسطهٔ تسخیر پاریتاك یـا طوایف کوهستانی بدخشان تکمیل نمود.

حمله به هند
۳۲۷ قبل از میلاد

فتوحات مشرق ایران وانتظام امور آن سامان تقریباً درمدت دو سال بانجام رسید وبالاخره درتابستان ۳۲۷ قبل ازمیلادمقتضیات حملهٔ بهند ازهرجهة فراهم شد زیرا همچنانکه درحدود ۱۹۰۰ سال بعد هندوستان جالب نظر پرتقال وهلند وانگلیس وفرانسه گردید، درآنزمان هم مطمح نظر **اسکندر** شده بالشکر مقاومت ناپدیزخود عازم تسخیرآنجا گردید وبایك صدو بیست هزارلشکرقوی پنجه مجدداً ازهندوکش عبور کرده به نیکه[2] که بعقیدهٔ **سر توماس**[3]ـ **هولدیك**[4] کابل حالیه است رسید ودر آنجا **تاکسیل** پادشاه اظهار اطاعت نمود، قسمت عمدهٔ لشکر را بهمراه **هفس تیون**[5] بشمال تنگهٔ خیبر[6] فرستاد وآن بـا خطوط سیر **اسکندر** طـرف شمال پیشاور تطبیق شده و خود با لشکری زبده بطوایفی که در طرف جنوب سلسلهٔ جبال مسکن داشتند با حفظ خطوط ارتباطیهٔ خود که همیشه آنرا درنظر داشت حمله برد وهمه را مغلوب ساخت، گرفتن اُرنس دوم دراین جنك تولید اختلاف زیادی درمیان نویسندگان نموده است که محل آن درکجاست وبزعم **هولدیك** از عهدهٔ حل این مبحث نتوانسته اند برآیند. سپاهیان مقدونیه چندین شهر را محاصره نمودند

۱ـ **هوگارت** درضمیمهٔ خودش بکتاب «فیلیپ واسکندر مقدونی» صریحاً مینویسد که **اسکندر** قسمت قشون کشیها وعملیات جنگی از زمان فوت **داریوش** تا رسیدن بهندوکش را درحدود چهارده ماه انجام داده است ومن بدون تردید بااین عقیده همراهم (مؤلف).

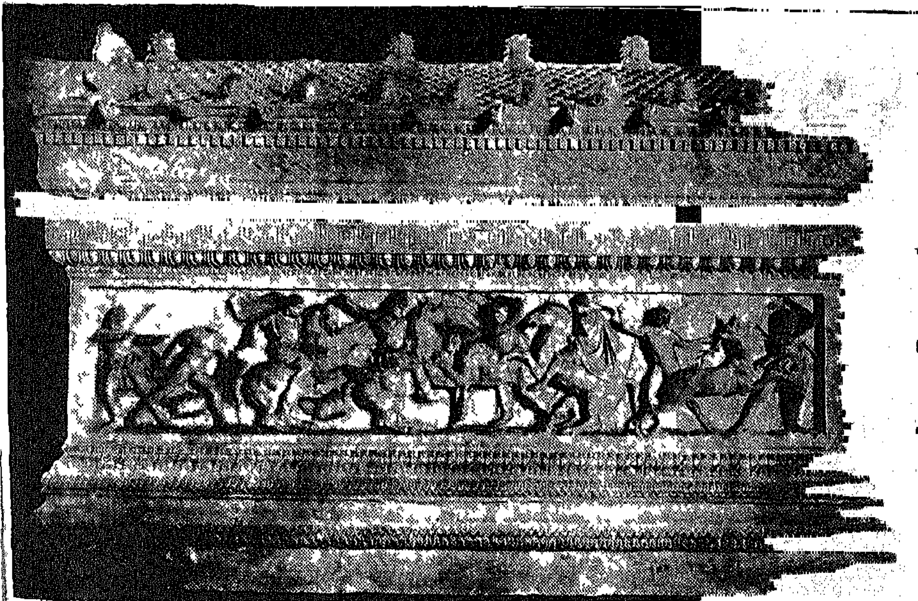
۲ـ Nicaia ۳ـ Sir Thomas Holdich.

۴ ـ مراجعه شود به «در بندهای هند» فصل ٤ و ٥ که درآن ازراههائیکه **اسکندر** اتخاذ کرده بحث شده است. کتاب «هند باستان» تألیف **ماك کریندل** نیز در این مرحله وارد شده است واین کتابها هردو مفید وذی قیمت میباشند (مؤلف).

۵ـ Hephaestion.

٦ ـ بمقالهٔ مقدماتی رجوع شود (مؤلف).

و هرچند تلفات آنها چندان سنگین نبود ولی خسارات و زحماتشان نسبت بنتایج حاصله موافقت ومناسبت نداشت، خاصهٔ اینکه خود **اسکندر** بواسطهٔ مزراق ازشانه و بواسطه تیر ازپا مجروح گردید وشاید این خبر که **هرکول** پهلوان داستانی یونان قادر برتسخیر آرن نبوده است جهه عمدهٔ این جنك باشد و در هر صورت اثرات اخلاقی ومعنوی این جنك بایستی زیاد باشد.



۳۵ - اسکندر در حال جدال

(نقش برجسته بروی جعبهٔ سنگی که درصیدا بدست آمده و بتابوت اسکندر کبیر شهرت دارد)

واقعهٔ غریب این جنك ورود بشهری است که نیسا نامیده شده واهالی آن مدعی بودند که ازنسل **دیونیسوس** میباشند وشاهد براین مدعا اینکه گیاه عشقه فقط در حول و حوش شهر آنها میروید و در جای دیگر یافت نمیشود. **اسکندر** از شنیدن این افسانه خشنود شد،

نیسا، شهری که دیونیسوس[۱] آنرا بنا نمود

۱- Dionysus.

چه این مسئله باعث تحریك مقدونیها گردید که با افعال این خدا همچشمی نمایند و بنا بر این با نیسائیها بمهربانی رفتار نموده و بافتخار **دیونیسوس** لشکریان از پیچکهای زیادی که در آنجا یافته بودند تاج هائی ساخته بر سر گزاردند وسرود هائی‌خوانده از اسامی مختلفهٔ وی استمداد کردند.

عبور از رود سند

در این هنگام **هفس‌تیون** از اتك برود سند رسیده در جائیکه پهنایش قریب یکصد متر میشد قبل از ملحق شدن **اسکندر** به قسمت عمدهٔ لشکر پلی از قایق بر روی آن بنا نمود، **تاکسیل**[1] نیز پیشکشی زیادی از نقد و فیل و گاو و گوسفند با هفتصد سوار فرستاده بود و در عین حال پایتخت خود تاکزیلارا که بزرگترین شهر پنجاب بود وخرابه‌های آن دروسط راه بین اتك‌وراول - پندی است تسلیم کرد و **اسکندر** برای شناختن اهمیت این موقع به قربانیها و جنگهای نمایشی اقدام نموده و برای گذشتن از رود سند منتظر رسیدن ساعت سعد گردید، پس به تاکزیلاوارد شده با نمایشات دوستانه در آنجا پذیرفته شد و در عوض این پذیرائی‌بر وسعت آن کشور افزود.

جنگ با پروس
۳۲۶ قبل از میلاد

یکعده سپاه مقدونی در تاکزیلاساخلو (پادگان) گذارده شده و قشون همیشه فاتح اوبطرف هیداسپ که امروزه به‌جلوم‌معروف است روانه شد که در آنجا **پروس** یکنفر پادشاه مقتدر لشکر عظیمی جمع کرده و بافیلهای بسیارمحکم وقوی‌خودرا مجهز ساخته بود، مقدونیهاوقتیکه کنار رودخانه رسیدند اردوی **پروس** را در طرف مقابل رود خانه مشاهده نمودند. موقع‌خیلی‌مهم وباریك بود چه اولاً رود جلوم درطغیان وعبور ازآن ممکن نبود. علاوه به اسبهای **اسکندر** اعتماد نبود که با فیلها روبرو شوند، اما هوش و استعداد **اسکندر** درتصادفات بامشکلات بیشترقدرت نمائی‌مینمود، او ازبرا کنده‌کردن سپاهیان‌وفرستادن آنها متصل بجاهای مختلف بدین خیال که گدارهائی پیدا کنند ولی برای اغفال هندیها وانمود که میخواهند خواربار جمع کنند پروس را خاطر جمع ساخته و بالاخره از محلی

۱- Taxiles.

که هفده میل بالای اردوی دشمن‌وجزیرهٔ پرازدرختان برومند بود از رودخانه‌عبور نمود ، هنگامیکه مشغول تدارك عبور بودند طوفان شدیدی از باد و باران درکار بود ولی قبل از طلوع صبح موقوف شد ، سپاهیان در طراده ها نشسته بعد از گذشتن از جزیره بطرف ساحل مقابل رانده و فوراً جاسوسان این خبر وحشت اثررا به **پروس** متهوّر رساندند .

چون مقدونیها بخشکی رسیدند ملتفت شدند که بعدازهمهٔ این‌زحمتها هنوز ساحل رودخانه نیست بلکه آن خشکی جزیرهٔ دیگری است که در آن حرکت میکنند وباید از رودخانهٔ دیگرکه جریانش تند تر و آبش‌تا سینه میرسیده بگذرند ، در آنجا **اسکندر** به پسر **پروس** برخوردکه نیروئی مرکب ازدوهزار سوار و چندین ارابه باخود داشت، زدوخورد شدیدی درگرفت و بالاخره هندیان فرار نموده وسردارشان هم مقتول گردید. در این هنگام **پروس** سپاه مختصری با چند فیل برای احاطه و محاصرهٔ آن عده از سپاهیان مقدونی که در اردو باقیمانده بودند باقی گذارده وصفوف جنك را با عدهٔ لشکریان خود در نزدیکی چیلیبانوالا بیاراست و این همان محلی است که در ۱۸۴۹ لشکر انگلیس با سیك های دلاور و رشید برابر شده که شاید بسیاری از آنها از نسل لشکریان پروس بودند و چون بهیبت فیلها و وحشت و رعبی که از آنها ظاهر میشد اطمینان داشت دویست زنجیر از آنها را درصد قدم فاصله جلو قشون نگاهداشت وسی هزار پیاده نظام درعقب آنها گذارده وسواره نظام واراده هارا در جناحین قرار داد ، **اسکندر** سپاهیان خود را بواسطهٔ طی کردن راه دراز درشدت باران‌وعبور از رودجلوم خسته دیده آنهارا امرباستراحت نمود وضمناً درصددتحقیق ازوضع قشون دشمن برآمد. چون دید که فیلان تمام صف جلورا گرفته‌اند مصمم گشت که ازجلو حمله ننماید بلکه سواره نظام عالی خود را بکار انداخته اساساً ازجناح چپ **پروس** حمله ورگردد .

سنوس دستور داشت که با دستهٔ خودش ازسمت راست[1] یونانیها دور زده همینکه

۱— پلوتارك که قولش درمسائل جنگی چندان معتبر نیست میرساندکه سنوس بجناح راست هندیان حمله ور گردید (مؤلف) .

دید اسکندر با سواره نظام دشمن درگیر و دار است سعی کند که پشت هندیهارا بگیرد و آنها را در هراس اندازد، بفرماندهان فالانژ دستور داد که تا سواره نظام حملهٔ خود را بانجام نرساند ازجای خود پیش نروند، سواره نظام هند چون دید که خطر ازطرف عقب متوجه آنان شده‌است درتدارك فرستادن دسته‌ای ازقشون برای مقابلهٔ با آن‌خطر برآمده که در اینموقع **اسکندر** حمله نموده و آنها را از جلو رانده ناچار بعقب فیلها پناه بردند، دراین هنگام صفوف فالانژ پیش رانده وبواسطهٔ فیلها که درمیان‌شان ریخته و آنهارا زیر پاخرد میکردند موقع مهم وهولناکی پیش آمد، سواران هند بحملهٔ دوم مبادرت نمودند ولی‌مقدونیهای منظم‌که اطلاعات تعبیة‌الجیشی آنان بیشتر بود موفق‌شده همه آنها را تا فیلها عقب نشاندند وچنان ایشان‌را تعاقب نمودند که با فیلها مخلوط گشته آنها را ازهمه طرف محصور و در فشار انداختند و در این گیرو دار هندیان بفرمان نگاهداشتن فیلها قادر نشده بواسطهٔ زخمهائی که بآنها رسیده بود بدون آنکه فرقی بین دوست و دشمن بگذارند بهر دو حمله میبردند، خودی وبیگانه را زیر پا میگرفتند، ولی مقدونیها (چون فضائی‌زیادتر برای‌عملیات داشتند) در وقت حملهٔ آنها میتوانستند خود را عقب کشیده میدان را خالی کنند بر خلاف هندیها چون در میان فیلها گیر کرده و بآنها متصل وچسبیده بودند لذا تلفاتشان خیلی سنگین شد وبالاخره چون فیلها در حمله مطیع نشدند مقدونیها نزدیك رانده لشکر هندرا درهم شکستند، دراین هنگام **کراتروس**[1] ازرودجلوم گذشته وارد میدان جنك گردید ونظر باینکه لشکریاش تازه نفس بودند فراریان را تعاقب نموده شکستی فاحش بآنها دادند.

پروس که برفیلی ضخیم سوار بود و تا لشکریانش فرار نکرده بودند مردانه در میدان جنك میکوشید رو بگریز نهاد ولی اورا گرفته نزد **اسکندر** آوردند، **اسکندر** از او پرسید چگونه میخواهی با تو رفتار کنم در جواب با کمال مناعت گفت: چنانکه با پادشاهی رفتار میکنند **اسکندر** گفت این بجای خودش ولی بگوئید برای شما چه میتوانم بکنم. گفت: درآنچه گفتم همه چیزهست.

1- Craterus.

اسکندر در این جنك در منتهای عظمت و بزرگی بود و در تمام عملیات هیچ خطائی ننمود و این اول دفعه ای بود که لشکریانش پس ازطی مسافت طولانی‌درشب طوفانی و مشقت عبور از رود جلوم با عدهٔ زیادی از فیلهای جنگی مواجه گردیدند. این فتح قطعی بود و بالاتر ازهمه رفتاری بود که نسبت بدشمن مغلوب ظاهر ساخت. **کوئنتوس کورتیوس**[1] کلمات ذیل را از قول **اسکندر** بیان میکند: بالاخره خطری مشاهده میکنم که‌با جرئت‌من برابری مینماید و نبردی است که حالا باحیوانات وحشی و از عناصر غیرعادی بعمل میآید. این کلمات مختصر بیانی است جامع از این جنك مشهور و اهمیت آنرا ازنظر ما میگذراند.

پایان فتوحات

مقدونیها با وجود فتح درخشانی که کرده بودند از مقاومت سختی که هندیان از خود بروز داده و نیز از تلفات این جنك که نسبتاً سنگین[2] بود افسرده شده ودلسرد گردیدند ومعذلك **اسکندر** بعد ازبنای‌نیکه در محل میدان جنك بیادگار فتح و نیز بنای بوسفالی درنقطهٔ عبور از رود خانه بیادگار اسب جنگی معروف خود که مدت کمی بعد از جنك مرد لشکر را بدون هیچ اندیشه از بارندگیهای خیلی سخت آن موسم حرکت داد واز آسسنس (چناب) و نیز هیدراتس (روی[3]) بترتیب عبور نموده درهرطرف نواحی حاصلخیزی که بودند مفتوح ساخت‌تا اینکه لشکربساحل راست هیفاز (بیز[4]) رسیده ودر آنجا اردو زد.

مقدونیها وقتیکه شنیدند که در سمت مشرق آن مملکت پادشاهانی هستند بسیار مقتدر که ازفیلان جنگی وشمارهٔ لشکر بر **پروس** تقدم دارند اجتماعاتی تشکیل داده و نطقهائی کردند که خلاصهٔ آنها این بود که بقدر کفایت در این سفر پیش رفته اند و ازطول طریق وجنگهای بی‌نهایت همگی خسته شده و شائق بمراجعت بوطن و متمتع شدن از ثمرات زحمتهای خودشان میباشند واما نطق عالی **اسکندر** دراین مقام این

۱- Quintus Curtius.

۲- آریان عدهٔ تلفات‌را درحدود سه‌هزار نوشته ولی دیودور یك‌هزارتن تخمین کرده است (مؤلف).

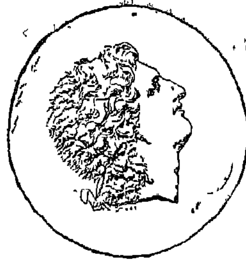
۳- Ravie. ٤- Bias.

بوده است که : مقصود از زحمت خود زحمت است بشرطیکه آن زحمت برای انجام مرام ومقصود عالی ودرخشان باشد : نطق مزبور که منویات او را ظاهر میساخت بآنها تأثیر ننمود و **سنوس** که از سرداران درجهٔ دوم بود جوابی مقعولانه داده اظهار داشت که از برای مقاصد وکارهای انسانی باید حدی تصور نمود. ازلشکریانی که از یونان حرکت نمودند قلیلی باقیمانده‌اند واگر **اسکندر** میخواهد تمام عالمرا مسخرسازد اول بایدبیونان مراجعت کرده فتوحات خودرا درآنجا نمایش داده ومجدداً لشکری برای اینکارتجهیز کند.

اسکندر از شنیدن این حقائق تلخ درخشم شده مجلس را متفرق ساخت و بامید اینکه لشکریان از این خیال منصرف بشوند تاسه روز عزلت اختیار نموده بالاخره چون اثری ازپشیمانی آنها ظاهر نگردید او بوسیلهٔ قربانیها استخاره کرد تا معلوم دارد عبور بآنطرف (هیفاز) صلاح است یا نه. جواب مساعد نبود، بزرگترین سرباز دنیا بامقدونیها موافقت نموده و مغلوب متابعان خود گردید و لذا فرمان مراجعت[1] صادر نموده و آن با نمایشات مسرت انگیز پذیرفته شد، امرشد بشکرانهٔ فتوحات ونیز بیادگار زحماتی که کشیده شده است دوازده محراب برای خدایان بنا کنند و پس ازاداءِ مراسم جشنی که معمول بود لشکریان شروع ببرگشت به روی[2] نموده که احتمال میرود از نزدیکی لاهور گذشته و بوزیر آباد که کنار چناب است آمدند و این همان جائی است که حالیه نقطهٔ اتصال خط آهن معمولی میباشد.

پس **اسکندر** بطرف هیداسپ پیش رفت ودرآنجا توقف نموده امر کرد کشتیهائی برای حمل هشت هزار تن بسازند و پس از آنکه حاضر شدند، آنها را برای انجام مسافرتی که اهمیت آن در تمام مسافرت های قدیم بیشتر است بآب انداختند. در اینجا لازم است این نکته را خاطر نشان کنیم که بسیاری ازاین راهها را که نویسندگان یونان نوشته اند تا کنون هیچ اروپائی دیگر نه پیموده‌است لیکن از بیاناتی که دراین خصوص بما رسیده ویژه از بیانات قابل وثوق **آریان** میتوانیم این راهها راتشخیص داده بشناسیم.

۱ـ درکتاب (ده هزار میل) فصل ١٤ بحرکت اسکندر از هند بشوش تخصیص داده شده است (مؤلف).
٢- Ravi.



مدال اسکندر کبیر
اقتباس از خزینهٔ طرسوس در «کابینه دوفرانس»

فصل بیست و چهارم

مرگ اسکندر کبیر و نیز کارها و صفات او

او به هیرکانیها ازدواج و به اراکوسیها کشاورزی آموخت ، سغدیها را واداشت که پدر ومادرشان را یاری کنند نه اینکه مقتول سازند و نیز پارسیها را بر این داشت که محارمشان را محترم دارند نه آنکه با آنان زنا شوئی کنند ۱ وندروس۲ حکیم کسی است که به سکاها تعلیم داد که مردگانشان را دفن کنند نه اینکه آنها را طعمهٔ خودشان سازند (پلوتارك راجع به اسکندر کبیر) .

رفتن به اقیانوس هند

حرکت **اسکندر** را بطرف اوقیانوس هند عقب نشینی اسم گذاردن محققاً درست نیست ، چه او رود جیحون را بطیب خاطر حد شمالی فتوحات قرار داد و بعد درهند لشکریانش حد جنوبی را پنجاب معین کردند واو مانند یکنفر فاتح از حدود جلوم برود سند سرازیر شده صحرای خشك جدروسیا[۳] را پیموده پس از تصرف و تمشیت بلاد متصرفهٔ خود بنواحی جنوب شرقی ایران رسید ومسافرتی را بانجام رسانید که اگر بنقشه رجوع کنیم خواهیم دانست که مابین مصر وپنجاب مرکز مهمی باقی نماند که صدای پای جنك آوران او را نشنیده ویا نیرو

۱- در مقدونیه و اهالی آن نیز ازدواج محارم شیوع داشته است (مترجم).

۲- Wondrous. ۳- Gedrosia.

و توانائی آنها را نفهمیده باشد.

کشتیهای مرتب و با عظمت او درموسم پائیز ۳۲۶ قبل ازمیلاد از رود جلوم شروع بمسافرتی کردند که طول خط آن فقط در دریا نهصد میل بوده و قریب بیکسال بایستی طول بکشد تا بانجام برسد. **نه آرخ** که در میان بحر پیمایان عالم درجهٔ اول را حائز بوده است و مقدر شده بود که این شهرت پایدار را بنام خود برباید بریاست این سفاین‌مقرر وبدقت تمام منازل و توقف گاهها را معین نموده درحالتیکه دستجات سپاهیان نیز ازدوطرف رود در خشکی با او راه می‌پیمودند، پس برود چناب داخل شده و آن بدون خطر از غرقاب و گردابها نبود، **اسکندر** که همیشه تشنهٔ تحصیل نام و افتخار بود از کشتی بیرون آمده شکستی‌فاحش بجماعت مالیان وارد ساخت ودرهنگام حمله وهجوم بشهر عمدهٔ آنها که مُلتان حالیه است فقط بـا سه نفر ازسربازان مخصوص خودش بسنگر آنها داخل شد ومقدونیها بکمك او رسیده ویرا از شدت جراحت قریب بمرك یافتند. در اینجا میتوان تصور نمود که ازخبر مرك او چه وحشت و اضطرابی رویداده و نیز بعد از نجات ازمرك ومراجعتش باردو وسواره خود را بلشکریان نمودن و بآنها اظهار مهربانی کردن چه مسرتی حاصل شده است.

او ازپاتاله منتهی الیه مصب سند **کراتروس** را باسه دسته ازسپاهیان وبیماران و فیلها مرخص کرده و دستور داد که ازطریق رخج وسیستان بایران برود وخودش رو به محیط سرازیرشده و باوجود طوفان سخت وشدید وموجهای مشوش و آسیب وشکستی که به کشتیها وارد آورد بی خطر پیش رفت و وارد محیط گردید. او در آنجا برای **پوسیدن**[1] رب النوع قربانیها گذرانید و پس از تقدیم شراب و انداختن ساغر بشکرانه در دریا از رب‌النوع درخواست نمود که **نئارکوس**[2] را درسفرش ظفرمند گرداند.

حرکت از رود سند به شوش در ۳۲۵ قبل از میلاد

اینکه **اسکندر** تمامی طول مکران کنونی‌را خط سیر خود قرارداده با اطلاعاتی که مسلماً از مخاطرات این‌راه داشت برای این بوده که به نیروی دریائی خود که برای تکمیل این سفر

۱- Poseidon ۲- Néarchus.

تاریخی تکیه اش بآن بود درموقع ضرورت خوار بار برساند ودیگر شنیده بود که فقط **سمیرامیس**[1] (ملکهٔ داستانی آسور) و **کوروش** تقریباً با تلف کردن تمام قشونشان از صحرای جدروسیا جان بدر بردند و از نظر جـاه طلبی خواست چیزی بر افتخارات خود افزوده و کاری بیش از **سمیرامیس** و **کوروش** کرده باشد. او از آرابیوس[2] که پورالی[3] حالیه است بطرف دریا متمایل گشته امر کرد چاههائی جهة تحصیل آب برای استعمال‌سفاین بکنند، سپس‌بولایت اوری تیان طرف‌غرب‌تاخته وبعد ازآن‌داخل‌جدروسیا شده تا چند منزل از سواحل دریا جدا نگردید ولی بشدتی دچار تنگی خوار بار شد که لشکریان خواربار را که برای سفاین ذخیره کرده بودند خوردند و در این منازل بود که سوداگران فینیقی که بـا اردو بودند مقدار زیادی مرّ مکی و سنبل هندی بدست آوردند.

قریب یکصد میل از آرابیوس دور شده کوه راس مالان قشون را مجبور ساخت تا رودخانهٔ هبنگول بداخلهٔ صحرا رانده واین رشته‌کوه مابین‌آنها و دریا بکلی حائل گردید؛ در این جاست که حالت لشکر منتها درجهٔ سختی رسید و بنـا بقول **آریان** « حرارت آفتاب وفقدان آب‌بسیاری ازلشکریان‌را تلف نمود ... زیرا باراضی‌شن زاری برمیخوردند که مانند گل سست و نرم بوده وچنانکه شخصی در لجن یا در ماسه و برف فرو میرود در آنها فرو میرفتند و بهمین مثابه ازحرارت هوا وعطش هم درشکنجه بودند». نگارنده در اکتبر ۱۸۹۳ سفری از چابهار تا سواحل مکران به جه و باهرا در صحرا نموده هیچ سفری برمن باین اندازه سخت نگذشت و از آن صدق قول **آریان** بر من ظاهر گردید. براستی وضع مکران بقدری سخت است که بقول **استرابو** اگر قشون بواسطهٔ خرما و کلم خرما ازاین مهلکه جان بدر نمیبردند یك‌تن باقی نمی ماند که خبرسافرین را بما برساند.

اسکندر در نزدیکی باسنی مجدداً بکنار دریا رسید وبواسطهٔ کندن چاهها در ساحل آب خوردن بدست آورد و به گوادر آمـد، از این بندر راهیست طبیعی که از

---

۱ - Semiramis. ۲ - Arabius. ۳ - Purali.

کنار رودخانه بدرون مملکت میرفته‌است وچون محقق گردید که ادامهٔ راه ازکنار دریا سبب اتلاف قشون خواهد بود **اسکندر** از همین راه بوادی حاصلخیزی که پورا درآن واقع است رسیدوسپاهیان سختی کشیده و از پا درافتادهٔ او توانستند درآنجا راحت کنند.

پورا[1] که بلوچها آنرا امروزپاهرا و ایرانیها فهرج میخوانند در درهٔ حاصلخیز بلوچستان ایران واقع است . خرابه هـای دو دژ خیلی کهنه درحوالی آن موجوداست واز آثار چنین بدست میآید که این محل ازقدیم بوده است ، **آریان** میگویدکه درمدت شصت روز از "ارا"[2] به پورا رسیدند وچون از روی نقشه این مساحت ششصد میل است بهر جهت مدت مسافرت با این مسافت مطابقت مینماید، بعلاوه چون سپاهیان در رسیدن بـاولین ناحیهٔ حاصلخیز طبعاً بتجدید قوا پرداخته لهذا از "درهٔ رودخانهٔ بمپور تجاوز ننموده وبطور اطمینان میگوئیم که وسط زمستان را در بلوچستان بسر برده‌اند. **اسکندر** در آنجا مجدداً با استانداران و فرمانداران ایرانی خود روابط حاصل نموده است . ازپورا همه جا کنار رودخانه‌را گرفته پیش رفت تابجائی که آب‌آن به‌هالیل رود در هامون یا دریاچهٔ معروف به‌جازموریان داخل میگردد .

من در سال ۱۸۹٤ هنگامیکه جاهای پـای اسکندر را تعقیب میکردم این قسمت را که او در سفر مهم خود پیموده کشف نمودم ، در وادی هـالیل رود که محتمل است رودبار حالیه باشد یك اردوگاه ثابتی تشکیل گردید و درطرف بالای این وادی من در سال ۱۹۰۰ یك عطر دان مرمری مال یونان که برای عطریات و روغن آلات برای تدهین استعمال میشده است و چهارصد سال قبل ازمیلاد تاریخ آن میشود پیدا کردم و آن اکنون یکی ازذخائر گرانبهای من‌میباشد وممکن‌است تعلق به **اسکندر** داشته باشد .

دراردوگاه ثابت مزبور اسکندریه‌ای بنا نموده که قاعدتاً بایستی گولاشکرد حالیه باشد و درآنجا **نئارکوس** که ازطول سفر ومشقت راه با چهرهٔ واژگون ولباس مندرس بنزد **اسکندر** رسید، در اول وهله که **اسکندر** وضع پریشان او را دید همچو خیـال

۱- برای تعیین وتشخیص پورا رجوع شود به « ده هزار میل » صفحهٔ ۱۷۲ (مؤلف)   ۲- Ora.

کرد که سفاین (ناوگان) او تلف شده ولی بعد از شنیدن خبر سلامتی آنها میتوان تصور نمود که از این خبر چه مسرتی دست داده و باچه حرارت وجوشی قربانیها شده وعطایا وانعاماتی تقسیم گردیده است.

در وادی هالیل زود کراتروش بعد از طی طریق از هیلمند و عبور از لوت با



۳۶ - یک آب انبار در لوت

احمال واثقال وفیلها باردوی اسکندر پیوست وبااوضاع مساعد وتدارکات فوق العاده بدون اینکه از هیچ طرف مخالفت و نزاعی انتظار برود اردوی اسکندر شروع بحرکت نمود، نثارکوس بطرف ناوگان رفته وآنهارا سالماً باهواز رسانید درحالتیکه هفس تیون ازساحل درطول سیرناوها همه جا با اوهمراه ومربوط بود. اسکندر باقشونی زبده وسبك اسلحه ازخط سیرجان وبائومات[1] به پاسارگاد آمده درآنجا چون مقبرهٔ سیروس را شکافته دید و بطوریکه مینویسند او از این جسارت خیلی محزون گردید. لشکر عظیم در اهواز بهم پیوسته از کارون بواسطهٔ پل عبور نموده بشوش رسید و در اینجا این مسافرت بزرك

1- Baomat.

تاریخی باشادیهای ظفرمندانه وتزویج وازدواج بین بزرگان مقدونی وایران بانتها رسید.

پس از چندی **اسکندر** که همیشه از بیکاری ملول میشد بکشتی

مسافرت به بابل نشسته ازکارون سرازیرشد و داخل خلیج فارس گردید ، سواحل

پست را گرفته بمصب دجله رسید . او این رود بزرگ را سیر کرده

تا به اپیس که بالای بغداد کنونی است وارد شده وبعد ازچندین ماه درتابستان ۳۲۴ ق

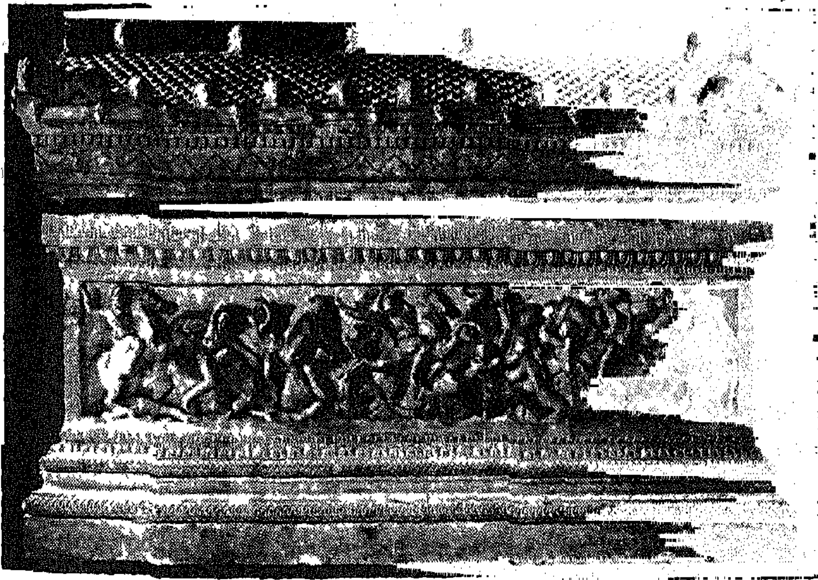
این مسافرت بانجام رسید .

در اپیس اظهار داشت که قصد دارد بسیاری از کهنه سربازان معمر خود را با پاداشی که در خور آنهاست مرخص کند وبـاوطانشان بفرستد و این امر باعث خشم سپاهیان گردید وحس رقابت آنان را بحرکت آورد چه همچو فهمیدند که هزاران مشرق زمینی تعلیم دیده اند که تامناصب و مقاماتشان را اشغال کنند وخود **اسکندر** را نیز خیال کردند که تغییر وضع داده خداوند توانای جنك يك قوم آزاد مبدل بیك پادشاه مطلق العنان و مستبد شرقی گردد و هزاران ملازم وخدمتگزار دوزش را گرفته باشند و لذا سربازان جنك آزموده خودشان را مورد خفت پنداشته همگی باهم متفق شدند وفریاد کردند که پادشاه تمامی مارا مرخص کند وبطور استهزاء باوراهنمائی میکردند که جنك را خودش باپدرش **آمون** ادامه دهد . این رفتار فتنه انگیز **اسکندر** را متغیر ساخت و حکم کرد سردسته های فتنه را فوراً گرفته سیاست کردند وخود نطقی در برابر سپاهیان نمود و با جوش و حرارتی بآنها خاطر نشان کرد که چگونه کشور خود را از فقر و استیصال خلاصی بخشیده بثروت رسانیده است . پس بقصر خودش مراجعت نموده قراولان و پاسبانان خود را از ایرانیان قرار داد ، خدم وحشم را ازآنها معین و مقامات ومناصب عالی را نیز به ایرانیان واگذار نمود و این امر بر یونانیان خیلی ناگوار گردیده ناچار ازدرمسکنت وجزاعت درآمده با گریه وزاری بوزش خواستند ، بالاخره در يك جشن بزرگی این قضیه اصلاح شد .

پس **اسکندر** بـاراضی مرتفعهٔ ماد مسافرت نموده به کره هـای اسبان مشهور به نیسائی که در آن جا داشت رسیدگی کرده و از غفلتی که در بارهٔ آنها شده بود دید

نقصان فاحشی در آنها راه یافته است . مرگ رفیقش **هفس تیون** در اکباتان نیز باعث صدمه و ملال خـاطر او گردیده و تخفیف آنرا جز اشتغال بامری شایسته چاره ندید لذا تدارك جنك بـاطائفه کوسی که در قلل جبـال لرستان مسکن داشتند پرداخت ، با وجود سرما وجنك وگریز دشمن این آخرین جنك هم مانند سایر جنگها قرین ظفر گردید و برسم وحشیان برای راحتی روح **هفس تیون** قربانی زیادی از کوسیان کرد .

پس فـاتح بزرك بطرف بـابل حرکت نموده و در بین راه بساختن سـاوگایی در هیرکانیا برای سیاحت و تفحص و اکتشاف بحرخزر امر نمود . زیرا که درآنزمان یقین



۳۷ ـ تصویر شکار اسکندر

(نقش برجسته روی جعبهٔ سنگی که در صیدا بدست آمده وبتابوت **اسکندر** کبیر شهرت دارد)

نداشتند که بحرخزر محصور بخشکی است واز رود ولگا نیز اطلاعی نداشتند . سفرا از هرجانب مثل کارتاژ ، لیبیا ، اتیوپیا ، حبشه ، ایتالیا ، گـل برای عرض اطاعت و تهنیت

بخدمت آمدند. این فروتنی‌ها و احترامات مبسوط زیاد بایستی بر کبر وغرور این سرباز بزرگ افزوده باشد، باری وقتیکه خواست داخل بابل شود کهنهٔ معبد بل یابعل از او خواهش کردند که وارد شهر نشود، ولی این اندرز آنان در وجود او ابداً مؤثر واقع نشد و بالاخره او ظفرمندانه بپایتخت قدیم آسیا داخل گردید.

مرگ اسکندر کبیر
۳۲۳ قبل از میلاد

اسکندر باین امپراطوری معظم ووسیعی که داشت اکتفا ننموده بخیال حملهٔ به عربستان افتاد و برای این مقصود فوراً شروع بتحصیل اطلاع مقدماتی و امر بساختن کشتیهای محکمی نموده و بدست مردمان فنیقی آنها را مهیا و مجهز ساخت. سفری بطرف سفلای فرات کرده و شروع ببنای یك دارالعمر کشتی در ساحل نمود. در بین تهیه و تدارك ناگهان به تبی مبتلا گردیده که ظاهراً از اثر باطلاق و مردابهای فرات بوده است وباوجود داشتن تب از دادن دستورات و اوامرلازمه و گذرانیدن قربانیهای مرسومه کوتاهی نمینمود، ولی بالاخره مرض شدت کرده واز زبان افتاد. او پس از اظهار ملاطفت با سربازان دل شکستهٔ خود که صف بسته ازجلوی وی گذشتند دربحبوحهٔ شباب یعنی درسی ودوسالگی و اوج شهرت و آخرین درجهٔ عظمت ازاین جهان درگذشت.

تحقیق و موشکافی در اصطلاح یونانی ویونانیت

چون دانستن تأثیر فتوحات یونان درامپراطوری ایران خالی از اهمیت نیست لذا قلم را بطرف آن معطوف داشته میگوئیم که لازم است برای حصول این مقصود قدری در اطراف هلنیزم (تقلید آداب وزبان یونانی) که برمشرق تحمیل شد غوربمائیم.

بوان[1] فصلی روشن ومشبعی باین موضوع تخصیص[2] داده ازجمله مینویسد که کارعمدهٔ عصر تاریخی یونان همانا متحد ساختن آزادی و مدنیت بوده است و این کاملاً صحیح و درست میباشد. همچنانکه در حالات قوم سومر و آکد اشاره شد سکنهٔ بابل بیشتر بر اثر اوضاع طبیعی آزادی بآن معنی که یونانیان از این لفظ اراده میکردند دارا نبودند چه دول قدیم هرکدام نه فقط روی استعباد و غلامی قرار داشتند بلکه

1_ Bevan.

۲- « خاندان سلوکی » فصل اول (مؤلف).

مراقب بودند که رعایای آزاد آنها هم بهر حکمی که از آنها صادر میشود بدون چون‌و چراتن در داده اطاعت نمایند. اما از این طرف در یونان اوضاع طبیعی همیشه مولد آزادی بود ولی اشتیاق شدید آنها بآزادی مانع بود که آنها در نتیجهٔ اتحاد و اتفاق خود را یك دولت بزرگ نیرومندی ظاهر سازند و حتی تا آخر تاریخ یونان چنین اتحادی که چندی طول کشیده باشد وجود نداشته است.

باید دانست که مقدونیه‌را جزو یونان نمیتوان بشمار آورد زیرا که آن از چند طائفهٔ کوهستانی تشکیل یافته بود که در زیر فرمان سلطانی مستبد بودند، لیکن سلطان مزبور کاملاً درتحت تأثیر تعلیمات یونان بوده‌است. همینطور **اسکندر** فانوس‌کش‌هیلینزم و جانشین و سلالهٔ اسلافی است که همه در دل و زبان یونانی بودند. ولی مانند سلاطین مستبد او ودیگران باروح‌یونانیت که دربعضی صفات وخیالات مخالف بااستبداد بوده‌است همیشه درجدال بودند، زندگی یکنفر یونانی درزیر نفوذ این حس است که وظائف خود را نسبت بشهری که در آن ساکن است ادا نموده وخود را عضوی از آن بداند. این است آنچه او را دوستدار آزادی و هویت و جوهر سعی و کوشش قرار داده که بواسطهٔ این صفات گرانبها بر آسیائیها تفوق داشته است. ولی همین یونانیها بواسطهٔ فقدان خصائل وصفات دیگر از مشارکت و توحید مساعی دائمی که برای تشکیل و تحکیم ملل متحدهٔ یونان کمال ضرورت را داشت محروم بودند. سلاطین مقدونیه مستبد بودند و بنا بر این بنظر یونانیها ظالم مینمودند، معذلك سلاطین مزبور در مذاق و مسلك یونانی بودند و برای کسب شهرت بآتن نگاه میکردند و نسبت بهم میهنان خود رفتارشان غیر از رفتاری بوده است که بارعایای آسیائی میکردند.

مقایسه بین یونانی وامپراتوری بریطانیا

دراین جا خالی از مناسبت نیست که یونانیان را تشبیه بخودمان (انگلیسی ها) وامپراطوری آنهارا تشبیه بامپراطوری بریتانیای کبیر نمائیم. اینمطلب مسلم است که کارگذاران و مدیران بریتانیای کبیر اکثر از آموزشگاههای عمومی استخدام میشوند، که درورزش بدنی و تربیت عقلی و فکری از بعد از انحطاط یونان بیش از همه نمایندهٔ روحیات یونانیان

میباشند وحتی برعالیترین روحیه وفکر یونانی تفوق جسته اند. این نوع تربیت در یك سوسیته و اجتماعی که از بیشتر نقاط نظر نمونهٔ جمهوری میباشد موجد پاره‌ای خصائل وصفات ونیز پدید آورندهٔ یکنوع افکار وخیالاتی است که هیچیك از سایر نژاد هـای اروپائی نمیتواند با آن رقابت وهمسری نماید. چنانکه یکنفر انگلیسی غـالباً در اداره کردن امور توانا ودرسایهٔ عشق وعلاقه‌اش باقسام بازی و ورزشهای بدنی میتواند در هر جای عالم بسلامت زندگی کرده عقل وادراك وفعالیت و غیرت و سعی و جدیت خود را محفوظ بدارد. همانطور که **اسکندر** کبیر درنقاطی که دارای اهمیت نظامی بوده قلاعی ساخت وپادگان‌هائی در هر جـا گذاشت که میتوانستند هر کدام زندگانی خودشان را مطابق محیط تازه ادامه دهند امروز نیز دولت بریتانیا هند را با مشتی کارگذاران وسربازان نگاه داشته و این جماعت درامکنه‌ای که برای آنهـا ساخته شده است زندگانی خودرا بخوبی اداره نموده ازعهدهٔ وظائف مرجوعه کاملاً برمیآیند، هرچند در سالهای اخیر وجود راه آهن وخطوط تلگراف کار را برای آنها سهل وآسان کرده است.

در خاتمهٔ این مقایسه میتوانم مقدونی‌هارا نیز باسکاتلندی مانند کنیم که ازنژاد طوائف بی تربیت صحرائی تشکیل یـافته واکنون در تأسیس سلطنت و تشکیل دولت همـان بازی را میکـنند کـه طوائف و قبائل مقدونی در زیردست پـادشاه مشهور و نامی خود نمودند.

نتایج و ثمرات یونانیت یااصطلاح یونانی

پس از بیان خصائل یونانی وتشریح یونانیت حال بخوبی‌میتوان این را تصور نمود که با ترتیبات معمولی وضع وحالت این اقوام مغلوبه (تحت‌حکومت سرداران یونانی) بهتر از زمانی شده که در تحت سلطهٔ پارس بودند، مثل اینکه یکنفر انگلیسی توجهی که به هندیها دارد به مراتب بیش از توجهی است که هندیها نسبت به هموطنان خود دارند. ما میدانیم که سرداران یونانی به متابعت مسلك سلطان خود در قلع وقمع اشرار و قطاع الطریق و برقراری قواعـد و نظامات اهتمام نموده ولی پس از مرگ رئیس خود رقـابت های متهورانه و بلند طلبی های وحشیانه ای از آنها بروز کرد. آری مقدونیهـا بواسطهٔ

جنگهای متوالی این میراث درخشندهٔ خودرا ضایع ساختند و معذلك روحی که گفتیم باقی ماند اگرچه جنگها بکلی تمام شد ولی سپاهیان مشغول، کم ومیدان وسیع بود و باید تصدیق کنیم که مثل هندوستان درزمان شورش درنواحی وبلدانی که دورازمیدانهای جنگ بودند وضع امور بآرامی رو ترقی بود.

مسئلهٔ دیگر که ذکر آن خالی از اهمیت نیست مسئله انتشار یافتن ذخائر و گنجینه‌های هخامنشی است گو که آن دروهلهٔ اول بین سر کردگان وتابعین مقدونی تقسیم شده در یونان بمصرف بنای‌معابد وفوائد عامه رسید ولی اساساً افتتاح این‌خزائن وگنج خانهٔ آسیا تجارت‌را دردنیای آنروز بکثرت رواج‌داد وچون راههای عبور بمشرق برای هر نوع مراوده و معامله باز شد بخوبی میتوان فهمید که چرخ امور تجارت و بازرگانی ومعاملات کاملا بحرکت درآمده وآن بطور فوق‌التصوری بسط وتوسعه‌پیدا نمود.

مطلب دیگری که قابل ملاحظه‌است اینکه درافسانه‌های ایرانی **اسکندر** بزرگ را مخرب دیانت **زرتشت** قلم داده اند در صورتیکه آن بکلی بیحقیقت است. **استرابو**[1] مینویسد که او مردم‌را ازاین رسم وحشیانه که اشخاص‌را درحین مرگ بسگان مقدس عرضه میداشتند منع نمود و شاید بواسطهٔ بر انداختن اینگونه امور زشت بوده که اورا بر عکس آنچه در واقع بوده است نمایش داده اند. اینرا هم باید بخاطر داشت که اینگونه افسانه ها در بارهٔ او ازطرف رؤسای مذهب و بالاخره از منابعی که عنادداشتند بما رسیده است.

کارها و خصائل اسکندر بزرگ

باید دانست که **اسکندر** هم ازحیث کار وهم ازحیث صفات و خصائل در بالا ترین نقطهٔ مدنیت یونان قرار گرفته است. اما کارهای او همانا بردن قوای یك کشور فقیرولی‌دلیری مثل‌مقدونیه که همیشه در معرض تهدید کشورهای یونان و طوائف حول وحوش بود بطرف‌دنیای معلوم در حالی که بهر جا رسید آنجارا فتح نمود و منظم ساخت و مدنیت را در آنجا انتشار داد او بواسطهٔ اجرای عدالت و بناء شهرها در نقاطی که اهمیت نظامی داشت و

---

[1] - استرابو ۱۱، ۵۱۷ (مؤلف).

سکونت دادن یونانیان را در این شهر ها و ابراز عقل و کفایتی حیرت انگیز بل جاذب و جالب کشور های مفتوحهٔ خویش‌را حفظ مینمود و این کار های مهم و معظمی که او در ظرف یازده سال انجام داد اثرات نیك آنها در بسیاری از جاها تا چندین قرن بر جای بود. بطوریکه **آریان** میگوید که پس از مرگ او از یونان تا رود سند تمام کشورهای بابل و آریانها و تورانیان که در زیر اقتدار سلاطین یونانی باقی ماندند روح یونانیت در آنها نفوذ داشت. نیز از کارهای این شخص فوق العاده شکستن سد ما بین مشرق و مغرب بود و هرگاه موفق‌میشد که تمام یونان‌را در تحت‌تأثیر نظریات‌عالی‌خود جلب نماید نتایجی بزرگتر از آنچه بود حاصل‌میشد. ولی حتی آتن از حسادت خود دست نمیکشید و اسپارت از عداوت خود چیزی فرو گزار نمیکرد. اما خود این عوامل بر درجهٔ لیاقت و کاردانی **اسکندر** افزوده و راستی هرگاه موقعیت عصر و دورهٔ کوتاه سلطنت و سایر عوامل خارجی زمان این پادشاه‌را رویهم درنظربگیریم خواهیم دید اینگونه عملیات و موفقیتها درمیان سلاطین هرگز نظیر نداشته است.

آریان و **پلوتارك** در کتابهای خود با کمال بیطرفی نسبت باین پادشاه قضاوت نموده وحتی ازذکر خبطها ومعایب او اغماض وچشم پوشی روا نداشته بلکه نواقص اخلاقی‌اورا نیز مانند محاسنش‌ازپرده بیرون ریخته‌اند وهرخواننده بخوبی‌تشخیص‌خواهد داد که شرح حال او در اینجا بتفصیل‌وازروی‌واقع وبیطرفی‌نوشته شده است. درمکران **اسکندر** یك جرعه آب گرانبها را در حضور سربازان خود برخاك ریخت. نظیر این واقعه و اثرات آن درمورد هیچیك از فاتحین بزرگ دیده نشده و کمتر موردی است درتاریخ که سیرت اخلاقی سلاطین بدین دقت وصراحت تشریح شده باشد، **اسکندر** زنانرا محترم میشمرد ودانشرا دوست میداشت ودرشهامت وجوانمردی‌سرآمد عصر وورد هر انجمن میبود، حریص بود اما بشهرت تنها، راستی شاید هرگاه اورا هم در مقابل دادگاهی محاکمه میکردند میتوان فرض کنیم او نیز مانند **لرد کلایو** سردار معروف انگلیسی میگفت: « بخدا !! آقای دادستان! همین لحظه هم من از سکون و آرامش خود درشگفتم ». غریزهٔ سکون ومتانت وخویشتن داری ومخصوصاً طرز سلوك او نسبت

بدیگران بی‌نظیر و از صفات برازندهٔ او بشمار است . **اسکندر** نه تنهـا در سربازی نظیر نداشت بلکه درسیاستمداری نیز بسیار زبردست ونقشه هـا و تدابیرش پیوسته بموفقیت منجر میگردید. این مرد شیفتهٔ تحقیق و تفحص بود . تمام رشته های دانش را دوست میداشت و تا آخرین نفس این غریزه دراوباقی بود .

درخاتمهٔ بیان حالات این مرد که شاید مشهورترین مردانی باشد که تا کنون قدم بدین عالم نهاده این جمله را ازمورخ بزرگ او **آریان** درزیر نقل مینمائیم :

«بعقیدهٔ من در آنزمان هیچ نژادی ازنژادهای انسانی وهیچ شهری حتی‌هیچیك از افراد انسانی باقی نماند مگر آنکه نام وشهرت **اسکندر** در وی رسوخ و نفوذ داشته است و بنابراین یك چنین قهرمان عدیم‌النظیری بنظرم بدون دخالت خدایان از مادر زائیده نشده است »



سیلکوس نیکاتور
(اقتباس از یك سکهٔ فیلتروس پرگاموم ۲۸۱ - ۲۶۳ قبل از میلاد درموزهٔ بریتانیا)

فصل بیست و پنجم

جدال و جنگ بین جانشینان

در میان آ نهائیکه بعداز **اسکندر** وارث تاج و تخت وی شدند **سلوکس** بزرگترین پادشاهان زمان خودگردید ، دارای افکار وخیالات فاتحانه بوده ووسعت قلمروش ازتمامی آنان فزونی داشته است . (آریان)

مسئلهٔ وراثت و جانشینی

مرگ ناگهانی و بر خلاف انتظار **اسکندر** کبیر و نبودن پسر بالغی از او چنان تولید اختلاف و نزاع و جنگ سر جانشینی و سلطنت نمود که دنیای معلوم‌را تادونسل متشنج وگرفتارساخت . **رکسانه** از**اسکندر** حامله بود و انتظار داشت وارثی برای **اسکندر** بزاید . از طرف دیگر **استاتیرا** دختر **داریوش** اخیراً بازدواج**اسکندر** درآمده بود وپسرسه سالهٔ غیرمشروعی بنام **هراکلس** از**برسین** زن بیوهٔ **ممنون** داشت . ازمدعیان تاج وتخت یکی برادر نامشروع او **آریده‌ فیلیپ** نـاقص العقل بود. **المپیاس** مادر **اسکندر** هم مورد ملاحظه و بنظر اهمیت و احترام دیده میشد و همینطور خواهرش **کلئوپاتر** که بیوه و ملکهٔ اپیروس بود، **سینان** [1] دختر **فیلیپ** و نیز دختر او **اوریدیس** که بعد بزنی **آریده فیلیپ** در آمد از کسانی بودند که در همین ردیف بشمار میآمدند.

جنگ اول بر سر جانشینی تقریباً از هنگامی شروع شدکه جسد**اسکندر** هنوز

1- Cynane.

سرد نشده بود، **پردیکاس** که اعظم رجال دولت و از زمان سلطنت **فیلیپ** تا آخر حیات **اسکندر** دارای مشاغل عمده ولی مردی خودخواه و بیرحم و دنی الطبع بود در شورائی که از سرداران و رجال مملکت منعقد شده و تصمیم گرفته بودند که تا پیدا شدن یکنفر وارث برای **اسکندر** مملکت را اداره نمایند بسمت ریاست تعیین گردید، از طرف دیگر رؤسای سربازان و نظامیان پیاده بنمایندگی طبقهٔ پائین که بیغرض و دولت خواه بودند **آریده-فیلیپ** را بسلطنت برگزیدند.

موقع خیلی باریك و خطرناك بود ولی در اینمیانه اتفاق بر این کردند که مراسم پاك کردن (برای مجازات محرکین) اجرا گردد و آن موافق عادات مقدونی چنین بود که سگی را کشته[1] روده های آنرا در دشتی بدو طرف میانداختند و بعد تمام نظامیـان از سواره و پیاده حاضر میشدند از ما بین آن دو حصه عبور کرده و بدینوسیله مراسم پاك کردن بعمل میآمد، بالاخره همین کاررا کردند و بجنگی که بظاهر بهانه و ساختگی بود مشغول شدند. پیاده از یکطرف و سواره نظام و فیلان ازطرف دیگر بیکدیگر حمله بردند، در نتیجه پیاده نظام مغلوب و موقع چنان خطرناك گردید که نزدیك شد کار از جنگ ساختگی و صوری بواقعی کشیده و آن صورت حقیقت پیدا کند، بالاخره رؤسای پیاده نظام که طرفدار **آریده-فیلیپ** بودند و نزدیك بود پایمال پیلان گردند ناچار تسلیم شدند وقرارشد که **آریده-فیلیپ** تاوقتیکه طفل **اسکندر** بحد بلوغ نرسیده پادشاه و **پردیکاس** نائب السلطنهٔ مملکت باشند و هریك از سرداران هم بمملکتی مأمور شدند و محققاً قصدی نداشتند جز اینکه بعد از ورود بمحل مأموریت خویش راه خودسری پیش گرفته بیرق استقلال برافرازند و خودرا پادشاه بدانند و باین جهت این اشخاص در تاریخ باسم (دیادوچی[2]) یا خلفای **اسکندر** نام برده شده‌اند.

دراین گیر ودار **رکسانه، استاتیرا** دختر **داریوش** را فریب‌داده ببابل برد واورا در آنجا بقتل رسانید وبعداز مدتکمی بواسطهٔ پسری که ازاو بوجود آمد واورا **اسکندر** نامیدند موقع خودرا مستحکم ساخت.

۱ - «خرافات درعهد عتیق» تألیف سرژ.ح. فرزر ۱-۸-۹۰ «مؤلف».

۲- Diadochi.

مرگ پردیکاس
۳۲۱ قبل از میلاد

منازعاتی که برای منافع شخصی در جریان بود بسرعت منجر بجنگ عمومی گردید، **پردیکاس** پس از دسایس بسیار موقع خویش‌را بواسطهٔ تزویج **کلئوپاترا** تثبیت و تحکیم نموده وتوجه **المپیاس** ذی‌نفوذ را از اینراه بطرف خود جلب کرد، این تغییرات **آنتی گون**[1] حکمران فریگیه را چنان بهراس انداخت که بنزد **آنتی‌پاتر** فرار نمود که درسال قبل جماعتی از یونانیان را که پرچم طغیان برافراشته بودند درجنگ معروف بهلامیان مغلوب ساخته بود، درابنوقت **پردیکاس** عزم کرد که **بطلمیوس** را از میان بر دارد و بتصور اینکه‌سرازفرمان‌خواهد پیچید اورا ازمصراحضار کرد و **بطلمیوس** که خیلی زیرك‌وبافطانت‌بود فوراً اطاعت‌نموده و بمرکز قشونی حضور بهمرسانید و بهمین جهت این محکمهٔ عالی او را از عصیان و نافرمانی تبرئه نموده اجازهٔ مراجعت بمقر حکمرانی خود داد، **پردیکاس** که خودرادر این مقدمه مغلوب دید با لشکر بجانب مصر راند، سه دفعه سعی کرد که از نیل عبور کند عاجز گشت، بالاخره مقدونیها بر ضد او بر خاسته و بدست صاحبمنصبان خویش بقتل رسید، کار با **بطلمیوس** بصلح انجامید ولشکریان برگشته بقوای **آنتی‌پاتر** پیوستند.

طلوع سلوکس

یکی ازسردسته‌های شورش که‌مقدر بودبسلطنت برسد**سلوکس**[2] بود، این شخص یکی از مقربان **اسکندر** بود که بواسطهٔ زورمندی و ابراز رشادت و جرأت با وجود جوانی در تمام جنگهای هندوستان مصدر خدمات بزرگ گردیده وفرماندهی هیپاس پیتهای شاهی با پیاده نظام متوسط (که از حیث‌اسلحه مقام وسطی‌را بین‌سپاهیان سبك وسنگین‌اسلحه دارا بود[3]) باو واگذارشد، درجشنهائیکه درشوش ازطرف **اسکندر** برای زواج‌مقدوسها بابانوان ایرانی برپا گردید دختر **اسپیتامن**[4] که درباختربهمراهی **اکسیارت** با **اسکندر** درمقام مخالفت برآمد واسمش **اپاما** بودقسمت‌**سلوکس** گردیده وبمزاوجت‌وی‌درآمد و بنابراین‌سلسلهٔ معروف‌سلوکیها

۱. Antigouns. ۲- Seleucus.

۳ ـ ازسرباران نامبرده وقتی استفاده میشد که والاتر بکار برده نمیشده‌است واسلحه شان نسبة سبك‌تر بوده است «مؤلف».

٤ - Spitamenes.

که **سلوکس** مؤسس و بانی آن میباشد از نژاد ایرانی و مقدونی ممزوج است .

پس از مرگ **اسکندر** در زمان نایب السلطنگی **پردیکاس سلوکس** فرمانده سواران موسوم برفقا گردیده درمصر صاحبمنصبان بتحریك واغوای او بخیمهٔ نایب السلطنه هجوم بردند .

چون پیاده نظام مقدونی را در این انقلابات دخالت نداده بودند وی برضد **آنتی پاتر** برخاسته ودولشکر بمخالفت برابرهم ایستادند ، وقتی که **آنتی پاتر** خواست آنانرا بنصیحت و دلالت آرام کند سنگها بطرف او پرتاب نموده و اگر **آنتی گون** و **سلوکس** مداخله نمینمودند کار بر او دشوار میشد ولی آنها مداخله کرده هنگامه را خوابانیدند ، در تقسیم ثانوی ایالات (درواقع امر تقسیم دولت **اسکندر** بین سرداران او بود) **سلوکس** در ازای این خدمت در آنزمان حکمران بابل گردیده و فوراً در مقام بسط قدرت و توسعهٔ حوزهٔ حکمرانی خود بر آمد .

جنگ برای تحصیل تفوق و اقتدار

بعد از تقسیم ثانوی ایالات تا مدت بیست سال بواسطهٔ جنگهای دائمی که باعث تجزیه و تفریق مملکت شدند وقایعی بیچیده و درهم بوقوع پیوسته که اینك ما آنها را بطور اختصار در پائین ذکر مینمائیم : **پی تون** والی ماد و **پوکستاس** والی پارس هر دو از صاحبمنصبان خیلی بزرگ و معتمد **اسکندر** بودند لیکن اولی یعنی **پی تون** بقدری جاه طلب و کم صبر بود که بمحض اینکه در مقام خود استقرار یافت بطرف پارت حمله ور گشته و در نتیجه والی آنجارو بهزیمت نهاد و اینعمل باعث شدکه **پوکستاس**[1] نیز موقعی بدست آورده لشکری از خود و حکمرانان مجاور فراهم نموده بماد تاخت و **پی تون** را ازآنجا خارج ساخت واو مجبوراً برای طلب امداد ببابل رفت .

انتی گون و اومن ۲

در همین اوان **انتی گون** با **اومن** نائب پادشاه اخیر که در آن وقت تنها نمایندهٔ خانوادهٔ **اسکندر** در آسیا بود شروع بجنگ نموده و در ۳۲۰ قبل از میلاد اورا مجبور ساخت که در یکی از دژهای کا پا دوکیه

---
۱ - Peukestas . ۲ - Eumenes .

پناهنده گردد. سال بعد **آنتی پاتر** با وفا رحلت نمود وچون مقام نیابت سلطنت خودرا به **کاساندر** پسرش تفویض نکرده بلکه بیکی ازهمقطاران خویش موسوم به **پولیس پرخون** واگذار نمود این شخص یعنی **پولیس پرخون** برای اینکه خودرا ازشر **کاساندر** حفظ کند به **المپیاس** پیوست وجداً بطرفداری ازادعای او پرداخت واین سبب شد که **اومن** قوت گرفته توانست یك چندی درمنازعات ومحارباتی که برسرسلطنت جریان داشت ابراز لیاقت کند، سرداری سوارانی که همه دارای سپرهای نقره بودند ومحافظت ذخائروخزائن سلطنتی باو تفویض گردیدوازاینجا رونقی هم درامرخاندان سلطنتی پیدا شد ولی درسال ۳۱۸ قبل از میلاد نیروی دریائی او دربیزانس از **آنتی گون** و **کاساندر** شکستی فاحش خورد: **اومن** سرداری بود قابل و با کفایت، او فوراً از خشکی بسوی ولاة و استانداراتی که به **پی تون** حمله ور شده بودند رفته آنها را باطاعت و کمك خویش دعوت نمود، زمستان ۳۱۸ و ۳۱۷ قبل از میلاد را دربین النهرین بسر برد ودربهارکه عازم شوش بود در سی میلی بابل اردو زده توقف نمود ، **سلوکس** سعی کرد که بسواران او دارای سپرهای نقره صدمه وآسیبی برساند اما نتوانست و بالاخره **اومن** درشوش بسایر ولات پیوست.

در اینمیانه **آنتی گون** با لشکر **سلوکس** که برای اجرای مقصودی که داشتند باهم توحید مساعی نموده بودند بشوش رفته وآنجارا مسخر کرد ولی هنگامیکه میخواست ازکارون عبور نماید **اومن** با او رو برو شده ویرا شکست داد، رودخانه را پراز اجساد کشتگان نموده و چهار هزار نفر اسیر گرفت، در جنگی که در دفعهٔ دوم رویداد سواران دارای سپر نقره که عده شان بالغ بر شصت تن بود همه را ازجلو رانده اما احمال واثقال خودرا از دست دادند، آنها در اینوقت مرتکب یك کار ننگینی شدند که در تاریخ جنگ کمتر نظیر آن دیده شده است. توضیح آنکه سردار غیر مغلوب خودشان **اومن** را بدست خود گرفته تسلیم **آنتی گون** نمودند و او هم با وجود توبیخها وملامتهای **نئارکوس** اورا بقتل رسانید، **نئارکوس** کسی است که نام بلند و ارجمندش را در تمام مقامات حفظ نموده و نظیر او در میان سرداران خیلی کم بوده است. تـاریخ جنایت مزبور در سال ۳۱۶ قبل از میلاد میباشد.

تفوق آنتی گون بعد از مرگ اومن ۳۱۶ قبل از میلاد

آنتی گون، اومن را که مستحق کشتن میدانست دوستانه در مجلس مشاوره دعوت کرده و مقتول ساخت. پوکستاس نیز بطوراسرارآمیز معزول گردید وپس ازضبط خزائن اکباتان وشوش که بهای آن بچندین میلیون لیره بالغ میشد بافتح وظفر بطرف بابل حرکت نمود ومصمم بود که برای تکمیل فتوحات خویش سلوکس مهمان دار خودرا هم از میان بر دارد ولی سلوکس بمصر گریخت و بطلمیوس بحمایت او بر خاست، در اینوقت آنتی گون بر تمام حریفان خود تفوق یافته و چون ناوگان او کامل و موقع خودرا چنان محکم کرده بود که اگر همه دشمنان او متفق میشدند مشکل بودکه بتوانند با او مقاومت کنند ولی بطوریکه معلوم میشود او بدین خیال افتاد که آنهارا یکی بعد از دیگری ازمیان بردارد.

انهدام خانوادهٔ اسکندرکبیر

عداوت وحشیانه وحسادت المپیاس واوریدیس[۱] که نمونه‌ای از وحشیگری و بیرحمی فرلدگند[۲] و برون‌هیلد[۳] بود سبب‌عمدهٔ انهدام خانوادهٔ اسکندر کبیر گردید و در عین حال اخلاق جانشینان اسکندر بصورت خیلی بدی نمودار بود؛ زیرا باستثنای آنتی‌پاتر که باین خانواده وفادار ماند هیچیك از سردارانی که اسکندر از آنها ذیحق بود درحفظ تاج و تخت برای وارث بیچارهٔ او هیچ کمك واقدامی‌ننمودند، کاساندر[۴] که مورد توجه‌پدرش واقع نشده بود با آنتی گون متحد شده و در نتیجهٔ جنگ بحری دربسفر اقتدارش بجائی رسید که یونان‌را فتح کرده وآنرا ازدست پولیس پرخون نایب السلطنه منتزع ساخت، پس اولین مصیبت خانوادهٔ اسکندر شروع گردید. المپیاس از اپیروس ناگهان بمقدونیه آمده درصدد گرفتاری آریده ـ فیلیپ وزوجهٔ دسیسه کارش اوریدیس برآمد وبابیرحمی وحشیانه آنهارا شکنجه نموده وبالاخره بقتل رسانید، باینطور که فیلیپ را تیر باران کرده ودربارهٔ اوریدیس لطفاً اجازه داد که خودش‌را ازحلق بیاویزد، پس ازآن این ملکهٔ بیرصدها نفر ازبستگان خانوادهٔ آنتی‌پاتر را گرفتار کرده و نسبت بهمه باکمال قساوت و بیرحمی رفتار نمود ولی مراجعت کاساندر این جریان‌را بهم زده وانقلابی در آن ایجاد نمود باینمعنی المپیاس

۱ - Eurydice . ۲ - Fredegond . ۳ - Brunhild . ٤ - Cassander .

در پیدنا **محصور** گردیده و بسزای جنایات بسیاری که کرده بود سنگسار شد .

پس ازاین **اسکندر** جوان ومادرش **رکسانه** بچنگ **کاساندر** افتاد وچون بایکی ازدخترهای **فیلیپ** ازدواج کرده و بآرزوی سلطنت بود این پادشاه جوان و مادرش را چند سال در حبس نگاهداشته و پس از اینکه دید زمزمه هائی در میان مردم بلند است در سال ۳۱۱ بیش از میلاد پسر **اسکندر** کبیر را بطور شرم آوری بقتل رسانید واین واقعه در تاریخ یکی از واقعاتی است که بینهایت رقت انگیز میباشد ، او **کلئوپاترای** بیوه ملکهٔ اپیروس و نیز **هراکلس** پسر غیر مشروع **اسکندر** را مقتول ساخته و بالاخره بقسمی این خانواده‌را ریشه‌کن نمودکه غاصبین سلطنت خاطرجمع شدندکه دیگر کسی باقی نمانده است که دعوی کند از خانوادهٔ سلطنت و وارث تاج و تخت میباشد .

جنگ غزه
۳۱۲ قبل از میلاد

چنانکه ببازیگران عمدهٔ این صحنهٔ بازی نظربیفکنیم می‌بینیم که در سال ۳۱۲ قبل از میلاد یا هشت سال بعد ازمرگ **اسکندر** چهار نفر از اهل مقدونیا باقتدار خود باقیمانده و بقیه مانند **پردیکاس** و **اومن** و **پوکستاس** و **کراتروس** ازین صحنه ناپدیدگردیده و **سلوکس** نیز بهزیمت رفته بود ، توضیح آنکه **آنتی گون** از دریای مدیترانه تا باخمررا بتصرف در آورده و **بطلمیوس** مصررا محکم بچنگ گرفته ، **کاساندر** در یونان و مقدونیه مشغول سلطنت و **لیزیماك**[1] در تراس و آسیای صغیر دولتی برای خود تشکیل داده بود .

نظر باینکه **آنتی گون** ازباقی قویتر بوده وتعادل و توازن قوه بهم خورده بود لذا آن سه حکمران که بالنسبه ضعیف‌تر بودند باهم اتحاد کردند که بمرور از قوهٔ او بکاهند تادر سال ۳۰۱ جنگی قاطع در حوالی ابسوس[2] روداد و اولین ضربهٔ شدید از دست **بطلمیوس** باو رسید که بهمراهی **سلوکس** بشام رفته شکستی فاحش در آنجا به **دمتریوس** پسر لایق‌وکافی **آنتی گون** واردآورد واین‌شکست تدبیرونقشهٔ **آنتی گون** را برای حملهٔ باروپا واژگون ساخت .

۱- Lysimachus . ۲ - Ipsus.

سلوکس دوباره بابل را تصرف میکند
۳۱۲ قبل از میلاد

از جرئت وجلادتی که سلوکس درآنجا ازخود نشان داد معلوم میشود که اثرات شکستی که خورده بود دروجود او خیلی مهم و زیاد بوده است که تنها باهزار سوار برای تصرف ولایتی که از دست داده بود حرکت نمود، واقعاً در **سلوکس** یك رشته قهرمانیهائی دیده میشود که ارباب بزرك وی **اسکندر** را بیاد مامیآورد، درحالیکه قشون مختصر او از جنگ شانه خالی کرده و میخواستند ویرا تنها گذاشته متفرق بشوند، از انتشار یك خبر غیبی که نوید سلطنت باو داده بود و نیز بوسیلهٔ نطقی که مثل نطقهای **اسکندر** مؤثر وآتشین بود آنها را نگاه داشته وباعده‌ای ازسربازان مقدونی که باوملحق شده بودند از کرخه گذشته به بین النهرین رسید و بعد باامید اینکه از طرف دوستانش مددی باو میرسد بسوی بابل راند، ازقضا این امیدکه خیالی بیش نبود مقرون بحقیقت گردیده نه تنها اهالی بابل بلکه صاحب‌منصبان مقدونی نیز اورا باشوق‌وشعف پذیرفتند و با رفع تمام موانع مظفر و منصور در اول اکتبر ۳۱۲ قبل از میلاد مجدداً ببابل داخل شد وتاریخ خاندان سلوکی هم بعقیدهٔ جمهور از این روز شروع میشود.

چون **سلوکس** میدانست که طرفداران **آنتیگون** باو حمله ور خواهند شد بدون تأمل به تهیهٔ نیرو پرداخت و طولی نکشید که **نیکانور**[1] والی ماد باهفده هزار مرد مسلح بجنگ وی‌روانه گردید و**سلوکس** هم به‌تعجیل باقشونی که پنج یك قشون‌دشمن بود باستقبال او شتافت، در این میدان شکست سختی بدشمن داده و خود والی را که بطرف مادمیگریخت تعاقب نموده بالاخره بقتل رسانید.

حملهٔ دمتریوس ببابل
۳۱۱ قبل از میلاد

پس ازجنگ غزه **آنتی‌گون** که میدانست دشمن عمدهٔ او **بطلمیوس** است مهیای تسخیر مصر گردید، ولی برای تلافی این شکستی که به **نیکانور** وارد شده بود اول پسر خود **دمتریوس** را باپانزده هزارلشکر زبده روانه بابل نموده وباو تاکید نمود که پس‌ازانجام کار آنجا بعجله خودرا باردوی مصر برساند، دربابل کسی باقشون وی مقاومت ننمود زیرا **پاترو کل** که

1- Nicanor.

درغیاب **سلوکس** فرمانده بود قشون مختصری که در بابل داشت بنقطهٔ دوری فرستاده که از آسیب مصون ماند وخود او فقط مراقب حرکات **دمتریوس** بود ومشارالیه چون مانعی درجلو خود ندید فقط بغارت بابل که درواقع برخلاف منافع پدرش بود اکتفا نمود وبدون اینکه یك اثر باقی از خود در آنجا بگذارد مراجعت نمود.

تشکیل دولت سلوکی از سال ۳۱۱ تا سال ۳۰۲ قبل از میلاد

بعد از مراجعت **دمتریوس** ازبابل **سلوکس** بافتح و ظفر مندی ازماد بآنجا برگشت وچون یقین داشت که **انتی گون** بواسطهٔ اشتغال بمهام دیگر نمیتواند متعرض بابل شده وآسیبی بدانجا برساند لذا درصدد تسخیر ممالك شرقی ایران وافزودن آنها بمتصرفات خویش برآمد. درسال ۳۰۲ پیش از میلاد بعد ازنه سال جنگهای فاتحانه حدود مملکت خود را از یکطرف تارود سیحون و از طرف دیگر تاپنجاب امتداد داد، در هندوستان باچاندارا گوپتا فاتح مشهور که درتاریخ معروف به**ساندارا گوت**وجداعلای **اسوکای** مشهور است تلاقی نمود. درآغاز امر خودرا مهیا نمود که باو داخل جنگ شود ولی پس از اندکی تأمل بر او معلوم شد که سود این جنك با ضرری که ممکن است از آن حاصل شود نمیارزد لذا بنا را برصلح گذارده تمام متصرفات یونـانی را در هند تاجبال هندوکش باو واگذاشته و در عوض پانصد زنجیر فیل جنگی و مبلغی هنگفت پول نقد بگرفت وپس ازامضاء معاهدهٔ صلح دختر خود را نیز بپادشـاه هند ازدواج نمود واین معـاهده از طرفین براستی رعایت شد.

در ظرف این اوقات **سلوکس** قلمرو وسیع خودرا به هفتاد و دو حکومت تقسیم نمود و با این ترتیب مانع شد از اینکه کسی از اتباع او بتواند سر بطغیان بر آورد یابیش از اندازه مقتدر گردد. او پس از این پایتخت خودرا از بابل بسلوکیه انتقال داد و آن شهری بود که خود او درساحل دجله بنا نموده وچهل میل تابابل مسافت داشت. ظاهراً مقصودش ازاین تغییر پایتخت این بود که یونانیت وزبان وآداب یونانی راکه دربرابر روایات واجتماعات بابلی ها درآنجا رو بضعف بود در سلوکیه رواج داده تقویت نماید.

۱ـ Patrocles

درین میانه جنگ درمغرب بابهره مندیهای مختلف ادامه داشت.

آنتیگون و بطلمیوس

دمتریوس بتسخیر قبرس مشغول بود که ناگاه بحریه ای درتحت فرمان خود **بطلمیوس** در آنجا پدیدار گردید و در جنگی که واقع شد مصریان کاملاً شکست خوردند و علاوه بر ناوگانی که غرق شدند چهل کشتی جنگی و هشت هزار مرد و غنائم بسیار بچنگ حریف درآمد. در تعقیب این فتح **آنتیگون** بمصر تاخت ولی شکست خورد. مانند **پردیکاس** درجزیرهٔ رُدس نیز که **دمتریوس** از تسخیر آن عاجز گشته بود دچار یأس گردید، چه **بطلمیوس** با پول و لشکر باینجا مدد زیاد کرده و آن جزیره را در مدافعه کامیاب گردانید

جنگ ایپسوس ۳۰۱ قبل از میلاد

در سالهای آخر در حالیکه **آنتیگون**[1] فقط بنگاهداری متصرفات خویش میپرداخت در ۳۰۲ قبل از میلاد لشکریان **لیزیماک** و **کاساندر** متفقاً بآسیای صغیر درآمدند. **دمتریوس** که در یونان مشغول فتوحات بود بعرصهٔ جنگ طلبیده شد. اما این جنگ بواسطهٔ وجود **سلوکس** خاتمه یافت، چه در آخر سال ۳۰۲ قبل از میلاد او با بیست هزار پیاده ودوازده هزار سوار و چهار صد و هشتاد زنجیر فیل ویکصد ارادهٔ جنگی مسلح بکاپادوکیه وارد شده و در بهار ۳۰۱ پیش از میلاد در ایپسوس واقع در ولایت فریگیه، کنار شاهراه مابین سارد و شوش بقشون **لیزیماک** پیوسته و بمیدان جنگ درآمد. در ابتدای امر **دمتریوس** بقشون سواره که در زیر فرمان **آنتیوخوس**[2] پسر **سلوکس** بود حمله برد و ویرا شکست کامل داده منهزم ساخت ولی بهمان قسم که در این او اخر برای **پرنس روپرت**[3] اتفاق افتاد تامسافت دوری مشغول تعاقب قشون شکسته گردید. در این اثناء **سلوکس** فیلان جنگی را بکار انداخته و پیروزی حاصل نمود و تکمیل فتح بواسطهٔ کشته شدن **آنتیگون** دلاور در عرصهٔ جنگ بوده است که تا نفس واپسین در انتظار مراجعت فرزند رشید خود بود. این فتح بالاعلادرجه دارای اهمیت بوده است زیرا با وجود اینکه **دمتریوس** متصرف قسمتی از یونان و کلبکیه و

۱ - Antigonus. ۲ - Antiochus. ۳ - Prince Rupert.

قبرس وصور و صیدا بود وسفاین جنگی گاهی در تحت فرمان داشت سوریه بدست **سلوکس** افتاد وآسیای صغیر از آن **لیزیماك** گردید.

پس از این وقایع **سلوکس** در میان سلاطین همان مقام را پیدا کرد که **آنتیگون** قبل از او دارا بود. بنا بر این برای تعادل قوه **بطلمیوس** و **لیزیماك** برضد او اتفاق کردند وشاید از همین جهت بود که **سلوکس** مجدداً در صدد تغییر پایتخت خویش از مرکز کشور بساحل نهر اورنت برآمده وشهر انطاکیه را با شکوه و جلالی بنیان نهاد که اهمیت واعتبار آبندهٔ آنرا خبر میداد.

حالات دمتریوس پولیورستس[1] پس از جنگ ایپسوس

ما قسمتی ازکارهای خیلی بزرگ **دمتریوس** را که لقب معروفتر اوپولیورستس (گزیده‌شهرها) میباشد ذکر نموده‌ایم. **پلوتارك** ویرا تشبیه به **آنتونی** کرده و دروجه مشابهت بین آنها شرحی که نگاشته بشرح زیراست: «یك رشته بهره‌مندیهای بزرگ و تباهیهای مدهش، منافع عمده وخسارات هنگفت نصیب هردوگردیده وبالاخره مجبور بکناره‌گیری شدند ولی بعد دفعةً سلطنت خودرا بدست آوردند.» پس از جنگ اپسوس تاچند سال هیچکس در علومقام بپای او نمیرسید و چون دخالت درتمام وقایع مهمه دارد لذا مختصری ازحالات اورا لزوماً در اینجا مذکور مبداریم:

پس ازآنکه **سلوکس** کارش بالا گرفته نفوذواقتداری حاصل کرد که **آنتیگون** قبل ازاین دارا بود **بطلمیوس** و **لیزیماك** هردوخودرا بطوریکه اشاره شد مجبور بمخالفت او دیدند، او فتح باب موافقتی با **دمتریوس** نمود. **استراتونیس** دخترش را که نوهٔ **آنتی‌پاتر** بود برای خویش خواستگاری نمود.

دمتریوس از این معنی خوشحال گردیده بادخترش بسوریه آمد وهردو پادشاه مدت دو ماه درکمال موافقت و یك جهتی باهم بسر بردند. تا آنکه **سلوکس** بدین خیال افتاد کلیکیه را از او بخرد وصور و صیدا را نیز از وی تقاضا نمود زیرا بواسطهٔ اقامتش در انطاکیه تصاحب آنها برای وی اهمیت زیاد داشت. ولی **دمتریوس** در

1 - Demetrius Poliorcetes.

عوض جواب این تقاضا برعدهٔ قشون مستحفظ نواحی مزبور افزود و بسوی مغرب برگشت.

جلوس بر تخت سلطنت مقدونیه

در ۲۶۷ قبل از میلاد **کاساندر** ازاین جهان درگذشت ویك سال بعد پسرش **فیلیپ** نیز بپدر ملحق گردید و سلطنت مقدونیه بدو پسر دیگرش رسید و هر دو باهم سلطنت میکردند ولی باز فطرت وحشیانهٔ مقدونی در **آنتیپاتر** بروز نموده مادر خود را بقتل رسانید. **دمتریوس** موقع را مناسب دیده سلطنت مقدونیه را در ۲۹۳ قبل از میلاد تصاحب نمود و چیزی نگذشت که بتدارك جنگ آسیا افتاد. **لیزیماك** و **بطلمیوس** از این قصد آگاه شده **پیرهوس**[1] پادشاه اپیروس‌را محرك شدند که باتفاق **لیزیماك** به‌مقدونیه حمله نمایند. این جا **سلوکس** از موقع استفاده نموده کلیکیه را بتصرف خود درآورد.

اهالی مقدونیه **دمتریوس** رابرای افراط در عیش و عشرت حقیر و پست شمرده **پیرهوس** را که سربازی دلیر وهمدوش **اسکندر** میدانستند بسلطنت برگزیدند و در نتیجه **دمتریوس** بهزیمت رفت. **پلوتارك** این بیت را که **سوفوکل**[2] بدهان **منلاس**[3] انداخته است دربارهٔ او میسراید و مضمون آن این است:

افسوس که طالعی در من یافت میشود که با عرابهٔ سریع السیر خدایان گردش میکند.

پس از چندی که آفتاب طالعش درکسوف بوداین پادشاه آواره و سرگردان‌قشونی جمع نموده درآسیای صغیر شهر ساردرا مسخرنمود. **آگاتوکل**[4] پسر **لیزیماك** دراین هنگام در میدان نبرد ظاهر گردید و هرچند کاری از پیش نبرد اما لشکر **دمتریوس** ازتنگی خواربار وعلیق دچار زحمت ومشقت شده وبالاخره درمعبرلیکوس بسیاری‌تلف گردیدند وبعدازراهی که سابقاً **اسکندر** طی کرده بود به‌طرسوس رسید وازآنجا بادامادخودطرح موافقت ودوستی‌ریخت. **سلوکس**اول عزم کرد که جوانمردانه‌اورا بپذیرد. ولی **پاتروکل**[5] براومدلل داشت که پذیرائی وتوقف چنین شخصی‌جاه طلب وبی‌آرام

۱- Pyrrhus ۲- Sophocles ۳- Menelaus ٤ Agathocles ٥- Patrocles

در حدود کشور او خطر ناك است ولذا از این خیال منصرف و با سپاهی آماده درکلیکیه باستقبال وی شتافت . **دمتریوس** که راه را برخود مسدود دید مردانه بجنگ در آمد و چندین لشکر **سلوکس** راشکست داد تا بواسطهٔ مرض نا گهانی از کار افتاده وبستری شد و بسیاری از لشکریانش او را ترك گفتند. این مرد بزودی از بیماری خلاص شده باسپاهی قلیل که در وفا داری خود باقیمانده بودند باکمال رشادت بسوریه حمله ور گردید . **سلوکس** همه جا بدنبال او شتافته تا بسپاه مختصر او رسید و یك دفعهٔ بر سر آنها فرود آمد.

اسیر شدن و مردن او

دمتریوس کوشید که خودرا بساحل دریا برساند اما نتوانست و بالاخره به **سلوکس** تسلیم شد . در ابتدا اورا با احترام شاهانه پذیرفت و از وی پذیرائی نمود ولی بعد اورا بقلعهٔ اپاما واقعهٔ درکنار اورنت[1] فرستاد که درآنجا محترماً محبوس باشد . پس از دو سال ازافراط درشرب ازین جهان درگذشت .

شکست و مرگ لیزیماك ۲۸۱ قبل از میلاد

اسارت **دمتریوس** فوق العاده برقدرت و اعتبار **سلوکس** افزود و بر اثر و قایع دیگری که در آنوقت و قوع یافت بر دوحریف خود که هنوز خیلی خطرناك بودند استیلا یافت . توضیح اینکه **بطلمیوس** بواسطهٔ کبر سن سلطنت را بپسر کوچکتر خویش معروف به **فیلادلفوس**[2] واز بطن **برنیس**[3] بود و خواهر

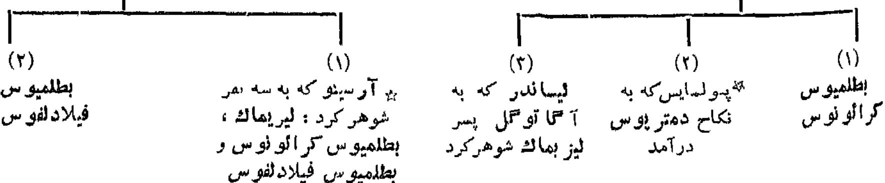
---

۱ - Orontes .

۲ ـ من برای روشن ساختن این نسب‌ها و قرابت‌ها که درهم و پیچیده است جدول زیر را ضمیمه میکنم که آن از کتاب ممالك اسکندر تألیف پروفسور ژ . پ **مهافی** اقتباس شده است :

بطلمیوس اول ازدواج کرد

(الف) **اوریدیس** خواهر **کاساندر** که برای او زائید — همچنین (ب) با **برنیس** سیرن که برای او زائید



* Ptolemais ☆ Arsinoe .

۳_ Berenice .

صلبی وبطنی خودرا در حبالهٔ نکاح داشت وا گذار نمود. لیکن پسر بزرگش **بطلمیوس کرائو نوس**[1] از این عمل رنجیده خاطر شده‌بدربار **لیزیماك** روی آورده و در آنجا بمهربانی پذیرفته شد، ولی در باطن برضد **آگاتوکل** شوهر خواهرش سعایت نموده و بنای اسباب چینی را گذاشت و در نزد پدر ویرا متهم ساخته و بکشتن داد، بعد ازآنجا بدربار **سلوکس** شتافت. چیزی نگذشت که بیگناهی **آگاتوکل** مکشوف و باعث نفرت مردم از **لیزیماك** گردید، **سلوکس** موقع را مغتنم شمرده بر او حمله کرد و چون رعایای **لیزیماك** همه از او متنفر و بیزار بودند نتیجهٔ این جنگ که میدانش در آسیای صغیر بود درست معلوم نیست در جنگ دیگر که درکوروس واقع شد و نقطه اش بدرستی معلوم نیست **لیزیماك** کشته شد و ازینرو آنچه از دست **پردیکاس** و **آنتیگون** رفته‌بودنصیب **سلوکس** گردید. چون او نیز بسن پیری رسیده کشور وسیعهٔ خود را بپسرش وا گذاشته عزم کرد بقیهٔ عمرش را در مقدونیه وطن‌عزیز خویش بسر برده وبسلطنت آنجا قناعت نماید.

کشته شدن‌سلوکس نیکاتور ۲۸۱ قبل از میلاد

لیکن تقدیر بر خلاف میل وآرزوی اوبود، چه وقتی‌که‌بمقدونیه رهسپار شده و از تنگهٔ داردانل عبور نمود در حالیکه بشنیدن حکایات یکی از معابد قدیمه مشغول بود **بطلمیوس کرائونوس** ضربتی با زده و کارش را تمام کرد و **سلوکس نیکاتور** یا فاتح که اعظم جانشینان **اسکندر** بود روز عمرش بدینطریق بآخر رسید و مرگ او یکفصل از تاریخ را بانتها رسانید.

---

۱ - Kerounus



سکهٔ نقرهٔ سلوکس سوم ، سوتر (کرائونوس)

فصل بیست و ششم

دولت اسالکه تا ظهور پارتیها

لشکر آماده کار زار گردیده ، کوس و نای رزم بغرش درآمد ، آنها فیلانرا بین فالانژها تقسیم نمودند ، برای‌هر فیلی یکهزارتن‌مقرر گردید که زره برتن راست کرده و خود برنجی برسر داشتند .... بقیهٔ سواران را بین دوجناح‌لشکر برای‌هراساندن دشمن وخدمت‌به فالانژ هانگاه‌داشتند . وقتیکه آفتاب برسپرهای‌برنجی وطلائی‌لشکر تابیده لمعان آن کوههای‌اطراف را روشن ساخته و مثل‌شعلهٔ آتش میدرخشید .

«لشکر سلوکی ، اقتباس ازمکابیر»

جلوس آنتیوخوس (سوتر) ۲۸۱ قبل‌ازمیلاد

این اقدام شنیع **کرائونوس**بنیان خاندان سلوکی را متزلزل ساخته و از شکست سپاه بری وبحری وی چنین بنظر میآمد که دولت جوان سلوکی و اژگون خواهد شد و گویا مسافت های زیاد یعنی وسعت کشور و نیز نبودن وسائل ار تباطیه و راههای خوب فرصتی به **آنیتوخوس** داد که توانست ازاین بلیه خودرا نجات دهد . بعلاوه این را هم باید بخاطر داشت که او جوانی خام و بی تجربه نبود بلکه از اشخاصی بودکار آز موده و در فنون جنگی و نیز ادارهٔ کشور مهارت و لیاقتی بسزا داشت . او در شروع امر تمام همش را باستحکام مقام خود در سوریه مصروف داشت . در این هنگام برادر زنش نیز **آنتیگون گناتا** پسر **دمتریوس** بکمك وی برخاسته و بسرعت تمام به **کرائونوس**

حمله‌برد . اگرچه گمان میرود که این‌حمله‌برای‌حفظ مقدونیه‌بود ولی بهرحال‌شکستی سخت باو یعنی **کرائونوس** وارد آمده و بیونان وسطی گریخت .

هجوم گالی ها و مرگ کرائونوس ۲۸۰ قبل از میلاد

قدرتی را که کرائونوس از راه جنایت بدست آورده بود مقدر نشده بود که آن تاچندی برای‌وی باقی بماند بلکه بسرعت زوال پیدا نمود چه در هجوم خطرناك گالی هــا یا باصطلاح یونانیان گالاتیان که تمام نواحی و اطراف را ویران کــرده و بر باد داده بودند . **کرائونوس** در ۲۸۰ قبل از میلاد مغلوب و کشته شد و در حقیقت بسزای عمل خود رسید . در همین سال مقدونیه نیزمعرض تاخت و تــاز این جماعت و حشی واقع شده که تنها بکشتن و تاراج و سوختن اکتفا نمیکردند بلکه اطفــال یونــانیان را نیز میخوردند . آنها دربهاربعد، ازتنگهٔ ترموپیل گذشته و شروع بخرابی یونان‌نمودند ولی در نزدیکی دلفی شکست خورده و یونان از خطر جست .

آسیای صغیر تا درجه ای از آسیب حملات آنها محفوظ مانده بودولی اتحادشمالی (اتحادی‌که مردمان قسمت شمالی آسیای صغیر تشکیل‌داده بودند) مانند بی‌تانیه ودولت مقتدرهرقلیه ائتلاف منحوسی با آنها کرده قسمت زیادی ازین وحشی هارا بکمك خود طلبیدند . بعد از این آسیــای صغیر هم عرضاً و طولاً میدان قتل و غارت و حریق واقع گردید وبالاخره نواحی فریکیه را اشغال کردند .

شکست گالی‌ها از آنتیوخوس اول

آنتیوخوس اول بواسطهٔ این ظفری که برگالی ها یافت ملقب‌به سوتر یعنی منجی گردید . **لوسیان** راجع باین جنگ میگوید که جماعت گالی ها دارای چهل هزارسوار و نیزاراده های جنگی بسیار بودند . هنگامیکه شروع بحمله نمودند فیلهــای **آنتیوخوس** بجلـو صف آمده و بمحض نمایان شدن آنهااسبهای دشمن رمیده برگشتند و هرج ومرج غریبی در لشکر آنها افتاد و ازاین راه فتحی کامل نصیب مقدونیه گردید . بعد از آن **آنتیوخوس** جشن های بزرگی گرفت و صورت فیلی را بیادگار ایــن فتح ساختند . باری گالی ها تکچندی کهاز این میگذرد دیده میشود جزء سپاهیان اجیر داخل در قشون مخالف شده برای

آنها جنگ میکنند ولی بعد بمرور زمان توطن اختیار کرده نسبةً تربیت شده تمدن پیدا کردند، اگرچه بسیاری از آنها تا سالیان دراز براهزنی و گرفتن باج بزور ازعاجز و مسافر میپرداختند.

تقسیم کشور های اسکندر بعد از هجوم گالی ها

فتنهٔ طائفهٔ سلت دورهٔ معاصرین **اسکندر** کبیر را خاتمه داده و پس از آن بر خرابه های دولت **اسکندر** سه دولت بزرگ باقی مانده با کشور های کوچك چندی که درحول وحوش آن سه دولت بزرك بطور استقلال میزیستند. اما از میان این سه دولت بزرگ مهم تر از همه از حیث وسعت خاك و جمعیت و منابع ثروت دولت سلوکی بوده است. این خاندان بواسطهٔ خویشی و قرابتی که با خانوادهٔ سلاطین مقدونیه داشتند کارشان بالا گرفته و قدرتی بسزا حاصل نمودند زیرابطوریکه ذکر شد **سلوکس نیکاتور** **استراتونیس** خواهر **آنتیگون گوناتا** را ازدواج نمود وبعد پسری که از زن دیگر داشت و جانشین او میگردید بآن زن عاشق شد و پدر برای اینکه پسرش را ازخود راضی بدارد اقدام بامری شنیع نموده آن زن را طلاق گفته باو واگذاشت و نیز یکی از دختران **سلوکس** که از زن اولش بود به دائی خود شوهر کرد. از این وصلت نیز بر استحکام مبانی اتحاد این دوخانواده افزود. دیگر دولت مقدونیه که آن از همه کوچکتر وکمثروت تربود، این دولت بواسطهٔ حیثیت وعنوان ونیز مردان جنگجوئی که داشت مادرممالك محسوب میشد ولی ضعیف تر از دو دولت دیگرباقیمانده بود ودولت دیگرمصر بود که بواسطهٔ کثرت محصول و اتصال ایالات و نواحی آن بهم و نیز موقع منیع و نیروی دریائی ورواج بازرگانی استیلا وقدرتی بسزا داشت. جزیرهٔ قبرس جزء وی بوده ونیز براتحادیهٔ جزائرسیکلاد قیمومت و نظارت داشت وآنوقتیکه باخاندان سلوکی بنای خصومت را گذاشت قوای مخصوص خودرا ظاهر ساخته توانست بسیاری ازبنادر وسواحل آسیای صغیر یونان را درزیر نفوذ خوددر آورد وآن در عین حال مشابهتی با آتن داشت که غیر از جزائر ونقاط ساحلی قوای خودرا برای استملاك یا استعمار جا های دیگر بکار نمی برد. خاندان **سلوکس** و **بطلمیوس** بواسطهٔ ازدواج **آپاما** دختر **سلوکس** به **ماگا** نا برادری **بطلمیوس** دوم بهم متحد شده بودند. این سه دولت مهم لشکر ملی از خود نداشتند بلکه تکیه گاهشان بلشکریان مزدور یونانی بود

وبدینجهت فوق العاده مقید بودند که در یونان شهرتی بسزا داشته باشند و این اعتماد بلشکر اجنبی و نداشتن قوای ملی قهراً باعث دسیسه واسباب چینی گردیده وعاقبت ضعف و انحطاط هرسه دولت مزبور را فراهم آورد.

چند کشور دیگر که نسبت بسه کشور نامبرده واقع در درجهٔ دوم بوده درنواحی کوهستان یا جاهائی که دسترسی بآن مشکل بود وجود داشت مانند اتروپاتان درمشرق که آذربایجان حالیه است و متصل بآن طرف غرب، ارمنستان که بطور کلی سلطنتی مستقل بود. دیگر کاپادوکیه واقع در قلب آسیای صغیر که یك خاندان ایرانی درآنجا سلطنت مینمود. **پنتوس**[1] در طرف شمال که در سالهای اخیر شهرتی بسزا حاصل کرده بود، **پی‌تی‌نیا** که در تحت حمایت غارتگران گالی میزیست. **پرکاموس** حکومت تازه‌ای که یکی ازسرداران **لیزیماك** موسوم به **فیله تاروس** آنرا تأسیس کرده بود. در اروپا نیز ایالت تراس است که دست طایفهٔ سلت بود، همچنین اتحادیهٔ اتولیان و بعضی از ایالات یونان که آنوقت نسبتاً کم ثروت وضعیف ولی برای اتفاق وکمك وهمراهی مفیدبودند، باز در اروپا اپیروس درزیر سلطنت **پیرموس** که داخل در همین شمار است. خلاصه یك رشته کشور ها و ایالاتی از همین قبیل که همه با هم مربوط بودند از اتروپاتان تایونان امتداد داشت که در میدان سیاست طرف توجه و اهمیت بودند.

مرگ آنتیوخوس سوتر ۲۶۲ قبل از میلاد

سالهای اخیر **آنتیوخوس** مبهم و تاریك است و از وقایع عمدهٔ آن ایام یکی جنگ قاطع او با مصر میباشد که در سال ۲۷٤ شروع شد. **بطلمیوس** بحسب ظاهر در ترویج یونانیت سعی بلیغ میکرد و در دو سال اول ظفر با او بود ولی پس از مداخلهٔ **آنتی‌گون** مصریها در کوس[2] شکست خوردند. زندگانی **آنتیوخوس** تا آخرعمر صرف زد و خوردهائی شده که برای نگاهداری کشور های وسیعهٔ خود میکرده و این مهمی بود بس خطیر و مشکل چه محل اقامت واقعی او در آسیای صغیر از مرکز کشمکش و کشورش دور و ما بین سوریه و ایران بیابانهای کویر فاصله بود. پس از نوزده سال جنگهای پی درپی

۱- Pontus. ۲- Cos.

که گاهی غالب و گاهی مغلوب بوده درسن کهولت بشرافت از این جهان رخت بربست . او یکی از سلاطین کافی و لایق خاندان سلوکی بشمار میرود . سلطنت او و نیز سلطنت **بطلمیوس** در مصر عصر طلائی یونان بوده است . در سایهٔ تشویق ومعارف پروری او بود که **بروسوس**[1] تاریخ بابل را مدون نمود و آن تاریخی بوده که بخط میخی نوشته شده ولی افسوس که امروز بیش از چند قطعه از آن در دست نیست و بزعم دکتر **ماهافی** ترجمهٔ اول اسفار پنجگانهٔ تورات هم بزبان یونانی که تا یهودیان ساکن مصر از آن منتفع گردند در این زمان شده است .

آنتیوخوس تئوس
۲۶۴-۲۴۶ قبل از میلاد

سلطنت **آنتیوخوس** دوم که اهالی میلت اورا ملقب بخدا کرده بودند تا چند سال عبارتست از یکرشته جنگهای متوالی خونینی با مصر که عاقبت نه تنها بصلح بلکه بمصاهرت و خویشی منتهی گردید ، چه **آنتیوخوس** پادشاه سلوکی **برنیس**[2] دختر **بطلمیوس** پادشاه مصر را از روی مواد صلح بحبالهٔ نکاح درآورد و زوجهٔ اول خود **لاودیس**[3] را با اینکه سال ها زن او بود و از وی اولاد داشت طلاق گفته و از خود دور ساخت ولی **لاودیس** با تحریکاتی چند مجدداً اسباب ازدواج خودرا فراهم ساخت ودرسال ۲۶۴ ق . م .شوهر خودرا بزهر هلاك نمود . در بارهٔ این پادشاه مینویسند که بسیار شهوت پرست ومتلف بوده است و این احتمال میرود که مقرون بحقیقت باشد .

قیام باختر در ۲۵۶ قبل از میلاد و پارت در ۲۵۰ قبل از میلاد

دردورهٔ این سلطنت ، باختربا سغدومرو متحدشده درتحت قیادت حکمران **دیودوت** یونانی قیام نموده و عاقبت موفق شدند با ینکه سلاطین سلوکی تامدتی آن نواحی را بحال خود وا گذاشته و **دیودوت** بفراغت بتحکیم مبانی دولت خود پرداخت ؛ پس از چند سالی که از این واقعه گذشت پارت نیز قیام نموده و بالاخره موفق بتحصیل استقلال گردید . سلاطین سلوکی نمیدانستند که این ابر کمی که از حدود شمالی برخاسته است مقدر شده که تمام افق مرکزی آسیا را احاطه نماید . آذربایجان

1- Brossus. 2- Berenice. 3- Laodice.

را نیز در زیر حکومت حکمران ایرانی خودکارش بالا گرفته و اقتدارش رو بفزونی نهاد و چنانکه می‌بینیم این رشته کشور هائی که در درجهٔ دوم بودند بدون هیچ مزاحم و معارضی از باختر تا یونان همه خودسر و مستقل گردیدند.

جنگ سوم سوریه و حمله بسوریه وایران ۲۴۵ قبل از میلاد

مرگ **آنتیوخوس** دوم منتج بجنگ هولناك داخلی گردید که **لااودیس** و **برنیس**[1] دوزن وی مسبب واقعی‌آن بودند. نفوذ و اقتدار **لااودیس** که پسرش **سلوکس** اینوقت تقریباً برشد و کمال رسیده بود طبعاً زیادتر بود لیکن اگر حریفش میتوانست از موقع استفاده کند مصر بحمایت وی بر میخاست و با دشمنش جنگ میکرد. باری **لااودیس** بحریفش حمله برده اول ضربتی که بوی زدا شخاصی را گماشت که طفل صغیرش را دزدیدند. مادر طفل جرأت وجلادت بخرج داده قسمتی از قصر سلطنتی را که دارای استحکامات بود متصرف شده در آنجا افامت گزید، ولی از نادانی اهمیت موقع را از دست داده و بسوگند **لااودیس** اعتماد نموده عاقبت مقتول گردید.

در این اثنا **بطلمیوس فیلادلف** بمرد و پسرش **بطلمیوس** سوم که ملقب به اورگت[2] یعنی منعم بود بجای پدر برتخت نشست و با مهارتی که در فنون حربی داشت بسرعت لشکری نیرومند فراهم کرده شروع بجنگی نمود که معروف بجنگ سوم سوریه میباشد. منابع اطلاعات ما دراین جنگ کتیبهٔ سنگی است که در سواکن[3] کنونی بدست آمده وآنرا یکنفر راهب مصری موسوم به **کسماس اندی کپلست**[4] نقر نموده‌است. مضمون کتیبه فوق العاده مهم وآن بقرار زیر است: «او (یعنی **بطلمیوس**) با پیاده و سواره نظام ونیز نیروی دریائی وفیلان **اتیوپی**[5] وفیلهای تروگك لودی تیک[6] که‌خود و پدرش در این حدود دستگیر کرده و برای جنگ مجهز کرده بودند بطرف آسیا راند وبعدازاینکه خودرا مالك تمام‌نواحی‌اینطرف فرات قرارداد... ازشط مزبورعبور کرده بعد از تسخیر بین‌النهرین و شوش و پارس و ماد و تمام آنچه از بلوکات ونواحی تاباختر

۱. Berenice. ۲- Euergetes. ۳- Suakin. ٤- Cosmas Indicopleustes.

٥ - مراد مرزهای‌جنوب مصر است که سیاهان مسکن دارند «مترجم». ٦-(Trogloditic) مرادسواحل بحر احمر است «مؤلف». ۷- رجوع شود به (هولم) جلد چهارم صفحهٔ ۲۱۱ «مؤلف»

باقیمانده بود... او از راه کانال لشکر فرستاد[1]» کتیبه دراینجا شکسته شده ولی از منابع دیگر میفهمیم که **بطلمیوس** بواسطهٔ حوادثی که درمصر رویداد مجبور بمراجعت گردید، هرچندبرای اتمام امور،سپاهی عقب سرخودگذاشت ولی اینجنك وعملیات سپاه بیشتر بیغماگری وتاراج شبیه است تا بیك فتح باقی وپایدار. جنگهای دریائی او نیز فاتحانه وبسیاری از بنادر وسرزمینهای واقعهٔ در سواحل را اشغال کرد ولی مثل جنگهای سابق نتیجه (قاطعیت) نداشت.

منظرهٔ دوم این جنگ داخلی آنست که **سلکوس** دوم که از وضع و رفتارش چندان اطلاعی دردست نیست پس‌ازآنکه ناوگان وی درفلسطین ازطوفان منهدم گردیدند در این حملهٔ **بطلمیوس** اوکاملا مغلوب شد.

جنگ انسیرا در حدود **۲۳۵** قبل از میلاد

دراینموقع بحرانی **سلکوس** برادرخود **آنتیوخوس هیراکس**[2] را بمدد طلبید، از شنیدن این خبر و حرکت لشکر از طرف شمال **بطلمیوس** خاتمه بکار داده و عهد صلحی برای ده سال با **سلکوس** بست و حال آنکه **آنتی گون** یابطن غالب ملکه مادرش مایل بمدد کردن به **سلکوس** نبودند، بلکه بواسطهٔ ادعائی که بتمام ممالکت داشته جنگ داخلی‌هولناکی آغاز شد، در اول غلبه با **سلکوس** بود ولی وقتیکه **مهرداد** پادشاه پنت حکمران بنطوس بمدد **آنتی گون** برخاست ولشکر خودرا با لشکر گالی‌ها بمیدان جنگ در آورد قوت **سلکوس** در برابر آنها ضعیف شده درانسیرا ولایت فریگیه در سال[3] ۲۳۵ شکستی فاحش از این‌لشکرمزدور خوفناك به **سلکوس** وارد آمد وبقرار مذکور ببست هزار تن ازلشکر اوتلف گردیدند وخبر مرگ خودش نیزشایع شد ولی‌بزودی معلوم شد که‌بطرف کلیکیه فرارکرده و ازآنجا بجمع آوری باقیماندهٔ لشکر شکست خوردهٔ خود پرداخت.

ولایت شمالی توروس[4] بطور قطع از **سلکوس** دوم منتزع گردیدو بواسطهٔ

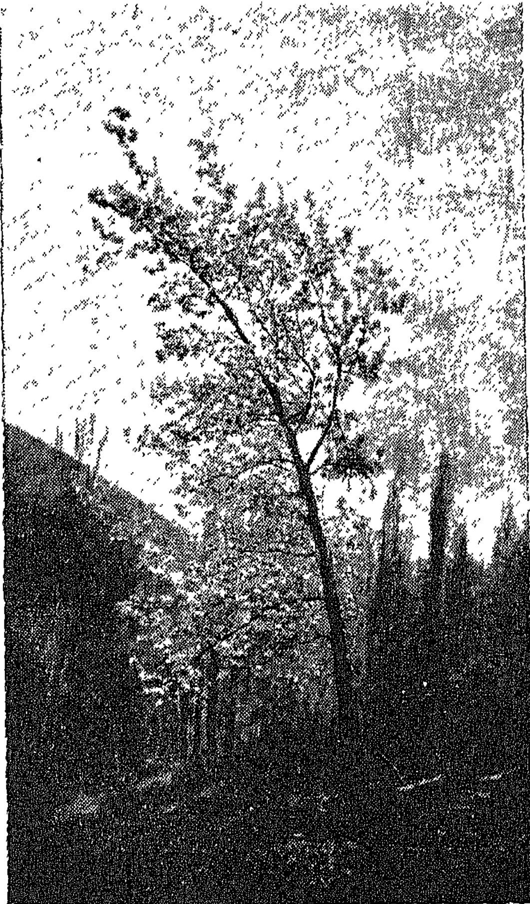
۱ - رجوع شود به (هولم) جلد چهارم صفحهٔ ۲۱۱ (مؤلف).

۲ - Antiochus Hierax.

۳ - مراجعه شود به (هولم) جلد ٤ صفحهٔ ٤٤۲ حاشیه ۲ (مؤلف).

٤ - Taurus.

این انتزاع آنتیوخوس هیراکس نیز ازحفظ کشورخود نومید شد، زیرا طایفهٔ گالیها که قوه و قدرت خودرا خوب حس کرده بودند راحتش نمیگذاشتند و بالاخره مقامش را متزلزل ساختند، عاقبت صلحی مابین دو برادر واقع شده وسلکوس توانست که توجه خود را بامور پارتیها و باختر معطوف دارد.



۳۸ ـ منظرهٔ بهار در البرز

جنك سلکوس دوم با پارتیها

جنك سلکوس دوم درشمال کشور آشفتهٔ خویش متعلق بتاریخ پارتیها است و در فصل آتیه ذکر خواهد شد. در اینجا ما همینقدر مینویسیم که سلکوس ملقب به کالینیکوس یعنی فاتح

درخشان که بظاهر این لقب چندان برای او برازنده نبوده است **آرشك** را درپارت شکست داده بطرف بیابانهای کویر شمالی هزیمتش داد، بعد او بسرعت مراجعت کرد ولی **سلکوس** بسوریه برگشت چه بهمان اندازه که از طرف پارتیها ترسان بود از مشکلات ومخاطرات ایالات مغربی خود نیز اضطراب داشت و باید دانست که در حالات او بیش از این چیزی نوشته نشده است. این مرد چند سال بعد در سال ۲۲۷ــ۲۲۶ پیش از میلاد بعدازسلطنتی آمیخته باعدم بهره‌مندی ونومیدی ازاسب خود بزمین خوردو مرد.

آتالوس پادشاه پرگام و آنتیوخوس هیراکس

بعد ازطلوع **آتالوس پرگام** که جلوسش درسال ۲٤۱ـ۲٤۰ قبل از میلاد بود مقدرات خـاندان **سلکوس** در تحت نفوذ او واقع شد، این مرد درسالهای اول سلطنت خویش خدمتی بزرك بعالم یونانیت نمود، چه بواسطهٔ فتوحات پی درپی و اضمحلال گالی‌ها و راندن آنها از سواحل بطرف جبال یونان را از شر فتنهٔ آنها نجات داد و در نتیجهٔ اینکار نفوذ او در آسیای صغیر بسط و توسعه یافت و بمتصرفات **آنتیوخوس هیراکس** تجاوز نمود که کارش در این زمان بقدری مشکل شد که نگهداری سارد هم برای او سخت بود، اگر چه از وقایع این ایام اطلاع کامل مشکل است پیدا کرد ولی چنین مستفاد میشود که چون **آنتیوخوس هیراکس** خودرا در مقابل حریف عاجز و زبون دید بخیال تسخیر سوربه افتاد وبدواً حمله به بین‌النهرین برد ودرآنجا **سلکوس** شکست خورده به‌کاپادوکیه گریخت و در سال ۲۲۹ــ۲۲۸ قبل از میلاد پنجه بپنجهٔ **آتالوس** افکند و درچهار جنگ متوالی شکست خورده عاقبت در ۲۲۸ــ۲۲۷ یکسال قبل از مرك بـرادرش در یکی از جنگها بدست طایفهٔ گالی کشته شدو آسیای صغیر کاملا در اختیار **آتالوس** واقع گردید. زیرا که‌مرگ **سلکوس کالی نی کوس**[1] ازهر اقدامی برای اتحادوپیوند دادن‌ممالك وسیعه ولی آشفتهٔ خاندان **سلکوس** جلوگیری نمودوهمچنانکه هولم[2] میگوید اوضاع داخلهٔ آسیا در آنزمان شبیه بود بوضع خاك جرمن درایام جنگ سی ساله.

---

۱ ـ Selucuc Callinicus. ۲ ـ Holm.

سلکوس سوم ۲۲۶–۲۲۳ قبل از میلاد

باری که بردوش وارث تخت وتاج **سلکوس** معروف به **سلکوس سوترگذاشته** شده بود باید دانست که آن خیلی سنگین وطاقت فرسا بوده‌است . اما بطوریکه معلوم میشود او در مقابل مشکلات جرئت و فعالیتی از خود بروز داد و در حقیقت تمام ایام سلطنتش که خیلی کوتاه بود برای حفظ میراث خوددر جنگیدن با **آتالوس** صرف گردید که نتیجهٔ آن درست معلوم نیست و عاقبت در سال ۲۲۳ قبل از میلاد کشته شد .

اختتام یك عصر بزرگ

نظر بتغییرات عمده‌ای که درسال ۲۲۱ قبل از میلاد دراوضاع تاریخ عالم رویداد **پولی بیوس** [1] مورخ این سال را سال آغاز تاریخ خود قرار داده است . چه **بطلمیوس اورگت** سلطان مصر و **کلومن** [2] پادشاه اسپارت و **آنتی گن دزن** پادشاه مقدونی که از سلاطین معظم بودند از این عالم بنوبت رخت بر بسته و تخت سلطنت خود را بجوانی کم تجربه واگذشتند که باستثنای **آنتیوخوس** که کسب شهرتی نموده ولی عاقبت بپستی و مذلت از میان رفت هیچیك از آنها لیاقتی از خود بروز ندادند، ما البته موقعی بدست خواهیم آورد که وقایع سلطنت این پادشاه اخیرالذکر را باپارتیها مربوط و متصل سازیم . چه تغییرات و اقعهٔ در ایران از این تاریخ شروع شده و در همین زمان بود که پارتیها طلوع کرده پس از مختصر فتوحاتی که در ابتدا نموده بسرعت باوج ترقی رسیده تمام ایران را تحت نفوذ خود در آوردند ، در مغرب هم یکدورهٔ تازه‌ای دراین زمان شروع گردید باینمعنی که دولت روم پس از گرفتن تمام متصرفاتی را که یونان در سواحل ایتالی داشت و نیز بعدازضمیمه کردن قسمت اعظم از جزیرهٔ سیسیل ببهانهٔ خسارتی که از دزدان دریائی ایللبریه ببازرگانان رومی وارد شده بیونان و به کورسیرا [3] قدم میگذارد ، اگر **آنتی گون دزن** بعد از شکست دادن **کلومن** زنده مانده بود و در صدد استحکام آنچه را که بتصرف در آورده بود بر میآمد ، یونان متحد میتوانست در مقابل روم که اول طلوع قدرتش بود سدی برپا نموده و میدان تجاوزات او را محدود نماید ولی تقدیر برخلاف این بود

۱ - Polybius. ۲ - Cleomenes. ۳ - Corcyra

ایران در تحت حکومت مقدونیه

قبل از اتمام وقایع این ایام مناسب اینست که شمه‌ای از اوضاع ایران در تحت سلطنت **اسکندر** و جانشینان او بیان نمائیم ، اگر حالات ایرانیان را بطوریکه **هرودوت** ذکر کرده است با حالات مقدونیها مقایسه نمائیم در وضع و ترتیب زندگانی و تعیشات هردو مشابهتی محسوس بنظر میرسد، چه‌این هر دو ملت مایل بشکار و اسبان و سگان شکاری را دوست میداشتند و مانند یکدیگر بعیش و عشرت معتاد بودند و مخصوصاً در میان نجبای‌این دو قوم عشق‌بجنگ‌وتحصیل غنیمت و غارت بحد کمال‌بود ، عقاید عالی مذهب ایرانی مانند راستگوئی وسایرمزایای اخلاقی پسند یونانیان بود و بهمین ملاحظه **اسکندر** ایشان را قومی سزاوار احترام و شایستهٔ تزویج و ازدواج دانست و در این باب بسبب تزویج **رکسانه** وتخصیص دادن او را بمادری فرزند وارث خود سرمشقی بیونانیان داد . **استاتیرا** دختر **داریوش** را تزویج نمود و این هر دو بانو مشرقی را زوجهٔ قانونی خود قرار داد ، **سلکوس** هم که مدتها سلطنت ایران در خاندان او برقرار بود **اپاما** دختر **سپیتامن** را بنکاح خود در آورده و سلاطین آن خاندان از نسل همین زن بوده‌اند و این اختلاط و امتزاج نژاد بالضروره باعث تأثیراتی قوی در وضع خانوادهٔ **سلکوس** گردیده که مناسب تر آنست که آنرا یونانی ایرانی بخوانیم نه یونانی خالص و بنابراین هیچ جای تعجب نیست از اینکه ولاة و استانداران پارس و ماد ایرانی باشند و همچنین اشکریانی که محل وثوق آنهابوده از ایرانی بسیج شده باشند، اگر چه از جزئیات امور چیزی در دست نیست. ولی در این مسئله هم کمتر شك داریم که **اسکندر** کبیر تا اندازه ای مصالح خود را در این میدانست که کلیهٔ نجباء و خواص ایران را از طرز اوضاع خودشان شاکر و راضی نگهدارد و بهمین جهة بود که امتزاج و ازدواج را در میان آنها شایع نمود و اگر غیر این بود بایستی اخبار و روایات زیادی از سرکشیها و طغیانهای آنها در دست داشته باشیم و حال آنکه بر خلاف خیلی کم از این مقوله شنیده میشود .

فتوحات یونان در اوضاع رعایا و طبقات پست ایرانیان چندان تأثیری ننمود .

مگر انهائیکه بمیدانهای جنگ نزدیك یا با شهرهای یونانی نشین مجاور بودند؛ ظن غالب اینست که آزادی در میان ایلات و عشایر دائر و ظلم در میان سکنهٔ دهات و بلوکات جاری بوده است، بتجربه بر من معلوم گردیده است که کوه‌نشینان سیار بواسطهٔ سختی جا و مکان و عدم دست رسی حکومت بآنها از آزادی برخوردار و متمتعند بر خلاف کسانی که در قرا و دهها ساکنند که همیشه در معرض ظلم و تعدی واقع میشوند؛ چه در آسیا ظلم نشانهٔ قدرت است و در حقیقت در اروپا هم تا این اواخر جریان امور بهمین منوال بوده و ظلم و تعدی عمومیت داشته است.

این مسئله بر ما پوشیده است و نمیدانیم که یونانیت ایرانیان تا چه حد و چه اندازه بوده است، از مسطورات نویسندگان یونانی چنین مستفاد میشود که چندین شهر یونان نشین در مغرب ایران که از آنجمله اروپوس[1] و هراکله هردو در یك موضع های سوق‌الجیشی نزدیك ری بنا شده‌چنانکه **پولوبیوس**[2] میگوید «**اسکندر** مصمم گشت که سدی در جلوی تعرض وحشیها بنا کنند و بر اثر آن سرزمین ماد پر از شهر های یونانی نشین گردید[3]» احتمال میرود که یکرشته شهرها یا دژهای یونانی بین ماد و باختر وجود داشته است و ما میدانیم که **اسکندر** مستعمره نشین‌های زیادی در آن نواحی خیلی دور قرار داده و بعد رفتاری که با آنها هنگام مراجعت باوطان خودشان شد چقدر سخت و بیرحمانه بوده است. در برسیس[4] که تا حدی در کنار باقیمانده می‌شنویم شهری بود موسوم بانطاکیه‌و نیز در کارمانیا که عبارت از کرمان کنونی‌است اسکندریه‌ای بنا شده بود که همچنانکه ذکرشده همان گولاشکرد ده کوچکی‌است درشمال شرقی بندر عباس و من مخصوصاً آنرا دیده‌ام، در سیستان‌محل پایتخت بدست **اسکندر** بنام پروفتاسیا[5] جزء کولونی و مستعمره نشین یونانی قرارگرفت و بالاتر از آن درطرف شمال نیز اسکندریه ای در کنار هری رود بنا نمود و در همین ناحیهٔ نسبهٔ حاصلخیز دو شهر یونانی دیگر هم تحت توجهات بعض از خاندان سلوکی بنا گردید، در خاتمه

۱ - Europos. ۲ - Polybius.

۳- پولی بیوس ۱۰ - ۲۷ - ۳ (مؤلف).

٤ - Persis. ٥ - Prophthasia.

میگوئیم که هیکاتم پی‌لوس پایتخت پارتیها و نیز اومنیه واقع در هیرکانیا را هم بایددر همین ردیف بشمار آورد.

شهرهای یونانی‌در امپراطوری ایران

در نتیجهٔ بیانات بالا اینک‌ما برای لحظه‌ای قلم را ببیان وضعیت شهرهای یونان معطوف میداریم. اگرما نفوس مقدونیه ویونان را که ازحیث عده‌دراقلیت‌تامه بودندباجنگهای خونین وهولناك آنها را که دائماً با آن اشتغال داشتند در نظر بگیریم اینمطلب صاف و روشن میشود که چنانچه ایشان در حفظ افکار و خیالات و سایر خصایص و ممیزات ملیهٔ خود ثابت و استوار نبودند یقیناً در میان هر قومی که ساکن بودند پس از یکی دو نسل مستحیل شده از بین میرفتند. چنانکه سرنوشت آنها عاقبت تا درجه‌ای همین بود: یعنی بالاخره در اقوام مغلوبه مستحیل گردیدند، همین مخاطره درمیان انگلیسیان ساکن هندوستان نیز محسوس میشود چه بتجربه محقق شده‌است که اطفال انگلیسی که در هند تربیت میشوند در رتبه پست‌تر از اطفالی هستند که در انگلستان تربیت میشوند، چون یونانیان نمی‌توانسته اطفال خود را برای تربیت بیونان بفرستند ناچاربایستی‌بشهر- هائی بفرستند که در آداب ورسوم حتی‌المقدور یونانی باشند و در آنجا تربیت‌گیرند اگر چه آن‌شهرها در کنار دجله یا در فلات ایران‌باشد بنابر این خصایص و ممیزات ملیهٔ خود را بسرعت از دست داده و بتدریج طبیعت ثانوی‌پستی برخود میگرفتند، چه زیست و تربیت آنها در میان اشخاصی بود که یونانیان آنها را بنظر چاکری وخادمی نگاه میکردند که از ارتکاب بهیچ عملی پروا نداشتند و از این جهة یونانیان هلاس باین یونانیان بنظر تحقیر مینگریستند و همچنانکه تربیت یافتگان انگلستان بتربیت شدگان هندوستان مینگرند.

یوسیدونیوس[1] که ازاهل اپامه است ۱۳۵ـ۵۱ پیش از میلاددر شرح زندگانی کوچ نشینان یونانی و راه یافتن فساد در صفات مردانگی آنها بواسطهٔ لهو لعب چنین بیان میکند- سکنهٔ این شهرها بواسطهٔ خصب و فراوانی نعمت ازسختی وتلاش معیشت

۱ - Posidonius.

آسوده وفارغ بوده زندگانی آنها عبارت بود ازتکرار جشنها وتشکیل مجالس انس والفت، بسربردن درمهمانخانه های عمومی وگذراندن اوقات خودرادر خوردن غذا های لذیذ و شرابهای گوارا و بالاخره نواختن آلات طرب در سرتاسرشهر از مشاغل عادیه بود ».[۱]

وقتیکه حالات باشندگان شهرهای سوریه که وسائل ارتباط ومراوده وآمیزش آنها بایونان محفوظ بوده است این باشد که گفتیم آنوقت حالت شهرستانهائی را که بایونان آمیزش و مراودهٔ مرتبی نداشتند خوب میتوان فهمید که سکنهٔ آنها تا چه اندازه ازطبیعت اولیهٔ خود سقوط کرده و از بلندی بپستی گرائیده بودند، اما راجع بدوام و بقاء یونانیت اینمطلب قابل ملاحظه است که باختر را پس از آنکه پارتیها از اصل امپراطوری جدا ساختند یعنی از آنجا صرف نظر نمودند این ناحیه تاچندین طبقه مرکز علم و تمدن یونان بوده است .

---

۱ - Posidonius a P . Athen . V . 210 f . and X11 527 e.



اولین سکهٔ نقره پارت با تصویر ارشک اول یا تیرداد اول

فصل بیست و هفتم

قیام پارتیها و ظهور روم در آسیا

پارت یك قطعهٔ وسیع و پهناوری نیست و بدینجهت برای تأدیه نمودن
باج وخراج تحت سلطنت ایران ضمیمهٔ هیرکانیا شده‌است وپس از این...
وآن گذشته ازاینکه‌مساحت زیادی ندارد جنگل وکوهستانی است وچیزی
در آن بعمل نمیآید (استرابو ۱۱ــ ۹ــ۱)

پارت اصلی

باید دانست که پارت میهن یکقوم دلاور ورشیدی است که چندین
قرن دنیای معلوم را ما بیـن خود و دولت روم قسمت کرده بود
وآن بطوریکه بر نگارنده‌معلوم‌است قسمتی ازخراسان واسترابـاد کنونی میباشد که‌من
آنحدود را مکرر سیاحت وگردش کرده ام . حدود این قطعه‌را بطور قطع‌نمیتوان تعیین
کرد ولی آنچه محقق‌بنظرمیآیداینست که حد(مرز) غربی‌آن هیرکانیا قسمتی ازمازندران
کنونی و یك قسمت از استراباد بوده است و تحقیقاً قسمت سفلای درهٔ گرگان واترك
جزوهیرکانیا و قسمت علیای آن متعلق به پارت میباشد . در دامنه های جنوبی توروس
اراضی پارت حتی در دوره های قدیم معلوم‌میشود که‌بیش از دامنهٔ شمالی آن‌کوهستان
بسمت مغرب امتداد داشته است ، شـك نیست کـه پایتخت آن در حوالی دامغـان
بوده است که درقرون وسطی بنام قومس خوانده میشد واین همان اسم تاریخی‌کومیس
است که از روی مسطورات بطلمیوس[1] آنقسمت از پارت است که متصل به هیرکانیا

۱ ــ بطلمیوس ٦ــ٥ــ١ و نیز رجوع شود به استرابو کتاب ۱۱ ، بند ۹ (مؤلف) .

میباشد. این ناحیه از طرف مشرق محدود است به رود تجن که در یکقسمت از مسیر خود مرز ایران امروز را معین میکند، حد شمالی کویر بوده است که در آنوقت خوارزم میگفتند و این همان قراقورم امروزه است و بالنتیجه وسعت ناحیهٔ مزبور از رود تجن از طرف مشرق تا آخرین نقطهٔ مغرب آن بطول پانصد میل است ولی عرضش در هیچ جا باطول آن موافق نیست. در داخل این حدود درهٔ گرگان و اترك بسیار حاصلخیز است. کشفرود از رود های خراسان نیز درهٔ پر محصولی را مشروب میسازد. نیشابور وترشیز درصورتیکه دومی را جزو پارت بدانیم هردو ازنواحی حاصلخیز پارت محسوب خواهد شد وامروزجنگل آن ازتنگهٔ گرگان شروع شده تمام نواحی بحر خزررا فرا گرفته است ولی از دامنه های شمالی رشته جبال البرز تجاوز نمی نماید و بغیر از محل نامبرده در هیچ نقطه ای از این امکنه که نسبتاً حاصل خیز است جنگلی وجود ندارد. احتمال میرود که در دورههای باستان در دامنهٔ جنوبی آن کوهستان درختان عرعریاسرو کوهی میروئیده است ولی یقیناً از دورهٔ ما بعدالتاریخ درختان انبوهی که بتوان آن اسم جنگل بتوان گذاشت در آن موضع وجود نداشته است و خبری هم که دلیل براین مطلب باشد در دست نیست و مسطورات مورخین مشعر بر این است کـه سر زمین بسیار زر خیز هیرکانیا باولایات نسبتاً خشك فلات ایران فرق و تفاوتی محسوس و آشکار داشتهاند.

منابع تاریخ پارتی یا اشکانی

گاردنر[1] درشروع کتاب خودراجع بتاریخ پارت چنین مینویسد: - در میان تواریخ کمتر تاریخی است بقدر تاریخ پارتیها این گفتهٔ قدیم بآن صدق کند که « تاریخ عبارتست ازعلم بیك رشته افسانه» . این سخن بی شبهه درست وراست است. در هرجا که تماس با سوریه یاروم پیدا میکند ومخصوصاً درآنجائی که صحبت از جنك وجدال است اطلاعات جامعی ازپارت بدست میآید لیکن درسایر مواقع

---

۱ — منابع عمدهٔ این دوره که تااندازهای غامض وبسیاری ازسنه ها و تاریخ وقایع آن روی حدس وتقریب قرار گرفته بشرح زیر است: «ششمین سلطنت شرقی» تألیف **راولینسون** ۱۸۷۳. «مسکوکات پارتیها» تألیف پ. **گاردنر** ۱۸۷۷. «کاتالوگ اشیاء موزهٔ بریطانیا» تألیف **ورت** ۱۹۰۳. کتاب علامه **فن گوتشمید** موسوم به (Geschichte Iran und sein Nachbarländer). مقاله تحت عنوان «پارت» در دائرةالمعارف بریتانی چاپ یازدهم (مؤلف).

فقط اشاراتی است که تصادفاً شده و یا شهادت مسکوکاتی است که طرف توجه واقع شوند. تنها تاریخ پادشاهان اولیهٔ این خاندان منحصر است بهمان نوشته های **ژوستن** که گذشته از اختصار در مطالبش نیز اختلاف است و راجع به پادشاهان آخری اشکانی نیز ما تاریخی مسلسل و مرتب در دست نداریم مگر قلیلی آنهم متفرق و نا مرتب. از مسطورات مورخین ایران و عرب هم مطالبی که ارزش تاریخی داشته باشد بدست نمیآید و متأسفانه مسکوکات هم تا انقضای قرن اول مسیحی که تقریباً اواسط سلطنت پارتیها است دارای تاریخ نیستند ولی بواسطهٔ صورتهائی که از اول برروی سکه ها بوده و تاریخی که اخیراً در آنها رسم شده دراستناد تاریخی اهمیت و ارزش زیاد پیدا میشود. و یژه در فقدان منقورات سنگی یا کتیبه ها که برای مقاصد مورخین سودمند وسرمایهٔ اطلاعات توانند بود وباید دانست که مسئلهٔ تاریخ ازمنه در پادشاهان اولیهٔ پارتیها باعث تولید مشکلات بسیار است.

خاندان اشکانی

اصل خاندان اشکانی را از روی تحقیق نمیتوان تعیین نمودچه اقوال مورخین روم و یونان در اینخصوص باهم اختلاف زیاد دارند ولیکن آنچه محقق شده اینست که دودمان اشکانی که بمخالفت و طغیان برخاستند اصلاً بومی نبوده بلکه ازخارج بدین سرزمین آمده بودند. در کتیبه های بیستون **داریوش** از پارتیهای بومی و ارکانا یا هیرکانیا اسم برده و آنها بهمان اندازه از نژاد آریا محسوب بوده که همجواران آنها بوده اند. مهاجمین مذکور ازطوائف تورانی سمت شمال موسوم به پارنی ازطوایف صحرانشین معروف بهداعه یا داهه[1] میباشندومسکن ایشان درمشرق بحر خزر در جائی بوده است که ترکمان یموت کنونی اقامت دارند و مخصوصاً درمیدان آربل[2] در جناح چپ لشکر مشغول جنك بوده اند. در واحهٔ آخال سمت شمال رود اتك در قرن دهم میلادی بلکه خیلی پیش ازآن، ناحیهٔ باسم دهستان وجود داشته ودرآن شهری موسوم بهمین اسم که بعقیدهٔ ایرانیها در اعصار پهلوانی، **کیقباد** بانی آن بوده است امروز هم بهمین نام مشهور میباشد. بعلاوه هنگامی که من کنجکاوی در این مسائل

1- Dahae.

۲ـ کتاب انابسز ۳، ۱۱، طائفهٔ داهه بطوریکه درفصل سوم ذکر شده ازطوائف عمدهٔ ایران میباشد (مؤلف).

مینمودم مطلع شدم که در میان جماعت دز[1] که شعبه‌ای از طایفهٔ یموت میباشند روایتی مشهور است که آنها از نژاد سلاطین هستند و بهمین لحاظ ترا کمهٔ یموت آنهارا بنظر احترام نگریسته وانجب طایفه میشمارند وشهرکله مارانرا که الحال خرابه‌اش موجود و ذکری از آن خواهد آمد بزمان استعلاو استقلال آنان نسبت میدهند. من همینقدر میدانم که این اسامی مشتق ومستخرج ازدها میباشد و بیش از این هم لازم‌نمیدانم در این مسئله سخن گویم.

اشك یا **ارشك** بزرك که مؤسس نامعلوم این سلسه است ظاهراً در آساك[2] که مکانی است در ناحیهٔ استابن مسکن داشته و چنین بنظر میآید که ناحیهٔ نامبرده وآحهٔ آخال حالیه باشد، هرچند **گوتشمید**[3] مورخ آنرا قوچان میداند ولفظ‌آساك‌را درتلفظ و ترکیب با لفظ اشکانی که ایرانیان این سلسله‌را بدین نام میخوانند مشابهت نیست و آن باسم محلی که بقلم نگارنده در این ناحیه ونیز تا جنوب طبس[4] یاد داشت شده هنوز باقی میباشد. از طرف دیگر ممکن است که اشکانی اسم‌اصلی‌این‌سلسله باشد اما نام **ارزاسس** کـه این سلسله در مغرب بدین نام معروف شده اند گمان نمیرود که نام شخص باشد بلکه‌آنرا بدین قصد بخود گرفته‌اند که سلسلهٔ تورانی‌را به سلسلهٔ هخامنشی‌منسوب سازند. بایدبخاطر داشته‌باشیم که نام **اردشیر** دوم(منمن) **ارزاسس**بوده‌است. اینجاست که صریحاً گفته شده خاندان **ارزاسس**[5] از نسل **اردشیر** میباشد. این را هم بـاید گفت که **ارزاسس** هخامنشی زمانی که پدرش ساتراپ هیرکانیـا و یحتمل پارت هم بوده متولد شده است که این نیز مؤید نظریهٔ مزبور تواند شد.

۱- Daz.

۲ ـ کتاب «خاندان سلوکی» ۱، ۲۸۵ (مؤلف).

۳- Gutschmid.

٤ـ «مسافرت پنجم به ایران»جریدهٔ R. C. S شماره‌نوامبر ودسامبر ۱۹۰٦ ومطابق اقوال مورخین‌ایرانی مؤسس خاندان اشکانی **اشك** از نسل پادشاهان قدیم ایران بوده‌است (مؤلف).

٥ـ **سینسل** (Syncell) صفحهٔ ٥۳۹ .. (مؤلف).

پیدایش خاندان اشکانی ۲۴۹-۲۴۸ قبل از میلاد

پارتیها سال پیدایش خاندان خودشان راچنان معین کرده‌اند که مطابق با سال ۲۴۹ ــ ۲۴۸ قبل از میلاد میباشد. سال مزبور باید یادگار یك فتحی باشد کــه **ارزاسس** یعنی اشك اول نموده است ولی این نه یك مطلب مسلمی است ونه اهمیتی دارد.

حالات اشك اول ۲۴۹ - ۲۴۷ قبل از میلاد

اشك اول که با برادر خود **تیرداد** در آساك یا اسعاك مسکن داشت بتلافی حرکت زشتی کــه حاکم یونانی آن محل نسبت ببرادر کوچکتر کرده‌بود بآن حاکم حمله برده اورا بقتل رسانید. کشتن این حاکم که‌اسمش باختلاف **فریکلس**[1] یا **اقاتوغلس** ذکر شده است مقارن بود با وقتیکه‌باختریها ومارجیها وسعدیها سر بطغیان برآورده وخودرا ازقیدتبعیت حکومت مرکزی خارج ساخته بودند، از برای شخص رشیدی مثل **اشك** که رئیس طــائفه یــا بعبارت دیگر رئیس دسته ای از راهزنان[2] بشمار میرفت موقع مناسب بود که بخیال خودسری افتاده ونواحی حول و حوش خودرا ضبط نموده و عزم کشورگیری نماید. جزئیات حوادث آن اوان برما درست معلوم نیست‌ولی‌اشخاص عمده‌ای که دراین صفحهٔ آسیا خودنمائی کرده‌وموجد شورش وانقلاب گردیدندیکی **دیودوتوس** استاندار(والی) باختر و دیگر **آندراگراس** استاندار پارت ونیز رئیس قبائل وایلاتی که‌تازه درآستانه استیلا یافته و ظاهراً به پارت حمله برد. **اشك** اول گویا در سال ۲۴۷ قبل از میلاد در یکی از جنگها کشته شده جای خودرا خالی گذاشت و اگر چه هویتش مجهول و صورتی است نامعلوم ولی مؤسس سلسله ای بزرك گردید.

هیکاتم پیلس پایتخت

تعیین پایتخت پارتیها محل اشکال است. **راولینسون** کــه از کتب روم ویونان‌اطلاع داشته محل آنرا درحوالی‌شهرجاجرم[3]

۱- Pherecles.

۲ــ **ژوستین** (کتاب ٤۱ بند ٥) مینویسد «یکنفر**ارشك** نام که هویت‌اورا معلوم لیکن جرئت وشجاعتش معلوم ومسلم است‌دراین عصر قیام نمود، او از راهزنی معاش میکرد .... ولی میان یکنفر رئیس قبیلهٔ صحرانشین ویکنفر راهزن فرق مختصری است که اتفاقاً **ژوستن** ملتفت آن نشده است (مؤلف).

۳ــ به نقشهٔ متعلق بکتاب «ششمین سلطنت شرقی» رجوع شود (مؤلف).

تشخیص داده‌است. ازطرف دیگر **آپلودروس** ارتمیتا[1] آنرا درهزار و دویست وشصت استاد یا یکصدو چهل وچهار میلی مشرق در بند های‌خزر دانسته است. **پولی بیوس**[2] نیز در ضمن وقایع‌جنگ **آنتیوخوس** کبیر با **ارشك** سوم مینویسد که اوهکاتم پیلس (یعنی شهر صد دروازه) را گرفته و بعد بطرف کوهستان تاگی رانده و به هیرکانیا فرود آمد. اینوقت تاگی یاتاك دژی بوده‌استمعروف در رشته کوههای البرز، پناگاه‌اخیر **سپهبد** طبرستان، و در آنزمان دژ نامبرده را از بنا های باستان میدانسته اند و دلائل دیگری از طرف **شندلر**[3] و **ویلیام جکسون** ذکر شده است و محل هکاتم پیلس را میتوان حالیه با همان شهر قدیم قومیس تطبیق کرد که در هشت میلی جنوب دامغان کنونی و در حدود شانزده میلی ازتاك‌است. اما اینکه پارتیها پایتخت خودشان‌رادرآخرین نقطهٔ‌مغربی قلمروخود قرار داده امریست عجیب‌وهمین است که گاهی مراباشتباه میاندازدو احتمال دارد که انتخاب این نقطه بااین ملاحظه باشد که دشمن بزرگ خودشان را پادشاه سلوکی میدانسته بااینکه انجا شهر یونانی نشین بوده است.

تسخیر هیرکانیا بدست اشك دوم ۲۴۷-۲۱۴

تیرداد که محتمل است **اشك** یا **ارشك** دوم باشد در پارت جانشین برادر خود گردید و گویا اول پادشاه پارتی است که سکه هائی از او در دست داریم.

تیرداد از روی حقیقت بانی ومؤسس این‌سلسله است و دعوی او دراین افتخار مقرون باساسی‌است محکم، طالع باو مدد داده دراندك زمانی پس‌ازجلوس وی **سلکوس کالی نیکوس** در برابر **بطلمیوس اورگت** که به ممالك شرقی او تاخته بود مستأصل گردید و اگر چه **بطلمیوس** از بابل تجاوز ننموده بود ولی مدعی بود که سپاهیانش تمام مملکت **سلکوس** را تا بلخ گرفته اند و هر چند اشغال آن شهر موقتی بود ولی ضربتی سخت به خاندان **سلکوس** وارد آورد، چه جنگهای داخلی که برای او پیش‌آمد مانع شد که بتواند قوای خودرا بدفع مخاطرات وحملات خارجی مصروف دارد وشکست

1- Apollodorus of Artemita.

2- Polybius. 3- Schindler.

او در انسیرا یحتمل باعث صدمهٔ بزرگی برای او شده باشد، بهر حال این سوانح وپیش آمد ها سبب خوشبختی **تیرداد** گردیده و بلامانع هیرکانیا را ضمیمهٔ متصرفات خود گردانید.

اشك دوم و سلکوس دوم

سلکوس دوم که در حوادث و انقلابات جزئی سزاوار تحسین داشت با برادر خود صلح کرده و بدین عزم که ممالك از دست رفتهٔ خودرا در مشرق دو باره بتصرف در آورد با لشکر بسیار بطرف ماد روانه گردید، راجع باین جنك و تفصیل کشمکشها و تصادفات مربوطه شرحی ذکر شده ولی آنچه مسلم میباشد اینست که **تیرداد** در اول وهله از میدان فرار کرده بنواحی مابین سیحون و جیحون رفت و قبایل اسپاسیاکا از او پذیرائی نموده و باز مراجعت کرد و معلوم نیست که جنك قاطعی با **سلوکوس** نموده باشد ولی خلاصه این است که این پادشاه بدبخت بی نیل بمرام بممالك مغربی خود مراجعت کرد و پارتیها مجدداً در قلمرو خود مستقر شدند و بیادگار این فتحی که ادعا میکردند عیدی گرفتند که تاچند نسل درمیان ایشان برقرار بود و این نزدیك بعقل است که **تیرداد** شکستی به لشکر **سلکوس** وارد کرده اما آن شکست آنقدر سخت نبود که به اصل هیئت سپاه صدمه‌ای وارد سازد.

دارا پایتخت جدید پارتیها

تیرداد پس از شکست و کناره گیری **کالی نیکوس** بقیهٔ سنوات عمرش را در ترتیب و تمشیت ایالات مفتوحهٔ خود صرف کرد و شهرهای پارت را مستحکم نمود و محلی را برای پایتخت جدیدی انتخاب و آنرا در ناحیهٔ آپاوُرتن یا آپاوارتا[1] بنانمود. این شهر را ازهرطرف کوههائی دارای شیب های تند در احاطه داشت و نیز دارای جلگهٔ حاصلخیزی از اطراف بوده وجنگلی انبوه با نهر های جاری و اراضی با ثروت و شکارگاههای بسیار بآن نزدیك بوده است، **تیرداد** اسم آنرا دارا نهاد و داریوم هم خوانده شده است، محل این شهر هنوز معین نیست ولی

۱— **برنهوفر** (Brunnhofer) اپاورتارا همان بوارد (Bavard) دانسته است و اگر چنین باشد میتوان آن را حمل بکلات نادری نمود، زیرا که آن نزدیك ابیورد دوشاخ کنونی میباشد، لیکن من تصور نمیکنم که پارتیها قلمرویشان آنوقت درطرف مشرق آنقدروسعت پیدانموده که پایتخت خودشان را در این ناحیه قرار داده باشند بعلاوه در این ناحیه جنگل درستی هم وجود نداشته است (مؤلف).

ظن قوی اینست که دردرهٔ گرگان بوده؛ چه بنظرمن مزایای مذکوره ازقبیل جنگل وآب و غیره غیر از آنجا در جاهای دیگر وجود ندارد، نگارنده در اثنای مسافرت ۱۹۱۲ در آن صفحات بکوهی مرتفع بر خوردم که شکلاً شبیه بجبل‌الطارق و اسمش کله ماران است، این کوه بفاصلهٔ پنجاه میل از مشرق استرآباد در درهٔ گرگان واقع و خرابه های بسیار در آن‌دیده میشود که کاشف ازمحل مزبور است. باری پس از چندی دارا برای پایتخت مناسب‌واقع نگردیده وشاید بواسطهٔ کمی آب‌بوده است؛ چنانکه در ایام مسافرت من نیز همینطور واقع‌شد. یعنی آب کم بود ولذا به هیکاتم پیلس برگشته و تا قرن اول میلادی آنجا پای تخت بود.

اوایل حالات آنتیو خوس بزرگ ۲۲۴-۲۱۳ قبل ازمیلاد

آنتیوخوس سوم که جوانی بود بسن هیجده برخلاف انتظار بتخت سلطنت سلوکی جلوس نمود. **اکائوس** پسر عم مقتدر او در اینموقع نسبت‌باو اظهار اطاعت و دولت‌خواهی نمود وهنگام ورودش از بابل بسوریه مقدونیهائی که درآنجا بودندمقدم‌اورابخوبی پذیرفتند. اوبپاداش این نیکی **آخه‌اوس** رانایب‌السلطنهٔ‌آسیای صغیربااختیارات تامه برقرارنمود، **مولون**[1] استاندارماد وبرادرش **الکساندر** حکمران پرزیس رادرماورای‌مشرق‌دجله‌اقتدارتامه‌داد. بدبختانه این پادشاه جوان در اینموقع زیر نفوذ **هرمیاس**[2] وزیر که مردی بود حسود ورشوت خوار واقع گردید و بهمین جهت حکمران ماد و پرزیس‌در ۲۲۱ قبل ازمیلاد ظاهراً برای حفظ خود ولی در حقیقت بواسطهٔ موفقیت **دیودوت** و **ارشك** در مشرق پرچم سرکشی بلندکردند، **اپی‌جنس**[3] که سرداری بود با کفایت به **آنتیوخوس** اصرار کرد که خود شخصاً بجنك باغیان حرکت کند. ولی **هیرمیاس** باین دلیل که پادشاه باید در مقابل پادشاه به جنك رود‌اورا ازاین عزیمت مانع آمد ولشکری تحت‌فرماندهی سرداری نالایق بدین جنك فرستاد که تلفات زیادی داد و مغلوب‌شد. این سانحه سبب انتباه **آنتیوخوس** گردید. او قبلاً برای جنك بامصریان حرکت کرده ولی نتوانست از تنگهٔ مابین لبنان و ماورای لبنان حرکت کند وبالاخره‌حاضرشدکه شخصاً زمام اموررا

1- Cuslan.
2- Kemias. 3- Epigenes.

بدست گرفته و باموانع و مشکلات مقاومت نماید، **اپی جنس** در نتیجهٔ یك توطئه بقتل رسید، معهذا حضور رئیس خاندان **سلکوس** سبب گردید که سپاهیانی که در مقام تمرد و طغیان بودند باطاعت و دولت خواهی بر گشتند و بدین جهت **مولون** و بعضی از همدستان او خود را کشتند.

آنتیوخوس به سلوکیه که در کنار دجله بود پیش رفت و نیت **هیرمیاس** این بود که قساوت و بیرحمی و حرص و طمع خود را درآنجا بکمال رساند، برعکس پادشاه بترحم و ملایمت با آنها رفتار نموده **هیرمیاس** را از سختگیری و اذیت جلوگیری کرد و از سلوکیه حرکت کرده از جبال زاگرس گذشت و به آذربایجان آمد، حکمران آنجا که ایرانی بود سر باطاعت فرود آورده و تکالیف او را پذیره شد.

در این اثناء **هیرمیاس** که برای قتل ارباب خود مشغول توطئه و سازش بود بدست اعوان پادشاه بقتل رسید. **آنتیوخوس** از تحریکات مضرهٔ او خلاص شده بسمت مغرب برگشت که از چارهٔ **آخه اوس** که با او در مقام مخالفت و درصدد بردن مملکت بود بر آید و چون لشکریان بحال اطاعت و فرمانبرداری باقی بودند **آخه اوس** مجبور شد که مقاصد خائنانهٔ خود را که تا بحال آشکار میکرد ترك نماید.

در این هنگام **آنتیوخوس** فراغتی حاصل نمود که حمله به سل سوریه[1] ببرد و اولین قدمی که در اینراه برداشت تسخیر بندر سلوکیه بود. این بندر بیش از ۱۲ میل از انطاکیه فاصله نداشت و ارتباط آن ازطریق دریا برقرار میگشت، پول که گره گشا و مفتاح جمیع امور است دروازه های این بندر طبیعی ضروری را گشوده و **تیودوت** اتولیان که در سال ۲۲۱ **آنتیوخوس** را محروم نموده بنادر صور و عکا را بتصرف **بطلمیوس** سلطان مصر داد، **آنتیوخوس** آنوقت امیدوار بود که ناحیهٔ سل سوریه که زیاد بآن علاقمند بود بزودی بتصرف وی خواهد در آمد تا دوسال میدان جنگ دائر و در تمام اینمدت غلبه با او بود، اما در سال ۲۱۷ قبل از میلاد مصریان تدارك کاملی باقشون اجیر یونانی دیده و **بطلیموس** از راه صحرا بسمت شمال رهسپار شده در رافیه که آخر حد شمالی صحرا بود با **آنتیوخوس** روبرو گشت، جنگی سخت وقوع یافت، فیلهای

1- Goel-syria

هندی **آنتیوخوس** فیلهای افریقائی **بطلمیوس** را عقب راندند، در این گیرو دار **آنتیوخوس** حمله بجناح چپ سپاه‌مصری برده و بر آنها فائق آمد و تا چند میل آنها را تعاقب نمود ولی از طرف دیگر کار بعکس این واقع گردید یعنی بواسطهٔ حملهٔ جناح راست مصری شکست بر جناح چپ لشکر **آنتیوخوس** وارد آمده و از میدان فرار نمودند.

بطلمیوس بهمین اندازه ظفر قانع شده زود با حریف خود صلح نمود و برای **آنتیوخوس** که اعتباراتش را از دست داده بود فراغتی حاصل شد که با **آخه‌اوس** بی مسلك برابر گردد.

در ۲۱۶ **آنتیوخوس** از توروس[1] عبور نمود، اگر چه جزئیات آن بما نرسیده ولی ظاهراً ظفر با او بود، چه دو سال بعد از این تاریخ می‌بینیم که **آخه‌اوس** را در سارد بمحاصره انداخت و بالاخره با غدر و خیانتی که تفصیل آن از بسیاری داستانهای مدهش دهشت آور و وحشت انگیزتر است **آخه‌اوس** را شبانه در خیمهٔ شاهی با زنجیر بسته و بیرحمانه بقتل رسانیدند. این جنگ سبب استقرار سلطنت خاندان سلوکی در مرکز آسیای صغیر و اتفاق با **اتالوس** گردیده و مجال به **آنتیوخوس** داد که بتواند لشکرش را بسمت شرق سوق دهد.

اشك سوم و آنتیوخوس کبیر ۲۰۹ قبل از میلاد

اکنون قلم را بطرف پارتیها معطوف داشته مینویسیم که اشك سوم مانند پدرش از مشکلات خاندان سلوکی و جنگهای آنها با اکائوس استفاده نموده در مقام بسط نفوذ و اقتدار پارت برآمد. بدواً بنواحی ماردیا (مرو) تاخته و پس از آن از دروازه های معروف خزر گذشته، در طرف غربی آن ماد را جیانا باری و سایر شهرهای عمده را گرفته و بالاخره اکباتان پایتخت ماد علیارا بتصرف در آورد وظن قوی آنست که تا گردنهٔ زاگروس پیشرفته و در آنجا از او بطور مؤثری جلوگیری شد، **آنتیوخوس** پس از مرگ **آخه‌اوس** بدواً بارمنستان حمله برد و پس از غارت آنجا در سال ۲۰۹ قبل از میلاد به ماد تاخته و

[1] Taurus.

اکباتان‌را که‌ازجانب پارتیها پادگان ومستحفظی نداشته‌است متصرف گردید، این پایتخت استیاژا[1] از چیزهای گران بهائی که داشت و هنوز بدان میبالد یکی قصر کهن‌مجللی بود دارای ستونهائی از چوب که بطور معجزه آسائی از حریق نجات یافته بود هرچند بعد از مرگ **اسکندر** از ظرفهای طلاو نقرهٔ آن چیزی برجا نمانده و همه را دستبرد کرده‌بودند و همچنین معبدی بود باسم معبدآناهیتا که تا آنوقت از تطاول ایام ودستبرد اجانب محفوظ مانده و دارای اشیاءِ نفیسه و ذخائری گران‌بها بود، **آنتیوخوس** که در آنموقع در نهایت احتیاج بود چهار هزار تالان از آنجا بغنیمت ربوده و رفع احتیاج خود را از تاراج معبد نمود.

در اینوقت **اشك** سوم ماد راخالی گذاشته و ناپدید گردید و برای اینکه‌ازتعاقب او عاجز شوند احتیاطاً سعی نمود که قنوات واقعهٔ در عرض راه را آگنده یا مسموم کرده و از تشنگی دشمن را مستأصل نماید، ولی **آنتیوخوس** باو مجال نداد تا این خیال خودرا بانجام‌برساند، چه با سواره‌نظام‌حرکت کرده خیلی زود جلو رفت‌ونگذاشت که آب ها راآلوده کنند و بالاخره از دروازه های خزر گذشته هیکاتم پیلس را ضبط نمود، چه پارتیها در قوهٔ خود ندیدند که آنجا را حفظ نمایند، پس از چندی توقف‌در هیکاتم‌پیلس وراحت دادن بلشکر **آنتیوخوس** احتمال میرود از راهی که **اسکندر** کبیر رفته بود حرکت کرده و با وجود استحکامات و موانعی که پارتیها در کوههای توروس ایجاد کرده بودند، او سپاه خود را از آن کوهها گذرانیده به هیرکانیا داخل گردید و در عرض این مسافرت **اشك** بمناسبت محل از جنگ و گریز و تاختن و عقب نشستن کوتاهی نکرده تا اینکه ازاین راه حریف قوی را خسته و عاجز نموده وحاضرش ساخت که صلح کنند و باخوداو را متحد سازد.

عزیمت آنتیوخوس به باختر و کرمان و پنجاب ۲۰۴-۲۰۸

پس از رفع غائلهٔ پارتیها **آنتیوخوس** عزیمت به باختر نمود، حکمران آنجا یکنفر یونانی موسوم به **اوتی‌دموس**[2] که قبل از این خانواده **دیودوت** را منقرض ساخته و خود بجای آنها

[1] - Astyages. [2] - Euthydemus.

نشسته بوددر کناررود تجن جنگ را آماده گردانید، **آنتیوخوس** در یك جنگ سواره رشادتی از خود بروز داده و شکستی بلشکر مخالف وارد ساخته که بپای تخت گریخته و در آنجا محصور شدند، پس از مدتی محاصره که نتیجه‌ای حاصل نشد، بالاخره مزاوجتی در میانه واقع و کار بصلح ختم گردید، پس **آنتیوخوس** باز هم از راهی که **اسکندر** پیموده‌بود از کوهستان‌هندوکش‌عبور نموده از درهٔ کابل باسکندریهٔ‌اپود کوکازم[1] رسیده و از تنگهٔ خیبر گذشت و داخل پنجاب گردید، جانشین **اسوکه** یعنی پادشاه آنجا صلح را بمبلغی‌نقد و یك‌عده فیل از او بخرید و پادشاه سلوکی پس ازقدری تاخت و تاز در آنحدود دنبالهٔ رود سند را گرفته بسیستان آمد و از آنجا از همان راهی که یکصد سال قبل **کراتروس**[2] طی‌کرده بود از لوت گذشته به نرما شیر وارد شد، زمستان را در کرمان و شاید در همان محلی که **اسکندر** توقف نموده بود بسر برد وبعدسفری به‌گرا[3] (القطیف کنونی) کنارخلیج فارس‌وسلوکیه کناردجله نمود و از این‌مسافرت جنگی طولانی خود را خاتمه داد، او در این سفر بربسط اعتبار ونفوذ خاندان خویش افزوده و مصالح و منافع آنرا تعدیل و تأمین نمود.

نخستین ارتباط بین ایران و روم

درتاریخ ایران ازارتباطات اولیهٔ بین یونان وروم صحبت داشتن اگر چه مختصر هم باشد ممکن است چنین بنظر بیاید که ما از موضوع بکلی دور رفته‌ایم، لیکن مقدر بوده است که دولت اخیرالذکر در تاریخ امپراطوری ایران نفوذی بسزا پیدا کرده تا این حد که اگر از بیان موضوع فوق بکلی صرفنظر نمائیم ممکن نیست مسائل مهمهٔ مترا کمه را بهم مربوط ساخت.

این مسئله مسلم است که اگر از روم مستقیماً سفیری بحضور **اسکندر** کبیر فرستاده نشده باشد، از سایر کشورهای ایطالیا سفرائی در بابل بدربار آن پادشاه‌حضور بهمرسانیده‌اند و یحتمل که خیال ضمیمه نمودن ایتالیا وکار تاج بکشور های مفتوحه در ضمیر آن فاتح بزرگ بوده است، در جنگهائی که مابین جانشینان **اسکندر** برای

---

[1] -Apud Caucasum. [2]- Craterus. [3]- Gerrha.

سلطنت واقع شده روم خیلی کم ذی‌نفع بوده ودخالتی نداشته است واول رابطه‌ای که بین‌او و یونان حاصل شد معاهده‌ای بود تجارتی که درسال ۳۰۶ قبل از میلادبا ایالت رودس[1] که آنوقت در اوج اقتدار بود بسته شد و این یکسال قبل از محاصرهٔ مشهور **دمتریوس پولیورستس**[2] واقع گردید.

اولین لشکری که از یونان در میدان رزم باروم حاضر شده و سواره نظام‌فالانژ با افواج روم مقابل گردید بسرداری **پیرهوس** یگانه سربازآن عصر بود و بدین ترتیب روابط مستقیم آغازگردیدکه بقول ممسن[3] و چقدر هم خوب گفته : تمام ترقیات بعدی قدیم و یك قسمت‌از تمدن‌جدیدروی آن تمهید یافته است . در سال ۲۸۰ **پیرهوس** بایتالیا حمله‌ور گردید ، هیبت و خوف فیلان او اسبان و سربازان روم را از پیش‌راندو دو دفعه بر آنها یعنی رومیان شکست وارد آورد ولی از بسیاری تلفات این فتح و ظفر برای اوخیلی گران‌تمام شد؛ درسال ۲۷۵ بعد از جنگی بیحاصل درسیسیلی بازبایطالی برگشت ولی ایندفعه افواج رشید روم بر او فائق آمده‌و عقاب را بآشیانهٔ خود راندند .

جنگ اول مقدونیا ۲۰۵-۲۱۵

بعد از اتمام جنگ **پیرهوس** دولت روم بواسطهٔاشتغال بکارهای ایتالی و جنگ اول پونیك[4] نتوانست بـه مهم یونان بپردازد ، معهذا پس از اتمـام قسمتی از آن جنگ بزرگ که در مدت جریان آن یونانیهای ایتالی و سیسیلی‌اقتدار روم را دیده و در زیر فرمان وی درآمده بودند ، مجلس سنا مصمم گردید که موقع جدید خود را بیونان بشناساند، برای این منظور اول‌قدمی که برداشت تعاقب دزدان دریائی ایللیریه بودکه در نتیجهٔاین‌عملیات کورسیراو ابولونیاو دیرراکیوم موافقت و همراهی خود رابا روم بطور تابعیت‌پذیرفتند و این امر در سال ۲۲۹ قبل از میلاد واقع شد و تعرض دومین در سال ۲۱۹ یکسال قبل از شروع بجنگ قطعی النتیجهٔ کارتاج اتفاق افتاد که مدت بیست سال دولت روم برای حفظ خودبآن مشغول بود.

۱- Rhodes. ۲- Demetrius Poliorcetes. ۳- Mommsen.

۴ ـ مراد جنگهای سه‌گانه روم بافرطاجنه میباشد (مترجم) .

موقع برای حملهٔ دیگر بروم از طرف یونان خیلی باریك و سخت بود ، هنگامی که خبر شکست فاحش روم در تراسمن[1] در سال ۲۱۷ قبل از میلاد به **فیلیپ**[2] پنجم مقدونیا رسید، درصدد برآمد که **هنی بال**[3] را مدد نماید و بظاهر تا مدتی برای او ممکن بود که اتحادی از یونانیان تشکیل داده و اقدام بکار کند ولی این پادشاه بمفاد این مثل « کسی که پدر را کشت باید پسر را نیز بکشد » همتی که اینکار را بکند در او نبود ، در کارها تسامح داشت وآنچه دراول وهله توانست بکند این بود که قراردادی با **هنی بال** بست و حقیقت اینست که او ازخوف اقتدار بحری روم جرئت نکرد که از دریای ادریاتیك عبور نماید ، در عوض بمتصرفات روم در اپیروس حمله برد آنهم با کمال دودلی .

البته ممکن نبود که دولت روم این عملیات را دیده آرام بماند و لذا در اپیروس لشکری از کشتی پیاده نموده و مقدونیهارا مورد حمله و هجوم قرار داد . بعلاوه از روی تدبیر موفق گردیداتحادی از اتولیانهاوحکومات کوچك یونان برضد مقدونیاتشکیل دهد، تراسی‌ها و ایللیریها و **اتالوس** زیرك پادشاه پرگاموس نیز ملحق باتحادیهٔ مزبور گردیدند ، معذلك فتح در آخر نصیب **فیلیپ** گردید، لیکن بواسطهٔ خسته شدن ازجنگ با روم صلح نمود بدین شرط که طرفین آنچه قبل از جنگ داشتند در دست آنها باقی ماند که این جا نقطهٔ برگشت تاریخ بوده باین معنی که اگر **فیلیپ** دراینموقع رشدولیاقت بخرج داده لشکر ورزیدهٔ خود را بسرعت از طرف دریا بایتالیا داخل میکرد ، کار دولت روم را که دم واپسینش بود میتوانست بجائی برساند که دیگر نتواند تجدید حیات کند، چه بعد از شکست **هاسدروبال**[4] در متاروس[5] که در سال ۲۰۷ قبل از میلاد اتفاق افتاد روم در نهایت ضعف و خستگی بود ، اما **فیلیپ** عوض اینکار باظهارخصومت زبانی اکتفا کرده ودستی از آستین بیرون نیاورد و از این تکاهل نه تنها رقم فنای خود را امضا کرد بلکه تمام عالم یونانیت را با مقدرات شوم خود شریك ساخت .

تاراج مصر بدست فیلیپ پنجم و آنتیوخوس بزرگ

اندك زمانی بعد از مصالحهٔ خلاف مصلحت باروم **فیلیپ** پنجم با **آنتیوخوس** متفق گردیده و قرار گذاشتند که مستملکات

۲- او پسر **دمتریوس** خوبصورت و پدر **پرسیوس** بود (مؤلف) .

۱-Trasymenes.

۳- Hannibal. ٤- Hasdrubal. ٥- Metarus.

خارجی مصر را مابین خود تقسیم کنند و بدین قصد حمله بمتصرفات تراس و جزایر متعلقه بخاندان **بطلمیوس** برده‌ولی پرگاموس‌ورودس باهم‌متحد شده او را بعقب‌راندند. در جنگ اول دریائی ظفر با آنها بود، ولی تلفات از هر طرف سنگین لیکن در جنگ دوم فتح نصیب **فیلیپ** گردید و بهرجهة او با توسعهٔ بمستملکات و افزایش‌حوزهٔ اقتدار خود در موسم پائیز ۲۰۱ قبل از میلاد به‌مقدونیا مراجعت نمود و در سال بعدفتوحات خود را بواسطهٔ گرفتن سواحل تراس کامل کرد.

آنتیوخوس هم در نوبهٔ خود مانند رفیقش درکار فعال بود، انتقام شکست در رافیه[1] وطمع الحاق سل سوریه بمتصرفات خود خاطرش را آسوده نمیگذاشت وبظاهر در ۱۹۹ قبل از میلاد این خیال را از قوه بفعل آورده ولی وقایع آن بتفصیل ضبط نشده است و بعد از این قضایا بقلمرو پرگاموس تاخته وچون مستحفظ و پادگانی درآنجا نبود دست بتاراج گشود چه **اتالوس** پادشاه آنجا درآنوقت باتفاق سپاه روم بجنگ **فیلیپ** رفته بود و بدینواسطه از طرف دولت روم بوی اعتراض شد و اوهم از آنجا خارج گشت، مقارن این حال سپاه مصر به سل سوریه حمله برد و قوائی را که از طرف **آنتیوخوس** در آنجا پادگان بودند بیرون کرد، **آنتیوخوس** بخلاصی آنجا شتافت‌ودر نزدیکی سرچشمهٔ رود اردن فتحی قاطع نمود، این کشمکش عاقبت منجر باین شد که **آنتیوخوس** ازخیال مصر افتاده‌وتسخیر فلسطین‌رادرنظر گرفت ولی‌لشکراودراین‌جنگ مغلوب و درصیدامحصور و بالاخره تسلیم‌شدند و این جنگ با محاصرهٔ غزه خاتمه‌پیدا نمود که درآنجا اهالی فلسطین حیثیت و شرافت **خاندان**[2] **منوان**[3] راکاملا رعایت نموده و دفاعی کردند که در تاریخ جنگ مشهور میباشد و معذالك **آنتیوخوس** آن محل را در آخر بغلبه گرفت.

---

۱. Raphia.

۲ - تاریخ قدیم شرق نزدیك‌صفحهٔ ۷۲ (مؤلف).

۳- Minoan.

جنگ دوم مقدونیا
۲۰۰-۱۹۷ قبل از میلاد

در سال ۲۰۰ قبل از میلاد وضع روم نسبت به پنج سال قبل، تغییر کلی نمود زیرا در جنگ دوم پونیك[1] بواسطهٔ شکست فاحشی که در ۲۰۲ قبل از میلاد در زاما به هنی بال داد مظفریتی کامل حاصل نمود و جمهوری روم فراغتی پیدا کرده توانست که عطف نظری بمشرق نماید و بعبارة اخری از طریق مقدونیا وسعتی بقلمرو خود بدهد.

بعد از مراجعت پیرهوس از ایتالیا مجلس سنا قرار داد مودتی با بطلمیوس فیلادلفوس بسته و رعایت آنرا بعدها همیشه مد نظر میداشت وبرطبق آن عمل مینمود تا آنکه بطلمیوس اپیفان که بعد از پدر بر تخت شاهی مصر نشسته بود بواسطهٔ صغر سن تحت الحمایگی روم را قبول نموده و بدینوسیله روابط و مناسبات حسنه بین روم و مصر درآنوقت بحد کمال رسید و روم رسماً حامی مصر شد، قراردادی که دولت روم تقریباً در سال ۲۰۵ با فیلیپ بسته بود قراردادی موقت و موقوف بصلاح وقت بود و رعایت آنرا تا موقعی لازم میدانست که خطرات جنگ پونیك رفع شود، اگر چه اقدام بجنگ در اینموقع بر خلاف میل عموم بود چه جنگ دوم پونیك تمام ملت را خسته و مایل بصلح نموده بود، معذلك دولت روم ذو فوج قشون در برندیزی[2] از کشتی پیاده کرد و آغاز خصومت نمود، فیلیپ تا مدتی خود را در مقابل قوای روم نگاهداشته و ایستادگی نمود، بطوریکه لشکر روم از تنگی خواربار واشکالات دیگر درعسرت و زحمت افتادند ولی سخت ترین جنگی که بوقوع رسید همانا جنك قاطع میدان سینوسیفالا[3] نزدیك تپه های تمپ[4] در سال ۱۹۷ قبل از میلاد بوده است که عملیات و اقدامات لشکر مقدونیا بی ثمر ماند و سیزده هزار تن هم بقتل رسید، پس صلحی که شرایط آن چندان سنگین نبود بعمل آمد وسبب این صلح هم تنها این نبود که فیلیپ میتوانست آنها را تا چندی با جنگ و گریز دچار زحمت نماید بلکه علت عمده اش این بود

۱ـ جنگهای سه گانهٔ روم باقرطاجنه مراد است (مترجم).

۲ - Brindisi. ۳ - Cynoscephalae. ٤ - Tempe.

که **آنتیوخوس** کبیر که تا آنوقت از جنگ بر کنار بود برای دخول بمیدان جنگ آماده‌میگردید.

آنتیوخوس کبیر ودولت روم ۲۰۰ - ۱۹۱ قبل از میلاد

اولین ارتباط رسمی بین **آنتیوخوس** و دولت روم ارتباطی بوده است که درسال ۲۰۰ قبل ازمیلاد پدیدار گردید، درسال مزبور سفارتی ازروم که‌حامل‌آخرین پیشنهاد قطعی(اولتیماتوم) بود بنزد **فیلیپ** پادشاه مقدونیه فرستاده شد و آنسفارت مأمور بود که دربار **آنتیوخوس** و **بطلمیوس** را نیز دیدار کنند، در دربار اول مسئلهٔ‌قاطعی صورت نگرفت ولی در دربار دوم بطوریکه فوقاً اشاره شد سلطان صغیر مصر در تحت حمایت روم قرارگرفت، اگر **آنتیوخوس** مردی بزرگ بود در اخراج افواج روم به **فیلیپ** امداد و همراهی‌مینمود ولی بعوض‌اینکارهیئتی بسفارت‌برای تهنیت بروم فرستاد و درسال ۱۹۷ که اساس سلطنت **فیلیپ** در شرف انهدام بود برای تأمین وتحکیم‌مقام خود در آسیای صغیر بآنجا عزیمت نمود در حالیکه حریف برای تاج و تخت‌او مشغول جنگ بود.

نتیجهٔ جنگ سینوسیفالا برخلاف میل **آنتیوخوس** نبود، چه از روی نادانی خیال میکرد که نه تنها آسیای صغیررا دوباره متصرف میشود بلکه سلطنت مقدونیا را نیزتصاحب میکند ونظر به‌حقیقتی‌که برای‌آن خوابهای پریشان خودتصورمیکرداقداماتی برای تجدید اقتدار خود در شهر های واقعهٔ در اطراف تنگهٔ داردانل و اونیای[1] شمالی مینمود. یکی از این شهرها معروف به (لامپ ساکوس[2]) واقعهٔ درطرف آسیا نزدیك **ابیدوس**[3] بدست آویز اینکه با ماسیلیا[4] وابسته است بدولت روم متوسل شده و برای تأیید این امر از ماسیلیا نیز سفارتی بدربار روم رفته توجه مجلس سنا را باین مسئله جلب نمود. بعلاوه اهالی ماسیلیا که با طایفهٔ گول ساکن درهٔ رن قرابت نژادی داشته باقوام خود که در آسیای صغیر سکنی داشتند یعنی جماعت گالی ها نوشتند که به لامپساکوس اعانت و همراهی کنند.

۱- Ionia، ۲- Lampsacus، ۳- Abydos، ٤- Massilia

در بهار ۱۹۶ پیش از میلاد **آنتیوخوس** داخل اروپا گردید و شهرلیسیماکیا را که سابقاً **فیلیپ** به تراسیهاوا گذاشته و آن خراب شده بود دوباره ساخته و پسر خودرا بسمت نیابت سلطنت در آن ناحیه بر قرارنمود . **فلامی نینوس**[۱] سرداررومی و کمیسیونی مرکب از ده نفر که قبلاآزادی یونان را اعلام کرده بودند در اینموقع آزادی یونانیان آسیا را نیز اعلان نموده و به **آنتیوخوس** تکلیف کردند که تمام شهرهائی راکه از **فیلیپ** و **بطلمیوس** گرفته وا گذارو تخلیه کند ، بالاخره دخول **آنتیوخوس** باروپا باعث عداوت وخصومتی سخت گردید، **فیلیپ** نیز بواسطهٔ این حرکت که از دوست قدیمی او سر زد و نتایجش بیشتر بخود او بر میگشت طبعاً هنگام خصومت و دشمنی با روم دوست جدید خود اتفاق نموده وبدو پیوست. اینوقت سفارتی از روم حامل پیام اعتراضیه بنزد **آنتیوخوس** فرستاده شد ، پادشاه سلوکی از این بهانه تراشیها متحیر گردید ، در این اثنا خبری شایع شد که **فرعون** پادشاه جوان فوت شد ،ازاین خبرهردودسته بجانب مصر شتافتند ولی **آنتیوخوس** در بین راه فهمید که این خبر اصلی ندارد ، علاوه سفاین او هم که بواسطهٔ طوفان شکسته بود بطرف انطاکیه مراجعت نمود ، مقارن این احوال **هنی بال** بحضور وی آمده بی ساخته اظهار اطاعت نمود و گفت که هر خدمتی باو ارجاع شود حاضر است انجام دهد و اگر این پادشاه موافق هدایات اینمرد نامی و مجرب و کار آزمودهٔ کارتاژ عمل مینمود شاید در کارهایش رونقی پیدا شده و جریان امور بهتر از آنچه بود میشد .

در سال ۱۹۴ پیش از میلاد فتح کامل **تراس** بدست **آنتیوخوس** انجام گرفت و در همان سال رومیها در دورهٔ درخشان خودشان برای یکمرتبه تحت تأثیر عواطف و احساسات رفته تمام پادگان خود را ازیونان برداشتند ، غافل از اینکه ایالات کوچك زیاد یونان فوراً پناهنده بدولت دیگر خواهند شد. در این اوان **هنی بال** نقشه‌ای کشید که بر طبق آن خودش بسرکردگی سپاه بار دیگر حمله بایتالیا برده و کارتاژ هم علم طغیان بر افراشته و **آنتیوخوس** نیز قرار بود بیونان بتازد لیکن **آنتیوخوس** نتوانست

۱- Flamininus.

درك کند که مواجه با چنین خطری محتاج بپیش‌بینیهای کامل و تدارکات و بسیج کافیست. اوتا اندازه‌ای بی‌جهة وبدون مقصودی از کار پهلوخالی کرده وسررشته را بدست حریف داد و معلوم نیست که برای مقابل شدن با آن قوهٔ خطرناکی که باو نزدیك میشد تهیهٔ لشکر قابلی هم دیده باشد، بهر حال بعد از اینکه شنید که جماعت اتولی ها **دمتریاس**[1] را که شهر عمدهٔ ماگنسیا[2] بود محاصره کرده‌اند و با وجودیکه موقع از دست رفته ووقت دیر شده بود یکدفعه مصمم شد با همان‌مقدار لشکری که حاضر داشت و آن بیش ازیازده هزار نفر نبود بیونان برود، در حقیقت برای ارباب آسیا این لشکر خیلی کم و مختصر بود و امدادی هم تا بهار ممکن نبود برسد.

ما لازم نمیدانیم که تفصیل توطئه‌و دسایس ایالات مختلفهٔ یونان را که تأثیرشان در این جنگ خیلی کم بود در اینجابیان نمائیم. در بهار ۱۹۱ قبل از میلاد لشکرروم بجنگهای تعرضی اقدام نموده بهمراهی **فیلیپ** عازم تسالی گردید، **آنتیوخوس** که امدادی بقدر کفایت ویاهیچ باونرسیده بود خود را بشالسی‌دراوبیا عقب کشید وبالاخره بترموپیل معروف دنیا مقام گزید، این‌محل در آن ایام مثل ایام **لئونیداس** مستحکم‌تر از آن بود که بحمله ویورش کسی بتواند بر آن غالب آید، ولی دسته‌ای از لشکریان روم که در صعود بکوه و کوه‌پیمائی ماهر بودند از محلی که در حفاظت آن رعایتی نشده بود عبور کرده از عقب، اردوی **آنتیوخوس** را بمخاطره انداخت و سپاهش را متفرق ساختند، این شکست قاطع بود و **آنتیوخوس** بعجله باجمعی بافیسوس[3] گریخته و متحدین خود را در یونان بمقدرات خودشان واگذاشت واینطور بافتضاح جنگ اول با روم بانتها رسید.

جنگ ماگنسیا ۱۹۰ قبل از میلاد

بطوریکه معلوم میشود **آنتیوخوس** بعد از مراجعت بآسیا چنین تصور میکرد که هرچند قبلا در حفظ مدافعهٔ یونان کوتاهی نموده ولی حالا که وقت دارد و اسباب برای او فراهم است میتواند دوباره سعی و کوشش نموده شاهد مقصود را بدست بیاورد لیکن **هنی بال** که سابقاً بهدایات او **آنتیوخوس** وقعی نمی‌نهاد و اکنون آنچه میگوید پذیرفته میشود باو خاطرنشان

1-Demetrias. 2-Magnesia. 3-Ephesus.

کرد که رومیهای حریص تا در خاك خودش با او مقابل نشوندآسوده نخواهند نشست، بنابراین بهتر اینست به حفظ تاج و تخت‌خود کوشیده و هر اقدامی که میخواهد بکند لازم‌است دراین زمینه بکند، ازطرف دیگر رومیان نسبت باین‌جنگ یکی بواسطهٔدوری از قلب دولت خود و دیگر سختیهای مسافرت در خشکی و نیز عبور از تراس با بودن دژهای **آنتیوخوس** که راه را سد نموده بودند بدبین بوده و از آن خوف وبیم‌داشتند و قطع نظر از حملات کوهستانیهای تراس در سستوس[1] و ابیدوس[2] دودژ محکم تنگهٔ داردانل قوائی مرتب‌و حاضرو آماده بودندو بالاتر از همه مسئلهٔ خواربار بودکه‌بقدری مشکل مینمود که بالاخره رومیان‌چارهٔ کار را منحصر ببحریه دیده و برای جنگ‌آتیه بتهیهٔ اینکار افتادند .

رومیان فرصت را غنیمت دانسته و ابداً وقت را بهدر ندادند چه قبل از این که **آنتیوخوس** بتواند خود را در مقابل دشمن کاملا مجهز سازد خبر ورود کشتیهای روم به‌دلوس[3] شایع گردید. ولایات جزائر دریای‌اژه گرچه مغلوب **آنتیوخوس** نشده بودند لیکن از خوف خطر نسبت به آزادی‌خود بالاخره با مهاجمین همدست شدند و مهمتراز همه پیوستن جزیرهٔ رودس‌بروم و اتحاد محکم پرگاموس با آنها بود و این سبب شد که موقعیت روم چنان مستحکم و قوی گردید که چیوس[4] بـا قرب آن به افیسوس مرکز خواربار و سایر ذخائر جنگی‌منتخب گردید، بواسطهٔ این اتحاد ها و اتفاقهائی‌که‌گفتیم مابین **آنتیوخوس** و مستملکات‌او در تراس از خشکی‌قطع روابط گـردید و روابط دریائی نیز موقوف به نیروی دریائی او بود که بدون آن کشور در تهدید و استقلال‌آن در مخاطره بوده‌است، دریاسالار **پولیکزنیداس**[5] در نظرگرفت کـه‌قبل از اینکه کشتیهای متحدین‌بهم‌اتصال‌پیدا کنندبکشتیهای‌روم‌حمله ببرد لیکن موفق بانجام این‌منظورنگردید، دریا سالار روم که در سابق از مقابلی‌با نیروی دریائی **آنتیوخوس** دوری مینمودحالا بعد از اتصال با ناوگان پرگامن حاضر شده که با حریف روبرو گردد، همانطوری که در حرب یونان گفته شد در این میدان **آنتیوخوس** از تهیهٔ قوای کافی غفلت ورزیده‌ولذا

۱- Sestos. ۲- Abydos. ۳- Delos· ٤- Chios· ٥- Polyxenidas·

ناوگان رومی که شمارهٔ آنها بصدوپنج فروند میرسید نیروی دریائی **آنتیوخوس** را مرکب از هفتاد کشتی کوچکتر آنهم با زحمات زیاد جمع آوری شده بودند شکست داد و بهرحال تفوق دریائی بفاتحین اختصاص یافت.

آنتیوخوس بمخاطراتی که در جلو داشت کاملا پی برده با تمام مساعی درمدت زمستان بتهیهٔ قوا پرداخته و درماگنسیا واقعهٔ دردرهٔ هرموس[1] مابین دریا و سارد لشکری فراهم آورد. هرچند درجنگ قبل به نیروی دریائی او شکست وارد آمده ولی ناوگان او تمام منهدم نشده بودند وازاینرو امیدوار بود که با فراهم کردن کشتیهای تازه در بندرگاه افیسوس میتواند در موسم بهار جنگ را از سر گیرد و لذا **هنی بال** را ببندر صور وشهر های فینیقیه فرستاد تا نیروی دریائی ازهرجهة مکملی در آن حدود تهیه نماید ولی او این اقدامات را بایداز اول کرده باشد که نکرد.

چون موسم بهار رسید دریا سالار روم بسمت شمال رانده سیستوس[2] رامسخر نمود و پس از آن ابیدوس را محاصره کرد، در اثناء محاصره که کار بر محصورین خیلی سخت شده بود خبر رسید که کشتیهای رهودی بر اثر حیلهٔ **پولیکزنیداس** منهدم گردیدولذا محاصره موقوف گردید، از این ببعد کشتیهای روم هم خودرا منحصر بمراقبت درعملیات دشمن نموده در صورتیکه **آنتیوخوس** بخرابی نواحی پرگاموس پرداخت، دراین اثناء سپاه روم مرکب از سیزده هزار پیاده و پانصد سوار از طرف مقدونیا نزدیك میشدند و از طرف دیگر **هنی بال** نیز قرار بود که درآنموقع باناوگان فینیقی وارد بشود.

دسته‌ای از ناوگان تازهٔ رودس بجلو ناوگان فینیقیه و مقابلی باآنها فرستاده شدودرآن طرف دهنهٔ اوریمدن در محلی موسوم به‌ساید[3] که چندین سال قبل ازآن ناوگان یونان بر ناوگان فینیقیه و لشکرایران فتحی نمایان حاصل کرده بودند. اینك باز ناوگان یونان شکستی فاحش به ناوگان مکمل وعالی فینیقی وارد ساختند. **پولکزنیداس** باوجود نرسیدن کمك باو آنچه کوشش بود برای بدست آوردن شاهد فتح بعمل آورد، ولی بااینکه عدهٔ لشکرش فزونتر از لشکر طرف مقابل بود عملجات کشتیهای او که از اهل سوریه بودند

۱-Hermus. ۲- Sestas. ۳- Side.

جرئت نکردند که با رومیها مواجه گردند و از اینرو سیادت بحری که بدون آن ورود قشون بآسیا غیر ممکن بوده بالاخره نصیب جمهوری روم گردید.

آنتیوخوس فوراً تمام قوای خود را که در متصرفات خارج از مملکت بطور پادگان گذاشته بود احضار نموده و بقدری در اینکار عجله و شتاب نمود که انبار های خواربار و ذخایری که در لزیما کیا[1] فراهم کرده بود ترك گفته و بدشمن وا گذاشت و بعلاوه خواستار صلح گردید، بدین شرط که از متصرفات خود در اروپا دست کشیده و نصف خسارت جنگ را هم بدهد، رومیان این پیشنهاد را رد کرده تمام خسارات جنگ را مطالبه نموده و دیگر علاوه بر تخلیهٔ متصرفات اروپا تخلیهٔ قسمتی از آسیای صغیر واقعهٔ در شمال رود توروس را هم تقاضا نمودند، قبول این شرائط برای **آنتیوخوس** که هنوز مغلوب نشده محال بوده است و لذا جنگ شروع شده و دو لشکر در ماگنسیا برابر یکدیگر صف آرائی نمودند، فرماندهی جناح راست را خود **آنتیوخوس** برعهده داشت، اوسواره نظام روم را که مختصر و ضعیف بود از پیش رانده و غافل ازقسمت عمدهٔ قشون دشمن بتعاقب سواران مزبور پرداخت نظیر آنچه در رافیا کرده بود، اینجا جناح چپ او بواسطهٔ عقب کشیدن ارابه‌های جنگی بطرف سواره نظام برهم خورد وصفوف پیاده نظام را از ترتیب انداختهٔ جلو سواران فالانژ را بگرفت و شکست بر آنها وارد آمد و این شکست بعینه مثل شکست **داریوش کودمان** درمقابل **اسکندر** بود و **آنتیوخوس** بهمان حالی که پادشاه سابق ایران ازآربل فرار کرد ازمقاومت و پافشاری مأیوس شده راه فرار را پیش گرفت.

صلح اپامه ۱۸۸ قبل ازمیلاد عاقبت شرائطی که صلح بر آن قرار گرفت همان شرائطی بود که قبل از جنگ تقاضا شده بود، توضیح اینکه **آنتیوخوس** ازمتصرفات خویش در اروپا چشم‌پوشیده و قسمت آسیای صغیر واقعهٔ درشمال رودتوروس و مغرب هالیس را تخلیه نمود و خسارت هم بر پانزده هزار تالان اوبوئیك[2] یاسه میلیون و ششصدهزار لیره مقرر گردید که بپردازد و بیست نفر هم که خود رومیها آنهارا انتخاب

---

[1]- Lysimachia· [2]- Euboic ·

نمودند بعنوان گروگان داده شد و تسلیم **هنی‌بال** و **تواس**[1] ورئیس اتحادیهٔ اتولی‌ها و جمعی دیگر مطالبه شدند، هرچند **هنی‌بال** به **کرت**[2] فرار کرده و عاقبت مجبور شد که زندگانی پرافتخار و درعین حال آمیخته‌به‌حرمان و ناکامی خود را بمسموم کردن خویش خاتمه دهد.

صلح اپامه نتایج بعیده‌ای در برداشت چه آن نشان داد که دولتی که بتواند باروم مقابلی کند بلا تردیدوجود ندارد، ممالك سلوکی نسبةً محدود وضعیف شده ولی دولتی گردید که قلمرو آن بهم متصل و محکم و استوار بوده است، پرگاموس حریف آنها که بیشتر ولایات تخلیه شده بوی وا گذار شد دولتی بزرگ گردید و چون برای **آنتیوخوس** دیگر در مغرب امیدی باقی نماند در صدد جنگی در مشرق افتادوازسوریه بیرون آمد که دیگر بآنجا برنگشت.

او در سال ۱۸۷ قبل از میلاد در مسافرتی که برای تاراج معبد **بل** واقعهٔ در کوهستان الیمیا مینمود بقتل‌رسید، شرحیکه در کتاب **دانیال** راجع بمرگ اومسطور است بقرارذیل میباشد:«پس بسوی قلعهٔ سرزمین خویش توجه خواهد نمود، اما لغزش خواهدخورد و افتاده ناپدید خواهد شد.»[3]

دولت پارت تا زمان سلطنت مهرداداول ۲۰۹ـ۱۷۰ قبل از میلاد

اینك ما قلم‌رابطرف پارت معطوف داشته ومیگوئیم که بعداز حرکت **آنتیوخوس**، **ارشك** باصلاحات داخلهٔ‌خود که ازجنگ فرسوده‌شده‌بودوترمیم خسارات‌وارده پرداخت وجانشین‌او یعنی پسرش **فری‌یاپت**[4] نیز بهمین‌وتیره عمل‌نموده واز عمران وآبادی مملکت غفلت نورزید، چنانکه در سال ۱۸۱ قبل از میلاد **فرهاد** اول برتخت سلطنت جلوس نمود که کاملا از خسارت و صدمات جنگی بیرون آمده بود و او ماردی را که در زیر دماوند واقع است بمتصرفات خود افزوده و شهر شاراکس را در طرف غربی

۱- Thoas· ۲- Crete·

۳- **دانیال**، ۱۱، ۱۹ (مؤلف).

٤- Phriapatius·

دروازه‌های خزر و اراضی مادراجیانا بنا نمود ولی باید دانست که توسعهٔ پارت و تـرقی آن از درجهٔ ایالت بکشور و مملکت در زمان سلطنت **مهرداد** برادر و جانشین وی بوده است و بالاخره او این گوی افتخار را ربود.

دولت باختر ۲۰۵-۱۷۰ قبل ازمیلاد

برای فهم وقایعی که مربوط بتاریخ ایران است در اینجا لازم میدانیم ذکری برسبیل اجمال از دولت باختر نمائیم، این دولت از سمت جنوب بجبال هندوکش و از سمت شمال بوادی جیحون اتصال داشته‌است، **اوتیدموس**[1] پادشاه آنجا وجانشین مقتدراو **دمتریوس** ازهندوکش عبور نموده در نتیجهٔ یك رشته جنگهائی که نمودند افغانستان شرقی و قسمتی ازپنجاب رابمتصرفات خود افزودند. بعلاوه روابط بازرگانی‌را نیزازهرطرف وسعت وبسط دادند، ولی این ترقی چندان دوام ننمود زیرا که برای **دمتریوس** مدعی داخلی پیدا شده و مقهور وی گردید و این کشور کوچك که بواسطهٔ جنگهای دور دست در مضیقه وفشار واقع شده بود جنگهای‌داخلی نیز مزیدبر علت شده و بالاخره رو بضعف و انحطاط نهاد.

این مطلب ازنظر دولت‌پارت دارای‌اهمیت فوق‌العاده بوده است که‌فعالیت‌مهاجمانهٔ باختر عوض توجه بمغرب بطرف هند متوجه شده است، دولت یونانی باختر در آخراین دوره‌ای که تحت دقت نظر است در یك وضعیتی بود که بغیر اینکه ازحدود متصرفات اصلی خود دفاع کند و یك چندی‌نیز متصرفات جدیدش را نگاهدارد از عهدهٔ کـاری بر نمیآمد (یعنی‌ازحال تعرض بکلی افتاده بود).

خلاصه:

در این فصل (فصلی که بآخر رسید) صحبت‌ما از کشورهائی‌بود که از هم بکلی دور بودند. ملاحظه کنید دولت وکشورپارت در مشرق نسبت‌بروم واقع درغرب بدرجاتی بسیار فاصله‌داشته است، مابین این‌دوسرزمین که رو بترقی و تعالی میرفتند یونان بود که هیچگاه در مقابل خطری مشترك حاضر باتحاد و اتفاق نبوده است و همین‌نقص‌هم باعث بربادی وی گردید. آسیای صغیر نیز در اینوقت منقسم‌به‌ایالات ودولت‌هائی‌میشد که همه دردرجهٔ دوم بودند ومهمتر ازهمه در

1-Euthydemus.

این میانه پرگاموس بوده لیکن اتحادیهٔ رود س که ریاست جامعه شهر های آزاد واقعهٔ در ساحل دریا باوی بود بواسطهٔ داشتن نیروی دریائی دارای اهمیتی بسزا بوده است و موافق طبیعت و ساختمان روحی یونانی این دو کشور همیشه با هم در مقام مخالفت و مخاصمت بوده گاهی این بروم متصل میشد و گاهی آن وبازممالك دیگری بودند ازقبیل بی‌تی نیه و پُنت[1] وکاپا دوکیه و نیز ایالاتی که در تصرف طائفه غلاطی ها و سایر طوائف وحشی باقی بودند . البته درسوریه هنوز اطاعت و دولت خواهی نسبت‌بخاندان سلوکی برقراربوده‌اما یونانیها و مقدونیهای آنجا مثل هم یکنواخت انحطاط پیدا کرده هیچیك را آن قوه واستعداد نبود که با افواج روم برابری کنند و بالاخره دولت مصر بود که دولتی بود قبلاتحت‌الحمایه و نقشی را که‌میتوانست بازی کند دردرجهٔدوم بوده است، حتی هیچ امری‌را بی معاونت وهمدستی روم اقدام نمیکرد . غرض دولت روم در نتیجهٔ جنگ ما گنسیا در مغرب فرمانفرمای مطلق‌شده و یك دائره‌ای هم ازدول‌درجهٔ دوم در اطراف او تشکیل‌یافته که هیچیك را نیروی مخالفت با او نبوده بلکه هر کدام را جمهوری روم میتوانست لدی الاقتضاء در خود تحلیل ببرد .

از طرف دیگر در مشرق‌خاندان اشك‌یا ارشاك طلوع نموده با ترقی‌حیرت‌انگیزی در مدنیت یونانی اساس حکومت خود را درپارت و هیرکانیا تأسیس وتحکیم نمود وبعد در مقام توسعه و ازدیاد حوزهٔاقتدار خود بر آمده بالاخره حدود قلمرو خودرابا‌حدود قلمرو روم متصل ساخت ، بطوریکه بعداً معلوم خواهد شد این دودولت نظامی وجنگی در سرزمینی که مناسب‌با سواران سبك اسلحه‌است پنجه بپنجهٔ هم افکنده و درنتیجه سلطنت آسیائی در تمام موارد در جای خود ثابت و استوار مانده حیثیت و مقام خود را کاملامحفوظ میدارد لیکن هردودولت مزبور ازمناسبات وارتباط باهم استفاده نموده و آن، مظاهر ومناظر مشرقی ومغربی آنها را توسعه وبسط داده راه اعتلاء و ارتقاء را برای هر دو مهیا و آماده ساخت .

---

1. Pontus .




سکهٔ سیم زمان مهرداد اول

فصل بیست و هشتم

توسعهٔ پارت وانحطاط خاندان سلوکی

آنتیوخوس معروف به اپیفان با لشکری جرار بر سر یهود تاخته وشهرشان را بغلبه وزور گرفت و گروه زیادی‌راکه طرفدار **بطلمیوس** بودند ازدم شمشیر گذرانید ولشکرش را فرمان داد که آنهارا بدون هیچ ترحم یاامتیازی غارت‌کنند .خودش معبدرا بکلی خراب وویران نمود، چون اسیر خشم وغضب بود یهودان را بترك شریعت و آئین آبائی خود وموقوف داشتن ختنه ونیز قربانی کردن خوك درمذبح مجبورساخت.

(یوزفوس۱ ، محاربهٔ یهود)

خاندان سلوکی—۱۸۸- ۱۷۵ قبل‌ازمیلاد

مرگ **آنتیوخوس** سوم بدورهٔ جنك های متوالیه‌ای که منتهی بشکست قطعی گردید خاتمه‌داد وشاید صلاح این خاندان هم‌در همین بودکه این پادشاه مغلوب ومسلوب‌الاعتبار اینطوربسرعت از نظرها غائب گردد، چه صلح وآرامش‌بمنتها درجهٔ ضرورت‌رسیده بود وآنهم ممکن نبود صورت گیرد مگر تحت نظریك پادشاه جدیدی که نکته‌ای را که گفتیم حقاً درك کرده و ضرورت برگرداندن اوضاع را بحالت اول کاملاحس کرده باشد.

نتیجهٔ جنك ما گنسیا گذشته از انتزاع آسیای صغیر در ارمنستان هم انعکاس بخشیده و آن از قید رقیبت خاندان سلوکی خود را آزاد نمود و ولایاتی هم‌که قسمتی از ایران کنونی را تشکیل میدهند شاید پیروی از آنها نموده سر ازاطاعت پادشاهان

۱- Josephus.

سلوکی برتافتند، چه آنها تا اینوقت از قید تبیعت آزاد نشده بودند. از طرف دیگر بدست آوردن دو ولایت مهم زرخیز یعنی سل سوریه و کلیکیه این نقصان بزرك وکسر فاحش راجبران نموده وازآنوقت دولت سلوکی بطورصحیح اطلاق برهمان‌دولت سوریه وشام میشده است.

سلکوس چهارم ملقب به **فیلوپاتر**[1] که بسریر شاهی نشست مجبور بود که غرامت جنك باروم را درچنین وقتی که شئون واعتبارات این‌سلسله بدرجهٔ صفر رسیده بود از رعایای خود مأخوذ دارد. مدت چهارده سال در صلح وسلم که وضعیت عصر و پیش آمد وقت آنرا ایجاب کرده بود سلطنت نمود ولی‌خالی ازشکوه و جلال و عاقبت در ۱۷۶ - ۱۷۵ بدست نخست وزیر خود بقتل رسید.

جلوس آنتیوخوس اپیفان ۱۷۵ قبل از میلاد

پس از آن برادر **آنتیوخوس** چهارم تاج شاهی برسر نهاد، او مدتی بعنوان گروگان در روم اقامت داشته است. بسیار مسرف و دارای صفات متضاد بود، این است مورخین در خصایل او اختلاف کرده اند، بعضی اورا نابغه و بعضی دیگر دیوانه دانسته‌اند ودرهرحال او اقساط غرامت جنك‌را درسرموعد بدولت روم میپرداخت واز همراهی بادشمنان این‌جمهوری بزرك اجتناب میورزید و ارتش مصر را که در صدد استرداد سل سوریه بر آمده بود رانده و از این جنك که در جریان آن اسکندریه در محاصره بود غنیمتی زیاد بچنگ آورد. بجنگی‌تازه مبادرت نموده وغالباً باید درآنوقت بتصرف تمام مصرموفق شده باشد.

جنك پیدنه، ۱۶۸ قبل از میلاد

در این اثناءدولت روم‌بجنگی مشغول گردید که‌آن عموماًمعروف بجنك‌سوم‌مقدونیامیباشد،**فیلیپ** پنجم‌تدارکات‌جنگی وافر و کینه و دشمنی زوال نا پذیری نسبت بدولت غربی برای پسر خود **پرسوس**[2] بمیراث گذاشت. مشار الیه در صدد بر آمد که اتحادی از یونان بر ضد دولت «برابره» تشکیل دهد ولی از عهدهٔ اینکار برنیامد و البته انتظاری هم غیر ازاین نبوده است، تا در سال ۱۷۱ قبل از میلاد لیژیونهای رومی دو باره در اراضی یونان

1- Philopator . 2- Perseus.

از ناوگان پیاده شده و بجنك پادشاه مقدونی که هیچکس با او متحد نبود پرداختند.

پیشرفت جنك تا مدت دو سال با **پرسوس** بود واگر او در این جنك اموال و خزائن خودرا آزادانه مصرف میکرد ممکن بود شکست فاحشی برروم وارد سازد ولیکن اینمرد نه سیاستمدار بود و نه سرباز چنانکه در میدان پیدنه وقتیکـه قشـون دشمن را فالانژ مقدونیا از جلو راند اگر در این حین یك حمله‌ای از طرف قسمت عمدهٔ سواره نظام بعمل میآمد جنك آنروز قاطع میشد ولی-سربازان رومی موقع بدست آورده نظام فالانژ را که **پرسوس** از رساندن مدد بوی کوتاهی کرده بود برهم زده و مغلوب نمود و به کفارهٔ این جبن و بی کفایتی **پرسوس** اسیر شده در کوچه های شهر روم او را برای نمایش دادن فتح گردانیدند. **پولی بیوس**[1] تاریخ استقلال دولت روم را از این جنك گرفته است زیرا باستثنای مجاهدت و کوشش مأیوسانه ای که از طرف **مهرداد** پادشاه پنت[2] بعمل آمد این آخرین جنگی بود که از طرف دو لتهـائی کـه مـدعی جمهوری روم بودند بوقوع پیوست.

تخلیهٔ مصر از طرف آنتیوخوس، ۱۶۸ قبل ازمیلاد

روم دراینوقت فرصتی بدست آورده لشکری جرار بمصر روانه نمود و نیز سفیری بدون درنـك نزد **آنتیوخوس** فرستاد. از قراریکه **پولی بیوس** مینویسد وقتیکه سفیر مزبور بنزد پادشاه رسید ورقه‌ای دست وی داد مشتمل برتصمیم رسمی مجلس سنا که بایداو مصررا تخلیه نماید و بعدسفیر نامبرده دائره ای روی ریك بدور خود کشیده وگفت قبل از اینکـه من پارا ازاین دائره بیرون نهم باید جواب مرا بدهی، **آنتیوخوس** را جرئت امتناع نبود، فوراً مصر را تخلیه نموده و بکشور خود برگشت و برای اینکه امر را مشتبه‌نماید و مرحمی بزخم خود گذاشته باشد جشنی که مرسوم ایام فتح و نصرت است بادبدبه و شکوهی خارج ازبیان برپا نمود.

جنگهای انتیوخوس درمشرق ومرك او ۱۶۵-۱۶۴

آنتیوخوس دانست که دیگر نمیتواند درمغرب سیاست تعرضانه وتهاجمانهٔ خود را ادامه دهد این بود مصمم گشت که کشورهای

۱- Polybius. ۲- Pontus.

از دست رفتهٔ خود را در مشرق استرداد نماید و عمده محرك او در این اقدام اضطرار و احتیاجی بود که بواسطهٔ اسرافهای بیهوده باو دست داده و چیزی در خزانه باقی نمانده بود. او اقتدا بپدر خود نموده بدواً بارمنستان حمله برد و خیلی زود آن کشور را باطاعت و انقیاد خود در آورد وشك نیست که خراجی هم از آنجا بگرفت و پس از آن بسوی ماد رانده ولی از رفتار و عملیات او در آنجا اطلاعی در دست نداریم و ظاهراً مواجه با ضدیت و مخالفتی نگردید و نام اکباتان بافتخار او به اپیفانیا [1] تجدید شد. در لرستان بی‌پروا از نصیبهٔ **آنتیوخوس** کبیر در صدد بر آمد که معابد آنجا را از نفایس اموالی که از موقوفات و نذورات جمع شده بود خالی سازد لیکن طوائف وحشی کوهستانی ویرا مجبور بفرار نموده از اراضی خود بیرون کردند. او بطوریکه در کتاب مکابیز [2] ذکر شده بعد از این فرار خجلت آور چیزی نگذشت که دیوانه شدو در تابا [3] که محلی است در پرسیس [4] در زمستان ۱۶۵ — ۱۶٤ در گذشت و سلطنت او باوجود فتوحاتی که کرده بود مملکت را دچار ضعف و مسکنت نمود.

آنتیوخوس اپیفان و یهودان

رفتار **آنتیوخوس اپیفان** بایهود واذیت و آزاری که بآنها رسانیده چون از مسائل ضمنی است قاعدتاً نباید در اینجا بآن اهمیت داد لیکن بواسطهٔ همین تعقیب ها و ظلم و ستم اوست که نامش معروف شده است و بنابرین نمیتوان اینموضوع را مسکوت عنه گذاشت. [5] کولونی محقر و مهاجر نشین کوچکی که ازیهود بدست **نحمیا** احداث شده بود موقع خود را در فلسطین حفظ نموده و از آنزمان تا اینوقت که زاید بر دو قرن میشد امور خود را تحت نظر کاهنی بزرگ اداره مینمود ولی آتش نزاع و جدال بر سر سل سوریه آنجا راهم فرا گرفته وبالاخره محل مزبور را داخل درقلمرو سلسلهٔ سلوکی نموده و یکی ازمستملکات آنها محسوب گردید.

۱- Apephanea· ۲- Maccabees· ۳- Tabae· ٤- Persis·

۵ - وآن در فصل ۲۵ بتوسط **بوان** ذکر شده است و نیز رجوع شود بکتاب **یوزفوس** وکتاب مکابیز (مؤلف).

در ایام فتوحات **اسکندر** کبیر که جمعی از اسرای یهود را بهیرکانیا فرستاده شهر های سوریه اعم از کنعان و فلسطین و فینیقیه چه بواسطهٔ مسکن گزیدن یونانیان درآن شهرستانها و چه بواسطهٔ سرایت آداب و رسوم قوم غالب بیشتر آنها در زبان و عادات و اخلاق بیونانیت تبدیل یافته بودند و مطابق مسطورات **یوزفوس** و دو کتاب مکابیز اهالی اورشلیم نیز بیونانیت گرویده بودند و در ثبوت آن همینقدر کافی است که بر اثر تقاضای هیئتی از نمایندگان یهود ورزش‌خانه‌ای که مرسوم یونانیان بود بهمان‌سبك و اسلوب دراورشلیم نیز بنانمودند، مگر اهالی آنجا دراین‌مسئله دوفرقه شدند، یکفرقه این عمل را مقبول شمرده جوانان خود را بورزش های یونانی و برهنه شدن در آنجا مجاز نمودند و فرقهٔ دیگر برضد این اساس بوده مطابق اخبار و روایاتی که از قدیم در دست داشتند آنرا ممنوع میدانستند.

آنتیوخوس که غیر از اخذ خراج بچیز دیگر توجه نداشت احتمال قوی میرود که یهودیان را در اداره و سوءِ ادارهٔ محل محقر آنها مجاز و مختار ساخته ولی بعدمجبور شده خودش مستقیماً امور آنها را تحت نظر بگیرد وشخصاً دخالت نمایدزیرادر غیبت **آنتیوخوس** در مصر یهودیان بطرف **بطلمیوس** میل نموده و بر **آنتیوخوس** طغیان نمودند و عاقبت پس از مصر باورشلیم رفته و مطابق نوشتهٔ **یوزفوس** که ما آن را تحت عنوان فصل جاری مذکورداشتیم نه تنها معبد را توهین و تاراج نمود بلکه‌داخل قدس‌الاقداس[1] نیز گردید و بدین نیز اکتفا نکرده مصمم گشت که اورشلیم را مجبور بقبول یونانیت کند. برای اجرای این‌منظور آئین ختنه را منسوخ کرده و در صحن معبد قدیم یهود معبد دیگری برای اجرای آداب و مراسم یونانی بنانمود و خوك را در آنجا قربانی کرد. این اقدامات و عملیات او یهودیان را بهیجان آورده در تحت ریاست **یهودامکابیوس** بنای زدوخورد را گذاشتند و فتوحاتی درخشان نمودند ولی بعداز مرگ **آنتیوخوس** بآنها آزادی کامل داده شد و اجازه‌دادند که آداب ورسوم‌مذهبی را موافق شریعت یهود بجای آرند و نیز عفو عمومی بآنها داده شد.

۱ - قسمت داخلی معبد اورشلیم بود که فقط کاهن‌بزرك یهود آنهم سالی یکروز در آنجا حق ورود داشت (مترجم).

دمتریوس منجی
۱۶۲-۱۵۰

پس از مرگ **آنتیوخوس اپیفان** پسرش که طفلی بود نه‌ساله در تحت سرپرستی **لی زیاس**[1] نامی بر تخت نشست. بی کفایتی و فساد اخلاق سرپرست نامبرده هرج و مرجی در کشور تولید کرده تا کار بجائی رسید که نمایندهٔ سیاسی روم را در ۱۶۳-۱۶۲ قبل از میلاد بقتل رسانیدند. **دمتریوس** پسر **سلکوس** چهارم که بطور گروگان در روم میزیست موقع را مناسب دیده در تریپولی واقع در فینیقیه از کشتی پیاده شده و عموم رعایا و لشکریان مقدمش را پذیرفته در سال ۱۶۲ قبل از میلاد سریر سلطنت را اشغال کرد.

تیمارکوس میلسی والی ماد که در روم معروف بود فوراً بدانصوب شتافته از مجلس سنا تقاضا نمود که ویرا بسمت پادشاهی ماد بشناسد؛ در نتیجهٔ این تقاضا که بلاشك رشوت زیادی هم ضمیمهٔ آن شده بود فرمانی از مجلس نامبرده صادر شد که خلاصه‌اش اینست که تا جائیکه تماس و ارتباط بروم دارد **تیمارکوس** پادشاه است. بدست‌آویز این فرمان ظاهراً حمله بسوریه برد ولی همچنانکه برای **مولون**[2] پیش آمد کرد نفوذ خاندان سلطنت سبب گردید که لشکریان از دور او پراکنده شده و بهمان بدبختی که در یکصد و شصت سال قبل از میلاد بسلف او روی آورد مبتلا گردید.

دمتریوس در وقت ورود ببابل و پذیرائی او در آنجا بلقب سوتر یعنی نجات دهنده ملقب گردید و در تاریخ نیز بهمین لقب معروف است و در همان سال ابلاغ رسمیت و شناسائی مقام خود را از دولت روم بدست آورد و علی‌الظاهر آتیهٔ درخشانی داشت لیکن **اسکندر** نامی که ادعای فرزندی **آنتیوخوس اپیفان** را میکرد رقیب او شد و بکمك مصر و حمایت روم بجنگ این نوباوهٔ شجاع خاندان **سلکوس** شتافت. اخلاق حمیدهٔ او کافی بود که در نزد اهالی سوریه که در اخلاق منحط شده و بسدرجهٔ پستی رسیده بودند منفور گردد چنانکه در جنگ اول **دمتریوس** غالب آمده ولی در جنگ دوم مغلوب شد و تا آخرین نفس در میدان جنگ پایداری نمود تا کشته شد و تقریبا این آخرین پادشاه معتبر خاندان معروفی است که روبزوال میرفت.

1- Lysias. 2- Molon.

فتوحات مهرداد اول پادشاه پارت ۱۷۰ - ۱۳۸ قبل از میلاد

اینك ما خامه را بطرف پارت معطوف داشته مینویسیم که **مهرداد** اول بموجب وصیت برادرش که درمدت حیات خویش فیلادلفوس را لقب اختیار کرده بود برسریر شاهی جلوس نمود. این پادشاه تازه موافق صورت سکه‌ای که در اول این فصل در بالای آن با سیمای شدید وقاهر و قیافهٔ موقر و سنگین دیده میشود افعالش نیز باصورت وی تطابق داشت بطوریکه سابقاً ذکر شد سلاطین یونانی باختر بواسطهٔ اشتغال بفتوحات ماورای جبال هندوکش در قلمرو اصلی خودضعیف شده بودند. **مهرداد** موقع را مغتنم دانسته دوناحیه از متصرفات آنها راکه در سرحد واقع شده بودند گرفته بقلمرو خود ضمیمه کردو چون **اوکراتید**[۱] سلطان باختر همش مصروف بخارج بود بطوریکه بایست اهتمامی در استرداد بلاد ازدست رفتهٔ خود ننمود، تا وقتیکه **آنتیوخوس اپیفان** حیات داشت **مهرداد** کمال احتیاط را بعمل آورد که ضدیت و خصومت او را بطرف خود متوجه نسازد لیکن پس از مرگ **تیمارکوس** ناگهان برماد تاخته و با جنگی خونین آن سرزمین را مسخر نمود. دراین اثناء بواسطهٔ شورشی که در هیرکانیا بر پا شده بود بسمت شمال عطف عنان نموده آن شورش را فرو نشاند، پس از آن از مرکز جدید خود بهالیمه[۲] برگشته و آنجارا بقهر و غلبه گرفت وکلیهٔ پارس وبابل راکه ازهمراهی و کمك از مغرب قطع امید کرده بودند در حیطهٔ اقتدار خود در آورد و بالاخره در اندك مدتی پارتیها مملکتی تأسیس کردند که از باختر تا فرات‌و از دریای خزرتاخلیج فارس‌وسعت داشت، **مهرداد** که **داریوش** سلسلهٔ اشکانی محسوب میشود بعد ازاین‌تا چند سال بدون اینکه بخیال فتوحات تازه‌ای بیفتد درصدد انتظام و تمشیت قلمروخود بر آمد.

در این اثنا پسر **اوکراتید** پادشاه باختر پدر خود را کشت و ارابه‌اش را روی جسد مرده او رانده و ازدفنش ممانعت نمود لیکن این پادشاه جدید مورد حمله وهجوم تورانیها و نیز زرانگیها و هندیها قرار گرفت و در همین اوان یعنی در حدود سال

---

۱. Eucratidas · ۲. Alyma·

یکصدو پنجاه قبل ازمیلاد **مهرداد** هم بباختر حمله کرده در صورتیکه او بکلی از مقاومت عاجز بوده است .

دمتریوس پادشاه سوریه که وقایع جنگ او بعدها ذکر خواهد شد بقشون باختر ملحق گردید ولی شکست خوردن و اسیر شدن او آخرین امید کمك ازسوریه را قطع نمود و باختر خسته و وامانده از سمت شمال شرقی مورد هجوم طایفهٔ سکا واقع شده درحالیکه ایالات مغربی اوضمیمهٔ قلمرو پارتیها گردید وسکنه ازمساکن اصلی خود رانده شدند، معذلك دولتی بنام باخترهند دردامنه های جنوبی هندوکش تشکیل یافته و تا پنجاه سال هم دوام نمود ولی بعد بواسطهٔ حمله و هجوم طوایف وحشی صحرا نورد ازمیان رفت .

خاندان سلکوس
۱۵۰ - ۱۴۰

با مراجعه بتاریخ خاندان **سلکوس** دیده میشود که **اسکندر** مدعی ملقب به بالاس[۱] در تحت نفوذ **بطلمیوس فیلومتور**[۲] سلطان مصر چهار پنج سال در سوریه سلطنت نمود ، **کلئوپاتر** دختر نامبرده را بحبالهٔ نکاح خود در آورد ولی مدتی نگذشت که تغییری در اوضاع روی داده **دمتریوس** دوم معروف به نیکاتور[۳] پسر **سوتر** که جوانی چهاردهساله بود بروی کارآمد و با اوجنگیده و مغلوبش نمود . **اسکندر** فرار کرده پس از یك شکستی که از **فیلومتور** خورد بقتل رسید و **کلئوپاتر** را پادشاه جدید بزنی گرفت . سوریه بواسطهٔ کشته شدن **فیلومتور** در جنگ از تبعیت مصر خارج گشت و باز مدعی دیگر پیدا شد و او **آنتیوخوس** ششم موسوم به **دیومپوس**[٤] پسر **اسکندر** بالاس بود که از **کلئوپاتر** بوجود آمده بود . **دیودوتوس**[٥] نام که نژادی پست داشت از اوحمایت میکرد . اهالی انطاکیه حاضرشدند که مقدم پسر **اسکندر بالاس** را بپذیرند و تا چندی دو پادشاه در سوریه سلطنت میکردند، **آنتیوخوس** درانطاکیه وایالات شمالی و **دمتریوس** درنواحی جنوبی. **دیودوتوس** که اسم **تریفون**[٦] بخودنهاد در ۱٤۳ ــ ۱٤۲ **آنتیوخوس** جوان را کشت وتاج وتخت را

۱— Balas. ۲— Philometor. ۳— Nicator. ٤— Diompus. ٥— Diodots
٦— Tryqhon.

در ۱۳۰ قبل‌ازمیلاد که دولتش نضج وقوامی گرفت مهیا گردید که با **فرهاد** پسر وجانشین **مهرداد** دست‌وپنجه نرم کند وبدینمنظور لشکری‌زیاد فراهم‌آورد که‌دستجات یهود هم تحت سرکردگی **ژان هیرکانوس**[1] نوهٔ **مکابی**[2] اول درآن داخل بودند. عدهٔ همراهان واعضاء واجزاء این اردو همچو معلوم میشود که ازحد افزون بوده است و همین کثرت عده وزیادتی جمعیت هم ظن‌قوی مدرود که سبب‌شکست وی گردید. دربین‌النهرین مانند برادرش مورد پذیرائی گرم اهالی واقع گردید وجمع کثیری زیر پرچم او در اینجا جمع شدند. در سه جنگ بردشمن غالب آمده بعلاوه بابل و ماد را نیز در تحت استیلای خود درآورد. پارتیها درجلو او به دژها و استحکاماتی که در میهن خود داشتند عقب نشستند و چنین معلوم میشد که باجد بزرگش **آنتیوخوس** و مثل او در نصیبه‌ای که داشت شریك بوده نایل‌بفتوحات نمایان خواهدگردید لیکن دراثناء زمستان و هنگام شدت سرما قشونش منحل شده وبشهرهای اطراف پرا کنده گردید و هر قسمتی در یك جا سکنی گزید. اهالی این‌شهرها از سوء رفتار ایشان و شاید بیشتر از زیادتی جمعیت این اردو (که مردم مجبور بودند خواربار آنها را بدهند) بستوه آمده حتی نفرتی در آنها تولید شده (وطبعاً طرفداراشکانیها گردیدند). مخصوصاً یکی‌از سرداران اوازتعدیات وتحمیلات زیاد برمردم وگرفتن عوارض ناروا نام خود رانگین و ببدی معروف ساخت. پادشاه پارت در اینموقع‌از درصلح داخل شده‌اماشرایطآن از طرف فاتح غالب چنان سنگین بود که قابل‌قبول نبود چه ازجملهٔ این شرایط‌یکی این‌بود که‌**فرهاد** فقط بایالت پارت قناعت نموده از باقی ممالکی که ازساوکی‌ها گرفته‌دست بر دارد و دیگر مبلغی بعنوان باج وخراج‌بپردازد ونیز **دمتریوس** محبوس را تسلیم‌دارد.

فرهاد دراین جا آخرین تدبیرش را بکار برد، یعنی **دمتریوس** را که برای چنین روزی‌در حبس‌نگاهداشته بود آزاد کرده بایك عده سوار بسوریه روانه داشت که برای **آنتیوخوس** درآنجا مشکلاتی فراهم کند لیکن ازخطائی که بعد ازحریفش سر زد معلوم شد که اینکار چندان ضرورتی نداشت زیرا بر اثر تحریکاتی که شده بود

1- John Hyrcanus · 2- Maccabee ·

شهرهای ماد سر بطغیان برآوردند، اهالی این بلاد حمله به‌پادگان‌های خود برده و همه را بقتل رسانیدند. **فرهاد** موقع را مغتنم دانسته با لشکریان خود بکمک آنها بها کباتان شتافت و در بین راه نزدیکی همدان به **آنتیوخوس** برخورده باو که موقعش از حیث عده خوب نبود حمله برد. این آخرین مرد جنگی خاندان سلوکی جراحتی بر داشته و شکست خورد و بعد برای خوف از اسارت خود را از بالای کوه پرت کرده زندگانی پرمشقت خود را خاتمه داد. پادشاه اشکانی بقیهٔ قشون عظیم دشمن را اسیر کرده وبعد باشدت غضب به‌سلوکیه راند و سکنه را بشدید ترین وضعی سیاست و مجازات کرد.

زوال خاندان سلکوس

لیکن مذکورهٔ بالا شرحی بود که فقط برای آگاهی خوانندگان ذکر شد و حقیقت امر این است که مرگ **آنتیوخوس** سی‌ده باقتدارات وسیعهٔ خاندان سلوکی خاتمه داد. از آن تاریخ ببعد قوهٔ مختصری هم که برای آنها باقیمانده بود صرف منازعات داخلی گردید. چنانکه چند سال بعد از این تاریخ که دولت روم درمقام توسعهٔ کشور وبسط فتوحات خود برآمد جنگهای او باپادشاه پُنت و ارمنستان بود والا از نسلهای **سلکوس** که رو بانحطاط و زوال گذارده بودند هیچ اسمی نیست.

مقام خاندان سلوکی در تاریخ

خاندان سلوکی که درتاریخ ایران وحتی در یك صحنهٔ وسیعتری مقام بس مهم و درخشانی را دارا میباشد مقتضی است قبل از اینکه ما این سلسله را ترك کنیم لحظه‌ای مکث کرده نقشی را که آنها بازی کرده‌اند تحت مطالعه بیاوریم.

بوان[1] میگوید درسلطنت جانشینان **اسکندر** سه‌عقیدهٔ متمایز وجود داشته‌است یکی عقیدهٔ شرقی ودیگر مقدونی و عقیدهٔ سوم مال یونان بوده است و اما عقیدهٔ مربوط بشرق و آن عبارت بود ازاینکه‌پادشاه‌را هیچوقت نمیتوان مسئول دانست وآنچه میکند مشروع وحق است و باید دانست که این عقیده حتی درحیات **اسکندر** شروع بانتشار کرده بود ولی در این شك نیست که آن دو عقیدهٔ دیگر یعنی یونانی و مقدونی با آن تصادم داشته است.

---

۱ ـ خاندان «سلوکی» فصل سی‌ودوم (مؤلف).

از طرف دیگر پادشاهان سلوکی مدعی بودند که با پادشاهان مشرق زمین فرق و تفاوت دارند و این ادعا تا یك اندازه راست هم بوده است و این سخن شاید مقرون بحقیقت باشد که ایشان در رفتار خود با افراد کشور بین مشرقیها که بتحمل و بردباری عادت کرده بودند با مقدونیها و نیز یونانیها که بـاید آنها را در اینقسمت نقطهٔ مقابل دانست فرق میگذاشتند.

در مقدونیا سلطان را وجودی عالیشأن میدانستند و جنبهٔ خدا وندگاری باو میدادند لیکن در جریان عمل از این رتبه و مقام او کاسته بلکه در بعضی مواقع تحت نظـارت اشراف درجهٔ اول کشور و قوای ارتش قرار میگرفت. در مشرق زمین این نظارت بعوض اشراف مملکت با درباریان و مخصوصاً با آنهائی بوده است که مورد توجه و طرف علاقهٔ شخص پادشاه بودند و اما دخالت قشون در انتخاب یا تعیین یك پادشـاه باید دانست که آن برسبیل اتفاق پیش میآمد، چنانکه **آنتیوخوس** بزرگ بهمدستی و کمك قشون بسلطنت رسید و در حقیقت سلطنت سلوکی ها دوجنبه داشت چه آن نسبت برعایا و افراد مشرقی سلطنتی بود استبدادی لیکن این استبداد بواسطهٔ قشونی که اصلا بومی و در واقع قشون ملی بود تعدیل می یافت و از سورت آن میکاست، از این گذشته تمام خصایل و صفات و نیز عملیات و اقدامات و یا رویه و خط مشی آن ها در تحت تأثیر زبان و افکار یا طرز پرورش و آموزش یونانی بوده است و بنابرین مهمترین چیزهائی که خاندان سلوکی از خود بمیراث گذاشته این است کـه چراغ مدنیت و عقاید و افکار یونان را فروزان نگاهداشته تا اینحد که پرتو آن در پارتیهای خشن نیز ظاهر و نمایان گردید، از این بالاتر مشرق ادنی کـه قسمت مهم وعمدهٔ آسیاست بر اثر اشاعت و انتشار تمدن یونان در آنجا ازغلبه و هجوم طوایف و حشی محفوظ مـاند. هرچند این خاندان در آخر ازکار افتاده ناتوان شدند و این وحشیها کارخودرا کردند، اما روم بجای آنها نشسته تاچندین قرن طوایف صحرا نشین آسیای مرکزی وریگستان عرب را بجای خود نشانده و از حملات آنها جلوگیری نمود تا اینکه روم بیزانس هم رو به انحطاط نهاد و در برابر حمله و هجوم دولتی تازه سپر انداخت و از بین رفت.



چهار درخمی نقرهٔ ارداول

فصل بیست و نهم

دولت پارت و روم و پنت

> من انتقام خودم را بقدری که ممکن بود از دنیا گرفتم ، مرگ فقط اجرای نقشهٔ مرا ناتمام گذارد . من دشمن رومی‌ها و استبداد آنها هستم و یوغ افتضاح آور آنها را بگردن نگرفتم . من جرئت دارم که مباهات کنم زیرا در میان تمام اشخاص مشهور فقط من سرآمد کینه جویان رومی‌ها بوده‌ام . هیچکس مانند من فتح را برای آنان گران تمام نکرد . هیچکس مانند من تاریخ رومی ها را پر از مصیبت و بدبختی نکرد .   «راسین[1] ، مهرداد»

خطر طوایف صحرانورد

پوشیده نماناد که تاعصر حاضر منابع ومدارکی که تاریخ ایران را باچین مربوط سازد در دست نبود ، لیکن امروزه بمساعدت وزحمات بعضی ازارباب این فن که شایستهٔ نام بلند ارجمند و سزاوار همه نوع افتخارند میتوانیم در مبادی و چگونگی مهاجرت این طوایف وحشی بیابان گرد که اثراتی در تاریخ عالم گذاشته‌اند تحقیقاتی بعمل آوریم .

در سال ۲۵۰ قبل از میلاد که مقارن باطلوع سلسلهٔ اشکانی است وقایع مهمی در کشور چین روی داد که منجر به زوال خاندان چو[2] که چندین هزار سال[3] سلطنت

۱- Racin. ۲- Chou.

۳- منابع عمدهٔ نگارنده دراینموضوع بشرح زیر است: «یکهزارسال تاتار» تالیف ی ، ح ، **پارکر** ، «قلب آسیا» تالیف ف ، ح ، **سکرین** وسر **دنیسون رس** . «دلایل جغرافیائی تاریخی برشخصیت‌هون - نوهون» اثر **کالمن نماتی** Kalman Nemati . «مجلهٔ آسیائی سه ماهه» شمارهٔ آوریل ۱۹۱۰ . در خصوص طائفهٔ سکارجوع شود به «سکستان» بقلم دکتر ف ، و ، **توماس** ، «جریدهٔ ر، آ، س» شمارهٔ ژانویهٔ ۱۹۰۶ (مؤلف) .

از طرف دیگر پادشاهان سلوکی مدعی بودند که با پادشاهان مشرق زمین فرق و تفاوت دارند و این ادعا تا یك اندازه راست هم بوده است و این سخن شاید مقرون بحقیقت باشد که ایشان دررفتار خود با افراد کشور بین مشرقیها که بتحمل و بردباری عادت کرده بودند با مقدونیها و نیز یونانیها که بـاید آنها را در اینقسمت نقطهٔ مقابل دانست فرق میگذاشتند.

درمقدونیا سلطان را وجودی عالیشأن میدانستندوجنبهٔ خدا وندگاری باو میدادند لیکن در جریان عمل از این رتبه و مقام او کاسته بلکه در بعضی مواقع تحت نظارت اشراف درجهٔ اول کشور و قوای ارتش قرار میگرفت. در مشرق زمین این نظارت بعوض اشراف مملکت با درباریان و مخصوصاً با آنهائی بوده است که مورد توجه و طرف علاقهٔ شخص پادشاه بودند و اما دخالت قشون در انتخاب یا تعیین یك پادشاه باید دانست که آن برسبیل اتفاق پیش میآمد، چنانکه **آنتیوخوس** بزرگ بهمدستی و کمك قشون بسلطنت رسید و در حقیقت سلطنت سلوکی ها دوجنبه داشت چه آن نسبت برعایا و افراد مشرقی سلطنتی بود استبدادی لیکن این استبداد بواسطهٔ قشونی که اصلا بومی و در واقع قشون ملی بود تعدیل می یافت و از سورت آن میکاست، از این گذشته تمام خصایل و صفات و نیز عملیات و اقدامات و با روبه و خط مشی آن ها در تحت تأثیر زبان و افکار یا طرز پرورش و آموزش یونانی بوده است و بنابرین مهمترین چیزهائی که خاندان سلوکی از خود بمیراث گذاشته این است کـه چراغ مدنیت و عقاید و افکار یونان را فروزان نگاهداشته تا اینحد که پرتو آن در پارتیهای خشن نیز ظاهر و نمایان گردید، از این بالاتر مشرق ادنی کـه قسمت مهم وعمدهٔ آسیاست بر اثر اشاعت و انتشار تمدن یونان در آنجا ازغلبه و هجوم طوایف و حشی محفوظ ماند. هرچند این خاندان در آخر ازکار افتاده ناتوان شدند واین وحشیها کارخودرا کردند، اما روم بجای آنها نشسته تاچندین قرن طوایف صحرا نشین آسیای مرکزی وریگستان عرب را بجای خود نشانده و از حملات آنها جلوگیری نمود تا اینکه روم بیزانس هم رو بهانحطاط نهاد و در برابر حمله و هجوم دولتی تازه سپر انداخت و از بین رفت.





چهار درخمی نقرهٔ ارداول

فصل بیست و نهم

دولت پارت و روم و پنت

> من انتقام خودم را بقدری که ممکن بود از دنیا گرفتم ، مرگ فقط اجرای نقشهٔ مرا ناتمام گذارد . من دشمن رومی‌ها و استبداد آنها هستم و یوغ افتضاح آور آنها را بگردن نگرفتم . من جرئت دارم که مباهات کنم زیرا در میان تمام اشخاص مشهور فقط من سرآمد کینه جویان رومی‌ها بوده‌ام . هیچکس مانند من فتح را برای آنان گران تمام نکرد . هیچکس مانند من تاریخ رومی ها را پر از مصیبت و بدبختی نکرد .
>
> «راسین[1] ، مهرداد»

خطر طوایف صحرانورد

پوشیده نماناد که تاعصر حاضر منابع ومدارکی که تاریخ ایران را باچین مربوط سازد در دست نبود، لیکن امروزه بمساعدت وزحمات بعضی ازارباب این فن که شایستهٔ نام بلند ارجمند و سزاوار همه نوع افتخارند میتوانیم در مبادی و چگونگی مهاجرت این طوایف وحشی بیابان گرد که اثراتی در تاریخ عالم گذاشته‌اند تحقیقاتی بعمل آوریم .

در سال ۲۵۰ قبل از میلاد که مقارن باطلوع سلسلهٔ اشکانی است وقایع مهمی در کشور چین روی داد که منجر به زوال خاندان چو[2] که چندین هزار سال[3] سلطنت

۱- Racin. ۲- Chou.

۳- منابع عمدهٔ نگارنده دراینموضوع بشرح زیر است: «یکهزارسال تاتار» تالیف ی ، ح، **پارکر** . «قلب آسیا» تالیف ف ، ح، **سکرین** وسر **دنیسون رس** . «دلایل جغرافیائی تاریخی برشخصیت هون - نوهون» اثر **کالمن نماتی** Kalman Nemati . «مجلهٔ آسیائی سه ماهه» شمارهٔ آوریل ۱۹۱۰ . در خصوص طائفهٔ سکا رجوع شود به «سکستان» بقلم دکتر ف ، و، **توماس** . «جریدهٔ ر. آ. س» شمارهٔ ژانویهٔ ۱۹۰۶ (مؤلف) .

داشتند گردید، سپس این کشور پهناور بچندین ایالت تقسیم شد که همیشه با هم بزدو خورد اشتغال‌داشتند لیکن پس‌از چندی که از این میانه گذشت شخصی شجاع‌ونامدار موسوم به تسین[1] از میان برخاسته و بالاخره اقتدارات مرکزی را تجدید نمود. بزعم جمهور او همان شخصی است که بانی دیوار چین گردید وسدی در مقابل تهاجمات و حملات طوایف وحشی صحرا گرد بنا نمود و ازاین راه درطریق نهضت ومهاجرت آنها تغییراتی حاصل گشت.

در دو قرن قبل از میلادچین برای دفعهٔ اول یك دولت معظم جهانگیری گردید و در همان اوان طوایفی که در تاریخ چین معروف بودند به‌هون‌نو[2] یا هونها باطوایف صحرانشین مجاور موسوم به‌یوئه‌چی جنگیده و آنها را بسمت مغرب تارودخانهٔ ایلی[3] راندند. در این جا آنهابطوایفی برخوردندقوی و نیرومند و چون دیدند که نمیتوانند بر ایشان ظفر یابند لذا بطرف جنوب رانده شده و در حدود طایفهٔ سکا فرود آمدند؛ طایفهٔ اخیرالذکر در سال ۱۶۳ قبل‌از میلاد از اراضی خود مهاجرت کرده درسواحل رود تاریم[4] مسکن گزیدند. سکاها به نوبهٔ خود به‌سر داریه هجوم برده دولت یونانی باختر را منحل و تارو مار کردند. مهاجرت و حرکت طوایف یوئه‌چی سبب گردیدکه طوایف وحشی دیگری که از پشت سر بآنها فشار آمده و رانده میشدند مانند امواج دریا پی در پی بممالك جنوبی که نسبهٔ متمدن بودند هجوم برده تا اراضی‌تازه‌ای‌بدست آورده و درآنجاها سکنی گزینند.

گر چه این مهاجرت ها و تهاجمات خوش بختانه در یکوقت صورت نمیگرفته بلکه بمرور زمان واقع میشد اما در تولیدخطر غیر قابل‌تدارك همه باهم شریك‌بودند، چه هر ناحیه ای را که تارومار کرده در آنجا جایگیر میشدند ناحیهٔ دیگر دچارهمان فتنه و بلیه میگردید و بهمین ترتیب تمام عالم تمدن از این نهضت و جنبش در معرض مخاطرهٔ هتی‌ها یاطوایف وحشی صحرا گرد بودند که از خصایص آنها این بود که پیران قبیلهٔ خود راکشته و از گوشت آنها تغذی مینمودند و نیز زنان در میانشان

۱- Tsin، ۲- Hiung-Nu، ۳- Ili، ٤- Tarim،

مشترك بودند و دیگر در همهٔ عادات و آداب بخشونت و وحشیگری رفتار مینمودند و البته استیلاء و غلبهٔ چنین قومی بلیه و تهلکهٔ بزرگی برای نوع بشر بوده است. بنابعقیدهٔ بعضی حتی امروز هم جنس زردپوستان موجب خوف و وحشت میباشند ولیکن ژاپون که از ممالك عمدهٔ تورانی است داخل کمیتی[1] ملل گردیده و چین هم برای نیل بدین سر منزل مقصود کوشش میکند؛ بنابراین ما اینرا بمشکل میتوانیم بفهمیم که درآنروز شکست خوردن بدست آنها عبارت بود از مرگ، آری مرگ زن و مرد و کودك ولی بعد از شکنجه های بسیار و یا یك زندگانی که مرگ بمراتب بر آن ترجیح داشته است.

فتوحات طوایف صحرانشین در پارت

در همین زمان پرخوف و خطر بود که **فرهاد** دوم پس از فاتح شدن در مقابل قوای سلوکی برای تسخیر سوریه خود را معطل نکرده بدون درنگ برای دفاع ازمملکت خویش بپارت شتافت. او بسیاری از لشکریان **آنتیوخوس** را که اسیر کرده بود داخل قشون نمود. وقایع این جنگ را مورخین بتفصیل ذکر کرده‌اند و بظاهر معلوم میشود که آن تا چند سال هم طول کشیده است ولی در آخر پارتیها بواسطهٔ قصور یونانیانی که در لشکر پارت بودند و نیز مرگ پادشاه شکست خوردند. جانشین **فرهاد** کار های ویرا دنبال کرد وجنگ را ادامه داد؛ لیکن اوهم نتوانست از عهدهٔ این طایفهٔ خونخوار بر آید و عاقبت در جنگ کشته شد.

مهرداد دوم ۱۲۴–۸۸ قبل از میلاد

بعد از این شکست دوم چنین بنظر میآمد که پارتیها در شرف زوال و اضمحلال میباشند لیکن در این میانه **مهرداد** دوم که پادشاهی خوش بخت یاسرداری لایقتر بود برسریر شاهی نشست. او از عملیات و اقدامات خود تغییری در اوضاع پدید آورد و در جنگ با طوایف وحشی چنان درس عبرتی بآنها داد که اراضی پارت را بکلی ترك گفته با قوای خود بجستجوی سر زمینی افتادند که بتوانند با سکنه وقوای آنجا مقاومت کنند و عاقبت

1– Comity

بر سر کشوری که امروز افغانستان خوانده میشود ریختند. **مهرداد** حقیقةً تا این درجه موفقیت حاصل نمود که ولایت چندی را درطرف مشرق گرفته ضمیمه کرد. از سکه هائی که دردست است ثابت میشود که در خلال آن ایام شاهزادگانی دارای اسامی والقاب اشکانی در نزدیکی جبال هیمالیا سلطنت داشته‌اند. باری **مهرداد** بعداز تمشیت وانتظام امور ولایات تازهٔ خود بمغرب امپراطوری خویش متوجه گردید، چه **هیمروز**[1] نایب ـ السلطنهٔ بابل در مقام خود سری و طغیان برآمده ولی قوت وقدرت سلطان پارت باقشون جرّاری که آماده داشت بیش از این بود که کسی بتواندبا اومقابلی کند ولذا **هیمروز** بآسانی مقهور و مغلوب گردید.

پارت و ارمنستان

ما در ضمن جنگ های کشور گشایان آشور شرحی ازارمنستان وپایتخت آن وان ذکرنموده و گفتیم که طوایف نری[2] واُرارتو و نیز من نای[3] در آنجا سکنی داشتند، لیکن در سدهٔ هفتم پیش از میلاد ارمنی‌ها که از نژاد آریامیباشند بظاهر ازسمت مغرب وارد این سرزمین شدند. **هرودوت**[4] وقتیکه دستهٔ سپاه آنها را درجزو لشکر عظیم **خشایارشا** ذکرمیکند آنان را ازمهاجرین فریژی قلمدادکرده است. در کتیبه های بیستون درمیان ولایات امپراطوری ایران ارمنستان (ارمینا) هم ذکر شده است و در تاریخ بعدی ما ارمنستان را گاهگاهی میشنویم ولی رویهمرفته حائز اهمیت خاصی نیست، اینمطلب قابل ملاحظه است که ارامنه خودشان را باسم «هایکا» مینامند که آن لفظ جمع ومفردش «های» نام پهلوان داستانی آنها میباشد، زمانیکه **مهرداد** اول در مقام توسعهٔ قلمرو خود بر آمد ارمنستان که مجبور باطاعت و فرمانبرداری **آنتیوخوس** اپیفان بود دوباره طوق تابعیت خاندان سلوکی را دور انداخت و این امر بظاهر معلوم میشود که بکمك و دستیاری پارت صورت گرفته است، چه سلطان جدید آن که از ۱۵۰ تا ۱۲۸ قبل ازمیلاد سلطنت کرده یکنفر اشکانی موسوم به **وال ارساسیس**[5] بوده است. فرزند او که باپنت جنگ کرده است

۱- Himerus. ۲- Nairie. ۳- Mannai.

۴- **هرودوت** ۷، ۷۳. (مؤلف)

۵- Val-Arsaces.

تا ۱۱۳ قبل از میلاد سلطنت داشته و بعد **ارتاکسیاس**[1] جانشین وی گردیدگه‌اوهمان **ارتاوسدس**[2] **ژوستن** مورخ میباشد. قریب بیکصدسال قبل از میلاد **مهرداد** بدین کشور حمله برده است، هر چند شرح این جنگ بما نرسیده ولی از اشارات **استرابو** چنین مفهوم میشود که **تیگران** فرزند بزرگ پادشاه ارمنستان چند سالی برسم گروگان در پارت میزیست و از این بطور وضوح معلوم میگردد که دولت پارت فاتح بوده است، لیکن **ارتاوسدس** مدتی بسلطنت باقی بوده و بعد از او ارمنستان تا مدت بیست سال تحت سلطنت **تیگران** بوده و حدود آن در اینمیانه توسعه یافته از خلیج ایسوس و دریای مغرب تـا بحرخزر امتداد داشته‌است. ما در شرح حالات پادشاهان پارت مسئله ارمنستان را که در درجهٔ اول اهمیت است مرتباً ذکر خواهیم نمود.

توسعهٔ روم ۱۹۰ - ۱۴۹ قبل از میلاد

هنگامیکه **آنتیوخوس** کبیر از افواج روم در ماگنسیا[3] شکست خورد بنظرچنین میآمد که استقلال دول آسیای صغیروسوریه بایستی خاتمه یابد لیکن دولت روم عقب نشسته و تـا یك پشت سیاست عدم مداخله را تعقیب مینمود و شاید آن مبنی بود بریك سیاست عاقلانه ای که باو القا شده بود. دولت های مختلف مزبور دراینمدت بدون هیچ مداخلهٔ مسلحانه از طرف مغرب بحال خود بوده و آنچه میلشان بود مطابق آن عمل میکردند. در سال ۱۶۸ قبل از میلاد بواسطهٔ جنگ پیدنه و تصرف مقدونیه وضعیت بکلی تغییر پیدا کرد، چنانکه تخلیـهٔ مصر از طرف **آنتیوخوس** اپیفان براثرحکم موجز و شدیداللحنی که باو شده بود شاهدی‌است بر این مدعا. چند سال بعد ازاین (۱۵۱ـ۱۴۵ قبل از میلاد) یکنفر مدعی در مقدونیه پیداشد و اکائی ها نیز پرچم مخالفت بر افراشتند و این‌حوادث و پیش‌آمدها منجر بتاراج کرنت[4] و دخول یونان در تحت تبعیت حکمران (فرماندار) رومی مقدونیا گردید، هرچنددولت روم در ابتدا دخالتی مستقیم در ادارهٔ

---

[1]– Artaxias. [2]– Artavasdes.

[3]- این اسم در بعضی نوشتجات فارسی «مگنزیا» نیز ضبط شده است (مترجم).

[4] - Corenth.

آن کشور نمود. در سال ۱٤٦ قبل از میلاد کارتاژ بدست سی‌پیو[1] سردار روم سقوط یافته و او بعد از تصرف آنجا شهر را چنان خراب کرد که باخاك آنرا یکسان نمود. باز قضیهٔ دیگری پیش آمد که آن شاید در اثر یعنی اثر مستقیم از همه مهمتر بود و بالاخره توجه دائمی روم را بطرف مشرق جلب نمود و آن چنانست که پادشاهان پرگام همیشه از متحدین ثابت جمهوری روم بودند، اگر چه خدمات **اومنس**[2] پادشاه آنجا در جنگ پیدنه[3] نسبت بدولت روم بلاعوض مانده و پاداش آن داده نشده بود معذلك جانشین او **اتالوس** که در وقت مردن وارثی نداشت در ۱۳۳ قبل از میلاد کشورش را در وصیت خود بروم واگذاشت. این وصیت مورد قبول واقع شده پسری که از **اومنس** باقیمانده و در مقام ادعا بر آمده بود مغلوب گردید و دولت روم کشور نامبرده را بتصرف در آورد باینمعنی قسمتی از آن که جزء تراس بود بمقدونیا که آنوقت ولایتی متعلق به روم بود ملحق شد و نواحی و بخش‌های مشرقی آن به **مهرداد** پنت[4] که او نیز از متحدین روم بود واگذار شده و آن قسمتی که بیشتر از همه ذیقیمت و گران بها بود باسم «آسیا»[5] ولایت رومی گردید. این تقسیم در سال ۱۲۹ قبل از میلاد بترتیب بالا بانجام رسید. دولت روم در اینوقت وضعیتی پیدا کرد که بکلی مغایر با وضعیت او در اواخر قرن دوم بود چنانکه از این تاریخ ببعد طریقه و مسلکی را که دنبال میکرد نظیر بریتانیای کبیر آن طریقه و مسلك نتیجهٔ مستقیم یك نقشهٔ مهاجمه و تجاوزکارانه‌ای نبود که با تأمل و فکر یا اراده و اختیار کشیده شده باشد بلکه پیش آمد و اوضاع وقت و یرا بر آن مسلك مجبور ساخت.

تشکیل سلطنت مهرداد ششم پادشاه پنت ۱۹۰ - ۱۲۰ قبل از میلاد

مهرداد پنت که از طرف پدر به پادشاهان هخامنش و از طرف مادر بسلاطین سلوکی میرسد داهیه ای مثل او در عرصهٔ تاریخ خیلی کم میشود پیدا کرد، در کودکی بواسطهٔ قتل پدر یتیم مانده

1- Scipio. 2- Eumenes. 3- pydna.

٤- اینکه من این اسم را به سبکی که در نوشتجات قدیم روم بوده استعمال میکنم برای این است که تا از **مهرداد** همنام خود پادشاه پارت فرق پیدا کنند (مؤلف).

٥- این لفظ در کتب عهد جدید درهمین معنی استعمال شده‌است. رجوع شود به اعمال رسولان باب ۱٦ آیه ٦- (مولف).

در محیطی حتی محیط خانواده اش که پر از فساد اخلاق یعنی غدر و خیانت بود پرورش یافته و این طرز پرورش اخلاق اورا صلب وسخت واز راستی منحرف ساخته بود ونیز بر اثر آواره گردی و سر گردانی که در زندگی خود بآن معتادشده ساختمان بدنی وی مستحکم و قوی بوده است. خصایص عقلی وی او را برای درك صنایع و ادبیات یونان قابل و مستعد کرده و بقدر کفایت از آنها بهره مند گشته بود. در عدم صداقت و قساوت قلب کمتر پادشاهی نظیر او یافت میشده ولی در جدیت و فعالیت و نیز دخول در مشکلات و کفایت و قابلیت باعث تعجب همه بوده است. شروع سلطنتش در سر زمینی مثل پنت شده که دور دست و بی اهمیت بوده است، چه آن شامل نواحی جنوب دریای سیاه بود که از سینوپ[1] و طرابوزان تا حوالی باطوم خالیه وسعت داشته است، لیکن چندی نگذشت که دارای امپراطوری معظم و قوی مشتمل بر مینگرلیا[2] و ایمری‌تیا[3] در مشرق دریای سیاه و سواحل شمالی آن گردید. پیش‌آمد و اوضاع هم آنوقت با این جوان فاتح مساعدت نمود، چه شهرهای یونان در آن زمان باندازه‌ای ضعیف و ناتوان شده بودند که با اقوام غارتگری که آنها را تهدید نموده[4] و از هیچگونه تعدی و تحمیلات نامشروع فروگذار نمیکردند تاب مقاومت‌نداشتند ودر نتیجهٔاین اوضاع ناگوار از **مهرداد** استمداد نموده وورودش رابرای‌خود مانندیك نجات دهنده گرامی شمردند. از اینجا کشوری بنام بوسپوروس[5] برای او تشکیل یافت که نه تنها از حیث نقد و جنس نافع و سود بخش بود بلکه انواع فوائد و منافع دیگری که بتصور آید از آنجا بدست میامد. او فتوحات خود را تا این جا خاتمه نداده ارمنستان کوچك راهم بقلمروخویش افزود. با **تیگران** که آنوقت بجای پدر برتخت ارمنستان نشسته بود طرح اتحاد و دوستی ریخته قرار دادی بست و دخترش **کلئوپاتر** را نیز بنکاح او در آورد، اگرچه جزئیات این قرارداد برما معلوم نیست، لیکن بظاهر باید

۱- Sinope. ۲- Mingrelia. ۳- Imeritia.

۴- **مومسن** (کتاب ٤ فصل ۸) کتیبه‌ای را در البیا (Olbia) واقع در نزدیکی دهنه دنیپرذکر میکنند که در آن کتیبه شرحی از زمان معاصر راجع بمظالم و اذیت و آزار دائمی طایفهٔ سیت یاتوراتیها ذکر شده است(مؤلف).

۵-Bosporus.

که آن مشتمل بر تعاون و همراهی بهم و نیز تعیین حدود کشور گشائی و قلمرو همدیگر بوده است . اکنون دیده میشود که **مهرداد** پادشاه پنت که یکی از متفقین روم بود بواسطهٔ عقد قرارداد مزبور با ارمنستان متحد شده حدود استیلا و نفوذ خودرا درمقابل پارتی ها رسانیده است بجائی که باید آنرا باصطلاح امروز منطقهٔ نفوذ آنهایعنی پارتیها خواند .

تاکنون بمنافع دولت روم مستقیماً مداخله ای نشده بود و لی بر اشخاص خبیر و بصیر باید معلوم شده باشد که ایجاد این دولت جدید با مراتب و کیفیاتی که ذکر شد برای امنیت مشرق بفال نیك شمرده نمیشد ، خاصه وقتیکه پافلاگونیه وکاپادوکیه هم جزو قلمرو **مهرداد** در آمدند . اینجا مجلس سنای روم مجبور بعملیات گردیده در سال ۱۰۲ قبل از میلاد کلیکیه را دولت روم ببهانهٔ اینکه اهالی آن جزء دزدان دریائی در آمده بودند در تحت اقتدار خود در آورده بفرماندار آن جا **لوسیوسولا**[1] دستور داد که مداخله در امود کاپادوکیه نماید . **مهرداد** در اینموقع جرئت نکرد که از عملیات نمایندهٔ روم جلوگیری نماید ، **سولا** بسرعت از وسط این کشور گذشته وآنجا را محل تاخت و تاز قشون خود قرارداد . این اولین موقعی بود که لشکر روم بساحل فرات یعنی بیك جائی رسید که مقدر بود در آینده سرحد مشرقی آن امپراطوری ونمایشگاه علمیاتی بس بزرگ گردد . لیکن این نهضت **سولا** نتیجهٔ دائمی نداشت چه پس ازمراجعت او **تیگران** پادشاه ارمنستان نمایندهٔ روم را ازآن سرزمین خارج کرد وپافلاگونیه نیز که قبلا تخلیه و واگذار شده بود تحت تصرف در آمد . پس از وصول این خبر سنای روم افسر رومی دیگری را بسمت سفارت ونمایندگی بآنجا روانه نمود و در سال ۹۰ قبل از میلاد **مهرداد** مجدداً آنجا را واگذاشت .

ابتدای روابط مابین پارت و روم ۹۲قبل از میلاد

در این شکی نیست که **مهرداد** دوم پادشاه اشکانی جداً مراقب ترقی و بزرگ شدن ارمنستان بوده و رفتارش را با نظر دقت می نگریست چه **تیگران** پادشاه آنجا بحمایت **مهرداد** اشکانی بجای پدر بر تخت ارمنستان نشسته و در حقیقت تخت و تاج

[1]- Luciussulla.

خود را مرهون مساعی وی میدانسته و بپاداش نیکی هایش قسمتی از نواحی ارمنستان را طبق معاهده‌ای بـاو و اگذار کرده بود ولی‌پس از آمدن روی کار نه تنها آنچه‌داده بود پس گرفت بلکه بحدود پارتیها دست اندازی نموده صفحاتی را که جزء دولت پـارت می شناختند غارت کرد. عاقبت پس از اینکه **سولا** بنمایندگی روم بساحل فرات رسید سفیری از طرف دولت پارت برای بستن یك قرار داد تدافعی و تهاجمی بنزد وی فرستاده شد، این ملاقات متضمن فال بدبود چه **سولا** سفیر روم بواسطهٔ نفوذی که داشت مقام محترم را بین پادشاه کاپا دوکیه و **اروباز**[1] سفیر ایران اشغال میکرده و لذا **اروباز** پس ازمراجعت بپارت بجرم اینکه احترام دولت متبوعهٔ خود را منظور نداشته‌است محکوم شده ونقد حیاتش را از کف داد. باری **سولا** از انعقاد چنین قرار دادی شانه خالی کرد و شاید در این باب اختیاری هم نداشته است و در هـر صورت این موضوع‌بحال وقفه افتاد، هرچند این مطلب قابل تذکار است که این دودولتی‌که مقدرشده بودسالیان دراز برای منافع شرق وغرب دست وگریبان باشند در بادی امر با هم به منظور دوستی فتح باب مراوده نموده بنای اتحاد ویگانگی را گذاشته اند.

نخستین ارتباط چین با ایران ۱۲۰-۸۸ قبل از میلاد

واقعاً دانستن این مطلب خیلی دلچسب است که **مهرداد** دوم نه‌اول پادشاه ایرانی است که بـاب ارتباط ومناسبات با جمهوری بزرگ غرب‌را بازنموده بلکه اولین سفیرچین را نیز که بدیدار ایران آمده بود دردربار خویش پذیرفته است[2]

علمای چین باهم اتفاق دارند که تا یکصد وچهل قبل از میلاد اطلاعی‌درچین از اوضاع غرب نبوده است، ولی در دورهٔ خاندان **هان** هیئتی به‌اطراف و جوانب‌اعزام شده، از جمله چند تن هم به سر زمین پارت که به اصطلاح آنها (آن سیه[3]) گفته

۱- Orobazos.

۲ «اطلاع چینی‌ها ازایران باستان» بقلم ی. ح. **پارکر** (مجلهٔ‌آسیائی سه‌ماهه ژانویه ۱۹۰۳). «ارتباط چین باآسیای غربی ومرکزی درقرن دوم میلادی» (شانگهای ۱۸۸۰) تألیف ت. و. **کینك سمیل**. «چین و شرق رومی» تألیف دکتر ف. **هرت**. (مولف).

۳ - An-Sih.

میشد سفر کرده وبدانجا ورود کرده‌اند. **کینگ سمیل**[1] اول کسی است که معلوم داشته لفظ (آن سیه) زبان چینی محرف کلمهٔ ارزاسس[2] میباشد. شرحیکه نمایندگان چین راجع به پارت گذارش میدهند مشعر است که درآن سر زمین برنج و گندم و موکشت میکنند، دورا دور شهر ها دیوار کشیده شده است، آن کشور بسیار بزرگ و پهناور است، بعلاوه اشاره بسکه های نقرهٔ پارتی میکنند که رواج داشته وبرانها شکل پادشاه معاصر منقوش بوده است و نیز مینوبسند که نوشته‌ها و یادداشتهای ادبی آنها عبارتست از علائم ونشانه‌هائی که‌از پهلو به پهلو[3] روی پوست میگذارند. این بیان بظاهر اشاره است به پار چمنت[4] (بزبان انگلیسی پوستی است که روی آن کتابت میکردند) که بطوریکه از نام‌آن بر میآید کاغذ مزبور ازشرق نزدیك باروپا رفته است چه آن مصحف «پرگامنا»[5] ی لاتینی است که اختراع و محل ساخت آن در پرگاموس بوده که یکی از شهرهای آسیای صغیر است. در این گزارش از امپراطوری روم که در آنزمان‌ازحوزهٔ اطلاعات‌آنها خارج بود ذکری‌نشده‌است. سپس‌دراین مشروحه از«آب باریك» اسم‌برده شده است که آن بطوریکه **کینگ سمیل** معلوم میدارد نقل یك دریای محصور بخشکی‌در حوضهٔ تاریم بوده است که دریاچهٔ لپ[6] قسمت باقیماندهٔ آن میباشدو احتمال میرودکه این مأموربن‌سیاسی خبری از دریاچهٔ هامون که درسیستان‌است شنیده ولی درگذارش خودشان حکایت را بیك محل تازه وخیلی دوری احاله داده اند، چنانکه از این قبیل اشتباه عادت جهانگردان شرق وغرب هر دو بود میکردند.

ونیز ذکر شده که سفرای مزبور دربرگشت، پیشکشی‌هائی برای پیشکش کردن به هان باخود آوردند که‌از آنجمله «تخم‌مرغهای‌مرغان بزرگ‌وشعبده بازهای‌ماهرلی‌کین[7]» بوده‌است، مراد ازاین تخم‌مرغهاتخم شترمرغ‌است که ازصحرای‌عربستان میآوردند. اگر چه **کینك‌سمیل** اظهار میکند که در آن ایام شتر مرغ دربیابان لوت وجود داشته است

۱- Kingsmill.

۲- که‌بفارسی ما اورا **اشك** مینامیم - (مترجم). ۳- چون حط چینی‌از بالا به پائین یعنی‌عمودی است معمولا باید این کتابت بطورافقی نظراین‌مسافردقیق‌النظر راجلب کرده‌باشد (مؤلف).

٤- Parchment.

٥- Pergamena. ٦- Lop. ٧- Li-Kien.

ولفظ «لی کین» هم محتمل است که از کلمهٔ هیرکانیا تصحیف شده باشد. نمایندگان سیاسی بالا که روابط بین ایران و چین را روشن ساخته اند **پارکر** مینویسد که تاریخ آن بین ۱۲۰ - ۸۸ پیش‌ازمیلاد بوده‌است.

ك عصر تاريك در تاريخ پارتیها ۸۸ -۶۶ قبل از میلاد

این قضیه که دولت پارت خواستار اتحاد با روم شده است خود گواهی است بر صدق این مدعا که قوای ارمنستان بوسیلهٔ کمك و همراهی پادشاه پنت بقدری بوده (که دولت نـامبرده) نمی توانسته است با آن روبرو شود. هر چند ما اکنون وارد زمانی میشویم که وقایع تاریخی آن مبهم و تـاریك است، اما میدانیم که **تیگران** (پادشـاه ارمنستان) بدین پایه‌قوت داشته است که پارت را شکست داده وولایاتی را که جزودولت آن پادشاه اشکانی که‌درحدود ۸۸ قبل‌از میلادمرده وهمچنین جانشین اوشناخته میشد گرفته‌وبقلمرو خود افزوده‌است ونیز میخوانیم که او ازجنگ پنت استفاده کرده‌مخصوصاً قسمت علیای بین‌النهرین و ماد آذربایجان را از پارت انتزاع کرده ضمیمه نموده است وهمچنین‌درسمت‌مغرب صفحاتی را که واگذار بسلوکی‌ها بوده بتصرف درآورده است. این جنگها بین ۸۵ قبل از میلاد و ۷۴ قبل از میلاد رویداده و چنانکه گفته شد ارمنستان که یك ایالت کوچکی بود بتدریج بسط بیدا کرده‌یك مملکت معظم وپهناوری گردید. **تیگران** وقتی که روی سکه های خودش لقب شاهان قدیم آسیا «شاه شاهان» را بزبان یونانی ترسیم کرد اوفقط امری را که انجام یافته یا شرح‌واقعه‌ای را که‌بوقوع پیوسته درج نمود.

برای تا مدت بیست سال یعنی از سال ۸۸ قبل از میلاد تـا ۶۹ قبل از میلاد پارتیها دردورهٔ **سیناتروس**[1] ودیگر پادشاهان‌نقش درجهٔ دوم یا تابعیت را بازی‌کرده در جنگ‌های مابین روم و پنت و ارمنستان‌بیطرفی خودرا بدشواری حفظ نمودند؛ لیکن‌در

1- Sinatruces.

سال ۶۶ قبل از میلاد که پمپی[1] بجای لوکولوس[2] بسرداری سپاه روم در آسیا منصوب شد انقلابی در جریان امور رویداده وضعی دیگر در کار ها پدیدار گردید.

مهرداد ششم و روم ۸۹-۶۶ قبل از میلاد

این پادشاه پُنت که مکرر تسلیم روم گردیده در وجود خودقوتی حس کرد که پنجه به پنجهٔ دولت غربی یعنی روم بیفکند. چون لشکری بقدر کفایت تحت اختیار نمایندگان رومی در آسیا نبود **مهرداد** به‌پرکاموس هجوم‌برده‌وبنای‌تاخت وتازرا گذاشت، اوخویشتن را منجی وانمود کرد و تا پنج سال از مالیات و حقوق دیوانی معافشان داشت . از طرف دیگر تمام مردم ایطالیائی را که در حوزهٔ آسیا ساکن بودند و شمارهٔ آنهابه‌هشتادهزار تن[3]میرسید نا گهان قتل عام کرد . نیروی دریائی او دلوس[4] وپیرائوس را ضبط کرد . آتن تبعیت او را اختیار نموده و بیشتر شهر های یونان هم اقتدا باو کردند .

سولا با سی هزار لشکر در اپیروس پیاده شد و بطرف آتن پیشرفت ، او قصد کرد به پیرائوس بالا برود ولی موفق نشد ، ناچار بنارا بر محاصره گذاشته و از اینکار هم چندان نتیجه‌ای نگرفت . آتن در سال ۸۶ قبل از میلاد تصرف شده ولی پیرائوس مفتوح نگردیدمگربعدازحرکت نیروی دریائی **مهرداد** که برای ملحق شدن به‌لشکر پُنت به‌ترموپیل پیشرفت . **سولا** که در این‌هنگام پانزده‌هزار نفردر زیر فرمان داشت **مهرداد** را با یکصد هزار سپاه درکارونیه ملاقات کرد و این همان محلی است که **فیلیپ** پادشاه مقدونیه قوای متحدهٔ آتن و بوتیه[6] را در آن محل شکست داده بود . جنگی سخت و مأیوسانه در گرفت و عاقبت ترتیب و انتظام غرب بر عده و شمارهٔ شرق غالب شد و شکست فلاکت باری بسپاه **مهرداد** واردآمده وجنگ خاتمه یافت . سپس بنابر صلح گذارده شده ، بیست‌هزارتالان بعنوان غرامت جنگ و هفتاد فروند کشتی جنگی‌به‌**سولا**

1- Pompey، 2- Luculus،

3- این عدهٔ زیاد صحت این تفسیر **سنکا** (Seneca) را به ثبوت میرساند که رومی هر کجا رافتح مینمود آنجا را آباد میکرد (مؤلف) .

4- Delos، 5- Piraeus ، 6- Boeotia

سردار روم تسلیم گردید . این جنگ که عموماً معروف بجنگ اول **مهرداد** میباشد بدین طریق خاتمه یافت .

جنگ دوم **مهرداد** چندان اهمیتی نداشت ولی جنگ سوم مفصل وطولانی بود . **مهرداد** که از اوضاع و احوال روم خوب اطلاع بهمرسانید واز مرگ **سولا** وفتوحات **سرتوریوس**[1] در اسپانیا که با او بنای اتحاد و دوستی را گذاشته قرار دادی در ۷۵ قبل از میلاد بسته بود آگاهی یافت ونیز از فتنه وآشوب روم یعنی جنگ خسته کننده برعلیه غلامان وشمشیربازان که درزیر فرمان **سپارتاکوس**[2] جمع شده بودند مستحضر گردید موقع را (بالنتیجه) مساعد دیده در سال ۷٤ قبل از میلاد اقدام بجنگ نمود. او حمله به بی‌تی‌نیه برد که پادشاه آن به **اتالید**[3] اخیر پادشاه پرکاموس تأسی جسته قلمرو خود را در وصیت بارث جمهوری روم گذاشته بود. در ابتدا غلبه و پیشرفت باز با **مهرداد** بوده است . لیکن وقتیکه **لوکولوس** سردار روم بمیدان آمد سپاه پُنت را که بمحاصرهٔ کی‌زیکوس[4] مشغول بود محصور نمود ، شکستی سخت بر آنها وارد آمده (رومیان قسمتی را کشته یا اسیر کردند) ومعدودی که جان بدر بردند به لامپ ساکوس[5] گریختند . در اینموقع نیروی دریائی **مهرداد** نیز از طوفان خراب و از کار افتاد. در طول سال ۷۳ قبل از میلاد و سال بعد **لوکولوس** در پُنت بعملیات جنگی پرداخته تا آنکه **مهرداد** ناچار شده بهارمنستان پناهنده گردید .

تیگران پادشاه ارمنستان دراین میانه غرور و نخوتی بخرج داد که آن منجر به استیصال وسقوط او گردید ، توضیح اینکه در مقابل تقاضای سردار روم از تسلیم کردن **مهرداد** پدر زن خود ابا و امتناع نمودو هنگامیکه لیژیونهای روم در سال ۶۹ داخل ارمنستان شدند او از روی حقارت میگفت « این رومیها اگر بعنوان سفارت آمده اند خیلی زیاد و اگر برای جنگ آمده باشند خیلی کمند » ولی پس از آراستن صفوف و اشتغال بجنگ سپاهش مانند کاه از جلو رومیها پراکنده شده وبسمت مشرق فرار کرد . در سال بعد نیز با تهیهٔ تازه وارد جنگ گردید که دو باره شکست یافت و اگر قشون

1- Sertoriws · 2- Spartacus · 3-attalid · 4- Cyzicus · 5-Lampsacus ·

روم ازپیشرفتن درکوهستان ودخول درناحیهٔ آرارات امتناع نکرده بود **اوکواوس** فتح ارمنستان را تکمیل نموده بود ولی از اینجهت ازآنجا بطرف جنوب که اراضی بالنسبه صاف و مسطح بود رانده و نصیبین را مسخرساخت . در فصل بهار سال ۶۷ قبل‌ازمیلاد **اوکواوس** به پنت که **مهرداد** دوباره در آنجا ظاهر شده بود مراجعت کرد و از اینجا بار دیگر قصد ارمنستان‌نمود ولی‌سپاهیانش باز عصیان نمودند . پس **اوکواوس** از انجام امری که در نظر گرفته بود یعنی فتح ارمنستان مأیوس گردید زیرا که آن تا یك اندازه بعد مسافت و تا یك اندازه هم کوهستانی بودن مواضع و میدانهای جنگ بینهایت مشکل مینمود .

عملیات پمپی در مشرق ۶۷-۶۳ قبل‌از میلاد

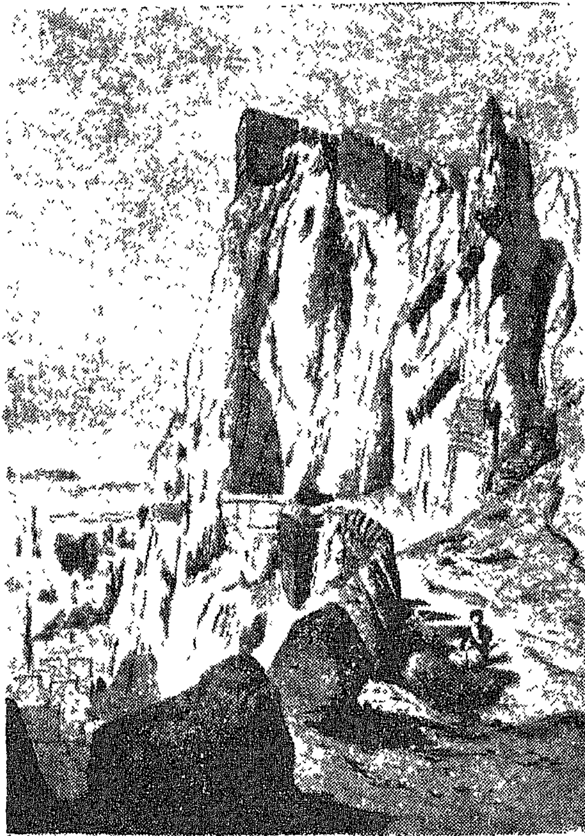
پمپی از بزرگتریـن مردانی است که روم از خود بوجود آورده‌است، اعمال اینمرددر مشرق کفایت فوق‌العادهٔ او راثابت مینماید . وی‌قبلادر افریقا واسپانیاخود را بطوردرخشان مشهور و برجسته کرد و بعد بموقع وارد ایطالیا گردید تا دربربادی شمشیر بازان **سپارتاکوس** سهم عمده ای بگیرد . در افتخار مقهور ساختن آنها که کار خطیری بود با **کراسوس** شرکت نمود و بنابراین او قبل ازمأموریت بمشرق زمین درنظرهم‌میهنان خویش‌مقامی بلند و ارجمند داشته است .

آغاز جنگهای او در مشرق هنگامی بود که از طرف دولت روم بـا اختیارات تام وتمام مأمور باستیصال دزدان دریائی کیلیکیه گردیدکه غارتگری آنها نه تنها دردریا خطرناك بود بلکه‌زندگی وآزادی ساکنین کشورهای مجاور را نیز مانند کورسرهای[1] قرون وسطی تهدید مینمود . او در علم لشکرکشی دریائی بوسیلهٔ انتظـام و ترتیبی که داد کفایت و فراست غریبی از خود ظاهر ساخته و آبهای ایطالیا را از وجود این دزدان هیبتناك صاف و پاك نمود و اکتفا باینهم نکرده آنان را تعاقب کرد و مجموع کشتی های آنها را در آبهای خودشان محو و نابود ساخت که این خود کاری بس‌قابل ملاحظه بوده است .

در این هنگام **پمپی** مأموربخاتمه دادن جنگ **مهرداد** گردید، او بفوریت‌حرکت

1. Corsoirs.

کرد و زمانی که بخشکی رسید و خواست زمام امور را بدست گرفته وارد عمل گردد
پُنت باز درتصرف **مهرداد** بود. **لوکولوس** هنوز درکوهستانهای هالیس علیا بسر میبرد



۳۹ - قلعهٔ وان

و **گلابریو** جانشین وی تا کنون اقدامی در انجام مأموریت خود ننموده بود وعملیات جنگی در نمایشگاه جنگ بحال وقفه و همینطور سه لژیون در کلیکیه بیکار بوده ودر حقیقت غیر از وجود یك عنصر جدید و یك قائد فعال انتظاری در کار نبوده است.

این رومی بزرگ جدیت و پشتکار غریبی ظاهر ساخته و روح تازه‌ای درجنگ دمید و شهرت نام او سبب شد که بسیاری از سربازان کار آزموده که دست از جنگ

کشیده یا از خدمت منفصل شده بودند مجدداً در زیر بیرق او جمع شده و داوطلبانه بخدمت مشغول گردیدند. در بهار سال ۶۶ قبل از میلاد او حرکت کرده ریاست و قیادت دستجات قشون را که با **لوکولوس** بود خود بعهده گرفته و شروع بعملیات جنگی نمود، هرچند لژیون های کلیکیه هنوز به قشون‌عمده‌ملحق نشده بودند. **مهرداد** که‌از روبرو شدن با **پمپی** اجتناب‌داشت بنای عقب نشینی و جنگ و گریز را گذاشت تا آنجا که رومیان از تعاقب لشکر سبك سیراو منصرف شدند و بتسخیر والحاق کشور پرداختند. **مهرداد** در این گیرودار کاری که توانست کرد این بود که از اطراف راه ارتباط **پمپی** را قطع کرده و او را بمحاصره انداخته مجبور بحرکات تدافعی نمود، ولی وقتی که لژیون های کلیکیه رسیدند او لشکرگاه پنت را با قوای زیاد محصور نموده راه ارتباط و گریز را از اطراف بر محصورین بست. **مهرداد** بعد از متجاوز از یکماه که دچار مضیقهٔ خواربار بودیك‌شب از محاصره بیرون جسته و بطرف‌مشرق فرارنمود لیکن دردل‌شب مورد حملهٔ افواج روم گردیده بکلی‌شکست خوردوسپاهیانش تارومار شدند،ولی او باعده‌ای‌که باقیمانده بودبسرعت از سواحل فرات بالا رفته‌خواست بارمنستان پناهنده شود لیکن **تیگران**دراینموقع نه‌تنها ازپذیرفتن‌او امتناع ورزیدبلکه جائزه‌ای‌هم برای سراو مقرر داشت ولذا **مهرداد** ناچار بطرف زاویهٔ شرقی دریای‌سیاه فرار کرد. **پمپی** تا رود فازیس[1] او را تعاقب کرد. عاقبت **مهرداد** به بوسفور سمیری رسید که پسرش که بر ضد وی قیام کرده بود در آنجا بوده است و چون دراین‌نقطه‌هم محل امنی برای خود نیافت بکشتن خویش مبادرت نموده و بحیات خود خاتمه داد.

باری **پمپی** از تعاقب او صرف‌نظر کردولی او باینقدر یعنی هزیمت دادن**مهرداد** ازکشور خویش قناعت ننمود بلکه به ارتاکزاتا[2] پایتخت ارمنستان که وصل‌به‌ایروان فعلی است‌راند. **تیگران** پادشاه آنجا را با پسرش که‌بدین‌نام خوانده میشد بنزدخود طلبید و شرایط صلح را بآنها تلقین نمود. مبلغ شش‌هزار تالان یا یك میلیون وچهارصد هزار لیره بگرفت، بعلاوه مبلغی هم انعام بنام لشکریان دریافت داشت . تیگران از ممالك

---

۱. Phasis. ۲- Artaxata.

متصرفهٔ خود بضمیمهٔ کلیکیه و فونیسیه[1] و مخصوصاً سوریه دست بردار شده و همه را واگذاشت و در حقیقت مستملکات و قلمرو های وی بدولت و کشور اصلی تقلیل یافته و او پادشاه تابع روم گردید. لیکن **تیگران** جوان ازروی نادانی ازاین فرمانروائی یعنی حکمرانی در یك ولایت استنکاف نمود وبدین جرم محبوس شده و با زوجه اش اسباب رونق وشکوه جشن پیروزی فاتح گردید.

کمتر افسری تا آنوقت بخوش اقبالی **پمپی** در این جنك بوده است. در مورد **مهرداد** شما ملاحظه کنید ضربت‌های مهلکی که **لوکولوس** بآن پادشاه وارد ساخت فقط تمرد و عصیان لشکر اینمردرا ازنیل‌به افتخار فتح قطعی باز داشت، برخلاف **پمپی** که فقط بایك جنك توانست او را رانده و تقریباً مانند یکنفر فراری از آسیا خارج‌سازد و دیگر درارمنستان بدون هیچ جنك و خونریزی و تا یك اندازه باید گفت در نتیجهٔ خوف و رعبی که از **لوکولوس** به **تیگران** دست داده بود شرایط صلح را باو دیکته کرد. او بدین وسیله نه فقط بعضی ثروت خیز ترین و از نظر سوق الجیشی مهمترین ولایات شرق نزدیك را ضمیمه کرد بلکه مبالغ هنگفتی هم نقد دریافت داشت که توانست انعاماتی به لشکریان خود بدهد و همه را از خود راضی و خوشنود دارد. باید دانست که **پمپی** برای‌این خوش اقبالی شایستگی‌هم داشت، اویك بهادرکشوری یا دربار[2] نبود و از اینرو هم فتح وظفر به پشت کار و مردی او ضعف و فتوری وارد نیاورد.

بعد از مطیع ساختن **تیگران** بوادی غور[3] یا قور شتافته و طوائف آلبانی را مقهور ساخت، از محل قشنك خوشنمائی که امروز معبر خط آهنی است که باطوم را به بادکوبه وصل میسازد گذشته بدرهٔ فازیس داخل گردید و از آنجا بطرف دریای سیاه فرود آمده ناوگان خود را دیدار و معاینه نمود. غرض از طی این‌مسافت، نزدیک

۱- Phoenicia.

۲ ـ مقصود ازبها دردربار بهادریست که روی مراحم والطاف شاه ودربار این لقب باو اعطاء شده باشد نه روی لیاقت نظامی و هنرهای جنگی. (مترجم)

۳- Kur.

شدن به پادشاه پیر یعنی **مهرداد** بود وپس از آنکه دانست نمیتواند بـا و برسد و نیـز یقین کرد که از این ببعد برای پُنت از ناحیهٔ او خطرو آسیبی نخواهد بود بوادی غور بر گشته و آنجا را تحت اطاعت درآورد و بنا بگفتهٔ **پلو تارك** مورخ مقصود عمدهٔ **پمپی** از این مسافرت رسیدن بسواحل بحر خزر بود و تاسه منزل هم بدریا مانده طی طریق نمود ولی از انجا بواسطهٔ کثرت مارهای زهر دار مجبور به مراجعت گردید . بهر حال **پمپی** داخل نواحی و نقاطی گردید که **اسکندر** کبیر بدانجاها قدم ننهاده بود . پس ازمراجعت از این نواحی به ارمنستان صغیر رفته و در آنجا از پادشاهان ماد و سوزیانانـامه هائی بوی رسید .

پمپی و فرهاد سوم پادشاه پارت

پمپی از اینرو که یکنفر دیپلومات قابلی بود بعد ازورود به آسیا بادربار **فرهاد** سوم فرزند **سناتروك**[1] وارد مذاکره شدکه اگر **فرهاد** درجنك با ارمنستان باوی همراهی کرد ولایت کـردون و ادیابن[2] را که **تیگران** گرفته بود بدولت پارت بر گرداند . این شرط مورد قبول واقع شده و اتفاقاً فرزند ارشد **تیگران** باجمعی از پیروان و طرفداران خود آنوقت دردربار پارت بود برای **فرهاد** سوم ایفاء و اجرای آنچه را که قول داده بود مشکل نبود و لذا باسپاه نیرومندی بهمراهی شاهزادهٔ فراری به ارمنستان هجوم برده و **تیگران** را ازپایتخت وی ارتاکزا تا به کوهستان راند و بعد بتصور اینکه جنك را بانتها رسانیده اتمام محاصرهٔ ارتاکزا تارا بعهدهٔ شاهزادهٔ ارمنی گذاشته وخود بهپارت بر گشت ، لیکن بعد ازحرکت پادشاه پارت **تیگران** یکدفعه بر سر لشکری که حصار داده بودند فرود آمده و همه را از آن کشور بیرون کرد ، بعد ازاین واقعه **پمپی** بطوریکه در بالا ذکر شد دراین صحن نمایش ظاهر شده و شرایط صلح را املاء کرد . **فرهاد** که آدیابن را قبلا مسترد داشته بود به اشغال کُردون پرداخت ، لیکن **افرانیوس**[3] نمایندهٔ **پمپی** پارتیهارا بیرون کرده و آن ولایت مورد نزاع را به ارمنستان وا گذاشت .

این عهد شکنی که کار پستی بود و نیز امتناع اهانت آمیز **پمپی** ازاینکه **فرهاد**را

۱- Sinatruces. ۲- Adiaben. ۳- Afranius.

« شاهنشاه » خطاب کند در صورتیکه همه آنرا قبول داشته و استعمال میکردند تولید حس نفرت و عداوتی نسبت برومیها کرد که باندك مدتی ثمری تلخ بار آورد . احتمال دارد که **پمپی** بالژیون های فاتح خود بخیال حملهٔ بپارت افتاد ولی در آخر ملتفت شدکه مخاطرهٔ آن زیاد است سیاستش راتغییر داده مسائلی را که مابین پارت وارمنستان محل اختلاف بود بحکمیت مراجعه داده وعده‌ای را هم حکم تعیین کرده و آنهامسائل مورد نزاع بین پارت و ارمنستان را تسویه نمودند .

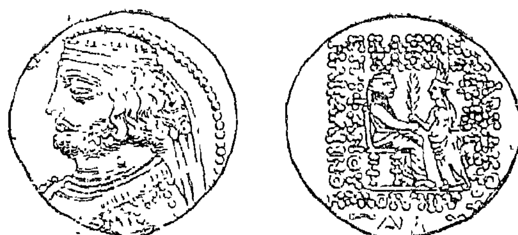
هلاك مهرداد ششم بدست خود ۶۳ پیش از میلاد

مهرداد نظیر خویشاوندش **آنتیوخوس** اپیفان که یکنوع جنون بر او غالب بود در اینموقع وارد آخرین مرحلهٔ عمر طولانی خود شده بود و معذلك مشغول تدارك لشکر تازه‌ای بود تاباایطالیا حمله ببرد که اینوقت از تمام طبقات قشون بر خلاف این نقشهٔ عجیب و متهورانه با هم متحد شده و پسرش **فرناك** هم در رأس آنها قرار گرفته بنای شورش را گذاشتند. این گرگ پیرکه از مشاهدهٔ این اوضاع امید خود را از هرطرف مقطوع دید کاسهٔ زهر را اول بزنان ودختران خود داده و درآخر خود نیز ازآن نوشید و باینطریق هیبت ناك **مهرداد** پادشاه پنت در ۶۳ قبل از میلاد هلاك شد و با مرگ او بزرگترین دشمنی که میتوانست در مشرق مقابل دولت مقتدر روم پافشاری کند از میان رفت . بنا بقول **پلوتارك** تمامی لشکریان « **پمپی** » از شنیدن این خبر جشنی بپا کردند که گوئی با مرگ **مهرداد** تنها، چندین هزار دشمن آنها بدرود حیات گفته‌اند .

نتایج جنگهای پمپی

جنگ های **پمپی** و نتایج حاصلهٔ ازاین جنگ‌ها را میتوان بشرح زیر خلاصه کرده و چنین گفت : او خاك پنت راسراسر مفتوح ساخت و قسمتی را ضمیمه کرد که بابی‌تی نیهٔ مجاور متفق روم گردید، ارمنستان و نیز بسفورسیمری را دولت دست نشانده قرارداد . مردمان البانی و ایبری درهٔ غوررا مسخرساخت . اگرچه پارت‌راتحقیر واهانت نمود اما نتوانست ویرا مطیع ورام کند. او دررفتارش بااین دولت شرقی نشان داد که درسیاست‌مداری ودوراندیشی خیلی عقب میباشد. درسوریه از شناختن امرای خاندان سلوکی که حکومتهای کوچك داشتند امتناع نمود.

عناصر مختلفهٔ ماجراجو وشورش طلب را سرکوبی کرد وهریك را بجای خود نشانید. آخرین مقاومتی که از آنها بظهور رسید از طرف یهودیان بود. روم اینوقت با پارت مواجه گردید، لیکن تقاضای فرهاد که باید فرات مرز رسمی دو دولت باشد نه صراحة تصدیق شد و نه قابل توجه قرار گرفت. بعلاوه پمپی نامه ها وپیغاماتی از ایالات، ازقبیل سوزیانا که مثل پرزیس مستقل بود و مادکه مسلماً از ایالات تابعهٔ پارت بشمار میآمد دریافت داشته و با آنها داخل روابط گردید. خلاصه ترتیباتی که داده شد بمنظور انجام یك اقدام نهائی نبود بلکه منظور از آن انجام یك پیشرفتی بود و جریان حوادث بعدی مدلل داشت که روح قضیه از همین قرار بوده است.



چهار درهمی نقرهٔ ارد اول

فصل سی‌ام

پارت و روم ـ اولین آزمایش قدرت

پارتیها مثل اینکه حکمفرمائی دنیا را با رومی‌ها تقسیم کرده بودند و اکنون خودشان فرمانروای مشرق زمینند ... درسه مرتبه مورد حملهٔ رومیها واقع شدند و با آنکه این حملات توسط معروفترین سرداران رومی و دربهترین موقع عظمت و جلال آنان صورت گرفت معذلك پارتیها نه تنها از رومیها دست کمی نداشتند بلکه برآنان نیز غالب آمدند. «ژوستن کتاب ۴۱ بند ۱»

امور داخلی پارت
۵۵-۵۷ قبل از میلاد

هنوز از مراجعت **پمپی** دوسال نگذشته بودکه **فرهاد** بدست دو پسر خود بقتل رسید. **مهرداد** فرزند بزرگتر برتخت نشست ولی بواسطهٔ ظلم و بیرحمی از تخت بزیرش آوردند و **ارد** پسر کوچك « شاهنشاه » شده و پادشاه مخلوع را به حکمرانی کشور ماد فرستاد. اما او از این انتخاب ناراضی بوده سر بطغیان برآورد و پس از مدتی جنگ و جدال شکست خورد و به سوریه فرار نمودو به **گابینیوس**[1] فرمانفرمای رومی سوریه پناهنده شد. او وجود این شاهزاده را برای مقاصد خود در مشرق مغتنم دانسته مقدمش را گرامی داشت. لیکن هنگامیکه مشغول بسیج ولشکرکشی بود یك پیش آمد خوبی برای او کرد که طبعاً ازاین سفرجنگی منصرف گردید؛ توضیح اینکه مبلغ دومیلیون وپانصد هزار لیره باو تقدیم نمودند که بامور داخلی مصر

1 - Gabinius.

مداخله کند و این پیش آمد سبب گردید که **مهرداد** بحال خود گذاشته شد و چون اهالی ساوکیه و بابل متمایل باو بودند ببابل رفت ولی عاقبت **ارد** ویرا در آنجا محصور واسیر نموده بقتل رسانید .

تعیین کراسوس بحکمرانی سوریه ، ۵۵ قبل از میلاد

باید دانست که مارکوس لیسینیوس **کراسوس**[1] یکی ازمعروفترین مردان روم در آنزمان بشمار آمده ولی بین او با **پمپی** یا قیصر درسیرت و صفات فرق کلی وجودداشت، اینمرد منصب ومقامش را اساساً بوسیلهٔ پول و نقدینه هائی بدست آورده که همهٔ آنها را از راههای پست و ناشایست تحصیل کرده بود . **پلوتارك** مورخ میگوید که حتی کسانیکه زیاد لایقش میدانستند در بارهٔ وی چنین میگفتند که او در همه جا مردیست شجاع جز در میدان جنگ . باری در ۵۵ قبل از میلاد **کراسوس** بحکومت سوریه منصوب گردید و چون از شهرت رقبای خود حسد میبرد در اینموقع شروع بلاف و گزاف نموده و میگفت که قشون خود را تا باختر و هند پیش برده به اقیانوس مشرق خواهد رسانید. او در اول زمستان از بندر برندیزی حرکت کرده چندین کشتی او در طوفان تلف گردید، پس از آن از وسط مقدونیا و تراس پیش رفته بآسیای صغیر درآمد . وقتیکه بانطاکیه میرفت دربین راه **دیوتاروس**[2] پادشاه سالخورده را ملاقات کرده که یك شهر تازه‌ای بنیان مینهاد . **کراسوس** بکنایه و مزاح بـاو گفت « خیلی از روز گذشته که شروع بکـار ساختمان کرده‌اید[3] » ، او در جواب گفت «شما هم در این صبح خیلی زود شروع بجنگ باپارت ننموده‌اید »

کراسوس از فرات گذشته این جا موفقیت و ظفری نصیب وی شده استاندار (والی) پارت را شکست داد ، لیکن عوض اینکه او را تعاقب کند و بابل را که آنوقت

1- Marcus Licinius Crassus . 2-Deiotarus .

۳ - چون پادشاه نامبرده پیر شده بود **کراسوس** خواسته بشوخی بگوید در این آخر عمری دارید چه میکنید و چون سن **کراسوس** هم در آنوقت بالغ بر شصت سال بود لذا فوراً در جواب گفت شما هم اول صبح شروع بجنگ باپارت ننموده‌اید (مترجم) .

در تصرف **مهرداد** بود مسخر سازد بسوریه مراجعت کرد و فصل پائیز و زمستان ٥٤ قبل از میلاد را در آنجا بسر برده از تاراج معابد و اخذ باج و خراج خزانهٔ خود را مملو و گرانبار نمود.

طرح حملهٔ به پارت ٥٣ پیش از میلاد

در بهار ٥٣ قبل از میلاد **کراسوس** عازم جنگی گردید که از مدتی ورد زبانش بوده و از آن صحبت میکرد. **ارتاوسدس** پادشاه ارمنستان بدواً ویرا ملاقات کرد و قول داد که شانزده هزار سوار و سی هزار پیاده بکمك او بفرستد ولی ضمناً نصیحت داد و گفت خط حرکت را از خاك ارمنستان که دوست شما است قرار دهید که آن چون کوهستان است برای عملیات پیاده نظام رومی مساعد میباشد برخلاف سواران پارتی که آزادی عملیات نخواهند داشت، لیکن **کراسوس** گوش باینحرف نداد و جایگاه های بین النهرین را بواسطهٔ شناسائی و بلدیتی که از سابق نسبت بآن داشت و دیگر عده‌ای از رومیها را در آنحدود پادگان گذاشته بود اختیار نمود و بالاخره سپاهیانش را از همین راه بحرکت در آورد.

ارد کاملا متوجه باین امر بود که کشورش در معرض هجوم و مخاطرهٔ دشمن است ولی چون از وضع اخلاق **کراسوس** اطلاع کامل داشت چندان خائف نبود. او در بهار همین سال هیئتی بسفارت نزد **کراسوس** فرستاد که این پیغام خشم آور را باو برساند که « اگر این جنگ از طرف مردمان روم بوده (و آنها خواسته اند با پادشاه پارت بجنگند) البته او (پادشاه) اعلان جنگ میداد وهیچ ترس وبیمی ازبدترین عواقب آن نداشت ولی اگر **کراسوس** فقط برای منافع شخصی خود میخواهد بخاك او تجاوز کند حاضر است بسفاهت او رحم آورده اسرای رومی را آزاد کرده بنزد او بفرستد». **کراسوس** گفت جواب این پیغام را در سلوکیه خواهم داد. از این سخن سفیر پارت خندیده دست خودرا بطرف او دراز نموده گفت اگر از کف دست من ممکن است مو بروید شما هم رنگ سلوکیه را خواهید دید.

بالاخره **کراسوس** دست باینکار خطیر زده از فرات عبور نمود وباهفت لژیون (فوج رومی) و در حدود چهار هزار تن سواره وهمانقدر هم سپاهیان سبك اسلحه از

سنگ انداز و کماندار که رویهمرفته عدهٔ آنها به چهل ودوهزار تن میرسید بدون هیچ معارض و تصادمی وارد زگما[1] گردیدو چنین ظاهر میشود که مقصودش این بود که از سواحل دست چپ فرات راه‌پیموده تا بنقطهٔ مقابل سلوکیه که درجائیکه دورودخانهٔ بین النهرین بهم متصل میشوند برسد ولی نفوذ یك شیخ عرب موسوم به **آریام‌نس** و دسیسه و تحریك او سبب گردید که او از این خیال‌خویش منصرف شده نقشهٔ‌حرکت خودرا تغییر داد. این‌عرب مکار که‌درخفیه با **ارد** همراه وهمدست بود به **کراسوس** گفت که قسمت عمدهٔ قشون پارت بمشرق گریخته و تعاقب آنها هیچ ممکن نیست صورت گیردمگر از راهی که نزدیکتر باشد و باوجود رأیهای عاقلانه‌ای که‌به **کراسوس** داده شد که حزم و احتیاط را از دست ندهد ولی او نپذیرفته و بطمع اینکه زودتر به قشون پارت رسیده و از غارت و تاراج دشمن‌خود را بهره‌مند سازد بحرف شیخ عرب خط سیرش را برگردانیده پشت بر فرات کرد و از صحرای باز بین النهرین بجانب مشرق رهسپار گردید.

ترتیب و انتظامات جنگی ارد

ارد انتظاماتی که برای این جنگ داد بدینگونه بود که شخصاً با تمام نیروی‌پیادهٔ پارت‌به ارمنستان رفت تا **ارتاوسدس**‌پادشاه آنجا را از موافقت‌با رومیان مانع گردد و نگذارد که قشون سوارهٔ ارمنستان بمدداً نها فرستاده شود زیرا میدانست که سواره نظام رومیان بقدر کفایت نیست. او بعداز ورود بارمنستان نه تنها به‌این مقصدنایل گردیدبلکه‌معاهدهٔ وداد و اتفاقی هم با **ارتاوسدس** منعقد ساخت که آن بوسیلهٔ ازدواج محکم و استوار گردید، آنوقت مقابلی‌با **کراسوس** را بعهدهٔ**سورنا**[2] سپهسالار لشکر پارت واگذاشته تمام قشون سوارهٔ پارت را که در جنگ کوهستان عاجز وبر عکس در جنگ جلگه وصحرا ماهر و زبر دست بودندتحت فرمان او بمیدان جنگ روانه داشت.

این مرد یعنی **سورنا** که فوق العاده باعث حیرت رومیها گردید و ظاهراً نقشهٔ هر دو جنگ را خود ترتیب داده بود دارای خصایل نیکو ولی در هوس‌رانی مفرط و

۱- Zeugma ۲- Surena .

بعیش و عشرت معتاد مخصوصاً در سفرها هزار شتر بار و نبهٔ خاصهٔ او را حمل مینمودند و دویست ارابه زنان و رامشگران و خدمه‌ای را که وسایل واسباب عیش وآرامش او بودند حرکت میدادند و معهذا در هنگام کارزار و مقابلهٔ با حوادث به فعالیت و پشت کار و نیز کفایت و رشادت مسلم بود. این سردار لایق پس از اتمام این جنگ و تحصیل این فتح بزرگ، **ارد** بدرجه‌ای ازنام وشهرت وی خائف گردید که به پاداش این خدمت او را بقتل رسانید.

در مقایسه مابین قشون پارت وروم

باید دانست که قشون سوارهٔ پارت بر دو قسم بود سبك اسلحه وسنگین اسلحه، اماقسم اول و آن بجلادت و هنرمندی مشهور وحتی در اشعار **هوراس**[1] موضوع ستایش و تعریف است، آری اسبان آنها سریع ـ السیرو جهنده و اسلحهٔ آنها منحصربه تیروکمان و از اوان کودکی آنهارا بتیراندازی درشدت تاخت هنگام رفتن بجلو و یا برگشتن بعقب[2] تربیت کرده بودند و از اینرو در جنگ ها بار های شتر از تیر های نازك با آنها حمل میکردند و وقتیکه استعمال آنها لازم میشد ویژه درموقعی که باپیاده نظام رومی مقابل میشدندبواسطهٔ مهارت در تیراندازی بطور قیقاج گاهی بحمله و گاهی بگریز فوق‌العاده خطرناك بودند و اما قشون سنگین اسلحه و آن بکلی بر خلاف این بود چه اسلحهٔ آنها شبیه به اسلحهٔ سرکردگان فرنگ درقرون وسطی بود. اسبهای آنها حامل برگستوان و خود سواران در زره و چهارآینه مستور واسلحهٔ عمدهٔ آنهانیزه‌های ضخیم ودر میدان جنگ بصف حرکت میکردند چنانچه قشون حریف مانند آنها مسلح نبود مسلماً مقهور میشد.

پیاده نظام روم که شهرت داشت وقسمت عمدهٔ قشون هم مرکب از آنهابودبرای جنگ نزدیك و دست بدست تعلیم یافته بودند و شاهکار آنها پرتاب کردن زوبین بود و پس از آن باصفوفی که تنگ بهم چسبیده بودند دست بشمشیر میآختند ولی بایددانست

۱- Horace

۲ـ ایرانیان روی اسب در حال تاخت با کمال دقت و مهارت تیر میاندازند. تیراندازی آنهادر این حال از عقب طوریست که سواره نظام اروپائی را بحیرت میاندازد اما شك نیست که با استعمال زین اروپائی اینکار از آنها ساخته نیست (مؤلف).

که درمقابل دشمن سواره حمله های آنها انقدرفائده بخش نبود، گذشته ازاین زوبین های آنهابمسافت تیرهای پارتی که برتیرهای تیراندازان رومی مزیت داشت نمیرسید. اماسواره نظام رومی وآن هر چند از حیث تعلیمات نظامی و نیز از حیث اسلحه ممتاز بود ولی در این جنگ حریف سواران پارتی نبوده است و بعلاوه چنانکه مذکور داشتیم عده‌شان هم در اینمورد نسبت بسواران پارت کم بود.

جنگ کاره یاحران
۵۳ قبل از میلاد

بعد از گذشتن از فرات **کراسوس** سه چهار منزل پیش رفته تا اینکه برود خانهٔ بلیک[1] رسید. این نقطه بمسافت سی میل از کرهه (کاره) واقع شده و محل نامبرده همان شهر حران است که در کتاب مقدس ذکری از آن بعمل آمده است. در این جا رومیان ناگهان بقشون پارت برخورده و **اریامنس** که از روی نوشتجات **پلوتارك**، **سورنا** را در خفیه از حرکات و مقاصد قشون روم با خبر میساخت و برای منفعت خودش جداً برای استیصال رومیان کمر بسته بود بیك بهانه‌ای ازاردوی **کراسوس** خارج شده ملحق بقشون پارت گردید. سردار روم که باطلاعات ناقص خویش اعتماد داشت عوض اینکه قشون خسته و تشنهٔ خود را امر باستراحت نماید بیدرنگ آنها را بمیدان جنگ سوق داده و همچو خیال کرد که بآسانی میتواند بر حریف غالب آید.

اما **سورنا** شمارهٔ قشونش را ازدشمن پنهان داشته علاوه هیمنه وشکوه اسلحهٔ آنها را هم بواسطهٔ پوشاندن در پوستها و رداها ظاهر نمینمود که در آنزمان این مسئله از نظر تاثیرات اخلاقی و روحی مهم شمرده میشد، ولی همینکه بقشون روم نزدیك شدند اول طبلهای مخصوصی که درجنگ برای تحریص سپاهیان داشتند کوفته واز صدای مهیب و ناهنجارآنها (که شبیه بنعرهٔ جانوران درنده بود) رعب و هراسی در دلها انداختند. سپس پوستها و روپوشها را از سلاحهای خود کنده وکلاه خودها و جوشن های رخشان مثل شعلهٔ آتش بجلوه در آمدند، دستجاتی هم که در بستیهای زمین پنهان شده بودند بمیدان تاخته و خودشان را بدشمن نمودار کردند. موافق نوشتجات **پلوتارك**

[1] -Belik.

پارتیها در اول خواستند که باسواران سنگین اسلحهٔ خودشان به گروهای مربع رومیان حمله ببرند ولی دفعةً از این قصد منصرف شده از روی بصیرت شیوهٔ جنگی مخصوص خودرا عازم شدند بکار ببرند، باینمعنی که پس از حملهٔ اول عقب نشینی و گریز را بهانه کردند و باطراف پرا کنده شدند و گروهای مربع روم را احاطه کردند و بعد آنها «تدابیر حربی پارتی» را که بعدها بدان معروف بودند ظاهر ساخته یکدفعه بنای حمله را نهادند و رومیان را که تنگ بهم چسبیده بودند با تیرهای کشندهٔ خود بشدت تیر باران کردند، لژیونهای رومی حمله بردند اما آن در اینمورد سودی نداشت چه سواران پارت بدان سرعت که حمله می‌آوردند فرار میکردند.

کراسوس که حال را بدینمنوال دید به پسر خود **پوبلیوس**[1] فرمان داد که جلو حملات سواران پارت را بگیرد و نگذارد قشون را بکلی محاصره کنند، **پوبلیوس** که از کشور گول[2] باو ملحق شده و در آنجا او زیر دست قیصر خدمت کرده امتیازاتی در علم جنگ حاصل کرده بود با هزار وسیصد سوار و نیز جمعی تیرانداز و یکدستهٔ پانصد نفری از ساده نظام برای تقویت سواران بقشون پارت حمله کرد. سواران سبك اسلحهٔ پارتی گویا برای بدام انداختن او از جلو در رفته و روبفرار نهادند. این جوان رشید که خود را فاتح تصور مینمود دشمن را تعاقب کرد و ساده نظام هم ویرا حمایت مینمود لیکن پارتیها یکدفعه عقب برگشته و بوضع مهیبی روبدشمن نهادند، خاك و غبار زیادی برانگیخته بحدی که فضارا تیره نموده بود که تگرك تیر بر رومیها باریدن گرفت، سواران سنگین اسلحه هم بعد بمدد رسیده از همه طرف آنان را محاصره کردند. در این رستاخیز با وجود رشادت حیرت‌انگیز سواران گول **پوبلیوس** که پیاده شده بزیر سواران پارتی خزیده، شکم اسبها را با شمشیر میدریدند وحتی نیزه ها را از دست آنان گرفته و از اسب بزیرشان میکشیدند معهذا تمامی این سپاه رومی که در عده از دشمن خیلی کمتر بود مغلوب و معدوم گردیدند و **پوبلیوس** نیز برخم تیر از پا در آمده و بعد بسلاحدارش امر کرد با زخم دیگر کارش را تمام کند.

کراسوس مصمم گشته بود که فرمان پیشرفت وحملهٔ عمومی بدهد که دراین هنگام

---

[1] - Publius . [2] - Gaul.

سر پسرش را بالای نیزه مشاهده نمود و از مصیبتی که باو وارد شده بود با خبر گردید. پارتیها از این بهره‌مندی تشجیع شده بر کوشش و جد و جهدشان افزودند و سواران سنگین اسلحه را هم بکار انداختند و با تمام قوا با دشمن گلاویز شدند. آنها تا غروب آفتاب بدون هیچ وقفه سرگرم پیکار بودند و غروب آفتاب مطابق عادات خود به‌اردوی خویش که دور از میدان جنگ بود برگشتند ولی آواز دادند پیش از اینکه ما وظیفه‌ای را که بعهده داریم بدستگیر کردن **کراسوس** کاملا بانجام برسانیم یک شب باو مهلت میدهیم تا در مرگ پسرش سوگواری کند.

بطوریکه **پلوتارک** مینویسد **کراسوس** بالمره مایوس بود و لذا **او کتاویوس** و **کاسیوس**[1] که ازمعاونین و نائبان او بودند فرمان عقب نشینی شبانه دادند و امیدداشتند بدینوسیله ازچنگ دشمن نجات خواهند یافت. پارتیها ازاین عزیمت دشمن باخبر بودند ولی تجاهل کرده رومیان فرسوده و مأیوس را بحال خود گذاشتند که بدون هیچ مانعی این قصد فرارشان را بموقع اجرا بگذارند ولی چون صبح شد بفراغت باردوی رومیان ریخته زخمیهائی را که در اردو گذارده بودند از وجع و درد خلاصشان کرده تمامی آنها را کشتند و بعد بلافاصله عقب سپاه شکست خورده روانه شدند که آنوقت در کاره و دژ آنجا محفوظ درامن بودند.

رومیان چنان خود را باخته بودند که عوض اینکه در دژ نامبرده که جای مستحکمی بود مکث کنند و خود را از تکان و تزلزل و اضطراب بیرون آرند شب بعد هم امر بکوچ و فرار داده شد، اما این جا نظام و ترتیب دسته‌جات بهم خورده هر دسته‌ای بیکطرف هزیمت نمود. دراینمیانه **کراسوس** با یکدسته از قشون بر اثر خیانت راهنماو بلدی که داشت بیک تپه های کوچک وپستی رسیده بود که قشون پارت بسروقت وی رسیده وباو سخت حمله بردند. **او کتاویوس** دراینموقع با نیروی خود برای نجات وی شتافته و سپاهیان کمی روی تپهٔ مسلط بر قشون پارت پایداری نموده ودرنتیجه پارتی‌هارا عقب راندند.

سورنا برای تکمیل ظفر و بهره‌مندی خویش در اینجا بحیله دست برد. اودم‌از

---

[1] - او بعد از قتل قیصر پیشوای روم گردید (مؤلف).

ودادو دوستی زده و ازآشتی صحبت داشت و گفت حاضر است با روم صلح کند وتمامی سپاه‌ویرا بگذارد آزادانه باوطان خودشان برگردند، اما **کراسوس** باین سخن اعتمادی نداشت واز قبول آن امتناع مینمود لیکن سربازان و افسران سرکش و متمرد فشار آورده بالاخره ویرا مجبور کردند که تسلیم شود و اینمرد نیزبا حس جرئت وشهامتی که در نهاد فرزندان اصلی روم بوده است از روی شرافت بقبول آن تن در داده بنزد **سورنا** رفت و او **کراسوس را** بطور خیلی دوستانه پذیرفت و باو گفت عهدنامه‌ای ما بین این دو دولت موجود و بقوت خود باقی است ولی شما رومیان عهدی که می‌بندید شرایطش را زود فراموش میکنید. مقصود **سورنا** از این‌سخن خلاف عهدی بود که قبل از این از **پمپی** بظهور رسیده بود. باری او سخنش را ادامه داده و گفت بنابرین بهتر آنست که بکنار رودخانه (فرات) رفته ودرآنجا عهد نامه را امضاء کنید. **کراسوس** هم با این نظر موافقت نمود و امر کرد یکی ازاسبان سواری خودش را برای او بیاورند؛ لیکن سردار پارت مجال نداد و گفت اینك اسبی بایراق طلاحاضر است و در تحت اختیار شما گذارده میشود و خواهی نخواهی او رابراسب نشانده و بسرعت راه انداخته‌بردند. نایب **کراسوس** ملتفت این غدر و حیله شده برای خلاصی و نجات او دست بشمشیر کرده و بیکی حمله برد، این جا زدو خورد شروع گردید و **کراسوس** در این‌هنگامه و جنگ تن بتن مقتول گشت.

دستجات‌قشون روم بعدازمرگ‌سردار خودشان بحال‌هرج و مرج افتاده‌پراکنده شدند و در راه و بیراه شکار عربها گردیدند و فقط قلیلی از آنها جان بدربردند؛ چنانکه از چهل هزار تن سپاه روم یك نیمه در این جنگ تلف‌شده وده هزاراز فرات گذشتند و ده‌هزار نفر دیگر اسیر گردیده در مرجیانا (مرو کنونی) آنها را سکونت دادند و این رومیها با بومیان آمیزش کرده اختلاط و امتزاج پیدا نمودند، واقعاً اگر از آثار این گروه انبوه رومی که در این واحهٔ تاریخی سکنی داشتند یك روز مکشوف گردد بی نهایت مهم ودلچسب خواهد بود.

پلوتارك شرحی در زندگانی این رومی بدبخت نوشته وبذکر منظرهٔ دربار پارت

و نمایشی که هنگام وارد کردن سراو داده میشد شرحش را خاتمه میدهد . در اوقات عروسی **پاکاروس** پسر **ارد** باخواهر **ارتاوسدس** مجالس جشن وضیافتی که منعقد میشده در یکی از این مجالس بازیگران و آکتور ها باك کای اوریپید[1] (یکنوع درام) را نمایش میدادند ومدعوین و تماشا چیان از آن کیف میکردند که در این هنگام سر **کراسوس** رادرمیان آنهاانداختند . این جا **پلوتارك** مینویسد که پارتیها ازدیدن آن غرق شعف و شادی گردیدند . . . **ژازن**[2] آکتور یونانی سر **کراسوس** را بدست گرفته باحال هیجانی پر از شور و شعف بیتی از ابیات درام مزبور را مناسب حال خواند که آن بشرح زیر است ـ « ما امروز شکار قوی پنجه وبا قوتی را صید کردیم و یك نخچیر عالی ونجیبی را از کوهستانها بدینجا آوردیم ». از این مناسب خوانی تمامی اهل مجلس لذت بردند.

جملهٔ پارتیها به سوریه ۵۱ ـ ۵۰ قبل ازمیلاد

جنگهائی که در طول قرن های زیاد بین مشرق و مغرب روی دادهازمیان آنهاجنگ کاره یاحران بیشك دارای اهمیت زیادمیباشد چه آن اعتبارات از دست رفتهٔ دولت مشرقی را بر گردانید و اقتدارنمایندهٔ معظم دولت مغربی راضعیف نمود ولی باید دانست نتایجی که از این جنگ حاصل شد ازچندین حیث بقدر اهمیت آن یا آنقدریکه بیش بینی میشد نبوده است وسبب آنهم این بود که اولا قشون پارت جز درجنگ جلگه و دشت باز مهارت و هیبتی نداشت و ثانیاً سپهسالاریرا که منتهای کفایت و لیاقت را از خود بروز داده بود بی جهت از میان برداشتند .

کاسیوس ریاست باقیماندهٔ قشون **کراسوس** را خود بعهده گرفت ، سوریه اینوقت سر بعصیان و شورش برداشته بود لیکن دولت پارت قریب دو سال رومیان را واگذاشت که توانستند در این مدت شکستی که خورده بودند آنرا جبران و تلافی کنند زیرا که پارت دراین مدت بدینقدر قناعت مینمود که فقط دستجات چندی که براه زنان ویغما گران همانند بودند بسر وقت آنها میفرستاد و از طرف دیگر دولت مرکزی روم هم بواسطهٔ جنگ خطرناك داخلی نمیتوانست در این موقع کمك بحکومت سوریه نموده نیروی کمکی

1- Becchae of Euripides ، 2- Jason

اعزام دارد معذلك حکمران نامبرده در دفاع از شهرها و جلوگیری از کلیهٔ حملات و تعرضات لیاقت و کفایت قابل تحسینی از خود ابراز داشت .

بالاخره در سال ۵۱ پیش از میلاد حمله‌ای که این مدت مایهٔ خوف و اضطراب بود بوقوع رسید و لشکری باساز و برگ مرکب از سواران سبك اسلحه تحت فرمان **پاکاروس** به سوریه تاختن آورد ولی در محاصره و گشودن شهرهائی که دارای مستحکمات بود نتوانستند کاری از پیش ببرند . **کاسیوس** اگرچه مجبور شد که انطاکیه را پناهگاه خود سازد ولی گاهگاهی از جنگهای تعرضی کوتاهی نمیکرد و در مقابل قشون پارت عملیاتی شبیه بطرز جنگی آنها مینمود یعنی حمله میبرد و بعد از میدان میگریخت و پارتیها را به تعاقب خود وامیداشت و در کمین گاههائی که قبل از وقت تهیه دیده بود بطرف آنها برگشته انتقام میکشید و باوصف احوال **پاکوروس** از جنگ خسته نشد و از رود فرات که گذشته بود برنگشت و در تهیهٔ آن بود که پس از گذشتن زمستان جنگ را از سر گیرد لیکن او این نقشه خود را تغییر داده و بجای اینکه دوباره بسوریه حمله ببرد ویرا اغوا کردند که بر ضد پدر توطئه و سازش کند اما پیش از اینکه این سازش صورت عمل بخود بگیرد **ارد** از قضیه خبردار شده و پسر خائنش را بدربار احضار نمود .

در تابستان ۵۰ قبل از میلاد قشون پارت از فرات بعقب برگشت و بدینگونه نخستین جنگ و زورآزمائی با دولت مغربی خاتمه یافت که بطور بدی دچار خفت و پستی گردیده نتوانسته بود خسارت و زیان واردهٔ برحیثیات و اعتباراتش را جبران و تلافی کند ، برعکس دولت پارت که از فوائد و منافع سرشار مادی و معنوی برخوردار و دارای سلطنتی در درجهٔ اول بوده است که متصرفات مشرقی دولت روم را در معرض مخاطره میداشت .



درهم نقره پاکروس اول

فصل سی و یکم

دومین آزمایش قدرت

اکنون توای پارت تیر انداز ضربت خوردی ، اینك روزگار منت گذارده مرا منتقم خون مارکوس کراسوس قرار داد ، جنازهٔ پسر شاه را پیشاپیش لشکرمابیر ای ارد پاکروس تو در عوض مارکوس کراسوس هدف گردید .

« شکسپیر دردرام انتونی و کلئوپاتر »

جنگ داخلی بین سزار و پمپی[1] ۴۹-۴۸ قبل از میلاد

پس از ختم جنگ اول پارت و روم چندی نگذشت که جنگ بزرگ داخلی بین **قیصر (سزار)** و **پمپی** شروع گردید. زاید است گفته شود که اثرات جنگ مزبور در اقصای پارت نیز انعکاس یافت، **پمپی** که مبانی اقتدارش از اول در مشرق زمین استحکام یافته بود در ۴۹ قبل از میلاد و یا در سال بعد با **ارد** فتح باب ارتباط نموده و عجب این است که پادشاه پارت باوجود خصومت و عداوتی که قبلا با **پمپی** داشت از قبول روابط با او استنکاف نورزید و چون مأمور سیاسی روم از **ارد** پرسید که درجنگ داخلی که تهدید میکند با چه شرطی نیرو بمدد **پمپی** خواهد فرستاد در پاسخ گفت باین شرط که سوریه در عوض باو واگذار بشود. **پمپی** از این مطلب ابا نمود و **ارد** نیز فرستادهٔ او **هیروس** را توقیف کرد.

---

۱ - این اسم (پامپی) نیز ضبط شده است (مترجم) .

نتیجهٔ جنگی که مابین این دو سردار رومی رویداد این بود که **پمپی** در سال ۴۸ قبل از میلاد در فارسال بکلی مغلوب گردید و پس از مغلوب شدن ابتدا خیال کرد که بدربار پارت پناه ببردولی بقراریکه نوشته‌اندچون شنید که میان قیصروانطا کیه موافقتی حاصل شده است از این خیال منصرف گردید ولی بنابر مسطورات **پلوتارك** دوستان **پمپی** با این نظر او یعنی پناهنده شدن به **ارد** مخالفت کرده گفتند که اینکار برای او ویژه برای زنش **کرنلیا**[1] خیلی خطرناك است و لذا به پادشاه مصر که در اوان طفولیت بود پناه برده و در آنجا بدست وزیران سلطان بطور خیانت و غدر مقتول گردید.

قیصر و شرق نزدیك در ۴۷ قبل از میلاد

قیصر (سزار) یکسال بعد از فتح مهم خود بسوریه وآسیای صغیر رفت که در ضمن آتش فتنهٔ **فارناسیز**[2] پسر **مهرداد** پادشاه پسفور را که در مقام استرداد تمام خاك پنت برآمده بود فرو بنشاند، چه کوششهای **فارناسیز** در بدو امر فاتحانه وسپاهیان محلی روم شکست خورده بودند، **قیصر** فقط یك لژیون بمدد سپاهیان مغلوب برده و در دوم ماه اوت ۴۷ قبل میلاد در زیلا[3] مورد حملهٔ سخت و متهورانهٔ **فارناسیز** واقع گردید لیکن پس از جبران و تلافی شکست واردهٔ از حملهٔ مزبوربدشمن حمله برده و سربازان روم فاتح درآمدند و **فارناسیز** رو بهزیمت نهاد . برادر نامشروعش ویرا تعاقب نمود و بعد در نتیجهٔ حمایت روم بسلطنت بسفور نایل گشت و شاید این فتح زیلا که شهرت تاریخی دارد بواسطهٔ بیان موجزی باشد که راجع بآن فقط در سه کلمه از طرف قیصر بمجلس سنای روم اعلام شده است که «آمدم، دیدم، فتح کردم». نظر باینکه وجود قیصر در اینموقع برای کارهای مهمتری در مغرب لازم و ضروری بود احتمال نمیرود که بفکر خونخواهی **کراسوس** افتاده باشد ولی در سه سال بعد از این تاریخ که فتوحات و پیروزیهای خود را در تمام قلمرو روم بپایان رسانیده بود برای اینکه شهرتی بر شهرت های سابق خود بیفزاید در صدد جنگ با حریف مشرقی یعنی دولت پارت برآمد و هوا خواهان **سزار** که همیشه در مجلس سنا میل وارادهٔ او را تأیید میکردند چنین انتشار دادند

1- Cornelia· 2- Pharnaces· 3- Zela·

که در کتاب سی بیل[1] درج است که روم وقتی بر پارت غلبه خواهد کرد که آن کشور بفرمان یك پادشاه بوده باشد. بازی از مجلس سنای مطیع فرمان لازم در این باب صادر شد و لژیون ها (افواج) فراهم و حتی بحرکت درآمده روانه مشرق گردیدند که قضا کارخود را کرد یعنی درروز پانزدهم ماه مارس ٤٤ قبل از میلاد خنجر آزادیخواهان پارت را از یك مخاطره ای که شاید درتمام دوران تاریخ وی بزرگترین خطر بشمار میآمد خلاصی بخشید، چه **قیصر** با مهارت زیادی که درجنگ وبصیرتی که در سیاست داشت و نیز تجاربی که از جنگ های اولیهٔ روم اندوخته بود یقیناً آن مملکت را متصرف و **ارد** را مقهور و همان معامله را بااومیکرد که **اسکندر** کبیر با **داریوش** کرد.

سوابق حالات مارك انطونی[2]

باید دانست که عملیات هیچیك از نامداران روم در آنزمان در شرق نزدیك بقدر عملیات **مارك انطونی** دارای اهمیت نیست و بنابرین لازم است که مختصری از سوابق حالات او را مذکور داریم. در فصل گذشته اشاره باینمطلب شد که **گابی نیوس**[3] حکمران رومی در سوریه مبلغ هنگفتی تعارف گرفته بکشورمصر حمله برد، مارکوس **آنتیوخوس**[4] نوهٔ وکیل مدافع معروف وفرزند ژولیه[5] یکی از اعضاء خانوادهٔ **سزار** دراین جنگ فرمانده کل قوا بود. اوقبلا بواسطهٔ دستگیر کردن **اریستو بولس**[6] سردار یهودان شورش طلب و پسر او که کارمهم خطیری بود رشادت و مهارتی ابراز داشته وشهرتی بسزا حاصل کرد.

در جنگ برضد مصر که رئیس قسمت سواره نظام بود عملیاتش باعث پیشرفت سپاه روم گردید و در گرفتن پلوزیوم که مفتاح کلیهٔ آنکشور محسوب میشد وقشون پادگان آن از شجعان یهود بودند او فوق العاده اظهار شایستگی نمود و نیز درجنگ آخرین، او شجاعت غریبی ازخودبروزداده وپس ازاینکه سلطنت مصربازبه **بطلمیوس** واگذار گردید این پادشاه که در حال غضب بود برای اینکه بمردم بفهماند که دو باره به تخت و تاج رسیده است خواست از جماعتی که با او سابقاً ضدیت کرده بودند انتقام کشیده و قتل عام کندولی **مارك آنطونی** در این امربا او مخالفت نموده و کوشش کردکه این مقصود

١- Sibyl・ ٢- Mark Antony・ ٣-Gabihius・ ٤- Marcos Antiochus ٥- Julia・ ٦- Aristobols・

بعمل نیاید و ازاینرو در مراجعت ازمصر نام نیکی از خود درحسن نیت ولیاقت وکفایت بیادگار گذاشت .

قبل از جنگ داخلی او بهواخواهان قیصر (سزار) که در سنا مدافع ملت بودند امداد مینمود ودرجریان محاربات، اودرمیدان فارسال فرمانده جناح چپ بوده وخدمتهای شایانی به **قیصر** کرد . اینمرد بعد از قتل ولینعمت خویش تمام نوشتجات و اسناد ونیز وجوه نقداو را خود تصاحب نموده و تا وقتی که **اوکتاوین** بعنوان وارث حقیقی **سزار** بروی کار نیامده بود رئیس و جانشین آن خانواده بوده است ، زمانیکه این دو با هم بنای نزاع وجدال را گذاشتند **اوکتاوین** بر **انطونی** غالب آمده و اورا بطرف کوهستان الب راند ، لیکن چیزی نگذشت که او با هیفده لیژیون که تحت فرمان خود جمع کرده بود برگشته و بالاخره **اوکتاوین** را مجبور بصلح کرد . پس هردو سردار باهم متحدشده برای جنگ با **بروتوس**[1] و **کاسیوس**[2] بمقدونیا حرکت کردند . در ۴۲ قبل از میلاد پیروزی که در جنگ فیلیپی نصیب آنها شد قسمت عمدهٔ آن مرهون عملیات **انطونی** بوده است ، چه **اوکتاوین** تا ایندرجه علیل بود که با تخت روان اورا حرکت میدادند. بعد از این فتح **انطونی** بسمت مشرق حرکت کرد و چنان خراج سنگینی بمشرقیها تحمیل کرد که وقتی بطور اغراق باو گفتند که آسیا دویست هزار طالان برای خدمات شما حاضر کرده است ، او هم بدون پروا گفت « اگر این مبلغ را ندادهاند ازمتصدیان آن مطالبه کنید و اگر دادهاند و مصرف شده است پس ما خراب و ورشکست خواهیم بود ». کثرت اسراف و تبذیر و افراط در خودنمائی ونیز غرور و بی پروائی او حدی برای فشار وسخت گیری اهالی بلاد مشرق باقی نگذاشت و چیزی که کسر داشت همانا وجود **کلئوپاتر**[3] ملکهٔ مصر بود که او نیز در اینموقع باکشتی به سیدنوس بر **انطونی** وارد شده و آن عرصه را جلوگاه حسن خود قرار داد و ترجمهٔ شعری که **شکسپیر** در اینباب گفته بشرح زیر است : « کشتی که **کلئوپاتر** در آن نشسته بود مانند سریری درخشان درمیان آب افروخته، سکان کشتی از طلاو شراع آن ارغوانی بود» و ازاینوقت

۱-Brutus. ۲-Cassius. ۳-Cleopatre.

ببعد **انطونی** بالمره در زیر نفوذ وفرمان این زن که در حسن و زیبائی و دانش بینظیر بود واقع شده میل و اراده اش بروجود **انطونی** حکمفرما بوده است.

حملهٔ پارت تحت فرمان پاکروس ولابینوس ۳۹-۴۰ قبل از میلاد

تعجب در این‌است که در میدان فیلیپی یکدسته قشون پارت هم پیکار میکرده است. **ارد** که از میان آب گل آلود ماهی میجست در ابتدا یك دستهٔ کوچکی از نیروی خود را به کمك **کاسیلیوس باسوس**[1] فرستاد که یکی از طرفداران **پمپی** بوده و بعد قصد کرد سلطنت مستقلی تشکیل دهد. درسال ۴۳ قبل از میلاد **باسوس** به **کاسیوس** ملحق شده و قسمت قشون پارتی را هم باخود آورد و این افسر لایق که در دربار پارت معروف بود موقع را غنیمت دانسته برای ایجاد روابط و مناسبات حسنه قشون نامبرده را باتحف و هدایای گران بها بنزد **ارد** برگرداند. در پاداش آن یك عده از سواره نظام درجنگ فیلیپی بکمك او فرستاده شد و این اول دفعه‌ای است که قشون پارت دراروپا دیده میشود.

شکست بروتوس و **کاسیوس** ــ که بنا بخواهش خودش بدست یکی از غلامان پارتی وی کشته شد بآسانی میتوانست که بین فاتحین و پادشاه پارت مشکلاتی تولید نماید، اما **ارد** بواسطهٔ ضعفی که از جنگهای همیشگی داخلی عارض امپراطوری روم شده بود خود را از او قویتر میدانست و مصمم بود که از موقع استفاده کند. در اینزمان دولت پارت یك ژنرال رومی را که نامش **کنتوس لابینوس**[2] بود تحت اختیار خود داشت. سردار نامبرده سابقاً ازطرف **بروتوس** و **کاسیوس** بسفارت بدربار **ارد** آمده و بعد نظر بخوفی که داشته‌است دیگر به‌میهن خود برنگشت بلکه در دربار پارت مشغول خدمت شده بود و هر چند از سرداران نامی نبود ولیکن خدماتش به پارتیها ذیقیمت و قابل تقدیر بود.

ارد که فرزند خود **پاکروس** را از تقصیری که داشت عفو نموده بود در بهار سال چهلم قبل از میلاد که تقریباً ده سال بعد از جنگ اول بود او را باتفاق **لابینوس**

۱- Caeciliu Bassus . ۲- Quintus Labinus.

با لشکر زیادی بسوریه روانه نمود و آنها ازفرات گذشتند و **انطونی** که برای پیشوائی قشون روم بایستی دراینموقع حضور داشته باشد برای حفظ منافع خودش برعلیه **اوکتاوین** ویرا بمغرب طلبیدند و بنابرین سوریه را بیکی از سرکردگان نالایق خویش موسوم به **دیسیدیوس ساکسا**[1] واگذاشته خود بروم رفت. پارتیها در وهلهٔ اول آنچه درجلوآنها بود همه را جاروب کردند. آنها پس از شکست دادن **دیسیدیوس ساکسا** اپاما وانطاکیه هر دورا مجبور بتسلیم نمودند. آنوقت این دوسردار ازیکدیگرجدا شده **پاکروس** بطرف جنوب و **لابینوس** از رود تاروس عبور نمود. **پاکروس** تمام خاك سوریه را باستثنای بندر صور مسخر ساخت وبفلسطین رفت، در آنجا دو نفر یکی **هیرکانوس**[2] و دیگری **انتی گونوس**[3] عمو و برادر زاده که رقیب هم بودند برسرسلطنت منازعه داشتند. **انتی گونوس** هزار طالان که معادل دویست و چهل هزار لیره باشد با پانصدزن یهودی به **پاکروس** تعارف داد و سلطنت او را تصاحب کرده و تا سه سال هم سلطنتش دوام نمود. **لابینوس** نیز در جنگهای خود فاتح گردیده و **دیسیدیوس** را در جنگ دوم بقتل رسانید و پس از آن بجنوب آسیای صغیر تاخته و بفتوحاتی که کرده بود مغرور گشته خود را امپراطور نامیده و سکه بنام و صورت خود زد.

صلح براندیزیوم، ۴۰ قبل از میلاد

در این میانه **انطونی** در ایتالی موفقیت حاصل نموده وبواسطهٔ صلح براندیزیوم تقسیم ثالثی در قلمرو روم بعمل آمد، بدین معنی که متصرفات افریقائی روم به **لاپیدوس**[4] واگذار گردید ولایات شرقی هم که سرحد آن سکودرا (سقوتری کنونی) تعیین شده بود به **انطونی** داده شد، خلاصه **انطونی** و **اوکتاوین** باتفاق هم وارد روم شده و از طرف اهالی بمناسبت صلحی که مابین این دو سردار واقع شده بود استقبال شایانی بعمل آمده و عموم اظهار مسرت وشادمانی نمودند و بعد برای استحکام مبانی این صلح **اوکتاویه** خواهر **اوکتاوین** که بلیاقت وکمال آراسته بود به نکاح **انطونی** در آمد.

۱-Decidius Saxa. ۲-Hyrcanus. ۳-Antigonus. ٤-Lapidus.

فتوحات ونتیدیوس
۳۹ قبل ازمیلاد

در موسم پـائیز ۳۹ قبل از میلاد **انطونی** برای ادامهٔ جنگ در آسیا از روم حرکت نموده و چـون در راه بیونان رسید **پبلیوس وینتدیوس**[1] یکی از صاحب‌منصبـان خود را بجنگ **لابیدنوس** روانه داشت. افسر نامبرده به **لابیدنوس** هنگامیکه عدهٔ کافی حاضر نداشت حمله برده و او هم که غافلگیر شده بود ناچار به‌کلیکیه عقب نشست؛ شرح واقعه‌رابه **پاکروس** خبر داد و او نیز از قشون سواره عدهٔ زیادی بکمك وی فرستاد که درتحت اختیار وی باشند. ولـی عدهٔ مزبور مستقلانه بنای عملیات را گذاشته ناگهان به **ونتیدیوس** حمله برده وشکست خورد. در نتیجهٔاین حرکت **لابینوس** مستأصل‌مانده ابتدا دستگیر شده سپس مقتول گردید. **پاکروس** از این‌پیش آمد شوم مضطرب‌گشته به نواحی شمال سوریه عقب کشید. در این جا **ونتیدیوس** بهمین قدر که سوریه‌را از جنگ دشمن خـارج ساخت اکتفا کرده از روی عقل و احتیاط به تعاقب او دیگر نپرداخت.

شکست ومرگ پاکروس‌در
۳۸ قبل ازمیلاد

ایـن شاهزادهٔ پارتی نتوانست کشور مفتوح خود را در تصرف حریف ببیند لذا پس از مـوسم زمستان از فرات عبور نمود. **ونتیدیوس** درابتدا به‌عملیات تدافعی‌پرداخته اردوی خود رادر بالای تپه‌ای‌قرار داده و خندقی دور آن کند و اطـراف آنرا مستحکم نمود. سپاهیان پارت بدوا تحریك شده دلیرانه بآن تپه حمله بردند و بالارفتند ولی‌ناگهان‌دروازه های اطراف اردوباز و افواج رومی بیرون ریخته بـا قشون پارت در آویختند و آنها را به عقب رانده مرد و مرکب را از بالا بزیر غلطانیده و دست از تعاقب آنها نکشیدند، ولی سواران پارتی در مقابل پا فشرده هنگامهٔ جنگ سخت و عاقبت **پاکروس** کشته شد و جنگ‌خاتمه یافت‌،سپاهیان پارتی بطرف‌پل قائقی فرات فرار کردند که‌ازآ نجابگذرند، ولی راه را بر آنها گرفتند واز این قشون فقط یکدسته جان در برد که ازطرف شمال به‌کاماژن[2] گریخته بود.

1-Publius Ventidus. 2-Cammagene.

نتایج این جنگ بظاهر گمنام در درجهٔ اول اهمیت بوده‌اند چه تا آنوقت پارتیها سرایالات آسیائی روم باآن دولت مهیای جنگ بوده وچندین بار هم بآن نواحی‌هجوم برده وتااندازه‌ای‌هم راتق وفاتق‌بوده‌اند اما بعداز این‌جنگ ازحمله وهجوم دست کشیده ازآن پس بحفظ مرزهای خود قناعت مینمودند، فقط ارمنستان که در منطقهٔ نفوذ آنها واقع شده مستثنی بوده است.

مرگ ارد- ۳۷ قبل از میلاد تقریباً

مرگ **پاکروس** صدمهٔ بسیار سختی به **ارد** وارد آورد. این پادشاه پیر بعد از ایـن دست از سلطنت کشیده و پسر بزرگش **فرهاد** چهارم را بجای خود بر تخت نشانید. سکهٔ پادشاه نامبرده اول سکه‌ایست که دارای تاریخ است. او اول کاری که کرد این بود که برادرانش را بقتل رسانید. پدرش وقتیکه این خبر را شنید او را سخت ملامت کرده در نتیجه ویرا نیز به فرزندانش ملحق ساخت، بدینطریق سلطنت با شکوه و طولانی این پادشاه که شهرت پارت را بجائی رسانید که شنیدن اسمش‌اهالی روم را بخوف و وحشت‌میانداخت بآخر رسید، این مرد شاید در عداد رجال بزرگ نبوده است و غلبهٔ قـاهرانه اش بـر **کراسوس** مرهون کفایت و لیاقت **سورنا** سپهسالار پارت بود. معهذا چون عظمت و قدرت کشور خود را بپایه ای رسانید که با روم همدوش و در یك ردیف قرار گرفت سزاوار تعریف و تمجید است.

عزیمت انطونی[1] بجنگ پارت، ۳۶ قبل از میلاد

فرهاد چهارم پس از کشتن‌پدر وبرادران خود شروع بسلطنتی مخوف و دهشتناك نموده و بسیاری از اعاظم و رجال دربار ازاو رمیده وترك وطن گفتند و بهرطرفی که میتوانستند فرارکردند، از جمله شخصی موسوم به **مونه‌زس**[2] از سرکردگان نامی و معروف **پاکروس** بود. ایـن شخص بنزد **آنطونی** رفته و او را آگاه کرد که برای حملهٔ بپارت موقع مناسب است.

فرهاد ازاین‌قضیه مضطرب گشته **مونه‌زس** رااستمالت‌نمود وبنزد خویش‌طلبید.

---

۱ -Antony ۲ -Monaeses

انطونی نیز بـاو اجازۀمراجعت داده ضمناً دستور دادکه به **فرهاد**حالی کندکه‌مقصود او از این جنگ استرداد بـیرقهائی است که از قشون روم گـرفته شده است و نیز رهـائی اسرائی است‌که تا کنون‌زنده وباقی‌هستند ، ولی‌او ازاین اظهار فقط میخواسته است که دربار پارت را اغفال کرده باشد چه آنطونی ازفتوحاتی که بدست **ونتیدیوس** شده بود حسد برده برای یك جنگی که شهرتش را فوق شهرت او قرار دهد انتظـار وقت میکشید ، بنابراین در خفیه مشغول تهیه گردید و بزودی موفق شده شانزده یـا هیجده فوج جنگ آزموده که عدۀ آنها به شصت هزار تن میرسید حاضر ساخت. بعلاوه ده هزار سوار گالی و ایبری وسی هزار سپاه ذخیره و رویهمرفته لشکری مهیب وجرار ترتیب داد. **ارتاوسدس** پادشاه ارمنستان نیز قراردادی در خفیه با او بست و بر طبق آن ملتزم گردید که شش‌هزار سوار و هفت هزار پیاده در میدان جنگ بکمك‌اوحاضر سازد ، با اینکه لازم بود که قبل از اینکه بپارت وقت بدهد که بتکمیل قوای حربی خود بپردازد بوی حمله ببرد براثر عشق و علاقۀ مفرط او به **کلئو پاتر** نتوانست میدان رزم را برمجلس بزم ترجیح دهد. بالاخره وقت عزیزش را صرف صحبت او کرده و تـا نیمۀ تابستان ۳۶ قبل از میلاد از جای خود حرکت ننمود. نتیجه این شد که وقتیکه‌با قشون خود که عدۀ آن بالغ بر یکصد هزار نفر بود خواست از فرات بگذرد قشون پارت سواحل فرات را چنان محکم نگاهداشته بود که برای **آنطونی** عبور از فرات‌ممکن نشد . لذا از سمت شمال بـارمنستان رفته و در آنجا پذیرائی گرمی از او بعمل آمد. **ارتاوسدس** باو پیشنهادکردکه چون‌عمدۀ قشون پارت‌اینوقت‌درساحل فرات‌جمع‌هستند بهتر این‌است که‌نقشۀجنگ‌راتغییرداده از ارمنستان به ماد آذربایجان حمله‌برده‌وپراسپا[1]

---

۱ - (Praaspa) و این همان خرابه های موسوم به« تخت سلیمان» میباشد که واقع دریکصد میلی ارومیه است . **راولینسون** باشتباه رفته میگوید که اکباتان قدیم در آنمحل بنا شده بود (رجوع شود به فصل دهم کتاب حاضر) ونیز رجوع شود بکتاب «ایران گذشته وحال» تألیف **ویلیام جکسون** فصل ۱۱ **ستر ابو** کتاب ۱۱ وفصل ۱۲ که در آنجا «ورا» Vera مصحف «بیر» Bir که بمعنای دژآمد باپراسپا یکی شناخته شده است (مؤلف).

پایتخت آنجا را بتصرف درآورد، چه حکمران آنجا از متفقین پارت است و از اینجهت یك کار بزرگی از پیش برده‌خواهد شد. **انطونی** با این پیشنهاد موافقت نموده وچنین معلوم میشود که نمیدانست قشون پارت درآنجا حاضرخواهد بود. پس او قشون خود را دو قسمت نموده‌قسمتی که مشتمل برباروبنه و ماشین آلات محاصره بودبعقب گذاشت وخود با قسمت دیگر بتعجیل پیش رانده و بسوی پراسپا شتافت، مقصود او این بود که بی‌خبر بآن شهر حمله‌برده وآنرا بتصرف بیاورد، ولی وقتی که بآنجارسید دید رسیدن بمقصودی که در نظر گرفته بود ناممکن و بالاخره احتیاج به ماشین آلات محاصره پیدا کرده مجبور شد که بانتظار رسیدن آنها بنشیند.

در این میانه پارتی هاهمانطور که‌انتظار میرفت دنبال قشون **انطونی** را گرفته وچون بلای ناگهانی‌برسر **استاتیانوس** که ستون دوم‌تحت حفاظت و فرمان‌او گذاشته شده و از عقب حامل آلات و ادوات محاصره بود ریخته وکاملافاتح درآمدند چه‌در همان وهلهٔ اول او را با هزار نفر رومی کشتند و تمام ماشین آلات و اسباب محاصره‌ای که بااو بود همه را تصاحب نمودند. معلوم‌است این حادثهٔ غیر مترقبه یك‌ضربت خیلی سختی بوده که بر **آنطونی** وارد و باعث اندوه تمام رومیان گردید. ولی رستاخیزوقتی شد که پادشاه ارمنستان متحداو هم خلاف عهد کرده با قشون خود از اوجدا گردیدو بدنبال‌کار خودش رفت. بالجمله تمام سعی‌وکوشش او در تسخیر آن دژ مستحکم‌طبیعی بهدر رفت. خواربار رو به کمی گذاشت. قشون پارت بعادت مألوف خود بجنگ‌وگریز پرداخت. چندانکه **آنطونی** تلاش کرده‌که با دشمن در میدان جنگ روبرو شودممکن نشد. موسم پائیز هم در رسید و روزانه موقع خطرناکتر میشد. پس برای این که حیثیت وآبروی خود را بظاهرحفظ کرده باشد به پارتیها پیغام داد که اگر بیرقهائی‌را که‌از **کراسوس** گرفته‌اند مسترد دارند و اسرای رومی را رها کنند محاصره راترك خواهد گفت. در جواب این اظهار غیرازسخریه و استهزا چیزی نشنید. بالاخره مصمم گشت که کوچ کرده مراجعت نماید، این‌مراجعت از دوراه ممکن بودصورت گیرد، یکی از این دو راه راهی که طرف مشرق دریاچهٔ رضائیه بوده است که آب آن قابل

آشامیدن نیست ولی اراضی اطراف آن جلگه وهموار است؛ دیگر راهی است که از سمت مشرق ازمیان کوهستان میگذرد. چون **آنطونی** شنید که قشون پارت راه جلگه را گرفته‌است‌از روی‌مصلحت‌راه کوهستانی که‌از حوالی تبریزعبور میکند انتخاب نمود. تا دو روز بدون اینکه با هیچگونه مقاومتی برخورد کنند حرکت نمود ولی روز سیم دسته‌ای از سپاهیان پارت نمودار شده اطراف این قشون فراری را گرفتند،رومیان در شکست **کارسوس** بتجربه‌فهمیده بودند که چاره تاکتیك یا تدابیر حربی‌سواران پارت که میزنند و میگریزند فقط و فقط بکار انداختن دستهٔ فلاخن اندازان است که گلولهٔ سربی را بطرف آنها پرتاب کنند. این بود که دست باین‌کار زدند وبعد حملات سواران گول هم بموقع توی کار آمده بالاخره دفع شر دشمن‌را از آنها نمود. ولی‌صبح روزبعد بار دیگربسروقت آنها آمده و آنچه توانستند کردند. خلاصه تا نوزده‌روزمتوالی رومیان مورد تهدید حملات فلاکت بار پارتی‌هابوده وهرروز جمعی‌از قشون روم تلف میشد؛ بعلاوه تنگی‌خواربارو نبودن آب و شدت سرماهم برفلاکت ومصیبت آنها افزوده و بهلاکت و تباهی آنها کمك میکرد.

در یك جنگی که در حوالی تبریز واقع شد هشت هزار از قشون روم مقتول و مجروح شدند وعاقبت بحال فلاکت و درماندگی به رود ارس رسیده پس از عبورازآن از صدمات قشون پارت خلاصی یافتند زیرا که فرهاد بیش‌از این ایشان‌را دنبال نکرد و بهمین قدر اکتفا نمود که آنها را از قلمرو خود خارج ساخت، ولی مصیبت قشون روم هنوز بآخر نرسیده بود چه قبل از آنکه بمقر زمستانی خود برسند هشت هزار نفر دیگر در این میانه رهسپار دیار عدم گردیدند.

باید دانست که **آنطونی** دراین عقب نشینی درجریان احوال از بروز همدردی و مردانگی و سایر صفات محموده روحیهٔ قشون را بطرف خود جلب نموده، درحس اطاعت و فرمانبرداری آنها نمیگذاشت اندك خللی وارد آید. **پلوتارك** مینویسد که اودرجریان این احوال عقب نشینی ده‌هزار تن ورد زبان او بوده، متصل میگفت «آه! «عقب نشینی‌ده هزار نفر» آری اوحیات دلیران‌یونانی را یاد مینمود که باوجودمشکلات

وسختی هائی که در این قسمت از آسیا داشته و بمخاطراتی که بیش از مخاطرات او گرفتار بوده‌اند معهذا خودشان را به مأمن نجات رسانیده بودند.

جنگ او در ارمنستان ۳۴-۳۳

محتمل است **آنطونی** بخیال ادامهٔ جنگ بوده‌است. ولی برگشت بنزد **کلئوپاتر** و ملاقات آن دلبر رعنا دیگر مجالی باو نداد که به‌اجرای این منظور بپردازد. در موسم زمستان پادشاه ماد که در تقسیم غنائم رومی سهمی بطور دلخواه نبرده بود جرئت کرده زبان بشکایت و ملامت کردن و ایراد گشود. چون از خشونت‌مزاج وسبعیت طبع **فرهاد** آگاه‌بود خود را مورد تهدید دیده ناچار بنای‌طغیان‌را گذاشت، اورسولی به اسکندریه‌نزد **آنطونی** فرستاد وباو وعدهٔ همه نوع همراهی‌داد. سردارروم که خیلی مایل بکشیدن‌انتقام‌ازپادشاه ارمنستان بود این اظهار موافقت را غنیمت‌دانسته و پیشنهادی که کرده بود باکمال میل پذیرفت. بالاخره‌در سال ۳٤ قبل ازمیلاد بغتةً به ارمنتسان تاخته و با حیله‌های‌جنگی **ارتاواسدس**را گرفتار کرد. پس از آن به‌نهب و غارت پرداخته و در هر جا قشونی پادگان گذاشته بمصر معاودت نمود. او در سال ۳۳ قبل از میلاد بار دیگر بدین‌حدود خود را ظاهرساخته وبه‌رود ارس رسید، او قراردادی باپادشاه ماد بسته و برطبق آن قسمتی از ارمنستان را برقلمروی افزود، دسته‌ای از پیاده نظام‌روم را هم تحت اختیار او گذاشت. اما برای اینکه مقام خود را در مقابل **اکتاویوس** محفوظ دارد ناچار موضوع پارت و پارتیها را از نظر انداخته تمام قوای خود را متوجه روم ساخت. ظن قوی آن است که **فرهاد** در اینموقع که بحال خود گذاشته شده بود برای انتقام از پادشاه ماد فرصتی بدست آورده آن دست نشاندهٔ عاصی را مقهور نموده و محبوس ساخته است، سپس به‌اتفاق **ارتاگزیاس** پسر **ارتاواسدس** به ارمنستان تاخته وبلادی را که در تحت محافظت قشون روم بود ولی از جائی بدانها کمک نمیرسید از تصرف آنان خارج ساخت، لشکریانی را که پادگان‌آن نواحی بودند همه را اسیر نمود. دراندك زمانی ارمنستان بحال سابق خود برگشته و از تبعیت روم‌خارج گردید، معلوم است که بواسطهٔ این جنگها و پیشرفت ها اعتبار دولت پارت بیش از پیش رو بفزونی نهاد، زیرا

قشون **استاتیانوس** را مقهور و نابود نمود و **مارك آنطونی** را با تلفات بسیار سنگین از قلمرو خود خارج کرده بطوریکه او دیگر جرئت نکرد که از سرحد پارت قدمی جلوتر بگذارد و نیز ارمنستان را جزء منطقهٔ نفوذ خود قرار داد.

فرهادچهارم و تیرداد ۳۳-۳۰ ق.م

پس از این فتوحات، سبعیت طبع وشقاوت **فرهاد** روبه فزونی نهاده و بحدی او را خطرناك جلوه داد که در سال ۳۳ قبل از میلاد أهالی پارت تحت قیادت یکی از نجبای کشور موسوم به **تیرداد** شورش کردند. **فرهاد** ناچاربنزدطوائف‌آسیای وسطی رفته و **تیرداد** بجای‌او بر تخت نشست ولی پس ازسه سال **فرهاد** با سپاهی‌که ازآن طوائف‌تدارك کرده بود مراجعت‌کرد، **تیرداد** درمقابل اوتاب مقاومت‌نیاورده بالاخره مغلوب شده پسر کوچکتر **فرهاد** را با خود برداشته به **اوکتاوین** که آنوقت در سوریه بود ملتجی گردید. پسر **فرهاد** بطور گروگان پذیرفته شد. **تیرداد** هم تحت حمایت قرار گرفت لیکن سیاست محافطت‌کارانهٔ آنوقت روم اقتضا نکرد که از فرات‌تجاوز نموده به‌حدود پارت‌قدم‌بگذارد.

پس‌دادن بیرقهای روم ۲۰ قبل از میلاد

مدت هفت سال که ازاین‌تاریخ گذشت یعنی در سال۲۳ قبل‌از میلاد **فرهاد** باب روابطو مناسبات بادولت‌روم را مفتوح‌ساخته تسلیم **تیرداد** مدعی خود ورهائی پسرش را خواستار گردید.

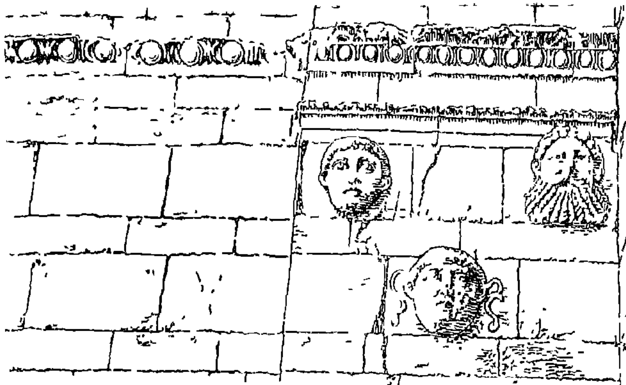
اوکتاوین که آنوقت‌امپراطور **آگوستس** خوانده‌میشد از تسلیم **تیرداد** ابا نمود ولی مراجعت پسرش را بدون اینکه فدیه‌ای بخواهد پذیرفت، لیکن درعوض بیرقهای‌روم را تقاضانمود. فرهاد با مسرت‌تمام به پسرش رسید، ولی در پس دادن بیرقهای‌روم‌موافقتی نشان نداد. پس از سه سال که ازاین‌قضیه گذشت و امپراطور بار دیگر بطرف‌کشور های شرقی خودسفر نمود **فرهاد** از عاقبت این استنکاف‌خود در پس‌دادن بیرقهابیمناك شده و بالاخره‌تمام آنها را بنزدامپراطور فرستاد. این قضیه اثر حیرت انگیزی‌در روم بخشید. چنانکه در تمام روم شادیها کردند و جشنها گرفتند. قیصر ابهت و جلالش در سرتاسرمملکت‌بالا گرفت نویسندگان‌آنروزاین‌واقعه‌را با آب‌وتاب‌زیادنوشتند، تعریف ها از او کردند و مدح و ثنا گفتند. از جمله **هوراس** شاعر معروف رومی در

ضمن شاهکارهائی که از خود باقی گذاشته لیاقت قیصر را در اینمورد سروده است[1].

پایان دومین آزمایش قدرت

جنگهای **مارك آنطونی** بمنازعات و محاربات مابین دولت پارت و روم، بازیگر عمدهٔ شرق‌وغرب، صورت‌دیگری‌داد.بواسطهٔ اینکه **فرهاد** بیرقهای روم را پس داد یکی از دواعی عمدهٔ حملات خصمانهٔ روم برعلیه همسایهٔ قوی و زبردست‌خود مرتفع گردید. **آگوستس** که از روی عقل از جنگ‌های خارجی اجتناب داشت سیاست‌دولت را بر این قرارداد که قلمروش را زیاده بر آنچه دارد نباید وسعت بدهد. از اینطرف**فرهاد**هم‌متوجه باین نکته‌شدکه‌دوستی باروم‌برای او بغایت مفید و سودمنداست، لذا فرزندانش‌را وقتیکه بزرگ شدند بدربارا **گوستس** فرستاد. هرچند علت عمدهٔ اینکار درباطن این بود که از شر رقابت آنها خودرامحفوظ دارد، ولی بظاهر چنین وانمود کرد که آنها را بطور گروگان بدربار روم میفرستد. بالجمله یك روح آرام‌مسرت بخشی آنزمان در مناسبات این دو دولت‌حکمفرما بوده‌است، نظیر همان روحی‌که پیش‌از جنگ در امپراطوری بریتانیای کبیر وجودداشت و تاخت و تاز ها و تجاوزات خصمانه‌ای که بخاك یکدیگر میکردند تا مدت یکصد سال بین دو دولت همسایه موقوف شد.

۱— Tua, Caesar, aetas
fruges et agris rettulit uberes,
et signa nostro restituit Iovi
derepta Parthorum superbis
postibus, et vacuum duellis
Ianum Quirini clausit et ordinem
rectum evaganti frena licentiae
iniecit emovitque culpas
et veteres revocavit artes.



حجاریهای پارتی در کاخ عمدةالحضره

فصل سی و دوم

تشکیلات دولت پارت و مذهب و معماری آن

یک مردمان با (بیک اندازه) یک اردوگاهی بدون سابقه و لاحقه، بدون مذهب، بدون، سیاست و طرز ادارهٔ خاص بحدود مدت پانصدسال قیمومت شرق را بعهده داشته و آسیا را از قشون روم حفظ نمودند «گاردنر - درخصوص پارتیها»

تشکیلات دولت پارت (اشکانی)

تاریخ پارت از نظر وسیع‌تری همان تاریخ ایران و آسیای وسطی است که در تحت سلطه و تفوق ارسا سیان (اشکانیان) بوده، این طائفهٔ صحرا نورد طوائف و اقوام مختلفه ای را که بزیر فرمان خود در آوردند نه در عمران و آبادی قدمی برداشتند و نه در بهم پیوستن آن طوائف و اقوام مغلوبه در یک ملت بذل مساعی نمودند. کلیهٔ قلمرو آنها از شهر صد دروازه دو قسمت شده، قسمت علیا مشتمل بر یازده استان و بخش سفلی دارای هفت استان بوده است. بطور کلی میتوان گفت که پارتی ها هر ایالت و پایتختی را که میگرفتند مادامیکه میدیدند که احکامشان نافذ و مجری و خراج پرداخته میشود بهمین اکتفا کرده در امور داخلی آن ایالت مداخله نمیکردند و سکنه را در هر رشته ای که بودند

بحال خودشان وامیگذاشتند. آنها وقتیکه یك کشور را فتح میکردند یادوباره آنرا بسلطان آنجا وامیگذاشتند که مانندیك پادشاه دست نشانده حکومت مینمود و یا یکنفر والی ازطرف خود موسوم به (ویتاکسا) برای ادارهٔ آن میگماشتند . مثلا ماد آذربایجان، خوزستان، فارس، آدیابن هر کدام سلطانی از خود داشتند، برعکس کشور بابل که یکنفر ساتراپ در آنجا حکومت مینموده است. بقول جی بن[1] وضع حکومت پارت خیلی شبیه بوضع حکومت اروپا در قرون وسطی بود، اما شهر های یونانی نشین و آنها بطوریکه سابقاً ذکر شده است زیاد و در سرتاسر مملکت پراکنده بودند و غالباً آباد هم بوده‌اند با آنها بطریق غیر معمول رفتارمیشده است . این شهرها دارای حکومت بلدی بوده و از روی حقوق و امتیازاتی که از قدیم دارا بودند عملاخود مختاری داشتند (یعنی هر کدام جمعیتی بودند مستقل و دولت پارت نظارتی بر آنها نداشت) ، مثلاشهر سلوکیه که طرفدار خانوادهٔ سلکوس و دارای یك کرور نفوس و بلوك آباد و حاصلخیز از هر طرف ویرا احاطه کرده‌بود مقام شهر آزاد را دارا بوده است .فقط خراجی معین بخزانهٔ پارت میپرداخت، جماعات یهود هم استقلال داخلی داشتند، هر چند که آن بپای استقلال یونانیان نمیرسیده است . حتی بعضی شهرهاشان نظیر مال یونانیان مقام شهر آزاد را دارا بوده است، هر وقت جنگی با دولت غربی پیش میآمد این دولت های نیمه‌مستقل شهرهای یونانی چنانکه ازپیش هم اشاره شده‌است باعث ضعف دولت پارت بلکه وجودشان خالی از خطر نبود، اما ازطرف دیگر احتمال میرود که همان نفوذ یونانیت باعث بقای این سلطنت گردید . چنانکه از عنوان « فیل‌هلن» یعنی محب یونان که در سکه های بسیاری از شاهان پارت استعمال میشده است میشود پی برد که این اتصال و پیوستگی تا چه اندازه سودمند بوده است .

وضع شاه

اعضاء خانواده و منسوبین سلطنت رتبه و مقام خود را بقدری بالا برده بودند که بقول **آمیانوس مارسیلینوس** «آزردن نژاد ارساس را هر کسی گناه کبیره شمرده و ازآن اجتناب مینمود »، نظر بهمین تعظیم و

۱ - (Gibbon) رجوع شود بکتاب «انحطاط و سقوط» جلد اول صفحهٔ ۳۲۹ چاپ اسمیت (مؤلف) .

احترامی که از خاندان **ارساس** بعمل میآمد هیچوقت مدعی که خون آن نژاد در عروقش نبود برای تخت و تاج پیدا نمی شد. درعین حال دومجلس شوری برای جلوگیری از عملیات (خود سرانهٔ) پادشاه بزرگ بطور توارث وجود داشت. یکی از آنهـا شورای خانوادگی که مرکب بود ازاعضاء ذکور خاندان سلطنتی که بحد بلوغ و رشدرسیده بودند. دیگر مجلس سنا که از نجبای سالخورده و کار آزموده و نیر مشایخ و بزرگان روحانی تشکیل می یافت، نظیر مجلس‌اعیان امروز انگلیس، به‌انضمام خانوادهٔ سلطنت هفت خانوادهٔ دیگر بـرسم دورهٔ هخامنشیان در کشور وجود داشتند. پادشاه بـاید از خاندان اشکانی انتخاب شده واین انتخاب را هم دومجلس نامبرده که مجلس مغستان یا مهستان از آن تشکیل می یافت باید تصدیق نماید (توضیح اینکه هر دو مجلس وقتیکه با هم منعقد میگردید آنرا مغستان مینامیدند) حق گذاشتـن تاج بر سر سلطان پس از انتخاب تعلق به **سورنا** داشت کـه منصب‌سپهسالاری به توارث با او بود، ازاینجا میتوان دانست که ادارهٔ آرتش دولت اشکانی نهایت ابهت و اهمیت را دارا بوده است. اکابر و بزرگان‌روحانی‌معروف به «ماجی[1]» یا «صوفی» بودند. این جماعت‌چون‌نمایندهٔ مذهب رسمی کشور و دارای تعلیمات عالی بودند مانند کشیشان قرون وسطی در اروپا و علمای حالیهٔ ایران‌مرغوب ترین املاک و اراضی‌راماالک بوده وعلاوه بر حقوق‌وامتیازات مخصوصی کـه داشتند تشکیل حکومت مقتدرهٔ رؤسای روحانی هم به دست آنها بوده است. در اینجا ما این را ناچاریم اضافه کنیم که نزدیکی بپادشاه برای همه‌کس میسر نمیشد و لذا اشخاص دور وبیگانه نا گزیر بودند تمثال پادشاه را که از زرساخته شده و در شهرهای عمده گذاشته بودند تعظیم کنند. برای سلطان تاجی از جواهر وتختی از طلابود کـه از پادشاهان هخامنشی باقیمانده بود.

ارتش

بظاهر چنین معلوم‌میشود که‌در دولت پارت غیر از گارد سلطنتی سپاه دائمی وجود نداشت، مانند دورهٔ هخامنشی هروقت‌جنگی روی میداد به سلاطین دست نشانده و استانداران امریه ای صادر میشد که هر کدام

1- Magi.

لشکری ازحوزهٔ حکمرانی خود فراهم نموده دریك روزمخصوص درمحل معینیحاضر شوند. هزینهٔ این لشکر کشی تماماً بعهدهٔ خود آنها بوده‌است.

قشون پیاده، مثل ایران امروز چندان محل اعتنا نبوده است، برطبق آنچه‌در قضیهٔ **کراسوس** مذکور داشتیم قشون کار آمد وجنگی پارتیها همان‌سواران سبك اسلحه وسنگین اسلحه بوده وما بهترین تاکتیك سپاهیان پارت و نیز ضعف آنها را در موفق نشدن بتعاقب رومیان درشب در آنجا یعنی درجنك با **کراسوس** نشان دادیم.

درجنگ با **آنطونی** معلوم است که **فرهاد** پادشاه پارت کوشش‌داشت که لشکر دشمن را قبل ازرسیدن زمستان از خاك خود خارج کند، چه میدانست که نمیتواند قشونش را تا آنوقت یعنی تایکمدت طولانی تحت‌السلاح نگاه دارد و این نیز یك ضعف دیگر آنها راکه ضعف شدیدی است ظاهر میدارد. پارتیها از فنون حربی که‌ازمدتی قبل از **اسکندر کبیر** در یونان معمول بود بکلی محروم وبی بهره بوده‌اند. ماشین آلات وادوات محاصره وقلعه گیری هم نداشتند با اینکه بسهولت میتوانستند بوسیلهٔ رعایای یونانی خود این آلات و ادوات را تهیه نمایند. حتی و قتیکه ماشین آلات محاصرهٔ رومیان‌را که‌خیلی‌عالی‌هم بوده‌از **آنطونی** گرفتندقدرآنهارانداسنته وهمه‌راخراب کردند.

هرگونه عملیاتی راجع به کشتی رانی درنزد این قوم یعنی پارتیها که فقط به سواری واسب دوانی علاقهٔ مخصوصی داشتند مجهول بود با اینکه هیرکانی ناحیه ای است که در سواحل دریای خزر واقع است. مادرسابق دریك مورد نسبت به پارسیها هم همین نظریه را اظهار داشته‌ایم.

در بار

مطابق رسوم پادشاهان هخامنشی که در اختلاف فصول ازشوش به پرسپلیس وازآنجا بهاکباتان حرکت مینمودند درباریارت‌نیز زمستان را در بین‌النهرین و تابستان‌را درماد وپارت بسر میبرد. پایتخت زمستانی شهر تیسفون بود که در ساحل یسار دجله مقابل سلوکیه وچندین میل پائین بغداد بنا شده‌بود. اکباتان پایتخت وسطی وهکاتم پیلس‌هم مرز هیرکانیا (شاید **سترابو**[1] اشتباهاً

---

۱ - ۱۶،۱،۱۶ (مؤلف).

انرا با هیرکانیا یکی دانسته است) پایتخت سوم آنها شمرده میشد. ری‌نیز که سرراه‌ماد علیا وپارت یا هیرکانیا واقع میباشد غالباً اقامتگاه آنها و شاید دارای کاخهای شاهی نیز بوده است. ازجمله کاخی هم دربابل داشته‌اند که ازآن فقط ازنوشتجات **فیلس تراتوس** شرحی بما رسیده است. نامبرده چنین میگوید: «سقف کاخ ازالواح مفرغ زینت یافته که بغایت شفاف و درخشان بودند. دراین ساختمان اتاقهائی مخصوص زنان و اتاقهائی مخصوص مردان وسالونها وایوانهائی وجود داشت که تمام دیوارهای‌آن یا باخشت‌های جواهر نشان زروسیم اندود ویا تصاویر ونقوش ساخته شدهٔ از زرناب‌مزین بوده است. موضوعات تصاویر ونقوش نامبرده را از افسانه‌های یونان منجمله‌اندرومیده[1] وارفیوس[2] که مکرر بمعرض‌نمایش گذاشته‌شده بودگرفته بودند ...»تسخیرشهر آتنه وجنك ترموپیل وکانالی‌را که درکوه‌اتس[3] حفرشده بود دراینجاشما مشاهده مینمودید ... یکی از اتاقهای مخصوص‌مردان‌سقفی‌داشت گنبدی مانندآسمان که تمامی‌آن‌ازیاقوت های نیلی ترکیب یافته بودکه از همهٔ احجارکریمه نیلی‌ترمیباشد وآن در رنگ شباهت‌تام وتمامی‌بآسمان داشته است.

برخلاف‌انتظار ازشرح زندگانی روزانهٔ شاه اطلاعی دردست نداریم، هوس رانی و خوشگذرانی **سورنا** را که بر **کراسوس** غلبه یافت مادرنوشتجات **پلوتارك** در بالا ملاحظه نمودیم. پادشاه ملبس‌بلباس‌اهالی ماد بود، موی سررا از وسط دوشقه میساخته و چهره را باآب و رنگك زینت‌میداده‌است، ده‌هزار سوار خاصه بانضمام امراو افسران و خواص سلطنت درسفرها با پادشاه حرکت‌میکردند. باروبنه و لوازم مسافرت مفصل و باعظمت بود. ازاین قرائن وامارات استنباط میشودکه وضع زندگانی باتجمل وجلالی بیش ازآنچه ذکر شد میگذشت.

وضع زنان

موافق آئین تعدد زوجات که در مشرق زمین مرسوم است زنان درتحت‌تحکم‌وزیردستی بوده‌اند. مانندپادشاهان هخامنشی‌سلطان یك زن عمده که ملکه شناخته‌میشود وعدهٔ کثیری هم‌متعه یامترس وکنیزان که اغلب آنها یونانی بودند داشته است. جدائی زنان از مردان یعنی‌حرم سرا ورسم حرم که در

1 Andromeda. 2- Orpheus. 3- Athos.

مشرق رواج داشته درمیان آنها نیز بوده‌است . اما خواجه‌سرایان برعکس ایام هخامنشی دارای نفوذ و قدرتی نبوده‌اند . بغیراز **موزا** کنیز ایطالیائی هیچیك ازملکه‌های پارت مانند ملکه های سلاطین هخامنشی اقتدارو استیلا نداشتند . حقیقت این است که پارتیها مردی خودشان را بدرجهٔ معتنابهی محفوظ داشتند و آنهم غالباً برای این بوده است که آنها هیچوقت رسوم وعادات صحرانشینی خود را ازدست ندادند .

زندگانی پارتیها

از زندگانی پارتیها اطلاعی که داریم نسبتاً خیلی کم و مختصر است ، ولی ازهمین مختصر هم میشود تصویر آنرا بخاطر آورد . در این شکی نیست که کار عمده وباشرف نزد آنها اول از همه اشتغال بجنگ و جدال و پس‌از آن اشتغال بصیدو شکار بوده‌است . ما درسابق شرحی راجع بشکار که اقسام آن درآن زمان زیاد بوده است مذکور داشتیم وهرچند بیان مزبور راجع به‌قرق گاهها بوده است ولی ازآن میتوانیم یقین حاصل کنیم که پارتیها مانند پارسیها و مقدونی ها شغل شکار را همیشه درمد نظر داشته‌و علاقهٔ خاصی بآن داشتند . این گفته **ژوستن** راخوب میتوان فهمید که میگوید قسمت عمدهٔ مواد اغذیهٔ آنها از گوشت شکار بوده است، به‌شرب شراب نیز معتاد بوده‌اندکه از خرما ساخته‌میشدو آنرا همچنانکه درهمه جا معمول‌است درمجالس و جشن وسرور علناً مینوشیدند ، آلات موسیقی آنها عبارت بود از فلوت یا نی‌لبك ونیز طبل یادهل . درضیافتها و اعیاد اغلب مجالسشان برقص خاتمه پیدا مینمود مانند سایر اقوام صحرانشین درایام بدویت خوراکشان ساده و محدود بوده‌است ، ولی پس ازرسیدن بدولت و نعمت معلوم است تغییر عادت داده همه نوع گوشتی حتی گوشت خوك و اقسام بقولات وسبزی‌آلات میخوردند . نان آنها ازخمیر ورآمده وبسیارسبك و متخلخل بوده بطوریکه خوبی آن درروم هم‌شهرت داشته است .

لباس

لباس پارتیها مانند پارسیها قبائی بود بلند وگشاد که درآن زمان معمول مردمان ماد بوده و شلواری فراخ که میان جماعت پتان الان هم مرسوم‌است . بجای کلاه چیزی بشکل نوار برگرد سرمی بستندکه از دوطرف منتهی بدو رشتهٔ درازمیشد ویا «تیار» تاجی مخصوص‌پادشاهان‌هخامنشی برسرمیگذاشتند .

موهای ریش وسررا پیچانده مجعدمینمودند، ولی این رسم باختلاف اوقات تغییرمیکرد. هنگام جنگ سلاح آنها کلاهخودی بود ازفولادصیقلی شده، یراق اسبها بسیارباثروت و قیمتی ودهنهٔ و گل میخهای زرین معمول بوده است . اسلحهٔ عمدهٔ ملی کمانــی بود پرقوت وشمشیری‌هم حمایل میکردند، بستن قمه درمیان تمام‌طبقات بدون تخلف‌معمول بود. حربهٔ عمدهٔ سواران سنگین اسلحه نیزه‌بوده‌است .

لباس **اشك** اول بطوریکه درمسکوکات دیده شده‌و **گاردنر** آنراذکرمینماید بدین قرار بود : « خودی مخروطی شکل‌شبیه بخودهای آشوریها برسر داشته که دنباله‌یاآویزهٔ زره از اطراف آن‌برای حفظ گوش و گردن آویخته بوده است و نیمتاجی یونانی‌برآن بسته گوشواره ها بگوش آویخته وگردن بندی ساده درگردن داشت، زرهی دربرمشتمل برپولك ها ویا حلقه‌ها که بازوها را تابنددست و پاها را تا قوزك میپوشانیده‌است وروی آن‌عبا یاجبهٔ نظامی پوشیده کفشها را بابند بساق پا میبست» اما پادشاهان بعد از **اشك** این لباس رامتروك و فقط بجامهٔ نرم وعبائی برروی آن اکتفا میکردند .

قوانین‌ورسوم

از قوانین پارتیهاچندان‌اطلاعی در دست‌نیست و معذلك‌میتوانیم تصویری ازآن بخاطربیاوریم. بنای قوانین‌آنها برخشونت وسختی و شدت بوده و در مجازات و تنبیه رعایت تعادل وتناسب با گناه را نمی‌نمودند ولی‌آنها در این‌مسئله منفردنبودند، رسوم‌اصلی آنهاهمان رسوم بدویت‌وصحرانشینی وتااندازه‌ای هم پابند عادات و رسوم پارسیان بودند و غالباً تمدن یونانی درآنها رسوخ داشته است . استعمال تاج یونانی ونیز القاب یونــانی که معمول آن عصر بوده نفوذ یونانیت رادرآنها نشان میدهد، تقویم آنها اگرچه ازروی تاریخ **ارساس (اشك)** بوده ولی تاریخ سلوکی هم در میان آنها معمول و شایع بوده است[1] صفات شخصی آنها عالی، بااسرا مهربان، در اقوال خود ثابت و در رعایت عهود ساعی‌بوده‌اند و آنچه در نوشتجات **هوراس** برخلاف

---

۱ - یك لوحهٔ بابلی در موزهٔ بریطانی (شمارهٔ ۳۳۰۰۹ ، اطاق متعلقهٔ ببابل ، قفسهٔ ج ، شماره ٤٤٣) موجود میباشد که رسید وجوه متفرقه‌ای از نقره در آن ثبت شده است. تاریخی که دراینجا ذکر شده عبارتست از : ١٥٤ اشکانی مطابق با ٢١٨ سلوکی و ٤٩ قبل از میلاد (مؤلف) .

محاسن آنها نوشته شده بی‌اصل و گویا منشأ آنها غالباً ازروی افسانه‌هاست ؛

مذهب

مذهب پارتیها مانندرسومشان ترکیبی بوده وآن از سه منبع مختلف گرفته شده ظاهراً در اوایل امر که بدولت و اقبال رسیدند معتقد بمذهبی نبودند مگر پرستش **اشلث** که او را بانی و مؤسس سلطنت خود میدانستند ولی باین پرستش اجدادی تنها اکتفا نکرده بعضی از عقاید و اصول زردشتی دورهٔ هخامنشی را نیز مانند مبارزهٔ دائمی بین **اورمزد** خالق خیر و دروغ وشر قبول نمودند ، بآفتاب هنگام طلوع نماز کرده و آنرا بنام قدیم **میترا** پرستش‌مینمودند و همینطور ماه را نیز میپرستیدند ، به بعضی خدایان دیگر نیز کـه گویاآنها را عوامل و کارکنان **اورمزد** تصور کرده و محافظت پادشاهان و خانواده های آنان را مربوط بآنهامیدانستند ، درست مانند وجود های مجرد دورهٔ هخامنشی معتقد بودند . سواد مردم پارت زیادتر همان هیاکل اجدادشان را کـه گرانبها ترین اندوختهٔ هر خانواده اعم از عالی و دانی بوده است میپرستیدند ، به سحر و افسون که از خصائص مذهب بابلیان بود اعتقاد کامل داشتند .

مغها در اول بغایت محترم شمرده میشدند ، پاکی و قدوسیت آتش و نیز عدم تدفین اموات را تعلیم میدادند ، در مجلس اعیان پارتی یا مهستان عضویت داشتند ولی بعد این اهمیت و احترام از آنها کاسته و در آخر نفوذشان قریب به‌صفر گردید وآن‌تا یك اندازه از اینجا ناشی شد که پارتیها نسبت بمذاهب یونان و یهود تساهل و تسامح روا داشته مخالفتی در تـرویج آنها نمیکردند و اخیراً مسیحیت[1] هم در آن کشور راه یافته و بنای انتشاررا گذاشت‌و چنین‌معلوم میشود که سلاطین اسرهون[2] از همان اوایل مسیحیت بآن مذهب گرویده‌اند و این مخصوصاً بثبوت رسیده است که در سال ۱۹۸ میلادی درادیسا پایتخت‌اسرهون‌که در آنوقت مرکز کلیسای شرقی‌بود شورائی برای تعیین‌تاریخ عید قیامت‌مسیح منعقد بود ، برخلاف آنچه از ضعف و انحطاط مذهب ملی درآنعصر نوشته‌شده‌است ماميدانيم که **ولگاش**[3] اول یکی‌از پادشاهان پارت‌آنچه از

۱ - مذکور درکتاب «کلیسای آشوری» تألیف دکتر و. آ. **و گرام** (مؤلف).

۲ - Osrhone. ۳ - Volgases.

کتاب اوستا باقیمانده بود جمع آوری نموده وی وجانشینانش عشق وعلاقهٔ خاصی بمذهب **زردشت** نشان میدادند.

در نوشتجات **فیلوستراتوس**[1] که از سال ۱۷۲ تا ۲۴۴ میلادی میزیست در وصف بابل که قسمتی از آن نقل شده است ما میخوانیم کـه هیاکل زرین خدایانی را که میپرستیدند اطراف گنبد نصب مینمودند ومانند ستارگان آسمان میدرخشیدند و این درهمان اطاقی بود که شاه برای داوری وحکمرانی می‌نشست ونیز چهـارچرخ افسونی زرین بود که از سقف آویخته و با صورت **نمسیس**[2] ربالنوع پادشاه را تحذیر مینمودند که خود را از سایر مخلوق برتر نشمارد، این چرخهـا زبان خدایان خوانده میشده و بدست مغهائی نصب میشدند که درکاخ شاهی رفت وآمد و یا تقربشان بپادشاه زیاد بوده است[3].

بالاخره ازاین مسئله کـه درسکه‌های ازمنهٔ اخیرصورت پلاس[4]، ارتمیس[5]، زئوس[6] و شاید هم **اپالو** دیده میشود منقوش است ثابت میگردد که زمانی هم برپارتیها گذشته است که به بعض از ارباب انواع یونانیها رسماً معترف و معتقد بوده‌اند.

ادبیات

پارتیها ادبیاتی از خود دارا نبودند و همین مبرهن میدارد که آنها تا چه اندازه از صنایع و فنونـ زمان صلح دوربوده‌اند.

ممکن است بعد از تصرف شهرهای یونانی نشین ادبیات یونانی را فرا گرفته باشندوالبته اینمعنی در مظاهر و مناظر آنها اثری بخشیده همانطور به میلیونها سکنهٔ اروپای فعلی تأثیر نموده‌است، این قول **پلوتارك** که در پارت انواع بازیهای یونان رواج داشت قابل بسی توجه است و اینمطلب محقق است که تعلیم زبان یونان در پارت وسعتی بسزاداشته

۱-Philostratus. ۲- Nemses

۳-Philostratus, vit. Apoll. Tyan. 1. 25 (quoted from the Sixth Oriental Monarchy, P. 417).

٤-Pallas. ٥- Artemis. ٦- Zeus.

و کلیهٔ تحریرات ومکاتباتشان دریدن‌زبان بود[1] .

معماری و پیشه و هنر

فرگوسن[2] در کتاب معروف خود راجع به « تاریخ معماری » مینویسد که‌معماری‌شرقی ازفتوحات **اسکندر** کبیر تازمان طلوع ساسانیان‌ساده وخالی‌ازهرگونه‌ترکیب بوده‌است، این نظریه بطورکلی درست ومتین‌است، لیکن درهاترا(الحضره) واقع مابین دجله وفرات بفاصلهٔ چند میل در مغرب بلاد آشور خرابه هائی هنوز موجود است که آنها را منسوب به‌پارتی خالص میدانند. برای اینکه شهر مزبور تااوائل قرن دوم بعد از میلاد موقع مهمی را دارا نبوده و **آمیانوس‌مارسلینوس**[3] در سال ۳۶۳ میلادی مینویسد « هاترا از مدت متمادی‌است که‌ویران ومتروك مانده است » .

شهر نامبرده محاط به دیـواری مدور وضخیم بوده و بواسطهٔ برج و باروئی که در فواصل معینی بنا شده بودند استحکام یافته و با خندقی عمیق و پهن که شهر را در احاطه داشت حفظ و حراست میشده است . محیط شهر متجاوز از سه میل بود.دروسط آن آثار کاخ سلطنتی موجود میباشد . ساختمان عمدهٔ آن عبارتست از هفت طالار کـه باندازه‌های مختلف ازنود پا در چهل واز سی پا در بیست متوازی یکدیگر قرارگرفته‌اند، طالارهای نامبرده تمامـاً مسقف ضربی میباشند . ارتفاع آنها مختلف ونیز روشنائی آنها از دهنه و هلال هائی بوده است که بسمت مشرق باز میشده است. **میس گرترود بل**[4] مینویسد « طالار بزرگ که آن در قسمت داخل ،کار باین نداریم که اندازه‌اش‌چیست، بواسطهٔ ستون یا پایه تکه و پاره نشده (یعنی در وسط آن ستون و پایه‌ای نیست) یکی از بناهای شاهانه و مجلل و عالی بشمار آمده تا اینحد که هیچ نقشه و طـرح مربوطه به‌معماری را نمیشود بر آن‌برتری داد . این طاق بزرگ مجلل توجه معماران ساسانی‌و

---

۱ - دوسند بزبان یونان باستان مورخهٔ سال ۲۲۵ سلوکی(۸۸ قبل از میلاد) و ۲۹۵ (۲۱-۲۲ قبل‌ازمیلاد) بترتیب و مربوط به‌نقل‌و انتقال یك تا کستان که جدیداً درماد غربی کشف شده است برای اینموضوع نهایت درجه مهم و قابل توجه میباشد . رجوع شود بمقالهٔ (Ellis H.Munns) در جریدهٔ « مطالعات زبان یونان» شمارهٔ ۳٤، صفحه ٦٩ ، ۱۹۱٤ ، بخش دوم (مؤلف) .

۲ -Fergusson. ۳ - Ammianus Marcellinus. ٤ - Miss Gertrude Bell .

نیز معماران اولیهٔ اسلام را جلب نموده و یقیناً در دماغ آنها نفوذ داشته است. حقیقت آن است که مزایا و طرز و شیوهٔ آن معماری ها هنوز هم حکمفرما میباشد؛ سر در



۴۰ ـ کاخ سلطنتی در الحضره، قسمت جلو ایوان شمالی یا تالار بزرگ
اقتباس از کتاب « الحضره » تألیف آندره دانشمند آلمانی
« نشریات علمی انجمن شرقی آلمان » شمارهٔ ۹ سال ۱۹۰۸

مشرقی با یك رشته نیم ستون های چسبیده به دیوار زینت یافته و حجاری هائی روی طاقهای مدخل ایوان ها بعمل آمده که عبارت از کله های آدمی یا تصاویر و اشکال نسوان بوده است.

عقب این ایوان ها ساختمانی بود مربعی که از یکی از ایوان های بزرگ بدانجا داخل میشدند و آن محاط بیك دالان دارای سقف ضربی بوده است. ساختمان مزبور چنین بنظر میآید که برای عبادت ساخته شده و جزو پرستش خانه شمرده میشد. بالای در مدخل آن با مقرنس کاری بسیار زیبا آرایش یافته و اندرون بنا ساده و خالی از

۱ ـ « کاخ و مسجد دراخیدره » و اگر شائق بهترین و آخرین تألیفی باشید که درباب الحضره انتشار یافته رجوع کنید به « هاترا » بقلم **آندره** از نشر علمی انجمن شرقی آلمان شمارهٔ ۹، ۱۸۰۹ (مؤلف).

آرایش بوده و روشنی آن فقط از یك در تحصیل میشده است .

علاوه برساختمانهائی که‌در بالا ذکر شده در نقاط چندی در بین‌النهرین هم مانند نیفر[1] و شرقاة[2] کاخهائی ازپارتیها کشف شده‌اند. در کوه بی‌ستون معروف حجاری از پارتیها موجود میباشد که برحسب دستور **گوتارزس**[3] صورت گرفته است . حتی نام او بخط یونانی در بالای تخته سنگی که محل حجاری است خوانده میشود و آن مشتمل بر دو لوحه است : لوحهٔ طرف چپ که قسمت اعظم آن حالیه ضایع و محو شده دارای چند تصویر ایستاده‌ای که سه‌تـای آنها هنوز پدیدار میباشد . اما لوحهٔ طـرف راست و آن بهتر محفوظ مانده و مشتمل‌برسه تصویر سواره‌ولی به‌نسبت کوچکتر وخردتر میباشد. سواری که در وسط دیده میشود تصویر **گوتارزس** است که برقیب خود **مهرداد** حمله برده ویرا سرنگون‌نموده است ورب‌النوع بال‌دار فتح تـاجی برسر او میگذارد . صورت افتادهٔ **مهرداد** و اسب او در لوحهٔ طرف چپ نزدیك سوار سومی یکنفر[4] ازحامیـان **گوتارزس** است که بتاخت با نیزه‌ای که همراه دارد بیاری او میآید . این حجاری ها در مقابل حجاری ساسانیان بنظرچیزی نمیآیند لیکن در ترقی و تکامل تاریخی صنایع مشرق زمین اهمیتی بسزا دارند .

مسکوکات

ما با اشارهٔ‌مختصر به‌مسکوکات[5] پارتیها فهرست ناقص کارهای‌صنعتی وفنی آنها را در اینجا خاتمه میدهیم . اولا درسلطنت آنها سکه های طلاوجود نداشته است ، اما دراهم و آن تماماً دارای‌صورت **ارشك** میباشد در حالتیکه بطرف‌راست نشسته و کمانی که‌زه آنرا کشیده بدست‌گرفته است . در مسکوکات دوره‌های های اولیه، مؤسس و بانی این سلطنت روی دوش **اپو و**[6] نشسته، بـر عکس درسکه‌های اخیربه پشت تکیه بتخت‌نموده است . استعمال و ترسیم‌سنگ مخروطی دلفی[7]

---

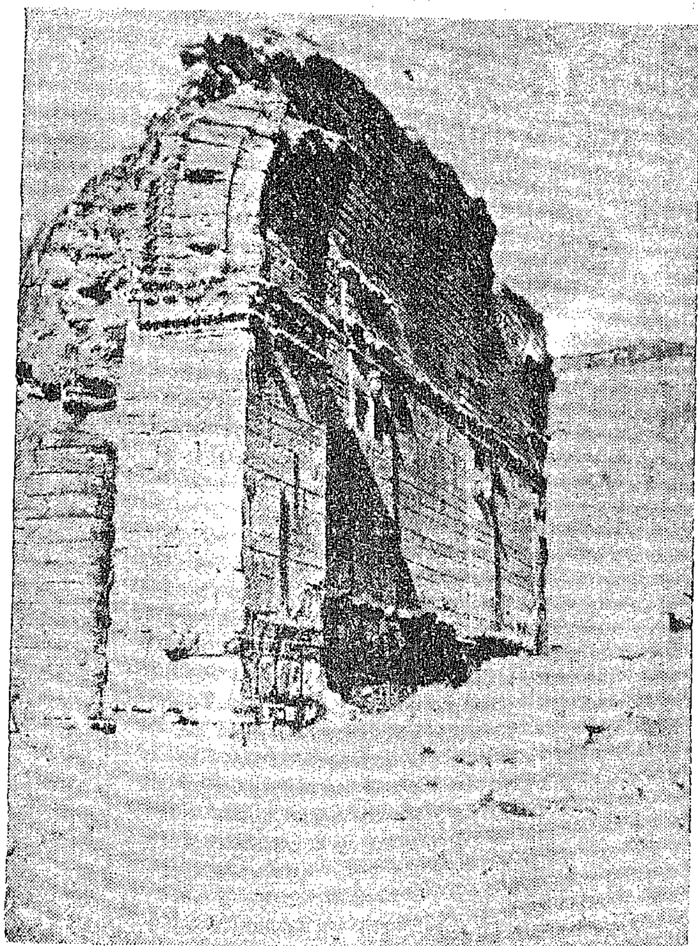
۱ - Niffer. ۲ - Cherkat. ۳ - Gotarzes.

۴ - به‌ حجاریها وکتیبهٔ بیستون، تألیف **کینگ** و **تامپسون** مراجعه کنید (مؤلف) .

۵ - بفهرست مجموعهٔ اشیاء موزهٔ بریتانیا تألیف و ، **روت** مراجعه‌کنید(مؤلف).

٦ - Apollo. ۷ -Delphi.

واضح است که از سکه‌های پادشاهان سلوکی گرفته شده است که در آنها آپولو با کمانی در دست در « مرکز عالم » قرار دارد . نوشته و خطوط روی سکه ها یونانی است مگر



۴۱ـ کاخ سلطنتی الحضره، دیوار جنوبی ایوان جنوب یا دالان بزرگ

اقتباس ازکتاب « الحضره » تألیف آندره دانشمند آلمانی

نشریات علمی انجمن شرقی آلمان شماره ۹ سال ۱۹۰۸

سکه‌های **ولگاش** پنجم و **ارتبان** (اردوان پنجم) و نیز **ارتاواسدس** (۲۰۸-۲۲۸ میلادی) که بخط یونانی و پهلوی هر دو میباشد . در مسکوکات اولیهٔ اشکانیان « **ارشک**

شاه» نمایان میباشد، لیکن **فرهاد** اول لقب «پادشاه بزرگ» اختیار میکند. **مهرداد** اول خود را «شاهنشاه» میخواند وسلاطین بعدی تازه القابی بالاتر از آن انتخاب میکنند. در طرف دیگر سکه صورت پادشاه معاصر منقوش میباشد. **گاردنر** مینویسدکه مسکوکات پارتیها دو قسم بوده است: اول مسکوکات نقرهٔ چهاردرهمی بایکعده مسکوکات معینی از مس، دوم سکهٔ یك درهمی نقره و ابول و مسکوکاتی از مس درهمان حدود وچنین معلوم میشودکه سکه های قسمت اول دربلاد یونانی نشین و قسمت دوم درمراکزی که مستقیماً تحت حکمرانان پارتی بودند ضرب میشده است.

---

۱ - Abol. پول قدیم یونان در حدود چهل دینار است (مترجم).



چهار درخمی فرهادو موزا

فصل سی و سوم

نزاع و جدال بر سر ارمنتسان

از نامه‌ای که اردلان پادشاه اشکانی باو (تی بریوس) نوشته و از کشتار ها و ضعف نفس و فسق و فجور و پدرکشی او را توبیخ و سرزنش نموده و تحریکش کرده بود که خودکشی کند و نفرتی را که مردم حقاً از او داشتند بدینوسیله جبران نماید حال تغیر وخشمی بوی دست داد که درهمهٔ عمرش چنین حالی بوی دست نداده بود.

« سوئه تنیوس[1] - تی بریوس،۶۶،۸ »

مسئلهٔ ارمنستان

اگر اختلاف نظری بین پارت و روم سر ارمنستان روی نداده بود احتمال داشت که روابط دوستانه بین آن دودولت مدتها دوام پیدا کند، **اگوست**[2] بعد از برگشت **انطونی** قراری را که ازطرف پارتیها داده شده بود قبول نموده و برطبق آن **ارتاکزیا**[3] پادشاه بلامعارض ارمنستان گردید. اما پس از مرگ او در سال ۲۰ قبل از میلاد **تی بریوس**[4] بفرمان امپراطور به ارمنستان رفته **تیگران** برادر **ارتاکزیا** را بجای وی منصوب داشت. او نیز تا سال ۶ قبل از میلاد سلطنت کرده و در گذشت. اهالی ارمنستان اینوقت پسر و دختر او را بسلطنت برگزیدند، این اقدام خودسرانه و کاشف از استقلال باعث رنجش خاطر **اگوست** گردیده لشکری بدانجا فرستاد و شخصی را که امپراطور نامزد کرده بود بجای وراث حقیقی برسریر سلطنت ارمنستان

۱ - Seutonius. ۲ - Augustus. ۳ - Artaxia. ٤ - Tiberius.

برقرار نمود و چیزی نگذشت که شورشی در ارمنستان برپا شد. **فرهاد** پادشاه پارت که بانتظار چنین روزی بود به‌حمایت شخص دیگری موسوم به **تیگران** که برای سلطنت قبولی عامه داشت قیام‌و اقدام نمود. **اگوست** هرچند پیر و کهن سال بود معذلك‌مصمم گشت که نفوذ روم را در ارمنستان تثبیت کند و لذا پس از تأمل زیاد که انجام این امر مهم را بکدام یك از سرداران خود محول دارد **کایوس**[1] نوه و پسر خواندهٔ خویش را با اختیارات تمام بطرف‌مشرق روانه داشت.

قتل فرهاد چهارم ۲قبل ازمیلادو معاهدهٔ با روم ۱ بعداز میلاد

از قرائن وامارات همچوبنظر میرسیدکه مجدداً بین این‌دودولت قدرت آزمائی‌بعمل‌آید یعنی‌جنگ درگیردکه بواسطهٔ قتل‌**فرهاد** بدست‌پسرش‌**فرهاد** کوچك‌فرزندایام پیری‌او از کنیزایطالیائی **موزا**[2] نام اوضاع بکلی تغییر نمود.

این شاهزادهٔ پدرکش برتخت نشست، اگرچه **اگوست** در ابتدا از شناختن او بسلطنت ابا نمود ولی‌عاقبت قرار براین شدکه دریکی‌ازجزایرفرات از **کایوس** ملاقاتی بعمل‌آرد، این ملاقات و مصاحبهٔ‌تاریخی‌یك سال بعد از میلاد واقع شدو **فرهاد** کوچك که اساس شاهی او مخصوصاً محکم و استوار نبود متعهد گردید که از آن ببعد بهیچوجه مداخله در امور ارمنستان‌ننماید و روی شرط مزبور که بر طبق آن صادقانه عمل شده قراردادی منعقد گردید و بمناسبت آن جشن های مجلل و با شکوهی بپا گردید.

فرهاد کوچك،و ن، اردوان سوم

فرهاد کوچك در نزد رعایای خودش منفور بود و قسمتی از این نفرت بواسطهٔ‌احترام‌ا‌ت‌رسمی زیادی بودکه از مادرش‌بعمل میآورد وحتی صورت مادر را در مسکوکات ترسیم نموده بود، لذاچیزی نگذشت که او را کشتند و بعد جانشین‌او **ارد** را نیز که ازخاندان **اشك** بود باو ملحق ساختند، پس مجلس مغستان‌از دولت‌روم‌درخواست کردکه **و ن** پسربزرگ فرهادرا که در روم میزیست به‌پارت روانه دارد واوفرستاده شد. در بدوورود مقدمش را گرامی داشتند، اما عادت و خوی خارجی وی ونیز همراهان بیگانه‌ای که از روم

---
۱ - Caus. ۲ - Musa.

با او آمده و مناصب و مشاغل عالی را اشغال کرده بودند، بعلاوه بی میلی او بشکار و افراط در عیش و طرب عدم رضایت در مردم ایجاد کرده بالاخره در مقام عصیان و شورش برآمدند، **اردوان** حکمران ماد آذربایجان را که از نسل **اشك** بود بسلطنت دعوت کردند. وی نیزاین‌دعوت‌را اجابت نمود. اگرچه مجاهدت وکوشش او در اول بی ثمر[1] مانده ولی در ثانی موفق گردیده **ونن** را بخارج کشور راند. پادشاه مغلوب بارمنستان گریخت وچون تخت سلطنت آنجا خالی بود در ۱۶ میلادی اهالی او را بسلطنت‌برگزیدند، **اردوان** بجنگ بااو مبادرت‌نمود، **ونن** تاب مقاومت‌نیاورده ناچار ارمنستان را ترك گفته بسوریه فرار کرد و در آنجا در پناه روم قرار گرفت.

روم، پارت، ارمنستان ۱۸-۳۵ میلادی

دولت روم‌اینوقت برای‌نمودن نفوذ و اقتدارخود باموررارمنستان بازبنای مداخله‌را گذاشته **ژرمانیکوس**[2] برادر زادهٔ **تیبریوس** را به‌مأموریت و سفارت فوق‌العاده بمشرق روانه داشت، او در ۱۸ میلادی بحوزهٔ‌مأموریت‌خویش واردشده و لدی‌الورود با لشکر زیادی به آرتاکستا پایتخت ارمنستان شتافت و یکنفر شاهزادهٔ بیگانه ولی مورد قبول ارامنه را انتخاب کرده ویرا بنام **ارتاکزیا** بسلطنت آنجااعلام نمود، **ژرمانیکوس** بعد از آن بطرف سوریه حرکت کرد. در آنجا سفرای پارت بنزد وی‌رفتند، ازجمله اظهار داشتند که پادشاه متبوعشان حاضر است با او درکنار فرات ملاقات کند نظیر ملاقاتی که **فرهاد** کوچك با **کایوس** نمود (یعنی پادشاه پارت مایل است که عهد مودتی که در آن زمان بین پارت و روم منعقد شده بود تجدید نماید) ولی این تقاضا پذیرفته نشد.

اردوان در طی سالهای بعد بقدری درکارهای عدیدهٔ خود پیشرفت حاصل‌نمود که در سال ۳۴ میلادی که **ارتاکزیا** فوت شد به ارمنستان رفته و پسر بزرگ خودرا معروف به **ارشك** برسریر شاهی نشانید و در همانوقت هم سفیری که سفارتش

---

۱ ـ اینمطلب قابل تذکار است که **ونن** این قاعده و رسم‌جاری‌را که در مسکوکات نباید اسم شخص پادشاه ذکرشودنقض نمود، چنانکه روی‌سکه‌های او مذکوراست، و **ونن** شاه که **اردوان** را مغلوب‌ساخت، و این کار او یعنی استعمال مسکوکات بجای اعلامیهٔ سیاسی سرمشق خوبی برای دیگران گردید (مؤلف).

۲ ـ Germanicus.

مهیج و خشم آور بود بدربار روم فرستاد. **تی بریوس** در پاسخ آن یکی از فرزندان **فرهاد** چهارم را که هنوز زنده و در روم بسر میبرد بسوریه روانه نمود، چه یقین داشت که بمحض رسیدن او بسوریه عدهٔ زیادی ازسران پارت بدورش جمع شده واورا بسلطنت خواهند برداشت ولی این توطئه بواسطهٔ فوت شاهزاده بی نتیجه ماندو شایددرهمین موقع که دراوج اقتدار بود نامه مشهوری راکه عنوان فصل قرار گرفته به **تی بریوس** قیصر نوشته است. او در این نامه به منزوی مظلم و تیرهٔ جزیرهٔ کاپری[1] شدیداً توصیه میکند که خوبست موافق میل تبعهٔ خودش بخودکشی اقدام کند، **تی بریوس** ازمضمون نامه درخشم فرورفته نه فقط مدعی تخت وتاج دیگری که آن **تیرداد** برادر زادهٔ شاهزادهٔ متوفی بود در مقابل او فرستاد بلکه مردمان ایبری و سایر طوائف مجاور را نیز برضد او قیام داد. **فرس من**[2] پادشاه ایبری ازاین مدد وهمراهی تقویت شده اسباب قتل **ارشك** را فراهم آورد و بعد به ارمنستان تاخت و پایتخت آنجا را بتصرف درآورد. **اردوان** پسر دیگرش **ارد** رابجنگ این مدعی فرستاد و پس از جدال سختی نیروی پارت مغلوب و مقهور گردید.

تغییر وضعیات اردوان سوم ۳۶ - ۳۷ میلادی

اردوان در سال بعد یعنی ۳۶ میلادی بشخصه عازم میدان جنگ ارمنستان گردید، پس از آن حکمران رومی سوریه موسوم به **وی تلیوس**[3] بطرف فرات پیش رفت واین سبب شد که **اردوان** از ارمنستان عقب نشست ولی بطریق وهن آوری که سران کشور با کمك روم برضد وی سازش و دسته بندی نموده مجبورش ساختند که بطرف بیابان های هیرکانیا فرار کند، او در آنجا اوقات خود را بشکار و انتظار مصروف میداشت، چنانکه خودش میگوید « منتظرم تا اینکه پارتیها در بارهٔ یك پادشاه غائب منصفانه قضاوت کرده از کرده خودشان پشیمان شوند، گرچه آنها نسبت به پادشاه حاضر هم زیاد وفا دار باقی نخواهند ماند»[4].

1- Capri. 2- Pharasmanes. 3- Vitellius.

٤- تاسی توس. انالز (Annales) ۳٦٠٦٠ (مؤلف).

و این همانطور که‌او گفته بود صورت وقوع پیدانمود ، توضیح اینکه **تیرداد** بموافقت زعمای کشور با تجلیل واحترام به تیسفون وارد شده مطابق آئین کشور بدست **سورنا** دیهیم سلطنت برسر گذاشت و چون امر خود را تمام شده می پنداشت توجهی بکار حریف خود ننمود ، طولی نکشید که بطوریکه **اردوان** پیش‌بینی کرده بود جمعی که از ترتیبات جدید پادشاه تازه ناراحت بودند بدور او جمع شده موقعی که **تیرداد** انتظارحملهٔ اورانداشت برسراو تاخته وبدون‌معارضی‌دوباره‌مالك تخت‌وتاج پارت‌گردید.

صلح با روم ، ۳۷ میلادی

تی‌بریوس قیصر در اینوقت تمایل به‌صلح پیدا کرده‌وبراثر آن **وی‌تلیوس** حکمران سوریه در سال ۳۷ میلادی در یکی از جزائر فرات با **اردوان** ملاقات نموده پیمانی بسته شد که شرائط آن مطابق بود با آنچه بین **فرهادك** با **کایوس** صورت گرفته‌بود ، دراینجا بازارمنستان از منطقهٔ‌نفوذپارت خارج گردید. گذشته ازاین **اردوان** یکی ازفرزندان خود را بدربار قیصر فرستاد که رومیان او را بچشم گروگان میدیدند ، گوخود پسر با پدرش اینطور تصور نمیکردند.

پس از این معاهده نجبا و سران کشور جمع شده **اردوان** را بار دیگر از کشورخارج کردندولی‌او بار دیگر مراجعت نمود و پس ازمدت کمی ایام حیاتش سپری شده در گذشت . در سلطنت او قتل عام هولناك یهود بوقوع پیوست ، تقریباً شبیه‌بقتل عام ارامنه که درزمان ما واقع شد[1] در سال ۵۰ میلادی سلوکیه بنای طغیان وشورش را گذاشت و آن تا هفت سال دوام نمود. **اردوان** پس از سلطنت طولانی و سی سال حوادث وانقلابات در حدود ۴۰ میلادی در گذشت .

وردان وگودرز ۴۰-۵۱ میلادی

تاریخ پارت پس از مرگ **اردوان** مملو از منازعات داخلی است . دوپسر او با یکدیگر در مقام منازعه برآمده وهروقتهم فتح وپیروزی نصیب یکی‌بوده است ، بالاخره **وردان** که‌ممدوح **تاسی‌توس** میباشد بمکرو خدعه کشته شد . **گودرز** پس از قتل او درسال ٤٦ میلادی

---

۱ ـ گو یامراد همان‌کشتار هولناکی است که از ارامنه در اواخرجنگ ۱۹۱٤ بدست ترکیه‌جدید صورت‌وقوع پیدا نمود (مترجم).

خود تنها بنای حکمرانی را گذاشت . پس از سه سال مجلس مغستان از او تنگ آمده سفیری بروم فرستاد و از **کلو دیوس**[1] قیصر درخواست کرد که **مهرداد** پسر **ونن** را که در روم میزیست روانه دارد ، این درخواست مورد قبول واقع شده بار دیگر یکنفر مدعی تاج و تخت پارت از روم از فرات عبور کرد . جمعی از نجبا و سران پارتی باو ملحق‌شدند . ولی با این حال **گودرز** در آخر بر او غالب آمد . برای آئین پیروزی او همچنانکه‌در فصل‌سی‌و دوم اشاره نمودیم نقش‌برجستهٔ کوه بیستون تشکیل یافته‌است .

کشمکش و جنگ برسر ارمنستان

پس از مرگ **گودرز** دوباره باروم سرارمنستان نزاع سختی در گرفت ، جانشین‌او **ونن** دوم چند ماهی بیشتر سلطنت نکرد، پس از **بلاش**[2] اول پسر بزرگ‌وی که اززن غیر عقدی یونانی بود از بدوسلطنت بخیال تسخیر ارمنستان بوده ومیخواست سلطنت‌آنجارا ببرادر خود **تیرداد** ببخشد . سلطنت این کشور بدبخت هنوز با **مهرداد** برادر **فرس‌من** پادشاه ایبری (گرجستان) بود ، ولی نامبرده پسری داشت بنام **رادامیست**[3] که بسیار جاه طلب‌بود . پدر برای آنکه این‌غریزهٔ پسرش را جای‌دیگر بکار زده باشد ویرا دلالت نمودکه‌عموی خود را بقتل رسانده تاج و تخت را تصاحب‌نماید . نقشهٔ زشت و قبیحی که برای‌اینکار کشیده شد با موفقیت انجام گرفت ، **بلاش** پادشاه پارت که‌وضع ارمنستان رامغشوش دید پس‌از جلوس‌برتخت در سال ۵۱ میلادی بدون درنگ بآنجاحمله برده‌قوای‌حریف رابکلی تارو مار کرد، ولی بعد بواسطهٔ بیماری واگیرداری که درآن سرزمین متعاقب قحطی شیوع یافت مجبور گردید که آن کشور را ترك گوید .

این جا **رادامیست** به‌محل خود برگشت‌و تا سه سال‌هم‌درسکون وآرامش‌بود . پادشاه پارت مدتی گرفتار مهم ادیابن بوده و پادشاه آنجا که دست نشاندهٔ وی

---

۱ - Claudius .

۲ - **بلاش** مخفف **ولگاش** است ورومیها و لگاش را ولگزس ضبط کرده‌اند (مترجم) .

۳ - Rhadamistus .

بود بمنازعه و مناقشه میپرداخت. او در صدد حملهٔ بآنجا بود که خبر رسید داهی ها وبدویهای دیگر بخاك او هجوم آورده‌اند، ناچار شد که بجنگ مهاجمین ودفاع ازکشور خود بپردازد، بعد از دفع این فتنه **عزت** سلطان ادیابن در گذشته و با برادرش **منوبازوس**[1] هم که بجای وی نشسته بود **بلاش** جنگ و نزاعی نداشت. لذا با تمام قوا متوجه تسخیر ارمنستان گردید. **رادامیست** بار دیگر مورد حمله واقع شد ودوباره فرار نموده و سلطنت ارمنستان به **تیرداد** واگذار گردید.

بلاش و نرو ۵۵-۶۳

در این هنگام که **نرو**[2] با لقب قیصر بتازگی بر تخت نشسته بود اخبار این محاربات در روم موجب پریشانی و تشویش خاطرها شده وتصمیم قطعی گرفته شدکه برای اعادهٔ نفوذ واقتدار روم درارمنستان جداً مشغول عملیات شوند. حقیقت این است اگر دولت روم اقدامات **بلاش** را بنظر لاقیدی مینگریست هرآئینه لطمهٔ بزرگی بسیادت روم وارد میشد.

در ۵۵ میلادی لژیونهای روم تحت فرمان **کربولو**[3] که بهترین سرداران روز بود مهیا شدند که بمیدان جنگ بروند. **بلاش** بواسطهٔ شورشی که پسرش **وردان** بر ضد او در کشور برپا کرده بود خود را آنوقت ضعیف دیده موقتاً مصلحت ندانست که با رومیان مقابلی کند، لذا به تکالیف آنها تن در داده حتی برای اطمینان خاطر آنها گروگان نیز بروم فرستاد، ولی سه سال بعد که پسرش را مقهور ساخته و میتوانست با **کربولو** مقابلی کند فوراً اعلام کرد که ارمنستان باید جزوپارت شناخته شود. این اعلام درواقع اعلان جنگ بود. **کربولو** بیدرنگ حرکت نموده و بارمنستان که بدبختانه از چندین قرن میدان مبارزهٔ شرق نزدیك بوده است داخل گردید، **بلاش** در اینموقع باز به شورش دیگری در هیرکانیا دچار گردید. ناچار هم خود را بدانطرف معطوف داشت. هرچند **تیرداد** که ازجانب او سلطان ارمنستان بود لژیونهای روم را با قوائی که داشت استقبال نموده وتامدتی با آنها مشغول زدوخورد بود، عاقبت در ۵۸ میلادی آرتاکساتا پایتخت ونیز دوسال بعد

1- Monobazus. 2- Nero. 3- Corbulo.

از آن شهر تیگرانوسر تا[1] را ازدست داده مجبور بعقب‌نشینی و فرار گردید . دولت‌روم ارمنستان را بیکی از شاهزادگان کاپادوکیه موسوم به **تیگران** بخشیده و نقاط جزءآنرا به پادشاهان مجاور که در این جنگ با سپاهیان روم همراهی کرده بودند عوض داد .

چون **بلاش** گرفتار و دستش بسته بود تا این‌هنگام‌جنگی‌بین روم وپارت‌اتفاق‌نیفتاد ولی او اکنون که فرصتی بدست آورده است اعلام نمود که مجهز شده دعاوی پارتیها را صورت عمل‌بدهد، بالاخره در مزو پوتامیا(بین‌النهرین) با حریف وارد پیکار گردید، ولی باز مایل به بستن قرارداد گردید و بالاخره‌موافقت حاصل شد که سپاهیان پارت و روم هردو ارمنستان را تخلیه کنند تا با دربار روم داخل مذاکره شده قراردادی‌در باب ارمنستان بدهد ولی سفرا و نمایندگان پارت بدون اخذ نتیجهٔ قطعی مراجعت کردند . در این میانه قیصریکی از افسران مورد علاقهٔ خود را که **لوسیوس پتوس**[2] نام‌داشت به شرق برای همکاری با **کربولو** روانه نمودواو وارد گردید . این سردار معتقد بود که با یستی سیاست دفع‌الوقت وکندی را کنار گذاشته و با حرارت‌وجدیت بیشتری جنگ کرد وارمنستان را با شمشیر جزءِ قلمرو روم قرارداد .

در فصل پائیز که مدت متارکهٔ جنگ تمام شد**کربولو**از فرات درمقابل نیروی بیشمارپارت‌عبور نموده در نزدیك‌ساحل‌چپ رود موقع‌محکمی‌گرفته وحکم دادرومیان خندقهائی دور اردوی خودشان کنند . **پتوس** از سمت کاپادوکیه به ارمنستان‌تاخته‌و آنجا را بدون هیچ ضدیت و مقاومتی غارت نمود . او بهمین اکتفا کرده جنگ را تمام‌شده پنداشت، از اینرو در موسم پائیز بمقر زمستانی عقب کشیده دو لژیون خود را به محلی بین تاروس و فرات فرستاده و یك لژیون دیگر را در پنت گذاشت و بعضی افسران و افراد قشون را نیز رخصت انصراف داد . **بلاش** موقع را غنیمت دانسته غفلة باردوی روم حمله برد. ازخوشبختی‌او **پتوس** نه‌فقط استعداد برای مقابلی نداشت بلکه کم دل‌وبی‌جرئت هم بود . این مرد عوض‌اینکه انتظا ورود **کربولو** را بکشد که‌بانیروی خود به‌امداد وی میشتافت دست و پای‌خود را گم کرده بقبول مواد پیشنهادی‌دشمن‌تن

1- Tigranocerta. 2-Lucius Paetus .

در داده و حاضر شد تمام دژها و استحکامات رومیان را تسلیم نموده و ارمنستان‌رانیز از قوای رومی خالی کنند تا باروم وارد مذاکره شده‌قرارداد تازه‌ای بسته شود وپس‌از آن لژیون‌هابا حال فضاحت به‌فرات عقب نشستند‌که درآنجابه **کربولو** ونیروی امدادی تصادف کردند.

بار دیگر حس مردانگی و شهامت باستانی رومیان بحرکت آمده سفرای‌پارت را بی اینکه‌پیشنهادهای آنها را بپذیرند برگرداندند. **کربولو** بااختیارات‌تام وتمام‌مأمور شد که جنگ را تعقیب کند. او بطرف ارمنستان حرکت نمود. ولی در آنجا باز مذاکرهٔ صلح بمیان آمد. بالاخره قراردادی بدین شرط بسته شد که **تیرداد**بروم‌رفته و تاج سلطنت ارمنستان را از دست قیصر دریافت نماید. این قرارداد در سال ۶۳ میلادی بسته شد. هر دو طرف آنرا امضا کردند ولی **تیرداد** (در رفتن بروم مسامحه کرده) تا در سال ۶۶ میلادی بآنجا رسید.

نصیب تیرداد بسلطنت بدست نرو۶۶میلادی

تیرداد با شوکت و ابهت تمام و موکبی مرکب ازسه هزار سوار پارتی از راه خشکی رهسپار روم گردید. هزینهٔ این سفربا روم بود که روزانه در حدود شش هزار پوند تا مدت نه ماه طول ایام مسافرت از خزانهٔ دولت پرداخته میشد، مراسم‌تاج بخشی‌وتشریفات لازمه‌باشکوهی هرچه تمامتربعمل آمد. **تیرداد** با پیروزی وشادی به‌ارمنستان برگشت، امورکشورش را طبق آئین پارت دوباره‌مرتب ساخت، چنانکه **راولینسون**[1] مینویسد قبول شدن یکنفر پادشاه اشکانی درارمنستان از طرف روم ازتاج بخشی **نرو** امپراطورکه جزنامی بیش نبود بمراتب مهمتر و مزایای آن بیشتر میباشد.

بهر حال صلح مابین این دو دولت بزرگ تا پنجاه سال دوام نمود، بطوری که جریان امور نشان میدهد روم حاضر وآماده بود که با حریف زورمند خود موافقت نماید. همین طور دولت پارت هم در نوبهٔ خود از تحریك حس عداوت و دشمنی‌حریف غربی خود احتراز مینمود.

1-Rawlinson.

دورهٔ تاریك در تاریخ پارت ۶۶ـ۱۰۸

پس از انعقاد عهدمودت بین دو دولت بزرگ تاریخ پارت بقدری تاریك است که حتی اسامی پادشاهان آن بدرستی معلوم نیست مگر بواسطهٔ وقایعی چند که پرتوی از آنها به این ظلمت افکنده میشود :

در ۶۹ میلادی **وسپاسیان**[1] والــی فلسطین مصمم گشت امپراطوری روم را تصاحب کند ، **بلاش** باو پیغام داد که حاضر است چهل هزار سوار پارتی باختیار او بگذارد ، ولی چون سردارهای او قبلا در ایطالیا پیشرفت کامل کرده بودند این تکلیف او را با اظهار امتنان رد نمود ، باز **بلاش** در ۷۱ میلادی به یادگار فتوحات **تیتوس** در یهود تاجی از زر برای او فرستاد .

در ۷۵ میلادی آلان ها به همدستی اهالی هیرکانیا به کشور پارت تاخته ماد و ارمنستان را غارت کردند ، **بلاش** از امپراطور روم درخواست کرد که نیروئی بمدد او بفرستد ولی **وسپاسیان** از پذیرفتن آن خودداری نمود. آلان ها پس ازغارت وخرابی کشور با غنائم فراوان به امکنهٔ خود برگشتند ، درسال ۷۷ میلادی **بلاش** بسلطنت پرازحوادث وانقلاب خود که رویهمرفته کامیاب بود خاتمه داده زندگی را بدرود گفت ، هر چند بواسطهٔ فتنهٔ طائفه آلانی وعصیان هیرکانی درآخر عمر دچار ورشکستگی ونا کامیابی گردید.

پس از او **پاکروس**[2] جانشین وی برتخت نشست ، در سلطنت او فتنه و آشوب خیلی زیاد بود ، چنین معلوم میشود که کشور درمیان سه چهار سلطان تقسیم شده و هر یك در منطقه‌ای دعوی شاهنشاهی داشته است . **پاکروس** بقرار معلوم در سال ۱۰۵ میلادی در گذشت ، **اسروئس**[3] (خسرو) بجای او پادشاه شد ، در سلطنت سراسر آشفتهٔ او صلح طولانی با روم به انتها رسید .

۱-Vespasian. ۲- Pacorus. ۳-Osroes .



سکهٔ سیم اردوان پنجم

فصل سی و چهارم

انحطاط وسقوط پارت

تراژان یکمرد نامجو وجاه طلبی بود ، ما دامیکه بشر مخربین و تباه کنندگانش را بیش از بانیان خیر و ولینعمت ها ی خود تمجید و تحسین میکند بزرگترین عیب نامجویان و مردان بزرگ همانا شهوت آنان برای تحصیل افتخار نظامی خواهد بود . گیبن ، کتاب «انحطاط وسقوط»

اوج امپراطوری روم

گیبن مورخ شهیر در آغاز کتاب ذیقیمت خود مینویسد که روم‌دردورهٔ **نروا** [1] ، **تراژان** [2]، **هادریان** [3] ودونفر **آنتو نینس** [4] نام زیاده از هشتاد سال مسعود و خوش بخت بوده است ولی‌پس از مرگ **مارکوآنتونیوس** [5] رو به تنزل وانحطاط نهاد؛ بنا براین دربیان تاریخ این عصر باید این نکته را در نظر داشت که دولت پارت مقابل با یك رومی است که در اوج قدرت ولیاقت بوده در صورتیکه خود پارت‌بطرف انحطاط وزوال میرفته است.

تراژان‌وارمنستان ۱۱۴-۱۱۵ میلادی

جای بسی تعجب است که همیشه ارمنستان سبب تولید نزاع و جنك بین پارت و روم بوده است . بعد ازفوت **تیرداد** درحدود ۱۰۰ میلادی **پاکروس** پادشاه اشکانی یکی‌از پسر های خود را بنام **اکسیدار** [6] بدون مراجعهٔ به قیصریا اجازهٔ او بسلطنت ارمنستان منصوب نمود

١- Nerua. ٢- Trajan. ٣-Hadrian. ٤- Antonines. ٥-Marcus Antoninus. ٦- Exedares.

واین نسبت به حقی که دولت روم در این مسئله داشت یکنوع تعدی بوده و بآن لطمه وارد میساخت. ازبداقبالی پارت کشور روم در اینوقت تحت فرمانفرمائی **تراژان** یکنفر سرباز نامی بوده است. او از سال ۱۰۱ تا ۱۰۷ میلادی به گرفتن داکیه [۱] اشتغال داشت و آن ناحیه ای است درشمال رود دانوب و تقریباً شامل رومانیای کنونی بود. در سال ۱۱۴ میلادی این امپراطور بواسطهٔ تدرّب در این جنگ‌دارای قوای نظامی کافی و مکمل گردیده و لژیونهائی جنگ آزموده در زیر فرمان حاضر کرد. بعد مصمم جنگی در مشرق گردید که از وقایع مهم تاریخی است.

خسرو که از سال ۱۰۶ تا ۱۲۹ برتخت ایران جالس بود هیئتی به سفارت‌با هدایا و تحف به نزد **تراژان** فرستاد. آنها در آتن ویرا ملاقات کرده گفتند «پادشاه پارت به ملاحظهٔ میل قیصر وجلب نظر او **اکسیدار** را از سلطنت ارمنستان‌برداشته و میخواهد **پارتامازیریس** [۲] را با تصویب امپراطور بجای او نشانده و دیهیم سلطنت را از دست او دریافت کند».

هرگاه **تراژان** واقعاً مایل بر این بود که این قضیه بطورسابق فیصل یابد بایستی در اینموقع اظهار مساعدت نموده و پیشنهاد سفرارا قبول نماید. لیکن چون در سر هدای کشور گیری داشت و میخواست به **اسکندر** کبیر تماس پیدا کند لذا ازپذیرفتن هدا یا امتناع نموده در جواب گفت که پس از رسیدن به سوریه آنچه مقتضی شد بعمل خواهد آمد و این اخبار به وقوع جنگ بوده است.

تراژان به انطاکیه رسیده در آنجا استعداد حربی و لشکری خود را از همه جهت مکمل نموده وهم در اینجا بعضی سلاطین تابعه و فرستادگان آنها را بحضورخود پذیرفت.

در اینمیانه از **پارتامازیریس** پادشاه تازهٔ ارمنستان نامه ای بنا و رسید. چون در این نامه او خود را پادشاه خوانده بود پاسخی بآن نامه داده‌نشد. مجدداً نامه‌ای بدون اختیار لقب بلکه بطور متعارف نوشت. به مکاتبه دومی اجازهٔ جواب داده شد. ولی

۱ - Dacia. ۲ - Parthamasiris.

ضمناً باو فهمانده شد که اگر خودش بخدمت قیصر برود تاج سلطنت‌را مانندپدرش از دست وی دریافت خواهد نمود.

در بهار ۱۱۵ میلادی **تراژان** بطرف فرات رفت. ازآنجا به‌ارمنستان عزیمت نموده منتظر ورود **پارتامازیریس** گردید. این شاهزادهٔ جوان باموکبی‌مختصر به‌قیصر وارد شده و موافق ترتیبی که از پیش داده شده بود تاج سلطنت راازسرخود برداشته بپای قیصر نهاد و مترصد بود که **تراژان** آنرا بردارد و باو مسترد سازد، ولی قیصر نه تنها شاهزادهٔ پارتی را از تاج محروم کرد بلکه پس از مراجعت او پستی نهاد خود را ظاهر ساخته جمعی را بعقبش فرستاد واورا بقتل رسانیدند. مردم روم بسبب این رفتار خیانت آمیز او را به غدر و خدعه شناختند.

فتح بین النهرین ۱۱۵-۱۱۶

تراژان پس از خلاصی از سلطان‌ارمنستان‌به مقصودی که‌داشت نایل آمده ارمنستان کبیر و صغیر را داخل در قلمرو روم نمود. فرستادگان طوائف مجاور را بـه نزد خـود پذیـرفته قدرت و عظمت روم را بآنها ظاهرساخت، او ازارمنستان‌به‌نصیبین‌آمده **آبگار**[1] دراینجا اطاعت‌خودراپیشنهادکرد. چون بهرطرف‌روآوردفاتح شد بین النهرین‌را نیزداخل‌قلمرو دیگر روم ساخت. فصل زمستان را درانطاکیه بسر برد که‌آن درایام توقف وی بواسطهٔ زلزلهٔ شدید ویران شده نفوس بیشماری تلف گردیدند. در بهار ۱۱۶ به بین النهرین برگشت وقطعات کشتیهائی ساخته (که بآسانی حمل میشدند) و بعد آن قطعات رابهم متصل‌نموده دردجله بآب انداخت. بعد به آدیابن حمله برد. چون از طرف **خسرو** کمکی نرسید در دفاع آن کوششی بعمل نیامد و آن تسخیر شده جزو قلمرو روم گردید. آنوقت **تراژان** عوض اینکه‌بطرف پائین‌دجله‌برود ازآن‌عبور کرده شهرهاترا (الحضره) را بتصرف آورد. سپس از فرات بطرف بابل رفت، دراینجا باز مقاومتی از هیچ طرف نشد، لذا در مدتی قلیل سلوکیه و تیسفون را پشت سرهم گرفت. بالاخره تمام نواحی و اراضی که از این دو رود خانهٔ تاریخی مشروب میشدند بتصرف وی در آمدند.

1 - Abgarus.

تراژان بطوری خود را کامیاب دید که بطرف پائین دجله حرکت نموده و خود را تا خلیج فارس رسانید که هیچوقت پرچم روم در آنجا برافراشته نشده بود .

عقب نشینی تراژان
۱۱۶ میلادی

خسرو نمیخواست بآسانی تسلیم گردد وشاید انتظاری هم غیر از این نبوده است. هرچند ازروبروشدن بالشکر روم احتراز مینمود ولی سعی بلیغ داشت که اهالی کشور را تهییج نموده برضد رومیان بشوراند . یکدفعه **تراژان** خبردار شد که در هریك از مراکز و نقاط متصرفی مهم اهالی سربه طغیان و عصیان برداشته خطوط ارتباطیهٔ او را تهدید مینمایند . او دانست که از عهدهٔ نگاهداری بلاد متصرفی خود برنمیآید، لذا برای حفظ تفوق و سیادت روم یکی از شاهزادگان اشکانی را بسلطنت پارت برگزیده وخود شروع به عقب نشینی نمود. دراینمیانه تنها ایالتی که درمقابل اوجداً پایداری نمود الحضره بوده است. **تراژان** هرچه کردنتوانست آنجارا باطاعت آورده واهالی را که آشوب کرده بودند سرکوبی کند. وی در اینجا دچار انواع بلیات شده تااینکه مجبوربه عقب نشینی ومراجعت گردید .

سال بعد **خسرو** به تیسفون آمده رومیان را از آنجا بیرون کرد، ولی آدیابن وبین النهرین وارمنستان درتبعیت روم باقی ماندندوشاهنشاه نتوانست حمله به آن نواحی ببرد. بنابرین حاصل جنگهای **تراژان** این شد که ولایات نامبرده ضمیمهٔ روم گردیدند .

تخلیهٔ ارمنستان و
بین النهرین بواسطهٔ
هادریان ۱۱۷ میلادی

ازخوشبختی پارتیها در سال ۱۱۷ میلادی **تراژان** درگذشت، **هادریان** جانشین او عقیده اش براین بود که مرزهای روم بهمان قرار با شد که **اگوست** قیصر تعیین کرده بود. بنابرین فرمان داد که سپاهیان روم سه ایالت مزبور را تخلیه نموده واز فرات عقب بنشینند. در سال ۱۲۲ قیصر روم وشاهنشاه پارت دریکی ازنقاط مرزی همدیگر راملاقات کردند. چون سیاست روم باپارت کاملا مساعد ووحدت نظربین آنهاحکمفرما بودارتباط بین دولتین دراینوقت بسیار صمیمانه بوده است .

هجوم و غارت طایفه آلانی ۱۴۳ میلادی

پس ازاین وقایع وضعیت داخلی پارت تاچندین سال آرام ومردم درامن وآرامش بودند. مهمترین حادثه‌ای که رخ داد حمله و هجوم آلان‌ها بوده‌است که بتحریك **فرس‌من**[1] سلطان ایبری از دربندهای قفقاز که‌دردست اوبود به‌پارت ریخته ویك قسمت از آنها نیز به‌کاپادوکیه شتافتند، ولی دراینجا بدست **آریان** مورخ معروف رانده‌شدند. ازطرف دیگر پادشاه‌پارت دست‌به‌یك سیاست مضری زده باپرداخت مبلغی نقد آنهارااز خودراضی ساخته‌این فتنه رادفع نمود. اودرحقیت دراین‌عمل ضعف‌خودرا ظاهرساخت.

حملهٔ بلاش سوم بسوریه ۱۶۱ میلادی

درسال‌مزبور زمانی‌که **مارکوس اورلیوس**[2] امپراطورروم‌شد سلطنت پارت با**بلاش** سوم‌بوده است که چهارده سال قبل‌ازاین‌بر تخت جلوس نموده‌بود، اوبار دیگر مصمم گشت که همینکه موقع مناسبی‌بدستش آمدباروم‌واردپیکارگردد. همانطورکه اغلب‌در گذشته اتفاق‌میافتاد اولین ضربهٔ‌جنگ برارمنستان‌وارد آمده‌وآن موردحمله قرارگرفت. پادشاه‌آنجا که‌درتحت حمایت‌روم میزیست‌معزول واخراج‌شده و **تیگران** نامی که از خـاندان سلطنت سابق بودبجای‌او برقرار گردید.

الیوس سوریانوس[3] که‌اصلا‌ازنژاد گول‌بودفوراً بایك‌لژیون به‌مقابله شتافته واردکارزار گردید تیراندازان پارت‌لشکر او را بکلی نابودکرده‌وپارتیها باردیگر ازفرات گذشته‌به سوریه حمله‌ور شدند.

جنگهای اویدیوس کاسیوس[4] ۱۶۳-۱۶۵ میلادی

هنوزپائیز ۱۶۲ میلادی‌تمام نشده بودکه لشکریان روم آمادهٔ میدان جنگ گردید ند. حکمران سوریهٔ ابتدا به جنگ تدافعی پرداخت ولی طولی نکشید که شروع به‌جنك تعرضی نمود. در ۱۶۳ دریك جنك‌سختی‌نزدیك‌اوروپوس[5] پارتی‌هاراشکست‌داده‌وبه‌حالت‌هرج‌ومرجی آنهارابه اینطرف فرات عقب نشاند، درارمنستان نیزکه اهالی باروميان موافق بودند **استاتیوس پریسکوس**[6] بدون‌اینکه مقاومتی‌بشود ارتا کساتارا گرفته وخراب‌کرد.

۱- Pharas manes. ۲ - Marcus Aurelius. ۳ - Aelius Severianus.
٤ - Avidius Csaius. ٥ - Evropus. ٦ - Statius Priscus.

سوهاموس[1] پادشاه سابق را که به‌روم گریخته بود بازدعوت کرده و برتخت نشاند و بار دیگرامور ارمنستان بوضع سابق خود برگشت. **کاسیوس** به‌اینقدرا کتفا نکرده در تقلید ازکارهای **تراژان** واینکه درجاه طلبی باا وهمسری کرده باشد داخل قلمرو پارت گردید، اوبه‌بابل رفت‌ودر عرض‌راه فتح دیگری‌نمود. سلوکیه‌را که‌دژ یونانی‌شرقی بودوهمچنین تیسفون را گرفته غارت‌وویران نمود. ازآنجا ازهمان راه تاریخی‌به سرزمین ماد رانده‌و ازاین پیشرفت بر **تراژان** ازکارهائی که‌کرده بود تفوق پیدانمود. دراینوقت طاعون هولنا کی شیوع یافت وآن باعث عقب‌نشینی سپاهیان روم گردید. اما بین‌النهرین غربی که‌نصیبین کرسی‌آن بوده‌در تصرف روم‌باقیماند. بالاخره‌این جنك‌به‌جهانیان معلوم‌داشت که‌دولت پارت ازحالا همپایهٔ امپراتوری روم نیست.

جنگهای سوروس ۲ در شرق ۱۹۴ - ۱۹۷ میلادی

بلاشسوم باحال ناکامی درسال ۱۹۱ ازدنیارفت. **بلاش**چهارم جانشین اوبرتخت نشست. دولت‌روم پس‌ازمرگ‌**پرتی ناکس**[3] گرفتارجنك داخلی‌شده ومدعیانی چنداز هرطرف سربلندنموده کشور را دچار تجزیه‌و تقسیم نمودند. لژیون های رومی که‌در سوریه بودند **پسینوس نیگر**[4] را امپراطور شناختند، **بلاش** در ابتدامعلوم میشود که سفیری به‌نزد اوفرستاده درضمن تبریك وتهنیت اظهار داشت که‌ا گر لازم باشد قشونی ازپارت بمدد او به‌فرستد، سلاطین دست‌نشاندهٔ او نیزازوی‌پیروی نموده‌همین درخواست رانمودند، لیکن‌وقتی خبررسید که **سوروس** رادر روم به‌امپراطوری شناخته‌اند **بلاش** مردد شده‌در اجرای وعدهٔ خود ازروی احتیاط‌تعلل روا داشت ودرعین حال‌یك سیاست دوپهلوئی‌را تعقیب نموده به‌سلطان‌دست‌نشاندهٔ هاترا رااجازه‌داد که‌لشکری ازتیراندازان زبدهٔ‌خود رابه‌مددمدعی شامی بفرستد، درسال ۱۹٤ بین‌النهرین غربی‌از جنك داخلی روم استفاده کرده پرچم طغیان برافراشت ودستجات روم را که درآن نواحی بودندنابود ساخت،هرچند نصیبین که پادگان خیلی قوی و نیرومند داشت از سقوط محفوظ ماند،

سوروس که‌از مدعیان‌بسیارلایق برای‌امپراطوری روم‌بود **نیگر** راشکست داده

۱- Sohaemus. ۲ - Severus. ۳ - Pertinaxe. ٤ - Pescinnus Niger.

بیدرنك ازفرات عبور کرده نصیبین را که درمحاصره بودنجات داد، حتی برای اعادهٔ سیادت و تفوق روم قشونی بجانب دجله فرستاد وآدیابن راتحت اطاعت درآورد. **بلاش** درامداداین ایالات تابعهٔخود جنبشی ننمود، لیکن پس از عزیمت **سوروس** درسال ۱۹۶ اودرآن‌محل‌ظاهر شده پادگان روم رااز آدیابن رانده و بیرون کرد. دربین‌النهرین فقط نصیبین در تصرف باقیماند.

دراین‌میانه **سوروس** رقیب دیگرش راکه **الینوس**[1] نام داشت ودارای اهمیت بوددر جنك بزرگی نزدیك لیون[2] حالیه شکست داد، در سال ۱۹۷ به‌سوریه بر گشت وحاضر شدباپارتی‌ها حسابش راپاك کند. ارمنستان‌اظهار اطاعت نموده عهد صلحی‌بین دولتین منعقد گردید. **آبگار** پادشاه ادسا واقع در خسرون نه‌فقط به اردوی روم پیوست بلکه برای اثبات صداقت ووفا داری خودگروگان هم‌داد.

سوروس به‌مانند **تراژان** برای‌حمل مهمات وخواربار کشتیهائی ساخته وآنها رابه‌فرات انداخت. بوسیلهٔ یك‌نهر قدیم که هر دو شطرابه‌هم‌وصل مینمود ازفرات داخل دجلهٔ گردیده غفلةً به‌پارتیها حمله برد و شهر سلوکیه راگرفت.

بلاش برای‌دفاع از تیسفون لازمهٔ کوشش‌رابعمل‌آورد لیکن شکست خورد، برای باردوم درظرف چندسالی‌رومیان به‌پایتخت پارت داخل شده‌وآنرا به‌بادیغماو غارت‌دادند، دراینجا فاتح بازبواسطهٔ تنگی خواربارمجبور به‌عقب نشینی‌گردید. اونیز مانند**تراژان** جلودیوارهای محکم‌و پادگان دلیرو جسور قلعهٔها ترا(الحضر ه) پاهایش به سنك خورده نتوانست کاری‌از بیش ببرد اگر چه در سوراخ اولی که‌به‌دیوار شهر پدید آوردند بنظر میآید که‌اگر به دژ یورش میبردندشهررا میگرفتند، ولی‌امپراطور به‌خیال‌اینکه‌سپاهیان اگر آنجا رابه‌قهرو غلبه بگیرند حق غارت وچپاول خواهند داشت ونمی‌خواست خزائن معبد آفتاب که‌درآن‌شهر بود به‌چنگ‌آنها افتد، بلکه آرزو داشت تمام آنها مخصوص‌خود اوباشد لهذاوقتی که‌شکاف‌به دیوارافتاد لشکریان رامانع از یورش گردید. قدری‌به‌انتظار ماند که‌شاید اهالی شهر تسلیم شوندوآن خزائن هنگفت برای او محفوظ بماند، ولی

۱- Allinus. ۲ -Lyon.

خبری از آنها نشد، بلکه در همان گیرو دار سوراخ وشکاف وارده را مرمت نمودندو از اینجا امید امپراطور به یأس مبدل گردید، شهر مزبور درمدت قلیلی دوامپراطور باعظمت را از گشودن خود مأیوس و نومید ساخت. جریان أخیر این جنگ گواه دیگری است برضعف وانحطاط دولت پارت چه درحین عقب نشینی قشون روم پارتیها خوب میتوانستند همه نوع آسیب و اذیت وآزار به آنها برسانند، ولی هیچ اقدامی از طرف آنهانشد و در محاصرهٔ هاترا نیزجنبشی نکردند ومساعدتی نسبت به محصورین از آنها به بروز وظهور نرسید. باید دانست که نتائج وفوائد مادی این جنگ که برای روم اهمیت داشت این بود که ولایت آدیابن برمتصرفات روم اضافه شده و از آن تاریخ به بعد منتزع نگردید، چه دولت پارت برای استرداد متصرفات از دست رفتهٔ خودهیچ اقدام اساسی ننمود وکوششی از خود نشان نداد و معلوم بود که دارد بانقراض میرود.

اردوان و بلاش آخرین پادشاه پارت ۲۰۹-۲۲۶ میلادی

پس از مرگ **بلاش** چهارم درسال ۲۰۹-۲۰۸ مابین دو پسر او **اردوان** و **بلاش** کار به جنگ ونزاع کشید، چون قوای هردوبرادر با هم مساوی بوده پس از فتح ابتدائی **بلاش**، هردوی آنها با هم صلح کرده وکشور را درمیان خود تقسیم نمودند. ایالات مغربی به **اردوان** واگذار شده و بابل را برادر دیگر تصاحب نمود. تفصیل این جنگ داخلی درست بر ما معلوم نیست، ولی بطوریکه مینویسند **کاراکالا**[1] که پس از پدرش **سوروس** در سال ۲۱۱ میلادی بر تخت نشست سال بعد به مجلس سنا تبریك گفت که پارت دشمن دولت روم بواسطهٔ نزاع و جنگ داخلی درسر تاج وتخت تجزیه شده است.

خدعه وخیانت کاراکالا ۲۱۶ میلادی

درسال ۲۱۵ **کاراکالا** که **بلاش** را درابتدا به سلطنت شناخته بود با **اردوان** فتح باب ارتباط نموده سفرائی با هدایائی ثمین وگرانبها به نزد او فرستاد و تقاضای تزویج یکی از شاهزاده خانمهای پارتی را نمود و مخصوصاً اظهار داشت که اتحاد روم و پارت که امروزدنیای معلوم درزیر فرمان آنهاست باعث ازدیاد قوت وتکثیر ثروت هردو خواهد بود.

۱- Caracalla.

اردوان آگاه بود که **کاراکالا** باچه‌حیله وخدعه‌ای‌پادشاه‌ادسارا گرفتارساخته و نیز از خیانت او نسبت به پادشاه ارمنستان هم‌خوب‌اطلاع داشت ، لذا به‌احتیاط اینکه مبادا با اوهم چنین رفتاری در نظر داشته باشد جوابی با نزاکت ولی طفره‌آمیز داده‌و با معاذیر و بهانه هائی که اهالی مشرق در آن ماهرند او را از سرباز نمود ، ولی مجدداً سفیری از **کاراکالا** آمده تقاضای پیش را تجدید نموده و او را از صداقت و صمیمیت امپراطور در این زمینه مطمئن کرده و باین وصلت راضی ساخت. پس **اردوان** نامه‌ای بامپراطور نوشته و او را دعوت کرد که خود آمده عروسش را ببرد. امپراطور روم با خیانت و غدر منفوری بمحل موعود حاضر شده و بغتةً به میزبان خود حمله‌ور گردید هرچند **اردوان** بزحمت از این ورطه نجات یافته فرار کرد ولی قشون و سرکردگانی که در آنجا حضور داشتند او همه را از دم شمشیر گذرانده و دهات وشهرها را به باد غارت داد اما شئامت این غدروخیانت گریبان گیر وی شده وطولی نکشید یعنی درسال ۲۱۷ در نزدیکی کارّه او را کشتند.

آخرین جنگ مابین پارت و روم ۲۱۷

اردوان پس ازفرارازمجلس عروسی بجهة این خیانتی که میخواست او را شکار کند به‌تهیهٔ سپاه و ترتیب مهمات جنگ پرداخته و بطرف اردوی رومیها حرکت کرد، اما وقتی که بمرزرسید شنید که **کاراکالا** مرده و در همین اثنا سفرای جانشین او **ماکرینوس**[1] بر او وارد شده و تقاضای عهد صلح نمودند. **اردوان** شرط عمدهٔ عهد صلح را استرداد بین‌النهرین‌وادای مبلغی غرامت وتاوان قرار داد. چون شرائط سنگین بود هر دولشکر در نصیبین شروع بجنگ نمودند. رومیها ازتیرهای زهر آلود سواران پارتی و نیزه‌های سربازان زره‌پوش شتر سوار آسیب کلی دیده از میدان جنگ عقب نشستند وبرای اینکه ازتعقیب‌دشمن محفوظ باشند گلوله های خاردار در عقب خود ریختند. روز دوم نیز بجنگ پرداخته و نتیجهٔ قطعی حاصل نشد ، ولی روز سوم رومیان شکست خورده و به اردوی‌خودفرار کردند. اینوقت‌طرفین از جنگ خسته واز بسیاری کشتار دل شکسته‌شده بصلح گرائیدند

1- Macrinus.

رومیها بدادن مبلغی که معادل یك میلیون و هفتصدوپنجاه هزار لیره بود صلح را خریدند، هر چند این مبلغ ظاهراً بعنوان هدیه و تعارف داده شد و هر چند بعضی ایالات تابعهٔ پارت بتصرف رومیان باقیماند لیکن طومار جنگهای طولانی بین دودولت به مظفریت پارت خاتمه یافت.

انقراض دولت پارت ۲۲۶ میلادی

اردوان دراینوقت به اوج عظمت واقتدار خود باقی بود و گمان نمیرفت که خاندان او نزدیك بانقراض است. اما در حدود دویست و بیست میلادی **ارتاگزرسیس** که نزد هم میهنانش باسم **اردشیر** معروفست و پادشاه دست‌نشاندهٔ پارس بود پرچم خود سری و طغیان برافراشته پس از سه جنگ بزرگ عاقبت **اردوان** رادر صحرای هرمز واقع درچند میلی شرق اهواز کاملاشکست داده وبقتل رسانید؛ اگرچه بعد ازمرگش **ارتاواسدس** بجای‌وی نشست و مسکوکاتی هم باسم اوموجود است و احتمال دارد که‌این مرد پسر اوبوده لیکن سلطنت سلسلهٔ پارت در جنگ تاریخی هرمز بانتها رسید.

ارتباط چین وایران ۲۵-۲۲۰

درفصل ۲۹ شرحی بطوراختصار از روابط نخستین بین چین و ایران مذکور داشته‌ایم و مطلبی‌که در اینجالازم است آنرابنظر خوانندگان برسانیم اینست که تقریباً پس از گذشتن یك‌قرن از آن تاریخ باز سفارتی از چین «بمغرب» فرستاده شده است و ازگذارشهائی که‌درتاریخ **هان** اخیر داده شده چنین بر میآید که روم یابعبارت روشن تری متصرفات مشرقی‌روم مورد علاقهٔ‌دولت‌چین واقع‌شده درسال ۹۷ میلادی**پن‌چائو**[1] سردار معروف‌چین یکی‌از افسران‌خود را **قان‌ینیگ**[2] بپارت و روم روانه نمود، اینمرد که شخص لایقی بود از راه هیکاتم‌پیلس (شهر صددروازه) و همدان ببابل مسافرت کرده است وعلاوه در نظر

۱ - در اوقات توقف کاشغر بمن اطلاع دادند که یادگاری ازپن چائو (PanChao) در آنجا هنوز باقی میباشد و بقراریکه نقل میکردند شهر مزبور در یکموقع محاصره شده و پادگانهای آن از رودخانه محروم ودچاربی آبی گردیدند. در این هنگام **پن‌چائو** از حضرت **موسی** تقلید نموده زمین را کندوچشمهٔ‌آبی جاری گردید که آن‌هنوز معروف به «چشمهٔ‌پن‌چائو» میباشد (مؤلف).

۲ - kanying.

داشت که از راه آب به خلیج فارس رفته از آنجا داخل اوقیانوس هند و بحر احمر شده از آلانا که واقع در رأس خلیج عقبه است بهپترا و سوریه برود ولی وقتیکه مطلع شد که این مسافرت برای او دو سال طول خواهد کشید روی حزم واحتیاط ازاین خیال خویش منصرف گردید و چنین بنظرمیآ ید ناخدایانی که قان ینیگ برای این مسافرت بآنها مراجعه کرده بود مایل نبودند که این شخص چینی از اسرار تجارت سودمندی که در آنزمان در میانشان جاری بود اطلاع حاصل کند.

و اما اطلاعات و حقایقی که بوسیلهٔ سفراء بعدی گزارش داده شده وآن بشرح زیر است « آنها (اهالی تاتسین یاروم[1]) تجارتشان باانسیه[2] (پارت) و تین چو[3](هند) ازمیان دریا یك برده سود میکنند . . . پادشاه تاتسین (روم) همیشه آرزومند بوده که با چین ارتباط داشته باشد لیکن آنسیه (پارتیها) مانعند و میخواهند داد وستد کالاهای ابریشمی چین با خود آنها باشد از اینرو او دچاراشکال بوده و نتوانسته باما ارتباط پیدا کند مگر در سال نهم امپراطوری هوان[4] (۱۶۶ میلادی) که در آنوقت آنتون (آنتونینوس[5]) پادشاه تاتسین (روم) از ماورای جیهنان[6] (راه هندوچین) سفارتی با هدایای گرانبهای چندی از قبیل عاج و شاخ کرگدن و لاك پشت فرستاد» . از قراریکه پارکر مینویسد این هیئت که بنـام سفارت خوانده شده و حامل محصولات «تنگه ها» بوده اند بظاهر بازرگانانی جهانگرد و دریانورد از اهل روم بودند نه هیئتی که بعنوان سفارت از طرف امپراطوری روم فرستاده شده باشد. درهرصورت این مطالب اگر چه جزئی است لیکن اطلاع برآنها بسیار سودمند است، زیرا که آن لااقل نشان میدهد که موقع مرکزی کشور پارت همچنانکه در طی تاریخ ذکر شده نه تنها آنرا محط نظر مغرب قرار داده بلکه شرق دور نیز ولی قدری کمتر بآن نظرداشته و میخواسته است راهی برای تجارت پیدا کند. در خاتمه اینرا هم نباید نهفته گذاشت که این ارتباط رسمی در هر مورد از روی صلح وسلم و پیشقدم هم چین بوده است.

---

۱ -Ta-Tasin. ۲- An-Sih. ۳ - Tien-Chu. ٤ - Hwan. ٥ - Antoninus.
٦ - Jihnan.

پرستش میترا در اروپا

چون تاثیر ایران دراروپابنظر میآید که بیشتر بواسطهٔ پرستش **میترا** یا میثرا[1] بوده است بنابرین مناسب میدانیم که شرحی در اینموضوع برسبیل اختصارمذکور داریم . **میترا** (مهر) یکی از قدیمترین خدایان آریان هاست . در سرود های ویدادرا ستعانت و استمداد تالی **آهورامزدا** قرارداده شده و دراوستا مقام واسطه را بین **اهورامزدا**و اهریمن حائز و یکی از بزرگترین ایزد ها میباشد که برایانهدام شرور و بدیها و حکمرانی برجهان بواسطهٔ خدای مطلق آفریده شده است . او خدای نور است و چون نور و حرارت با هم توام هستند لهذا خدای افزایش ' برومندی و برخورداری نیز هست . از تکامل و ترقی بیشتری که مخصوصاًدر سلطنت **اردشیر** دراز دست حاصل شده معلوم میشود که او را حامی سلاطین و ربالجنودو خدای فتح و پیروزی نیزمیدانستهاند . ماههفتم سال و روزشانزدهم از هر ماه برای **میترا** مقدس و روز عبادت شمرده شدهو درترکیب اسامی پادشاهان مانند میترادات (مهرداد) و سلاطین دیگراسم **میترا** دیدهمیشود .

چون دولت ایران شروع به توسعه و ترقی نمود مراکزی برای پرستش **میترا** در بابل و سایر بلدان استقرار یافت . در بابل این خدا را با **شاماش**[2] خدای خورشید یکیمیدانستندوپرستش **میترا** رارسومدیگریبود .پس‌ازتجزیهوتقسیم کشورهایاسکندری سلسله هائی درپنت' کاپادوکیه' ارمنستان و کماژن برقرار گردیدند که هرکدام خود را از نژاد پادشاهان هخامنشی می شمردند و بر اثر آن خدایان سابق ایران را پرستش مینمودند .

باید دانست که پرستش مزبور در خارج آسیا تامدتهای متمادی بر مردممجهول بوده است . یونانیان ابداً بآن عطف توجه نمینمودند و همین سبب بود که آن بهکندی پیش میرفت ' معذلك این همان مجسمه سازان یونان بودند که نقوش بر جستهٔ معروف

۱ ـ من بکتاب مهم « رموزمیترا » تالیف (Cumont) مراجعهکردهام و نیز شرحی که دردائرةالمعارف بریتانی راجع به**میترا** مذکور استازنظرم گذشته . درفصول ۸-۹-۳۲ کتاب هم صحبت از **میترا** شدهاست(مؤلف).

۲ - Shamash.

میترا را نمایش داده و او را با **هلیوس**[1] یعنی آفتاب یکی میدانستند.

چنین بنظر میآید که مهر پرستی در روم بواسطهٔ دزدان دریائی که پمپی[2] در سیلیسی آنها را اسیر و دستگیر نموده بروم برد معروف گردید و آن مانند دیانت مسیح در اوایل امر میان جمعی که ازطبقات پست بودند رواج پیدا نمود ولی دراواخر قرن اول میلادی مخصوصاً در میان سپاهیان وبازرگانان وغلامان به سرعت انتشار یافت. از اواخر قرن‌دوم، امپراطوران روم در ترویج این مذهب سعی بلیغ مینمودند. زیرا که آن این عقیده را که پادشاهان دارای جنبهٔ الهی و شایستهٔ ستایشند تأیید میکرد، **دیوکلسین**[3]، **گالریوس**[4]، **لیسی‌نیوس**[5] امپراطوران روم این‌خدارا حامی‌وسرپرست دولت روم میدانستند. در اوان فرمانفرمائی آنها پرستش **میترا** به پایه ای رواج پیدا نمود که معبدهائی برای **میترا** در تمام کشور ژرمن (آلمان) تا یورك[6] وچستر[7] برپا گردید. اما اعتلای‌مسیحیت باعث انحطاط آن شده و در زمان **قسطنطین** لطمهٔ بزرگی براین مذهب ایرانی وارد آمد. هرچند درامپراطوری **ژواین**[8] به‌اهمیت و اعتباراولی خود عود نمود ولی درایام **تیودوسیوس** کبیر[9] در ۳۹٤ بکلی دراروپا متروك گردیده و خاتمه یافت.

اما افسانه های مربوط باین خدای مقتدر چه بوده اینك قلم را بطرف آن معطوف میداریم. **میترا** بطورخارق‌العاده‌ای ازتخته سنگی تولدیافته وبمحض‌پدیدآمدن بر تمام مخلوقات‌غلبه کرد. نامی‌ترین کاراواین بود که با گاو مقدس اورمزد برخورده ویرا مقهور و قربانی کرد. مرگ این حیوان باعث حیات زمین گردید. در مجسمه‌های **میترا** قتل گاو را بدست او چنین نموده‌اند که سگی بر او (گاو) پریده و در افکندن او کوشش مینماید، ماری که نشانهٔ زمین است بواسطهٔ خوردن خون این شکار، برومند و بارور میگردد.

اما راجع برموز و اسرار این مذهب باید دانست که در آن هفت درجه یا مقام

۱- Helios.　　　۲ ـ رجوع شود بفصل ۲۹ کتاب (مولف).

۳ - Diocletian.　٤ - Galerius.　٥ - Licinius.　٦ - York.　٧ - Chester.

٨- Julian.　٩- Theodosius.

مطابق هفت سیاره وجود دارد. مجاهدات وریاضاتی که برای طی این درجات معین شده گذشته از اینکه مدتهای زیادی وقت لازم دارد پرخوف و خطر هم هست، برای سلاك



۴۲ ــ تصویر میترا وقتل گاو نر بدست او
(اصل در واتیکان است)

یعنی کسانی که میخواهند داخل در مبادی این اسرار بشوند سوگندی باآداب مخصوص لازم است یاد کنند. جماعت نسوان از این امتیاز بکلی محروم میباشند، ازآداب ورسوم مخصوص این مذهب همانا عشاء ربانی است با آب ونان و یحتمل شراب هم در آن بوده است.

مذهب **میترا** نوع بشر را بمراسم و آداب باطنی وسری دعوت مینماید. علاوه به یك زندگانی بهتری پس از مرگ آنها را امیدوارمیسازد. مانند اصول تعلیمات **زردشت** راستی وپردلی وپاکی برای مجاهدهٔ دائمی با قوای اهریمنی و بدی از لوازم این مذهب میباشد. **میترا** قهرمان خوبی بوده و پیروان او عاقبت به فتح وغلبهٔ او مطمئن بوده اند.

در اواخر قرن سوم میلادی مهر پرستی دین خالص ایرانی بامسیحیت که اصلاازدیانت یهود برخاسته بود ولی از مبادی و اصول ایرانی که محتمل است سابقاً بواسطهٔ یهود اخذشده باشد خالی نبود برابرهم ودر یك‌ردیف قرار داشتند ، لیکن نظر به‌بعضی جهات که عمدهٔ آن محرومیت‌زنان بوده است از امتیازات آن مذهب ونیز روا داشتن شرك در طریقهٔ توحید و بعضی رسوم وحشیانه ای که در آن داخل شده بود ، مذهب میترا در مقابل‌حملات‌مسیحیت‌مغلوب شده وپس از یك منازعات‌سخت وکشمکش‌مأیوسانه‌ای معدوم گردید ، چه بواسطهٔ اشتراك این دو مذهب با هم در بسیاری از تعالیم انهدام‌آن ممکن نبود که بآسانی صورت گیرد . یکی از یادگارهای مذهب‌میترا که هنوزهم‌درمیان مسیحیان باقیمانده روز ولادت‌حضرت مسیح میباشد که آن در اصل روز پیدایش میترا بوده است .

خلاصه

سلسلهٔ پارت (یا خاندان اشکانی) نمیتواند در این معنی ادعای بزرگی کند و بگوید در انعامات گران بهائی که ما امروز ازآنها متمتعیم سهمی داشته و چیزی بجهان بخشیده است ، برعکس در دوره های تاریخی نیست سلسله ای که تااین اندازه فاقدآثاربوده یا کمتر ارث برای اعقاب گذاشته باشد ، لیکن در مردی و مردانگی الحق خاندان مزبور همه نوع قابل‌تحسین و تمجید میباشد ، برای اینکه در مدت قریب‌به‌پانصد سال سلطنت در یك خاندانی بوده است که فقط‌چند تن از آنها سست‌وزن طبیعت و یا تحت نفوذ خواجه سرایان بوده‌اند که گیبن مورخ شهیر آنان را جزو حشرات موذی شرق بشمار آورده است و از اینرو پادشاهان پارت‌را با بعض از پادشاهان بزرگ اخیرهخامنش و نیز بابعضی امپراطوران روم بخوبی میتوان همپایه دانست ، بواسطهٔ نبودن تشکیلات و فقدان تعلیم و تربیت که خود نقص بزرگ پارتیها بوداموز کشور بر پایهٔ محکم و ثابتی برقرار نبود وازاینرو آنها را بترکان عثمانی تشبیه کرده‌اند که در رشادت و شجاعت کامل برعکس در فنون متعلقهٔ بصلح و آرامش ناقص میباشند .




اردشیر اول

فصل سی و پنجم

طلوع سلسلهٔ ساسانی .

بدستور گفت آنزمان اردوان — که این عرم با وی چرا شد روان

چنین داد پاسخ که این فراوست — به شاهی ز نیك اختری پر اوست،

(فردوسی)

نسبت شاهان ساسانی

سلاطین ساسانی شکوه وجلال سلطنت هخامنشی را تجدید نموده و یك فصل برجسته و درخشانی را بر تاریخ ایران افزودند . ایرانیان این سلسله را نه فقط برای عظمت واقتدارشان بلکه از این جهت هم که ایران را که یکی از ایالات شاه شاهان اشکانی را تشکیل میداد استقلال تمام بخشیدند تجلیل و احترام مینمایند . مورخین اروپائی دورهٔ ساسانی را بدینواسطه مهم میدانند که وقایع تاریخی ایران در این دوره بجای افسانه صورت تاریخی بخود میگیرد ، هر چند این جا هم میتوان گفت که اصل و منشاء این خاندان پشت پردهٔ افسانه هـای قدیم مخفی و مستور است .

مرگ رستم که در فصل دوازدهم سمت ذکریافت باید آنرا خاتمهٔ عصر پهلوانی ایران دانست . **اسفندیار** که **رستم** او را در آخرین پیکار مهم خود بقتل رسانید پسری از خود گذاشت که نامش **بهمن** بوده است ، وی بعینه همان **اردشیر** است که در تاریخ به **اردشیر** درازدست معروف میباشد و بدینطریق این پادشاه اخیر هخامنشی در تاریخ چنانکه مورخین ایران نوشته‌اند از پادشاهان بزرگ تاریخی محسوب میشود و سلسلهٔ

ساسانی خود را از نسل همین پادشاه شمرده و نسب خود را باو منتهی مینمودند. چنانکه برطبق افسانهٔ مندرجهٔ درحماسهٔ رزمی **فردوسی** **بهمن** خواهر خود **هما** را تزویج کرده و **دارا** از او پس از مرگ پدر بوجود آمد، **ساسان** برادرش بواسطهٔ پیدا شدن **دارا** وارث تخت و تاج از سلطنت مأیوس و به یکی از کوه های ترکستان منزوی شده بشغل شبانی مشغول گردید. این مرد همان **ساسان** است که سلسلهٔ ساسانی از او بظهور رسیده است.

چنانکه در فصل بیست و هفتم مذکور داشتیم راجع بسلسلهٔ پارتیها که باشکانیان معروف و مورخین ایران آنها را کلیتاً «ملوك الطوایف» مینامند در شاهنامه که حماسهٔ ملی است تجاهل و بی اعتنائی شده در شرح احوال یك سلسله‌ای که چندین قرن در ایران سلطنت داشتند بابیات چندی اکتفا شده است. اما از طرف دیگر قصهٔ **اسکندر** که ما آنرا در فصل بیستم مذکور داشتیم تا ایندرجه در مشرق قبولی عام پید انموده است که وقتی در حماسهٔ رزمی ایران یعنی شاهنامه دیده میشود که میگوید **دارا** دختر **فیلیپ** مقدونی را تزویج نموده و ازوی **اسکندر** بوجود آمده است هیچ تعجبی از آن برای خواننده پیدا نمیشود.

باری این افسانه ها از جمله یك مسئلهٔ مبهم و نامعلومی را که ازنظر ما میگذرانند این است که پادشاه اخیر هخامنشی همان پادشاهی است که ساسانی‌ها خودرا از نسل برادر وی میدانستند، ولی باید بخاطر داشت که پارتیها هم نظیر ساسانیان خود را از نسل سلاطین هخامنشی قرار میدادند، هر چند نویسندگان ایران بملاحظهٔ تنفر از ملوك الطوایفی اشکانی هیچوقت دعوی مزبور را تصدیق نمی‌نمودند. اما افسانهٔ **اسکندر** در ایران باید دانست که آن از منابع خارجی بدید آمده است و این مطابق تعبیر **مسعودی** یکی از اسرار سیاسی و مذهبی است که مرگ **اسکندر** در سال ۳۲۳ قبل از میلاد با آنکه فاصله‌اش با ظهور ساسانیان بانصد و چهل و نه سال بوده مورخ ایرانی از مقدار آن کاسته فاصلهٔ آنرا دویست وشصت و شش سال نوشته‌است. از اینجا خوب میتوان پایهٔ اطلاعات ایرانیان‌را درتاریخ بدست آورد ونیز میتوان فهمید که وارثین

مفاخر **کوروش** و **داریوش** چقدر عظمت و جلال تاریخی عدیم‌النظیر نیاکان خود را فراموش کرده و از نظر داده اند.[1]

ظهور اردشیر

پیدایش سلسلهٔ سلاطین باستان مخصوصاً در مشرق زمین همیشه با پاره‌ای حکایات عجیبه و افسانه های غریبه توأم بوده‌است، بنا براین چگونه میشود **اردشیر** یا **اردشیر دراز دست** از آن مستثنی باشد؟ آری ظهور **اردشیر** مشحون است بیك سلسله حکایاتی فریبنده که از آن اینقدر میتوان مسلم داشت که **اردشیر** پسر **پاپك** مانند جد اعلای مقتدر خود **کوروش** پادشاهی بود تابع ودست نشانده، تا آنکه موقع مناسبی بدست آورده برادران خود را مقتول ساخت وشاهنشاهی پارتیها را از بیخ برانداخت. لیکن نویسندگان پهلوی این حکایت را به سادگی خودباقی نگذارده شاخ و برگ هائی به‌آن افزودند. چنانکه مطابق کارنامك که ذکر آن در فصل ۱۴ بیاید و طبق بیان **فردوسی** معلوم میشود که ایران تحت سلطه و اقتدار

---

۱ - **طبری** و **مسعودی** دو نفر ازمورخین عرب دورهٔ ساسانیان را نوشته اند. ابوجعفر **محمد طبری** از میانهٔ مائهٔ نهم تا دهم میلادی میزیست . اودرکتاب قطور خودمعروف به تواریخ ایام یا تاریخ انبیاوسلاطین، تاریخ بشررا ازآغاز خلقت تانهصدوپانزده میلادی را برشتهٔ تحریر در اورده است ، پروفسور **زوتنبرگ** فرانسوی این کتاب را از نسخهٔ فارسی بفرانسه ترجمه و طبع و نشر نموده است . **ابوالحسن علی مسعودی** که قدری بعدتر میزیست کتاب مروج الذهب خود را در ۹۴۷میلادی به‌اتمام رسانیده است وآن بقلم **باربیردومینارد** بفرانسه ترجمه شده است. این دوکتاب بسیار مفید و ذیقیمتند. دورهٔ ساسانیان شاهنامهٔ **فردوسی** نیز جنبهٔ تاریخی دارد .

از کتاب‌های عمدهٔ اروپائی کــه در این باب نوشته شده عبارت‌است از الف- هفتمین دولت بزرك شرقی تألیف ج ، **راالینسون** .

ب- Geschichte der perser und Araber zurZeit der Sasaniden

تألیف پروفسور **نولدکه** .

ج- ترجمهٔ **آمیانوس‌مارسیلنوس** بقلم «Yonge»، ازکتاب اخیرالذکر بدبختانه سیزده فصل اول آن مفقود وازبین رفته است .

ازمسکوکات ومخصوصا ازه کلکسیون سکه‌های ساسانی* اثر **درن** معلومات واطلاعات زیادی برای‌ما حاصل شده است (مؤلف).

*Dorn's Collection des monnaiesSassanides

اردوان که رومیان او را «**آرتاباوس**» مینامیدند به دویست و چهل ایالت هریك تحت سلطانی تقسیم میشد، از آنجمله شخصی بنام **پاپك** که پادشاهی فارس با او بود و در اصطخر میزیست اولاد نداشت. شبی او **ساسان** شبان خود را در خواب دید که از بالای سرش آفتاب طلوع نموده تمام روی زمین را روشن ساخت. شب دیگر در خواب دید که او برفیل سفیدی سوار است و مردم باو تعظیم و تکریم مینمایند. در شب سوم چنین دید که آتش مقدس از خانهٔ **ساسان** مشتعل شده بدرجه‌ای که تمام دنیا را ضیاء و روشنی داد. او از این خوابهای عجیب خود متحیر شده حکما و دانشمندان را احضار کرده تعبیر خوابهای خود را از آنها خواست. درجواب متفقاً گفتند که سلطنت ایران به **ساسان** یا پسرش منتقل خواهد گردید، **پاپك** بعد از استماع و اطلاع براین امر **ساسان** را طلبیده اورا از آتیهٔ درخشان وی مستحضر ساخت. سپس امر کرد لباس های فاخر باو پوشانیده و دخترش را بوی کابین بست و **اردشیر** از او بوجود آمد.

یك حکایت شیرین دیگری که در این باب نقل شده این است که وقتی **اردشیر** بحد بلوغ رسید از پایتخت **اردوان** که در سرزمین ری واقع بود بطرف فارس گریخت، او دوشیزه‌ای خوبصورت و با فطانت و هوشی را که ندیم **اردوان** بود و اخیراً بخود **اردشیر** علاقه پیدا کرده بود با خود برد، **اردوان** پس از اطلاع از امر غضبناك شده بتعاقب آنها شتافت تا آنکه بدهی رسید که فراریان از همانجا عبور کرده بودند، در اینجا باو خبر دادند که آنها سواره مانند باد گذشتند و از عقب شان قوچ بزرگی هم حرکت مینمود. روز دوم کاروانی که میگذشت به **اردوان** خبر داد کـه آن قوچ را دیدند کنار یکی از آن سواران نشسته بود. **اردوان** که این خبر را شنید دانست که آن قوچ عبارت از شکوه و جلال سلطنت است و لذا نومید شده از تعقیب **اردشیر** منصرف گردید.

بیامد دورخساره همرنگ نی   چوشب تیره گشت اندر آمد بری

(فردوسی)

اگر چه مطالبیرا که مذکور داشتیم صرف حکایت بوده، ولی همین حکایات چون بماحالی میکنند چگونه ساسانیها حقوق آسمانی خود را بدست آوردند ذیقیمت و قابل

اهمیت میباشند، بدیهی است که رعایای آنها این حق مشروع را طوری استقبال مینمودند که هیچ غاصبی که در رگهای او این خون مقدس جریان نداشت نمیتوانست در مقابل آن کامیابی حاصل کند.

اردوان و اردشیر

تفصیل نزاع و جنگ **اردشیر** دست نشانده با **اردوان** شاهنشاه متبوع خود دردست نیست، ولی یك حکایت نزدیك به عقلی که از نویسندگان ایران بما رسیده معلوم میشود که **اردشیر** پیش از آنکه کارش با **اردوان** بقتال وجدال بکشد رخصت یافت که ایالت سرحدی کرمان را بقلمرو خود ضمیمه نماید، ممکن است در اینجا گفته شود که قلعهٔ بزرگ کرمان موسوم بقلعهٔ **اردشیر** وافسانه مشهور «کرم» مربوط به ایالت مزبور باشد.

بالجمله **اردوان** در آخر خشمگین وتهییج شده بفارس حمله برد و با **اردشیر** بنای پیکار را گذاشت. **اردشیر** در یك میدان هولناکی **اردوان** را شکست داد، در صورتیکه تلفات طرفین در این جنگ خیلی سنگین بوده ولی در میدان دیگر او بآسانی و بدون دادن تلفات زیاد نایل بفتح و ظفر گردید، برعکس تلفات و خسارت پارتیها بغایت سخت و سنگین بوده است.

جنگ هرمز

آخرین جنگ **اردشیر** با **اردوان** درصحرای هرمز سمت شرقی اهواز روبداد، در این جنگ پارتیها شکست کامل خورده و خود **اردوان** هم بقتل رسید. بطوریکه یکی از مورخین ایران مینویسد یکنفر از دلاوران پارس با شاهنشاه پارتیها تن بتن مشغول نبرد گردید، در اثناء نبرد حیله کرده روبفرار نهاد و بعد عنان برگردانده تیری بطرف **اردوان** پرتاب کرد که بقلب وی کارگر گردید، این جنگ آخرین جنگی است که اساس یك خاندان مجلل و باشکوهی را استوار ساخت که چهارصد سال در یك ملت مغرور و متکبری سلطنت نمود، تاوقتیکه ستارهٔ اقبال **محمد(ص)** از افق ریگستان عرب طلوع کرده دنیا را زیروزبر نمود.

جنگهای مشرقی اردشیر

مطابق بیان طبری پس از تسخیر نواحی سرحدی خراسان، مرو، بلخ و خیوه ملوك کوشان و توران و مکران سفرای خودرا

به دربار **اردشیر** فرستاده و پیشنهاد اطاعت نمودند. اما حملهٔ این پادشاه ساسانی به هند باید دانست که آن بطور عموم مسلم نیست، لیکن از بیان **اسمیت**[1] ظاهر[2] میشود که آمدن سفرای مذکور ناشی از این جا بوده است که **اردشیر** به هند حمله برده بود، چنانکه از تاریخ فرشته بر میآید او به هند حمله ور شده و تا نزدیك سرهند رسید، لیکن پادشاه آنجا در های شاهوار، طلا، جواهرات، فیلها بنزد **اردشیر** برسم باج و خراج فرستاد و از این راه **اردشیر** را وا داشت که بایران مراجعت نماید. در ثبوت این مطلب جدیداً سکه ای از برنج بدست آمده که در یکطرف آن علامت پادشاه اخیر کوشان و طرف دیگر مانند سکه های خود **اردشیر** صورت آتشکده ترسیم یافته است و البته این یکدلیل روشنی است که بانی خاندان ساسانی فقط بایران و چند ایالت مجاور آن قناعت نکرده بلکه برای اینکه قدم بقدم از اجداد بزرگ خود پادشاهان هخامنشی پیروی کرده باشد بهندوستان حمله برده و از پنجاب باج و خراج گرفته است.

اردشیر و سوروس اسکندر[3] ۲۲۸-۲۳۲ میلادی

اردشیر پایهٔ سلطنت خود را تا اینحد محکم ساخت و اقتدارش را رسانید بجائی که یقین کرد میتواند ضرب شستی به امپراطور روم نشان دهد. لذا در سال ۲۲۸ میلادی از فرات عبور کرد.

اردشیر از این نظر که بر مثل **اردوانی** که لشکر عظیم روم را مجبور ساخت که بیك صلح غیر شرافتمندانه‌ای تن در دهد غالب آمد امید واثق داشت که بسر امپراطور روم فائق آمده سپاهیان تازه شکست خوردهٔ ویرا مغلوب خواهد ساخت. گذشته از هوای کشورستانی و تحصیل نام محتمل است پیش آمد و وضعیات هم ویرا مجبور ساخته باشد که خود را وارث تاج و تخت هخامنشی اعلام نموده و متصرفات سابق نیاکان خود را مطالبه کند.

سوروس که بجای قیصر نشسته جوانی بود صاحب عزم و اراده، بعلاوه فطانت

۱- Vincent Smith.

۲ - «حملهٔ **اردشیر** بابکان به پنجاب» ف. ر. آ. س شمارهٔ آپریل ۱۹۲۰ (مؤلف).

۳- Severus Alexander.

وهوش غریبی هم دارا بود. او وقتیکه از بسیج ایرانیان با خبر شد باهمیت موقع پی برده دانست که جمع آوری سپاه مدتی وقت لازم دارد و لذا نامه ای بنزد **اردشیر** فرستاد و او را در این نامه نصیحت نمود که بحفظ و ادارهٔ ممالك مفتوحهٔ خود مصروف شده کاری نکند که موجب انقلاب و آشوب آسیا گردد. بعلاوه نوشت که اینکار برای او خالی از خطر نخواهد بود که فقط به استظهاریك امید واهی وارد درجنگی بزرگ گردد که بر او معلوم خواهد داشت که مصاف با روم غیر از مصاف با عشائر وحشی مانندعشائر خودش میباشد و این را هم اضافه نمود که لازم است او فتوحات **اگوست، ترااژان، سپتمیوس سوروس**[1] را بخاطر آورده و از آن تنبه حاصل کند.

اردشیر در جواب این نامه هیئت مخصوصی مرکب از چهارصدتن ایرانی را که ازحیث قامت و صورت و لباس های فاخر و اسلحه ویراق اسب و سایر اسباب تجمل ممتاز بودند برگزیده بسفارت نزد امپراطور فرستاد. سفرای مزبور پیغام پادشاه خودرا باطرز جسورانه و بی باکانه‌ای که موجب اشتعال غضب بود تبلیغ نمودند وازامپراطور جداً خواستند که بایدشام و باقی متصرفات‌خودرا در آسیا تخلیه‌نموده‌وایرانیان‌را بحال خود واگذارد که کشور های موروثی خودشان را در دست داشته باشند وامپراطورروم بهمان قسمت اروپا که بلامعارض است قناعت نماید. نمایندگان ایران در این پیغام بدرجه‌ای جسارت وبی نزاکتی‌بخرج دادندکه با اینکه سفیر نوعاً محترم شمرده شده‌و مسئولیتی‌متوجه‌وی‌نمیگرددمعذالك امپراطورحکم کردکه آنهارا گرفته‌مانندامرای جنگ توقیف نمودندوخود دراین بین‌بتهیهٔ وسائل‌جنگی که‌وقوع آن نزدیك‌بود مشغول گردید.

چنانکه در پائیز سال ۲۳۱ میلادی نیروی مهیبی در انطاکیه جمع نمود، در اینجا رومیان نقشه‌ای که‌بخاطرشان رسید این‌بود که‌لشکر را بسه قسمت تقسیم کردند. یك قسمت آن‌که مخصوص‌شمال بودفرستاده شدکه بهمراهی **خسرو** پادشاه‌ارمنستان بماد آتروپاتن حمله ببرد. بقسمت جنوبی امر شد که‌ایران بخصوص یا چنانکه‌قویاً محتمل‌است‌سوزیانارا‌تهدیدنماید واماقسمت‌سوم‌دستورداشت که درر‌کاب امپراطوربمنظور

[1] Septimius Severus

حمله بقلب کشور مشغول عملیات باشد. این نقشهٔ غیر عملی جنگ که لشکر را بسه قسمت جدا گانه تقسیم نمودن که هیچیك نتواند موقع لزوم کمك قابلی بدیگری بدهد در واقع مقدمه برای شکست و مغلوبیت بوده است، بالجمله لشکر شمالی که به مادآتروپاتن حمله بردند بواسطهٔ نبودن قوای ماد کامیابی حاصل نمودند ولی در برگشت خسارت خیلی سخت دیده وکاری هم که مهم باشد از پیش نبردند. اما **اردشیر** لشکر خود را عاقلانه جمع کرده به لشکر جنوب که تنها بود حمله برد و همه را نابود ساخت. **سوروس** از این حادثه بخوف و هراس افتاده فرمان عقب نشینی عمومی داد. در اینجا ممکن است این خیال پیدا شود که پس از این فتح قاعدةً باید **اردشیر** به شام حمله برده باشد لیکن چون در حقیقت مقصود ایرانیان در این جنگ تصرف ارمنستان بود لذا **اردشیر** با کمال حزم و احتیاط بهمین فتح قناعت نموده و ظاهراً در سال ۲۳۲ میلادی عهد صلحی فیمابین منعقد گردید. در خاتمه باید دانست که ارمنستان در سلطنت ساسانیان همان سرنوشت را پیدا نمود که در دورهٔ اشکانیان دارا بوده است یعنی ما به النزاع دو امپراطوری روم و ایران واقع شده بود

جنگ اردشیر با ارمنستان

پس از عقب نشینی رومیان ارمنستان با منابع و قوای شخصی برای مقابلهٔ با لشکر ایران باقی ماند و این سلطنت کوهستانی بجنگ برخاست باستظهار اینکه اغلب لشکر ایران سواره بودند، راستی **خسرو** پادشاه ارمنستان بقدری خوب از عهدهٔ دفاع برآمد که **اردشیر** از فتح آن مأیوس گردید، او قول داد که هر کس این دشمنش را از میان بردارد این دومین مقر سلطنت یعنی ارمنستان از آن او باشد. در اینجا یکی از نجبای ایران که خون ارساسی (اشکانی) در رگهای او جاری بود این خدمت را بعهده گرفته و حاضر شد که **خسرو** را بقتل برساند، وی برای جلب اطمینان طرف مقابل خود را مانند یکنفر فراری که در تلاش مأمن و پناهگاهی است از اردو بیرون رفت، **اردشیر** هم برای تثبیت این امر جمعی را برای دستگیری او از عقب روانه نمود. اینمرد بالاخره موفق شده **خسرو** را بقتل رساند، ولی در هنگام فرار از ارتاکساتا در رود ارس غرق شد و **اردشیر** بدون دادن بهائی بمقصود

خود نائل گردید . او خیلی زود این کشور را اشغال کرده ضمیمهٔ ایران نمود. ولی طفل شیرخواری که **خسرو** داشت موفق نشد بدست بیاورد . بلکه کسانش در خفیه وی را سالماً بیرون بردند . این فتح آخرین فتح نظامی مؤسس خاندان ساسانی بوده است ،

اردشیر یازنده کنندهٔ دیانت زردشت

ما در فصل سی و دوم کتاب گفتیم که پارتیها بدواً اصول دیانت **زردشت** را اختیار نموده ولی بعد آنرا از نظر داده تعلیمات واردهٔ این مذهب را بتدریج از میان بردند . چه مذهب آنها بیشتر پرستش ماه و آفتاب و تماثیل سلف بوده است . باضافه یك رشته طلسمات و اورادی که از مذاهب سامی گرفته بودند. در نتیجه آتشکده ها رو بویرانی نهاد و دربسیاری اماکن آتش مقدس خاموش گردید ، بالاخره چیزی نگذشت که نفوذ مغ ها بکلی از میان رفت، **اردشیر** در صدد بر آمد که حقوق و احترامات مغ ها را بحالت اول بر گرداند ولذا فرمانی صادر کرد که علمای دیانت و مبلغین احکام مذهبی که جامعهٔ ملتند از نزدیکان خاص پادشاه محسوب و از هر جهت مورد توجه مخصوص شاهانه میباشند . او نه فقط دهات و اراضی زیادی بآنها برسم انعام داد بلکه عشریه‌ای هم برای آنها بر قرار نمود. در نتیجهٔ این اقدامات تمام تماثیل و صورت هـا منهدم شده و پرستش ماه و آفتاب همه از میان رفت و تمام افراد ملت به پیروی تعلیمات آئین قدیم **زردشت** پرداختند. این پادشاه برای تأمین وحدت ملی مجلسی از مغ ها تشکیل داده و از میان آنها هفت نفر که در تقوی و باکدامنی بالاتر از همه بودند انتخاب گردیدند . این هفت نفر از بین خود یکنفر مؤبد جوانی را بنام **آرداویرف**[1] که در پارسائی مقام شهرت را حائز بود بنمایندگی خود تعیین کردند، برطبق حکایتی که از نویسندگان ایرانی بما رسیده است نمایندهٔ مذکور پس از انجام وضو و آداب و مراسم تطهیر معجونی که مثال خواب بود استعمال کرده و براثر آن بخواب رفت و درتحت مراقبت شاه و هفت نفر از بزرگان کشور تا هفت روز خوابش طول کشید . وی پس از انقضای مدت مزبور از خواب بیدار شده بلافاصله آهورمزدا رااملا کرده یکنفر نویسنده آنرا برشتهٔ تحریر و تدوین درآورد .

---

۱ - Arda-viraf.

این نوشته‌ها بعد از این برای علمای مذهب مأخذ اصلی قرار گرفت.

این جوش مذهبی **اردشیر** و مؤبدها (چنانکه بقیاس هم نزدیك است) هیچوقت نمیگذاشت که بسایر مذاهب آزادی داده و یا بطور تساهل مذهبی با آنها رفتار کنند بلکه بنای صدمه و آزار را با آنها گذاردند. خاصه از دیانت **مسیح** که دیدند عرض وجود نموده است بنای جلوگیری را گذاشتند، مخصوصاً از وقتیکه سلطنت روم شرقی دیانت **مسیح** را اختیار نمود از آنوقت این مذهب در ایران طرف بی مبلی و نفرت مردم واقع گردید.

کارهای بزرك و خصال اردشیر

راجع بانتظامات **اردشیر** مطالب چندی که بما رسیده چنین منماید که اودائماً در این صدد بود آن سلاطین جزورا که استقلال نیمرسی آنها برای اقتدار پادشاه بزرگ خطر داشت از میان بردارد. او مرام و منظورش تشکیل ملتی بود که نقطهٔ اتکاء آن بمذهب و مقامات مذهبی باشد. رویهٔ او در انتظام اموربیشتر مشابه به رویهٔ **داریوش** بود و هیچ‌نمیشود او را با پارتیها طرف نسبت قرارداد؛ او اشکر حاضر خدمتی ترتیب داده و آنرا تحت فرمان سران و افسرانی‌قرار داد که هریك مستقل واز والیان واستانداران کشور جدا بوده است. این کلمات از اوست که میگوید« ملك‌حاصل نشود مگر به لشکر ولشکر فراهم نگردد مگر بزر، زر بدست نباید مگر بزراعت و آبادی و زراعت و آبادی بدون عدل و داد صورت نخواهد گرفت».

واقعاً چقدر خوب بود که جانشینان او همیشه‌این کلمات‌را آویزهٔ گوش کرده و برطبق آن عمل مینمودند.

اردشیر از سلاطین عاقل وسائس ومدبری‌بود که همیشه در فکر رفاه وآسایش رعایای‌خود بوده وباین نکته‌کاملاتوجه داشت که‌اساس انتظام امور عدل وانصاف‌است، او همیشه کوشش داشت که قواعد و اصول خود را بموقع اجرا بگذارد.

راجع بوصایای این پادشاه بپسرش **شاپور** در هنگام موت بیانی که **فردوسی** میکند میتوان آنرا بمواثیق و پیمان های سیاسی تعبیرنمود. ازجمله به **شاپور** خطاب

گردهچنین میگوید . « بدان که ملك و دین با هم توأم میباشند و هریك را باید نگهبان دیگری داست . انتظام امور کشور باید طوری باشد که کسانی را که خدای متعال زیر سرپرستی من و تو قرار داده‌است از ما راضی شده و دعای خیر آنان را بطرف خود جلب نمائیم » .

این بود خلاصهٔ از کلمات برجسته و حکایاتی که از این بانی خاندان ساسانی بیادگار مانده است . اگر هم صفت شجاعت و دلاوری وی تاحدی پشت ابر های ضخیمی مستور مانده باشد بمعذلك این را با یقین کامل میتوان تصدیق نمود که **اردشیر** پسر پاپك در پرستشگاه شهرت و نام مقام ارجمند وبلندی را حائز میباشد .

کتیبه در بان پهلوی در نقش رجب

فصل سی و ششم

شاپور اول اسیر کنندهٔ والرین

این پیکر مزده پرست خدایگان شاپور شاهنشاه ایران و غیر ایران آسمانی نژاد از
اردوان پسر مزده پرست خدایگان اردشیر شاهنشاه ایران آسمانی نژاد پور ساسان
بابک پادشاه « ترجمهٔ کتیبهٔ پهلوی نقش رجب »

جلوس شاپور اول
۲۴۰ میلادی

شاپور[1] بنقول نویسندگان مغرب شاپور اول در سال ۲۴۰ میلادی بجای پدر والا مقامش بر تخت نشست . مطابق عقیدهٔ نویسندگان ایران مادرش دختر **اردوان** بود او بعد از آنکه بنکاح **اردشیر** در آمد قصد کرد که تلافی خون پدر شوهرش **اردشیر** را مسموم سازد ، گو موفق بانجام این امر نشد ولی در نتیجهٔ این سوء قصد **اردشیر** حکم کرد ویرا بقتل برسانند و چون او به **شاپور** حامل بود وزیر **اردشیر** جانش را از خطر رهانیده با پسری که از او متولد شد در یک محل مخفی نگاهداری نمود روزی **اردشیر** از نداشتن فرزندی که جانشین او گردد اظهار دلتنگی نمود ولی بعد که شنید پسری از او موجود میباشد بغایت خوشحال گردید او برای آزمایش اینکه پسر از نسل پادشاه است امر کرد وی با عده‌ای از هم بازیهایش در حضور شاه چوگان بازی کنند که در این بازی **اردشیر** شهرتی بسزا داشت ، چنانکه گوئی جلو پادشاه عمداً انداخته شد و **شاپور** جرئت نموده

---

۱ ـ معنای این اسم «پسر شاه است» .

بتنهائی برای ربودن آن گوسفند کرد و از همین جا پدر شاد شده فهمید کـه او پسر **اردشیر** است .

با توجه باینمطلب کـه مدت سلطنت **اردشیر** بعد از واقعهٔ قتل **اردوان** چهارده سال بوده است بمشکل میتوان این حکایت را تصدیق نمود چه از حکایت مزبور معلوم میشود که سن **شاپور** در اینوقت که بر تخت نشست سیزده سال بوده است .

از طرف دیگر حکایتی کـه احساسات و خاطرات مردانه و دلیرانهٔ مؤسس یك خاندان بزرگ را بما نشان میدهد خطاست کـه آن حکایت را از نظر بیندازیم .

شورش ارمنستان و هاترا (الحضر) ، ۲۴۰ میلادی

خبر فوت **اردشیر** که به ارمنستان و هاترا رسید هردو یکدفعه بنـای شورش را گذاشتند ، نائره شورش ارمنستان به آسـانی جلوگیری شده و فرو نشانده شد و اما هـاترا چون **شاپور** از حصار آن مطلع بود کـه استحکامش بحدی است که **تراژان** و **سپتیموس سیوروس** نتوانستند بر آن دست یابند لذا بمحاصرهٔ آنجا با قاعده کـوشش ننمود بلـکه در صدد افتاد کـه حیله‌ای بکار برد . اتفاقاً پادشاه یاغی دختری داشت که حاضر شد قلعه را تسلیم **شاپور** کند مشروط براینکه او را برای خـود تزویج کند ، **شاپور** هم قبول نمود چنانکه هاترا را بدست دغا و غدر و خیانت پیشهٔ این دختر فتح نمود اما او عهد خود را شکست و آن دختر نابکار را بدست میرغضب داده اعدامش کرد .

اولین میدان جنگ درمقابل روم ، ۲۴۴-۲۴۱ میلادی

شاپور بعد از استقرار سلطنت خویش و تثبیت مرزهای مملکت عازم گردید که از اوضاع پریشان روم کـه بمنتها درجه رسیده بود استفاده کند . توضیح اینکـه **سوروس اسکندر** حریف **اردشیر** درخفیه بقتل رسیده و **تراسیان ماکسی مین** [1] که هیکل مهیبی داشت مدت سه سال بالقب امپراطور از همان اردوگاه خویش حکمرانی کرده و بقدری هم خشونت و سختی از خود بروز داد کـه تمام مملکت از وی نفرت کرده و بالاخره او هم در نوبهٔ خودش بقتل رسید و از آنوقت اغتشاش و هرج و مرج درسرتاسر

---

۱ ـ Thracian Maximin.

کشور حکمفرما گردید. هنگامیکه **شاپور** با لشکر خود حمله بر دامپراطور روم جوانی بود موسوم به **گوردین**[1] سوم. اول مقصود ایرانیان فتح قلعهٔ نصیبین بود که بآن نائل آمدند و مطابق بیان خود ایرانیها دیوار های آن فرو ریخت مثل دیوار جریکو[2] که در کتاب **یوشع** مذکور است، ممکن است این حادثه براثر وقوع زلزله رویداده باشد او بعد از این کامیابی مهم آنچه بود همه‌را ازجلو برداشته تا بدریای مدیترانه رسید حتی انطاکیه را هم قبضه نمود. لیکن این تصرف مانند تصرف پارتیها دائمی ویا تشکیلاتی در کار باشد نبوده بلکه بیشتر همان تاخت و تاز و قتل و غارت بوده است.

یك چندی که از این قضیه گذشت لشکر روم اسماً تحت امپراطور جوان در این صحنه عرض وجود نموده ولشکر **شاپور** شکست خورده دوباره از فرات گذشت، لژیونهای روم آنان را تعاقب نموده نصیبین‌را بعد از شکست سخت‌دیگری که دررسائنه[3] بین آن قلعهٔ محکم و کاره به قشون ایران وارد ساختند[4] دوباره بتصرف‌خوددرآوردند لشکر تعاقب کنندهٔ روم‌از دجله‌هم‌گذشته بتهدید تیسفون پرداخت مگر نتوانست بهره‌مندیهائی که حاصل کرده بود بـاتمام برساند، چه کشته شدن امپراطور جوان‌سبب اخراج لشکر روم گردید و **فیلیپ** غاصب سریعاً با **شاپور** داخل مذاکرهٔ صلح شده و باشرایط و موادی موافق دلخواه پادشاه ایران عهدصلح انجام گرفته ودرسال ۲۴۴ میلادی مشرق را تخلیه نمود.

جنك دوم - مرحلهٔ اول ۲۶۰ - ۲۵۸م.

شاپور قبل از انقضای چهارده سال از حملهٔ اولی دوباره بخاك روم‌حمله برد در این جا تاریخ ایران بیچیده و تاریك است و چنین‌معلوم میشود که در ناحیهٔ‌دوردست‌بلخ جنگهائی‌رویداده سلاطین اسامان استقلال خود را موفقانه حفظ نموده‌اند و آن سلاطین‌پس از چندی مخصوصاً قراردادی با روم بسته‌اند.

شاپور نظیر جنگ‌اول‌او برضد دولت غربی بنای تاخت و تاز را گذارده‌آنچه

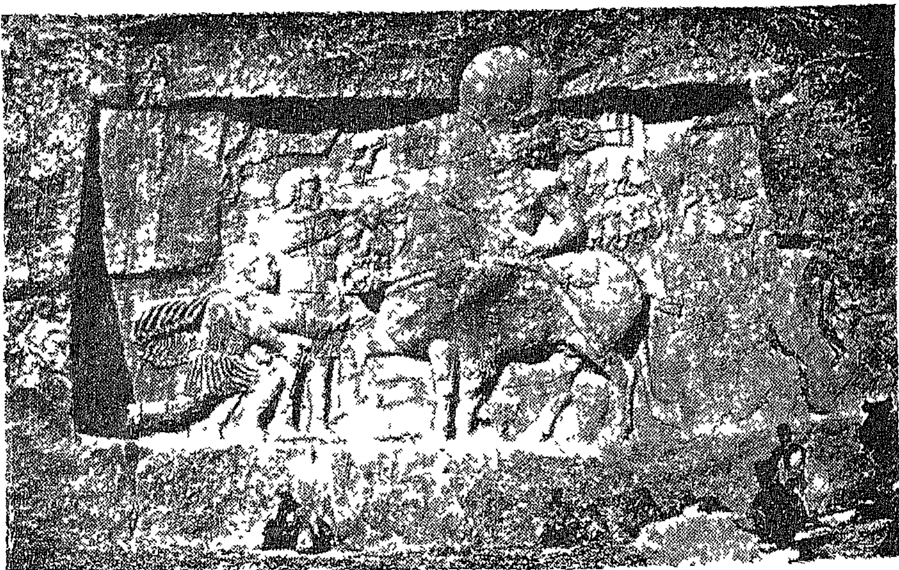
1- Gordian. 2- Gricho. 3- Resaina

۴ - رجوع شود به **آمیانوس مارسلینوس** ۱۷،۵،۲۳ (مولف).

مقاومت وضدیت بود همه را از جلو برداشت . مردم انطاکیه که همگی بلهو و لعب مشغول و از این حادثه بیخبر بودند ناگهان چشم باز کرده خودشان را در چنگال دشمن گرفتار دیدند .

اسارت والرین
۲۶۰ میلادی

بالاخره لشکر روم مثل سابق ولی اینوقت تحت فرمان **والرین** امپراطور معمر برای خلاصی انطاکیه برخاسته و دوباره آنرا پس گرفته **شاپور** را از انطاکیه خارج ساخت، لیکن در این جا دست خیانتی درکار بود، توضیح اینکه **مکریانوس**[1] کوتوال (حاکم) که درحقیقت فرمانده قوا بود بخیال تاج و تخت افتاده برای اجرای اینمنظور او نقشهٔ کشیده در نزدیك ادس لشکریان روم را طوری در محاصره انداخت که **شاپور** آنها را از خلاصی بکلی



۴۳ - تصویر شاپور کبیر و والرین

مأیوس ساخت و حتی یك کوشش مأیوسانهٔ آنها که خواستند صفوف دشمن راشکافته فرار کنند با تلفات زیاد دفع گردید . در این اثناء قحطی هم پیدا شد . **والرین** بعد

۱ - Macrianus.

از کوشش زیاد که بتواند از خطر رهائی یابد تمام بی نتیجه مانده در یك مجلس مذاکره یا مشاوره‌ای درست مثل **کراسوس** دستگیر گردید، هرچندکه نسبت بسلف خود بمراتب بدبخت‌تر بود چه او با حال ننگ و رسوائی تامدتی زنده باقیماند وشاید کمتر حادثه‌ای در تاریخ پیدامیشود که اثر روحی آن ازاثر روحی اسارت یك امپراطور روم بدست پادشاهی از یك خاندان جدید بیشتر باشد و باید این تأثیر در آنوقت عالمگیر شده و مسلماً خبر آن فوراً مثل صاعقه در تمام اروپا و آسیا پیچیده و همه را مات ومبهوت ساخته‌است. این وقعهٔ بزرگ و مهم در برس پلیس و شاپور روی سنگی بطور یادگار منقور وکنده شده است و آن یقیناً تا انقراض خاندان ساسانی همواره ورد زبان خاص و عام بوده و هیچوقت از خاطر ها محو نمیشده است.

گذشته‌ازهمه درمذلت وبدبختی این امپراطورهم چیزها نوشته‌اند، وقایع‌نگارانی که از همه باینعصر نزدیکتر میباشند مینویسند که او بحال اسارت باقیماند تا اینکه بمرد و در اینمدت با او بمانند یك برده رفتار میشد و از اینجا هم میتوان بآن پی برد که در آثار حجاری و نقوش بر جسته زنجیر بر بازو های او آشکار و نمایان میباشد. نویسندگانی که بعد تر آمده مینویسند که اورا درحالتیکه لباس شاهانه در برو زنجیر بر گردن داشت برای تماشای عموم حاضر میساختند و انگشت نمای عامه بوده‌است لیکن بیانی که‌زیادتر مشکوك و درعین‌حال ممکن است راست باشد بیان **لکتنتیوس**[1] از نویسندگان ۳۱۲ میلادیست که مینویسد این پیرمرد بیچاره مثل چهارپایهٔ سواری بفاتح بیمروت خود خدمت میکرده است و دیگر بعد از مردن پوست بدنش را کنده برای اینکه یادگاری ازفتح مزبور باشد نگاهداشتند[2].

---

[1] - Lactantius.

[2] - نظر به عداوتی که آنوقت‌روسای روحانی و پیشوایان‌مذهب **مسیح** به‌ایرانیان داشتند نسبت‌هائی که‌به**شاپور** داده‌شده‌است ناشی از تعصب وبعضی ازمحققین حدیدکه ازآنجمله **یوستی** میباشد صحت آنرا انکارکرده‌اند (مترجم)

در مرحله دوم جنگ
۲۶۰ میلادی

مکریانوس پس از انجام نقشهٔ خائنانهٔ خود قبای ارغوانی را زیب پیکر نموده و خود را امپراطور لقب داد و بعد بقصد **گالیه نوس**[۱] پسر **والرین** حرکت کرد تا بااودرسر امپراطوری مشغول پیکار گردد. **شاپور** اینجا برای اینکه رقیبی بروی کار آورده برمشکلات روم بیفزاید و نیز قدرت وسطوتش را بسط داده باشد نقش تازه ای بازی کرده یکنفر **سیریادیس**[۲] نامی را از اهل انطاکیه که در اردوی خودش پناهنده بود به خلعت امپراطوری مخلع ساخته و لقب قیصر باو داد. اینمرد صورتش در نقش برجستهٔ سابق الذکر سومین صورتی است که مابین صورت **شاپور** و **والرین** منقوش میباشد.

باری **شاپور** بعد از نصب **سیریادیس** بامپراطوری روم بار دیگر از فرات گذشت و انطاکیه را قبضه کرد، از تنگه های توروس گذشته و در واقع تمام آسیای صغیر در آنوقت تحت اختیار وی بوده است. او قیساریهٔ مازکا[۳] را که بزرگترین شهر کاپادوکیه بود تسخیر کرد، لیکن باز برای تشکیلات و اداره و انتظام متصرفات خوبش هیچ اقدامی ننمود و شاید آن بواسطهٔ فقدان لشکر ثابت ونیروی دائمی بوده است. خلاصه او با کمال جلادت و قساوت فقط بقتل و غارت پرداخت و پس از اینکه آتش آز و حرصش در تخریب وانهدام فرو نشست آنوقت بدون هیچ فشاری بلکه بمیل خاطر از کاپادوکیه که ممکن بود انرا با سوریه ضمیمهٔ امپراطوری خود کند مراجعت کرده بطرف فرات روانه گردید در حالتیکه پشت سر خودوادیها و صحراهائی باقی گذارد که مملو از اجساد کشتگان بوده و نیز هزاران مرد و زن و کودك با خود بهاسارت برد.

شاپور و اذینه پادشاه
پالمیر یا تدمر
۲۶۰-۲۶۳

تدمر که در صحرائی درست ما بین فرات و دمشق واقع شده و فاصلهٔ آن از هر یك از دو طرف تقریباً یکصد و سی میل میباشد یکی از بلاد معروف بوده است وآن بدست **هادریان**[٤] بمنظور دژ سرحدی روم و دیگر باز شدن یك راه غربی بین سوریه و عراق بنا شده بود. در این زمان که **شاپور** در آن نواحی مشغول تاخت و

۱- Gallienus. ۲- Cyriadis. ۳- Mazaca. ٤- Hadrian.

تاز بود تدمر از حیث موقع بازرگانی شهرتی بسزا داشته و آن بدست یك پادشاه نیم رسمی موسوم به **اذینه** اداره میشده است .

اینمرد باهمیت موقع پی برده نامه ای به **شاپور** نوشته و آنرا با یك کاروان شتر حامل تحف و هدایای قیمتی بنزد پادشاه ساسانی فرستاد . **شاپور** که نامه را خواند ازلحن آن که استقلال امیر نامبرده رامینمود درغضب شده حکم کرد تمامی هدایا و تحف را در نهر فرات ریختند و بعد گفت این **اذینه** کیست و از کدام سرزمین است که جرئت کرده چنین نامه ای به پیشگاه خداوندگار خود بنگارد . حال اگر خواهان تخفیفی در عقوبت خود میباشد بایستی دست بسته به بارگاه ما شتافته و سجده کنان از حضرت ما پوزش بخواهد ولی باید دانست که **شاپور** از این کبریائی و غرور خودش نتیجه ای که نبرد زیان همدید؛ چه **اذینه** از موقع خویش که درپناه صحاری خشك لم یزرع واقع شده بود استفاده کرده هنگامی که **شاپور** باغنائم فراوان جنك بطرف مشرق برمیگشت عدهٔ کثیری از سواران جنگی صحرا نشین را جمع کرده راه عبور را قطع نموده بر لشکر ایران حمله برد . این هجوم و حملهٔ ناگهانی سبب گردید که نه تنها مقدار مهمی از غنائم بلکه بعضی از بانوان شاه نیز بچنك دشمن افتاد . این شکست ناگهانی بدرجه ای لشکر ایران را مضطرب ساخت که هنگام عبور از فرات که یقین کردند از چنك اعراب صحرائی رهائی یافته اند حاضر بودند با نهایت میل تمام نقودی که با خود داشتند تسلیم اهالی شهر ادس کنند تا بگذارند سالماً از آنجا خارج گردند . **اذینه** را نمیتوان در عداد یکنفر مهاجم و غارتگر بشمار آورد . بلکه بطوریکه معلوم میشود وی از اشخاص بزرك نامی بود . چه پس از اخراج ایرانیان در سال دویست و شصت و سه میلادی به بین‌النهرین حمله برد و **شاپور** را در یك جنك شکست داده شهر مداین را محاصره نمود .

دورهٔ مختصر و کوتاه این شخص بزرك فوق العاده درخشان بوده است . زیرا سوریه و بین‌النهرین و سایر ایالاتی را که **شاپور** تصرف کرده و بعد تخلیه نموده بود او همه را گرفته و در تصرف نگاه داشت . بعلاوه با **گالینو** امپراطور روم چنان عاقلانه

رفتار نمود که طرف اعتماد وی قرار گرفت. مجلس سنای روم اورا به لقب اعلیحضرتی مفتخر ساخته و مقام ویرا به رسمیت شناخت وخلاصه پیش از اینکه دورهٔ حیات این مرد بواسطهٔ قتل سپری گردد تدمر تحت مراقبت و حمایت وی یکدولت مقتدر و نیرومند گردید که آن خصم ایران و دوست متفق روم بوده است.

زنوبیا

زن بیوهٔ قشنگ او **زنوبیا** که خون بطالسه در رگهای وی فوران داشت و در شمار یکی از زنان بزرگ عالم میآید سلطنت خود را در تمام بلاد مفتوحه تثبیت و برقرار نمود، حتی کشور مصر را به تدمر الحاق کرد. دورهٔ چند سالهٔ کوتاه حکومت او وکار هائی که کرده حیرت انگیز بوده است. اگر وی تبوغ **اورلین**[1] را تصدیق کرده و سر تسلیم فرود میآورد ممکن بود سلطنت خود را حفظ نماید، ولی حاضر نشد که خود را مطیع جلوه دهد وتسلیم شود، لذا شیرازهٔ سلطنتش ازهم پاشیده و خودش هم در زنجیر طلا مقید گردید. **زنوبیا**ی مغرور آئین فیروزی روم را زینتی بخشید. بالاخره استقلال نیم رسمی تدمر از میان رفته بار دیگر مرز های امپراطوری ایران با مرز های روم بهم اتصال پیدا نمود.

کارهای شاپور درموقع صلح

شاپور در سال های اخیر سلطنت خویش مخصوصاً به عمران و آبادی کشور توجه نموده به ترویج صنایع وفنون میکوشید. از جمله کارهای بسیار عمده و بزرگ او خوشبختانه یکی بنای سدشوشتر است، در چندین سال قبل خود من آنرا دیده ام[2]. اگرچه آن متأسفانه خراب شده، محتاج به مرمت است معذلک هنوز موقع طغیان کارون خدمت کرده و دفاع مینماید. اما ترتیب ساختن سد مزبور و آن این بوده که تمام آب رود خانه را به شعبه ای که از آن خارج کرده بودند بر گردانیده اند و آن معروف به آب گرگر است که هنوز موجود میباشد. کف رود خانه را با سنگهای خیلی محکم فرش نموده اند، خود سد از سنگهای بزرگ صافی که تمامشانرا بهم پیوند داده اند ترکیب یافته است که با چشمه ها و دریچه

1 - Aurelian.

۲ - رجوع شود به کتاب «ده هزار میل» صفحهٔ ۲۵۲ (مؤلف).

های مربوطه برای انجام آبیاری اراضی مجاور بغایت مناسب بنا شده است.

مسافت طول پلی که روی سد قرار گرفته مجموعاً ۵۷۰ یارد[1] میباشد، چنین معلوم میشود که **شاپور** در اینکار از اسرای رومی خود استفاده کرده و بدست آنها آنرا انجام داده است، از جمله غرائب امر که دیدنی است اینکه بند قیصر که دستگیری و اسارت و **والرین** را بیاد ما میآورد هنوز باین نام خوانده میشود.

درنزدیکی کازرون که نیمه راه بین بوشهر و شیرازاست خرابه های مهم **شاپور** واقع است که آنرا در ابتدا بیشاپور یا کار خوب **شاپور** مینامیدند. در دو طرف یکی از رود خانه های کمیاب ایران در دهانهٔ دربند قلعه خرابه ای که معروف به «دن‌بولا» واقع شده در منتها درجهٔ استحکام بوده‌است. اگر یك سلسله نقوش بر جستهٔ باعظمت وشکوه ونیز مجسمهٔ عدیم النظیر **شاپور** نبودند هر آینه استفادهٔ از این خرابه هابسیار مشکل بود و نمیتوانستیم این ساختمان ها را در این خرابه ها مشخص و معلوم‌داریم، چنانکه در این اواخر اکتشافاتی که در این باب شده مدرك و منبع آن مجسمهٔ **شاپور** بوده است و آن واقعاً قابل دیدن است[2].

همچنین نیشاپور که وقتی‌از شهرهای معروف خراسان بوده‌از بناهای**شاپور**اول میباشد، هرچند که **شاپور** دوم دو باره آنرا بنا کرده است. خود من‌در ۱۹۰۹ دونقطهٔ باستانی را که حالیه تقریباً صاف و محو گردیده کشف کردم و عقیدهٔ اهل محل براین بود که آنها را خاندان ساسانی‌پشت سر هم بنا کرده‌اند و اگر آن درست وصحیح‌باشد این اکتشاف خیلی‌دلچسب وقابل توجه خواهدبود و در هرصورت‌محل‌مزبورشایستهٔ آنست که توجه باستان شناسان را در آینده بطرف خود جلب نماید[3].

مانیها

در میان مذاهب مشرق، که در نوع انسان تأثیری بسزا بخشیده است مذهب مانی[4] را هم یکی از آنها باید شمرد. پاره ای از

---

۱ ـ واحد طول معادل ۱۴گره. یك یارد مساوی باسه پامیباشد (مترجم).

۲ ـ رجوع شود به‌ده هزار میل، ۳۱۷ونیز رجوع شود به «ممالك‌شرقی‌خلفا»صفحه ۲۶۲ (مؤلف).

۳ ـ به مجلهٔ «انجمن‌جغرافیائی همایونی» شمارهٔ اپریل ۱۹۱۱ رجوع کنید (مؤلف).

۴ ـ بهترین بیانی‌که در این باب شده شرحی‌است‌که در تاریخ ادبیات ایران تألیف **برون** صفحهٔ ۱۵۴ الدرج میباشد. نیز رجوع شود به دائرةالمعارف بریتانی و الاثار **البیرونی** (مؤلف).

شرح حالات و تعالیم دینی این مرد بزرگ زائیدهٔ آئین میترا (مهر پرستی) بوده‌است و آن تا چندین قرن نه‌فقط درمشرق بلکه در مغرب زمین نیز انتشار تام داشته است، بنابه روایت **البیرونی**، **مانی** درسال ۲۱۵ یا ۲۱۶ میلادی متولدگردید . وی‌ازیك پا ناقص‌و لنگ‌بوده است، در هنگام تاجگذاری **شاپور** شروع‌به‌دعوت کرد، تا چندسالی هم در دربار پادشاه ساسانی مقام مهمی‌را حائز بوده است، ولی پس از آن طرف‌بی‌میلی پادشاه واقع شده از ایران تبعید گردید ، مطابق عقیدهٔ **البیرونی**،**مانی** در ایام‌آوارگی کشورهای هند و تبت و چین را سیاحت نمود . پس از مرگ **شاپور** در سال ۲۷۲ به ایران‌باز گشت . **هرمز** جانشین **شاپور** ورودش راگرامی شمرد ، **مانی**در اینموقع‌اجازه یافت که‌تعالیم مذهب خود را آزادانه‌منتشر سازد ، وی‌بیشتر بین مسیحیان بین‌النهرین به‌نشر اصول و تعالیم مذهب خود میپرداخت . به فاصلهٔ کمی پیروان زیادی دور خود جمع کرد . موفقیت او در یك‌مدت‌کمی ثابت میکند که آئین میترا مردم را قبلا‌برای قبول این مذهب مستعد و آماده ساخته بود . ازسوءطالع این پیغمبر حامی‌وسرپرستش بیش از یکسال سلطنت نکرد و پس از او **بهرام** اول حکم داد **مانی** را دستگیر کردند و گفت « این شخص چون مردم را به ویران کردن جهان دعوت مینماید لازم است‌ما قبلاخودش را ویران یعنی اعدام‌نمائیم» . چنانکه **البیرونی** مینویسد**مانی**رابحکم **بهرام**اول مقتول و پوست بدنش راازکاه انباشته بدروازهٔ جندی شاپور که بنام‌دروازهٔ مانی مشهور است آویختند[1] .

اصول تعلیمات **مانی** چه بوده است ؟ **براون** در یك عبارت جامعی اینمطلب را خلاصه میکند و میگوید آئینی را که او تبلیغ نموده همان آئین زردشتی میباشدکه با مسیحیت آمیخته شده است، چنانچه در عبارت تناقض نباشد آئین او را تقریباً میتوان چنین تعریف کرد که‌آن‌یکرشته زهد وریاضتی است که‌به آئین زردشتی پیوند شده است ، چه مذهب **زردشت** چنانکه در فصل نهم ذکر شده اساساً یك مذهب طبیعی و اجتماعی بوده است . مذهب مزبور مخصوصاً از روزه‌ممانعت میکند و پیروانش راترغیب‌مینماید

---

۱ - بکتاب نامبرده صفحهٔ ۱۹۱ رجوع کنید ، جندی شاپور در نزدیك کازرون است (مؤلف) .

که «بی‌وطن و بلاوارث باشند». آری او پیروان خود را بتزویج و کثرت توالد و تناسل ترغیب نموده هرگونه ریاضتی برخلاف طبیعت جلوگیری میکند برعکس **مانی** که میگوید برای رستن از جهان مادی و پلید بایستی آخرین درجهٔ وسایل را بکار برد و بالنتیجه تزویج و تکثیر نسل انسانی را جزو شرور و اعمال پلید شمرده است و **بهرام** چنانکه در بالا گفتیم بهمین قسمت از تعالیم او ایراد داشته است. این دو آئین هردوی آنها قائل بدو اصل میباشند» در اینجا **برون** شرحیکه ذکر نموده ما آنرا درزیر بنظر خوانندگان میرسانیم «درمذهب زردشتی آفرینش خیر و شر، کشور **اهورامزدا** و آن دیگر کشور اهریمن) هرکدام قسمت معنوی و نیز مادی را در بردارد... از طرف دیگر مطابق نظریهٔ **مانی** اختلاط نور و ظلمت که سبب بنیان جهان مادی و عنصری است در اصل پلید و نتیجهٔ فعالیت قوای شر و پلیدی میباشد ... عالم بتمامه فرو خواهد ریخت و آخرین حریق و اشتعال رهائی نور و حل و تصفیهٔ قطعی آنرا ازظلمت فناناپذیر و غیر قابل استخلاص مسجل خواهد ساخت».

مانی رسالت **زردشت**، **بودا** و **مسیح** را تصدیق نموده است، ولی در خصوص **مسیح** بیان خاصی دارد و میگوید **مسیح** حقیقی روح محض بوده و جسم نداشت و شخص مصلوب بنام مسیح یکی از مخالفین وی «پسربیوه‌زن» بوده است، این مسئله قابل ذکر و جالب توجه است که پیمبر اسلام نیز راجع به **مسیح** همین نظریهٔ **مانی** را تعقیب و اتخاذ نموده است[1].

بالجمله فرقهٔ مزبور با اعدام پیغمبر خویش از بین نرفته بلکه سالیان خیلی دراز در عالم منتشر بوده است. آری مانویها با پاپ و رئیس روحانی خاص بخودشان ابتدا در بابل و بعدها در سمرقند با همان جنبهٔ بدبینی که اساس شریعت و آئینشان برآن مبتنی بود قرنها دوام نموده و ترقیات و پیشرفت های ادبی و صنعتی و فنی از هرحیث داشته‌اند، حتی پس از ظهور اسلام آئین **مانی** اهمیت خود را از دست نداده در آسیای مرکزی تا نواحی تبت اشاعت و انتشار داشته است. در قسمت اروپا آئین **مانی**

۱- سورهٔ ٤ آیهٔ ١٥٦ «وقولهم انا قتلنا المسیح عیسی بن مریم رسول‌الله وما قتلوه وما صلبوه ولکن شبه لهم» (مؤلف).

تا جنوب فرانسه جلو رفته بود، در ۱۲۰۹ **سیمون دومونفرت**[1] بنام دفاع ازمسیحیت برعلیه آلبی‌ژن[2] که‌متهم به‌تبعیت‌از**مانی** بود بنای‌جنگ و جدال‌را گذارد. **سن اگوست**[3] قبل از قبول آئین مسیح چندین سال[4] پیرو **مانی** بوده است.

فوت شاپور اول ۲۷۱ بعد از میلاد

بیشك این یکی از خوشبختی های خاندان ساسانی بوده است که برای ریختن شالودهٔ یك امپراطوری جدید واستحکام وتشیید مبانی آن، دو پادشاه‌بزرگ مقتدری‌پشت‌سرهم‌آمدند.**اردشیر** و **شاپور** را میتوان به**کوروش** و **داریوش** تشبیه کرد، هرچند که این دو پادشاه هخامنشی در پاره‌ای خصائل‌وصفات بالاتر و کامل‌العیارتراز آن دو پادشاه ساسانی‌بودند. **شاپور** مانند **داریوش** گواینکه سرباز جنگجوی‌فاتحی بوده است بیشتر خود را یکنفر مدیرواصلاح کننده نشان داد، چنانکه عملیات مهم و نمایان او در شوشتر و آثار حجاری و نقوش برجستهٔ ونیز ابنیهٔ عظیمه و شهرهائی را که در عصر خویش بنا نموده است این مطلب را مدلل میدارند. بنا به‌عقیدهٔ ایرانیان **شاپور** دارای وجاهت و صباحت منظر بوده و نقوش‌برجستهٔ موجوده‌هم‌این عقیده‌را تأیید میکنند. بعلاوه راجع بسخاوت‌وجوانمردی او نیز روایاتی ذکر شده است، از اینرو این پادشاه که در سال ۲۷۱ میلادی وفات یافته است باید مرگش موجب تأثر و سوگواری عموم رعایای وی گردیده باشد.

هرمز و بهرام اول ۲۷۱-۲۷۵ میلادی

قاعدتاً در بدوتأسیس‌هرخاندانی‌مؤسس آن سلسله حتماً شخص غیرعادی و فوق‌العاده خواهد بود و اخلاف‌وی نیز تادوسه‌پشت دارای همان روح مردانگی و علو همت میباشند ولی سلطنت ساسانی بالعکس پس‌از آن دو پادشاه مقتدر عظیم‌الشأن بدست پادشاهان نسبتاً ضعیف و

1- Simon de Monfort.

۲ - (Albigenses.) و شرح آن بطور خلاصه این است که کاتولیك‌ها تشکیل اردوئی داده بتحریك پاپ درسال ۱۲۰۹-۱۲۲۹ املاك این طایفه را تاراج کرده ودر ۱٦٤٥ باسقوط قلعهٔ آنها در مونت‌سکوراین فرقه‌مضمحل گردید (مترجم).

۳ - Saint Augustine.

٤ - بطوریکه نوشته‌اند او بعد از نه سال از دین **مانی** برگشت و کتابی برضد آن دین نوشت (مترجم).

سستی افتاد. جانشین **شاپور** اول **هرمز** گردید که فرمانفرمای خراسان بوده است ولی پس از یکسال سلطنت درگذشت و جانشین وی برادرش **ورهران**[1] یا **بهرام** اول بوده که از ۲۷۲ تا ۲۷۵ میلادی سلطنت نموده است. **بهرام** ظاهراً سلطان بی کفایتی بوده است، چنانکه در موقعیکه **اورلیان** امپراطور روم به **زنوبیا** حمله کرد بجای اینکه کلیهٔ قوای خود را بدفع رومیها اعزام دارد و کشور تدمر را که مانند سدی بین ایران و روم واقع شده بود از خطر نجات دهد بالعکس سیاست مهلك نیمه اقدام را در پیش گرفته فقط قسمت مختصری از قشون خود را بدان سمت فرستاد. کشور تدمر در نتیجهٔ این غفلت و سوء سیاست بدست رومیها افتاد و تا این اندازه نیز قناعت ننموده به تصور عدم رضایت روم برای جلوگیری ازخصومت و دشمنی وی سفیری با تحف و هدایائی نفیس و گرانبها بدربار روم فرستاد، ازجمله جبهٔ ارغوانی رنگ بود که دربافت وساخت آن بقدری مهارت بکار رفته و بدرجه ای ثروتمندو عالی بود که جبهٔ ارغوانی امپراطور روم در مقابل آن عادی و معمولی بنظر میآمد.

درسال ۲۷۵ **اورلیان** پس ازجشن پیروزی وی موقع را برای قشون کشی بایران مناسب دیده و بالاخره نیروی امپراطوری بحرکت درآمد. او مردمان آلان راواداشت که از سمت شمال داخل خاك ایران گردندو خود بطرف بیزانس رهسپار گردید. دراینجا او حکم قتل عده‌ای از مأمورین وسران عالیرتبه را صادر نمود، ولی حکم مزبور قبل از اجراء توسط یکنفر از منشیان خاص بسمع محکومین رسیده و آنان نیز برای نجات خودشان **اورلیان** را بقتل رسانیدند. این واقعه یکی ازخوش بختیهای شاهان ساسانی بود، چه اگر **اورلیان** بقتل نمیرسید محتمل است که آنچه را فتح میکرد ضمیمهٔ امپراطوری خود مینمود، بهرحال **بهرام** نیز درهمان سال مانند **اورلیان** در گذشت.

سلطنت و لشکر کشی بهرام دوم ۲۷۵ - ۲۸۳

خوشبختانه وقایع سلطنت **بهرام** دوم که بجای پدر بر تخت نشست کاملا توسط مورخین ایران وقسمتی هم بواسطهٔ آثار حجاری ونقوش برجسته ضبط شده وباقیمانده است. او دربدو امر بطوریکه

1- Varahran.

مینویسند چنان جباری وسفاکی نمود که توطئه‌ای برای قتل او چیده شده ولی مؤبد مؤبدان وسط افتاده بالاخره آتش فتنه را فرونشاند. **بهرام** نیز درمقابل به‌خطایای خویش معترف گردیده تاپایان عمر بعدل و داد رفتار کرد. این پادشاه باسکا های سیستان جنگیده و آنان را تحت اطاعت درآورد، همینطور در ولایات دور دست مشرق مشغول پیشرفت بود که ناگهان ولایات غربی مملکت معرض خطر سخت واقع شده ناچار توجه خود را بدان طرف معطوف داشت.

حمله و جنگ کاروس ۲۸۳ میلادی

نیروی نظامی روم که **اورلیان** روح تازه و باعظمتی بآن بخشیده بود اساساً خسارت و آسیبی ندیده بود که اینوقت یعنی هشت سال بعد **کاروس** مصمم گشت که نقشهٔ سوق‌الجیشی آن سرباز بزرگ را خود بعهده بگیرد. او قوای خود را که بهر نوع مشقت وسختی درجنگ با سامارت ها و اراضی بی آب و علف تربیت کرده بود بمرز ایران سوق داد و در آنجا بربالای تپه‌ای ارد وزده ثروت خبزی جلگه ها را که تا جنوب شرقی کشیده شده بود بآنها نشان داد که درصورت ظفر همه را متصرف خواهند شد. پادشاه ایران که نیروی وی صد ها میل از مرز دور افتاده بود مصلحت در مذا کرهٔ صلح دانسته هیئتی بسفارت بنزد امپراطور فرستاد. این سفرا درعوض اینکه ببارگاه امپراطوری رهنمائی شوند که با شکوه و جلالی برتخت نشسته افسران ارشد اطرافش را گرفته باشند بحضور پیرمردی معرفی شدند که برزمین نشسته غذائی مرکب ازیك قطعه گوشت خوك نمك‌سوز خشك شده وچنددانه نخود سفت جلواو گذاشته شده وداشت آنرا با کمال اشتها میخورد واین همان **کاروس** بود که فقط به‌جبهٔ ارغوانی که برتن داشته میشد ویرا بجاآورد و شناخت که امپراطور است، **کاروس** بدون اینکه فرصتی برای تعارفات معموله باقی گذارد کلاه خود را که برای پوشانیدن سر بی موی خویش برسر میگذاشت از سر برداشته قسم یاد کرد که هرگاه شاهنشاه ایران تسلیم نشود او سریعاً ایران را مانند سر خودش صاف و ازاشجار عاری و برهنه خواهد نمود. اتفاقاً **کاروس** آنچه گفته‌بود بعمل آورد. آری او تمام مقاومت ها را درهم شکست واراضی بین النهرین را بتصرف

در آورد و تا نزدیك تیسفون رسید ولی دورهٔ پیشروی او زود بانتها رسید، چه نا گهان رعد و برق شدید و سختی در لشکرگاه ظاهر شده و بلافاصله امپراطور را در خیمه اش مرده یافتند. معلوم نیست که او در نتیجهٔ این قدرت نمائی خدا یعنی در اثر رعد و برق هلاك شد و یا از بیماری جان سپرده و یا آنکه همراهانش بوی خیانت کرده او را کشتند؛ ولی عقیدهٔ عموم بر این بوده که برق باو اصابت کرده و بر اثر آن ویرا مورد غضب و خشم خدایان میدانستند. بواسطهٔ همین فال بد محنت آور لژیونها و افواج رومی بهول واضطراب افتاده وباغریو و غوغا عقب نشستند و این دفعه نیزایران ازاین خوش اقبالی که بطور فوق العاده رونموده بود نجات یافت.

تصرف ارمنستان توسط تیرداد ۲۸۶ میلادی

در مبارزهٔ طولانی بین امپراطوری روم و ایران غالباً ارمنستان سبب تولید نزاع و جنگ بوده است. اگر چه این سر زمین زیاده از یك پشت جزو متصرفات ایران بشمار میرفت لیکن در جریان اینمدت اهالی کوهستانی مغرور آن بفرمانفرمائی سلسلهٔ ساسانی بهیچوجه تن در نمیدادند و این تا یك اندازه بواسطهٔ عدم بردباری و تعصبی بوده که نسبت بمذهب ملی آنها ابراز میشده است و یك شاهد مثال آن که زننده و تعجب آور است اینکه دریك هنگام مجسمهٔ مقدس ماه و آفتاب را که چهار قرن قبل بدست **والآرسازیس**[1] نصب شده بود در هم شکسته و آن هیجان و انقلاب عظیمی در ارمنستان پدید آورد. در ۲۸۶ میلادی **دیو کلشین**[2] که درسال قبل به امپراطوری انتخاب شده بود مصمم گشت که عملیات نظامی **کاروس** را ادامه دهد. وی درقدم اول شخصی را موسوم به **تیرداد** پسر خسرو که بدستور **اردشیر** کشته شده بود بسلطنت ارمنستان برگزید. این مدعی تاج و تخت اجداد اشکانی خود قیافهٔ عالی وبا شکوهی داشت علاوه بطوریکه مکرر در خدمت دولت روم نشان داده بود فوق العاده شجاع و دلیر بوده است. وی بمحض اینکه با یکدسته قشون رومی بمرز ارمنستان نزدیك شد تمامی ملت بیاری او برخاسته و مقدمش را گرامی

۱ - رجوع شود به فصل ۲۹ (مؤلف).

۲-Diocletian.

شمردند و بالاخره پادگان ایران اخراج شده و این‌مرد یعنی **تیرداد** نه‌فقط بر سلطنت ارمنستان دست یافت بلکه بمرز ایران بامعافیت ازسرا تاخت وتاز کرد.

جنگ نرسی با روم ۲۹۶-۲۹۷ میلادی

بهرام در سال ۲۸۲ در گذشت وجانشین او **بهرام** سوم فقط چهار ماه سلطنت نمود. اینوقت مابین دوبرادر که ظاهراً فرزندان کوچکتر **شاپور** اول بودندنزاع وجدال‌در گرفت، بالاخره **نرسی** بر **هرمز** فایق آمده و اورا ازصحنه ناپدید ساخت. درسال ۲۹۶ میلادی یعنی‌سه‌سال بعد از جلوس خویش **نرسی** به‌ارمنستان حمله کرد و**تیرداد**را از آنجا براند و نامبرده فرارکرده‌ملتجی‌بروم گردید، **دیوکلشین** که آنوقت‌دراوج‌عظمت وقدرت بودبجنگ گرائیده به **گالریوس** [1] امرکرد که از دانوب گذشته نیروی سوریه را بقصد ایران حرکت‌دهد، از طرف دیگر **نرسی** نیز ببین‌النهرین که از ایالات روم بود تاخت برد و در دشت باز بین‌النهرین که برای سواران سبک اسلحه مساعد بوده تلاقی دو لشکر رویداد. در دو جنگ اول نتیجهٔ قطعی حاصل نشد ولی در جنگ سوم نزدیك کارهٔ تاریخی رومیها کاملاشکست خورده بکلی تارومار شدند، فقط مشتی از فراریان ازآنجمله **گالریوس** و **تیرداد** خودشان را بفرات انداخته بصعوبت جان بدربردند.

شکست نرسی و واگذاری پنج‌ولایت ایران بروم ۲۹۷

در زمستان‌سال‌بعد **دیوکلشین** **گالریوس**را بفرماندهی‌لژیونهای الیریان کسیل‌داشت که شکست‌سال بعد را تلافی نماید، اینمرد از شکست سابق خود تجربه آموخته از جلگه و دشت باز اجتناب نموده در عوض از اراضی کوهستانی ارمنستان پیشرفت و با یك شبیخون و حملهٔ ناگهانی‌باردوی ایران فاتح گردید، **نرسی** با زخمی که برداشته بود فرارکرد ولی چون قشونش تقریباً تارو مارشده بعلاوه خانواده‌اش و نیز عدهٔ زیادی از نجبای بزرگ ایران بدست رومیها اسیر شده بودند مجبور بتقاضای صلح گردید.

سفیراو (که بنزد **گالریوس** برای خواهش صلح آمده بود) سعی میکردبرای

---

۱ - درامپراطوری روم اینوقت دوامپراطور فرمانروائی میکردند ودوقیصر تحت فرمان‌آنها بوده که یکی از آن دو همین **گالریوس** است (مؤلف).

آقای خودش شرایط بهتری تحصیل نماید،(وی تشبیه لطیفی بکار برده) اظهار داشت که ایران و روم بمنزله دو چشم یك بدن میباشند که بایستی مشترکاً همدیگر را زینت وآرایش دهند. **گالریوس**[1] ازجا در رفته طرز رفتار با **والرین** را تذکار نمود وسفیر ایران را مأیوسانه مرخص کرد وهمینقدر گفت که شرایط صلح معین گردیده و آن درموقع خود بنظر آقای وی خواهد رسید. بالاخره سفیر روم بنزد شاه ایران آمده و شرایط زیر را پیشنهاد کرد. الف - واگذاری پنج ولایت ماورای دجله بروم ب - دجله بجای فرات باید مرز آن دو مملکت باشد، ج - افزایش خاك ارمنستان تادژزنتاواقع درماد



۵۴ - خرابه‌های یك میدان عمومی
ازروی نقاشی آب رنگ و گرام اقتباس شده است

(آذربایجان) د- ایبری[2] باید تحت‌الحمایهٔ روم قرار گیرد. ه - برای معاملات بازرگانی که بین ایران و روم واقع میشود نصیبین یگانه محل خواهد بود،

۱- Calerius

۲ - مراد گرجستان است (مترجم).

بند اخیر بنابخواهش **نرسی** حذف گردیده است وبنابرین مافقط باچهارماده دیگر سروکار داشته و اینك میرویم از آنهاسخن میرانیم ۰ اولا ولایات واگذاری بروم کدام بوده تااندازه‌ای محل تردیداست؛ لیکن قسمت جنوبی دجله مرز ایران وروم قرار گرفت درصورتیکه قسمت فوقانی آن هردو طرف رود درتصرف رومدرآمد وهمین خود اهمیت منافعی را که دولت غربی در اینجا حاصل نموده بما مدلل میدارد. قسمت واگذاری تادژزنتاهم مبهم و تاریك میباشد چه‌این‌محل معلوم نیست کدام ودرکجا واقع‌شده بود و از بند چهارم مقصود و منظوری که بوده اینکه ایبری که پادشاه آن سراسر دربندهای زنجیره جبال‌قفقاز رادر تصرف داشت زیر نفوذ واستیلای روم قرار گیرد.

این جنگ و جدال با روم که **نرسی** خود آتش آنرا روشن کرده بود عاقبت مصیبت و بلابار آورد؛ زیرا ولایاتی را که‌روم اکنون بطور دائم اشغال کرده اولا خود این ولایت پر قیمت بوده و دیگر از حیث موقع اهمیت زیاد داشته اند چه تصرف آنها بدست دولت مخالف؛ تیسفون را از طرف جنوب و نیز ماد را از سمت مشرق تهدید مینموده است و نیز ارمنستان از تبعیت ایران بکلی خارج گردید. این پادشاه ناکام و بد طالع در ۳۰۱ میلادی وقتیکه پیشرفت دولت روم را به پایه ای مشاهده نمود که در دورهٔ هیچیك از اسلاف او اعم از اشکانی و ساسانی بدان پایه نبوده است چشم از تاج و تخت پوشیده و از سلطنت کناره گرفت.



(شاپور بزرگ)

فصل سی و هفتم

شاپور بزرگ

درسپیده دم تمامی صحرا ، تاهرجا که چشم کار میکرد از برق اسلحه میدرخشید، سواران غرق سلاح جلگه ها و تپه ها را پرکرده بودند ، **شاپور** بر اسب خویش نشسته پیشاپیش تمامی لشگر میرفت و بالا ازهمه در میگذشت ، چیزی بشکل قوچ که از زر ساخته و جواهر نشانده بودند بجای تاج برسر داشت ، کوکبهٔ عظیمی از طبقات مختلفهٔ ارباب مناصب از هر ملت و قومی که دردنبال او بودند بیشتر برجلال وعظمت وی میافزود .

(امیانوس مارسلینوس ۱۹-۱)

پیدایش شاپور دوم ۳۰۹ میلادی

پدر **شاپور** بزرگ **هرمز** دوم بود که از ۳۰۱ تا ۳۰۹ میلادی سلطنت کرده است، او مینویسند که شوق وافری به‌بنای عمارات داشته ونیز عدالتخانه‌ای برای فقرا و بینوایان تأسیس کرده بود که اگرازطرف توانگران ستمی بآنهابشود بانجاشکایت کنند. بعدازمرگ وی ، **هرمز** وارث طبیعی او بوده لیکن نجبای مملکت که او را بواسطهٔ علاقه‌اش بفرهنگ یونان‌بد داشتند از انتخاب او بسلطنت ابا نموده در مقابل طفلی‌را که هنور درشکم مادر وجنینی بود که آن عبارت از **شاپور** دوم باشد پادشاه و صاحب تاج وتخت برگزیدند و حتی پیش از اینکه متولد بشود مراسم تاجگذاری پس از اعلام مؤبد موبدان که جنین

مزبور پسر است با شکوه تمام بعمل آمد . این پادشاه بطور فوق العاده مدت هفتاد سال تمام سلطنت کرده و معاصر با ده امپراطور روم بوده است که اول آنها **کاربوس** و آخر آنها **والن‌سی‌نین** میباشد .

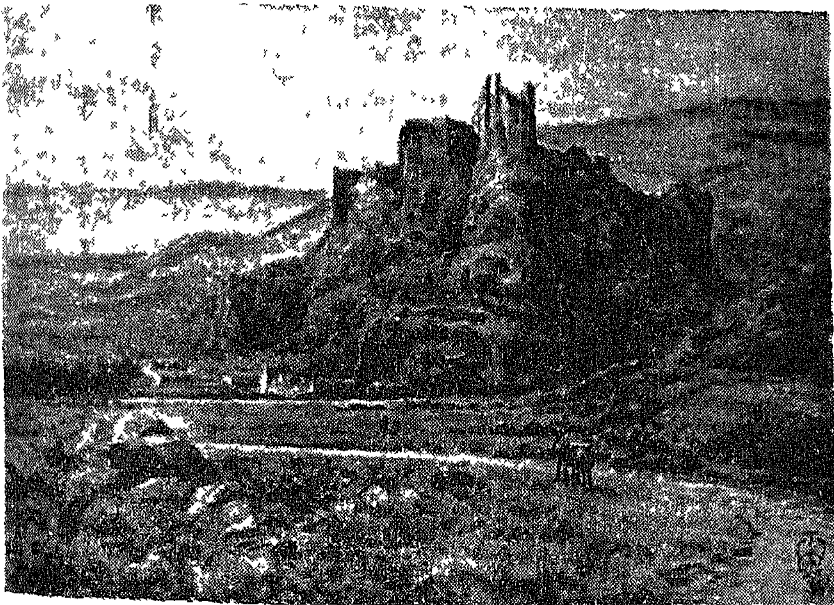
اوایل‌سن و محاربات اولیه ۳۰۹-۳۳۷ میلادی

سلطنت طولانی **شاپور** به دوره‌هائی چند تقسیم میشود که‌قسمت اول آن عبارت از ۲۸ سال پیش از جنگهای او با روم بوده و ایران در جریان این مدت طولانی تا وقتیکه این پادشاه جوان زمام امور را در شانزده سالگی مستقلا بدست گرفت رویهٔ دفاعی داشته و براثر آن مورد تهاجم اقوام و طوایف مجاور بوده است و مخصوصاً اعراب ساکن بحرین که در آنزمان شامل الحساء و القطیف و نواحی مجاور بود بیشتر بایران دست اندازی نموده و تاخت و تازها کرده‌اند . حتی تیسفون در نتیجهٔ یك تهاجم ناگهانی از طرف بین النهرین مسخر گردیده است، لیکن وقتیکه این پادشاه تازه بروی کار آمده و زمام دولت را بدست گرفت رویهٔ جدی و تعرضی اختیار کرده و تقریباً بعد از لشکر کشی **سناخریب** این اول دفعه است که یك قشون کشی دریائی دیده میشود که‌درخلیج فارس بعمل‌آمده که فرماندهی آن در آنموقع با خود پادشاه بوده است، وی در این قشون کشی‌کاملا فاتح در آمده اسرای عرب را برای انتقام کشیدن از تهاجمات و تاخت و تازهای آنان امر کرد کتف‌شان را سوراخ کنند وریسمانی از آن بگذرانند و این رفتار بیرحمانه لقب ذوالاکتاف را برای وی تحصیل نمود .

اولین جنگ با روم ۳۳۷-۳۵۰ میلادی

روابط بین ایران و امپراطوری روم از چندین سال باینطرف خوب نبود . **هرمز** در ۳۲۳ میلادی از زندان گریخته به **قسطنطین** پناه برده بود و او مقدم این شاهزادهٔ فراری را گرامی شمرده وی را با آغوش باز پذیرفت . بعلاوه ازوقتیکه دیانت حضرت **مسیح** دردورهٔ این امپراطور دیانت رسمی امپراطوری روم گردیده و اوحمایت ازمسیحیان را جزوتکالیف

خود میدانست[1] شاید **شاپور** ملتفت این نکته شده که اگر زود مبادرت بجنگ نکند هر آن بنه دچار اغتشاش و انقلاب داخلی خواهد گردید، بهره‌مندیهای او در جنگ وجوانی این پادشاه نیز ویرا بسبک رویهٔ حادثه جوئی ترغیب میکرد. ازطرف دیگر مصاف دادن با بانی قسطنطنیه که بهترین سرباز عصر خود بود کار آسانی بنظر نمیآمد و بظاهر **شاپور** در نتایج مردد بوده لکن از حسن اقبال او این امپراطور بزرگ در همان اوان یعنی



۴۵ ـ حوشاب قلعه ــ یك دژ ویرانهٔ رومی در کردستان

سال ۳۳۷ میلادی در اثنـاء مسافرتش بمرز شرقی امپراطوری روم در گذشت و **شاپور** از چنگال حریف مقتدری خلاصی یافت

۱ ـ **قسطنطین** در یك نامه‌ای که به **شاپور** نوشته از جمله چنین مینویسد «پس شما خوب میتوانید تصور کنید که من چقدر خوشحالم که میشنوم ایران یعنی بهترین ناحیهٔ آن مملکت از این طبقه مردم که این نامه‌را من بخاطر آنها بشما مینویسم زینت و آرایش یافته است ــ مقصودم مسیحیان هستند ــ موضوعی است که نهایت درجه طرف توجه و مورد علاقهٔ من میباشد» (Eusebius, Vita Constantini Magni iv 9.) (مؤلف)

قسطنطین امپراطوری روم را مابین سه پسر خود تقسیم کرده بود، **شاپور** در نتیجه بجای امپراطور عظیم روم اکنون مواجه با یك پادشاهی شده که گذشته از منازعات احتمالی داخلی منابع ثروت وقدرتش هم از خود بمراتب کمتر بوده است، حوادث و تصادفات دیگر هم تماماً اینوقت مساعد بحال **شاپور** بوده‌اند، از جمله **تیرداد** پادشاه ارمنستان که وقتی مسیحیان را عذاب و شکنجه میکرد سپس مسیحی متعصبی گردیده و بواسطهٔ اینکه برعایای خود در قبولی اینمذهب جدید اعمال جبر وزور مینمود همهٔ آنها ازوی متنفر بودند . وی در ۳۱٤ میلادی مرد و جانشینانش نالایق و ضعیف در آمده و در نتیجهٔ بی حالی آنها این مملکت که **نرسی** انراوا گذار نموده مجدداً بدست آمده بود، گذشته از همه بعد از مرگ **قسطنطین** لژیونها و افواج روم عصیان نموده بنای شورش را گذاشتند .

و بالنتیجه **شاپور** موقع را مناسب دیده در ۳۳۷ میلادی با دستجاتی از سواران سبك اسلحهٔ خود از سرحد (مرز) عبور کرد و در همانوقت بت پرستان ارمنستان را بشورش برضد رومیان تحریك نموده واعراب را هم واداشت که بخاك روم حمله ببرند. **کنستانتیوس** که هنگام جلوس بر تخت بیست ساله بود بمقابلهٔ باشاپور بمرز شرقی شتافت، ولی در اینجا دریافت که قوای وی در شماره و مهمات از دشمن کمتر وضعیف تراست. با اینحال **شاپور** در ابتدا بهمان تاخت و تاز اکتفا کرده و از اینراه دشمن فرصت یافت که برشمارهٔ نیروی خود افزوده و نظم و ترتیبی بسایر کار های خود بدهد، چنانکه دستجات روم در ارمنستان غالب آمده واین سال بیش از انتظار مساعد بحال **کنستانتیوس** خاتمه یافت .

در سال ۳۳۸ **شاپور** نصبین را که مرکز عمدهٔ روم در بین النهرین محسوب میشد محاصره کرد ولی مدت محاصره دوماه طول کشید و بنا بروایت **تئودور** (اگر قابل قبول باشد) براثر دعای **یوحنا** اسقف اعظم آنشهر ، انواع حشرات از قبیل پشه و مگس بر محاصرین استیلا یافت و **شاپور** مجبور به‌عقب نشینی گردید، سپس جنگ ولی جنگ و گریز بدون پیشرفت قابلی ادامه یافت . **شاپور** حمله باطراف وحول و حوش

شهر برده و قشون روم را در دشت شکست داده ولی از عهدهٔ تسخیر دژها و استحکامات عدیدهٔ رومیان بر نیامد. او در ۳۴۱ میلادی بدین شرط با ارمنستان قرارداد مودّت بست که **ارزاس** (اشك) پسر **تیرانوس** را که وی را دستگیر و کور کرده بود بر تخت جای دهد و اینکار وضع را بیشتر مساعد کرده او در ۳۴۶ بار دیگر برای تسخیر نصیبین مجاهدت و کوشش نموده ولی باز موفقیتی حاصل نشد.

دو سال بعد **شاپور** با لشکر عظیمی به بین النهرین حمله کرد و در نزدیکی سینگا را که سنجار حالیه باشد با قشون **کنستانتیوس** رو برو گردید. امپراطور روم در ابتدا رویهٔ دفاعی اختیار کرده با نیروی خود تکیه به تلال و تپه های مجاور داد و شاپور پس از اینکه لشکرگاه خود را ازهمه جهت مستحکم ساخت قدم بمیدان گذارد و دشمن را بجنك طلبید. رومیان نیز قبول نموده آمادهٔ پیکار شدند. اینجا لژیونهای رومی بر دشمن فایق آمده حتی به اردوی ایران هجوم بردند و دست به قتل و غارت گشودند، اما رومیان بعد ازاین فتحی که نصیب آنها شد غفلت و بی احتیاطی نمودند که **شاپور** با سواران سبك اسلحه غفلتاً برسر آنها تاخته وبالاخره فتح شایانی حاصل نمود که آن منتهی بقتل عام رومیان گردید. سربازان رومی پیش از آنکه معدوم شوند یکی ازفرزندان پادشاه بزرك را که بچنك آنها افتاده بود در تحت شکنجه وعذاب از پای درآوردند و باوصف احوال جنك سنجار چون **کنستانتیوس** دستگیر نشد فتح قطعی نبود وجنك تا سال ۳۵۰ ادامه داشت که **شاپور** برای بارسوم یعنی آخرین دفعه با تمام قوا متوجه تسخیر نصیبین گردید. **کنستانتیوس** اینوقت بار و پا رفته و شاید قسمتی از قشون را هم باخود برده بود. **شاپور** باعدهٔ ازسربازان هندی و پیلان جنگی بمحاصرهٔ دژ بزرك پرداخت و امر داد دراطراف شهر زمینی را حفر کرده دریاچهٔ مصنوعی ترتیب دادند وبعد کشتیهای جنگی درآب انداختند. محصورین درشهر شجاعانه دفاع نمودند تا اینکه بواسطهٔ فشار آب در بنیان قلعهٔ آنجا شکافی پدیدار شد وهمانوقت **شاپور** سواره نظام خودرا بافیلهائی که حامل هودجهای جنگی بودند فوری امر بحمله نمود ولی از این حمله نتیجهٔ بدست نیامد چه اسبها و پیلان همانطور که انتظار میرفت بگل فرو رفتند واهالی نصیبین مردانه

وباکمال رشادت دفاع نموده ودیوار تازه ومحکمی در مقابل آن شکاف بنا نهادند. **شاپور** بادادن بیست هزارتن تلفات از محاصرهٔ نصیبین مأیوسانه مراجعت کرد و برای دفاع از حملهٔ تورانیها بسمت شمال امپراطوری خویش شتافت، **کنستانتیوس** نیز گرفتار اغتشاشات داخلی گشته در نتیجه تامدت هشت سال جنگ ایران و روم متارکه شد.

تعقیب و آزار سخت مسیحیان

در این جای هیچ تردید نیست که رسمی شدن آئین مسیح در امپراطوری روم بدست **قسطنطین** اساساً سبب گردید که **شاپور** نسبت به کلیسای مشرق بدبین شود و به مسیحان اظهار عداوت نماید. مخصوصاً سیاست بی رویهٔ امپراطور مزبور در حفظ و حراست منافع پیروان این مذهب بیشترسبب تحریك شده واین عداوت را زیاد نمود. مسلماً پادشاه بزرك وارکان دولت او دراین عملیات شدیداً متغیر شده تصور پاره ای نقشه ها و توطئه های سیاسی در پشت این پرده نموده اند. نظیر موضوع منافع اروپا درمسیحیان ساکن ترکیه قبل از جنك بین المللی که موجب سخط شدید دولت ترکیه گردید. باید دانست که دراینقسمت حق با **شاپور** بوده است زیرا که او میدانست مسیحیان درباطن با امپراطوری روم همراه وهمواره پیروزی آندولت را از دل خواهانند و درنتیجه نسبت بسلطنت و دولت او بی علاقه ومخالف میباشند وبالاخره مذهب در آن ایام مثل امروز در مشرق ایجاد گرداب هائلی در میان افراد نژاد واحد نموده وسبب افتراق بین اهالی یك مملکت گردید. نقطهٔ نظر ایرانی در اینخصوص یا نوع اعتراض به مسیحیان چه بوده شرحیکه ذیلاً بنظر خوانندگان میرسد این مطلب را بخوبی آشکار میسازد.

« مسیحیان تعلیمات مقدس ما را از بین میبرند و مردم را از ستایش آفتاب و آتش باز داشته بخدای واحد دعوت میکنند، آب را بواسطهٔ غسل تعمید آلوده بکثافت مینمایند، اززدواج و توالد خود داری دارند و ازجنك در رکاب شاهنشاه اجتناب مینمایند، در ذبح وکشتن حیوانات وخوردن گوشت آنها هیچ باك ندارند، اجساد مردگان را درزمین دفن میکنند وآفرینش مار وحیوانات گزنده را بخدای خیر محض نسبت

میدهند، ملا زمان پادشاه را تحقیر نموده و به بسیاری از آنها سحر و جادو میآموزند»[1].

اولین حکمی که برعلیه مسیحیان از دربار ایران صادر شد این بود که آنها برای کمک بهزینهٔ جنگ درعوض خدمت شخصی باید دوبرابر مالیات بپردازند. **مارشیمون**[2] کاتولیك که مأمور جمع آوری وجوه مزبور بود از نظر اینکه گرفتن مالیات مضاعف اجحاف بهفقراست ونمیتوانند از عهدهٔ پرداخت آن برآیند ودیگر وظیفه یکنفر کشیش جمع آوری مالیات نیست حماقت کرده دراجرای امریهٔ مزبور تعلل نموده زندانی گردید و در روز جمعهٔ مقدس یعنی ایام شهادت **مسیح** در سال ۳۳۹ با پنج اسقف دیگر و صد نفر راهب در شهر شوش پایتخت قدیم ایلام اعدام گردیدند و پس از اینواقعه تا مدت چهل سال تمام مسیحیان دستخوش قتل عام و آسیب وآزار بودند وکنائس بسیاری منهدم و ویران شد و عدهٔ کثیری از راهبین و **راهبات** بجرم تخطی ازتعالیم مقدسهٔ **زردشت** مورد شکنجه و اذیت و آزار سخت و شدید قرارگرفتند، مخصوصاً از بعد از حملهٔ **ژولین** امپراطور روم بایران واسترداد نصیبین با پنج ولایت دیگر بتوسط **ژوین** این تعقیب و شکنجه و آزار شدت پیدا نمود. خلاصه تا پایان سلطنت طولانی **شاپور** مسیحیان بدبخت ایران قرار و آرام نداشتند.

محاربات شرقی شاپور ۳۵۰-۳۵۷ میلادی

از محاربات شرقی **شاپور** که از سال ۳۵۰ تا ۳۵۷ امتدادداشت اطلاعات مامحدود واز تفاصیل وجزئیات آن بیخبریم. مااینقدر میدانیم که از جملهٔ این مهاجمین طایفهٔ خیونت معروف به هیاطله وظاهراً ازونی یا اوزیون بوده‌اند، طائفهٔ گلانی که شاید گیلان باسم آنان موسوم شده‌باشد دربین طوایف مهاجم بالا نیز ذکر شده است و چنین معلوم میشود که **شاپور**

۱-(Acts of Akib–Shima, Bedj, II ,351)نقل ازکتاب «کلیسای آشوری» تألیف دکتر **آ. و گرام** من نکتاب معتبر را مکرر مراجعه کرده‌ام و نیز کتاب «گهوارهٔ بشر» تألیف نویسندهٔ فوق و مسیوی ... **آ. و گرام** که کتاب نفیسی است از مطالعهٔ ما گذشته است (مؤلف).

۲- (Mar shimun) ایمرد اسقف بزرگ کلیسای روم بود (مترجم).

رویهمرفته فاتح درآمده واز این جنگها بر اعتبار و اقتدارش افزوده‌است، چه وقتیکه جنگ با روم دوباره شروع شده دسته‌ای از هونها برای جنگ با روم در قشون ایران بوده‌اند و اینهاهمان هیاطله‌هستند که اخیراً موجب خرابی و بدبختی اهالی مغرب زمین گردیده صدمه و آسیب زیادی بر آنها وارد کرده‌اند.

قرداد بین ارمنستان و روم ۳۵۲ میلادی تقریباً:

شاپور پس از شکست رومیها هنگامیکه بسمت شمال شرقی مملکت خویش بمنظور مطیع ساختن طوایف وحشی حرکت میکرد ارمنستان راتحت نفوذ خود تصور نموده و جزء مستملکات خود میدانست ولی **ارزاس** پادشاه آنجا که از عزیمت **شاپور** مطلع گردید موقع را برای‌خلاصی‌ازقید تابعیّت ایران مناسب دانسته فوری بدربار قسطنطنیه سفیر مخصوصی روانه کرد و تمنای عقد معاهده و مزاوجت با خاندان امپراطوری روم را نمود. **کنستانتیوس** مسئول پادشاه ارمنستانرا بحسن قبول بپذیرفت و **اولمپیا**[1] دختر سرداری را برای آن پادشاه انتخاب نمود که آن با کمال افتخار مورد قبول واقع شده و بانوی مشارالیها ملکهٔ ارمنستان گردید سپس قراردادی بسته[2] شد و ارمنستان مجدداً تحت نفوذ روم درآمد.

حملهٔ دوم با روم تا مرگ کنستانتیوس ۳۵۹ میلادی

موقعیکه **شاپور** با طوایف وحشی شرق ایران مشغول جنگ بود از مغرب باو خبر رسید که امپراطور روم میل دارد متارکهٔ جنگ بین روم و ایران را تبدیل به عهد صلح دائمی نماید البته این خبر از افسران سرحدی دولت روم نشر کرد و همانها تمایل **کنستانتیوس** را برای صلح اشاعت داده بودند و این سبب شد که **شاپور** تصور کرد که امپراطور شخصاً درمقام تقاضای‌صلح برآمده است ومؤید این نظرهم‌نامه ای‌است که درآن‌موقع او به **کنستانتیوس** نوشته و آن‌تا کنون‌محفوظ مانده است. نامهٔ‌مزبور

---

۱ - Olympias

۲ - باید دانست که تاریخ این قرارداد وازدواج مسلماً باید پیش از ۳۵۱ میلادی باشد چه **اولمپیا** نامزد **کانستنس** برادر امپراطور بود که در ۳۵۰ میلادی درگذشت و چون وقوع این‌امر درسالی بود‌که‌**شاپور** بطرف‌مشرق حرکت نموده بنظرم‌که تاریخ صحیح آن سال ۳۵۲ میلادی بوده است (مؤلف).

بشرح زیر است : «**شاپور** شاه شاهان برادر آفتاب و ماه به برادر خود **کنستانتیوس قیصر** روم درود میفرستد... علما و نویسندگان ممالک خود شما همگی گواهند و میدانند که نواحی مقدونیه و سواحل رود استریمون در تصرف اجداد من بوده است و اگر بخواهم که همهٔ این نواحی را بمن مسترد دارید زیاده روی نکرده ام لیکن چون مسالمت جوئی و شیوهٔ اعتدال را دوست دارم لهذا باین اکتفا کرده ارمنستان و بین النهرین تنها را که بطور تقلب وحیله از جد من گرفته شده از شما میخواهم که بمن پس داده شود... و ضمناً اخطار میکنم که اگر سفیر من بیجواب برگردد پس از انقضای زمستان با تمام قوای خود بدانسمت متوجه شده وبا شما در جنگ خواهم بود.» از مندرجات فوق چنین مفهوم میشود که وقوع جنگ حتمی بوده است و سفیری که بعد از طرف **کنستانتیوس** بدربار ایران فرستاده شده قادر بر جلوگیری از جنگ نبوده است. بهرحال یکنفر رومی که پناهنده بدولت ایران بود به **شاپور** پیشنهاد کرد که بجای حمله و محاصرهٔ دژهای بین النهرین و تضییع وقت ومال بهتر آنست که بسوریهٔ بلادفاع و ثروتمند حمله نماید وآنحدود را به حیطهٔ تصرف دربیاورد و **شاپور** نیز پیشنهاد مزبور را پذیرفته برطبق آن عمل نمود. **امیانوس مارسلینوس** مورخ مشهور که خود نیز در جنگ حضور داشت شرح واقعه را بطور وضوح بیان میکند که چگونه او برای تحصیل اطلاعات مقدماتی از قشون دشمن فرستاده شده و از بالای یك تپهٔ بلند مرتفعی صحرای بزرگ وسیعی را نگاه کرده و دیده که تمامی صحرا پر از انبوه (مردمان و عساکر بیشمار ایران) بوده است. او **شاپور** و نیز **گرومبیاتس**[1] سلطان مشهور خیونت یاهون ها را دیده و شناخته است. مشارالیه بعد از معاینه و دقت کامل در وضع قشون و تحصیل اطلاعات لازمه از طریق دجله بعجله مراجعت میکند که تا سردارش را مستحضر سازد.

شاپور خط سیر خود را مستقیما بطرف مغرب و فرات ادامه داده و هیچ فکر محاصرهٔ نصیبین نیفتاد بلکه نقطهٔ نظرش حملهٔ بسوریه بوده است ولی دید که رود فرات

1- Grumbiatis

بواسطهٔ طغیان بهاری غیر قابل عبور میباشد و لذا نقشه‌اش را تغییر داده بالاخره بسمت شمال شرقی، آنطرف مونس‌ماسیوس [1] متوجه گردید و در نزدیك آمد یا دیار بکر حالیه فتحی‌نموده ولی بعد، از مقصود اصلی خود منصرف شده در صدد محاصره و تصرف دژ مهم آنجا برآمد. آمد دارای مستحکمات عالی طبیعی واقع در ساحل راست دجله بود و بالغ بر هشت هزار تن هم نیرو داشت. **شاپور** در ابتدا امید داشت که سکنهٔ شهر را با القاء رعب و هراس به اطاعت بیاورد ولی از آن نتیجه‌ای نگرفت و بعد کوشش نمود که با حمله و یورش آن قلعهٔ مستحکم را بگیرد، اینهم بیثمر و منتهی بمرگ پسر پادشاه هیاطله گردید، این جا ناچار شهر را با قاعده‌حصار داده و بعملیات‌محاصره‌پرداخت و پس از دفاع دلیرانه‌ای از طرف محصورین که‌مورخ رومی در آن شرکت داشت‌اتفاق افتاد یکی ازستونهای‌داخلی محصورین خراب شده توده‌های خاك و مصالح آن، خندق را برکرده راهی‌ازخارج بداخل بیداشد ولشکریان‌ایران فوراً آنجا را بتصرف‌درآوردند، در این جا مجاهدات و کوشش های پادگان ها بهدر رفته دیگر نتوانستند از دشمن جلوگیری کنند. **شاپور** به قهروغلبه وارد شهر گردید و بواسطهٔ تلفات زیادی که داده بود از جا در رفته حکم قتل عام داد، افسران رومی که‌دستگیر شدند مصلوب و یا باسیری‌وبردگی دچار گردیدند. **شاپور** بعد از گرفتن آمد برای اینکه زمستان در پیش بود مراجعت نمود.

در بهار آینده‌او دژ سنجار را بآسانی‌تصرف کرد و از محاصرهٔ نصیبین صرفنظر نموده بطرف شمال رفت، او بیزابد را حصار داده و به تصرف در آورد، نظیر دیار بکر آنجا هم پایداری سختی ازخود نشان داده ولی نتیجه جز تسلیم‌و دستخوش قتل عام‌شدن چیزدیگری نبود، **شاپور** خط‌سیرش‌را ادامه داده متوجه‌ویرتا [2] گردید وآن دژ رامدتی محاصره کرد. محل‌وموقع این‌دژامروزه‌کاملا معلوم‌نیست‌ولی‌مطابق‌بیان‌بعضی‌نویسندگان باستنی که در منتهی‌الیه بین‌النهرین‌باشد. هرچند که او درآخر بدون موفقیت‌وکامیابی ازجلو دیوار آن عقب کشید.

---

۱ -Mons Masius . ۲ - Virta

در جریان اینمدت کنستانتیوس از خوف پسر عم خود ژولین رقیب داخلی وی که در میان افراد قشون خود مقام ارجمندی را حائز شده و اصرار داشتند ویرا به رتبهٔ «اُگوست» بردارند نمیتوانست خود را زیاد درجنگ با ایران مشغول سازد ولذا حرکاتش بطئی و خیلی به‌تانی پیش میرفت، او بعد از یك پیشرفت بدون شتاب از وسط آسیای صغیر، پادشاه ارمنستان را دعوت نموده بوسیلهٔ انعامات زیاد سعی کرد که او را نسبت بروم باوفا نگاهدارد . اوآنوقت مصمم گشت که بیزابد را دوباره بگیرد ولی بعد از حملات نومیدانهٔ چندی شکست خورده برگشت واین آخرین عملیات جنگی کنستانتیوس بود، چه در پایان سال آتی یعنی در ۳۶۱ میلادی همان سالی که شاپور درعبور ازدجله خودداری کرد این امپراطور بعد از چهل سال فرمانروائی در گذشت .

بسیج ژولین ، ۳۶۳ میلادی

ژولین بجای عم خود جلوس نموده ویکی ازجنگ‌های فوق‌العاده شبیه‌به‌درام‌در اینزمان بین‌ایران‌وروم‌رویداد. این امپراطورجدید قبلادر جنگ باگالها فوق العاده از خود ابرازلیاقت نموده فقط مرگ کنستانتیوس آن مملکت را از آتش جنگ داخلی محفوظ داشت . (یعنی اگر نامبرده وفات نمی نمود ژولین در حیاتش مقام ویرا اشغال میکرد) .

باری این امپراطور سربازمنش وفاضل دانشمند همینکه بر تخت نشست هوای همچشمی با تراژان برسرش جایگیر شده مصمم گردید که بمشرق حمله ورگردد. او مرکز فرماندهی خود را به انطاکیه انتقال داده با فعالیت و جدیت فوق‌العاده به‌تهیه‌و تدارك جنگ پرداخت. هیئتی بسفارت ازطرف شاپور بدربار وی‌اعزام گردید ولی به‌هیئت مزبور بیدرنگ وبنابر بعضی اقوال باخشونت‌وتندی جواب رد داده‌شد. شاپور ازسفرای خود دریافت که امپراطور مصمم برای جنگ شده و باید مهیای حملات سخت و شدید او باشد .

ژولین کبر و غرورش به‌پایه‌ای بود که‌در رفتار با متحدینی که‌داشت ابداًرعایت اصل وجاهت عمومی یا عقل و سیاست را نمینمود . مثلا مشایخ و رؤسای ساراسن یعنی اعراب صحرانورد بـا تمام دستجات خود ازمؤتلفین و متحدین او بوده‌اند لیکن بدین

بهانهٔ آمیخته به تفرعن و غرور که « یکنفر پادشاه جنگجو باید آهن داشته باشد نه طلا »
از دادن انعامات و عطایائی که آنها بر حسب معمول از دولت روم دریافت میداشتند
امتناع ورزید و این جای تعجب نیست که آنها هم در جریان لشکرکشی و جنگ بر علیه
ایران کناره گیری کرده نه فقط رومیان از کمك یکدسته قبایل جنگجو که همیشه با آنها
احتیاج داشتند محروم ماندند بلکه خسارات و تلفات زیادی هم از این قبایل بر آنها وارد
گردید. نیز رفتار متکبرانه‌اش[1] با **ارساس** پادشاه ارمنستان حقیقة بر خلاف سیاست
بوده است، چه او و رعایای وی که مسیحی بودند طبعاً مایل نبودند که به **ژولین**[2] مرتد کمك
و همراهی کنند، از این گذشته صلاح پادشاه ارمنستان در این بوده که بیطرف بماند
و بهر طرف که فاتح در آمد خوشامد گوید، چنانکه یکدسته از سپاه ارمنستان تحت
فرمان **پروکوپیوس**[3] و **سباستیان**[4] ملحق برومیها شده بیکی از نواحی دور دست
ماد حمله بردند. لیکن دستهٔ مزبور بیخبر و بدون هیچ اخطاری اردو را ترك گفته به
میهن خود شتافتند و بیشتر موجب آشفتگی و تشویش خاطر سرداران رومی گردیدند.

بالجمله سپاه معظمی بالغ بر یکصد هزار تن مردان جنگی در اول مارس ۳۶۳
میلادی بقصد ایران از انطاکیه حرکت کرده و بسرعت تمام متوجه طرف فرات گردید
و بالاخره از رود نامبرده گذشته فقط خط سیر خود را بطرف کاره (حران) ادامه
دادند و در آنجا چندی توقف نمودند. **ژولین** نقشه‌ها و خط سیر نظامی خود را مخفی
و مستور میداشت، هر چند ساختمان ناوگان در فرات باید نشان داده باشد که خط حرکت
او درهٔ شط نامبرده خواهد بود. در این جا او سپاه خود را دو قسمت کرده قسمتی را
مأمور کرد که به ارمنستان رفته با کمك و همکاری **ارزاس (اشك)** پادشاه آنجا ولایات

---

۱ - ظاهراً در سال ۳۶۳ میلادی نامه‌ای به **ارساس** نوشته خواهش نموده است که لشکری را برای جنك آماده کرده منتظر فرمان باشد. سیاق عبارت و مضمون نامه طوری متکبرانه و مغرورانه بود که موجب رنجش او گردید (مترجم).

۲ - این امپراطور مخالف با آئین مسیح و در پی انهدام آن بود (مترجم).

۳ - Procopius. ٤ - Sebastian.

مرزی ایران را غارت کنند و پس از غارت آنحدود دوباره در جلو تیسفون به سپاه عمدهٔ روم ملحق گردند.

خود ژولین مصمم گشت از طریق شط فرات حرکت کند، هرچند برای فریب دادن دشمن امر بجمع آوری خوار بار در نواحی دجله صادر نمود. چنانچه مطابق روایت امیانوس مارسیلونوس و بدلالت او با سپاه روم بطرف جنوب فرات مرافقت نمائیم مناظرشورآورو مهیّجی از نظر گذشته یکهزار و یکصد فروند کشتی درابنجا بنظر میرسد که ضمیمهٔ نیروی امپراطور گردیده وقبایل ساراسن که بزعم مورخ رومی نه دوستی با آنها و نه دشمنی هیچیك مطلوب نیست برای اظهار اطاعت و قبولی خدمت بنزد امپراطور آمدند. باری او از کالینکوس نزدیك ملتقای بلیك با فرات به ملتقای آن با خابور رفت و سپاه عظیم روم از آن رود بزرگ بمرز امپراطوری در سرسزیوم دژ مهم معتبری که دیوکلثین بنانهاده بود رسید.

بعد ازعبور ازخابور بوسیلهٔ پلی از قایق قرار شد احتیاطات نظامی را کاملا رعایت نموده و دستجات قشون باهم و با قاعده حرکت کنند. توضیح اینکه بدستهٔ سواره نظام امر شد که زیر فرمان آرین‌تئوس[1] ونیز هرمز یکنفر مدعی ساسانی (بطور قراول) طرف مشرق پیش بروند، چند دسته سپاه نیزه دار هم تماس و ارتباط با ناوگان را حفظ میکردند و بقیهٔ نیرو را در وسط جا داده با نظم و ترتیب قابل توجهی حرکت میکردند که تا دشمن راازعدهٔ خود بخوف و هراس اندازند. ژولین برخلاف تراژان نتوانست قسمت عمدهٔ شهرهائی را که در پشت سر گذاشت تصرف دربیاوردو یا اکثریت اهالی را مطیع سازد بلکه مجبور گردید که آنها را بحال خودشان یعنی عدم اطاعت باقی بگذارد، آری یك مانع بزرگ پیشرفت کارا وابن بوده که فن استحکامات و قلعه بندی که پارتیها از آن بیخبر بودند مورد دقت نظر و استفادهٔ ساسانیان واقع بوده ودرآن مهارتی بسزا داشته‌اند. چنانکه در قضیهٔ سیروس جوان ملاحظه شد برای ژولین هم که خطسیر او را میپیمود هیچگونه تعرض و مصادمتی از طرف نیروی نظامی رخ نداد تا آنکه از

1- Arinthaeus.

جلگه‌های وسیع بین‌النهرین گذشته وارد سرزمین حاصلخیز بابل گردید. در این نقاط هم از طرف سالار سپاه ایران جنگ و جدالی واقع نشد. فقط طوایف ودستجات دور دست با رومیها بطور جنگ و گریز تصادم مینموده و به آنها آزار و آسیب می رسانیدند .

ژولین خطسیرش را یکنواخت در کنار فرات امتداد داده تا به پریسابور یا بعبارت روشنتر فیروز شاپور رسید که شهری دارای استحکامات بسیار مهم و واقع در یك جزیرهٔ مصنوعی بوده است . او مصمم برای تسخیر آ شهر گردید ، بزودی حصار آن از هم ریخته و شهر بتصرف وی در آمد، لیکن خود قلعه وارگ که دارای استحکام طبیعی قابل ملاحظه‌ای بود در مقابل حملهٔ ناگهانی و هجوم دشمن کاملا پایداری نمود ، هرچند که امپراطور شخصاً بیکی از درواز های آن حمله کرد . ژولین که مانند بسیاری از ژنرالهای بزرگ دارای معلومات و اطلاعات قابلی بود در اینجا بفکر یك برجی متحرك عالی از اختراعات دمتریوس پولیورستیز [1] افتاد و فورا بساختن آن فرمان داد . برج نامبرده چنان مردمان قلعه را بوحشت انداخت که با شرایط چندی حاضر بصلح گردیده و تسلیم گشتند .

لشکر بعد ازاین موفقیت بطرف پائین رودخانه متوجه شده تا به «نهرپادشاهی» که فرات را به دجله وصل مینمود رسید . در اینجا سیلاب های مصنوعی و نیز تعرض اتصالی دشمن پیشروی آنها را درطول نهرنامبرده بتأخیر انداخت ولی هرطوربودازاینجا هم پیشرفته تا به دژ دیگری معروف به «ماهوزملکا» رسیدندوآنرا بوسیلهٔ نقب‌زدن تسخیر کردند . بعد از آن سپاه روم بجلو حرکت کرده تا بدجله نزدیك گشته مقابل تسفون رسید که قصبه‌ای بود مجزای از سلوسی متصل بآن که آنوقت خرابه بوده است .

در اینجاچیزیکه ژولین رابوحشت‌انداخت‌این بودکه‌او دریافت که«نهرپادشاهی» زیر کشه بدجله می‌پیوندد و چون بی‌نهایت مایل بود با سپاهیکه گمان میکرد به پائین

---

۱ - Demetrius Poliorcetis.

دجله میرود مربوط و متصل باشد و فهمید که نخواهد توانست ناوگان خود را بطرف بالا و برخلاف جریان تند آب بکشاند، موقع سخت و مشکل بوده است ولی معلومات و اطلاعات اینمرد دراینمورد نیز بارآور شده و این اشکال‌را رفع نمود. توضیح اینکه او از سابق در اوضاع آنحدود مطالعات زیاد نموده میدانسته است که نهری از بالای کُشه خارج گشته بدجله میریخته‌است ولذا درمقام تحقیق و استفسار برآمده ودرنتیجه شعبهٔ نامبرده را که آنوقت مدروس ومتروك بوده است کشف و دوباره آنرا دائروافتتاح نمود و کشتیهای خود را در آن انداخته از بالای کشه وارد دجله‌ساخت.

در اینجا سپاه ایران نمایان شد و معلوم گردید که در کنار دجله آمادهٔ جدال و پیکار هستند زیرا که صفوف بهم چسبیدهٔ سربازان جنگی با ساز و برگ تمام دیده میشدند که در یمین ویسار قرار گرفته وپیلان عظیم الجثه عقب سر آنها در حرکت میباشند (که از مشاهده آنها رومیان در خوف و هراس افتادند).

ژولین بجای اینکه از نقشه‌ای که **اسکندر** در مقابل **پروس** بکار برد پیروی و استفاده کند مصمم گشت که در هنگام شب حمله ببرد. اگر چه دستهٔ اول قشون از تیرهای آتشین دشمن که آن موجب حریق ناوگان گردید آسیب زیاد دیدندولی عاقبت رومیان موفق شده خودرا بساحل رسانیدندو در طرف یسار شط موضع محکمی گرفتند و هنگام طلیعهٔ صبح حمله بردند و ایرانیان پس از دوازده ساعت پایداری به تیسفون پناه بردند و رومیها آنها را تا دروازه‌های شهر تعاقب نمودند. غنائم این جنگ خیلی زیاد بود و مبالغ هنگفتی سیم وزر واشیاء گران‌بهای دیگر بدست آنها افتاد.

عقب نشینی و مرگ ژولین
۳۶۳ میلادی

ژولین بعد از شکست دادن پادگان ایران در تیسفون با یك سوم از سپاه خودش و پس‌از انتقال بقیهٔ نیرو در آنطرف دجله چنین تصور میرفت که بلافاصله تیسفون‌را که دارای مزایا و استحکامات طبیعی موقعی نبود محاصره خواهد نمود و این مسئله که این دلیرترین دلاوران دنیا ابداً دست‌باینکار نزد قابل ملاحظه‌وفهمیدن آن بنظر مشکل میآید‌ودرست است که او از نیروی امدادی که در کنار دجله انتظار آنرا میکشید مأیوس بود

معذلك یك نیروی مرکب از شصت هزار سرباز جنگ دیدهٔ رومی که بواسطهٔ موفقیت وکامیابی ترغیب و تشجیع شده و نیز آوردن آلات و ادوات محاصره بوسیلهٔ کشتیها تماماً میرساند که ژولین درنظر گرفته عملیات کند یعنی تیسفون راحصار داده بگیرد، و در نتیجه شاپور را وادار بیك جنگ قطعی نماید. ممکن است گفته شود که چون ژولین قلاع و مستحکمات نواحی فراترا زیاده از اندازه‌ای که انتظار داشت مستحکم و استوار دید چنین پنداشت که استحکام و صلابت تیسفون بیش از آنست که بتواند آنرا با محاصره بگیرد و بعبارت دیگرسلسلهٔ ساسانی که در فنون وطرز اداره‌ازاشکانیان بمراتب شایسته‌تر بودند در بناء قلعه و فن قلعه‌بندی مهارتی بسزا داشته‌اند و از اینرو تیسفون را غیر قابل تسخیر قرار داده‌بودند و این یك نظری‌است که آمیانوس مورخ آنرا تأیید نموده است.

اما با فرض اینکه محاصرهٔ تیسفون غیر عملی بود باز هم جای تعجب است که چرا ژولین کوشش نکرد قشون شاپور را در میدان بمبارزه مجبور سازد، چنانکه اگر بجای او اسکندر بود باهمهٔ قلت وسایل و اسباب دست باینکار میزد. واضح است که اگر ژولین آن قشون را بمیدان کشیده و شکست میداد شهر تیسفون باحتمال قوی خود بخود تسلیم میشد در اینموضوع هر قدر بیشتر غور میشود روشن‌تر میگردد که برای انجام یك چنین عملی که در حقیقت از مسائل عادی فن جنگ بشمار میآید ژولین نقشه‌ای نیاندیشیده بود، چه‌نظر بعجله‌و شتابی که‌در اتمام کارو دیگر مسافت بالنسبه کمی که به‌تیسفون داشت تصور نمیکرد مجال بیابد پیش از آنکه بشهر برسد با قشون شاپور روبرو شود و در میدان بمبارزه پردازد و این حقیقت هم بر او مسلم بود که یگانه‌راه پیروزی دست یافتن بر آن قشون میباشد.

لیکن اقدامات و عملیات ژولین بکلی بی اساس و برخلاف منطق بوده است زیرا بعد از آنکه مصمم گشت که‌تنها تیسفون راترك گوید بجای اینکه با شاپور دست و پنجه نرم کند به دست‌پاچگی کشتیهای خود را آتش زده سوزانید و این خود سبب تجری و جسارت دشمن گردید و بعد هم بطرف کردستان عقب نشینی کرد، شما ملاحظه کنید

این عملیات او با عملیات **اسکندر** چقدر با هم تفاوت دارد! **گیبون** بنا بعقیده‌ای که بعض از نویسندگان اظهار داشته‌اند مینویسد که **شاپور** پیش از عقب نشینی امپراطور تقاضای صلح نمود ولی باین تقاضا باکبر و غرور جواب منفی داده شد. **دارلستیون** میگوید که **آمیانوس** مورخ هیچ ذکری دراینباب یعنی اعزام نماینده برای این منظور ننموده است، لیکن احتمال دارد پیشنهاداتی در اینخصوص بطور غیر رسمی شده باشد که تا به بهانهٔ اظهار صلح دشمن را بیازمایندو راجع به‌استعدادو عدهٔ او ونیز روحیهٔ سپاه روم اطلاعات سودمندی بدست آورند ونیز ممکن است که **ژولین** تقاضای نمایندگان را رد کرده باشد نظیر **شارل** دوازدهم که بعینه در یك چنین موقع سخت و مشکلی همین کار را کرد. آری این دوسردار از آنچه در سلف بالاترشان یعنی **اسکندر** گفته شد خیالی بودند و درکار ها یك سلیقهٔ بسیار عجیب و غریبی داشته‌اند.

باری این عقب نشینی خطرناك در ۱۶ ژوئن گرمترین فصول سال شروع گردید و هنوز قشون مسافتی طی نکرده بود که غبار غلیظی از افق جنوبی نمایان گردید، بعضی ها تصور کردند که دستهٔ از قبایل ساراسن یا رمهٔ از گورخران در حرکت میباشند ولی بر **ژولین** ظاهر بود که پادشاه بزرگ در تعاقب وی بحرکت آمده است. به‌قطع امر حرکت رومیان از دستبرد و اذیت و آزار دشمن مختل گردید بلکه طولی نکشید که جنگ بین آنها درگرفت، گرچه فتح باقشون روم بوده است. اما مسئلهٔ خواربار و علیق اسبان مشکل شده و رومیان از این حیث به‌مضیقه افتادند **ژولین** با ساراسن‌ها رفتار خلاف سیاستی که‌نموده بود بایدا و از این کارخود سخت نادم و پشیمان شده باشد چه آنها جزوسواران سبك اسلحهٔ ایرانی دریك مسافتی قرار گرفته وخواربار برای قشون تهیه میکردند لژیونهای رومی چون به‌تانی حرکت میکردند نمیتوانستند غله و علیق را که بدست دشمن از جلو طعمهٔ حریق میشد حفظ کنند ولذا چند روزی که‌از حرکت از تیسفون گذشت مبتلا بقحطی گردیدند.

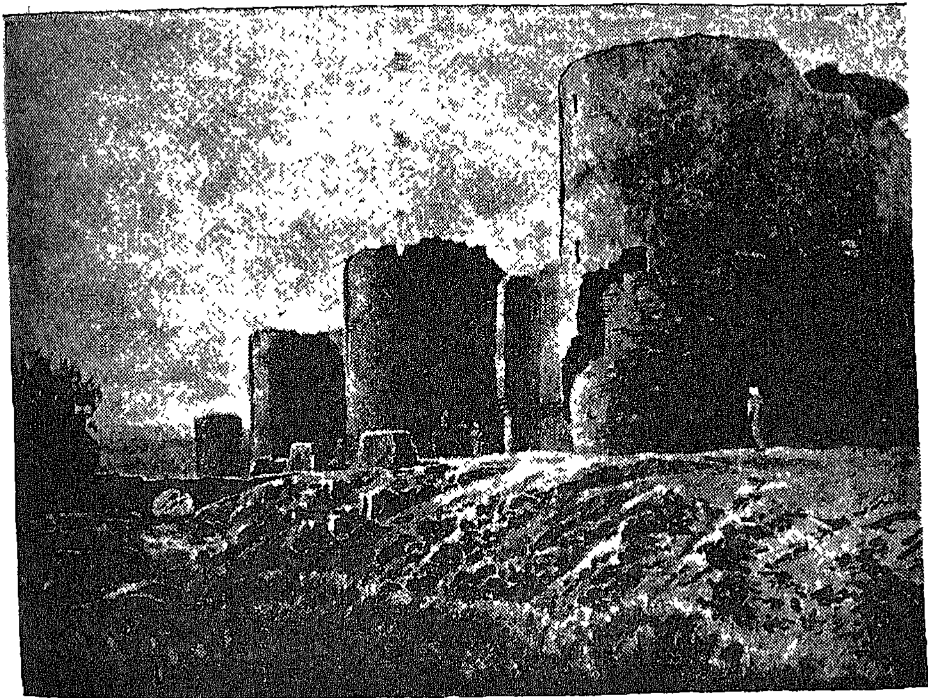
روز ۲۶ ژوئن بود که در طرف شمال نزدیك سامره بیمسانع و بدون دیده‌ان حرکت میکردند که ناگهان به **ژولین** که در جلو بود خبر دادند پس قراول قشون

مورد حمله واقع شده و او را بعجله به کمك طلبیدند . وی باستخلاص قسمت مزبور شتافت ولی برسیدن بعقب قشون دوباره بجلو که از دشمن آسیب دیده بود احضار شد . این جا جناح راست مورد حملهٔ سخت واقع گردید و امپراطور از کثرت عجله و شتاب فرصت نکرد کاملا مسلح شود و ناچار بدون چار آینه برای تحریص وتشجیع افواج خود بجنگ شتافته و مردانه پیکار میکرد و در حینی که علائم فیروزی داشت ظاهر میشد که یکدفعه زوبینی از دشمن بطرف او پرتاب شده و ضربت مهلکی بر پهلوی راستش وارد آمد و با همان حال جراحت ویرا به اردو برگردانیدند . این خبر هیجانی در لشکریان او تولید کرده با تمام قوا مستعد و آماده شدند که انتقام خون اورا بکشند ولذا پی درپی با ایرانیان حمله برده و با دادن تلفات زیاد آنان راعقب راندند . در این اثناء ژولین کوشید که سوار بر اسب شود لیکن دید نمیتواند ناچار تن بمرگ داده و بدین ترتیب او دلیرانه در میدان جنگ درگذشت و از عمرش اینوقت بیش از سی و یك سال نگذشته بود . امیانوس مینویسد که «ژولین حقیقة مظهر شجاعت ودلاوری بوده است» تاثیری که او بر دشمنان رشیدو جوانمرد خود بخشیده است از اینجا میتوان آنرا خوب فهمید که صورت اودر نقاشیهای ایرانی بشکل شیری نموده شده است که از دهان وی آتش شراره میزند وصورت مزبور در نزد ایرانیان کنایه از شجاعت بوده و هست .

رد شدن پنج ولایت و نصیبین به شاپور ۳۶۳ میلادی

پس ازمرگ ژولین، ژووین یکی ازافسران معروف بجای نامبرده به امپراطوری برگزیده شد، وی درهمان روز انتخابش یك جنگ دیگری با ایرانیان نمود که منتهادرجهٔ حرارت وحدت را ازخود بروز داده وبعدباسپاه خویش بطرف سامره حرکت کرد. رومیان چهار روز دیگر کنار دجله راه پیمودند ولی حمله وهجوم دشمن بقدری سخت وهولناك بود که دراینمدت فقط هیجده میل توانستند طی مسافت کنند . سپاهیان روم اینوقت بدرجهٔ مرعوب گردیدند که برای اینکه از چنگ ایرانیان خلاص شده پس از چند روز طی مسافت اجباری خودشان رادر آنطرف دجله بمرز روم برسانند جداً وبا فریاد و فغان درخواست

کردند که بآنها اجازه داده شود که از دجله بطوز شنا عبور کنند. ژوین ازبیم اینکه مبادا شورشی برپا شود ناچار بتقاضای آنها تن درداد. او بدواً بیك دستهٔ پانصدنفری ازگال ها



۴۶ ـ حصار دیار بکر

و سامارتین ها که معروف به شناگری بودند اجازهٔ این کار را داد و آن با موفقیت هم صورت گرفت یعنی سالماً از دجله عبور نمودند ولی سایر دستجات که در شناگری عاجز بودند مکث کردند و بعجله تخته پاره‌ها و مشکهائی فراهم کرده زورقهائی ترتیب دادند و بدینوسیله از آب عبور کردند.

شاپور که قشونش از حملات بسربازان کار کشتهٔ رومی سخت فرسوده‌شده‌بودند فقط باین قناعت کرده که از راه جلوگیری از خواربار بر حریف پیروزی حاصل کند؛ آری چون وضعیت او اجازهٔ حملهٔ جدیدنمیداد لذا باب مذاکرات صلح را با رومیها مفتوح ساخت و آن از طرف آنان که بستوه آمده‌بودند حسن استقبال شد. شرایط صلح

برای رومیها بسیارسنگین وغیرشرافتمندانه بود، زیرا که آن تمام‌آنچه را که **دیو کلتین** بدست‌آورده بود از چنگ رومیان بدربرد، چه بموجب این عهد صلح، اول- پنج ولایت آنطرف‌دجله که **نرسی** آنها را تسلیم داشته‌بودتماماً مستردگردید، دوم- نصیبین‌وسنگارا (سنجار) یکی‌از دژهای قسمت‌شرقی بین‌النهرین‌بایران بر گشت. سوم- ارمنستان‌ازمنطقهٔ نفوذ رومیان خارج گردید .

و یك رشته جنگهای طولانی بدین ترتیب بافتخار ایران بدست **شاپور** خـاتمه یافت و در مقابل این‌خدمات‌حقاً ملقب بکبیر گردید و اوست که ایران را باوج عظمت و رفعت رسانید که از زمان جهان گشائی **اسکندر** دارای چنان‌مقامی نبوده‌است . البته تسلیم پنج ولایت برای رومیها افتضاح آور بود، اما ضربت سخت جبران ناپذیرهمانا تخلیه و تسلیم نصیبین‌بوده است که تقریباً‌از مدت دو قرن باینطرف مرکز اقتدار روم و در حقیقت‌حصار مملکت شمرده میشد، بعلاوه جماعت کثیری از اروپائیان درآنجا سکنی داشتند که مجبور بر‌ترك علاقه بوده و بایستی از آنجا حرکت کنند .

سیاست ایران و روم در ارمنستان‌وایبری

بظاهر چنین تصور میرفت که **شاپور** بعد از فتح درخشان‌خود و امضاء عهدنامهٔ صلح‌بدست **ژوین**، در ارمنستان دارای‌همه‌نوع اقتدار و نفوذ خواهدبود ولی اینطور پیش نیامد، توضیح اینکه دورهٔ سلطنت **ژوین** بیش ازچند ماهی دوام ننمود وجانشین وی **والن‌سی‌نین**[1] مملکت رابدوقسمت شرقی وغربی تقسیم نموده‌قسمت شرقی را ببرادر خویش **والس**[2] وا گذار کرده و بدین لحاظ وضع تغییر نمود . عهدنامهٔ بالا آشکارا ردنشد لیکن امپراطوری‌که با **شاپور** عهد صلح بسته بود اکنون مرده و خانوادهٔ جدیدی بـروی‌کار آمده است . **شاپور** که شایق بود ارمنستان را باسرع وقت تحت نفوذ خـود بیاورد بیچاره **ارزاس** (اشك) را فریب داده بدربار خویش دعوت کرده و در همانجا او را فـوراً از دو چشم محروم ساخت ولی زنجیر های دست او از نقره ساخته شده که آن علامت احترام بوده است .

۱- Valentinian. ۲ - Valens.

شاپور بعد از این موفقیت که بطور غدر آنرا حاصل کرده بود بارمنستان هجوم برده و تنها دژ ارتوژراسا[1] که زوجهٔ رومی **اشك** با خزاین و اموالش بآن دژ پناهنده شده بود با **شاپور** بنای مقاومت را گذاشت. او در جریان احوال به ایبری مجاور ارمنستان نیز حمله برد و **سورُماسس**[2] را که از جانب دولت روم در آنجا سلطنت میکرد بیرون کرده و **اسپاکورس**[3] نام پسر عم سلطان مخلوع را بجای او بر تخت سلطنت وادی غور جای داد. **شاپور** اینوقت بایران بر گشت ولی برای تکمیل کشور گشائی خود نیروئی پشت سر گذاشت.

چنانچه روم نسبت بعهد نامهٔ **ژوین** وفا دار میماند شاید تغییرات جدیدی در وضعیات حاصل نمیشد ولی **پارا** پسر **ارساس** که بمرز گریخته بود به ارمنستان برای پیشوائی دستجات ملی بر گشت و از طرف دولت روم هم از وی تقویت و همراهی شدو این قضیه سبب گردید که **شاپور** باز بمیدان جنگ شتافت، ارتوژراسا با تمام خزائن **ارساس** بتصرف در آمد و **پارا** مجبور بصلح شده رسماً تبعیت و فرمانبرداری **شاپور** را بگردن گرفت.

در ۳۷۰ میلادی روم علناً در امور داخلی ایبری مداخله نمود و **دوك**[4] **ترنتیوس** مأمور گردید که با دوازده لژیون بایبری رفته **سورُماسیس** را دوباره بر تخت بنشاند. دوك مشارالیه بآنکشور تاخته و تا ساحل رود غور را بدون اشکال بتصرف در آورد و در آنجا با **اسپاکورس** پادشاه دست نشاندهٔ **شاپور** مواجه گردید و بالاخره قرار بصلح انجامیده قراردادی فیمابین بسته شد که بموجب آن کشور مزبور بین دو پسر عم تقسیم گردید و این قرار و تصفیه چون بدون مراجعهٔ بدربار ایران صورت گرفته بود **شاپور** وقتیکه مطلع شد متغیر گردید، سفرای وی از روم بدون اخذ نتیجه بر گشته و بنابرین جنگ باز تغییر ناپذیر گردید.

---

۱ -Artogerassa. ۲ - Sauromaces. ۳– Aspacures.

٤- (Duke Terentius.) از القابی که بیشتر در اینزمان رواج داشت، لقب «دوك» و «کنت» بود و مخصوصاً «دوك» از آن یکی دیگر زیادتر مهم و مورد توجه بوده است. (مؤلف)

دربهار ۳۷۱ پادشاه ایران از سرحد عبور کرده در نقطهٔ موسوم بهوگاباته[1] برومیان حمله برد. در ابتدا رومیان برای احترازازنقض عهد ورعایت مواد عهدنامهرویهٔ تدافعی پیش گرفته از مبادرت بحمله خودداری مینمودند لیکن بعد بایرانیان حملهبرده وآنها را عقب نشاندند و خلاصه تا چندین سال این نزاع و جنگ بدون هیچ نتیجهٔ قطعی دوام داشت.

شرح حالاسفآور **پارا** را **امیانوس** بتفصیل نوشتهاست و از آن معلوممیشود که اوبتوسط **دولئ‌ترنتیوس** بهبهانهٔتجدید عهد صلح‌بدربار روم دعوت شد. **پارا** ازاین دعوت حس خدعه نموده فهمید که میخواهند اورا ازسلطنت خلع کنند ولذا رو بفرار نهاد. اگر چه دنبالش کردند ولی سالماً بسواحل فرات رسید. او بوسیلهٔ پشته های تیر و الوار که باکمال عجله و شتاب آنها را فراهمنموده از شط عبور کرد ولی بعد ملتفتشد که قشون روم هر دو راه ارمنستان را بستهاند و لذا از راهی که یك نفر راهگذر اتفاقی ویرا رهنمائی نمود به جنگل گریخت. صاحبمنصبان رومی که نتوانستند او را بچنگ بیاورند رسما بروم گزارش دادند که **پارا** بوسیلهٔ سحر و جادو از انظار غایب گردیده است. **والن** بیعقل آنرا بدون تحقیق قبول نموده بقتل **پارا** مصمم گشت در صورتیکه اینمرد علاقه و ودادش را تا آخر با رومیان قطع نکرده بود. بالاخره یکی ازمأمورین رومیآن شاهزادهٔ بدبخت را حسبالامر در یك مجلس ضیافتی بقتل رسانید.

انعقاد عهدصلح بین روم و ایران ۳۷۶میلادی

قرار داد متارکهٔ جنگ بین ایران و روم بسته شد اما این قرارداد بعداز چندی نقض شده دوباره بین آنها جنگ درگرفت تاکار بعقد صلح انجامید. اگر چه شرایط این عهد نامه بر ما درست معلوم نیست ولی گویا دولتین متعاهدین متعهد شدهاند که ارمنستان و ایبریرا بحال خودوا گذارند تا بطوراستقلال حکمرانی کنند و چوندو کشور نامبردهمذهباً

[1] - Vagabante.

مغایر[1] ومخالف با ایران بوده‌اند پس این عهد صلح درنتیجه هردوی آنهارا وامیگذارد که با روم دوست وبا ایران دشمن باشند .

و این آخرین جنگی بود که **شاپور** برعلیه روم نمود چه بعداز این او پس از یکدوره سلطنت بطور فوق‌العاده طولانی و درعین حال پیروز و کامیاب در سن کهولت با کمال شرافت و ابهت از اینجهان در گذشت .

مرگ شاپور ۳۷۹

از خصایص و صفات مختصهٔ او خیلی کم برما معلوم است و همینقدر می دانیم که از شهر یاران مقتدر و توانا بود، ترکیب‌عالی باشکوه و شهامت وشجاعتی‌بسزاداشت. مردمش نسبت باو صمیمی و فداکار بودند . جنگ ممتد و طولانی با روم را با وضع و ترتیبی که ادامه داده نشان میدهد که او نه تنها درفنون جنگی‌کامل بود بلکه‌یك روح ثابت تزلزل ناپذیری که بسیاری از افراد این سلسله آنرا فاقد بودند در او وجود داشته است .

بعلاوه جنگهای او برضد هیاطله تا آنقدریکه بر ما معلوم میباشد خود گواه صادقی‌است که اودرامور نظ می‌و نیزدردیپلوماسی هردو مهارت داشت. ظاهراً اوکتیبه و نقوشی از خود باقی نگذاشته است، لیکن شهرهای زیادی‌بنا نموده از جمله ساختمان مجدد نیشاپور تصور میرود که بدستور او بوده است .

ما از بیان‌فوق چنین نتیجه میگیریم که**شاپور** در برقراری‌عهد صلح مزبورایرانرا باوج رفعت و عظمت رسانیده قویترین دشمنان آنمملکت یعنی دولت روم را برجای‌خود نشانیده‌و ضربت مهلکی بحیثیت و اعتبار وی وارد آورد . بعلاوه دشمن مقتدری‌که‌مرزهای‌شرقی را تهدید نماید. باقی نماند ما این بیان **امیانوس‌مارسلینوس** را که عقیدهٔ یکنفر بیگانهٔ معاصر را در بردارد در اینجا بمناسبت‌نقل کرده و این فصل‌را ختم‌میکنیم، مورخ‌نامبرده راجع بجنگ شاپور بر علیه **قسطنطین** چنین‌مینویسد. «اقبال شرق، صور

---

۱ ـ مقصود این است که ارمنستان و ایبری هر دو مسیحی وبا روم هم‌مذهب بوده‌اند و از اینرو با ایران که آئین زردشتی داشت معلوم است دشمن بودند (مترجم) .

خطر عظیم را دمید، چه پادشاه ایران که از کمك و یاری طوایف وحشی هولناك که اخیراً آنان را زیر اطاعت در آورده بود تقویت یافته و او که بیش از همه به‌بسط نفوذ و توسعهٔ قلمرو خود حرص داشت مشغول تهیهٔ نفرات، مهمات و خواربارگردید. عقل شیطانی را با عقول مستشاران انسانی خود در آمیخته از هر کاهن و غیب‌گوئی راجع به آتیه استمداد و استشاره نمود»[1].

---

۱ ـ ۳۸، ٤ (مؤلف).

یك مهر یاقوت رمانی واره ران یا بهرام چهارم

ترجمهٔ مضمون مهر بهرام چهارم

«واره ران، پادشاه کرمان پسر پرستندهٔ اورمزد، شاپور مقدس، شاهنشاهان ایران و غیر ایران، آسمانی نژاد ازجانب خدا»

فصل سی و هشتم

جنگ با هیاطله (هونهای سفید)

اما تو بر آن خواهی برآمد و مثل باد شدید داخل آن خواهی شد و مانند ابرها زمین‌را خواهی پوشانید، تو وجمیع افواجت وقومهای بسیار همراه‌تومیباشند و تو از مکان خویش از اطراف شمال خواهی‌آمد، تو وقومهای‌بسیارهمراه توکه جمیع ایشان اسب سوار و جمعیتی عظیم ولشکری کثیر میباشند.

(کتاب حزقیال نبی باب ۳۸ آیهٔ ۹-۱۵)

اردشیر دوم، ۳۷۹ - ۳۸۳ میلادی و شاپور سوم ۳۸۳-۳۸۸

چنانکه اکثر پس از یك دوره سلطنت طولانی باشکوه و جلال اتفاق افتاده است جانشینان اولیهٔ **شاپور** کبیر ضعیف و سست و آرام طلب درآمدند. از **اردشیر** دوم غیراز اینکه مالیاتها را بخشیده و بدینجهت ملقب به نیکوکار شده چیز دیگری معلوم نیست. او مدت چهار سال از ۳۷۹ تا ۳۸۳ پادشاهی نموده و در سال اخیر از سلطنت خلع گردیده

است . جانشین **اردشیر** دوم برادر زاده‌اش **شاپور** سوم در سال دوم جلوسش قراردادی با دولت روم بسته و نیز بسرکوبی طایفه‌ای از اعراب موسوم به«ایاد»[1] لشکر کشید و در طاق‌بستان نزدیك کرمانشاه تصویرخودش و **شاپور** کبیر را حجاری کرده‌است که آن تا بامروز باقی میباشد. وفات وی در سال ۳۸۸ م بوده است .

تجزیهٔ ارمنستان ۳۸۴ میلادی

رومیان بعد از قتل **پارا** آنهم بدان ذلت و خواری که سابقاً ذکر شد یکی از شاهزادگان اشکانی موسوم به **وارازتاد** را بسلطنت ارمنستان نامزدکرده ولی اختیارات واقعی را بیکی از نجبای ارمنستان موسوم به **موشگ** واگذارنمودند. **وارازتاد موشك** را بواسطهٔ سوءظنی که ازاو حاصل کرده بود در يك مجلس ضیافتی بقتل رسانید. این قضیه سبب تهییج برادر**موشك** که **مانوئل** نام داشت گردیده برضد **وارازتاد** قیام کرد و تاج و تخت را بنام عیال بیوه و دو پسر **پارا** تصاحب نمود . او چون خود را بالاخره مجبور بکشمکش با روم میدانست بدواً سفیری بنزد **اردشیر** فرستاد و حاضر شد بدربار ایران خراج فرستاده و تبعیت آندولت را قبول‌نماید . شرایط معاهده باعجله و شتاب تمام انجام‌گرفت و یکنفر والی(استاندار) با ده هزار قشون به‌ارمنستان اعزام‌گردید که بمعیت **مانوئل** در آنجا حکمرانی نماید. این حکمرانی دونفری که غیر ممکن و نشدنی است ناگهان بدست **مانوئل** خاتمه پیدا نمود ،توضیح اینکه باو خبر رسیدکه میخواهند ویرا دستگیرکنندولذا برپادگان های ایران‌حمله برده و تمام آنها را نابود ساخت . اینمرد تاوقتیکه حیات داشت بر جای خود ثابت ومستقل مانده وپس ازمرك او درسال ۳۸۳ میلادی دولتین ایران و روم نزديك بود باز برسر ارمنستان داخل جنك شوند، اما چون روم ازضربت سخت‌تزلزل آوری‌که ازگوت ها درجنگ ادرنه درسال ۳۷۸ خورده بود هنوز سربلند نکرده بود واز اینطرف در ایران سلاطینی‌که سلطنت میکردند تماماً دم ازصلح زده رزمجو و جنگی نبودند ولذا در ۳۸٤ م عهد صلحی بین دولتین بسته شدکه بموجب آن قسمت اعظم شرقی آن ضمیمهٔ دولت ایران شده و قسمت غربی آن متعلق بروم گردید . در

۱ــ مسعودی ، مروج‌الذهب جلددوم ۱۸۹ (مؤلف) .

این دو قسمت نمایندگانی از خاندان قدیم اشکانی حکمرانی مینمودند ولی استقلال ملی ارمنستان بکلی معدوم گردید، چنانکه استقلال ملی لهستان در سالهای اخیر بهمان ترتیب وبه همان دلیل معدوم گردیده است. آری، اشراف متمرّد و گردنکش درهردوجا مصالح مملکت خود را نسبت بمنافع و ترقیات شخصی بیشتر قربانی مناقشات جزئی وعداوت های شخصی نموده ونتیجه در مورد آن کشور باستان این شد که دولت ارمنستان محو ونابود شده ومسئله ارمنی آغاز گردید

بهرام چهارم ۳۸۸-۳۹۹ میلادی بعد از مرگ **شاپور** سوم **بهرام** جانشین وی گردید. از مضمون امضاء وسجل این پادشاه که محفوظ مانده وآن سر صفحهٔ فصل جاری را تشکیل میدهد چنین معلوم میشود که او قبلا پادشاه کرمان بوده است . در زمان سلطنت او **خسرو** والی (استاندار) ارمنستان ایران ازاینکه حکومت ولایات رومی هم واگذار بوی گردید باستظهار کمك **تئودوسیوس** ازتابعیت ایران بنای سرپیچی و یاغیگری را گزارد، ولی آن امپراطور عاقل برای احتراز از جنگ **خسرو** را بسر نوشت خودش باقی گذاشت و مساعدتی باو ننمود وبالاخره نامبرده دستگیر شده در قلعه ودژ فراموشی زندان دولتی محبوس گردید وبرادر وی **بهرام شاپور** بجای او استاندار ارمنستان شد وازوقایع سلطنت **بهرام** چهارم چیز دیگری ذکر نشده استتا دریك شورشی بدست یکی از سربازانش مقتول گردید.

یزدگرد بزهکار ۳۹۹-۴۲۰ میلادی **یزدگرد** اول بجای **بهرام** برتخت نشست. اوظاهراً شخص ملایم و صلح خواهی بود، ولی اگر رزمجوئی وسلحشوری اسلافش در وی وجودداشت موقع برای جنگ کاملا مناسب ومقتضی بوده است، چه دولت روم در این اوقات گرفتار جنگهای داخلی وتهاجمات بربره بود. توطئه ودسته بندی ویاغیگری وطغیان، تاراج روم بدست **آلاریك**[1] در ۴۱۰ میلادی تکلی آندولت را از پا در افکنده بود. واقعا فتح سوریه و آسیای صغیر در آنوقت خیلی آسان و **یزدگرد** باحتمال قوی میتوانست تمام ولایات متصرفی سلاطین هخامنشی را پس بگیرد، ولی روابط ایران و روم بسیار

---

۱ - Alaric

ضمیمانه بوده‌چنانکه آرکادیوس[1] امپراطور روم‌شرقی در هنگام وفات پسر کوچك‌خود تئودوسیوس را به یزدگرد سپردو پادشاه‌ایران‌هم این‌وصیت اورا قبول‌نموده‌خواجهٔ دانشمندی را به تربیت و سرپرستی تئودوسیوس برگماشت‌و تا آخر سلطنت‌وی‌ذکری از جنگ و جدال با دولت روم شرقی درمیان نبود.

رویهٔ یزدگرد نسبت به مسیحیان

جامعهٔ مسیحی که از شکنجه و عذاب مدت متمادی و سخت و بیرحمانهٔ شاپورکبیر متلاشی و تقریباً نابود شده بود پس از مرگ‌او بتدریج روبه بهبودی‌و اصلاح نهاد. ماانتخاب یکنفر جاثلیق سلوکیه رامیشنویم که در زمان شاپور سوم بعمل آمده‌ولی این فقط‌درسلطنت یزدگرداول بودکه وضعیت مسیحیان رسماً اصلاح شده و بنای پیشرفت را گذاشتند. ماروتا اسقف بین النهرین در همین اوان با عده‌ای از نمایندگان دولت روم بدربار ایران فرستاده شد که جلوس تئودوسیوس دوم را به یزدگرد سرپرست وی اعلام دارد. اسقف نامبرده یزدگرد را از بیماری شفا داده و توجه شاهنشاه را از اینراه بطرف خود جلب و در وجود او نفوذی‌بسزا حاصل نمود. این ملاطفت شاهانه‌بزودی بارآورشده و درسال ۴۰۹ میلادی فرمان رسمی مبنی بر آزادی کامل مسیحیان در آداب مذهبی و اجازهٔ تجدیدساختمان کلیسا های خودشان صادر گردید. اهمیت فرمان مزبور نسبت بکلیسای روم شرقی باندازهٔ اهمیتی میباشد که حکم مشهور میلان[2] نسبت بکلیسای غرب دارا بوده است. این فرمان رتبه ومقامی که باین فرقه رسماًاعطاکرد همانست که امروز در ترکیه شناخته شده است که بعنوان یك ملت واحد تشکیل‌هیئت جامعهٔ مسیحیون داده و امور جاریهٔ

۱- Arcadius.

۱ - حکم میلان همان حکمی است که در فرمانفرمائی قسطنطین در شهر میلان صادر شده است. این امپراطور مذهب مسیح را در عوض مذهب قدیم روم قرار داده اعلان‌کرد که هرکس هرمذهبی که‌میخواهد داشته باشد وآداب آنرا بآزادی بجا بیاورد،چه درامور الهی هیچکس را نباید از پیروی طریقی‌که بدان‌مایل‌است ممنوع داشت. تفصیل‌آن رجوع شود بتاریخ قدیم روم‌تألیف ذکاءالملك (مترجم).

آنان با دولت توسط یکنفر رئیس یا پیشوای مذهبی صورت میگیرد که از طرف آندولت معین میشود.

متعاقب صدور این فرمان، مجمع معروف سلوکیه بسال ۴۱۰ میلادی منعقد گردید که در آنجا بااحکام وعقاید واصول مجمع نیقیه[1] موافقت شده و همهٔ آنها تصویب گردیدند. بنا بعقیدهٔ **ویگرام**[2] در مجمع نیقیه که در سال ۳۲۵ میلادی برای مبارزهٔ با اصول عقاید **آریوس** منعقد گردید از ایران[4] نماینده حاضر نشده بود. کشیش مشارالیه قائل شده بود که «اب و ابن» در یك عرض نیستند بلکه بین آنها فرق و تفاوت است، زیرا که «اب» از ازل موجود برخلاف «ابن» که حادث ومخلوق ارادهٔ «اب» بوده است، بعبارت دیگر پسر در سرشت مشابه با پدر بوده اما در یك عرض و دارای یك حقیقت نیستند و این دوتعبیر در زبان یونانی بدو کلمه‌ای ادا شده است که فقط بوسیلهٔ حرف واحد (Iota) اختلاف کلی با هم پیدا میکنند ولی این تفاوت و اختلاف بزرگ ناشی از یکحرف تفرقه بین مسیحیان انداخته و دنیای مسیحیت را بهم زده دچار آشوب و اضطراب نمود. در مجمع نیقیه **آتاناسیوس** که زبدهٔ انجمن بود اختیار این اصل را

۱ - (Nicaea) باید دانست که مجمع نیقیه اول مجمع عمومی بود که برای رفع اختلاف بین کشیشان در باب حقیقت وجود حضرت **عیسی** بامر **قسطنطین** در شهر نیقیه منعقد گردید و دویست و پنجاه نفر از خلفای مسیحیان در آنجا حاضر شدند و کشیشهای درجهٔ پست‌ترهم همراه ایشان بودند. بالاخره در این مجمع پس از مباحثات رای **آریوس** را باطل دانسته اصولی برای مذهب اختیار نمودند و آن مبنی براین بود که حقیقت اب و ابن یکی و در یك عرض میباشند و **قسطنطین** این رای را حتمی و برای عموم مسیحیان واجب‌القبول دانسته **آریوس** و اتباع او را تبعید کرد و کتب اورا سوزانید. اقتباس از تاریخ مختصر دولت قدیم روم تألیف ذکاء الملك (مترجم).

۲-Wigram ۳-Arius

۴ - «کلیسای آشوری» صفحهٔ ۷۵، **جمس** اسقف نصیبین رئیس مجمع مزبور بود، لیکن نصیبین آنوقت جزو امپراطوری روم شمرده میشد. **یحیی** نام خلیفهٔ ایران بظاهر برمیآید که بوده است، ولی ممکن است که لفظ پرشیا غلط خواندهٔ کلمهٔ پرهه (Perha) باشد (مترجم).

۵ - **آتاناسیوس** یاسنت آتانازاسقف اسکندریه یکی از برجسته‌ترین مدافع مذهب مسیح بشمار میاید، اینمرد بزرگترین دشمن آرینها بود. در شورای نیقیه که اصل تثلیث تصدیق و عقیدهٔ **آریوس** تکذیب شد اولین مقام را حائز گردید و باین مناسبت پنج دفعه بامر امپراطورهای **آرین** تبعید گشت (مترجم).

که « پسر با پدر هردو از یك گوهر میباشند » تحکیم واستوار نمود و مجمع کسانی را که از قبول این امر امتناع ورزیده لعنت کرد و بکفر و الحاد محکوم ساخت . بعقیدهٔ **ویگرام** ایران از این بحث و جدال **آریان**[1] نه فقط آسودگی خاطر داشت بلکه از آن بی اطلاع هم بوده و این از نظر وضع متزلزل و مخاطره آمیز وی بسیار هم خوب و مساعد بوده است .

یزدگرد شاید در این زمان بفکر غسل تعمید افتاده و حتی بر این شد که مغ ها را تنبیه و سیاست کند و آنها نیز برضد وی بر خاسته چنانکه در تاریخ ایران مذکور است ویرا اثیم و گنه کارخواندند؛ ولی پس از چندی منتقل گردید که این عمل او دور از حزم و احتیاط بوده لذا دوباره بآئین خود برگشته به انهدام فرقهٔ مسیحی حکم داد و در نتیجه تا مدت پنجسال تمام مسیحیان مورد تعاقب سخت و شکنجه وعذاب دولت ایران بودند .

افسانهٔ عجیب مرك یزدگرد

از حالات این پادشاه که یکی از کارهای او بناء شهر یزد میباشد اطلاعات ما خیلی کم است . وفات وی چنانکه **فردوسی** حکایت میکند در نزدیکی دریاچهٔ سوار یاسو محل صید سمور آبی قریب بشهر نیشاپور رویداده که اکنون معروف بچشمهٔ سبز و بطور افسانه در قلب کوههای نیشاپور واقع است و بر طبق این حکایت اسب سفیدی دارای دست و پای ریز و کفل گرد شبیه بگورخر از دریاچهٔ نامبرده بیرون آمد و شاه بگرفتن آن فرمان داد ولی هیچکس موفق باینکار نگردید؛ آخرالامر خود شاه زینی برداشته بنزدیك اسب رفت و او آرام گرفته ابداً شرارتی ازوی بروز نکرد ، حتی شاه وقتیکه زین برپشت وی نهاد و تنگش رامحکم بست این جانور مهیب و شریر هیچ تکان نخورد بلکه محکم برجای خود ایستاده بود ولی همینکه بعقب وی رفت یکدفعه او بجنبش آمده مانند رعد بنای غرش را گذاشت وبا هردو پاو سمهائی که مثل سنگ سخت بود چنان بشاه نواخت که سرش باتاج کیانی بخاك افتاد و اسب بعد

۱- مراد **آریوس** اسکندریه بوده است که در ۳۳۶ میلادی درگذشت . وی منکر الوهیت مسیح بوده است . (مترجم)

از این بدریاچه رفته اثری از او معلوم نشد.

جانشینی بهرام گور بقهر و غلبه

بعد از مرگ **یزدگرد** اول بزرگان ایران در نظر داشتند که هر دو فرزند او **بهرام** و **شاپور** را از سلطنت ایران محروم بدارند. **بهرام** برای اینکه در میان اعراب صحرا نشوونما یافته بود قابل سلطنت نمیدانستند و دیگریرا ببهانهٔ اینکه ارمنستان را رها کرده بفکر تاج و تخت افتاده است شایستهٔ اینمقام نمیدیدند، ولی **بهرام** که دارای شخصیت و مردی بود با نیروئی از اعراب بر بزرگان ونجبای کشور فایق آمده و آنان را بدون خوف از جنگ داخلی مطیع و رام نمود. بنابر افسانه های ایران، **بهرام** تاج را مابین دو شیر ژیان نهاده و بمدعی خودش **خسرو** که پسر عم وی و از طرف نجبای مملکت انتخاب شده بود پیشنهاد کرد که هرکس تاج را از بین این دو حیوان درنده ربود سلطنت از آن او باشد. **خسرو** امتناع نموده و **بهرام** با جرئت وجسارتی که در تمام دورهٔ حیاتش مشهود بود برای تصرف آن کوشش نموده و بالاخره مظفر و کامیاب گردید.

لشکر کشی بر ضد روم ۴۲۰ - ۴۲۱ میلادی

این پادشاه جدید شکنجه و عذاب مسیحیان را که پدرش **یزدگرد** در سالهای اخیر سلطنت خویش بنا نهاده بود باحرارت جوش ادامه داده و در اینقسمت رفتار او بقدری بیرحمانه و سخت و شدید بود که جمع کثیری از مسیحیان ایران فراراً از مرز خارج شده تحت حمایت و حراست روم قرار گرفتند و این قضیه **بهرام** را بغضب آورده تسلیم رعایای خود را از دولت روم تقاضا نمود و پس از امتناع آندولت اعلان جنگ داد.

اینجا رومیها پیشدستی کرده جلوتر از حریف بجنگ شتافتند، آنها ازدجله گذشته ارز روم یکی ازولایات استردادی **شاپور** کبیر را مورد تاخت و تاز و قتل و خرابی قرار دادند. رئیس آنها **اردابوریوس**[1] از نسل آلان بهبین النهرین رو آورده نصیبین را محاصره کرد. هرچند **بهرام** با سپاه عظیمی بخلاصی آنجا شتافت و رومیان

[1] -Ardaburius

عقب نشستند. **موسی‌خورن**[1] (نویسندهٔ ارمنی) ذکر میکند که **بهرام** خود بشخصه مدت سی روز تئودوزیوپولیس (ارزروم حالیه) را که از ولایات ارمنستان روم بود در محاصره داشته است و مطابق بیان نویسندهٔ بالا ایرانیان از مدافعات سخت اسقف شهر و مجاهدات شدید او صدمه و آسیب دیده دست از محاصره کشیدند، این مرد نه فقط مدافعین را تقویت و تشجیع نموده بلکه منجنیق بزرگی تعبیه کرد و یکنفر از شاهزادگان جنگی ایران را بقتل رسانید.

بهرام با سردار رومی قرار گذاشت که هر کدام پهلوانی از خود بمیدان بفرستد تا تن بتن با هم نبرد کنند (و پهلوان هر طرف که کشته شد آنطرف مغلوب شناخته شود) از طرف رومیها یکنفر گوت موسوم به **آریوبندوس**[2] انتخاب شده و نامبرده بر حریف ایرانی خود فایق آمده و او را بقتل رسانید و **بهرام** نیز قرار داد مزبور را پذیرفته عقب نشست. در این اثناء **اردابوریوس** دربین النهرین تمامی سپاه ایران را که گرفتار دامی کرده بود نابود ساخت. اعراب متفق ایرانیان نیز تلفات و خسارات زیادی دیدند و بالنتیجه **بهرام** حاضر برای صلح گردید و فرستادهٔ رومی را بحضور پذیرفت. در اینموقع نیروی جاوید یا فوج روئین تن مغرور به التماس اجازه خواستند که برای آخرین بار بر رومیان حمله ببرند و امیدداشتند که در اثناء مذاکرهٔ صلح رومیان را از پای در آورند، چنانچه در ابتدا موفقیتی هم حاصل نمودند اما بزودی سپاهیان تازه نفسی بکمك نیروی روم رسیده سپاه جاوید را تا آخرین تن نابود ساختند.

صلح با روم ۴۲۲ میلادی

شرایط این عهد صلح که در ۴۲۲ میلادی انعقاد یافت در دست نیست ولی تصور میرود که نه تنها به مسیحیان درپناهنده شدن بروم اجازه داده شد بلکه **بهرام** هم موافقت کرد که از شکنجه و عذاب مسیحیان دست بردارد. ازطرف دیگر زردشتیان نیز از اذیت و آزار رومیان ایمن گردیدند. **گیبون** راجع باین جنگ مینویسد که اسقف آمد تمام ظروف (طلا و نقره) کلیساهای حوزهٔ خودش را آب کرده

۱- چون **امیانوس مارسیلونوس** کتاب ذیقیمت خود راتا سال ۳۷۸ میلادی سال جنك ادرنه، ختم کرده ناچار در بیان وقایع اندوره از منابعی استفاده شده که اعتبار آنها دردرجهٔ پائین است (مؤلف).

۱ - Areobindus.

فروخت و از پول آن هفت هزارتن اسیر ایرانی را خرید و بنزد **بهرام** فرستاد. ممکن است این کار خیر و اقدام شرافتمدانهٔ یك نفر مسیحی حقیقی مؤثرواقع شده وشاهنشاه ایران را راغب کرده است که از شکنجه و عذاب مسیحیان خودداری کند و این رویه را موقوف دارد که آن همانقدر که بیرحمانه بود خلاف مصلحت و سیاست هم بوده است.

اعلان استقلال کلیسای شرقی ۴۲۴ میلادی

این تعاقب و اذیت و آزار ها یك نتیجهٔ مهم دربر داشته‌وسبب گردید که پیشوایان کلیسای شرقی فهمیدند که بهترین طریق برای آنها اینست که ازکلیسای روم غربی جدا شوند.بالاخره در سال ٤٢٤ میلادی‌مجمع **دادیشوع**[1] منعقدگردید و از جاثلیق **دادیشوع** تقاضا شد که با لقب بطریق تاج‌خلافت مسیح‌را برسر نهاده خود را از کلیسای روم غربی‌مجزی بداند و مقرر شد که در آتیه از وی کاملاو بدون مراجعه به پطریك های‌غرب‌اطاعت و فرمانبرداری شود و این سیاست نتایجی بس سودمند بخشید، چه از این تاریخ‌به‌بعد کمتر از اذیت و آزار مسیحیان چیزی شنیده میشود.

تبدیل ارمنستان ایران به والی‌نشین ۴۴۸ میلادی

در همین سال که قرارداد با روم بسته‌شد **بهرام** که شکست‌اودر جلو تئودوزیوپولیس موقعیت وبرادرارمنستان ایران ضعیف و متزلزل ساخته بود ناگزیر شد مسئول اهالی را اجابت کند، لذا یکی از پسرهای **بهرام‌شاپور** را بسلطنت ارمنستان ایران تعیین کرد، ولی اشراف و رجال گردنکش کشور باز خوشنود نشدند و بنای شکایت را گذاشتند تا بعد از شش سال کشمکش و منازعات داخلی التماس کردندکه یکنفر ساتراپ یا استاندار ایرانی برای آنجا تعیین گردد. این خواهش آنها پذیرفته شد و استقلال محدودی هم که ارمنستان ایران داشت بدین ترتیب بدست لیدرهای خودش خاتمه‌پیدا کرد، تذکراینمطلب‌خالی‌از اهمیت نیست که **اسحق** خلیفهٔ ارمنستان با این عمل‌انتحار سیاسی که آن یك ملت مسیحی را تحت سلطه و بندگی یك ملت زردشتی آورد جداً

1 - Dad Ishu

مخالفت کرده و برای جلوگیری آن بسیار کوشش کرد .

ظهور هیاطلة

چنانکه در سابق ذکر شد[1] یوئه‌چی‌ها سك ها را در ۱۶۳ قبل ازمیلاد ازمسکن مألوف خودشان واقع در حوزهٔ تاریم محروم و بیرون کردند . در ۱۲۰ قبل از میلاد سك هـا را مردمان یوئه‌چی از باختررراندند و آنها در آنجا مسکن گزیده و آن تا چندین پشت مرکزآنان باقیماند . در ۳۰ قبـل از میلاد یکی از طوایف یوئه‌چی موسوم بکویشانگ طوایف‌دیگر را مطیع کرده‌دولتی تشکیل داد و این طـایفه نزد رومیها معروف بکوشان میباشد، **آنتونی** هیئتی‌بسفارت بنزد این طایفه فرستاد و رؤسای کوشان درزمان فرمانفرمائی **اوگوست** بروم رفته‌اند. کوشان بتدریج رو بانحطاط نهاده و بجای وی نژاددیگری بروی کار آمد که نزدچینیها موسوم به‌یتا و رومیها ویرا افتالیت یاهونهای سفید خواندند و اما نزد ایرانیها معروف به‌هیتل یا هیاطله میباشد . اسامی سه‌گانهٔ بالا (چینی ، رومی ، ایرانی) ازقرار معلوم از کلمهٔ یتالیت[2] مأخوذ میباشد که بمعنی رئیس است . بهر حال این واردین جـدید یعنی هیاطله با یوئه‌چی‌ها هرچند قرابت نژادی داشتند اما از آنهائیکه بیرون شان کـرده بودند بکلی مغایر و ممتاز بوده‌اند، باری این طایفهٔ قوی و زورمند در ۴۲۵ میلادی‌از جیحون عبور کرده بخاك ایران بنای تاخت وتاز را گذاشتند و بنابقول مورخین‌ایران هجوم آنها سبب اضطراب عظیمی‌در ایران گردید .

لشکر کشی بهرام گور برضدهونهای سفید

بهرام بظاهر چنین مینماید که از خبر هجوم هیاطله دست و پایش را گم کرده است، چه بجای اینکه بجمع آوری کلیهٔ قوای مملکت بپردازدبقصد شکار بطرف آذربایجان‌روانه شده‌اعتنائی به مستدعیات‌یاتوبیخات وزرا و اعیان دربار خود ننمود، لیکن‌بمحض‌اینکه داخل‌زنجیره جبال‌البرز گردید (و باصطلاح رد گم کرد) او حرکت خود را فوق‌العاده سریع و تند نمود ، قوائی فراهم کرده و رو بمرز شرقی آورد ، حرکات یا توجه و انتهاضش‌را کاملا

---

۱ ـ در فصل ۲۹ کتاب .

۲ـ Ye-tai-li-to.

مخفی داشته بطوریکه احدی از مقصدش اطلاع حاصل نکرد. او طرح شبیخونی ریخت و در تاریکی غفلة بدشمن حمله کرد و در اینقسمت او نقشی را بکار برد که آن بیك اندازه مشابه با نقش **جدعون**[1] بوده است که برای غلبهٔ بر مدیانی‌ها به شکستن کوزه و سبوها مبادرت کرد. **بهرام** نیز انبان ها را پر از سنگریزه نموده بگردن اسبان آویخت، او کاملا دشمن را غافلگیر کرد که نتوانست دست و پای خودرا جمع کند واسبهانیز بکلی وحشت کرده بنای رمیدن و فرار را نهادند. خلاصه خان و بسیاری از سران و افسران او را کشته و زوجهٔ معتبر خان را دستگیر کرده غنائمی فراوان بدست آورد. برای تکمیل فتوحات خویش **بهرام** هیاطله را تا آنطرف جیحون راند و بار دیگر شکستشان داده مجبور ساخت که تقاضای صلح نمایند، در صحت واقعی این لشکرکشی **بهرام** هیچ جای شبهه و تردید نیست چه ولایات شرقی ایران بعد از این تا اواخر سلطنت طولانی این پادشاه کاملا امن بوده است و در عین حال ایران تا چندین نسل معرض خطر حمله و هجوم این صحرانشینان وحشی بوده و آن، خیال فرمانروایان این کشور را بخود مشغول میداشته است.

حکایت لشکرکشی **بهرام** را بهند که میگویند پادشاه هند سند و مکران را در عوض خدمات او برعلیه دشمن مشترك تقدیم کرده است نمیشود معتبر دانست اما اصل قضیه را من تصور میکنم که تا اندازه‌ای متکی بمدارك تاریخی باشد و درهرصورت این مطلب در ایران انتشار دارد که **بهرام** بطوریکه **فردوسی** هم نقل میکند دوازده هزار لوری با خود از هندوستان بایران آورد که تا وسایل و اسباب رقص و آواز را برای ملت او آماده کنند وبنا بعقیدهٔ جمعی کولیها از نسل آنها میباشند.

بهرام گور شکارچی ماهر و زبردست

احساسات یا مهرو علاقه‌ای که ازطرف ایرانیان نسبت‌به **بهرام** هنوز ابراز میشود از اینجهت است که او همیشه و در تمامی اوقات نمونهٔ یك شکارچی مقتدر باقیمانده و آن تا این پایه‌است

---

[1] - خوانندگان اگر از تفصیل آن بخواهند مطلع شوند به «سفرداوران» توراة باب ٦ و ٧ مراجعه کنند. (مترجم)

که او به «گور» تنها جانوری که شکارش مورد علاقهٔ وی بود مکنی شده و آن همیشه با اسمش بطور غیر قابل انفکاك همراه است. او در آخر کار در نزدیکی اسوپاس، جنوب عربی آباده در تعاقب حیوان نامبرده در یك ریگ روان با نا تلافی نقد حیاتش را از کف داد. چنانکه **عمرخیام** در اینباب گفته است.

بهرام که گور میگرفتی همه عمر   دیدی که چگونه گور **بهرام** گرفت



۴۷ - طرف نقرهٔ بهرام گور

کارها و خصال بهرام گور

سلطنت و حکم فرمائی این پادشاه بزرگ را میتوان چنین خلاصه کرد و گفت که او جنگ غیرموفقانهٔ با روم را باشرایط آبرومندی خاتمه داد قانون عدل و داد را بدون تبعیض مجری داشت زراعت و کشاورزی، دانش و ادب، پیشه و هنر را ترویج نمود عشق به شکار و تفرح هیچوقت او را از انجام وظیفه باز نداشت و هنگام وفاتش در ۴۴۰ میلادی ایران در اوج قدرت و عظمت بوده است.

یزدگرد دوم و لشکر کشی او بر ضد روم وهیاطله

جانشین **بهرام گور** پسرش **یزدگرد** دوم بود که در ٤٤٠ میلادی بتخت نشست، او بعد از جلوس، ظاهراً بواسطهٔ بعضی تجاوزات مأمورین سرحدی روم باندولت اعلان جنگ داد. **تئودوسیوس**[١] امپراطور فوق‌العاده مایل بکناره گیری از جنگ بوده و نماینده‌اش در دربار ایران موفق شده قراردادی بست که بموجب آن هیچیك از دولتین در نزدیکی مرز مشترك دژ یا استحکاماتی بنا نکنند و شرایط دیگری نیز بوده که از جمله یکی اینکه دولت روم مبلغی سالانه بدولت ایران تأدیه کند و دولت اخیر در مقابل در دربند قفقازیه، نقطه‌ای که بر آمدگیهای کوه قفقاز بدریای خزر کشیده شده است پادگان قوی نگاهدارد. **یزدگرد** بعد از این بمرز های شرقی خود متوجه شده و از ٤٤٣ تا ٤٥١ میلادی جنگ‌هائی با هیاطله کرده که درظرف اینمدت ظاهراً دومرتبه هم از آنها شکست خورده است.

شکنجه و عذاب اهالی ارمنستان و بین النهرین بامر یزدگرد

مؤبدان چنانکه انتظار میرفت پیوسته اصرار میورزیدند که باید ارمنستان از دیانت مسیح صرفنظر نموده بکیش قدیمی خود برگردد. در این جای تردید نیست که برای مصالح مملکت هم این امر که یك کشور کوهستانی نسبت بروم مسیحی لاینقطع بنظر مودت و دوستی نگاه کند مضر و زیان بخش بود و لذا اینطور تصمیم گرفته شد که ارمنستان را از راه سلم و آشتی و مهر و محبت بطرف ایران جلب و دوست صمیمی وی نمایند، برای اجرای اینمنظور **مهرنرسی** وزیر **یزدگرد** با اختیارات و دستورات مخصوص بدانجا فرستاده شد ولی او بطورکلی در مأموریتی که داشت بهره‌مندی نیافت، پس از آن نیرو بکاربرده شد وارمنستان در آخر کار بدودستهٔ مخالف منحل گردید و نتیجه این شد که پس از چندین سال نزاع و جنگ در ٤٥٥ یا ٤٥٦ دستهٔ مسیحی مغلوب وخلیفه **یوسف** شهید شد وبقیهٔ جنگی‌های مسیحی ازارمنستان بروم فرار کردند. شکنجه و عذاب مسیحیان شیوع یافته و تابین النهرین دامنهٔ آن امتداد پیدا نمود. ما

---

١ -Theodosius.

میدانیم که یحیی مطران با هزاران مسیحی در کرکه واقع در مغرب حلوان کشته شدند و کرکه امروز موسوم بکرکوت میباشد. ذکر اینمطلب خالی از فایدهٔ تاریخی نیست که هنوز همه‌ساله عده‌ای از مسیحیان در کلیسای محقر واقع در تپهٔ کوچك خارج شهر برای یاد آوری کردن از این شهدای مسیحی که این محل بخون آنها رنگین شده است احتفال مینمایند.

غصب سلطنت توسط هرمز درسال ۴۵۷ و برانداختن او بدست فیروز در ۴۵۹ م

یزدگرد دوم در سال ٤٥٧ میلادی درگذشت. پسر کوچکش **هرمز** در غیاب برادر بزرگتر خود که حاکم سیستان بود تاج و تخت را تصاحب نمود و **فیروز** که از این قضیه آگاه شد فرار کرده بهون های سفید پناه برد و آنها هم‌ویرا نیك پذیرفته با لشکری مجهزش کردند که بمدد آن او **هرمز** را شکست داده و دستگیر نمود، پس از این فتح بسمت البانی ولایات واقعهٔ در مغرب دریای خزر رهسپار شد و آن ولایات را که استفاده از جنگ داخلی نموده شورش کرده‌بود دوباره بتصرف در آورد. این پادشاه براثرحسن کفایت و لیاقت ذاتی در اداره و تمشیت امور معروف بوده است. ازجمله مینویسند که درزمان پادشاهی او کشور ایران ازرودجیحون تا دجله چندین سال دچار قحط وغلا گردید و آفت مجاعه و گرسنگی سرتاسر ایران را تهدید بمرگ نمود، ولی این پادشاه لایق از تمام جوانب و اطراف خواربار بایران وارد نموده ودرنتیجهٔ این اقدامات اهالی ازخطرجانی محفوظ مانده وکسی ازگرسنگی نمرد.

اولین مصاف فیروز با هون‌های سفید

عمدهٔ آشفتگی وتشویش خاطر **فیروز** چنانکه در حالات اسلاف او دیده شده محاربات باهون های سفیدبوده است. اودرجنگهای نخستین کاری از پیش نبرد و لذا از در مسالمت در آمده عهد صلحی منعقد ساخت که یك شرط آن این بودکه یکی از دختران خود را به **خوشنواز** (لقب فارسی سلطان هیاطله) ازدواج کند. **فیروز** دشمن مهیب خودرا جاهلانه تحقیر و اهانت کرده کنیزکی رابجای بنات سلطنتی برای او فرستادواین شیادی وقتیکه کشف شد موجب تنفروخشم وغضب زایدالوصفی گردید. **خوشنواز** برای تلافی کردن ازاین

اهانتی که باو شده بود از **فیروز** درخواست کرد که چون جنگی با طوایف همسایه برای او پیش آمده است افسران چندی برای اداره و دادن دستور باو بدهد. شاهنشاه ایران سیصد تن از افسران و سرداران خود را بخدمت **خوشنواز** فرستاد و او هم کلیهٔ آنان را پس از ورود گرفته عده‌ای را بقتل رسانید و بعد بقیهٔ آنان را دست و پا و گوش بریده بنزد **فیروز** فرستاد و پیغام داد که سزای پادشاه ایران در مقابل جسارت و اهانت بخاندان سلطنتی هیاطله همین بود که بسرداران و صاحبمنصبان او رسید.

بعد از وقوع این قضیه دوباره جنگ درگرفت و **فیروز** اردوگاه خود را شهر گرگان قرارداد. من خودم در نزدیکی این بلد خرابه های دیواری را که از شمال رودخانهٔ گرگان به‌سمت بحر خزر ممتداست دیده‌ام. بعقیده **راولینسن** [1] این دیوار حصاری بوده که **فیروز** برای مدافعهٔ از هیاطله ساخته است. حالا این دیوار به‌سد اسکند یا قزل‌الانگ (دیوار قرمز) معروف است. از این نقطه **فیروز** بکشور دشمن حمله‌بردولی چنان منهزم و مجبور بفرار شد که سر از پا نشناخته و سراسیمه بدرهٔ سراشیب و پر درختی پناهنده گشت. هیاطله پس از آنکه پادشاه ایران با تمام قوا در دره پناهنده گردید ویرا محاصره نمودند **فیروز** از موقعیت خطرناك خود خبردار شده پیشنهاد صلح نمود. شرایط سهل و ملایمی ازطرف هیاطله اظهار گردید. قرارداد صلح بسته شد مشروط بر اینکه آن اولا دائمی باشد و دیگر **فیروز** بایستی برای اقرار به آقائی پادشاه هیاطله سجده کند [2]. **فیروز** مجبوراً تن بقضا داده این شرط را هم پذیرفت لیکن او بدستور مؤبدان هنگام طلوع آفتاب بطرف مشرق سجده کرد که برای پرستش ایزد ایران سجده کرده باشد نه برای مخلوق فانی.

شورش ارمنستان ۴۸-۴۸۱ م

مأمورین رسمی ایران با بومیهای ازدین برگشته بقدری درزردشتی کردن ارمنستان اصرار ورزیدند که بالاخره آنکشور آمادهٔ انقلاب گردید. اتفاق افتاد **فیروز** بدست طایفهٔ کوشان که آنوقت

---

۱ ـ جریده ر، ج، س، شماره ژانویه سال ۱۹۱۱ (مؤلف).

۲ ـ بنا بگفتهٔ **طبری**، **فیروز** در یك بیابانی بدام افتاد و بدینطریق تقریباً تمام لشکریان خود را از دست داد (مؤلف).

در ولایات ساحلی بحر خزر سکنی داشتند شکست خورد و این، موقع مناسبی به‌ارامنه داده شروع بشورش و بلوا نمودند. ارتاگزاتا را تسخیر کرده و **ساهاک** نام ازخانوادهٔ نجیب باگراتید رابشاهی برداشتند. درسال آتی دو دسته از قوای ایران برعلیه‌ارمنستان و ایبری هردو بعملیات پرداختند. پادشاه ایبری ظاهراً با پادشاه ارمنستان درشورش برضد ایران موافقت کرده بود لیکن در آخر با او غدر نموده و سبب شد که ایرانیان قشون ارمنستان را مغلوب نموده وپادشاه آنها کشته شد. **واهان** رئیس کل قوای ارمنستان فرار کرده و تا مدتی متواری بود ولی مرگ **فیروز** وضعیت را تغییر داده و مجدداً آئین مسیح در قلمرو ارمنستان حکمفرما شد.

شکست فیروز از هون های سفید و مرگ او ۴۸۳ م

فیروز از اهانتی که باو از طرف **خوشنواز** شده بود سخت‌در رنج بوده و دائما در صدد بود که‌این کسرراجبران واین‌لک‌را ازخود پاک کند. چون اینمطلب در عهدنامه ذکرشده‌بوده که‌نباید او هیچوقت با نیروی خود از ستونی که معین شده تجاوز کند ولذا برای رفع این محظور و اینکه نقض عهد نکرده باشد امر داد که ستون را از جای کنده همه جا پیشاپیش‌سپاه حرکت دهند و او با نیروی عظیمی که از جمله پانصدفیل جنگی نیزبوده‌بطرف مشرق روانه شده‌به‌بلخ‌رفت که‌درآنجا هون‌ها منتظروی بوده اند. سپاهیان ایران وقتیکه بدشمن نزدیک شدند از آنها تقاضا شد که نقض عهد نکنند و از عواقب آن حذر کرده با آنها داخل جنگ‌نشوند و این بنا بقول **طبری** سبب شد که نیمی از سپاهیان **فیروز**را ز وی جدا شده و او با بقیهٔ سپاه خود حمله برد و درخندقی که در سرراه لشکر کنده و روی آنرا باچوب ونی پوشانیده بودند افتاده همگی واز آنجمله خود **فیروز** تلف گردیدند و بدین‌ترتیب‌دورهٔ سلطنت طولانی این پادشاه که‌در میان‌هم‌میهنانش بشجاعت‌معروف است‌بعد ازیک‌سلسله شکست ومغلوبیتهائی‌خاتمه‌یافت.

ایران خراج گذارهون‌های سفید ۴۸۵ - ۴۸۳ میلادی

بعد از **فیروز** برادرش‌و **لگاش** که یونانیهااو را **بلاس** مینامند برتخت نشست، وی بدواً برفع‌غائله هیاطله پرداخت وفرماندار سیستان‌را مأمور کرد که‌با **خوشنواز** عهد صلحی منعقدسازد،

نامبرده برای اینکه در مذاکرهٔ صلح کامیاب گردد قوای زیادی جمع آوری کرده و بالاخره فرزی و مهارتی که از خود در تیراندازی نشان داد پادشاه هیاطله را حیران و مشوش ساخته آنوقت وارد مذاکرهٔ صلح گردید و در این مذاکره تا این اندازه موفقیت حاصل نمود که **خوشنواز** حاضر شد اُسرارا با غنائم فراوانی که از سپاه ایران گرفته بود رد کند مشروط براینکه پادشاه ایران سالیانه مبلغی خراج بدهد و از قرار معلوم این خراج تا مدت دو سال هم پرداخت میشد.

قرارداد با ارمنستان

ولگاش (**بلاش**) که جداً طرفدار صلح بود توجه خود را بعداز این بطرف ارمنستان معطوف داشت. **واهان** (سردار ارامنه) برای انعقاد قرارداد صلحی بین ایران و ارمنستان شرایطی پیشنهاد نمود که از آنجمله آتشکده هائی که در ارمنستان بنا شده تماماً خراب شود. ارامنه در پیروی دین مسیح مطلقاً آزاد باشند و نیز فرمانی دائر برآزادی درمسائل مذهبی بوده است. **بلاش** پیش از اینکه این پیشنهادات بامضای او برسد گرفتار جنگ داخلی گردید، توضیح اینکه **زادن** یکی از پسرهای **فیروز** بدعوی تخت وتاج برخاسته و بنای انقلاب وآشوب را گذاشت. **واهان** با یکدسته از قشون جرار سوارهٔ ارمنستان بیاری پادشاه شتافت و در نتیجه حریف شکست خورده مغلوب گردید. اینجا **بلاش** بواسطهٔ کمکی که از **واهان** باو شده بود قرار داد مزبور را امضاء کرد و چیزی نگذشت که **واهان** حکمران ارمنستان گردید و ارمنستان و ایبری در آنوقت برای نخستین بار از دولت ایران راضی و با وی باطناً همراه شدند.

مباحثات بین مسیحیان ایران در اصول عقاید

در اثنای سلطنت **فیروز** مسئلهٔ بحث وجدال در ذات یا حقیقت خدا بار دیگر دنیای مسیحیت را متزلزل ساخته وکلیسای ایران هم در این مباحثات طرفیت پیدا نمود. من این مباحثات و منازعاتی را که در مسائل مربوطهٔ به الهیات شده نمیخواهم بتفصیل مذکور دارم، لیکن از نظر اهمیت سیاسی آن‌ها لازم دانسته شرحی بر سبیل اختصار در اینجا بنظر خوانندگان برسانم.

در مجمع نیقیه اینموضوع مطرح بحث شده و آن بالاخره بدق[3] و لعن یا انهدام مذهب **آرین** خاتمه پیدا نمود ولی در صدهٔ پنجم میلادی نزاع مزبور تجدیدشده و دنیای مسیحیت در اصول عقاید بدو قسمت زیر منقسم گردید : آیا **عیسی** دارای دو طبیعت بوده یا یك طبیعت ؟ و بعبارت دیگر آیا جنبهٔ خدائی و بشری **عیسی** مطلقاً از یکدیگر منفصل بوده است و یا وحدت داشت ؟ و دیگر آیا **مریم** مادر خدا بود ویافقط مادر **عیسی** جنس بشر؟ **نسطوریوس**[1] که در ۴۲۸ میلادی در قسطنطیه بطریق بود قائل شد که **مریم** مادر **عیسی** بوده است نه مادر خدا و اینکه دو حقیقت ودو شخص در اینجا وجود داشته٠ **سیریل**[2] اسقف اسکندریه در مجمع سوم کلیسا که آن‌در ۴۳۱ درایفسوس[3] منعقدگردید نفوذپیدا کرده این اصل را با دوازده ایراد رد کرد و پیروان آنرا محکوم ساخت . در اینجا کشیشان او بمخالفین خود حمله برده و مجمع مزبوررا بدرجه‌ای از اعتبار انداختند که آن معروف بمجمع راهزنان گردید .

در مجمع چهارم این کلیسا که در ۴۵۱ در شالسدون[4] منعقد گردید اصل یا عقیدهٔ « یك شخص‌دارای دو طبیعت» و نیز تفوق مقرخلافت پاپ در این مجمع قطعی و مسلم گردید ، اما در امپراطوری روم شرقی افکار و احساسات عمومی‌کلیهٔ متمایل به«حقیقت‌واحده» بودداست . این مذهب وحدت تا مدتی در کلیسای بینرانس رواج داشت و این همان عقیده، واصلی است که کلیسای ایران با آن تماس پیدا نمود .

زمانیکه **اباس**[5] اسقف بامر مجمع راهزنان تبعید گردید یکنفر **برصوما**[6] نام از اهل ادسا را نیز بااواخراج کردند. اسقف نامبرده وقتیکه در مجمع شالسدون‌تبرئه شده و بمحل‌خویش‌برگشت **برصوما** هم بااو مراجعت نمود. بعد ازمرگ اسقف‌نامبرده در ۴۵۷ میلادی **برصوما** به میهن خود ایران برگشت و اسقف نصیبین گردید . او دارای استعداد زیاد ولی قدوسیت کمی بود ، وقتی که بطریق در طی نامهٔ خودش بیکی از

۱ ـ ساختمان روحی **نسطوریوس** را از اولین نطقی که جلو **تئودوسیوس** امپراطور کرده میتوان فهمید چه بوده است او چنین میگوید تو اهل بدعت و ضلال راازبیخ و بن برکن من ایرانیان راباشمااز میان خواهم برداشت (مؤلف).

۲- Cyril. ۳- Ephesuse. ٤-Chalcedon. ٥- Abas. ٦- Bar-Suma.

اسقفان روم این عبارت را درج کرد که « خداوند ما را گرفتار دولتی کرده که ملعون است » **برصوما** که نامه بدستش افتاده بود آنرا به **فیروز** رسانید و بالاخره نویسنده‌را گیر انداخته و سبب شد که او بقتل رسید.

از اینوقت **برصوما** نهایت اقتدار را در کلیسا پیدا نمود. وی با قوای سلطنتی عازم سفر شد تا این اصل را که « مسیح دو طبیعت مجزی از یکدیگر داشته » بر قرار کند.[1] ممکن‌است **فیروز** پی باین نکته برده که استقرار این‌عقیده درایران سبب میشود که کلیسای ایران از کلیسای قائل به‌طبیعت[2] واحدهٔ **مسیح** جدا شده تفرقه بین آن ها پیدا خواهد شد و لذا **برصوما** را تقویت و تشویق میکرد، چنانکه مشارالیه آزادانه اعمال جبر و زور مینمود. از طرف دیگر معلوم میشود که اصول او عموما مورد پسند اهالی بوده و بحسن قبول آنرا تلقی مینمودند زیرا که میدیدند با قبولی آن ازکلیسای قسطنطنیه جدا شده و در نتیجه از دشمنی و زجر و آزار دولت ایران ایمن و آسوده خواهند زیست و همینطور هم واقع شد.

یك قانون مهم دیگری‌که او آورد این بود که اجازه داد کشیشان ازدواج کنند و افکار و خیالاتی که راجع به رهبانیت و تجرد بین فرقهٔ کشیشان رواج داشت همه را از میان برد. در اینجا ممکن است گفته شود که نفوذ عقاید و خیالات عاقلانه و معتدلانهٔ زردشتی هم ولو این نفوذ مادی بود در اینمسئله یعنی در الغاء رسم تجرد تاثیر داشته است. امروزه این‌رسم خلاف منطق‌در کلیسای آشوریها شایع‌میباشدونسطوری‌-های ساکن بین بغداد و رضائیه که باسم فوق خوانده میشوند معتقدند که کشیش ممکن است ازدواج کند برخلاف اسقف ها که اززناشوئی اکیدا ممنوع‌میباشند.

یك کارمهم دیگری که بدست **برصوما** صورت‌گرفت این بود که در ۴۸۹ میلادی وقتیکه **زنو**[3] امپراطور مدرسهٔ ادسا مرکز تعلیمات مذهب نسطوری را بست اینمرد

---

۱ - مقصود این است‌که او تمام کلیساها را دیده وآنها را نسطوری‌گرداند (مترجم).

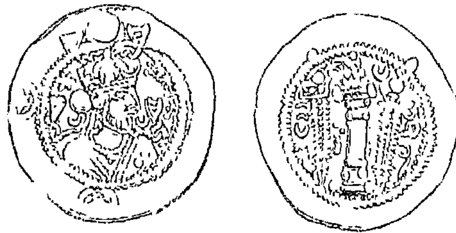
۲ - معنای آن این است که کلمهٔ خدا کاملا در رحم **مریم** باجنبهٔ بشری‌متحد گردیده‌وفقط یك شخصیت ازآن پیدا شد (مترجم).

۳ - Zeno

فوراً مدرسهٔ نامبرده را در نصیبین دائر ساخت و این همانطور که **ویگرام** مینویسد خدمت بسیار عالی و مهمی بود که او انجام داد، چه اعراب که بوسیلهٔ آنها در قرون وسطی علم و ادب در اروپا شایع گردید از نسطوریها تعلیم گرفته و علوم آنها از همین سرچشمه آب میگرفته است و بدینجهت **برصوما** یك حق بسیار بزرگی بر ما دارد.

در خاتمهٔ این بیان مختصر میگوئیم که ارمنستان در مجمع و اغارشاپات[1] (پایتخت قدیم که حالیه آنرا اکمیادزن[2] گویند) که آن در ۴۹۱ منعقد گردید رسما از مجمع شالسدون قطع رابطه کرده ودر نتیجهٔ آن، موافقت خودش را ظاهرا با عقیدهٔ باینکه حضرت **عیسی** دارای طبیعت واحده بود اعلام داشت لیکن در حقیقت از اعتراف به تفوق بطریق قسطنطنیه امتناع ورزیده وخود را از این قید آزاد ساخت و این اعلام، ارمنستان را سوا کرده چنانکه تا بامروز هم ازهر کلیسای دیگری علیحده و جدا میباشد.

1- Vagharshapat. 2- Echmiadzin.



قباد

فصل سی و نهم

مغلوب شدن هونهای سفید

بعد از گذشتن از بیابان و باتلاق و نیزار ، آنها (هون‌ها) داخل جبال شده پس از پانزده روز طی طریق بسرحد ماد رسیدند . . . آنها در جلگه به آرتش ایران برخوردند ، این جا از بارش تیر هوا تیره شده ناچار از جلو نفرات دشمن عقب کشیدند . «گیبون، انحطاط و سقوط»

جلوس قباد ۴۸۷ میلادی

قباد (که اصل آن کواد بوده است) بعد از کوشش های بی‌ثمر به‌هونهای سفید پناه برده و ازطرف **خوشنواز** نیك پذیرفته‌شد ، لیکن بعد از سه سال از تاریخ ورودش نیروئی آماده و حاضر شد که او را در اثبات دعوای خودش کمك کنند وچنین معلوم میشود که این تغییری که در سیاست رویداده برای این بوده که **بلاش** از پرداخت خراج سالانه تخلف نموده است . اتفاقا دراینمورد هیچگونه انقلاب یا جنگ داخلی بیش نیامد ، چه آن پادشاه در ٤٨٧ میلادی موقع مناسبی درگذشت و یا بقولی کور شده‌واز لیاقت سلطنت افتاد و بالاخره **قباد** شاهنشاه شناخته شد .

لشکر کشی بر علیهٔ قوم خزر

اولین کار بزرگ سلطنت طولانی **قباد** همانا لشکر کشی بر علیه خزر ها وحشیانی بوده است که از راه قفقاز بدشت کوریا کورا

تاخت و تاز میکردند . این طایفه که عبارت از اتراك باشند تاثیرش در تاریخ ایران تا این اندازه است که دریای کاسپین را هنوز ایرانیها خزر[1] میخوانند ، بالجمله **قباد** این قوم را بآسانی و در همان حملهٔ اول شکست داده جمع کثیری را مقتول و غنائم زیادی هم بدست آورد .

ظهور مزدك

درست در همین زمان بود که **مزدك** که از اهل اصطخر و یا بقول **طبری** از مردم نیشاپور بود کیش و آئین تازه‌ای آورده هزاران نفوس را داخل آئین خویش نمود . آئین مزبور عبارت از اصول کمونیزم یا مذهب اشتراکی بوده است . بر طبق این اصول تمام مردم یکسان آفریده شده و همه حق دارند مساوات خودرا در دنیا برقرار داشته و از آن برخوردار باشند (یعنی از نعمتهای این جهان بالسویه بهره گیرند) و بنابرین مال وزن هر یك بایستی مشترك بین همه باشد ، وی علاوه در قسمت روحانیت و ترقیات معنوی تعلیمات سختی آورده که از آن جمله زهد و پارسائی ، اشتغال باوراد واذکار ، پرهیز از غذای حیوانی و محترم شمردن حیات حیوانات میباشد . او در اشاعت و انتشار عقاید و اصول خود نیرنگی بکار برد ، توضیح اینکه در زیر آتشکده حفره یا زیر زمینی بنا کرده و در آنجا تا بالای آتشکده لوله ای قرارداد وبدستیاری یکنفر از معتمدین خودش (که در زیرزمین نشانده بود) مدعی شد که من با این عنصر مقدس (آتش) مکالمه میکنم و با او صحبت میدارم ، چنانکه درحضور پادشاه این حیله را با کمال موفقیت انجام داده و در نتیجه **قباد** جلب شده در سلك مریدان او در آمد . پیروان این مذهب کارشان بر اثر همراهی پادشاه و ترویجی که از آن مینمود بدرجه‌ای بالا گرفت که حتی ارمنستان مسیحی از اذیت و آزار آنها بستوه آمده نزدیك بود سر بطغیان برداشته واز دست ایران برود .

خلع قباد و حبس او
۴۹۸-۵۰۱ میلادی

این پادشاه در نتیجهٔ گرویدن بعقاید و اصول **مزدك** طرف بی میلی و بغض اهالی واقع شده تا اینحد که بزرگان و سرکردگان آرتش بهمراهی رئیس مؤبدان برعلیه او گرد آمده و بالاخره او را از سلطنت

---

[1] ـ بکتاب حاضر، فصل دوم «بحر خزر» رجوع شود (مؤلف).

خلع کرده برادرش **جاماسپ** را برتخت نشاندند. باوجودیکه خشم مردم باندازه ای بود که قتل او را خواستار بودند معهذااین برادر از روی مهربانی راضی بقتل او نشده بالاخره مردم را ازاین خیال منصرف ساخته ویرا درقلعهٔ مشهور فراموشی زندانی کرد.

سلطنت ثانوی قباد ۵۰۱-۵۰۳

معذلك اوبدستیاری زنش که بقولی ویرا در جامه های خود پنهان کرده اززندان فرار کرد وبنزد هیاطله رفت و در آنجا از وی پذیرائی بعمل آمده بکمك و تقویت پادشاه آنجا بایران برگشت،

چون **جاماسپ** مقاومتی نکرد دوباره برتخت بنشست ، رعایای متمرد و سرکش دوباره سر اطاعت فرود آوردند، ولی این دفعه با **مزدك** رسما همراهی ننمود، هرچند باصول این مذهب هنوز علاقمند بوده و از پیروان او شمرده میشد.

جنك اول او باروم (بیزانس) ۵۰۳ - ۵۰۵

درسلطنت **قباد** صلح هشتاد سالهٔ با روم خاتمه پیدا نموده ویك سلسله جنگ های متوالی خونینی آغاز گردید. این جنگ ها ازقوای طرفین کاسته و هر دو رو بضعف نهادند وآن راه را برای فتوحات عرب باز کرد.

یکی از مواد صلحی که در ۴۲۲ بین **یزدگرد** دوم و **تئودوسیوس** دوم (تئودوز) امپراطور بیزانس انعقاد یافت و ما آنرا در فصل سابق مذکور داشتیم این بود که دولت روم سالیانه مبلغی بدولت ایران برای نگاهداشتن پادگان قوی در دربند به پردازد و سخن اینجاست که آن در تمام مدت صلح پرداخت نشده بود و **قباد** که بجهت انعام متفقین یا دوستان هیاطلهٔ خود احتیاج مبرمی به پول داشت لذا اقساط عقب افتاده را مطالبه کرد و **اناستاس** امپراطور متعذر شد که ایران چون در موقع خود مطالبه نکرده مرور زمان این حق را از میان برده است و بر اثر این جواب جنگ بین دولتین اعلان گردید.

دراین جا ابتدا ارمنستان روم هدف واقع شده و سپاه ایران ناگهان بانجا حمله برده و موفقیت کامل هم حاصل نمود. ارزروم چون غافلگیر شده بود تقریبا بلافاصله تسلیم گردید. **قباد** اینمملکت را بحال خرابی انداخته بطرف آمد (دیاربکر) روانه شد.

این محل بواسطهٔ محاصرهٔ آن بدست **شاپور** معروف بوده است ، دژ بزرگ آنجا

پس از هشت روز محاصره گرفته شد، گو این مقصود با دادن پنجاه هزار تلفات حاصل



۴۸- جام نقرهٔ ساسانی

گردید و سپس سر این کاه ها یکدسته از سپاهیان روم از حملهٔ **قباد** نابود گردید ولی

بدبختانه در این اثناء خبر رسید که هیاطله شمال شرق ایران هجوم بردند، ناچار پادشاه

بزرگ مصمم شدند از رسمیت اعتماد قوای خود را برداشته در ۵۰۳ بطرف خراسان

حرکت نمود، رومیان که از این قضیهٔ آگاه شدند قوی دل گردیده ازدجله عبور کردندو دیار بکر (آمد) و نصیبین هردو را محاصره نمودند. درین هنگام سفیری از طرف **قباد** رسید و تکلیف صلح نمود. رومیان که گرفتن آمد را مشکل خیال میکردندولی بیخبر از اینکه خواربار تمام شده وآرتش ایران بمضیقه افتاده است، پیشنهاد صلح را بمسرت قبول نمودند و خلاصه اینکه یکهزار پوند[1] طلا دادند و در عوض جاهای از دست رفته را باز پس گرفتند. عهدنامهٔ صلح در ۵۰۵ تنظیم شده و طرفین متعهد شدند که تا مدت هفت سال آنرا محترم شمرده بخاك یکدیگر دست اندازی نکنند.

آخرین جنگ با هیاطله ۵۰۳-۵۱۳ میلادی

جنگ بر علیه هیاطله تا مدت ده سال طول کشید و راجع به‌آن همینقدر میدانیم که **قباد** کاملا پیشرفت کرده اما از تفاصیل و جزئیات آن چیزی دردست نیست واز آنوقت این صحرانوردان وحشی و خطرناك درسیاست ایران اهمیتی که سابق داشتند آن اهمیت را بکلی از دست داده و نفوذشان بکلی خاتمه پیدا نمود چنانکه بعد از این (مثلا در دورهٔ **نوشیروان**) هروقت نامی از آنها برده میشود البته مهاجم نیستند بلکه مورد هجوم و حملهٔ شاهنشاه واقع شده‌اند. خلاصه‌خطر هون های سفید که سالها ایران را تهدید مینمود آن‌خطر از میان رفت.

قتل عام مزدکیان ۵۲۳

عدهٔ مزدکیان از زمان جلوس **قباد** روزانه در ازدیاد بود، ولی بعد این‌خیال برای آنها پیداشد که ممکن است بعد از**قباد** مورد تهدید واقع شده و جانشین او امر به قلع و قمع آنها کند موقع خود را متزازل و مخاطره آمیزمی پنداشتند و توطئه‌ای کردند که پادشاه را که آنوقت پیر بود مجبور کنند از سلطنت استعفا داده و آنرا بیکی از پسر هایش **فتاسارساس** وا گذارنماید، چه اوآئین **مزدك** را قبول نموده و قول‌داده بود که‌بعداز رسیدن بسلطنت آنرا مذهب رسمی مملکت کند. **قباد** که از این دسیسه وسازش آگاه شد ابتدا روی خوش نشان داده حاضر شد که از سلطنت کناره کیرد ولی بعد آنها

---

[1] ـ هزار لیبرای طلا بودولیبرا درحدود ٦٥ مثقال کنونی وزن داشت (مترجم).

را اغفال کرده تمام سران و بزرگان شان را درمجلس جشنی دعوت نمود تا بــا حضور همه تاج و تخت را به **فتاسارساس** واگذار کنند و پس از جمع شدن حکم کرد تمام آنها را از دم شمشیر گذرانیدند.

شورش در ایبری

قباد بعد از فراغت از جنــگ با هیاطله و نیز آسوده شدن از آشوب و انقلاب داخلی توانست توجه خود را بروابط و مناسبات با روم معطوف دارد. در این اثناء مواجه با انقلاب و آشوب ایبری شده ناچار از خیالی که داشت منصرف گردید و اما فتنه و آشوب ایبری و آن از اینجا ناشی شد که او ابلهانه روبهٔ تساهل مذهبی پیشینیان خودرا از دست داده به **گورجنس**[1] پادشاه ایبری فشار آورد که مذهب **مسیح** را ترك گفته دیانت زردشتی را قبول نماید **گورجنس** بروم ملتجی شده تقاضا نمود که در اینباب باو کمك کند، امپراطور هم و عدهٔ همراهی داده ولی در واقع بآن عمل نمود و درنتیجه **گورجنس** (گورگین) به لازیکا گریخت، همان محلی که مقدر بود بعد از کمی نمایشگاه جنگ بین این دو دولت بزرگ واقع گردد.

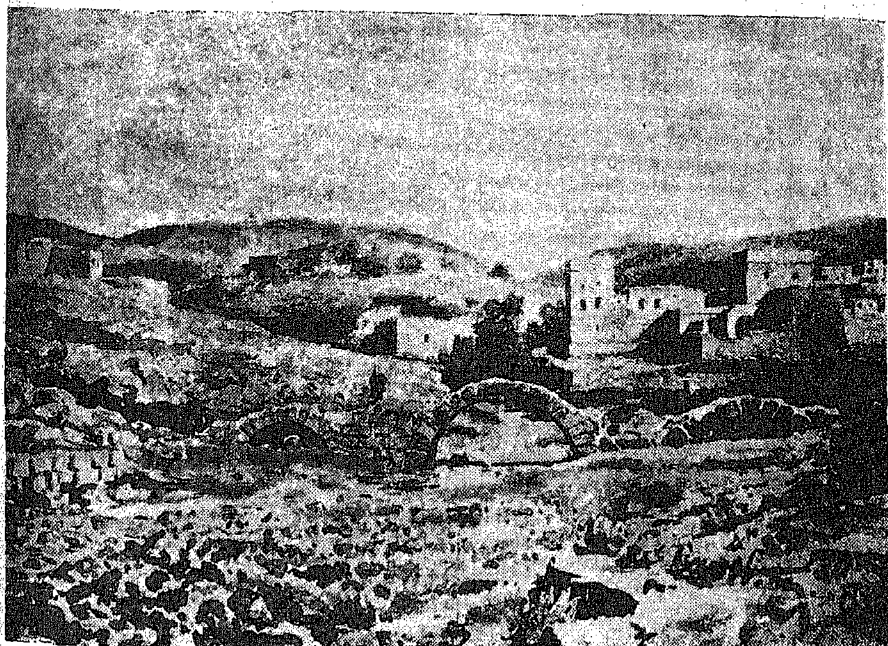
جنگ دوم باروم (ایراس) ۵۲۱-۵۲۴

در ظرف جنگ ده سالهٔ ایران با هون های سفید رومیان فرصت را غنیمت دانسته بمرزهای مملکت ایران بنــای دست‌اندازی را گذاشتند و در دارا با داراس در کنارهٔ جنوبی مـون مازیوس در يك منزلی نصیبین دژ بسیار معظم و محکمــی بنـا نمودند. **قباد** از ایـن نقض عهد بتوسط هیئت اعزامی بدربار دولت روم اعتراض نمود ولی از **اناستازیوس**[2] نتیجهٔ رضایت بخشی دراینباب حاصل نشد، امپراطور اخیرالذکر در ۵۱۸ میلادی در گذشت. و **ژوستن**[3]، کابتان گارد، بجای وی برتخت نشست و اوسیاست خصومت آمیز روم را تعقیب نمود، این امپراطور بر ضد دولت ایران با یکی از سلاطین هونهای ساکن شمال قفقاز عقد اتحاد بست و کمی بعد ازاین تبعیت شاهزاده لازیکا را که تحت‌الحمایهٔ دولت ایران بود قبول نمود (دراین جا باید روابط دوستانه تاریك شده باشد) اما جنگ فوراً شروع شد، حتی درسال ۵۲۰ میلادی **قباد** به ژوستن تکلیف کرد که **خسرو** را به‌فرزندی قبول

۱- Curgenes. ۲- Anastasius. ۳- Justin.

کنند، اگر چه **خسرو** پسر بزرگ وی نبود اما مقدر بود که بجای او بر تخت نشسته بنام **نوشیروان** که در تمام دنیا مقام شهرت را حائز است سلطنت نماید.

ظن غالب این است که **قباد** بدین فکر افتاد که همانطور که **تئودوسیوس** (تئودوز) از سرپرستی و حمایت **یزدگرد** فایده برد پسر محبوبش هم از همراهی قیصر بهره‌مند گردد (یعنی اگر اشخاصی بخواهند که مانع سلطنت او بشوند دولت روم بحمایت وی برخیزد) وسلطنت او بیشتر مورد توجه و قبولی عامه واقع گردد ولی با همهٔ این احوال **ژوستن** آنرا ردنمود.



۴۹ - یك خرابه در داراب

بالاخره وقتیکه ایبری محل تاخت و تاز واقع شد و سپاه ایران به لازیکا حمله برد رومیان در ۵۲۶ داخل ارمنستان ایران شدند. در این جنگ **بلیزاریوس**[1] معروف فرمانده بود، او در اینجا شکست خورده همچنانکه در بین النهرین هم رومیان نتوانستند

1 - Belisarius.

نایل به افتخاری گردند. در سال بعد، از هیچ طرف دست بکار مهمی زده نشد و در ۵۲۸ رومیان تحت فرماندهی **بلیزاریوس** دوباره شکست خوردند. **ژوستی نی ین**[1] چنین تصور کرد قوائی که تحت‌فرمان **بلیزاریوس** بودند بغایت ضعیف و کاری از آنها ساخته نیست و لذا او را بسرداری مشرق تعیین و باسپاه قوی و نیرومندی مرکب از ۲۵ هزار تن که قسمت زیاد آن از مردمان ماساژت بود مجهز ساخت. سردار ایران (**فیروز مهران**) بدارا شتافت، واقعا چقدر دلچسب است که بعد از قرنهای زیادی که از آن تاریخ گذشته است از مکاتبات و پیغاماتی که بین این دوسردار ردو بدل شده استحضاری حاصل کنیم. طرفین هردو روبه آسمان کرده و ازخدا خواستند که حق را مظفر و منصور بدارد و **فیروز** با نخوت وغرور تمام درآخرین نامهٔ خود بسردار رومی نوشت: «لازم است فردا اسباب حمام وناشتای مرا در داخل حصار دارا[2] حاضر سازی (که بعد از گرفتن شهر و صرف ناشتا میخواهم حمام بروم».

بالجمله سردار رومی بعملیات دفاعی پرداخته سپاهش را در محلیکه از پیش بدقت تعیین کرده بود بترتیب قرارداد بطوریکه قسمت جلو آن از خندق عمیقی محفوظ بود. **فیروز** که عدهٔ سپاهش دو برابر سپاه **بلیزاریوس** بود بدوا فرمان داد که دشمن را تیرباران کنند. این جا بارش تیر یکباره بر سر رومیان باریدن گرفت. واقعا هم آرتش ایران در تیراندازی ماهر و زبردست بوده است، اما همچو معلوم میشود که بقدر کفایت تیر نبود و لذا جنگ تن به‌تن شروع گردید، دراین‌هنگام جناح چپ رومی دچار اختلال گردید، لکن بواسطهٔ حملهٔ سوارهٔ نظام ماساژت از خطر محفوظ ماند، بعد از این بلافاصله دسته‌های جاویدان صفوف لژیون ها را در جناح راست رومیان درهم‌بپیچیده و آنرا متزلزل ساختند، چه **فیروز** اصلا ازهمین‌طرف فرمان حمله داده بود وچنین بنظر میرسد که فتح باایرانیان است ولی بازسواران ماساژت حمله آور شدند و آنها ستون طویل ایران را که رومیان را عقب نشانده بود شکافته و دوقسمت کردند و همین جا

۱- Joustinian.

۲- رجوع شود به «هفتمین دولت» صفحهٔ ۳۶۹. در آنجا تمام نامه مذکور است (مؤلف).

این جنگ هولناك خاتمه پیدا کرده و فتح نصیب رومیان گردید. تلفات ایرانیان خیلی زیاد بود؛ بلیزاریوس بهمین اندازه که فاتح در آمده اکتفا کرد و از دنبال کردن فراریان صرفنظر نمود

این جنگ اهمیت فراوان دارد؛ چه آن نشان میدهد که لژیونهای روم چگونه سبب به پیش ضعیف شده و چطور لشکریان ایران در فنون جنگی پیشرفت کرده اند و الحق در حقیقت از جنگهای سابق، ایرانیان درجنگ تن به تن بدین نظم و ترتیب و اطاعت نظامی بکار نکرده‌اند و اگر ماساژت های تازه نفس نمیشدند، رومیان با همهٔ اینکه موقع جنگی آنها خوب بود و وضع آن محال قشون کاملا مناسب داشت بازشکست میدیدند، البته این ممکن است که اگر این میدان مثل جنگ کاره با تیراندازان سواره تنظیم یافته‌بود؛ بدون اینکه بهم نزدیك شده و بجنگ تن‌به‌تن منتهی بشود رومیان شکست میخوردند و اینرا هم باید در نظر داشت که عدهٔ سپاه‌ایران دو برابر عدهٔ رومیان بوده‌است

رومیان در ارمنستان نیز لشکر ایران را شکست دادند. در آنوقت قباد بقدری پیر بود که نمیتوانست خود شخصا فرماندهی قشون را بعهده گرفته در میدان جنگ حاضر شود؛ معلوم است که از این پیش‌آمد با گوار تا چه اندازه باوسخت گذشته‌است.

سال ۵۲۹ اهمیتی که دارد فقط از اینجاست که ساراسن های وحشی یعنی‌اعراب صحرا نورد تحت فیادت منذر پادشاه[1] حیره بشام هجوم برده تا انطاکیه را به یغما تاراج دادند و چهارصد راهبه را او برای رب‌النوع العزی (ستارهٔ زهره) بوضع خونین و دهشتناکی قربانی نمود و این واقعه باید در آن زمان یك وحشت و اضطراب فوق‌العاده‌ای در دنیای مسیحیت ایجاد کرده باشد

در سال ۵۳۱ دولت ایران بعد از اینکه مذاکرات صلح با روم بی‌نتیجه مانده با اعراب ساراسن تحت منذر برای حملهٔ بشام اتحاد کرد و بالاخره مجدد بشام حمله

---

۱ - رجوع کنید بکتاب تاریخ ادبی اعراب، تألیف آ نیکلسون صفحهٔ ۳۸ که در آنجا شرح قصیده و قیام این دولت نگارش یافته است و نیز رجوع شود بفصل های ۴۲و۴۴ کتاب حاضر (مؤلف).

بردند، بلیزاریوس سردار رومی که مراقب بود پس از اطلاع بلافاصله باقوای خود با عجلهٔ هرچه تمامتر حرکت کردو بالاخره کاری کرد که بین قوای ایران و شهرانطاکیه که هدف منظوربود حایل شد و بنابرین لشکریان ایران از گرفتن انطاکیه که منظور اصلی آنها بود نومید شده عازم مراجعت شدند. بلیزاریوس که قوای وی از سواران ایزُری، لیکاُانی و عرب ترکیب یافته بودند مایل شد که متعرض آنها نشود وبگذاردکه برگردند ولی لشکریان وی بنای‌مخالفت را گذارده جدا ایستادند که دشمن را تعاقب کنند و نتیجه این شد که در نزدیکی کالینکوس جنگ شروع شده و آن تقریبا بشکست رومیان تمام شد، توضیح اینکه‌سواران ایزُری‌ولیکاانی بحال‌هراس و دستپاچگی‌میدان را خالی گذاشته‌فرار کردند و میمنهٔ سپاه رومیان‌بواسطهٔ فرارآنها مختل گردید، اینجا بلیزاریوس با تدابیر حربی پشت بدشمن نمود و از فرات روبرگردانید در حالتیکه با پشت سر می‌جنگید. او بهمین طور روز را شب کرد و در تاریکی هنگامیکه ایرانی ها کنار کشیدند قشون خودرا در قائق نشانیده از نهرعبور داد و این آخرین میدان‌جنگ مزبور بوده است. خبرفوت‌قباد سبب گردید که قشون ایران بخاك ایران برگشت.

اهمیت سلطنت قباد

چنانچه چند سال‌سلطنت غاصبانهٔ جاماسب بحساب سلطنت‌قباد آورده شود این پادشاه‌مدت‌چهل سال سلطنت کرده‌است. ممکن است که او یکی از بزرگترین پادشاهان سلسلهٔ خود بشمار نیاید اما در این شك‌نیست که در امور لشکری مقام‌بلند ارجمندی‌را دارا بوده‌است، ظن غالب این است که خلع او بیشتر برای تصمیمی بود که در تجدید عظمت واقتدار دولت ایران داشت. پیشرفت او در دفعهٔ ثانی ثابت میکنند که‌علاوه بر مسائل لشکری‌در سیاست هم بدی‌بسزاداشته است، اگر مابه تفاصیل وجزئیات ده سالی‌را که‌اودرجنگ با هیاطله، همان‌قبایل‌وحشی که‌قشون‌ایران‌راشکست‌داده وفیروز را بقتل رسانیدندونیز ایران را خراج گذارخود ساختند دسترسی پیدا کنیم احتمال دارد که‌سابقهٔ قباد وشرح حال اوزیاده ازآنقدریکه هست‌درخشان‌و قابل‌ستایش واحترام‌باشد. بنابقول‌طبری‌اوزیاده ازهر پادشاهی شهربنا نموده است‌که ازآنجماه شهرکازرون‌معروف واقع‌بین بوشهر وشیرازمیباشدکه ازشاهپور

چندان فاصله ندارد و دیگر گنجه از بلاد قفقاز که از بناهای **قباد** است و حالیه آنرا الیزابت‌پول[1] مینامند. در هنگام مرگش باوجودشکستی که در میدان آخر خورده‌بود ایران در منتها درجهٔ عظمت و اقتدار بود. برای اخلافش قشونی باقی گذاشت که در جنگهای با روم وهیاطله ورزیده‌شده و در فنون حربی کار کشته و مجرب‌وماهر بودند. چینیان از انقراض اشکانی[2] و طلوع سلسلهٔ ساسانی بیخبربودند

ارتباط بین چین و ایران در دورهٔ ساسانیان

ولی این اولین دفعه است که می‌بینیم در یادداشت های آن‌ها از دولتی موسوم به پوسز[3] یعنی ایران‌اسم برده شده است. مادرفصل سی‌و چهارم کتاب شرحی راجع بتاریخ چین ذکر نمودیم و اینك دنبالهٔ همان بیان را که ناتمام مانده بود گرفته میگوئیم که تزلزل وانحطاط یك سلسله سبب شد که‌روابط و مناسبات بین چین و ایران زیاده از دویست سال قطع شده تا در قرن پنجم در دورهٔ سلاطین توباوئی[4] که در شمال چین از ۳۸۶ تا ۵۸٤ سلطنت کرده‌اند نمایندهٔ سیاسی بایران فرستاده شده است، پادشاه ایران هم در مقابل هیئتی را با چند زنجیر فیل تربیت شده بعنوان هدیه بدربار چین فرستاده است. هیئت مزبوراز طرف **خوتان** توقیف‌شده ولی‌بعد، ازتوقیف‌خارج شده‌اند وروبهمرفته درحدود ده‌سفارت در اینمیانه یعنی مابین ٤۵۵ و ۵۳۱ میلادی ردوبدل شده است. شرحی که نمایندگان چینی‌راجع بایران ذکر کرده‌اند قابل سی توجه و شایستهٔ ذکر میباشد و اینك ماعین آنرا درزیر نقل میکنیم: - پایتخت دولت پوسز یعنی ایران در سوه‌لی[5] (تیسفون) واقع است... و آن دارای‌صد هزار خانوار میباشد. این‌سرزمین نسبة مسطح وهموار است، محصولات طبیعی آن عبارتست از- طلاو نقره، مرجان، عنبر، مروارید اعلا، اشیاء زجاجی، آبگینه آلات، بلور، الماس، مس، شنجرف، جیوه ناز یبق، منجمله از کالا های آن حریر گلدار، گلدوزی یاململه دوزی، پنبه، فرش‌قالی، بردهٔ قلاب دوزی میباشند...

1- Elizabetpol.

۲ - ندکار اسمطلب خالی از اهمیت نیست‌که درماته پنجم ایالات و دولت های حدود چینی دررودسیحون سفلی وجود داشته که آنها را آسه یاپارت میامیدند (مؤلف).

3-Posz. 4 - Toba wei. 5 - Sohli.

آب و هوای آن خیلی گرم است. خانواده‌ها در منازل‌شان یخ نگاه میدارند. قسمت اعظم سرزمین از احجار رملی تشکیل یافته است. برای آبیاری درهرجا ترتیب قنوات داده‌اند. غلات و حبوبات پنجگانهٔ آنها مثل مال چین مرغوب و نیز طیور و سایر حیوانات قشنگ و خوب میباشند... اسبان عالی نژاد، الاغهای درشت و بزرگ و نیز شتر بکثرت در این کشور تربیت میشوند... همچنین فیلان سفید و شیر و تخم‌مرغهای بزرگ پیدا میشوند. مرغی‌است در آنجا بشکل شتر[1] ولی دارای دوبال که در امتداد یک خطی میتواند پرواز کند اما از صعود عاجز است. مرغ نامبرده علف و گوشت هردو میخورد و نیز میتواند آتش بلع کند».

در این یادداشت ذکری از جلوس پادشاه بر تختی از طلا بشکل شیر با تاج مجلل و با شکوه خود بعمل آمده و نیز شرحی راجع بلباس ملی آنزمان و رسم و آئین جلوس و تاجگذاری بیان شده است و حتی از عناوین والقاب درباری هم اسم برده‌شده است که از آنجمله «موهوتان» است که مراد از آن بلاشك مؤبد میباشد و دیگر سپهبد یا فرمانده کل که بلفظ «سیه بویوه» ذکر شده است. راجع‌به ازدواج برادرو خواهر ذکری بطور خاص بعمل آمده و مینویسد که آن مذموم میباشد و نیز درخصوص دفن نکردن جسد مرده بلکه انرا درمنظر و مرئی گذاشتن و همچنین درنجاست حاملین جنائز بدخمه که آن حتی امروز درمیان زردشتیان معمول میباشد بیانی بعمل آمده است.

گذشته از گزارشهای عمومی گران بهای فوق که نتیجهٔ مشاهدات چینیان است گزارش دیگری است از یك عده نمایندگان مخصوص که ما آنرا ذیلا نقل میکنیم: — در دورهٔ سلطنت شنگوئی[2] (۵۱۸ـ۵۲۰) پادشاه ایران نامه‌ای با تحف و هدایا بهمراه هیئتی بدربار چین فرستاده که آن بشرح زیر است: — فرزند مملکت پهناور آسمانی زائیدهٔ آسمان است. ما امید داریم جائی که آفتاب طلوع میکند برای همیشه متعلق به فرزند

---

۱ ـ دانستن اینمطلب خالی از فایده نیست که در ایران کنونی هم حیوان مزبور که از مشاهدهٔ آن و نیز دیدن تخم آن فرستادگان چینی متعجب شده اند بهمین نام خوانده میشود (مؤلف).

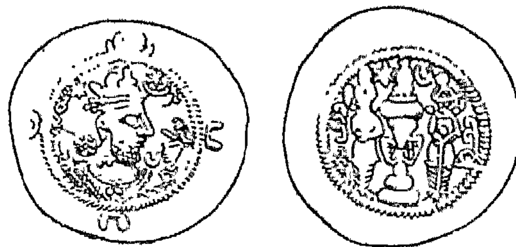
۲ ـ (Shenkwei) قباد چنانکه در بالا ذکر شده از ۴۸۷ تا ۵۳۱ برتخت سلطنت ایران جالس بوده‌است. او معروف به **کواد** یا کوات نیز بوده است که خیلی شبیه بلفظ مزبور چینی میباشد (مؤلف).

آسمان در زمین باشد . پادشاه مملکت ایران **کی هو تو** (کوباد) ازراه تمکین هزار وده هر اراحترام و کرنش میکنند» دربارچین این اظهارات را بخوبی تلقی کرده واز آنزمان ببعد آنها غالباً هدایا و تحفی بدربار چین میفرستند و مخصوصاً در سال دوم (۵۰۵م) پادشاه آنها[1] دوباره هستی را با امتعه و اشیاء محلی بدربار چین فرستاد .

این گزارشهای جالب وجاذب چنانکه ملاحظه میشود چندان نیازی بشرح و بیان ندارند و خوانندگان کتاب هرقدر (چنانکه صفحات کتاب نشان میدهد) بیشتر آنها را مطالعه کنند همانقدر صحت و حقیقت آنها در نظر ظاهر و آشکار میگردد ؛ واقعا در تاریخ چیزی از این دلچسب تر نیست که راجع بیك ملت و یا یك مملکت مطالبیکه از منابع مختلف و درعین حال مشابه هم نقل شده یکدفعه دیده شود که آن مطالب از یك منبع بتمام معنا جداگانه ای هم تصدیق و تایید گردیده است .

---

۱ ـ در این زمان **انوشیروان** عادل بر سریر شاهی جالس بوده است (مؤلف) .



نوشیروان عادل

فصل چهلم

نوشیروان عادل

غلامی که میتوان او را خرید، در وحدت آزادتر از یک آدم لئیم است، چه اولی ممکن است آزاد گردد بر خلاف دومی که هیچوقت نمی‌تواند. (از گفته های اخلاقی نوشیروان)

جلوس بلامعارض نوشیروان ۵۳۱ میلادی

بنا بگفتهٔ پاره‌ای مورخین هنگامیکه **قباد** فرار کرده بنزد هیاطله میرفت در نیشابور دختر دهقانی را گرفته **انوشیروان** یا **نوشیروان** از وی بیدا شد. این پادشاه که نویسندگان اروپا او را خسرو و اعراب کسری مینامند حقیقتاً یکی از بزرگترین و نامی ترین پادشاه سلسله ساسانی می باشد.

او خیلی طرف مهر و علاقهٔ پدرش **قباد** بود و بیش از همهٔ فرزندانش ویرا دوست میداشت، چه تولد او در نیشابور با مرگ **ولاگاس** یعنی **بلاش** اول و بر طرف شدن جنگ خانگی تصادف کرده و این تصادف را او بفال نیک گرفته وطالع و برا میمون دانست.

کائوس (کاوس) پسر ارشد **قباد** چون سلطنت را حق خود میدانست بعد از مرگ پدر خود را بادشاه اعلام نمود، لیکن **مه بود**[1] وزیر اعظم وصیت‌نامهٔ **قباد** را که باسم **نوشیروان** بود بیرون آورد و به استناد آن او خود را شاهنشاه خواند. گرچه یک دستهٔ قوی وجود داشت که طرفدار سلطنت **زامس** پسر دوم **قباد** بوده لیکن بواسطهٔ

۱- Mehbud

نقصی که داشت یعنی یك چشمش کور بود مطابق رسوم مشرق زمین قابل سلطنت نبوده است ولذا پیروان اوتدبیر اندیشیده پسرش‌را بسلطنت برداشته وپدر را قرار دادند که نایب‌السلطنهٔ او باشد. **نوشیروان** از این توطئه واقف گردیده قبل‌از فوت وقت تمـام برادران خود با اولاد ذکور آنها را با کمال بیرحمی بقتل رسانید، فقط پسر **زامس** که نامش **قباد** بود از این مهلکه جان در برده و فرار کرد.

اعدام مزدك وقتل عام پیروان او

او سیاست بیرحمانه‌ای را که در بارهٔ برادرانش اتخاذ کرده‌بود در بارهٔ **مزدك** هم که ازقتل‌عام سابق جان دربرده بود عین آن سیاست را مجری داشت، توضیح اینکه **مزدك** با یکصدهزار از پیروانش را رهسپاردیار نیستی ساخته و از این اقدام هولناك او، فرقهٔمزبور بکلی محو ونابود گردید.

چندقرن بعد ازآن، **نظام‌الملك** در کتاب خود مینویسد که اسمعیلیان ازنسل **مزدك** میباشند. بهرحال **مسعودی** میگوید این پادشاه‌بعد از قتل عام مـزدکیـان به **نوشیروان** یعنی پادشاه جدید ملقب‌گردید، لیکن‌چیزیکه نزدیك بعقل میباشد این‌است که آن از «نوشك ربان» یعنی روح جاوید گرفته شده است.

صلح با روم ۵۳۳ میلادی

تعجب در این است کـه **نوشیروان** بـا اشتهارات زیـادش در فتوحات و کارهای نمایان لشکری‌معذلك بعد از استقراربرتخت سلطنت مایل شد با بیزانس صلح کندو محتمل است که او خاطرش هنوز از انقلاب وآشوب داخلی آسوده نبود واوضاع را مقتضی‌خصومت وجنگ باروم نمیدانست. از آنطرف **ژوستی‌نین** هم‌میخواست ازبابت جنگ مشرق آزاد شده‌تمام قوای خودرا بطرف ایتالیا و افریقا اعزام دارد و به‌تسخیرآن قطعات به‌پردازد و بنابرین طرفین حاضربصلح شده و مواد آن به‌سهولت تنظیم‌و بالاخره جنگی که درمدت سی سال دوام داشت روی شرایط زیرختم گردید.

(۱) روم متعهد است که مبلغ یـازده هزار[1] پوند طلا برای حفـاظت دربند و سایر دژهای قفقاز بدولت ایران به‌پردازد و دولت نامبرده هم باید در این نقاط‌پادگان

۱ - معادل پنج کرور تومان پول حالیهٔ ماست (مترجم).

قوی نگاهدارد. (۲) روم میتواند دارا را در تصرف نگاهدارد اما نباید آنجارا مرکز لشکری خوددر بین‌النهرین قراردهد (۳) هرقدرازولایت‌لازیکا که در تصرف‌طرفین‌بود ازاین‌ببعدهم بهمان‌حال باقی‌خواهد بود. (٤) روم وایران‌همیشه‌با هم متحدخواهندبود.

پیشرفت های روم در افریقا و ایتالیا

ژوستی‌نین‌بعدازصلح مزبورازز‌دوخوردهای‌مشرق‌فراغت‌حاصل کرده‌باتمام قوامتوجه تسخیرشمال افریقا وایطالیا گردیدوبتوسط سردار نامی خود **بلیزاریوس** پیشرفتهای نمایانی‌در آن نواحی حاصل نمود و این‌فتوحات و پیشرفتهای او در مدت شش سال بعد از صلح براقتدارات وی افزوده و سپاهیانش در طول اینمدت‌کارآزموده و ورزیدهٔ جنگ شده و آن تا اینحد خطرناك بنظر میآمده که **خسرو** که درابتدا بسهمی از غنائم قناعت‌میکرد حالااز اینجهت که‌مبادااوباقوای‌متحدهٔ خود تحت‌فرمان **بلیزاریوس** ایران‌راموردتهدید قرار دهد به‌تشویش و اضطراب افتاد، علاوه محرك خارجی هم در اینخصوص پیدا شده بر نگرانی‌وی افزود، توضیح اینکه درسال۵۳۹ ازطرف گوت‌های شرقی ایتالیا و نیز از طرف ارمنستان سفرائی بدربار **انوشیروان** آمدند و آنها اهمیت موقع راخاطرنشان نموده اظهار داشتند که لازم است او در این هنگام که **بلیزاریوس** در ایتالی مشغول است فوراً بروم اعلان جنگ بدهد و الاکاراز دست خواهد شد. نمایندگان مزبور با دلایل قوی وقابل توجهی نظر **خسرو** راجلب نموده برای نقض عهد فشار آوردند تا آنکه‌**نوشیروان** برای‌بهم زدن‌صلح موسوم بصلح‌دائمی‌تصمیم گرفت.

گرفتن انطاکیه و غارت آن بدست نوشیروان

این حملهٔ **نوشیروان** ناگهانی بوده و روم در مقابل رویهم‌رفته آماده نبوده‌است. شاهنشاه‌بعوض اینکه قوه‌اش را درحملهٔ به‌دژ سرحدی بین‌النهرین‌ضایع کندازفرات‌قسمت‌سفلای‌سیرسیزیوم دژ مرزی که سابقا در بیان جنگ **ژولین** بآن اشاره شد گذشت و برای اینکه زهر چشمی از سایر شهر های سوریه گرفته باشد با سکنهٔ شهراولی‌که اشغال گردید با کمال بیرحمی رفتار نمود و بعد بطرف انطاکیهٔ ثروتمند تاخت، بلاد عرض راه را بباد غارت داد و از آنها خون‌بها خواست. شهر انطاکیه تقریبا در ده سال قبل از این براثر زلزله

های متوالی خراب و بکلی زیرو رو شده بود٬دژها واستحکامات شهر صورت بدی بخود گرفته و بحـال خرابی افتاده بود ٬ حتی پادگان کافی برای دفاع نداشت و نتیجهٔ این وضعیت آن شد که این پایتخت سوریه باتمام خزائن و نفایس گران بهائی که داشت شکار رام پادشاه ساسانی گردید واو هم در تعقیب همان سیاست قهر و غلبه تمام مساکن و عماراتی را که صاحبان آنها خون بهانداده بودند خراب کرده آری سلاطین ساسانی هم اغلب مانند پارتیها در فتوحات خود چندان در قید تصرف دائمـی و مملکتداری نبوده بلکه منظورشان بیشتر غارت و خراب کردن بوده است٬ پادشاه بزرگ پس ازرسیدن بمنظور اساسی خود وارد مذاکرهٔ صلح گردید و راضی شد باشرائط زیر قشون خود را عودت بدهد. اول اینکه دولت روم مبلغ پنجهزارپوند[1] طلابابت خسارت جنگ بدولت ایران دادنی باشد. دوم- بابت هزینهٔ حفاظت دربندو سایر دژها مبلغ پانصد پوند طلاسالیانه بدولت ایران بپردازد.

او تصویب معاهدهٔ بالا را معلق گذاشته سپس از موقع استفاده کرده به سلوسی بندر انطاکیه درآمد و درآن جا درآب آبی رنك دریای مدیترانه استحمام کرده به تقلید عادات پوسیدهٔ فاتحین آشوری بناء مذبح نمودو قربانی بـرای آفتاب کرد و در مراجعت از آن جا از اپامه و دارا و سایر شهرهای عرض راه تقدیمی ها یا نعل بهـا خواست و همه را هم وصول نمود ولی ظاهراً خبرتصویب عهدنامه درادسا باورسید.

بر اثر نقض بعضی ازمواد عهدنامه **ژوستی نین** که ازفتوحات درخشان **بلیزاریوس** اکنون موقعیت وی تغییر کرده و اقتداری بسزا حاصل نموده بود عهد نامـهٔ جدید را بکلی برهم زده و بارمسئولیت آنراهم بدوش **نوشیروان** گذاشت٬ شاهنشاه که ازاین عملیات خودش فایده کم برده بود در زمستان بعد بساختن شهری نظیر انطاکیه در نزدیکی تیسفون مشغول گردید و مطابق بیان **طبری** این شهر بدل تا اینحد مشابه با اصل بـود که اسرای انطاکیه بدون زحمت خانه های جدید خود را یافته و داخل آن میشدند.

۱- وآن معادل سیصدو بیست و پنجهزار مثقال طلا است (مترجم).

جنك در لازیکا
٥٤٠ - ٥٥٧
میلادی

شرحی در سابق راجع به‌لازیکا گفته شد و این همان کلشیس[1] قدیم است که‌در سال ٥٢٢ به تبعیت روم در آمده‌و بعد‌بتدریج قلعهٔ معتبریرا که نام آن پترابود رومیان گرفته و بالاخره داد و ستدو بازرگانی را در آن جا انحصاری کردند که از اینراه صدمهٔ زیادی به اهالی وارد گردید.

لازیکا در بدوامر یعنی در آغاز تابعیت طبق قراردادی که شده بود نه خراجی بروم میداد و نه‌پادگان رومی قبول میکرد ولی در آخر رومیان بنای تعدی و اجحاف را گذاشتند تا اینکه پادشاه آنجا ناچار شده در ٥٤٠ بدربار ایران ملتجی گردید واز آندولت کمك خواست. **نوشیروان** دراینباب‌تأمل وفکرزیاد نمود وچون‌تحت‌الحمایگی لازیکا در آنوقت چندان طرف میل ایران نبود بدواً حسن استقبالی نکرد وچنین‌خیال میکرد بعهده گرفتن حمایت لازیکا یك بار سنگینی است بردوش او ولی بعد بدینخیال افتاد که چون مالك آن‌ناحیه گردد میتواند کشتیهای‌بزرك و مهم جنگی بدریا انداخته متصرفات بیزانس را مورد حمله قرار دهد و تجارت آن حدود را بدست خود بگیرد و روی این نظر، او حاضر شدبار حمایت‌پادشاه لازیکا را بدوش بگیرد و به بهانهٔ اینکه قبایل **هون** به ایبری حمله برده اند ودفع آنها را ازوی خواسته اند فوراً و بدون فوت وقت عازم آن دیار گردید و پیش از رسیدن قشون امدادی روم پترا را محاصره کرده وبتصرف‌درآورد ودر نتیجه لازیکاجزو ایالات‌شاهنشاهی ایران قرار گرفته وخاك‌ایران بدریای سیاه متصل گردید ولی لازیکا بزودی ملتفت شد که بار اطاعت و تمکین از پادشاه بزرك سنگین‌تر از بار اطاعت و تمکین ازدولت روم میباشد مخصوصا وقی که باشندگان آنجا داخل دیانت مسیح شدند این سنگینی بیشتر محسوس گردید.

نوشیروان از تملك‌آنکشوربدون یك تغییرات اساسی یأس حاصل نموده‌تصمیم گرفت که تمامی سکنه را بیرون کرده و جای آنها را از رعایای خودش پر کنند. او برای اجرای اینمنظور عجیب بدینخیال افتاد که **گوبازس** پادشاه لازیکا را بقتل‌برساند

۱ - Colchis.

ولی موفق نشد چه پادشاه نامبرده از این نقشه باخبر شده فوراً به **ژوستی نین** ملتجی شده و از وی کمک طلبید و او هم حمایت ویرا بگردن گرفته و بالنتیجه در ٥٤٩ میلادی اعلان جنگ داده شد و آن تا مدت هشت سال هم دوام نمود. پترا بدست رومیان محاصره شد و قسمت اعظم پادگان آن معدوم گردید، آری عدهٔ پادگان شهر بقدری تقلیل یافت که نقبی که در یکمورد خواسته بودند بدیوار شهر وارد کنند اگر دوباره اینکار را میکردند هرآئینه موفق بگرفتن شهر میشدند، لیکن ژنرال رومی آنرا بتأخیر انداخت و در این امید بود که از **ژوستی نین** قول بگیرد که (در صورت تصرف پترا) جائزه مخصوصی باو داده شود که ناگهان سپاه امدادی ایران بالغ برسی هزار نفر وارد شده و تمامی محاصرین را منهزم ساختند و چون آن محل قابل برای نگاهداشتن قشون زیاد نبود لذا فقط پنجهزار تن ایرانی برای کمك به پادگان آنجا گذاشته شد و عدهٔ مزبور هم بدست قوای متحدهٔ روم و لازیکا تماما با تلفات زیاد منهزم و متفرق گردیدند.

در سال بعد جنگ قاطعی رویداد، توضیح اینکه سردار قشون ایران تیری اصابت کرده از پای در آمد و بالنتیجه رومیها کاملا فاتح در آمدند، پترا دوباره محاصره شد و پادگان های شجاع ایرانی بعد از ابراز دلاوری شایان تقریبا تمام آنها یا مقتول و یا مجروح گردیدند. دژ معظم آنجا سقوط کرده بدست رومیها افتاد. ولی این وضع باز تغییر پیدا نمود، چه عدهٔ خیلی زیادی از ایران با چندین زنجیر فیل در این معرکه ظاهر شده و لازیکا بجز نواحی چندی که دست رومیان بوده بقیه بدست قوای ایران افتاد. این بود جریان امور در سال ٥٥١ میلادی که آن منجر بانعقاد عهد صلح گردید، لیکن لازیکا و نیز منطقهٔ ساراسن ها هردو از این قرارداد صلح خارج بوده و ازاینرو عهد نامهٔ مزبور برای آسایش خاطر **گوبازس** پادشاه لازیکا و رعایای او تأثیری نداشته است.

در سال ٥٥٢ میلادی نصرت و ظفر نصیب ایرانیان بوده است و اگر از موقع استفاده میکردند یقیناً رومیان را ازآن حدود خارج میساختند، توضیح اینکه **گوبازس**

بنزد **ژوستی نین** از ژنرال های رومی شکایت نمود و آنها هم برای دفاع از خودشان ویرا متهم بغدر و خیانت ساختند و در نتیجه بآنها اجازه رسید که ویرا دستگیر کنند. **گوبازس** بنای تعرض و مقاومت را گذاشته و بالاخره مقتول گردید و این سبب شد که مردمان لازیکا دوباره از روم برگشته بایران تمایل پیدا نمودند، لیکن چون از طرف ایرانیان در آنموقع همراهیهای لازم نشد لذا در ۵۵۵ میلادی با روم داخل مذاکره شده و با وی متحد گردیدند مشروط براینکه دولت روم قاتلین **گوبازس** را سیاست کنند و دیگر **تزاتس**[1] برادر **گوبازس** بجای او پادشاه باشد.

سردار ایرانی با قوای زیاد ولی خیلی دیر در میدان جنگ ظاهر شده و در فازیس[2] دهنهٔ رودخانهٔ موسوم بهمین اسم بر رومیان حمله کرد و ایرانیان که از رومی‌ها در شماره زیادتر بودند نزدیك بود حصار چوبی بی‌بنیان را خراب کرده بر دشمن غالب آیند، ولی ژنرال رومی حیله‌ای بکار برده شهرت داد که لشکری از بیزانس بکمك وی قریباً وارد میشود، سردار ایرانی برای جلوگیری از لشکر خیالی مزبور سپاه خود را بدو قسمت منقسم کرده و همین باعث گردید که شکست خورده و از آن ناحیه رانده شد. **نوشیروان** از این پیش آمدهای سخت ناگوار دانست که برای جنگ با روم از راه دریا خیالی که کرده بود بکلی بی‌اساس بوده و اینکه لازیکا فاصله‌اش بیش از اینهاست که بتواند آنرا تملك کند. بعلاوه او گرفتار زدوخورد های دیگری در مشرق بوده میخواسته است خاطرش از این رهگذر یعنی ازجنگ با روم فارغ و آسوده باشد.

دومین صلح با روم ۵۶۲ میلادی

در سال ۵۵۷ میلادی قرارداد متارکهٔ جنگ برای مدت پنج سال بسته شد و آنـــ بالاخره بعقد صلحی منجر شد که در ۵۶۲ میلادی بشرح زیر منعقد گردید: برای خارج شدن از لازیکا و چشم پوشی از تمام دعاوی بر آن ناحیه سالی سی‌هزار سکهٔ طلا شرط شد که دولت روم به **نوشیروان** بدهد و اما شرایط دیگر صلح مزبور وآن این بود که: مسیحیان از هرگونه تعقیب و اذیت و آزار باید مصون باشند ولی دیگران را هم نباید بدین خود

1 -Tzathes. 2 - Phasis.

دعوت کنند. دارا نباید مرکز قشونی شرق باشد. ایران باید حفاظت دربند را خودبعهده بگیرد. این معاهده تا مدت پنجاه سال بقوت خود باقی خواهد بود.

معاهدهٔ بالا رویهمرفته برای هر دو دولت متعاهد مطلوب و خوب بود، راست است که روم متعهدشده مبلغی سالیانه به پردازد اما در عوض لازیکا را هم که در تصرف دولت ایران بود پس گرفته است و همینطور سایر مواد آن معقول و صاف وروشن است و مینماید که هر دو طرف از جنگ خسته و فرسوده شده‌اند، بیشك این امر محقق بود که غرور ملی ایرانی مبلغی را که روم متعهد شده به پردازد باج و خراج خواهد وانمود کرد، چنانکه **طبری** همین را بماخبر میدهد و میگوید روم بایران باج وخراج میداده است، لیکن دولت مقتدر غربی معلوم نیست خیال کرده باشد که از این راه لطمهٔ فاحشی به حیثیت و اعتبار او وارد خواهد آمد چه میدید که در قبال پرداخت این مبلغ ایالتی را که هم از حیث ثروت خیزی و هم ازحیث سوق الجیشی مقام اهمیت را دارا میباشد مالك میشود.

ظهور ترکان

ترکان که چینی ها آنها را توچویه[1] مینامند خودشان را از نسل اسنایکی[2] از قبایل هوینگ‌نو[3] یعنی هون ها[4] میدانند. در ۴۳۳ میلادی براثر فشار و اذیت و آزار امپراطور **توبا** سوم هفتصد خانوارشان بمرزهای طایفهٔ جون جون[5] مهاجرت کردند و آنها نام خودشان (ترك) را از کوهی بشکل کلاه‌خود اخذ کردند که آن هنوز دربعضی السنهٔ ترك «درکو[6]» نامیده میشود. حرفهٔ آنها در میان طایفهٔ جوجون آهنگری بود، لیکن بتدریج کارشان بالا گرفته تا این اندازه قوی شدند که رئیس آنها **تومن** یکی از شاهزاده خانه‌های قبیلهٔ بزرگ آنجارا خواست بزنی بگیرد و این درخواست اورد شده و درجنگی که بعدا رویداد طایفهٔ جون جون بطوری شکست خورد که دیگر نامی از او باقی نماند.

۱- Tuchueh ۲- Assena. ۳- Huingnu.

۴- رجوع شودبکتاب «یکهزار سال تاتاریان» تألیف **پارکر** (Bk. iv) ونیز رجوع شودبه «قلب آسیا» صفحهٔ ۲۹ (مؤلف).

۵- Gwen Gwen. ۶- Durko.

دراواسط قرن‌ششم ترکان درتاریخ ایران‌اول‌بارعرض وجود نمودند. دراینزمان آنها بدوقسمت منقسم گردیدند، یکی‌ترکان‌قسمت شرقی‌که نواحی شمال یعنی‌ازمغولستان تاکوههای اورال را در تصرف داشتند ودیگر ترکان قسمت غرب‌که از جبال آل تای تا سرداریا را اشغال کرده‌بودند. **تومن** خاقان اول در ۵۵۳ میلادی در گذشت وپسرش **کولو**[1] بجای وی برتخت نشست، مدت سلطنت او خیلی کوتاه بود و **مقان‌خان**[2] برادر او بوده است که در ۵۵۴م با **نوشیروان** مناسبت وارتباط پیدا میکند.

مطیع کردن هیاطله

اینمطلب که **نوشیروان** توجه خودرا بطرف هیاطله معطوف داشته است ظاهر میدارد که او مانند **ژوستی‌نین** بعدازپیمان اولی توانسته از متارکهٔ جنگ و پیمان صلح بعدی استفاده کرده مبادرت بیك سلسله جنگهائی کند که آن آوازه و شهرتش را باوج کمال رسانیده است. لیکن ازتفصیل این جنگها و شرح وقایع آنها با قید سنه بی‌اطلاعیم فقط سطور چندی بطور کلی میتوان‌در اطراف آن نگاشت.

هیاطله که بدست **قباد** شکست دیده و از میان رفته بودند اکنون **نوشیروان** با **خاقان** ترك متحدشده بخاك آنها هجوم میبرد، لشکر ایران کاملا فتح نموده‌وپادشاه هیاطله مقتول و خاکش بین **نوشیروان** و متفقین او تقسیم گردید و تا جائیکه معلوم میشود جیحون برای بار دیگر مرز ایران شناخته شده و ایران طبق این قرار داد بلخ تاریخی رادوباره بدست میآورد. **انوشیروان** برای تحکیم مبانی عهد صلح دختر **خاقان** ترك را بزنی گرفت و پسری که بعد از خودش بر تخت نشسته از همین زن بوده است.

جنك برعلیه طائفه خزر ۵۷۶

یکی از جنگ های او که اهمیت آن کمتر از جنگ با هیاطله میباشد جنگ با طائفهٔ خزر بوده است، این طائفه که در زمان **قباد** شکست دیده بودند دوباره موردحملهٔ **نوشیروان** واقع شده وسر زمین آنهابباد‌تاراج رفت و هزاران تن از این قبایل وحشی طعمهٔ شمشیرگردیدند.

۱- Kolo. ۲- Mokan Khan.

جنك عربستان ۵۷٦

تقریباً در آغاز قرن ششم میلادی حبشی ها که مسیحی بودند بعربستان حمله بردند ویمن را بتصرف در آورده و آنرا جزء حبشه کردند. اساس تصرف و استیلای این فاتحین در آن دیار بدست **ابرهه** یك سرباز جنگی معروف تقویت و تحکیم یافته حتی چندین کلیسا درصنعا بنیان نهادند، این فتوحات و پیشرفتهای حبشی‌ها درعربستان طبعاً موجب خوشوقتی دولت روم بوده برعکس خاطر **انوشیروان** را بالطبع مشوش میساخته است و او که تشنهٔ فتوحات جدید بود تصمیم گرفت که ناگهان بآن ناحیه حمله برده حبشی‌ها را از آنحدود خارج سازد. در همین اوان اتفاق افتاد که یکی از شاهزادگان خاندان قدیم حمیر بدربار شاهنشاه ایران پناهنده شده و به **کسری** مکرر فشار آورد که مهاجمین را از یمن خارج ساخته ویرا مالك تاج وتخت اجدادی خود سازد. **کسری** کشتیهای خود را با یك عده قشون از خلیج فارس حرکت داد و آنها از کناره‌های ساحل غربی عربستان طی طریق نموده سالماً وارد عدن شدند. اعراب حمیر که با خبر شدند بحمایت شاهزادهٔ خود برعایه حبشی ها برخاسته و به **مسروق** آخرین عضو خاندان **ابرهه** حمله برده شکستش دادند و شاهزادهٔ حمیری تحت عنوان نایب السلطنهٔ **انوشیروان** بر تخت نشست. واقعاً وقتیکه می‌بینیم که از اوبولا تا عدن دو هزار میل فاصله دارد این لشکرکشی قابل بسی ملاحظه می باشد.

مطابق شرحی که **طبری** نوشته است **نوشیروان** لشکری بطرف هندروانه داشت و در نتیجه قطعات چندی از آنکشور را گرفت ولی این لشکرکشی مسلم نیست وممکن است جنگی در آنصفحات پیش آمده وقشونی بدانحدود فرستاده باشد.

جنك با اتراك

محتمل است که ترکان بعد از گرفتن ولایات ماوراءالنهر هیاطله بر اقتدارشان افزوده تا اینحد که برای ایران عامل خطر شناخته شدند و در هرصورت اینمطلب مسلم است که در سال ۵٦۷ **دیزابل**[1] یا **زیلزیبلوس**[2] سفیری بدربار **انوشیروان** فرستاد تا پیمان اتحادی فیمابین منعقدسازد،

۱-Dizabul. ۲- Silzibulos.

او از این پیش آمد بغایت مشوش شده در صدد افتاد که سفرا را مسموم سازد ووانمود کنند که آنها از عوارض طبیعی بیمار شده مردند؛ لیکن وقتیکه **دیزابل** از این جسارت وتخطی آگاه شد غضبناك گردیده هیئتی بدربار **ژوستن**[1] فرستاد ودرنتیجه قراردادمودتی فیمابین بسته شده برای استحکام روابط دوستی سفیری هم ازجانب دولت رومدر ۵۶۹ میلادی بدربارخان رفت. در این اثنا ترکان بخاك ایران حملهور شدند لیکن بعدازرسیدن لشکر ایران فوراً روبهزیمت نهادند. **دیزابل** وقتیکه دید نتوانست با قوای خودکاری از پیش ببرد دوباره سفیری بدربار روم فرستاد (۵۷۱ میلادی) واز **ژوستن** درخواست نمودکه عهد صلح با ایران بهم بزند و با اتراك متحد گردد و حال آنکه از مدت آن فقط نهسال گذشتهبود.

جنك سوم با روم ۵۷۳ - ۵۷۹ میلادی

با کمال تعجب **ژوستن** از معاهدهٔ با ایران چشم پوشیده و عهد صلح را نقض کرد؛ گوئی همان موجباتی که **نوشیروان** راواداشت که بعد از عهد صلح اول او با روم حمله بشام ببرد **ژوستن** هم تقریبا روی همان موجبات این عهد صلح را نقض نمود. بعبارت دیگر او از قوه و اقتدار حریف سخت نگران شده و ترسید که آن تعادل و توازن را بهم بزند. علاوه براین پادشاه بزرگ آنوقت سنش بالغ بر هفتاد سال بود و **ژوستن** چنین گمان میکرد که او پیر و ضعیف شده نمیتواند کاری از پیش ببرد؛ لیکن این شیر پیرهنوز قوی و خطرناك بوده چنانکه بمجرد احساس خطر شخصا فرماندهی قوا را بعهده گرفته باسپاه عظیمی افواج روم را که نصیبین را محاصره کرده بودند شکست داده و تا دارا آنان را تعاقب نمود و آن شهر را هم محاصره کرد ودرهمان هنگام یکدسته قشون طیار[2] مرکب از شش هزار سوار زبده حمله بسوریه برده و اطراف انطاکیه را آتش زده شهر اپاما را خراب کرد و بعد از بربادی تمام آن نواحی برگشته جلودارا به **نوشیروان** ملحق گردید.

---

۱ - Justin.

۲ - مقصود از طیار سواره نظام سبك اسلحه است که بسرعت ازجائی بجائی حرکت میکند (مترجم).

او برای این دژ بزرگ آلات و ادوات محاصره بکار برده بعلاوه آب شهر رابر گردانید و در حدود ۵۷۳ میلادی دژ نامبرده ناگزیر به تسلیم گردید. براثر این شکست، ژوستن دیگر نتوانست سلطنت کند ناچار استعفا داده و جای خود را به کنت تیبریوس[1] داد و این امپراطور جدید چاره را در این دید که برای مدت یکسال با نوشیروان قرار داد متارکهٔ جنگ بهبندد. او این متارکهٔ جنگ راروی اضطرار بهمبلغ چهل و پنجهزار سکهٔ طلاخرید و دراینمدت بهجمع آوری سربازان تازه نفس و تجهیز قوای زیاد از حدود رن و دانوب و نواحی سرحدی مشغول گردید، ولی پس از انقضای مدت مزبور هم او باز جرئت نکرد که بجنگ مبادرت کند ولذا مدت متارکهٔ جنگ را برای سهسال تمدید نمود و در مقابل متعهد شد سالی سی هزار سکهٔ طلا بهپردازد، ولی ضمناً شرط شد که ارمنستان از اینحکم مستثنی باشد.

پس از انعقاد این قرار داد جزوی فوراً ناحیهٔ کوهستانی مورد حمله واقع شد و نوشیروان بزودی ارمنستان ایران را مطیع ساخته و بعد به ارمنستان روم حمله کرد، لیکن دراینجا بتوسط کورس نام یکنفر سردار سکائی که در خدمت دولت روم بود جلوگیری شده پس قراول یا ساقهٔ لشکر ایران شکست یافته بنهٔ و اردو بتصرف دشمن در آمد ولی پس از مدت کمی شاهنشاه این شکست را جبران نموده شبانه بهاردوی رومیان حمله برد و پس از آن برای گذراندن زمستان به ایران برگشت. سردار رومی ازغیبت او استفاده کرده بهارمنستان ایران حمله کرد. درسال ۵۷۶ م یك دسته از لشکریان روم شکست خیلی سختی دید و درسال بعد حادثهٔ جنگی مهمی رخ نداد. درسال ۵۷۸ میلادی هر یك از قوای طرفین بدون هیچ رادع ومانعی (درخاك دیگری) بنای تاخت وتاز را گذاشته دست بتاراج گشودند.

مریس[2] سردار رومی جانشین امپراطور شده بعد از تاراج ارمنستان ایران به بین النهرین شرقی رانده سنجار را گرفت. او بهتمام آنحدود تاخته بعلاوه دستهای را مأمور کرد که بکردستان هجوم ببرند. نوشیروان سالخورده اینوقت برای گذراندن

۱- Count Tiberius . ۲ -Maurice.

تابستان بکوهستانهای آنجا رفته بود و از بالای کوههای مرتفع تاخت و تاز ها و خراب کاریهای آنان را مشاهده نموده با شتاب تمام خود را به تیسفون رسانید و کمی بعدازاین از اینجهان در گذشت.

جامعهٔ مسیحی در سلطنت نوشیروان

ما در فصل سی و هشتم کتاب دیدیم که چگونه کلیسای ایران بواسطهٔ قائل شدن به « دوطبیعت » در مسیح از امپراطوری مجاور که تا هر جا که مربوط بنیمه شرقی وی بود طرفدار طبیعت واحدهٔ مسیح بوده است جدا گردید، اما در دورهٔ ژوستن بعقیدهٔ دیوفیزی تیزم[1] یعنی اعتقاد باینکه مسیح دارای دوطبیعت است بر گشت شده برای برقراری صلح و آشتی بین روم شرقی با روم همین عقیده در تمام قلمرو روم شرقی اشاعت یافت و شاید همین باعث شد که مسیحیان در ایران دوباره مورد شکنجه و عذاب واقع شده باشند لیکن خوش بختی که بکلیسا روی‌نمود این بود که مارابا[2] کبیر یکنفر زردشتی که داخل در دین مسیح شده بود بطریق شد. اگر چه نوشیروان وقتیکه نوشی‌زاد پسر مسیحی او پرچم مخالفت بر افراشت مارابا را تهدید نمود که چشمانش را در آورده و در یك گود ماسه ای او را زندانی کند ولی این بطریق دلیر جرئت کرده بحضور نوشیروان آمد و این پادشاه هرچند سخت بود اما بزیور عدل و انصاف آراسته بوده است، بطریق مشارالیه را نوازش فرموده و ازاو در گذشت.

فعالیت کلیسای ایرانی یانسطوری درآنزمان واقعاً حیرت انگیز بوده است، چنانکه در سال ۵٤۰ م درنتیجهٔ خدمات و مساعی کلیسای نامبرده درهرات وسمرقند تأسیس حوزهٔ اسقفی گردید و نیز برای انتشار دیانت مسیح در چین قدمهای وسیعی بر داشته شد. مبلغین اعزامی که مقدر بود موفقیت های شایانی حاصل کنند تا این اندازه مقید بهآداب ورسوم‌ایرانی‌بودندکه‌تمام کلیساهای نسطوری که‌دراین‌حدود تأسیس نموده‌نام آنها را «معابد ایرانی» گذاشته بودند وهمین کارهای مهم و نمایان مذهبی بوده است که افسانهٔ (پرسترجان)[3] از آن ها پیدا شد.

۱- Deophysitism. ۲- Maraba. ۳- Prester John.

مساعی و کوشش هائی هم که در هند برای تبلیغات مذهبی بعمل آمد قابل بسی توجه بوده که نتایج آن حتی امروز هم ظاهر و آشکارمیباشد[1]. آورده‌اند که در اثناء قرن ششم یکنفر اسقف ایرانی‌موسوم به **ایون**[2] بلندن رفت و در آن جا به تبلیغ‌مذهب مسیح پرداخت، چنانکه در ۱۰۰۱ میلادی یکنفر کاشتکار در هنتنگدون شائر[3] جسد او را بطور معجز آسائی کشف کرده و کلیسـائی هم بیادگار آنمرد مقدس ساخته شدکه نامش کلیسای **سن‌ایوی**[4] بنام خوداو بوده‌است و بنظر نگارنده این اول ارتباطی است که بین ایران و انگلستان پیدا شده است و دیگر در همان زمان یکنفر معروف به **هرمزداز** «عطیهٔ الهی» پاپ انتخاب شده و جای تردید نیست که این اولین وسیلهٔ ارتباط بین ایران و اروپا را فراهم ساخته است .

خصایل نوشیروان و کارهای او

انوشیروان عادل در تاریخ ایران تا آنجائیکه بر ایرانیان معلوم است بیشك بزرگترین پادشاه ایران بشمار میآید و این از آنجاست که آنها بطوریکه در سابق اشاره‌شده است ازکارهای **کوروش کبیر** و **داریوش** یاسایر شاهان‌مملکتشان قبل‌ازسلسلهٔ ساسانی‌بیخبر میباشند. صفات او هویدا است که آمیخته با قدرت و عدالت هردو بود و ایـن در مشرق زمین مطلوب و پسندیده است . در آنجامردم رافت و مهربانی پادشاه خودشان‌را که آمیخته با کفایت و قدرت نباشد تحقیر میکنند . اما کار های او که در فصل آتی به تفصیل ذکر خواهد شد از جمله یکی ترتیب‌مالیاتی است ارضی در نقد که از روی دقت درجه‌بندی شده و با اینصورت تمام اراضی مزروع را مرتبا هرسـال اندازه گرفته و محصولات را تخمین میکردند و دیگر ارتش ثابت منظم و با حقوق معین تشکیل داده سوء استفاده و تجاوزاتی که بود حتی بنام اشخاصی جیره و حقوق میگرفتندکه اصلاوجود نداشتند ازتمامی‌اینها جلوگیری کرد ، سوء استفاده های مزبور هنوز در ایران جریان دارد منتها کمتر است .

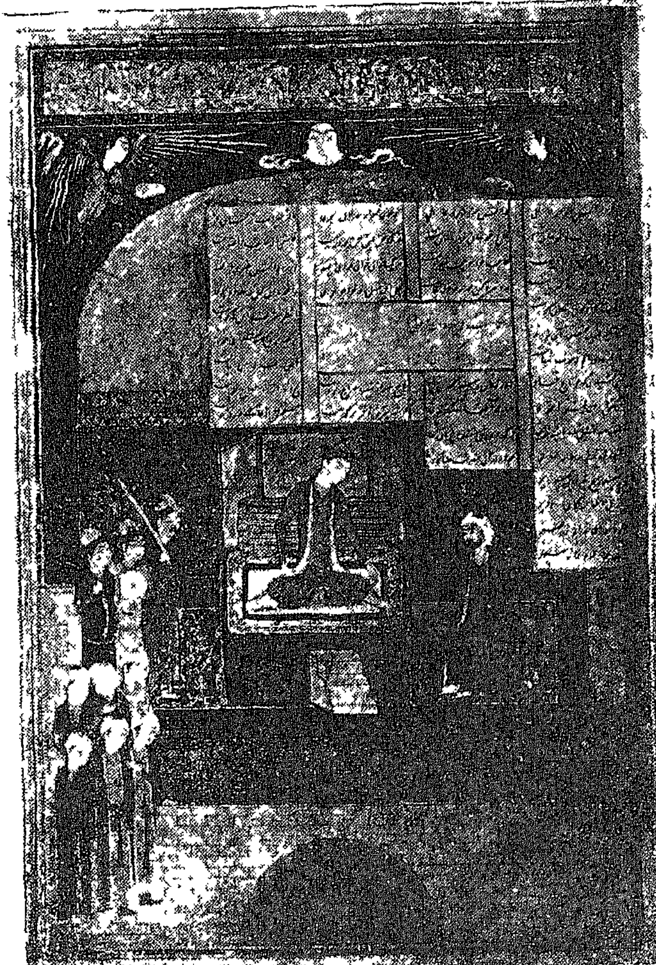
---

۱ ـ مطلوع جغرافیای‌جدیده جلد اول صفحات ۲۱۱-۲۲۳ (مؤلف) .

۲- Ivon. ۳-Huntingdonshire .

٤ ـ «کلمات ومواضع» تالیف (Isaac Taylor) صفحه ۲۳۱ (مؤلف) .

در فلاحت و کشاورزی هم قدمهای وسیعی برداشته از جمله برای آباد کردن اراضی بائر کشاورزان را بدادن بذر، افزار و حیوانات لازم تشویق مینمود و این عمل مخصوصا درتمام مدت سلطنت او جریان داشت.



۵۰ ــ انوشیروان و بزرگمهر
(از روی یك مینیاتور ایران ، در موزهٔ بریتانیا)

او فهمید که ایران محتاج به تکثیر نفوس است اصرار داشت که باید هر مرد وزنی ازدواج ونمزکار کنند، کاهلی وگدائی هردو در دورهٔ این پادشاه باحرارت وشوق

جزو جرائم مستوجب تنبیه و سیاست شمرده میشدند.

باهمیت وسایل ارتباط پی برده و دید که بواسطهٔ غفلت از آن یك امپراطوری بدین معظمی روبضعف و خرابی نهـاده است و لذا بهامنیت طرق و شوارع پرداخت، مسافرین و جهانگردان را تشویق کرد که بـایران سفر کنند، از واردین ومیهمانانش پذیرائی گرم نموده و همه نوع نوازش و محبت در باره آنها مرعی‌میداشت که‌ازآنجمله هفت نفر از حکمای فلاطونی جدید یونان بودند که ژوستی‌نین آنها را تبعید کرده بود. بنابعقیدهٔ برون آمدن‌این‌حکما بایران‌ازاینجاحائزاهمیت میباشدکه مسالك تصوف یا طریقهٔ ساوك و عرفانی که بعدها درایران میان ایرانیان پیدا شده ازهمین سرچشمه آب گرفته است.

این پادشاه با کثرت مشاغل و توجه بمسائل و امور زیاد از فرا گرفتن علم و دانش‌هم غفلت نمیورزید. او حکمت ارسطو و افلاطون را در یك ترجمهٔ فارسی که بامر او صورت گرفته بود خوانده، در جندی شابور دانشگاهی تأسیس کرد که در آنجا علم طب بطور خاص تدریس میشد، در صورتیکه از تعلیم حکمت و فلسفه و سایرفنون ادبی هم غفلت نمیشده است. فرامین یانصایح و کلمات اردشیر بابکان در سلطنت او دوباره شایع شده و جزء آئین ودستورعالی کشور اعلام گردید.

یك «خوذای‌نامك» یعنی کتاب شاهان مشتمل برتاریخ مشهور و افسانـه هـای ایران نیز تدوین گردید و این همان کتابی است که فردوسی اساس حماسهٔ رزمـی معروف خود را بر آن قرار داده است. حتی از هند که در آزمان اقصی بلاد شمرده میشد کتب و آثار پیل‌پای[۱]، پیشقدم‌ادبـی حکایات اسوپ[۲] آورده شد و همچنین بازی شطرنج[۳] ونیل ازآن سرزمین دوردست وارد‌ایران گردیدند واینرا هم باید یادآور

۱- (Pilray) مراد از آثار و کتب پیل‌پای ظاهرا کلیله ودمنه است (مترجم).

۲- (Aesop) اسوپ نویسندهٔ حکایاتی است مشهور که تاآن زمان بنام او باقی‌مانده‌و معروف‌است که او اول غلام بوده و بعد از آزادشدن کی‌زوس پادشاه لیدیه از او بسیار قدردانی نمود (مترجم).

۳- اسم این بازی هندی «چاترانگاه» یا چهاردرجه بود ولی ایرانیان وقتیکه‌آنرا انتخاب کردند اسمش‌راالفاظ شطرنج گذاشتند و لفظ «شاه» از طرف فرزندان وفادار ایران بـان الحاق‌ومتصل گردید واماکلمهٔ «Chess» درزبان انگلیسی بایدداست که‌آن‌از (Échecs) فراسه‌گرفته شده است (مؤلف).

شد که دو نفر از زهاد متهور یا مخاطره جوی ایران کرم ابریشم (تخم نوغان) را از ختن [1] که دور دست‌ترین بلاد بود آوردند، حقیقة در اینعصر ایران مرکز تبادل افکار بین شرق و غرب بوده است.

قصص و حکایاتی که از این پادشاه نقل شده زیاد است، از آنجمله **مسعودی** مینویسد عظمت و شکوه کاخ **کسری** به سفیر امپراطور روم نموده شد و آن مورد تحسین واقع گردید ولی او وقتیکه ملاحظه نمود که شکل مربع عمارت درجاو بی‌قاعده و نامنتظم است تعجب نمود وسبب آنرا جو یا شد، اطلاع دادند پیرزنی زمین متصل آنرا مالك بود که بهیچ قیمتی حاضر بفروش نشد و **کسری** هم نخواست آنرا بزور بگیرد. سفیر فریاد کرد! این نامنتظمی ونقص بمراتب زیباتر ازمربعی میباشد که بتمام‌معنی کامل است.

از حکم و امثال **نوشیروان** که در دسترس ما گذاشته شده بسیار و از آنجمله است که « گران‌بهاترین اندوختهٔ آدمی برای هنگام حاجت احسانی است که بشخص کریم نموده باشد » در جای دیگر چنین میگوید « ایام نعمت و خوشی بیك چشم بر هم زدن میگذرد برخلاف روزهای رنج و محنت که ماهها طول میکشد تا سپری گردد».

ما فتوحات درخشان این پادشاه را در سابق ذکر نمودیم و چنانچه سایر کارها و اصلاحات‌مهم کشوری او را ضمیمه کنیم این جاعدل وداد ولیاقت و استعدادش درحسن ترتیب و انضباط، وسعت نظر و بلندی فکر او در تساهل مذهبی و بالاخره فطانت و هوش یا عقل و درایت وی یك‌شخصیت فوق‌العاده‌ای را درنظر ما مجسم میسازد، چنانکه فرزندان واقعی ایران هم همین عقیده را که مبنی برحقیقت است در باره او دارند.

بزرگمهر

چون‌شرح احوال **نوشیروان** تمام‌نخواهدبود مگراینکه‌ازوزیر معروفش **بزرگمهر** هم ذکری شده باشد لذا خاطر خوانندگان را بشرح زیر معطوف میدارد. اینمرد برجسته ابتدا توجه شاهانه را بطرف خود جلب نموده برای آموزش و پرورش فرزندش **هرمز** تعیین گردید. اگر چه **هرمز** در بدو امر صدمه‌ای به احساسات این‌استاد وارد آورده ویرا از خودش رنجانید، ولی‌بعد‌پوزش خواسته همه نوع‌محبت واحترام باو مینمود. **بزرگمهر** زود کارش بالا گرفته‌بمنصب

1- Khotan

وزارت رسید و بسیاری از اصلاحات **نوشیروان** را میتوان بحسن کفایت وکاردانی او منسوب داشت .

در یکی از حکایات مشهور مشرق زمین نقل شده است که یکوقت مجمعی از حکما با حضور کسری منعقد و این سؤال مطرح گردید که بزرگترین بدبختی کدام است ؟ یکنفر حکیم یونانی گفت که آن بنظرم پیری و کودنی است که با فقر و استیصال جمع شده باشد ، دانشمند هندی گفت ، امراض جسم است که به آلام روحی اضافه شده باشد ، **بزرگمهر** گفت من خیال میکنم که بدترین مصائب و بدبختی برای آدمی آنست که ببیند عمرش قریب باتمام است و کار نیکی نکرده باشد . این جواب مورد پسند واقع شده و نظر حکمای خارجه را بطرف این مهین دستور جلب نمود . او در دورهٔ **نوشیروان** ونیز در دورهٔ جانشینان وی نفوذی بسزا داشته مگر **خسرو پرویز** که بعقیدهٔ عموم او را بجرم مسیحی شدن بقتل رسانید .



«پادشاه دشمنی را که برزمین افتاده لگدمال میکند»

فصل چهل و یکم

تشکیلات، زبان و معماری در دورهٔ سلسلهٔ ساسانی

«مجسمه‌ایست عظیم که میماید مال یك آدمی است پرشور و میگویند کسه آن مجسمهٔ **سامپسون** است و دراطراف آن مجسمه های زیادی هست که لباسشان طرز و ترکیب لباس فرانسه است و دیگر گوشهای آنها خیلی دراز میباشند و این مجسمه ها تماماً نیمه برجسته است»

«ژوسفا باربرو درباب مجسمه‌سازی ساسانیان روی تخته سنگ»

ادارهٔ دولت ساسانی

در اصلاحات و نظم نوین **نوشیروان** و اصول و مبانی آن شرح مبسوطی که **طبری**[1] نوشته و **مسعودی** هم آنرا تثبیت و تأیید نموده است بسیار دلچسب و شیرین میباشد و چون این سیستم و طریقه همواره مورد توجه شاهان بعد بوده و برطبق آن عمل مینمودند حتی خلفای اسلام هم همان‌را سرمشق خود قرار داده‌اند لازم میدانم که آنرا بطور تفصیل مذکور دارم.

نوشیروان پس از جلوس برتخت دریافت و دید که تعدی و اجحاف، جور و بیداد، فساد اخلاق، اغتشاش و ناامنی، تعصب مذهبی و بالاخره جنجه و جنایت

---

۱ - جلد دوم صفحات ۲۳۲-۲۲۲ من بکتاب «ایران درزمان ساسانیان» تألیف سرآرتور **کریستن سن** نیز مراجعه نموده ام (مؤلف).

سراسر کشور را فرا گرفته است و لذا با یك ارادهٔ آهنین تصمیم گرفت که برای خاتمه دادن باین اوضاع ناگوار شروع باصلاحات اساسی نموده نظمی نوین برقرار نماید. اول قدمی که برداشت کشور را به چهار ایالت (استان) بزرگ تقسیم نمود که آن بشرح زیراست الف ـ شرق مشتمل برخراسان و کرمان ب ـ غرب که عبارت بود از عراق و بین‌النهرین .پ ـ شمال متضمن ارمنستان و آذربایجان.ت ـ جنوب شامل فارس وخوزستان. این حوزه‌بندی نوین و دادن اختیارات زیادبچهار والی و استاندار تا یك‌اندازه‌خطرناك بنظر میآید، لیکن براثرنفوذ شاه و جدیت و فعالیت شخص او و نیز بوسیلهٔ جاسوسان و کارآگاهان که درتمام مملکت متفرق بودند از هر سوء استفاده و خطری که متصور بود جلوگیری میشد.

مالیات ارضی

اصلاحات مالی و آئین جدید او در اخذ مالیات بمراتب مهمتر از حوزه بندی مزبور بوده است، چه شاید از زمان هخامنشیها رسم براین جاری بود که دولت قسمتی از محصول راکه آن روی حاصلخیزی زمین تعیین میشد دریافت میداشت ومیزانش هم از یك دهم تایك نیم بوده است و این طریقهٔ مالیات که بواسطهٔ اجحافات و تحمیلات مأمورین طاقت فرسا شده نه‌تنها زارع را از کار دلسرد میکرد و نمیگذاشت که برمقدار محصول خود و در آمدش بیفزاید بلکه، سبب اتلاف وخرابی هم‌بوده است چه تاجمع کنندگان مالیات یا تحصیلداران مقدار سهمی دولت را معلوم و مفروز نمیکردند[1] زارع نمیتوانست محصولش را بردارد و یا میوه و سردرختی ها را جمع کند. **نوشیروان** مالیاتی با کمال بصیرت و فراست وضع نمود مرکب ازنقد و جنس هردو ولی بدینطریق که اول اراضی را حکم داد مساحت کردند و بعد از هر جریبی یکدرهم نقد با مقدار معین و معلومی جنس مقرر داشت گرفته شودواین میزان که فقط برای اراضی مزروع بود هیچوقت زیادنمیشد و درنتیجه‌زارع آزادبود ومیتوانست

۱ـ **طبری** در جلددوم صفحهٔ ۱۵۲ کتابش حکایتی نقل کرده که قابل توجه است و آن بشرح زیرمیباشد **قباد** یك‌روز طفلی را دید که خوشه انگوری از یك درخت انگورچید. مادر طفل که اینرا دید ویرا کتك زده‌وخوشه‌را ازدستش گرفت وبدرخت بست. **قباد** اززن جهت پرسید درپاسخ گفت‌چون سهمیهٔ پادشاه از جمع و مفروز نشده جرئت نمیکنند دست بدرخت بزنند (مؤلف).

برای فائدهٔ خودش کار کند و محصولش را هر قدر بخواهد بسط و توسعه بدهد و مخصوصاً مطمئن بود که آنچه کشت میکند محصولش را خود خواهد برداشت؛ بطوریکه مینویسند هر سال تمام اراضی مزروع را درست بازدید و معاینه میکردند تا بفهمند کجا آبادشده و کجا نشده‌است و اینکار چون احتیاج با جزاء وکارمندان زیاد دارد مشکل است آنرا باور کرد ولی اینقدر مسلم است که در این قسمت پیشرفت قابل ملاحظه ای شده و وضعیت کشاورزان نسبت به پیش بمراتب بهتر و رضایت بخش تر بوده است. علاوه بر مالیات ارضی مالیاتی بر درختان میوه‌دار وضع نمود و نیز مالیات بر مستغلات و مالیات سرانه هم بوده است. مالیات های فوق‌الذکر در سه قسط، درهر چهار ماهی یك قسط پرداخت میشد وبرای جلوگیری از تعدی و اجحاف مأمورین بهمغ‌ها اختیار داده شد که در اعمال آنها نظارت کنند.

پیشرفت در آبیاری و وسایل ارتباط

علاوه بر اصلاحات اساسی بالا **انوشیروان** در ترقی و توسعهٔ وسایل آبیاری همواره کوشش مینمود، او در ساخت سدها و بندها و سایر وسایل آبیاری که در آنوقت مثل امروز قسمت اعظم محصولات کشاورزی نتیجهٔ مستقیم آن بود بذل مساعی نموده وقدمهای وسیعی برداشت؛ برای ازدیاد نفوس مملکت ازدواج را مخصوصاً در میان فقرا و تهیدستان ترویج نمود و نیز قسمتی از اسرای خارجه را در جاهای مختلف کشور جا داد. همچنین در باب وسایل ارتباطیه از هر نوع اهتمام‌داشته اهمیت بسزا بآن میداد؛ جاده‌های عمدهٔ تجارتی محفوظ و در تعمیر پل ها ونگاهداری راهها نهایت مراقبت و اهتمام بعمل میآمده‌است. اروپائیانی که امروز بایران سفر میکنند چیزی در نظر آنها زننده‌تر از این نیست که می‌بینند موضوع جاده ها وپل‌ها بکلی در طاق نسیان گذاشته شده و ابدا توجهی بآنها نمیشود و این موجب حزن و ملال است که دیده شود باشندگان کشور باین وضع قانع وراضی میباشند[1]. اگرچه **انوشیروان** درهنگام ضرورت بیرحم

[1] ــ اشاره بوضعیت سابق راههای کشوراست ولی خوانندگان کتاب میدانند که ازبیست سال‌واندی باین طرف این‌وضعیت بکلی تغییر کرده درساختمان طرق و احداث راههای متعدد درایران انقلاب‌حیرت‌انگیزی رویداده‌است، من‌در پاورقی صفحه ۳۶ کتاب حاضر شرحی درسبیل اجمال دراینباب نوشته‌ام وتکرار آنرا زاید میدانم (مترجم).

و سخت دل بود، شاید این اول دفعه‌ایست در تاریخ ایران که شدت و سختی با رافت و رحم هردو بهم آمیخته شده است ویژه در مورد جوان.

ممکن است ایراد شود که این اصلاحات تماماً نتیجهٔ مستقیم فعالیت و مراقبت دائمی شخص اول مملکت و نفوذ و اقتدار شخص او بوده‌است و آن تا یك اندازه صحیح هم هست، معذلك اینرا هم میتوان انکار کرد که یك رجل نامی و مخصوصاً اگر موفق شده که مدتهای زیادی برسریر حکومت باقیماند با شخصیت خودش اثری در اصلاحات باقی خواهد گذاشت که به فقط رعایا و زارعین از برکت آن تا یك نسل در رفاه بوده زیر بار ظلم و بی‌حسابی نمیروند بلکه کارمندان و متصدیان امور مالی هم باید نسبت به ایام پیش از اصلاحات جاریهٔ در تمام کشور بیشتر کار آمد و فعال و کمتر حریص و متعدی باشند.

آرتش

بزرگترین تباین و اختلاف بین پارتیها و سلسلهٔ ساسانی اختلاف و تباینی است که در ترکیب قوای نظامی آنها وجود دارد. در سلطنت پارتی‌ها سواران سبك اسلحه جز تیر سلاح عمدهٔ دیگری نداشتند واما سواران سنگین اسلحه باید دانست شمارهٔ آنها خیلی کم بوده و بندرت هم نقش مهمی در جنگ بازی کرده‌اند و راجع به ساده نظام هم، همانطورکه در ایران حالیه دیده میشود قسمت مزبور خیلی کم مورد توجه و اطمینان بوده است.

لکن در دورهٔ ساسانیان اساسا فتح یا شکست منوط و مربوط به سواره نظام عالی بوده‌است. این سواران مانند سرداران قرون وسطای اروپا دارای اسلحهٔ سنگین بودند سواران زبده را از ممتقین نسبة بست مثل ساراسن هافراهم می‌کردند. سرباز سوارهٔ ایرانی بطوریکه در نقوش برجسته مشاهده‌میشود کلاهخود برسر گذاشته زره وجوشن برتن راست کرده است و دیگر یك سپر مدوری بر پشت آویزان است. اینها اسلحهٔ دفاعی بوده و اما اسلحهٔ تعرضی و آن از یك نیزهٔ سنگین و شمشیر و گرز تشکیل می‌یافت.

اعضاء و جوارح اسبان را هم بقدری از صفحات آهن می پوشانیدند که اسبان جنگی همانند اسبهای عراده‌ای که در نقوش برجسته دیده می شوند برای اینکار لازم

داشت همچنانکه برای سرداران قرون وسطای اروپا اسبی شبیه بآن بوده است که امروز در لندن نژاد آنرا می‌بینیم که گاری آب جوفروشی را میکشد. تیراندازان مثل کمانداران قرون وسطی قسمت مهم پیاده نظام را تشکیل میدادند. آنها از پشت سپرهای مشبکی با نهایت تندی و فرزی و نیز مهارت و استادی تیرانداخته و دشمن را بستوه میآوردند. این سپرهای مشبکی را هخامنشی ها از آشوری‌ها گرفته و تا زمان ساسانیان در آرتش ایران رواج داشته است. بقیهٔ پیاده نظام پشت سر تیراندازان برای تقویت و حمایت آنها مقام داشته و اسلحهٔ تعرضی آنها نیزه و شمشیر بوده است ولی اسلحهٔ دفاعی آنقدر نداشتند، این دسته قشون چنانکه عملیات جنگی نشان میدهد با لژیون‌های رومی بخوبی جنگیده و از عهدهٔ سربازان رومی هم آورد و حریف خود درست برمیآمدند، برخلاف سپاه پیادهٔ پارتیها که تقریباً همیشه از جنگ تن بتن اجتناب میکردند.

و این بطوریکه در فصل بیست و دوم ذکر شد، در اربیل بود که فیلها نخستین بار در یك جنگ رسمی معروف عرض اندام نموده‌اند و اما چه نقشی بازی کرده‌اند ذکری از آن بعمل نیامده است، از آنوقت به بعد اهمیت فراوانی بآنها در جنگ داده میشد، گرچه پارتیها از این قسمت غافل بوده و اهمیتی باین حیوان نمی دادند، حتی در لازیکا که از مرکز خیلی دور افتاده بود سپاهیان ساسانی فیلان جنگی با خود برده‌بودند. این فیلها چنانکه در آتیه معلوم خواهد شد در جنگ برعلیه اعراب نقش خوبی بازی کرده و خدمت نمایانی کردند.

از جمله تفوق و برتری شاهنشاهی ساسانی نسبت بسلسلهٔ پیش این بوده است که در فنون محاصره و گشودن قلاع و شهرها مهارت داشتند و از تمام آلات و ادوات محاصره استفاده میکردند. پادشاهان ساسانی، مخصوصاً در دوره‌های اخیر هرقلعهٔ مهمی را که مورد حمله قرار میگرفت تسخیر نموده برخلاف پارتیها که عملاً از عهدهٔ تسخیر یك شهر دارای برج و بارو برنمیآمدند. طریقهٔ معمول در محاصره این بود که بوسیلهٔ گودالهائی که میکندند، تحت حفاظت سپرهای مشبکی پیش رفته تا به خندق شهر میرسیدند و بعد آنرا به خاك و خاشاك پر میکردند، آنوقت با گرز و دبوس یا سایر ادوات بدیوار

میزدند تا منفذی پیدا میشد، سپس حمله بشهر میبردند، یا اینکه برجهای متحرکی نزدیک دیوار بنا میکردند و با منجنیق های سوار بر آن دشمن را از استحکامات خود میراندند، ماهیچ دلیل نداریم که بگوئیم ساسانیان درفن محاصرهٔ شهرها بر رومیان که ابتدا استاد آنها بودند برتری داشته اند، لیکن نسبت به پارتیها ابدا جای تردید نیست که آنها درتمام قسمت های مربوطهٔ بفن حرب بمراتب جلوتر بوده اند.

درقشون **نوشیروان** بکسانی حقوق داده میشد که کارآمد و درست مسلح و آماده کارباشد و با اگر جزو سواره نظام بودند ازاسلحه واسباب سواری آنها چیزی کم نباشد. چنانکه دراین باب نقل شده که شاهنشاه یکی را با اختیارات تام برای پرداخت حقوق تعیین نمود و نامبرده تمام افراد قشون را درمیدانی سان دیده اما درپرداخت وجه تعلل نمود تا آنکه خود **نوشیروان** هم برای دریافت حقوق خود حضور پیدا کند، بالاخره شاهنشاه نیز درحالیکه سلاح زیب تن کرده سواره وارد میدان گردید. دراینجا او مورد بازرسی کامل واقع شد ودر نتیجه معلوم گردید دوزه کمان یدکی راکه جزو اسلحهٔ سواره نظام بود باخود ندارد ولذا اشاره شدکه برگردد وآنرا با خود بیاورد. این پادشاه نامی هم حسن اطاعت نشان داده بقصر برگشت و آن دوزه کمان را برداشته بدانمحل عودت نمود وپس ازبازدید وسان قشون چهار هزار و یکصد درهم یاپانصد ودوازده دینار که عالیترین حقوق یعنی حقوق درجهٔ سپهسالاری آنروز بود دریافت داشت.

ازاین بیان ثابت میشود که **نوشیروان** در تشکیل ارتش ثابت مرتب برخلاف روش تحمیلی ملوك الطوائف رویهٔ **اردشیر** را برگزیده است.

شاه و دربار

عظمت وشکوه دربارشاهان ساسانی و تجملات آن حدی انگیز بود بطوریکه درتاریخ عالم نظیر آن درهیچیك ازخاندانهای سلطنتی دیده نشده است.

نقل میکنند **دیو کلسین** درطرز لباس ونیز در رسوم وآداب درباری از پادشاهان ساسانی تقلید مینموده است. نقوش برجسته صورت صحیح و واقعی اسلحهٔ عالی جنگی، زربفتهای پر ثروت، زین و براقهای مجلل و باشکوه راکه بامر شاهنشاه و انمود شده برای ما محفوظ داشته ودردسترس ما گذاشته اند. محیط شاه یعنی اطاق تختگاه بزرگ او نمونهٔ کامل ازحشمت و

جلال بوده است و از جمله نفایس آن یکی قالی زربفتی معروف به « فردوس شاهی »
یا بهارستان کسری میباشد. طول این فرش هفتاد و عرض آن شصت ارش بود. شرحیکه
میور[1] دربنباب نوشته ما آنرا در زیر از نظر خوانندگان میگذرانیم . این فرش باغی‌را
نمایش میداد که خاکش از طلاوزمین آن از نقره و چمن آن زمرد و جویبارش‌ازلؤلؤ
و مروارید بوده است و نیز اشجار و اثمار و گلها و ریاحین آن تماماً از خرده های
درخشان الماس و یاقوت و سایر جواهرات نفیسهٔ گران بها تشکیل یافته بود . این فرش
عدیم‌النظیر و تخت بزرگ زرین که هر پایهٔ آن از یك قطعه یاقوت تشکیل یافته بود و
نیز تاج شاهی بی بها که بواسطهٔ حجم و سنگینی زیاد آنرا بر سقف آویزان کرده بودند
واقعاً هربیننده ای را مات و مبهوت میساخت .

آئین دربار نیز شاهانه و فوق‌العاده مجلل و عالی بود. اولاً پادشاه دورازسایرین
که در اینمیانه پرده‌ای هم حایل بود برتخت می‌نشست . این‌جا حتی از بزرگترین
رجال‌درباری تاوقتیکه بطورخاصی اجازت نمی‌یافت نمیتوانست نزدیك برود .**مسعودی**
مینویسد دربار از سه طبقهٔ بزرگ تشکیل می‌یافت.اول صاحبمنصبان ارشدوشاهزادگان
بزرگ نامی‌در سمت راست‌تخت بفاصلهٔ سی پا دورازپردهٔ شاه‌میایستادند وبعداستانداران
و فرمانداران‌ونیز پادشاهان دست نشانده بهمین فاصله پشت سرصف میکشیدند و درآخر
بازیگران و نوازندگان و سازندگان بودند که طبقهٔ سوم را تشکیل میدادندگارد. شاهی
ظن‌قوی آنست که درسمت چپ تخت میایستادند. وقتیکه شاه‌یکی از رعایا اجازهٔ‌حضور
میداد او با دستمالی دهان خود را می بست تا از دم او « مقام مقدس شاهانه » آلوده و
پلید نشود، او وقتیکه از پرده داخل‌میشد فوراً بروی‌خاك میافتاد وهمینطور افتاده بود
تا آنکه اجازه می یافت بلند شود .

وضع زنان از بعضی جهات خوب و پسندیده بود چه یك چنین قانونی که آنها را
منزوی کند درکارنبود بلکه آزادی داشته‌اند . عدهٔ زنان **خسروپرویز** در میان شاهان
ساسانی از همه زیادتر بوده است، چنانکه **طبری** مینویسد عدهٔ زنانی که او در حبالهٔ

---

۱ - Muir

خود داشت دوازده هزارنفر بودند ومعذلك‌عشق وعلاقه وخاص‌او به **شیرین** بوده‌است، بطوریکه اززمان هخامنشی‌ها معمول بود هریك‌از پادشاهان‌یك زن‌معتبرداشت که‌عموماً شاهدخت (شاهزاده) بود، هرچند این رسم استثنا پذیر هم بوده است، این عدهٔ زنان او معمولا باید بسیاری از سلاطین ضعیف‌را از پا در انداخته و تحمیل زیادی بر مالیهٔ مملکت بوده است .

عمدهٔ مشغولیت و تفریح شاهان ساسانی شکار بوده است و برای اینکار ترتیبی که معمول بود اینکه در قورق‌گاهها (فرادیس‌یاباغهای بزرگ سلطنتی) جانوران‌شکاری زیاد جمع میکردند و یادر یك محل شکار خیزحیوانات‌شکاری را از جلو رانده‌بسمت محوطه ای که پرچین یا طنابی بدور آن کشیده بودند میبردند . قوش بازی هم از قدیم معروف و متداول بوده حتی از میان افسران دربار ساسانی یکی هم قوشچی باشی بوده است .

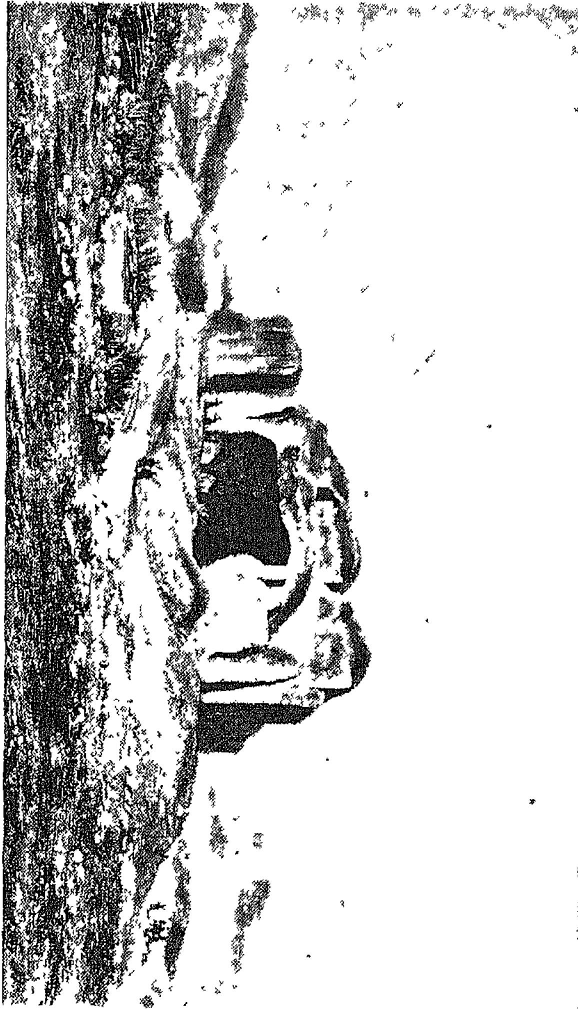
بازی‌چوگان نیز در میان پادشاهان ساسانی معمول بود . چنانکه سابقاً‌در تاریخ پهلوی مذکور داشتیم **اردشیر** مؤسس این سلسله بدربار **اردوان** دعوت شده ویکروز با پسران پادشاه بشکار و میدان چوگان بازی میرود و آن بنظرم اول دفعه‌ای است که دیده میشوددر تاریخ‌ذکری از چوگان بازی‌بمیان آمده است ونیز **شاپور** اول، علاقه‌ای که باین بازی داشت ما آنرا در سابق ذکر نمودیم .

ازمیان پادشاهان اخیرنه‌تنها **خسروپرویز** بلکه **شیرین** وبانوهای‌او معروف است درساعات تفریح چوگان بازی میکردند چنانکه **نظامی** دراینخصوص سروده است :

چو در بازیگهٔ میدان رسیدند	پریرویان ز شادی می پریدند
روان شد هر مهی چون آفتابی	پدید آمد ز هر کبکی عقابی
گهی‌خورشیدبردی گوی‌وگه‌ماه	گهی شیرین گرودادی و گه‌شاه

و اما بازیهای توی خانگی و آن شطرنج بود که در بالا ذکر شد . نوا و موسیقی بطوریکه حجاریها و نقوش برجسته نشان میدهند مقام بسیار شایسته و ارجمندی را دارا بوده است‌و حتی در شکارگاهها ارکستر و دستهٔ مغنی همراه بوده و شاه‌دراثنای تاخت

و تاز از شنیدن نغمات والحان دلپذیر روحش تقویت می‌یافت واینکه در شهرهای بزرك ایران هنوز معمول است که هنگام طلوع و غروب آفتاب ساز میزنند تاریخ آن اگر بقهقرا برویم ظن قوی اینست که منتهی بدورهٔ ساسانیان[1] میشود.



۵۱- کاخ ساسانی در فیروز آباد

زبان پهلوی

اینمسئله که زبان رسمی دورهٔ ساسانیان چه بود تا یك اندازه

۱ ـ افتخار عوالم شیعه صفحات ۸۷-۸۶ (مولف).

مبهم و تاریك است. کتب و رسائل زیادی که حجم آنها طبق نظریهٔ **وست**[1] وتخمینی که کرده باندازهٔ حجم تورات میباشد در پهلوی بما رسیده است و باید دانست که این لفظ یعنی کلمهٔ پهلوی بیشتر در خط است نه لغت و زبان ولی عموماً بدین رفته اند که زبان رسمی ایرانیان در دورهٔ ساسانیان پهلوی بوده است. تاریخ اولیهٔ استعمال این زبان و تکلم بآن تا چهار صد سال پیش از میلاد است و آخرین کتابی هم که در آن نوشته شده متعلق بقرن نهم میلادی میباشد، لیکن در اثناء نیمهٔ آخری حیات آن، استعمال پهلوی محدود و منحصر به نقل از کتابهائی بوده که پیش باین زبان نوشته شده بودند. یکی از چیز های شگفت آوری که در این زبان وجود دارد آنست که آنچه خوانده میشود کاملا غیر از آنچیزی است که نوشته شده است. مثلا بجای عنوان پادشاه « شاه شاهان » بزبان آرامی « ملکان ملکا » نوشته شده در صورتیکه آن « شاه شاهان » خوانده شده است و یك مثال دیگر که عمومی است « لاهما » برای نان نوشته ولی نان خوانده میشود و مانند آن و این رسم و طرز تحریر برای مردمی که خط کتابت آنها از علائم و رموز تشکیل یافته و یا مجموعهٔ این حروف را دائماً بجای علامت و نشان میگرفتند یك امر عادی بوده است چنانکه پروفسور **برون** تحقیقاً نشان داده علم سیاقی که امروز در تمام ایران متداول است که در حساب بکار میبرند مخفف یا مصحف اشکال نامهای عربی است که برای شماره های مختلف استعمال میشوند.

من در فصل نهم کتاب شرحی از اوستا بطور مختصر مذکور داشتم و گفتم که آن بزبان ویژه موسوم به اوستائی نوشته شده و تا طلوع سلسلهٔ ساسانی مهجور و در طاق فراموشی گذارده شده بود ولی در این زمان و بتوسط **اردشیر** کتاب مزبوردقیقاً جمع آوری شده و مدون گردید. این کتاب بواسطهٔ رواج یافتن مطالعهٔ کتابهای مقدس **زردشت** دوباره در پهلوی شرح شده و برحجمش افزود. در فرنگستان تقریبا تا زمان

---

[1] - «مقدار، زبان، و عصر ادبیات پهلوی» تألیف فاضل مشارالیه **برون** در تاریخ ادبیات ایران شرحی بطور اختصار در اینباب نوشته و من خودم را مدیون کتابهای پروفسور نامبرده میدانم (مؤلف).

اخیر کتب مقدس **زردشت** را زند اوستا مینامیدند ولی اکنون بر همه مبرهن گردیده که زند شرح بر متن باستان بزبان پهلوی‌است واما پازند وآن عبارتست ازشرح برشرح. ممکن است سئوال شود که بین فارسی امروز با پهلوی نسبت وارتباطی که‌هست‌چیست؟ در جواب میگوئیم که پهلوی زبان مهجور و متروك ایرانی میباشد، چه پیش از ورود زبان عرب بآن تکلم مینمودند. اگر برای تحصیل کرده‌های امروز ایرانی زبان مزبور گفته شود در صورتیکه (هوزوارش) آنرا بردارند تا اندازه ای قابل فهم میباشد.

کتیبه‌های پهلوی روی تخته سنك

کتیبه‌هائی که از پهلوی در احجار منقور است و قسمت زیاد آنها حل شده‌مشتمل برمطالب مهم تاریخی میباشدواز آنجمله «نقش رجب [1]»است که تاریخ آن متعلق بزمان **اردشیر** میباشد. این کتیبه بدو لهجهٔ پهلوی‌نوشته‌شده است و ترجمه‌ای هم از یونانی ضمیمهٔ آن‌میباشد در پایان قرن هیجدهم‌میلادی‌د. **ساسی** برای ترجمهٔ آن بکمك یونانی‌کوشش مظفرانه نموده لیکن با همهٔ این موفقیت های درخشان و مساعی و کوشش های خیلی سختی که در اینباب تاکنون شده هنوزبرای روشن کردن‌این یادداشت های تاریخی خیلی‌چیزها باقیمانده که حل نشده است.

ادبیات پهلوی

وست [2] کتب و نوشتجات پهلوی را بسه قسمت زیر تقسیم‌کرده است. الف ـ تراجم و تفاسیر متن‌اوستا در پهلوی. ب ـ کتابهای پهلوی راجع بامور مذهبی. پ ـ کتب‌ورسائل غیر مذهبی. اماقسمت اول وآن مشتمل است بربیست‌وهفت کتاب‌یارساله‌ولی بطوریکه **وست** خاطرنشان میکند آنهارانمیتوان نمونهٔ خوب ادبیات پهلوی دانست زیرا مترجمین پارسی بواسطهٔ اوستا پابند بوده‌اند که لغات و الفاظ آنرا همانطور که بوده مرتب و مدون نمایند و اما قسمت دوم و آن پنجاه و پنج کتاب و رساله است و حاوی پانصد هزار لغت یا واژه میباشد. در این

---

۱ ـ وآن عنوان فصل ۳۶ کتاب قرار داده شده است.

۲ – West

قسمت، ادبیات ذیقیمت زیادی موجود و در دسترس ما گذاشته شده که از آنجمله است دینکرت یعنی سنن و اعمال مذهبی و نیز بوندهشن یا اساس دهنده که دارای اهمیتی بسزا میباشند. وست کتابهای دیگری را همذکر نموده بعلاوه امثال، تفاسیر و روایات زیادی را نیز اسم برده است.

و اما قسمت اخیر و آن فقط یازده کتاب و رساله است که قدیمتر ازهمه یاتکار زریران میباشدو آن رمانی است در پهلوی که در پانصد سال بعداز میلاد نوشته شده است. این داستان چنانکه برون مینویسد بتمام داستان های رزمی ملی مربوط میباشد، گوکه آن یك حکایت بیش نیست لیکن عناصر و مواد اصلی وی همانست که درطبری وشاهنامه موجود میباشند و این قضیه بسیار مهم و قابل دقت نظر است و از این کتاب هم نفیس تر کار نامك پهلوی ارت خشیرپاپکان میباشد که نولدکه آنرا بآلمانی ترجمه نموده است. کتاب نامبرده در ششصدسال بعد از میلاد نوشته شده است و از مقابلهٔ آن با شاهنامه معلوم میشود که فردوسی در متابعت از اسناد و مآخذ ساسانی خود تا چه اندازه دقیق و مواظب بوده است. کتابهای دیگر شامل رسایل و مقالاتی هستند در عجایب سیستان و بازی شطرنج و اما در موضوع شعر و شاعری ابداً چیزی از ساسانیان بما نرسیده است.

نمونهٔ معماری ساسانی

از آثار معماری و فنون پارتیها چون چیز قابلی در دست نیست نمیتوان سبك معماری سلسلهٔ نامبرده را وصف نمود چه بوده است. البته شاهان ساسانی آثار و یادگارهای مجلل و باشکوهی را از معماری هخامنشیان خیلی بهتر از وضعی که امروز از آنها بنظر میرسد بمیراث برده اند و اما از آنجا که کرسی حکومت ایران در ایران اصلی نبوده بلکه در درهٔ دجله و فرات واقع شده و تیسفون که ازپارتیها بطور میراث بآنها رسیده پایتخت واقعی بوده است لذا ایشان برای احتیاجات خودشان درمعماری ازهاترا یعنی الحضر وتیسفون نمونه گرفتند.

خصایص عمدهٔ معماری ساسانی

قدیمترین ابنیهٔ ساسانی همگی تقریبا روی نقشهٔ واحدی بنا شده اند که نهایت درجه بسیط و ساده است. من در نظر گرفته ام بعض از این کاخها را که شهرتی بسزا دارند ذیلا

بطور خیلی مختصر تشریح و توصیف نمایم.

کاخهای مزبورکه در شکل، مربع مستطیل میباشند عموماً در طول شرقی وغربی ساخته شده و مدخل بنا یعنی سرسرا یا طاق بلند عالی درست در وسط واقع است بطوریکه آن یك خاصهٔ برجستهٔ کاخ میباشد و این طرز حتی در ابنیهٔ مذهبی و مسکونی فعلی ایران هم دیده میشود و دیگر از خصایص و ممیزات، تعداد اطاقهای مربعی شکل است که مطوق و گنبدی و هرکدام بدیگری راه داشته یعنی تودرتو بوده است. حیاط و صحنی نظیر ایران کنونی یك خاصهٔ ثابت و تغییر ناپذیر شمرده میشده است. کاخهای دو اشکوبه درهیچ جا دیده نمیشود. تزئینات بنا عبارتست ازطاق نماها، مقرنس کاریها، ستون های مربع یا نیم ستونها همچنانکه درهاترا (الحضر) بود و اما زینت های داخل کاخ و آن گچکاری ورنگ آمیزی ونقاشی بوده است.

کاخ فیروزآباد

در جنوب شرقی شیراز سر دوراهی که بسمت بوشهر میرودکاخ جور وحالیه معروف بهفیروز آباد واقع است و آن از باستانی ترین کاخهای ساسانی شمرده شده و تاریخ ساختمان بطوریکه نوشتهاند از قرن سوم میلادیاست.طرح و زمینهٔ بنامستطیل میباشد وآن سیصدو بیست پا درازی دارد و هفتاد پا پهنا. مدخل کاخ فقط یکی است و آن عبارت از یك طاق هلالی قشنگی بوده که از آنجا داخل یك تالار گنبدشکلی میشده که نود پا درازی و چهل وسه پا پهنا داشتهاست، در هر یك از دو طرف این منظر عالی تالارهای کوچکتری قرینهٔ هم وجود داشت، پشت سر این اطاقهای عمده و اساسی سه اطاق مربعی پوشیده از گنبد های بیضی شکل بودند، گنبدهای مزبور بعقیدهٔبعضی قدیمترین نمونهٔ گنبد[1] ایران میباشند، این آپارتمانها با راهرو در و مدخل های آراستهو نیز پنجره های مصنوعی آنها به اطاقهائی راهداشته است که بطرف یك صحنی درحدود نود پای مربع باز میشدند و گردا گردآن اطاقهائی باندازههای مختلف بناشده بودند.

---

۱ ـ «تاریخ و ترقی وتکامل تدریجی گنبد درایران» تألف ك. آ. ث **کرسول** (Cresswel) (مجلهٔ ر. آ. س شمارهٔ جولای ۱۹۱٤). عقیدهٔ نویسندگان امروز عموماً برخلاف سابق براینست که کاخ فیروزآباد قدیمتر از سروستان است (مؤلف).

تزئینات بیرونی که عبارتست از هلالهای بلند و تنگ و نیم ستونهائی بشکل نی به مجموع این ساختمان معظم صورتی که داده‌است ساده و بطور قطع بی پیرایه میباشد، هرچند تناسب آن برای یك دژ محکم و معظم بیشتر از یك عمارت مسکونی است . منجمله کاخ سروستان واقع در نزدیکی فیروزآباد است، گو که آن قدری بعدتر بنا شده لیکن قرابت نزدیکی باین کاخ قدیم دارد .

طاق کسری

طاق‌معروف کسری[1] که منظرهٔ آن بطوریکه در فصل چهل‌ودوم ذکرخواهدشداعراب را مات و مبهوت ساخته‌بود بدبختانه‌امروز جز پاره های یك تالار مسقف طاقی به پهنای ۲۵ متر و ۸۰ سانتیمتر چیزی ازآن باقی نمانده‌است، شاهنشاه ساسانی معمولادر این اطاق برتخت زرین خویش‌نشسته برعایایش خود رانشان میداد . تالارمزبور حتی در دوره های بربادی خودستایش هر یك‌ازطبقات مسافرین را که بدجله و از آنجا به بغداد سفر میکردند جلب مینموده است . تزئین و آرایشی‌که بسردر یاجلو عمارت‌داده شده‌است بواسطهٔ ستونها وهره‌ها عمارت‌را بچندین قسمت منقسم نموده و نتیجه‌ای که از آن حاصل شده بطوریکه از گراور کتاب معلوم میگردد بی‌نهایت جاذب و فریبنده است . چون از این کاخ مجلل جز یك خرابه‌چیزی باقی نمانده لذا نمیتوان راجع به شیوه و طرز آن اظهار عقیده نموده زمینه و طرح بنا را که از شاهکار های معماری عصر نوشیروان است معلوم داشت ولی در این شکی نیست که آن از روی نقشهٔ کاخهای فوق‌الذکر بناشده است. خاقانی خرابهٔ این کاخ را برای موعظت و عبرت موضوع قرارداده قصیده‌ای گفته که چند بیت آن این است.

هان ایدل عبرت بین از دیده نظر کن هان

ایوان مداین[2] را آئینه عبرت دان

---

۱ ـ این کاخ ، ایوان یا طاق کسری هردو نامیده شده است واین دواسم درمعنا یکی وفرقی با هم ندارند ولی اصطلاح اولی قدیمتر میباشد .

۲ ـ مداین یعنی شهرها اسمی است که اعراب به‌تیسفون میدادند چه بناء آن مطابق روایات از بهم‌زدن‌هفت شهر وهفت‌قصبه صورت گرفته‌است (مؤلف).

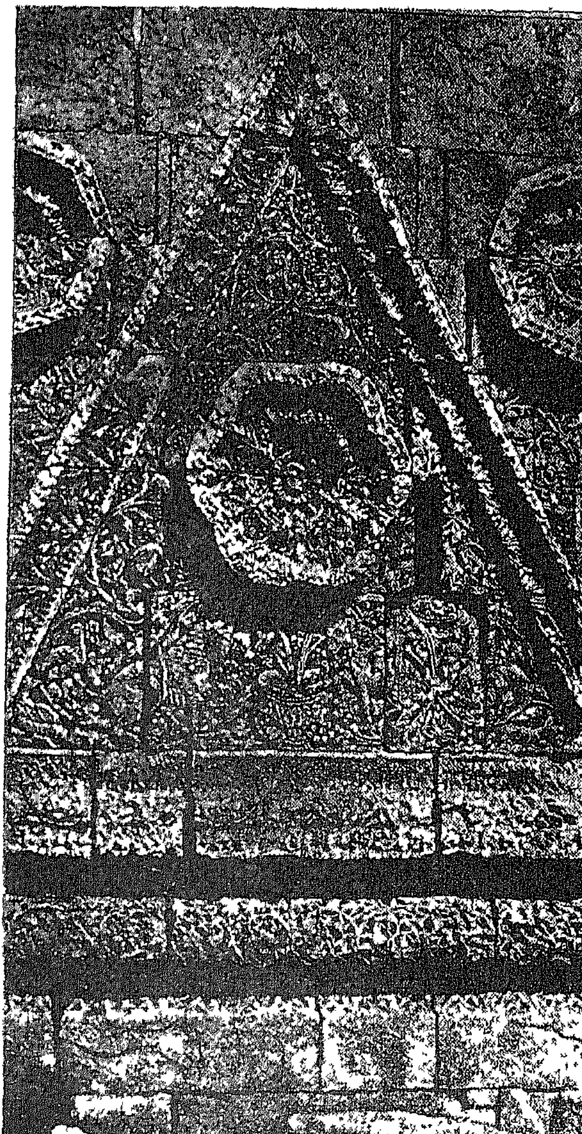
یك ره ز ره دجله منزل بمداین کن
از دیده دوم دجله بر خاك مداین ران
از آتش حسرت بین بریان جگر دجله
خود آب شنیدستی کآتش کندش بریان
تا سلسلهٔ ایوان بشکست مداین را
در سلسله شد دجله چون سلسله شد پیچان

کاخ خسرو در قصر شیرین

کاخ فیروز آباد وسروستان نسبةً کوچك و در بناء آنها منظور این نبود که‌جمع کثیری از خدمتگذاران و چاکران را در آنها منزل‌داده باشند ولی اکنون قلم را بطرف کاخی‌معطوف‌میداریم که اساساً با آنهاتفاوت و فرق دارد و آن عبارتست از «عمارت‌الخسرو» یا کاخ خسرو در قصر شیرین که در سمت غربی دامنه‌های زاگروس واقع و تاریخش هم‌از آغازصدهٔ هفتم میلادیست. کاخ نامبرده در پارکی که محیط آن شش‌هزار متر میباشد بناشده است، در بعضی جا ها دیوارش هنوز نمودار است‌و آن شش متر‌و نیم‌ارتفاع دارد، دراین نزهتگاه وسیع‌امروزه بجز ریشه‌های درختان خرماوانار چیز دیگری دیده نمیشود، لیکن نویسندگان‌عرب‌شرح قشنگی این باغ‌و شمارهٔ‌جانوران نادر و کمیابی را که در آن آزاد می گشتند به‌تفصیل نوشته اند.

این کاخ مجلل که شعاع برکهٔ آب مصنوعی جلو آن چشمها را خیره مینمود در طول شرقی و غربی بنا شده و دارای ۳۴۲ مترطول و از عریض ترین نقطه۱۸۷ متر عرض بوده است. در سمت شرقی عمارت پله‌کانی دو ردیف بود که منتهی بایوانی میشد که۹۹متر پهنا داشته است. این ایوان براطاقهای مسقف طاقی چندی‌قرارداشته که سه اطاق آن مدخل یك دهلیز طویلی را تشکیل میدادند و اطاقهای متعدد دیگری هم باین دهلیز راه داشته‌اند. مدخل اصلی عمارت از همان پله‌کان فوق وازوسط‌ایوان بیك سرازیری میگذشت که با ۲۴ ستون آرایش یافته بود و از آنجا به آپارتمان شاهنشاه داخل میشدند. اول‌تالار بزرك‌و وسیع این کاخ بسه راهرو تقسیم شده‌ومنتهی

باطاق مربعی میشده است و بعد از آنجا باطاقهای دیگری داخل میشدند و ایوان مسمی



۵۳- تزئینات کاخ ماشیتا
(اقتباس از کتاب «هفتمین دولت بزرگ شرقی»)

نیز در مرکز حیاط قصر دیده میشد اطاقهای پادشاه (بنظر آنچه در تخت جمشید است) دارای سقف چوبی برخلاف اطاقهای دیگر که عموما طاقی بودند مصالح و موادی که در این ساختمان بکار رفته از سنگهای آهکی کاخهای هخامنشی پست‌تر میباشد که درآن‌صفحات این مواد زیادتر بوده است. ستونها از آجر تراش و با گچ اندود شده و در اینقسمت هم با مواد کاخهای مجلل هخامنشی تفاوت کلی دارد.

کاخ ماشیتا

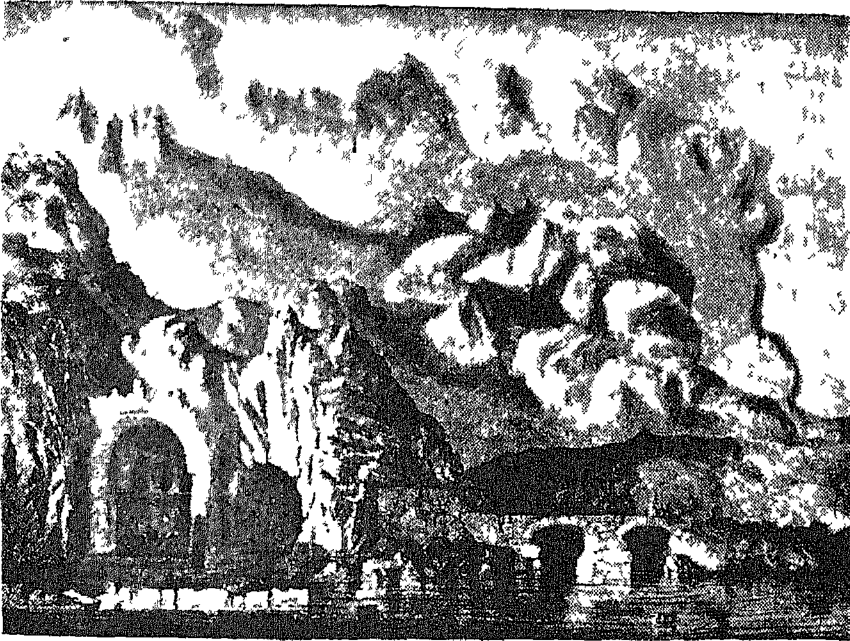
و آن در آغاز صدهٔ هفتم میلادی بدست **خسرو پرویز** بنا شده و نسبت به «عمارت خسرو» وسعتش کمتر است، تزئینات این کاخ از حیث قشنگی و تناسب الحق حیرت‌انگیز و نمیتوان نظیر آنرا در سایر جاهای ایران پیدا کرد سنگهای سختی که بچندین مثلث تقسیم‌شده و در هر قسمتی گل و بته منقوش و بعد در تمام اطراف آن شاخ و برگ و حیوانات و میوه جات بهر کرده‌اند که ازمیانهٔ آنها بسیاری از حیوانات نمودار است و میتوان آنهارا تمیز داد و شناخت.

در شاهنشاهی ایران هیچوقت چنین تزئیناتی که نمونهٔ جمال و نفاست و ظرافت باشد دیده‌نشده و این بدست مسرفانهٔ **خسرو پرویز** سبکسر در محلی که چقدر از ایران مسافت داشته صورت گرفته است، ولی مقدر نبوده او بیش ازچندسالی از آن متمتع شود.

نقوش بر جسته در نقش رستم

مشهورتر و عالیترین شاهکار فنی شاهان ساسانی نقوش برجسته در نقش رستم و باطوریکه نامیده شده اند «صورت رستم» میباشند که نمونه‌های دیگری و مثل آن جالب توجه در شاپور و سایر جاها موجود میباشد من در فصل یازدهم شرحی راجع بمقابر و دخمه‌های پادشاهان مقتدر هخامنشی که در تخته‌سنگ‌ها بریده‌اند مذکور داشتم و در زیر همین ها است که شاهان ساسانی شرح فتوحات و مفاخر و سروریهای خودشان را با کمال اهتمام نقر کرده‌اند قبل از توصیف این تصاویر که بکمر وقسکه نزدیك میرسد میبینند آنها را که با یك ابهت و عظمتی روی تخته سنگ هائی که سراشیب گذارده شده قرار دارند. خالی از دلچسبی نیست که تذکر داده شود که حقیقت آنها مثل حجاریهای بیستون‌از سالیان دراز مکتوم بوده و فقط از یکصد سال است که پرده از روی این راز بر داشته

شده است. ایرانیان قرنها نقش صورت مبارز منقور دارای ریش بلند را متعلق به رستم پهلوان نامی خود دانسته و چیزی غیر از این در مخیلهٔ آنها خطور نمیکرد و این اشتباه



۵۴ ــ طاق بستان در کرمانشاه

در اسم «صورت رستم» هنوز دوام دارد چه در باب نقوش برجسته دیده میشود همین اسم از تمام طبقات بطور ثابت استعمال میشود. شکی نیست که مسافرین و جهانگردان اروپائی هم در نوشتجات خود راجع باین موضوع بخطا رفته بیاناتی که در این باب نموده‌اند از حلیهٔ صحت و حقیقت عاریست؛ از میانه آنها (فقط) ژوسفا باربرو[1] از اهل ونیز که در قرن پانزدهم بایران سفر کرده است بیانی که در اینخصوص نموده قابل‌بسی توجه میباشد و این همان بیان جالب و حاذقی است که ما آنرا عنوان فصل جاری قرار داده‌ایم. حتی نیبور[2] که در آخر قرن ۱۸ میزیست تشخیص ایرانیان را که آن متعلق به رستم است اعتراف نموده و بالاخره تا نیمهٔ قرن ۱۹ این عقیدهٔ غلط یعنی انتساب نقش

۱ــ Josefa Barbaro ۲ــ Niebuhr

این حجاریها به‌پارتیها رواج داشته است و فقط در این اواخر عقیدهٔ مزبور متروك و منسوخ گردید.

تعداد نقوش برجسته در نقش رستم هفت تاست که چهارمین یا دستهٔ میانی آن فوق‌العاده مهم و قابل توجه میباشد چه آن اسارت و دستگیری والرین امپراطور روم رادر نظر ما مجسم میدارد که بزرگترین افتخارجنگی‌خاندان‌ساسانی بشمارمیاید. کرزن شرحی محققانه دربنباب نوشته که بهتر این میدانم عین آنرا در زیراز نظر خوانندگان بگذرانم : این سطحه دارای‌سی‌وپنج و نیم پاطول وشانزده پا عرض‌آن میشود واما ارتفاعش از زمین‌تا به پای صورتهای‌مزبور و آن در حدود ٤ پامیباشد.صورت‌میانی که اندازهٔ قامت آن بزرگتراز‌قامت انسانی‌میباشد صورت شاپوراست که بر اسبی سوار و دونفر رومی مقابل وی ایستاده اظهار اطاعت و انقیاد مینمایند و آنها یکی قیصر اسیر و دیگر سربادس[1] و یا میریادس[2] یکنفرفراری و پناهندهٔ انطاکی‌است که شرح حالش بدرستی معلوم نیست‌ودر اینجا او را فاتح بقصد تحقیر و استهزاء بلباس‌ارغوانی[3] ملبس نموده است . پادشاه ساسانی با موهای زیاد دسته کرده‌ای است که روی شانه اش ریخته ونیز تاج گلی‌برسر گذاشته‌است که بربالای آن‌چیز مدوری بشکل گلوله‌قراردارد. ریش بلند و انبوه وی از زیر ذقن بسته و گره زده شده است و گردن بندی از جواهر بگردن افکنده‌است . از قفای او در هوا ونیز از غلاف شمشیر و دم مفتولی اسب جنگی وی سربند یاموی بند خاصی معلق و آویزان است. اعضا از کمر به پائین در شلوار پهن و فراخی که در آنزمان متداول بوده مستور و پوشیده است . دست چپش به‌قبضهٔ شمشیر طویلی وصل است و دست راست را بطرف سربادس دراز کرده و مینماید که میخواهد سدارس[4] یا حلقهٔ معاهده را بدست اوبدهد، سربادس هم در این حال‌ایستاده دستهایش را بطرف شاه دراز کرده است .شامیان بلباس‌رومیان‌ملبس میباشندوهمچنین

---

١ -Cyriadis ٢ -Myriadis

٣ - لباس‌مزبورمخصوص امپراطوری روم بوده‌است (مترجم) .

٤ - Cydaris

قیصر که درجلوی‌وی روی‌یکزانو افتاده‌دستهایش‌بطرف‌شاه دراز است‌وصورتش‌مخصوصاً مینماید که از شاه طلب ترحم میکند. و **الرین**نیز تاج گلی بر سر نهاده و این دو اسیر هر دو حلقهٔ آهنی به پای‌آنها است .

سه تا از صفحه های دیگر جنگجوی سوارهٔ با جرئتی را نشان میدهد . مجلس هفتم‌وآن سپردن حلقهٔ معاهده یا واگذاری مقام سلطنت است به **اردشیر** پاپکان‌بدست **هورمزد** رب‌النوع واین نقش که تصور میکنند قدیمترین‌حجاری ایران میباشدقدری خشن‌وناهنجار است ونیز صورت‌اسبهای‌خدا و شاه که یکدست را بلندکرده‌وسرهاشان بهم متصل است‌نسبت بسواران‌خودشان‌بکلی بی‌تناسب میباشد. صورت‌جانب‌راست ناظر، صورت خدا و رب‌النوع است که عصای‌سلطنتی را بدست **اردشیر** می‌سپارد، مؤسس سلسلهٔ ساسانی یکنفر دشمن را که روی زمین خوابیده است دارد لگد مال میکند و آن محتمل است **اردوان** آخرین پادشاه پارتیها باشد .

مجلس شکار خسرو پرویز اینک ما قلم را بطرف طاق بستان معروف واقعهٔ در نزدیک کرمانشاه که یادگار **خسرو پرویز** است معطوف میداریم، این بنای‌یادگاری‌مرکب‌میباشد از دوطاق عمیق‌که درسطح کوه بریده شده‌است، اکثرارتفاع آن سی‌پا و عمق‌بیست‌و دو پا میباشد، روی سطح صخره سنگ‌وسط طاق بشکل‌هلالی قرار دارد و در پشت بغل های طاق دو فرشتهٔ بال دار فتح حجاری شده‌اند که‌آن‌تصور میرود بدست صنعت‌گران‌یونانی صورت گرفته‌است . همچنین تزئینات‌اطراف‌غارهم‌بنظر میرسد که از هنروران یونانی باشد. اشکال قسمت داخلی دیواره بدو قسمت منقسم میشود . قسمت بالا و قسمت پائین . در قسمت بالا **خسرو پرویز** است که تاج گلی از دست دو نفر از حامیان خود میگیرد و اما در طرف پائین باز شکل شاه دیده میشودکه برشبدیز سوار میباشد. در طرفین طاق از دو رقم اشکال و نقوش تزئین یافته که در یکی شکار آهواست و در دیگر شکار گراز . در شکارگاه آهو چنین مینمایدکه‌شکار را بوسیلهٔفیلان بطرف محوطه‌ای‌که دورآن توری‌کشیده‌شده است‌میرانند . صورت شاه درچندین جای این سطحه خوب‌ظاهر و آشکار است که در یك جا وارد میشودوجای

دیگر دارد شکار میکند و یا بطرف شهر بر میگردد. این ورزش تفننی که تصویر آن نموده شده ظن قوی میرود در یکی از «فرادیس» یکـی از باغهای سلطنتی بعمل آمده است و مؤید برمصنوعی بودن محل مزبور هم حضوریك عده‌نوازنده میباشد. درشکارگاه گرازهم فیلان چندی دیده میشوند که‌شکارها رابطرف یك محوطهٔ بی مخرجی‌میبرند و پادشاه گراز های جنگلی را از میان قایقی که در آن نشسته است تیر میزنـد. در این جا دوباره دیده میشود که جانوران شکاری رابه‌محوطهٔ دیگر جمع میکنند و دستهٔ سازندگان باز دیده میشوند که درمیان قایق نشسته مشغول نواختن میباشند، در یـك گوشه خوکهای افتاده بنظرمیرسند که امعاء واحشاء آنها را بیرون آورده برپشت‌فیلها میاندازند (که بسرای سلطنت حمل کنند) و رویهمرفته این‌نقوش و اشکال قابل‌بسی توجه میباشند و شایستهٔ این است که در اطراف آنها زیاد غور شود.

زرگری ساسانیان یاکارهای آنها در نقره آلات

ما از این هنر جالب و جاذب آنها بوسیلهٔ سه پارچه ظـرف که گراور آنها درج کتاب استمیتوانیم اطلاع پیدا کنیم.درظرف اول صورت **بهرام‌گور** منقور است که شیری را باشمشیردارد میکشد و در ظرف دوم صورت **شاپور** دوم است که بشکار آهو مشغول میباشد و ایـن سلاطین را ازپوشاك سرشان که‌در هر کدام بوضع مخصوصی‌جداگانه است‌خوب میتوان شناخت و اما ظرف سوم و آن یك منظر عالی و باشکوهی از شکار شیر، گراز و قوچ کوهی را در کمال وضوح از نظر ما میگذراند.

هنرمزبور مطابق اصول فنی نهایت درجه‌مهم میباشدچه اشکال ونقوش‌آن‌باظرف، یك پارچه نیستند بلکه هریك جداگانه ساخته شده و بعد با ظرف جوش داده‌اند.

مجسمهٔ شاپور اول

تنها مجسمهٔ معروفی از ایران که امروزه موجود است مجسمهٔ واقعهٔ در غاری نزدیك شاپور میباشد و آن متأسفانه بـدست جنایت کارانهٔ آنهائی که مخالف با این نقوش‌و آثارند بحال بدی‌افتاده‌است، صورت‌مزبور ابتدا روی یك تخته سنگ جداگانه‌ای کنده شده و بعد بسقف غار آنرا وصل کرده اند. هنگام دخول درغار چشم ناظر به‌پایهٔ مجسمه‌ای میافتد که چهار پا ارتفاع دارد و آن در

صخره‌ای که حالیه موجود است بریده شده و صورت پاهای با یك قسم کفش دم پائی هنوز در آن باقی میباشد. این مجسمه در پشت سر بیك وضع خیلی اسفناکی افتاده ولی‌میتوان تشخیص‌داد که تصویر **شاپور** اول‌است که مخصوصاً در شهری که خودآنرا بنا نموده حکمرانی میکند.



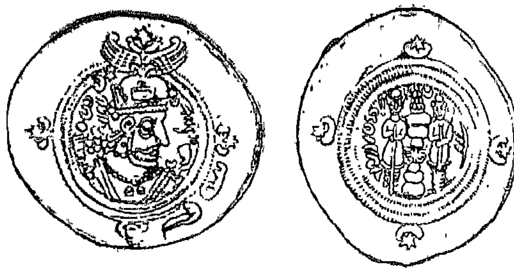
۵۴ ـ جام نقره ساسانی
(متعلق بقرن چهارم میلادی)

اظهار نظر در معماری وهنرهای زیبای ساسانی

ما از بیان مختصر فوق با تصاویر ضمیمه بهترین فنون ساسانی را معلوم داشتیم و اکنون چیزیکه باقیمانده این استکه از مشاهدهٔ این آثار نظری که بطور کلی پیدا میشود خلاصهٔ آنرا مذکورداریم این شاه‌ها و کاخها بما خاطر نشان‌میکنند که دربناء آنها منظوری که بود حفاظت شخص شاه و نیز استتار وی از انظار عمومی بوده است و بنا بر این قیود بمعمار امر میشده است که طالار وسیعی بسازد که شاه در آن طالار بتواند بوسیلهٔ پرده ها از انظار مستور بماند ولی طالاری که برای وزرا و نجبا و سر

پاسداران و چاکران یا خدمتگذاران که عدهٔ آنها به‌هزار ها میرسید گنجایش و جای کافی داشته باشد و باوجودیکه اقتضای هوای ایران آنست که جلو عمارت باز باشد بناء چنین طالاری خود بتنهائی نهایت مهارت وعظمت فنی معماری انعصر را از نظر مامیگذارند، چنانکه پس از یکهزار سال مطابق همان نقشه در مشهد مسجد عالی ساخته شده که تا بامروز در ایران مورد توجه واستفاده است.

همینطور حجاران وهنروران ساسانی مانند معماران کاخهای آنها از آثار پیشینیان خود استفاده نموده ولی صنعت و هنر خود را چندین برابر ترقی دادند. نقوش برجسته خاصه نقش **شاپور** اول دارای شکوه وجلال و عظمت بسیار است. اگر چه اسبهائی که آرام ایستاده حجاری شده‌اند بنظر نتراشیده و زمخت میآیند، ولی برصفحه هائی که اسبان در حال تکاپو میباشند روحی درآنها دمیده‌شده زنده وحساس بنظر میآیند. نقوش برجستهٔ شکارگاهها مظهر فعالیت وزنده دلی است و در تمام این حجاریها اسلحه‌ولوازم وآلات جنگ و یراق اسبهابا اسلوب کامل فنی وسلیقهٔ عالی حجاری شده‌اند. شاید گفته شود که در نقوش عهدساسانی چنانکه‌در تخت جمشید دیده میشود تنوع کمتر استولی چون اصول معماری اشکانیان و فنون آنها خیلی مبتذل و پست بوده و هنرهای زیبای آن دوره در تمام شرق نزدیك انحطاط یافته صورت بدی بخود گرفته بود لهذا این پیشرفتی که براثر نهضت ملی و جوش وطنی درفنون سلسلهٔ ساسانی حاصل شده است و کاخهای باعظمت و شکوه و حجاریهای نفیسه‌ای که بوجودآورده و بالاخره بسط وتوسعه‌ای که در صنایع و فنون بشر دادند قابل بسی توصیف وتمجید میباشد.



شکل سکهٔ خسرو پرویز

فصل چهل و دوم

خسرو پرویز و هراکلیوس (هرقل)

سحرگاهان، بانوی زمانه پسری زرین‌سر و زردمو زائید ـ این ماه بطالع سعدبجهان آمد ، فرشتگان ازآسمان فریاد زدند «خداوند یاور او باد» در دوهفته خسرو مانند بدر، ماه تمام زیبا شد ، یکسال پس از آن گیسوی او مانند شب قدر گردید و قدسروش بالا کشید، مرغ چمنزارش نواخوانی آغازکرد، روی‌غنچهٔ دهان او شبنم نشست ولاله ازرشك گونه‌های اوخونین دل گشت . « تولدخسروپرویز »

« ترجمهٔ آهی، اثرگیب، تاریخ شعر وادب عثمانی جلد دوم صفحه ۳۱۱ »

ادامه جنك با روم ازطرف هرمزداس چهارم

هورمزد که‌نویسندگان‌غرب‌ویرا **هرمزداس** چهارم‌میخوانند پسر **نوشیروان** از دختر خان ترکان بوده‌است؛ او بدون هیچ معارض ومخالفی برتخت‌جلوس نمود . ابتدا وعده داد که‌پیروی از پدر و الاتبارش کرده با عدل و داد رفتار نماید ولی‌طولی نکشید که خصایل‌وصفاتش بکلی تغییر کرد و بنای جوروستم را گذاشت . این‌پادشاه جدید پیشنهاد صلح امپراطور روم را دائر بردرخواست معاوضهٔ ولایت ارزانن[۱] و افومن[۲] دژ محکم آنرا با دارا که همیشه محطّ نظر امپراطوران روم بود ردکرده و جنگ با روم را که جریان آن غیر قاطع و خسته کننده بود ادامه داد. مُریس[۳] که هنوز مقام فرماندهی داشت بعد از ردشدن پیشنهاد صلح بخاك ایران‌حمله‌ورشد؛ او درتابستان ۵۷۹ میلادی نیروی خودرا

۱- Arzanane. ۲- Aphuman. ۳- Maurice.

از دجله عبور داده بدون اینکه با نیروی منظمی مواجه گردد اراضی ایران را مورد تاخت و تاز قرارداد و تمامی حاصل ها را ویران کرده خسارات زیادی از اینراه وارد آورد. او در سال ۵۸۰ میلادی چند فروندکشتی جمع آوری نموده‌به‌خیال تعقیب سیاست **ژولین** و مخصوصاً بدین خیال که اعراب ساراسن‌را که تابع ایران بودند روبخود کرده بطرف سرسیزیوم‌رفت ولی این قبایل صحرا نورد غدرو خیانت خود را ثابت نموده‌رئیس آنها **آدرمان**[1] با قوای زیادی کالینیکوس[2] را تهدید نمود و این سبب شد که سردار رومی ازخیالات بلندخویش‌صرف نظرکرد، اووقتیکه دید خطوط ارتباطیه‌اش درتهدید است ناچارنیروی خودرا برعلیه **آدرمان** بکار انداخته‌واو راکاملاشکست‌داد. درسال ۵۸۱ میلادی **مریس** بیك دسته‌سپاه ایران‌که‌به‌کونستانتیا[3] حمله برده بود شکست سختی دادولی بجای اینکه بهره‌مندیهای‌خودرا تعقیب‌وتکمیل کند (بطمع جانشینی‌امپراطور) با شتاب تمام به قسطنطنیه رفت و **تیبریوس** امپراطور که به بیماری مهلکی مبتلاو بحال مرگ بود تاج و تخت را بوی برگذار کرده در گذشت.

بعد از حرکت **مریس** از منطقهٔ جنگ ایرانیان بنای بیش رفت را گذاشته فتح و غلبه در همه جا با آنها بوده است، مگر در یکموقع که بدست **فیلیپیکوس**[4] برادر زن **مریس** شکست دیدند. **هراکلیوس** (هرقل) پدر امپراطور آ بنده که بهمین نام خوانده میشود در این گیرودار ظاهر گردید، ولی نظر باینکه قسمتی از نیرو زیرفرمان اوبود نه تمام‌نیرو لذا نتوانست‌کارمهمی‌ازپیش ببرد، درسال ۵۸۸ میلادی شورش‌سختی‌در سپاه روم روی داد ولی با این حال یك دسته از قشون ایرانی را بالاخره نزدیك‌مارتی-روپولیس[5] شکست دادند و این همان دسته‌ایست که لشکر روم را که داخل ولایت ارزانن شده بود از با در آورده متفرق ساخت. در سال بعد دژ مهمی که بود بدست خیانت کارانهٔ خود رومیان سقوط یافته و **فیلیپیکوس** برای استرداد آن کوشش کرد، ولی شکست خورده و بعد هم بمرکزاحضار گردید. **کمنتیولوس**[6] بجای وی منصوب و **هراکلیوس** هم نایب او بوده است. این فرمانده جدید مصمم گشت

۱- Adarman. ۲- Callinicus. ۳- Constantia. ٤-Philippicus. ٥-Martyropolis. ٦- Comentiolus.

به مزوپوتامیا (بین النهرین) حمله ببرد. او در یك جنگی قریب به‌صیبین شکست‌خورده مجبور بفرار گردید، اما **هراکلیوس** وضعیت قشون را بحال اول بر گردانید و فتح نمایانی در آخر نصیب او شد، باین معنی که سردار ایرانی مقتول و اردوی او بدست رومیان افتاد.

هجوم ترکان بایران و شکست آنها تقریباً در ۵۸۸ میلادی

جنگ در مزوپوتامیا سالها بطور غیر قاطع طول کشیده که در این میانه ایران مورد تهدید حملات ترکان واقع گردید. آری ترکان که دیدند **هرمزداس** از یکطرف به زد وخورد با روم مشغول واز طرف دیگر مورد بی‌میلی رعایا واقع شده موقع‌را مناسب‌دانسته بایران حمله‌ورشدند، لیکن **هرمزداس** یکی‌ازسرداران خودرا موسوم‌به **بهرام چوبین** که سرداری لایق ودلیر بود مأمور دفع آنها نمود. او هم با یك عده از مردان مجرب و کار آزموده که سنشان کمتر از چهل سال بود به مبارزهٔ ترکان شتافت و در یك محاربه‌ترکان را سرکوب نموده حتی خود خان‌هم در آن محاربه بقتل رسید. جنگ دیگری‌هم بعدازاین واقع شده که ترکان درآن جنگ کوشش مأیوسانه نموده معذلك مغلوب شدند وپسر خان هم اسیر گردید. غنائمی که دراین جنگ نصیب‌ایرانیان گردید افزون از شمار است حتی‌بنابر قول **میرخوند**[1] دویست و پنجاه هزارشتر برای حمل آنها لازم بوده است. **طبری** که با لحن مسرت آمیزی این حکایت را نقل کرده‌است میگوید ببینید چگونه پیلان و شیران جنگی خان بزرگ وقتیکه‌ایشان راسرباران کردند ناچار رو بفرار گذاشتند و بعد که پوشیده از آتش شدند (یعنی نفت انداز ان آتش‌در آنها زدند) ایشان روی باز پس نهاده وخود را بلشکرگاه‌اند رافکندند). سپس راجع به غنائم، مورخ نامبرده طریق اعتدال‌را پیموده مینویسد غنائم این جنگ از طلا ونقره و سایر جواهرات قیمتی بار دویست و پنجاه وشش‌شتر بوده است[2].

---

۱ - ازمورخین مائه پانزدهم میلادی است.

۲ - جلد دوم کتاب مزبور صفحه ۲۶۲.

جنگ لازیکا ۵۸۹ میلادی

پس از شکست ترکان **هرمز** بلافاصله سردار فاتح خود را مأمور ساخت که به لازیکا حمله ببرد که در آنوقت بلادفاع و خالی از پادگان بوده است، ولی بعداً از این قضیه از طرف روم قشونی باسرع وقت به کمك آنجا رفته و **بهرام** در جنگی که رویداد شکست خورد. این پادشاه که از سردار خودش بواسطهٔ فتوحات پی در پی او از روی حماقت و دیوانگی حسد ورزیده و بغض او را در دل داشت حال که او شکست خورده موقع را برای کینه‌جوئی مغتنم دانسته نه فقط او را از فرماندهی محروم ساخت بلکه ویرا توهین نموده و از آبرو و اعتباری که داشت انداخت. باینمعنی که یك چرخ پنبه‌ریسی و مُشتی پنبه با یکدست لباس زنانه برای این سردار فرستاد.

عصیان بهرام چوبین و قتل هرمز

لشکریان **بهرام** بواسطهٔ این توهین و بی احترامی که به سردارشان شده بود بنای طغیان را گذاشتند و ملحق به آرتش مزوپوتامیا شده بطرف تیسفون پایتخت روانه گردیدند. **هرمز** قوائی بدفع آنها فرستاد و قوای مزبور هم طوق اطاعت این پادشاه ستمکار را از گردن خارج ساخته ملحق به سپاهیان باغی **بهرام** شدند. در این هنگام بواسطهٔ یك انقلابی که در خود دربار روی داد کار **هرمز** تمام شده و مردم همگی از اطرافش پراکنده شدند. بالاخره او بدست **بوستام** و **بندوی** دو برادر زن خود کورشده وبعد بقتل رسید.

سلطنت خسرو پرویز ۵۹۰ میلادی

خسرو دوم پسربزرگ او که در تاریخ ایران به **خسرو پرویز** نامیده میشود بر سریر شاهی نشست. وی آخرین پادشاه معروف ساسانی است و این خیلی مستبعد بنظر میآمد که او بیش از چند ماهی نخواهد توانست برتخت باقی ماند.

شکست و فرار خسرو بطرف مزوپوتامیا

خسرو پس از جلوس برتخت نامه‌ای به **بهرام چوبین** نوشت و در آن نامه اظهار داشت که چون **هرمز** در گذشته است جهتی برای این استنکاف شما از قبول اطاعت متصور نیست. چنانچه

آن سردار نامی اطاعت نماید و ویرا شخص اول دولت خواهد نمود.

این سردار باغی جوابی نهایت درجه سخت و وهن آور به **خسرو** نوشت. او به پادشاه خود امر داد تاج از سر بردارید و بعد نزد من آئید تا شما را حاکم ولایتی کنم، **خسرو** به علی رغم این جواب تند و جسارت آمیز باز نامه‌ای به **بهرام** نوشت که شاید بتواند ویرا جلب کند، ولی فائده ای نبخشید و لذا قوای زیادی جمع آوری نموده و بطرف این سپاه یاغی روانه گردید. در آنجا هم هر قدر کوشش کرد که به وعدهٔ عفو و گذشت **بهرام** را جلب کند نتوانست، در این میانه یك شب **بهرام** شبیخونی باو زده در نتیجه **خسرو** مجبور بفرار گردید. چون نمی‌توانست تیسفون پایتخت را نگاه دارد و یا از آن دفاع نماید ناچار راه فرات را پیش گرفت، **بهرام** چهارهزار سوار ازعقب سراو فرستاد، لکن خال او **بندوی** حیله کرده خودرا بجای پادشاه بزرگ قلمداد، سواران او را گرفته به تیسفون بردند. در نتیجه **خسرو** از خطر جسته به رهنمائی یکنفر از رؤسای عرب بنام **ایاس** سالما به سرزمین روم رسید. در آنجا میزبانان رومی با کمال احترام ازوی پذیرائی نموده و قرارشد درهیراپولیس اقامت گزینند تا از طرف امپراطور دستور مقتضی برسد.

برگشت خسرو باسپاه روم و سلطنت ثانی او

موریس امپراطور تا مدتی در این باب با امنای دولت مذاکره کرده راجع به سیاستی که باید در این خصوص اتخاذ کند تبادل نظر نمود، بالاخره رأی مقتضی گرفته شده بشاهزادهٔ مخلوع فراری نوشته شد که امپراطور او را بفرزندی قبول نموده قوائی برای شکست **بهرام** وجلوس بر تخت تحت اختیار وی خواهد گذاشت، ولی در مقابل قرار شد ارمنستان ایران و نیز قلعهٔ دارا و مارتیروپولیس بروم برگذار گردد.

بهرام در این اثناء تاج و تخت را تصرف نموده و برسریر شاهی استقرار یافته بود، لیکن وقتیکه معلوم گردید که از طرف امپراطور روم به **خسرو** وعدهٔ همراهی شده مقامش بواسطهٔ توطئه‌هاو شورش‌ها متزلزل گردید. بالجمله دربهار ۵۹۱ میلادی

خسرو بطرف دجله راند وپیش ازاینکه ازنهربگذرد یکدسته‌ازقوای او به **دیزاسیوس** سردار **بهرام** را غفلة و بطور غریبی دستگیر کرده بنزد وی آوردند و بعد از نهر عبور کرد . بینی و گوشهای اسیر بدبخت رادفعة قطع‌نموده و بعد در یك مجلس ضیافت‌بزرگی ویرا حاضر کردند تا شاه و سایر مهمانان او را بازیچه کرده و مسخره و ریشخند کنند و آنگاه بطوریکه **تیوفیلاکتوس** بما خبر میدهد او را بقتل رسانیدند .

القصه او از دجله روانه شد و مقارن این اوقات آرتش آذربایجان کـه بتوسط دو خال او فراهم شده بود به سپاه وی ملحق گردید با اینکه **بهرام** قاعدةً بایدبا تمام قوا از اتصـال آنها جلو گیری کرده باشد . بعلاوه یکدسته سپاه روم تیسفون و سلوکیه هردو را بتصرف در آوردند و این البته یك ضربت خیلی سختی بوده است که برحریف وارد آمد ، بالاخره جنگ بین فریقین شروع گردید . در جنگ اول قلب سپاه **بهرام** بواسطهٔ رومیان بهم خورده و لذا مجبور شد به پناه تلال و تپه ها عقب بنشیند، پادشاه بزرگ وی‌را تعاقب نمود ، ولی **بهرام** از پشت تپه‌ها حملات دشمن را با تلفات‌زیاددفع کرده مگر وقتیکه شب شد او بطرف‌جبال کردستان عقب کشید و ازاین‌عمل‌ضعف خود را به ثبوت رسانید . بالاخره در نزدیك قلعهٔ مشهور گانزاکا یا شیز موضع گرفته‌وهمان جا را مأمن قرار داد . بطوریکه‌سابقا مذکور داشتیم اینجاهمان محلی است که **آنطونی** آنرا محاصره نمود .

خسرو بتعاقب دشمن روانه شد و بالاخره جنگ دیگری بین او با **بهرام**روی‌داد. این جنگ که بزرگتر ازجنگ اولی بود وقتی بوقوع پیوست که چندین زنجیر فیل بکمك **بهرام** فرستاده‌شده علاوه بر عدهٔ قوای وی هم افزوده شده بود . جنگ خیلی سخت، وهولناك بود، امانتیجهٔ آن قطعی و **بهرام** بطورقطع‌شکست خورد . توضیح اینکه**بهرام** ابتدا بجناح راست‌رومیان‌حمله برد (وآن قسمت ازقشون شروع بعقب نشینی نمود) ولی **نارسیس** سردار هوشمند ولایق آنهابك دفعه‌بکمك شتافته قشون را از عقب‌نشینی جلوگیری نمود . بعد او همانطوریکه درجنگ اول هم کرده‌بود به‌قلب لشکر **بهرام**حمله

برده سپاه متمرد و یاغی را از هم پاشید. **بهرام**[1] خودش فرار کرد، از همان راهی که **داریوش سوم** از جلو **اسکندر کبیر** فرار کرده بود. بالاخره به ترکان پناهنده گردید. از این طرف **خسرو** فاتح با حشمت و جلال بطرف تیسفون پایتخت روانه شد. درآنجا متحدین خود را به عطایا و انعامات شاهانه نوازش فرموده مرخص نمود و دوباره برتخت موروثی که حالا با این فتوحاتی که کرده حق طلق او بود جلوس کرد. با این حال هنوز مقامش خالی از خطر نبود، چنانکه حس کرد که مورد بی‌میلی رعایای خود میباشد، تا اینحد که ناچار از **مریس** امپراطور خواهش کرد یك دسته سپاه رومی مرکب از هزار نفر برای گارد مخصوص او اعزام دارد. **خسرو** (چون مظنون بقتل پدر بود) در این صدد افتاد که تمام آنهائی را که در قتل پدرش شرکت داشتند مجازات کند تا مگر از این راه نظر مردم را بطرف خود جلب و مقام خود را تحکیم نموده باشد. او در این اقدام حتی از دو خال خودش که تا چه اندازه مرهون خدمات آنها بوده است نگذشت. بعلاوه یك خوش بختی دیگری در این میانه باو رو نمود و آن این بود تدبیری که برای قتل **بهرام** اندیشیده بود در آن کامیابی حاصل نموده آن سردار خطرناك را که بازگشت او بایران باقوای ترك در هر موقع احتمال میرفت معدوم ساخت.

جنك با روم ۶۰۳ میلادی

در مدت سلطنت **مریس** مناسبات بین دربار قسطنطنیه با تیسفون خیلی روشن و مخصوصا روابط دوستانه بین آنها برقرار بوده است. درسال ۶۰۲ میلادی وقتیکه **مریس** به قتل رسید **خسرو** تصمیم گرفت که به‌خونخواهی دوست و همدست محسن خودش برخاسته از آنهائیکه در قتل او شرکت داشتند انتقام بکشد. این خدمتی را که اوبعهده گرفت وسائل تسهیل آن فراهم شد، باین معنی که **نارسس** فرمانده قشون رومی که **خسرو** تخت و تاج خود را مرهون خدمات او میدانست از شناسائی **فکاس** امپراطور جدید سر بر تافته

---

۱ - یك حکایت شیرینی که دراینجا نقل شده این است که **بهرام** دراثناء فرار به پیره‌زنی که‌وی‌را نمی‌شناخته است بر خورده و با او راجع بوضعیت صحبت میکند، پیره‌زن میگوید کسیکه از خاندان سلطنت نیست بسلطنت برخیزد کاملا احمق است (مؤلف).

و بر ضد او لشکر کشیده به ادسا رفت[1] و در آنجا موضع گرفت . باری سپاهیان ایران درهرجا فاتح شده ودر ۶۰۵ میلادی‌پادشاه‌بزرگ دارا را پس‌از نه‌ماه محاصره تسخیر نمود . پس از این فتح نمایان آمد و سایر دژهای مزوپوتامیا تماماً بتصرف ایران در آمدند .

در ۶۰۷ میلادی نیروی ایران حرّان ، ادسا و سایر استحکامات قسمت غربی بین‌النهرین را گرفت و بالاخره از فرات گذشته هیراپولیس و برهوا[2] حلب امروزه و سایر شهرهـارا در حیطهٔ تصرف در آورد . در همان اوان دستهٔ دیگری ازقوای ایران بعدازحملهٔ بارمنستان به‌نواحی‌مجاور کاپادوکیه‌داخل‌شده حتی فریزی ، گالاثی‌وبی‌تی‌نی که سالیان درازبود از صدمات جنگ محفوظ مانده موردحمله و محل تاخت‌وتازقشون ایران قرار گرفتند . این مهاجمین دامنهٔ‌این‌حمله و تاخت و تاز را تا این اندازه توسعه داده و تا این حد به قسطنطنیه نزدیك شدند که اهالی شهر برای اولین بار دهات واقعهٔ در ساحل مقابل را مشاهده میکردند که مهاجمین آتش زده و شرارهٔ آن بلند است .

جنك ذوقار در ۶۱۰ میلادی تقریبا

مقارن این‌اوقات یعنی بین ۶۰۴ و ۶۱۰ میلادی بقول **نولدکه** وسال ۶۱۱ بنابر گفتار **میور**[3] یك جنگ مختصری واقع شد که در آنوقت چندان مهم و قابل توجه بنظر نمی‌آمده ولی در ازمنهٔ بعد بواسطهٔ نتائج‌و اثرات مهمه‌ای که از آن‌به‌ظهور رسیده‌است اهمیتی‌بسزاحاصل نموده‌رویهمرفته آنرا دارای نتائج‌خیلی مهمه میدانند‌.اجمال اینمقال‌آنست‌که **نعمان**‌ملك حیره در حاشیهٔ شرقی صحرائی که وادی‌فرات‌را از بیت المقدس جدا میکند درآنعصر حکومت میکرد . اتفاقا یك دشمن خطرناکی‌که میدانسته اعراب راضی‌نمیشوندکه‌دختری بایرانیان بدهند دسیسهٔ زیرکانه‌ای بکار برده **خسرو** را خبردار ساخت که **نعمان** دختر زیبائی دارد. اینجا آتش شوق شاه مشتعل شده خواست او را بزنی گرفته جزء حرم و زنان زیادی‌که داشت قراردهد ، لیکن امیر عرب از قبول آن استنکاف ورزیدوشاهنشاه

---

۱ - هرچند اتفاق افتاد که او را فریب داده به قسطنطنیه بردند و در آنجا در بازار، زنده درآتش انداخته سوزاندند (مؤلف).

۲- Berhaoa. ۳-Muir.

از این استنکاف او در خشم شده فوائی بسرداری **ایاس** رئیس قبیلهٔ طی برای دستگیری او فرستاد. **ایاس** کسی است که به **خسرو** هنگام فرارش بطرف روم کمك و خدمت کرده بود. بالجمله **نعمان** وقتیکه از قضیه آگاه شد بنزد قبیلهٔ شیبانی رفته تمام دارائی خود را برئیس آن قبیله **هانی** نامسپرد وخود برای عذرخواهی بخدمت **خسرو** آمد ولی **خسرو** عذرش را نپذیرفت و او را بقتل رسانید.

بعد از این وقعه برئیس قبیلهٔ شیبانی حکم شد دارائی **نعمان** را تسلیم کند، ولی او از قبول آن سر برتافت و لذا نیروئی مرکب از چهل هزار تن عرب وایرانی برای سرکوبی قبیلهٔ مزبور و اجراء امریهٔ پادشاه بزرك اعزام گردید و پس از کشمکش ها و حملات چندی دستهٔ عرب که در سپاه ایران بود فرار کرده و ایرانیان شکستی سخت خوردند وتماماً نابود شدند. **طبری** مورخ شهیر چنین مینویسد: «این اول دفعه‌ای بود که اعراب از ایرانیان انتقام کشیدند» اما باید دانست که این بیان **طبری** درخور نتایج بسیار مهم این جنگ که درزمان پیغمبر اسلام واقع شده نیست، چه اگر درجنگ ذوقار فتح با ایران شده بود هر آینه مشکلات اعراب در هجوم بایران بمراتب بیشتر بوده و ارتقاء اسلام شاید دوچار وقفه میشده است.

جلوس هرقل ۶۱۰ میلادی

امپراطوری بیزانس در این اثناء به بحرانهای شدید و سخت برخورده ودورهٔ هرج ومرج شروع گردید. **فکاس**[۱] که یکنفر صاحبمنصب درجهٔ پست بود بریاست لشکر دانوب برضد قسطنطنیه انتخاب گردید.

در سال ۶۰۲ میلادی انقلابی در این شهر رویداد که منتهی به خلع مریس گردید. **فکاس** بامپراطوری برگزیده شد ولی بعدمعلوم گردید که در مقاومت بامشکلات سیاسی آنموقع بکلی عاجز ونمیتواند از عهدهٔ مهام امور برآید. او باج وخراج زیادی به آوارها[۲] داده و در برابر مسائل مربوطهٔ بایران هم ابدا مقاومتی از خود نشان نداد و رویهمرفته یك آدم نالایقی درآمد و این وضعیت تا مدت هشت سال دوام نمود تا اینکه درسال ۶۱۰ میلادی **هرقل** بسرحاکم افریقا که در برابر **فکاس** ابراز شخصیت و

۱- Phocas ۲- Avars.

لیاقت نموده بود از طرف مردم برای ریاست در انقلابی که برضد **فکاس** غاصب کرده بودند دعوت شد. او هم با کشتیهای جنگی چندی از افریقا حرکت کرده و بدون تصادمی وارد قسطنطنیه گردید وبالاخره خود راامپراطوراعلام نمود، وی پس ازجلوس برتخت وقتیکه تیرگی اوضاع سیاسی را دید بلافاصله باداره وانتظام امور پرداخت.

غارت انطاکیه و گرفتن اورشلیم بتوسط پرویز ۶۱۱ میلادی

در سال ۶۱۱ میلادی **خسرو پرویز** از اوضاع آشفته‌وپریشان روم استفاده نموده دوباره به‌سوریه حمله‌برد. پس از شکست‌دادن قوای ضعیف روم انطاکیه و اپاما را غارت نموده و در سال بعد برای بار دوم به‌کاپادوکیه حمله ور شد. درسال ۶۱۴ میلادی **خسرو** دمشق را گرفت. سردارش در سال بعد یك جنك تباه کننده ای برعلیهٔ جماعت مسیحی از این مرکز تبلیغ نمود و در نتیجه ۲۶ هزارتن یهود باو پیوسته اورشلیم را پس از محاصره، تصرف و تاراج نمودند. از جمله صلیب مقدس‌که آنرا صلیب حقیقی میگفتند و متبرك تر و مقدس ترین ذخائر مسیحیان روی زمین بود به تیسفون حمل شد.

در کاغذی‌که این فاتح مغرور به **هرقل** نوشته‌مضمون‌آن‌که‌خیلی شبیه به‌احضاربه یا امر به‌های معروف **سناخریب** میباشد بشرح زیر است: «از طرف **خسرو** بزرگترین خدایان‌و مالك تمام‌روی زمین به **هرقل** غلام پست و بیحس خودش، شما میگوئید که ما بخدای[1] خود وثوق و اطمینان داریم. (که‌بما کمك میکند) خیلی خوب، پس‌چرا آن خدای شما نتوانست اورشلیم را از دست‌من خلاص کند... بیخود خودتان رابااین عقیدهٔ واهی که به **مسیح** دارید فریب ندهید و حال آنکه او حتی نتوانست خود را از چنك یهودیان خلاصی بخشد بلکه او را به‌دار زده و بعد بدنش را با میخ کوبیده و باین وضع فجیع مقتولش ساختند.

حدودفتوحات‌ایران بدینقدر که گفته‌شدمحدود نبوده بلکه درسال ۶۱۶ میلادی **شاهین براز** سردار ایرانی ازریگستان عبور کرده بفلسطین حمله برد واسکندریه مرکز

---

۱ - مراد حضرت **مسیح** است (مترجم).

مهم بازرگانی مصر را بدون هیچ تعرض و تصادمی گرفت . قشون ایران تقریباً پس از نهصد سال بار دیگر وادی نیل را اشغال نمود . این فتح باید اثر غریبی در دنیای آن روز کرده باشد .

سقوط کالسدون ۶۱۷ میلادی

از طرف شمال هم دسته‌ای از لشکریان ایران از کاپادوکیه روانه شده به کالسدون حمله بردند که در ساحل بی تی نی مقابل قسطنطنیه واقع بود هرقل ملاقاتی از شاهین ایرانی سردار ایرانی نمود و بصلاح دید او سفرائی برای درخواست صلح به دربار خسرو فرستاد ' ولی خسرو نه فقط حکم کرد سفرای مزبور را حبس نمودند بلکه سردار خود را برای اینکه هرقل را مغلوباً به پایتخت او حاضر نکرده است به مرگ تهدید نمود. در سال ۶۱۷ میلادی کالسدون تصرف ایرانیان در آمده و با این فتح دولت ایران تمام متصرفات دولت هخامنشی را دوباره مالك گردید ' بعبارة اخری امپراطوری ایران بهمان وسعتی که در دورهٔ هخامنشی داشت رسید . لیکن در خصوص اداره و انتظام این کشور های مفتوحه بدرستی معلوم نیست و نمیتوان دانست که آن چه بوده است . احتمال میرود که غیر از اخذ مالیات و گرفتن حقوق دیوانی منظور دیگری نبوده است . اما از طرف دیگر در ماشیتا[1] واقعهٔ در مواب[2] دیده میشود که بساختن کاخ وعمارت پرداخته اند و از این معلوم میشود که منظور تصرف دائمی و نگاهداری بلاد مفتوحه بوده است

اوضاع یاس آور امپراطوری روم

از بیان فوق خوب میتوان فهمید که اساس امپراطوری بیزانس در مقابل قوت و زور شاهنشاه بکلی متلاشی شده و ازهم پاشید ' زیرا که آن منحصر شده بود به شهر قسطنطنیه با بنادر چندی در آسیا و باقیماندهٔ یونان و ایتالیا و افریقا با این بزرگی اوضاع و مناظر هولناك آوارها هم بتراس هجوم برده و از طرف خشکی پایتخت را مورد تهدید قرار دادند . موقع تا اینقدر تاریك و یأس آور بود که هرقل تصمیم گرفت به قرطاجنه فرار کند . او قبلا

۱- Mashita ۲-Moabe

خزینهٔ خود را از دریا روانه کرده و خودش هم عازم حرکت بود که قصدش فاش و سر ملا گردید .اینجااهالی تماماً بمخالفت برخاسته جداًمانع حرکت امپراطور گردیدند. خلیفه هم با آنها همراه شده و بالاخره هرقل مجبور گردید که در کلیسای ایا صوفیه قسم یاد کند که با هر نوع بلیه و مصیبتی که بر سرش وارد آید تحمل کرده پایتخت را رها نکند، از اینطرف مسئلهٔ غارت رفتن‌صلیب حقیقی و نامهٔ (وهن‌آور) خسرو به هرقل مردم را بهیجان آورده و سبب تحریك احساسات مذهبی آنها گردید و چنین خیال گردید که گذشته از کشور، دنیای مسیحیت و دیانت مسیح در معرض خطرواقع شده‌است لذا کلیسا اجازه داد تمام ظروف و اوانی طلاو نقره آنرا ذوب کرده سکه کنند و بمصارف جنك برسانند . حتی خیرات غله وجنس بدون‌هیچ مخالفتی در قسطنطنیه منسوخ گردید، یعنی قرار شد تمام آن ها را به آرتش تخصیص داده و برای جنك ذخیره کنند

جنگ های معروف هرقل ۶۲۲ - ۶۲۷میلادی

جنگهائی که باعث شهرت و نام آوری هرقل گردیده بقدری شبیه به درام میباشند که کمتر جنگی مثل آن میتوان درتاریخ پیدانمود.راست است این امپراطوری هنوز معلوم میشد که در شرف زوال و اضمحلال است، اما هنوز یك وسیلهٔ بسیار مهم وگران بهائی برای نجات آن وجود داشت وآن عبارت از تسلط بردریا و داشتن نیروی دریائی بوده‌است. در اثبات تفوق و برتری نیروی دریائی کافی‌است همینقدر گفته شود که این‌امپراطور مأیوس در ۶۲۲ میلادی‌قسطنطنیه را درحالیکه دشمن در یك میلی آن تمرکزداشته است سالما رها کرده و با ناوگان امپراطوری برای نجات اروپا از تسلط و حکمفرمائی ایران روانه گردید .

غلبه برشهر براز ۶۲۳ میلادی

با وجود بدی هـوا و انقلاب جوی امپراطور به سرعت از هلس‌پونت (داردانل) گذشته واز دریای‌اژه عبور کرده بخلیج ایسوس رسید که بواسطهٔ فتح اسکندر کبیر معروف میباشد .
در این جا امپراطور همانطور که انتظار میرفت مواجه با قشون شهربراز سردار

ایرانی که مأمور حمله بود گردید؛ ولی در یک جنگی که بین او با سردار نامبرده نزدیک سرحد ارمنستان واقع شد فتح نصیب وی گردید. این اولین فتحی میباشد که پس از مرگ موریس تا این هنگام نصیب رومیان شده است و فتح مزبور این جنگ اول را خاتمه داد و بعد امپراطور به نتائج حاصلهٔ آن اکتفا کرده برای گذراندن زمستان بقسطنطنیه رفت.

فرار پادشاه بزرگ ۶۲۳ میلادی

هرقل در سال دیگر باز درسایهٔ نیروی دریائی در لازیکا پیاده شده و با دستجات زیادی از متحدین خودش که از جملهٔ آنها قبائل خزر بودند بارمنستان حمله برد. خسرو که احتمال میداد غافلگیر شده است با چهل هزار تن قشون در کانزاکا[1] با شیز موضع گرفت و به دو دسته قشون خویش فرمان داد که برای حملهٔ بامپراطور باو ملحق شوند. لیکن هرقل بر سرداران ایران که فاصلهٔ آنها خیلی زیاد بود پیشی گرفته قبل از رسیدن آنها با عجله و شتابی فوق العاده بطرف کانزاکا رانده یکدفعه درمقابل اردوی خسرو قرار گرفت. پادشاه بزرگ از جنگ احتراز جسته و آن محل را تخلیه نمود و سپاهش هم متفرق گردید. او خودش را از آنجا نجات داده بزنجیره جبال زاگرس روآورد و آن حدود را محل جولان خود قرار داد. موسم پائیز که رسید امپراطور بطرف آلبانی برگشت که زمستان را در آنجا در درهٔ قور بسر ببرد. این بهره‌مندیها در آن زمان باید بر حیثیت و اعتبار روم بسی افزوده باشد؛ چه هرقل تمام قصبات و دهات و شهرهای عرض راه را که از آنجمله ارومیه (رضائیهٔ کنونی) مولد زردشت بودهمه را خراب و ویران ساخت. حتی آتش مقدس را که باید همیشه روشن باشد خاموش نمود.

غافلگیر شدن شهر براز ۶۲۴ میلادی

شاهنشاه در سال ۶۲۴ میلادی حالت دفاعی بخود گرفته لشکری به آلبانی فرستاد که جنگ امپراطور را در ناحیهٔ دوردست متوقف سازد و نگذارد که نزدیک بیاید. ولی این نیرو چون کافی نبود نتوانست کاری از پیش ببرد. هرقل دوباره از جنوب بداخل ارمنستان پیش رفت. سه دسته قشون ایرانی ولی جدا از هم باو نزدیک شده و سپاه قلیل ویرا تهدید

---

۱ - Canzaca.

مینمودند. لکن او قبل از اینکه آنها بهم ملحق شوند حیله کرده چنین وانمود کرد که با کمال بی‌نظمی فرار میکند. و بدینوسیله دواردو را با خود روبرو نموده و هر دو را بآسانی عقب نشانید. بعد باردوی سوم حمله برده شکست فاحشی بوی وارد آورد. او مخصوصاً در این جنگ **شهربراز** را غافلگیر کرده تمامی قشون اورا نابود ساخته و اردوی وبرا متصرف آورد. زمستان را نیز در سالبان[1] بسر برد و آن بطوریکه نشان داده شده «وان» کنونی میباشد.

شکست شهربراز درساراس. ۶۲۵ میلادی

در سال بعد با در جنگ چهارم **هرقل** با سپاه خود از ولایت ارزانن گذشته بلاد مارتی‌رو پولیس[2] وآمدرا تسخیر نموده وبعد ازسمت غرب بفرات راندو در آنجا حریف دیرین خود **شهربراز** را دید که مهیای کارزار شده و راه عقب نشستن را بر او مسدود ساخته است. لکن امپراطور تمام نیروی خود را ازنهر فرات ازگداری که یافته عبور داد و به کلیکیه رفت که در آنجا بندرها و خاك روم نزدیك‌تر بوده است. **شهربراز** وبرا تعاقب کرده وجنگ سختی ولی غیر قاطع در ساحل رود ساراس روی داد. وقتیکه شب شد سردار ایران عقب نشست ولی در شجاعت و استقامت امپراطور شرحی است منقول از خود **شهربراز** که ما آنرا در زیر مینویسیم. «آیا امپراطور را می بینی چگونه در میدان جنگ، یك تنه با کمال جلادت مقابل انبوه دشمن ایستاده بیکار میکند؟ آیا می‌بینی او را که چگونه مانند سندان درجای خود استوار و از ضرباتی که باو میرسد هیچ پروا نمیکند؟»[3] حقیقتاً یك سپاس قابل ملاحظه‌ای است که از دهان یك دشمن رشید و دلاوری ربوده شده‌است. هرقل در زمستان آن سال در کاپادوکیه بسر برد.

محاصرهٔ قسطنطنیه و شکست شاهین براز ۶۲۶ میلادی

در سال بعد **خسرو** از این شکست های پی در پی سخت بوحشت افتاده ناچار بیك اقدامات مهمتری دست‌زد، او عقد اتحادی باخان آوارها بسته وبعد دواردو تشکیل داد که یکی از آنها مراقب

1-Salban 2-Martyropolis

۳- تئوفن صفحه ۲۶۳.

عملیات خود هرقل باشد و آن دیگر به معیت آوارها بقسطنطنیه حمله برده و آنجارا تصرف کنند. هرقل که شاید نمیتوانست در مقابل این جمعیت زیاد ایستادگی کند دوارد و ترتیب داد. یکی برای دفاع از شهر و دیگر تحت فرماندهی برادرش تئودور که به اول قشون برّی ایران حمله ببرد و خود شخصاً بطرف لازیکا حرکت نمود. او بتفلیس حمله کرد ولی کاری از پیش نبرد.

خلاصه در غیبت او تئودور با کمك انقلاب هوا و آمدن طوفان تگرك که آن در مقابل صورت سپاهیان ایران بود شاهین براز فاتح کالسدون را شکست داد. سردار مشارالیه هم پس از این شکست از بیم خشم پادشاه بزرگ خودرا باخته درگذشت.

در جریان این احوال آوارها بهقسطنطنیه حمله و هجوم بردند ولی نتوانستند کاری از پیش ببرند و ناچار برگشتند، نیروی دریائی از سپاه ایران جلوگیری نمود و نگذاشت که در این محاصره و حمله بآوار ها کمك کنند لذا مانند یکنفر تماشاچی ضعیف و ناتوانی فقط ناظر جریانات بودند.

عزیمت رفتن دستگرد و فرار خسرو پرویز ۶۲۷ میلادی

هرقل چون اوضاع را کاملا مساعد دید لذا در پائیز ۶۲۷ میلادی بقصد حمله بدستگرد روانه شد. محل مزبور اقامتگاه پادشاه بزرگ و در هفتاد میلی شمال تیسفون واقع بود. او پس از ورود بزاب کبیر انتظار کشید تا قشون ایران که در کانزاکا بود برسد، چه خوف این داشت که خطوط ارتباطیهٔ او را قطع نمایند. در ۱۲ دسامبر جنگ بزرگی در نینوا روی داد. اگر چه سردار ایران بقتل رسید ولی سربازان او شکست نخوردند بلکه بسنگرهای خود (بمسافت کمی) عقب نشستند که در آنجا نیروی امدادی بآنها پیوست. هرقل بنای فشار و حمله را گذاشت. خود خسرو گرچه در محلی اقامت گزیده که بواسطهٔ یك نهر عمیقی موسوم به براز رود واقعهٔ در نزدیکی دستگرد محفوظ بوده است. معهذا وقتیکه دید دشمن بزرگ او دارد پیش میآید خودرا باخته و این بدنامی دائمی را برخود هموار ساخته پایتختش را رها کرد و فرار نمود. سپاهیان او در کنار نهروان جمع شدند و هرقل وقتیکه مطلع شد که عمق نهر خیلی زیاد، علاوه

قوای زیـادی جمع آوری شده‌است وگذشته از همه دویست زنجیر فیل هم‌درمیدان حاضرکرده‌اند مصمم گشت که از محاصرهٔ تیسفون صرفنظرکند و بهمان بهره مندی - هائیکه نصیب او شده بود اکتفا نماید ، اوبالاخره بطرف شمال روانه شده و در مـاه مارس به کازاکا رسیدکه ازاین معلوم میشود سپاه او اینوقت بـرای جنگ وحرکت در زمستان خوب ورزیده شده بود .

خلع و قتل خسرو پرویز ۶۲۸ میلادی

این جبن و بزدلی **خسرو** یعنی فرار او از میدان جنگ و نیز بغارت رفتن پایتخت لطمهٔ بزرگی به حیثیت و اعتبار او وارد ساخت ، بعلاوه از توهینی‌که بجنازهٔ **شاهین** کرده بود اشراف و نجبا را ازخود متنفرساخته وهمه را ازدورخود پراکنده نمود . با وصف این‌احوال هنوز کوشش میکردکه **شهربراز** راهم مقتول سازد ونیزسایر سران لشکرخود را بجرم عدم موفقیت در جنگ بحبس فرستاد وظن قوی آنست که آنها را بقتل‌رسانید .

در این اوضاع و احوال تمام وسائل‌و اسباب برای عصیان و طغیـان بکمال‌رسید چنـانکه هیئت زبردستی بسرکردگی فرماندهٔپادگان تیسفون که عده ای از نجبا هم‌جزو آنها بود **خسرو** بدبخت را گرفته در محلی موسوم به «خانهٔ تاریکی» توقیف نمودندکه خوراکش درآنجا منحصر بآب و نان خالی بوده است . علاوه دشنام های‌سختی باو داده وتوهینات زیادی بوی وارد آوردند . حتی بسیاری از فرزندانش راکه از آنجمله است **مرداس‌شاه** پسر محبوبش که او را برای جـانشینی خود برگزیده بود همه را جلو چشم او بقتل رسانیدند . بعد خودش را هم بفرزندانش ملحق کردند .

خصال خسرو پرویز

خسروپرویز در ادبیات و صنایع نفیسهٔ ایران بزرگترین‌پادشاه بنظر میرسد . شکوه و جلال و خـزائن و اموال و عشق او بزوجهٔ قشنگ مسیحی خـویش و بالاخره عـلاقه خاصش به اسب سیاه خود شبدیز در همه جا معروف و شعرا در این باب داستانها گفته یا سروده‌اند . نیز هیچیک‌ازسلاطین ساسانی بقدر او فتوحـات نمایان نکرده واگر در این پادشاه کفایت و لیـاقت اداره و انتظام وجود داشت هرآینه ممکن بود امپراطوری وی بـاندازهٔ امپراطوری اجدادش

هخامنشیان توسعه پیدا کند، دیگر از بدبختیهای او این بود که یکنفر سرباز زرنگ و نیز جدی و فعال مانند هرقل در زمان او بر تخت روم جالس بوده است.

طبری شرحی راجع بخزائن و گنجها و تجملات او نوشته، از جمله میگوید «او دارای تختی بود از یك پارچه طلا که بر چهار پایه از یاقوت قرار داشته است» نیز عدهٔ شتران و اسبان و چهارپایان او را مینویسد که بالغ بر پنجاه هزار بوده‌است، هزار زنجیر پیل، دوازده هزار زن ونیز چندین مثقال[1] زرمشت افشار داشت که چون موم نرم و نقش پذیر بود[2]، دستاری بود که شاه دست را با آن پاك میکرد و هر وقت میخواستند آنرا صاف وتمیز کنند در آتش میانداختند.

خصائل و صفات او کاملا با هم تضاد داشته است. بواسطهٔ فتوحات نمایانی که در بدو امر در جنگ نصیب وی گردید اخلاقش رو بفساد نهاد. با اینکه این فتوحات بشخص خودش ارتباطی نداشته بلکه مرهون کفایت و لیاقت سرداران وی بوده است. او در اوان جوانی جبان و ترسو نبود. فقط در یك زمانی تحت تأثیر دیانت مسیح بود، اما در این شکی نیست که او در تمام عمرش شیفته و فریفتهٔ شیرین بوده است. بالاخره در دورهٔ پیری ضعیف النفس، ستمگر و جور پیشه و کینه‌جو شده و بمحض اینکه اقتدار ونفوذش از بین رفت خودش هم سقوط کرده رو به زوال نهاد.

ترقی مذهب مسیح در دورهٔ پادشاهان اخیر ساسانی

وقتیکه ما وضعیت کلیسای ایران را در آن عصر تحت نظر میگیریم می‌بینیم که هرمز جانشین نوشیروان عادل همان سیاست و خط مشی آزادانهٔ پدرش را تعقیب نموده به رعایای مسیحی خود آزادی میدهد و از اذیت و آزار آنها اجتناب میکند، چنانکه مینویسند مغان باو فشار آوردند که مسیحیان را تعقیب نموده و آزار کنند درجواب گفت چنانکه تخت ما بر چهارپایه قرار دارد نه دوپایه همچنان حکومت ما بریهودیان و مسیحیان و زردشتیان نیز استوار میگردد.

---

۱ - بقولی وزن آن دویست مثقال بود (مترجم).

۲ - در مجلهٔ انجمن آسیائی همایونی، شماره اکتوبر ۱۹۱۰ صفحهٔ ۱۱۳۶ شرحی راجع باین گنج عدیم النظیر ذکر شده است (مؤلف).

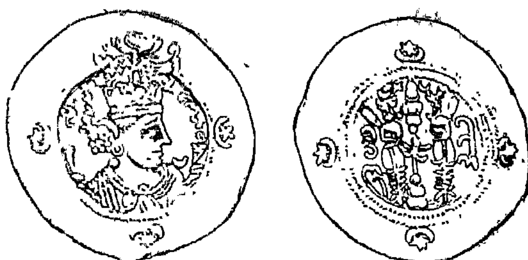
خسرو پرویز که چندی در میان رومیان سرحدی بسر برده بود بیش از همهٔ اسلاف خویش با مسیحیان مساعد بوده است و یك قسمت آنهم بواسطهٔ نفوذ کاملی بود که **شیرین** در وجود او داشت، چنانکه او (**شیرین**) کلیساها و خانقاه هـای زیادی بنا نموده است. نوشتجـاتی در دست میباشد که مینماید این شاهنشاه تا چه اندازه به اوراد واذکار مشایخ و اولیای مسیحی[1] معتقد بوده است. در این شکی نیست که در یکی از جنگهای اولیه خلیفهٔ سالخورده **سبریشوع**[2] مجبور بود با قشون همراه باشدتا از دعای وی فتح و ظفر نصیب او گردد، در عین حال به **شهر براز** اجازه داده شد که یك جنگ تباه کنندهای بر علیه مسیحیان تبلیغ نماید. بعد هاهم وقتیکه **هرقل** فتوحات نمایانی حاصل نمود **خسرو** حکم کرد خزائن واموال تمام کلیساها را ضبط کنند ودیگر عقیدهٔ نسطوریان را که بدعت شمرده میشد امر شد در همهجا قبول نمایند. **ویگرام**[3] در اینجا چنین مینویسد. هر چند **برصوما** نسطوری بوده است معذالك **یشوع یاب**[4] بطریق در ملاقات با **موریس** امپراطور وقتیکه عقاید خود را اظهار داشت تمام آن مورد قبول واقع شده و جزء ارتدوکس بشمار آمد. فاضل مشار الیه معتقد است که قضیهٔ محکوم شدن **تئودور**[5] موپ سوس تیا بود که سبب شده کلیسای آشوری یا سوریه از کلیسای روم جدا گردید.

۱- ازجمله درکتاب «همتمین دولت شرقی» صفحهٔ ۴۹۷ نامهای بطور نمونه درج است. «کتاب حکام» تألیف اسقف مارگا که بدست **والیز بوج** (Wallis Budge) طبع و نشر شده است راجع بکلیسای نسطوری از ۵۹۵ تا ۸۵۰ میلادی حاوی اطلاعات مهمهای میباشد. در جلد دوم فصل سیو پنجم ثابت میکنند که توطئه و سازشی که برعلیه **خسرو پرویز** شد باعث آن **شمطا** (shamta) تکفیر اسقف مسیحی بوده است (مؤلف).

۲- Sabr-Ishu.

۳- «کلیسای آشوری» صفحهٔ ۲۲۰ (مؤلف).

۴- Ishu yabh. ۵- Theodore of Mopsuestia.



سکهٔ یزدگرد سوم

فصل چهل و سوم

سقوط امپراطوری ایران بدست اعراب

نماینده عرب حضور یزدگرد سوم چنین میگوید : « آنچه راجع بوضع سابق اعراب گفته شد راست و درست است . خوراك آنها سوسمار زنده بود ، دخترهایشان را زنده بگور میکردند ، شاید بعضی از لاشهٔ مردار ها میهمانی میکردند و خون میآشامیدند ... آری این وضع سابق آنها بود . اما خداوند به فضل خودش پیغمبری از میان ما مبعوث کرد و بدست او کتاب مقدسی فرستاد که دین حق را بما تعلیم میدهد » .

سلطنت قباد دوم وصلح او با روم ۶۲۸ میلادی

قباد دوم خود را پس از خلع پدر پادشاه اعلام نموده و برتخ‍ نشست . نخستین اقدام او همانا صلح با **هرقل** است . وی نامه که در این باب به امپراطور نوشته با مضمون جوابیهٔ او هر محفوظ مانده و از دیدن آن معلوم میشود که این دو پادشاه چه اندازه‌ئی بمضرّت این جنگ ها برده و فهمیده‌اند که آن موجب خرابی و زو دولت و ملت آنها میباشد . حتی **هرقل** منظورش از تمام این جنگهای برق آسا فق دفاع بوده است. و الا خودش هم از جنگ خسته وفرسوده شده کاملا حاضر بود که نظر **قباد** را استقبال نماید . خلاصه محاربات سخت وحشتناك ۲۶ سال به صلح خاتمه یا

و عهد صلح بدین شرط بسته شد که اولاطرفین آنچه خاك و اسیر از همدیگر گرفته‌اند پس بدهند.

از جملهٔ شرایط یکی تسلیم کردن صلیب حقیقی بوده است. رد کردن صلیب در تاریخ ۶۲۹ میلادی باعث شد که در روم شرقی جشنها گرفتند. خود **هرقل** به‌بیت‌المقدس رفته در میان هلهله و شادی آنرا برده در مزار مقدس گذاشت. در همین اوان یك دسته از اعراب داخلهٔ عربستان به دستهٔ از اعراب **هرقل** که در سمت شرقی رودخانهٔ جردن مسکن داشتند حمله بردند. محتمل است این واقعه در آنوقت چندان مهم بنظر نمیآمد، امایك پیش‌آمد یا فال خیلی‌میشومی‌بود، چه‌آن اول حمله‌ایست که اسلام به‌مسیحیت فاتح ولی خسته و فرسوده نموده است.

کشتن تمام برادران‌خود و مرگ او ۶۲۹ میلادی

قباد دوم پس از این باصلاحات داخلی پرداخته عوارضی را که **خسروپرویز** از مردم میگرفته است موقوف داشت. نیز زندانیان را آزاد کرد و نسبت به آنهائیکه ظلم و ستم شده بودتا آنجا که میتوانست مهربانی نمود، ولی این کار های نیك‌ورأفت و مهربانی که از خود بروز داد چون ممکن است حمل به نیك نفسی او بشود لذا لازم میدانیم‌این حقیقت را هم اظهارداریم که او تمام‌برادرانش را بقتل رسانید، خودش هم پس از چندماهی از مرض‌طاعونی که آنوقت درحدود شرق نزدیك شیوع یافته‌بود در گذشت.

غصب سلطنت از طرف شهربرازو مرگ او ۶۲۹ میلادی

ارتاگزرسس (**اردشیر**) که طفل هفت ساله بود خود را پادشاه بزرگ اعلام نمود. شاهنشاهی ایران که بواسطهٔ جنگ های طولانی‌با روم فرسوده و ازکارافتاده واینك‌با یگانه وارث‌نابالغی که بر تخت است با مرگ دست بگریبان شده بآخرین دقایق حیاتش نزدیك‌میشد. **شهربراز** که در زمان **قباد** از اطاعت‌او سرپیچی کرده‌کشورهای مفتوحه را بر رومیان مسترد نداشت و منتظر انتهاز فرصت بود حال موقع را مناسب دانسته درصدد تصاحب تاج و تخت برآمد. او با **هرقل** برای اینکه ویرا با خود

همراه کنند قراردادی بست که بموجب آن مصر و شام و آسیای مرکزی را (که تا آن وقت آنها را تخلیه نکرده بود) بروم مسترد دارد. بعلاوه مبلغی هم سالانه به پردازد. هرقل تا اینحد با سردار مزبور موافقت نمود که وصلت هائی نیز با او کرد.[1] بااین ترتیب هرکسی پیش خود چنین خیال میکرد که شهربراز یك خاندان جدیدی تأسیس خواهد کرد، ولی کلماتی که آن پیر زن به بهرام چوبین گفته بود باز مصداق پیدا کرد. اگر چه قتل این پادشاه صغیر خیلی زود و بآسانی صورت گرفت ولی شهربراز هم بیش از دو ماهی نتوانست بر تخت باقی بماند. مشارالیه بدست سربازان خودش بقتل رسیده وبعد نعش او را در میان کوچه‌های تیسفون گردانیدند و ندا کردند هرکس که از خاندان شاهی نباشد و بر تخت ایران نشیند بسرنوشت شهربراز و عقوبتی که او شد مبتلا خواهد گردید.

در دورهٔ کوتاه سلطنت او دو واقعهٔ مهم روی داد. اولا کشورهائی که وعده کرده بود تخلیه کنند به هرقل رد گردیدند و دیگر خزرها لشکر ایران را شکست داده بر ارمنستان استیلا یافتند.

دوره هرج و مرج ۶۲۹-۶۳۴ میلادی

پس از این دو دختر از خسرو پرویز بر تخت نشستند ولی هر دو زود از نظر غائب گردیدند. بعینه مانند قبل از سقوط سلسلهٔ هخامنشی هرج و مرج شیوع یافته مدعیانی از اطراف دشت سر هم برای سلطنت پیدا شدند و تقریبا بلافاصله هم محو و نابود میشدند. من اسامی ایشان را در پاورقی کتاب از نظر خوانندگان میگذرانم[2].

جلوس یزدگرد سوم ۶۳۴ میلادی

یزدگرد سوم از تخمهٔ خاندان ساسان و مطابق بیان طبری پسر شهریار از زن حبشی و نوهٔ خسرو پرویز بود که بطور گمنامی در حدود اصطخر میزیست، بالاخره بر تخت امپراطوری

---

۱ - دختر خود شهربراز را برای پسرش زنی گرفت و واش را بنکاح ولیعهد درآورد (مترجم).

۲ - و آنها بدینقرارند. - پوراندخت دختر خسرو پرویز. بعد از او گشنسپده بر تخت نشست، پس از وی آذرمیدخت خواهر پوراندخت شاه شد. آنوقت خسرو سوم روی کار آمد، بعد خورزاد - خسرو - فیروز، فرخ زاد، خسرو و هرمز یا هرمزداس بحکم بپادشاهی رسیدند (مؤلف).

آشفته قرار گرفت. گوئی او مانند **داریوش کدمان** بدبخت که از چندین جهت بــاو شباهت دارد (از دیوان‌قضا) محکوم بود که‌نظاره کند و به‌ببیند یك خاندان عالی شأنی که خود آخرین پادشاه وی میباشد دارد بانقراض میرود.

لشکرکشی خالد برعلیه نواحی غربی امپراطوری ایران ۱۲-۱۳ هجری (۶۳۳-۶۳۴)[1]

این لشکرکشی از طرف یك‌دولت تازه‌ایست که‌دفعتاً در عربستان تشکیل یافته و بالاخره آن دولت طومار شاهنشاهی ایران رادر نبشت. ما راجع بظهور اسلام و عملیات و اقداماتی که منجر به حملهٔ‌عراق و شام شده شرحی‌بطور مبسوط در فصول آتی مذکور خواهیم داشت. در این جامقصودما همین قدراست که درخصوص لشکرکشیهائی که اعراب در بدو امر برعلیه نواحی‌سرحدی غرب شاهنشاهی ایران نموده و آن منتهی بسقوط و انحلال شاهنشاهی مزبور گردید شرحی بطور اختصار مذکور داریم.

خالد سرلشکر عرب که از سرداران‌نامی و در جنگجوئی معروف بود بالشکری که تقریبا تمام آن از اعراب بدوی صحرا گرد تشکیل یافته بود بطرف شمال که از کناره های خلیج فارس چندان دور نبود روانه شده به ناحیهٔ سرحدی پادشاه بزرگ حمله کرد. او ابتدا به **هرمزان** حاکم آن حدود چنین پیشنهاد کرد. « دیانت اسلام را قبول نما تا بــا ما برادر شده از هر اذیت و آزاری در امان باشی ، ورنه باید تو و مردمت جزیه بدهید. اگر این را هم ابا کنی بر ما هیچ ایرادی نیست ، بلکه خودت را باید ملامت کنی ، اینك مردمی که برای جنگ با تو مهیا شده‌اندهمانقدر که توحیات را دوست داری آنها بمرگ علاقمند میباشند. »

منزل سرحدی کشور ایران موسوم به‌حفیر چندمیل در عقب کویت کنونی واقع بود که‌اولین جنگ در این نقطه واقع شد. دراین‌جا نهر آبی که بود در تصرف ایرانیان بوده است. **خالد** ندا درداد که ازمیان ما دوفریق هرکدام شجاع‌تر است چشمه هــای

---

۱ ـ در خصوص سنه های مربوطهٔ به‌اسلام ، سال هجری در اول داده شده و بعد سال مسیحی‌راپین‌الهلالس مذکور داشته‌ایم (مؤلف).

آب از آن وی خواهد بود» این بگفت و فوراً شروع بحمله کرد. او با **هرمز** به‌جنگ مرد و مرد (مبارزهٔ دو سردار) مشغول شد. این عرب متهور و جسور عوض اینکه کمین کند دفعتاً حمله برده با ضرب خنجر کار حریفش را ساخت. مسلمانان بدشمن که‌بواسطهٔ کشته شدن سردار دلسرد شده بود حمله بردند و همه را منهزم ساختند. غنائمی که در اینجا بدست مسلمانها آمد خیلی زیاد و از آنجمله فیلی بوده است که آنرا مخصوصاً بمدینه فرستادند. این فتح که بآسانی حاصل شد معروف به «جنگ‌زنجیر» یا «ذات السلاسل» میباشد. چه‌بعض ازسپاهیان ایران برای‌جلوگیری از فرارزنجیر شده‌بودند. ولی بعد بواسطهٔ رسیدن قوای امدادی ایران، فاتحین سخت مورد تعقیب‌واقع شده ودر شعبه (کانال) دجله جنگ سختی بین آنها درگرفت. مخصوصا مسلمانان در یکموقع در خطر واقع شده مجبور گردیدند که عوض حمله بدفاع بپردازند. لیکن در این میانه عدهٔ زیادی بکمك آنها رسیده‌و در نتیجه فتح دیگری نصیب آنان شد. **خالد** که بزرگترین قائد و سردار لشکر بشمار میرفت در این جنگ بر اثر ابراز شجاعت و دلاوری غنائم فراوانی بدست آورد. باز در والاجا[1] نزدیك مصب دجله و فرات جنگی بین آنها با لشکر ایران که مرکب‌از عرب وایرانی‌بودند روی‌داد. فتح برای بار سوم نصیب‌مسلمین گردیدولی بعد از یك جنگ مأیوسانه‌ای.

مدت یك ماه که از این قضیه گذشت **خالد** یك جنگی کرد که از تمام جنگهای قبل سخت تر و هولناکتر بوده است. توضیح اینکه او بسمت شمال طرف بالای فرات پیش رفته و در الیس واقع بین‌ابله وحیره مورد حملهٔ لشکر ایران که مرکب از عرب و ایرانی بودند واقع گردید. بدواًاعراب از طرف ایرانیان حمله بردند ولی‌رئیس آنان بدست خالد کشته شد. سپس ایرانیان حمله‌ورشدند چون فتح تا مدتی بنوبت از طرفی نصیب طرف دیگر میشد **خالد** از این بافشاری ایرانیها در خشم شده قسم یاد کرد که از خون دشمن نهرقرمزی جاری کند. بالاخره مسلمانان فاتح درآمده و سردار عرب برای ایفای قسم وحشیانهٔ خود تمام اسرارا جمع کرده و همه را مانند گوسفند قصابی

۱- Walaja.

ذبح نموده تا اینحد که گندم سپاه فاتح از نهری آسیا میشد که آب آن از خون قرمز بوده است.
خالد پیشرفت خود را بطرف تنگهٔ غربی فرات ادامه داده تا کهان به امغیشیا حمله برد، پس از آن آب زیادی با خود حمل کرده حیره را محاصره نمود. اهالی با استحکاماتی که این شهر دارا بود حاضر بصلح شدند. اعراب هم موادو شرائط سهلی بآنها پیشنهاد کرده بالاخره آن شهر را بدین طریق تحت اطاعت آوردند. این قسمت لشکر کشی اعراب بتصرف انبار وعین تمار واقع در شمال منتهی گردید.

لیکن فاتح عرب که مقدر بود قرار نگیرد شنید **ایاس** که از راه دما در وسط صحرا باوی تشریک مساعی نموده و مشغول خدمت بود در خطر افتاده ویرا بکمک طلبیده است لذا خود را فوراً به **ایاس** رسانده بمحض ورود با قوای وی حمله به قبائل دشمن برده و آنها را با تلفات زیاد شکست داد، اعراب قلعهٔ دما را بتصرف آورده وتمام پادگان آنجا را از دم شمشیر گذرانیدند.

خالد درمراجعت به حیره بافتح وفیروزی ازعین تمار به اعراب قبیلهٔ تغلب و ایرانیها هردو حمله برده وهمهٔ آنها را مغلوب ساخت، بعد ساحل فرات را گرفته بالا رفت و در فیراض شهر سرحدی روم نیز فتحی کرده درآنجا برای روزهٔ رمضان لشکر خود را استراحت داد، ورود او در آنجا پادگان رومی را بوحشت واضطراب انداخت. آنها برای جلوگیری ازاین خطر عمومی ومشترك بهلشکر ایرانی ملحق شدند واین قوای متحده ازکنار فرات پیش رفته حمله به **خالد** بردند، ولی سردار عرب دراینجا نیز یك فتح قطعی دست یافته و هزاران تن از دشمن را از دم شمشیر گذراندند. تاریخ این جنگ ۱۲ هجری (۶۳۴) و آخرین جنگ **خالد** در حدود ایران بوده است، زیرا که او کمی بعد ازاین مأمور شد فرماندهی لشکر را به **مثنی** واگذار کرده وبا نصف عدهٔ خود به کمك مجاهدین یرموك که در زحمت و فشار بودند بشتابد. این سرباز بزرگ امر خلیفه را اطاعت نموده هرچند ازاین جهت که تسخیر شاهنشاهی ایران از دست وی خارج و بهدیگران واگذار گردیده نا راضی بود، لیکن چون وعده داده شد که بعد از فتح سوریه دو باره بهایران مراجعت خواهد نمود ترغیب شده لشکر خود را با **مثنی** تقسیم

کرده همکاران ودوستانش راکه دیگربعد ها به فرماندهی آنها نایسل نگردید وداع نموده ازراه نافور یاصحرا بطرف دماحرکت کرد.

جنگ های مثنی۱۳-۱۴ هجری (۶۳۴ - ۶۳۵)

عدهٔ سپاه مثنی اینوقت بالغ برنه هزار تن بود . معلوم است این عده در مقابل لشکر عظیم ایران قابل مقاومت نبوده وضعف خلیفه را درعلم نظام ولشکرکشی بخوبی نشان میداد لیکن چون خالد قبلا تمامی زنان واطفال ونیز بیماران رامراجعت داده بود فرماندهٔعرب آزادبوده می توانست بدون هیچ نگرانی باتمام عدهٔ خود به جنگ بپردازد وچون قبلاازمدتی خبر ورود لشکر ایرانی راشنیده بود لذا حیره را رهاکرده واز ساحل فرات گذشته تقریباً در حدود بابل قدیم باکمال جرئت وجلادت منتظر حملهٔ دشمن گشت وبالاخره جنگ شروع گردید . در راس لشکر ایران فیلی بودکه اسبان اعراب ازاو میرمیدند ولذا ویرا محاصره نموده وازپا درانداختند . اینوقت مسلمانان یکدفعه حملهٔ خیلی سختی برده وشیرازهٔ لشکر ایران را ازهم دریدند وتا دروازه های پایتخت آنها را راندند . مثنی دراین میانه ملتفت شدکه بدون قوای امدادی حتی موقع خودراهم نمیتواند حفظ کند یکنفر را ناچار به مدینه فرستاده وموقع راکاملا به ابوبکر توضیح داد . خلیفه که آنوقت دربستر بیماری وبحال مرگ بودبه عمر دستور دادکه لشکری به اسرع وقت فراهم کرده به سرحد ایران اعزام دارد .

مسئولیت این خدمت را بدواً کسی بعهده نمی گرفت مگر ابوعبیده از اهل طایف که از کلمات محرك ومهیج مثنی ترغیب شده حاضر بحرکت گردید و بالاخره با هزار نفرسپاه تازه نفس از مدینه خارج شد .

دراین میانه به مثنی خبر دادندکه سپاه جراری ازدشمن بایك عده قوای امدادی بطرف حیره پیش میروند، بنابراین اوتمام آن ناحیه راگذاشته بصحرا سر راه مدینه عقب نشست ودرآنجا منتظر ورود ابوعبیده گشت، چنانکه پس ازورود سردار مزبور این دو لشکربهم پیوسته وبه دو دستهٔ قشون ایران یکی بعد از دیگری حمله بردند بدون اینکه بامقاومت سختی مواجه گردند .

رستم فرماندار ایرانی خراسان که با اختیارات تامه در تیسفون مأمور جنگ شده بود به عجلهٔ تمام لشکر تازه نفسی فراهم آورده تحت سرداری بهمن جادویه بدان حدود فرستاد. این لشکر بطرف نقطهٔ نزدیکی بابل روانه شدند که در آنجا اعراب موفق شده بوسیلهٔ پلی ازقایق ازفرات گذشتند. دراین جنگ بهمن سی زنجیر فیل داشت. فیلهای مزبور باعث وحشت اسبهای مسلمانان گردیده بطوری که هیچ قدم به جلو بر نمیداشتند بنابراین اعراب مجبور شده پیاده جنك کنند. دراینجا ابوعبیده بیك فیل سفید زخمی وارد کرد و آن جانور هم وی را زیرپای خود گرفته کارش را تمام نمود. بعد هریك از افسران عرب که به میدان آمدند کشته شدند. اعراب در ابتــدا بنای شکست خوردن را گذاشتند. در اینمیانه یکی ازسربازان بایك وضع دلیرانه ندا در داد که این لشکر یا باید فتح کند و یا تاآخرین نفر کشته شود. این بگفت وقائق اولی که بود طنابش را بریده وآنرا میان آب رها کرد. اینکار او همه را مات ومبهوت ساخت.

مثنی کـه عمده بواسطهٔ بدوی بودن ونداشتن نسب عالی پس ازآمدن ابوعبیده ازکار افتاده بود اکنون که ابوعبیده کشته شده بجای وی به میدان جنك شتافته و به فرماندهی لشکر پرداخت. این سردار کوشش کرد که ایرانیان را معطل نگاهدارد تا پل را دوباره بجای خود برقرار نماید، ولی او دراین کوشش که خودش هم دراثناء آن زخم برداشت چندان موفقیتی حاصل نکرد، چه تلفات مسلمانان بالغ برچهار هزارتن بوده، درصورتیکه دوهزار تن هم بطرف مدینه فرار کردند. بالجمله پس ازاین جنك که معروف به جنك پل است او فقط توانست سه هزار تن جمع آوری کند. اگر بهمن آنها را تعقیب کرده بود هرآینه همه را ازمیان برمیداشت، ولی ازخوش بختی اعراب انتشار یافت که درتیسفون شورشی بپا شده ولذا سردار ایرانی باسپاه خود بعجله مراجعت بپایتخت نمود. مثنی که ابداً مأیوس نبود بابقیهٔ عدهٔ خود سالماً مراجعت کرده به الیس[1] رفت.

عمر خبر این بلیه را باعظمت روح تلقی نموده حتی به خلیفهٔ اول قوت نفس داد ومشغول جمع آوری سپـاه گردید. قوای امدادی به زودی رهسپار میدان جنگ

1- Allis.

شدند. دراین اثنا خود مثنی هم ازمیان قبایل دوست عده ای جمع آوری کرده وقتیکه نیروی تازه ازمدینه رسید بار دیگر به میدان جنگ شتافت ودر نزدیکی کوفه طرف راست ساحل غربی شعبهٔ فرات که در آنوقت بویب[1] می نامیدند با دشمن مصاف داد.

ایرانیان که به فتح اولی مغرور بودند بدون هیچ اندیشه ای از پل گذشته درسه ستون بزرگ با فیل‌ها بطرف مسلمانان پیش رفتند ونائرهٔ جدال وقتال مشتعل گردید. بدواً همچومعلوم میشد که فتح با حمله کنندگان یعنی ایرانیان است ولی مثنی در میان متحدین خود یکنفر سرکردهٔ مسیحی بود، حمله برده قلب لشکر ایران را مختل ساخته و همین هم جنگ را خاتمه داد. ایرانیان شکست سختی خورده تقریبا تمامشان یا کشته شدند ویا درآب غرق گردیدند. تلفات مسلمانان هم خیلی زیاد وسنگین بوده است اما تصور میکردند که فتح مزبور باندازهٔ تلفات وارده ارزش دارد، چه در نتیجهٔ همین تلفات زیاد غنائم وافری بچنگ آوردند ونیز مهماتی بدستشان آمد که ازآنها برای جنگ های بعد بسیار استفاده نمودند مثنی بواسطهٔ زخم کاری که در جنگ پل بر داشته بود پس از چند ماهی درگذشت ومسلمانان یکی از بزرگترین سردارشان را از دست دادند.

جمع آوری سپاه عظیم برای جنگ با ایران ۱۴ هجری (۶۳۵)

تصرف دمشق در ۱٤ هجری (٦٣٥) وشکست لشکر روم شرقی در یرموك وبسر مغلوب شدن آنها در وادی اردن موقع سیاسی ونظامی را بکلی تغییر داد. چه توقف قشون مسلمانان درسوریه ازآنوقت به بعد لزومی نداشت و خلافت اسلامی میتوانست این سربازان کارآزمودهٔ فاتح را برای تسخیر شاهنشاهی ایران اعزام دارد، علاوه اوامر واحکامی ازمقام خلافت بنام قبایل ودستجات مختلفه صادر شده که تحت سلاح رفته وحاضر برای جنگ گردند. گذشته ازهمه تکلیف بجهاد وانتشار امریهٔ آن ایجاد حرارت وجوش نموده جماعت زیادی از تمام نقاط و زوایای عربستان بعجله وشتاب زیر سلاح رفته حاضر برای خدمت شدند. بالاخره سپاه عظیمی جمع آوری شده و سعدوقاص به سرداری آن انتخاب گردید. او معروف است اول کسی است که دراسلام خون ریخته، علاوه در تیراندازی بدی بسزا

1- Bowaybe

داشت این امیر تازه یکی بواسطهٔ خصایل و اوصاف جنگی و دیگر نسبتش به پیغمبر (خواهر زادهٔ مادر پیغمبر بود) نفوذ زیاد داشت. عمر هم به او مساعدت کرده سی هزار تن مردان جنگی را تحت فرمان او قرار داد که از میان آنها یك هزار و چهارصد تن جزو صحابهٔ پیغمبر بودند.

سعد بندی را که مثنی در هنگام مرك داده بود بکار بسته صحرای عربستان را پشت سر خود قرار داد. زنان و اطفال را هم در اودزیب[1] گذاشته خود با لشکرش بقادسهٔ معروف شتافت، یك دشتی که از طرف غرب محدود بخندق شاپور بود که در آن زمان یك نهر آب جاری بوده است و اما از طرف مشرق و آن به شعبهٔ غربی فرات منتهی میشده است. سعد این محل را نزدیك به پلی از قایق اردوگاه خود قرار داد و در همانجا انتظار کشیده تا اینکه دشمن برسرش تاخت آورده و در میدانی که خودش انتخاب کرده بود باوی روبرو شد.

هیئت اعزامی به نزد یزدگرد ۱۴ هجری (۶۳۵)

در این موقع عمر هیئتی مرکب از بیست تن از بزرگان عرب را به دربار یزدگرد فرستاد تا اورا به اسلام دعوت کنند. در ورود به تیسفون مردم این هیئت را دیده آنهارا بواسطهٔ لباسشان استهزاء مینمودند، مخصوصاً کمانشان را به آلت پشم ریسی زنها تشبیه میکردند، ولی بدن لاغر وخشکیده و در عین حال متهور وجسور وخاصه لحن نظامی آنها نظر یزدگرد را که در آنوقت از سقوط شام هم باخبر شده بود جلب کرده آنان را به احترام پذیرفت و پرسید که مقصودتان از رسالتی که دارید چیست؟ آنها توسط یکنفر مترجم اظهار داشتند که باید اسلام را قبول کنید و یا جزیه بدهید، پادشاه در جواب مانند فرزند حقیقی ایران با کمال حقارت به آنها نگریسته اشاره به فقر وفاقه و بدبختی آنها کرده گفت شماها مردمی نیستید که سوسمار میخوردید و اطفال خود را زنده بگور می کردید. نمایندگان عرب بالحن ساده‌ای تصدیق نموده گفتند که وضع آنها در سابق همینطور بود ولی حالیه آن وضع بکلی تغییر کرده است، آری مافقیر و گرسنه بودیم لیکن خدا خواسته است که غنی و سیر شویم وحالا که تو شمشیررا اختیار

1- odzayb

گردی پس حکام بین وما و تو همان خواهد بود. واقعاً برای یکنفر نقاش ماهر چه موضوع دلچسب وقابل توجه ایست!

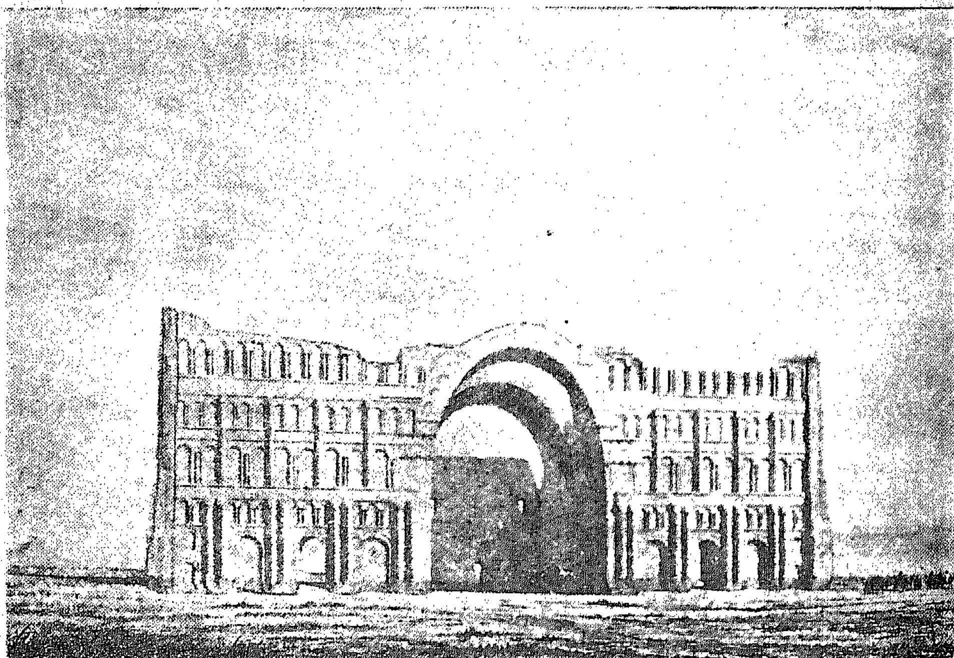
بالجمله یزدگرد ازانکه این اعراب صحرا گرد نسبت باو احترامی را که لازم بود بجا نیاوردند و نیز از مضمون پیغام در خشم شده از این جهت که آنها قاصد بودند مرخصشان کرد والا همه را بقتل میرساند.

جنگ قادسیه ۱۴ هجری (۶۳۶)

درسال بعد کوشش فوق‌العاده ای ازطرف یزدگرد پادشاه بخت برگشته بعمل آمده لشکری بالغ بر یکصد وبیست هزار تن جمع آوری نمود و سرداری این لشکر را به رستم واگذاشت. این سردار از فرات عبور کرده داخل «سواد» شده دنبال لشکریان عرب افتاد. جنگ قادسیه که مانند جنگ اسوس در عداد جنگهای قطعی دنیا بشمار میآید چهار روز متوالی دوام داشت. در روز اول اسبهای عرب از فیلان که آنها را جلو نگاهداشته بودند فرار کردند، چنین بنظر میآمد که فتح باللشکر ایران است، اما بعد که دسته‌ای ازتیراندازان به‌فیلها حمله بردند سواران عرب ازخطر جسته وایرانیان را عقب نشاندند. درروزدوم لشکر امدادی عرب ازسوریه وارد شد. ابتدا جنگ چندان شدتی نداشت وطرفین بجنگ وگریز می‌پرداختند، ولی اخیرا اعراب سواره نظام ایران‌را شکست دادند. این روزجنگ بنفع مسلمانان خاتمه یافت. آری دراین روز پیشرفت با مسلمانان بود که تلفات آنها پنج یك تلفات ایرانیان بوده است باین معنی که تلفاتشان دوهزار تن درصورتیکه تلفات ایرانیان بالغ برده هزار نفر میشد.

در روز سوم برای بار دیگر فیلها در خط جنگ ظاهر شدند، ولی قعقاع بن عمرو رئیس نیروی امدادی که از شام آمده بود چشم فیل بزرگ سفیدی‌را بانیزه کور کرد. دیگری با فیل دیگر بطرز آنرا معمول داشت، یعنی دو چشم ویرا در آورد، بالاخره فیلها برگشته در لشکر ایران باعث اختلال شدند، اعراب بواسطهٔ رسیدن قوای عمده‌ای از شام قویدل شده وقتیکه شب شد روحیهٔ مسلمانان بهتر از روحیهٔ لشکر ایران بود. واقعاً در آنها تا اینقدر روح اعتماد بود که دو تن از سردارانشان هرکدام جداگانه با

عدهٔ مختصری در تاریکی شب به‌لشکر ایران حمله بردند و جنگ در تمام شب جریان داشته است. این شب‌را لیلة‌الهریر مینامند، چه صداهائی شبیه به صدای شغال و سگ ز طرفین فضا را پرکرده بود. در روز چهارم یعنی روز آخر جنگ اعراب قلب لشکر ایران را متزلزل ساختند، در این هنگام باد سختی بنای وزیدن را گذاشت که رمل و شن زیاد را به سر و روی سپاه ایران میریخت، بر عکس اعراب که پشت‌به طوفان باد داشتند چندان صدمه ندیدند، **رستم** سردار ایران وقتیکه خودرادرمعرض خطر دید بدون آنکه به حیثیت وشئون‌یا رتبهٔ بلندسرداری خود اهمیت بدهد میان بعض باروبنهٔ و قاطر ها پناه برد تا خود را از خطر این طوفان حفظ کند، در این گیرو دار یکی‌از بارها سخت بزمین افتاده **رستم** را مجروح ساخت، او مضطرب شده خود را توی نهر انداخت که شاید بواسطهٔ شنا جانی از میان‌دشمن بدر ببرد، لیکن **هلال‌بن‌علقمه** پشت



۵۵ - طاق کسری در مداین

سر میان آب جسته و ویرا گرفته بیرون آورد و بقتل رسانید، اوبرتختش نشسته فریاد

کرد » به خدای کعبه که من رستم را کشتم » این واقعه لشکریان ایران را بهراس انداخته دلهای خود را باختند و بالاخره خود را میان نهر انداخته هزاران نفر در آب غرق شدند.

فتحی که در این جنگ نصیب اعراب شد قطعی بود و آن در روح اخلاقی و حس شجاعت و شهامت ایرانی نه‌فقط از حیث تلفات زیاد تأثیر بخشیده بلکه ازاین جهت هم که درفش کاویانی بیرق مشهورایران در آنجا بدست دشمن افتاد صدمهٔ زیادی به‌روحیهٔ ایرانی وارد ساخت. مینویسند عربی که آنرا بدست آورده بود بهشتصد پوند فروخت. در صورتیکه قسمت اصلی جواهرات آن سی‌هزار پوند بوده است.

پس از فتح قادسیه مطابق امریهٔ عمر، سعد لشکر خود را برای مدت‌دوماه استراحت داد. بعد اووارد حیره شده وسپس ازفرات نزدیك برج بزرگ بابل گذشته و بتدریج تمام آن نواحی‌رااز دشمن صاف و پاك نمود، تا اینکه خود را بکنار دجله رسانید دراین جا پس ازهمهٔاین عملیات بالاخره مستعد پیشرفتن بمدائن گردید در این میانه او حملهٔ نیروی اعزامی از طرف ملکه مادرشاه را دفع نموده‌و قهرمان آن در جنگ مرد و مرد مقتول گردید.

تصرف مدائن ۱۶هجری (۶۳۷)

وی باسپاه عرب کنار دجله توقف کرد. اعراب نگاه خیره‌شان ازآنطرف بطاق کسری افتاد. این فرزندان وحشی‌صحرا به‌بنا‌به‌های حیرت انگیز آن که آوازه‌اش را دورادور شنیده بودند به‌بهت‌نگریسته یکدفعه از حلقوم هزاران‌از این اعراب صحرانورد صدای تکبیر بلند شده‌همگی بآواز بلند گفتند «الله اکبر» وچنین خیال‌کردند منزل مقصودی که خداوند بآنها توسط پیغمبرش وعده‌داده بود همین است که حالا بآن رسیده‌اند باید دانست‌که ناحیهٔ عربی این‌شهر یعنی‌سلوکیهٔ قدیم‌وطرف راست‌ساحل رودخانه‌استحکاماتی که داشت محکمتر ازآن بوده که آلات محاصرهٔ عرب نتواند ازعهدهٔ آن برآید، ولی‌این ناحیه‌در اثناء‌محاصره یکدفعه بتصرف واطاعت اعراب در آمد. یزدگرد در صدد برآمد قراردادی با مسلمانان به‌بندد که بموجب آن تمام آنچه در ساحل عربی دجله است‌بآنها واگذار گردد بشرط آنکه‌متعرض بقیهٔ قلمرو‌او نشوند. ولی این پیشنهاد بطور استهزاء رد گردید. وضعیت پادشاه بزرگ هنوز یأس‌آور نشده و وسائل دفاع را بکلی فاقد نبود،

چه دجله که آب آن خیلی تنداست بین او بااعراب فاصله بود واعراب که دو کشتی رانی بی‌بهره بودند یزدگرد میتوانست حملات آنها را بی‌ثمر گذاشته موقع عبور از آب مدتها آنهارا معطل نگاهدارد، ولی همینکه مطلع شدکه مسلمانان بدجله نزدیك شده‌اند از تیسفون خارج گردید. سعد جائی را که چندان تندو عمیق نبود پیدا کرده با لشکریان خویش بی‌باکانه از رود گذشت ، در ساحل دست چپ عملا دفاعی بعمل نیامد. ایرانیان که فقط بخیال فرار بودند پایتخت قشنگ و مجلل و با شکوه خود رابدست دشمن واگذار کردند، دشمنی که هنوز تحقیرشان نموده ومیگفتند آنها سوسمار خور هستند.

جشنی که در پایتخت شاهنشاه برای فتح گرفته شده مانند آنچه درخرطوم در ۱۲ قرن بعد واقع شد باید دانست که آن در پایان یك رشته جنگهائی بوده است بس حیرت انگیز. میور دراینجا مینویسد شرحیکه راجع به فرعون که دربحراحمر غرق شده برای موعظت وعبرت درقرآن مسطور است ونیز این آیات فوق العاده مناسب مقام میباشد «چه بسیار واگذاردند ازبوستان‌ها وچشمه ها و کشتزارها و مکانات ومنازل نیکو وزیباو نعمت یا چیزهای قشنگ و مطبوعی که درآن شادان بودند، همچنین ماآنرا بگروه‌دیگر بمیراث دادیم[1].»

در این جا غنائمی بدست اعراب آمد که هیچوقت در مخیلهٔ آنها خطور نکرده و از دیدن قصور و عمارات مجلل و با شکوه و بساتین و باغهای عالـی مات و مبهوت گردیدند. اموال و غنیمت هائی که بدست آوردند حتی ازتشخیص آنها عاجز ونمیتوانستند بفهمند که چیست. اکثر آنها طلارا برای اولین بار در اینجا دیدند و ایشان آن را نمی‌شناختند. کافور را مشك می‌پنداشتند. این غنائم باندازه‌ای بود که وقتیکه آنرا میان مجاهدین عرب تقسیم کردند بهریك ازایشان پانصد پوند رسید ، در صورتیکه عدهٔ این مجاهدین بالغ برشصت هزار تن بود. باید دانست که این مبلغ برای اکثر آنها یك مبلغ زیاد هنگفتی بوده و بایستی آنها را ثروتمند کرده باشد. بی شك تخت طلاو سایر اشیاء نفیسهٔ حیرت انگیزی که درخزانهٔ تیسفون بودکه از آن جمله اسبی بودکه

۱- سوره دخان آیهٔ ۲۵ تا۲۸ واصل آیات این است «کم ترکوامن جنات وعیون ، وزروع و مقام کریم، ونعمة کانوا فیها فاکهین، کذلك واورثناها قوماً آخرین» (مترجم)

تماماً از طلای خالص از موضوعاتی است که نویسندگان عرب از شرح و وصف آنها خسته نمیشوند.

جنگ جلولا ۱۶ هجری (۶۳۷)

سعد مایل بود که لشکر شکست خوردهٔ ایران را بطرف حلوان تعقیب نماید و آن قلعهٔ بسیار محکمی در گردنه‌های جبال زاگرس بوده است. لیکن **عمر** با حزم و احتیاط سیاستمدارانه‌ای او را از پیشرفتن منع نموده و دستور داد که تابستان را در مداین بگذراند. فاتحین پس از این دستور فرصت یافته به تشیید مبانی قدرت و نفوذ خود و ضمنا تمتع از اللذائذ نعمت های این پایتخت تاریخی پرداختند، تا اینکه موسم پائیز رسید و خبر دادند لشکر زیادی از ایران گرد آمده که طلایهٔ آن در جلولا جا گرفته است، دژی که معروف بود غیرقابل تسخیر میباشد. لذا **هاشم بن عتبه** و **قعقاع** با دوازده هزار تن بدانجا فرستاده شد و جنگ سختی بین فریقین درگرفت، حتی در اثناء آن بهردو طرف کمك رسید. ایرانیان در میدانی خارج قلعه پس از یك جنگ مأیوسانه بازشکست خورده و فتح نصیب اعراب گردید. **یزدگرد** که هیچوقت او را کسی در خطوط جنگی ندید بطرف ری گریخت. **قعقاع** حلوان را گرفت و آنرا مرکز پادگان اسلامی قرار داد. غنائم وافری در اینجا بدست اعراب آمد، از جمله یکصدهزار اسب ممتاز از چراگاه ماد گرفتند که مسلماً از نسل اسبهای مشهور نیسی هخامنشی بودند.

الحاق بین النهرین و تصرف ابله ۱۶ هجری (۶۳۷)

سعد که پس از این میل داشت **یزدگرد** را تعقیب کند نامه‌ای به **عمر** نوشته و از وی در این باب دستور خواست. عمر که یقیناً آنوقت هوای جهانگیری درسر نداشت شرحی که در جواب نوشته بدینقرار است. «من آرزومندم که میان بین النهرین و کشورهای آنطرف جبال سدی باشد که نه ایرانیان بتوانند از آن بگذرند و نه اعراب، جلگهٔ عراق[1] برای احتیاجات ما کافی است.» بنابراین **سعد** به تسخیر شهرهای بین النهرین پرداخت. در این قسمت او تا اینحد موفقیت حاصل نمود که در قلیل مدتی تمام این کشور زرخیز را تحت نفوذ

۱- اعراب دره های دجله و فرات تا بالای بین النهرین را عراق عرب مینامیدند. در شمال شرقی آن، ولایت مجاور زمین کوهستانی ایران را ابتدا جبال میگفتند، اما نام اخیر «عراق عجم» یعنی عراق ایرانیها باید دانست که تاریخ آن از قرن دوازدهم میلادیست. کوفه و بصره در یك وقت به «عراقین» معروف بودند. (مولف)

اسلام در آورد ونیز از سمت جنوب یعنی طرف خلیج فارس دستهٔ دیگری از اعراب بسرکردگی عتبه بندر ابله را بتصرف در آورد و آن مرکز بازرگانی باهند وبه بصره که بعداً جانشین وی گردید نزدیك بوده است ·

بناء کوفه و بصره ۱۷هجری(۶۳۸)

پس از تصرف ابله اعراب روی‌خرابه‌های آن، محلی برای‌توقف سپاهیان خود بنا نمودند که بتدریج ترقی کرده تا اینکه‌شهر گردید، لیکن چون آب وهوای آنجا بقدری بد بود که‌قابل‌تحمل نبوده است لذا به تلاش محل‌تازه‌ای افتادند. بالاخره بصره را بجای آن اختیار نمودند که بفاصلهٔ ده میل درشمال غربی شهر تازه واقع و محل ابله را اشغال مینموده است. باید دانست که هیچیك از شهر های مسلمین باستثنای بغداد مانند لنگرگاه بصره منظرهٔ دلفریبی که مخصوص مشرق است ندارد. اینجا همان محلی است که میلتون اشاره میکند سندباد ملاح سفر دریائی مشهور خود را از آنجا آغاز نهاده است.

امروزه شعب و رودخانه‌های کوچك اینجاجالب وجاذب وامور بازرگانی آن در کمال رونق است، لیکن هوای آن هم گرم و هم ناسالم‌است من یکی از تابستانها رادر آنجا گذرانیده‌ام ولی هیچ خوشم نمیاید که آنرا بخاطر بیاورم. بالجمله عمر وقتیکه گونه‌های زرد اعراب مداین را دید متوحش شده دستور داد کوفه را نیز بنا نمودند. انتخاب آنهم از این جا بوده که بصحرا اتصال داشت، همان صحرائی که قسمت مهم مردی و شجاعت و جسارت آنها مرهون آن بوده است. بعد ازبناء این شهرها حیره که فاصلهٔ آن با کوفه چندمیلی بیش نبودو نیز مدائن روبانحطاط نهادند. میور دراینجا چنین مینویسد "این دو محل نو آباد بسکنهٔ عرب خالص خود ترقی نموده شهر هائی شدند دارای یکصدو پنجاه هزارتن نفوس و نفوذشان در ادبیات و الهیات اسلام ازتمام ممالك اسلامی فزونی پیدا نمود".

در تمام این جنگ ها که در یك مورد منتهی به‌بناء این دو شهر گردید چیزیکه فوق‌العاده از مهاجمین‌عرب تعجب آور میباشد این است که آنها نه فقط‌فتح‌میکردند بلکه با یك مرام و نظام تابتی با تمام خانواده‌های خود در کشور های مفتوحه مسکن

میگزیدند. چنانکه خود من در ایران به قبائل عدیده‌ای از اعراب بر خورده‌ام که حتی از تاریخ ورود خود بایران اطلاع داشتند ونیز در صحبت با آنها معلوم بود که از ترک گفتن میهن اصلی خود عربستان هیچ تأثری هم ندارند.

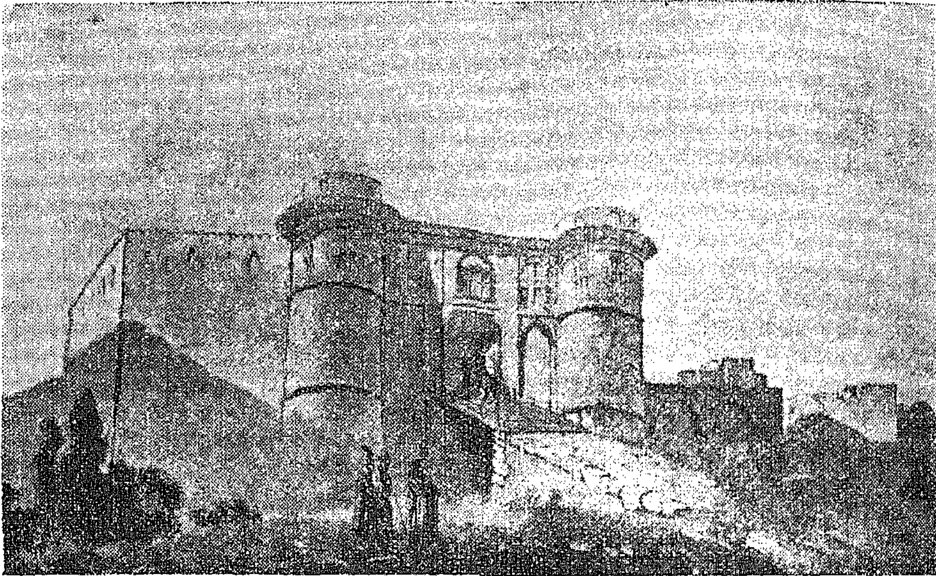
لشکر کشی از بحرین و شکست

یکی از لشکر کشی های مسلمین که بشکست منتهی گردید لشکرکشی ازبحرین بوده است. توضیح اینکهٔ علاء حاکم بحرین از راه دریاحمله بفارس برد. این عرب حادثه جوناوگانش رابدون محافظ ونگهبان گذاشته بانیروی خود در داخلهٔ کشورتا مسافت زیادی بابهره‌مندی پیش رفت، ولی درآخر بادشمن گلاویز شده وشکست خورد، بااینحال توانست قاصدی بمدینه نزد عمر اعزام دارد ودر نتیجه عتبه با دوازده هزار تن به کمك او شتافت. قوای امدادی با لشکر علاء پیوسته دشمن را عقب راندند. معذلك مجبور شده بطرف بصره بر گشتند.

فتح خوزستان و تصرف شوشتر ۱۹هجری (۶۴۰)

هرمزان حاکم خوزستان ازاین بیشرفت ایرانیان برعلیه علاء و مسلمین بحرین تشجیع شده در این صدد افتاد که اعراب را از اهواز بیرون کند واین سبب شد که عتبه تصمیم گرفت که پیش برود. او هرمزان را ازخط کارون عقب رانده و اعراب اهوازرا پس گرفتندوباوصف احوال هرمزان را گذاشتند که در آخر باو پرداخته کار اورا خاتمه بدهند، چنانکه در سال ۱۹ هجری (۶۴۰) دررامهرمز محل فتح بزرگ اردشیر، اعراب اورامستأصل ساختند و او ناچار بشوشتر کرسی این ایالت فرار نمود، محل مزبور پس از هیجده ماه محاصره سقوط یافته بدست اعراب افتاد، هرمزان بمدینه نزد عمر فرستاده شدتا آنچه او مقتضی میداند در بارهٔ وی بعمل بیاورد، این ایرانی زرنك و باهوش پس از ورود بر خلیفه اظهار عطش نموده آب خواست، جام آبی بدست او دادند، ایلان او حیله کرده در خوردن آب به بهانهٔ اینکه مبادا دفعتا او را با خنجر بقتل برسانند درنگ نمود، خلیفه گفت نترسید تا این آب را نیاشامیدید حیات شما محفوظ و از خطر ایمن خواهید بود، این جا هرمزان آب جام را برزمین ریخت، عمر هرچند زرنك تر بود، قولش را حفظ کرد. هرمزان نیز داخل در دین اسلام گردید و از خطر نجات یافته حقوقی

هم برای معاش او معین گردید. مطلب قابل ملاحظه این است که او در دفاع خودش در خصوص مخالفت با اعراب اظهار داشت که از طرف پادشاه بزرگ دستور داشته و ناچار بود بر طبق آن عمل نماید و این بالاخره بر عمر مسلم داشت که باید جنگ با ایرانیان را بپایان برساند.



۵۹ ـ قلعهٔ نهاوند

جنگ نهاوند ۲۱ هجری (۶۴۲)

در ۲۰ هجری (۶۴۱) یزدگرد باز کوشش کرده و لشکر فراوانی جمع آوری نموده با دستجاتی از هر یك از ولایات شاهنشاهی که مطیع و مسخر نشده بودند بجنگ اعراب فرستاد، خلیفه اینجا مقتضی دانست که جنگ دفاعی را اختیار کنند، او **نعمان** را از خوزستان طلبیده و فرماندهی لشکر را باتمام اختیارات باو واگذار کرد. عدهٔ لشکری که با او بود بالغ بر سی هزار تن بوده است، نیروی خوزستان بطور غیر مستقیم باو کمك نموده یعنی بطرف پرسپولیس پیش رفتند. مسلمانان از راه حلوان حرکت کرده، در این اثناء خبر رسید که لشکر ایران مشتمل بر یکصد و پنجاه هزار تن تحت سرداری **فیروزان** فرمانده سابق میدان قادسیه در نهاوند پنجاه میلی جنوب همدان اردو زده‌اند. سردار عرب فوراً بقصد حمله بدان سمت شتافت.

لشکر ایران با وجود عدهٔ زیاد جنگ دفاعی را پیش گرفته از پشت سنگر ها پیکار میکردند. در صحرا فقط زدو خورد های کوچکی روی میداد و آنها امیدوار بودند اعراب را از این راه خسته کنند، بدین جهت جنگ طول کشید و خواروبار سپاه عرب نزدیك باتمام بود. در این حال **نعمان** حیله بکار برده عقب نشست و چنین وانمود کرد که خبر فوت خلیفه رسیده است. این تدبیر نتیجهٔ خوبی بخشید، چه **فیروزان** فریب خورده به تعقیب دشمن پرداخت. همینکه سپاهیان ایران بجائی رسیدند که منظور **نعمان** بود مسلمانان برگشته وجنگ شروع گردید. اعراب چنان سخت حمله ورشدند که بالاخره ایرانیان تاب مقاومت نیاورده مهیای فرار گردیدند. در این هنگام که موقع ظفر بود **نعمان** کشته شد، ولی کشته شدن او تغییری در وضع جنگ روی نداد. بلکه سپاهیان او بیشتر بهیجان آمده بر کوشش خود شان افزودند. ایرانیان و از آنجمله **فیروزان** در معابر تنگ کوه گرفتار آمده تماماً بقتل رسیدند. مینویسند زیاده از یکصد هزار تن از سپاه ایران در این میدان نابود شدند.

نتیجهٔ این جنگ آخر که میتوان آنرا بجنگ آربل تشبیه کرد (مانند جنگهای زنجیر وقادسیه که در ردیف جنگهای گرانیك و ایسوس واقع شده اند) از پیش معلوم و ظاهر و آشکار بوده است، لیکن اعراب آنرا فتح الفتوح نامیده اند.

تسخیر ولایات ایران

در تسخیر ولایات مختلفهٔ ایران بطور سریع (پس از فتح نهاوند) **طبری** شرحی مفصل و مبسوط نوشته و ضمناً نشان میدهد که هریك از این ولایات و ایالات خود بتنهائی قوائی جمع کرده با اعراب جنگیدند، بدون اینکه از طرف پادشاه بزرگ فراری کمکی بآنها بشود. اعراب پس از فتح نهاوند برحسب دستور **عمر** بطرف اصفهان حرکت کردند. این شهر مهم پس از جنگی که در آن جنگ سردار سالخوردهٔ ایرانی کشته شد بتصرف اعراب درآمد. درسال بعد لشکر عرب بطرف کرمان روانه شده فتحی درسرحد این ایالت نمودند. آنها تا جلگهٔ حاصلخیز جیرفت سمت جنوب شرقی و نیز از طرف شمال تا ولایت قهستان و شهر طبس پیشرفته بعلاوه دستهٔ دیگری بسیستان حمله بردند. زرنج پایتخت آن را فتح نکردند، ولی وقتی که

مسلمانان این ایالت را اشغال نمودند خود پایتخت تسلیم گردید. بالاخره مسلمین مکران خشك لم یزرع را مورد حملهٔ شکست ناپذیر خود قرار داده و حدود فتوحات شرقی برحسب امریه **عمر** تاهمین جا محدود گردید.

اما در شمال شرقی حاکم ری لشکری از گرگان، طبرستان و قومس جمع کرد، لیکن بواسطهٔ خیانتی که در کار بود شکست خورد. لشکریان عرب بعد از این از همان جاده‌ای که پادشاه بزرگ هخامنشی یعنی **داریوش کدمان** از جلو **اسکندر** فرار کرده بود بطرف مشرق روانه شدند. آنها از البرز گذشته بطرف گرگان رفتند. حاکم آنجا قبول اطاعت نمود. دوستون دیگر ازسپاه عرب بطرف آذربایجان حرکت کرده ودر شمال تا قلعهٔ مشهور دربند خود رارسانیدند وتمامی این ایالت مهم وزر خیز سرتسلیم خم نموده تحت اطاعت و انقیاد در آمد. فتح خراسان بظاهر آخر از همه تحت نظر گرفته شد. فقط طبرستان در نتیجهٔ جنگلهای انبوه و مسدود استقلال خود را تحت نظر سلاطین و شاهزادگان موروثی معروف بهسپهبد تاسال ۷۶۰ میلادی حفظ نمود[1].

سامیها در امپراطوری های بابل و آشور نفوذ پیدا نموده دولت هائی بجای آنها تشکیل دادند، تا اینکه آریانهای ماد وپارس ایشان را ازمیان برده وخود بجای آنها قرار گرفتند. اینان هم به نوبهٔ خود پس از دهصد سال سقوط یافته تحت حکومت وفرمانروائی قومی از نورانیان در آمدند، تا در قرن سوم میلادی دو باره آریان ها عرض وجود نموده بر اریکهٔ سلطنت و فرمانفرمائی قرار گرفتند. آری یکی از خاندانهای عالی آریا یعنی ساسانیان در حدود چهارصد سال حکومت و سیادت نموده و آخرین درجهٔ عظمت و جلال را دارا بودند، تا اینحد که امپراطوری روم را واژگون ساختند، ولی بعد (بحکم طبیعت) روبهٔ ضعف و انحطاط نهاده بتدریج شکسته و فرتوت شدند و آن تا یك اندازه هم بواسطهٔ احساسات سخت و شدیدی بوده است که اجازه نمی داد یکنفر سردارکافی و لایقی برتخت قرار گیرد.

---

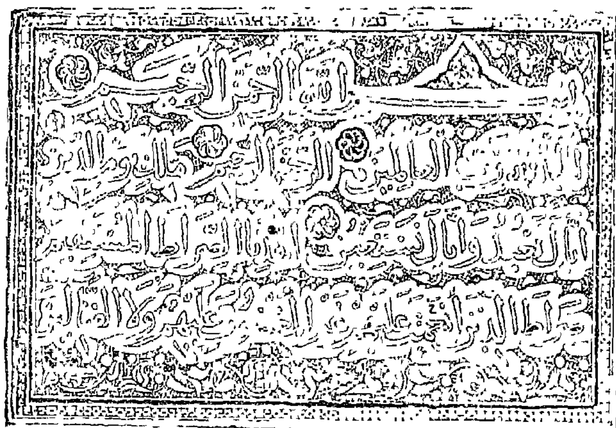
۱ ـ رجوع شود به «تاریخ طبرستان» ابن اسفندیار که **برون** آنرا طبع و نشر نموده است و نیز مراجعه شود به «یادداشت گب» صفحه ٤٦ (مؤلف).

آری ایران پس از یك دوره جنگ‌های خانه‌برانداز و صدمات و لطمات شدید و سخت فرسوده شده در میدان قادسیه ولی پس از یك جنگ دلیرانه و ابراز شهامت و شجاعت سقوط کرده و زمام حکومت و فرمانفرمائی پس از دوازده قرن از سقوط نینوا دوباره بدست سامی‌ها افتاد.

مرك یزدگرد سوم
۳۱ هجری (۶۵۲)

یزدگرد یك عضو جبان و بزدل یك خاندان سلحشور جنگی ازری باصفهان و از آنجا بکرمان گریخته و سپس از آنجا هم بطرف بلخ فرار نمود. او از **فغفور** چین و **خاقان** ترك کمك طلبید. اما **فغفور** چین تقاضای ویرا رد کرده حاضر نشد یاری کند، ولی **خاقان** مسئول ویرا مورد توجه قرار داده مایل شد باو کمك بدهد، مگر بعد بواسطهٔ عدم رضایت از رفتارش امتناع ورزیده. بالاخره او دورهٔ زندگانی ننگین خود را در کلبهٔ یك آسیابانی در نزدیکی مرو خاتمه داد. باین معنی که آسیابان مزبور او را بطمع لباس فاخر و جواهری که همراه داشت بقتل رسانید. بنابر روایتی یك نفر اسقف مسیحی جسد اورا گرفته دفن کرد و آرامگاهی هم بالای قبرش بنا نمود. خاطرهٔ این پادشاه بلی از دلها محو نشده بطوریکه پارسیان (زردشتیها) هنوز بانهایت صمیمیت و وفاداری هرسال در ۲۱ سپتامبر بمناسبت جلوس او برتخت جشن گرفته و سنهٔ عالم شاهی مخصوصا ازهمین تاریخ شروع میشود. اواز طرف زردشتیان آخرین پادشاه ساسانی شناخته شده است.

چنانکه دیده شد آخرین پادشاه نالایق خاندان عظیم‌الشأن ساسانی پس از ده سال ازجنك نهاوند بطور شرم آوری ده بار دیار فنا کردید، نمیتوان هم او را (ازروی قانون) بتقصیر بزرك با خیانت مهمی متهم داشت، لیکن چون فقدان مردی و شجاعت و شهامت در سلاطین استبدادی مفاسد و معایبش بیش از معایب و مفاسد هر جنایت و تقصیری است لذا باید گفت که **یزدگرد** سوم مانند **داریوش کدمان** که باهم شباهت زیادی دارند در پیشگاه تاریخ محکوم و حقا هم محکوم میباشد.



سورهٔ فاتحه

فصل چهل و چهارم

شرح احوال (حضرت) محمد در مکه

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

ستایش خدا را که پروردگار جهانیان ، بخشنده و مهربان و صاحب روز جزاست
خدایا ترا میپرستیم و از تو کمك میجوئیم ، ما را براه راست هدایت کن. راه
آنها که نعمتشان دادی ، نه آنها که غضب شدگانند و نه آنها که گمراهانند .

« ترجمهٔ سورهٔ بالا »

سرزمین عربستان

اگر چه ما در فصل سابق راجع به نتائج حاصلهٔ از ظهور اسلام شرحی بطور اجمال مذکور داشتیم ولی نظر باهمیت فوق‌العادهٔ اینموضوع و تأثیرات مهمه‌ای که در ایران بخشیده مقتضی است که آنرا مسلسلا از ابتداء بیان نمائیم[1] .

۱ـ کتابهائی که دراینباب از نظر ما گذشته و ما ازآنها استفاده کرده‌ایم عبارتند از «خلافت و نیز حیات محمد» تألیف سرویلیام میور. (Geschichte der Chalifen) (درچهار جلد) تألیف دکتر گستاو ویل (Gustav Weil). «تاریخ علمی اعراب» تألیف و. آ. نیکلسن (Nicholson) «عربستان مهد اسلام» تألیف م. زومر (Zwemer) (مؤلف).

شبه جزیرهٔ عربستان که مساحت آن چهار برابر فرانسه است دارای یك فلات مرکزی است موسوم به نجد که یك نصف این شبه جزیره را تشکیل داده و حد وسط ارتفاع آن سه هزار پا میباشد. گرداگرد آن از هر سمت خصوصاً درحصهٔ جنوبی، ریگستان لخشك واقع است. در ماورای این صحاری چون زنجیره کوههائی کشیده شده اند که قسمت غالب آنها پست و برهنه یعنی عقیم و نازا میباشد، ولی در نواحی عمان طرف شرق و در قطعهٔ یمن سمت غرب ارتفاع این جبال نسبةً زیاد میشود، پشت‌سر خط ساحلی عربستان سدی از کوه نا شکسته کشیده شده و آن از بحر احمر تا تنگهٔ باب المندب امتداد دارد و از آنجا هم بطرف مشرق و شمال شرقی تارأس الحد جلو رفته و بهمین طریق خلیج فارس را دور میزند. این مسافت رویهمرفته بالغ بر چهار هزار میل میباشد، در تمام این حدود مشکل است بتوان یك لنگرگاه یا بندر طبیعی مناسبی پیدا نمود و از این رو دست یافتن بر این شبه جزیره از هر سو مشکل می باشد و چون اهالی باین نکته متوجه بوده لذا سرزمین خودشان را جزیرةالعرب نامیده اند.

وسائل ارتباطیهٔ داخلی عربستان نیز خراب است، زیرا صحرای بزرگ عربستان که آنرا ربع الخالی (سرزمین خشك و برهنه) مینامند از دیر باز کشور را بدو قسمت تقسیم و نقطهٔ شمال را از جنوب مجزی نموده است. شاید در نتیجهٔ وجود همین سد طبیعی باشد که می‌بینیم در یکی از دوره‌های اولیه چادرنشین‌های وحشی شمالی به‌لسان عربی‌تکلم نموده برخلاف سکنهٔ یمن و حمیر جنوبی بسیار متمدن به زبانی تکلم می‌نمودند که شش قرن پیش از میلاد متروك و زبان عربی تفوق پیدا کرده است.

در جغرافیای طبیعی ایران ما این نکته را خاطر نشان نمودیم که بین رود سند و شط العرب رود خانهٔ مهمی که بدریا متصل باشد وجود ندارد، ایران مملکتی است دارای بیابان و صحرای بدون رودخانه و مقدار بارندگی آن در شمال شاید کمتر از ده انگشت و در جنوب بالغ بر پنج انگشت میباشد، اما عربستان باید گفت که ازاین حیث نسبت بایران از بخشش های طبیعت خیلی کم سهم برده است، البته در ایران

هم صحاری بزرگی‌است که قسمت معظم کشوررا تشکیل میدهد ونیز رود خانه‌ای دراین حدود یافت نمیشود، معهذا عربستان هم ازحیث صحاری و هم از حیث احتیاج به‌آب چنانکه در جغرافیاوقتیکه آنرا اسم میبریم میگوئیم که آن خیلی درطرف‌شدت واقع شده است، ولی بایددانست که از آثار شهرهای قدیمی که در این صحاری‌بدست‌آمده و همچنین از قرائن و امارات دیگری مستفاد میشود که عربستان تقریباً دردوهزار سال پیش بقدر امروز خشك وچول نبوده است،

اهمیت مکه

باید دانست که رونق و شکوه عربستان بیشتردر تجارت باشرق بوده است تا محصولات داخلی خود، حتی‌درزمانهای خیلی‌قدیم در حدود صدهٔ دهم قبل از میلاد ادویه جات، طاوس ومیمون هندوستان ازراه دریا بسواحل عمان حمل‌شده و از حضرموت ایالت واقعهٔ مقابل هند بسمت مارب مرکز حکومت سبا راه کاروان‌رو وجود داشته و از آنجا از طریق مکه و پترا بغزه عبور و مرور مینمودند، از مراجعهٔ به‌نقشه بخوبی معلوم میشود که مکه بواسطهٔ واقع شدن آن تقریباً بین راه‌حضرموت و پترا از این خط تجارتی تا چقدر استفاده نموده ومرکز آمد و رفت بازرگانان و عبورو مرور قوافل‌و جمعیت زیاد واقع شده بود، چنانکه در کتاب **خرقیل**‌نبی‌راجع به تجارت و ثروت صور شرحی که ذکر شده بشرح زیر میباشد[1] «عرب وهمه سروران قیدار بازرگانان دست تو بودند با بره‌ها و قوچها و بزها با تو دادو ستد میکردند تجارشبا ورعمه سوداگران تو بودند، بهترین همهٔ ادویه جات و هرگونه سنگ گرانبها و طلابعوض‌بضاعت تو میدادند، حران وکنه و عدن وتجارشبا وآشورو کلمد سوداگران توبودند»،

بیان مزبور از یکی‌از انبیاء بنی‌اسرائیل است که در پانصدو نودو نه قبل‌ازمیلاد بحکم **بخت‌النصر** بطور اسارت در آنحدود بسر میبرد وسعت و اهمیت این تجارت را بخوبی ظاهر میسازد. نکته‌ای که در اینجا قابل توجه میباشد این است که عدن **خرقیل** که امروز جزء مستملکات بریتانیای کبیر است زیاده از دو هزار سال قبل

---

۱ - باب ۲۷ آیه ۲۱ و ۲۳ .

هم بهمین نام خوانده میشد، شاید بازرگانی دریائی هند که در قرن اول میلادی از باب المندب به بحراحمر شروع گردیده بالنتیجه راه کاروان رو بتدریج متروك و شهرهائی که در سابق آباد بودند روبخرابی نهادند،

مذهب قدیم اعراب

آئین مذهبی که در مکه رواج داشت بعقیدهٔ **میور** نویسندهٔ بزرگ ما باید آنرا ازیمن سراغ گرفت، ناحیه‌ای که سکنهٔ اولیهٔ آن باحتمال قوی بومی ومتوطن بوده‌اند. آنها مذهب صابئین را با خود آوردند، مذهب مزبور عبارتست از اعتقاد بخدای یگانه و پرستش اجرام سماوی. اعقاب این طایفه که غالب آنها در حدود بصره و محمره سکنی دارند جهانگردان آنها را بطور غلط نصارای تابع یحیی میدانند، در صورتیکه این طایفه خود را «ماندیان[1]» مینامند، درمیان آنها غسل تعمید و رسم وضوجاری میباشد، کتاب مذهبی آنها زبور و ستارهٔ[2] شمال را مقدس میشمارند، **ادوین آرنولد**[3] درطی بیان خود راجع بمذهب صابئین بشرح زیر مینویسد: «اسلام در صحرائی تولد یافت که مادرش صابئی و یهود بمنزلهٔ پدر و دایهٔ آن نصرانی بوده است» وحقیقت هم همین است که او اشاره نموده است، اعراب جاهلیت بنام کواکب سبعه دارای هفت معبدبودند ورب النوع هائی را می‌پرستیدند که درقرآن اسم **سه** تای آنها ذکرشده است. اول لات که از بت های بزرگ مکه بوده. دوم العزی[4] که به ستارهٔ زهره اختصاص داشته‌است، سوم منوة سنگی بود که آنرا مقدس میشمردند، بعلاوه اصنام دیگری را بعدد ایام سال در کعبه جمع کرده که هر روزی بیکی از آنها تخصیص داشت که پرستش مینمودند.

---

١ - Mahdean.

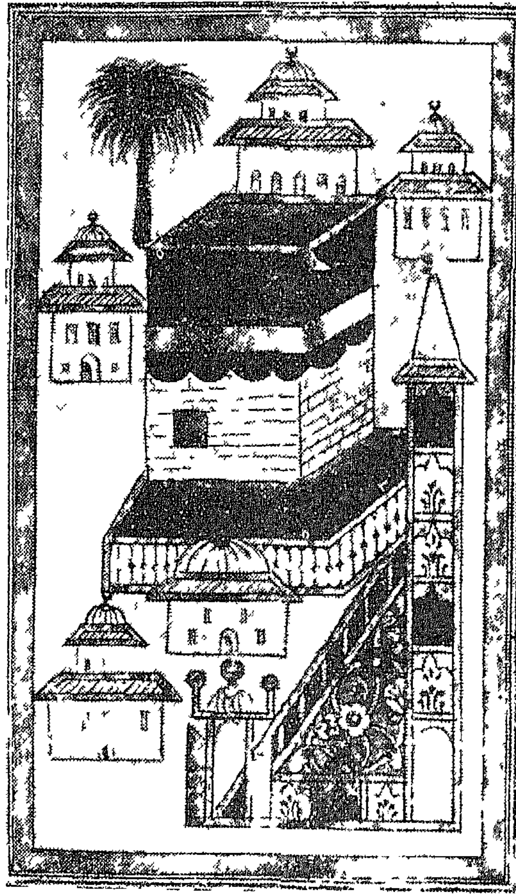
٢ رجوع شود بفصل بیست و هشتم و کتاب عربستان مهد مذهب اسلام، تألیف **زویمر**. اعراب آنهارا نظر برسم وضوئی که دارند مغتسله نامیده اند.

٣ - Edwin Arnold.

٤ ـ و این بافتخار همین الهه بود که منذر پادشاه حیره طوریکه در فصل ٢٩ ذکر شد چهارصد راهبه را قربانی نموده. (مؤلف)

کعبه

در مکه مرکزی که برای پرستش معدن شده بود اسم آن کعبه[1] بوده است. در گوشه شرقی آن سنگ سیاهی مایل بسرخی نصب نموده و چنین معتقد بودند که آن از آسمان فرستاده شده است، سنگ مزبور بشکل نیمدائره و خیلی کوچك یعنی شش انگشت درهشت انگشت میباشد، زائرین



۵۷ - تصویر کعبه

که هفت مرتبه خانه را طواف مینمودند درهر دفعه این سنگ راهم با کمال احترام میبوسیدند، در حج صغیر (حج افرادی) لازم بود بین صفا ومروه هفت مرتبه سعی بعمل

۱ - و آن بنای مکعب است.

آرند ودر حج کبیر (تمتع) موظف بودند عرفات را که کوه کوچکی است سمت شرقی مکه درك نموده و در وادی منابر علیه شیطان رمی حجره نمایند. در خاتمهٔ این اعمال حیواناتی را که بنام قربانی آورده بودند میکشتند؛ اما این مناسك را به **ابراهیم** نسبت دادن و از آثاراو شمردن چنانکه معروف هم همین است غیر از استیلای نوشتجات یهود و اینکه از طرف آنها این امر اشاعت یافته باشد منشاء و مدرك دیگری برای آن نیست و همچنین از پاشنهٔ پای **اسمعیل** که بزمین خورده و چاه زمزم پیدا شده است از جمله شهرتهائی است که هنوز برای آن مدرك صحیحی در دست نیست. در هر صورت مردم بناء خانه کعبه و وضع آن مناسك و اعمال را از آن **ابراهیم** و **اسحق** می دانند.

اجداد پیغمبر

چون مسئلهٔ نسب در میان عرب اولین درجهٔ اهمیت رادارامیباشد لهذا لازم است که راجع به قبیله وآباء و اجداد (حضرت) **محمد** شرحی برسبیل اجمال ذکر نمائیم. در اواسط قرن پنجم میلادی **قصی** یکنفراززعمای قریش[1] حکومت مکه را دارا شده و او تمام افراد قبیلهٔ خودرا در این شهر جمع نمود. **قصی** علاوه برسرداری درایام جنگ و قضاوت در ایام صلح که برحسب رسوم وعوائد آن عصر دارا بود کلید داری خانهٔ کعبه وسقایت حاج نیز باو محول بوده است. پس ازفوت **قصی** ونیزفوت پسر ارشد بین وراث نزاع سختی درگرفت. آنهائیکه ازطبقهٔ اکبر اولاد بودند حاضر نشدند که از اختیارات فوق سهمی هم بهطبقهٔ کوچکتر داده باشند. این نزاع وکشمکش بین آنها رسید بجائی که نزدیك بود به قتال وجدال بکشد. حامیان اولاد کبار دستهای خود رامیان کاسهٔ خون غوطه داده جلو اصنام مشغول استعانه شدند. **هاشم** هم که از طرف صغار ولایت داشت بحلف وقسم مبادرت نموده با وقایع دیگری که رویداده بالاخره قراربراین شد که کلیدداری خانهٔ کعبه وسرداری ایام جنگ با اولاد کبارو

---

۱ - بعضیها قریش را مشتق از لفظی دانستهاند که معنای آن دشتر بسیار اصیل میباشد. و این اگر صحیح باشد مع التعجب نام **زردشت** هم بطوریکه احتمال دادهاند تقریبا همین معنا را دارد و این توافق واقعاً یك توافق غریبی است، رجوع شود بفصل نهم کتاب حاضر (مؤلف).

سقایت حاج و اطعام در ایام حج بصغار بر گذار شود .

چندی که از این میانه گذشت **هاشم** در نتیجهٔ جوانمردی وبذل وبخشش مقام بلند ارجمندی پیدا کرده و محسود **امیه** برادر زادهٔ خویش واقع گردید؛ نامبرده بنای رقابت با **هاشم** را گذاشت . بالاخره **امیه** عمش را نزد کاهنی که شغلش قضاوت در لیاقت شخصی وشایستگی های ذاتی بود بمنافره طلبید و **هاشم** روی عقاید عشیره‌ای ناچار تن بدین منافره داده ولی شرط کرد که هر کدام که محکوم شد علاوه بر دادن پنجاه شتر سیاه چشم مدت ده سال هم از مکه مهاجرت نماید . قرارداد مزبور برله **هاشم** تمام شد و **امیه** بعد از دادن ۵۰ شتر که تماماً نحر شده صرف ضیافت گردید بطرف شام حرکت نمود . اینواقعه بسیار مهم است چه رقابت بین بنی هاشم و بنی امیه از اینجا آغاز شده و آن ثمرات محنت آوری در برداشت . در سال ۵۰۰ میلادی **هاشم** که در سن رشد و کمال بود در مدینه از یك خانوادهٔ عالی دختری را بنکاح خود در آورد و از وی فرزندی موسوم به **شیبه** بوجود آمد . **هاشم** در ۵۱۰ میلادی در گذشت و تمام اختیارات او به برادرش **المطلب** بر گذار گردید .وی مطابق رسوم خاندانی با پیشانی گشاده بادامهٔ ضیافت و مهمانداری پرداخت .

شیبه چند سالی در مدینه توقف نمود و اخیراً عمش او را برداشته با خود بمکه آورد . در اینجا اشتباها او را در ابتدا بخیال اینکه غلام است **عبدالمطلب** مینامیدند و این لقب از برای او درتمام دورهٔ زندگانی باقی ماند ، در یك دعوای خانوادگی مربوط بـه مسئله مالی بالاخره نزاع مزبوردر نتیجهٔ ورود هشتاد نفر از اقارب طرف مادراو بمکه، برله او خاتمه یافت. وقتیکه **المطلب** فوت کرد **شیبه** با اختیارت تمام جانشین او شد و چون یك پسر بیش نداشت نفوذش در یك زمان کم بود ، ولی اخیراً بخت بااو مساعدت کرده محل چاه مقدس زمزم را کشف و آن در ازمنهٔ قدیم بهمان وضعی که دیده شده موجود بوده است . چاه مزبور از وقتیکه بدست وی افتاد بواسطهٔ اینکه امر سقایت مکهٔ خشك با او بود کارش بالا گرفت و بعد بواسطهٔ پیداشدن فرزندان دیگر حیثیت وی مثل پدرش فزونی یافت . او یك نذرخیلی غریبی کرد وآن این بود که اگر ده پسر

بوی عطا شد یکی از آنها را در نتیجهٔ این حسن اقبال قربانی کند، وقتیکه این عده بکمال رسید قرعه انداخته شد و آن باسم **عبدالله** پسر کوچك افتاد، هنگامیکه پدر آماده گردید که بعهدش وفانموده فرزندش راقربانی کند مردم جمع شده و او را وادار کردند که بین **عبدالله** وده شتر قرعه انداخته تامگر شتران خونبهای **عبدالله** واقع شوند، نه بار قرعه انداخته شد و در هر بار بنام **عبدالله** افتاد، ولی دفعهٔ دهم که انداختند و آن بنام شترها اصابت کرد، تمام شتران را که بالغ بر صد نفر بود نحر نموده وهمهٔ آنها صرف ضیافت اهل مکه گردید و بدینطریق **عبدالله** از کشته شدن محفوظ ماند، چون سن او به بیست و چهار رسید پدرش از خویشان خود دختری را که اسمش **آمنه** بود برای وی تزویج نمود، او پس از ازدواج بعزم تجارت با قافله‌ای بشام مسافرت کرد، در مراجعت از این سفر در مدینه فوت کرد، در بیستم ماه اوت ۵۷۰ میلادی از زوجه‌اش **آمنه محمد** متولد گردید.

اوضاع سیاسی عربستان پیش از ولادت پیغمبر و نیز پس از ولادت

در میان روابط خارجی قبیلهٔ قریش رابطه‌ای که نقل شده قراردادی میباشد که **هاشم** با امیرغسانی یکی از شیوخ نصرانی عرب که پایتخت او بسترہ سمت شرقی اردن بود بسته است ونیز ذکر شده که **هاشم** ازدولت امپراطوری فرمانی تحصیل کرده بود باینکه قریش آزادند بشام مسافرت کنند، ولی احتمال قوی میرود که فرمان مذکور امضائی که داشت امضاء نمایندهٔ محلی امپراطور بوده است.

ما در فصل چهارم این مطلب را ذکر نمودیم که پادشاه حبشه که پایتخت وی آنوقت اکسوم کنارهٔ بحر احمر بود به یمن حمله برده و آنرا تصرف نمود. در ۵۷۰ میلادی یعنی سال ولادت پیغمبر **ابرهه** نائب السلطنهٔ قائل حبشه بر علیه مکه حرکت کرد و علت هجوم او این بود که هتاکی و بی احترامی که بکلیسای واقعه در صنعا شده بود میباشد و نیز احتمال دارد که روی موجبات سیاسی قصد کرده بود کعبه را منهدم سازد، **ابرهه** صدمات و جراحاتی که در لشکرش بعمل

---

۱ - **ابرهه** به زبان حبشه محرف ابراهام یا **ابراهیم** [illegible] است رجوع شود بدائرة المعارف اسلامی (مؤلف).

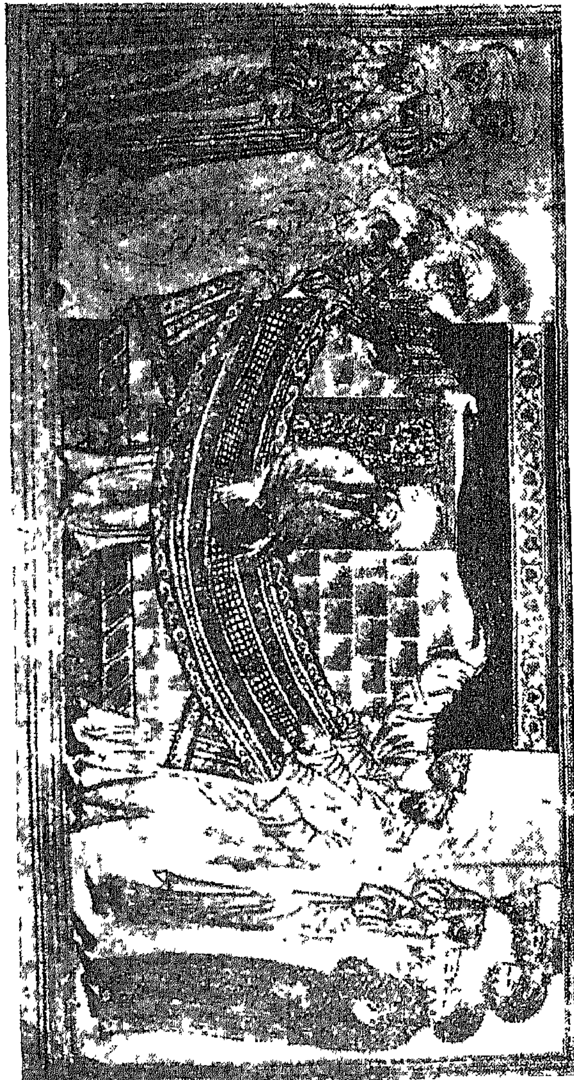
آمد همه را دفع نمود، تا اینکه بطائف رسید که در سه منزلی مکه سمت شرق واقع است و از اینجا او یك عده سپاه مهاجم و غارتگر خود را مقدمتاً روانه نمود که آنها حیواناتی را که بغارت گرفتند از جمله دویست نفر شتر **عبدالمطلب** بوده است، وی با قوای عمدهٔ خود که در اینمیانه یك عده از فیلان مهیب جنگی هم بود پشت سر حرکت نمود و در خارج شهر مکه اردو زد، به‌اهل مکه که از این پیش آمد متحیر و مضطرب بودند پیغام داد که غرضش صدمه و آزار به‌آنها نیست بلکه‌مقصود وی فقط انهدام کعبه است. **عبدالمطلب** خودرا به‌اردوی دشمن رسانیده و **ابرهه** را ملاقات نمود، درنتیجه اوحاضر شد که شتران **عبدالمطلب** را ردّ کند، لیکن از تصمیمش‌حاضر نشد بر گردد.

دراین‌روایت چنین ذکرشده‌که **عبدالمطلب** نزد **ابرهه** فقط‌ازشتران‌خودسؤال نمود واز کعبه اسمی‌نبرد. اظهار حقارت‌آمیز **ابرهه** راهم‌جواب سخت داده وگفت که کعبه‌بمساعدت نوع انسانی ابداً احتیاج‌ندارد، چنانکه روزی‌که برای این‌اقدام مقررشده بود فیلان از حرکت باز مانده و قدمی بجلو بر نداشتند. این ناکامی که برای **ابرهه** و لشکرش رویداد تفصیل آن درقرآن‌چنین ذکر شده است ـ «آیا ندیدی پروردگارتو با سپاه فیل چه‌کرد؟ آیا حیلهٔ جنگی ایشان را باطل و بی ثمر نگردانید؟ و او فرستاد برعلیه‌ایشان جوقه‌جوقه مرغان کوچکی را که میانداختند روی آنها سنگریزه‌هائی از گل پس گردانید ایشان را مانند کاه خردشده[1]» مضمون آیات فوق بیان روشن و واضحی است ازبیماری معروف به‌آبله که آنرادر عربی سنگریزه هم مینامند و این مطابق با تاریخ هم هست. لشکر حبشه رو بهزیمت نهادند و خود **ابرهه** در صنعا بهمین مرض‌منحوس در گذشت. این خبر که کعبه از امداد آسمانی محفوظ ماند در همه جا انتشار بیدانمود، بدیهی است که علاوه بر اینکه بر احترامات کعبه افزودمقام و مرتبت قبیلهٔ قریش‌هم بدرجهٔ بس عالی رسید.

---

۱ ـ سورهٔ ۱۰۵ واصل آیات این‌است ـ «الم ترکیف فعل‌ربك باصحاب‌الفیل،الم یجعل کیدهم فی تضلیل،وارسل علیهم طیرا ابابیل،ترمیهم بحجارة من‌سجیل، فجعلهم کعصف مأکول، (مترجم).

پس از فوت **ابرهه** پسرش **یقصم** بجای پدر از طرف **مسروق** به‌سیاست سلطنت منصوب گردید و آن چهار سال طول کشید، درزمان پادشاهی **مسروق** بوده است که نیروئی ازطرف **انوشیروان** اعزام ودر نتیجه حبشی ها ازمیان برداشته شده وسلاطین



۸۵ - حضرت محمد و حجر الاسود

قدیم دوباره روی کار آمده‌تحت حمایت شاهنشاهی ایران در تخت سلطنت قرارگرفتند.
طبری که راوی این خبر است مینویسد وقتی که **صائف** برتخت پادشاهی قرار گرفت

عبدالمطلب ویرا ملاقات کرد، او معروف است که در ۵۷۸ میلادی درگذشت و بنابرین تاریخ این لشکرکشی باید بین ۵۷٤ و ۵۷۸ میلادی بوده باشد.

ایام کودکی و دورهٔ جوانی تا سن کمال محمد

حضرت **محمد** وضعش در اوان کودکی امیدبخش نبود چه اولا پدرش که از دنیا رفته بود تمام ترکهٔ او عبارت بود از یك دختر کنیز و پنج شتر وچند گوسفند و یك خانه، ولی در عین حال اقربا و خویشان مقتدری داشت. مطابق رسم آنزمان او رابیك زن صحرانشینی ازقبیلهٔ بنی‌سعد که اسمش **حلیمه** بود سپردند. وی در میـان فرزندان آزاد بادیه بسر برده تـا اینکه سنش به شش سال رسید، او در هوای بادیه پرورش یافته و در یك محیط خیلی آزادی روحیاتش تشکیل یافت. اگر چه بطوریکه مینویسند مانند مرض صرع حـالت غشی در او وجود داشت. علاوه لغتی که بنی‌سعد بدان تکلم مینمودند فصیح ترین لغات عرب بوده است. چنانکه خود پیغمبر در سالهای اخیر بطور مباهات میفرمـود «منم عرب حقیقی در میان شما چه‌خودم از نسل قریش ولغت من لغت بنی سعد میباشد.»

بدیهی است که تربیت اودر میان یك چنین قبیله‌ای که فصیح ترین لغات رادارا باشد خود یك بخشش بزرگی بود که بـاو عطا گردید. این هم کاشف از حقیقت و وفا و حق شناسی **محمد** است که هیچوقت ما در رضاعی خود را از نظر نداده و نهـایت محبت و بزرگواری را در بارهٔ شخص‌او و خانواده‌اش مبذول میداشت.

خلاصه وقتیکه سنش بهشش سال رسید او را برداشته بمدینه آوردند. چنانکه چهل وهفت‌سال بعداز این که بمدینه هجرت نمود بخوبی توانست خانه‌ای را که درآن سکنی داشت تشخیص داده و جزئیات زندگانی آنوقت را بخاطر بیاورد. پس از مـدت کمی **آمنه** طفلش را برداشته بطرف مکه روانه شد. ولی او در بین راه وفـات یافت. این یتیم بعداز این در دامن جدش **عبدالمطلب** تربیت‌مییافت تا اینکه به‌هشت‌سالگی رسیده **عبدالمطلب** هم فوت کرد. نفوذ واقتداری که بنی هاشم دارا بودند پس از فوت **عبدالمطلب** لطمهٔ زیادی بدان رسید و آن بهمین حال باقی بود تا وقتیکه پیغمبر مکه‌را فتح کرد. پس از **عبدالمطلب** تربیت **محمد** بعموی وی **ابوطالب** برگذار گردید. او

آخرین درجهٔ محبت و مهربانی‌را دربارهٔ وی‌مبذول میداشت وازاینجاهم معلوم میشودکه این طفل از همان اوان کودکی دارای خصائص و صفاتی بس جالب وجاذب بوده است. او وقتیکه بدوازده سالگی‌رسید تحت سرپرستی عمش **ابوطالب** با کاروانی‌بشام‌مسافرت نمود . این سفر بعالم تجربه و بصیرت و بینائی وی درامور خدمت نمایانی کرد .

در مسابقهٔ شعری بازار عکاظ سمت شرقی مکه که سالانه تشکیل مییافت فکر جوان و روشن او از شنیدن اشعار شعراء قبایل بسی متأثر شد ، بعلاوه کلمات‌خطباء یهود و نصاری را هم در مواقع‌مختلف استماع مینمود . تقریبا در جریان همین مسابقهٔ شعری یکنفر رئیس قبیلهٔ هوازن به‌دست رقیبی که حلیف قریش بوده بقتل رسید . این عمل باعث اشتعال نائره جدال وجنگ قبائلی گردید . خلاصه چندین زدو خورد سخت نومیدانه‌ای بین‌آنها روی دادکه در یکی‌از آنها**محمد** حضور داشت . ولی تفوق وامتیازی در امور جنگی از خود در این معرکه بظهور نرسانید . از این گذشته در شرح حالات او دیده‌نشده‌است که اوهیچوقت در رزم وجنگ ممیزاتی‌ازخود نشان‌داده باشد . گذشته از این جنگهای موسوم به‌حرب‌الفجار اودر جوانی به شبانی که ازمشاغل پست است اشتغال داشت چنانکه خودش درسالهای اخیر چنین میفرماید «حقیقتا هیچ پیغمبری در دنیا پیدا نشده مگر اینکه شغل او در یکموقع شبانی بوده‌است » .

او در مکه از وقتیکه‌به‌لقب «الامین»ملقب گردید بایدوجاهت و اهمیتی درمیان مردم پیدا کرده‌باشد . اگر شغل شبانی **محمد** مبنی بر فقر **ابوطالب** نباشد میتوان گفت که او این شغل را برای کمك بعالم استغراق و مراقبهٔ خودش اختیار نموده‌است، لیکن وقتیکه مراحل‌عمرش‌به‌بیست و پنج سال رسید احتیاجات‌حاضره واداشت که نظارت **خدیجه** را که از زنان‌بیوه و مالدار قریش بود قبول نموده با کاروان **خدیجه** به شام سفر نماید . در بوسترا او مال‌التجارهٔ خود را بطور دلخواه مبادله نمود . در مراجعت‌از این سفر محبت همین جوان در قلب **خدیجه** جای گرفته و پس از تحصیل اجازه از پدرش ولی با تدبیر و حیله بنکاح **محمد** درآمد . این تزویج بسیار میمون اتفاق‌افتاد و **محمد** با اودر کمال خوشی بسر برد . هرچند دوسری که ازاوداشت هردوی آن‌ها

فوت کردند. بطوریکه معلوم میشود در جریان این احوال که او کماکان به‌انتظام امور **خدیجه** می پرداخت همیشه این خانم از محامد صفات شوهرش تمجید نموده وچنین وانمود میکرد که اویکنفر آدم عادی نیست. مدتی که از این میانه گذشت و سن حضرت بالغ برسی‌وپنج سال گردید قریش کعبه را از نو تعمیر نمودند. هریك‌ازطوائف چهارگانهٔ قریش‌تعمیر یك دیوار رابعهده گرفت. وقتیکه بناء دیوار را چهار یا پنج قدم از زمین بالابردند وبناشد حجرالاسود را دوباره در محل‌خود یعنی زاویهٔ سمت‌مشرق‌نصب کنند، در اینجا روی این مسئله که کدام یك باید باین افتخار نائل آمده و سنگ مزبور را در محل خود بگذارد نزاع سختی میان قبائل در گرفت که نزدیك بود کار بجدال و قتال بکشد تا آنکه یکی از معمرین شهر قضیه را بدین طریق حل نمودکه اول کسی که باینجا آمد قضیه را از او خواسته وهرچه او قضاوت کرد همگی قبول‌نمایند. اتفاقاً **محمد** اولین کسی بود که گذارش بدانجا افتاد، لذا شرح قضیه را باو گفتند، در جواب عبای خود را پهن کرده‌و سنگ را میان عبا گذاشت و هر یك از رؤسای‌طوائف چهارگانه را دستورداد که یك گوشهٔ آنرا بلند کرده بمحل خود برسانند وبدین طریق سنگ‌را وارد معبد تازه نموده ودرآنجا**محمد** سنگ را بادستش به‌محل‌خود نصب‌نمود. شاید درقلب وی‌این خیال‌پیداشده باشدکه‌این رسیدن‌او بموقع به‌اشارهٔ غیبی‌بوده‌است.

ما در فصل چهل و دوم مذکور داشتیم که بین ۶۰۴ و ۶۱۱ میلادی جنگ ذوقار واقع گردید. **محمد** که اینگونه مسائل و امور را باعلاقهٔ خاصی استقبال‌مینمود وقتیکه شنید عرب در این جنگ فاتح شد مینویسند که یك دفعه فریاد کرده و فرمود «الیوم انتصفت العرب من العجم وبی‌نصروا» باید دانست که راجع باین دورهٔ آنحضرت چیز قابلی ذکرنشده است. او از تمام خیالات و مشاغل دنیوی خود را آزاد ساخته و فقط به‌چند نفر از خویشان و دوستان صمیمی خود میپرداخت، از این رو توانست خود را بیك سلسله تفکرات و اذکار و اوراد سرگرم ساخته و به اینگونه امور اوقاتش را مستغرق دارد. مسطور است که او مانند سایر پیغمبران غالباً بکوهها و بیابانها رفته عزلت میگزید و بحالت مراقبه بسر میبرد.

نزول وحی بوسیلهٔ جبرئیل

میور در کتاب خود مراحل و مقدماتی را که منتهی باین شد که **محمد** خود را پیغمبر اعلام کند با قلم خیلی عالی‌بیان نموده و مطابق بیان او حضرت در میان کوه حرا نشسته و یا حرکت میکرد ومسلماً اینوقت بحالت استغراق‌بوده است که ناگهان صورتی برویظاهر گردید. این‌تازه واردآسمانی بی‌پرده و بطورآشکار و نظاره کنان آمد مقابل‌وی ایستاد و این همان‌جبرئیل پیغام آور خدا بود که‌اینوقت‌از آسمان ومقام «قاب قوسین‌اوادنی» ظاهر شده و از جانب آقای خود فرمان‌قابل یادداشت ذیل را آورده « بخوان‌ای محمد بنام پروردگارت اینکه آفریداشیاراا آفرید آدمی را از خون بسته، بخوان‌پروردگارت راکه گرامیر است ، آنکه‌آموخت آدمیرا بخط ، آموخت‌آدمیرا آنچه نمیدانست[1] »



۵۹ ـ ظاهر شدن فرشته به پیغمبر
(از روی مینیاتور مارتین حرو قاشیهای ایران)

---

۱ ـ سورهٔ ۹۶ آیهٔ ۱ تا ۵ و اصل آیات این است ، اقرأ باسم ربك الذی خلق . خلق‌الانسان من‌علق، اقرأ وربك‌الاکرم ، الذی علم‌بالقلم ، علم‌الانسان مالم یعلم (مترجم) .

اشتغال به‌امر نبوت ۶۱۳-۶۱۴ میلادی

بین ۶۱۳ و ۶۱۴ میلادی یعنی سال چهل و چهارم زندگانی پیغمبر بود که اعلام نمود او یکنفر پیغمبری است صاحب‌وحی و الهام که از جانب خدا بر عرب مبعوث گردیده است. پیروان او هر چند خیلی کم ولی بصحت عمل و زهد و تقوی معروف بوده‌اند. در میان آنها یکی پسر عمش **علی بن ابوطالب** ودیگری **خدیجه** زوجه‌اش و **زید** پسر خوانده وی بود. مهمتر از همه **ابو بکر** بود که یکی از قریش و صاحب ثروت، علاوه ازحیث‌صفات و سجایای شخصی‌مقام بلندی را دارا بوده‌است. اشخاص دیگری‌هم که بعداً ایمان‌آوردند عبارت هستند از: **سعد**، **عثمان** و **عبدالرحمن** ومخصوصاً **عبدالرحمن** چهارنفر دیگر را با خودش داخل دراسلام نمود، تا بعد از سه یاچهار سال که از تاریخ بعثت گذشت و او هم در اینمیانه مرتباً بدعوت وتبلیغ میپرداخت یکعدهٔ پیروانی بالغ بـر چهل نفر اطرافش گردآمدند که همگی دارای ایمان قلبی بوده و مقدرات خـود را بدست وی سپرده بودند، اما هموطنانش که اورا از ابتدای طفولیت دیده و مـی شناختند چندان اعتنائی بکلمات او نکرده و مطالبش را بنظر حقـارت تلقی میکردند، البته انتظاری هم غیراز این نبوده‌است، ولی‌درآخر بملاحظهٔ تماسی که بکعبه داشتنداین حس بی‌اعتنائی مبدل بعداوت و خصومت علنی گردید و بالاخره شروع به تعقیب پیغمبر نمودند. همین تعقیب سبب گردید که مردم به‌تعلیمات پیغمبر که در تحت حفاظت‌عمویش **ابوطالب** بود بیشتر اقبال کنند. اگـر چه پیروان آن حضرت که حافظ و نـگهبانی نداشتند بعضی را زندانی و دستهٔ را میان آفتاب سوزان نگاه داشته و با بقیه بغایـت بـد رفتاری می کردند.

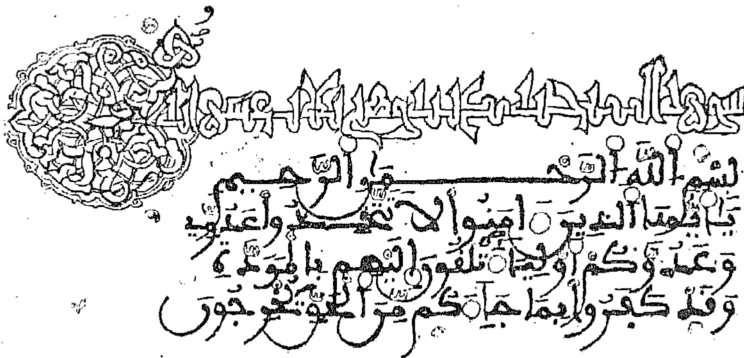
جلای وطن موقتی بطرف حبشه ۶۱۵ میلادی

شکنجه و آزار پیروان پیغمبر بدرجه ای سخت شده و منظرهٔ آن بحدی هولناك گردید که بآنها اجازه داده شد که به حبشه هجرت نموده در نزد پـادشاه حبشه که نصرانی بود پناهگاهی موقتاً تحصیل کنند. این بود که در تاریخ فوق هیئتی‌مرکب از یازده تن به بندرشیبه نزدیك جده فرار نموده و از آنجـا سالماً وارد افریقا شدند. این ملاقات تاریخی که

که بانجاشی شده **ابن‌هشام**[1] تفصیل آنرا ذکر نموده است و آن صورت اصلی قابل توجه‌اوایل‌اسلام‌را درنظر ما مجسم مینماید: درجواب سئوال **نجاشی** که چراپناهندگان با اینکه از میهن خود آواره شده‌اند بدین نصاری داخل نمیشوند لیدر مسلمانان چنین میگوید: «ای پادشاه ما جماعتی بودیم وحشی و بت ها را میپرستیدیم، مردار ومیته را میخوردیم، هرگونه اعمال قبیحه‌را مرتکب میشدیم، حتی بامحارم خود عمل شنیع میکردیم،همسایه را اذیت وآزارمیرسانیدیم، اقویانسبت به ضعفا ظلم وستم‌روامیداشتند، این‌اعمال درمیان‌ما شایع بود تا اینکه خداوند پیغمبری از میان ما بر ما مبعوث ساخت که حسب و نسب و امانت و دیانت و صدق و وفا و پاکدامنی او کاملا بر ما معلوم میباشد. او ما را بطرف‌خدا دعوت‌میکند که به یگانگی وی معتقد شده و اورا پرستش نمائیم. سنگ ها وبت ها را که ما وپدران‌ماازسالیان دراز می‌پرستیدیم‌دوربیندازیم، او بما تعلیم میدهد که درگفتار راستی را شعار خود قرار داده و در ایفای به‌عهدو قول ثابت باشیم، محارم را محترم شماریم و حقوق‌همسایه را ادا کنیم. از ملاهی و مناهی دوری جوئیم. خون کسی‌را نریزیم، ازکارهای ناشایست و مکر و فریب وحیله و خوردن مال یتیم اکیداً ما را منع‌نموده است، از نسبت‌شنیع بزنان محصنه جلوگیری نموده، ما را به پرستش خدای یگانه تعلیم داده به اینکه برای او هیچگونه شریکی‌قائل نشویم. زکوة مال و روزهٔ رمضان را برما واجب کرده است.» احتمال دارد **نجاشی** پس از شنیدن این حقایق به‌گریه افتاده وفریاد کرده باشد که «این تعلیمات‌درحقیقت با تعلیماتی که **موسی** آورده دوشعاعی است که منتهی به‌یک چراغ میشود.»

---

۱ ـ **ابن‌هشام** اولین تاریخچه زندگانی پیغمبر را در ۸۲۸ میلادی نوشته است (مؤلف).



آیه‌ای از قرآن

فصل چهل و پنجم

هجرت بمدینه و استحکام دین اسلام

ای آنکسانیکه ایمان آوردید مگیرید دشمن مرا ودشمن خودتان را دوستان، میفرستید بسوی ایشان بدوستی و بتحقیق کافر شدند بآنچه آمد شما را از حق، بیرون میکنند رسول را و نیز شما را که‌ایمان میآورید بخدا پروردگارتان.

«ترجمهٔ آیات بالا»

هجرت یا جلای وطن بمدینه
۶۲۲ میلادی

از بعثت پیغمبر چندین سال گذشت و نتوانست در امر رسالت پیشرفتی حاصل کند، بلکه متصل برانکار قومش میافزود. کینه و بغض قریش بدرجه‌ای کسب اهمیت نمود که‌تامدت دو یا سه‌سال بنی هاشم را در فشار سخت انداخته درهای معامله و مراوده را بکلی بروی آنها بستند. از حوادث بزرگی که برای پیغمبر دراینمیانه رخ داد یکی این بود که علاوه برفوت **خدیجه** صمیمی ترین زنان او، **ابوطالب** هم از این جهان در گذشت. اگرچه **ابوطالب** تا آخر حیات بدین سابق باقی بود ولی بااین‌حال مساعدت و همراهیهای خستگی‌ناپذیر وی در بارهٔ پیغمبر قوی ترین شاهدی است برفضیلت و علوّ مقام او.

یك چندی که از رحلت خدیجه گذشت پیغمبر به طائف رفت تا اهالی آنجا را به‌اسلام دعوت نماید، ولی اینجا هم غیر ازصدمه و اذیت و آزار نتیجهٔ دیگری عائد نشد. او از شهر خارج گردید ولی جمعی از اجامر و اوباش او را تعاقب نموده ناچار بمکه مراجعت کرد در حالیکه درهای امید از همه طرف بروی خود بسته میدید؛ لیکن چون تقدیر یك روزهای درخشنده تری برای او ذخیره کرده بود جماعتی که بقصد حج از مدینه بمکه آمده بودند تعالیم وی بدرجه‌ای در آنها مؤثر گردید که جمع کثیری از سکنهٔ عرب مدینه بوی گرویده و بدین جدید ایمان آوردند. یهودیان که قسمت عمدهٔ سکنهٔ این شهر راتشکیل میدادند ازاین پیش‌آمد مبهوت بودندچه‌میدیدند شرك و بت‌پرستی یکدفعه رو بزوال نهاده و توحید بجای آن قرار میگیرد.

اخیراً هیئتی مرکب از هفتاد نفر از مشایخ شهر در نزدیکی مکه جلسهٔ مخفیانه تشکیل داده واز پیغمبر دعوت کردند که با کسان خود مکه را که در آن غیر از عداوت و بغض چیزی مشهود نیست ترك گفته بمدینهٔ سراسر مودت عزیمت نماید. یاران پیغمبر بعد از وعده خواهی مزبور بدسته‌های کوچکی منقسم و هر یك جداگانه بطرف مدینه روانه شدند. درآخر خود پیغمبر با ابوبکر صدیق بطور مخفی حرکت کرده و درغاری که درسمت جنوب مکه بود پنهان شدند و چند روزی هم در آنجا بودند؛ بالاخره در روز ۲۰ ژوئن سال ۶۲۲ میلادی که سن پیغمبر آنوقت به پنجاه و پنج بالغ بود این مسافرت مشهور تاریخی شروع گردید.همین روز است که مسلمانان آنرا مبدأتاریخ سال خودقرار داده‌اند. این حرف که هر پیغمبر مادامیکه دروطن و میان عشیره و قبیلهٔ خود میباشد نمیتواند مقامی برای خود احراز نموده نفوذ کاملی حاصل کند یك حقیقتی است که هر کس آنرا تصدیق مینماید. اگر آنحضرت در مقابل صدمات واردهٔ از عرب و حملات آنها بوسیلهٔ مهاجرت بمدینه‌قوه‌ای برای خودتشکیل نمیدادو ازاین راه خود راقوی و مقتدر نمیساخت مسلماً اسلام با وفات پیغمبر آن خاتمه پیدا نموده و حالت حاضره بهمان حالت سابقه‌ای که در قرون وسطی بود باقی بوده است.

بناء اولین مسجد در مدینه

پیغمبر با کمال احترام و شوق وشعف وارد مدینه گردید، جمعی ازسران شهر که حضور داشتند هر کدام پیغمبر را بخانهٔ خود دعوت مینمودند. چون نمیخواست هیچ یک از قبائل را دریناب بر دیگری مقدم نموده باشد لذا با یك لحن جالب توجهی فرمود این شتر سواری من هر کجا که خوابید در همانجا ورود خواهم کرد. مردم همه نگران بودند که یکدفعه دیدند این حیوان طرف شرقی شهر مقابل یك خانهٔ بزرگی که درب آن باز بود ایستاد وروی زمین خوابید. پیغمبر زمین آنجا را خریده و از سنگ و خشت و چوب بشکل چهار دیوار مسجدی در آنجا بنا نمود. قبله‌ای که مسلمانها بطرف آن نماز میکردند معین شد که بیت‌المقدس باشد. اذان یعنی اعلان نماز بشرح زیر مقرر گردید «الله اکبر! الله اکبر! اشهدان لااله‌الاالله. اشهدان محمداً رسول‌الله-حی‌علی‌الصلوة، حی‌علی‌الفلاح، الله اکبر، الله اکبر». وواقعاً درنظر یکنفر مسافری که در آنوقت از اروپا وارد می شد عجیب‌تر از این چیزی نبود که میدید آخر شب (وقت سحر) هنگامیکه دربستر خواب آرمیده است دفعة از آهنگ قشنگ اعلان نماز از خواب جستن کرده می نشست.

مخالفت با یهود

با وجود پذیرائی یهود از پیغمبر در موقع ورود و مساعدت های پی در پی آنها در بارهٔ بستگان وی علاوه بر اینکه حس رقابت های داخلی یهود را یکدفعه تحریك نمود باب مخالفت و عداوت قبائل سه گانهٔ یهود را نسبت بدین جدید مفتوح ساخت و آن، وقتی آشکار گردید که بغتةً امر نمود که مسلمانها به متابعت وی بیت‌المقدس را که قبله بود ترك گفته و نماز را طرف مکه بجای آرند. این مسئله یعنی منسوخ شدن قبله یك ضربت سیاسی بود که از طرف پیغمبر بر یهود وارد آمد، چه آن علاوه بر بروز یك حس عدم رضایت پیغمبر نسبت به یهود بالضروره تمایلات ملت عرب را هم بطرف او جلب کرد، چه در آئین جدید هم رجحان و مزیت اولیهٔ مکه محفوظ وبرقرار ماند.

جنگ بدر سال ۲ هجری (۶۲۳) و اخراج بنی قینقاع

شش ماه که از ورود پیغمبر و یارانش بمدینه گذشت مهاجرین که تمشیتی بکارهای خود داده و استقراری پیدا نمودند خانواده وفامیل خودشان را از مکه خواستند که بطرف مدینه حرکت نمایند. قریش با اینکه ممکن بود آنها را بطور گروگان نگاه دارند معذلك بآنها اجازهٔ عزیمت دادند. در این اوان کاروان های تجارتی قریش با شام از طرف آنحضرت مورد حمله واقع گردید، لیکن در اول موفقیتی حاصل نشد و بی نتیجه ماند، هر چند درسال دوم هجری کاروان کوچکی را در راه بین طایف و مکه دستگیر نموده و یك نفر از قبیلهٔ قریش هم بقتل رسید و این اولین موفقیت و ظفری بود که نصیب پیغمبر گردید.

ولی چیزی نگذشت که بیك فتح بزرگتری نائل گردید، چنانکه تمام مورخین اسلامی بواسطهٔ نتائج زیادی که ازاین فتح نصیب اسلام گردید خود این سال را در تاریخ اسلامی سالی تازه قرار میدهند و شرح آن بطور اجمال این است که خبر رسید قافلهٔ ثروتمندی از قریش از شام بیرون آمده و بمکه میرود. پیغمبر بقصد اینکه جلو قافله را بگیرد با سیصد تن بطرف بدر شتافت. از طرف دیگر بمجرد رسیدن این خبر بمکه قریش با تمام قوائی که داشتند بعزم قتال از مکه بیرون آمدند. اما کاروان و آن بواسطهٔ منحرف شدن از جادهٔ اصلی از دستبرد حریف محفوظ ماند. پیغمبر وارد بدر شده مطلع گردید که قریش بانهصد تن جمعیت درآن حوالی اردو زده‌اند. باید دانست که قریش پس از شنیدن این خبر که کاروان سالم مانده است چندان مایل بجنگ باعشیره وهم قبیله‌های خود نبودند. لیکن پیغمبر دراینجا متوجه این نکته شد که یا باید فتح کند و یا این لکهٔ بدنامی را که پشت کردن بدشمن باشد برخود هموار سازد و لذا تصمیم گرفت که بدشمن حمله ور شود. جنگ در ابتدا همانطور که معمول آن زمان بود بجنگ هم آورد یا مردو مرد شروع شده، در این قسمت مسلمانان کاملا کامیاب گردیدند. بعد هم که جنگ مغلوبه شد مجاهدین اسلام دشمن را از جلو راندند و بالاخره قریش تاب مقاومت نیاورده پس از دادن چهل و نه تن تلفات رو بفرار نهادند، در صورتیکه عدهٔ مقتولین مسلمانان از چهارده نفر تجاوز نمینمود. در میان

مقتولین یکعده از دشمنهای بزرگ پیغمبر هم داخل بوده است و از میان اسیران آنهائیکه مورد عداوت شدید مسلمین بودند همه را با کمال خونسردی سر بریدند. وباقیمانده را بطرف مدینه حرکت داده و تا موقع کارسازی فدیه از آنها بخوبی نگاهداری نمودند، اما غنائم زیادی که بدست آورده بودند پیغمبر یك پنجم آنرا بخودش تخصیص داده بقیه را میان مجاهدین بالسویه تقسیم نمود، بایددانست که فتح بدر در اسلام از مسائل حیاتی بوده است. زیرا اگر پیغمبر بطور هزیمت بمدینه رومیآورد احتمال قوی میرفت که دشمنان او بروی فائق آمده و شخص او را از پا در میآوردند، چون او این فتح را در مقابل قوائی حاصل نموده بود که عدهٔ آنها سه برابر قوای خودش بود لذا خود را جلو پیروانش بحق ثابت نمود و فتح مزبور را مبنی بر تأیید آسمانی و نصرت الهی جلوه داده، چنانکه درسورهٔ هشتم قرآن بشرح زیر خبر میدهد «فلن تقتلوهم ولکن الله قتلهم»

پس از واقعهٔ بدر **محمد** در خود چنین قوه و استعدادی مشاهده نمود که با قبیلهٔ بنی‌قینقاع یکی از قبائل ثلاثهٔ یهود که در مدینه مسکن داشتند وارد میدان کارزار شود، نظر باینکه دو قبیلهٔ دیگر به هم کیشان خود در این جنگ ابداً همراهی ننمودند قبیلهٔ مزبور در نتیجهٔ نرسیدن خواربار و مهمات جنگ مجبور به تسلیم گردیدند. نظریهٔ پیغمبر در ابتدای امر این بود که تمام آنها را از دم شمشیر بگذارند، لیکن در آخر قرار بر این شد که ایشان تمام مایملك خود را گذاشته جلای وطن نمایند. چون تمام آنها زرگر و اسلحه ساز یعنی اهل حرفت بودند لهذا پس از حرکت چیزی از قبیل اراضی و نخیلات برای مسلمانها از خود باقی نگذاشتند.

واقعهٔ احد سال سوم هجری (۶۲۵) و اخراج بنی نضیر

همینطور که پیغمبر با قدم خیلی سریع جلو میرفت ناگهان دچار حادثهٔ بزرگی گردید و اجمال آن این است که قریش بقصد انتقام و تلافی شکست غزوهٔ بدر با یك جوش و حرارت فوق التصوری با سه هزار نفر جمعیت با ساز و برگ در صحرای احد خارج مدینه مقابل قوای پیغمبر که از هزار تن تجاوز نمینمود صف کشیده مستعد قتال گردیدند. اگر چه اینجا هم مانند غزوهٔ بدر در مبارزهٔ تن به تن فتح با مسلمین بود،

لیکن در جنگ مغلوبه مردان نامی قریش بروز شجاعت داده و بر مسلمانان غالب آمدند و خود آنحضرت جراحت برداشت . اگر پیش بینی پیغمبر نبود که از پشت سر جمعی را بدهنهٔ تنگ کوهی مقرر فرمود که مسلمانان را از هجوم سوارهٔ لشکر کفار محافظت نمایند احتمال قوی میرفت که مصائب و بلایا بحدی باشد که هیچ قابل تدارك و جبران نباشد. بهرصورت پیغمبر هفتاد و چهار تن از مردان جنگی خود را دراین میدان از دست داده به حیثیت وی هم صدمهٔ محسوسی وارد آمد . با وجود این بوسیلهٔ نطق های بلیغ و آتشین، پیروان خودرا جمع کرده بآنها خاطرنشان نمود که این بلیه امتحانی است که لازم بود ازآنها بعمل آید. بالاخره توانست برای سال بعد جمعیتی فراهم کرده قبیلهٔ دیگر یهود موسوم به بنی نضیر را ازمدینه اخراج نماید، ازاخراج قبیلهٔ مزبور که تماماً فلاحت پیشه بودند اراضی و نخیلات زیادی باقی ماند که پیغمبر آنها را بین رؤسای انصار تقسیم کرد و بهر یك از آنها حصهٔ قابلی عطا نمود .

محاصرهٔ مدینه و قتل عام بنی قریظه ۵ هجری (۶۲۷)

پس از دو سال از واقعهٔ احد قریش با جمعیت انبوهی مرکب از ده هزار تن بطرف مدینه روانه شدند، نظر بکثرت و اهمیت قوای دشمن کسی نمیتوانست خیال کند که میشود با آنها مصاف داد؛ این بود برحسب تدبیر سلمان فارسی مقرر گردید در اطراف مدینه خندقی حفر کنند و بدین وسیله شهر را از مخاطرهٔ هجوم دشمن محفوظ دارند. نقشهٔ مزبور که خارج از تصور عرب بود مهاجمین قریش را مات و مبهوت ساخت و پس از چند حمله ولی بی نتیجه قوای خود را برداشته مراجعت نمودند . وقتیکه خاطر پیغمبر از طرف قریش ایمن گردید آنوقت بنی قریظه سومین قبیلهٔ یهود را که ساکن مدینه و با مهاجمین همدست بودند حکم داد قتل عام نمایند . غنائمی که یاران پیغمبر از این راه بدست آوردند قابل بسی اهمیت بوده است . هزیمت قریش در این جا شکست فاحش اُحد را جبران نمود و دیگر بواسطهٔ خالی شدن مدینه از قبائل یهود که دشمن مهم اسلام بودند کار پیغمبر بالا گرفته و برشوکت و جلال وی بسی افزود .

صلح حدیبیه ۶ هجری (۶۲۸)

یکی از اقدامات مهم پیغمبر اینکه بقصد حج بطرف مکه حرکت نمود و این در سال ششم هجرت واقع شد. اگر چه قریش پیغمبر و یارانش را اجازهٔ ورود بمکه ندادند ولی اخیراً عهد و پیمانی معروف بصلح حدیبیه منعقد گردید که در آن قید شده بود که درسال بعد آنها مجاز میباشند مکه را زیارت کنند. بزرگترین فائدهٔ این عهد نامه این بود که آن اولین عهد نامه‌ای است بین مسلمانان با قریش که در آن حقوق طرفین بطور تساوی منظور گردیده بود.

اعزام نماینده بدربار سلاطین ۷ هجری (۶۲۸)

در شرح احوال پیغمبر چیزیکه زیادتر از همه مهم و جالب توجه میباشد مراسلاتی است که بعنوان ملوك اطراف یعنی **هرقل**، **کسری**، حکومت یمن، مصر و پادشاه حبشه ارسال داشته است. نامه‌ای را که باسم کسری شاهنشاه ایران فرستاده بشرح زیراست« بنام خدای بخشندهٔ مهربان. از طرف **محمد** رسول خدا به **پرویز** پسر **هرمز** و بعد من تعریف میکنم خدا را بتو که نیست خدائی غیر ازاو، ای **خسرو** متدین باسلام شو مصون و محفوظ خواهی بود والا مهیای کارزار با خدا و رسول باش و نخواهی آنها را عاجز یافت والسلام»[1] مطابق روایت، شاهنشاه ایران نامه‌را از هم دریده و جواب نداد. وقتیکه این خبر به پیغمبر رسید ویرا نفرین نموده و گفت « مزق کتابی مزق الله ملکه (یا) اللهم مزّق ملکه».

فتح خیبر ۷ هجری (۶۲۸)

فتح خیبر ناحیهٔ حاصلخیز پرثروتی واقع در صد میلی شمال مدینه که یهود در آن مسکن داشتند دومین فتح نمایان پیغمبر حربی بوده است. دراین جنگ پس ازاینکه **علی** که آنوقت بمصاهرت پیغمبر نایل گردیده و **فاطمه** دختر پیغمبر را بنکاح خود در آورده بود **مرحب** یکی از ابطال یهود را با شمشیر دو حصه نمود وحشت و هراسی بر یهود مستولی شده که دیگر نتوانستند درمقابل مسلمانان مقاومت نمایند. مهارت فنی ایرانیان وذوق سرشار آنان چنانکه در گراور مندرجهٔ کتاب ملاحظه میشود این واقعه را بحدی رنگ‌آمیزی

---

۱ ـ بسم الله الرحمن الرحیم من **محمد** رسول الله الی **ابرویز** بن **هرمز** امابعد فانی احمد الیك الله لااله الاهو یا **خسرو** اسلم تسلم اوائذن بحرب من الله ورسوله و لم یعجزهما والسلام.

نموده که آنراجالب‌توجه عامه قرار داده‌است. تصرف‌خیبر برمنابع ثروت‌اسلام افزود. غنائمی که بدست آمد بسی قابل توجه بوده‌است، بعلاوه چون‌این نقطه آخرین‌مرکزی بوده است که یهود درقرب وجوار مدینه داشته و مسلمانها آنرا هم تصرف‌کردند‌این بود از آنوقت ببعد دیگر نام و نشانی از یهود باقی نمانده خیال مسلمانها از این رهگذر بکلی فارغ و آسوده شد.

انجام وظائف حج ۷هجری ۶۲۹

در تاریخ زندگانی پیغمبر از چیزهائیکه خیلی مهم و فوق العاده بنظر میآید همانااعمال‌حجی است که در تاریخ فوق‌بجا آورده‌است، چنانکه مطابق عهد و پیمانی که در این باب‌بسته‌شده بود قریش شهر مکه را برای سه روز خالی نموده پیغمبر با دو هزار نفر وارد گردید، سه مرتبه خانهٔ کعبه را طواف کردند، سعی صفا و مروه را بحالت سواری بعمل آورده و شترهائی را که‌بعنوان قربانی ازمدینه آورده بودند‌همه را نحر نمودند. درروزپسین اذان یعنی بانگ نماز گفته شد و مطابق‌همان ترتیبی که در مدینه معمول بودبا جمعیت خود مشغول نماز گردید. در صورتیکه قریش در این هنگام بالای کوهی مشرف‌به کعبه ایستاده و از روی تحقیر این منظرهٔ غریب را تماشا میکردند. حج مذکور بر ابهت و جلال پیغمبر افزوده و چیزی نگذشت که **خالد** بن **ولید** افسر بزرگ با چند نفر از اشخاص مهم اسلام را قبول نموده و ملحق به پیغمبر گردیدند.

جنگ موته ۸ هجری (۶۲۹)

دائرهٔ قشون کشی و تهاجمات از مدینه، اکنون تا بحدود شام بسط‌پیدانمود. قدمهای سریع و فعالیت پیغمبر هراس وبیمی در اطراف تولیدکردکه‌یك‌عده‌ازسپاه امپراطوری مرکب‌ازرومی و اعراب محل که در جناحین آن واقع شده بودند با یك عدهٔ مرکب از سه هزارنفراز قوای عمدهٔ او در موته نزدیك بحر المیت وارد میدان کارزار گردیدند. **زید** که سمت سرداری داشت با آنهائیکه قائم مقام وی بودند پشت سرهم بقتل رسیدند، فقط استعداد وهوش زیاد **خالد** لشکر را ازتفرقه‌وشکست کلی محفوظ نگاهداشت. ولی تلفات و خساراتی که در این جنك به مسلمانان وارد شد خیلی سنگین بوده است.

فتح مکه ۸ هجری (۶۳۰)

سطوت و جلال پیغمبر بجائی رسیده‌بود که شکست غزوهٔ موته چندان سکته‌ای بآن وارد نساخت ، چنانکه چند ماهی که از این قضیه گذشت بسرداری ده هزار تن جمعیت ناگهان بمکه حمله برد و در واقع فتح آنرا سرلوحهٔ فتوحات و افتخارات گذشتهٔ خود قرار داد. ازطرف اهل مکه هیچگونه مقاومتی بعمل نیامد و او هم کمال فتوت را در بارهٔ آنها مرعی داشته در نتیجه عدهٔ کثیری از آنان اسلام آوردند. پیغمبر پس از انهدام تمام اصنامی که در خانهٔ کعبه جمع بود بت‌های خصوصی‌را هم حکم کرد که‌هرکجا یافت شود همه‌را شکسته برباد دهند. حکم مزبور بدون هیچ‌تصادمی‌صورت‌اجراپیدا نمود، بالاخره بدون ریختن خون این شهر مقدس با مقام روحانیت و سیادتی که در عربستان مخصوص آن بود بتصرف مسلمانان در آمد، این فتح زمانی به اوج کمال رسید که فتح قبیلهٔ هوازن‌هم که در حدود جنوب شرقی مکه سکنی داشتند بآن منضم گردید.

آخرین لشکرکشی پیغمبر ۹ هجری (۶۳۰)

غزوهٔ بتوك آخرین غزوه‌ای‌ست که پیغمبر شخصاً در آن حضور داشته است واجمال آن این‌است که آنحضرت شنید لشکرزیادی از طرف هرقل امپراطور برای محاربهٔ با وی فراهم شده‌است ، لذا با سپاهی مرکب از سی هزار تن مردان کاری‌که ده هزار نفر آن سواره بودند بـا شهامت و جدیت فوق‌العاده برای مصاف دادن با لشکر هرقل طرف بتوك که‌سمت‌شرقی خلیج عقبه واقع است حرکت نمود. لیکن بعد از ورود به‌آنجا معلوم گردید که این خبر بی‌اصل بوده است ولی برای اینکه از این بسیج نتیجه گـرفته باشد در ایـن صدد بر آمد که نفوذ خود را در آن حدود بسط داده و موقعیت خود را تحکیم نماید. این بود امیر نصرانی ایله[۱] واقع در راس خلیج‌عقبه را امر به‌اطاعت نمود. اوهم ناچاربقبول شده و برطبق پیمانی که بسته شد مقرر گردید که‌بعنوان جزیه مبلغی سالانه تقدیم‌نماید، دیگر دومةالجندل را بدست خالد فتح کرده و امیر آن که‌نصرانی بود اسلام را قبول نمود و بعد از این حُسن نتیجه و کامیابیها، پیغمبر به مدینه مراجعت کرد، در حالیکه

۱- Ayla.

بر عظمت و اقتدار وی بسی افزوده‌شده‌بود، چنانکه طائف آخرین شهری که خواست با قوای پیغمبر مقاومت نماید فوراً محاصره شده و بالاخره مجبور باطاعت گردید، در حقیقت نفوذ واقتدار آنحضرت این وقت باوج کمال‌رسیده بود.

آخرین احکام پیغمبر

در آخر سال نهم هجرت(۶۳۱) پیغمبر سورهٔ برائه را بازبان علی در مکه اعلام و انتشار داده ومقرر داشت جماعت‌مشرکین تا چهار ماه به آنها مهلت داده شود که در این‌میانه اسلام را قبول کنند و اگر مدت منقضی شود و بحال شرک باقی بمانند البته سخت تعقیب‌خواهند شد. اما یهود ونصاری که‌اهل کتابند شرایط سهل‌تری در بارهٔ آنها منظور و قرار بر این شد که اگر با کمال حقارت جزیه بدهند البته آزاد و از هر گونه تعقیب یا تحمیل معاف خواهندبود.

پیغمبر پس از فراغت از این امور هیئت هائی ترتیب داده و آنها رابااطراف عربستان حتی عمان اعزام داشت. مردم هم در همه جا احکام این پیغمبر نافذ الحکم را گردن نهاده و بطوع و رغبت اسلام را قبول نمودند.

سفر حجة الوداع ۱۰ هجری (۶۳۲)

در این سال که سن آن بزرگوار بهشصت و سه‌سال بالغ و آخرین درجهٔ ابهت و جلال را دارا بود عازم گردید بقصد حجة‌الوداع مکه را زیارت نماید واین در حقیقت مهری بود که پای تمام کامیابی های‌او خورد، چه هرکس که تا اینجاباوی بود ودید که اومرام ومقصودمقدسی را که در نظر داشت کاملاانجام داده است ممکن نبود بتواند از همدردی و تجلیل و توقیر خودداری نماید. او آخرین کلامش‌در وداع با اهل مکه که با یك حرارت و جوش مخصوصی آنرا به‌آواز بلندادا کرد این بودکه گفت:

« خدایا گواه باش که من امر رسالت را به‌انجام رسانیده و درادای وظیفه‌ای که بعهده داشتم دقیقه‌ای را فروگذار نکردم »

رحلت پیغمبر ۱۱ هجری (۶۳۲)

او پس از مراجعت بمدینه چیزی نگذشت که مبتلا به‌تب شده و تا چند روز سخت در بستر خوابید. یکروز صبح ابوبکر در مسجد نماز جماعت‌میکرد که پیغمبر ورود نمود. اصحاب‌ازدیدن

وی خوشحال گردیدند. او بعد از فراغ ازنماز آنها را موعظه نمود و این آخرین وعظی بود که از آن حضرت شنیده‌شد، چه‌بعد از این چیزی نگذشت که دارفانی را وداع نمود.

سیرت و اخلاق

هر کسی حالات و خصائل (حضرت) **محمد** را بی‌طرفانه مطالعه کند تصدیق میکندکه او به‌شهامت‌وشجاعت اخلاقی، محبت‌واخلاص‌و سادگی و بی آلایشی متصف بود. بعلاوه در سعی و عمل خستگی ناپذیر و در عقل و تدبیر داهیه بوده است. **مویر** در این باب خوب قضاوت نموده بین دورهٔ اول تیره بختی با سالهای اخیر فتح و فیروزی و قدرت و نفوذ او فرق گذاشته است. چه مطابق بیان او وقتیکه پیغمبر حکمفرما یا پادشاه عربستان شده و گرفتار مهام امور کشور گردید در خصائل و صفاتش نظر دنیوی برنظرروحانی غلبه یافت و چارهٔ هم غیر ازاین‌نبوده‌است. حتی مواردی نسبت بیرحمی وغدر باو داده شده. اما باید دانست که در قضاوت حالات این شخص خارق‌العاده نباید عصرحاضر را میزان قرار داد، بلکه دوره ودنیائی رابابد در نظرگرفت که قساوت و بیرحمی درآن عصر ودوره متداول و ازامور عادی‌بوده‌است. وی‌نظیر **سلیمان** که باو شباهتی بسزاداشت دراواخر عمر بزن عشق وعلاقهٔ‌مفرطی پیدا کرده بود، ولی در این امرهم اگر بخواهیم منصفانه قضاوت کنیم باید رسوم و عادات همان عصر را مقیاس قرار دهیم. این مطلب‌مسلم است اشخاصی مانند **ابوبکر** و **عمر** که دارای صفات برجسته بودند هیچوقت از او چیزی ندیدند که از ارادت و محبت آنها ذره‌ای کاسته شود. او تا آخر عمر شیمهٔ تواضع و فروتنی و شفقت و محبت رااز دست نداد. باغنی وفقیر هر دو یکسان به‌حسن‌ادب رفتار مینمود. با اینکه اوهرگونه مقام بلندی را میتوانست ادعا کند معذلك از میان تمام معالی القاب و درجات همیشه خودرا باین معرفی مینمود و میفرمود او فقط یك پیغمبر عادی است که برای انذار مردم مبعوث گردیده است.

اما از لفظ اسلام معنائی که در نظر عرب جلوه گر بود میتوان از روایت زیر آنرا کشف نمود « روزی جبرئیل‌بصورت یکنفر عرب نزد پیغمبر حاضر شده ندادرداد

یا رسول‌الله حقیقت اسلام چیست ؟ پیغمبر جواب داد که اسلام اقرار به خدای یگانه و تصدیق باینکه من‌فرستندهٔ او میباشم ، سپس بپاداشتن نماز و اداء زکوة و گرفتن‌روزهٔ رمضان و بجا آوردن حج » .

این تعلیمات تأثیرات مهمهٔ در عرب بخشیده و درهای هرگونه برکت و نعمت را بروی‌ایشان‌باز نمود و آن توحیدخالص را بآنها که مشرك و بت پرست بودند تعلیم‌داده و دیگر اخوت و اتحادی بین آنان ایجاد نمود. اسلام رسم دخترکشی را ازمیان عرب برداشت . حقوق زن را حفظ نموده و غلامان را بسی مورد توجه قرار داد . استعمال شراب را بکلی منع و جلوگیری کرده است . یکی از اشخاص بیطارف بمن چنین گفت که اسلام در هندوستان ملیونها نفوس را تربیت کرد و آنانرا صاحب مناعت نفس و سایر معالی صفات نموده است ، تا اینحد که بنظر حیرت انگیز میآید و این همانست که ما قبلاتذکر دادیم که اسلام خدمت نمایانی‌باعراب نموده و ابواب نعمت را بروی آنها گشوده‌است. همچنین‌اثری که‌در مغول‌هابخشید از این کمتر نبوده‌است ، چه وحشیگری و قساوت و شقاوتی که در اول داشتند با رحم و انصافی که پس از دخول در اسلام پیدا شد هیچ با هم طرف‌مقایسه نیستند . غازان یك قسمت‌مهم از معالی صفاتش ازقبیل عدالت و انصاف و رعایت حال زیردستان بلاشك از برکت اسلام بوده است . در افریقا وقتیکه یکنفر حبشی بدین اسلام داخل میشود از توحش و بربریت بیرون آمده‌داخل مرحلهٔ آدمیت میشود . چنانچه‌بهمان وضع افریقائی خود باقی بماندلباسش بهتر ، اطوار و رفتارش پسندیده‌تر و بالاخره یك انسان خیلی نظیف و آراسته بنظر میآید ، ولی‌از طرف دیگر وقتیکه یکنفر از همان حبشی ها بدین مسیحی داخل میشود بسا اوقات او نمیتواند تمدن پیچیدهٔ ما رافرا گیرد ، اگر اتفاقاًبخواهد از تمدن پیچیدهٔ ماتقلید کند جز یك تقلید مضحکی چیز دیگر نخواهد بود. این بیان ما تا حدی به ملل آسیائی هم صدق میکند ، اما باندازهٔ خیلی کم زیراسامی ها وآریانی ها هر کدام از تمدن قدیم خودشان آغاز میکنند .

اگر همانطوریست که من معتقد میباشم که مذهب برای انسان ایجاد شده نه

انسان برای مذهب شخص منصف نمیتواند از تمجید و تعریف یك چنین انسانی که بافتخارات مهم و موفقیت های بزرگ نائل گردیده است خودداری نماید. لیکن برعلیه این فوائد و منافع غیر قابل انکار یك سلسله الزاماتی هم از قبیل تعدد زوجات، حجاب و گوشه نشینی زنان، برده فروشی، پستی فکر وخیال مسلمانان و رفتار سخت آنها با غیر مسلمان بدوش اسلام بار شده است. اما تعدد زوجات بواسطهٔ ترقیات بشر و احتیاجاتی که در امور اقتصادی پیش آمده است کم کم دارد زائل میشود. همینطور است قضیهٔ حجاب چنانکه در ترکیه معدوم گردیده است[1] گوشه‌نشینی زنان نیز هم چیز تازه‌ای نیست همانطور که عدهٔ زیادی از عیسویات اسپانی بحالت انزوا از قدیم باقی هستند و شاید این حالت هم تا درجه‌ای بجا و بموقع باشد.

در خصوص برده‌فروشی که از قدیم الایام معمول بوده پیغمبر این رویه را تصویب نمود، ولی در عین حال مخصوصاً در عبارتی تصریح میکند «خدای را ستایش کنید و نسبت بعموم حتی به غلامان خودتان مهربان باشید» بهرحال ایرانی‌ها حقوق این طایفه را بیشتر محفوظ و از نقطهٔ نظر اعتمادی که به آنها دارند جزء عائله و خانوادهٔ خودشان محسوب و همه نوع شفقت در بارهٔ آنها مرعی داشته و ازنوکر شهریه بگیر امتیاز میدهند. درهرصورت ازمواصلت با غلام طفلی که بدست میآید مربوط بخانوادهٔ خود گشته و از تحت رقیت و بندگی خلاص و آزاد میشود. با توجه بحرکات و اعمال **هاکین**[2] معروف که غلامان افریقا را به امریکا برده میفروخت آیا ممکن است ایرادی باین رویه نسبت بعالم اسلام متوجه سازیم؟ بعقیدهٔ من نه، آزادی فکر و اجتهادات شخصی در میان مسلمانها و همچنین کاتولیك ها دارد توسعه پیدا میکند، هر چند بسیاری از ملاها در قسمت اولی و **پاپ** در دومی منکر با این آزادی و حقوق طبیعی میباشند. رسیدیم بر سرسلوك ناهنجار با اهل مذاهب دیگر و میگوئیم که تا اوائل عصر جدید معمول بشر بطورکلی این بود که غیرمذهب را جداً تعقیب نموده وباکمال خشونت و سختی با غیر

۱ - در ایران کنونی هم رسم پرده‌ای که درسابق بود امروز نیست (مترجم).

۲ - Hawkins.

هم کیشان خود معامله مینمودند . این مطلب هم مسلم است که نسبت بطرز سلوك محکمهٔ تفتیش مذهبی معاملهٔ مسلمین بانصاری بهتر بوده است، اما تساهل مذهبی یا آزادی در مسائل دینی وآن امروز از جمله مزایائی است که مواود ترقی وتمدن جدید میباشد .

چنانچه سرگذشت رجال تاریخی دنیا را مطالعه کنیم لابد در هر کدام یك سلسله نقایص و معایبی هم‌بنظر میرسد . در خیلی موارد دیده میشود که معروف‌ترین آنها کسی است که لغزش‌های وی بیشتر آشکار و نمایان میباشد . عقیدهٔ شخصی‌من این است‌که **محمد**(ص) درمیان‌مشاهیر عالم باهمه‌ضعف نقائص بشری بزرگترین‌انسانی‌است که با یك مرام عالی تمام هم خود را مصروف این داشت که شرك و بت پرستی را از ریشه منهدم ساخته و بجای آن‌افکار بلند اسلام را برقرار سازد . خدمت وافر نمایانی که از این راه به نوع بشر نموده خدمتی‌است که من آنرا ستایش نموده و سرتعظیم فرود میآورم .

قرآن

کتابی که نام آن قرآن است اساس مذهب اسلام میباشد . بعقیدهٔ پیروان آن که متجاوز از صد ملیون میباشند الفاظ و عبارات‌کتاب مزبور عین الفاظ وعبارات‌خدا و محتویات آن مطابق ادعای آنحضرت‌تماماً الهاماتی است از طرف‌خدا که بتوسط جبرئیل براو نازل گردیده‌است . قرآن در مدت ۲۳ سال دورهٔ‌نبوت پیغمبر نازل شده وبعدپیروانش بوسیلهٔ کتابت و قوهٔ حافظه تمام‌آنرا حفظ‌وضبط نموده‌اند. پایهٔ‌فرهنگی عربستان در آن عصر از اینجا معلوم میشود که علم خط و کتابت‌ازکمالات نادره‌شمرده‌میشدحتی‌بنابعقیدهٔ‌عموم‌شخص پیغمبرهم‌ازخواندن‌ونوشتن عاری‌واز این رو قوهٔ‌حافظه نسبت به‌عصرجدید قوی‌تربوده است . چنانکه درمیان صحابه در زمان پیغمبر خیلی‌ها بودند که تمام قرآن را حفظ داشتند . اما امروز این عنوان (بواسطهٔ کم شدن حفاظ) جزء افتخارات مذهبی شمرده میشود .

باید دانست که سُور و آیات قرآنی در زمان پیغمبر مرتباً تدوین نشده بود و این چنانست که ابداًقابل تردید نمیباشد، چه **عمر** پس از رفع غائلهٔ **مسیلمه**به‌**ابوبکر**

اظهار داشت که نظر بکم شدن عدهٔ حفاظ اجزاء قرآن را لازم است جمع آوری کرده تدوین نمائیم . این بود بوسیلهٔ **زید** یکی از کُتّاب مشهور پیغمبر این وظیفهٔ دیـانتی بجریان افتاده حصه‌های مختلف قرآن‌را از سینه های مردم‌بروی برگهای درخت‌خرما و الواح سنگی‌جمع کرده تدوین نمودند . این نسخه که در صحت وقاطعیت آن حرفی نبود رسمیت پیدا کرد . تا اینکه در طبقهٔ بعد تحت نظر **عثمان** مجمعی مرکب‌از **زید** و سه نفر از قبیلهٔ قریش تشکیل یافته نسخهٔ‌دیگری تدوین نمودند و آنرا احتیاطاً بانسخهٔ اولی مطابقه نموده‌و پس از تکمیل‌فقط همین نسخه را رسمیت داده شایع ساختند وباقی نسخ راآنچه که بود سوزانیدند، در نتیجهٔ اهتمام فوق این مطلب را نمیتوان تردید کرد که قرآن امروزه که در تمام دنیای اسلام منتشر است عیناً همان قرآنی است کـه زمان خلافت **عثمان** تدوین شده است . هرچند سلسلهٔ بعضی مضامین و آیات قرآنی‌از هم مقطوع و جملات آن با هم مربوط نیستند ولی در اینکه آیات عین همان آیـاتی است کـه برای پیغمبر نازل شده ابداً جای‌حرف نیست . این مسئله که درطول این‌همه قرون متمادی نسخهٔ اصلی آن بین مسلمانان تا این وقت محفوظ مانده‌قابل بسی‌توجه میباشد. قرآن باتفاق‌عموم به‌زبان قریش وبرطبق محاورات قبیلهٔ مزبور کـه افصح‌قبایل بود انزال یافته و آن بعقیدهٔ مسلمین از حیث مزایای ادبی اولین کتاب شمرده‌میشود، همانطوریکه مـا نسبت بکتب مقدسه (انجیل‌وتوریة) معتقدمیباشیم . فقط مزیت قرآن نسبت بکتب‌مقدسه جای‌انکار نیست که آنها زبان اصلی خودرااز دست داده وترجمه‌ای هستند از کـتب اولیه .

اما بیان‌اصول تعالیم قرآن و آن از موضوع بحث ماخارج میباشد. فقط‌چیزی را کـه لازم میدانیم تذکار دهیم این است کـه چون مقصود اساسی (حضرت)**محمد** در سوره‌های مکی اعلای کلمهٔ توحید و بیخ برنمودن شرك و بت پرستی بـوده است لذا برای تنفیذ و تحکیم‌این امرکه‌خود راکاملامسئول آن میدانست عظمت و جلال‌خدای یکتا و پستی و حقارت اصنام رادر صفحات کتاب با بیان‌عالی و الفاظ و عبارات‌برجسته شرح داده است و در اثناء همین بیانات‌آخرین درجهٔ لذائذ بهشت و شدائد و عقوبات

جهنم را با اسلوبی بس جالب توجه و مؤثری بیان نموده است. چنانکه **نیکلسن** مینویسد این بیانات **محمد** در حقیقت ترجمان یك رشته احساسات و جذباتی است که درسراسر وجوداو حکمفرما بوده است. اینك یکی ازسوره های اولیهٔ (مکی) قرآن را محض نمونه ذیلا ازنظر خوانندگان میگذرانیم: آنگاه که آسمان بشکافد، و آنگاه که ستارهها فروریزانیده شود، و آنگاه که دریاها راه بهم داده شود، و آنگاه قبرها زیرو زبر کرده شود، داندهرنفسی آنچه را پیش فرستاده وباز پس داشت، ای انسان چه چیز غره کرد ترا به پروردگارت که کریم است. آنکه آفریدترا پس تمام نموداعضای ترا، پس معتدل نمود ترا، درهرصورتی که خواست ترکیب داد ترا، نه چنین است بلکه تکذیب کنند روز جزا را بدرستی که برشماست مستحفظین و نگهبانان، کرامیان نویسندگان میدانند آنچه را که میکنید[1].

اما در سور وآیات مدینه بقسمت های عملی مذهب اهمیت داده نظامات واحکام و قوانینی که در مواقع حاجت ازوم پیدا میکرد بیان شده اند، ولی آن حرارت وجوش آیات مکه در اینجا خیلی کم است. معذالك مسئله پرستش خدای یگانه که در حقیقت دیباچهٔ مذهب اسلام راتشکیل میدهد و محو شرك و عبادت اصنام یك قدر مشترکی-است که در تمام این مقامات محفوظ میباشد.

۱ـ اذاالسماء انفطرت. واذا الکواکب انتثرت. واذاالبحار فجرت واذاالقبور بعثرت. علمت نفس ما قدمت. و اخرت. یاایهاالانسان ما غرك بربك الکریم. الذی خلقك فسواك فعدلك فی ای صورة ماشاء رکبك. کلابل تکذبون بالدین وان علیکم لحافظین. کراماً کاتبین. یعلمون ماتفعلون.

ابی الحسن ابی تراب اسدالله الغالب

امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام

القاب علی (ع)

فصل چهل و ششم

اسلام تحت خلفای چهارگانهٔ اول

ایران بطورسیاسی تایك‌مدتی از نعمت استقلال وموجودیت ملی محروم و تحت خلافت‌وسیعهٔ عرب که از جبل‌الطارق‌تا رود جیحون امتداد داشت مستهلك‌بوده لیکن در قسمت عقلانی وفرهنگی و آن‌بزودی براثر قابلیت و استعدادوذکاء و دهاء افراد خود حقاً مقام‌تفوق و برتری را احراز نمود. «برون»

عصر خلافت ۶۳۳-۱۲۵۸ میلادی

در ۶۳۲ میلادی خلافت از ابوبکر شروع شد و اختتام آن همزمانی‌بودکه‌هولاکوخان بغداد رادرتاریخ ۱۲۵۸ میلادی تاراج کرده و مستعصم عباسی را بقتل رسانید. پس از وقوع این حادثهٔ بزرگ تقریباً تا سه‌قرن منصب خلافت در اولاد عباس که در مصر تحت حمایت سلاطین مملوك‌بوده‌اند باقی بوده است، تا اینکه سلطان سلیم عثمانی در سال ۱۵۱۷ میلادی سلاطین مملوك را منقرض ساخته خلیفهٔ بیچاره را مجبور ساخت که لقب و سایر نشان های خلافت راباو واگذار کند. این‌اقدام (چنانکه در فصل ۶۲ کتاب درج است) مبنی براین بوده است که سلاطین عثمانی دعوی خودشان را بر اساس مقام مقدس خلافت و دیگر القاب عالی قرار داده بودند.

دورهٔ خلافت را بسه دورهٔ متمایز زیر میتوان تقسیم نمود .

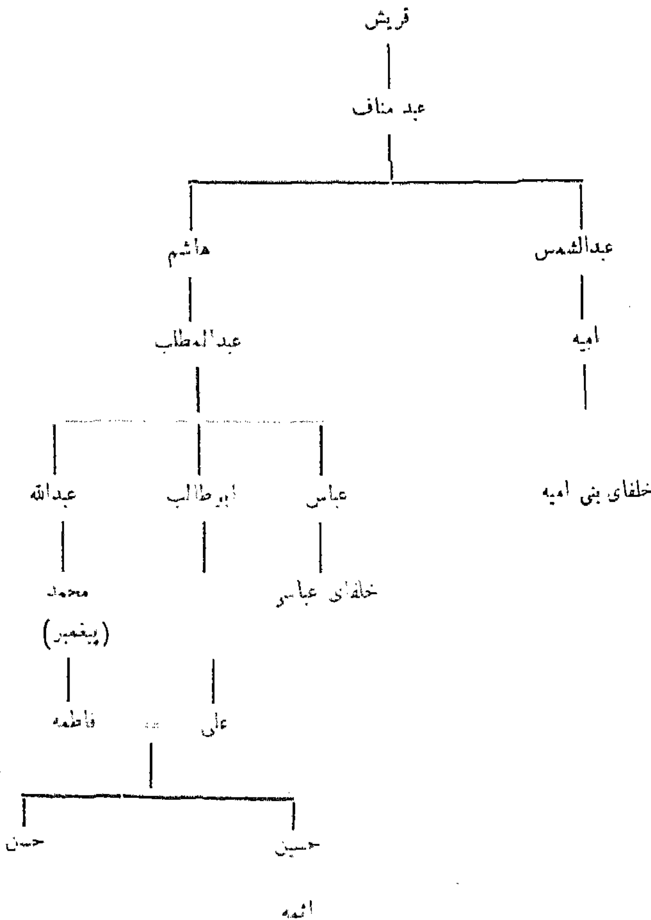
۱ ــ دورهٔ چهار خلیفهٔ اول ۶۳۲-۶۶۱ میلادی که دورهٔ حکومت روحانی بوده است.

۲ ــ خلفای اموی ۶۶۱ ــ ۷۴۹ میلادی دورهٔ خودسری وشرك و استبداد .

۳ ــ دورهٔ عباسی ۷۴۹ ــ ۱۲۵۸ میلادی که دورهٔ تفوق ایرانیها شمرده میشود .

نسب نامهٔ قریش

برای کشف شُعب مختلف قریش وقرابتی را که هر یك به پیغمبر داشته‌اند اینك نسب نامهٔ قریش را مطابق جدول زیر که از خاندان مسلمان « لن‌پول[1] » گرفته شده و راهنمای بی‌قیمتی است ذیلاً از نظر خوانندگان میگذرانیم.



۱ - Lanepoole

انتخاب ابو بکر بخلافت

قبل از اینکه جسد پیغمبر دفن شود صحابه مجمعی برای تعیین خلیفه تشکیل دادند. در اینجا نزاع آغاز شده و نزدیك بود سر تعیین یکنفر خلیفه دست به شمشیر دراز کرده شروع به خونریزی نمایند، ولی درآخر موفق شده **ابو بکر** را بخلافت تعیین کردند، او عمرش در این هنگام که بخلافت منصوب گردید بالغ برشصت سال و در اخلاق طبعاً ملایم و نرم بوده است، ولی عقیده و ایمان به پیغمبر پایهٔ شهامت اخلاقی او را به درجه‌ای رسانیده بود که نظیر آنرا در تاریخ نمیتوان پیدا نمود.

شورش ۱۱ هجری (۶۳۲)

شکستی که در غزوهٔ موته به‌لشکر اسلام وارد آمد پیغمبر برای جبران آن قبل از بیماری خود لشکری به‌آن سمت اعزام داشته بود. **اسامه** که فرمانده آن لشکر بود پس از اطلاع از هائله وفات پیغمبر پرچمی که باو سپرده شده بود باز آورد. در اینجا **ابو بکر** از خود ابراز شجاعت و شهامت نموده دستور داد که این لشکر بهمان سمتی که از طرف پیغمبر مأمور است باید حرکت کنند در صورتیکه پس از رفتن آنها شهر مدینه (آن هم درچنین موقع مهمی) تقریباً ازقوای دفاعیه خالی ماند، ولی از نتائجی که بعد گرفته شد معلوم گردید که **ابو بکر** در این رأی خود تا چه اندازه صائب بود. بهرحال قوت نفسی که او دراین موقع ازخود ظاهر ساخت حقیقة فوق العاده بوده است. زیرا طغیان و سرکشی در سرتاسر عربستان توسعه پیدا نموده بود و غیراز مکه و مدینه و نیز طائف که ثابت باقی ماندند تمام قبائل عرب علم طغیان برافراشته و حتی قبائل اطراف مدینه هجوم آورده شهر را محاصره‌نمودند، لیکن **ابو بکر** با کمال شهامت تمام مردان کاری را تحت سلاح آورده و به بدوی های مهاجم حمله بردند و پس‌از کشتار زیاد تمامی آنهارا پرا کنده و متفرق ساختند. **مویر**[۱] مینویسد که اگر در این موقع خطرناك چشم زخمی به‌مسلمانها میرسید هر آینه اسلام خاتمه پیدا نموده و اثری از آن باقی نمی‌ماند ولذا این فتح نمایانی که **ابو بکر** حاصل نمود در حقیقت شایان هرگونه تحسین میباشد. پس از دو ماه مخاطرهٔ سخت مراجعت

۱- Muir

فاتحانهٔ **اسامه** خلیفه را نیرو بخشیده و بر حیثیت ومقامش بسی افزوده برای سر کوبی تمام آنهائی که علم طغیان برافراشته بودند جداً شروع بکار نمود.

ابو بکر با یك حسن اعتمادی سران اسلام را احضار کرده و جزیرة العرب را به یازده حوزه تقسیم نمود و برای هر حوزه ستونی اعزام داشت و آن پرچمی که بیش از همه مهم بود به **خالد** داده شد. اولین مأموریت او این بود که برای سرکوبی بنی طی و بنی اسد که تحت لوای **طلحه** مدعی نبوت جمع شده بودند طرف شمال حرکت نماید. **خالد** بحوزهٔ مأموریت خود حرکت نمود. اولا با حسن تدبیر بر قبیلهٔ طی فائق آمد و بنی اسد هم پیغمبر خود را درمیدان جنگ تنها گذارده تسلیم شدند.

جنگ دیگر **خالد** بابنی تمیم بوده است که بالاخره بقتل عام آنها منتهی گردید. مهمترین جنگهای **خالد** جنگ با **مسیلمه** بود که به ادعای نبوت قیام کرده و بالغ بر چهل هزارتن مردان جنگی از قبیلهٔ بنی حنیفهٔ یمامه پشت القطیف تحت لوای او گرد آمده بودند. این جنگ یك جنگ خیلی سخت مأیوسانه‌ای بود. درحملهٔ اول دشمن صفوف مسلمانان را از هم دریده و آنها را عقب راند، لیکن مسلمین دوباره جمع شده و بشدت بر بنی حنیفه هجوم بردند ودر نتیجه آنها روبفرار نهاده به باغی که محصور بود پناه بردند. قهرمانان اسلام در تعاقب دشمن داخل باغ شدند، این باغ که از این وقت بواسطهٔ کشتار زیادبباغ مرگ نامیده شد یکی از باغهائی بود که هیچوقت از خاطر ها محو نمیشد. در این سلاخی و کشتار که نسبت بهر دو طرف سخت و وحشتناك بود مسلمانان هزارو دویست تن مردان خودشان را از دست دادند که سی و نه تن آنها از مردان جنگی شمرده میشدند که درك خدمت پیغمبر را کرده و جزء اصحاب بودند. بالجمله این فتح بزرگترین فتحی بود که نصیب مسلمانها گردید، چنانکه چند ماه بعد از این فتح که یك سال از رحلت پیغمبر گذشته بود دوباره سکون و آرامش در سرتاسر عربستان حکمفرما گردید وبرای هر قسمت آن (چنانکه قبلا ذکر شد) **ابو بکر** قوائی اعزام داشت که کسی را یارای مقاومت با آنها نبود.

جنك یرموك ۱۳ هجری (۶۳۴)

نگارنده در فصل ۴۳، میدانهای جنگ اسلام را در ایران شرح داده و اینك مناسب میدانم که مختصری از جنگهای اعراب و کار های شگفت آمیز آنها را در سایر میدان ها بیان نمایم.

باید دانست که در این بیانات اسناد و مدارك ما تقریباً همان اخبار و روایاتی است که از عرب در دست داریم. هرچند در این روایات طبعاً از مسلمان ها طرفداری شده‌است، معذالك يك سلسله حقایقی که غیر قابل انکار میباشد میتوان از آن بدست آورد.

پیروزیهای ابوبکر که شرح آن در فوق گفته شد قبائل عرب را مغلوب و پرا کنده نمود، لیکن دعوت آنها بجنگ و تحصیل غنائم سبب گردید که دور هم جمع شدند و بواسطهٔ فتوحاتی هم که متوالیاً حاصل نمودند قبایل و دستجات نه فقط مردان جنگی خود را حرکت میدادند بلکه بقصد سکونت در کشورهای پرنعمت و زرخیز تری همگی دست بهم داده يك دفعه بخارج هجوم بردند.

لشکر کشی خلیفه برای جنگ باشاهنشاهی ایران و امپراطوری روم آنهم دریك زمان اگر بخواهیم آنرا باتمام قواعد و اسباب عادی تحت مطالعه گرفته در آن قضاوت کنیم غیر از جنون و دیوانگی چلهٔ تابستان چیز دیگری بنظر نمی‌آید ولی در آخر همین دیوانگان غالب آمده دنیارا زیروزبر کردند. اگر چه همیشه باین امر ملتزم بودند که تا وقتیکه در يك میدان مطمئن بفتح و پیروزی نمیشدند در میدان دیگر حتی الامکان بدفع الوقت میگذرانیدند.

در سال ۱۲ هجری (۶۳۳) خالد در حالتیکه سرگرم فتوحات بود به کشور ایران حمله‌ور شد، در همان تاریخ خالد نام دیگری پسر سعید به نقـاط سرحدی شام مأمور گردید که قبائل آن حدود را که دوست بودند جمع آوری نموده تحت انتظام بیاورد، ولی باو دستور داده شد که تا وقتی از طرف دشمن باو حمله نشود از جنگ پرهیز نماید. اما او درسال ۱۳ هجری (۶۳۴) بدون رعایت احتیاط از سمت شمال بدمشق حمله برده و بعد ملتفت گردید که در نزدیکی دریای طبریه خط ارتباط او مقطوع شده است. ناچار اردو را دست دشمن داده واعراب در این اثناء روبهزیمت نهادند، ولی

عکرمه که در حضرموت ابراز لیاقت کرده بود لشکر را جمع کرده و نگذاشت که از هم متفرق شده فرارنمایند. در این اثناء **ابوبکر** نیروی مهمی برای امداد به آن‌حدود اعزام داشت. چنانکه نسبت به سپاه ضعیفی که به **خالد** سپرده شده بود اینوقت لشکر شام اولین لشکر اسلام شمرده میشد. حتی از روایات معلوم میشود که زیاده از هـزار تن صحابه درصفوف این لشکر قرار گرفته بودند، لشکر مزبور که عدهٔ آن بالغ برسی هزار تن بود بعلاوه شش هزار تن‌قوای احتیاطیه تحت سرکردگی **عکرمه** به چهارحصه منقسم شده وبه‌سمت‌شمال‌حرکت نمودند. ازسمت‌غربی هیبرون تاطرف شرقی‌دمشق‌هر ستونی جداگانه مشغول عملیات گردید و بالاخره شام رادر مخاطره انداختند.

هرقل برای سرکوبی این ستون هائی‌که از هم جدا بودندچهارلشکرفرستاد وآن ستونهادرسمت چپ ساحلی یرموك جزء شرقی نهراردن تمام بهم‌پیوستند. این دوسپاه تا چندین ماه مقابل هم‌صف کشیدند، ولی هیچیك جرئت نمیکرد که سبقت به‌حمله‌نماید **ابوبکر** که کاملامراقب ونگران بودحکم داد **خالد** عراق را گذاشته بطرف شام‌حرکت نماید. این‌سردار حسب‌الامر خلیفه با نه هزار تن بطرف مقصد رهسپار گردید. اواین جمعیت را از بزرگترین ریگستان خشك عبور داده و سریعاً به لشکر شام پیوست. وی درسال ۱۳ هجری (۶۳٤) دریك‌جنگ معروف بجنگ واقوصه[1] برلشکری‌که بهترین لشکر بیزانس بود غالب آمده و پیروزی کامل‌حاصل نمود و هزار تن ازسپاه دشمن‌را در شکافی از بین برده نابود ساخت. این‌فتح اگر چه برای مسلمانها خیلی گران تمام شد ولی شام را برای همیشه جزء متصرفات اسلام قرار داد.

وفات ابوبکر و خلافت‌عمر ۱۳هجری (۶۳۴)

دورهٔ خلافت **ابوبکر** دو سال طول کشید. او وقتیکه ملتفت‌شد که وفاتش نزدیك است عمر را بجای خود تعیین نموده از آن وقت تمام اوقات خود را بکارهای‌مردم تخصیص داد وتا آخرین دقیقهٔ حیات مصروف خدمات عامه بوده است. بالاخره او از این عالم در گذشت ولی در شرافت و سادگی و شجاعت اخلاقی نام بسیار بلندی از خود در تـاریخ بیادگار باقی

1- Wakusa

گذاشت . ازجمله مواعظ و کلمات برجستهٔ اوبشرح زیراست « صالحترین بندگان خدا کسی است که توبه کار انرا امید وار سازد و گناهکاران را دعای خیر کنند و در حق صلحـا نیکی و اعانت نماید» .

عمر که بخلافت منصوب شداول کارش این بود که **خالد** را از فرماندهی معزول ساخت . سپس قوای امدادی فراهم کرده بطرف شام روانه داشت که با تمام وسـائل ممکنه به آنهائی که در میدان جنگ مشغول بودند کمك نماید . **عمر** تا وقتیکه حیات داشت امور لشکری اسلام در آخرین درجهٔ حسن انتظام بوده است .

تصرف دمشق ۱۴ هجری (۶۳۵)

دمشق که قدیمترین شهرهای دنیاست فتح آن در نظر فاتحین عرب فوق العاده مهم بوده است . نظر باینکه از علم محاصره بی خبر بودند برای وصول به مقصود نتوانستند یك راه ای علمـی پیدا کنند بلکه فقط شهر را تحت مـراقبت کامل خود نگاه داشته بودند ، لذا چندین مـاه محاصره طول کشید و پیشرفتی در کار حاصل نشد . تا در آخر **خالد** که هر چند از منصب فرماندهی افتاده بود ولی هنوز بر لشکر ریاست واقعی داشت شبی حکـم کرد خیك های چندی را از هوا پر کردند و بدین وسیله از خندق عبور نموده ازدیوار قلعه بالا رفتند وشهر راازاین راه بتصرف درآوردند. بفتح دیگری هم در صحرای اسدرالون[1] دست یافتند که آن بالاخره جنگ را خاتمه داده و سیادت مسلمین را در شام تحکیم و تنفیذ نمود ، پس از فراغت از امر شام بلافاصله قوای امدادی بطرف عـراق حرکت نموده و آنها برای اینکه جنگ قادسیه را فتح کنند مخصوصاً بموقع ورود نمودند .

تصرف انطاکیه و تسلیم شدن بیت المقدس بسال ۱۵ هجری (۶۳۶)

پس از جنگ اردن لشکر اسلام بطرف شمال روانه شده وحمص را محاصره نمودند ، اهالی که نتوانستند پایداری کنند ناچـار تسلیم شدند . انطاکیه را نیز محاصره کرده و پس از مصافی که درخارج دیوار شهر داده شدآنجا را هم تحت اطاعت درآوردند. **هرقل** که از زمان فتوحات درخشان او در ایران ده سال بیش

---

۱ - Esdraelon

نگذشته بود از شام خارج شده بیت‌المقدس را بمقدرات خودش وا گذاشت . این‌شهر مقدس که مرکز دیانت نصاری‌بود در سال ۱۵ هجری (۶۳۶) بتصرف مسلمین‌درآمد. عمر در این اثناء شخصاً وارد شام شده و آنرا بحالت انقیاد یافت . او برای افزودن درجهٔ اهمیت‌این واقعهٔ تاریخی بااهالی خوب سلوك نموده ومسجدی هم‌که هنوزبنام او معروف است در آنجا بنا کرد .

فتح مصر ۱۹-۲۰ هجری (۶۴۰-۶۴۱)

زمانیکه اعراب در جنوب غربی ایران موقع خود را تحکیم مینمودند قبل‌از پیشرفتن بفلات ایران **عمروعاص** فلسطین را گذاشته با چهارهزار تن بطرف مصر روانه گردید . **عمر** از شنیدن این خبر نظر بمخاطره ای که احتمال میرفت مضطرب شده در وهلهٔ اول خیال کرد بسردار با جرئت‌خود دستور دهد که مراجعت نماید، ولی بعد ملتفت‌شدکه آن ناممکن وغیرعملی‌است لذا لشکری بقدرکفایت فراهم‌کرده بکمك **عمرو** روانه‌نمود، بالاخره **عمرو** با ۱۵ هزارتن سپاه جرار مصررا تحت‌فرمان خود درآورد. او بدواً مصر علیارا قبضه کرده سپس‌بطرف اسکندریه روانه شد. این دومین‌شهر امپراطوری بیزانس را محاصره‌نمود . حادثهٔ فوت **هرقل** هم در این موقع بحرانی مانع گردید که برای کمك و خلاصی محصورین نیروئی فرستاده شود، ناچار اهالی اسکندریه به صلح حاضر شده و شهر را تسلیم نمودند. **عمرو** قانع نشده بطرف غرب روانه گردید و سواحل جنوبی دریای مدیترانه تا طرابلس را ضمیمهٔ فتوحات خود گردانید .

قتل عمر ۲۳ (هجری ۶۴۴)

حکومت اسلام دراین تاریخ بریك شالودهٔ محکمی تشکیل یافته بود . شاهنشاهی ایران و نیز قشنگترین و پرثروت ترین‌سرزمین های‌امپراطوری بیزانس جزءمتصرفات عرب قرار گرفته بود. **عمر** که‌تحت‌نظر ماهرانهٔ او تمام این میدانهای مهم از همه جهت به‌فتح و ظفر انجامیده بود ده سال خلافت نمود . با اینکه شصت سال از عمر وی گذشته بود معذلك اعصابش خسته نشده وقوایش بسرحد کمال بوده‌است که ناگهان بضرب حربه‌ای از پا در آمد . توضیح اینکه‌یکنفر غلام ایرانی‌که **ابولؤلؤ** نام داشت نزد خلیفه آمده و شکایت نمود که مالك او

مالیاتی روزانه معادل دو درهم براو تحمیل نموده است ، در صورتیکه از عهدهٔ آن نمیتواند بیرون آید. عمر که اورا میشناخت در جواب گفت که برای یك شخص صاحب حرفهٔ لایقی که بعقیدهٔ مردم میتواند آسیای[1] بادی درست کند مبلغ فوق زیاد نیست ، در جواب این حرف ، او خلیفه را تهدید نمود . صبح فردا موقعیکه عمر در مسجد بجماعت مشغول بود با خنجر ضربتی بوی زد و از آن ضربت این خلیفه که پس ازبانی اسلام از بزرگترین رجال مسلمان بود از دنیار رفت .

او به جرئت و شهامت ، سادگی ، فراست و هوش موصوف ، خاصه در عدل و داد و انجام وظیفه خیلی سخت و شدید بوده‌است[2] آری از برکت همین خصائل وصفات بود که او توانست در مدت ده سال مهم جهانگشائی مقدرات اسلام را تحت نظر گرفته و آنرا کاملا حل و تسویه نماید . با این حال در ایران طوری‌است که از نام عمر بیزاری میجویند . حتی در روز وفات او تا چند سال قبل معمول بود جشن میگرفتند ویاصورت این خلیفهٔ فاتح ایران را ساخته آتش میزدند .

خلافت عثمان ۲۴ هجری (۶۴۴)

عمر در حال موت به عبدالرحمن اظهار تمایل نمود که جانشین وی باشد ، ولی او از قبول آن ابا نمود. بالاخره این امر به شوری ارجاع گردید که در آنجا یکنفر را برای خلافت تعیین کنند و با وصف احوال اختیار آن در آخر به عبدالرحمن واگذار گردید که هر کسی را صالح میداند تعیین کند . او تا مدتی بین علی بن ابیطالب و عثمان مردد بوده، ولی درآخر به عثمان رای داد. خلافت عثمان دوازده سال طول کشید و چنانکه از خارج هم معلوم بود اینمرد دارای چنین خصائل و صفاتی نبود که بتواند در مواقع مهم بامشکلات مقاومت نماید . از اینطرف در اعراب بصره و کوفه روح سرکشی و تمردی که وجود داشت حتی عمر با اقتدارات فوق‌العادهٔ خود نمی‌توانست آنها را کاملا مطیع سازد و تنها

---

۱ - تصور میرود که این اول دفعه است که از آسیای بادی ذکری بمیان آمده است .

۲ - از گفته‌های اخلاقی قابل توجه اوست که «بدبخت ترین حکمران حکمرانی است که رعایا و اتباعش پریشان و بیچاره باشند» (مؤلف) .

وسیله مراعات مقام وحفظ‌شئونات قریش بود که این حربه هم بواسطهٔ سوء تدبیر **عثمان** که از خویشاوندانش بنی‌امیه تقویت مینمود از اثر افتاد یعنی براثر روی‌کار آمدن دسته‌جات دیگر نفوذ قریش روبه صفر گذاشت.

توسعهٔ اسلام در سمت غرب ۲۵-۳۲ هجری (۶۴۶-۶۵۲)

حدود ممالك اسلامی هنوز باقی داشته و به انتها نرسیده بود، چنانکه تحت فرمان **ابوصرح** برادر رضاعی **عثمان** اعراب به طرف غرب بارکه حمله‌برده حتی کارتاژرا تهدید نموده و فرماندار آنجارا در یك جنك خیلی سختی شکست دادند ونخستین بیرق نیروی دریائی اسلام در همین موقع یعنی در ۲۸ هجری (۶۴۹) بنای اهتزاز را گذاشت. این کار مهم عالی منتج به تسخیر قبرس گردیده و در سه سال بعد از این هم تحت فرماندهی **ابوصرح** بر نیروی دریائی اسکندریه غالب شدند.

لشکر کشی به ایران ۳۱ هجری (۶۵۳)

خبر مرگ **عمر** که در ایران انتشار یافت اهالی بنای شورش و طغیان را گذاشته و سرتاسر کشور بر علیه عرب قیام نمودند ولی بواسطهٔ نبودن سردار لایق و کافی نتوانستند آن را اداره کنند و بالاخره مغلوب گردیدند، سران اسلام نه فقط نقاطی را که ازدست‌داده بودند دو باره تصرف نمودند بلکه در صدد برآمدند که حکومت اسلام را از سمت شرق توسعه دهند. این بود که **ابن‌عامر** حاکم بصره که ریاست این لشکر کشی باواوبود بدواً فارس را تحت اطاعت درآورده سپس از طرف اوت به قهستان حمله‌ور شد وآنجا را بتصرف درآورد. در پایان فتوحات مزبور او به فرماندار هرات پیغام فرستاد که از وی اطاعت نماید. فرماندار مزبور با کمال متانت جواب داد که پس از فتح نیشابور او هم اطاعت خواهد نمود. **ابن‌عامر** فوراً به نیشابور حمله برد. در این اثناء اطراف وجوانب طوس را تماماً غارت کردند. در اینجا اعراب از سرما فوق‌العاده صدمه کشیدند؛ ارشهررا محاصره نموده وفرماندار آنجا ناچار به‌تسلیم‌شده ۷۰۰ هزار دینار باتحف وهدایای زیادنزد سردار عرب فرستاد، درپایان امر فرماندار هرات ونیز فرماندار مرو هردو با **ابن‌عامر** صلح نمودند و این دران سالی است که بطوریکه قبلاً ذکر شده **یزدگرد** بقتل رسید. البته

مرگ او موجب فراغت و آسایش خیال خلیفه بوده است . بالجمله **ابن عامر** فتوحات خود را ادامه داده تا برودجیحون آنرا منتهی ساخت . بلخ و سایر ایالات خارج ایران را که تحت نظر شاهنشاهی ایران اداره میشدند بتصرف در آورد . در اینجا سرکردگان او از هندوکش عبور نموده کابل را مطیع و نواحی کرمان و سیستان را هم تسخیر نمودند. بااینحال نباید خیال کرد که عرب دچار حادثه‌ای نمیشد چه در آذربایجان از خزرها شکست سخت خورده و در برفهای کرمان یك فوج تمام تلف گردید[1] .

قتل عثمان ۳۵ ه (۶۵۶)

هر قدر خلافت عثمان بیشتر طول میکشید عدم رضایت مردم زیاد شده و بر وخامت اوضاع میافزود . موقعی که بدوی - های بصره و کوفه بر علیه تفوق قریش قیام نمودند طرفداری او از اقرباء خویش بنی هاشم را آزرده خاطر ساخته و تولید مخالفت نمود. در تاریخ ۳۴ هجری (۶۵۵) **سعید** عامل بصره بدست سکنهٔ آشوب طلب آن اخراج گردید. **عثمان** بجای اینکه مفسده‌جویان را سرکوبی کند ضعف نفس بروز داده مطابق میل آنها عامل دیگری اعزام داشت . در سال بعد جماعتی از بصره و کوفه و مصر مستقیما متوجه مدینه شده و پس از قصور وضعفی که در ابتدا از خود نشان دادند خانهٔ خلیفه را محاصره نمودند. اکابر شهر این خلیفهٔ هشتاد ساله را تنها گذاشتند و بالاخره دشمن وارد خانه شده ویرا بقتل رسانیدند و این عمل طوری خاتمه پیدا کرد که مرتکبین آنرا جزء افتخار خود شمرده ابدا دغدغهٔ خیالی در آنها نبود.

خلافت علی بن ابیطالب ۳۵ هجری ۶۵۶

پس از این حادثهٔ اسفناك حکومتی بشال ترور در مدینه تشکیل یافت . در اثنای آن **علی بن ابیطالب** بنی عم و داماد پیغمبر بخلافت معین گردید . او در صغر سن اول کسی است که به پیغمبر ایمان آورده و درمیدانهای جنگ شجاعت و دلاوری و نیز کفایت و لیاقت

---

[1] ـ ممکن است این حادثه هنگامیکه اعراب حیوت را اشغال کردند در ساردو (Sardu) اتفاق افتاده باشد . رجوع شود به مارکوپولو یول (Yule's Marcopolo) چاپ کردیر (Cord'e-) جلد اول صفحه ۳۱۳ . (مؤلف)

فوق‌العاده‌ای ازخود بروز داده‌است. دورهٔ خلفای پیش، او در مدینه که مرکز خلافت بود توقف داشت وخیلی هم محترم بود، ولی در مهام امور مداخله نداشت. وی‌ازحیث قامت کوتاه و جسیم ونیز اصلع بوده است.

معاویه فرماندار شام

یکی از مقتدرترین رؤسای عرب **معاویه**است. پدر او **ابوسفیان** در جنگ احد سرکردهٔ قریش بوده است، ولی بعد اسلام آورد. **معاویه** که مؤسس خاندان‌بنی‌امیه است‌درجنگ های اولیهٔ اسلام بروز لیاقت داد و از طرف **عمر** بحکومت شام معین گردید. چندین سال بود که او این منصب را دارا و بر این شغل باقی بوده است. قبل از قتل **عثمان** او بمدینه آمده و از خلیفه در خواست کرد که باو اجازه داده شود تا با لشکر شام از او دفاع نماید، ولی این خلیفهٔ معمر قبول ننمود. پس ازکشته شدن **عثمان** او درمقام مطالبهٔ خون وی پیراهن خونینش را بالای مسجد دمشق آویزان‌نمود وتاوقتیکه خیالات **علی** خلیفه را نسبت بخود معلوم نداشت از هرگونه اقدامی خودداری مینمود.

اعلان جنگ برعلیه معاویه از طرف علی‌بن‌ابیطالب ۳۵ هـ (۶۵۶)

علیع که زمام خلافت را بدست گرفت بوی نصیحت دادند که قاتلین **عثمان** را گرفته قصاص نماید، اوتامل داشت و میفرمود «قبل از آنکه قوه‌ای درکار باشدنمیشود مبادرت‌باین امرنمود» درعین حال او عوض اینکه‌با **معاویه** مدارا کند تامقام‌خودرا تحکیم نماید یکدفعه باکمال بی احتیاطی‌و بدون هیچ‌ملاحظه به عزل وی اقدام‌نمود، **معاویه** این وقت یقین کرد که او در توطئه قتل **عثمان** شرکت داشته‌است. این بود که از هر اقدامی‌غیر از جنگ منصرف شده و مصمم گشت که با خلیفهٔ جدید وارد میدان کارزار گردد.

جنگ جمل ۳۶ هـ (۶۵۶)

از جمله بد اقبالی های این خلیفه آن بود که **عایشه** یکی از زوجات خاص پیغمبر بر علیه او قیام نمود و شرح آن‌برسبیل اجمال اینست که **طلحه**[1] و زبیر اورا که‌درواقع‌آلت‌دست‌آنها

---

۱ - **طلحه** کسی است که جان پیغمبر را در جنگ احد حفظ نمود.

بود تحریك کرده بطرف بصره حرکت دادند. پس از نزاع و جـدالی که بین آنهـا وهوا خواهان **علی** واقع شد بصره را بتصرف خود در آوردند. بورود قـوای امدادی ازکوفه، **علی** برای‌جلوگیری از جنگ‌داخلی‌شخصاً به‌بصره آمده و خیلی هم در اینباب کوشش کرد ولی موفق نگردید. زیرا قتلهٔ **عثمان** ناگهان بنـای حملـه را گذاشتند و بالاخره جنگ جمل‌شروع شد. این جنگ یکی از جنگهای خیلی سخت بوده و گروه انبوهی ازطرفین کشته شدند. منجمله **طلحه** و **زبیر** بقتل رسیده و **عایشه**هم دستگیر گردید. اینکه این جنگ را جمل نـام نهاده اند برای این است که **عایشه**در هودجی که روی شتر نصب شده بود نشسته وارد میدان گردید، ولی با او وقتیکه مغلوب گردید با کمال فتوت و جوانمردی سلوك‌شد. باید دانست‌که این جنگ لطمه و صدمهٔ بزرگی باقتدارات و حیثیات اسلام وارد سـاخت و اگر **علی** از ابتدای امر قاتلین **عثمان** را تعقیب نموده و از مراودهٔ با آنها اجتناب میورزید ممکـن بود کـه این جنگ واقع نشود.

جنك صفین ۳۷ هـ (۶۵۷)

پس از فتح بصره علی(ع) طرف کوفه حرکت نموده و همین محل را هم مرکز خلافت خود قرار داد. در اینجا او لشکر زیادی جمع کرده بطرف صفین عزیمت نمود. او ریگستان عراق راازبالای فرات قطع‌نموده وبالاخره از دجله عبور کرد. **معاویه** هم با قوای کافی این وقت مهیای جنگ بوده است. چنانکه پس از کوشش های بی نتیجه برای اصلاح و پس از زدوخورد های مختصر و بی ترتیب بالاخـره در سال ۳۷ هجـری (۶۵۷) جنگ صفین آغاز گردید. این جنگ تأسف آور از این جهت‌که درآن نمایش های زیـادی در جرئت و دلاوری داده شده و در مدت سه روزکار بوخامت و جنون کشیده بدون‌اینکه نتیجهٔ قطعی‌آن معلوم باشد ازجنگهای خیلی‌معروف بشمار میآید ولی **معاویه** بالاخـره مرعوب شده ناچار حیله‌ای را که **عمروعاص** اندیشیده بـود قبول نمود و بمـردم شام دستور داد که هر یك قرآنی را بالای نیزه نصب نموده جلو بروند و فریاد کنند کـه این قرآن حاکم بین ما و شماست. بیائیدتا آنرا بین خود حکم قرار دهیم. **علی**(ع)

چون درست ملاحظه کرد دانست که این خود دامی است که گسترده شده ولی اصل مادهٔ نزاع و خصومت را خاتمه نخواهد داد. لیکن سپاهیان ظاهربین و متعصب او تهدید نمودند که اگر از قبول این امر تعلل ورزد او را تنها خواهند گذارد. حتی در تعیین حکم اختیارات او را محدود ساخته و بالاخره مجبورش کردند که در این باب تمام منافع و مصالح خود را بدست **ابوموسی** که یک آدم سست و بی‌حالی بود واگذار کنند.

حکمین ۳۷ هجری (۶۵۸)

در وسط ریگستان محلی که نام آن دومة الجندل بود معین گردید که این امر خطیر در آنجا انجام گیرد. **عمروعاص** فاتح مصر و همان کسیکه **معاویه** را بخلافت منصوب داشت با **ابوموسی** بدان‌سو حرکت نموده و هزاران اشخاص هم عقب آنها روانه شدند که به بینند نتیجهٔ این امر بکجا خواهد انجامید. این دو حکم بدواً یک مجلس خصوصی تشکیل داده با هم در آن مجلس قرار دادند که **علی** و **معاویه** هر دو را گذاشته و شخص ثالثی را برای خلافت تعیین نمایند. چنانکه **ابوموسی** در مجلس علنی این رأی را بمردم اعلام داشت، لیکن **عمروعاص** زیرک که پس از او شروع بسخن نمود اعلام کرد که من **علی** را از خلافت خلع و صاحب خودم **معاویه** را که منتقم خون **عثمان** و برای خلافت سزاوارترین اشخاص است بجانشینی **عثمان** منصوب داشتم. این مسئله یعنی اعلام خلافت **معاویه** در شام یک کامیابی غریبی بود که برای وی حاصل شده و لطمهٔ بزرگی به **علی** وارد ساخت. لیکن طرفداران آن حضرت نپذیرفتند که او از منصب خلافت کناره گیری کند.

خوارج.

اگر چه تقدیر پس از مرور زمان برای **علی** اینطور بوسیلهٔ ملت ایران پیش آورد که درشأن ومقام همدوش پیغمبر قرار گرفت، لیکن او در دورهٔ زندگانی خود بسیار کم طالع بود. ملاحظه کنید او وقتی که مجبور گردید که برخلاف عقیدهٔ خود قضیهٔ تحکیم راقبول نماید بلافاصله دوازده هزار تن به‌بهانهٔ آنکه وی اختیار احکام الهی را بدست دو نفر فاجر گذاشته است از میان

لشگر خارج شده وباهم قسم خوردند که از فرمان هرخلیفهٔ سرپیچی کنند وغیر از حکم الهی حکم احدی را اطاعت ننمایند. واقعاً **علی** در موضوع خوارج صبر و تحمل قابل توجهی ازخود نشان داد. بالجمله پس از قضیهٔ حکمین وپیش از مبادرت به جنگ با **معاویه** ناچارشد که مهم این پارسایان سالوس را که هرنوع تجاوز وافراط های مخوفی را روا میداشتند به اتمام رساند، لذا بطرف آنها عطف توجه نموده وبالاخره قسمت اعظم آنها رخصت یافته متفرق شدند وهزار وهشتصد تن که زیر بار هیچ شرطی نمیرفتند تماماً بقتل رسیدند. خوارج مکرر قیام نمودند وآنها نه فقط درعراق بلکه در ایران هم بیرق طغیان برافراشتند. مخصوصاً جماعت زیادی ازاین متعصبین در اقصای کرمان با وضع هیبت ناکی صدمات وخسارات عظیمهٔ بمردم درمواقع مختلف وارد ساختند.

سال های اخیر خلافت علی

حضرت بار دیگر برای حملهٔ بشام وجنگ با **معاویه** سپاه زیادی فراهم کرد، ولی پس از توجه او بجنگ با خوارج سپاه مزبور بدرجه ای منحل گردید که از اعزام قوا به شام بکلی انصراف حاصل شد. حقیقت این است که اخیراً اعراب بطور غریبی از آنحضرت بی میل شده واز وی چندان اطاعت نمیکردند. درسال بعد ازواقعهٔ نهروان یعنی سال ۳۸ هجری(۶۵۸) کشور مصر براثر تغییر حکومت که ناشی ازسوء تدبیر بوده از تحت خلافت **علی** خارج گردید واین واقعهٔ سوء درآن حضرت فوق العاده تاثیر بخشید. معهذا برای اعادهٔ آن اقدامات موثری بعمل نیاورد. درهمان سال **خریت** یکی از رؤسای عرب که عقیدتاً با خوارج نزدیك بود درجنوب ایران بیرق طغیان برافراشته ومردم را برعلیه خلیفه برانگیخت. چیزی که قابل توجه است اینکه درتمام این انقلابات وجنگ های داخلی فقط مسلمانان شرکت داشتند، لیکن **خریت** علاوه برمسلمین ایرانیها، اکراد ومسیحیها راهم برعلیه آن حضرت اغوا کرده وتماماً بنای شورش را گذاشتند. آنها حکومت عرب را ازفارس بیرون کردند. خلاصه تاوقتیکه او بقتل رسیده وکشور امن وآرام گردید جنگ های خیلی سختی بوقوع پیوسته وخون های زیادی ریخته شد. **علی**(٤) **زیاد بن ابیه** نابرادری **معاویه** را بحکومت فارس منصوب نمود. او درامنیت داخلی ونیز در حسن

انتظام‌وادارهٔ امور لیاقت فوق‌العاده‌ای بروزداد، تااین‌حدکه مردم اورا به **انوشیروان** برابر مینمودند.

درسال ٤٠ هجری (٦٦٠) حضرت با **معاویه** صلح نمود وچنین بنظر میآمد که پس‌ازاین، مصائب‌وزحمات وی کـلیتاً خاتمه پیدا کرد.

شهادت وی ٤٠ هجری (٦٦١)

وقتیکه خوارج دیدند کـه اصول مذهبی خود را بـا سر نیزه نمی توانند به‌مردم تحمیل‌کنند مأیوس شده ناچار سه نفر از میان آنها به‌ملاحظهٔ اوضاع پریشان حاضرهٔ خود بـا هم همقسم شدند که سه‌تن ازرؤسای بزرك اسلام‌را که عبارت‌از علی(ع)، **معاویه** وعمر و باشند درخفیه بقتل برسانند، ولی روزی را که برای انجام این مهم تعیین کرده بودند **عمروعاص** بواسطهٔ عدم حضور جـان دربرد. **معاویه** زخم برداشت ولی کاری نبود. اماضربتی‌کـه به **علی** رسیدکارگر شده واز اثر آن دار فانی را وداع نمود. حضرت بر اثر همت وجوانمردی‌که فطری وی بوده وصیت کرد کـه اگر براثر ضربت وارده از دنیا رفت باید قاتلش را بهمان یك ضربت قصاص کنند وازشکنجه وآزاراوپرهیزنمایند، غرض پس ازانجام وصایای لازمه این‌خیلفهٔ کمطالع دارفانی‌را وداع وحکومت روحانی اسلام هم بافوت او خاتمه پیدا نمود.

خصائل و صفات علی‌بن ابیطالب

او ازمیان خلفا به شرافت و بزرگواری نفس مشهور و بغایت مراقب حال زیر دستان خود بود. القاآت رسل ونماینده‌ها در او تأثیری نداشت وبهدایات آنان ترتیب اثر نمیداد باحریف مکـار وغدار خود **معاویه** ابداًطرف نسبت‌نبودکـه برای رسیدن بمقصودی که‌داشت سخت ترین جنایات را مرتکب شده ورذل ترین وسائل را برای پیشرفت خودش بـر میانگیخت در عین حال فوق العاده دقیق وسختگیر بود. حالت توقف وتردیدی‌که در نهاد وی بود بعضی مواقع اورا به‌استبداد رای معرفی مینمود دقت ومراقبت های خیلی سخت او در امانت ودیانت باعث‌شده بود که اعراب حریص که تمام‌امپراطوری را غارت کرده بودند ازوی ناراضی باشند، لیکن صداقت‌وصحت‌عمل ودرستی کامل، ریاضت‌وعبادت

از روی صدق وخلوص یا تجرد ووارستگی و آداب وخصائل محمودهٔ قابل توجهی که در او وجود داشت حقیقتاً صورت قابل ستایشی بوی داده بود. اینکه اهالی ایران در او مقام ولایت قائل شده واورا باصطلاح سر پرست حقیقی ومربی الهی میدانند واقعاً این عقیده قابل تحسین و شایان سی تمجید است. اگر چه مقام ومرتبهٔ او خیلی بالاتر از اینهاست. ازکلمات قصارش یکی اینکه میفرماید «حسن ادب بهتر است از ذهب» ودیگر «علم ودانش که باآن عقل سلیم نیست بی سود است» «ثروت مرد عاقل عقل و خرد اوست برخلاف دولت احمق عبارت ازضیاع وعقاری است که دارد» «گفتار خوبی که باآو کردار خوب نیست بیحاصل است»

حالت ایران — **نولدکه** چنین مینویسد: «استیلای یونانیان در ایران غیر ازتغییر اوضاع زندگانی ظاهری تأثیر دیگری نه‌بخشید. برخلاف استیلای عرب که دراعماق کشور تأثیر نموده درمذهب وآئین، عادات و رسوم و بالاخره درتمام شئون ملی ریشه‌دوانید».

باید دانست که برای پی بردن به‌نتایج واثرات حمله واستیلای عرب برایران لازم است که این بیان مهم فاضل مشارالیه را همواره در نظر داشته باشیم، چه‌آن مفتاحی است برای تمام این اوضاع و احوال. پس از جنگ نهاوند مقاومت های ایران در مقابل عرب تماماً محلی بوده است. اگر چه در فوت **عمر** یك شورش و انقلاب عمومی بر ضدعرب روی داد و نیز در دورهٔ خلافت **علی بن ابیطالب** طغیانهائی اتفاق افتاد ولی تمام آنها بی‌نتیجه ماند. راجع به زردشتی‌هاچنانکه عموماً خیال میکنند اینطور نبود که آنها را بین قبولی اسلام و جنگ مخیر کنند، بلکه در صورت اداء جزیه میتوانستندبه‌مذهب سابق خود باقی باشند. **سلمان** فارسی که قبلا مذکور داشتیم که در مدینه برای‌دفع قریش رأی داد که در اطراف شهر خندقی حفر کنند اول کسی بود که بدین اسلام در آمد. حتی از کثرت تقرب در عداد اهل بیت شمرده میشد. بعداً هزارها مردم از او پیروی نموده و دین اسلام را قبول نمودند که در میان آنها دسته‌ای از سربازان دیلم بودند که بدین اسلام داخل شده و کوفه را هم برای سکونت خود اختیار نمودند، ولی سخن اینجاست که قبولی اسلام هم یك اخوت و مساوات درستی بین آنها با عرب ایجادننمود

این بود که برای حفظ جان و مال‌خود، امرا و اشراف کشور ناچار تبعیت عرب‌راقبول و سرتسلیم خم نمودند. بی اعتنائی‌و تحقیر فاتحین نسبت باین ملت مغلوب خیلی بیشتر از استخفاف و تحقیری بوده است‌که نرمان ها نسبت به ساکسون ها میکردند، چنانکه از این قول تلخ و گزندهٔ زیر میتوان فهمید که آن تا چه اندازه بوده است. « فقط سه چیز است که نماز رأباطل‌میکنند، اول‌گذشتن یکی‌از موالی(حلیف‌یاتابع)ازجلو مصلی، دوم‌حمار، سوم سگ[1] »، لیکن دوائرمالی‌ایران مطابق اصول قدیم این‌کشور اداره میشد و ایرانی ها عوض اینکه آنها را خارج کنند روی کار بودند.

از قراریکه معلوم میشود در قرن دهم میلادی در فارس زردشتی ها اکثریت داشته‌اند و نیز در قهستان قسمت مرکزی خراسان حالیه جمع کثیری ساکن بوده‌اند. جماعتی هم از آنها ازراه هرمز به هندوستان‌مهاجرت نمودند، ولی عدهٔ آنها زیاد نبوده است. از مورخین عرب چنین برمیآیدکه جامعهٔ زردشتی ها و آتشکده های آنان در خیلی از نقاط ایران تا این اواخر باقی بوده است. حالیه از پیروان دین قدیم **زردشت** فقط دو دستهٔ بزرگی هستند که در کرمان ویزد مسکن دارند و مطابق اطلاعاتی که‌خود من بدست آورده‌ام زردشتی های دهات و بخش های مختلف شمال غربی نیز تا سدهٔ نوزدهم میلادی[2] اسلام‌نیاورده‌بودند.

اگر چه ایران تا مدتی موجودیت سیاسی‌خود را از دست داده مستقل‌نبود ولی از حیث استعداد و هوش توانست با قدم سریعی مزیت و برتری خود را برعرب به‌بروز و شهود برساند و پس از چند قرنی اعراب را که در علوم وادب کاملا تحت‌تأثیراین کشور بودند خارج ساخته و آنها را بهمان ریگستان که از آنجا سربلند کرده بودند عودت دهد، ولی از طرف دیگر سلوك زشت و تحقیری که از ایرانیها مینمودند اثر آن تا چند نسل باقی بود.

---

۱ ـ رجوع شودبه «تاریخ تمدن اسلامی جرجی زیدان (یادداشت گیب) (مؤلف).

۲ ـ رجوع شود بکتاب «ده‌هزارمیل» صفحهٔ ۱۵٦ (مؤلف).

کشتی شکست خورده طوفان کربلا
در خاک و خون طپیده میدان کربلا
گر چشم روزگار بر او زار میگریست
خون میگذشت از سر ایوان کربلا

مرثیهٔ محتشم

فصل چهل و هفتم

فاجعهٔ کربلا

خلافت حسن بن علی و کناره گیری او ۴۰ ه (۶۶۱)

پس از شهادت **علی بن ابیطالب** فرزند بزرگش **حسن** (ع) بجای وی بخلافت منصوب شد. **معاویه** مهیای حملهٔ به کوفه گردید، در آنوقت برای پیشرفت مقاصد آل علی چهل هزار سپاه حاضر بود، لیکن این خلیفهٔ جدید با وجود انتسابِ او به پدر شرافتمند بزرگواری مانند علی (ع) مقابل زحمت ادارهٔ امور لشکری و یا مخاطرهٔ میدان جنگ بیشتر در حرم بفراغت میگذراند، این بود ازقوای فوق الذکر فقط دوازده هزار تن را پیش قراول به حدود جنگی فرستاد و بقیه را پشت سر در مداین نگاهداشت و خود در همانجا توقف کرده اوقاتش را در باغها می گذراند و اندیشه داشت از اینکه بخت خویش را در

میدان جنگ آزمایش نماید.[1] هنگامیکه این خبر دروغ راانتشار دادند که جلودار قشون شکست خورده و از هم متفرق شدند فوراً عراقی‌های بی‌حمیت به اردوی خلیفه ریخته و آنرا غارت کردند، حتی شخص او را که در نظر داشت مطابق مصالح آنان با **معاویه** صلح کند کوشش داشتند که‌دستگیر کنند. از این پیش آمد هراسان‌شده نامه‌ای بعجله دائر برتسلیم‌خویش بنزد **معاویه** فرستاد ونوشت که او از خلافت کناره گرفته و مدینه را برای اقامت خود اختیار خواهد نمود مشروط بر اینکه بیت المالی که درکوفه است با مالیات یك ناحیهٔ ایران باو واگذار شود و دیگر دشنام و نا سزای بر**علی**(ع) که‌جزءنمازمقرر شده بود منسوخ گردد. **معاویه** شروط فوق را بدون هیچ اشکالی قبول نمود مگر مسئله موقوف داشتن دشنام را که از قبول آن امتناع ورزید، هرچند متعهد شد که در این بـاب غدقن کند که در حضور اولاد علی کسی مرتکب چنین عمل نـاسزائی نشود. بـالجمله این خلیفه به همینقدر قانع شده با زوجات خود کوفه را ترك گفته و برای اینکه در مدینه به‌فراغت بال بگذراند این مرکزمهم را از دست داد. هشت سال بعد هم به بیماری سل دارفانی راوداع نمود. محدثین‌ایران می‌نویسند[2] که از طرف **معاویه** او را مسموم ساختند ولی دلیل قاطعی برای آن در دست نیست بلکه برعکس **معاویه** از اینکه این خانواده مانند رئیس خود فارغ البال و در راحت و خوشی باشند استفاده میکرد.

۱ـ حضرت **حسن** مخصوصاً بحسن تدبیروشهامت وشجاعت موصوف، اززحمت ادارةامورلشکری ویامخاطرهٔ میدان جنك ابدا رو برگردان نبودواگراندیشه‌ای داشت فقط ازاین‌جهت بودکه بیاران خویش‌خاصه بمردمان بی‌ثبات عراقی خود اعتماد نداشت ومیدانست‌که در برابر دشمن پایداری نخواهند نمود وعاقبت همانطور که پیش بینی میکرد واقع گردید (مترجم).

۱ ـ گذشته از اقوال محدثین ایـران از اقوال نویسندگان بیگانه‌هم برمیآید کـه آنحضرت را مسموم کردند، چنانکه یکی از نویسندگان بیطرف انگلیسی در اینباب چنین مینویسد ـ « نخستین پادشاه خاندان اموی مردی محیل و بی وجدان و بی عاطفه بوده‌است، او برای حفظ مقام‌خویش از هیچ جنایتی روگردان نبود، کشتن و سربریدن برای برانداختن دشمنان خوفناك خود از کارهای عادی وی شمرده میشد، دخترزادهٔ بزرك پیغمبر را باعث شد که مسموم کردند. **مالك اشتر** نخعی نمایندهٔ دلاور **علی بن ابیطالب** را باهمین حربه معدوم‌ساخت». رجوع کنید به صفحه۷۹ و ۷۸ ترجمهٔ فارسی‌تاریخ عرب و اسلام، تألیف امیرعلی هندی (مترجم)

وصایای معاویه به یزید در مرض موت ٥٦١ ه (٦٨٠)

معاویه در مرض موت به **یزید** پسر و ولیعهدش وصایائی کـه نمود و مشکلاتی را کـه‌خبرداد او درپیش دارد بشرح زیراست: راجع‌به **حسین‌بن‌علی** مردم بی ثبات‌عراق او را اغوا خواهندکرد که پیرامون امرخلافت‌باشد،من‌بتووصیت‌میکنم‌هنگامیکه‌براودست‌یافتی‌به ملایمت با وی رفتار کن و مبادا باو آسیبی برسانی که خون وی خـون پیغمبر-است. اما از **عبدالله‌بن‌زبیر** من برای تو بسی خائف و هـراسانم، چـه او مثل شیر حمله میکند و مانند روباه محیل و مـکار است. چنانچه بر او فائق آمدی بدون فوت وقت باید دمار از روزگار وی بر آری».

اگر نصایح و وصایای این خلیفه پس از مرگش بموقع اجرا میرسیددرمجرای تاریخ انقلاب کلی روی میداد.

دعوت حسین بن علی(ع) به کوفه

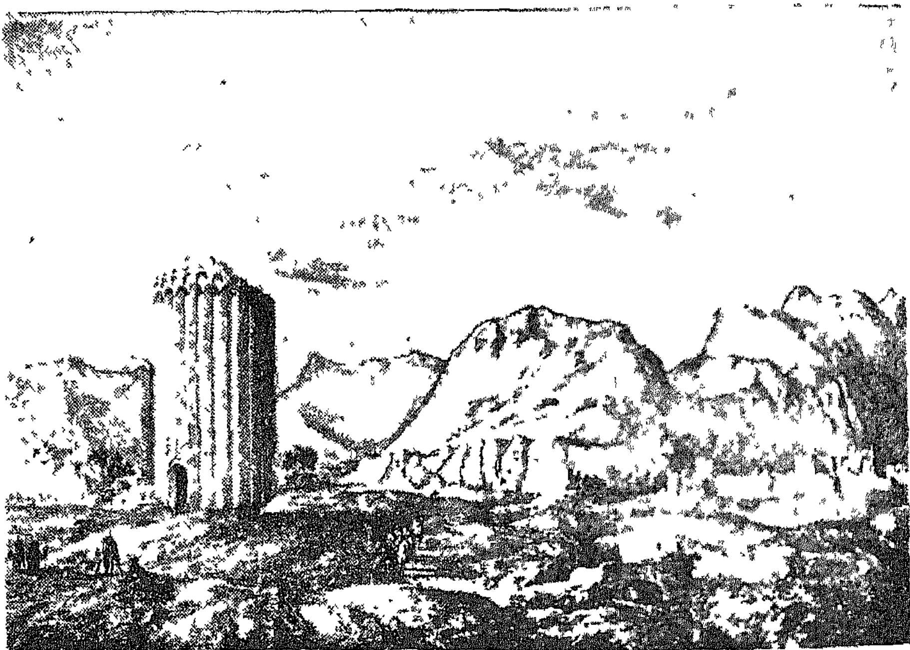
خبر مرگ **معاویه** که انتشار یافت همانطور که ایـن سلطان زرنگ و با هوش خبر داده بود حس محبت و هوا خواهی اهل عراق نسبت به **حسین‌بن‌علی** که آنوقت رئیس خاندان بـود به هیجان آمده نامه‌هائی نزد وی فرستادند مبنی بر اینکه اگر او به سمت‌کوفه حرکت کند از طرف اهالی همه قسم با او همراهی خواهد شد. وی با مطالعات زیادش دراین موضوع به اشتباه افتاده و بیانات غدر آمیز مردم کوفه راحمل به حقیقت نمود، لیکـن اگـر اطراف این مسئله را بخوبی مطالعه کنیم هیچوقت آن حضـرت را در مطالبهٔ حقوق خاندانی خود ملامت نخواهیم کرد. گذشته ازهمه وضعیت اقتصادی او هم قبل ملاحظه بوده، چه برادر بزرگش قسمت اعظم عوائد خانوادگی را صرف احتیاجـات شخصی خود نموده و حضرت علاوه بر اینکـه خود دارای عائلهٔ سنـگین و جمعیت زیـاد بود از لحاظ اینکـه رئیس خانواده است مجبور بـود از زوجات و اولاد و کسان برادرش هم کاملاتکفل نماید. بالجمله از اهل مکه‌آنهائی که با آل علی بستگی داشتند نصیحت کردندکـه به‌اظهارات مردم بی وفای عراق ترتیب اثر ندهد. اگر بیان دلچسب‌**عبدالله زبیر** نبود که میدانست‌تا آن حضرت‌حیات دارد به‌مقصود خود نخواهد رسید ممکن بود کلمات آنان در او مؤثر واقع شده و از این سفر منصرف گردد.

حرکت به کوفه

حضرت مقتضی دید که اهل کوفه را قبلاامتحان نماید این بود پسر عم خود مسلم را به نمایندگی از خود به کوفه فرستاد ولی عبیدالله که آنوقت به حکومت آنجامقرر گردیده‌بود این‌نماینده‌را گرفته بقتل‌رسانید، وصول این خبر تأسف‌آور به آن حضرت موجب وحشت و اضطراب گردید و او را از این سفر بکلی مأیوس ساخت، لیکن دید مسافتی که‌طی شده بیش از آنست که‌بتواند به‌عقب بازگردد، بعلاوه اقارب وارحامش هم جداً درمقام مطالبهٔ خون مسلم برآمدند. در نتیجه با یك هیئت خیلی مختصر کوچکی مرکب از سی نفر سوار و چهل نفر پیاده مکه‌را ترك گفته‌و از سمت شمال‌طرف کوفه روانه گردید، بدیهی است که ضعف حاصلهٔ از کمی عده خود دلیلی بودکافی برای مظلومیت و معذلك برای تکمیل آن و اینکه از هر شایبهٔ محفوظ مانده و ابداً تصور نشود که در او خیال حمله است یك مشت زن و بچه و اطفال کوچك جزء این هیئت بودند. در اثناء راه اخباری که رسید بیشتر باعث وحشت گردید. مخصوصاً یکنفر مسافری که از کوفه میآمد فریاد کرد یا حسین! دلهای اهل کوفه با تو و شمشیر های آنها بر خلاف تو میباشد، بدویهائی که باسم یاری و کمك تحت‌لوای وی جمع شده بودند وقتیکه این حال را مشاهده کردند مأیوس شده بتدریج پراکنده شدند.

وقتیکه نزدیك کوفه رسید یکی از سرکردگان که اسم او حر بود وارد شده‌جلو راه را بر حضرت گرفت و اظهار داشت مأمورم نگذارم جلوتر بروید، ولی با ادب اشاره نمود که میتواند از سمت‌راست یاچپ حرکت کند.حضرت ناچار کوفه‌را گذاشته بطرف راست روانه شد و قدری بدون مقصود از اطراف شهر طی مسافت‌نمود که‌دراین میانه عمرسعد وارد گردید و رسماً او را امر به توقف داد. عمر کسی است که مطابق روایات‌ایرانی درازاء‌این‌خدمت یعنی پیشوائی سپاه برضدحسین‌بن‌علی‌حکومت ری باو وعده داده شده بود. باری‌مطابق‌اصولی که‌در عرب‌بود دراینجا بین‌آنهادیدارهاومذاکرات طولانی زیادی بعمل آمد و در نتیجه، آنحضرت حاضر باطاعت شد مشروط بر اینکه او را واگذارند به مدینه بر گردد یا بطرف دمشق حرکت نماید، ولی عبیدالله دید

صیدی که چنگالش باو بند شده نباید برایگان از دست بدهد، این بود که شمر را که نامش در ایران فوق‌العاده منفور است روانه نمود تا عمر را مجبور کند که این هیئت بهانه‌جو



۶۰ — خرابه های ری
(نمایش برج یزید)

را اسیر بگیرد و در صورت تعلل عمر، خود بجای او منصوب و این مهم را به انجام رساند.

واقعهٔ مؤلمهٔ عاشورا

در دهم محرم ۶۱ هجری (۶۸۰) این مجلس غم انگیز که نمایش آن نزدیک بود، در مدائی تشکیل و تنظیم داده شد که در آن میدان، شهر کربلا بعدا برای حفظ این آثار تاریخی گرداگرد مرقد که آنرا مشهد یعنی محل شهادت حسین (ع) مینامند بنا شده و تدریجاً آباد گردید. این عدهٔ قلیل در حالتیکه راه عبورشان را به نهر آب مسدود کرده بودند برای اینکه از پشت سر محفوظ باشند وقتی خندق نیمی و ناهمواری حفر نموده و آنرا با نی و بوته‌های گز پوشانیدند. مخصوصا خیمه‌ها را هم پشت سر پهلوی هم نصب نموده و با تمام قوا حاضر

شدند که برای دفاع از خود تا آخرین دقیقهٔ حیات با دشمن جنگ کنند. حقیقتاً آن شجاعت و دلاوری که این عدهٔ قلیل از خود بروز دادند به درجه‌ای بوده است که در تمام این قرون متمادی هرکسی که آنرا شنید بی اختیار زبان به تحسین و آفرین گشود.
مینویسند که قبل از رسمی شدن جنگ **حر** ازمیان لشکر عراق خارج شده وبه‌جمعیت **حسین** پیوست. بعد متوجه اهل کوفه شده فریادکرد «وای برشما ای اهل عراق! شمااین شخص را دعوت کردید. او هم دعوت شما را اجابت نموده و بدیار شما رو آورد وحال نه فقط باو مکر و غدر نموده از وی یاری‌ننمودید بلکه بجنگ او حاضرشده ومیخواهید خونش را بریزید. عجب‌تر از همه آب فرات را که نه تنها یهود و نصاری و صابئین از آن می‌آشامند بلکه خوك‌ها و سگ‌ها از آن بهره‌مند میشوند بروی او و عیال واطفال او بسته‌اید و نمیگذارید قطره‌ای ازآن بیاشامند».

لشکر که از ابتدا انتظاری غیر از این از آنها نبود یکدفعه به حرکت آمده وباران تیر از آنان شروع به‌باریدن گرفت. ارحام وکسانش مشت سرهم‌روی خاك افتادند. مردم کوفه بخیال اینکه حضرت را زنده دستگیر کنند از ابتدا متعرض شخص وی‌نشده او را باقی گذاشتند. لیکن وقتیکه معلوم شد که تا آخرین قطرهٔ خون خود ایستاده و تسلیم دشمن نخواهد گردید لذا در آخر باو هم حمله ور شده و خیمه های وی را سوزانیدند. او که در آنوقت از شدت تشنگی میسوخت بطرف فرات متوجه گردید. **شمر** با یکعده سوار نزدیك آمده در این میانه زخم تیری که کاری بود بر آن حضرت رسیده سپس بدنش را بطور خیلی وحشیانه مشبك ساخته و اسب روی آن تاختند. غرض یك نفر از مردان جنگی را باقی نگذاشتند، این یك مشت مرده دلیر غیرتمند مانند مدافعین ترموپیل یك نام بلند غیر قابل زوالی برای خود تا ابد باقی گذاشتند. وقتیکه سرهای شهدا را که عدهٔ آنها بالغ بر هفتاد بود وارد مجلس **عبیدالله** نمودند آن‌نامرد سنگدل با عصای خودبطور وحشیانه‌ای اشاره بدندانهای **حسین** نمود. فوراً یکی از معمرین عرب که‌حضورداشت‌با کمال سطوتی فریاد کرد ای پسر **مرجانه** آرام! این سری را که‌نسبت باو اینطور بی‌احترامی میکنی سر فرزند پیغمبر است. بخدا قسم که من

دیدم پیغمبر بالبهای خود همین لب‌را میبوسید.

حرکت اهل بیت به شام و ازشام بمدینه

دو پسر کوچك و دو دختر و خواهرحسین(ع)را بطرف شام حرکت دادند. ممکن بود که‌این خانواده‌بواسطهٔ نداشتن سرپرست از بین بروند ولی یزید همینقدر مراقبت نموده آنها رااز تباهی حفظ کرد. او اصل این اقدام فجیع وشنیع را از دوش خود خارج ساخته عبیدالله و سایر عُمال خود را مسئول قرار داد. نسبت باهل بیت احترامات زیاد بعمل آورده و مقرر داشت ایشان را بمدینه برگردانند. آنها بعد از ورود بمدینه‌هم دائماً بسوگواری مشغول بودند. مخصوصاً زائرین که از اطراف به‌زیارت قبرپیغمبر میرفتند وقایع‌غم‌انگیز کربلاو مظالم جبران ناپذیر بنی‌امیه را برای ایشان نقل نموده و سوزهای درونی خود را شرح میدادند تا اینکه‌ایام ترقی و اقبال بنی‌امیه سپری شده و دورهٔ انقراض و ذلت وتیره بختی آنان شروع گردید.

تعزیه

تعزیه که اصل آن نقل‌وقایع کربلابود نه‌فقط در ایران که‌مذهب تشیع مذهب رسمی آنجاست بلکه در تمام آسیا یعنی درهرجا که عده‌ای از شیعیان که در آنجا جمعند هر سال این رسم را معمول میدارند. من مخصوصاً در این مجالس حضور یافته و از آن استفاده کرده‌ام. حقیقت این است که فغان وزاری اهل این مجالس از مردوزن به درجه‌ایست که هر کس از اشخاص‌خارج آنرا مشاهده کند بی اختیار شده قهراً کینه وبغض یزید و شمر را در دل میگیرد. بعلاوه غم و اندوهی در قلبش جمع میشود که از بیان خارج است. چنانکه منظرهٔ غم‌انگیزی را که من در این مجلس مشاهده کرده‌ام‌هیچوقت ازیادم نمیرود.

بنیاد تاریخی فرقهٔ شیعه

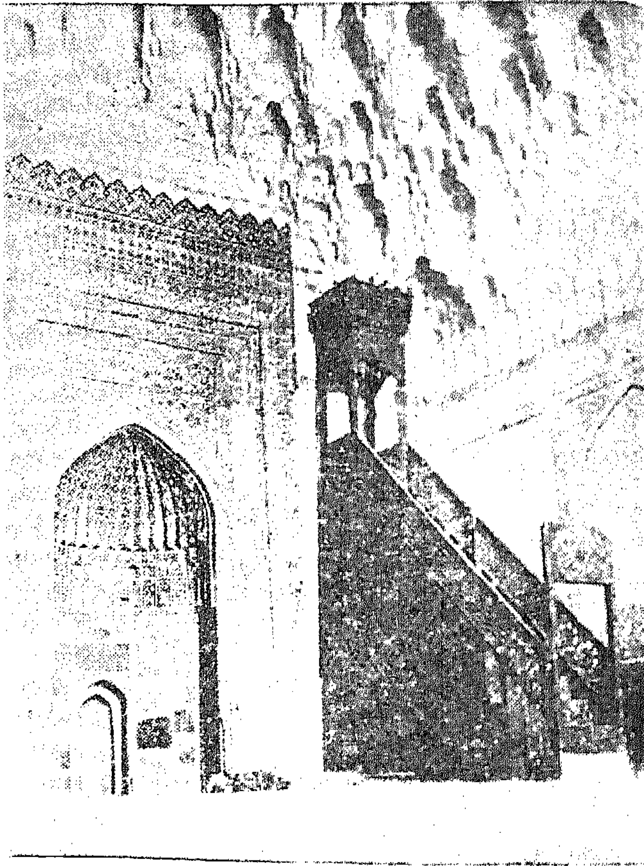
یکی از نتایج شهادت حسین‌بن‌علی که عمده است پیدا شدن فرقه‌شیعه میباشد. همچنانکه‌عقیدهٔ‌عموم ایرانیان‌است نویسندگان عرب‌ومقدم‌تر از همه الیعقوبی که درقرن نهم میلادی میزیست مینویسند که شهربانو دختر یزدگرد به حبالهٔ نکاح حسین‌بن‌علی درآمد، مخصوصاً در تعزیه‌هائی که ذکر شد او را یکی از زنان صاحب شهامت وشجاعت نشان می‌دهند.

برون در یکی از کتابهای خود قسمتی از اشعار متعلق به شهربانو را ترجمه نموده و برطبق آن نامبرده جزو اسیران جنگ تحت نظر حسن بن‌علی بمدینه وارد شد و مخصوصاً او با این اسیر خود با کمال فتوت و مردانگی سلوك نمود؛ اگرچه عمر حکم کرد که او را در بازار برده فروش ها بمعرض فروش بگذارند لیکن علی که حضور داشت متغیر شده عمر را ازاین عمل جداً ملامت نموده گفت نسبت به بنات ملوك این کار سزاوار نیست. بالجمله همانطوریکه مردم ایران اسکندر را از طرف مادر از نسل پادشاهان هخامنشی میدانند اولاد و احفاد حسین را هم معتقدند که از طرف مادر بسلسلهٔ برجستهٔ ساسانی میرسند. در اینجا این نکته را باید در نظر داشت که ایرانیان در زمان ساسانی برای سلاطین حقوق آسمانی قائل بودند و آنها را سایهٔ یزدان می شمردند. چنانکه در فصول گذشته این مطلب ذکر شد و جای انکار نیست که همین عقیده یعنی اختلاط خون اخلاف حسین بخون سلاطین ساسانی باعث گردید که ایرانیها نسبت بخاندان علی تا این درجه که مشاهده میشود عقیده پیدا کنند وفداکار باشند؛ ولی این را هم باید دانست که این عقاید بطور کلی مخالف با افکار وعقاید دموکراسی عرب واسلام میباشند.

اساس واصول مذهبی شیعه

اما اینموضوع مهم و آن مخصوصاً دارای جنبهٔ دینتی میباشد و باید دانست علی ابن‌عم پیغمبر اول کسی است که باو ایمان آورده است. گذشته از این او سرخواندهٔ پیغمبر بوده وبعدهم به سمت مصاهرت وی نائل گردید؛ بعلاوه چون از پیغمبر اولاد ذکور باقی نماند علی (ع) بیش از دیگران محبوب و منظور نظر وی بوده و مخصوصاً قرب و منزلتش نزد پیغمبر بواسطهٔ ابراز صمیمیت و فداکاری فوق‌العاده بوده است و از این رو جماعت شیعه معتقدند که در سفر حجة‌الوداع جبرئیل بر پیغمبر نازل شده و از طرف خدا امر نمود که علی را خلیفهٔ خود قرار دهد. لذا در مراجعت از مکه در غدیر خم حکم کرد از جهاز شتر منبری ترتیب دادند و رفت بر بالای آن و دست علی را هم گرفته بخود بالا برد و در حضور تمام مردم او را بخلافت منصوب داشت و مردم همه با وی بیعت نمودند؛ مخصوصا

در روایات شیعه مینویسند که پیغمبر «شیرخدا» را بغل کرده و بسینهٔ خود چسبانید و مدتی هم بهمین حال باقی بوده و در نتیجه تمام فضائل و مناقبی که در پیغمبر بود از آن



۶۱ - منبر مهدی عباسی
(درمسجد گوهر شادمشهد)

وقت به علی منتقل گردید . این روزرا در ایران هرسال عید میگیرند و آنرا عیدغدیر خم مینامند . چون این عقیده را متکی بمدارك معتبره میدانند لذاخلفا را که عبارت از ابوبکر و عمر و عثمان باشند غاصب میشمرند . فقط علی و اولادش را خلیفه‌وامام برحق میدانند . آنها شأن علی «دست خدا»را تا این درجه بالا میبرند که از پیغمبر

نقل میکنند که فرموده «من شهر دانشم و علی دروازهٔ آنست». شیعه ائمه را معصوم و واسطهٔ بین خدا و خلق میدانند. حتی میگویند که بدن آنها سایه هم ندارد. ائمهٔ اطهار بعقیدهٔ شیعه دارای اختیارات مطلقه هستند و درجه و مقام آنان را بجائی میرسانند که اگر درست ملاحظه شود فوق پیغمبر قرار میگیرند. ازجمله اصول عقائد شیعه این‌است که امام دوازدهم در سال ۲۶۰ هجری (۸۷۳) بطور غریبی غائب گردید و در شهر مرموز جابلقا مسکن گزیده و مرگ در او راه نیافته تا اینوقت حیات دارد. او زنده خواهد بود تا آنکه در آخر الزمان در مسجد گوهر شاد خراسان دوباره ظهور نموده مردم را هدایت و زمین را مملو از عدل و داد خواهد نمود.

حاجت بذکر نیست فرقه‌ای که عقائد فوق را دارا میباشند بین آنها باسایر فرق مسلمین که اساس مذهب‌شان فقط روی اقوال پیغمبر و خلفای راشدین است خصومت و مخالفتی شدیدخواهدبود؛ چنانکه درآتیه‌خواهیم مذکور داشت بین آنها جنگهای خونینی نظیر جنگهای کاتولیك های روم‌اسپانیا با اجداد پروتستان‌ها رویداده است. حتی امروز هم دیده میشود که بهمان عداوت سابق باقی میباشند و چنین معلوم میشود که بین آنها هیچوقت اتحاد و اتفاق کلمه پیدا نخواهد شد. ذکر اینمطلب خیلی اهمیت دارد که فقها و مجتهدین سنت و جماعت پیرو اقوال و فتاوی مؤسسان فرق چهارگانه یعنی حنبلی، شافعی، حنفی و مالکی میباشند برخلاف مجتهدین شیعه که تابع آن احکام قرآنی هستندکه ائمهٔ آنها تفسیر یا بیان و تأویل نموده‌باشند و در عین حال هم باجتهاد قائلند؛ بنابراین میتوانندحکمی را طبق قواعد اجتهادیه تغییر داده و حکم تازه ای استنباط کنند، هر چند که آن خیلی کم اتفاق میافتد. اما همینقدر هست که ازجمود و رکود علمای تسنن که‌آن مانع تمام ترقیات است علمای شیعه‌خود را رهائی‌بخشیده و از قید تقلید آزاد میباشند.

ما اینمطلب را اضافه می‌کنیم که پادشاهان‌شیعه‌دارای اختیارات مذهبی‌نیستند برخلاف سلاطین ترك‌درمیان‌اهل تسنن‌که مقام‌اولی الامری‌را دارا میباشند. درایران پس‌از سلاطین صفوی‌پادشاه اگر چه عملاًفعال مایشاءاست حتی قانون هم وضع میکند

لیکن از نظر مذهبی ویرا غاصب میشمرند. از جمله اعمال مذهبی شیعه زیارت کربلاست، حتی لفظ «کربلا» از القابی است که در ردیف لقب «حاجی» قرار میگیرد، همچنین بزیارت قبر **علی بن ابیطالب** هم میروند. یکی از مشاهد مقدسه و افتخار عالم شیعه خراسان است که در آن جا بطوریکه در فصل پنجاهم مذکور است حضرت **رضا** امام هشتم مدفون میباشد، چنانکه لقب «مشهدی» در میان آنها از القاب درجهٔ سومی-است که برای خودشان اختیار نموده اند.



صورت سکهٔ درهم امویان

فصل چهل و هشتم

ایران یکی از ایالات خلافت اموی

ایمردم کوفه ! من سرهائی راجلو خود می‌بینم که رسیده‌اند و چیدن آنها از وظایف من است و دروگر و بردارندهٔ محصول هم خود من هستم، من خون هائی را می‌بینم که بین عمامه‌ها و شانه ها جاریست . ایمردم قسم بخدا که من مثل انجیر خشک شده نمیشوم و از کسانی نیستم که بتوان وی را از مشک خالی ترسانید، امیر المومنین تیرهای تیردانش را کشیده منتشر ساخت و هر کدام از آنها را بدقت آزمایش نمود، چوبهٔ من است که آنرا او در صلابت و استحکام و تیزی و تندی بالاتر از همه یافت و این تیر من هستم که او آنرا برعلیه شما متوجه ساخت .

« نطق حجاج بن یوسف در کوفه »

سلسلهٔ اموی

در دو فصل سابق مخصوصاً در فصل آخری وقایعی که از نظر سیاسی و مذهبی مربوط بایران بود تا حدی بتفصیل ذکر شده ضمناً از **معاویه** مؤسس خاندان اموی شرحی گفته شده، لیکن سلسلهٔ بنی امیه که در مدتی قریب بیک قرن در امپراطوری وسیعهٔ اسلام حکمفرما بوده اند ممکن نیست که در تاریخ ایران اهمیت و نفوذ سلسلهٔ مزبور را نادیده گذاشت و گذشت و لذا فصل خاصی اختصاص بآن داده و اینک قلم را بطرف وی معطوف میدارم .

استحکام سلطنت معاویه از تبعیت زیاد

در سال ۳۵ هجری (۶۵۶) سلطنت **معاویه** در شام آغاز شده و درسال ۴۰ هجری (۶۶۱) بعد از کناره گیری **حسن بن علی** از خلافت زمام امور را بدست گرفت. درظرف دو سال پس از این قضیه تمام کشور اسلامی را تحت اقتدارات خود آورد و فرمانش درهمه‌جا نافذ گردید و آن از وقتی صورت عمل بخود گرفت که **زیاد** که از طرف **علی بن ابیطالب** در فارس حکومت داشت با **معاویه** بنای صلح و آشتی را گذاشت، وی پس‌ازامانی که‌باو داده شد بدمشق حرکت نمود. **زیاد** علاوه بر مالیات ایران که همه را بمرکز خلافت تحویل داد یك ملیون اشرفی هم باخود برده برسم پیشکش تقدیم **معاویه** نمود. این کفایت و لیاقتی که از خود بروز داد توجه خلیفه را جلب نموده باعث گردید که سابقهٔ قرابتی او راتصدیق نماید. لذا حکومت‌بصره را برگذار باو کرده‌و پس‌ازچندی حکومت کوفه‌را هم بآن ضمیمه نمود، او در کوفه سطوت و قهری ازخود نشان دادکه سازش ودسته‌بندی‌هائی که بر علیه‌بنی‌امیه‌در آنجا جریان داشت تماماً برطرف شد؛ مورخین عرب مینویسند که حاکمی مقتدر تراز **زیاد** نیامده است. او ازدجله تا سیحون و جیحون حکومت داشته و درعدل و داد هم همدوش **کسری** قرار میگرفت.

ترقی مسلمین از سمت مشرق

در عصر خلافت **معاویه** حاکمیت عرب در مشرق کاملااستقرار یافت، هرات که در سال ۴۱ هجری (۶۶۲) پرچم خودسری برافراشت سخت سرکوبی‌شده‌ونیز کابل را دو سال پس از این تحت اطاعت درآوردند. غزنه، بلخ و قندهار را هم لشکریان عرب تحت نظر گرفتند. درسال ۵۴ هجری (۶۷۴) اعراب‌از سیحون عبور کرده بخارا را بتصرف درآوردند. درسال ۵۶ هجری (۶۷۶) سمرقند بتصرف آنها درآمد. آنها ازشمال جیحون‌درجنوب تارودسندراهتصرف‌شدندودرنتیجه این بلادراساس‌حکومت خودرا محکم و پایدارساخته، بالاخره آنها بجای **اسکندر** کبیر قرارگرفتند.

زیاد از کوفه و بصره توسط پسرهای خود در ایران حکومت مینمود. ایالت خراسان که آنوقت جزء سلطنت اسلامی بود مشرق آن از سمت لوت تا سرحدات

هندوستان به چهار حوزه یا ناحیهٔ بزرگ تقسیم و مرکز آنها عبارت بود از نیشابور، مرو، هرات و بلخ که هر یك بیك حوزه تخصیص داشت، از میان مراکز نامبرده فقط نیشابور بوده است که در مرز ایران کنونی واقع شده بود. در همین عصر قبائل و طوائف عرب برای سکونت به نواحی خراسان ریختند. اگرچه حملهٔ مغول و تاتار تمام آنها را از هم متفرق ساخت معذلك تا اینوقت علائم و آثارشان باقی میباشد. من در مسافرت‌های خودم در ایران مکرر از میان دستجات کوچکی از عشیره های عرب عبور کرده ام ویك رژیمان یافوجی که معروف به «عرب وعجم» میباشد هنوز اثرآن در بخش شاهرود وجود دارد.

موفقیت های شایان و شکست معاویه

معاویه محققاً در عداد یکی از خلفای بزرگ بشمار میآید. او اولا دمشق پایتخت خود را یکی از پایتخت های مجلل و با شکوه دنیا قرار داده و هیچوقت هم بواسطهٔ عقل و تدبیری که داشت بسلطه واقتدار او در آنجا لطمه‌ای که اساسی باشد وارد نیامد وکسی نتوانست آنجا را معرض حمله ویا مورد تهدید قرار دهد. همچنین درحدودهند که شرح آن در بالا سمت ذکر یافت فتوحاتی نصیب او گردید. فقط میدان جنگ اسلامبول بودکه پس از مجاهدت وکوشش زیاد شکستی فاحش دید. آری بواسطهٔ اختراع آتش یونان مسلمانان در یکموقع علاوه برشکستی که درخشکی به آنها رسید در دریا هم مغلوب کشتی‌های یونانی شدند. لذا **معاویه** مجبور بصلح شده اماکنی که درتصرف مسلمانها بود قبول کرد تمام آنها را تخلیه کرده و تاوان جنگ و باج هم تأدیه نماید. مطلب قابل ملاحظه‌این است که باوجود این شکست فاحش که در غرب به مسلمین رسید در مشرق تزلزلی باقتدارات خلیفه روی نداد.

ولایتعهد یزید در ٥٦ هجری (٦٧٦) وخلافت او ٦١ هجری (٦٨٠)

معاویه وقتیکه نفوذ و اقتدارش باوج کمال رسید درصدد برآمد که **یزید** پسر بزرك خودرا جانشین خویش نماید، هرچندمردم شام و کوفه باین امر تن در داده و این بدعت را قبول نمودند، اما ازاهل مکه و مدینه صدا بلند شده بنای مخالفت را گذاشتند

لیکن مرکز خلافت آنوقت دمشق بود و خلیفه که باسر نیزه مردم را مجبور میساخت با یزید بیعت کنند ابداً باین اعتراضات حتی اعتراضات اهل مکهٔ معظمه اعتنا نمی‌نمود ، احساسات مخالفت آمیزی که از مردم راجع به ولایتعهد یزید ابـراز میشد از جمله مسعودی آنرا در دو قطعهٔ زیر چنین مینماید :

خشینا الغیظ حتی اوشربنا دماء بنی امیـة ماروینا

لقد ضاعت رعتیکم و انتم تصیدون الارانب غافلینا .

معاویه که حسن انتظامات کشوری او شایان تمجید است در سال ۶۱ هجری (۶۹۰) در گذشت ، **یزید** پسرش ازدختر یك شیخ بدوی برسریر خلافت نشست ، اگر چه سلطنتش مانند این بود که بهارث بوی رسیده باشد و معذالك دورهٔ خـلافت او به آرامی نگذشت . بلکه دچار زحمت و مشکلات گردید . او چنانکه از ابیات فوق معلوم گردید بشکار خیلی مایل بود و ازاین جهت خیلی کم میتوانست بامور مملکت بپردازد ، با این صورت چندان خود را برای سلطنت نالایق معرفی ننمود . راجع بواقعهٔ اسفناك کربلا که بگردن او بار ونامش از آنجا ملوث شده است معلوم نیست که تمام مسئولیت آن متوجه شخص او باشد .

طغیان ابن زبیر ۶۱ هجری (۶۸۰)

چنانکه **معاویه** پیش بینی کرده بود **ابن زبیر** خود را یـکی از رقبای خطرناك ثابت نمود . او **حسین بن علی** را به صحرای کربلا (جلوی مرگ) فرستاد . پس از شهادت آن حضرت توبیخ و ملامتی که از ارتکاب این عمل متوجه **یزید** گردیدا و از موقع استفاده نموده جماعتی را دور خود جمع کرد و یك دفعه علم مخالفت برافراشت. این مرد تـا مدتی **یزید** را اغفال نموده و چنین وانمود میکرد که در خط مخالفت نیست . **یزید** هم برای دفع او طبعاً حاضر نمی‌شد اقدام اساسی کند ، مگر در آخر یعنی در ۶۳ هجری (۶۸۲) ناچار گردید لشکری بمدینه اعزام دارد . لشکر مزبور سربازان **ابن زبیر** راشکست داده و بعد مدت سه روز بغـارت ایـن شهر پیغمبر پرداخت ، سپس بمکه حمله برده و در یك محاصره که مدت آن دو ماه دوام نمود کعبه را آتش زدند . در اثنای ایـن وقـایع

مهم وحشتناک خبر رسید که **یزید** درگذشت. لشکر پس از انتشار این خبر **ابن زبیر** را درحالتیکه این شهر مقدس را کاملا درتصرف داشت بحال خود گذاشته متفرق گردید.

جنگ بخارا

در این هنگام که وقایع مهمه‌ای که ما آنها را خاطر نشان نمودیم در مرکز عالم اسلام رخ میداد آشوب و اغتشاش، فتنه و فساد و بالاخره کشمکش و نزاع داخلی در نقاط دوردست شرق با بسط و توسعه جریان داشت. **یزید** در جلوس خود بخلافت **سلم بن زیاد** را بحکومت خراسان فرستاد. او وقتیکه خبر دادند که ملکهٔ بخارا بکمك خاقان ترك علم طغیان بر افراشته است فوراً با سر لشکرش **مهلب** که علاقهٔ خاصی بخراسان داشت برای فرونشاندن آتش انقلاب وطغیان بطرف بخارا حرکت کرد. **سلم** این لشکر متحد را شکست داده ملکهٔ بخارا را مجبور بصلح ساخت و بالاخره با جلال و جبروت بمرو بازگشت.

جنك قبائلی بدوی های شمالی و جنوبی ٦٦ - ٦٥ هجری (٦٨٥-٦٦٦)

قسمت شرق و بیشتر ناحیهٔ خراسان چندین سال در آتش نزاع و جنك داخلی که بین اعراب جنوبی و شمالی روی داد میسوخته است. جنگ نامبرده مدت یك سال بدون وقفه جریان داشت، بالاخره اعراب مُضر یا عربهای جنوب در هرات بعداز کشتن هشت هزار نفر از دشمن فاتح در آمدند. بعلاوه جنگ های دیگری هم روی داده و نفوس خیلی زیادی کشته شدند که منشاء آن جز رقابت های شخصی و یا خصومات و مناقشات داخلی چیز دیگری نبوده است، چنانکه همین رقابت های خطرناك تمام آن بهره‌مندی ها و ترقیات را برباد داده و آنها را بهمان حالت سابقه که تا کنون باقی هستند بر گردانید.

نزاع و اختلاف بر سر خلافت ٦١-٧٣ هجری (٦٨٠-٦٩٢)

پس از مرگ **یزید** زمام خلافت بدست جوان ضعیفی افتاد که پس از ماهی چند درگذشت. سپس **مروان** یکی ازخویشان **یزید** خلیفه گردید. او هم یك سال بیشتر دوام ننمود و پس ازاو پسرش **عبدالملك** خلیفه شد و چند سال هم خلافت او طول کشید، در صورتیکه **ابن زبیر** در مقابل مدعی خلافت بود و مدینه و مکه و عراق وشرق را هم

در تصرف داشت. در همین اثناء **مختار** هم از طرف **محمد حنفیه** خروج کرده کوفه را قبضه نمود و آنجا را مرکز خود قرار داد، ولی در آخر بدست **مصعب** برادر **ابن‌زبیر** بقتل رسید. خود **مصعب** نیز در سال ۷۱ هجری (۶۹۰) از طرف **عبدالملك** شکست خورده و کشته شد.

ابن‌زبیر که اگر پس از مرگ **یزید** حیثیت و مقام خود را درست حفظ مینمود شاید خود مردم او را بخلافت انتخاب میکردند دوباره مورد حمله واقع شد و این بدست **حجاج بن یوسف** که یکی ازسرداران کافی ولایق **عبدالملك** بود بوقوع پیوست. این مرد که مجسمهٔ محبت بنی‌امیه بود در آغاز امر تهور غریبی از خود بروز داده مکه را که از مقامات مقدسه است بدون اینکه هیچ اهمیتی بآن بدهد محاصره نمود. درنتیجه جماعتی که دور **ابن‌زبیر** جمع بودند متفرق‌شدند. آخرالامرخود **ابن‌زبیر** پس از سیزده سال استقلال مانند یکنفر سرباز بقتل رسید. نامبرده یکی از رقبای خیلی زبردست خلافت بشمار میآمد، چنانکه پس از مرگ او خلافت **عبدالملك** در تمام ممالك اسلامی مسلم گردید.

قتل عام دشمنان حسین بن علی ۶۶ هجری (۶۸۵)

در سال ۶۵ هجری خوارج که مظالم و جنایات آنها ایران را بکلی متشنج ساخته بود در آخر نادم و پشیمان شده به خونخواهی **حسین**(ع) کمر همت بستند. لذا حرکت کرده‌ابتدابه زیارت قبرآنحضرت‌به‌کربلا رفتند. چشمشان که‌به‌قبر (شریف) افتاد بی‌تاب شده فغان و زاری به آسمان رسانیدند. بعد از آنجا حرکت کرده بشام حمله‌ور شدند. لیکن از لشکر شام شکست دیده بکوفه برگشتند. در سال بعد جنگ‌های هولناك وخونینی در کوفه روی داد که آن منتهی بقتل عام قتلهٔ **حسین** گردید. البته‌این انتقام و خونخواهی خیلی بجا بوده است و عُقده ازدل ایرانیها ربود. اهالی **ایران** چقدر خوشوقت شدند که **عمرسعد** و **شمر** و سایر اعادی از اهل کوفه به شدید ترین عذاب معدوم گردیدند. چون **مختار** مردم این شهر را می شناخت و از آنها کاملا واقف بود توانست همه را بدست آورده کیفر بدهد و فقط معدودی جان در بردند. **مختار** سر

عمر سعد و پسرش **حفص** را نزد **محمد حنفیه** فرستاد و معلوم میشود که در این توطئه (خروج **مختار**) دست او کاملا داخل بوده است .

خروج ازارقه

در سال ٧٤ هجری (٦٩٣) طایفه ای از خوارج معروف به ازارقه بکوفه حمله بردند. چون اعراب از جنك با این طایفه احتراز مینمودند لذا **حجاج** برای دفع آنها نامزد گردید، او ناگهان وارد کوفه شده درحالیکه نقاب بر چهره داشت و با همین حال یکسره بمسجد رفت و خطبهٔ غرائی انشاد نمود. هنگامی هم ازچهره نقاب را برداشت که از نامش سئوال کردند. بالجمله او در این خطبه که مضمون آن تحت عنوان این فصل نقل شده مردم را شدیدا تهدید نمود (از جمله اظهار داشت « انی اقسم بالله لاجد احدا من عسکره بعد ثلاثه الا ضربت عنقه و انهبت داره») از این کلام خوف و هراس در اهالی تولید شده فورا بطرف معسکر وارد و هجوم برده و این بلیه را از خود دفع نمودند. باید دانست که این خوارج چندین دفعه کرمان بیچاره را مرکز قرار داده بکوفه حمله بردند، تا آنکه خود آنها بواسطهٔ تقسیم به شعب مختلفه ضعیف شده و بالاخره بدست **مهلب** یکی از سرداران رشید و لایق کار آنها خاتمه پیدا نمود. در پاداش همین خدمت نمایان هم حکومت خراسان بوی واگذار گردید.

خروج ابن اشعث ۸۰ هجری (٦٩٩)

چون یکی از سلاطین هندوستان معروف به رتبیل[1] در جریان محاربات ماوراء سیستان قوای مسلمین را در تنگههای نقاطی که حالیه افغانستان میگویند بطور فریب و خدعه محصور ساخته شکست فاحشی بدآنها وارد آورده بود لذا لشکر زیادی تحت فرماندهی **ابن اشعث** برای جبران و تلافی آن اعزام گردید، سردار نامبرده در نتیجه امر بواسطهٔ سلوك خصمانهٔ **حجاج** نسبت بوی درغضب شده علم طغیان برافراشت. لشکریان هم بوی همراه شده بعلاوه مردم هم از اطراف او را ترغیب کرده برای دفع **حجاج** بوی کمك نمودند. در نتیجه **حجاج** را شکست داده از بصره بشام راندند، ولی او در شام سپاهی جمع آوری

---

١ — Rutbil

نموده برگشت. **ابن اشعث** این دفعه شکست خورد و بطرف کرمان فرار نمود. او بالاخره بپادشاه کابل پناهنده شده و آن پادشاه برای خوشنود ساختن **حجاج** ویرا گرفته به گماشتگانش تسلیم نمود.

طغیان موسی بن خزیم

حالت هرج و مرجی که در خراسان حکمفرما بود و نیز وضع آشفتهٔ حکومت عرب شرح وقایع تاریخی را که از روی مقیاس صحیح بهم مربوط و مفهوم باشند تقریباً نا ممکن ساخته است و تنها بواسطهٔ طغیان **موسی بن خزیم** و حالات او میتوان آن وقایع را شرح و توضیح داد. **ابن خزیم** در نتیجهٔ فتنه و فساد ملوك‌الطوایفی بسمرقند پناهنده شد. پس از کوششهای زیاد ولایت ترمذ را بتصرف خود در آورده و مدت پانزده سال در آنجا حکومت کرد. در آخر مورد حملهٔ لشکر زیادی شده مقتول گردید.

مرگ و خصائل عبدالملك

خلافت **عبدالملك** اگر چه مواجه با یك سلسله انقلاب و آشوب بود اما باید دانست که سلطنت بنی امیه در عصر او باوج کمال رسید. او حدود ممالك اسلامی را در مغرب به تمام شمال افریقا توسعه داد، با امپراطوری بیزانس اغلب به زد و خورد مشغول بود ولی بطور دفاع نه حمله و هجوم. در تمام پیش آمدها بهره‌مند بود و بدون تردید یکی از پادشاهان مقتدر محسوب است. او دارای عقل رزین و رای متین بود. اما این را هم نباید از نظر داد که قسمت عمدهٔ موفقیت او مرهون کفایت سرداری مثل **حجاج** بود که لایق‌ترین سردار **عبدالملك** بشمار میرفت. در خلافت **عبدالملك** تأسیس ضرابخانه شد و اعراب شروع به سکه زدن نمودند. دیوان محاسبات که تا آنوقت بزبان فارسی بود و در حقیقت لطمهٔ بزرگی بود که به نفوذ ملت عرب وارد میساخت او اول کسی است که آنرا از فارسی بعربی نقل نمود.

محاربات در آسیای مرکزی ۸۶-۹۶ هجری ۷۰۵-۷۱۴

قوای اسلام تحت خلافت **ولید** پسر و جانشین **عبدالملك** از سمت مشرق بر وسعت ممالك اسلامی افزودند. حملات آنها که تا آنوقت بیشتر بطور یورش و تاخت و تاز بود صورت کشورستانی

بخود گرفت . قتیبه[1] که این عملیات و فتوحات در آسیای مرکزی نتیجهٔ مستقیم قدرت و لیاقت اوست مرو را مرکز فرماندهی قرار داده و هر سال بطرفی حمله برده موفقیت و پیشرفت تازه‌ای حاصل می‌نمود . او یکوقت از سیحون میگذشت و وقت دیگر از جیحون و مقصودش در مرحلهٔ اول فتح بلخ و طخارستان و فرغانه بود، ازسقوط بیکند مرکز بازرگانی بخارا غنائم بیشماری بدست او آمد . در سال ۹۰ هجری (۷۰۹) وی شهر بخارا رابه تصرف درآورد . درسال‌بعدیك‌شورش عمومی تمام انرژی او را بخودمشغول داشت، ولی بزودی‌از این رهگذر فارغ‌شده توانست‌به‌روت‌بیل در سیستان‌حمله‌ورشود. درتاریخ ۹۳ هجری(۷۱۲)او با لشکر خود به خیوه‌مراجعت نمود . بعد از فتح نمایانی که در اینجانصیب او گردید شنید که سمرقندبدست شورشیان افتاده است . او با مردان کاری به‌سرعت هرچه تمامتر خود را بدانجا رسانیده وشهر را محاصره نمود ، پادشاه آنجا وقتیکه از ورود ماشین آلات جنگی باخبر شد خود را باخته حاضر بصلح گردید بدین شرط که مبلغ هنگفتی برسم خراج به پردازد ، بعلاوه عده‌ای هم سوار بدهد . این فاتح عرب اجازت یافته وارد شهر سمرقند گردید . لیکن بقراردادی که بسته بود عمل نکرده آتشکده آنجا را حکم کرد سوزانیدند و بجای آن معبدی بنا نمودند ، بالاخره شهرکاملا بتصرف مسلمین در آمد. قتیبه در دوسال اخیر ده سالی که پر ازآشوب و انقلاب بود خود را بکاشغر رسانید ، در این میدان جنگ حکایت غریبی نقل شده که خلاصهٔ آن بشرح زیر است : سردار عرب قسم یاد کرد که خاك چین را بتصرف بیاورد، ولی پادشاه آنجا(احتمال دارد همان فرماندار سرحدی باشد) وقتیکه شنید یك بار خاك برای قدم زدن برروی آن با یك کیسه پول برسم خراج و چهار نفر از جوانان منسوب بخاندان سلطنت را که در آنها مهر خود را منقوش ساخته بودنزد قتیبه فرستاد و بدین وسیله اورا ازپابندی سوگندی که خورده بود رهائی بخشید . این قصه‌دارای حقیقت بسیار جالب و جاذبی است .

---

۱ ـ شرح جنگهای قتیبه در کتاب «قلب‌آسیا» مفصل ومشروح ذکر شده است (مؤلف) .

پیشرفت بطرف رود سند
۹۶-۸۹ هجری
۷۱۴-۷۰۷

در زمان سلطنت **ولید** مجاهدین اسلام بفرماندهی **محمد بن قاسم** از راه مکران به‌سند هجوم بردند. افسر نامبرده اول مسلمانی است که پرچم اسلام را در هند برافراشته‌است. او ملتان را گرفت و غنائمی که در این حمله بدست آورد به یکصدو بیست میلیون تخمین شده است. ولی مرگ **ولید** که در این اوان اتفاق افتاد فتوحات این سردار را خاتمه داده نتوانست قدمی جلوتر برود، لیکن سکونت مسلمین در سند استقرار یافت و هنود تا وقتیکه جزیه یا مالیات مقرره را می پرداختند در پرستش اصنام آزاد بودند و مانع ورادعی در این باب از طرف مسلمانان نبود، در صورتیکه این عمل از مسلمین مخالفت با دستور پیغمبر بوده است.

موفقیت های شایان ولید
۹۶-۸۶ هجری
۷۱۴-۷۰۵

در خلافت کوتاه **ولید** نفوذ و اقتدار دولت اسلام به‌اوج کمال رسیده و آخرین درجهٔ شکوه و جلال را پیدا نمود، چنانچه بخواهیم شاهد مثالی برای آن بیاوریم میگوئیم که **عبدالملك** را با **قباد** و **ولید** را با **نوشیروان** باید در ردیف هم قرار داد. لشکر فاتح **ولید** از یك طرف فتوحات خود را تا رود سند و سرحدات چین توسعه داد و از طرف دیگر در سمت غرب به‌فتح اسپانیا نائل آمده که یك فتح بسیار درخشان و اساسی بوده‌است. باید دانست که قسمت اعظم این موفقیت و پیشرفت‌های حاصله ناشی از شخصیت خلیفه بوده که از سرحد چین تا دریای مدیترانه فرمان او نافذ و حرفش قانونیت داشته است.

شرحی که از منابع چینی هارسیده‌حاکی است که بین ۷۱۳ و ۷۵۵ میلادی ده هیئت اعزامی که یکی از آنها ظاهرا از طرف خود **ولید** بود از ایران به‌چین فرستاده شده و مورد پذیرائی آن کشور آسمانی واقع گردیدند، مخصوصا مینویسند از جمله هدایائی که به‌آنهاداده شد یکی قلاب دوزی های «موی آتش» بوده که محتمل است مراد از آن همان پنبهٔ کوهی باشد.

محاربات یزید در گرگان و طبرستان ۹۸ هجری (۷۱۶)

وقتیکه **سلیمان** بر تخت نشست **قتیبه** حاکم خراسان بنای طغیان را گذاشت و بالاخره بقتل رسید. پس از قتل او **یزید بن مهلب** از طرف **سلیمان** به حکومت خراسان منصوب گردید. اوچون خاطرش ازضبط و ربط امور آن ناحیه فراغت یافت باسپاه جراری به جرجان که در قدیم به هیرکانیا معروف بود روی نهاد. جرجان اگر چه در جادهٔ بزرگ بین عراق و آسیای مرکزی واقع شده معذلك محل مزبور با طبرستان که مجاور آن بود تا آنوقت بحال استقلال باقی مانده بود. **یزید** دهستان را تسخیر کرد، اهالی جرجان راه فرار پیش گرفتند و **یزید** آنها را تعاقب نمود. گریختگان به جبال البرز پناهنده شده و بالاخره مجبور به تسلیم گردیدند. پس از قتل عدهٔ زیادی از اسرا و تاراج اموال مردم به طبرستان که آنرا امروز مازندران می‌نامند حمله‌ور گردید. او دربدو امر پیشرفت حاصل نموده ساری رابتصرف در آورد، ولی در یکی از جنگهائی که در این میانه روی داد مسلمین دشمن را تعاقب نموده و بیك دره‌ای که دشمن در کمین بود رسیدند و لذا محصور شده تلفات زیادی بآنها وارد آمد. آخرالامر **یزید** با سیصد هزار دینار سلامتی خود را خریده و سالما بطرف جرجان برگشت که آنوقت اهالی شورش کرده بودند. او مرزبان آن ملك را در یك قلعه‌ای که در بالای کوهی واقع بود محاصره نمود. احتمال دارد که این همان قلعه ماران[1] باشد که ما قبلا در بیان پایتخت پارتیها آنرا مذکور داشتیم. نظر باستحکام قلعه و اینکه یك راه بیشتر نداشت محاصرهٔ آن هفت ماه طول کشید. در آخر **یزید** بر اهل قلعه غالب آمده زنان و فرزندان آنها را اسیر و مردانشان را با مرزبان بقتل رسانید. ولی مانند **خالد** (که ذکر آن رفت) سوگند هولناکی که خورده بود که آسیاب را از خون مرده آنجا بکار اندازد و از آرد آن نان ترتیب داده تناول کند حال موفق گردید که برطبق آن عمل نماید. چنانکه درتعقیب اجرای قسم مزبور هزارها مردم بیچاره که بعزم شهر از راه عبور مینمودند شکار شده و مانند گوسفند ذبح گردیدند.

---

۱ — Maran.

دومین کوشش برای فتح قسطنطنیه ۹۹ هجری (۷۱۷)

از تاریخ شکست مسلمانان در جنگ اولی پایتخت امپراطوری بیزانس چهل سال‌نگذشته بود که **سلیمان** بقصد تسخیر این کشور از تمام جوانب و اطراف لشگری را که برای انجام این مقصد کافی میدانست جمع نمود. او اساس‌این جنگ را بجای حمله بیشتر بر دفاع و محاصره دشمن قرارداد. در اینجا از انبار های بزرگ خواربار که برای لشکر تهیه شده بود باید ممنون بود (والااین جنگ را ممکن نبود زیاد ادامه بدهند)، لیکن آتش یونان و نیز زمستان خیلی سخت بالاخره مسلمانان را مجبور ساخت که از محاصره دست بکشند و همچنین کشتیهای جنگی ایشان در آخر شکست دیده از هم پاشیده شدند. باید دانست این‌دوشکستی که مسلمانان درپای دیوار قسطنطنیه خوردند خدمت آن بعالم مسیحیت بمراتب بیشتر از فتح نمایانی بودکه نصیب **شارل مارتل** گردیدو بعقیدهٔ من آنهمه اهمیتی که در تاریخ بآن داده شده محمول است برمبالغه و ابداً قابل مقایسه با شکست فوق‌الذکر نیست.

خراسان تحت خلافت عمر دوم (عمر بن عبدالعزیز) ۹۹–۱۰۱ هجری (۷۱۷–۷۲۰)

سلیمان مدت سه سال‌خلافت‌نمود وبعداز او **عمربن‌عبدالعزیز** که از زهاد عصر خود بود بر سریر خلافت نشست. ازجمله اقدامات او یکی موقوف داشتن سب **علی بن‌ابیطالب(ع)** بود که موجب لوث و عصیان دائم‌اعقاب مسلمانانی شده بود که بدیانت و تقوی و پاکدامنی موصوف بودند. **عمر** اهل خراسان را زیاد مورد توجه قرار داده غدقن سخت نمود که از طرف کارمندان و امنای مالیه‌به آنها تعدی نشود. اگر چه آنوقت بسیاری بدین اسلام داخل‌شده‌بودند. او مخصوصا وکلاو نمایندگان کسانی را که بآنان ظلم و تعدی شده بود احضار کرده و خود شخصا بنای رسیدگی را گذاشته به‌عزل فرمانداران فرمان داد ونوشت که با تمام‌افرادمسلمین باید مطابق اصول مساوات عمل شود. ایرانیانی که بدیانت زردشتی باقی بودند با کمال عدل و انصاف با آنها عمل نمود و از خراب کردن آتشکده‌ها جدا جلوگیری نمود؛ اگر چه برای ساختن هرمان تازه (ساختمان مذهبی‌جدید) اجازت نداشتند.

خلافت یزید دوم ۱۰۱-۱۰۵ هجری (۷۲۰-۷۲۴)

پس از **عمر بن عبدالعزیز یزید** دوم[1] پسر **عبدالملک** خلیفه شد. او در ابتدای خلافت مواجه با شورشی گردید که بدست **یزید بن مهلب** همنام وی بپا شده بود و ناچار گردید که اول این آتش را فرو نشاند. **ابن مهلب** عراق را قبضه کرده و کارش بدرجه ای بالا گرفت که در فارس و کرمان و سایر مراکز ایران فرمانداران به‌نام او حکومت مینمودند. خلیفه برادرش **مسلمه** را سردار لشکر شام نموده بدفع **یزید** مأمور ساخت. درنتیجه **یزید** که سرکردهٔ انقلاب و شورش بود بقتل رسید. برادر های او که بطرف کرمان فرار کرده بودند دستگیر شده کشته شدند. عیالات آنها را اسیر و در بازار بفروش رسانیدند. **مسلمه** در پاداش این خدمت بزرگ بحکومت عراق و خراسان منصوب گردید. او حکومت خراسان را به ناپسری خود **سعید** که یك آدم ملایم و نرمی بود وا گذار کرده در حقیقت او راحافظ و نگهبان یك سرحد باین معظمی قرار داد. با وجود لشکر اعزامی **مسلمه** ایلات وصحرانشین های خجند و فرغانه عموما شورش کردند. اهالی سغد که ثابت ماندند قبل از رسیدن کمك صدمات زیادی دیدند. نظر به تخلف از عهدی که بسته بودند لشکر پس از ورود بآنها حمله برده جنگ و حملات غیر قاطعی بوقوع پیوست. بطور کلی باید گفت که در سلطنت **یزید** علائم انحطاط و زوال دولت بنی‌امیه نمودار گردید.

تبلیغ عباسیان

تقریباً دراین‌زمان‌بودکه **محمد** نوهٔ بزرگ **عباس** عموی پیغمبر به‌بهانهٔ اینکه‌از نسل **هاشم** شعبه‌ای ازقریش است بنای‌پیشرفت را گذاشت. او برای جلب رضایت فرقهٔ شیعه مدعی شد که خلافت حق اولاد **علی** بود ولی ایشان چون از حق خود دست بردار شدندلذا این حق به‌اولاد عباس تخصیص پیدا نموده است. او مدتی فراری و در ریگستان فلسطین متواری بود تا اینکه خود را براه کاروان‌رو رسانیده و بالاخره از مکه وارد شام گردید. در اینجا مرکزی‌بدست

۱- اول مسافر انگلیسی که بمشرق سفرکرده واز طرف این خلیفه پرسش‌هائی از اوبعمل آمده شرحی‌درفصل ۵۲ ذکر شده‌است. «مؤلف»

آورده مشغول و سرگرم بلیغ گردید. اخیراً عده‌ای از طرف او بخراسان آمده و آن سرزمین را برای تبلیغ مستعدوقابل استفاده یافتند. مخصوصاً درمیان ایرانیانی که‌جزو موالی یعنی بندگان بشمار آمده و جدیداً داخل اسلام شده بودند، پس از چندی گماشتگان **محمد** بقتل رسیدند، لیکن تخمی که ریخته بودند بتدریج بار آور شده و پیروان زیادی‌در ایران و عراق گرد آمدند.

خروج زید بن حسین ۱۲۲ هجری (۷۴۰)

خروج **زید** و مجاهداتی که او برای پیشرفت مقصود خویش نمود در حقیقت تقویت بزرگی بود ازحزب عباسی‌ها. بهر حال اهل عراق روی عادت دیرینهٔ خودعهدو پیمانی راکه بااوبسته بودند به پایان‌نرسانیده وی راپس از خروج تنها گذاشتند، ولی او هم‌با کمال مردانگی با دشمن نبردکرده تا آنکه مقتول گردید. هرچند بواسطهٔ قتل او فرقهٔ شیعه در مقصودی که داشتند عقب افتاده و شکست فاحشی بآنها رسید، ولی از طرف دیگر باید تصدیق نمود که این حادثه سبب گردید که مردم در انهدام خاندان بنی‌امیه‌و تقویت ازعباسیان بیشتر باهم اتفاق کنند.

خلافت‌هشام ۱۰۵-۱۲۵ هجری (۷۲۴-۷۴۳) و جنگ تور[۱] ۷۳۲ میلادی

در تمام مدت خلافت**هشام** که نسبتاً طولانی‌بود سلطنت‌بنی‌امیه در تنزل و انحطاط بوده است. خوانندگان میدانند که وقایعی را که ما تا اینجا بطور اختصار ذکر نمودیم تمام آن مستقیماً مربوط به ایران بوده است، ولی این را نبایداز نظر انداخت که در زمان خلافت **هشام** مسلمانان به‌کشور فرانسه حمله بردند. این واقعه درسال ۷۳۲ میلادی بوقوع پیوست که درست یك قرن‌از رحلت بانی اسلام گذشته بود. دراین جنگ فتحی که نصیب **شارل‌مارتل** گردید مورخین اروپا آب و تاب زیادی بآن‌داده‌و فوق‌العاده آنرا اهمیت‌داده‌اند، در صورتیکه ممکن است بگوئیم که مطمح نظرمسلمانان در این جنگ بیشتر قتل و غارت بود نه‌فتح دائمی.

---

۱ - Tours.

خلفای اخیر سلسلهٔ بنی‌امیه چندان قابل ذکر نمیباشند. **ولید** که در فسق و فجور مستغرق بود بدست پسرعم خود بقتل رسید. خود قاتل هم بعد از چند ماهی کشته شد، تمام کشور های اسلامی آنوقت بحال هرج و مرج افتاده و درهمین حالت **ابراهیم** جانشین **محمد** باقدم سریعی ادعای عباسیها را تعقیب نموده و بنای پیشرفت را گذاشت.

ولید دوم و یزید سوم ۱۲۵ـ۱۲۶ هجری (۷۴۴-۷۴۳)

در مدت خلافت **مروان** دوم جانشین **یزید** سوم شورش و انقلاب زیادی در شام روی داد که در فرو نشاندن آن و سرکوبی شورش طلبان قساوت کاریها و جنایاتی که آنوقت یك امر عادی شمرده میشد بوقوع پیوست. مهمتر از همه طغیان **عبدالله بن معاویه** از اولاد **جعفر** برادر **علی بن ابیطالب** بوده است. توضیح اینکه پس از جلوس **مروان** بر سریر خلافت اهل کوفه با **ابن معاویه** بیعت نموده و در آخر ویرا تنها گذاشتند. او فراراً به‌مدینه آمد وعدهٔ کثیری در آنجا زیر لوای وی جمع شدند. او با این قوه و کمك خوارج اخیراً اصطخر را مرکز خویش قرار داده و فرمانداران او در اصفهان و ری و قم حکومت میکردند. در سال ۱۲۹ هجری (۷۴۷) از لشکر شام شکست خورده و مانند سایر مدعیان خلافت درهنگام شکست بطرف خراسان فرار کرد. **عبدالرحمن بن مسلم** مشهور به **ابومسلم** آنوقت در مرو مقیم بود. در ظاهر مردم را به‌بنی هاشم دعوت میکرد، ولی درواقع ناشر افکار عباسیان بود و از آنها ترویج مینمود. **ابن معاویه** نه آنکه در بارهٔ او بر خلاف انتظار هیچ نوع کمك و همراهی بعمل نیامد بلکه بدست حکومت هرات که تحت نفوذ **ابومسلم** بود بقتل رسید.

خروج عبدالله معاویه ۱۲۶ـ۱۲۹ هجری (۷۴۷-۷۴۴)

انحطاط وضعیت حکومت مرکزی باعث شد که اعراب در همه جا به‌نزاع و جنگ داخلی مشغول گردیده و سطوت و هیمنهٔ خود را بدینوسیله از دست دادند. نظیر اسپانیا درأقصای غرب، افریقا، سوریه وعراق درتمام این اماکن و بلاد نفوذ خلیفه تقریبا بصفر رسید. ونیز در خراسان، **نصر** فرماندار آنجا که از حکمرانان مقتدر شمرده میشد

بر افراشته شدن پرچم سیاه عباسیان در خراسان ۱۲۹ هجری (۷۴۷)

و در شکست و دستگیری **قرسول**[1] خاقان لیاقت و کفایت نظامی خود را کاملا به ثبوت رسانیده بود معذلک طائفه‌ای از یمنی‌ها بر علیه او برخاسته و نزاع و جنگ طولانی بین اعراب یمنی و مضر همانطور که خراسان را متزلزل ساخت اندلس را هم تکان داد. غرض در یك چنین عصر پر از انقلاب و آشوبی **ابومسلم** موقع را مغتنم دانسته پرچم سیاه عباسیان را که این آیه قرآن «اُذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا» در آن نقش بود به اهتزاز در آورد.

این شخص نامی که خاندان بنی‌امیه را منقرض ساخته و بنی عباس را بجای آنها روی کار آورد ابتدا غلامی بود که **محمد** که در رأس خاندان عباسی قرارداشت ویرا در بازار مکه خریده بود. او بر اثر ابراز لیاقت و هنر و کار دانی محل و ثوق و مورد اعتماد واقع شده دائما بین جنوب فلسطین و خراسان میهن خویش در مسافرت و حرکت بود. از جمله انتشارات و تبلیغات او یکی این بود که میگفت «من مظهر خدای بی همتا میباشم» این دعوی در آنوقت مورد قبول عامه واقع گردید. در پایان امر او شروع بجنگ نمود و دسته بندیها و سازش هائی که از مدتی بطورخیلی عاقلانه جریان داشت منتهی باینجا گردید که مرو و هرات را قبضه نمود، **نصر** در یکی از گزارش های خود به‌خلیفه مینویسد که دویست هزار نفر با **ابومسلم** بیعت کرده و بقید قسم قول وفاداری داده‌اند، در نتیجه از او برای جلوگیری از این انقلاب دائم‌التزاید در ضمن اشعار زیر تقاضای کمك مینماید.

اری بین الرماد و میض نار	واخشی ان یکون له ضرام
و ان النار بالعودین تذکی	وان الحرب مبدء ها کلام
فقلت من التعجب لیت شعری	أ ایقاظ بنی امیة ام نیام

مروان برای اعزام سپاه جدیت نمود، در این اثناء او **ابراهیم** را که از آنوقت ببعد از این صحن نمایش ناپدید میباشد دستگیر کرد. لیکن برادرانش **ابوجعفر** و **ابوالعباس** فراراً بکوفه آمده و در آنجا خود را مخفی کرده محفوظ ماندند. **قحطبه**

---

۱ - Kursul

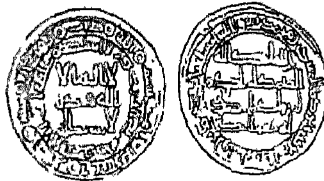
یکی از افسران کافی ولایق **ابومسلم** ، **نصر** را در دونقطه یکی نیشابور و دیگردرگرکان شکست داد و اورو بههزیمت نهاده از هر طرف برای خود پناهی میجست ، بالاخره از ری عبور کرده و قبل از ورود بههمدان در گذشت؛ لیکن **قحطبه** که **نصر** را درهنگام فرار تعاقب کرده بود وقتیکه بهری رسید با لشکر خلیفه مواجه گردید. این لشکر که از کرمان آمده بود از **قحطبه** شکست خورد و بالاخره نهاوند هم بتصرف **قحطبه** درآمد. سپس او از **ابن‌حبیه** که در جلولا بود بهیك سو شده یکسره وارد کوفه گردید.هرچند این سردارشام پیشدستی نمود ولی ضعف نشان دادهودر کربلا ماند و بالاخره این دو لشکر در نزدیکی شهر بهم تلاقی نمودند . **قحطبه** لشکر شام را شکست داد ولی خودش هم در این جا اسیر چنگال مرك گردید . **ابن‌قحطبه** که پس از پدر بسرداری لشکر منصوب شد کوفه رابتصرف درآوردو **ابوالعباس** که تا آنوقت مخفی وناپدیدبود ازخفا ظاهر گردید و همین سپاه فاتح پس از این ، خلافت او را اعلان کرده و با او بیعت نمودند .

جنك زاب بزرك ۱۳۲ هجری (۷۵۰)

هنگامیکه این کشمکش ادامه داشت نیروی دیگری که بتوسط **قحطبه** از نهاوندفرستاده‌شد لشکر **عبدالله‌بن‌مروان** را شکست داده قسمت علیای نهر فرات را بتصرف در آورد . **مروان** خلیفه که در حران توقف داشت ناچار قدم بمیدان کارزار نهاد ، اواز فرات عبورکرده با یکصدو بیست‌هزار مردان جنگی از سمت چپ روانه گردیدوبالاخره از پل زاب گذشته عازم شد که‌درمقابل **عبدالله** عموی **ابوالعباس** که‌فرمانده لشکربود جنگ را خاتمه دهد . او بـرای اینکه اعراب طمـع و حریص را به جنـگ تهییج کرده باشد به سران لشکر اظهار داشت من تمام خزائن و نقود خود را برای دادن انعام‌همراه آورده‌ام ، ولی دراین‌بیان سوء تفاهم‌شده قبائل‌چنین خیال کردندکه‌مقصودش فرار است . این بودکه خوف وهراس‌بر آنها مستولی‌گردیده یکدفعه روبهزیمت نهادندو از شدت اضطرابی که در آنها پیدا شده بود هزاران تن در میان رودخانهٔ بزرك افتاده غرق شدند . لشکر فاتح عباسیان در تعاقب آنها طرف موصل روانه شد **مروان** بدبخت بالاخره شکارشده وبقتل رسید و بامرگ وی خلافت‌خاندان بنی امیه انقراض‌پیدانمود.

حالت ایران تحت خلفای بنی امیه

ما در این فصل تاریخ ایران را از این حیث که جزءِ امپراطوری عرب بود تا جائیکه ممکن میشد بیان کردیم ، در یك دوره و عصری که استبدادو ظلم و جور عمومیت داشت و اشخاص ظالم و جور پیشه ای مانند **حجاج** از جانب خلیفه حکومت داشتند مسلم است که با ایرانیها خیلی بد سلوك میشده است . حتی حالت آنها در این عصر ابداً طرف مقایسه با زمان خلفای اولیهٔ اسلام نبوده که حامی عدل و داد و رافع ظلم و جوربوده اند . در اینجا باید دانست که اهل خراسان دز انقراض سلسلهٔ بنی‌امیه عامل خیلی مؤثر و قوی بوده اند . در میان مردم این سر زمین بوده است که نواب عباسیان توانستند صمیمی ترین و فداکارترین افراد را پیدا کنند . مخصوصاً در همین روز های مهم تماشائی می بینیم که برای خدمت بیك شخص اجنبی که ابداً ملاقات هم نشده است اشخاصی از اهل این قطعه دست از جان و مال خود کشیده و آخرین درجهٔ صمیمیت و فداکاری‌را در بارهٔ وی بروز دادند . حرارت و جوشی که در پیروان پرچم سیاه وجود داشت همان بود که در فوق اشاره شد ولذا بر سپاه شام غالب آمدند که حس و حرارتشان نسبت به خلیفه سلب شده و جز منافع شخصی یا نهایت عشیره ای منظور دیگری نداشتند وبنابراین مظفریت و پیشرفتی که برای‌اهل خراسان حاصل شد میتوان از حیثی آنرا جزو نهضت ملی شمردکه از ناحیهٔ مردم جفا دیده ناشی‌شده است . زیرا آنها باید حس کرده باشند که در تمام آن چیزهائیکه در تمدن و تهذیب لازم و ضروری است برارباباِن خود یعنی اعراب مزیت وبرتری دارند .



ابو مسلم

فصل چهل و نهم

تفوق ایرانی در آغاز دورهٔ عباسی

> تفوق ایرانیان براعراب یا ملت مغلوب بر غالب قبلاً از دیر زمانی در جریان بوده ومقدمات آن تهیه میشد و آن ، وقتی بحد کمال رسید که عباسیان که ظهور واعتلاء شان مرهون ایرانیانست بر سریر خلافت نشستند. این خلفا گردنکشان برعلیه اعراب ازعناصر بیگانه قرارداده و وثوق و اعتمادشان ... بیشتر ایرانیان محصوصاً اهل خراسان بوده است . لذا آنان را بخود جلب و با خود دوست ساختند .
>
> «دوزی ــ تاریخ اسلامی»

خاتمه یافتن وحدت مسلمان

سلسلهٔ بنی امیه وامپراطوری اسلام دو لفظی مترادف بوده اند و اما آن در بنی عباس درست نمی آید چه خلافت اخیرالذکر در اندلس هیچوقت و در افریقا از اول ولی بنوبت مورد تصدیق نبوده است و در ایران چنانکه در آتیه معلوم خواهد شد زمانیکه خلیفه ضعیف میشود سلسله‌های خود مختاری ظهور میکنند ، تا اینکه سیل بنیان کن هجوم تاتار به ایران سرازیر شده پس از صاف کردن آن کشور خاندان منحطهٔ عباسی را منقرض ساخته وبانقراض آن، خلافت را که قوهٔ معظمی بود خاتمه داد .

یك مطلب دیگر که تا جائیکه مربوط است بایران اهمیت خاصی را دارا میباشد این است کـه عباسیان موفقیت وکامیابی خودشان را بلشکریانی مدیونند که درخراسان

فراهم کردند. بدینجهت برای حفاظت و استقرار خاندان خود در مقابل عرب متکی بر آنها بوده‌اند. تنعم و خوشگذرانی اعراب که آنرا فتوحات و پیشرفت هـای فوق العادهٔ آنها آورد و رویه ای را که برای صیانت خود پیش گرفتند که آن بلاحرف بر ضرر امپراطوری اسلام بود سبب شد که قوهٔ جنگی آنها ضایع و فاسد گردید، درست مانند منچوها در ایام اخیره درچین و طریقه‌ای را که برای بر قـراری خود تعقیب نمودند. خاندان عباسی تا این درجه با اعراب دشمن بودند که دردستوریکه **ابراهیم** برادر **ابوالعباس** به **ابومسلم** میدهد میگوید «ملتفت باش که درخراسان حتی یکنفر که زبان او عربی است نباید باقی بماند بلکه باید کشته شود» راستی از یك عضوی از قبیلهٔ قریش چنین حکمی خیلی غریب است!.

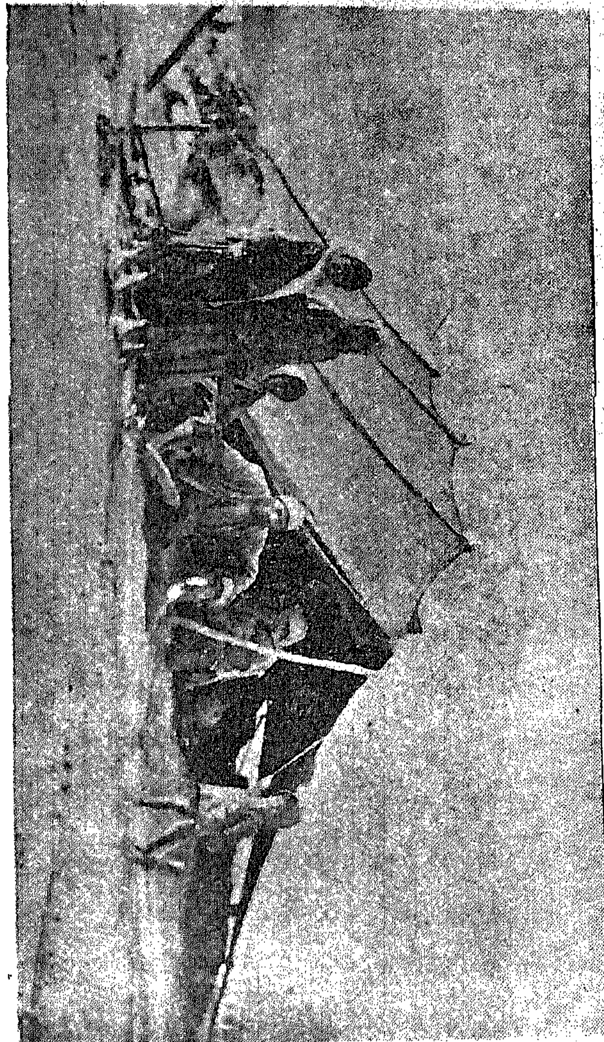
جلوس ابوالعباس بخلافت ۱۳۲ هجری (۷۴۹)

پس از فتحی که در نزدیکی کوفه نصیب **قحطبه** گردید **ابوسلمه** وکیل یا نمایندهٔ خاندان **هاشم** در خراسان، کوفه را تصرف نموده و تحت عنوان «وزیر آل محمد» مشغول حکمرانی گردید. دو برادر **ابراهیم** که تا آنوقت مخفی بودند بیرون آمدند. **عبدالله ابوالعباس** برادر کوچکتر بود لیکن ازطرف مادر شریف بوده‌است، بـالنتیجه ادعای او نسبت به ادعای **جعفر** که مادرش کنیز بود اساسی‌تر وخود بخلافت شایسته تر شناخته شد. دراینجا شاید انتظار داشته باشیم که اعلامیهٔ خلافت **ابوالعباس** صورت عمل گرفته و فوراً انتشار پیدا کند، ولی **ابوسلمه** آنرا بتأخیر می انداخت تا آنکه حامیان خاندان عباسی باو فشار آورده بالاخره **ابوالعباس** را بمسجد بردند. او بمنبر بالا رفته بر علیه بنی‌امیهٔ بدنام و غاصب حقوق پیغمبر شروع بسخن نمود. مینویسند که او در آخرخطبه در ضمن تهدید فریاد کرد «منم دست انتقام الهی ونام من **سفاح** یعنی خونریز است» او بهمین لقب هم در تاریخ مشهور شده است، در صورتیکه هنوز مسلم نیست که او این لقب را بـرای خود اختیار کرده باشد.

قتل عام بنی‌امیه

اینکه این خلیفه را **سفاح** نامیده‌اند بمناسبت عملیات هولناکی است که برعلیه اغلب افراد این خاندان منکوب بدست وی انجام

گرفت. او هریك از شعب این خاندان را از بیخ بر انداخته بکلی نابود ساخت. در فلسطین عموی خلیفه پایهٔ جور و جفا و غدر و دغا را بالا برد، باینمعنی پس از اعلام



۱۴ - چادر نشینان ایلات تیموری
(ساکنین شمال شرقی ایران از نسل تیمورلنگ)

عفو عمومی برای تحکیم و تشیید مبانی آن ضیافتی کرد که در آن هفتاد نفر از سران بنی‌امیه مدعو بودند. وقتیکه هر یك درجای خود قرار گرفتند و مجلس رسمیت پیدا نمود یکنفر شاعر از جای خود برخاسته شروع بذکر مطاعن و جور و ستم بنی امیه نمود

در این اثناء بیك اشاره تمام هفتاد نفر را در همان مجلس بقتل رسانیدند. بعد فرش روی هفتاد جسد مرده گسترده و خان های طعام روی آن چیده مشغول خوردن شدند.

یکنفر از این خاندان که ستارهٔ اقبالش روشن بود از این حادثهٔ هولناك جان دربرده واز هرطرف در تلاش مأمنی برآمد، تا آنکه او را برای حکومت اندلس دعوت کردند. او در آنجا شالودهٔ خلافت خاندان جدیدبنی امیه را ریخت وموفقیت شایان و پیشرفت نمایانی هم نصیب وی گردید.

خلافت ابوالعباس و مرك او ۱۳۶هجری (۷۵۴)

در تمام مدت خلافت **ابوالعباس** طغیان و شورش در همه جا حکمفرما بود و این گویا بواسطهٔ سفاکی و خونخواری او بود که در عراق و شام لوای طغیان وسرکشی بر افراشته شد. هنوز لشکر زیادی طرفدار خلافت بنی امیه وجود داشت. بصره نیز علم مخالفت برافراشته وبالشکر خراسان سردارهاشمی بمبارزه برخاست، مخصوصاً در اینجا برای تشریك مساعی نقشهٔ عاقلانه ای هم در کار بود که خاندان عباسی را تهدید مینمود، لیکن هیچیك آنطوریکه خیال میشد بوقوع نرسید. اولا **ابن هبیره** باآنکه لشکرش باندازه‌ای بود که میتوانست خلافت بنی امیه را درشام مستقر نگهدارد به واسط پناهنده شده واخیراً تسلیم گردید. مردان کاری وجنگ آزمودهٔ خراسان بصره را قبضه نمودند. اگرچه در خراسان و سایر نقاط شورش ها و انقلاباتی بوقوع پیوست لیکن قبلا در خلافت عباسی ها استحکامی پیدا شده بود که از این انقلابات خللی در ارکان آن راه نمی یافت.

قتل **ابوسلمه** گواه صادقی است برحق نشناسی و غدر این خلیفه. آری او این شخص را بمیهمانی دعوت کرده در ختم مجلس وقتیکه او تنها بمنزل میرفت بین راه ناگهان او رابقتل رسانیدند، پس ازاین واقعه چیزی نگذشت که **ابوالعباس** درگذشت. در مدت پنج سال خلافت او دامنهٔ کشتار و خونریزی، دغا و غدر، نقض عهد وپیمان، شکستن قسم، بیوفائی و حق ناشناسی وهزاران فجایع وشنایع دیگر بدرجه‌ای توسعه پیدا کرده بود که نظیر آنرا در تاریخ اسلام نمیتوان نشان داد.

ابو جعفر منصور ۱۳۶-۱۵۸ (۷۵۴-۷۷۵)

ابوجعفر پس از **سفاح** بر تخت نشست ولقب **منصور** را برگزید عموی خلیفه **عبدالله** که درجنگ با **مروان** پیروز گشت برعلیه وی قیام نموده و بنای طغیان را گذاشت. **منصور ابومسلم** را برای دفع او نامزد کرد، این مدعی در حال مأیوسی هفده هزار لشکر خراسان را که فهمیك نمیتواند به آنها اعتماد کند با کمال بیرحمی کشت. **ابومسلم** در آخر فتح نموده **عبدالله** را اسیر کرده و او را در بصره حبس نمود.

قتل ابومسلم ۱۳۷ هجری (۷۵۴)

درست همانطوریکه **ابو العباس ابوسلمه** را کشت **منصور** حق شناس هم به قتل **ابومسلم** مقتدر مصمم گشت. **ابومسلم** که از ندغا و عدر خلیفه بدگمان بود بـایکی از دوستان خود درتوقف ورفتنش نزد خلیفه مشورت کرده نظرش را پرسیددراین باب چیست. او درجواب چنین گفت «شیری طعمه‌اش را که خارهای زیادی در آن فرو رفته بود نمیتوانست حرکت دهد، یك آدم‌خوش باوری که‌این ناتوانی‌شیر را دید و آه وزاری ویرا شنید رقت نموده خود را بوی‌رسانید. بدست عاطفت آن‌خارها را بکشید وبیرون‌آورد. ولی شیر درمقابل این احسان او را دریده و طعمهٔ خودش ساخت. مجوزی هم که برای این عمل خود اظهار داشت این بود که تو آدمی هستی که درکارهائیکه مربوط به تو نیست دخـالت میکنی و اندیشهٔ آنست که به‌شیر دیگری هم‌کمك و همراهی کنی که مرا از این شکارگاه بیرون کنند». **ابومسلم** گفت «اگر شاخهٔ جوانی را که بدست خویش غرس نموده مراقبت‌نکند مردمی‌که از راه میگذرند آنرا ازبیخ خواهند کند». او بعد برگشته نزدخلیفه‌آمد،خلیفه پس‌از عتاب‌های زیاد خیلی‌سخت ویرادریده قطعه‌قطعه نمود ونهال عمر یك مرد نامی که کامیابی خاندان عباسی مرهون خدمات و زحمات او بوده است در اوائل سن سی و پنج اینطور از بیخ کنده شد. این گـویا سزای خون هزاران اشخاص مدعی و مخالفی بود که مخصوصاً بحکم او ریخته شده بود، ولی باید دانست که او چون تحت او امر اربابان‌خود بود از روی صمیمیت و حقیقت تزلزل ناپذیری این خدمات را بموقع اجراء میگذاشت، درهرصورت قتل او **ابوجعفر** را بدنام نموده

را به سیاهترین لکه‌های دغا وغدر و حق ناشناسی متهم و معروف ساخت.

نائره انقلاب در ایران ۱۳۸ هجری (۷۵٦) و ۱۴۱-۱۴۳ هجری. (۷۵۸-۷٦۰)

در سال یکصدوسی هشت هجری نائره انقلاب و شورش سرتاسر ایران رافرا گرفت. **سندباد** از جمله‌پیروان مذهب قدیم ایران پس ازواقعهٔ قتل **ابومسلم** جماعت زیادی‌را جمع نموده به‌مطالبهٔ خون **ابومسلم** صاحب خودبرخاست. او بمردم میگفت هنگامی که **ابوجعفر** خواست **ابومسلم** را بکشدوی اسم اعظم‌رابرزبان جاری کرده فوراً مرغی سفید شده به‌پرید و به‌بالا طیران نمود، **سندباد** تا مدت سه‌ماه از ری تا نیشابور را در تصرف داشت. القصه پس از کشته شدن شصت‌هزار نفراز پیروان او آتش این انقلاب خاموش گردید. مدت سه سال که از این قضیه گذشت عامل خراسان پرچم‌عصیان‌وطغیان برافراشت بالاخره بدست **ابن‌خزیمه** شکست‌خورد. نامبرده کسی است‌که **مهدی** پسر و جانشین تصادفی **منصور** با او مربوط ومتحد بوده است. انتخاب **مهدی** برای حکومت خراسان که بعد از این بعمل آمد دلیل قاطعی‌است‌که محل مزبوردارای‌اهمیتی‌بسزابوده است. **سپهبد**(۱) طبرستان هم‌که **سندباد** پس ازشکست و هزیمت بــاو پناهنده شده وکلیهٔ خزائن و اموال **ابومسلم** بــاو سپرده شده بودعلم مخالفت برافراشته قدم بمعرکهٔ جنگ گذاشت. بالنتیجه طبرستان نیز بتصرف اعراب در آمد. **سپهبد** بواسطه یأس و نومیدی خود رامسموم ساخت.

طایفهٔ راوندیان ۱۴۱ (هجری ۷۵۸)

در خلال احوال فرقهٔ عجیب و غریبی در ایران به ظهور رسید که‌قائل‌به‌تناسخ وحلول‌بودندوعقیده‌داشتند‌که خدا بطورموقت در خلیفه حلول کرده‌است. آنها ناگهان دراطراف قصر **منصور** جمع‌شده‌فریاد میکردندکه «این‌خانه‌خانهٔ‌خداوندماست، همان خداوندی‌که بما نان‌وآب عطا میکند» ملازمان‌خلیفه حسب‌الحکم‌باین جماعت حمله برده لیدر های آنهارا گرفته زندانی‌کردند. شورشیان ناگهان بمحبس هجوم برده رئیس‌زندان‌را تقریباً بقتل‌رسانیدند این طایفهٔ موسوم‌به را وندیه از اهل راوند اصفهان تا اوائل قرن دهم وجود داشتند.

---

۱ ـ رجوع شود بفصل ۴۳ کتاب حاضر.

طایفهٔ مزبور بطور عجیب سبب شدند که از آنوقت ببعد یك اسب زین کرده (اسب نوبت) در کوشك یا قصر خلافتی بجهت یك پیش آمد نا گهانی همیشه حاضر و آماده باشد.

خروج اولاد حسن بن علی ۱۴۴هجری (۷۶۱)

یك خطر خیلی سختی که بیش از شورش های ایران **منصور** را تهدید مینمود خطر قیام اهل بصره و مدینه برای استرداد حقوق آل علی بوده است ، نائرهٔ شورش و آشوب در این دو شهر پشت سر هم بنای اشتعال را گذاشت. **محمد** یکی از اولاد **حسن** درمدینه خروج کرد ، لیکن مردم او را تنها گذاشتند ، تا اینکه در جنگ شهید شد . سپس بـرادرش **ابراهیم** بصره را گرفته و بعد از آن جا به کوفه حرکت نمود، بالاخره او نیز درجنـگ شکست خورده بقتل رسید .

بناء شهر بغداد ۱۴۵هجری (۷۶۲)

منصور مؤسس و بنا کنندهٔ شهـر بغداد میباشد که آن تحت نظر **هارون الرشید** نوهٔ او رمان شرقی غیر قابل زوالـی را که زیب وزین صفحات نوربخش الف لیلة ولیله میباشد کاملا برای ما ذخیره نمود که آن امروز در دسترس عموم گذاشته شده است. مقصود اساسی و سیاستمدارانهٔ او در بناء این شهر جدید آن بود سپاهیانی که در قرب و جوار بصره و کوفه بودند و این نقاط لانه و آشیانهٔ فتنه و فساد شده بودند از این نواحی آنها را خارج سازد . این شهر بواسطهٔ موقعش که چند میل از بالای شهر قدیم مداین واقع شده و تأسیس وبناء دائمی دیوان در داخل حصار آن خیلی زود پایتخت امپراطوری عباسیان قرار گرفت ، برای سه دسته از لشکریان که یکی دستهٔ خراسان که محل اعتماد و نقطهٔ اتکاء **منصور** بود و دیگر دستجات مضر ویمانی برای هریك در ساحل شرقی دجله اردوگاهی جداگانه بنا نمودند.

قیام در هرات ، ۱۵۰ هجری (۷۶۷)

در سال های اخیر خلافت **منصور** نسبتاً سکون و آرامشی در کشور برقرار بود که نا گهان شخصی بنام **استادسیس** به ادعای نبوت در هرات قیام نمود ، او خراسان و سیستان را

بتصرف خود در آورد، ولی در آخر ابن خزیمه او را با کشتار خیلی زیاد شکست داد و شاید چیزیکه در این حادثه قابل اهمیت است اینکه خیزران دختر استاد یاغی بتوسط مهدی جزء حرم قرار گرفته و بعداً مادر هادی و هارون شد.

نفوذ ایرانیان در زمان خلافت منصور

نفوذ ایرانیها در مدت طولانی خلافت منصور روزانه در تزاید و ترقی بوده است. اولا وضع لباس درباریان ایرانی بود. مطالعهٔ ادب، طب، هیئت و نجوم تحت مراقبت و سرپرستی این خلیفه آغاز گردید. او اول کسی است که حکم کرد علوم و فلسفهٔ یونان را بعربی ترجمه نمایند. در بسیاری از چیزهای دیگر و تخم عصر طلائی اسلام را پاشید و برای آیندگان راه را صاف کرد. دیگر برای تنظیم امور کشوری چون نظامات و مقررات صحیحی که برطبق آن عمل شود در دربار خلافتی وجود نداشت لذا امر کرد اصول و نظاماتی را که سلاطین ساسانی برای تنظیم امور کشوری بکار میبردند همان‌ها را سرمشق قرار دهند و مطابق آن عمل کنند. منصب وزارت فوق همهٔ مناصب شمرده میشد. شخص وزیر در رأس همهٔ اعضاء و ملازمین دربار قرار میگرفت. باید دانست اول کسی‌که این لقب را (چنانکه قبلا ذکر شد) برای خود اختیار نمود ابوسلمه بوده است. او به‌قتل رسیده و جانشین بلافصل وزیر دیگر مسموم ساختند. رتق وفتق امور کشور بدست برامکه یا اولاد برمك جد اعلای برامکه بوده است. لقب برمك باید از کشیش بزرگ آتشکدهٔ مرکزی و یا از خانقاه و معبد بودا آمده باشد که‌در بلخ دائر بوده است. این خاندان زیاده‌از پنجاه سال (۷۵۲ ـ ۸۰۴ میلادی) حکومت داشتند. بواسطهٔ کفایت و کاردانی و نیز سرپرستی علم و ادب آنها بود که خلافت عباسیان باوج کمال رسید.

مهدی ۱۵۸-۱۶۹ هجری (۷۷۵-۷۸۵)

منصور در حیات خویش مهدی را جانشین خود تعیین نموده بود. او وقتیکه بر دبیر رفت عکس‌العمل حکومت قابل و درعین حال سخت و شدید و نیز تیرهٔ وی‌در مهدی و محاسن او ظهور پیدا نمود. در وصف او چنین گفته شده است: در حسن و زیبائی‌مانند ماه درخشان است، از حیث مطبوعی و خوشروئی بهار، در جرئت و شهامت به‌شیر، دربخشندگی

و فیض بخشی به‌دریای زخار مانند است».

ولی مقام او را باید گفت که فوق همهٔ اینهاست، چه این خلیفه اساس حکومت خود را روی عدل و داد قرار داده و پایهٔ سلطنت را بدرجه‌ای بس رفیع و منیع رسانید. او خطوط ارتباطیهٔ کشور را اصلاح نموده و آنرا بسی توسعه و ترقی داد. قلاع و استحکاماتی در مراکز مهمه ترتیب داد. قصبات و شهرها بنا نمود، شعر و ادب را ترویج نموده و شعرا را بسی تشویق میکرد. موسیقی و ادبیات را به‌پایهٔ بلندی رسانید. از طرف دیگر این را هم نباید نهفته گذاشت که مظالمی که از وزراء و سرداران او صادر شده مسئولیت آن دامن گیر شخص او میباشد. حقیقت امر این است که مهدی پیروان مانی را جداً تعقیب نموده حتی او برای اینکار یك ادارهٔ خاصی تشکیل داد.

پیغمبر برقع پوش خراسان ۱۵۸–۱۶۱ هجری (۷۷۴-۷۷۷)

حادثه‌ای که در اوایل خلافت مهدی بوقوع پیوست از حوادثی است که خوانندگان انگلیسی را به‌منظومهٔ «مور» آشنا میسازد. شرح قضیه بطور اجمال این است که مقنع معروف بحکیم برقعی در قریه‌ای موسوم به قارض واقع بین راه مشهد و هرات تولد یافته است. از جمله تعلیمات او یکی این بود که خدا در آدم و ابومسلم که اسمش هنوز بشدت و رد زبانها بود و نیز در خودش حلول[1] نموده است. او مدت چهار سال آسیای مرکزی را در تصرف داشت تا آنکه محصور شده و پس از آنکه از همه جا مأیوس گردید خود را در میان خمره یا حوضچهٔ تیزاب انداخته هلاك ساخت.

هادی ۱۶۹–۱۷۰ هجری (۷۸۵-۷۸۶)

فرزند لایق و محبوب مهدی، هارون بوده است که در سال ۱۵۶ در جنگ بسفور ابراز لیاقت نموده افتخاراتی برای خود تحصیل کرده بود. از اینرو او میخواست حق خلافت را از موسی معروف به هادی که بزرگتر بود سلب کرده به هارون واگذار کند، مگر هادی حاضر نشد که از حق خود صرف نظر کند. چنانچه بعد از فوت ناگهانی او زمام امور

۱- برون در جلد اول و فصل نهم کتاب خود هویت تمام این فرقه ها را بتفصیل ذکر نموده است و خوانندگان میتوانند با آنجا مراجعه کنند (مؤلف).

خلافت را **هادی** بدون هیچ معارضی بدست گرفت، معذلك خلافتش اهمیتی پیدا نکرد بعلاوه آن از یکسال هم بیشتر طول نکشید. بعد از مرگش **هارون الرشید** بر سریر خلافت جلوس نمود، همـان خلیفه‌ای که تحت خلافت او عصر ذهبی اسلام به‌وجود آمده است.

پایان جلد اول

چاپ رنگین

فهرست مندرجات

فصل پنجم

فصل ششم

فصل هفتم

فصل هشتم

آریانهای ایران- اصل و منشاء و روایات آنها ۱۲۵

فصل نهم

کیش مادیها و پارسیها ۱۳۳

فصل دهم

طلوع ماد و سقوط آشور ۱۴۹

فصل یازدهم

ماد و بابل و لیدیه ۱۶۴

فصل دوازدهم

عصر پهلوانی ایران

فصل سیزدهم

طلوع دولت پارس

فصل چهاردهم

اوج ترقی دولت ایران

فصل پانزدهم

فصل شانزدهم

فصل هفدهم

فصل هیجدهم

فصل نوزدهم

انحطاط دولت پارس ۲۹۳

فصل بیستم

طلوع دولت مقدونیه تحت سلطنت فیلیپ و اسکندر ۳۱۳

فصل بیست و یکم

جنگهای گرانك و ایسوس ۳۲۵

فصل بیست ودوم

خط سیر اسکندر کبیر تا مرك داریوش ۳٤۳

فصل بیست و سوم

فصل بیست و چهارم

فصل بیست و پنجم

فصل بیست و ششم

فصل بیست و هفتم

قیام پارتیها وظهور روم در آسیا ۴۰۹

فصل بیست و هشتم

توسعهٔ پارت و انحطاط خاندان سلوکی ۴۳۴

فصل بیست و نهم

دولت پارت و روم وپنت ۴۴۷

تاریخ جنگهای پمپی ـ

فصل سی ام

فصل سی ویکم

فصل سی ودوم

فصل سی وسوم

فصل سی و چهارم

فصل سی و پنجم

طلوع سلسلهٔ ساسانی ۵۳۱

فصل سی و ششم

شاپور اول اسیر کنندهٔ والرین ۵۴۳

فصل سی و هفتم

شاپور بزرگ ۵۶۰

فصل سی و هشتم

فصل سی و نهم

فصل چهلم

فصل چهل و یکم

فصل چهل و دوم

خسرو پرویز و هراکلیوس (هرقل) ٦٥٨

فصل چهل و سوم

سقوط امپراطوری ایران بدست اعراب ٦٧٦

فصل چهل و چهارم

شرح احوال (حضرت) محمد در مکه ٧٩٧

فصل چهل و پنجم

هجرت به مدینه و استحکام دین اسلام ۷۱۳

فصل چهل وششم

اسلام تحت خلفای چهارگانه اول ۷۲۹

فصل چهل و هفتم

فاجعه کربلا ۷٤۷

فصل چهل و هشتم

فصل چهل و نهم

فهرست گراورها

فهرست گراور ها

غلطنامه

سطر	نادرست	درست
۱۹	کـاب	کتاب
پاورقی	Hil	Hill
۱	Edvards	Edwards
۱۶	هرزره	هزاره
سرلوحه	مهر عتیو	مهر عقیق
۹	دریای مهارلو	دریای مهالو
پاورقی ۲	siry	Sir - G
۱۵	قلات	فلات
۱۹	بشرح مفصلی	شرح مفصلی
۱	را.	راه
۹ و ۱٤	تروی	ترووا
پاورقی ۲	هستیکس	هستینگس
۱	شخص اگر	اگر
۱	نایل که به استقلال	که نائل به استقلال
۲۱	درفصل چهارم	در فصل ششم
۱۰	آریانیها	آریان
پاورقی	۱ و ۲۰	۱ و ۲
۱۵	البرر	البرز
۲۰	که توراة	که در توراة
سطر۲ پاورقی	بود و نیر	بودی ونیز
۱۲	کیاکسال	کیاکسار
آخر	گداست	گذاشت
«	(کوجبه)	(کبوجیه)
زیر شجره	بیان	به بیان
۵	آریای	آریان های
۸	عازا	غزه
سطر۳ پاورقی	پیغامی راکه هم	پیغامی را هم که
۲۰	پلوپونسی	پلوپونس
۱۶	قطفه	قطعه
٤	تلفاب	تلفات
۷	زیار	زیاد
۹	بشر	لشگر
۱۵	از پا نشد	از پانصد
ماقبل آخر	نقلی	نقل
۱۸	می فهمند	نمی فهمید
۱۹	روبرر	روبرو
۱۱	درارداد	قرارداد
۳	آرماوای	آرماده
۳	مناغت	مناعب
۲۰	۳۳٦	۳۳۸
۱۸	پارسیها حسور	پارسیهای جسور
۲	ار همین راه	ازهمین راه
۱۳	با وشکوه حلال	باشکوه وجلال

صفحه	سطر	نادرست	درست
۳٤۹	۷	منابع	مبالغ
۳۵۸	۱۲	مبتلای	مبتلا
۳٦٤	۹	اراده	ارابه
۳۷۲	پاورقی	Baomat	Baonat
۳۷۵	۱۲	اسربازان	به سربازان
۳۷۷	۱۳	میتوانم	میتوانیم
۳۸۵	۲	پولیس پرحون	پولی پرخن
۳۹۰	۱٤	اراده	ارابه
۳۹٤	۱۵	صربتی بازده	صربتی یاو رده
۳۹٦	۱۹	اراده های حنگی	ارابه های جنگی
٤۰۱	۱۵	پادشاه‌پت‌حکمران پسطوس	پادشاه پت‌بمدد
٤۳۷	۱۳	ایمان	اپیمان
٤۳۸	۱۲	مختاز	مختار
٤۵٤	۱٦	لیکن پس‌ازچندی	لکن یك چندی
٤۷۳	۲۰	پارتی حزید ،	پارتی خزیده
۵۰۲	پاورقی‌سطر۲	از نشر	از انتشارات
»	»	۱۸۰۹	۱۹۰۸
۵۰۳	۱۹	اپود	اپولو
۵۱۱	پاورقی	۱ـ بلاش	۲ـ بلاش
۵۱٤	عنوان	نصیب‌تیرداد	نصب تیرداد
۵۲۱	۱۹	هارارا اجاره	هاترا اجازه
۵۲۲	٦	گردید. آبگار پادشاه	گردید و آبگار ،
۵۳۰	عنوان	بسست	نسب
۵٤۸	۸	بتوع	نوع
۵٦۰	۱٦	حنینی	حنین
۵۸۵	۳	کسیر	کبیر
»	۱۹	بار	یار
۵۸۷	پاورقی	۱ـ	۲ـ
۵۸۸	٦	آریوس	آریوس ۳
۵۹۰	٤	بهرام برای	بهرام را برای
٦۱۰	عنوان‌گراور	داراب	دارا
٦۲۲	۷	درصورت	در صورت
٦۲۵	٤	۵۳۳	۵۲۳
»	۸	ژوستی سن	ژوستی نین
٦٦۳	۱	به ریراسموس	بریراسموس
٦٦۵	۱۹	دختری	دختر
٦۸٤	٦	ولی‌مثنی‌درمیان	ولی مثنی‌که‌درمیان
٦۸۷	۳	رطرفین	از طرفین
۷۳۱	۱	مجمعی	مجمعی
۷٤۹	۱۸	قبل	قابل
۷۸۰	۸	حق شاس	حق نشناس

متأسفانه در تاریخ عناوین مندرجهٔ در صفحات کتاب اشتباهاتی روی داده و آن بطریق زیر اصلاح شود :

صفحه	عنوان	نادرست	درست
۲۱۰	اول	قتل اردشیر سال ۲۳۶ قبل ازمیلاد	قتل اردشیر سال۲۳۸ قبل ازمیلاد
۲۷۵	اول	مرگ اسکندرکبیر۲۲۲ قبل ازمیلاد	مرگ اسکندرکبیر۳۲۳ قبل ازمیلاد
۴۱۶	اول	۲۲۴	۲۲۳
۴۸۴	اول	۹۳	۳۹
۵۲۰	سوم	کاسیوس ۱۶۳۴ ، ۱۶۵	کاسیوس ۱۶۵ ۱۶۳
۵۳۶	اول	۲۳۲ – ۲۲۸	۲۳۲ ۲۲۹
۵۴۴	دوم	۲۴۴ ۴۴۱	۲۴۴ ۲۴۱
۵۶۷	دوم	۲۵۹ میلادی	۳۶۱ ۳۵۹ میلادی
۵۷۷	اول	۲۶۳ میلادی	۳۶۳ میلادی
۵۹۰	اول	حاشیتی بهرام‌گور بقهر وعلیه	حاشیتی بهرام‌گور بقهر وعلیه ۴۲۰م
۵۹۲	دوم	۲۴۸ میلادی	۴۲۸ میلادی
۵۹۸	اول	۴۸ ۴۸۱	۴۸۳ ۴۸۱ میلادی
۶۰۶	اول	۵۰۱ ۵۰۳	۵۳۱ ۵۰۱ میلادی
۶۱۹	اول	پیشرفت‌های روم درافریقا و ایتالیا	پیشرفتهای روم در افریقا و ایتالیا ۵۳۹ ۵۳۳ میلادی
۶۱۹	دوم	بدست نوشیروان	بدست نوشیروان ۵۴۰ میلادی
۶۲۵	دوم	حمله برعلیه طایفه خزر ۵۷۶	حمله برعلیه طایفه خزر
۶۲۷	اول	۵۷۹ ۵۷۳ میلادی	۵۷۹ ۵۷۲ میلادی
۶۶۲	اول	برگشت‌خسرو باساه روم وسلطنت ثانی او	برگشت خسرو باساه روم وسلطنت ثانوی او ۵۹۱ میلادی
۷۱۸	اول	(۲۷)	(۶۲۷)
۷۲۰	اول	۷ هجری ۶۲۹	۷ هجری (۶۲۹)
۷۲۹	اول	۶۳۳ ۱۳۵۸	۱۲۵۸ ۶۳۳ میلادی
۷۳۸	اول	۲۵ ۱۳ هجری	۳۱ ۲۵ هجری
۷۴۹	اول	۵۶۱ هجری	۶۱ هجری
۷۶۲	دوم	۶۶ ۶۵	۶۵ ۴۶
۷۷۴	اول	حمله رابه برث ۲۳۱	حمله ابه برله ۱۳۲
۷۸۱	دوم	۱۴۱ (هجری ۸۵۷)	۱۴۱ هجری ، ۸۵۷)

در پاورقی صفحهٔ ۵۸۸ این عبارت سطر دوم «یحیی نام حبیبه ایران بظاهر مبارک بوده است» بطریق زیر اصلاح شود – «یکنفر یحیی نام ایران ذکر شده»

تذکر - گراور شمارهٔ ۹ در صفحه ۹۶ اشتباها معکوس شده است



نقشهٔ بابل
مقیاس
میل انگلیس
اسامی جدید با نسخ و قدیم با نستعلیق نگاشته شد
خط سرحدی
خلیج فارس
کویت
بصره
محمره
ر. فرات
ر. دجله
شوشتر
شوش
ر. کرخه
ر. کارون
کوت العماره